

داخل است بدان پنج چیز که میباید از آنها هیچ یک که خدای تعالی - ثم قرأ بستر خواند آن حضرت از برای بیان و تعیین آن پنج چیز که آن را جز خدا ندانند این آیت را که - ان الله عنده علم الساعة - بدستی که خداوند تعالی نزد اوست نزد غیر او علم قیامت که کسی خواهد رسید و نیز انیث الایة - و نزد اوست علم باران که کی خواهد فرستاد و آخر آیت که - و اعلم انی الاربعم - و میباید نمودی تعالی نزد غیر وی که حبیب و در حکم زن حامله پس برادر و پدری نفس باز کسب نماید و تمیز این پنج داشته که چه کار خواهد کرد خداوند تعالی نفس بای ارض موت - و میباید از هیچکس که بکدام زمین بسیر و مراد آنست که بی تعلیم الهی حجاب عقل هیچکس اینها را نداند آننانکه امور غیب اند که جز خدا کسی آن را نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بماند بوحی و الهام - متفق علیه و عن ابن عمر رضی الله عنهما ولدت وی پیش از وحی یک سال بود اسلام آورد و همراه پدر بزرگوار خود و دو دختر و بعضی گفته اند پیش از وی آورده و صحیح نشد و حاضر نشد بر راز حجت صوفی و در حضور او اختلاف است و بود وی رضی الله عنه از اهل درع و زهد و سخت احتیاط و بر خشمی و دلتی و دلتی و قوی و مستقیم بود در اتباع سنت و جابر گوید رضی الله عنه بنویس که از مالگر آنکه سیل کرد و بدینا یا سیل کرد دنیا بوی الا بن عمر رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم - بنی الاسلام علی خمس - بر آورده شده است خانه مسلمان بر پنج چیز - شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اولاد و ای دادن بخدای تعالی و تقدس و بر پیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم - و اقام الصلوة - دوم بر پاکردن نماز گرداردن آن راست و درست - و ایتا الزکوة - سوم دادن زکوة ال - و الحج چهارم حج کردن - و صوم رمضان - پنجم روزه ماه رمضان و شستن تشبیه کنند مسلمان را با خانه که این پنج چیز قواعد و دعائم دارکان آنند و این خانه با سینه بر پا است متفق علیه و عن ابی هریره رضی الله عنه - و نام و اختلاف بسیار است اشهر عبد الرحمن است و عبد الله نیز گفته اند و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود و با عبد عمر و غالب آمده بروی کینت بحبت نگاه داشتن وی گریه صغیره را از بلاد دوس است اسلام آورد در سال خیمه که که سال نهم است از هجرت و حاضر شد آنرا یا حضرت بعد از آن ملازمت کرد و منوطیت نمود و طلب علم و قانع شد بسیری شکم و بود انا حفظ صحابه و بود حافظین مبتدیان که متفق صاحب هیمام و قیام و ذکر و تسبیح و تحلیل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - الایمان بضع و سبعون شعبه - ایمان هفتاد و چند شاخ است بضع کسب بر با و فتح نیز آمده نام عدد است از سه تا ده که لغاری از وی بلفظ چند یا اند که تعبیر کنند پوشیده نماد که شعبهای ایمان انا خلق و اعمال و واجبات و سنن و سجبات و آداب بیرون از حد و احصاست و تعیین عدد سفوف بعلم شارع است شاید که مایل احکام و قواعد ایمان را جمع باین عدد باشد که فرموده است و در بعضی روایت شصت و چند نیز آمده و اختلاف این روایات شاید که بحبت آن باشد که ارجاع آن شب بهر دو عدد و صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده فرموده و گاهی آن را یا بحبت آنکه اول وحی بعد از آنکه آمده باشد و وقتی دیگر بعضی احکام دیگر بر آن افزوده شد و بعضی گفته اند که مقصود از ذکر این عدد و حد و تعیین نیست مراد بیان تعداد و کثرت است و این توجیه در حد و تعیین درست افتد که ذکر آن در بیان

سستی گشایستار است نه دین با آنکه ذکر بیض زایر بر بعضی نیز خالی از منافات نیست چنانکه مقصود و مبالغه و تشبیه باشد  
و بعضی از علما از برای بیان شعب ایمان بعد و معین تصدی گشته و این خالی از تکلف نیست چه بسیار از انواع و اقسام  
آن از حیطه بیان ایشان بیرون افتاده و محمل شعب ایمان با وجود تجاوز از حد حصه و احصا راجع است باصل واحد که تکمیل نفس  
و تحصیل سعادت اوست در سبب و سعاد و تحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در  
قرآن مجید فرموده آن الذین قالوا ربنا الله ثم اتفقوا و در حدیث آمده قل آمنت بالله ثم استقم و آن حضرت صلی الله علیه و سلم سدا  
و منتهاست آن را بیان فرمود بقول خود - فافضلها قول لا اله الا الله - پس فاضل ترین و سابق ترین شعبه ایمان  
گفتن کلام طیب است و ایمان آوردن است بدان - و اذنا ما اطاع الاذی عن الطریق - و شر و ترین و پس ترین آن شعبه  
دور کردن از آنچه از آنکه مردم را مثل خار و سنگ و پیری از راه و خا هر از دور کردن برداشتن است بعد از اتمام آن و اگر هم از اول  
نمیذارند و راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک اینها می مردم و آزار ایشان است بنابر تحقیق این جز  
است تبرک و وجود دعوی هستی که سبب آیه شریفه است شمس بر دار خار و سنگ نذر این چه فرزند یعنی وجود خود و همه بر داران ایمان  
و الحیا بنحبه من الایمان - و ششم و هشتم از اسباب سناهی و نایبستینا شعبه عظمی است از ایمان و عمده است در کار دین و لهذا  
او را جدا آورد و تخصیص ذکر کرد و حیاد لغت تغییر و انکساری است که عارض می شود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود  
بدان و در شرح مراد بدان سیرت است که باعث میگردد بر برپا کردن از آن فرموده و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگر چه حکم  
طبیعت و جبلت پیدا آید ولیکن در وجود حیا شرعی اختیار نموده و ریاضت او را در قله است چنانکه در سائر اخلاق و  
تهذیب آن سید الطائفة جنید بغدادی قدس الله سره و غیر فرموده الحیا حالتی است که من روت الا لا در رویه تقصیر چون بنده  
نعمت های حق در خود بے اندازد می بیند و دادای حق شکر آن تقصیر مشاهده نماید پس دایمی آید از وی شرم و متقن علیه و  
عبد الرحمن عموری رحمه الله - عبد الرحمن عمرو بن العاص بن وائل سہمی مشوب بسهم بن عمرو لطیفی است از قریش عابد عالم عالم  
تاکم بود و از پدر و دوازده سال خرد تر بود و کاتب احادیث نبوی بود ابو هریره گفت که فرق میان من و دے همین بود که دے  
احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگر چه بحجت رضای پدر که آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را بدان و  
کرده بود در صحبت معاویه پدر میبود نام او در اصل نام جواد بود و خاص آن حضرت صلی الله علیه و سلم عبد الله نام کرد - قلل نال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت بخیر خدا صلی الله علیه و سلم - المسلمون سلم المسلمون من  
لسانه و بیره مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان دے دوست دے تا زبان و شام ندید غلبت نکند و  
ناز انگیزد و بدست نزد و زبانه و غضب نکند و تخصیص بدست و زبان محبت آنست که اکثر انواع ایمان و در خصوص بیان از زبان  
سوء است از آنچه در نفس انسان است و بیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بحجت آنکه این از زبان غالب تر و سخت تر بود  
و گذشتگان و اهل زمان و پس آیندگان در افتد و ایندے دست خیر بجا فران بنود و کتابت در حکم زبان است بلکه در



بدست و زبان ہر دوا نیز است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شدہ والا کافران کہ ذمی و مطیع الاسلام باشند و دین حکم دہان  
اند و در دین است این جهان من سلم الناس واقع شدہ و این عام ترست کہ اذکر السیوطی و بر ہر تقدیر مراد اند از انا حق است والا حکم شرع  
ہر چہ آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع واجب گردید بہ بنی حکم شرع آب خوردن خطاست + و گر خون نفبتوی  
بریزی رود است + و مراد آن است کہ مسلمان را صفتش نیست کہ مردم را ناید الکنند و مسلمان باید کہ برین صفت باشد و ہر کہ نہ باین  
صفت باشد گویا مسلمان نیست نہ آنکہ ہر کہ این صفت دارد تنہا مسلمان کامل است اگر چہ در باقی احکام دارکان دین نقصیست  
چنانکہ لحدان گوید شمر سباش در پے آزار و ہر چہ خواہی کن + کہ در شریعت ما غیر ازین گناہی نیست + و حقیقت مراد نیست کہ ہر بار  
حقوق پروردگار تعالیٰ حقوق خلق بچایے آرد مسلمان کامل دوست - و اما ہاجرین ہجر بانی الدرعنہ - و ہجرت کنندہ کسی است  
کہ ترک کند چیزے را کہ نبی کردہ و باز داشتہ است خدای تعالیٰ ازان بداند کہ ہجرت در شرع یعنی بیرون آمدن از دار کفر  
بدار الاسلام و گر بخشن از نعمتہ دین است و این را ہجرت ظاہرہ گویند و ہجرت باطنہ آنکہ از موطن طبعیت برآمد و از انجہ نفس و شیطان  
بدان داعی است بگریزد و ترک دہد و حقیقت شریعت ہجرت برای این غرض است و ہر کہ از دے این غرض حاصل شد در سنی  
مہاجر است اگر چہ در وطن باشد گمراہ صورت ہجرت بظاہر ان نیز واجب گرد و چنانکہ در زمان آنحضرت بود علیہ السلام کہ مسلمانان  
را از کہ ہمہ بینہ واجب بود ہجرت کردن و مقصود ازین حدیث حث و ترغیب مہاجرین است بزرگ سنہای تا ہجر داسم صورت کتب  
کنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنہا است کہ صورت آزار دین یافتہ بحصول ثواب آن بزرگ منہیات - و ہذا لفظ الحجاری  
این حدیث کہ مذکور شد لفظ الحجاری است کہ وی باین لفظ حدیث را دعایت کردہ و بار و ہیت مسلم قدرے معارفی و فاضلی  
و لفظ دار و خجائکہ گفت - و مسلم ان رجلا سال النبی صلی اللہ علیہ وسلم - و مسلم را بچنین آردہ کہ مردی پرسید از آنحضرت علی اللہ  
علیہ وسلم - اسی مسلمان خیر کہ نام کی از مسلمانان تہیست - قال گفت پیغمبر خدا در جواب سائل من سلم المسلمون من لسان  
آئیدہ - و در سلم این خبر کہ و اما ہاجرین ہجر بانی الدرعنہ نیست و ظاہر عبارت مولف سوہم است کہ باشد فافہم - و عن النس  
بن مالک بن انقر الا نصاری الخرجی حادہم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خدست کرد آنحضرت را دہ سال و در آید در حدیث  
وی ہشت یا نہ سالہ بود انتقال کرد بہ بصرہ در خلافت عمر رضی اللہ عنہ و آنفقہ گفتند مردم بروے دو سال آخر صحابی است کہ مرد بہ بصرہ  
ستہ احدی و تسعین مناقب او بسیار است رضی اللہ عنہ و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را با التماس والدہ اش دعا کرد و در دنیا  
و دین در دین چگونہ یاد مادر دنیا عمر او بصد رسید و اولاد او از حد تجاوز شد و خلستان او در سال دو بار سیوہ سید اذقیال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لایون احد کم حتی اکون احب الیہ ایمان بنی آرد کی از شما نگیرد دوسوین کامل تا آنکہ ہاشم بن دوست  
داشتہ تر لبوسے دے - من والدہ و ولدہ و الناس جمعین - از پدرش و از زنانش و مردم ہمہ متفق علیہ - نشان ایمان  
مومن کامل آنست کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم محبوب تر و محکم از ہمہ چیز و ہمہ کس باشد نزد مومن چہ از پدر و فرزند کہ حکم طبعیت  
جہلت محبوب و مرغوب اند و ہمہ کمر مردم کہ بالیشان علاقتہاے محبت و دوست در میان دارد و جہ جہلت و جہ باختر را باید دانست

که محبت دو قسم است یکی جمعی است که از اختیار عبده بیرون است و بکلی طبیعت و جبلت بی اختیار با ناسخه دانی دارد و این قسم خارج بحث است چنانچه در ایمان است که تکلیف شرع در تحقیق و تکمیل آن میسر و پس در محبت و ریختن جنتی خواهر بود که اختیار را در آن مدخلی باشد و تکلیف در آن جاری گردد پس مراد با جمیت اینجا ترجیح جانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اداسه حق بالترم دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضای و صلی الله علیه و سلم بر هر چه غیر اوست از نفس و دل و دوا و اهل و مال و منال چنانکه رهنی شود و هلاک نفس خود و فقدان هر محبوب نه فوات حق و صلی الله علیه و سلم چنانکه حال کل صاحب بود و فکر نفس در ریختن چنانکه در دعای تاثیر که محبت حق جل و علا را در خواسته است و فرمود اللهم جل جلاله جل جلاله بی من لفتی و مالی و ملک زیرا که در محبت و دوا و اختیار را مدخلی است بخلاف محبت نفس و در تکلیف کردن است بدان که طبیعت خود شدت و هر چه یافت پس تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و لذت و بعضی روایات و سنن الما و الهام و العطشان نیز آمده که اختیار را در و صی قلع مدخلی نیست یا آنکه تدریج در ترتیب را در تعلیم و تربیت رعایت کرده تا این مرتبه را که حبیت نسبت بوالد و دوا و حال کند پس از آن نسبت بنفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال حبیت ما را دوست میداری و پس یا غیر ما را نیز شریک میگرددانی گفت که محبت شریک است شما را دوست میدارم نفس ما و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست بر سینه عمر زد و تقریبه کرد و پرسید اکنون حال حبیت و چگونه می در یابی گفت ساقط شد محبت اهل و مال و اما محبت نفس هنوز باقی است باز دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و مانند الاحبت تو یا رسول الله صلی الله علیه و سلم رباعی عمر همه صفت در وفایت یا ادا جان دل و دین من فدایت بادا + محبوب من از جان و دل و عمر و تنی + هر چیز من خسته یاریت بادا + و بدانکه منشأ محبت و باعث سودت حسن است یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات کمال و تمام منحصر است و ذوات سید کائنات که اهل و کمال خلق است صلی الله علیه و سلم در حقیقت منحصر و مقصور است و ذوات کمال اوصاف حضرت و هب الطبیات جل جلاله و آن حضرت مراتب جمال و کمال اوست پس حبیت را خواه نسبت بحضرت غنت گفتند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یا بدوست و حقیقت هر دو یکی است رباعی هم حسن و جمال به نهایت داری + هم جد و کرم بحد رعایت داری + هم حسن تمام سلیم دم احسان + محبوب توئی که هر دو آیت داری + و عمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - دم انانلس رعایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود - ثلث من کن فیه سه خصلت است که هر که باشد آن سه خصلت در وی - و بعد بحسن خلاوة الایمان - می یابند این سه خصلت شریخی ایمان که ذوق میگردان بین کان البدر و رسول الله ماسوا به - اول آنکه باشد خدا و رسول خدا نزد دوست داشته تر از هر چه غیر خدا و رسول اوست - و من احب عبد الا ابحبه الا الله - دوم آنکه چون دوست دارد و بنده را دوست ندارد و اگر بگردد بر او خدا و طلب رضای او - و من یکره ان یجود فی الکفر - سوم آنکه ناخوش دارد که باز در آید در کفر - و لول الله - بعد از آنکه بر این دو بیرون آورد و خدا را میباید از کفر - کما یکره ان یلقی فی النار - چنانکه ناخوش سید را که انداخته شود

در آتش دوزخ - متفق علیه وعن العباس بن عبد المطلب - عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود و کلان تر بود  
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیه سال و بعضی گفته اند به سال و بده ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت و عمارت  
مسجد حرام و سقایه آن بوی حواله بود قدیم الاسلام بود و لیکن پنهان سید شمس از اهل مکه و برآمدن او بنفرد به همراه شکران بکره و  
چیز بود و عمارت شاد و شست و از آنکه در پیش از موت خود شاد و بنده مناقب او بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
علیه وسلم - گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - ذاتی طعم الايمان - حشید فرخ ایمان - این سخن را با الله ربنا - کسیکه خوشنود شد بخدا و  
گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و نیکو کرد او را - و بالاسلام دنیا - در رضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و  
عمل کرد با آنچه در دست بود و پیغمبر رسول - و رضی شد بخدا صلی الله علیه وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد و طریق اتباع او را - و در  
سکه و در نیا اشارت است بآنکه دلها را سلیم از امراض غفلت و هوا و ذوق میگرد و تنخم می کنند و لذت اندر معانی چنانکه تنغم  
می کنند نفوس لذت اندر طعم و سلاست قلب و عافیت ازین امراض باین شبه چیز بود و هر که نه این چنین بود حلاوت  
ایمان را در دنیا بد و بدان ذوق لذت نه گیر و ملک کار به عکس بود و از آن نفرت گیرد و چنان که بیمار است که را تلخ باید و عن  
ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم - والذي نفس محمد بيده - سوگند بخدا که قیاسه فات محمد در دست قدرت او است - لا يسمع  
سبحه احد من هذه الامة يشنود دم ايسح - يكه ازین است و زبرد خبر رسالت من پوسه و است جماعه را که نیکو فرستاده  
شده است با ایشان پیغمبر و کرده از هر جنس را گوید - يهودي و لا نصراني - يهودي یا نصرانی کس یعنی از قوم موسی  
علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام - ثم يموت و لم يؤمن بالذي ارسلت به - بستر بمیرد آن کس و حال آنکه ایمان  
نیاد و بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من یان - الاکان من اصحاب النار - مگر آنکه باشند آن کس از اهل دوزخ یا یعنی  
هر که خبر رسالت را شنیده و ثابت شد نزد او معجزه من و نگوید بدین من کافر است و داکم در دوزخ بوداگر چه از اهل کتاب باشد  
رواه مسلم - وعن ابی موسی الاشعري - صحابی جلیل کبیر است نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبت بیکه از اجداد او  
اول ازین است بکه آمد و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد و بعد از آن در فتح خیبر بلازست آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بانعام و اکرام در  
دنایای دے صلی الله علیه وسلم شرف شد مناقب او کثیر است رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمة لهم  
اجران - سه کس اند از مردم که هر ایشان را دو اجر است و ثواب ایشان مضاعف است - رجل من اهل الکتاب سکے از آن است  
کس مددی است از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که - آمن بنیه و آمن کجده - ایمان آورده به پیغمبر خود موسی یا عیسی و با وجود آن یا  
آورد و بخدا صلی الله علیه وسلم - و لعب المملوک اذا ادس حق الله و حق موالیه - دوم از آن کس بنده که مملوک کسی است چون او کند  
حق خدا را از واجبات که فرموده و ادا کند حق مالکان خود را از اخذات که فرماید و در حق مالکانش عتد به و بپایا بموهر و است که بود نزد و دهی که طی  
میکرد و او را حکم ملکی که داشت چنانکه عاقل است - فادبها فاحسن ما دبها پس ادب کرد آن واه را و بیا سوخت او را آفتاب متعلق باحوال

و اخلاق و نیک کردار و پیاورد و علمها فاحسن تعلیمها - و آموخت و او علم متعلق بمسائل و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن و پیاورد  
و تعلیم آنست که بر وجهی کرد که میباید کرد و بعد کفایت کرد و نه کم از آن و بطاعت و نه بی کردنه بعفت و درستی - ثم عقما فترکوا جهاب - بستر آزاد  
کرد آن و راه را پس نکاح کرد و با وی سقه اجران پس این مرد را دو اجر است مگر از حجت تا که در میان است و ثبوت و دو اجر در این دو پسین را  
و ثبوت و دو اجر در دو کتابی و بعد مملوک را خاص است که دو عمل کردند و اما آن مرد را که داه داشت ثبوت اجر این مرد را در برابر اعتاق و ترویج است  
و اما تادیب و تعلیم عام و مثال است همه مردم را و خصوصیت یا اینجا نذر و و اینجا نیز توطیه استحقاق و استیصال اعتاق و ترویج است تیغ عقوبت و  
سیکونیکه نقد و اجر بعد و عمل حسابی است و غزای مدارد و اجر مقابله عمل هر چند باشد و هر که بکند فضل و زیادت ثابت است و زیادت قبی که در این  
سه کس راست که اید است که مخصوص و ممتاز گردانید ایشان را بر این جواب میگویند که مراد ثبوت و دو اجر و مضاعف است و تمامه اعمال  
شش نماز روزه و خزان مثلا اگر دیگران داه حسنه است ایشان را بهیت باشد و هر ثوابی که دیگران را بر اعمال بدینند ایشان را دو چندان  
عطا کنند و از کف فعل الصدقینیه سن نشاء و الله علم و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعنت ان اقل ان  
اخر کرده شود هم من که کار دارد که مردم را سخی نشاء و الله ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله تا آنکه گواهی بدینند که خدا یکی است و محمد فرستاده است  
مراد بیهودات اینجا قرار باین کلمه است یا آنچه در حکم است مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در امان برد آمدن یا آنکه صدور این  
قول پیش از شش و عیت این احکام بود و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة - و تا آنکه بر پا دارند نماز را و بدینند زکوة را و دو جوبت قتال غنمی  
بشهادت است و ذکر عبادات اشارت تمام و کمال است باینکه اسلام و بعض گفته اند که تبرک و اجابات و فخر الف و اهرار  
بران تا و ایل فاسد نیز قتال ثابت کرد و چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنیه منع کنندگان زکوة کرد بلکه گفته اند اگر سئو را که شمار اسلام بود مثل  
اذان و فغان قومی ترک و نه در بران منصرف و هم باشند امام با سیر سکه بالیشان قتال کند و تخصیص صلوة و زکوة بیکر بجهت بودن  
اینیاست اصل عبادات یا اشارت است بعبادات بدین و دالیه و در قرآن مجید نیز هر دو با هم مذکور یا ندو شاید که در الوقت جز این دو  
عبادت فرض نشده باشد فاذا فعلوا ذلک پس چون بکنند ایشان شهادت و نماز و زکوة را یقیموا منی و ما رسم و اسوالهم بان  
دارند از من خونهای خود را و الهامی خود را - الابحی الاسلام - مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگری را بکشند یا بکشند مثلا او را  
بحکم شرع بقصاص و حد یا بکشت یا با کسی که بروی و حبیب است نه بد مال او باید گرفت - و حساب هم علی الله - و حساب ایشان در  
آخرت بر ضد است غرض یعنی با حکم بخاطر اسلام وی سیکند خون و مال او را منصرف میداریم و اگر کفر و خصیت پنهان دارد و خدا استغالی  
و دانست بدان حکم در آخرت باطن و سه خواهد کرد متفق علیه باین حدیث روایت بخاری و مسلم هر دو است - الا ان سلسا  
لم یزکرا لایحی الاسلام - مگر آنکه مسلم فقط لایحی الاسلام ذکر نه کرده است و این حدیث دلیل است بر قبول توبه لم یزکرا لایحی الاسلام  
که اگر بمانند و بخاطر توبه بکنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخدا بگذریم و علماء را درین سلسله اقوال است کلمه  
آزاد کرده و وضع اقوال قبول است و ظاهر اقوال آنجا اگر کسی بخاوی کرد و فاسد سگ گفت و زود از آن برگشت و بر غیبت توبه  
کرد قبول کرده شود و اگر حضرت و تهر و از ترس جان مدافعه وقت میکند قبول کرده نشود و الله علم و دانها که میگوید ایشان قبول است



مراد آن است که ایشان را البته می کشیم اما اگر در واقع توبه و توبه صحیح است در آخرت سود خواهد کرد. وعن انس - رضی الله عنه -  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلوته كما يشاء لم يضره شيء من الدنيا والآخرة ما لم يضره شيء من الدنيا والآخرة ما لم يضره شيء من الدنيا والآخرة  
می آرد و بقیه را که بیهوش است. واکل زیتون. وخور و خور کرده شده را را فذلک اسلام الذی له ذمته الله پس آن کس مسلمانی است  
که مراد بهست عهد و امان و ضمانت خدا و دمه و ذمام کبر خدای سبحه معنی عهد و امان و ضمانت و حرمت و حق آید و این همه معانی نزدیک  
یکدیگر اند و اهل ذمه و ذمی که میگویند هم ازین جهت است که در عهد و امان و ضمانت مسلمانان در آمده اند. فلا تخفوا و الله فی ذمته  
پس قدر و عهد شکنی مکنید خدا را در دمه او سجد و تخف و بضم تا و سکون خدا و کسر فاست از اخفاء معنی غدر و عهد شکنی کردن گفتا  
نیز کر این سه چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شهادتین و غیر آن بجهت آنست که این سه چیز نشانهای درست است بر اسلام و  
تمیز مسلمانان از غیر مسلمان چه هر که نماز نکند از دین و چنانکه مسلمانان میگردانند دلالت دارد بر اعتراف و بے بنیاد محمد صلی الله علیه  
و سلم و قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله یا آنکه شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد  
بجهت آنست که امر قبله مشهور است و مخصوص به نماز و انحراف قیام و قنات که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اهل ذمه  
مانند مخصوص بابل اسلام است و یهود و بنی ماری و زنده را رواه البخاری. وعن ابی هريرة رضي الله عنه - قال اتى اعرابی  
النبی - آید بادیه شنیع بنی غیره صلی الله علیه و سلم فقال - پس گفت آن اعرابی با حضرت - ولفی علی عمل - راه نماز و مطلع گردان  
بر کاه که - اذ اعلمت و علمت اجبت - چون بگویم آن کار را در آیم بهشت را - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آن  
اعرابی - تعبد الله ولا تشرك به شيئا - پرستش میکنی خدا را در شریک نیکردانی با و پیوسته را اینجا شهادتین ذکر کرد از جهت شهرت  
آن یا سوال را بر عملی است که بعد از شهادت است و مراد با شتر اک یا پرستش بتانست یا ریا که در وی نیز شریک میکرد و انداختن  
را بخدا و انداختن در احادیث آنرا شرک منکر خوانده اند و ظاهر درین حدیث اینست بعد از آن بیان کرده عبادت را بقول خود - و تعبدوا لله  
و بپاسیداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان - و تودع الزکوة المفروضة - و می دهی زکوة را که فرض  
کرده شده است زکوة نام همین فلیضه است و مراد زکوة اینجا صدقه است و تقصوم رمضان - و روزه سیداری ماه رمضان را  
تخصیص کرد و نیز فرض زیرا که آن در اصل نجات از آتش دوزخ و در آمدن در بهشت کافی است و شاید که فرض در الوقت  
زیاده برین نبود و چون آن مرد طالب اصل در آمدن در بهشت بود - قال - گفت و الذی تعنى بیده - سوگند بآن خدا که بقا  
ذات من در دست قدرت است و است سلا ازید علی بن ابی شیباه و لا نقص منه - زیاده نه کنم برین عبادات که فرمودی چیزی را از نفل  
و نقصان نکم ازین فرض چیزی را صاحب این حال ناجی است بی شبهه اگر چه تبرک سنن سنی بود و تبرک نوافل خیرات  
از مراتب و درجات محروم یار او زیادت بر جبهه شریعت است و نقصان از آن مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد آنست  
که زیاده نیکم در سوال و نقصان نکم و قبول یا این سائل رسول قوی بود سوگند خورد که زیادت و نقصان نکم در میانین احکام  
بقوم خود یا این کلام گنایت است از سهال و شدت در اخذ و اتهام با مرشاح و حقیقت کلام مراد نیست. فلما ولی این گام

کہ روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و برت - قال ابنتی گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من سہل ان یظہر لے رجل من اهل البیت کسی کہ شاد میگردداند و را نظر کردن بسوی مردے از اهل بیت یعنی ہر کس می خواهد کہ بہشتی را بہ بندہ فلینظر لے ہذا پس باید کہ نظر کند بسوی این مرد و بہ بندہ را چون آنحضرت صدق و یقین و عقیدت او را با حکام دین مشاہدہ فرمود و بشارت او را بہ بہشت - یثقی علیہ - و ثقیان بن عبد اللہ الثقی قال قلت سفیان بن عبد اللہ الثقی طائفی طائفی کہ صحابی ست عامل عمر بن الخطاب بود بطائف رضی اللہ عنہما گفت گفتم - یا رسول اللہ قل لی فی الاسلام قولاً - بگو برائے من در باب اسلام یک سخن کہ - لا اسأل عنہ احداً بک - محتاج نشوم کہ برسم از ان سخن هیچ یکے را بعد از تو یعنی جس تو را بعد از رفتن تو از عالم دہے ردایہ غیرک - و در روایتی بجای لحدک غیرک آمدہ و این روایت بسین معنی اول ست - قال گفت آن حضرت در جواب دے - قل است بالمد تم استقم - بگو ایمان آوردم بخدا بہتر استقامت در زبان یعنی گواہی دہدہ بحدیث حق با اسما و صفات و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه خبر داده و قبول کن امر و نہی او را و این شامل ست تمامی آن چیز ہا را کہ بآن ایمان باید آورد پس از ان التزام کن کہ حتی آن قیام نہائی و بران استقامت درزی و استقامت ملازمت کردن انسان ست راہ ہست را و برہست استادن و مردانہ بجا آوردن ست جمیع ادا مردانہای را بر وجہ دوام و ثبات و اعتدال بی زین و فتور در قیام و گفت استقامت الامر اعتدال و در شرح حکم گفتہ کہ استقامت استواری ست در اتباع حق بر ہنجام سد ادبے از افراط و تفریط و در قواعد و طرق فرمودہ کہ استقامت برداشتن نفس ست براخلاق کتاب و سنت و معارض و متاد ساختن او ست تجصیل ملکات را ست و در دو از فضائل - رواہ مسلم - وعن طلحہ بن عبید اللہ - رضی اللہ عنہ - قال جاور رجل الے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اهل البیت - روایت ست از طلحہ کہ از عشرہ مبشرہ است و بلا و زائدہ ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہما و مناقب او را در کتاب مذکور گردود انشاء اللہ تعالیٰ گفت آمدہ روی بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از اهل بیت بفتح لذن و سکون جمع نام بلاد عرب ست از سائرہ دین عراق مقابل غور و نجد و اصل زمین بلندی را گویند چنانکہ غور بفتح غین زمین پست را سائر الاراس - پرگندہ سوی سر نشع دوی سوتہ - در حالے کہ می شنویم آواز پست او را و نہ آن را و دے بفتح دال و ضم آن دے کسر و او شدت یا سی تحقیقہ آواز پست را گویند کہ مفہوم نکرد و چنانکہ آواز مگس شدہ و مانند آن - ولا نفقہ ما یقول - و نبی فہیم چیزے را کہ می گوید آن مرد و لسمع و نفقہ بفتح نون ست بر صیغہ معلوم و بیای تحقیقہ مضمومہ بر صیغہ مجهول نیز روایت ست و بر تقدیر اول و دوی منصوب ست و بر ثانی مرفوع - حتی و ما من رسول اللہ - تا آنکہ نزدیک شدہ آن مرد از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فاذا مہلک عن الاسلام - پس ناگاہ آن مرد می پرسد از احکام اسلام و فرائض دے و تو آنکہ کہ سوال از حقیقت اسلام کردہ باشد و عدم ذکر شہادتین بحجت شہرت آن و علم بدان باشد - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات فی الیوم و اللیلۃ - پنج نماز ست در روز و شب - فقال - پس گفت آن مرد - بل علی غیر من - آیا ہست بر من از نماز ہا غیر این پنج نماز در روز و شب - فقال لا الا ان تطوع - پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز این پنج نماز ہا مگر آنکہ از خود بیارے



و محرم و رجب است که عرب در آن بایکدی جنگ میکردند و محارب را درین ماهها حرام میدانستند بحسب تعظیم داشتن این ماهها و این گمانین  
 نازران بیت الدربا پس درین اوقات این بودند ازیم دشمنان و در راهها - و بنینا و بیثیاک هذا الحی من کفار غیر - و حال است میان ما  
 و میان تو این قبیل از کافران مضطرب بعضی هم فتح ضاد و حجه نیز نام قبیله ایست مقابل سبوا و لا و مضربین برادر و در میان ربیع و مضربین  
 مخالفت و محاربت بود - فرما بمقتل - پس چون بسیار نمیشد تا انیم نجدت تو آمد و از شرایح پرسید امر کن با حکم حکم و فتح نیست دروی  
 اجمال و اشکال جدا کننده میان حق و باطل - بنجر به من در آرد تا - تا خبر دهیم بآن حکم کسان را که در پس اند یعنی آن قوم خود را که  
 ایشان را گذاشته آمده ایم - و نذخل بآنجته - و در آیم بمل کردن بآن حکم ما و ایشان به نسبت را و بنجر و نذخل بنجر و در هر دو روایت است  
 و سائوه عن الاثرجه - و پرسیدند و قد عبد القیس آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از اشتریه و در ظروف مخصوصه متوجه که ذکر آنها بسیار  
 فامرهم بالرجع و منها هم عن الرج - پس فرمود آنحضرت ایشان را بچهار خصلت و باز داشت ایشان را از چهار خصلت - امرهم بالایمان  
 بالحد و حده - امرهم بالایمان را بایمان آوردن نجد آنها - قال - گفت آنحضرت - اندرون ما الایمان بالحد و حده - آیامی ربیبید  
 حیث ایمان نجد آنها - قالوا الله و رسوله اعلم - گفتند خدا و رسول خدا و اناترست این ادب صحابه بود و حضرت نبوت صلی الله علیه  
 و سلم که چون چیزے پرسیدندے در برابر آن این کلمه گفتندے اگر چه خود نیز میدانستندے - قال - گفت آنحضرت بایان آوردن  
 بنجد - شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله - گواهی دادن ست بالوہیت خداے تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم  
 و اقام الصلوة و اتیاء الزکوٰۃ و صیام رمضان - و چهار چیز که امر کرد بدان اینهاست و آنکه حج ذکر نکرد و حجه آن مکرر گذشت و  
 ایمان بنجد را تفسیر باین چهار چیز کرد زیرا که مراد بدان اینجا اسلام است و قول او - و ان تعطوا خمس من الثمن - و امر کرد باینکه پیمبر خمس را  
 از غنیمت و زیادت کرد بر آن جواب و بحسب اتهام بزرگ آن زیرا که ایشان اهل جبار بوده اند و محارب میکردند کفار مضرب بعضی گفتند بنجد  
 آن چهار اقامت صلوة است که باعطای خمس چهار میشود و ذکر شهادت براسے تبرک است زیرا که قوم موئن بوده اند و غیر بدان برین  
 وجه اعطای خمس داخل ایمان بالحد و حده باشد - و منها هم عن الرج - جواب است از سوال اشتریه و گفتیم که مراد بدان اشتریه و ظروف مخصوصه  
 است پس بنی کرد از چهار ظرف چنانکه فرمود - عن النختم - بنی کرد از ختم بنش حاسبه و مہملہ و سکون ثمن فسخ تو قاضیه کوزه بنبر و لای و بنی و  
 از و بالغنم دال و تشدید یاسے موحده ممد و د که و دے نیز از فراوان خمر است یا کند و بحقیقت یا صراحی که بر شکل آن بسیارند و آنقدر  
 و بنی کرد از قیر بفتح نون از تقریبی کا ویدن و مراد بنج درخت مست که بکاو و د و دے شراب بنید از تند - و المرست - بنی کرد از مرز  
 بعضی هم فسخ زاد قاسے مشدود بنفست طلا کرده شده و زفت بکسر نای مجبیه سکون فایچیرے است که کشتی و مانند آن بماند تا آب در آید  
 و آن را قار و قیر نیز گویند - و قال حفظ بن و اخبرنا ابن من و را که - و گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم را و در بیان احکام را باین  
 کلمات یا این اشیا را و خبر دهید باینجا کسانے را که پس شما اند متفق علیہ - و لفظه للبخارمی - بدانکه مراد بنی ازین ظرف یانی  
 از استعمال اینهاست مطلقا بحسب مبالغه در احتراز از تشبیه بشاربان خمر و او اسے آن یا بنی است از تنقیع و بنید انداختن در آن زیرا که  
 شدت و اسکار درینا بیشتری آید و لهذا در احادیث آمده است که امتیاز در تشبیه بکفیند بحسب آنکه اشتداد و اسکار در آن میرشد



و کثری آید و با وجود آن ظهور برانند کہ حرمت این در ابتدا سے اسلام بود کہ مبالغہ و تمام در تحریم خمر و قلع و معادن و مواد آن مشرور  
 بعد ازان این حکم نسخ شد۔ وعن عبادہ بن الصامت۔ رضی اللہ عنہ بضم عین و تخفیف موصدہ از لقبہاے الصادق و حاضر شدہ عقبہ  
 اولی و ثانیہ را بدینرا طویل جسم جمیل بود و سیکہ از آنہا کہ جمع کردند قرآن را فرستاد و اورا عمر رضی اللہ عنہ بشام قاضی مسلم و ذکر اور  
 آخر کتاب در اسامی اہل بدر بیاید۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت است از عبادہ بن صامت کہ گفت گفت  
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و حوالہ عصابہ بن صحابہ۔ و گرد آنحضرت جامعہ بودند از یاران و سے عصابہ بکعبہ بن جاعت از وہ  
 ناچل۔ بالیولی علی ان لا تشکروا باللہ شکیا۔ مباہلت کنید و عہد کنید مرا و عقد بندید با من و صل مباہلت از بیعت است گویا ہر کہ  
 عہد سے بند و با کسے میفرود شد ذات خود را بدست و سے چنانکہ در بیعت دست بردست میزنند در معاہدت نیز عادت بران جاری شدہ  
 پس میفرماید بیعت کنید بر آنکہ شریک نگردانید بخدا چیزے را مراد با شرک بت پرستی است یا ریا در عمل۔ و لا تشکروا۔ و زودی کنید۔  
 و لا تنزلوا۔ و زنا کنید۔ و لا تقفلوا اولادکم۔ و نکشید اولاد خود را چنانکہ حادث جاہلیت بود کہ اولاد را از خوف خشمی کشتند و لا تاتوا  
 بہنن ان لفرز نہ۔ و نیارید و نگویید و روئے را کہ پیدامی کنید اورا۔ بین ایکم و ارجکم۔ میان دستہاے خود و پایہاے خود  
 یعنی از ذاتہاے خود و دوست و پارا کنایت از ذات دارند چہ بہتان و افترا بہمان باشد کہ از پیش خود پیدا کنند و مردم ازان  
 پاک و مبرا باشند یا پیدامی کنند از دلہا و ضمائر خود و بنا بر گمانہاے فاسد و دل آدمی چون در سینه است میان دستہا و پایہا است  
 یا آنکہ نسبت افترا بدست و پا بجبت آن است کہ اکثر کار و بار بدست و پا میشود اگرچہ جمیع اعضا دران دخل دارند و این بہرستہ  
 وجہ در اصل مقصودیکے است یا معنی پیدا کردن میان دستہا و پایہاے خود آن است کہ آشکارا بر روی مردم می گویند و او  
 بیحیائی و بیروتی میدہند۔ و لا تقصوا فی معروف۔ و بیفرمانی نکنید در امرے کہ شناختہ میشود در شرع و جودا یعنی در امر مشروع  
 و مقابل آن منکر است کہ شناختہ نمیشود در شرع و جودا یعنی امر نامشروع۔ فمن و فی منکم فاجرہ علی اللہ پس کسے کہ فاکن این  
 مباہلت پس مزد او لازم است برخدا کہ بفضل خود ثواب بران میدہد۔ ومن اصحاب من ذلک شکیا۔ و کسے کہ برسد بکند این  
 گناہان مذکور غیر از شرک چیزے را۔ فموجب ہئی از رینا۔ پس عقاب کردہ شود بسببے در دنیا چنانکہ حد زده شود و سزا  
 دادہ شود بران۔ فهو کفارتہ۔ پس آن عقاب کردن کفارت است مراد از سبب محو عفو آن گناہ شود و در آخرت بران عقاب  
 نہ نمیدہد من اصحاب من ذلک شکیا۔ و کسے کہ کرد چیزے ازان گناہان۔ ثم سترہ اللہ علیہ۔ پستروشد اورا خدا یتعالی  
 بروے یعنی ظاہر نشد گناہ و سے و حد زده نشد بران۔ فهو الی اللہ۔ پس و سے یعنی کار و سے مفض است بسوے خدا  
 ان شارب عفا عنہ۔ اگر خواہد خداے تعالیٰ در گذر و از و سے و عقاب نکند۔ و ان شارب عاقبہ۔ و اگر خواہد عقاب کند اورا۔  
 و این مذہب اہل سنت و جماعت است و نزد معتزلہ واجب است عقاب عاصی و عفو و مغفرت نیباشد و این حدیث حجت است  
 بر ایشان۔ فبالغناہ علی ذلک۔ پس بیعت و عہد بستیم با آنحضرت برین شرط کہ مذکور شد متفق علیہ۔ وعن ابی سعید الخدری  
 رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است از اصحاب شجرہ از بنی خدرہ بضم خاء مجملہ بطبے است از انصار اول مشاہد و خندق است

و دو از ده غزوه همراه آنحضرت غزا کرده نام او سعد بن مالک بن سنان است و پدر او نیز صحابی است - قال خرج رسول الله ﷺ  
 ابو سعید خدری میروان آنچه خبر از صلی الله علیه و سلم فی البقیع - در روز عید قربان یعنی بفتح هزوه و سکون ضا و جمع ضحاة است  
 دوسه در اصل نام گو سفند سست است که قربانی کرده شود و بر روز غزوه اطلاق میکنند - او مظهر - شگب را وی است که در روز  
 عید اشعیا یا عید فطر آمد - اے المصلی - بسوے عیدگاه - فمرطی الفسار - پس بگذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار زن را  
 و زنان نیز در عهد رسالت با شرف و بیعتگاه میرفتند و در گوشه نشینند تا از دعای مسلمانان محروم نمانند - فقال - پس گفت آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم - یا معشر النساء - ای گروه زنان - تصدقن - تصدق کنید و بدهید چیزی در راه خدا - فانی الزین الکثیر النکاح  
 زیرا که مردی که من و بنوده شده ام پس بدانا بنیده شده ام با خبر و حق و یا کشف عیان که شما بیشترین اهل فرج اید یعنی بیشتر در و فرج  
 طائفه زنان باشند و مردان کمتر - فقلن - و بجا یارسول الله - پس گفت زنان بچه چیز و چه سبب نان بیشترین اهل دین اند - قال اکثر النکاح  
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سبب آنکه بسیاری کنید شما ای زنان لعنت را یعنی در حرمت حکایت لعنت و نفرین زبان بسیاری  
 رو و دینی لعنت را بدان و در انداختن حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت خود و این مخصوص کافران است بر کسی شخص حکم بدان توان کرد  
 اگر چه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه یقین معلوم گردد و موت او بر کفر و این جز بجز شایع معلوم نگردد و چنانکه گویان  
 رفتن نیز معلوم نیست و بوصفت و بنیوان بنیوان لعنت کرد و چنانکه گویند لعنت الله علیه الکافرین و لعن الله الیهود و النصره  
 و لعنت کافیه یعنی البها و از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این نه مخصوص بکافر است و اطلاق آن بر غیر کافر نیز تصدیق و تنذیر  
 آمده و با جمله لعنت کردن صفت ذمیه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقلان باز گردد و بکفران العشره - و کفران لعنت می کشند و بهران را  
 زن اگر صد ناز و لعنت از شوهر دیده باشد و بیکبار که تقصیر کرد گوید هرگز از تو رست نمیکنی ندیده ام که از اجار فی الحقیقت و عشرین بفتح عین  
 صدها و کسبترین عجمه یعنی قریب و صدیق و فرج آمده تا هر آن است که مراد از اینجا زوج باشد که اقالوا - ما ریت من نكاحات عقل دین ندیده  
 ام هیچیک از انکاحات عقل و دین را - او سبب للرب الرجل الحازم - بجای معلوم و بزمه عجمه - من احدکم - برنده و زود بنیده تر مر  
 عقل مردمان را که ضابطه و مشیار است کار و بار خود از یک از شما - قلن من نقصان من غیا و عقلنا - گفتند زنان چه نیست نقصان من با عقل  
 و بچه معلوم توان کرد آن را یا رسول الله ﷺ قال ایس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل - گفت آیا نیست گواهی زن در  
 شریع بجز عجمه گواهی مرد چه گواهی زن بجای گواهی یک مرد است - قلن بلی - گفتند آری گواهی زن بجز نصف گواهی مرد است  
 قال فذلك من نقصان عقلها - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس این نیمه بودن گواهی زن نسبت بگواهی مرد از نقصان عقل  
 زن است که آن مقدار ثقه و تحفظ در تحمل شهادت داده است آن ندارد که مرد دارد - قال ایس اذا حاضت لم یصل لم نعیم - گفت  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد - قلن بلی قال فذلك من نقصان نهایا  
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس آن از جمله نقصان دین زن است اگر چه آن محض پیدایش خداست تعالی است زن از اینجا  
 اختیار نیست لیکن همین پیداکردن زنان برین وجه و منع کردن و س از عبادات نه مردان را نقصان کردن است در حقیقت زنان را

از وجہ مروان متفق علیہ۔ و از اینجا معلوم میشود که زیادت عبادت سبب زیادت دین است نقصان آن سبب نقصان دین اگر چه نقصان آن بعد از باشد مانند آنکه آیا حائض اثواب نماز را که از ولع و نفوت میگرد و بهم چنانکه مرئین و مسافر را ثواب اقل عبادت که بعد از حق سفر از وسع نفوت میگرد و مینویسند و ظاهر حدیث این است که نیست زیرا که مسافر و مرضیت دوام دارند و اهل آن هستند بخلاف حائض که نه از اهل نیت است که ادا قال الطیبی۔ وعن ابی هریرة۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال اللہ تعالیٰ کذبني ابن آدم۔ گفت خداے تعالی نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم۔ و لم یکن له ذلک۔ و روانیست و نمیزد ادا که نسبت بدروغ کند مرا که پروردگار عالم از حجت بودن آن مخالف برهان و متانی مرتبه عبودیت۔ و شتمنی و لم یکن له ذلک۔ و دشنام کرد مرا و نمیزد را که دشنام کند مرا۔ فاما تلمذیه ایای۔ اما نسبت بدروغ کردن او را۔ فتقوله لمن یعیدنی کما بدائی۔ پس گفتن آدمی است که هرگز باز نمی آید و مرا خداے تعالی چنانکه نخست پیدا کرده است مرا و تلمذیب درین قول راجح باخبار آلهی است تعالی شانہ بدان یا بسبب تفضیل ابد او را اعادت را چنانکه فرمود۔ و لیس اول الخلق باهون علی من اعادته۔ و نیست نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسان تر بر من از باز آید بخشن بعد از هلاک شدن بلکه اعاده آسان تر از ابد است چه همه دانند که شکسته را باز هم بر بستن آسان تر است از ساختن کردن و از محض عدم بوجود آوردن این حکایت نسبت باو میان است و الا نزد خداوند تعالی که قادر مطلق است همه یکسان باشند اینجا آسان و مشکل نمی باشد و درین قول آدمی است که قائل است بابد او اگر نیز بنا شد ممکن است او را که بداند اگر نظر صحیح کار فرماید۔ و اما شتمه ایای فتقوله اتخذ اللہ ولدا۔ و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن او است که گرفت خدا فرزند را چنانکه نصاری علیا با گویند و یهود عزیز را علیهما السلام و مشرکان فرشتگان را گویند که دختران خداوندند و بودن این قول شتم محبت آن است که این قول باطل است و است مرا اللہ تعالی را و راهیت و استخفاف او را و ادا چنانکه عادت است و چندین نقائص عیوب بیک مضاد صفات کمال که ازین لازم می آید چنانکه فرمود۔ و اما الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد۔ و منم یگانه و زوالت صفات غیر محتاج بکس و همه محتاج من اند که نه ازین و نه از آئیده شده ام۔ و لم یکن لی کفو احد۔ و نیست مرا مثل مانند هیچ یک و این نفی زوج است که مثل زوج می باشد تا ولد انبیان بر آید یا ولد را نیز شامل است چه دس نیز مثل پدری باشد۔ و فی روایت ابن عباس۔ و در روایت ابن عباس بن جعفر آمده۔ و اما شتمه ایای۔ و اما دشنام دادن آدمی مرا۔ فتقوله لی ولد۔ پس گفتن او است که مرا ولد است۔ و سبحانی ان اتخذ صابغته اولدا۔ و پاک و مبره ام من ازین که بگیرم نیک و یا فرزند را و در بعض روایات و اوست بجای او۔ و رواه البخاری۔ و عن ابی هریرة۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالیٰ۔ گفت خداے تعالی۔ یؤذینی ابن آدم۔ میزند مرا فرزند آدم و میکند چیزی را که مکره است نزد من و راضی نیستم من از آن زیرا که سبب کد هر دشنام میکند ابن آدم روزگار را و زمانه را چنانکه نزد محنت و نزول بلا شکایت از زمانه و روزگار کنند و بدگویند۔ و اما الذب و حال آنکه منم و هر یعنی فاعل و مدبر و تصرف چون سب کردن و هر را شتم با اعتقاد فاعلیت تصرف او است گوید هر نام فاعل تصرف شد پس فرمود منم و هر یعنی دبر را که فاعل و متصرف اعتقاد میکنند آن فاعل و متصرف منم یا متصرف منم است اما انقلب له هر و کفانی گفته مراد با نا اله هر نا اله هر است ای مقبله و بعض گفته اند و هر از اسمائے حسنی است تعالی شانہ و خطابی

آن را منکر شده اما از قاسوس صحت آن مفہوم میگردد و با قطع نظر از نعیق مام جودت معنی ندارد و اگر آنکہ در ہر بنی فاعل مشرقت دارند و انا اللہ ہر پنجب نیز روایت است و وجود اید اور سب و ہر بخت آنست کہ ذم و سب و س مشرقت تصرف با دست یا بخت آنکہ این ذم و سب راجع بجناب الہی میگردد و زیرا کہ چون فاعل حقیقی اوست سب بروے واقع میشود و کذا قال ابوی الہی بدست قدرت من ست کار و پیروی بتشدید نیز روایت است۔ اقلیل اللیل والنہار۔ میگردد انم شب را و روز را و پیدای آرم اینہارا بدست چرخ را و در شب را و روزی و ہمہ شب برم روز آورم روزی و ہمہ متفق علیہ۔ وعن ابی موسیٰ لا عشی۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما احدا صبر علی اذی من لیس من اللہ نیست هیچ یکے صابر تر از خدا ابر و کرم و ہی کسی شنود آن را۔ یحییٰ بن محمد کہ الولد۔ نخواستند براسے و فرزند و اثبات میکنند براسے و آنچہ ناشائستہ جنابت سب است۔ ثم یبانیہم و یز قہم۔ نیز بخت و سلامت میدار و ایشان را از بلایا و آفات و روزے میرساند ایشان را با انواع نعم و حقیقت قبر نگاہ داشتن نفس است بر کرم و وضو و سب جریع ست و اول بعد در شان حق تعالی عدم تمجیل ست با مقام از گناہ کاران بقبولیتا بچہ و صبوریکے انا ما ست معنی الہی ست تعالی و تقدس و حلیم نیز قریب بمعنی صبور ست لیکن گناہ کار را صبور این نبود شاید در وقتے دیگر از مقام باشند در حلیم ست متفق علیہ۔ وعن معاویہ رضی اللہ عنہ از اکابر صحابہ و عظمائے ایشان ست مناقب او خارج از حد و حصاست را آخر کتاب چیزے از ان مذکور گرد و در حق۔ قال۔ گفت معاویہ بن جبل۔ کنت روف النبی۔ بودم من رویت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی حمار۔ بر خر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حیانا بخت تواضع و عدم تکلیف برین مرکب سوار شدہ است پس معاویہ گوید کہ من نیز روزے در عتبات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سوار بودم در حاسے کہ۔ لیس بینی و بیۃ الاموخرۃ الرحل۔ بود میان من و میان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مگر چوبے کہ پس پالان میباشد و سوار بدان تکیہ میکند و منوخرہ بضم میم ساکن ہمزہ و حاسے بضم کسور ست و ہمزہ مفتوح و تشدید حاسے مفتوحہ نیز آمدہ مقصود معاویہ ازین سخن بیان قریب دست از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و نعم وضبط کردن کلام شریف و س۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ یا معاویہ تدری مات حق اللہ علی عبادہ۔ ای معاویہ در مانی کہ حیثیت حق خدا کہ واجب گردانیدہ است بر بندگان خود بکرم عبودیت و امر شریعت۔ و مات حق العباد علی اللہ و حیثیت حق بندگان بر خدا کہ لازم گردانیدہ است و سے تمامے بر خود بفضل و کرم خود۔ قلت اللہ و رسولہ اعلم گفت خدا و رسول خدا و انما ترست۔ قال فان حق اللہ علی العباد۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بدستی حق خدا بر بندگان۔ ان لیبعدوہ ولا یشکرہ بشئنا۔ این ست کہ پرستند او را و شریک نگردانند با و سے چیزے را یعنی بت پرستی نکنند یا آن معنی کہ ریا نکنند و اخلاص و یزیدند در عبادت۔ و حق العباد علی اللہ ان لا یجذب۔ و حق بندگان بر خدا این ست کہ عذاب نہ کند۔ من لا یشکر بشئنا۔ کسے را کہ شریک نگردانند با و سے چیزے را اگر مراد بشر کہ کفر باشد مراد آن ست کہ عذاب نکند مثل عذاب کافران اگر ریاست عذاب صلا بخوابد بود و فقالت۔ پس گفتم من۔ یا رسول اللہ افلا البشر بہ الناس۔ آیا پس بشرات ندہم یا بمعنی مردم را و بشرات بکسر یا دفع و ضم نیز آمدہ خبر خوش رسانیدن کسے را مشتق از شجرہ است و اثر خیر خوش شنیدن بشیر و بشرہ ظاہری شود



قال لا تبشروا فتيكوا - فرمود آن حضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بران و ترک ندهند عمل را فیکوا ابتاسے  
فوقایمه مستفاده و کسر کات از احوال معنی اعتماد فیکوا و البقی تحتانیه و سکون نون و ضم کات نیز روایت است از کمال معنی باز استان  
از چیزے - متفق علیہ - اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ باین حدیث با آنکه منی کرد آنحضرت از ان جوابش آنکه معاذ رضی اللہ عنہ  
دانست کہ منی مخصوص باہل آن زمان است کہ نو محمد سلیمانی بودند و محتاج بتکالیف شرعیہ نشدہ پس از انجمن شرائع و تکلیفات  
ثابت شد قضیہ امر منی استقامت گرفت خبر داد و یاروایت کرد آنرا بعد از انکہ وجوب تبلیغ و درود و عہد بر کتمان علم باہنی از بنیہ نسبت  
بجماعہ مخصوص بود کہ انکال کنند چنانکہ از حدیث آیندہ معاموم کرد و روایت کرد با آنکہ نہ باین صفت بودند و عن النبی  
رضی اللہ عنہ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم و معاذ و یوسف علیہ الرحمہ قال - روایت است از انس کہ آنحضرت در احوال کہ معاذ  
روایت او بود گفت - یا معاذ قال - گفت معاذ لبیک یا رسول اللہ و سعد یک - استادگی دارم و در خدمت و فرمانبرداری  
ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و یاری میدہم ترا - قال - گفت آنحضرت بار دیگر - یا معاذ قال - گفت معاذ لبیک یا رسول اللہ  
و سعد یک قال - باز گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - یا معاذ قال - گفت معاذ لبیک یا رسول اللہ و سعد یک ثانیاً - بار  
ند اگر آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمہ گفت و در دے تاکید و مبالغہ است و القاسے این کلام و بیدار و ہوشیار کردن معاذ برے  
اشیاع آن و منی لبیک اجابت و فرمانبرداری است و معنی سعد یک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی استادہ مہمچند است  
و طاعت و موافقت تو بفرما چہ میفرمائی - قال - گفت آنحضرت - یا من حدیثہ ان لا آثم الا اللہ و ان محمد رسول اللہ نیست ہر چہ بیک  
کہ گواہی دہد و بگوید با آنکہ خدا یکے است و محمد فرستادہ او است - صدق قاسن قلبہ - از روی صدق و اخلاص ناشی از دل معاذ ثانیاً  
کذب و نفاق - الا حمہ اللہ علی النار - مگر آنکہ حرام میگردد خدا سے تعالی آن گواہی دہندہ را بر آتش و درخ کہ برے کا فرمان ساختہ  
شدہ است یا حرام میگردد اند پر وے خلو و درنا و ابن اسباب میگوید کہ این حکم پیش از نزول فرشتہ و او امر و نوایہی بود و حسن بصری گفتہ  
کہ مراد گفتن این کلمہ است با دے حق و فریضہ آن و بعضی گفتہ اند مراد آن است کہ نزد من تو بچ گفت و ہم بران مرو - قال - گفت معاذ  
یا رسول اللہ افلا اخبرہ الناس - آیا پس نہ رسانم این خبر خوش مردم را فیستبشروا - پس بشارت یا بند بآن و خوش دل شوید بران  
قال - گفت آنحضرت - اذا فیکوا - اکنون کہ خبر دہی مردم را بدان اعتماد میکنند بران و ترک میدہند عمل را سفا خبر بہ معاذ عنہ موتہ -  
پس خبر داد باین قصہ و یا باین کلمات معاذ نزد موت خود - ثانیاً - از جهت آخر از کردن و باز ایستادن از برہ در کتمان علم و ترک  
تبلیغ ازین کلام ظاہر مہوم میگردد کہ منی از اخبار پیش از منی از کتمان علم بود - متفق علیہ - و عن بی قر - از ہذا صحابہ و صحابہ و تلم  
ایشان است و مذہب او ترک او خرمال است اگر چہ حق آن ادا کردہ باشند مناقب او بسیار است در آخر کتاب بیاید انشاء  
تعالی اللہ عنہ - قال - گفت - اتیت النبی - آدم پیغمبر را - صلی اللہ علیہ وسلم و علیہ ثوب ایض - و حال آنکہ بود بران  
حضرت جامہ سفید - و ہونا تم - و آنحضرت در خواب بود - ثم اتیتہ وقد استیقظا - پستہ باز آدم و حال آنکہ تحقیق بیدار شدہ بود و  
ذکر این احوال از برے تحقیق و ثبت مزید اطلاع خود بر احوال شریف میکند تا بداند کہ روایت از وے ثبت و دقیق میکند

بانکہ ذکر احوال محبوب باقطع نظر از ان شیرین و لذیذست و غالباً این وحی در ہین منام شد پس ذکر آن از نجسیت نیز تواند بود و اللہ اعلم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ہامن عبد قال۔ نیست هیچ بندہ کہ گفت۔ لا آکله الا اللہ ثم مات علی ذلک۔ پشمر مرد بر اعتقاد این کلمہ و بیح منافی آن نہ گفت و نکرد۔ الا و خل الجنۃ۔ مگر آنکہ می در آید آن بندہ بہشت را ابو ذر میگوید۔ قلت۔ گفتہ من۔ دان زنی وان سرق۔ آیا می در آید بہشت را اگرچہ زنا کردہ باشد آن بندہ و وزوی کردہ باشد۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ دان زنی وان سرق۔ می در آید اگرچہ زنا کردہ باشد و وزوی کردہ باشد و چون این حکم مستبعد و مستغرب نمود ابو ذر باز اعادہ کرد از براسے تحقیق و تثبیت و تواند کہ تکرار اعادہ از جہت کمال سرور و رحمت حق و شکر گذاری نعمت و سبب جملہ علایا باشد باز میگوید۔ قلت۔ گفتہ من۔ دان زنی وان سرق قال۔ گفت آنحضرت۔ دان زنی وان سرق قلت۔ باز گفتہ من۔ دان زنی وان سرق قال۔ گفت آنحضرت۔ دان زنی وان سرق علی رغم الف ابی ذر۔ می در آید بہشت را بر رغم الف ابی ذر رغم بیجاک مالیدن مشتق از رغام یعنی خاک و مراد برغم الف مدین جاواری و انقیادوست با کراہت چون ابو ذر استبعاد کرد و استغراب نمود این حکم را گویا مطبوع و محبوب نزد و سے خلاف آن نمود پس حکم کردن بآن موجب خواری شکست است و او را با کراہ و جہر بر آن آوردن است اینکہ مردم میگویند فلان بر رغم او این کار کرد یا گفت این معنی دارد۔ و کان ابو ذر اذا حدث بہتدا۔ و بود ابو ذر وقتے کہ حدیث میکرد باین حدیث۔ قال۔ می گفت این کلمہ را کہ۔ دان رغم الف ابی ذر۔ چنانکہ شنیدہ بود از حضرت در حق خود براسے تذکار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التذافر بدان یسیت کرد و ششام من آن محبوب جانی یک شبے عمر گذشت و هنوزم لذت آن در دل است و مشتق علیہ۔ بدانکہ این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکہ مومن اگرچہ فاسق باشد و مرتکب کبیرہ می در آید بہشت را یا بظن و منفرت پروردگار تماسے بفضیل و کرم او یا بہ شفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بعد از تہذیب و در آوردن در آتش بقدر گناہ اما حدیث حرام بودن او بر نار تاویل او است کہ در حدیث سعادہ گفتہ شد و مذہب اہل سنت این است کہ فاسق مومن است و مال مومن آخر بہشت است و احادیث صحیحہ درین باب بسیارست و ما جملہ سلف از صحابہ و تابعین ہمہرین بود و اعتقاد است پیش از ظهور اہل بدعت از معتزلہ و غیر ایشان ہمین بود و مذہب ایشان آن است کہ فاسق مومن نیست و مخلد است در نار و عمل داخل است و حقیقت ایمان و ایشان می گویند کہ اگر می گویم بندہ بجز گفتن لا آکله الا اللہ بہشت مد آید باعث می گردد او را بر اعتماد و غرور و ارتکاب معاصی و فسق و فجوری گویند کہ این اعتقاد مردم را از رفقہ ملت و قید شریعت می بر آرد و نہ چنین است کہ ایشان می گویند چہ ہتہدات و وعیدات مدشان عصا کہ در دو یافتہ بسیارست و آن کافی است در اندازد و از ہزار و اگرخواہند بر یک معصیت عذاب کنند کہ بیرون از حد حصرو احصا باشد و نیز آمدہ است کہ اوسنے مدت عذاب مسلمانان گناہ گار مدت عمر نیابند کہ ہفت ہزار سال است و در بعض روایات ہفتاد ہزار سال آمدہ و صد ہزارین کلمہ لصديق و اخلاص و ثبات دوام بران بے عروض منافی و مخالف از خشک و تر و کالاسے آسان نیست خصوصاً از اہل فسق و فجور کہ دلماے ایشان

مملو و محسوس بترک ظلمات و شبہات و واقع اندر ورطہ استغاث و احتمال و با وجود آن فتی اگر تصدیق یقینی حاصل  
 باشد و فلانی شہوت و نفس مصیبتہ صادر گردد و خوف و جوع و فرغ و عجم بر توبہ بآن مقارن باشد بمقتضای وعدہ  
 کرم امیدواری هست کہ بخشند و بعد از جزا و سزا دادن و عذاب و عقاب کردن آخر بہ بہشت درآرد بحکم اللہ العالی  
 یغفر لہ و یوہد و یوہد الحکم۔ وعن عبادة بن الصامت۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم من شہد ان لا اله الا اللہ وحده لا شریک لہ و ان محمدا عبده و رسولہ و ان عیسیٰ عبد اللہ و رسولہ۔ کسے کہ گواہی دہد کہ  
 خدا یکے ست و محمد حق و گواہی دہد کہ عیسیٰ بندہ خداست و رسول دوست و راہبات بندگی مرغی است برادر است بر  
 نصاری کہ اور اللہ یا ابن اللہ میگویند و در شہادت برسات و سہ رواست بر یہود کہ منکر رسالت او نید۔ و ان ہست  
 و گواہی دہد کہ عیسیٰ پسرداہ خداست تعالیٰ ست کہ مریم باشد و چون مرد را عبد اللہ میگویند زن را امہ اللہ میخوانند  
 و زن و مرد ہمہ غلام و داہ و بندگان پروردگار تعالیٰ اند و ظاہر آنست کہ ابن رب بر نصاری ست و تاکید دوست  
 و یقینی گفتہ کہ رب بر یہود نیز تواند بود و مراد بر است ساحت دوست از نسبت قذف و شتم کہ یہود اورا میکردند۔ و کلمۃ القہ  
 الے مریم۔ و عیسیٰ کلمہ حق تعالیٰ ست کہ افگند و فرستاد اورا بسوے مریم عیسیٰ را کلمۃ اللہ ازین جہت گویند کہ بمجرد  
 کلمہ کن پیدا شدہ بے وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جہت آنکہ مکلم کرد در گوارہ وقت صغیر پس  
 منظر کامل اسم اشکلم باشد۔ و روح منہ۔ و عیسیٰ روحے ست صاوار از جناب حق اورا روح کجبت آن گویند کہ احیای  
 اموات کردہ یا دلہاے مردہ را بحیات معنوی زندہ گردانیدہ یا مراد خداوند روح ست صاوار از قدرت حق بے وساطت  
 اصل و مادہ۔ و الجنۃ حق و النار حق۔ و گواہی دہد کہ بہشت حق ست و آتش دوزخ حق ست۔ و اولہ اللہ الجنۃ۔ می درآرد اورا  
 خداے تعالیٰ در بہشت ابتدا را بعد از عذاب علی ماکان علیہ من العمل۔ بر آنچه دارد و سہ از عمل نیک یا بد و این حدیث  
 صریح ست در ذہب اہل سنت و جماعت متفق علیہ۔ وعن عمر بن العاص۔ رضی اللہ عنہ از مشاہیر صحابہ ست از عقلاے  
 توفیق اہل وہ است احوال و سہ در کتاب جامع الناقب باید۔ قال۔ گفت عمر بن العاص۔ اتیت النبی۔ آدم بنیر صلی اللہ علیہ  
 وسلم فقلت لہ یا نبی اللہ یا لیک۔ پس گفتم یا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا و لا بالیک  
 بکسر لام و نصب عین فتح لام و رفع عین ہر دو خواندہ اند۔ فبسط یمینہ پس فرخ کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دست راست خود را  
 فقبضت یمینہ۔ پس کشیدم من دست خود را۔ فقال۔ پس گفتم یا آنحضرت۔ مالک یم و چہ شد ترا و چہ کار میکنی و چرا دست کشیدی  
 ای عمر و قلت اردت ان اشترا۔ گفتم من میخواہم کہ شرط کنم۔ قال شرط ماؤا۔ گفت شرط میکنی چہ شرط میکنی۔ قلت ان یغفر لی  
 گفتم این شرط میکنم کہ آمرزیدہ شود مرا گناہان کہ پیش ازین کردہ ام۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اما علمت یا عمر و ان  
 الاسلام یدم ما کان قبلہ۔ آیا نمیدانی تو ای عمر و یعنی بدانکہ اسلام آوردن می افگند و بر طرف میگرداند ہر گناہی را کہ پیش ازین  
 بودہ مظلوم غیر مظلوم۔ و ان الحجۃ یمد ما کان قبلہا و نمیدانی کہ ہر گناہی از در جہت از اسلام یدم میکنند گناہان کہ پیش ازین بودہ

وان الحج یومهم ما کان قبلہ - وینید انی کہ حج ہم میکند چہرے را کہ پیش ازان بود از گناہان ہم بجز تہجد مخصوص است بخیر  
مظالم و در حج توسل بہ ہم مظالم نیز آید و حدیثی نیز درین باب و روایتی والدہ اعلم - رواہ مسلم - و در بیخ مسلم آید کہ ہست کہ عمرو  
بن العاص و در وقت موت قلق و اضطراب بسیاری نمود و بتیابی میکرد پس رے عبد اللہ بن عمر گفت کہ چرا چنین اضطراب  
میکنی او میپرسید و در پاسخ کہ صحبت با رسول خدا داشته و در خدمت و سے کار ہا کردہ گفت ما را در عمرہ حالت پیش آمدہ  
است تا آخر چہ آید او گاہ شہن ترین مردم پیش با رسول اللہ بود و باو سے کار ہا کردہ و کمر عبادت او بستہ بودیم تا نیا  
دوست تہمین مردم نزد ما آنحضرت شدہ و در خدمت او بودہ و فرما ہذا را و گشتہ بودیم تا ثانیاً بعد از حضرت امارت ما و کونہما  
و واقعہا سے غریب پیش آمدہ و در ان جا افراط ہا و تقریط ہا رفتہ و چیز ہا واقع شدہ است تا عاقبت کار ان چہ باشد والد  
اعلم - و الحمد للہ ان المردیان من ابی ہریرۃ - و دو حدیثی کہ روایت کردہ شدہ اند از ابی ہریرۃ و در صحیح و در کتاب  
ایمان آورده است اول حدیثی کہ در اول او این لفظ است - قال اللہ تعالیٰ انا غنی الشکر کا عن الشکر الآخر - و حدیث  
دیگر کہ در اول او این لفظ است - الکبر یا ردائی سند کبر ہا - مگر خاتم است کہ ذکر کنیم آن حدیث را - فی ابی را یارہ الکبر ان اللہ تعالیٰ  
**الفصل الثانی من محاورات قلک** - گفت معاویہ بن جبل گفت - یا رسول اللہ خبر فی بطل یعلنی الخبۃ و یباع علی من ان  
خبرہ مرسلہ کہ در آرد و مراد ہست و دو گرداند مرا از آتش و دوزخ - قال - گفت آنحضرت - لقد سالت عن عظیم بہ تحقیق  
پرسیدی از کار سے بس بزرگ - و انہ یسیر علی من یتیرہ اللہ علیہ - و بدستی درستی این کار ہر آئینہ آسان است بر کسی  
کہ آسان گرداند آن را خدا یتعالیٰ بر آنکس بعد ازان بیان آن کار را امر کرد بقول خود - تبت اللہ ولا تشکر بہ شیء عبادت  
کن خدا را و شریک گردان باو سے چیز سے را - و تقیم الصلوٰۃ و پر پا دار نماز را - و توتی الزکوٰۃ - و بدہ زکوٰۃ را - و تصوم  
رمضان - و روزہ دار ماہ رمضان را - و تخرج البیت - و قصد کن زیارت خانہ کعبہ را - ثم قال الا اولک علی ابواب الخیر  
پس گفت آنحضرت یا راہ نایم ترا برد رہا سے نیکی کہ نیکی از اہنامی و آید پس بیان کرد آہن را بقول خود - الصوم خیرہ -  
روزہ داشتن حکم پر دار و کہ مانع می آید از رسیدن تیر معصیت بہا تم بخت منع شہوات و بستہ شدن راہ شیطان -  
والصدقۃ لطفی الخلیفہ - دعا کردن بفقیر سر و دیگر داند و محو میکند آتش گناہ را - کما یطفی الماء النار - چنانچہ سر و دیگر داند آب  
آتش را اگر چہ نیکی مطلقاً صبر و محو میکند بدی را بچشم ان الحسنات فیہن السیات ولیکن در صدقہ بیشتر است کہ سبب  
وصول لغیرت و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت موسیٰ علیہ السلام - و صلوة الرجل فی خوف لیل -  
نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راہ در آمد فیوض و انوار و سبب طغای ناخلفیات است بیت اگر روز  
نیایش نغوغا سے عرب - شب محرم عاشقان است شہا ش طلب - ثم قال - پستر خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از برای  
استشہاد و فیضیلت نماز شب و صدقہ این آیت را کہ - تجانی جنوبہم عن المضاجح حتی یبلغ لیلون - تا آنکہ رسید  
آخر آیت را کہ - تاجبہا بما کانوا لیلون است و حاصل معنی این کریمہ آن است کہ پروردگار عالم تہلے و تقدس ستایش



میکند شب خیزان و پہلو از بستر راحت دور دارندگان را در آنچه موسیٰ کریم غرض علای ایشان را از نعمت با ماده اتفاق  
کننده گان را و سیفر ماید که نمیدانم یکس آنچه پنهان داشته شده است ایشان را در آخرت از آنچه سبب قرار و آرام و  
لذت و سروری چشم ایشان کرده و از نعمت های بهشت و دیدار موسیٰ تعالیٰ در جزای آنچه عمل میکردند و میگذاردند نماز شب  
را و میدادند از اموال به بیت شرف مرد و بچہ دست و کرامت بسجود و هر که این هر دو ندارد و عدش بر وجود و بدتم قال -  
پس بر انتخاب کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از امور دین و دنیا و ملت افضل و خلاصه آن را و گفت - الا اولک اس الامر  
آیا راه نمایم ترا باصل و سر مهم کارهای دین که دین بے آن وجود دیگر و چنانکه نسبت بجد - و محمود - و راه نمایم ترا  
بستون دین که بدان دین بر پا بود و قوت و کمال پذیرد و چنانکه خانه بستون - و ذرۃ سنام - و راه نمایم ترا به بلندی  
کوهان دین که دین از آن علو دار تفاع گیرد و ذرۃ بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذرۃ جبل پیشه کوه را  
گویند و سنام بفتح سین کوهان شتر - قلت بے - چون رغبت و شوق سائل بر استماع و دریافت آن امر عظیم و دین مرتبه  
باستماع صفات عظیمه و سغیره شد گفت بے بگو و راه تمام بدان - یا رسول الله صلی الله علیه و سلم قال - فرمود - راس الامر  
الاسلام - سر تائید ارکان دین اسلام است که مراد بدان شهادتین است که حاصل میگردد بدان اصل دین - و مودود اصله  
و بستون دین نماز است که قوت می یابد بدان بناسه دین مسلمانی - و ذرۃ سنام لهجاء و بلندی کوهان دین کارزار  
کردن است با کافران که بدان کار دین ارتفاع و بلندی میگردد و چون جهاد و کارزار کردن غالب سوار بر نیل باشد و در صورت  
تیر بلندی دارد - ثم قال الا اخرک بملک ذلک کلمه - پس گفت آنحضرت خبر دهم ترا بخیرے که قوام و نظام این همه چیزهاست  
که مذکور شدند یا ذلک اشارت باسلام است و تاکید باعتبار اجزاء و ارکان است و ملوک آنچه شمس بدان قوام پذیرد و نظام  
گیرد و ملوک بکسر میم و فتح آن هر دو آمده تور نشستی گوید که اهل لغت بکسر و فتح هر دو میگویند و روایت حدیث بکسر میم است - قلت بے  
گفتم آری خبر ده مراد بدان - یا بنی الله - صلی الله علیه و سلم - فاخذ بلسانه - پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم زبان شریف  
خود را و اشارت کرد بدان - و قال - و گفت - کف علیک ہذا - باز دار بر نفس خود و نگاہ دار این را یعنی زبان را و گفت -  
پس گفتم من بطریق تعجب و استغنام - یا بنی الله و انما لمواخذون بما تکتلم به - ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما گرفت و گیر  
کرده بشویم بخیرے که تکلم میکنم بآن - قال محکمک ایک - بگرید ترا مادر تو - یا معاف - لکل یضم موت و ہلاک و تقدیران حبیب  
و دلد و اصل این دعاست بموت و ہلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع درین درطه که درو افتاد و گفته اند کہ این  
سقطه است که بجزایان عادت بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب و انکار مخاطب است - و ہل یکب الناس فی ان  
آیای انداز مردم را در آتش و دوزخ - علی وجہ ہم - بر روی بے ایشان - او علی مناخر ہم شک را وی است که علی  
وجہ ہم گفت یا علی مناخر ہم گفت و مناخر جمع منخرست یعنی سیم و سکون نون و فتح خاسے بمعنی یا کسروے در اصل معنی سوراخ  
یعنی آید و اینجا مراد بینی است چه هر که بزورے افتد نخست بر بینی افتد که بلندترین اجزای روست یعنی مردم را در دوزخ نمی

سیدنا محمد

انما زو۔ الاحصاء استتم۔ مگر ختمائے ایشان کہ ہرچہ بر زبان آید بے تمیز و بے احتیاط بگویند و نیک را از بد نشناسند و بالعین  
 را از مالا یعنی تمیز نکنند و حصا جمع حصیدہ است بمعنی آنچه در و کرودہ شود اگر کشت بد اس و در و کرودن تمیز کردہ نشو و میان  
 خشک و تر و نیک و بد نشینان بے صرفہ گفتن را بدان داین باعتبار اکثر و اغلب است چہ ہرچہ بادی زاو برسد از  
 آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر از رہ گندزبان برسد نظم ہرچہ بر آدمی رسد ز زبان چہ ہمہ از آفت زبان برسد ہرچہ  
 آمد بزبان گفتی چہ آنچه آمد بد بانت خوردی بد و دیگرے را چہ گناہ است کہ تو چہ خویش را خویش بد و نیک بردی بد و نیک  
 احمد و الترمذی و ابن ماجہ و عن ابی امامہ رضی اللہ عنہ اسم او حصہ تی است بضم صاد و فتح دال مہملتین و تشدید یاء اولی  
 صحابی است اختلاف کردہ اند در نسب و سہ و آبائے او با اتفاق بر کنیت و سہ ساکن شد مضر العبد اذان انتقال کردہ شخص  
 و وفات یافت در ان کثیر الروایۃ است و اکثر حدیث و سہ نزد شامیین مات سنہ ست و ثمانین و اواحدی و ثمانین و لہ احد و  
 تسعون سنہ و ہو آخر من مات من الصحابۃ بالشام بر قول اکثر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من أحب اللہ و اللہ یحبہ  
 کسے کہ دوست دارد کسے را برائے خدا و دشمن دارد برائے خدا۔ و اعطی اللہ من اللہ۔ و بد بد برائے خدا و بد بد برائے خدا  
 یعنی ہمہ کار ہائے او برائے خدا بود و ہرچہ کند بطلبِ خداے حق دارا و وجہ اللہ کند بعبیت وطن برائے تو گیرم سفر برائے  
 تو جویم چہ خش برائے تو باشم سخن برائے تو گویم و فقہ اشکل الایمان۔ پس تحقیق کامل گردانید ایمان خود را چہ کمال بین  
 در ایمان اخلاص است کہ مقام کامل صدیقان است رزقنا اللہ۔ رواہ ابو داؤد۔ روایت کرد این حدیث را  
 ابو داؤد۔ و رواہ الترمذی عن معاذ بن انس۔ و روایت کرد آن را ترمذی از معاذ بن انس۔ مع تقدیم و تاخیر۔ بالتقدیم  
 و تاخیر بعض فقر یا بعض و لفظ مصابیح ہمان اول است و قیہ۔ و در حدیث ترمذی بجاسے فقہ اشکل الایمان۔  
 فقہ اشکل ایمان۔ آمد۔ و عن ابی ذر رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل الاعمال  
 المحب فی اللہ و النبی فی اللہ۔ فاضل ترین عمل ما دوست داشتن است کسے را از جہت خدا و دشمن داشتن از جہت  
 خدا۔ رواہ ابو داؤد۔ معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامہ است و بودن این عمل فاضل تر از اعمال دیگر بخت آن  
 کہ باعث و منہائے جمیع خیرات محبت خداست و چون محبت غلبہ کرد چنانکہ ہمگیں بیچ چیز را دوست ندارد و مگر برائے خدا  
 و دشمن ندارد مگر برائے خدا لا بد باعث خواہد بود بر امتثال جمیع اوامر و انہما از جمیع نواہی و امتثال این حدیث از جمیع  
 الکلم اند کہ جاسم جمیع مراتب اسلام و ایمان و احسان و متضمن تمامہ احکام شریعت و آداب طریقت و اسرار حقیقت است امام غزالی  
 گفتہ رحمتہ اللہ علیہ کہ اگر کیے طباطبائی را دوست دارد کہ طعام خوب می پزد و بفقرا و صلیحا میخوراند این دوستی از جہت خداست  
 و اگر کیے استاد را دوست دارد تو عالم از دسے آموزد و آن را وسیلہ و نیاز سازد این دوستی نہ از جہت خداست و عن ابی  
 ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانہ و یدہ۔ مسلمان کامل کسے است کہ  
 سلامت یافت مسلمانان را از زبان و سہ و دست و سہ شرح این در غصیل اول در حدیث عبداللہ بن عمر و گذشت مہ المؤمن

من امنه الناس على دماهم واموالهم - ومومن کامل کسے است کہ امین گیرند مردم اور را بر خوہنہا سے خود و مالہا سے خود یعنی زمین  
 باشند از دوسرے کہ تصریف در خون و مال ایشان بناحق شرعی نخواہد کرد و ظاہر حدیث موہم است بتخاثر اسلام الایمان و مسلم و مومن و  
 اختلاف احکام ایشان و لیکن اینجا مرد باسلام و ایمان یکے است فقرہ ثانیہ تاکید تقریر اوے است بر اسلام سلامت مردم را متر  
 ساخت و بر ایمان امن دوم را از جهت نفس رعایت مناسبت در ثانی برگناہان است مقتضای دو گناہان بان را اگر از کم و زید کہ  
 آفت بزبان ظاہر و شائع است حاجت بکار از زار و آفت مست محتاج بر بیان و تقریر است کہ اذکر لطیفی میتوان گفت کہ ایمان چون  
 عبارت از تصدیق است عمل قلبی می کامل تر از اسلام است کہ عبارت از انقیاد است سلام و نظاہر است تخصیص کہ ایمان از ایمان  
 کہ قوی تر از سلامت است چہ در سلامت عدم اصابت ضرر است با وجود توہم اصابت احتمال آن در امن قطع ین توہم و احتمال  
 مطلقا و نیز امن خوف در مادی و اموال مخصوص نیست زبان را نیز و خطی تواند بود و بعبایت نیمہ و جز آن عدم ذکر اعراض  
 بحسب اقتضای است و در حکم آن است فانہم و بابہ التوفیق - رواہ الترمذی النسائی - روایت کردہ اند این حدیث را ترمذی  
 و نسائی - و زاد البیہقی فی شعب الایمان بروایت فضالہ - و زیادت کردہ است بہی در کتاب شب الایمان بروایت فضالہ بفتح  
 فاکہ از موالی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این عبارت را کہ - والمجاہدین جاہد نفسہ فی طاعة اللہ - و مجاہد حق کامل کسے  
 است کہ کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا کہ نفس را باہمی آورد و ترویجی در زود اطاعت فرمان نمیکند پیرا و سہ جنگ  
 میکند و اسیر میگردد و میکشد اوراہیبت سہل شیری وان کہ صفہا لشکرت شیران باشد کہ خود را بشکند - والمجاہدین  
 ہجر اخطایا و الذنوب - و یجینن مجاہد حققی آن کسے است کہ ترک میدہد و میگذارد گناہان از صفہا و کبار و عمد و خفا و تحقیق  
 ابن نیر در حدیث عبد اللہ بن عمر و گذشت - وعن انس - قال قلما خطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - و روایت  
 از انس کہ گفت کم و تنہ بود کہ خطبہ میخواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر اسے ما - الا قال - مگر آنکہ میگفت این کلمہ را و  
 وصیت میکرد لعل بدان - لا ایمان لمن لا امانۃ لہ - نیست ایمان کہے را کہ نیست امانت مراد را - ولا دین لمن لا امانۃ لہ -  
 نیست دین مرکے را کہ نیست عمد و پیمان مراد را - رواہ البیہقی فی شعب الایمان - بدانکہ ظاہر آن است کہ مراد بامانت یعنی  
 متعارف اوست کہ حفظ اموال و محاسن مردم است و ترک خیانت در آن بہرہ نگاہداشت پیانے کہ با یکدیگر بہ بند نیست یعنی  
 ایمان و دین بر اسے تعلیل و تشدید باشد و مراد دین ایمان کامل است و اگر مراد بامانت تکالیف شرعیہ کہ منطوق کریمہ نامہ صفا  
 الامانۃ است و بہرہ پیشانی کہ در روز است پروردگار تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چہ آن  
 شامل تمامہ دین و ایمان است فرو عا و اصولا و برین تقدیر در کلام تکریر تاکید است بر اسے تحقیق و تقریر و اللہ اعلم  
 الفصل الثالث عشر عن عباۃ بن الصامت - رضی اللہ عنہ عباۃ بن الصامت عن عین و تخفیف باب ابن الصامت کہ از کبر  
 انصار و نقباء ایشان است - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ میگوید  
 من شہدان لا آله الا اللہ وان محمدا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہے کہ باین کلمہ بصدق و یقین بگردانم از کہند حرام میگردد و

اللہ تعالیٰ بروئے آتش و دوزخ را شرح این سابقاً و حدیث معاذ گذشت۔ رواہ مسلم۔ وعن عثمان۔ رضی اللہ عنہ  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مات وہو عیلم انه لا آکد الا اللہ۔ کسے کہ میری وہ حال آنکہ میدانند و یقین دارو بود حدایت  
حق تعالیٰ در سات پنجم۔ دخل الجنة۔ درمی آید بہشت را اگر چه در مقابلہ گناہان کہ وارد در دوزخ نیز در آید و عذاب بیند  
و تواند کہ بشفاعت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در گذرند از گناہان او در نیارند او را در دوزخ۔ رواہ مسلم۔ وعن  
جابر۔ رضی اللہ عنہ جابر بن عبد اللہ بن عمرو انصاری از مشاہیر صحابہ و اکابر ایشان است کثیر الحدیث حاضر شد او و پدر  
او عقبہ ثانیہ را حاضر شد بدراوا صبح آن است کہ حاضر نشدہ و حاضر شدہ بعد از او سے ہزدہ شہد را ہمراہ آن حضرت دو سے  
از نقبائے انصار است و آخر غرائی شد و امام محمد باقر سلام اللہ علیہ و علی آباءہ از او سے روایت دارو خلق کثیر جزو سے  
مات باللہ منہ سنۃ اربع و سبعین و قیل غیر ذلک۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تتان موجبان فرمود و خصلت  
واجب گردانندہ اند جزا سے خود را۔ قال رجل۔ گفت مردے۔ یا رسول اللہ ما موجبان۔ چیست معنی موجبان  
و کہ ام اندان و خصلت کہ واجب گردانندہ اند جزا سے خود را۔ قال من مات یشرک باللہ شیئاً۔ کسے کہ میری در  
حالتے کہ شریک میگردد اند بخدا چیرے را و کفر می در زو بوی۔ دخل النار۔ درمی آید البتہ دوزخ را و ہمیشہ میباشد در ان  
۔ و من مات لا یشرک باللہ شیئاً و دخل الجنة۔ و کسے کہ میری در حالتے کہ شریک نمیکردد اند بخدا چیرے را می در آید البتہ در  
بہشت در حال یا در آل۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال کنا نودا حول رسول اللہ کثرت ابو ہریرہ  
بودیم انشہ گرو پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم سنا ابو بکر و عمر۔ در حالتے کہ بودند با ابو بکر و عمر۔ فی نفر۔ در ضمن جماعتے کہ بودند و نفر  
جماعت از مردان از سہ تادہ و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید۔ فقام رسول اللہ۔ پس بایستاد و پیرون رفت پیغمبر خدا۔  
صلی اللہ علیہ وسلم من بین اظہرنا۔ از میان ما اظہر فتح ہزدہ و سکون ظا و ضم ما جمع ظہرست بمعنی پشت چون ہر کہ در میان  
قوسے است میان پشتماے ایشان است زیرا کہ پشت ہر یکے در جانبے است از او سے نیز در ظہر معنی استظہار و استناوت  
و ہر کہ در میان قوسے است مستظہر و مستند است بالایشان این لفظ را معنی آرنہ و زیادہ میکند و بظاہر معنی لفظ این  
میشود کہ بر آند از میان پشتماے ما یعنی از میان ما این لفظ بمعنی شلک است و زبان عرب۔ فاباطا علینا پس  
درنگ کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر ما در باز آمدن و زمانے بگذشت کہ باز نیامد و خشینان قطع دونما۔ و  
ترسیدیم ما کہ تنہا یافتہ شود آنحضرت و گرفته شود و در سانیدہ شود و بوی مکر و ہی از جانب دشمنی یا جز آن جدا زمانی  
الصراح قطع پارہ از چیزے جدا کردن۔ و قرحنا۔ و خشیت و فرغ ہر دو بمعنی ترسیدن است غالباً انخشیت سیدن  
در دل و متوہم شدن مراد است و بفرغ وجود اثر آن در ظاہر چنانکہ بر خاستن و فکر آن شدن و لہذا گفت۔ فثنا۔ پس  
استادیم ما ہمہ جامعہ و نگران شدیم بمیت نشستہ آن دلبر جانی بجانم بچو جان در تن و اگر کیہم جدا افتاد جان از  
تن بردن آید و فلکنت اول من نزع۔ پس بودم من نخستین کسے کہ ترسید و بایستاد از دنیا زیادت بمعنی التماس

نسبت بسبب و کائنات صلی الله علیه وسلم از ابوهریره منقول میشود و واقع چون بنا شد که آن غریب نام اورا غیر از جناب و سه و لطف و کرم او پشت و پناهی و لجسای نبود طبیعت جز آستان توام در جهان پناهی نیست و میرا بجز این در حواله گاه نیست و فخر جنت استی رسول الله - پس بیرون آمدم در حالیکه میجویم پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ستم انتی حال الظالم انصار - تا آمدم بستانه را که مرکی از انصار را بود - یعنی التجار - مرینی بخار را که قبیلہ است از انصار و حاط و رحل یعنی دیوار است که محیط است بر بستان و بر بستان نیز اطلاق کنند و گویا که ابوهریره بقیاس و قرینہ دریافت که آن حضرت درین بستان خواب بود بلکه مشام محبت و سه بوس از نسیم جمال اور سید که بدان دریافت بنیت رفت بر بوسه سر زلف تو حقیر بچشم و در نه کے بوسه نسیم عری بود غرض و قدرت به بل اجد کیا با - پس گویم گرد آن بستان شاید که بیایم مرآن را در سه و در آیم در آن بستان - فلم اجد - پس نیافتم و سه مرآن بستان را گویا در آن رابسته بودند یا ابوهریره محبت قلعه و اضطرابی که در آن وقت داشت نیافت - فاذا رجع یدخل فی جوف حاط - پس ناگاه دیدم جدول صغیر که در می آید در میان دیوار - من بیه خارج - از چاه که بیرون آن بستان بود و بعضی گویند خارجه نام مردی بود که آن چاه از آن او بود و بر منی اول بیر و خارجه را بتوین باید خواند و بر شانی بر بحرین توین خارجه بفتح - و الزیج المجدول و زیج یعنی جوسه خرد این تفسیر از راوی است - قال گفت ابوهریره - فاحضر - پس گرد آوردم دست و پاسه خود را تا بگنجایم خود را در آن جدول در آیم فی الصراح تنقاز پنا و از سه مجر خود را گرد آوردم و بر سر پاسه نشستن و خوشن شدن در چیدن - فدخلت علی رسول الله پس در آمدم پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فقال - پس گفت آن حضرت بطریق تعجب و استعظام - ابوهریره - تو ابوهریره تعجب داشت آنحضرت از در آمدن و سه در بستان با وجود آن که راه بسته بود یا آنحضرت در آن وقت بخت استغراق و غلبه که از ورود و وحی داشت و از خود غایب بود اورا نشناخت - فقلت نعم - پس گفت آری منم ابوهریره - یا رسول الله قال شاک - فرمود چیست حال تو وجه کار میکنی و چون آمی قلت کنت بین فکرنا فقلت فابطارت علينا فخشنا ان تقطع و من افتر عنا فکنت اول من نزع فایت نه الحاط - ابوهریره بالتمام قصه را بخواند و صورت حال ان خود گفت که بودی یا رسول الله میان نا پس برخاستی و درنگ کردی بر ما پس ترسیدیم که مگر دوی ساینده شود و ترس ما پس برخاستیم پس بودم من نخستین کسی که ترسید پس آمدم من این بستان را - فاحضر - پس در آمدم من در جدول - کما یحضر الشکب - چنانکه در می آید و باه در سوراخ خود و در تمام قصه بر خواندن ابوهریره شکایت الم جدائی و ترس از رضا مکرده نمودن انکار کمال محبت و دوستی است و اعتذار از در آمدن در خلوت گستاخی دادن انیز مختص است - و هو الالباس ورائی - و این مردم می در آید و پس من - فقال - پس گفت آنحضرت - یا ابوهریره و اعطانی علیه - و او در این در انافشان آن باشد که از پیش حضرت و سه می آیم و تخصیص نعلین بکشت آن باشد که ازین جنس دیگر حاضر نمود که بر بند بعضی



مردم وجہ مناسبتی نیز بیان کرده اند کہ وادان نعلین کہ سبب سہولت و آسانی مشی است اشارت بہت بآنکہ نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم براسے تمیز و تسہیل است و آسانی کار ایشان است و نیز بشارت است بہ ثبات قدم و استقامت بعد از شہادت چنانکہ فرمود است بالقدہ ثم استقم۔ فقال اذ حسب خلی ہاتین۔ پس گفت برابرین نعلین مرا نحن لقیاک من وراہذا الحالط۔ پس کہ پیش آید ترا از پس این بستان۔ یشہدان لا آله الا اللہ۔ در حالیکہ گواہی میدہد بالوہیت حق و نبوت پیغمبر مستقیقا بہا قلوبہ در حالیکہ یقین کنندہ است باین شہادت دل و سہ۔ قبرشہ باجختہ۔ پس بشارت وہ اوراہ بہشت یعنی خبر وہ اوراہ کہ ہر کس را این صفت است بہشتی است۔ فکان اول من لقیتم عمر۔ پس بود خنثیق کہسے کہ پیش آمد من اورا عمر۔ فقال۔ پس گفت عمر۔ ما ہاتان الثعلبان چیست این نعلین۔ یا اباہریرہ قلت ہاتان ثعلبان رسول اللہ۔ گفتہ ام این نعلین پیغمبر خدا اند صلی اللہ علیہ وسلم یعنی بہا۔ فرستادہ است مرا باینہا براسے انیکہ من لقیتم یشہدان لا آله الا اللہ مستقیقا بہا قلوبہ۔ ہر کرا ملاقات میکنم کہ گواہی میدہد باین کلمہ یقین دل خود۔ بشرتہ باجختہ۔ بشارت اہم من اوراہ بہشت۔ فضرب عمر بن حنیف۔ پس نزد عمر میان و پستان من۔ فخرت لاسی۔ پس زمین افتادم بر مقد خود۔ فقال رجع۔ پس گفت عمر باز گرد۔ یا اباہریرہ فوجہت لک رسول اللہ۔ پس باز برگشتم بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاجہشت بالبحار پس اریدم پناہ جستم بختہ جہش و اجہش پناہ بردن آدمی بکسے بارادہ بجا چنانکہ کودک پیش مادر خود میرود فی الصلح جہش و اریدن بکسے آمادہ گشتن گریستن را و جہشت و جہشت ہر دو روایت است۔ و رکنی عمر۔ و رسیدہ آمد بالا سہ من عمر۔ فاذا ہو علی اثرکے پس گاہ کردم ناگاہ وسے و عرق من است اثر یکسر سہزہ و سکون مثلثہ و تفتیق ہر دو روایت است و ہر دو لغت فصیح است فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا کث اباہریرہ چیست او چکار میکنی و چرا میگری ای ابوہریرہ قلت۔ گفتہ من کہ۔ لقیتم عمر پیش آمد عمر۔ فاجہرتہ بالذی بشتی بہ۔ پس خبر دادم من را و ابان حکمے کہ فرستادہ بودی مایدان حکم یعنی بشارت وادان محبت مرکے را کہ گواہی دہد بلا آله الا اللہ۔ فضرب بن حنیف ضربہ خرت لاسی۔ پس و عود میان دو پستان من دن سخت کہ افتادم بر مقد خود۔ فقال رجع۔ پس گفت عمر باز گرد۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا عمر احمک علی ما نعلت۔ ای عمر چہ داشت ترا برانچہ کردی تو یعنی چارزدی ابوہریرہ را و باز گرد و اینچہ را ورا قال۔ گفت عمر۔ یا رسول اللہ بای انت دای۔ مادر و پدر من فدا سہ تو باد۔ العنت اباہریرہ بنعلت۔ آیا برانختی و فرستادی ابوہریرہ را با نعلین خود و حکم کردی کہ من لقی یشہدان لا آله الا اللہ مستقیقا بہا قلوبہ بشرتہ باجختہ قال نعم۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرسے فرستادہ ام اورا کہ این بشارت دہد۔ قال فلا تفعل۔ گفت عمر پس کن این حکم را۔ فانی احتی ان کل الناس علیہا۔ زیرا کہ من می ترسم کہ تکیہ کنند مردم برین بشارت یا برین کلمہ مجرد و عمل نکنند۔ فخلع نعلون۔ پس بگذارد مردم را کہ عمل کنند۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فخلع۔ پس چون تو مصلحت در گذشتن مردم می بینی بگذار و بشارت دہ اگر گویند چون روا باشد عمر را کہ منع کند از امرے کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم آن

حکم فرمودہ باشد باز گردانند ہر مرد را و نگذارند کہ بشارت دہد جو ایش آن ست کہ عمر رضی اللہ عنہ علم داشت از نزد آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم کہ این امر بجائی نیست بشارت از برائے تطہیب قلب مومنان ست و اگر ایشان می شنوند اعتمادی  
کنند بران چنانکہ خود بمعاذ فرمود اذ اتیکلوا لیکن غایت حجت شفق و دبر ایشان بکجاست احساس معنی محبت و اخلاص نسبت  
بجنت خود بران است چون با پیاس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند اگر امر بطریق ایجاب می بود چون عظمیہ  
میکرد و از بشارت بازمیداشت فافهم و بالہ لتوفیق رواہ مسلم۔ وعن معاذ بن جبل۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول  
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الجنة شہادۃ ان لا اله الا اللہ کلید بے بہشت گواہی مردان ست باین کلید بے وجہ آوردن  
مفتاح باعتبار مواد و افراد مومنان ست یا باعتبار تعدد جنات یا برائے مبالغہ است گویا ہر فردے از دوسے مفتاح است  
چنانکہ طیبی گفتہ است۔ رواہ احمد۔ وعن عثمان۔ رضی اللہ عنہ ذکر مناقب سے در ذکر مناقب خلفاء و آخر کتاب  
بیاید رضی اللہ عنہ۔ قال۔ روايت ست از عثمان کہ گفت۔ ان جالاس من اصحاب النبى۔ بدرستی کہ مردان از یاران آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم حسین فی۔ در ہنگامے کہ میزیدہ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عزو اعلیہ۔ اندوین شدند برفوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
جستہ کا و حضرم یوس۔ تا آنکہ نزدیک و لبغیہ از ایشان کہ در سواس شہد افتد و دوسہ حدیث نفس اگویند و در قاسوس گفتہ دوسہ  
حدیث نفس شیطان کہ در ان دوسے وہب و دوسے نباشد و یوسوس کہ سرواوست و فتح خطاست بمعنی دوسہ فناد و دوسہ  
انگند نیز ہر دو آمدہ است۔ قال عثمان کنت منہم گفت عثمان بودم من ازان و ان کہ نزدیک بودند کہ در سواس افتند۔  
فینما انا جالس مرسل علی عمر۔ پس رشتائے آنکہ من شستہ بودم گذشت بر من عمر۔ وسلم۔ و سلام داد عمر۔ فلم اشعر۔ پس آگاہ  
نشدم من بمر و بگذشتن سے و سلام دے۔ فاشتک عمار الی بکر۔ پس گہ بر عمر بسوس ابو بکر رضی اللہ عنہما۔ ثم اقبلا حتی  
سلما علی جمیعا۔ پتروے آوردند ابو بکر و عثمان کہ سلام کردند بر من ہر دو۔ فقال ابو بکر و احملک علی ان لا ترد علی  
اخیک عمر سلام۔ چہ داشت ترا بر این کہ رونگروی بر باد تو کہ عمر ست سلام اور یعنی جواب سلام دے نگفتی۔ قلت فعلت۔  
گفتم من نکردہ ام این کار کہ ترک و سلام عمر ست یعنی نمیدانم کہ کردہ ام۔ فقال عمر بی و اللہ لقد فعلت۔ پس گفت عمر  
بلے بخدا سوگند ہر آنیہ تحقیق کردہ تو آن را۔ قال۔ گفت عثمان بمر قات گفتم۔ و اللہ شرت انک ست۔ بخدا سوگند آگاہ  
نشدم کہ تو گذشتہ۔ و لا سلمت۔ و نہ آگاہ شدم کہ سلام کردہ تو۔ قال ابو بکر صدق عثمان۔ گفت ابو بکر بمر بقرس حال عثمان  
و بوثوق بر صدق سے رست گفت عثمان باز روے آورد ابو بکر بن خطاب کہ دو گفت۔ قد تفک عن لک از تحقیق باز داشت ترا  
از آگاہ شدن بمر و عمر و سلام دے امرے غیلم۔ قلت اجل۔ پس گفتم من آریے خچین ست کہ گفتی باز داشت مرا ازان سے  
قال۔ گفت ابو بکر۔ ما ہو۔ چہ چیز ست آن مر۔ قلت گفتم من۔ تو فی اللہ تالے نبیہ۔ میرا نید خدا سے تعالیٰ میخیزد۔  
صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان نسالہ عن نجاتہ ہذا الامر پیش از آنکہ پرسیم ما آنحضرت را از رستگاری این امر۔ قال ابو بکر صدق  
عن لک گفت ابو بکر تحقیق پرسیدہ ام من آنحضرت اصلی اللہ علیہ وسلم از نجات این امر نعمت الیہ پس ستادم بسوس ابو بکر

در قلم بجانب او ثبات له بالی است و اعمی - و گفتیم در او پدر و مادر من خداست تو باد - است احق بهما - تو سر او تری باین  
نجات و باین خصلت و پریدن از ان از جنت کمال قریب تو از ان حضرت صلی الله علیه و سلم و در حق تو بر علم مخصوص  
بودن تو بحکمیت الله تعالی ابوبکر گفت ابوبکر قلت - گفتیم یا رسول الله ما تجاوه ذال امر چیست نجات این کار - گفت ای پس  
گفت آنحضرت - صلی الله علیه و سلم من قبل منی الکلمة التي یخلف علی اعمی کسی که قبول کند از من کلمه را که فاسد هر کرم برعم  
خود که ابوطالب است - فردا پس قبول نکردم من آن کلمه را - یعنی له تجاوه - پس آن کلمه را نکس را نجات است - رواه احمد  
بدانکه طیبی در شرح تجاوه ذال امر گفته چنانست که او باین امر امر دین باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ و خلاص از ان بچیز  
یا امر او بامری که مردم در ان افتاده اند از قریب شیطان و حب و نیاز و وقوع در شهوات و ارتکاب سحاصی سبب نجات از ان  
چیت فرمود این کلمه البیت که تصدیق بدان سبب نجات از آتش دوزخ است و مداومت و ملازمت وی موجب صفا  
قلب و طهارت باطن که سبب دفع غرر شیطان و زهر درد دنیا و حصول تقوی است انتی پرشیده نماند که در وجه اول  
ازین دو وجه نظر است زیرا که عثمان رضی الله عنه خود رویت کرده است که هر که بمیرد می و مانند لاله الا الله را س و در ایست  
را پس چون گوید که پیغمبر من آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از آنچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ است و خود چون روا  
بود که این علم که اول او اهل دین اسلام است عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کردی رضی الله عنه آن را  
از دهمست مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب است که مراد نجات از دوسو شیطان است چنانکه سوق  
حدیث در ان ناظر است و در روایت محمد بن جریر آمده که عمر کذشت بر عثمان و سلام کرد بر وی پس رو کرد وی سلام را  
پس شکایت پیش ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چه منع کرد ترا از رو کردن سلام بر برادر خود گفت عثمان بنجد اسوگند نه شنیدم من از ان  
و من حدیث سیکردم نفس خود را ابوبکر گفت در چه وادی حدیث سیکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت  
نفس من چیز را که دست ندادم که بر زبان آمم آن را اگر چه تمام آنچه بر روی زمین است و باشد پس گفتیم با خود و وقت  
که می انداخت شیطان از او نفس من ای کاش می پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که چه نجات می دهد ما را ازین حدیث  
که می اندازد شیطان در نفس ما گفت ابوبکر بر کسی که من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و پرسیدم از آنچه  
نجات دهد ما را ازین حدیث که می اندازد شیطان در نفس ما ای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نجات می دهد شما را  
از ان حدیث این که گویند آن کلمه را که امر کردم خود را نزد موت و قبول نکردم و راه ابوعلی بن مسعود و قال ابو صبر  
فی زوائد مشرقة سنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مشلیح حدیث این حجید کی در شرح قولی یوسف  
گفته که مراد بوسوسه اینجا که نزدیک بود که مردم در ان بغیة القضاة دین و الطغاة الزار و انقطاع سلسله آن بود  
فتدبر و عن المقداد بن اسیر رسول الله - روایت است از مقداد بن الاسود که از فضل و نجایه صحاب است  
قدیم الاسلام روایت کرده اند که اسیر النوشین علی ابن ابیطالب فرمود نسبت او با سو و از حبیب آنکه حلیف او یا حبیب او

در اصل مقدار بن عمرو بن ثعلبہ کندی است ذکر او در آخر کتاب در ذکر اسمای اہل ہر بیاید انشاء اللہ تعالیٰ روایت می کند کہ در سہ شنبہ پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بقول میگفت - لایسبی علی طہر الارض - یعنی مانند پریشانی زمین - بیت مرد و لاوبر - خانہ خشک و کلوخ و نہ خانہ پنجم کہ بفتح سیم و وال مملہ خشک و کلوخ و ویر بفتح واو و باء موحده پنجم یعنی خیمہ و مرا و بیت در شہر باد قریہ است و بہ بیت در بادیا و چرا کہ اہل خیام در اینجا باشند چنانکہ عادت باد یہ نشینان عرب است پس سیفر ماہ ہر مکان نباشد چہ شہر و چہ وادی و چہ صحرا - الا اولیٰ کلمۃ الاسلام - مگر آنکہ می در آرد خداے تعالیٰ در ان خانہ کلمۃ اسلام را و در بعض نسخ او خلاۃ البدن تصحیح مذکور جلالت نیز آمدہ - بجز عزیز و ذل ذلیل - سے در آرد اللہ تعالیٰ این کلمہ را و در ہر خانہ متنبس بغیرت شخصے کہ عزیز میشود و بخواری شخصے کہ خوار میگردد و بہ سبب آن کلمہ چنانکہ فرمود - اما یغفر ہم اللہ - یا آنکہ عزیز و غالب می گرداند خداے تعالیٰ اہل این خانہ را سہ نجعلہم من الہما - پس می گرداند خداے تعالیٰ ایشان را از اہل آن و گرداند ہمان - او نیز کم - یا خوار و ذلیل می گرداند ایشان را - فیدنیون لہا پس سطح و منقاد می شوند مر آن کلمہ را بقبول و بہ و جز یہ پس چون این کلمہ در ہمہ خانہ نامی در آید - قلت - مقدار می گوید گفتہ من - فیکون الدین کلمۃ اللہ - پس بیانش دین ہمہ مر خدا و غالب می آید بہ ہمہ ایدیان طوعا و کرہا - رواہ احمد و عن وہب بن منہ - بضم سیم و فتح لڑن و تشدید موحده - کسورہ از صنایع این است و تابعی ثقہ است و قاضی بین بودات سنۃ اربع عشر و ماتہ - قیل کہ - گفتہ شد مرد وہب ابن منہ را و دستے کہ ترغیب کرد مردم را بر عمل و تشدید کرد بر ترک آن و مبالغہ نمود در ان - ایس - آیا نیست - لا الہ الا اللہ تفتح الحجۃ - کلید بہشت کہ کشادہ می شود بآن و رہا سے بہشت پس بہین کلمہ کفایت است عمل چہ شرط است باشد یا نباشد قال ربی - گفت وہب بن عبدہ آسے لا الہ الا اللہ کلید بہشت است - و لکن لیس مفتاح الاولیٰ اسنان - و لیکن بہشت بفتح کلیدے کہ کشادہ شود بآن در گرا آنکہ مراد راوندانہا است - فان حببت بمفتاح لہ اسنان فتح لک - پس اگر می آری تو کلیدے را کہ مراد راوندانہا است کشادہ می شود بر اے تو - و الا لم یفتح لک - و اگر نہ کشادہ نمی شود بر اے تو اسنان را کنایت از اعمال نیک و بہشت تا یقین شود بکلم و وعدہ کہیم در آمدن بہشت باسابقان و مقربان و فوز بکرات در جہان مقربان مقصود مبالغہ در ایتان عمل است - رواہ البخاری فی ترجمہ باب - روایت کردہ است این حدیث را بخاری در ترجمہ بابے و از تعلیقات دوست و منی تعلیق در مقدمہ معلوم شد و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حسن احدکم اسلامہ - چون نیک گردانید یکے از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد - فکل حسنة یعملہا تکتبہ بکسر اسمالہا - پس ہر کارے نیک کہ می کند از ان نوشته می شود و بدہ مانند آن - اے سبعۃ صنف - تا ہفتصنف چند وضعف بکسر ضا و معنی مثل است - و کل سنیۃ یعملہا تکتب بہا - و ہر کارے بد کہ می کند نوشته میشود بماند آن حال آنکہ جزاے نیک کے بدہ است تا ہفتصنف بماند نہ صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزاے بدی کے بیکے - حتی لقی اللہ - تا آنکہ ملاقات کند و پیش آید خداے تعالیٰ را یعنی تا دم درگ و تعالیٰ خدا کنایت از موت است - متفق علیہ -



و عن ابی امامه - رضی اللہ عنہ - ان رجلا سال رسول اللہ - رویت انت ان ابی امامه کہ مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کمال ایمان - چیست نشان صحت بود برستی ایمان - قال - گفتم آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اقام سترتک حسنک - چون نشاد و خوشحال گردانند ترا عمل نیکی که صادر شود و از تو بشکند که تو یقین و اعات حق و امید قرب درگاه و سعادته و سائر نیکی استی - و اندر بگین و بدر حال گردانند ترا بدی که از تو بوجد آید بجهت خوف عذاب و گرفت بد و حجاب فحاشت سون پس تو سون درست ایانی زیر که این علامت وجود تصدیق و یقین بخدا و احکام دی و نشان ایمان بر روز آخرت و جزای اعمال است و یک از مواضع یقین که واجب است یقین آوردن در آن یقین است بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبدالوهاب متبع اعلیٰ ملک قس اللہ روح و اوصل الدینا فتوحه در رساله جمل استین فی تقویت یقین فرموده است چهار چیز است که سالک این راه را از یقین کردن بیان جابر نیست اول توحید که بداند که خدایکی است بجمع صفات کمال موصوف و هر چه در عالم رود از نفع و ضرر و غیره بشر و منع و عطا جمله بحکم و تقدیر اوست و فائده آن عدم انتفاع است بسوی مخلوقات از ضرر و نفع و وجود عدم ایشان دوم توکل کردن و استوار داشتن ضمانت خدایتالی را در رسانیدن رزق و فائده آن ایهمال در طلب و عدم ترود و مضطرب نزدعت اسباب سون یقین کردن در جزای اعمال ثواب و عقاب و فائده آن اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن از معصیت چهارم یقین کردن در اطلاع خداست تعالی براحوال بنده در همه حال و فائده آن سعی کردن در صلاح ظاهر و باطن و بیان در آن شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان سون قلب نا اندو بگین شمرن است بر فوٹ طاعات و پشیمان نا بودن از وجود ذرات سقال - گفتم آن مرد - یا رسول اللہ ما الاثم - پس چیست بزه و نشان دانستن آنکه درین کار بزه کاری است - قال - گفتم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اذا حاک فی نفسک شیء - چون بخلد و ذوات تو چیزی و تاثیر کند در تو و ستر و سبازد ترا و اطمینان و قرار گیر دل تو و شرح نگردد بدان سینه تو سترده پس بگزار آن کار را که این نشان آنست که در بزه است و این است معنی اهتفت قلبک فتوی طلب کن از دل خود اما مراد قلب قدسی است شحلی بجایه تقوی متزین برور ایمان و صفای بعضای یقین این چنین دے اگر در کردن کاری ستر و بود و غلیجیان پذیر شود علامت آنست که درین کار چیزی نیست از بزه نه دل فائده سونان که محض است بطلنت منصیت و کدورت که یک را بد پندار و و بد را نیک انکار و نیز باید دانست که فتوای قلب در جای معتبر است که دلائل شرعی در آن مفقود و متعارض باشند چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یا فتنه نشود و اقوال علم در اینجا متعارض و متخالف باشند آنجا برے ترجیح قوسے بر قوسے شرح صدر و فتوای قلب معتبر است فافهم بالعلم المتوفیق رواه احمد و عن عمرو بن عبسہ بفتحات صحابی جلیل است سون یا چهارم در اسلام قصه آمدن و سے بکذاست شریف و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غزابت و جلالتی نیست در بعضی مواضع ذکر کرده شده است رضی اللہ عنه - قال - گفتم - آیت رسول اللہ - آدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم - و رفیقیکه آنحضرت در مکه بود در ابتداء اسلام فقلت - پس گفتم یا رسول اللہ من سواک فی هذا الامر کیست با تو یعنی موافق تو درین اسلام - قال - مرد و بعد گفتم آنحضرت

موافق است با من درین امر آزاد و بنده مراد بان ابو بکر و بلبل است و بعضی گفته اند مراد بعد از بن عمار است و قول اول اصح  
 است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که رسول بکر و بلبل و آنکه گفته اند که مراد کل ناس است از حرو و عبد مراد بان خبر از استقبال  
 خواهد بود و بعد از شیخ احمد اسلام و قرآن گویند که گفت که سوخت خواهد کرد و درین امر فرمود و تمام کرد و مردم از آزاد و بنده و قیلت السلام  
 نعم چیست علامات اسلام و خصال آن - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - یسبوا طعاما طعاما - خوب و  
 نرمی کردن در سخن و طعام خوراندن بمردم غالباً مقصود ذکر مکارم اخلاق و جامع صفات است لیکن گفتا کردن از جمله آنها  
 بزرگ این دو صفت که تواضع و سخاوت است و اصل است اثر آنها بخلق الله یا این دو صفت او خل و اصلح بود بحال  
 سائل و کند او را حدیث در جواب این سوال صفات مختلفه در دو یافته است و نسبت بهر کس صفاتی ذکر کرد که مناسب  
 و ملائم بحال اوست و همچنین است کلام در قول او قلت ما الایمان - گفتم چیست ایمان و خصال و شنب آن - قال  
 فرمود الصبر السامح - گفته اند محصل تمامه خصال ایمان صبر و ساحت است اول اشارت است برک تنبیات و ثانی  
 یفعل ما سورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی الله عنه بقول خود الصبر عن مصیبة الله و السامح علی احوال  
 فرائض الله - قال گفت عمرو بن عبسہ - قلت گفت - اسی الاسلام افضل - کدام اسلام یعنی کدام یک از اخلاق و صفات  
 اسلام فاضل تر است و از مسلمانان کدام فاضل تر است - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - من سلم المسلمون من  
 سائر دیر که کسی که سلامت اند مسلمانان از زبان و ده و دست و پا - قال گفت عمرو بن عبسہ - قلت گفت - اسی ایمان  
 افضل - کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال و شنب ایمان فاضل تر است - قال خلق حسن گفت فاضلترین شنب ایمان خلق  
 خوش است که اصل اعمال و محب آنهاست بنفس و نفع بخلق - قال قلت اسی الصلوة افضل کدام نماز یعنی کدام یک از  
 ارکان و افعال نماز فاضلتر است - قال طول القنوت گفت و رازی قیام قنوت سبحانی مستعده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا  
 و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام است و علماء اختلاف است که طول قیام افضل است یا درازی سجده بعضی بر آنند که طول قیام  
 افضل است و بعضی گویند درازی سجده و بعضی بر آنند که در نماز شب طول قیام افضل است و در روز سجده و دلائل همه  
 در شرح سفر السعاده مذکور ساخته ایم و بعضی بر آنند که این هر دو درکن مساوی اند و در فضل قیام بقرات قرآن است  
 و فضیلت سجود به بیت تذل و خشوع و مذہب حنفیه فضیلت قیام است که شققت در روی بیشتر و خداست زیاده تر است  
 قال قلت اسی الحجۃ افضل - گفت گفتم کدام حجت فاضل تر است - قال ان حجرا که ریگ گفت ترک و دامن تو چیزی را که  
 کرده داند و آنرا پروردگار تو در ضعیف است از ان و کلام درین سخن سابقاً گذشتیم است - قال قلت گفت عمرو بن عبسہ چوین ازین  
 احکام و ارکان اسلام پرسیدم و جواب آن شنیدم آخر از جوابا که علی و ارفع ارکان دین است پرسیدم پس گفتم فای بحکام و افضل  
 پس کدام حجاب فاضل تر است - قال من عمر جواده و اهرق دمه - گفت جبا و کسی که بکشته شده است یکا و دوی  
 ریخته شده خون او یعنی اسپ و سوار هر دو بجا رفت و لا بد غالب سخی و اجتهاد در مردانگی و جبا کرده باشد که باین متنبه شدیم

و نیز محض ثواب آخرت برده و از غنیمت و مال دنیا پاک رفته و دنیا بدین خورده و چون از افضل ارکان نماز پرسید نفس اماره  
 وے را نیز تحقیق کرده و غالباً مقصودش سوال از نماز شب و قیام آن بود و قال قلت ای اسعادت افضل گفت گفتیم کدام  
 یکی از اوقات یا کدام یکی از ساعتی شب برای قیام حاصل ترست . قال جوت اللیل الاخره گفت میان شب که در جانب  
 آخرتست که آن دانگ چهارم است یا پنجم و اگر ششم را نیز داخل دارند مثال بگرد و سدس اخیر را نیز بر رواه احمد . و عن معاویه بن جبل  
 قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بگوید میگوید . من لقی الله کسے که ملاقات کند خدا  
 را پیش آید جناب عزت او را . الا لشکر بنیاد . در حالی که شریک میکردند باو به سچ چیز را . و لعلی الخمس . و بگزار و نماز لم ی یجوز  
 الا و لیوم رمضان . و روزه دارد ماه رمضان را . غفر له . آفرینده شود و مرا . اکتا بان اذ را اقتصار بر ذکر نماز و روزه بحسب فضیلت  
 و شهرت و اعمیت آنهاست یا روزه و در نیوقت فرض نشده باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم آئی آن قدر  
 شرف و عزت است که اگر چنانکه آن کرده و ترک فرائض دیگر نموده باشد بکرات این دو عبادت می بخشد این خاصیت است  
 و هنوز مشیت باقیست و الله اعلم قلت گفتیم افلا یشرعکم . یا ایس بشارت مادم مردم را یا رسول الله قال و عظم یعلم انفسه  
 بگزار مردم را که عمل کنند شرح این سخن سابقا گذشت است . رواه احمد . و عنه . انه سال ابی . و هم از معاذ روایت است که در  
 پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم عن افضل الایمان . انفاضل ترین افراد ایمان و خصال وے . قال ان تحب الله گفت افضل  
 صفات ایمان این است که هرگز دوست داری براس خدا دوست داری . و تبغض الله . و هرگز دشمن داری برای خدا و داری  
 بعمل لسانک فی ذکر الله . و در کار دینی زبان خود را در یاد خدا . قال گفت معاذ و ما داسو بعد از آن چه کنم یا بعد از آن چه  
 میفرمائی یا دیگر افضل الایمان چیست . یا رسول الله قال ان تحب للناس ان تحب لنفسک گفت اینکه دوست داری مردم را  
 چیزے که دوست داری نفس خود را . و تکره لهم ما کره لنفسک . و ناخوش داری از ایشان را چیزیے که ناخوش داری نفس  
 خود را یعنی خیر خواه همه باشی و هیچکس بدیندیشی . رواه احمد

**باب الکبائر و علامات النفاق** باب در بیان گناهان کبیره و نشانه های نفاق و گناه کبیره آنکه در شرع بر وے  
 حد تعیین یافته یا دعیه و واقع شده یا نهی از ان بدلیل قطعی و در دیات و موجب شهادت حجت دین گشته و سه چیز را چنین  
 بود صغیره است و مراتب کبیره متفاوت است بعضی بزرگ تر و شنیع تر از بعضی و عددی حسب ازان و را حدیث ذکر یافته  
 اینجا که بیاید و مختصر نیست در آن بلکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم انچه بر دوشی شده بتقریب حاضران و سالان بعضی ازان  
 ذکر کرده و ذکر بانی بر وقت دیگر گذشته و سولانا جلال الدین دانی در شرح عقاید غضبیه از بعضی اصحاب شافعی آورده که کبار  
 این است خون بناتق ریختن و زنا و لو طاعت کردن و دزدی کردن و خمر و هر مسکرے که در حکم خمر است خوردن و گوشت خوک  
 تناول کردن و آل کسی منصب گرفتن و کسی را بناد و شتم نام کردن و گواهی دروغ دادن و ربوا خوردن و روزه ماه رمضان  
 بعد از یعد رشکستن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و مادر و پدر و برادران را بناتق ریختن و از جنگ کافران گرفتن و آل

یتیمان خوردن و در وزن و کسب خیانت کردن و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت در گذر انداختن و زکوة منع نمودن با مسلمانان  
 امانت چاک کردن و در وقوع جفرت غیر جلی الله علیه و سلم بر بستن و صحابه پیغمبر را رضوان الله علیهم جمعین دشنام کردن و گواهی معیبه  
 پوشیدن و رشوت گرفتن و میان در وزن چاک انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نهی منکر عند القدرة ترک  
 دادن و قرآن بجز از تعلیم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و وزن را بر هر دلی سبب شدن در ندادن و از رحمت خدا نا امید بودن  
 و از عذاب وی این شستن و الهانت اهل علم و حاملان قرآن کردن و باذن خدا کردن این قریز کرده و تفسیر که ذکر کرده شد  
 بیشتر ازین است و شیخ ابن حجر کلمی در ان کتابی نیک تصنیف کرده سیمی بزواجر نشال الله العالیه

**الفصل الاول** - عن عبد الله بن مسعود - روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب و سبب افزون

از شمارست در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکورست رضی الله عنه - قال قال رجل - گفت عبد الله بن مسعود که گفت

مرد - یا رسول الله ای الذی اکبر عند الله - که ام گناه بزرگ تر و بهترست نزد خداوند تعالی - قال ان مدعو لستند او هو

خلقک - فرمود بزرگ ترین گناه آن که بالاتر از گناهی نیست این است که مگردانی بر خود کار عالم را مانند بهتا و حال آنکه تو میدانی

که وی پیدا کرده ترا و اگر نسیدانی فکر کن و بدان که پیدا کننده جز یک ذات نشاید تعالی کبر یا ده و مذکور است از انست شخص در ذات

و صفات که مخالف بود او را در افعال و احکام و ضد مخالف غیر مانند حق تعالی را نه ضدست و نه مذوبت پرستان اگر چه بتا

مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و میگویند ولیکن چون آنها را می پرستند و تعظیم می کنند گویا مثل و مانند او میداند و اعتقاد دارند

که ایشان را از عذاب خدا و اوی رها نهند و باطل شرک بر قسمست در وجود و در خالقیت و در عبادت - قال ثم ای - گفت احمد بیشتر

بعد از کفر که ام گناه بزرگ ترست - قال ان قتل ولدک خشیه ان یطعم معاک - فرمود گناه بزرگ تر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود

را از جهت ترس آنکه بخورد یا تو نبی از خوف فقر و عدم جاهلیت این کار میکردند و خوف فقر و عار و اولاد صغار را می کشتند و قتل

نفس مطلقا کبیره است ولیکن قتل اولاد بارجحبت خوف فقر که سنانی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره تر و بدتر

ازین قید ازین جهت کرد یا بملحظه مخصوص حال سائل این چنین فرمود و قال ثم ای - گفت بیشتر که ام گناه بعد از قتل بزرگ ترست

قال ان تزانی حلیه جارک - فرمود نه تا کردن تست با زن همسایه تو یعنی تفهیم بران قیاس است که در قتل معلوم شد فانیل الله

تصدیقهما پس فرمود خدا تعالی براس تصدیق این احکام این آیت را که حق تعالی بدان معنندگان خاص خود

میکنند و میفرمایند - والذین لا یذبحون مع الله الا ارضوا ان کسانیکه نمی خوانند با خدا می تقاسم دیگران و لا یقتلون نفس الی

حرم الله الا باحق - و آنانکه نمی کشتند ذاتی را که حرام گردانیده است خدا تعالی کشتن آن را مگر بحق شرع چنانکه خدا و قصاص

ولا یرجون - و زمانی که کشتند - الا یر - تا آخر آیت که بیان شاعیت و تربت عذاب بران میکنند و ازین آیت معلوم میشود که مقصود

از حدیث بیان مطلق قتل در ذات و آن قید برای قصد یاوت تشیع و تفصیح یا رعایت مخصوص حال سائل است چنانکه گفته شد متفق علیه

عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الکبائر گناهان کبیره این گناهانند - الا شرب بالشرک بالشرک و این گناهانند

عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الکبائر گناهان کبیره این گناهانند - الا شرب بالشرک بالشرک و این گناهانند



بخمار و وجود یا در عبادت و مردار و شرک کفر است بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آن است که کفار که مشرک بودند و بتان راحی پستی نند و در بعضی مقامات که مسلمانان را منع از شرک واقع شده مراد یا است یا نهی است از ارتداد و عقوبت الوالدین - و دیگر بخانینان مراد و پدر مسلمانان را با حق شرعی و ظاهر حدیث دانست که بخانینان مراد و پدر علی الاطلاق کبیره باشد و لیکن مراد همان است که گفته شده بقریه احادیث دیگر و بخانینان پدر و مادری که فرخیانچه موجب اخراج از کفر گردد در دست نیست در حق و مهربانی نمودن لازم است و همانست ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد گفت یا رسول الله ما درین نزد من آمده است و وی مشرک و معرضه است از ایمان صلواتی که منم باده فرمود و لیکن چنانکه در باب البر و الصلوة نیاید - و قتل النفس - دیگر کشتن کسی را با حق - و الیمن النعموس و دیگر از کلمات آن کبیره سوگند دروغ خوردن بر چیز است که گذشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم و در واقع نه کرده است و نه گفته پس عمنوس بفتح عین معجمه این چنین سوگند را گویند و عمنوس یعنی غوطه دادن است و این بختیغ غوطی دهر صاحبش را در گناه و در آتش و در زنج و بعضی گویند پس عمنوس آنکه دروغ سوگند خورد تا مال مسلمانان را بر دو قید گذشته برای آن کرده شد که اگر بر کار آید سوگند خورد که چنین خواهم رود و ذکر آن را کفار و مشرکین و بدو از بده آن خلاص شود - رواد البخاری و فی حدیثه

النفس و شهادة الزور و الیمن النعموس - و در روایت انس و شهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده بجای الیمن النعموس - متفق علیه - پس حدیث مذکور بر روایت عبد الله بن عمر که در روایت الیمن النعموس مذکور است از افراد بخاری است و بر روایت انس که در آن بجای الیمن النعموس و شهادة الزور است متفق علیه است و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات - یکسو شود و ترک دهید هفت خصالت را که هلاک کنندگانند - قالوا

گفتند صحابه یا رسول الله و ما هن - و چه چیز اند که رام اند آن هفت خصالت - قال - گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم - الشرب بالنس - شرک آوردن بخدا و اسحر - و جادوی کردن و تعلیم و تعلیم سحر نیز همین حکم دارد و بعضی گویند که آسوخن آوردن است تا دفع سحر از خود تواند کرد و خیالی در حاشیه شرح عقاید گفته که سحر کردن کفر است بالاتفاق و جماعه اصحابه و غیر ایشان بر آنند که ساحر را باید کشت و بعضی میگویند که اگر سحر بوجبات کفر باشد باید کشت اگر از آن توبه نکند و کمانت و تخیم و پرسیدن کاهن و سحرم و شبده و تعلیم کردن و فرود رفتن بر آن همه حرام است - و قتل النفس التي حرم الله بالحق - و کشتن و کشتن که حرام گزاشده است خدا تعالی مکرر است - و اکل الربوا - و خوردن ربا - اکل مال الیم - و خوردن مال یمیم - و التو با یوم الزحف - و پشت دادن دروست گردانیدن روز جنگ کافران زحف جنیدن و رفتن بر عقبه چنانکه کرد و دو نام لشکر را بنده پسوی دشمن که در رفتن بر پشت داد و حام مشابیه زحف است و اگر نشت و پشت دادن یک مسلمان از دو کافر کبیره است و از بزرگواران حرام نیست و در ابتدای اسلام که چنین یک مسلمان از بده کافر حرام بود و لیکن از آن تخفیفی واقع شد و بر دو قرار یافت - و قتل المحضات المومنات الغافلات - و از کجا مرست دشنام دادن بزرگواران یا بر مسلمانان عاقل از بکار بی ادب حذف شد تا زمانه است و این مسئله و رفقه بتفصیل مذکور است از آنجا باید جست - متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله - و هم از ابی هریره روایت است

کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - لایزنی الزانی حین زنی و هو موسی - زنا نمی کند زن ناکندہ در آن هنگام گناہ میکند حال آنکہ  
 موسی است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و زجر و تشدد بدست بر ارتکاب زنا و سبانه  
 در بنی ازان - ولا یسرق السارق حین یسرق و هو موسی - و دزدی نمیکند دزدی کننده ہنگامیکہ دزدی میکند و حال آنکہ او موسی  
 ولا یشرب الخمر حین یشربا و هو موسی - و نمی نوشد شراب را کسی ہنگامیکہ می نوشد و حال آنکہ او موسی است - ولا یتب بہ تیرغ لانک  
 الیہ فیما البصائر حین یتبہا و هو موسی - و غارت نمیکند کسی غارت کردنی کہ بر میدارند مردم بسوی غارت کنندہ در آن غارت  
 کردن چشمہا می خورد و دیگران می مانند در آن یعنی آشکارا غارت میکنند چنانکہ مردم در دے می نگرند و می مانند و قدرت بردن  
 آن ندارند و حال آنکہ دے موسی است غارت کردن ال محصور بہست خصوصاً باین صفت و برین حالت و تشبہ بفتح نون یعنی غارت کردن  
 و بعضی آن مال غارت کردہ شدہ و در حدیث ہر دو معنی تحمل است - ولا یفل احدکم حین یفل و هو موسی - و خیانت نمیکند یکے از شما  
 از غنیمت ہنگامیکہ خیانت میکند و حال آنکہ او موسی است غلول خیانت از غنیمت و دزدیدن ازان پیش از قسمت ہستی بطلان  
 خیانت نیز آمدہ و سابقاً در حدیث گذشت کہ - لا یایمان لمن لا امانہ لہ - فایاکم ایاکم - پس دور دارید دور دارید خود را ازین گناہ  
 مذکور یعنی علیہ ذی سوائہ ابن عباس - و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمدہ - فلا یقتل حین یقتل و هو موسی -  
 و نمی کشند سحکس ہنگامیکہ میکشد و حال آنکہ او موسی است - قال عکرمہ قلت لابن عباس - گفت عکرمہ کہ خادم و موسی  
 و کاتب ابن عباس بود و راوی از دست گفتن مرابن عباس را یکے از شرع الایمان سنہ - چگونہ کشیدہ می شود و ایمان ازین  
 شخص - قال ہذا - گفت ابن عباس این چنین کشیدہ می شود - و شبک بین اصابعہ ثم اخرجہا - پس تشبیک کرد و این  
 میان انگشتان خود و در یکدیکہ در آورد انگشتان را پستہ پستہ بیرون آورد انگشتان را از یکدیکہ از برائے نمودن صورت بر کشیدن  
 ایمان کہ نخست مخلوط و فروج بود با ذات آدمی پس ازان برآمد - فان تاب عاد الیہ - پس اگر توبہ کرد و برگشت ازان بصیحت  
 باز میگردد و ایمان بسوے دے - و شبک بین اصابعہ - و باز در یکدیکہ در آورد انگشتان را برائے نمودن صورت و عود  
 و ظاہر این حدیث آنست کہ عود ایمان بعد از توبہ از بصیحت است مگر آنکہ مراد از توبہ معنی لغوی وی دارد نہ کہ رجوع و برگشتن است  
 چنانکہ در آخر فصل ثانی از حدیث ابی ہریرہ بیاید کہ چون بیرون آید ازان عمل باز می آید ایمان - و قال ابو عبد اللہ - و گفته است  
 بخاری در توجیہ این حدیث و تطبیق دے بہ ہر باب اہل سنت و جماعت و ابو عبد اللہ کہ نیست بخاری است علیہ الرحمۃ - لایکون  
 ثمر المؤمن اما - نمی باشد این شخص گناہگار مسلمان کامل - ولا یکون لہ نور الا ایمان - و نمی باشد چرا در درین حالت نور نیست  
 ایمان کہ مراد بدان کمال اوست - ہذا لفظ انجاری - این عبارت کہ گفته شد عین عبارت بخاری است و باین معنی ظاہر شد کہ  
 کہ عمل نزدی و دخل حقیقت ایمان نیست بلکہ موجب کمال اوست و باطل شد کہ بعض مردم گمان می برند کہ عمل نزدی و دخل  
 جزو ایمان است و این عبارت می آرد کہ الایمان تصدیق بالجہان اقرار باللسان و عمل بالارکان این عبارت صحیح است اما  
 سنی ایمان کامل است نزد ایشان و زردہ اہل سنت و جماعت و این سخن را در مسند وضع دیگر مشحون تر و مدلل تر ازین گفته ایم

وعن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم آية المنافق ثلاث - نشان منافق سه خصلت است - زاد مسلم  
 زیاده کرده است مسلم این عبارت را سوال صام و صلی وزعم انه مسلم - و اگر چه روزه سیدار و روز نماز میگردارد و گمان می برد و میگوید  
 که من مسلمانم - ثم اتفقا - پس بعد از اختلاف بخاری و مسلم زیادت و نقصان این عبارت اتفاق دارند و در روایت این  
 سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن را نشان منافق گفته است - اذا حدث كذب - چون سخن گوید دروغ گوید - و اذا وعد  
 اخلف - و چون وعده کند خلاف کند و وفا کند با آنچه وعده کرده است مگر بحسب ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این  
 بر تقدیر است که وعده کند خلاف کند و فاسد وعده از مکارم اخلاق است و تفصیل آن در باب الوعد بیاید  
 و اذا اؤتمن خان - و چون بامانت نهاده شود چیزی یا سخن نزد او و اعتماد کرده شود بر او خیانت کند این سه خصلت  
 نشان منافق داشت مجتمع یا تنها تنها و بر هر تقدیر صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آن است که این  
 صفات لاین منافقان است و مشر و ارباب رجال مسلمانان آنست که از اینها یک و سبب باشند چه درینها باطن مخالف ظاهر است  
 چنانکه منافق رادل بازبان کی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادت نکند و مصلحت بران نباشد تا سبب ابدان خوگر و  
 و زود رفتن بحقیقت نفاق کشد و باجماع وجود علامات نفاق مستلزم وجود نفاق نیست و بحقیقت مراد انداز و تخذیر یونس است  
 انما تصاف باین صفات و تشدید و تعلیل است بر آن کسانی که این صفات دارند و بعضی گفته اند که باین کلام آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم نشان دو صحابه را بر اشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه و سلم بکر صفات ایشان  
 تا اجتناب کنند و بر حذر باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان اسماء که تا فضیلت نشوند و باعث ایجاب شرک و دوزخ نباشد  
 میشود که در یونسان صحابه این صفات نبود و بجدول ظاهر ترست - متفق علیه - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم أربع من کن فیہ - چهار خصلت اند که هر کس که باشد این چهار خصلت در وی - کان منافقا خالصا - باشد  
 آنکس منافق ساده بے آمیزش ایمان - و من كانت فیہ خصله منهن - و هر که باشد در وی یک خصلت ازین چهار خصلت -  
 كانت فیہ خصله من النفاق - باشد در وی یک خصلت از نفاق و همین قیاس دوسه - حتی یدعما - تا آنکه بگذارد آن  
 را و آن چهار خصلت این است - اذا اؤتمن خان - چون امانت سپرده شود و اعتماد کرده شود بر او خیانت کند -  
 و اذا حدث كذب - و چون سخن کند دروغ گوید - و اذا اقام عذر - و چون عذر ببرد و بشکند عذر شکستن نزدیک  
 سببی خلاف وعده کردن است و فری خاص از دوست - و اذا اقام عذر - و چون عذر ببرد و بشکند عذر شکستن نزدیک  
 و سرکشی و زود تباهی کند - متفق علیه - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المنافق  
 كالنشاة العائرة بين العنيتين - حال منافق و مثال او مانند گوسفندی است مائل و متردس میان دو گله گو سفند بگیری از هر دو  
 ترود و سبکند و میر و لبسوی این گله یکبار - و اسے ہر دو ترود و سبکند و میر و لبسوی این گله و دیگر باری چنانکه منافق گاهی بجانب طائفه  
 می آید و گاهی بجانب طائفه دیگر و در وی سبک و دراصل عاثره ماده شتر را سبک گویند که میگردد و تازی یا بکر بوی بر جید - و

مسلم الفصل الثانی۔ عن صفوان بن عسال۔ بفتح عین وتشدید سین مہلین صحابی ست ساکن کوفہ و حدیث اور انبیاء  
در آئندہ غزوہ ہمدانہ آنحضرت حاضر شدہ گویند کہ عبداللہ بن مسعود ازوے روایت دارد رضی اللہ عنہ۔ قال قال یہودی لصاحبه۔  
گفت صفوان کہ گفت یہودی مر یا خود را۔ اذہب بنا الی ہذا البنی۔ ہر مارا بسوسے این مرد سے کہ دعویٰ پیغمبری میکند و مردم  
اور پیغمبر میدانند فقال کہ صاحبہ۔ پس گفت مر اور یا را۔ لا تفل بنی۔ مگو کہ پیغمبر ست۔ اندو سمک۔ بدرستی کہ دے اگر  
نشنود این کلمہ ترا۔ لکان کہ اربع اعین۔ ہر آئینہ باشد مر اورا چہار چشم کنایت ست از غایت سرور و خوش حالی چہ ہر مرد شدہ  
در قوت باصرہ بغیر از دو چون غم بخت برسد عالم در نظر تار یک گرد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید این چنین گفتہ اند و شرح  
این کلام ممکن ست کہ گفتہ شود واللہ اعلم کہ مراد آنست کہ اگر این کلمہ را می شنود و منتظر واسیدہ و از ظهور امر و وجود اتباع میگردد چہ ہر  
انتظار دار و ذکران میباشد چنانکہ گویند چشم من در راہ انتظار تو چہار ست۔ فایتا رسول اللہ۔ پس آمدند آن ہر دو یہودی بہ پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم فسألاه عن تسع آیات بنیات۔ پس پرسیدند آنحضرت راصلی اللہ علیہ وسلم از نہ آیت ظاہر و پیدانچہ متبادر بفتح  
سیرہ آنست کہ مراد باین تسع آیات بنیات ہجرات موسی علیہ السلام باشد چنانکہ فرمود و لقد اتینا موسی تسع آیات بنیات  
یعنی یہ یقینا و عصا و اسفال آنکہ در تفاسیر بیان کردہ اند ولیکن انچہ در حدیث در جواب ایشان مذکور ست احکام آنکہ ہمہ ادیان مل  
را شامل اند پس بعض میگویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب اشارت کرد کہ سوال از ہجرات چہ میکنند ازا احکام دین کہند کہ اقم  
واہم ست و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکہ در علم بلاغت مفسر گشتہ است و بعض گویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ  
وسلم بعد از ذکر ہجرات کہ جواب آہنہا شود احکام دین نیز زیادہ کردہ برای اندازہ ارشاد و راوی را بہجت شہرت ذکر کردہ و بعض گویند  
مراد بآیات بنیات ہمین احکام ست چہ احکام شرع علالت و نشاندہ رسالت کسی کہ بدان عمل کند و تفاوت آنکہ عمل  
کنند و این احکام ظاہر و مبین و مشہور اند و جمیع مل۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لا تشربوا  
بالمر شربا۔ شرب یک نگر دانید بخمیا چیزے را۔ ولا تشربوا۔ و وزدی نکنید۔ ولا تمزقوا۔ و زنا نکنید۔ ولا تقبلوا انفس الی حرم اللہ  
الاباحی۔ و نکشید ذاتے را کہ حرام گردانیدہ است خداے تعالیٰ کشتن او را کہ بحق شرع۔ ولا تشربوا بری سوہرید  
شخصے را کہ پاک و بیزار ست از انچہ ہمت می کنید او را و زنا نید و قصہ او را بدو غ۔ آ لے ذی سلطان۔ بسوی کسی کہ  
خداوند سلطنت و قوت و زور ست۔ لیتقلہ۔ تا کمیشد او را بگناہ و آزار رساند و ظلم کند چنانکہ نزد سلاطین کی را میگنایند  
و کمیشن و صادرہ می دہند۔ ولا تسودا۔ و سحر نکنید۔ ولا تاكلوا الریبا۔ و ربا نخورید۔ ولا تقذفوا محضیہ۔ و دشنام نہ نا  
مکنید زن یا رسا را۔ ولا تولوا الفکار یوم الزحف۔ و پشت نہ ہید و روے نگر دانید از برای گریختن روز جنگ کافران تا اینجا  
این نہ حکم کہ ہمہ ملہا را شامل ست تمام شد بعد از بیان آن حکمی دیگر زیادہ کرد کہ مخصوص بہ یہود است و فرمود۔ و علیکم  
خاصۃ الیہود۔ و واجب ست بر شما کہ یہودیدہ مخصوص۔ ان لا تعمدوا فی السبت۔ کہ تجاوز از حد نکنید و بغیرانی نورید و دشکار  
کردن روز شنبہ کہ منی کردہ اند شمار از ان و گویند کہ سائلان وہ حکم براسے سوال متنبہا ساختہ و ہم را کہ مخصوص بالیشان ست



در دل منفرده داشته آمد و از نه حکم بعین سوال کردند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن نہ را ذکر کرد و ہم را کہ منفرده داشته بودند این عبارت جدا کشف فرمود ازین جهت بوسه بردست و پائے شریف دادند۔ قال۔ گفت صفوان استقبال یسیر و در جلایه۔ پس بوسه دادند آن دو یهودی ہر دو دست و ہر دو پائے آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم۔ و قال۔ لشہد انک بنی۔ و گفتند گواہی میدیم کہ تنویر نبوی صلی اللہ علیہ وسلم یعنی دایم و شامخیم را بہ پیغمبر سے چنانکہ یهودی دہشتند و این شہادت ایمانی نیست کہ اذعان و قبول یا وی باشد بلکہ ظہار علم و معرفت است کہ دہشتند و ایمان تنها معرفت نیست بلکہ تصدیق باید چنانکہ در محل خود تحقیق یافتہ است و ازین جهت۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فما یستعمل ان تنبونی۔ پس چہ بازی دارد شما را ازین کہ اذعان و قبول نماید و متابعت کند راستہ اہل ان داود۔ گفتند آن دو مرد کہ داود پیغمبر علیہ السلام دعا یہ ان لا یزال من ذریئہ نبی۔ دعا کرد پروردگار خود را کہ ہمیشہ خواہد بود از فرزندان و سے پیغمبری تا روز قیامت و لا بد دعا ی و سے مستجاب شدہ باشد پس البتہ پیغمبری از فرزندان داود مبعوث خواہد شد و یهود تابع و سے خواہند شد و مرثیان را فلبہ و شوکت خواہد بود۔ و اما تحاث ان یقینا ایہود۔ و اما می ترسیم کہ اگر متابعت کنیم ترا دیگر ایم دین یهود را بکشند ما را یهود و این اکثر است از یهود و یاسیہ و کہ کذب و اکثر اشیمہ مذہب ایشیان است و ہرگز داود علیہ السلام این را نکرده است و در خواستہ و چگونہ در خواہد و سے در توریت و زبور خواندہ است کہ محمد صلوات اللہ و سلامہ علیہ خاتم النبیین است و دین وی ناسخ تمامہ او یان و بعض گویند کہ یہود قائل بودند بہ نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوسہ خصوصاً آنحضرت را بنی الایمین یخواندند و در خوا نیز لازم میشود چہ دروغ بہ پیغمبر روا نباشد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خود دعوی کرد کہ من فرستادہ شدہ ام بکاۃ ناس پس اللہ اند تصدیق وی و ان۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد و النسائی۔ و عن النس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لست من علی الایمان۔ سہ خصلت است از جملہ اصول ایمان و قوای آن کہ اگر نباشد بنیانی ایمان از پائے در افتد و از پنج برکت نہ شود۔ کہ گفت عن قال۔ یکی از ان سہ چیز باز ایستادن اگر کسی کہ گفت لا الہ الا اللہ لا شفعہ پذیرب۔ بیان گفت است یعنی کافر دان و گو آن را کہ این کلمہ گوید بسبب گناہی کہ صادر گردد از وی اگر چہ کبیرہ باشد و دین رواست مرقول خواہد را کہ گوید سون بار تکاب بصیحت اگر چہ صغیر بود کافر گردد۔ و لا تختر حین الاسلام قبل و سیر و ن سیر و حکم کن بر بر آمدن او از سہلانی بہر عمل بمکہ کہ بدین رواست مرقول معتزلہ را کہ گویند بندہ بار تکاب کبیرہ سیر و ن می آید از اسلام اگر چہ در غنی آید در کفر و ایشیان و سطر اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند کہ ترک کبیرہ نہ سون است و نہ کافر و فاسق را قسمی ثالث دارند غیر سون کافر و انجہاد ماضی نہ یعنی اللہ دیگر از اصول دین است کہ کارزار کردن بکفار دائم و مستمر است۔ انما نگاہ کہ برانگیزد و فرستادہ است طرہ اے تعالی و امر کردہ است بہ جہاد۔ الی ان یقاتل اکثر نہ الامۃ الدجلال۔ تا آنکہ کارزار کنند از آخرین این است و در آخر زمان و جال را و بی از خروج و جال یا حوج بر آید و جال کارزار با ایشیان تنگ گردد و بے احتیاج بجار زافانی شوند و بے از فائے ایشیان هیچ کافر سے بر دے زمین نماند و شرعیت جہاد منتهی گردد۔ لایبطلہ جور جائز و لا عدل عادل

باطل نمیکرد و اندر وجوب جهاد را بر سلطان جائز و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگر چه پادشاه ظالم و فاسق باشد و بهر حال واجب است موافقت وی در آمدن با وی از برای جهاد اگر گفته شود که جهاد بر محل آن است که مبطل گردد و الا ایضا عدل عادل تصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد و جویش آنست که مقصود استوای هر دو حالت است یعنی همچنان که عدل مبطل نیست چو نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدل است موجب این و امان و عدم خوف از کفار و عدم احتیاج بقنانمست جلای آنست که از جهاد و بشنید و محتاج بدان نشوند ازین جهت فرمود و لا عدل عادل فانهم - والایمان بالعدل رسوم اصل دین ایمان آوردن است بتقدیرات الهی اعتقاد آنکه هر چه در عالم میرود بقضاء و قدر است تعالی - رواه ابوداؤد و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نزل فی العبد خرج منه الایمان - چون نازل میگردد بر بندگی می آید از دس ایمان نه فکان فوق راسه کالطلة - پس می باشد ایمان بالای سر وی مانند سائبان و طلع البعیم غایم چه هر چه ساید کند ترا مثل ابریا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی است از ایمان را و هر چه جزا در آن عالم شتایست چنانچه از اجسام بدن مثال علم و کوفتند مثال موت و طلع مثال ایمان سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارده در آن آورده و جمله آن در شرح ذکر کرده است و در تمثیل ایمان بدان اشارت است که اگر چه بنده بجهت گناه از حکم ایمان و نورانیت دس برآمده است ولیکن هنوز در پناه و سایه حمایت اوست و طلقاً از دس مفارقت نشده که باز نیاید چنانکه فرمود - فاذا خرج من ذلک الخلل - پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از آن عمل زشت که زناست و در تعبیر بعضی مروج است که حکم جمیع اعمال همین است چه زنا چه غیر زنا - رجع الیه الایمان - باز میگردد و منی آید بسوی بنده ایمان سدا و الهی الوداد و الفصل الثالث عن معاویه - قال اوصانی رسول الله - گفت مواذند زنده سرود مرا یغیر خدا - صلی الله علیه و سلم بکلمات - بده سخن - قال لا تشکر بالله شکیا - گفت انبار مگردان بخدا چیزی را و گو کلمه کفر را و ان قلت و حرقت اگر چه کشته شوی و سوخته شوی چون بتمام معاذ رفیع بود و وصیت کرد او را با خدا غنیمت و میان فرمود در آن دیگران را بر خصیت نیز ازین کرد - و لا تعقن والدیک - و در نجان پدر را در خود را و کن خلاف فرموده ایشان ما دام که آن فعل سیاح باشد و ان ادبک ان تخرج من اهلک و مالک - اگر چه فرماید ترا بیرون آمدن ازین و فرزند و مال و گفته اند ازین سبب آنکه اگر دست درین باب و واجب نیست بیرون آمدن ازین از جهت جرح - و لا ترکن صلوته مکتوبه متعمدا - و ترک کن نماز فرض را دیده و دانسته - فان من ترک صلوته مکتوبه متعمدا یراک کسی که ترک کند نماز فرض را العبد - فقد بڑست منه ذمته الله - پس تحقیق نیز ارشاد و در شد از وی عهد خدا که با من و امان مونسان ثابت شده است و ظاهر حدیث و وجوب قتل تارک صلوته است و همین است مذہب شافعی و بعضی آنکه دیگر و در مذہب حنفیه و مالکیه او را باید زد و تفریک و در بنده زندان فرمود و گفته اند که صحابه هیچ گنگا بکار را بشم بگویند که تارک صلوته را - و لا تشربن خمر - و البته سبب خمر را - شانه راس کل فاحشیه - پس بدرستی که شراب خوردن سر هر گناه و بدکاری است چه مایه ایمان و طاعت بر عقل است

چون فعل

چون عقل رفت همه رفت نفوذ بالسرین ذلک - وایاک الهیته - و دور در خود را از گناه و بر پریشان از ان - فان با مصیبه حل خطا لیس  
 زیرا که گناه دگاری فرو می آید خشم دبی رضای آسمی - وایاک و انفراسن الرخت - و دور در خود را از گنجین از جنگ کافران - وان  
 ملک الناس - اگر چه هلاک شوند مردم این نیز سبب آنست که سابقا گفته شده که یک مسلمان از پیش دگر  
 نگر نبرد - و اذا هصاب الناس موت و هت فیم - و چون برسد مردم را در گ از با و طاعون و حال آنکه تو در ایشان فی غناست پس بر جا  
 خود باش و بیرون مرد و حکم آنست که در شهری که و باید اگر د از آنجا بیرون نباید رفت و از جای دیگر هم بآن شهر هم نباید شد  
 و اگر خفتن از طاعون مصیبت است و در حکم فرار از رخت است و اگر غمناکند که اگر نگر نبرد البته می سیر و اگر نگر نبرد البته سبب است  
 می اندک اگر د نفوذ بالسرین ذلک - و اتفاق علی عیالک بن طولک - و صرف کن بر عیال خود از زیاده و تنه مال خود بالای  
 نفقه و جب که برگردن تست - و لا ترفع عنهم عصاک ادباً - و برادر از ایشان عصای خود را و برن ایشان را برای ادب  
 و خشم فی البد - و برسان ایشان را از جهت حق خدا رواه احمد - و عن حفصه لقیته قال انما اتفاق کان علی عس  
 رسول الله - حفصه بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد او بود و علم  
 سنا فقیهین رضی الله عنه گفت اتفاق بنود در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و اما الیوم - اما امروز در زمان ما - فامس  
 هو الکفر و الایمان - پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سه قسم بودند یسوی و کافران و منافق و حکم  
 شریعت در آن زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میدانستند و در حال ایشان می نمودند و تعرض بحال ایشان نمیکردند  
 از جهت حکمتها و مصلحتها که در آن بود اما الآن آن حکم نماند و اگر فرضا ظاهر شود نابت کرد و که یک نفق میکند و پنهان کفر  
 می ورزد و لو را قتل میکنند و احکام کفر بر او اجرا می نمایند و راه انجاری

باب فی الوسوسه دوسوسه در اهل لغت آواز لازم و آواز پیرایه زمان مثل خلخال و جزآن و اندیشه بد و مراد انجا  
 حدیث نفس و شیطان است از افکار فاسده و خواطر بدیه که باعث گردد بر کفر و مصیبت و آنچه باعث بر ایمان و طاعت گردد  
 آن را الهام خوانند و وسوسه اس بفتح و او کسر نیز هم باین معنی است و بنی شیطان نیز آمده و گفته من شر الوسوسه ابدان تفسیر کرده اند  
 الفصل الاول - عن ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تجاذر عن ابی  
 بر رستی که خداست نقاله در گذر اندیده است از امت من - ما وسوسه به صدورنا - چیزی که وسوسه کرد بدان چیز سیئه  
 ایشان - الم تعلم به - ما دام که عمل نکرده بدان چیز - او سک - یا گفته یعنی عملی که نباید کرد و نفس و شیطان بدان وسوسه  
 میدهند و در خواطر میگذرانند تا او را بکنند یا سختی که نباید گفت در خاطر وسوسه می کنند تا او را بکنند و بران مواخذه  
 میکنند و این از خواص این است مرحوم محمد صلی الله علیه وسلم است و امم دیگران بدان ماخوذ و ساقب بودند - متفق علیه ظاهر  
 این حدیث آنست که بنده بجزم مصیبت ماخوذ بود و باین زبانه اندیخته از علما و صواب آنست که بنده بجزم مصیبت ماخوذ است  
 و تفصیل بر مقام آنست که آنچه در نفس یکایک افتاد بے اختیار و آن را با جس ناسند و خوست از همه است تا از جهت عدم اختیار

و چون در دل افتاد و باقی ماند و در ساحت مدینہ جولان کرد آن را خاطر خوانند این قسم هم عفوست ازین است و این نفع و رحمت مخصوص است بالیشان برقیاس سہو و نسیان کہ آن تیر مرفوع است ازین است و بعد از جولان چون محبت و لذت آن پیدا آمد و خوشی حصول آن و وصول بدان حادث گشت آن را ہم گویند ازین است برابرین نیز مرفوعہ نیست و تا بپس نیارند و زمانہ اعمال نمی نویسند بلکہ اگر قصد کرد پس برادر داشت نفس را حسنہ و برابر آن می نویسند و اینجا قسمی دیگر است کہ نام آن عزم است و آن قرار دادن نفس است بر محصیت و جد و جزم بر آن چنانکہ از جانب دی سچ مانعی نیست جز آنکہ در خارج اسباب آن مہیا نیست و اگر میگرد و میکند البتہ برین قسم مرفوعہ است چہ این قسم از اعمال قلب است چنانکہ عقائد و اخلاق ہمہ منبذہ ماخوذست بر اعمال قلب چنانکہ بر اعمال جوارح آما باید دانست کہ غم محصیت عین آن محصیت نیست کہ بران غم دارد مثلاً غم زنا محصیت است و منبذہ بران ماخوذ و لیکن زنا نیست و ماخوذہ بر آن مثل ماخوذہ زنا نہ بلکہ در حد ذات خود محصیت است فرد ترا زنا یا زنا۔

و عنہ قال۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ گفت۔ جابرنا من اصحاب رسول اللہ آمدند جماعہ از یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ الی البقی۔ بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرستادہ۔ پس رسیدند آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم۔ آنجا رفتی آنفسنا بدستی کہ ما می یابیم در ذات ہاے خود از دوسوسہ و خواطر۔ ما یحاطم احدنا ان یتکلم بہ۔ چیزے کہ سخت بزرگ و بس گران کمرہ می دارد و یکی از ما کہ گوید بر زبان آورد آن را۔ قال۔ گفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم۔ او قد وجدتموہ۔ آیا تحقیق یافتہ شما کہ اسبست و گران بر زبان آوردن آن چیز را در نفسہای خود۔ قالوا نعم۔ گفتند آری یافتیم۔ قال ذلک صریح الایمان۔ فرمودین گران یافتن و مکروہ پنداشتن محض ایمان است زیرا کہ محبت اعتقاد بطلان و قبح او و خوف و خشیت حق و تعظیم امر او است و این ہمہ از آثار و نتائج ایمان است چہ قبح پنداشتن محصیت چنان کہ بر زبان نتوان آورد و اثر صدق ایمان است۔

رواہ سلم و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی السیطان احدکم۔ می آید شیطان یکے از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین کہ جزو داعوان اویند بلکہ اگر عام تر از شیطان جن دانس دارند نیز می شود چنان کہ در حدیث آئندہ مذکور گردد و در حقیقت دوسوسہ و فساد مغفوض بابلیس است و مرجع و مدار این کار اوست فیقول۔ پس می گوید شیطان دوسوسہ می دہد۔ من خلق کذاس خلق کذا۔ کہ پیدا کرد فلان چیز را کہ پیدا کرد فلان چیز را و لا بد می گوید در جواب شیطان پیدا کرد این ہمہ را پروردگار من۔ حتی یقول۔ تا باین جامی رسد کہ می گوید شیطان۔ من خلق ربک کہ پیدا کرد پروردگار تر را۔ فاذا لمقر۔ پس چون رسید شیطان این قول را۔ فلیستعذ باللہ۔ پس باید کہ پناہ جوید یکے از شما بخدا از شر شیطان۔ و لیکن۔ و باید کہ باز آید ازین دوسوسہ و گفتگوے شیطان و از بحث و مجادلہ باوے و برخاستن از مجلس و تغییر حالت نیز موثرست در آن چنانکہ در حالت غضب برآے دفع و فرو نشاندن آتش آن گفته اند زیرا کہ در مناظرہ و محاجہ شیطان فتح با سب سادس و فرمیدارث شراست و تواند کہ آن عین لہیات و منالطات غالب آید و قدرت بر دفع آن نباشد پس خبر ستعاذہ بجناب عزت حق جل و علا طلب دفع شر ازوے و اگر سخن از اسم افضل باسم الہادی

بسیار نبود و اعلیٰ تمام استعاده اشتغال بریاضت و ترکیه و تطهیر نفس از دوش تعلقات و تصفیه قلب از نقوش اغیار است و مجرب و  
استعاده زبان کافی نیست و لیکن این نیز ممدان کار است پوشیده نماند که سوال کردن که من خلق الله و از تسلیم آنکه خلق الله  
ظاهر اعضا دست و مستند ناقص است زیرا که هر چه صوفی بخلاقیت است در تحت خلق الله خلق در آمد و بزرگان نسبت خلق با الله تعالی  
و گفتن که من خلق الله باسقول و مناقض است فانعم متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرال اناس قیامون  
همیشه هستند مردم که سوال و گفتگو میکنند بیکدیگر بر وجهی و محاجبت یا با نفس و شیطان بر طریق و سوسه و خواطر حتی بقال بذا تا آنکه  
گفته میشود این قول که خلق الله باسقول - پیدا کرد خدا علی را من خلق الله پس که پیدا کرد خدا را من و جدین و ذلک شکیا - پس کسی که  
یا باین قول و ازین و سوسه چیزی را غیقل آمنت بالله در سلسله پس باید که بگوید از برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منم است این  
و ایمان آوردم بپیغمبران او که آورده اند تشریفات او از همه نقائص پس این قول بجای استعاده و انتم است که در حدیث سابق مذکور  
از برای قطع راه مجادله و سوسه و طبعی گفته که آن کلمه کفر است پس واجب گردید تا ارکان آن بکلمه ایمان یا پوشیده نماند که کفر بقدری بود  
که بطریق جبر و عقاود صادر گردد اما اگر بطریق بحث و مناظره با یکدیگر یا بر وجه خطور و سوسه با نفس و شیطان باشد کفر خود پس لا شکست  
که سخن بر وجه تذکره شده شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق عقاود است پس قول وی است بالله و رسوله و ایمان است و اگر بطریق خطور و سوسه  
است از برای دفع و سوسه رفع تعلبان است و ظاهر شریک اخیر است فانعم متفق علیه - و عنه ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم ما سکتم من حد الا و قد کل بقرتیه من الجن نیست از شما هیچ کی که اگر آنکه تحقیق گماشته شده است بدی قرین و صاحبی از جنیان  
و قرینه من الاملا بیکه قرین و صاحب از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین است یکی جن که کار بد میفرماید و در سوسه می افکند و از او بشیر و کفر نشسته  
که بخارنیک امر میکنند و الهام می نماید بخیر و در بعضی روایات آمده است که زایده نمی شود آدمی را از فرزند می گویند اگر از او شیده شود و جن از آن آدمی را  
همز آدمی میگویند و رسال و اوایک گفتن صحابه و خود را نیز از او میگویند و در داخل میداری و دین عموم و در آن قرین است از جن - یا رسول الله  
قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - و ایامی - و خود را نیز داخل این حکم میدارم و در آن قرینه از جن است - و لیکن الله عانی علیه  
و لیکن خدای تعالی یاری داد و او را غالب گردانید بر وی - فاسلم این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند یکی بر رفع سیم و صینه منضلع معلوم  
یعنی چون اعانت داد و ارحم سبحانه و تعالی بر قرین من از جن پس بسبب استیساختم از شر و دار آفت و سوسه و دمی ایتم و سوسه و سخن و نقا  
من است دوم بفتح سیم بلفظ ایامی یعنی اسلام آورد قرین من و این دو قول دارند یکی آنکه اسلام منی است تسلیم و انقیاد و در آنبر دار است  
و این منی راجع بوجه اول است و در بعضی روایات بصحیح است مسلم نیز آمده و دیگر آنکه اسلام منی ایمان است یعنی مسلمان شد ایمان آورد قرین  
من از جن پس محل استعاده نیست در آنکه خدای تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و سلم با من فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده با  
و صاحب نهایی گفته که حدیث کان شیطان آدم کافر و شیطان مسلمانا هر این منی است - فلا یأمرنی الا بخیر پس این منی که در هیچ چیز  
و در هیچ حال گمراهی و طاعت - رواه مسلم - و عن النس - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان الشیطان  
بجری من اللسان - بدستی که شیطان میرود در آدمی مجری الدم - مانند رفتن خون در بدن وی مقصود جریان سوسه و



اور آدمی و بیان تصرف و ممکن اوست بر او و از راه بردن او را غایت تصرف و ممکن و اگر حمل بر ظاهر کنند کہ می بنیات خود در بدن آدمی سر و نیز و دنیا باشد چہ شیطان از اجرام لطیفہ است کہ جریان او در اجسام کثیفہ ممکن است چنانکہ آتش و هوا ظاهر از تشبہ بحر و برہم نیزین معنی است و الله اعلم بمتفق علیہ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من نبی آدم مولود - نیست از فرزندان آدم هیچ زائیدہ شدہ - الا سیمہ الشیطان حین یولد - مگر آنکہ می ساید بدست او را شیطان و می ظلمند و در ہنگامیکہ زائیدہ میشود چنانکہ اندامیکند و در ذاک میگردد اندام او را فیصلہ صاف - پس آواز میکنند آن زائیدہ شدہ و حالیکہ فریاد نیزند و می نالند و گریہ میکنند - من ہس الشیطان - از دست سودن شیطان یعنی این گریہ کہ میگردد چہ در ہنگام زائیدہ شدن بین سبب است و عرض آن لعین ازین مس تباہ گردانیدن فرزند است از فطرت اسلام در آوردن اثر ضلالت و فساد و وجود و غیر محرم و انہما - خبر میم و پسردے کہ عیسی علیہ السلام است کہ این ہر دو تن از ہس شیطان و افساد منفرہ و مطہر بود نماز حجت و دعای ادریم اورا و ذریت او را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تقدیس دعای او را کہ گفت دانے اعیزہ با یکے ذریتما من الشیطان الرحیم و توفیق علیی مادردی تعصبت ازین مس دلالت نمیکند بر فضل الشیطان بر حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم چہ در آنحضرت را فضائل و معجزات و کرامات است کہ سرچہ کی از انبیا را نیست و تواند کہ در مفضل صفتہ باشد کہ در فاضل بنو خاندان مشہور است کہ فضل کلی ستافی فضل جزئی نبود گفت بنوہ ضعیف محرر این سطور صواب آنست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مستثنی است از عموم نبی آدم و آنحضرت خبر میدہد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام ارفع و داعی است از آن کہ شیطان را در ہنگام ولادت بوی دست تصرف رسد و بعضی از شمار حال گفتہ اند کہ تنگ از عموم کلاسے کہ میگوید و معجزات خارج میباشند و ذوق و حال قرینہ است بران و این سخن بنویذ آنست کہ گفتہ و الله اعلم بہیت و اسن اجلال آن نازک نہال باغ دین برتر آمدن برین کہ بر دے دست نامحرم رسد بمتفق علیہ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - و ہم ہوت الابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ کہ گفت گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم صیاح المولود حین یقع نزعہ من الشیطان - آواز کردن زالمیدن فرزند ہنگامی کہ بیرون می آفتد از شکم مادر و خلائی نیست از شیطان و نزع نفیخ توف و سکون زبے و نجسین سحرہ خلائییدن نیزہ و درختن بچوب آید و نجسین افساد و اغوا نیز آید متفق علیہ و عن جابر - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الملیس یضع عرشہ علی النار - بدرستی کہ الملیس می بنمخت خود را بر آب بجهت اظہار تکبر و تجر و شوکت و سطوت اگر مراد ہواد تنگ است بر دے آب پس مگاہ بہشتن حق تعالی آن را از باب مکر دستہ راج است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال - ثم یجث سر راہ یقمتون الناس - پستری انگیزد و میفرستد الملیس فوجہای خود را کہ در بلا و فتنہ می اندازند مردم را سر را با جمیع سہرہ و تیغ سیدین حملہ و کسر و تشدید یا بارہ از لشکر کہ بر دشمن نفرستد از پنج تن تا سہ صد یا چہ صد و فتنہ معنی امتحان و آزمائش و در اصل معنی گداختن آنکہ و طلاء است تا خاص گردان از آتش و مال و فرزند و محنت و راحت و گناہ و عذاب و جز آن را فتنہ از آن گویند کہ ہمہ محل امتحان و آزمائش اند - فادام سنہ نزلہ اعظم فتنہ - پس نزدیک ترین تشکیہ بان شیطان از عصبہ اندرونی فتنہ و مرتبہ

بزرگ ترین ایشان است از روی فتنه و گمراه گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی هر که فتنه انگیز تر زودوی مقرب تر و متبرتر تر  
 بجای احمد هم میقول می آید یکی از ان شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید فطرت که او گذاشته آدم سن چنین و چنین کاری و فتنه میقول  
 ما صنعت شیطان پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزی را و نساختی تو کاری را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جابر و ابی انصرفت  
 صلی الله علیه و سلم بجای احمد هم میقول پیوسته می آید یکی از لشکریان او پس میگوید ما ترکته حتی فرقت بنیه بین امراته ننگه اشتم آن فرزند آدم را  
 تا آنکه جدائی افکند میان وی و میان زن وی سوال فیدیه منه پس نزدیک میگذازد ابلیس آن لشکری خود را از خود و میقول نعم انت  
 و میگوید نیکو یار و مددگار منی تو سوال الاعمش گفت اعمش که راوی این حدیث است از جابر بر آراه قال گمان می برم من جابر را که گفت  
 این لغظ را که فیلتر منه پس در کنار میگذازد ابلیس آن لشکری خود را و این لغظ را جابر زیاد بر فیدیه گفته یا بجای او گفت هر دو احتمال دارد  
 رواه مسلم اکنون در مثنی تفریق میان مرد و زن دو وجه تحسین ابلیس مر از گفته اند که مراد تفریق جدائی انداختن بطلاق بائنه است تا  
 زن بر شوهر حرام گردد و وظی که کند حرام افتد و فرزند نه که بزیاد حرام ناده باشد پس زنا و اولاد از ناما بروی زمین بیشتر شوند  
 و قسا و کینه و محصیتها در نزد باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد و دنیا و آخرت این چنین گفته اند در توجیه این کلام و ممکن است  
 که گفته شود مراد به تفریق القاع عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا آنکه یکدیگر جدائی در نزد جماع نکنند و فرزند  
 بسیار نیانند و موجب قطع نسل یافت اولاد آدم گردد و الله اعلم و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان قد ايس من ان  
 یسید المصلون فی جزیره العرب بدین معنی که شیطان نا اید شد از این که پرستند او را نمازگزاندگان در جزیره عرب در زمین وی حدیثین  
 عرب و بطول و عرض در شرح تفصیل و اختلافی که در دست نقل کرده ایم در زمین عرب را جزیره بآن جهت خوانند که محیط است بوی دریا  
 فارس و روم و نیل و حبله و فرات و لوکن فی البحرین منیم و لیکن شیطان در مقام در غلاییدن و جنگ خصومت انداختن میان اهل  
 جزیره عرب و طمع و اسید دارد و در آن جناب که بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان است حروب و قاتل و افتاد و راه سلم اندانکه معنی عباد  
 شیطان چیست و مراد مصلین کیست تو پیشی گفته که معنی عبادت شیطان کفر و ارتداد است و بعد از مصلین یومنان که نماز بر پا میدارند  
 بعد از آن اشکال آورد که بعضی از یومنان بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم برگشتند و تابع مسلمانان شدند و برادر کفر و عبادت کردند  
 و جواب داده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفرمود که ایشان کفر و ارتداد و نورزید بلکه خبر داد از نا اید شدن شیطان از آن بجهت آنچه  
 دریافت از شوکت و عزت و اجتماع و کثرت کومنان و لیکن با وجود نا ایدی وی واقع شد پس منافاتی میان این حدیث و آن  
 قضیه نباشد یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار است از آنکه دولت و شوکت اسلام بجای رسد که شیطان نا اید گردد و که بعد از  
 ارتداد و واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعا و این تقریر خالی از بعد نیست چه ظاهر و متبادر از نا اید شدن شیطان  
 وقوع آن است و کنایت است از آن و ظنی گفته که مراد مصلین کومنانند و مراد بعبادت شیطان عبادت حسام و اگر چه  
 احباب سیدیه الفی الزکوة برادر ارتداد و فتنه را عبادت حسام نکردند انتی و ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار است  
 بعد از تبدیل یومنان و اندام قاعده اسلام و عود به ملت کفر و شرک بر سبیل استمرار و دوام چنانچه قبل از ثبوت بود و این منافات

ندارد و بار خدا کسی که مرتد گشت بلکه اگر عبادت صنایع کند نیز منافات ندارد و الله اعلم

**الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما - ان ابی - رزیت است از ابن عباس - بدستیکه پیغمبر خدا -**

صلی الله علیه و سلم جاهد رجل - آرد او را مرد - فقال - پس گفت آن مرد - انی احدث نفسی بالشی - بدستیکه من سخن میگویم

نفس خود را بخیر از دوسوسه - لان اكون حمته احب الی - هر آنیکه من انگشت شوم دوست داشته شده تر است بسوی من -

من ان یکلم به - از تکلم کردن من بدان چیز که حدیث میگویم با نفس و بر زبان آوردن آن را حمت یعنی حاجت هر دویم انگشت و جمع جمع و

یعنی اگر من بسوی خودم دماند انگشت خاکستر و سیاه و نابود شوم به که آن سخن زشت که در ضمیر دارم بر زبان آورم - قال -

گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - الحمد لله الذی رواد الی الوسوسة - حمد خدا ی را که باز گردانید امر آن مرد را یا شیطان

را که در نفس دے انداخته بود بسوی دوسوسه یعنی بسوسه آورد و در همین قدر و زکذرا نید و نگذشت که عمل کند بدان بر زبان

آورد آنرا تا مواخذه میشد و در این - رواه ابو داود - و عن ابن مسعود رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه

و سلم ان الشیطان لیه باین آدم - بدستی که در شیطان را لیه است یفرزند آدم - وللملک لیه - و در فرشته را نیز لیه است بوسه

و لیه یفصح لاهم و تشدید یحیم از امام است بهی فرزند آدم و نزدیک شدن در سیدن یعنی هم شیطان با او است و هم فرشته و هر دو را

با او کار است - فاما لیه الشیطان فایجاد بالشهر - فاما کار شیطان ترسانیدن است بیداری و گفتن که لگراین کار خیر کردی بیداری

اگر فتنه خواهی آمد چنانکه اگر توکل بر خدا کردی و خود را بعبادت دی گذشتی بفقیر و خواری متلا خواهی شد - و لکذیب بالحق - و نسبت

بدروغ کردن حق است - و اما لیه الملک فایجاد با یخ و تصدیق با حق - اما کار فرشته نوید دادن است به نیکی و نسبت راستی

کردن است بحق و انداختن یقین است در دل مشهور آنست که در نیکی وعده میگویند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت فرق

نیست هر گوی را در دیگری اطلاق میکنند و نیز تخصیص بر تقدیری است که کلمه خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر هر دو برابر اند -

فمن وجد ذلک - پس کسی که بیاید آن را یعنی وعده خیر را که لیه ملک است - فلیعلم انه من الله - پس باید که بداند که آن از خدا

یعنی صادر است از جناب رحمت و لطف وی - فلیحمد الله - پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را تعالی شانه - ومن وجد الاخری

کسی که بیاید لیه دیگر را که از شیطان است فلیتو بالشر من الشیطان - پس باید که پناه جوید بخدا از دوسوسه شیطان - ثم قرأ -

پس تر خواند آن حضرت صلی الله علیه و سلم اذ فی صحنون انحدیث و توید دے این آیت را - الشیطان یعدم الفقیر شیطان

وعده میکند شمارا بفقیر یعنی میگوید اگر اتفاق یکسپید مال را فقیر بشوید - و یا کم باختر - و امر میکند بخل و عرب بخل را بختر خوانند

یا مطلق معاصی و اوست که اذ قال البیهضادی و آخر آیت نیست و الله یعلم خفیه من و فعلا و خدا تعالی نوید مید شمارا

در اتفاق امر زمین گمان را در زیاده بران یعنی ثواب بر اتفاق می دهد زیاده بر آنچه اتفاق کرده آمد و دنیا و آخرت و موافقت

آیت بحدیث بجهت آن است که چون لیه ملک منسوب بجناب حق است پس وعده مغفرت و فضل از وی تعالی

در وی لیه ملک است رواه الترمذی و قال - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت - هذا حدیث غریب -

این حدیث

ایحدیث غریب بہت و معنی حدیث غریب در مقدمہ معلوم شد۔ ہذا کہ این حدیث اشارت بہت بعلم خواطر و این علم از ذائق علوم قوم است  
و نیز نیست تفسیر خواطر کہ بعد از کمال تقوی و تصفیہ قلب و تنویر آن نور یقین و شہور بیان قوم آن است کہ خواطر چہاں قسم است  
حقانی و نفسانی و ایمانی و شیطانی و وجہ تفسیر بیان اینہا مذکور است در کتب قوم و بسی دقیق است و بعضی از متاخرین کشاخ  
گفتہ اند کہ خاطر اگر در شہوت مباح است نفسانی است و اگر در محرکات است شیطانی است و اگر در طاعات است ملک  
و قطع از اسوی اللہ است حقائق و حضرت شیخ عارف کامل عبد الوہاب متقی را قدس سرہ رسالہ الہیت سہمی بمفاجع الغیوب  
فی معرفۃ خواطر القلب بسی نافع و مفید و شرح چیزے از ان نقل کردہ ایم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ  
ان رسول اللہ۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ قال۔ گفت۔ لا یزال الناس قیسا لون حتی یقال  
ہذا۔ ہمیشہ اند مردم کہ می پرسند از یکدیگر تا آنکہ گفتہ میشود این سخن را۔ خلق اللہ الخلق فمن خلق اللہ۔ پیداکرد خدا تعالی خلق را  
پس کہ پیداکرد خداے را عزوجل و تعالی و تقدس۔ فاذا قالوا ذلک۔ پس چون بگویند ایشان این قول را۔ قولوا۔  
بگویند شما ای مسلمانان براسے رد و البطلان این سوال و دفع این وسوسہ و خاطر۔ اللہ احد۔ خدا یکگانہ است در ذات و صفات  
خود و بی ہمتا است۔ اللہ الصمد۔ خدا سیدی است کہ محتاج بہی نہی کہ غیر دوست و ہمہ در حاج و مقاصد و قدیدہ  
او دارند۔ لم یلد ولم یولد۔ نزا و او سچا کس را و زائیدہ نشدہ او سچا کس۔ ولم یکن کہ کفو احد۔ و نیست ہر او را ہمتا و مانند هیچ  
کی و این صفات منافی بخدویت است و خبر خالق را نشاید۔ ثم لیقل عن سیارۃ ملنا۔ پستہ باید کہ بعد از ذکر این صفات  
تقل کند از جانب چپ خود نہ بار کسی کہ بشنود آن کلمات را و قل دم کردنی کہ بادے اندکی از آب دہن باید و این نقل از براسے  
استکہ و استغفار و خوار داشتن شیطان است و او را تا نثری است در دفع شیطان و شر او و تخصیص جانب بسیار بحجت آل محمد  
در ان جانب میباشد۔ و لیست خدا بالشیطان الرجیم۔ و باید کہ استعاذہ جوید بخدا از ان و یوارتدہ شدہ۔ رواہ ابو داؤد و دیگر  
حدیث عمرو بن الاوص نے باب خطبۃ یوم النحر۔ عن عقبہ بن خالد کہ ہمہ حدیث عمرو بن الاوص را کہ در صبا ج درین باب کہ  
کردہ است در باب خطبہ روز نحر بحجت آنکہ مناسبت بآن باب ظاہر تر و بیشتر است۔ انشاء اللہ تعالیٰ

**الفصل الثالث۔** عن النس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لن یرج الناس قیسا لون حتی یقولوا ہذا۔ ہمیشہ  
اند مردم کہ سوالا می کنند از یکدیگر تا آنکہ می گویند این قول را۔ اللہ خلق کل شیء۔ خداے تعالیٰ پیداکرد ہر چیز را فمن خلق اللہ  
عزوجل۔ پس کہ پیداکرد خدا را۔ رواہ البخاری۔ روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ کہ مذکور شد کہ مسلم۔ و مرسل  
روایت باین لفظ است کہ۔ قال۔ گفت۔ انخفض صلی اللہ علیہ وسلم۔ قال اللہ۔ گفت خداے عزوجل ان استکثر لولون  
یقولون۔ بدرستی کہ است تو ہمیشہ می گویند۔ ما لذلک۔ این چیست این چیست یعنی سوال می کنند از خالق اشیا و کاوش  
مینمایند از احوال آن حتی یقولوا ہذا۔ تا آنکہ میگویند این قول را۔ اللہ خلق الخلق فمن خلق اللہ عزوجل۔ وعن عثمان  
ابن ابی العاص۔ قال۔ ثقیفی است عامل گردانید او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر طائف و مہربان بود در حیات آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم خلافت ابی بکر دو سال از خلافت عمر رضی اللہ عنہما و بعد از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون نفیض خود را  
کردند وی گفت ای گروه نفیض بودیشما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول در روت پس بگفتہ او باز یاد مردم کردند گفتند رویت کردہ اللہ  
از وی حسن بصری و سعید بن المسیب و ادا و گفت چون آنست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم زانید من حاضر بودم در رویت است  
از عثمان بن ابی العاص کہ گفت قلت گفتم یا رسول اللہ ان الشیطان قرع حال بنی و بین صلوٰتی و بین قرائتی بدستیک  
شیطان حامل میگردد و مانع می آید میان من و میان نماز من و میان قرائت من بلیسبہا علی تحلیط سیکند قرائت را بر من و  
شک می اندازد در اوردان و در وسوسہ می افکند و استغفار رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذاک شیطان  
انکہ حامل میشود میان تو و میان نمازت و تمنین می کند قرائت را بر شیطانی است کہ - ایقال کہ خنرب گفته میشود و در آخر  
مکسب خوار است و فتح بر دو بضم او لے و فتح ثانیہ و بکسر او لے و فتح ثانیہ و بر هر وجه وزن ساکن است و این لقب آن شیطان است  
کہ در نماز وسوسہ می اندازد و خنرب در اصل یعنی گوشت باره کندیدہ را گویند خافا استسنة بدوین اولی مفتوح و ثانیہ ساکن پس  
چون دریابی این وسوس را مقوٰد بالشر نہ پس پناه جوے بخدا از ان شیطان - و اتفل علی لیسارک ثلثا - و تفل کن بر خنرب  
چپ خود مرہ بار و معنی تفل در حدیث ابو ہریرہ معلوم شد یعنی تفلت ذلک پس کردم من آنرا سفادہ بہ الشرعی پس در گوشت  
اورا خداے تعالی از من - رواہ مسلم - وعن القاسم بن محمد - رویت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان اللہ  
علیہم جمیع کہ از عظمای تابعین و فقہای سبجہ مدینہ است و افضل اہل زمان خود است ثقت بود و رفیع القدر عالم فقیہ امام درع  
کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند و کنار عائشہ صدیقہ دوی ابن خالہ امام زین العابدین است و صہر امام محمد باقر  
و جد مادری امام جعفر صادق مات سنہ احدی او اثنتین و مائتہ و عمر وی منقاد و یاسفتاد و د و بود رضی اللہ عنہ - ان رجلا سالا  
کہ مردی پرسید اورا - فقال - پس گفت آن مرد - انی اہم فی صلوٰتی - من و ہم سیکم در نماز خود و میر و د خاطر من بجانب دیگر و وسوسہ  
سکند و شیطان کہ تو نماز تمام و درست نکردہ و کثرت از نمازت افتادہ است و ہم رفتن دل بسوی چیزے بی قصد آن  
در نگاه داشتن حساب و جزا آن - فیکر ذلک علی - پس یاد میشود آن ہم برین مورد وایت فیکبر سیای سوحده و این صحیح تر است  
یعنی بزرگ و گران می نماید این حال برین - فقال کہ پس گفت قاسم بن محمد آن مرد را - بعض فی صلوٰتک - بگذر در نماز  
خود و تمام کن نمازت را و گوش نہ بجوئے شیطان و اعتبار کن و وسوسہ او را - فانہ لن ینزہب ذلک عنک پس بدستیکم کہ در نماز  
آن و ہم وسوسہ از تو - حتی تنفر - تا آنکہ باز میگردد و تو از نمازت بعد از مضاد تمام آن دانست بقول - و حال آنکہ توسیوئی  
یعنی شیطان - ماتت صلوٰتی - آری تمام نکردہ ام من نماز را چنانکہ توسیوئی لیکن قبول نیکنم سخن ترا و عادتہ نیکنم آن را  
بر عزم تو شکست کار تو و این اصل عظیم است در دفع وسوسہ کہ بوسوسہ شیطان کار کند و برگفتہ او زود - رواہ مالک -  
در حکایت مشایخ آورده اند کہ بزرگ بود کہ شیطان در نماز او آمد و گفت کہ باز گردان این نمازت را کہ خوب نگزاردہ گفت  
باز نمیگردانم کہ مردم چنانکہ از دست من آمد و عذر نیکنم از تقصیر خود و بگاہ حق شیطان گفت مسالہ کن در نماز باز گردان کہ نماز





بریزد و بواجود آن بندگان را در کردار خود اختیار می‌کند که ثواب و عقاب بران سترتب گردد و تصویر و نقش بر این  
سکاه و جمع میان قضیه تقدیر و اختیار و ترتیب ثواب و عقاب بران اشکال و صور است تمام دارد در کتاب کلامیه  
تحقیق آن کرده اند و آنچه درین ترجمه توان گفت این قدر است که باید دانست که بیشک در آدمی صفتی هست که او را  
اختیار خوانند که دیدار و دانسته باعث شوق و نفرت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر دیگر بترجیح می‌کنند بخلاف  
حرکت و نقش که اصلا دران اختیار ندارد پس مذہب جبری که گویند حرکات آدمی مثل حرکات جمادات باطل باشد و نیز  
خود متنباه معلوم است و بجز کتاب و سنت معلوم شده که همه چیز در ازل تقدیر یافته است و همه بارادت و بشیت حق و پیدا  
کردن او است پس مذہب قدری نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود است و مستقل است در کار و بار خود پس حقیقت حال  
سیان جبر و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبد اللہ خیر صادق سلام اللہ علیہ و علی آبائہ الکرام فرمود لا جبر ولا قدر و لکن امر بین  
امرین و بحقیقت پروردگار سبحان و تعالی در خلق و ایجاد اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانچه آتش  
برای سوختن و گرم کردن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تنج برای بریدن همه بخلق و ایجاد  
اوست ولیکن بعد خلقت این اسباب و اگر خواهی سبب نیز می‌گردد و اگر نخواهد با وجود سبب نیز ایجاد و تفراید آدمی قصد  
اختیار او سبب است پس باید کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کننده همه اوست و وجود اسباب و سبب و شرائط و شریکات  
همه در حیطه قضا و قدر و خل اند و منافات بآن ندارند و امر دینی بحکم ربوبیت و عبودیت است و ثواب و عقاب تصرف است  
در ملک خود و فعل اللہ مایشاء و حکم نایب و لا یسأل عما یفعل و هم لیسألون و در ضمن شرح امادیت نیز چیزی ازین با  
معلوم گردد و گفته اند که این سبب است که هیچ یکی از انبیاء و اولیاء بران اطلاع نداده اند و این سبب خود را ناحیه که محل  
ظهور حقیقت است ظاهر نگردد و این شکل جز در اینجا حل نشود و این چنین گفته اند و ظاهر آن است که سرور انبیاء و خلایق  
اہل اصطفا صلوات اللہ و سلمانه علیہ و علیہم جمیعین ازین حکم مستثنی خواهد بود که علوم اولین و آخرت سیرین او را داده و حقاً  
اشیا کما ہی نموده اند و اللہ اعلم و علمہ حکم

**الفصل الاول** - عن عبد اللہ بن عمر و قال قال رسول اللہ - گفت عبد اللہ بن عمر که گفت پیغمبر خدا  
صلی اللہ علیہ وسلم کتاب اللہ مقادیر الخلق - نوشت خدای تعالی اقدار و احکام خلایق را یعنی قیامت گردانید آن را  
در لوح محفوظ بجای قلم بران یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن و بعض گویند مراد بنوشتن تقدیر تعیین آنهاست  
چنانکه خلاف آن نزد و این تاویل است و ظاهر از نوشتن اثبات نقوش و حروف است در لوح مانند آن قبل از خلقت  
السموات و الارض پیش از پیدا کردن آسمانها و زمینها یعنی الف ستمه - بعد از پنجاه هزار سال مراد طول مدت  
و سابعه در تادی است میان تقدیر و خلق سموات و ارض تعیین و مخدیر این عدد مخصوص زیرا که تقدیر تعیین مقادیر خلق  
در ازل است پس تعیین سبق آن بعد از تعیین از زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن منی بر تاویل کتاب است

بتقدیر و تعیین و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد و کتابت متاخر از ازل  
بود پیش از پیدایش آسمان و زمین بهر آنکه مذکور که الایضی و درینجا کلامی است که در شرح ذکر آن کرده شده است - قال و کان  
عرشه علی الماء - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود عرش وی سبحانه بر آب بیفادای و تفسیر کریمه و منوال الذی خلق  
السموات و الارض فی ستمه ایام دکان عرشه علی الماء گفته یعنی پیش از پیداکردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و چنان  
بیان ایشان بنودنه آنکه عرش بر پشت آب نهاده و متصل بدان بوده و باین استدلال کردند بر آنکه اول حادث  
از اجزای این عالم که بوجود آمده آب است و بعض گفته اند که آب بر پشت هوا بود انشی و صاحب کشف گفته که درین است  
دلیل است بر آنکه عرش و آب مخلوق اند پیش از خلق سموات وارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد آب آب دریا نیست بلکه این آب  
زیر عرش چنانکه و س سبحانه تعالی خواسته و تمیل که مراد آب دریا باشد یعنی آنکه حاملان عرش در دریا انداختی و بعض  
گفته اند که بودن عرش بر آب کنایت اندر قدرت است و الله اعلم - رواه مسلم - و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم کل شیء بقدر - هر چه که در عالم است بقضا و قدر الهی است - حتی الجوز و الکبیس - تا آنکه جوز و کبیس که از  
صفات آسمان است نیز بتقدیر اوست و مراد بچنان توانی و بیچارگی در امضای امور بضعف رای و قلت عقل و نحوه و مراد  
کبیس توانائی و جلدی در گذراندن کار با بقوت رای و تقسیم غم و کبیس بفتح کاف و سکون تخانیه ضد حق - رواه مسلم -  
و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجتمع آدم و موسی عند ربهما یخصمون کذا  
و احتجاج نمودند بیکدیگر آدم و موسی علیهما السلام نزد پروردگار خود یعنی در عالمی دیگر جز این عالم که عالم علوی روحانی و  
عالم حقیقت باشد بلاقات ارواح در آسمان یا بر بنده گردانیدن در عالم برزخ یا بر بنده گردانیدن آدم و زمان حیات موسی  
علیہما السلام کند اقولوا - فنج آدم موسی پس غالب آمد بحجت آدم بر موسی تفصیل این قصه این است که - قال موسی - گفت  
سوی دوم را - انت آدم الذی خلقک اللہ ربہ - تو آن آدمی که پیداکرد ترا خداست تعالی بید قدرت خود تو را خلق نمیکند  
و تو خود و سید در تو از روح که مخصوص گردانید او را بمشرف خود و سجد لک ملائکته - و ساجد گردانید مرا فرشتگان خود را  
و اسکنان فی خبۃ - و سکونت و ادتراد بر پشت خاص خود - ثم مہبطت الناس من خلقتک الی الارض - پس فرود افکندی تو  
مردم را بسبب گناہی که کردی بر زمین گویا اگر این خطیہ از آدم بوجود نمی آمد همیشه در بهشت میبودی و در بهمان جا اولادی آوردی  
پس بسبب فرود افتادن وی ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود این قدر و مرتبه که تو داشتی نمی بالیست این کار کرد  
منقصود آن است که بستی که گناه از تو بوجود نمی آمد - فقال آدم انت موسی الذی اصطفاک اللہ رب الہ و بکلام  
پس گفت آدم در جواب موسی تو آن موسی که برگزید ترا خداست تعالی به پیغمبری خود و بکلام خود موسی اصطفاک  
الاولاح - و داد ترا الاولاح - فیما بینان کل شیء - دران الاولاح بیان هر چیزی است از احکام دین که کفایت کند است  
و مراد بالواح تمہنا است از مراد یا قوت که تدریت دران نوشته فرود آمده گویند که ضحاکست تو تدریت ہفتاد و شش بار بود و تدریت

جزوی از وی در سالی تمام میشد۔ و نزدیک بخیا۔ و نزدیک خدا کے تقاضے برابر گاہ عنت خود مناجات کننده  
 دراز گویندہ۔ فیکم وجہات الکرب التوریت قبل ان خلق۔ پس باز گو کہ بچید مدت یافتی اللہ تعالیٰ را کہ نوشت تورات  
 پیش از آنکہ پیدا کردہ کشم من سوال موسیٰ باربعین عاما۔ گفت موسیٰ نوشتہ شد تورت پیش از پیدا شدن تو بچهل سال  
 تورت خود قدیم است ولیکن نوشتن او در الواح یا در غیر آن درین مدت باشد و مراد بسال سال این عالم است یا سالیکہ نزد  
 خداست کہ ہزار سالی باشد۔ قال آدم قبل وجہات فیما گفت آدم پس آیا یافتی تو در تورت مضمون این آیت را کہ۔  
 وعصی آدم ربہ فغوی۔ و گناہ کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راہ را۔ قال نعم۔ گفت موسیٰ آرسے یا فتم دوی از منی را  
 قائل آتو بگو منی علی ان علمت عملا۔ گفت آدم آیا پس ملاست میکنی مرا برین کہ در دم من کاری مرا کہ۔ کتبہ اللہ علی ان اعلم  
 نوشتہ است خدای تعالیٰ بر من و تقدیر کردہ کہ بکنم آن را۔ قبل ان یخلفنی باربعین سنۃ۔ پیش از آنکہ پیدا کردہ مرا بچهل سال۔  
 قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فتح آدم موسیٰ۔ پس غالب آمد آدم موسیٰ را باین حجت۔ رواءہ سلم۔  
 پوشیدہ نمائندہ کہ وجود اسباب و شرائط و امر و نہی و مدح و ذم و عتاب و ملاست منافی سابقہ تضاد و قدر نیست و ہر دو ثابت اند  
 بلکہ این نیز داخل تقدیر است پس موسیٰ علیہ السلام بمقتضای ظاہر و عالم اسباب و موجب امر و نہی حکم کرد آدم علیہ السلام  
 نطق بحقیقت و نظر بتقدیر فرمود و ہر دو بر حق اند زیرا کہ این حجاب و مظاهرہ الشیان در عالم حقیقت بود و بعد از ارفاع حجاب  
 کسب و رنح تکلیف نہ در عالم اسباب کہ قطع نظر از وسائط و دران جایز نباشد و لہذا آدم علیہ السلام نیز در حیات خود  
 رہا ظلمات انفسا و ازین تقریظا ہر شک کہ محل ملاقات ایشان برا حیای آدم در زمان حیات موسیٰ علیہا السلام نسبت  
 تا موسیٰ علیہ السلام در عالم ظاہر بود و آدم علیہ السلام در عالم حقیقت و اللہ اعلم۔ وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول اللہ  
 گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و ہذا الصادق لم یصدق۔ و اوست راست گویندہ کہ خبر داد  
 است را برستی و درست گفتہ شدہ کہ خبر داد خدای تعالیٰ او را برستی حدیث این است کہ۔ ان خلق احدکم۔ بدستیکہ  
 مادہ پیدایش یکی از شما کہ آب بنی است۔ یجمع فی بطن امہ۔ فراہم آوردہ میشود و گذشتہ میشود و در شکم مادرش و رحم دے  
 اربعین یو النطفہ۔ چهل روز بصورت نطفہ بالغیرے کہ در دے میرود و از تاثیر حرارت رحم۔ تخم کیوں علقہ مثل ذلک  
 پس ترسیگرد و نطفہ خون بستہ سرخ چهل روز دیگر تخم کیوں مضغہ مثل ذلک۔ پستہ منگید و گوشت بارہ چهل روز دیگر  
 تخم پیشتہ لایلہ لک۔ پستہ می فرستہ خدای تعالیٰ بسوی دے فرستہ را ظاہر حدیث در است کہ فرستادن خستہ بسوی  
 مضغہ است ولیکن در فرستادن اوست بعد از پیداکردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او بصورت آدمی چنانکہ از  
 آیت قرآنی معلوم میگردد و کلام در نیغام بسیار است بارہ از ان در شرح ذکر کردہ شدہ است و اینجا کلمہ است کہ ذکر آن درین  
 ترجمہ مناسب است و آن این است کہ پروردگار تعالیٰ شانہ قادر است کہ در یک لمحہ بصورت آدمی درست آفریند و آفریدن بدن  
 ترتیب و تدریج نہ از نقصان قدرت است حاشا بلکہ از کمال قدرت و حکمت است چہ در خلق اسباب و ترتیب بسیار

بر آن قدرهای متعدد و حکمتهای متنوعه است که در پیدا کردن بے سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بنندگان است  
در رعایت تامی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمین مادرشش روز و شش این نکته گفته اند و محققان نیز گفته اند  
که این نکته تنبیه و اعلام است در انسان را بآنکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه بطریق حصول  
کمال ظاهر و رسیدن بدان درجه بدرجه و انتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در تعجب سلوک سیر کند تا نهایت برسد  
فشیان الله القدر الحکیم و با بجهل از تازی خلقت و تسویه بدن میفرستد حق تعالی فرشته را که موکل است بر ارجام و امر میکند وی تا  
فرشته را باربع کلمات بنویشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن معادیر سابقه خلقت سموات وارض است سنت الهی  
برین جاری شده که از برای تأکید و تقویت و تدریس سابق درین وقت نیز نویسد و در حدیث دیگر آمده است که نوشتن آن  
سیان دو چشم است و سر نوشت عبارت از آن است و در روایتی آمده که در صحیفه نیز بنویسد - فیکتب علیه پس بنویسد انظر  
عمل بنده را که چه کار خواهد کرد از نیکی و بدی - واجله - وی نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و که خواهد مرد و اهل بدی  
معلوم که برای چیزی و کاری نبیند و باجل گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر است و گاهی جزو اخیر و باین وجه  
اجل گاهی یعنی مرگ نیز آید - و در تفسیر - وی نویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سایر منافع و موانع  
و شقی او سعید - وی نویسد که بدخبت است وی یا نیک بخت و عاقبت کار او چیست و در بعضی با حدیث ذکر اثره  
در مصائب نیز آمده یعنی گنجی با سفر خواهد کرد و بر روی زمین گنجی خواهد گشت و گنجی خواهد رفت و مرد و چه از مصائب و حوادث  
بوی خواهد رسید و مانا که این زیادتها بایز آن وحی شده باشد والله اعلم - ثم یتلوه فی الروح - پس تدریس میدهد و میشود روح  
ظاهرین حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از رسیدن روح و در آوردن جان است در بدن و در روایت بهیچ نوشتن  
بعد از رسیدن روح آمده ولیکن روایت بخاری و مسلم و صحیح و ثبت است والله اعلم چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود  
نوشتن عمل خفای داشت بیان آن کرد و فرمود - فوالله انی لا اله الا الله - پس سوگند آن کسی است که نیست هیچ خدا غیر من  
ان احدکم یعمل بعمل اهل الجنة - بدستی و راستی که یکی از شما هر آنکه کاری کند بکارهای اهل بهشت از ایمان و عمل صالح - حتی  
ما یكون علیه منها الا ذراع - تا آنکه نبی باشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یک دست کنایت است از قرب مسافت  
و در آمدن به بهشت - فیسبق علیه الکتاب - پس سبقت میکند و پیشی می نماید بروی سر نوشت وی که در تقدیر رفته و در  
شک نوشته شده است از شقاوت - فیسبق بعمل اهل النار - پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فساد - فیه علما -  
پس می در آید و در دوزخ - وان احدکم یعمل بعمل اهل النار - و بدستی که یکی از شما هر آنکه عمل میکند بدستهای دوزخیان حتی لیکن  
بینه و منها الا ذراع - تا آنکه نبی باشد میان او و میان دوزخ مگر یک دست فیسبق علیه الکتاب - پس سبقت میکند بروی  
سر نوشت فیسبق بعمل اهل الجنة - پس عمل میکند بعمل بهشتیان - فیه علما - پس می در آید و در بهشت و مواد آن است که گاه  
برسبیل ندرت این چنین هم واقع میشود ولیکن غلبه لطف و رحمت و آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و گشتن ایشان



از شریک بجا خبر بسیار آمده است اما عکس این حال در غایت قلت و ندرت و الحمد لله علی ذلک تحقیق علیہ و این حدیث دلالت کرد  
بر این که اعتبار بجا تمام است و در حدیث آئینہ بصیر نیز آید و نسیم من قال بعبیت حکم مستوری و سستی همه بر غایت است و کس  
نداشت که آخر بچه حالت گذرد و باید دانست که در حدیث حدیث و غریب است بر غایت طاعات و در غایت اوقات و حفظ آن  
از جاهی بجهت ترس آنکه سبب این دم آخر عمر باشد و خاتمہ بخیر گردد و این سخن خوب است بر نعم بعض مردم که بشنیدن خبر تقصا و قدر از  
عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسا بقضا و قدر است و هر چه  
سر نوشت است نشانی است عمل برای حبیبیت چنانکه بعض صحابہ نیز پیش از نعم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل  
کنید و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توفیق شما در عمل و انکار کردن شما آن را  
بعد از شنیدن قضیہ قضا و قدر سختی ندارد چه امر دینی از شرع وارد شده و شما را قوت فهم و خطاب داده و در شما مقصد و احتیاج  
که بدان عمل توانید کرد پیدا کرده پس لابد درین جا چیزی خواهد بود که بجهت آن بندگان را امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب  
توان نمود و از فعلی دیگر توان باز داشت و الا امر و نهی را فائده نخواهد بود و فرستادن پیغمبران را سودی نه اگر چه گفته این  
غامض است بکنند آن نتوان رسید و بسا اسرار که بنده را بران اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عملی و هیچ حقیقتی که کشف آن نتوان  
بنود و وی تعالی مالک الملک است و هر که در ملک خود تصرف کند ظلم باشد و بجهت این نیشا ازیر نعم من نیشا و نهی تعالی کلیم کلیم  
درین مقام باین است که لایسالی عما یفعل و هم لیسالیون و محققان از ارباب کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی بقضا صفت ربوبیت  
و عہد عبودیت است و فائده آن ابراز کنون علم و ارادت و اظهار حقائق بواطن بندگان است تا پیدا گردد که سعادت  
و شقی کدام و مطیع کیست و عاصی که و در حقیقت اظهار تقصیات اسما و صفات و کمالات خود است و مقصود از ایجاد عالم  
ہین بود و گفت که آنحضرت ان اعرف و الله اعلم بحقایق الامور و عن سهل بن سعد کہ کثرت وی ابو العباس  
و بعض گفته اند ابو جہلی سهل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بسا عبد بن کعب انصاری مدنی او را پدر او را محبت است نام  
او خرن بود و جہنی زمین درشت پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نام نہاد و منی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم پانزدہ سالہ بود و وفات او در سنہ احدی و ستین و بعض گفته اند شان و ثمانین و وی آخر کسی است کہ مردیدیز اصحاب  
رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد یعمل عمل اہل النار بدستی کہ بنده ہر آنہ میکند اہل کار و دوزخ  
را و انہ من اہل الجنة۔ و حال آنکہ وی در واقع بموجب سابقہ ازل و حکم عاقبت کار از بہشتیان است۔ و بعمل عمل اہل الجنة و انہ  
من اہل النار۔ و گاہی میکند کار بہشتیان را و حال آنکہ در واقع از دوزخیان است۔ فانما الاعمال بالخواص۔ و نیست اعتبار اعمال  
بخواص تا خاتمہ۔ برکہ ام عمل است همان اعتبار دارد و چنانکہ گذشت و خواصم بر وزن مساجد و خواصم بر وزن مصابح جمع خاتمہ  
ہر دو روایت است تحقیق علیہ و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت وعی رسول اللہ۔ گفت عائشہ طلبیدہ شد پیغمبر خدا  
صلی اللہ علیہ وسلم الی جنازہ مصبی من الانصار۔ بسوی جنازہ کودکی از قبیلہ انصار تا من از گنبدارد و جنازہ کہ بسوی من و فتح

هر دو آمده و بعضی فرقی نیز نهاده اند که یکسری معنی هست و بفتح یعنی سدر یا عکس یا یکسری سر را بایست - فعلت پس گفتیم  
یا رسول الله طوبی لندا - خوشی دینی با و مر این کودک را عصفورین عصفایر آنچه کنجشکی است از کنج گمان بهشت کنجش خزان  
سبب خرد سالی است و از کنج گمان بهشت گفتن بجهت بهشتی بودن او در اعتقاد وی - لم یمل السور منکوره است بدی  
و لم یرکه - در نیافته است آن را - فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - او غیر دلگساین کلمه بفتح دا و و  
سکون آن هر دو خوانده اند و معنی این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد آنکه تو میگویی که دس بهشتی است و حال آنکه غیر آنچه  
تو میگویی که وی بهشتی نباشد واقع است و بر تقدیر سکون معنی این است که آیا واقع آن است که تو میگویی و نیز همانند که او  
معنی می بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آن است که تو میگویی و معصود آنست که جزم نمی توان کرد که وی بهشتی است  
بعد از آن بیان کرد وجه آن را و فرمود - یا عائشه ان الله خلق الجنة الهامی عائشه بدرستیکه خدا تباری پدید آورده براس  
بهشت جماعه راستی و من را در بران - خلقهم لهما دم فی اصابا ابائهم - پدید آید از برای بهشت و حال آنکه ایشان در صلبها  
پدران خود بودند و خلق لئلا یذکر و جاعه را برای آتش اهل و سزاوار خلقهم لهما دم فی اصابا ابائهم پدید آید از برای  
برای آتش و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند - رواه سلم - ظاهر این حدیث آنست که در آمدن بهشت و دفع  
موقوفه مربوط بصل نیک و بد نیست بلکه بحض تقدیر و قصاص الهی است و دس توانست بعضی از خلق خود را برای بهشت  
آفریده خواه عمل نیک کنند یا نه و بعضی را برای دوزخ پدید آورده کار باسد بد کنند یا نه پس این صبی اگر برای دوزخ آفریده شده است  
می در آید آن را اگر چه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی اسی عائشه که دس بهشتی است اما آنچه از ضروریات دین نهی کتاب است  
معلوم شده و اجماع اهل دین بر آن منع گذشته آنست که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول است اول  
در آمدن و آتش دوم توقف سوم در آمدن در بهشت و این قول صحیح تر است چه بضرورت از دین معلوم شده که پروردگار تعالی  
بیکباره یکس را عذاب نکند و بعضی گفته اند که عدم ارتضای آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سخن را از عائشه رضی الله عنها  
آن بود که در وی حکم به عیب بود و جزم با ایمان مادر و پدر این صبی چه صبی تابع اب و بن است در حکم با ایمان صواب آنست که صدق  
این قول از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم پیش از وی بود و آنکه اطفال مشرکین در بهشت اند و بعد از آن می آید که ایشان  
در بهشت خواهند بود و پدران و مادران را که مسلمان اند در بهشت خواهند آورد و چنانکه در حدیث آمده است و الله اعلم و عن علی  
رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد نیست از شما هیچ کس - الا وقد کتب مقدره من النار  
مگر آن که حال آن است که تحقیق نوشته شده و تعیین ساخته گشته است جای نشستن او از آتش دوزخ - موقدره من النار  
و نوشته شده است جای نشستن وی از بهشت یعنی تعیین شده است که دوزخی کیست از بهشتی کدام است - قالو گفتند صبی  
یا رسول الله اطفال منکمل علی کتا یا یا پس چون نوشته شده و تعیین کرده شده است جای هر یک از اطفال در بهشت و دوزخ اتفاق  
نکینم برین نوشته خود سبب العمل و ترک بکنیم عمل را زیرا که چون در آمدن در بهشت و دوزخ پیش از عمل تعیین شده



چشمه زنا سے الی شان نظر حرام است والا ذناب زنا ہما الاستماع۔ گوشتہ زنا سے الی شان شنیدن سخنان حرام است۔ واللسان زنا ہما الکلام۔ و زبان زنا سے ادکلام حرام است۔ والید زنا لبطش۔ و دست زنا سے وے گرفتن است۔ و فی الصراح بطش حمل کردن و سخت گرفتن۔ و البرجل زنا ہما الخطف۔ و بازنا سے وے گاہا زدن و رفتن است بجانب آن۔ و القلب یسوی۔ و بینی و دل و دست میدارد و آرزو میکند۔ و یصدق ذلک الفرج و یکذبہ۔ و تصدیق سے کند آن را فرج و تکذیب میکند آن را۔ و عن عمر بن عبد الرحمن بن حنین رضی اللہ عنہ لھم حادثہ صا و مہلین و سکون تختانہ صحابی مشہور است اسلام آورد و خیر ہر گاہ ابو ہریرہ تاسی سال بر بنبر ہماری افتادہ بود ملائکہ سلام میکردند برو وے یکبارہ داغ کرد پس ملائکہ نہان شدہ چون بر شد باز آمدند ابن سیرین گفت بنود و رعبہ بیچ سیکے از اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقدم و افضل از عمر ان بن حصین رضی اللہ عنہ روایت میکند۔ ان رجلین من غزیرۃ قالہ کہ دو مرد از قبیلہ غزیرہ ہم دفتخ زنا سے و سکون یاد ہون گفتند۔ یا رسول اللہ ازایت ایمل الناس لیوم۔ خبر دہ مرکہ آنچہ عمل میکنند مردم امر در نبی در دنیا کہ و انکلیف است و کیون فیہ۔ و کوشش می نمایند سعی میکنند در آن۔ انشی ففنی علیہم۔ آیا چیرہ است کہ فضا کردہ شدہ است بر الی شان و حکم کردہ شدہ و منہ فیہم۔ و گذشتہ است در الی شان۔ من قدر سبق۔ از تقدیر الی کہ پیش رفتہ است در ازل۔ و انما یستقبلون بکونہ است در چیز سے کہ استقبال سے کنند بدان چیز و پیش سے آیند در زمان آیند یعنی میکنند بقدرت و اختیار خود بے آنکہ چیز سے گذشتہ باشد پیش ازین از فضا و قدر۔ مما آتہم بہ بنیہم از ان چیز سے کہ آورده است بالی شان از ان بنبر الی شان۔ و ثبتت الحجۃ علیہم۔ و ثابت شدہ است محبت و برہان بر الی شان بطہور صدق بنبر ہر گاہ یعنی بیچ فضا و قدر سابق نیست بنبر ان آمدہ و امر دہنی کردہ اللہ مردم از پیش خود بقدرت و اختیار طاعت میکنند یا معصیت می و در دنیا کہ مذہب قدیم است بقال لا پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیست امر سے مستقبل ہل شئی قضی علیہم و منی فیہم بلکہ حکم کردہ شدہ است بر آدمیان و گذشتہ است در ازل و باب الی شان۔ و تصدیق ذلک فی کتاب اللہ عزوجل۔ و تصدیق آن و دلیل صدق بر آن در کتاب خداست کہ فرمود نفس و ما سواہا فالہما مجور ہما و لھما لتو لیتفس عبارت از پیدا کردن او برویہ سویت و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت ترکیب قوی و آلات کہ بدان مستعد فہم و اقامہ گردد و قابل تکلیف و صدور افعال شود و الہام فہما مجور ہما جلا یہ قضایا سے طبیعیہ بود تہر کبیب حب شہوات حبیبہ و ردی و الہام تعوی بنصوص شرعیہ و اولہ غفلیہ تلقین علم مقدمات لقینیہ و تصدیق حدیث در قول وے سبحانہ است منویا کہ دلالت دارد کہ آن ہمہ خلق و تقدیر او است۔ رواہ مسلم۔ و عن ابی ہریرہ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قلت۔ گفت ابو ہریرہ کہ گفتیم۔ یا رسول اللہ انی رجل شاب۔ من مردی جوانم۔ و انا انا انا علی لفسی العنت۔ و من می ترسم نفس خود را و انتہی بنحقین یعنی مناد و اثم و ہلاک و شقت دزنا آید۔ و لا اجدا اتزوج بایسا و بنی یا ہم از مال چیز سے کہ زنی گیرم بدان زنار ہکا نہ لیتنا ذہ فی الاختصار۔ راوی میگوید کہ گویا ابو ہریرہ باین سخن دستوری میخواست از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خفی شدن۔ قال فسکت غنی۔ گفت ابو ہریرہ پس خاموش شد

آن حضرت صلی الله علیه وسلم روئے گرداننده ازین - ثم قلت مثل ذلك یستخرج من ما نذر ان یمن یعنی تکرار کردم آن سخن را  
 فسکت عنی ثم قلت مثل ذلك فسکت عنی ثم قلت مثل ذلك فقال البنی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ابا هریره  
 جئت القلم بما أت الاق - ای ابو هریره خشک شد قلم پیغمبر که پیش آینه کتبت کنایت است از گذشتن تقدیر و فارغ شدن از  
 کنایت آن - فاقص علی ذلك اذ یس خفی شو بر علم یا نگه هر چه قصارفته است شدنی است و درین تجدید است بر سبب  
 تدبیر و در مقابل تقدیر و گزیندن از ان یا بگذارد اختصار و افاضی شود بقضایینی هر چه از حیر و شمر شدنی است و در انزل تقدیر آن رفته  
 خواهد شد اختصاکن یا مکن و این اذن و اختصاصیت بلکه توسیع و ملامت است بر دستور بی خواستن و قطع عضو بیفانده  
 و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شده بر لفظ امر از اختصار یعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی که هر چه مقدر است  
 مبذل میگردد سخن کوتاه کن بران و تسلیم شو و ترک اعتراض کن یا بگذارد اختصار و تسلیم را در هر چه خواهی بگو و تهدید بر نسخه اول و بعد  
 اول است و بر ثانی و در ثانی فافهم - رواه البخاری و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان قلوب  
 بنی آدم کلها - بدرستی که دل همه فرزندان آدم همه بین اصابع الرحمن - میان دو انگشت انداز انگشتان خدا  
 تقاسم - کقلب واحد - این و لها در دو انگشت وی مانند یکدل است که - یصرفه کیف یشاء - میگردد انداز آن یکدل را چنانکه  
 میخواهد و مراد آنست که دس تقاسم قادر است بر تصرف و جمیع اشیا بیکدفعه با این کلام باعتبار فهم مردم و عادت ایشان  
 است که تصرف در یک چیز پیش ایشان آسان و وسبک تر است از تصرف در اشیا میمند و دالا بر حضرت پیر و در کار تقاسم  
 شانه همه برابر و یکسان است نه آنکه آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصحاب حضرت حق از تشابهات است و در تشابهات و در تشابهات  
 بعضی توقف کنند و علم آن را بجهت حق و اله نمایند و بعضی آن را بر وجه مناسب عمل کنند و تاویل نمایند و بالجمله هر دو صفت  
 جلال و جمال و قهر و لطیف است که بادل تقلیب و تعریف بجانب طاعت می نمایند و بتانی بسوی معصیت و اشارت است یا بنگه  
 این اقرعین و تقلیب در غایت معترت نفوذ و نهایت تاثیر است و اخلافت بر حسن ازجت و موت رحمت و غلبه اوست بر غضب یا آن که  
 غضب جلیم سخت تر است پس اشارت بهر دو قسم تعریف تو ابد شد جمالی و جلالی - ثم قال رسول الله پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه وسلم از برای تعلیم امت و تادب بجهت صمدیت عزوجل - اللهم صخر القلوب - ای بار خدایا گرداننده دلها بسوی  
 طاعت و معصیت - صخر قلوبنا علی طاعتک - گردان دلها بسوی طاعت خود ثابت و مستقیم دار بران و طاعت آن  
 است که صخره جمیع از برای شمول امت است بلکه در حقیقت و عابراست ایشان است آن جا خود نهایت اعتدال و استقامت است  
 تعریف و تقلیب چه باشد - رواه مسلم - وعن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مولود  
 الا یولد علی الفطرة - نیست هیچ زائیده شده مگر آنکه زائیده میشود بر فطرت فطر و لغت یعنی شگفتن و نوید کردن و فریاد  
 آید و معنی فطرت این جا خلقت مولود است که زائیده می شود بر آن و مراد بآن حالتی و پستی است که ساخته کننده و آماده کننده  
 است او را براس صفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمیز میان حق و باطل مایل صفت عقل و ترکیب آن در جبر و قدر است

یعنی  
الاختصاص



که ممکن گردد بدان بر هدایت و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن دین و پروردگار  
 ثابت بودن بر آرد و اشارت کرد بان عواطف بقول خود - فالوایه یهودانه - پس پدر و مادر و سببی که گرانند او را  
 جمود و انصراف - یا نصرانی میکنند او را - او میخانه - یا مجوسی میسازند او را یا تمیاجت و مطاعت و تقلید وی را ایشان  
 را و عدم استعمال نظر که بدان در یابد حق را و تمیز کند میان حق و باطل یا بجز و تمیز او را و دین خود میدارند و با وجود نظر  
 صحیح و دریافت حق متابعت ایشان میکنند و اختیار دین اسلام نمی نمایند و الف تحسوسات و موهومات و انماک و  
 لذات و شتموات جسمانی مانع از نظر صحیح و دریافت حق نیز در حکم تویید و تنصیر الدین است که باعث است بر تقلید و اتباع  
 ایشان و این است مراد بقول حق سبحانه تعالی فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدل الخلق الله چنانکه در آخر حدیث  
 مذکور گردید اگر گفته شود که پس این صفت خود تبدیل می یابد تویید و تنصیر الدین را پس لا تبدل الخلق الله چون درست آید و پیش  
 آنکه این استعداد و تهیو دریافت حق صفتی نیست که قطعا زوال نه پذیرد و ممکن نیست تبدیل از آن چه استعداد و تهیو هرگز مبدل گردد  
 و اگر فرضاً برخلاف مقتضای آن رود و نظر صحیح نگردد و اثر آن ظهور نرسد این استعداد بحال خود است و حجت سنت برو  
 و اگر مانع از ظهور اثر آن بوجهی آید دائم و مستمر میماند آدمی را و بر مقتضای آن و اختیار نمی کند جز دین اسلام را که حسن و سه  
 ظاهر است نزد ارباب عقول سلیمه و انظار صحیح چنانچه مولود است بر محبت شیر خواری که تا باز ندارد و اکیم می ماند بر محبت آن اینجا  
 گفته اند بعضی از فضلا که فطرت سلیمه مجبول است بر اختیار دین اسلام و مراد بولادت فطرت آن نیست که مولود است بحقیقت صفت  
 اسلام بالفعل بعد از آن پدر و مادر که فرمیسازند یا تبعیت ایشان محکوم بکفر است چه انصاف مولود بحقیقت اسلام کار نکاسب است  
 معقولیت ندارد و نیز و سبب تبدیل پذیر است مگر آنکه لا تبدل الخلق الله آن مراد از آنکه نمی باید که تبدیل کنند و اگر چه بعضی روایات  
 علی فطره الاسلام یا علی الملة که عبارت از دین اسلام است آمده اما مراد همان است که گفته شد یعنی استعداد و تهیو اسلام  
 زائیده شده اگر آنست از خارج پیش نمی آید اختیار میگرداند و در شرح زیاده برین سخن کرده شده و وجه دیگر ایراد نموده شده  
 اینجا این قدر کفایت است بعد از آن تشبیه کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عدل قدیم و عرض آنست و عوارض از خارج برای این سه  
 بسلامت و عروص و نقصان پس ازان بقول خود - کما تنبع البهیمه بهیمه - چنانکه زایانیده میشود چار پایه را چار پایه کامل  
 سلیم الاعضاء تنبع بلفظ مجبول است از پنج معنی زایانیدن و ناسج آنکه زایانده را و تنولی مرتباً گردد چنانکه دایه در آدمی و تحقیق این  
 لفظ در شرح پیشتر ازین واقع شده - بل محسوس میماند جداء - آیا احساس میکنید وی بسین شما دران با هم زائیده شده هیچ  
 بهیمه یعنی یا گوش یا دست یا لب بریده را و اگر از خارج آنست بحال و سه مترض نمیشد همچنان میماند که بود - ثم یقول یسیر گفت  
 و خواند آن حضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را فطره الله التي فطر الناس علیها - لازم گیر خلیقت خدا را که پیدا کرده آدمیان را  
 بران و دائم باشد بر مقتضای آن لا تبدل الخلق الله نیست تبدیل و تغییر میباشند خدا را و نباید تغییر و تبدیل داد و آنرا از کمال  
 الدین الیقین - آن یعنی موجب فطرت و مقتضای دین راست و درست است یقتضی علیه و عن ابی موسی

الاشعری - رضی اللہ عنہ - قال تمام فیما رسول اللہ - ابو موسیٰ اشعری گفت کہ الیسا و میان ما و خطیہ خواند براسے و غلط و تذکیر ما و آہام  
 نمود و بحال با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خمس کلمات - پنج سخن - فقال پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ان اللہ تعالیٰ لا یام  
 بد ربی کہ خدا سے تو اسے خواب نمیکند و غافل نشود و از حال بندگان و احوال تمامہ کائنات این نخستین کلمہ الیت از ان پنج کلمہ  
 چنانکہ شارحان گفته اند و کلمہ دوم - ولا یغنی لہ ان ینام - و نمی آید از وی و نمی سزد او را کہ خواب کند یعنی محال است بر وی خواب  
 و باین جهت متغایر شد این کلمہ نخستین را چہ از خواب ناکردن نامکن بودن خواب لازم نیاید کلمہ سوم بخفض القسط ویرقمہ لیست  
 میکند قسط را و بالامی برد آن راقط کبسرکان و سکون سین مسلمہ یعنی رزق آید پس در معنی این آیت بود کہ یسبط الرزق لمن یشاء و  
 یقدر یعنی فرخ میکند اللہ تعالیٰ رزق را هر که را میخواهد و تنگ میکرد و اندر بر هر که میخواهد و قسط یعنی میزان نیز آید و این معنی ظاهر تر و مشاہد  
 ترست بحدیث آیندہ کہ گفت بیدہ المیزان یخفف ویرفع و معنی خفف نیز ان و رفع آن وزن کردن از راق بندگان کہ نازل است  
 از جناب تقدیر و اعمال ایشان کہ مساعدت بدر گاہ غرت وی تعالیٰ دانا میدن متقادیر انہام فرشتگان را کہ توکل اند بر ان  
 یا اشارت است بقول حق سبحانہ تعالیٰ کل یوم ہونی نشان و بانکہ دے تعالیٰ حکم میکند و خلق خود ہمیران عدل و باین ہم  
 این کلمہ موکد و مقرر کلمہ دوم گردد کہ لا یغنی لہ ان ینام است چہ بر کردہ بر لفظ و ہر آن تصرف دے و ایم و مستمر باشد خواب کردن  
 و غافل بودن او را سزاوار نبود و ممکن نباشد کلمہ چارم - یرفع الیہ عمل اللیل قبل عمل النہار - و عمل النہار قبل عمل اللیل و بر داشتہ  
 بسوے در گاہ وی علمای سے بندگان کہ در شب میکنند پیش از عملهای کہ در روز میکنند - و عمل النہار قبل عمل اللیل و بر داشتہ  
 میشود و عمل روز پیش از عمل شب یعنی ہنوز روز نشدہ و عملی در ان واقع نشدہ کہ عمل شب بالامی سزد و شب نرسیدہ کہ عمل  
 روز برسد و درین مبالغہ است در مساعدت ملاکہ موکل باعمال عباد و در امتثال امر و نہی عروج ایشان بحال عرض و مساعد  
 سموات و قدرت ایشان بر رفع اعمال در ادلے ساعت چہ فرق میان روز و شب جز آئی و جز ولا یغنی لہ ان ینام بود یا ہر ادان باشد  
 کہ بر داشتہ میشود و عمل شب پیش از بر داشتن عمل روز و عمل روز پیش از بر داشتن عمل شب و ہر یک را جدا جدا بد گاہ میرسد و عرض نمایانند  
 و این معنی از عبارات ظاهر ترست و لیکن جودت و بلاغت در معنی اول بیشتر است و این کلمہ نیز موکد لا یغنی لہ ان ینام است کلمہ پنجم - حجاب اللہ پرورہ  
 حق سبحانہ تعالیٰ و تقدس نور است یعنی النوار جلال و شہ عظمیٰ و کبریا می آید کہ ہوش و تہیہ میگردد و نزد ملاحظہ و مشاہدہ آن عقول  
 و بصائر و این پردہ بحقیقت راجع بخلق است کہ محجوب ایشانند نہ حق سبحانہ بر مثال دیدہ کور نیست با نقاب و حق سبحانہ تعالیٰ را  
 محجوب نتوان گفت کہ محجوب مخلوب و مقهور حاجب بود بلکہ محجب گویند کہ مستتر است بذات خود از جهت تفرز و تنسج بطن و جلال و  
 کبریا و تواند کہ معنی وی آن باشد کہ وی سبحانہ محجب است از جهت شدت ظهور و غایت بروز چنانکہ محسوسات آفتاب کہ چون  
 بسیار تبا بدیدہ را اخیرہ و تیرہ گرداند و در حقیقت صفات کہ النوار ذات اند پرورہ او بنید ذات را جز در پردہ صفات مشاہدہ نتوان  
 کرد و ادراک ذات بخت ممکن نباشد و ہر چہ در ادراک در آید و مشہود گردد و نور صفات است حق تعالیٰ و اسے آن است بہیت  
 ہر چہ اندیشی پذیر اسے فانیست و آنچه در اندیشہ نماید آن خداست و اگر پردہ صفات از میان بر افتد ذات بخت تجلی نماید کائنات

همه در احدیت ذات مستحکک و مضحک گردنجانند فرمود و گوشت لاجرم قوت بجات وجهه نامنتی الیه بصره من خافه اگر بر کاشتی  
این برده را هر آینه نبوغی انوار داشت و سه هر خیره را که نهایت رسیده است بسوی آن چیز بصری الهی که خلق می باشد  
چه بصر الله تعالی محیط است تمامه کائنات و رسیده است نهایت آن محیط است از پس پرده گفتگوی من و تو چون  
بر افتد نه تو ملنی و نه من پله و بجات بعضیین حجج چه است بضم و سکون مثل غرفات و مراد بدان نور وجه او است در قاسوس  
گفته بجات وجه الله الفاره و انوار ابراهیم از آن خوانند که پند گان و مشاهد کنندگان آن تسبیح گویند و بنوعیه و تفهیم یس باید کنند حقا  
را بجهت بجهت و در پشت قبال ذات و عظمت او تعالی شانه رواه مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی  
علیه و سلم یا الله ملائی دست خود در کم الله تعالی پرست کنایت است از غایت زیادت غنی و کمال و محبت و نهایت جود عطای  
جل جلاله و عزاله لا یغنیها نفقه ناقص و تمی نیسازد او را هیچ نفقه و عطا سجاء اللیل والنهار و ریزنده و سیل کننده است دست و  
شب در روز یعنی دائم و باقی است عطای او و روح ریختن و سیلان کردن آب از بالا مصر سحاب میشد بیدار بخت بارنده را تا تم الفی  
تد خلق السما و الارض خیر و بیدار که چه مقدار اتفاق اعطا کرده است و بی نقای از آن باز که پیدا کرده است آسمان زمین را  
فانه لم یغنی باقی بیه پس بدرستی که اعطا و اتفاق او کم نساخت چیزی را که در دست او بود و کان عرشه علی الما بود و در  
پیدا کردن آسمان و زمین عرش او بر آب شرح این کلمه در حدیث اول ازین فصل گذشت و بیده المیزان و بهیت و قدرت حکمت  
او دست تر از و تحف و بر برف پست میکند و بر بیدار و تر از و شرح این نیز گذشت متفق علیه فی روایه المسلم و در روایتی مسلم را  
این چنین آمده که یسین الله ملائی دست راست خدا پرست چون عطا غالب بدست راست می باشد بخصوص یسین را ذکر کرده قیل  
ابن نمیر بضم نون گفت ابن نمیر که شرح مسلم است حدیث را باین لفظ ملان بحال انما یغنیها فی اللیل والنهار یعنی نمیر در حدیث خود  
بجای ملائی ملان گفت و آنچه موافق لغت است ملائی است ملان چه دیدنوش سماعی است و ملان لفظ در کار اما اگر روایتی کان  
صحیح باشد یا اوایل بخود و احسان میتوان کرد و نیز بجای نفقه شئی آورد و در بعض الفاظ تقدیم و تاخیر نمیکرد و الله اعلم  
و عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت پرسید و شد و بنوعیه خدا صلی الله علیه و سلم عن فراری اولاد  
المشیرین از اطفال مشرکان که حال ایشان چیست در پشت اندام و در رخ درازی جمع دریت است و آن نسل جن از این را گویند  
صغاریا کبار و در او اینجا صغارا اند قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب سائل الله اعلم بما کانوا عاملین خدا بجهت  
و تا ترست بخیر که بود و در ایشان عمل کنندگان متفق علیه ظاهر من حدیث این بنیاد که حلق گردانید از اطفال مشرکان با آنچه  
است پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را که اگر زنده می ماندند و بیاد می رسیدند چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است خدا تعالی که  
تقدیر رسیدن بلوغ ایمان می مردی در آن پیش است و آنرا که دانسته است که کافر می مردی در آن پیش است این سخن شکل است یکی  
ازین جهت که چون طفل مرد و معلوم شد که عالم حق تعالی بود و در آن دور طفولیت پس رسیدن او به بلوغ مردن ایمان یا کفر میزد  
و فرض آن چه فائده کند و نیز از اصول دین و سنجش شریعت معلوم شده است که موافق با کاران برکنایان که بر تقدیر اول

از ایشان بعد درمی آید متقی است و از اطفال که ضعیف تر و در قوت کمتر اند اق و اوسه باشد و بعد درت دین معلوم است  
 که حق تعالی برگناه نکرده کسی را نگیرد و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد این سوال آگاهانیده نشدند از حقیقت  
 امر اطفال شکرین و وحی کرده نشد چیزی بسوی او درین باب پس توقف کرد در آن یاد آنست و از حضرت حق اذن در شرف  
 و انکسار آن نیافت بجهت مصلحتی که در آن باشد پس جواب داد و آنچه که داد و منی حدیث آنست که خدا و انا ترست و آنچه بازگشت  
 ایشان بر نهست و آنچه خواهم بود مال حال ایشان که در بهشت در آیند یاد آنش یاد جای دیگر بهشت دوزخ که به مغرب شوند و نه نعم  
 و الله اعلم و نه هب علما در اطفال شکرین مختلف است بعضی سکوت کرده توقف در زیره اند و بعضی علم الهی مطلق و بهشت چنانکه گشت  
 بعضی گفته که ایشان با پدران و مادران خود باشند در آنش چنانکه در دنیا تابع اند ایشان را احکام کفر و نبض گفته اند که بود و چون پیش از  
 ما اختیار در ولایت ابوبن از دوسه نازل شد و رجوع کرد باصل فطرت گشت از اهل جنت و بعضی گفته اند که در بهشت در آیند و لیکن بجز  
 استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملوک و تصور منازل ایشان و بعضی گویند که در جای دیگر باشند میان بهشت دوزخ  
 نه نعم و نه مغرب و صواب آنست که توقف نموده شود در شان ایشان و جزم کرده نشود هیچ جانب هیچ قول زیرا که جزم دین با  
 به و موصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم نقل هیچ قطعی درست نباشد و آن خود یافته نشده و حدیثی قطعی درین باب  
 در و دیافته و هر چه گفته اند برای قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و همیشه گرفته اند پس و حسب شد توقف که قال التوریشی و الله اعلم  
 لفصل الثاني - عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله - گفت عباده بن الصامت گفت پیغمبر خدا -  
 صلی الله علیه و سلم ان اول ما خلق الله اعلم - بدستی که نخستین چیزی که پیدا کرد خدای تعالی قلم است - قال لا اکتب  
 پس گفت مرا و را بنویس فقال ما اکتب کتب چه نویسم - قال - گفت خدا من - اکتب القدر بنویس هر چیزی  
 که تقدیر کرده شده است - فکتب ما کان و ما هو کائن الی الابد پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود که تعیین  
 مقادیر و کتابت آن درازل بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد و جویش آنکه آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم نسبت بزمان خود فرمود ما کان و ما یکون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود و نسبت بزمان تقدیر و کتابت با کلام که کتابت  
 در حدیث اول از فضل اول معلوم شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سموات وارض بود و به نیجاه هزار سال و بود عرض الهی  
 در آن زمان بر آب و گفتم که تو آنکه کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لایزال بود چنانچه ظاهر تعیین عدد دلالت بر آن در  
 تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لایزال است چنانچه اولیت خلق او دلالت بر آن دارد و چون کتابت مقادیر در لایزال بود و کتابت  
 ملقط ماضی درست آمد - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب اسناد - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث  
 غریب است از روی اسناد در مقدمه معلوم شد که غایت مسانی صحت نیست مگر آنکه مراد بوسه شایود چنانکه این نیز معلوم  
 و عن مسلم بن يسار قال سئل عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - عن هذه الآية - روایت است از مسلم بن يسار که  
 از کبار تابعین است و گفته و فاضل دعا به و درع بود و از او یاسی خدا بود و هیچ کس را در زبان وی بر فضیلت نمی نهادند

توفی منته ای گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که وادخدر باب من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم الایه - و چون گزشت  
 در بر آوردن پروردگار تو ای محمد از پشته های بنی آدم اولاد ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریعت بی واسطه او بر آوردن از پشت هر کدام  
 ذریعت او بر آوردن و همچنین تا قیامت چنانکه بطریق تولد و مناسل خواهد بود و لیکن در آیت ذکر آدم و بر آوردن ذریعت از پشت وی نکرد  
 از جهت ظهور آنکه وی ابو البشر و اصل همه است و از جهت آنکه مقصود اجتماع و الزام اولاد آدم است از یهود و غیرهم بمقتضی عهدی که در روز  
 میثاق بستند و تمام آیت این است و همه هم علی انفسهم و گواه کرد اندیشه ایشان از ایتامی ایشان قال گفت پروردگار تعالی بایشان -  
 است برکم - آیا میستم من پروردگار شما و اوبی شهادت یافتند آری تو پروردگار منی گواهی دادیم بر بوسیت تو ان تقولوا ایوم القیمه  
 انکنا عن هذا غافلون - این گواه گرفتن ایشان از ایتامی ایشان بجهت آن بود که مباد آنکه بگویند روز قیامت که بودیم ما زین غافل پس  
 چون پرسیده شد عمر بن الخطاب ازین آیه فقال عمر گفت عمر در جواب این سوال سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را می گفت  
 علیه وسلم لیسالی غمنا - پرسیده می شد از تفسیر این آیت - فقال پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - ان الله خلق آدم  
 برستی که خدا تعالی پدید آورد آدم را - ثم مسح ظهره بهیئتیه پسترا میزد و تعالی پشت آدم را بدست راست خود اسناد مسح  
 حضرت حق تعالی بطریق مجاز است باعتبار آنکه در آن ملکی را بدان چنانکه گویند پادشاه شمرست بنا کرد بنا کنندگان دیگر اند چون  
 بام پادشاه کردند گویا پادشاه خود بنا کرد و تخصیص بین بجهت تشریف و اکرام آدم و ذریعت او است و در حدیث آمده است که هرگز  
 خداوند تعالی میس نیست و با تجله این از قبیل تشابهات است علم حقیقت آن مغفوض بعلم الهی است و نشاندها منسج من ذریعت  
 پس بیرون آورد حق تعالی از پشت آدم بروحی که گفته شد ذریعتی را فقال خلقت بؤلا للنجته - پس گفت خدای تعالی  
 در شان ایشان پدید کردم این جماع را برای بهشت - و بعمل اهل النجته یعلمون - و بعمل اهل بهشت عمل میکنند - ثم مسح ظهره  
 فاستخرج منه ذریعتیه پسترا میزد پشت آدم را پس بیرون آورد از آن جماع دیگر را از ذریعت - فقال خلقت بؤلا لاسیاره  
 بعمل اهل النار یعلمون - پس گفت پدید کردم اینها را برای آتش و بعمل اهل آتش عمل می کنند فقال جعل فیهم العمل پس  
 مردی از صحابه پیش بجهت حبسیت عمل و تکلیف بدان و در چه چیز فائده میکند عمل - یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه وسلم ان الله اذا خلق العبد الخیة استعمله بعمل اهل النجته - بر رستی که خدای تعالی چون پدید آید بنده را برای بهشت  
 در کار میزد او را یکجا بهشتیان - حتی میوت علی عمل من اعمال اهل النجته - تا آنکه می میرد بر کاره از کارها بهشتیان -  
 فیه خلیفه النجته - پس می در آید آن بنده را بآن عمل در بهشت - و اذا خلق العبد لاسیاره استعمله بعمل اهل النار حتی میوت علی عمل من  
 اعمال اهل النار فیه خلیفه النار - و چون پدید آید بنده را برای آتش در کار میزد او را یکجا در دوزخیان تا آنکه می میرد بر کاری از  
 کاری در دوزخیان پس می در آید خدای تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ یعنی در بهشت و دوزخ کسی در آید بعمل می در آید  
 و عمل علامت بر آن است و بعمل نکرد و بعمل نیز خدای او است پس گوید که عمل برای چه کنیم فائده آن حبسیت و چه سنی دارد  
 رواه مالک و الترمذی و ابوداود - و عن عبد الله بن عمر رضی قال خرج رسول الله - گفت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما



بیرون آمد یعنی از خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رفتی بدیده کتابان - و حال آنکه در هر دو دست آن حضرت صلی الله علیه و سلم در کتاب بود - فقال - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمدن ما بدان الکتابان - آیا می داری باینکه چیست این دو کتاب و چه نوشته اند در آن اهل تامل گویند که این تمثیل و تصویر و تعبیر است از معنی بصورت و متباینه است و تحقیق آن در متن بدان و تسلیم چون خواهد که تحقیق قول خود نماید و غیر خود را نفی کند معنی دقیق خفی را متباینه سامع و انما ید تصویر کند آن را بصورت و اشارات کند بدان اشارت محسوس اگر چه در خارج و عالم حس نیامده چون کشف کرده شد بدان حضرت صلی الله علیه و سلم حقیقت این امر و مطلع شد بر آن چنانکه شبهه و خفای نماید در آن تمثیل و تصویر کرد معنی ها حاصل در قلب شریفه را بچیز که گویا در دست او است و حال آنکه در خارج کتابی نیست و نوشته نه اهل باطن در باب مکتشف گویند که وجود کتاب حق است و تحول بر حقیقت بی شائبه مجاز و تامل امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت گفته که امتیاز خواص از عوام بدو چیز است یکی بآنکه آنچه حاصل گردد در عاصمه را از علوم مکسب و تعلم حاصل می شود و خواص را بکسب و تعلم از نزد پروردگار حلیم حکیم و آن را عاقلی خوانند دیگر بآنکه آنچه حاصل در خواب بینند خواص آنرا در بیداری مشاهده نمایند و حکایات شگفتانگیز و این باب بسیار است در کتاب الروایا ید الشارح السمرقانی چون خواص است از این حالت و رتبه حاصل بود و کیفیت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بکلیه ظاهر حدیث در آنست که صحابه را آن دو کتاب بخشید و لیکن معنویان آنچه در آنها بودند انستند و مشایخ گفته اند هر کس این اعتقاد ندارد ایمان بر حقیقت نبوت ندارد و قلنا لا یفهم ما در نمی یابیم که چیست درین دو کتاب - یا رسول الله الان یخبرنا - مگر آنکه خبری تو ما را و این التماس است از حضرت و س تا خبر دهد از آن - فقال للذی فی یدیه الیهی - پس گفت آنحضرت علیه السلام در شان آن کتابی که در دست است و بود - نه کتاب من رب العالمین - این کتاب است از پروردگار جهانیان - فیه اسما اهل الجنة و اسما و ابائهم و قبایلهم و این کتاب نامهای پستیان است و نامهای پیران ایشان و نامهای قبیله های ایشان بجهت تعیین و تشریح اهل علی آخرتهم پس ترجیح اهل کرده شده است باین تفصیل بر آخر ایشان چنانکه عادت اهل حساب است که بعد از تفصیل اهل دران آخر عدد مجمل بنویسند که چندین شده - فلان را در فهم - پس چون چندین میان دو منصب و تعیین کرده شده زیاد کرده نمیشود در ایشان دیگر که نوشته نشده است در ایشان در آید - و لا یفهم - و کم کرده نمیشود از ایشان تا از آنها که نوشته شده است کسی بداند ابد همیشه - ثم قال للذی فی شماله - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر آن کتاب را که در دست چپ دی بود - هذا کتاب من رب العالمین فیه اسما اهل النار و اسما و ابائهم و قبایلهم فلان را در فهم و لا یفهم - ثم ایدیه الیهی - این عبارت از ترجمه عبارت اول ظاهر شد - فقال اصحابه نفیهم اهل - پس گفتند یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس باینکه چیست عمل - یا رسول الله ان کان الفرق قد فرغ غنم - اگر هست امری که بر داخته شده است از دوس - فقال - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در جواب ایشان - سید و او - بگردانید عمل های خود را مستقیم بر طریق حق



امر کرده شده اید شما - ام بنیاد رسالت اکبر - آیا باین فرستاده شده ام من بسوی شما یعنی شما را از طاعت و عبادت کرده اند  
 و مرا براسه ابلاغ آن بشما فرستاده بحث کردن در قضا داخل آن نیست آن سرانگیست و ابوی بگذارید بعد از شغلی شود  
 و بعضای وی را ضعی باشد - اما ملک من کان قبلکم حين نازعوا فی هذا الامر - هلاک نشدند کسی که بعد از من بر شما گمراهی کرد  
 شایع و بحث میکردند در شان قضا و قدر و عزمت علیکم غلبت علیکم - سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب میگردد و انهم  
 بر شما - ان لا تارفعوا قیمة - که نزاع نکنید درین امر - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی - در روایت  
 ابن ماجه نحوه عن عمرو بن شیب عن ابیه عن حمده - در روایت کرد این ماجه مانند آن را از عمرو بن شیب از پدرش از حدیث  
 محمد بن ان نحوه در جای میگویند که هر دو حدیث در معنی متحد باشند و در لفظ تغایر و در جای که لفظ و معنی هر دو موافق باشند مثل  
 گویند چنانکه در مقدمه گذشت - و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله - گفت ابو موسی اشعری رضی الله عنه شریفترم  
 خدا را - صلی الله علیه و سلم یقول - یسألت - ان الله تعالى خلق آدم من قبضة - بدرستی که خدا را تعالی پیدا کرد آدم را  
 از مشت از خاک فی الصراط قبضة بالضم که مشت از هر چیز است و بفتح نیز آمده و مراد از نجاشتی از خاک است - قبضه من جمیع الارض  
 که گرفت آن را از تمام زمین و هر موضع وی یعنی اگر در خاک را بگرفت آن - فجاء بنو آدم علی قدر الارض پس آمدند اولاد آدم  
 بر اندازه زمین و تفاوت اجزای آن مختلف در صورت و سیرت - منهم الاحمر و الابيض و الاسود و بین ذلك - بعضی از ایشان  
 سیاه و بعضی سفید و بعضی سیاه و بعضی میان سیاه و سفید و سیاه و اسود و بعضی از آن - و بعضی نرم و بعضی درشت مثل  
 بفتح سین و سکون با و کسرن هر چیز را باین نمری و زمین نرم و درخت بفتح و سکون زمین درشت - و الخبیث و الطیب - بعضی  
 پلید و بعضی پاک و منافق و خوش و صمیم از زمین شوره که زیاده و طیب خندوی و این چهار از صفات باطن است چنانکه اول  
 از ظاهره رواه احمد و الترمذی و ابو داود و یحیی بن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله  
 خلق خلقه فی ظلمة - بدرستی که خدا میخواست پیدا کرد خلق خود را در تاریکی - فاستقیه علیهم من نوره - پس بدیناخت خلق  
 از نور خود - فمن اصحاب من ذلك النور - پس کسی که رسید از ازان نور - اهتداه - راه راست یافت و رسید  
 بمقام ایمان و طاعت - و من اخطاه ضل - و کسی که نرسید از ازان نور گمراه شد و رسید بآن مقام - فلذلك اتقول جفت  
 علی علم الله - پس ازین جهت می گویم خشک شد قلم گذشت تقدیر بر آنچه دهنست خدا و ازل از احوال خلایق از هدایت و  
 ضلالت - رواه احمد و الترمذی - گفته اند که مراد از خلق جن و انس است و اجمال دارد که مخصوص بانس باشد و مراد از طاعت آنچه  
 بجهل مانده بران از جهل است نفس و شهوات طبیعت که سبب ضلال و هلاک است و مراد از ریاضات حق نوری که پیدا کرده  
 دس بجهل آن ملاز آیات بینه و حج نیزه نبش و النفس و افاق از دلائل عقیده و تقدیر مراد باصابت آن نور اعتبار از انفاق  
 و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هر که را خواست خدا را تعالی که بدست  
 کند و بآن انوار آیات مستدی و منتفع گردد و اندر راه راست یافت و هر که را نخواست که هدایت کند و محروم گردد و اندر ازان نور

اگر در دنیا و آخرت و جلاله نور او فرموده است من شریح الشرح صدره الاسلام فهو علی نور من یسیر معلوم شد که هدایت و ضلالت به نسبت حق و تقدیر اوست جل و علا اگر گفته شود که پیداکردن غایق و ظلمت در چه وقت است اگر او با وقت اخراج دارای از ظهور نبی اکرم است پس اینجا خود همه مستدعی بودند و همه اقرار کردند بر بوبیت حق و اثر ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت ولادت و خروج از بطون اصمات است همه منور و نور نظر اند و خواهش آنکه در روز است که اقرار کردند بر بوبیت حق بعضی بر غیبت کردند و بعضی بیکه از جهت غلبه سطوت جلال حق پس آنها که بر غیبت کردند آنها که در ایشان نور هدایت را و اصابت کردند از آنها که بیکه که در محروم ماندند از انان نور و مراد بظلمت که مولود اند بر آن تیره و تمکن از اصابت حق است نزد نظر صیح و این منافات ندارد و بوجود ظلمت نفس و طبیعت چه آدمی از حیثیت روحانیت منتهی رشد و هدایت است و از حیثیت نفسانیت مبتدی غی و ضلالت و بعد از وصول به حد بلوغ اصابت نظر صیح و توفیق و هدایت حق و القای نور و ترحیم جانب روحانیت است از حضرت صبی و اگر آن نشد محکوم نفس اماره و منور و در ظلمت و ضلالت ماند و ساقی تعلیم شد که ساقی برای فطرت است و اینی بر شانه ساقی بسا بقدر تقدر و علم و ارادت الهی است با حقیقت و منافات ندارد و انعم و بالله التوفیق و عن النبی - رضی الله عنه - قال کان رسول الله یقول انی لیس فی خلقی احد الا و فی قلبه خصله صلی الله علیه و سلم یقول یقول بسیار میگردانم این قول را - یا قلب القلب قلبی علی و یک - ای گرداننده دلها از حالی بجای ثابت دارد دل مرا برین خود و با هر اضافت قلب نبات شریف خود کرده و در حقیقت طلب عای برای است چه صبی صلی الله علیه و سلم مامور است و محفوظ القلب است و همچنین در جمیع ادعیه مقصود صلی تعلیم و تلقین است است بطریق ترضی و کنایت و اندک آن گفت و قلت یا نبی الله استابک ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ایمان آوردیم ما بتو و با جسته بر و پیری که آوردی تو آن را فصل خوف علیا پس آیات می تو بر بازوال دین و ایمان را و طرق فتور و نقصان بدان که این عا سکنی مقال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آری میسریم شما ان القلب بین صبیحین من اصابع المیزر که لها در تصرف و قدرت الهی است یقلبها کیف یشاء - میگرداند دلها را چنانکه میخواهد و اله الترنی و ابن ماجه - و عن ابی موسی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل القلب - حال و شمال دل در قلب گشتن از حالی بجای - که رسته بارض فلاه - مانند پسته است در زمین و شست که یقلبها الراح طهر البطن می گرداند آن پر را باد های مختلف و سگرداند ظاهر آن را بجانب باطن همچنین دل را خواطر و حوادث که قبضا و قدرا علی و حوادث میشوند میگرداند - معناه احمد - و عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم است از علی رضی الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم لایوس عبد حتی یوسن بایح - ایمان نمی آورد و یوسن نمی گردد هیچ بنده تا آنکه ایمان نیارد و بچار خصلت یشملک الله الله وانی رسول الله خصلت اول بیل ایمان آوردن و زبان گواهی دادن بوحده شهادت الهی و پیغمبری من باین طریق که - یعنی با حق - بر اینگونه و فرستادن است مرا الله تعالی بجانب کافه خلق حق - و یوسن بالموت - دوم ایمان آوردن بموت یعنی بقضای دنیا و هلاک او بجمع اجزا یا مراد است که اعتقاد کنی که موت بحکم پروردگار تعالی است نه طبیعت و فساد مزاج یا مراد عمل است بمقتضای ایمان بموت و بعثت بعد الموت - سوم ایمان آوردن به برانگیزتن حق تعالی





درست اسلام مشابیه حال و اعتقاد مجوس است که قائل اند بتجدد و آنکه اثبات می کنند و قادر بر زدن و داسیدن و می گویند یک خالق  
 خیر و دیگری خالق شر و بعضی علماء بر این مبالغه رفته و گفته اند که حال ایشان بدتر از حال مجوس است که اثبات شرکامی را لا یقولون و لا یفهمون  
 می کنند. آن مضافاً لا یفهمون هم. اگر چه بشنوند عیادت نکند ایشان را. و آن مضافاً لا یفهمون هم اگر میسرند حاضر نشود ایشان را  
 یعنی نماز نکند بر جنازه ایشان یعنی رعایت نکند و سیب ایشان در حقوق اسلام ندر در حالت حیات و نه بعد از ممات. و راه احمد  
 و ابو داود. و عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تجالسوا اهل القدر. همچنین نه کنید با اهل قدر. و لا تلتفوا تحوهم.  
 و حاکم نیز ایشان را مشتق از فتح یعنی حکم چنانکه در آیه کریمه سر بنا فتح یبذلنا و بین قومنا بالحق سآدمه و حاکم را فتح گویند در تفسیر فتح  
 که از همای حسنه ای است تقای گفته اند کشانیده ابواب نرق و رحمت بر بنده گان و حاکم بیان ایشان بعضی گفته اند  
 که مراد بفتح ایشان ابتداء بجداله و مناظره است با ایشان و بحث و نزاع و در اعتقاد ما باعث برائت مشک و شبهه نگرد و  
 و اینچه معلوم گردد که سلامت در سد باب مجادله و مباحثه است با اهل بیع متعصیه که ضرر میکنند در اعتقاد و می توانند که مراد نبی  
 از ابتداء کلام و مباحثه با ایشان باشد و این معنی النسب است بقول حضرت امیر السوا و امیر و افلاطون است در ترک مباحثه  
 و اختیار مجانبت خصوصاً از بحث و جدال و قیل و قال. و روای ابو داود. و عن عائشه. رضى الله عنها قالت قال  
 رسول الله گفت عائشه گفت بنی غیر خدا صلی الله علیه و سلم ستم لعنتم شش کس اند که لعنت کرده ام من ایشان را لعنتم الله.  
 کنا و ایشان را خدا یقیناً پس این جمله دعایه است یا چون گفت لعنت کرده ام ایشان را گو یا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشان را  
 جواب داد زیرا که لعنت کرده است ایشان را خدا و اینچنین کلامی بر اهل عربیت استیفاء گویند. و کل بنی سحاب. و میر غفر قبول  
 کرده شده است دعای او این جدا کلامی است که ذکر کرده شده بحیث تا کید و تقریر لعنت بر ایشان. الزا که فی کتاب الله که  
 از ان شش کس انکس است که زیاده کننده است بر کتاب خدا یعنی داند زنده در وی چیزی که نیست از ان یا تحریف کننده لفظ یا معنی  
 او را چنانکه اهل کتاب کردند پس از این کتاب الله جنس آن باشد از قرآن و غیره و گفته اند که مراد بکتاب الله حکم الله باشد و از آنکه حکم  
 از کتاب درست است و شایع چنانکه کتب معنی فرض آمده است. و الکذب بقدر الله. دوم از ان شش کس تکذیب کننده بتقدیر  
 الهی است تعالی شان و انکار کننده آن را چنانچه قدریر کنند. و التسلط بالمجروت. سوم تسلط و تفرغ بکینه بر مردم  
 بتعظیم و تکبر یعنی من اذله الله. تا اگر می داند حمید گرداند کسی را که خوار گردانیده است او را خداست تعالی. و یذل من اغره الله  
 و خوار و بیقدر گرداند کسی را که عزیز گردانیده است او را خداست تعالی و او ظلمه سلاطین و امای پوراند که بواسطه نفس و غلبه  
 تهران خود کافران و فاسقان و جاهلان را عزیز دارند و مسلمانان و صالحان را ذلیل گردانند. و التسلط بحرم الله. چهارم  
 استتلال کننده حرم خدا را که است و آنچه گرد بر گرداوست از زمین معین که آن را حرم خوانند و در ای این زمین داخل گویند  
 کسیر حاکم کسی که بکند در زمین حرم چیزی که حرام ساخته حق تعالی در ان شل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن دور  
 بعضی نسخ حرم الله یعنی زمین منبسط کرده اند و جمع حرمت الله یعنی حلال گرداننده چیزی را که حرام است و تو بر شتی گفته که این بعضی

آنکه کسی کفر نیست اورا مهارت دین علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود این چنین ساخته است. و الله اعلم. و آنکه سن  
عمری ماحرم الله. پنجم حلال گردانده از اولاد و قوم و قبیل و اهل قرابت من چیزه را که حرام گردانیده است خدا تیمانی کردن آن  
بایشان چنانکه اینها و ترک تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان و اگر چه استحلال حرام مطلقاً خواه از حرم خدای تعالی و تقدس  
و عزت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است ولیکن درین جا بیشتر بخت ترست پس تخصیص  
زیادت اتهام و تاکید در تحریم و سبانه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت طبعی گفته که من پس غنی  
بیانیه است یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزه از محرمات را استحلال نماید عقاب و عقاب در آن غیرست که با وجود شرف و فرزندی  
و قرابت من ارتکاب محرمات کند چنانکه در باب نسا و مطهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده که هر که از شما ای زنان  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاحشه و بدکاری کند عذاب بروی دو چند گردد و در اینجا تنبیه است بر شر فسادات را که اگر محرمات  
نگردند و محصیت نوزند و کینه حرمت سیادت و قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم نمایند و بدان مغرور نشوند محصیت  
شرعی از روی خوب خویش بدارد که بدان روی کار زشت کنی چنانچه حبیل و حبیل عجب بلع و بهیچ + و لے چه سود که قدر  
جمال خویش ندانی + و التارک التسنی ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان را خدا و رسول خدا ترک کننده محنت است  
و ارتکاب کننده بدعت ترک سنت اگر بطریق استخوان و استهانت و قلت سیالات است کفرست و محنت محمول بر حقیقت اگر  
بر طریق تفصیر و کاسل بود محصیت و وقت محمول بر زجر و شدت و درمی از مقام قرب و غایت است و اگر احياناً ترک شود  
محصیت نبود و مثل همین تفصیل است در استحلال محرمات و مانند آن و بالله التوفیق. رواه ابی یوسف فی المدخل و درین فی کتاب  
روایت کرد این حدیث را بهیچ دور مدخل که نام کتاب او است و در روایت کرد درین در کتاب خود. و عن مطهر بن عکاس غفر  
لهم یضمین و تخفیف کاف و کسر سیم و سیمین جمله و را محبت است حدود است و در کوفین همین یک حدیث دارد پس در  
موضع گفته اند که شناخته نشده است او را صحبت و الله اعلم. قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قضی التذلل بعد ان یترک  
چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مرشد از بنندگان را که میرود و رزینی از زمینها. جل لایها حاجه. بگرداند خدا سے تعالی  
مراکز منزه را بسوی آن زمین حاجتی و کاری تا محبت آنکار و آن حاجت در آن زمین برود و میرد محبت ترک خویش میرود  
با صد هزاران محنت و زاری و تمیذ نام که روزی میرد و انداخته اهل بار. رواه احمد و الترمذی. و عن عائشه قالت قلت  
روایت است از عائشه که گفت گفتم. یا رسول الله در زاری الوضین اطفال مسلمانان که مرده اند محصیت. حال ایشان در شب  
یاد و در زجر و زاری جمیع ذریت است چنانکه براری حج بریت. قال من آیاتهم فرمود از پدران خود اندیشی حکم بپران خود دارند  
در شبست لغو با ایشان. نقلت. پس گفتم. یا رسول الله بلا عمل. بے عمل در شبست میرود یعنی ایشان عمل خیر نکرده اند  
چون در شبست میرود. قال. فرمود. الله اعلم یا کاناواعا لمین. خدا دانای ترست بچیزه که بودند این زاری عمل کنندگان  
آن را اشارت بقضا و قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بے عمل در شبست چگونه بودند فرمود تعجب کن چه اطفال

اگر چه بالفعل عملی نیست شاید که در علم الهی عمل باشد و تقدیر بر روی چنین رفتی قلت - گفتیم - قدری از مشرکین پس اطفال مشرکان را حکم ایشان چیست - قال من ابائهم - فرمود ایشان نیز از پدران خود اند حکم ایشان دارند - قلت باینکه قال الله اعلم بما كانوا عاملين - کلام درین مقام سابقا گذشت است قندکر - رواه ابو داود - وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامة والمودة في النار - فائده زن گور کنند و فرزند خود را زنده و اکثر این کار را زنان میکردند و مودة دختر که گور کرده شده - رواه ابو داود - و اشکال درین حدیث آنست که دامه صحیح است بودن او در آتش از جهت کفرش اما مودة که طفل است و هیچ گناه نکرده و کفر و زریده چگونه در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شده اند بتوجیهات متعدده یکی آنکه مودة از جهت آن در آتش است که اطفال مشرکین است و در متن او در خروج حکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین اعتبار مضارب مصباح اخیر حدیث را درین باب آورده و آنکه قائل آنکه اطفال مشرکین در آتش نروند تا دلیل می کنند این حدیث را بآن که مراد از دامه وایه است و مودة مادر است بمعنی المودة لمانیرا که گور سیکه و اطفال را دایه یا مراد بعضی گفته اند که در و انچه پیش در داده خاص است بهر که کرده و اینها از عالم غیب است و غیر آن را بآن قیاس نتوان کرد و حق تعالی حکم میکند در زندگان خود بهر چه خواهد و می ملحق است بقفل خضر غلام را و تواند که آن مودة بعد بلوغ رسیده و کفر و زریده باشد و با جمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه خرم بدان توان کرد و در هیچ صحیح همان توقف است و الله اعلم

**الفصل الثالث** عن ابی الدرداء - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل خلق الى كل عبد من خلقه من خمس - بدرستی که خدا تعالی فارغ شده و نشتی شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات او است پنج چیز چون فارغ محال است بر حق عز وجل مراد بدان عدم تبدیل و تغییر تقدیر او است و فی المصالح فارغ بود خنق از کارهای پس از آن بیان آن پنج چیز کرد و قبول خود و من اجل و غلبه و مضجعه و اثره و زرقه یعنی فارغ شد از اهل هر بنده و زمین که در دست عمر وی چند است و فارغ شد از عمل هر بنده که چه کار با خواهد کرد و یک یا بد و فارغ شد از مضجع هر بنده و فتح حجم در اهل نشتی بجا پهلوانان بر زمین و مراد اینجا سکون است و مراد با اثره حرکت یعنی جمیع حرکات و سکناست بندگان مقدر است در ازل یا مراد بمضجع مکان است و اثر حرکت او در حالت حیات یا مضجع آثار است با قاست و اثر که بمعنی نشان یا است بر روی زمین آثار است سازت و مراد بر زنی هر چه بنده رسد از منافع و مرائق - رواه احمد - وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت سمعت رسول الله - گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را - صلى الله عليه وسلم يقول - یسئلکم عن خمس من العلم فی شئ من القدر کسی که سخن کند و بحث کند در جزئی از مسائل را حکام قضا و قدر - سئل عنه یوم القیمة - پرسیده میشود - از آن سخن کردن روز قیامت - و من لم یسئلکم یسأل عنه کسی که سخن نکند در آن پرسیده نمیشود از آن مقصود و خبر و منع است از خویش کردن و در افتادن در مسائل قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در حکم کردن و در افتادن در آن گمراه پیش و عتاب روز قیامت پس بهتر آنست که ایمان بردار نیارند و سکوت بیاورند و زنده و بعل مشغول باشند و کاوش نکنند که فائده ندارد - رواه ابن ماجه - وعن ابی الدرداء قال

روایت است از ابن دعلجی که از تابعین است گفت: تبت ابی بن کعب ثقلت له - آدم نزد ابی بن کعب که از علمای مجاب  
 واجل ایشان بود پس گفتم مردی را که - قد وقع فی نفسی شیء من القدر یحییق افتاد در دل من چیزی از شک و شبهه بود بگذراند اگر کسی  
 و قدر است امر دینی چیست و ثواب و عقاب چه اشارت کرد و قبول خود فی نفسی که آن از قبیل و سوسه و حکایت نفس بود  
 فحدثنی - پس حدیثی بخوان در از احادیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم یا بخنی بگو از پیش خود - لعل الله ان ینیب من طبعی  
 شاید که خدا بی تعالی بر دهن آن شک و شبهه را از دل من - فقال - پس گفت ابی بن کعب سخنی که از آن کرد شبهه مرا و او استیوار بود  
 و سوا خذه پروردگار تعالی بندگان را و بیان کرد که در جل و علا مالک الملک علی الاطلاق است و همه ملوک او بند میکنند  
 هر چه بخواهد و هر تصرف که مالک در مالیک خود کند ظلم نباشد و گفت: لو ان الله عز وجل عذب اهل السما و اهل الارض - اگر آن  
 که خداست تعالی عذاب میکرد تمامه آسمانیان و زمینیان را - عذابهم و یو غیر ظالم لهم عذاب میکرد و میرسد او را که عذاب کند ایشان را  
 و حال آنکه وی تعالی غیر ظالم کننده است در ایشان را - و لو رحم کانت رحمة خیر الم من اعمالهم - و اگر رحمت میکرد در ایشان را  
 میبود رحمت او بیشتر و سودمندتر از ایشان را از عملهای ایشان بیشتر اشارت کرد که ایمان بقدر و جمیع کائنات عموماً و در احوال  
 نفس آدمی خصوصاً از او اجابت است و برابری نمیکند با وی هیچ عملی از اعمال اگر چه بسی عظیم باشد میرون از قدرت بیشتر  
 و شتر است مرد آمدن بهشت را و گفت: و لو انقضت شمس احد ذهابی سبیل الله - و اگر خورشید کئی مانند کوه از طلا در او  
 باقیباید الله رنگ حتی توسن بالقدر قبول نمیکند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان نیاری بقضا و قدر - و تعلم ان ما اصابک  
 لم یکن لخلقیک - و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبوده برای آنکه بگذرد و از تو رسد ترا - و ان ما اخطاک لم یکن لخلقیک  
 و بدانی که آنچه گذشته است از تو رسیده است بتو نبوده برای آنکه برسد ترا پس چون چیزی برسد بتو نگویی که بسعی و کوشش من  
 رسیده چون رسد نگویی که اگر سعی میکردم میرسید و باید که بدانی که رسیدن و نرسیدن همه بقضا و قدر الهی است تعالی تبارک و تعالی  
 علی غیر ذلک قلت انما - اگر فرضاً میری بر غیر این حال دانست و ایمان بقدر و هر آنچه میری آبی آتش دوزخ را سوال تمام است  
 عبد الله بن مسعود گفت ابن الدیلمی پسر آدم عبد الله بن مسعود را که از مخصوصان آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود و در شان او  
 فرموده است که رضی شدم برای است بر چه وی راضی است فقال مثل ذلک - پس گفت ابن مسعود مانند این سخن که ابی بن کعب  
 گفته بود قال ثم آیت خدیجه بن الیمان - گفت پسر آدم خدیجه بن الیمان را که صاحب سر رسول صلی الله علیه و سلم بود فقال مثل  
 ذلک - پس گفت خدیجه بن الیمان سخن نعم است زید بن ثابت - پسر آدم زید بن ثابت را که از اخطا و علمای صحابه بود فحدثنی عن النبی  
 پس حدیث کرد زید بن ثابت را از پیغمبر صلی الله علیه و سلم مثل ذلک - مانند آن سر واه احمد و ابوداود و ابن جریر از نجی اسلام شکر که حدیث  
 بنابر صلی الله علیه و سلم که ابی بن کعب ابن مسعود خدیجه بن الیمان را که در دفع آن حضرت صلی الله علیه و سلم نمودند زید بن ثابت را برفع نمود و عن  
 نافع ان رجلاً من عمر - روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و آنکه حدیث است فیلی است و بعضی گفته اند که از غلبت که در آمد  
 ابن عمر رضی الله عنهما - فقال - پس گفت ابن عمر که ان فلان یقری علیک السلام فلان کس نام دزدی بود که در پیش پدید آمده بود و این

بدعت را در میان آورده بخوانند بر تو سلام یعنی تو سلام میسرساند و لفظ عربی همچنین است که میگویند فلان خوانند و فلان را یا فلان سلام معاد است  
 که بخوانند بر تو سلام چه هرگاه خوانند بر وی سلام وی نیز بخواند بر وی سلام پس است می آید که خوانند او را سلام فقال پس گفت ابن عمر بنی  
 اند که حدیثیست به تحقیق نشان نیست که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا کرده است در این خبری را که نبوده است یعنی تکذیب  
 و انکار آن خان کان حدیثیست پس اگر است که تحقیق احداث کرده است فلا تقرری سلام پس خوانان او را از جانب بن  
 سلام - فانی سمت رسول الله پس بدستی که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ليقول میگوید - کیون فی اتمی - میاشد و است  
 سن - اولی نهذ الامة - یا گفت میاشد درین است شک راوی است که این لفظ فرموده یا آن حضرت مسیح و وقت فی اهل القدر  
 در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اهل قدر یعنی آنکه آنکه سنگ انداختن را و از اینجا معلوم شد که بطور این  
 بدعت و حدیث این مذہب در او از زمان صحابه بود و رضوان الله علیهم جمیعین رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث  
 حسن صحیح غریب تحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث و مقدمه پسین شده است و عن علی - رضی الله عنه  
 قال سالت خدیجه - رضی الله عنها و هی است از اسیر المؤمنین علی گفت پرسید خدیجه - البتی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ولدین  
 ما لهما فی الحجاب لیتیه - از دو فرزند از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مردند و در جاهلیت که حال آنها چیست و بهشت اند یا در دوزخ -  
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بهائی النار - آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند - قال گفت علی رضی الله  
 عنهما را می آید که ته فی وجهها قال - پس هرگاه که دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثرنا خوشی را در بر وی خدیجه گفت سوار است مسکاهما  
 لا یقضیهما اگر بر بینی تو مسکاه و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الهی لقای هر یکینه دشمن میداری  
 و نیز از عیشوی از ایشان را بختشایا بعد از آن از جنت اشباع کسر نیز رویت است و این صفتی همچنین در احادیث بسیار آمده است  
 گفت خدیجه - یا رسول الله قولی سنک - پس فرزند من که در دوزخ و در حال اوجیست و آن عبد الله بود که او را طیب و طاهر لقب  
 به جنت ولادت او در بیادی نمود و بن اسلام - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو که از من بود - نه آنجند و در  
 بهشت است - ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المؤمنین و اولادهم فی الجنة - بدستی که مسلمانان  
 و فرزندان ایشان در بهشت اند - و ان الشککین و اولادهم فی النار - و بدستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند - ثم  
 قرأ رسول الله - پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای استشهاده بر آنکه اولاد تابع پدر اند نه مادران و از برای  
 دفع توهم خدیجه که خیال کرده بود که چون وی مسلمان شده است فرزندان وی همراه دے در بهشت خواهند بود این آیت را  
 که - و الذین امنوا و هم فی ذمتنا و ان کسانیکه ایمان آوردند و بر وی گردید ایشان را و اولاد ایشان یا ایمان و آخر آیت این  
 که - انما نعنا بهم ذمتهم و یستکرمهم با ایشان ذمت را رواه احمد - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی  
 علیه وسلم لما خلق الله ادم مسح ظهره - هرگاه که پیدا کرد خدا ایتالی آدم را با بالید بید قدرت پشت او را یا او کرد فرشته موکل را  
 بر ارجام که با بالید فسقط عن ظهره کل نسمه - پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نسمه و نسمه بفتح نون و سین مردم - و هو خالقها



من ذریه الی یوم القیامه - که خدا یتعالی پدید کننده اوست انا و اولاد آدم تا روز قیامت بهین طریق که در اینجا تواند متناسل نمایند  
 و در اتر ذریات از پشت بنی آدم برآمدند چون همه از پشت آدم بودند نسبت بوسه داد - و جبل بن عینی کل انسان بنهم - و گرانند  
 سیان دو چشم هر آدمی ازین آدمیان - و بیضی آن نور برین و لمعان از نور و میس لفتح را و کوسه موجود و صداد و مهر و خوشش - و چشم  
 علی آدم - پس عرض کرد و دانود ایشان را بر آدم - فقال - پس گفت آدم - ای رب - ای پروردگار من بولاد کیستند این کسان فقال  
 ذریک - گفت پروردگار تعالی ایشان اولاد تو اند - فرمای رجلا بنهم - پس دید آدم مردی را از ایشان - فاجنبه و میس بامین عینی پس  
 خوش آمد آدم را لمعان و درخشش که میان دو چشم آن مرد بود - فقال ای رب من هذا - پس گفت آدم ای پروردگار من کیست این  
 قال داود - گفت پروردگار تعالی این را و در پیوست پوشیده نماند که از خوش آمدن برین سیان دو چشم داود آدم را لازم نیاید که برین  
 دی اکل و جبل و ازید و اتم باشد شاید که در اینجا آنی باشد که دو چشم آدم آن را خوب نمودند و الایقین است که نور و لمعان پس  
 رسل بیشتر و تمام تر و کامل تر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلی ستانی فضل جزئی نیست - فقال ای رب کم حببت عمره پس  
 آدم پروردگار را چندانکه اندک او را - قال ستمین سنه - گفت پروردگار گردانیده ام عمر او را شصت سال - قال - چون آدم را داود  
 علیهما السلام خوش نمود و رالیه و داود و محبت پیداشد گفت آدم - رب زده من عمری را بعین سنه - ای پروردگار من افزون کنی آدم  
 از عمر من چهل سال تا عمر وی همه صد سال باشد - قال رسول الله گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فلما انقضی عمر آدم الاربعمین  
 سنه - پس هرگاه که گذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقی ماند عمر آدم در اینجا مشهور است هزار سال بود - جلد ملک الموت - آمد  
 آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند - فقال آدم اولم یق من عمری اربعون سنه - آیا باقی نمانده است از عمر من  
 چهل سال - فقال - پس گفت ملک الموت بآدم - اولم تعلم انک داود - آیا ندیدی تو آن چهل سال را که بقیه عمرت  
 بیشتر که داود است - فحمد آدم فحمدت ذریه پس منکر شد آدم پس منکر شد اولاد او و پیداشد سیان ایشان نیز انکار و نسی آدم فرمود  
 که آدم منی الله تعالی را و از ازا کل شجره - فاکل من الشجره - پس خورد از آن شجره - فنسیت ذریه - پس فراموش کرد و اولاد  
 او و پیداشد در ایشان نیز فراموشی - و خطا را آدم و خطارت ذریه - و خطا کرد آدم در اجتهاد که شجره را بر معین حمل کرد و خطا کردند  
 ذریه او و خطا با ایشان راه یافت یعنی این سه صفت انکار و نسیان و خطا از اصل آدم بود و در اولاد او از اینجا سرایت کرد  
 رساله الترمذی - و بدانکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از دوسه علیه السلام چون بوجد آمد که کذب است جواب میگوید که صدق  
 این انکار حکم جبلت و طبیعت بود که پدید میآید حق تعالی از او را بیشتر از حرص عمر و زویری و کبر سن چنانکه در حدیث شریف  
 ابن آدم و تشبیه فی خصلتان الحدیث آمده است - بقصد و اختیار و نقیض از احکام جبلت در اینجا باقی میگذازند و از آن منکره  
 و قد حق ذلک فی موضع و الله اعلم و عن ابی الدرداء - عن ابی - و روایت است از ابی الدرداء و از پیغمبر - صلی الله علیه  
 و سلم قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - خلق الله آدم حین خلقه - پدید کرد خدا یتعالی آدم را هنگامیکه پدید کرد او را -  
 فغضب کتفه یعنی - پس زو حق تعالی بدست قدرت خود یا کرد و فرشته را که برنده شانه راست آدم را - فخرج ذریه بیضا -

پس بیرون آورد و در دست سفید را - کانم الذر - گو یا ایشان سوختن جای خرد اند و در بعض نسخ کانم الذر واقع شده بضم دال مجهول  
 و در این تدبیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه کج کرد و بر تقدیر اول بیان مقدار است - و ضرب کفنه الیسری - نزد  
 شانه چپ او را تا خارج ذریه سودا - پس بیرون آورد و در دست سیاه - کانم الحکم - گو یا که ایشان انگشتان اند و در سیاهی فقال لک  
 فی سینه پس گفت و آن گروه که در جانب راست بودند - الی آخره - اگر خطاب بان کرده است معنی کلام این چنین شود که بروید  
 بسوی بهشت و اگر خطاب بملائک است که سخن از حال این گروه با ایشان می گویند معنی این بود که این گروه می روند بسوی جهنم  
 یا بر یک جهت این گروه را - ولایابی - و باک ندارم از آن که ایشان را حکم بهشت کردم پیش از صدور عمل مالک و تصرف  
 مطلق ام هر چه بخواهم می کنم - وقال للذی فی کفنه - و در بعض نسخ فی کفنه - الیسری الی النار - و گفت مرا آن گروه را که در  
 چپ یاد کفنه چپ بودند بسوی آتش دوزخ دویید - ولایابی رواه احمد - و عن ابی نصره - بفتح نون و سکون ضاد  
 بمعجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقه کثیر الحدیث مات سنه سبع و مائه - ان رجلا من اصحاب النبی - روایت است از ابی نصره  
 که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایستاد و ابو عبد الله - که گفته می شود او را ابو عبد الله - دخل علیه اصحابه - و آمدند و بیرون  
 یاران او - میروند - و در حالتیکه چهار پیچی می کردند او را - و هو یسکی - و حال آنکه او می گریست - فقالوا له یا یسکیک - پس گفتند یاران او  
 مرا و آنچه چیز سیکر مانند ترا - الم یقل لک رسول الله - آیا نه گفته است ترا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم خدش مبارک بگریه  
 بدست خود و دست و کتاه کن آن را - ثم اقره حتی تلقانی - پیوسته برقرار دار آن را همین حال و در آن کن و انکم باش بر آن تا آنکه ملاقات  
 کنی و پیش آنی مرا بر حوض یا در بهشت یا در جای دیگر از سو قف عوصات یعنی چرا سبکی و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم ترا  
 بشارت بملاقات خود داده و لابد آن بی اسلام نبود فقال بی - گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت داده است و گفتی  
 رسول الله - ولیکن من شئیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بقول - یسکفت - ان الله عز وجل قبض بیته قبضه بدرتیکه خدایت  
 اگر دست بدست راست قدرت خود شستی یعنی جماعه از آدمیان را - و آخری بالید الاخری - و گرفت جماعه دیگر را بدست دیگر -  
 وقال - و گفت - نه نه نه و نه نه نه - این قبضه و این جماعه که در دست راست اند و این دست یعنی بهشت را و این جماعه دیگر که  
 در دست چپ اند و دوزخ راست - ولایابی - و باک ندارم - و لا اوری فی اسی لقبضتین اما - و در معنی یا هم و نیدام که در کلام می  
 ازین دو قبضه ام من یعنی اگر چه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم سلامت ایمان و در آمدن بهشت یافته ام اما پروردگار تعالی  
 بی نیاز است و مقادیر مطلق هر چه خواهد بکند و گفته که می در آید در بهشت هر که خواهد و می انگنم در دوزخ هر که خواهد و باک ندارم بچسبیدن  
 نرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل نمیرود و در حجب گیر نیست بعضی از عوفا گفته اند که اگر چه بقضای صدق عده و بشارت  
 شارع منی و اطمینانی حاصل میشود لیکن خوف لا یابی از ساحت سینه یا بیرون نمی نهد و بر خیال ستینی است تمنی صحابه با وجود  
 بشارت به یالیت که از او یالیت کنز ای گفته امی کاش من گوشتندی بودی تا مرا فرج کند و ندی و خوردندی و بیرون انگندندی  
 و دیگری گفته امی کاش من گیاهی بودی و خاک بودی و این را تحقیقی و بیانی است که در رساله تسلسله اصحاب ذکر کرده شده است

رواه احمد - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی - روایت است از ابن عباس از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال اخذ اللہ  
الميثاق من خلق آدم - گرفت خدا ایتحالی عهد لازم از بیتی که بیرون آورد از پشت آدم - سبحان من نفع لولم نام دادی است نزدیک  
بعرفات در میان کرد طائف و این است مراد بقول ربی و تفصیل کرد نعمان را گفت یعنی عفو از جهت قرب جوار آن دادی از  
عرفات - خارج من صلبه کل ذریۃ ذلک پس بیرون آورد من تعالی از آتخوان پشت آدم هر ذریتی را که پیدا کرد آن را  
فشرح - ثبانی مثلثه - بین میرید پس پراکنده کرد ایشان را در پیش آدم - کالذر - مانند موجهای خرد - ثم کلتم قبلا  
بستر کلام کرد با ایشان رو بر قبل بضمین یعنی رجعت و دیرو - قال است برکم - گفت پروردگار قاع آیا فیستم من  
پروردگار شما - قالوا بلی - گفتند آری هستی تو پروردگار ما - ثم دعا - گواهی دادیم بر بوبیت تو و سخن کردن این فرار سے  
شکل سخن کردن نکه سیلان است و هو علی کل شیء قدیر - ان تقولوا الیوم القيمة اما ان عن هذا غافلین - تا نگویید روز قیامت  
برستی که ما دویم ازین حال غافل - او تقولوا اما انما شرک آباد ما من قبل - یا نگویید روز قیامت که شرک بناوردند مگر بدان پیش  
انما - و کما ذریۃ من بعدکم - و دویم ما ذریۃ بعد از ایشان پس اقتدا اتباع کردیم ایشان را - فتهلکنا بما فعل المبطلون - آیا  
پس لایک میگرددانی ما را که در اهل لطالت دین سخن از ایشان عذر نشود زیرا که اخذ میثاق بوجیه آنی بر سر احدی از ذریۃ  
واقع شده و پیغمبر ان باخبار صاوقه خبر بدان وادند و تذکار نمودند - رواه احمد - عارفان گویند که این یاد اذن عهد است  
غافلان و پیغمبران بوده الا پیغمندان بیدار دل هنوز بگوش هوش آن سوال و جواب می شنوند بسمیت است از اذن  
ایمچنان نشان بگوش + بفریاد و قوالا بلی درخوش + علی بن سهل صفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چنان یاد دارم  
که گویی دیروز بود پیر بری قدس سده گوید که درین سخن نقص است صوفی را وی و فرجه و چای بود آن روز را هنوز شب در نیامده  
و صوفی در همان روز است انتی از محققان گویند که در عالم آن ماضی و مستقبل خود آنجا همه حال است لیس عند اللہ صیام و لا سیم  
بسمیت آنکه از حق نیست غافل یک نفس ماضی و مستقبل حال است و بس + سر را بنیاء صلوات اللہ علیہ و سلامه فرمود موسی را  
می بینم که با نیتاد و نذر نری اسرائیل بر حج می آید و حقیقت در همان زمان می بیند که موسی در حیات خودی آمدن آنکه از ماضی خبر  
و این کلام را تحقیقی است در مقام خود مذکور - وعن ابی بن کعب - انصاری است حاضر شد عقبه او را و بدید را کتاب دجی  
و اقره صحابه لقلب بید القراء و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما سوره که سوره لم یکن الذین کفروا بروی بخواند بسیاری از صحابه  
و تابعین از وی روایت دارند رضی اللہ عنه و احوال او در بسیاری از مواضع مذکور است - فی قول اللہ - روایت است  
از ابی بن کعب در تفسیر قول خدا عز وجل و اذا اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریۃم - و این تفسیر اگر چنانچه بن کعب فاع  
صلی اللہ علیہ وسلم نکرده و لیکن در حکم مرفوع است چه امثال این اخباری سماع از سید ابرار صلی اللہ علیہ وسلم ممکن نباشد چنانکه  
تقریر گذشت - قال - گفت ابی بن کعب - جمع فرستم آورد و پروردگار ایشان را - فجمعهم انما اجاب - پس خواست که بگوید اندک ایشان را  
اصناف پس گردانید - ثم صورهم - پس صورت بخشید ایشان را - فاستطعمهم - پس گویا گردانید ایشان را - فکلکوا - پس سخن کردند

ایشان - ثم اخذ عليهم العمد والميثاق - پست گرفت بر ایشان عهد و پیمان را - و اشهدهم على انفسهم - و گواه گزید بر ایشان را بر خدا و انما  
ایشان - السبت بریکم - گفت آیینیم من پروردگار شما - قالوا بلی - گفتند آری تو پروردگار مائی - قال فانی اشهد عليكم السموات  
السبع والارضين السبع - گفت پروردگار تواس پس بدرستی که من گواه می گیرم بر شما هفت آسمان و هفت زمین را - و  
اشهد عليكم ابا آدم - و گواه می گیرم بر شما پدر شما را که آدم است تا اگر انکار کنید این استنبها و اقرار را گواهی دهنده ایشان  
بر شما و ثابت گرداننده بر شما آن را گفته اند اول اشارت است به نصب دلائل عقیده و ثانی به بعثت رسل که با و دهنده ایشان را  
مخاطبات سمعیه - ان تقولوا اوم القیمه لم نعلم بهذا - تا بگویند روز قیامت دانا بودیم ما باین قضیه - اعلما انه لا اله غیره -  
بدانیکه بدستی و راستی که شان دین است که نیت هیچ معبود بحق جز من - و لا رب غیر من و نیت پروردگار جز من - و لا  
تشرکوا بی شئی - و تشریک نکردا بندگان من چیز را - انی سارسل الیکم رسلی - بدرستی که من سرانجام است که بفرستم بسوی  
شما پیغمبران خود را - ید کروکم عمدی و ميثاقی - که با و دهنده شما عهد مرا و پیمان مرا - و انزل علیکم کتبی - و فرود آورم بر شما  
کتابهای خود را - قالوا له شهدنا با ناک ربنا و الهنا - گفتند ایشان گواهی دادیم ما باین که تو پروردگار مائی و معبود مائی -  
لا رب الا غیرک - و لا اله الا غیرک - نیت پروردگار ما را جز تو - فخر و اندک - پس اقرار کردند بآن  
و رفع عليهم آدم - و برداشته شد و مشرف و مطلع گردانیده شد بر ایشان آدم علیه السلام - فیلظر اليهم - و در حالیکه نگاه می کند  
بجانب ایشان - فرای النبی و الفقیر - پس دید آدم تو نکر او محتاج را - و حسن الصورة و دون فلک - و دید نیکو صورت را و  
پایان تر و کمتر از آن در نیکو صورتی یعنی همه را یکسان نیافت بعض غنی و بعض فقیر و بعض خوب صورت و بعض بد صورت و جز  
آن مختلف در اشکال و صفات و احوال - فقال رب لولا سويت بين عبادک - پس گفت آدم ای پروردگار من چرا  
برابر می نکردی میان ایشان با آنکه همه بندگان تو اند مصرع بندگانیم این یکی مقبول دان مرو و حیث - قال فی صحبت  
ان اشکر - گفت پروردگار تواس از جهت آن سویت نکردم زیرا که من دوست میدارم که شکر کرده شوم اگر همه را یکسان بر  
یکحال و بر یک صفت می آفریدی حقیقت شکو بود و دنیا می و در هر یکی چیزی بنهاده ام که در دیگری نیست چون در یاد شکر  
گوید مثلاً در فقر تقوی و فرار غ و وقت و سلامت از آفات هست که در غنی نیست و بکذا - و رای الاینها فیه مثل الشرح علیهم  
النور و دید آدم پیغمبران را در میان نوریت خود مانند چراغها که می تابد بر ایشان روشنی - خصوصاً بميثاق اخروی الرساله و النبوة -  
مخصوص گردانیده شد بر پیغمبران عهد و پیمان و بگزیاده بر عهد الوهیت و ربوبیت و رسالت و نبوت مباحث آنها و دانند  
و از عده آن بیرون بر آیند و احکام و شریک و احکام الهی بخلق برسانند از بیجا معلوم شد که در میان نبوت و رسالت فرقی  
هست چنانکه در کتب کلامیه مذکور است - و هو قوله - و این عهد رسالت و نبوت مذکور است در قول حق - بتبارک و تعالی و  
اذا اخذنا من النبیین ميثاقهم - و چون گرفتیم ماکه پروردگار جهانیا نیم از پیغمبران پیمان ایشان را در رسالت و نبوت - الی قوله  
ما قول و تعالی - و عیسی بن مریم - تمام این آیتها انجین است - و او اخذنا من النبیین ميثاقهم و ميثاقهم و ميثاقهم

واورا ہریم و موسیٰ و عیسیٰ بن مریم۔ کان فی ملک الارواح۔ بوعلی بن مریم در میان ارواح آن فریاد نہ میآید  
 ایشان چون بعیسی علیہ السلام روحانیت غالب بود و سے روح اللہ بود و او را منصور حکیم ساخت و ہم در میان ارواح گذشت  
 فارسلہ الی مریم۔ پس فرستاد حق تعالیٰ عیسیٰ را کہ روح بود و در میان ارواح بسوی مریم۔ علیہا السلام فرشتہ عن بلی اندخل  
 من فیما۔ پس حدیث کردہ شدہ از ابی بن کعب کہ عیسیٰ درآمد و مریم از راه وہان وی۔ رواہ احمد۔ وعن ابی الدرداء  
 رضی اللہ عنہ۔ قال بینا نحن عند رسول اللہ۔ گفت ابو الدرداء در اثنا می آنکہ بودیم باز دو پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہمراہ اگر  
 مایکون۔ تذکرہ و گفتگوی کردیم چہیزے را کہ پیدا میشود و حوادث میگرد و یعنی می گفتیم کہ سابقہ قضا و قدر است یا از سر نو  
 پیدا میشود بلی آن سابقہ از بیخا ہر میشود کہ تذکرہ قضا کہ نہ بطریق نزاع و جدال بود منوع نیست و لهذا آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم ایشان را از ان منع نکرد و زجر نمود بلکہ جواب داد و تعلیم کرد۔ اذ قال رسول اللہ۔ ناگاہ جواب داد و گفت پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ اینہم مقضی و مقدر است و آنچه مقدر است قطعا متغیر نمیکرد و ذکر و مثالی از ان و آن خلق مرزومت  
 بضم خا بمعنی سیرت باطن او کہ قابل زوال و تغیر نیست بخلاف خلق و می بفتح خا بمعنی صورت ظاہر کہ متغیر میشود و بحسب ظاہر  
 پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اذ سمعتم بحبل زال عن مکانہ قصدتہ۔ چون بشنوید کہ سہ را کہ جنبید و دور شد  
 از جامی خود پس قصد بقی کنید و باوردارید آن را کہ نمانست۔ و اذ سمعتم بر حبل کثیر عن خلفتہ۔ و چون بشنوید مروی را  
 کہ متغیر شد و جدا شد از خود و فصلت خود۔ فلا قصدتہ ابہ۔ پس قصد بقی نکنید بدان و باوردارید آن را۔ فانه بصیر الی  
 ما جبل علیہ۔ زیرا کہ بدستی آن مروی گردد و باز می آید بسوی صفتہ کہ مجہول و مخلوق شدہ است بر ان صفت و مقدر گشتہ بر او  
 پس آنکہ او را کیس و دانا و زیرک آفریدہ اند و تقدیر الہی بر ان رفتہ کہ چنین باشد ہرگز احق و نادان و گول نمیکرد و بر عکس  
 نبیند و اما آنکہ در ظاہر بحسب عادت یا مصاحبت و مخالفت و دانا و زیرک نماید و بخواہد و حوادث گون و نادان رنگ گردد  
 یا گول است کہ بخواہد و ریاضت و تجربہ و انا صفت شود آن نہ ازین قبیل است سخن و دان کس است کہ مجہول و مخلوق  
 بر خلقی اقتادہ و قضا و قدر الہی و در حق و می چنین رفتہ این قسم ہرگز تغیر و تبدیل پذیر نبود و ریاضت و مجاہدت و سعی و  
 طلب در ان قسم دیگر مبرور نہ درین۔ رواہ احمد۔ وعن ام سلمہ رضی اللہ عنہا۔ قالت۔ روایت است از ام سلمہ  
 کہ گفت۔ یا رسول اللہ آیا زوال بصیکہ فی کل عام وجع۔ ہمیشہ ہستی تو کہ میرسد ترا در ہر سال و روسے بنن الشاة السموم  
 الی اکلت۔ از ان گو سفند زہر دار کہ خوردہ بودی یعنی در شیر۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ما اصابنی شیئ منہا  
 نہ سید مرا چیزی از در و از ان گو سفند۔ الا وہو مکتوب علی۔ مگر کہ آن چیز نوشتہ شدہ و تقدیر کردہ شدہ بر من۔ و آدم  
 فی طینتہ۔ و حال آنکہ آدم و طینت خود بود و کنایت است از تقدیر ازلی و طینت بطنے پارہ گل و خلقت و جبلت آید چون  
 ام سلمہ بکلم بظاہر مجاز کرد و نسبت حدیث در دیگر سفند زہر دار کرد و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا بقیقت برو فرمود کہ اینہم  
 متقدیر الہی است کہ در ازل رفتہ۔ رواہ ابن ماجہ۔



## باب اثبات عذاب القبر

چون قومی از پیغمبر و اهل اهلوا که اکثر معتزله و بعضی بر نفس باشند انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشهوره که قدر متشکک  
از ان مجید تو اثر رسیده و رآن در دو یافته است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر  
ثبوت آن اعتقاد بدان موافقت خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و ذکر کند احادیث و آورده درین باب عذاب مشتق است  
از عذاب یعنی شمع و شمع زیرا که شمع میسوزد و باز میبارد و شخص را از مخالفت امر و نهی یا مشتق است از عذاب یعنی خم خاشاک که در  
آب افتد و چنانکه آفتاب و خورشید خاشاک آب را که روی تیره گرداند عذاب نیز عیش و تنفس را که در ساز و دو بعضی گویند مشتق از عذاب  
است بجهت آب شیرین عذاب تنفس و بدخواه او را شیرین نماید و باین علامه عذاب نام کردند و مراد بقبر عالم برنج است که در سطح است  
میان دنیا و آخرت و تعلق دارد و بهر دو مقام نه آن گوی که مرده در در و در و گوگرد کند چه بسا مردگان که در آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند  
و در شکم جانوران تحلیل روند و الا جزوی ازان که آنرا جزو صلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و در دو کار تقاضای و تقدس بقدر  
خود آنرا نگاهازد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر نخواهد هم بدان جزو روح را تعلق سازد و جهانی بخشد و عذاب کند  
تعمت و بهر دو کار تقاضای بر همه چیز قادر است و یکبار در عذاب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت و در  
نگر و هیچ چیز را از عذاب غائب نمیکند و در ملکوت و ملکوت است که پدید او پنهان نباشد و در تصدیق  
بعذاب قبر و امثال آن مقامات صحیح و مسلم و اقوی است که ایمان بیاورد که ملائکه و مار و کثوم گزیدن ایشان که در احادیث  
واقعه شده است همه حکم واقع موجود و اندک محض مثال خیال و آنکه ماله بنیم و نه در یابیم در وجود آن زیان ندارد زیرا که عالم ملکوت را  
همچنین میتوان دید آنرا چنانچه دیگر است که بآن ثان و دید و اگر چشم سرنه بآن نیز توان دید یعنی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام میگردانید و صحابه و مجلس همه نشسته میبودند و بینی و پند و بدان ایمان می آوردند و اگر در اینجا  
تردوی هست فکر ایمان به ازین باید کرد چون نور ایمان مردل در آمد و سینه بآن نور کشاده شد و دیگر هیچ مشکل نیست حقیقتی از غیرگی  
عقل و تیرگی فلسفه نگاهازد و اول الله الامدی اختلاف کرده اند که عذاب در قبر بزرگوار گردانیدن میت است یا در مقابله و مشتق روح با دو  
یا نبوی و دیگر که بر دو کار تقاضای خواهد و در راه بر یافت که حقیقت آن راه نباشد و حق است که با حیا است چنانکه ظاهر احادیث و اوست  
بر ان و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی و در اند چنانکه در دنیا بود و یا جزوی از اجزای و متعلق سازند چنانچه که از علمای شافیه  
است گفته است که اگر این قول صحیح است بهتر و مناسب تر بدان از اول آدمی نباشد که پیوست حیات و محل و راکت و اگر همین  
قبر بداند که بر دو کار تقاضای در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی را زالم و رحمت در یاد و در اعتقاد صحیح کفایت است و الله اعلم بحقیقه الیه  
الفصل الاول عن البراء بن عازب صحابی است اهل مشاهد و خندق است و پیش از ان ضعیف تر شدند او را حاضر شد احد را  
مزار که همراه آنحضرت پانزده غزوه را و نزول کرد کوفه را و فتح کرد وی را و حاضر بود و با علی و جبریل و صفین و نهروان و منی الله  
عنه عن النبی - روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال المسلم اذا نزل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فیرزق

مسلمان در وقتیکه پرسیده شود در قبر گواهی میدهد بالوہیت حق و رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم۔ فذلک قولہ۔ پس آن گواہی دادون  
مراد است بقول خدا یتیمالی کہ فرمودہ است۔ یشہد العادلین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة۔ ثبات در  
جای میباید و خدا یتیمالی مومنانرا بقول ثبات در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت مومنانرا بقول ثبات کہ درین آیت و تفسیر  
است مراد بیان قرار ثبات در جواب سوالی است کہ مومن در قبر پرسیده میشود کہ کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و حقیقت دین تو  
شما و بنین جواب از ہر سہ چیز است چہ دین اسلام ہن بہت۔ و فی ردایہ۔ و در روایتی دیگر لفظ حدیث انجین آید کہ  
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ فرمود این آیت کہ۔ یشہد العادلین آمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر۔ فرمودہ  
است در شان عذاب قبر۔ لقال لمن ربک۔ گفتہ میشود مراد را کیست پروردگار تو۔ فیقول ربی اللہ۔ پس میگوید پروردگار  
من خدا است۔ و پیغمبر من محمد است۔ صلی اللہ علیہ وسلم متفق علیہ لفظ مصابح انجین است اذ قبیل لمن ربک  
و ما و نیک و من نبیک۔ چون گفتہ میشود مراد را کیست پروردگار تو و حقیقت دین تو و کیست پیغمبر تو فیقول ربی اللہ و نبی الاسلام پیغمبر  
محمد پس میگوید پروردگار من خداست دین من اسلام است پیغمبر من محمد است صلی اللہ علیہ وسلم و این لفظ اثم و اظہر است۔ و عن  
انس رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد اذا وضع فی قبرہ۔ بدشتیکندہ چون ہناده شود و در گوش۔ و تولی عنہ  
اصحابہ۔ و روی بگردانند از وی باران وی۔ انہ یسرع لعلہ۔ بدشتیکندہ می تحقیق میشود و گوشت نعال اصحاب را یعنی آواز پایا  
ایشانرا کہ بر زمین میروند۔ اماہ ملکان۔ می آیند اوراد و فرشتہ فیقعدانہ۔ پس نشانند آن و در فرشتہ اوراد۔ فیقولان ما کنت  
تقول فی ہذا الرجل۔ پس میگویند آن و در فرشتہ چہ میگفتی تو در حق این مرد سلیم۔ یعنی ہذا الرجل کہ میگویند آنحضرت را بخوابند۔ صلی  
علیہ وسلم۔ و اشارت ہذا با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا از جهت شہرت امر حضور اوست و از بیان ما اگر چہ غائب است یا با حضار  
ذات شریف و فی رعیان باین طریق کہ در قبر مثالی از حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم حاضر میساختہ باشند تا بمشاہدہ جمال جان افزای  
او عقدہ اشکال کہ در کار افتادہ کشادہ شود و ظلمت فراق بنور لقای دلگشای اور روشن گردد و در اینجا اشارت است مشتاقان  
غمزدہ را کہ اگر برامیدین شادی جان ہند و زندہ در گور روند جای آن دارد و شعر و ظلمت فراق تو گر جان و ہم چہ غم و غم نیست  
گر ز ما غم پر تو می فتد شب عاشقان بیدل چشب از باشد بد تو بیا گر اول شب صبح باز باشد۔ فاما المؤمن فیقول۔ اما من  
کہ مصدق فضل و کمال و دلدادہ حسن و جمال و ست میگوید۔ انہمدانہ عبد اللہ و رسولہ۔ گواہی میدہم بدین جان میگویم کہ  
و می بندہ خاص خدا و فرستادہ برحق اوست۔ فیقال لہ انظر الی مقعدک من النار۔ پس گفتہ میشود مومن را کہ نگاه کن بجای  
نشست خود از آتش و فرخ کہ برای تو آمادہ ساختہ بودند۔ فدا بدک اللہ یہ مقعد من الجنة تحقیق بدل کردہ است برای تو خدا  
تعالی بجای نشست تو کہ در دوزخ بود جای نشستی از بہشت۔ فیراہما جمیعا۔ پس می بیند آن مومن ہر دو جای را کہ از دوزخ است  
و بہشت حکمت در نمودن ہر دو جای آنست کہ فرج و سروری بغیر اید یکی بجهت خلاص شدن از بلای دوزخ و دیگر احتیاط یافتن  
ببلای بہشت کافران را عکس این خواہد بود۔ و اما المناق و الکاف فیقال لہ ما کنت تقول فی ہذا الرجل۔ اما منافق و کافر پس گفتہ میشود ہر کافر

چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم - میقول لا ادری - پس می گوید منافق و کافر نمیدانم دور نمی یابم  
 کنت اقول ما يقول الناس - بودم من که می گفتم در شان وی آنچه می گفتند مردم و در دنیا فهم حقیقت حال را - فیقال له  
 لا ادریت لا تلمیت - پس گفته می شود مرا و را در نیافتی تو بعقل خود بخوانی تو قرآن را یا تبعیت نکردی اهل حق را و اصل

تلمیت تلموت بود و را باید که در نزد در تحقیق تلمیت دجوه بسیار است که در شرح آنرا ذکر کرده ایم - و یضرب بمطارق من حديد -  
 و زده میشود هر یک از منافق و کافر بمطارق از آهن و مطارق جمع مطر که یکسره میم و سکونی طافا یکسره آهنگان حضرت - نزدانی  
 عظیم شد بدین صیحه یسره من یلوه غیر الثقلین - پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی که می شنود آن را هر که نزدیک او است جسد

آدمیانی پریان که ایشانرا نمی شنوند تا قاعده ابتلا و تکلیف بجای نهد و ایمان بنیب باشد و ضروری حیانی نگرود و نیز تا موجب القطار  
 سلسله معیشت نگرود و ثقلین نام حرم انزل است ثقلین در اصل رخت مسافره شرم دمی هر چیز نفس مصلون را نیز گونید چنانکه فرمودانی  
 ما رکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی کذا فی القاموس - متفق علیه و لفظه البخاری بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند

و لیکن لفظ وی در بخاری است تنبییه و را حاوی صحیح آنچه مذکور شده همین بجات مؤمن و عذاب کافر و منافق است درین حال مؤمن مطیع  
 خواهد بود و مذکور شده که حال مؤمن فاسق چیست آیا از عذاب الهی هست یا نیست پس گفته اند که حکم مؤمن فاسق آنست که در جواب توبه بکشد  
 مطیع است نه در بشارت نفع باب ثبوت مثال آن یا در این تاثیر شریک باشد اما در مرتبه کمتر یا تواند که نوعی از عذاب نیز کند مگر آن که

فاسقی باشد که خواسته است خدا منفرت او را داد الله اعلم - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احکم اوامات  
 عرض علیه مقده - بدرنگی یکی از شما چون بپوشیده میشود و بروی نموده می شود او را نشنگاه دس - بالخذاة و الفسی - و باید که  
 و شبانگاه آن کان من اهل الجنة بمن اهل الجنة - اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشنگاه و می از نشنگاه بهشتیان - کان

کان من اهل النار من اهل النار اگر باشد از دوزخیان نموده میشود نشنگاه و می از نشنگاه دوزخیان - فیقال هذا مقعدک حتی  
 یجیک الله الی یوم القیمه پس گفته میشود که این جای شست است موقوف و نظر بر این آمدن از امان آن وقت که برانگیخته از احوال  
 بسوی آن جای بسوی خود و زقیات متفق علیه - و عن عائشه رضی الله عنها ان یهودیه دخلت علیها - روایت است از عائشه که یهودیه

رضی را مد بروی - فذکرت عذاب القبر پس یاد کرد آن قضیه عذاب قبر را - فقالت لها اعاذک الله عن عذاب القبر پس گفت  
 آن زن یهودیه مرا عا نشه ا پناه دهد ترا خدا یتعالی از عذاب قبر چون عائشه رضی الله عنها قضیه عذاب قبر را دانست بود و نام آنرا هرگز  
 نشنیده حیران ماند و غریب پنداشت آنرا فسالت عائشه رسول الله - پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم عن عذاب

القبر از عذاب قبر که آیا مرده را عذاب در قبر میباشد - فقال نعم عذاب القبر حق - پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم آری  
 عذاب قبر حق و ثابت است ثالث عائشه ثماریت رسول الله - گفت عائشه پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بعد از این  
 ازین حکایت - صلی صلوته الا انوذا بالمدین عذاب القبر - که گذارده این مازی را مگر آنکه استعاذه کرد و پناه جست بخدا از عذاب قبر

احتمال ارد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را نمی دانست و وحی بدان نیامده بود پس از آن وحی آمد که عذاب

در قبری باشد پس بجایش خبر داد که عذاب قبر حق است و استغوازه از وی بعد از نماز و روزه و ساختن از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم بود لیکن توفیق بعد از شنیدن سخن پیغمبر اتفاق افتاد و توفیق نیز میگردید و عاقله از آن خبر در نبود و بعد از پرسیدن و  
توفیق خبر کرد تا پنبیه و تذکیر کند او را درین ادلی و اظهر احتمالات است - و الله اعلم متفق علیه - و عن زید بن ثابت  
النضاری مدنی کاتب وحی از جمله فقهاء قایم بقول القین چون هجرت کرد آنحضرت یازده ساله بود و صغیر پیدا شدند او را در بدر و حاضر  
شد او را و سائر مشاهیر که بعد از وی بودند و وی نیز یکی از آن کسانیت که جمع گردید قرآن را نوشت و قرآن را در زمان ابوبکر نقل کرد  
و در مصحف در زمان عثمان قال بینا رسول الله کف زید بن ثابت و دانشای آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی حال الطبی النجار  
بود در بوستانی مرئی بنجار را که قبیلہ امیت از انصار علی بغله له - سوار بر استری که مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بود و نحو  
معه و بودیم با آنحضرت صلی الله علیه و سلم - احوادث به - ناگاه بر میدویم گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از پشت خود صید الفخ  
مسلحه نمیدان و بیل کردی - نکاحات تلقیه پس نزدیک بود که بنید از آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بر زمین - و اذا اقبلت اوجسته -  
ناگاه قبر را بود و در آنجا نشاند - فقال من یحیی اهل القبور گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که می شناسد صاحبان این قبر را  
که دفن شده اند در آن - قال رجل انا - گفت مردی که من میشناسم - قال فتی ما تو گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بگو که کی  
مردم اند و در کدام زمان از عالم رفته اند - قال فی الشرک - گفت در زمان شرک مردم اند و مشرک بوده اند - فقال - پس گفت آن  
حضرت صلی الله علیه و سلم ان هذه الامم تتلی فی قبور اهل این امت یعنی کرده و میان بمثل اسامیه میشوند و از ایشان کوه میشوند و گویای خود فلولان را انداخته  
پس از منی بود و ترس ما خفته آنکه گوئیم شمار دمای خود را و زخم گور کردن برینقت از عالم - له عوت بعد ان یسبحکم هر آنکه عامی و هم  
لغالی که میشوند شمار این عذاب القبر الهی سبح منه - چیزی از عذاب قبر که میشنوم من از آن یعنی اگر بشنوی شمار او از عذاب را دیگر  
مرد ما می بخور و او گور نمی بیند در اینجا اشکال می رند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن کردن نیست و در اینجا  
اگر خواهی عذاب میکند مردم را اگر چه باشد در صحرا یا در شکلهای جز آن و نیز امر کرده شده اند مومنان بر دفن اموات ترک آن را ایشان  
بجبت این ترس چه گنجایش دارد و توجیه کرده اند از این اشکال بچند وجهی آنکه مراد آنست که اگر بشنوی عذاب قبر را خونی و خوشی  
عارض میشود شمارا که بیوش و معقل میگردد و قوت و فرصت دفن نمی ماند چنانکه در بیان شد که این صیحه میت را که گفت که اگر بشنوی  
کار خایه معیت مطلق و مطلق گردد پس ترک دفن نه از بهجت خوف عذاب است بلکه بسبب ات عقل پریدن هوش است و دیگر آنکه اگر  
بشنوی عذاب و بار اوشت خشتی حاصل میگردد شمارا از مشاهد اموات بحدیکه نزدیک نمیتوانید آمدن ایشان تا تجزیه و تکفین کنید و دفن  
نمایید و بوجه دیگر آنکه طبايع و رنگان مجبول است بر پوشیدن عیب و بای خود در شریعت نیز امر بدان کرده اند که ذکر اموات با کمال تحیر و  
محل حضور مردم و اجتماع ایشانست پس در صحراهای بیحد نمیدانند تا که آنجا نروند و نشنود عذاب ایشان را و مطلق نگردد بر سید یا ای ایشان الله  
اعلم - ثم اقبل علینا اوجه فقال - پیغمبر توجیه آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برابر وی مبارک خود گفت - توفیق و بالیقین عذاب اناسیه بوجه  
تجدد از عذاب ایشان - قالوا گفتند صحابه توفیق و بالیقین عذاب اناسیه بوجه تجدد از عذاب ایشان - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم توفیق

بالله من عذاب القبر پناه جوید بخدا از عذاب قبر تا او گفتند صحابه - نعوذ بالله من عذاب القبر پناه جویم بخدا از عذاب قبر تا فرمود آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم نعوذ بالله من الفتن الظاهره والباطنه پناه جوید بخدا از فتنه آشکار است از فتنه که کجی تعلیق دارد و از آنچه پوشیده است  
که بدل تعلیق دارد و آنچه ظاهر است بر شما میداند شما از آنچه پوشیده است بر شما نمیدانید آنرا تا او گفتند صحابه - نعوذ بالله من الفتن مظهر

منها والباطن قال فرمود - نعوذ بالله من فتنه الدجال - پناه جوید بخدا از فتنه دجال تا او گفتند صحابه - نعوذ بالله من فتنه الدجال راه مسلم

**الفصل الثاني عشر** قال ابی هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تمير الميت اناه ملكان اسودان از رختان

چون گور کرده میشود مرده آیت در او فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ که چشم سیاهی رنگ یا محمول بر حقیقت چه در سیاه  
و چشمی و دوشی میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و شاعت صورت اما که بودی چشم مراد بدان نیز نگاه کردن چشم  
گردانیدن است اند چنانچه شنیدیم بجانب شمن نگاه کن چشم برگرد و سیاهی پوشیده شود و سفیدی بناید و بعضی گفته اند که عرب شمن را بگوشتی  
از آن صفت کنند که روم و شتان عرب را ایشان را بگوشتی میباشند - لیقال لاحد بها المنكر الا ان العکبر گفته میشود و نام کرده میشود  
مرکبی از آن و فرشته را منکر الفتح کان و دیگر را منکر الهمز و بعضی نا آشنا و محوش اند مشتق از منکر است و ظاهر آنست که منکر دیگر  
نام و شمس است که بر سر هر میتی بمثل جانم آید و بعضی گفته اند که نام دو گروه است هر کدام از این دو گروه را فرا و بشمار است و نیز گفته اند  
که منکر و منکر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان مطیعان نام بیشتر و بشیر است و الله اعلم - فبقولان ما کنست لقول فی هذا الرجل پس

بگویند آن دو فرشته پیشگفتی تو در شان این مرد فیتقول پس میگوید میت در جواب این سوال - هو عابد الله و رسوله و ی بنده خداست و شاد

او - و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله فبقولان که گمانا علم ازک لقول بذا - پس میگویند آن دو فرشته تحقیق بودیم ما که

می دانستیم که تو کسی این جواب را نیفهمی ایمان در ناصیه حال تو دیده بودیم - ثم یفصح له فی قبره و یسبون راعا

نفسه پسین - پسر کشاده کرده میشود و میت را در قبرش هفتاد و گرد در نهادند و اگر کنایت است از سختی مباحثه در آن نه عدد

معین ثم یثور له فیه - پسر روشن گردانیده میشود و میت را در قبرش - ثم یقال له لم - پسر گفته میشود میت را خوابگاهت راحت کن -

فیتقول حج الی اهل فاجرتم پس میگوید میت باز برگردم و بروم بسوی پناه خانه خود پس خبر هم ایشان را از این حال خوش خود چنانچه غریب و شهر

غریب رانسی یا بد و دومی بدید گوید کاش که بروم و کسان خود را بینم و اهل خوش خود را با ایشان بنایم - فبقولان انکم کونتم

الروس پس گفته می شود و میت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نوک خداست و عروس مرد زن هر دو را گویند

الذی لا یوتی الا احب الیه الیه - آن عروس که بیدار میکند او را اگر محبوب ترین اهل خانه وی نزد وی چه بیدار گردانیدن

از هر کس خوش نمی آید و موجب عفت میگردد و نمیتواند هر کس بیدار کرد و محبوب بیاید و بیدار گرداند حتی پیغمبر الله من مضمحه

و لک تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی ازین خوابگاه دس - و الحان من انما قال - و اگر باشد میت مناقب

کا و میگوید - سمعت الناس یقولون قولا - شنیدم من مردم را که میگویند سخنی را در حق این مرد یعنی آن حضرت صلی

الله علیه و سلم فقلت مثله - پس گفتم من نیز باینند آن سخن و تذکره سبب انکار کردم او را - لا ادری - در نمی یابم حقیقت حال

آنرا



فیقولان قد کننا نعلم انک تقول ذلک - پس می گویند فرشتگان به تحقیق بگویم که می دانستیم که تو می گویی آن را اینی نشان  
 کرد در روی تو یافتم بودیم - فیقال للارض التیمی علیہ پس گفته میشود زمین را بهم باری بروی و پیرج او را بکلمتشم رحلیه پس  
 بهم برسد آید و می پیچد زمین بروی - فمختلف اضلاعہ - پس مختلف و معتدل میکرد و پهلویهای وی یعنی پهلویهای راست و چپ  
 چپ آید و پهلویهای چپ بجانب راست - فلایزال فیها عذابا - پس همیشه هست وی در زمین عذاب کرده شده - حتی  
 میبشود اند من مصححه ذلک - تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی از آن خوابگاه رداہ الترنزی - وعن البراء  
 بن عازب عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال گفتم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بایک مکان نجیسانه - می شنیدم  
 را در قبر و فرشته پس نشانند او را - فیقولان له من ربک - پس میگویند مرا و را کیست پروردگار تو بنیقول ربی اللہ پس میگوید  
 مو من پروردگار من خداست - فیقولان له ما دینک - پس میگویند مراد را چیست دین تو - فیقول دینی الاسلام پس  
 میگوید دین من اسلام است - فیقولان ما هذا الرجل الذی بعثت فیکم - پس میگویند چیست حال این مردیکه برانگیخته شده است  
 در میان شما - فیقول ہو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس میگوید مومن وی فرستاده خداست - فیقولان له و یا یدریک پس  
 میگویند مرا در آنچه دریا با منید ترا یعنی از کجا دانستی که وی رسول خداست - فیقول قرأت کتاب الدفانمت بہ و گفتم  
 پس میگوید مومن خواندم کتاب خدا را پس ایان آوردم بوی و گویدم - فذلک قوله - پس آنست مراد بقول خداوند تعالی بیتیست  
 اللہ الذین امنوا بالقلیل الثابت یعنی مراد بیتیست در این قول جواب فرشتگان در قبر برای وجهی که مذکور شد قال گفتم آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم فینادی منا ومن السما ان صدق عبدي پس او از میدان آواز دهنده از آسمان که راست گفت بنده من ظاهر  
 لفظ آنست که آواز دهنده حق جل و علا باشد یہ پیدا کردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد  
 از جانب و یتالی - فافرشہ من الجنة پس بگردانند و بگشایند برای وی فرشی از فرشتہای بہشت وافر طور است  
 بفتح ہمزہ است از افراش - والیسوہ من الجنة و بپوشانید او را از پوششهای بہشت و انفتحوا الہ بابا الی الجنة و بگشایند  
 برای او درمی بسوی بہشت - بفتح - پس کشاد میشود برای وی درمی بسوی بہشت قال گفتم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم -  
 فیاتیاس من روحها طیبہا پس می بپوشد او را از رحمت و رحمت و نسیم باد بہشت و خوشی و خوشبوی آن - و یفتح فیها  
 مدبصرہ - و فراخ کرده میشود مومن را در جانب بہشت که کشادہ شدہ است و درمی بسوی آن تا غایتی کہ میرسد نظر وی در حدیث  
 سابق گذشت کہ نجات در قبر مومن بہتاد و بہتاد است و گفته شد کہ آن کنایت است از شحت و مبالغہ در آن نہ حد مومن  
 مدبصرہ مبالغہ است ز تعین و تعیین باین برای عموم مسلمانان باشد و مدبصرہ برای اہل خصوصیت و تفاوت در جہات فضل الہی تعالی - و  
 الکافر قد کرموتہ - و اما کافر پس اگر کافر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قضہ موت او را قال فرمود - و یلجا و روحہ فی جسدہ - و باز آورد میشود  
 روح کافر و تن وی ظاہر این کلام در زندہ گردانیدن است بحقیقت چنانچہ در دنیا اگر آنکہ گفته شود کہ این مخصوص بکافرت است  
 اگر و عذاب و مدبصرہ باشد از اللہ علم بایتمہ مکان نجیسانہ می شنید که فراد و فرشتہ پس نشانند او را فیقولان بن ربک پس میگوید من ربکم پروردگار

فیقول - پس میگوید - ماه - و این کلمه ایست که حیران و دہشت زوہ و دردناک گوید چنانکہ آہ و دہے دہے - لا ادری  
نمیدانم و در نمی یابم - فیقولان - ماوینک - پس میگویند مراد را چیست دین تو - فیقول - پس میگوید - ماه - لا ادری فیقولان  
ماذال الرجل الذی بعث فیکم - پس میگویند چیست حال این مردے کہ برا یگنجہ شدہ است در میان شما فیقول - ماه - لا ادری فیقولان  
سناؤ من السماء ان کذب - پس آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان کہ دروغ گفت این کافر کہ میدانم چہ آواز دہ دین اسلام و نبوت  
محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و سطوح اوزار آن در مشرق و مغرب رفتہ بودند اند چہ معنی دارد بکہ در مومن بحجت اطاعت و انقیاد و سہ عبدی  
گفت و بشریعت و اکرام اصناف نبواخت نہ در کافر اگر چہ مومن و کافر باعتبار آفرینش ہمہ بندگان او میدانما بحجت و رضا خصوص بمومنان  
فافر شہ من النار البسوه من النار و اتحوالہ بابا الی النار - پس گسترانید برآے او فرشتے از آتش و بر پوشانید او را پوششے از آتش و بکشایید  
برآے او و برآے بسوے آتش - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فیا تہ من حرما و مومنا - پس می آید کافر از گرمی و مال آتش  
و با گرم آن کہ مزاج زہر دارد - قال - گفت - و لقیتم علیہ قبرہ - و تنگ کردہ میشود بر کافر گورا و حتی تختلف فیہ اضلاعہ - تا آنکہ تختلف  
و قبل میگردد و در قبر استخوانہاے پہلوے او - ثم یقبض لہ اعمی الصم لیستر سلسط گردانیدہ میشود بر و سہ فرشتہ کہ کور و کرسست  
کنایت است از بے ہر می و بے شفقتی و بے رفتہ کہ تفاہل میرند از دیدن حال پریشان و سہ و نمی شنود و گوش نمی ندید و ہر اذخال  
و سہ و رحم نمیکند بر و سہ - مہ مرزبہ من حدیدہ - باوے کلخ کو بیست از آہن و مرزبہ بکبیر سم و سکون را دفع ز سہ مجہ متشد بد پایہ  
آن نیز خواندہ اند - و ضرب بہا جمل لصار ترابا - این چنین مرزبخت و بزرگ کہ اگر زدہ شود بر و سہ کوہے را ہر آئینہ میگردد و خاک  
فیض بہا ضربہ پس میرند آن فرشتہ کافر را بآن مرزبہ زدنی - فیض صیغہ پس فریاد کنند آن فریاد کردنی کہ لیسعہا ما بین المشرق و المغرب  
میشود و آواز آن زدن را ہر چہ در میان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکہ نباتات و جمادات نیز - الا لظلمین - مگر جن و انس کہ ایشان  
را نمی شنو اند بحجت حکمتی کہ در فصل اول در حدیث انس گذشت - فیصیر ترابا - پس کافر میگردد خاک و نابود - ثم یعاد فیہ الروح لیستر  
باز آوردہ میشود و در بدن و سہ جان پس اعادہ روح و زندہ گردانیدن کافر در قبر مکرری کنند و این برآے تشدید عذاب و ہا کہ در  
و خراے انکار اوست بعث و اعادہ روح را و ظہری گفتہ کہ برین تقدیر در قبر و احیا باشد و امات چنانکہ بعضی و تفسیر کریمہ ربنا انما  
انسنین و احینا انسنین گفتہ اند و باین حدیث تمسک کردہ و بعضی با مات اولی بین میرانیدن متعارف کہ در دنیا است ارادہ نمودہ اند  
و احیاے اولی در قبر و امات دوم میرانیدن بعد از جواب سوال نکین و احیاے دوم بحجت و تشویر و بر تقدیر از اقوال ایشان ظاہر  
میشود کہ مرود را بعد از سوال و جواب و نمودن جائے نشستہ او در بہشت و در قح باب بان سیمیر اند و در وقت بعث زندہ میگردد و اند  
و از احادیث کہ مذکور شد نہ معلوم میگردد کہ مرده تا قیامت در گور در عذاب و نسبت و رنج و راحت میباشد و این گمراہی و اورا باشد و باوجود  
و عدم تعلق روح ببدن چنانکہ مشور و اوراک را زمران و شناختن اہل ایشان را نیز روح اورا است فمتبر و اللہ اعلم - رواہ احمد و ابوداؤد -  
و عن عثمان - رضی اللہ عنہ - ان کان اذا وقف علی قبر کبکی - روایت است از عثمان کہ بود و سہ رضی اللہ عنہ چون می ایستاد  
بر سر گورے میگرفت و بسیار میگرفت - حتی یصل لحدیثہ - آنکہ تر میساخت ریش خود را بہ شسک - فقیل لہ تذکر الجنت و النار فلا تنکی

لم یسئلہ بشیء من عثمان راؤ کہ مکنی دیادی آرمی بہشت و دوزخ راؤ میگری۔ و بکنی من ہوا۔ و میگئی ازین یعنی از ایستادن بر سر قبر  
 و نہ کہ لیستن و یاد کردن عذاب آن۔ فقال ان رسول اللہ پس گفت عثمان کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفته است ان القبر  
 اول منزل من منازل الآخرة۔ بدرستی و راستی کہ قبر نخستین منزلیست از منزلہا سے آخرت۔ فان بخامسہ پس اگر برست کسی از  
 عذاب قبر و محنت آن۔ فابعدہ الیسر منہ۔ پس چیزے کہ پس از دست از منازل دیگر و عقبہا سے دیگر آسان ترست از ان۔ و ان  
 لم یخرج منہ فابعدہ اشد منہ۔ و اگر نرست از عذاب قبر پس انچہ بعد از دست سخت ترست از ان چنانکہ در عالم ظاہر گناہگار سے را کہ  
 در حضرت سلطان بیادند اگر در اول آمدن لطف کردند و آسان گرفتند بعد از دوسے آسان تر میشود و اگر ہم از اول چپیدند کار سخت تری افتد  
 قال۔ گفت عثمان۔ و قال رسول اللہ۔ و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما رایت منظر افظہ من دیدہ ام من بیج نظر گاہے رشت و ناخوش  
 را ہرگز۔ الا القبر اطلع منہ۔ مگر آنکہ دیدن گور ز رشت ترا زانست کہ محنت و شدت را بیا دودہ و عیش را منقص گرداند۔ رواہ الترمذی  
 و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ و عنہ قال کان النبی۔ و ہم از عثمان ست رضی اللہ عنہ کہ گفت ابو پیغمبر خدا صلی اللہ  
 علیہ وسلم اذا فرغ من دفن الیبت و قف علیہ۔ چون می پرداخت از گور کردن مردہ می ایستاد بروے۔ فقال پس میگفت۔ استغفر  
 لا خیکم۔ طلب آمرزش کنید مرزا و خود را۔ ثم سلوا بالثیبت لیستر علی بید و در خواہید براسے و سے از خدا کہ ثابت دارد او را در جواب  
 سوال ملکین۔ فانه آلا ان یسال۔ پس بدرستی کہ دے اکنون پرسیدہ میشود۔ رواہ ابو داؤد۔ و درین حدیث دلیل است کہ دعائے  
 زندگان سود کنندہ است و روان را در استغفار و طلب آمرزش مرایشان را سبب رحمت است و ہمین است مذہب  
 مشائخ اہل سنت و جماعت و بنوان اللہ علیہم جمیعین و عقائد نوشته اند فی دعاء الامیاء و اللہ اعلم و قد علم نفع لہم و این دعا و طلب ثبیت  
 غیر نفیس میت است کہ بعد از دفن کنند و مستحب است مؤمنان را سے از شافعیہ و بعضی از حنفیہ و حدیثی از ابی امامہ رضی اللہ عنہ آمدہ کہ  
 گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون مردیکے از برادران شہاد و دفن گردید او را و ریختند بروے خاک باید کہ بایستد مردے از  
 شہاد مردہ و بگوید یا فلان بن فلانہ و دے یعنی میت می شنود آن را و لیکن جواب نمیدہد لیستہ بگوید یا فلان بن فلانہ چون  
 باز بشنود برمی نشیند و قبر لیستہ بگوید یا فلان بن فلانہ و درین نوبت میگوید یا شاد کن مرا رحمت کند خدا سے تم ترا و لیکن شامی شہید  
 لیستہ بگوید یا دکن اے فلان آن کلمہ را کہ برآمدہ تو بران از دنیا شہادۃ ان لا الہ الا اللہ و ان محمد عبده و رسولہ و آنکہ را رضی شدہ  
 کہ خدا سے لقائے پروردگار است و محمد صلی اللہ علیہ وسلم پیغمبر است و اسلام دین است و قرآن امام تو چون گفت این را میگردد  
 یکے از منکر و گیر دست دیگرے را و میگوید بیرون آئید از پیش این بندہ چہ کار داریم ما باوے اکنون کہ حق سبحانہ و تعالیٰ تلقین  
 کرد او را رحمت او را مردے گفت یا رسول اللہ اگر نام مادر میت نہانیم چگونیم و بہ کہ نسبت کنیم او را فرسودہ نسبت کن بچاکہ مادر است  
 انتہی و خواندن اول سورہ بقرہ و مائت و آخر آن از آمن الرسول نیز آمدہ است و اگر ختم قرآن کنند لولے و افضل باشد و از  
 بعض علما شنیدہ شدہ است کہ اگر مسئلہ از مسائل فقہ ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول رحمت است و مناسب حال ذکر کلمہ  
 فرائض است و مختار آنست کہ خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافاً لبعضہم کہ قال الشیخ ابن الہمام۔ و عن ابی سعید

رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ گفت ابو سعید خدری گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تسلط علی الکافری قبرہ ہرگز نہیں بگشتہ  
 میشود بر کافر و گور او۔ تسعة وتسعون خینا۔ نو و نہ اژدہا۔ تنسہ و لمذغہ حتی تقوم الساعة میگردند کافران تا آنکہ برایشان قیامت  
 آئین گیسو فو قانیہ و کسر نون اوئے و تشدید آن مار بزرگ کہ آن را اژدہا گویند لکن گزیدن است و تس لفتح نون و سکون ہا بایں  
 ہمدگر رفتن بدنہا سہ پیش و آن نیز گزیدن است و مقصود از ذکر ہر دو تاکید است۔ لوان تنینا سہا لفتح فی الارض۔ اگر اژدہا  
 ازان اژدہا ہم زند و زمین۔ ما نہنت خضر۔ نمی رویاند زمین بیچ سبزہ را یعنی ہمہ از گرمی دم و سہ سوختہ میشود و جعفر لفتح خا و کسر  
 ضا و وفتح خا و سکون ضا و و بفتح ممد و دہ ہر دو روایت است۔ رواہ الدارمی۔ روایت کرد این حدیث را بایں لفظ واری۔ ورو  
 الترندی نحوہ۔ وروایت کرد ترندی مانند ان یعنی ہر دو در معنی یکے است و دو لفظ مختلف۔ وقال سجون بدل التسعة وتسعون۔ وگفت  
 ترندی ہفتاد بجائے نو و نہ کہ در روایت دارمی واقع شدہ است و مراد یہ دو مبالغہ است و علم قطعی بایں عدد موکول بشمار است  
 و بعض علماء وجہ مناسبتی ذکر کردہ اند چنانکہ طبری آن را نقل کردہ و گفتہ است کہ در حدیث آمدہ است کہ حضرت حق سبحانہ تم صد رحمت آفریدہ  
 کہ یکے را درین دنیا فرو فرستادہ است کہ ہر مہربانی کہ در عالم ہست اثر اوست و نو و نہ برابرے آن جہان نگاہ داشتہ و کافر چون  
 نگذیب احکام الہی کردہ و حق عبودیت او ادا ننمودہ است بجائے ہر رحمتی اژدہا بے برے او آمادہ کردہ شدہ است یا گویم  
 اللہ تعالیٰ را نو و نہ اسم است کہ بہر یکے ازان ایمان باید آورد و کافر چون انکار آن کردہ و برابر ہر عددے اژدہا بے بروے گماشتہ  
 شد انتہی و اقرب آن است کہ این مار و کثر دم تمثیل صفات وسمیہ و اخلاق نگوہیدہ است و شاید کہ اصول اخلاق در علم شارع  
 بایں عدد باشد و بوجہ نو و نہ توان گفت و باعتبارے ہفتاد ارجاع توان نمود کہ تا قبل اللہ اعلم

الفصل الثالث۔ عن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال خرجنا مع رسول اللہ۔ گفت جابر بیرون آمدیم مایا پیغمبر خدا صلی اللہ  
 علیہ وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی۔ لیسوے سعد بن معاذ کہ از اکابر و نقباے انصار بود رضی اللہ عنہ تنگامیکہ وفات یافت یعنی  
 بر جنازہ اور فتیم۔ فلما صلی علیہ رسول اللہ۔ پس ہر گاہ کہ نماز گزارد بروے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و وضع فی قبرہ۔ و نہادہ شد معاذ  
 در قبرش۔ و سوی علیہ۔ و برابر کردہ شد خاک ہر دوے سبح رسول اللہ تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ وگفت سبحان اللہ۔ سبحنا  
 پس تسبیح کردیم مایز۔ طویلا تسبیح دراز بازمان و زار۔ ثم کبر فکبرنا۔ پس تکبیر بر آورد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وگفت  
 اللہ اکبر پس تکبیر بر آوردیم مایز۔ فقیل۔ پس گفتہ شد۔ و پرسیدہ شد یا رسول اللہ کم سجت تم کبرت۔ برے چہ تسبیح کردی۔  
 و تکبیر بر آوردی۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ لقد قضایت علی ہذا العبد الصالح قبرہ۔ یعنی تسبیح و تکبیر ازان جبست  
 گفتم کہ تحقیق تنگ گردید برین بندہ صالح قبروے حتی فرجہ اللہ عنہ۔ تا آنکہ کشادہ داد و بیرون آورد اور اخداے لقائے  
 ازین تنگی و دشواری تسبیح و تکبیر برے استخلاص وے بود ازین شدت باجست تعجب و استغراب از مشاہدہ این حالت  
 رواہ احمد۔ ازین حدیث معلوم گردد کہ تنگی قبر و ضغظہ آن میباشد اگر چہ میت مردے صالح بود و رعایت اصلاح و چہ مرد  
 صالح کہ سعد بن معاذ بود کہ بخت موت وے عرش بنید و در ہاے آسمان برے وے کشادہ شد و ہفتاد ہزار فرشتہ

برخا زو سے حاضر گردیدہ این باب بحجت تفسیر کے کہ در حضرت قرب ازوے واقع شد یا سنت الہی برین جاری شدہ مثل  
 ورو جو ہم سر کیے را و السلام - وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ - وروایت سے از ابن عمر کہ گفت گفت پیغمبر خدا -  
 صلی اللہ علیہ وسلم - وحق سعد بن معاذ بعد از دفن وے - ہذا الذی تحرک لہ العرش - این آنکے سے کہ جنید بحجت وے عرش  
 وور وایتے آمدہ است (آہن العرش لموت سعد بن معاذ وور وایتے عرش الرحمن ودر بیان معنی این کلام اقوال سے یکے اگر  
 تحرک و اتہنا از کنایت از ارتجاج و نشاط سے یعنی نشاط و فرح نمود و اہل عرش بحجت معبود روح پاک اود و بتبشار نمودند بقدر و م  
 شریف و سے از جہت عظمت و کرامت از زو پروردگار تہائے شاید یا کنایت سے از عظم شان موت و شدت این حادثہ چنانکہ  
 می گویند بچوت فلانے زمین تار یک شد و قیامت بر خاست از تحس و تحزن از فقدان وجود شریف و معبود اعمال زکیہ و سے  
 چنانکہ آمدہ است کہ زمین و آسمان می گردید بر موت صالحان از زمین سکائے کہ علی می کرد بر و سے و از آسمان محلے کہ معبود  
 می کرد علی اوبران و مشرف و مبارک می گردانید آہنا را و توجیہ و تعلیل بفرح و سرور چنانکہ ورو وجہ اول مذکور شد موافق  
 است با پنچہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ جبریل نزو آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت کیست از امت تو کہ شب  
 مرد و ساکنان سہوات بدان مسرور و متبشتر شدند پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصہ  
 موت و سے در غزوہ خندق مذکور است - وفتح لہ ابواب السماء - و کشادہ شد براے و سے در ہائے آسمان بحجت  
 نزول رحمت ہر و سے از ان یا برائے معبود روح پاک و سے بران - و شہدہ بملون القاسم الملائکہ - و حاضر گردید اود الہی  
 برخا زو او ہفتاد ہزار فرشتگان - لقد ضم ضمتہ ثم فرج عنہ - بہ تحقیق تنگ کردہ شدہ و قبض کردہ شدہ قبض کردنی تخت پستہ آسمان  
 کردہ شد ازوے این دشواری - رواہ النسائی - وعن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہا - قالت قام رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم خطیباً - گفت اسماء دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالیکہ خطبہ خواندہ است - فذکر  
 ففتۃ القبر التي یقین فیہ المرء - پس یاد کردہ فتنہ قبر را کہ از مالش کردہ میشود و و سے مرد - فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجیر پس بگرہ  
 کہ یاد کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را نبالیدند و فریاد بر آوردند از ترس و یسب آن مسلمان نالیدنی عظیم - رواہ البخاری  
 ہکذا - روایت کرد این حدیث را بخاری این چنین و ہمین قدر - و زاد النسائی - و زیادہ کردہ است نسائی این عبارت را  
 کہ ایما گفت - حالت بنی دین ان انہم کلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - نالیدنی و فریاد کردنی کہ مانع شد و حاصل گردید و بیان  
 آمد میان من و میان فہم کردن بن سخن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی چنان فریاد و نال از مردم بر آمد کہ سخن آن حضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ میفرمودند من نشخیم و نفہیم - فلما سکت صخبہم - پس ہر گاہ کہ نشست و آرام یافت نال و فریاد ایشان  
 آہست از جل قریب منی - گفتم من مروجے را کہ نزدیک بود بن - ای بارک اللہ فیک - ای مرد برکت کند در کار تو خداے تم -  
 ما و اقال رسول اللہ - چہ گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فی آخر قولہ - ورا آخر کلام خود - قال قال - گفت آن مرد گفت  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - قد اوجی الی اکثم تقتون فی القبور - بہ تحقیق دچی کردہ شدہ است بسوے من کہ شاموزتہ انداختہ می شوید



و از نایش کرده میشود و قبرها - قریباً من فتنۃ الدجال - فتنه که نزدیک بقعنه و حال است در غایت شدت و نهایت محنت و تیرد جال و دعوی ربوبیت کند و مردم بحسب عجز و اضطراب باقرار ربوبیت و سه منتون شوند میست نیز احتمال دارد که بحکم حالت اضطراب چون بیست و قطاعت و مشقت فرشتها را بیند و رفته افتد چون از و سه پرسند کیست پروردگار تو یا پیغمبر تو از ترس چیزی بگوید که نباید گفت نفوذ بالله من ذلک و عن جابر رضی اللہ عنہ عین البنی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا دخل المیت القبر - روایت کند عابراً از پیغمبر خدا چون وارد آورده میشود مرد و در گور نشاست که آسمان عند غروبها - متمثل ساخته میشود و نموده میشود مرد را آنجا که در وقت غروب میباشد و در گور تاب فی مجلس یسبح عنین پس می نشیند میت و در حالیکه می بالد هر دو چشم خود را - و یقول دعونی اصلی - می گوید یا خود بگذارید مرا که نماز شام بگذارم یا آن فرشتگان میگویند که بگذارید مرا که نماز بگذارم پس ازان هر چه خواهد بکنید یا بعد از فراغ از سوال و جواب میگوید و خیال میکند که در اهل خانه خود نشسته است و این ولایت بر زنا بیت حال و سه می کند گویا که می شود و دنیا است و نجواب رفته بود و دلالت دارد بر سوختن و سه در او است و این و مداد است و منو اطمینت و سه بران وارد دنیا اما تفصیص مغرب بحسب مناسب حال غربت و تنهایی اوست و وقت شام با غریبان نسبتی دارد که شام غریبان میگویند و غریب بوقت شام چون در شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند لکن هم فو زلف را شکستی و تاریک شد جهان و اکنون فدا و شام غریبان کجا روندند نماز شام غریبان چه گیرند آقا زنده به بهای هاست غریبان به قصه پردازیم به رواه ابن ماجه - و عن ابی هریره عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت ان لمیت یصلی القبر - که میت باز میگوید و می رود بسوی قبر فقیه العجل فی قبره - پس می نشیند یا نشاند میشود مرد یعنی موصی در گور خود - غیر فرع ولا مشغوب - و در حالتی که می نشیند است و به منتون یعنی امین و فو شمال و فارغ البال و اصل شنبی شین و فتح غین مجتبین و سکون آن بر انگشتن شمر و غنمه و تنهایی - ثم یقال فیم کنت - پس تر گفته میشود و پرسیده میشود مرد را که در چه دین و ملت بوده تو در دنیا - فقول - پس میگوید کنت فی الاسلام بودم در دین اسلام - فیقال یا هذا الرجل - پس پرسیده میشود و جلیست صفت این مرد و چه گونه است اعتقاد تو بوجه سه - فقول محمد رسول اللہ - پس میگوید سه بخدا فرستاده خداست - جا و نا بالینات من عند اللہ - آورد ما را معجزات ظاهر و پدید از نزد خدا - فصدقناه پس تصدیق کردیم ما را و راست گودا نشیم - فیقال له بل را یت اللہ چون گفت که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از پیش خدا آورده گفته میشود او را آید دیده تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده بجه دلیل میگوئی و درین امتحان اوست در تصدیق با کما و فرستاده خداست - فقول ما ینبی لاهل ان یری اللہ پس میگوید یا نیر سدنی من و مرا بیج - کیسه را که به بیند خدا میباید و تقدس را در دنیا و کین من دلیل ظهور صدق او میگوید بم معجزات بنیات - فیفرج لفرقة قبل النار - پس کشاده میشود مرد را اشکافه بجانب آتش و درج فیفرج تخفیف را است و تشدید نیز آمده است و قبل کسب قانت و فتح با منی جانب جبهت و همچنین در همه جا - فینظر الیه یحطم بعضها بعضا - پس نگاه میکند بجانب آتش و فتح و سه می بیند او را که می شکند و پا کمال میکند بعض و سه بعض را این کنایت است از ازدحام و شدت زبانه آتش و در هم و بر هم افتادن آنها و یکدیگر -

فیقال له انظر الی ما واک الہ - پس گفتہ میشود مرآن مرد را کہ بنگر بجانب چیزے کہ نگاہ داشتہ است ترا خدا تبارک و تعالیٰ از آن دور بعض نسخ منہ مذکور است - ثم یفرج لہ فرجہ قبل الخبۃ - پستہ کشادہ میشود مراد را شگافے بجانب بہشت - فینظر الی زمر ترسا و ما فیہا پس نگاہ میکند با آنکہ امر کنند اورا بنگاہ کردن بسوے خوبی و تبارکی و خوشی بہشت و آنچه در بہشت است - فیقال له ہذا مقعدک - این جائے نشستہ است - علی البتین کنت - زیرا کہ بریقین و ایمان بودہ تو در حیات دنیا - و علیہ ست - و ہمیرین یقین و ایمان مردی تو دست بضمیمہ و کسر آن ہر دو صحیح است - و علیہ تبعث - و ہم برایمان و یقین براگتہ میشود از قبر روز قیامت - ان شاء اللہ تعالیٰ - اگر خواستہ است خدا تبارک و تعالیٰ و این کلمہ از برائے تبرک و تحقیق و اظہار شوق و رغبت ست چنانکہ بیمارے را یا مبتلاے را گویند خاطر جمع وار بہ پیشوی و خلاص میشود انشا اللہ تعالیٰ - و یجلس الرجل السوفی قری و نشاندہ میشود مرد بدور قریش و سوفی سبب و لغت است - قرعاً مشغوباً - ترساک مفتون تبارہ - فیقال له فیم کنت - پس گفتہ میشود مراد را در چہ حال و کہ امروین بودہ تو - فیقول - پس میگوید - لا ادری - نمیدانم و در نمی یابم - فیقال له ما ہذا الرجل - پس گفتہ میشود مراد را چیست و صف این مرد - فیقول سمعت الناس یقولون قولاً فقلتہ پس میگوید شنیدم مردم را میگفتند سخنی را پس گفتم من نیز آن را فیفرج لہ فرجہ قبل الخبۃ - پیش کشادہ میشود مراد را شگافے بجانب بہشت فینظر الی زمر ترسا و ما فیہا - پس نظر میکند بسوے خوبی و تبارکی بہشت و چیز کہ در بہشت است - فیقال له انظر الی ما صرنا اللہ عنک - پس گفتہ میشود مراد را نگاہ کن بسوے چیز کہ باز گردانیدہ است خدا تبارک و تعالیٰ از تو - ثم یفرج لہ فرجہ الی النار فینظر الیہا یحطم بعضها بعضاً - پستہ کشادہ میشود مراد را شگافے بسوے آتش و زرخ پس نظر میکند بسوے اودی بنیدہ مشکند بعض و بعض را - فیقال له ہذا مقعدک - پس گفتہ میشود مراد را این جائے نشستہ است - علی الشک کنت - بر شک کہ بودہ تو - و علیہ تبعث و بر شک کہ مردہ تو - و علیہ تبعث انشا اللہ تعالیٰ - و بر شک براگتہ میشود اگر خواستہ است خدا - رواہ ابن ماجہ

### باب الاعتصام بالکتاب والسننہ

فی الصراح الاعتصام حنک و زردن و جنگ و زردن کتاب و سنن و اعتقاد و آوردن بحقیقت آن و عمل کردن ست با نچہ در آن واقع شدہ و در ربودن از بدعت و مذہب اہل اموا مراد کتاب قرآن مجید ست و سنن بمعنی سیرت و طریقہ سلوک دروین آمدہ و بمعنی انحر سوا طبت کردہ براہ عزت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بے وجوب مراد اینجا نچہ امر و نہی کردہ شدہ است بدان در غیر کتاب بقرینہ مقابلت الفصل الاول - عن عائشہ - رضی اللہ عنہا لما قال رسول اللہ گفت عائشہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من احدث فی امرنا ہذا - کہے کہ نوید کرد و در دین ماکراین دین روشن و ہمویدہ است - ما لیس منہ چیزے را کہ نیست ازین دین یعنی احداث کرد چیزے کہ نیست در کتاب و سنن صریحاً و مستنبط از وے و نہ حکم کرد بصحت وے کتاب پس شامل شد اجماع و قیاس را و مراد چیز نیست کہ مخالف و غیر آن باشد - فہو رد - پس آن چیز بآن کس ظاہل و سرور و متفق علیہ - و عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی و خطبہ بعد از حمد و صلوٰۃ

چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود۔ اما بعد فان خير الحديث كتاب الله۔ بهترين سخنان کتاب خداست که قرآن مجید است۔ و خير الامدی همی محمد۔ و بهترين طريقه ما دیر تاسے نیک طریقہ و سیرت محمد است صلی الله علیه وسلم۔ و شر الامور محدثاتہا۔ و بدترین چیزها چیز نیست که نوپیدا کرده شده است در دین که بدعت عبارت از آنست۔ و کل بدعة ضلالة و بدعت سبب گمراهی است رواه مسلم۔ بدانکه هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت است و از آنچه مافوق اصول و قواعد سنت اوست و قیاس کرده شده است بر آن آن را بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت وضلالت خوانند و کل کلی بدعت ضلالت محمول بر این است و بعضی بدعتهاست که واجب است چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزها یک حفظ دین و ملت بر آن موقوف بود و بعضی مستحب مثل بنای بناها و در سه با و بعضی کرده مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی و طلاها ماسه لذتیده و لباسها ماسه فاخره بشرطیکه حلال باشند و باعث طغیان و کبر و منافرت نشوند و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبودند چنانکه میری و غیره بآل و ماندان و بعضی حرام چنانکه مذاهب اهل بیع و اموار خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفا مے را شنیدین کرده باشند اگر چه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت است و لیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه و حقیقت سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفا مے را شنیدین را رضی الله عنهم اجمعین۔ وعن ابن عباس۔ رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بغض الناس الى الله ثلثة۔ و شمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمانان بسوی خدا سبکس اند۔ لمحذنی الحرام۔ اول المحاذی کنندہ و زترین حرم و المحاذ و بغض یعنی میل است و باطنی محذویند آن حضرة را که در یک جانب قبر میکنند و در شرع میل کردن از حق باطل و مراد المحاذ و در حرم ارتکاب کردن چیز مے را که نمی کرده شده است از آن و در زمین حرم چنانچه کشتن و جنگ کردن و شکار کردن یا مطلق گنایان چنانکه مذہب ابن عباس است که چنانکه طاعت درین زمین مضاعف میشود بمعصیت نیز همین حکم دارد زیرا که اسات ادب در مقام قرب شیخ ترویج ترست و لهذا مے رضی الله عنه اقامت که را کرده داشته از صحبت نگا داشت حرمت و تعلیم این مکان شریف پس زنت و در طائف سکونت و زریده۔ و متعفی فی الاسلام سنة الجاهلیة۔ دوم طالب کنندہ و اسلام طریقہ جاہلیت را و شعار آن را چنانکه نوحه کردن و بر روی کردن و گریبان چاک کردن بر سر مرده و فال بدرگفتن از طیور و امثال آن۔ و مطلب دم اند و بغیر حق۔ سوم طلب کنندہ خون مرده را بناحق۔ لیبرینی دمه۔ براسه مجرد آنکه بریزد خون او را نه براسه غرضه و اگر چه خون ریختن مطلقاً مذموم و ممنوع است و لیکن بقصد مجرد خونریزی مذموم ترویج ترست گویا مقصود نفس معصیت و ذات اوست و باید دریافت که چون طلب کنندہ و خواہنده معصیت را این حال است حال فاعل آن چه خواهد بود۔ رواه البخاری۔ وعن ابی ہریرة۔ رضي الله عنه۔ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل استی یظنون الجنة۔ همه امت من می در آیند بهشت را۔ الا من ابی۔ مگر کسیکه سرکشی کرد

جست

المذنب الایمانی  
قد ربه فی کل

قبیل دمن ابی۔ گفتہ شد ویرسیدہ شد از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ سرکشی کرد یعنی مراد بانکہ سرکشی کرد کیست پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب آنکہ سرکشی کرد و آنکہ نکر و هر دو قسم را ذکر کرد از براسے زیادت الیضاح و بیان۔ قال۔ گفتہ من اطاعتی و خل الخیر۔ کہے کہ فرمان برداری کند مرا و چنگ در زنجبتاب و سنت و آید بہشت را۔ و من عصا فی قعد ابی و کہے کہ میفرمائی کند و بدعت و زرد و تاج ہو اسے نفس گرد و پس بہ تحقیق سرکشی کرد و در نیاید بہشت را۔ رواہ البخاری۔ و عن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال باوت لما کنا الی البنی۔ گفتہ جابر لبہام از آنحضرت کہ آمدند جماعہ از فرشتگان بنو سہیم بنی امیہ علیہ وسلم و ہنأتم۔ و حال آنکہ آن حضرت خوابیدہ بود۔ فقالوا۔ پس گفتند آن فرشتگان یکدیگر۔ ان لہا حکم ہذا مثلاً۔ بدستی کہ مرآہ شمارا کہ اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم قصہ و حال عجیبی است و اطلاق صاحب بران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نسبت بملائکہ باعتبار صحتیست کہ الآن حاصل است۔ فاضر الی مثلاً۔ پس ذکر کنید و بیان نماید مراد را آن قصہ و حال را تا بداند و امت را بدان خبر و بد۔ قال بعضهم انہ نامک گفتند بعضی از آن فرشتگان کہ و سے در خواب است بیان کردن مراد را چہ فائدہ کند کہ نمی شنود و قال بعضهم ان العین نامک و القلب یظلم۔ و گفتند بعضی از آنکہ چشم او در خواب است و لیکن دل بیدار است و این حال و انھی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ در خواب چشم مبارک و سے بستہ بود و سے و آنچه بچشم توان و رک کرد در شبافش و لیکن قلب شرفیست و سے بیدار بود و سے و آنچه در حضرت و سے صلی اللہ علیہ وسلم مذکور شد۔ پس شنیدے چنانکہ در حدیث آمده است کہ تمام عینا سے و الانیام قلبی۔ فقالوا۔ پس ذکر کردند آن قصہ و حال عجیب را و گفتند مشکوٰۃ الخیر و رحل بنی و از۔ قصہ و حال عجیب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با تمام این قصہ و حال عجیب است کہ مرد و سے برآورد سر اسے و چیل فدا مادیت۔ و ساخت و ران سر را و وجہ آورد بہ ہر فرد و ضم و ال مہل طعام سے است کہ مردم را بیان بخود نمیدہ فتح و ال خیر آمد است و در حدیث آمده است کہ القرآن ما وجہ اللہ۔ و لبث و اعیا۔ و یفرستاد آن مرد و سے لاکہ بخواند مردم را بران طعام۔ فمن اجاب الداعی و خل الدار و اکل من الماء و تب۔ پس کہے کہ پارس و داد آن خوانندہ بود و نہ در ہر فرد خورد آن طعام۔ و من لم یحب الداعی لم یقبل الدار و لم یأکل من الماء و تب۔ و کہے کہ اجابت نہ کرد آن خوانندہ را و در نیامد برآورد خورد از آن طعام۔ فقالوا اولو مالہ لیفقہا۔ پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت این قصہ و این مثل را براسے و سے تا بفہم کہ مراد چیست۔ قال بعضهم انہ نامک۔ و رین مرتبہ نیز گفتند بعضی از ایشان کہ و سے در خواب است۔ و قال بعضهم ان العین نامک و القلب یظلم۔ و گفتند بعضی کہ چشم در خواب و دل بیدار است۔ فقالوا۔ پس بیان کردند تاویل آن را و گفتند۔ الدار الخیر۔ مراد لبیر سے کہ بنا کردہ شدہ بہشت است۔ و الداعی محمد۔ و خوانندہ مردم را بان طعام محمد است صلی اللہ علیہ وسلم و طعام سے را کہ ساختہ شدہ و مردم را بدان خواندہ شد کہ آن نعمتہا سے بہشت است ذکر نکرد از جهت ظہور آن و مرد و سے را کہ بنا کردہ سہ سے را نیز ذکر نکرد از جهت سہ سے ادب با طلاق مرد و برحق لغائے و تقدیس

اگرچہ بطریق تشبیہ است فیمن اطاع محمد - و چون محمد بفرمودہ خدا سے توائے بخواند پس کسی کہ فرمانبرداری کمر محمد را  
صلی اللہ علیہ وسلم - فقد اطاع اللہ - پس یہ تحقیق فرمانبرداری می کند خدا سے را - من عسی محمد انفع علی الله - و کسی کہ سیرفانی  
کند محمد را صلی اللہ علیہ وسلم سیرفانی میکند خدا را - و محمد - صلی اللہ علیہ وسلم - فرق بین الناس - و محمد فرق و تمیز کننده است  
میان مردم کافر و مؤمن و عاصی و مطیع هر که تصدیق دے کر مؤمن شد و هر که تکذیب و کفر نمود کافر گشت و هر که عمل کند بفرمودہ  
وے مطیع باشد و هر که عمل نکند عاصی و ذوق نفع و سکون را بمبنی فارق و بعض تشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کرده  
اند و یکے از آنها سے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در تورات فارق نیطا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل این جوئی  
در کتاب الوفا باخبار المصطفیٰ ذکر کرده کہ ابن قتیبہ روایت کرده است کہ مسیح جواریں را گفت کہ من میروم و بعد از من فاطمہ  
می آید کہ روح حق است کہ حکم نمی کند از نزد نفس خود و میگوید اگر گفتہ میشد بگوید وے گواہی میدہد بر صدق من  
و ہر آنچه آلودہ گردانیدہ است خداوند تبارک و تعالیٰ برائے شما خبر میدہد شمار اہل ان و در حکایت یوحنا کہ یکے از جواریں است  
آمده کہ مسیح گفت فاطمہ نمی آید شمار تا آنکہ نیرد من و چون می آید تو بیخ میکند عالم را برگردانان و میگوید سخن را از پیش خود  
و سیاست میکند شمار با حق و خبر میدہد شمار با سچاوت و غیوب کہ می آید شمار با سرار و بیان میکند شمار از ہر جز را و وے گواہی  
میدہد بر برائے من چنانکہ گواہی میدہم من برائے او و می آرم من برائے شما شمار را و می آرد وے تا و تلی و تفسیر آن را -  
رواہ البخاری - و عن الش - قال جاء ثلثہ ربط الی ازواج النبی - گفت النبی رضی اللہ عنہ سہ تن از صحابہ  
زنان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میسالمون عن عبادۃ النبی - و حالیکہ پیغمبر سہن ایشان را از عبادت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ مقدار  
بود - فلما اجابوا بہا - پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیان کردند از و اج سطرہ کہ عبادت ایشان  
اینقدر بود - کانہم قالوا - ہتھید لام گویا کہ این سہ تن کم پنداشتند آن عبادت را و گمان ایشان آن بود کہ چون قدر و ثمر  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بزرگ تر و بلند تر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود و لیکن ادب و زبردند و جناب و غرّت او تر و  
بہر تقدیر داشتند - فقالوا - پس گفتند این - نحن من النبی - کجا ایم ما از پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی ما را بجناب وے بہ نسبت  
اگر عبادت کم کند اورا میرسد - و قد غفر اللہ لما تقدم من ذنبہ و ما تأخر - و حال آنکہ بہ تحقیق آمرزیدہ است خدا سے بقائے مرورا  
انچہ پیش گذاشتہ از گناہان او و انچہ پس آمده اورا گنجایش دارد کہ کم کند عبادت بخلاف ما کہ محتاجیم بآمرزیدہ شدن گناہان  
و نہ استند آن عزیزان و نیک نگر نیستند کہ اندک عبادت از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم بیشتر از ہر پیش است از جہت کمال  
سوءت و وقوت حضور و تمام احسان و بہ در عبادت و نیز آن از جہت و فور رحمت و کمال شفقت اوست براست و در  
تعلیم رعایت حقوق نفس و اہل عیال است و نیز استقامت و در رعایت اعتدال و اداست عمل است و بسا باشد کہ تکثیر  
د افراط و بر عمل منفی بفتور و طلال گردد و در توجیہ غفران و ذنوب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ قرآن مجید بدان  
ناطق است اقوال بہترین اقوال آنست کہ این کلمہ تشریفست مرا آنحضرت را از جانب مولے تعالیٰ



بے آنکہ ذنب وجود داشته باشد چنانکہ صاحب مرئیدہ خود را بگوید کہ گمانان ترا بخشیدم تو فارغ البال باش و هیچ اندیشه  
 کن اگر چه آن بندہ گناہ نداشتہ باشد و توجیہ مشہور اینست کہ حسنات الابرار سیئات المقربين - فقال احدہم اما انما قال  
 اللیل - پس گفت یکے ازان کہ کس اما من پس عمد کردم کہ نماز بگذارم در شب - ابد - ہمیشہ یعنی تمام عمر یا تمام شب وقال  
 الآخر اما صوم النهار ابد - وگفت دیگرے من روزه دارم روز ہمیشہ - ولا افطر - وخی کشایم روزه را - وقال الآخر انا  
 اعتمر البشار - وگفت دیگرے من گوشہ میگیرم از زنان - فلا اتزوج ابد - پس نکاح نمیکنم ہمیشہ اگر این مرد زنی  
 نداشته است مرد فطما راست و اگر داشته باشد مرد اعتراف طلاق بود و ترک نکاح بعد از ان - فجاؤ البنی صلی اللہ علیہ وسلم  
 الیہم فقال - پس آمد آن حضرت بسوے ایشان پس گفت - اتم الذین قلم کذا وکذا شما مید کہ میگفتید چنین وچنین -  
 اما اللہ انی لا شاکم لہ - آگاہ باشم بخدا سوگند بدستی کہ من تحقیق تر سکار ترین شما ام مر خدا سے را - و القاکم لہ و پر پیروکار  
 ترین شما ام مر خدا سے لقائے را - لکنی صوم و افطر - لیکن من روزه میدارم و میکشایم نیز روزه را یعنی گاہے میدارم  
 و گاہے نمیدارم - واصلی وارقد - و نماز میکنم و خواب نیز میکنم - و اتزوج النساء - و نکاح میکنم زنان را و جماع میکنم  
 با ایشان فحن رغب عن سنتی فلیس منی - پس کسیکہ اعراض کند از سنت من پس نیست آنس از تابعان من متفق علیہ - و من  
 عا المشیئة - رضی اللہ عنہا - قالت من رسول اللہ - گفت عائشہ کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم شیا علیے را - فخص فیہ - پس آسانی  
 کرد و رو سے و مسالہ نمود یعنی عمل بر خصلت کرد با عمل بر خصلت فرمود و مراست را و خصلت دلخت آسانی و فراخی در کار و ترخیص  
 رخصت دادن و آسانی کردن - فتنزه عن قوم - پس تنزه کرد و دوری جستند از ان عمل گروہی یعنی نیکیا ندانستند کہ بر خصلت  
 عمل کنند - فبلغ ذلک رسول اللہ پس رسید این خبر پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم فخطب محمد اللہ ثم قال - پس خطبہ خواند  
 پس شاکر و خدا را پس گفت - ما بال اقوام یتغیر ہون عن الشیء اصنفہ - چیست حال قوم ہاے کہ تنزه میکنند از علی  
 کہ میکنند من آن را و پیغمبر ایم بان - فواللہ انی لا علمہم باللہ پس بخدا سوگند بدستی کہ من ہر آئینہ و انا ترین ایشانم بخدا -  
 و اشہدکم کہ منشیئہ - سخت ترین ایشانم از رو سے رسیدن مر خدا را یعنی من با وجود کمال تقوے و ترسکاری بر خصلت عمل  
 میکنم ایشان کیانند و چکس باشند کہ نکنند و در حقیقت عمل بر خصلت دشمن حکمت است از ترویج نفس و اظهار عجز و ضعف بشریت  
 و مشاہدہ تخفیف و ترخیص پروردگار کہ بالقضائہ نیست آن حکم عینیت گیر و ولہذا فرمودہ اند کہ خدا سے لقائے دست میدارد کہ  
 عمل کردہ شود بر خصلت ہاے او چنانکہ دست میدارد کہ عمل کردہ شود و لغز میثاہے او - متفق علیہ و عن رافع بن خدیج -  
 بر وزن کہیم اصبہانی النصارى است حاضر نشدند بر راز از جنت صف و حاضر خدا و خندق را و سائر مشاہدہ را و رسیدہ را  
 تیر و گفت آنحضرت گواہی میدہم من ترار در قیامت و شکست جراحت و سے در زمان عبد الملک بن مروان سنہ ثلث وین  
 و بود عمر و سہتا و شمش و بعض گفتہ اند در زمان معاویہ وفات یافت - قال قدم بنی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینہ - گفت  
 قدم آورده آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدینہ را - و ہم یا برون اتحل سو حال آنکہ اہل مدینہ گشتی میدادند خمارا و اصلاح

میکردند و آبستن میکردند و آنرا چنان باشد که شکوفه نرادر شکوفه ماده درآرد تا باذن خدا آبستن گردد و یا برون  
بفتح یا و سکون همزه و کسر باضم اوست و بضم یا و فتح همزه و کسر باسے مشدده نیز وایت است - فقال - پس گفت  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق استفهام انکار - ما تصنعون - براسے چه میکنید شما این عمل را - قالوا کنا نضنعه - گفتند بودیم  
ماز قدیم و عادت داشتیم که میکردیم این عمل را و این عمل بار و دیگر و اندر مارا - قال - فرمود - لعنکم لو لم تفعلوا کما کان خیرا - شاید که اگر  
کنید شما این کار را باشد بهتر چون عمل جاهلیت است و مرآن را تاثیر سے ظاہر نیست تا کردن او اوے باشد - فقره - پس  
گذاشتند آن کار را - فنقصت - پس کم آورد و خرابار را یکم شد باز خرابا - قال - گفت راوی - مذکور واذ لک له - پس گفتند  
این واقعہ مر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را - فقال - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - انما انا بشر - نیستیم من مگر بشر - و  
امرکم بشئ من امرکم - چون بفرمایم شما را یک کار سے از کار سے وین شما - فخذوا به - پس بگیرد آن فرموده را و کار بندید آن را  
و اذا امرکم بشئ من رائی - و چون بفرمایم شما را چیزی سے از راسے و اجتهاد خود - فانما انا بشر - پس نیستیم من مگر بشر شاید که خطایم کنیم  
بچنین آمده است صریحا در روایت احمد حافل آنکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باجتماع خود از ان منع کرده بود بے آنکه وحی  
کرده شود لیوے وے در دنیا بچیز سے زیر کردید آن را از امور جاهلیت و عادات آن و تاثیر آن و در زیادت و نقصان  
بعقول نیافت بے آنکه نظر فرمایند در آن یا آنکه شاید آن را خاصیت باشد در آن بحریان عادت انہی تقایے و لہذا جزم نکرد  
بمع بلکہ فرمود اگر کنید بهتر باشد و در حدیث ولالت است بر آنکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم التفاتے بنمود با مثال این از امور  
دنیا ویر و متعلق بنود غرض و سے بدان از جهت عدم تعلق سعادت و دنیا و آخرت بدان و استقام سے بنود مگر بے بیان امور متعلق  
بدین و چون وید کہ مر آنرا خاصیت است بحریان عادت انہی و منے نیز درین باب وارد شدہ سکوت فرمود و اغماض نمود و این  
معنی انچه در بعض روایات ہمدین قضیہ آمده کہ فرمودہ انتم اعلم باسور دنیا کم شما دانایید بکار سے دنیا سے خود یعنی مرا کار سے  
و التفاتے بدان نیست والا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دانایست از ہر کار سے دنیا و آخرت - رواہ مسلم - و عن ابی ہریرہ  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما مثلی مثل بالعتقی الہدیہ - خیر این نیست کہ قصہ و حال من و قصہ و حال چیز سے کہ  
فرستادہ است مرا پروردگار تقایے بدان چیز از دین و شریعت و انچه خبر میدہم از عذاب و دنیا و آخرت بہر عدم ایمان  
و طاعت - کمثل رجل اتی قوما فقال - ما نذ قصہ و حال مرویست کہ آمد تو سے را پس گفت آن مرد - یا قوم انی رايت ابعثت  
یعنی - اے قوم بدرستی کہ من دیدہ ام لشکر را بدو چشم خود - وانی انا اللہیر العریان - و بدرستی کہ من خوف رسانندہ بر ہنہ ام  
معنی این سخن آنست کہ عادت عرب بود کہ چون یکے لشکر سے را میدید کہ بشارت می آید بر ہنہ میشد و جامہ را بدست میگرفت  
و بلند بر میداشت و اگر سر خود میگذاشت و بر قوم خودی آمدہ اعلام میکرد کہ لشکر سے بشارت می آید یا دید بان کہ براسے خبر دای شمن  
میگذاشتند چون دشمن را می دید جامہ را از بدن میکشید و بلند میکرد و انید باین جست بجز ہنمی مانند بجز از ان مثل شدہ ہر امر را کہانے کہ خبر میدہ  
میشود از ان و شہ نیست و ان داین ہر دو معنی و از ان در آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروجہ اتہم پیادہ ہر دوید است از جهت

ظہور صدق و خبر دے و وجود کمال خوف از وقوع عذاب کہ خبر میدہد بران - فالنجاء والنجاء - ہمدو قصر ہر دو آمدہ و معنی دے  
 شتابی کنید شتابی کنید بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت - فاطاعہ طائفہ من قومہ - پس فرمانبرداری کروند و باوردن باشند  
 خبر آن مردور البغیۃ از اقوام او - فادجوا - پس رفتند و گریختند شب و شب و آدجوا بفتح ہمزہ و سکون دال و کسر ہمزہ و تشدید دال  
 پھرد و وجہ خوانندہ اند و اول پہنچی سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول المیخ و او کد است - فانطلقوا علی مہلم  
 پس رفتند بر ہمتی و نرمی و آرام خود و مہلم بفتح میم و باو بسکون مایز و روایت است طیبی از نووی در کتاب مسلم علی مہلم یعنی  
 میم و سکون باو بتابع از لام نیز روایت کردہ - فجوا - پس رستگار می یافتند و بسلاست رفتند - و کذب طائفہ منہم -  
 و کذب کردند آن مرد خبر رسانند و باوردن داشتند خبر او را طائفہ دیگر از قوم دے - فاصبحوا مکانہم - پس صبح کردند و بایشان  
 بجائے خود و گریختند - فصبح الجیش - پس صبح کرد ایشان را لشکر و درآمد بر سر ایشان در وقت صبح - فامکرم واجتاحتہم - پس  
 مالک گردانید ایشان را آن لشکر و غارت کرد و از پنج برکنہ ایشان را - فذلک مثل من اطاعنی - پس آن قصہ و حال کہ  
 است کہ فرمانبرداری کرد مرد باوردن داشت خبر را - فاتبع حاجتہ - پس پیروی کرد چیزے را کہ آورده ام من آن را از دین  
 و شریعت - و مثل من عصانی و کذب ما جئت بہن الحق - و حال کہے کہ بغیر مانی کرد مرد و دروغ دانست چیزے را کہ آورده ام  
 سن آن را از حق یمن علیہ - و عن ابی ہریرۃ - رضی اللعنه - قال قال رسول اللہ علیہ وسلم مثل من جمل  
 است و قد نارا - حال من بچو حال مردے ست کہ از دخت آتشے را - فلما اضاءت ما حولہا - پس ہر گاہ کہ روشن شد آتش  
 در مکانا یک گرو است یا روشن کرد آتش مکانا را کہ گرو است یا روشن شدند مکانا کہ گرد آتش اند و در روایت بخاری  
 حو لہ آمدہ پس ضمیر راجع بر جل است - جعل الفرائش و نذرہ الدواب التي تقع فی النار - در ایستادن و نذرہا دین جنینہا و کہ کہما  
 کہ عادت ایشانست کہ می افتند و آتش - یقین فیہا - می افتند و در آن آتش کہ از دخت است آن مرد - و جعل یخیرہن - و در ایستاد  
 آن مرد و منع میکند و باز میارود آن دواب را از افتادن و در آتش - و یغلبہن - و چیرہ میشوند آن دواب بر آن مرد و باز نمی آیند از  
 افتادن و در آتش یقین فیہا - فنج یا و تا و قات و حاء مہملہ مشدود پس از دو حام میکنند و می افتند آن دواب و در آتش بنظر و اندیشہ مالک  
 فانا اخذہم عن النار - پس من گیرندہ ام جائے ہذا از شمار و باز دارندہ ام شمار از آتش - و انتم لقمون فیہا - و شما از دھام  
 میکنید و می افتید در آن - و حجر لضم حاء و فتح جیم و سکون آن نیز گفته اند و زائے در آخر جمع حجرہ بالضم و سکون جائے بسطن از اشتقاق از  
 حجر یعنی منع و این کنایت است از شدت منع چہ ہر کہ خواہد کہے را باز دارد از حرکت جنگ و زہد و دے و گیر و جامہ او را خصوصاً  
 چون ہذا را بگیرد و حال جنین ہر دے تنگ گرد و از جہت خوف کشادہ شدن ہذا را از دگشتان عورت - ہذہ روایت البخاری  
 و این روایت بخاری ست - و المسلم نحوہا - و مسلم را آنند و است باختلاف در بعض الفاظ - و قال فی آخرہا - و گفته است مسلم  
 در پایان روایت خود این عبارت را کہ - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فذلک مثلی و لکم پس آن مذکور حال من و حال شماست  
 کہ صود الہی را کہ محام و نواہی او بند اجتناب باید کرد و در باید بود از انہار روشن و واضح بیان کردہ ام چنانکہ کہے کہ آتش افروزد و شمار دے می افتند

خبر دے  
 بگریزید تا نجات

خبر رسانند و باوردن

و بازیدار من شمار ازان چنانکه فرمود - اما آنچه بجز علم عن النار - من گیرنده ام جاسے بند - ازان شمار از آتش و کر  
میگویم - علم عن النار علم عن النار - بمانند بسوے من و در شوی از آتش - فغلبونی - پس غالب می آید مراد چهره مشهور برین  
و تخمونی نهاده می افتد و آتش و غلبونی بشدید بودن و تخفیف آن بقاعده نحو هر دو درست است و لیکن روایت بشدید بودن  
است نفی علی - و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل البغی السدین الهدی و العلم مثل چیزه  
که فرستاده است مرا خدا بآن چیز که هدایت و علم است - کثل الغیث الکثیر - همچو مثل باران بسیار است که - اصحاب ارضا - رسید آن  
باران زبته را - فکانت منها طائفة طيبة - پس بود ازان زمین قطعه لطیف و پاک و طیب اراض انچه بر ویانند گیاه را و طایفه  
و طائفة طيبة بر دو بر فاعند و روایت - قبات الماء - پذیرفت آن قطعه زمین و فرو برد آب را - فانبثت الکلال و العشب الکثیر  
پس بر ویانند گیاه بسیار را و کلا و هم و مقصود بر وزن ملا و گیاه تر باشد یا خشک و بعض مخصوص بخشک و از عشب بزمین سکون  
شیں گیاه تر - و کانت منها اجادب - و بود بعضی ازان زمین سخت که نگا دارد آب را و فرو برد آن را و نه رویاند اجادب  
بجیم و دال مملو جمع جدب و زمین است صحیح از روست و روایت و موجود و اصول نسخ و قاضی عباس گفته همچنین روایت کرده  
شده ایم ما و همچنین بخلاف و در قاسوس آورده است این لفظ را از حدیث و در ماده جیم و دال مملو و بعض این لفظ را از اجادب  
بذل عجمه و احزاب بحاسه مملو و از اسه و اجار و بر و دال را برت کرده اند و بعضی اخاذات بکسر هزه و حاسه عجمه مخففه  
و دال عجمه مخففه و آخر تا جمع نوشت نیز روایت کرده و معانی این الفاظ در شرح همین شده است و صحیح همان اول  
سست و الله اعلم - اسکت الماء - نگا داشت آن زمین آب را - فقع السد به الناس - پس سودمند گردانیده خداست  
بآن زمین بسبب آب که نگا داشت مردم را و در بعض نسخ فقع السد یعنی نفع و او آب که در آن زمین ایستاد -  
فشربوا پس نوشیدند مردم - و سقوا - و نوشانیدند آن آب را - و زرعوا - و زراعت کردند بآن آب و در بعض روایات  
بجاسه زرعوا آمده از عی یعنی چرانیدن - و اصحاب منها طائفة اخری - و رسید آن باران طائفة دیگر از زمین - انما  
هی فیحان نیست آن طائفة از زمین مگر فیحان کسرات و سکون یا جمع قاع یعنی زمین هموار فراخ و بعض گفته اند زمین  
ریگ و از که نریانند گیاه را و نگاه ندارد آب را چنانکه فرمود - لا تمسک ماء و لا تثبت کلا و ذلک مثل من فقه فی دین الله پس  
آن مجموع مذکور حال کسی است که فقه و عالم و دانا و زیرک شود و دین خدا - و فقه بالعتقی السد به - و نفع کرد او را چیزه که  
فرستاد خداست لقائه بدان فیض و علم - پس دانست دین را و دانا نید و دیگر آن را و فقه و لغت یعنی فهم و باطنی و فقه  
بکسرات آید در شرع یعنی علم دین و باطنی و فقه بضم فاء و در حدیث بر دو وجه روایت آمده و ثانی اکثر و شهر است  
و مثل من لم یرفع بذلک راسا - و حال کسی که سر بر داشت با نخه فرستاده است مراد از آن کتایت است از  
کبر و عدم توجه و اقبال بدان - و لم یقبل هدی الله الذی ارسلت به - و نه پذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من  
بآن - متقی علیه - بدانکه از آدمیان دو قسم ذکر کرده منافع بدین و غیر منافع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منافع





میکند چیز سے را کہ متناہ است از کتاب۔ فاو لکاک الذین شہا محمد پس آن کسان آنا نند کہ نام برده و ذکر کرده است ایشان را خدا سے لقائے و قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبہم زیغ چنانکہ در تفسیر امیت معلوم شد۔ فانه در وہم۔ پس یہ نیز کہند از ایشان و صحبت مدارید با ایشان و نیز از ایشان را در راه و روش ایشان۔ متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ بن عمرو۔ قال ہجرت الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما۔ عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفت رفتیم روز و نیم روز وقت سختی گرا بسوسے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روزے۔ قال۔ گفت عبد اللہ۔ سمع ہواۃ جلیس اختلافی آیت۔ پس شہید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آواز سے دوم ذکر اختلاف میکرد و جدال و تریاع بنمودند و آیہ از آیات قرآن۔ فخرج علینا رسول اللہ پس بیرون آمد بر ما یہ غیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم بیعت فی وجہ الغضب۔ در حالیکہ شناختہ میشود و در روزے مبارک و ششم۔ فقال پس فرمود۔ انما ہما من کان قبلم باخلا انہم فی الکتاب۔ ہما لکشد کہ کسی کہ پیش از شما بودند کہ بسبب اختلاف ایشان و کتاب مراد اختلاف سے کہ در شک و شبہہ انگند و بقتضی و مضبوط کشتہ و مودی گروہ بگروہ بہت مثل اختلاف و نفس قرآن یا بمعنی کہ با نہ نیست و روسے اجتناد نہ اختلاف علماء و استنباط احکام یا در علو و بکاد می و مقدمات آن باشند زیرا کہ این اختلاف رحمت است و باعث توسیع دائرہ دین و ماست و ہمیشہ بودند سلف بران و نبی نکرده شدہ اند از ان بکہ ما موراند بدان۔ رواہ مسلم۔ وعن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ کیے از عشرہ مبشرہ است جملہ از احوال و سے در سامی اہل بدر در آخر کتاب بیاید الشاہد اللہ لقائے۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرأ۔ بدرستی کہ بزرگترین مسلمانان و میان مسلمانان از روسے گناہ۔ من سال عن شئی لم یحرم علی الناس کسے است کہ پرسید از شایع از چیز سے کہ حرام کردہ شدہ است بر مردم۔ فخر من اجل مسئلہ۔ پس حرام کردہ شدہ آن چیز از حجت پر سیدن و سے این تشدید و تغلیظ است از حجت بودن ضرر آن عام و باقی تار و قیامت و مراد از سوال بے حاجت است و آنکہ بطریق کلفت و لغت باشد والا اگر محتاج بسوال گردد و بطریق تعلیم و استفادہ بود پس این حکم ندارد متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکون فی آخر الزمان و جالون کذابون۔ میباشند و آخر زمان ہمیس کنندگان دروغ گو یان لغبی جماعہ باشد کہ خورد و بکروند و ہمیس در صورت علماء و مسلح صلی و زایل نصیحت و صلاح نمایند تا دروغ و غما سے خورد و ترویج و ہند و مردم را باندازہیب باطل و آرا سے فاسدہ بخوانند و جال مشتق از جہل است بمعنی غلط و ہمیس۔ یا تو کم من الاحادیث بما التسمو لانتہم ولا آباؤکم۔ می آرند شمار از احادیث انجہ نشیندہ آید شما و نہ پدران شما یعنی بہ بیتان و افترا و مراد با جلد و بیش یا احادیث پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم یا عام تر از ان شامل اخبار مردم نیز۔ فایا کم دایا کم۔ پس دور و دراز خورد از ایشان و دور و دراز ایشان را از خود۔ لا یصلوکم ولا یتقوکم۔ تاکہ را نگردانند ایشان شمار و در رفتہ و بمانند از شمار مقصود و تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احترام و پرہیز از صحبت ارباب بدعت و مخالفت ایشان خصوصاً آنکہ دعوت کنند و ہمیس نمایند مشنوی چون بے ہمیس آدم روسے هست۔ پس بھر و سے نشاید داد دست۔ حرف در و ایشان بدزد و مردم دون۔ تا بخواند بر سیمے آن فسوں بد را کہ سیا و اور و ہما یک صفیہ

تا فرید مرغ را از آن مرغ گیرند که جردان رومی و گرمی است که کاه و دمان جمله و میسر می است - رده سلم - و عتقه - از ابوهریره روایت است - قال - گفت - کان اهل الکتاب یقرؤن التوراة بالعبرانیة - بودند اهل کتاب که بخوانند توریت را بفرمان عبرانی که گفت بود بود - ویفر و نابا العربیة لاهل اسلام - و بیان میگردند معنی آن را بفرمان عربی بر لبه مسلمانان - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم لا تقموا اهل الکتاب - تصدیق کنید اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده باشند - و لا تکذبوهم - و کذب میزنید ایشان را در همه چیز شاید که راست میگویند باشند زیرا که توریت در اصل حق و صدق است و لیکن ایشان در بعضی مواضع تحریف کرده و تغییر داده اند در هر چه نقل کنند صدق و کذب مختل است - و قولوا آمنا بالله و ما نزل الینا - و گوئید بطریقی ایمان ایمان آوریم بخدا و پیغمبر که فرود آورده شده است بسو ما - الایة - تا آخر آیت تا آنجا که فرموده است - و ما اوتی رومی و میسی - رده البخاری - و عتقه - و هم از ابوهریره است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کفی بالمرء کذبا پس است مرد را از رده و روغ گفتن - ان یحدث بکلی ماسم - اینکه حدیث کنند و گوید هر چه میگوید را که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغ نگوید و لیکن هر چه بشنود بے تحقیق تفشیش روایت کند همین قدر پس است در دروغ گفتن زیرا که هر که را حال این بود البته در دروغ افتد چه غالب آنست که همه آنچه شنیده است راست بخوابد و بدو مقصود و جزو شیخ است از حدیث پیغمبر که معلوم نیست صدق آن - رده مسلم - و در بعضی نسخ رده البخاری و در جمیع الاصول این حدیث را در باب الکذب از مسلم و ابی داود آورده و الله اعلم - و عن ابن مسعود - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من نبی بعث الله فی امت قبله نیست هیچ پیغمبری که برانگخته است او را خداست لغات و است و سب پیش از من و در بعضی روایات فی امت بعد من - الاکان له من امت حواریون - مگر آنکه بودند مردمان پیغمبر را از امت او حواریان - و اصحاب یا خدوان بسند و یقین و ن با مره - و بودند اماران که افتد میکردند عمل نموند و نیست و طریق و سه و پیروی میکردند حکم و سه و حواری مروءت و مخلص و ناصر و معین را گویند که خالص پاک باشد از کذب و غلات و اتفاق مشتق است از حواری معنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسی را علیه السلام که حواری گویند نیز همین معنی است و اکثر بر آنند که اصل در تسمیه ناصر و مخلص حواری اصحاب عیسی عم اند که حرفت ایشان گافری بود و گافری را حواری گویند زیرا که دس سفید و پاک میکند جامه را و چون ایشان از میان سائر ناس بصدق و اخلاص و نفرت و اعانت عیسی عم ممتاز بودند و مشتهر بخواریین گشتند هر محب مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعضی گفته اند که تسمیه اصحاب عیسی عم خواریین بجهت آنست که ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا نفوس مردم را از چرک حیل و حیصه و علم غلط پس ازان غیر ایشان را نیز حواری گفتند بوشیده تا آنکه برین تقدیر در تسمیه مخلص و ناصر حواری احتیاج بنقل این اسم از خواریین عیسی عم حاجت نیست بلکه تسمیه آنها و هر باین صفت است برابر است با اعتبار معنی حواری که معنی بیاض خالص است چنانکه گفته شد فافهم - ثم انما تخلص من بعد هم خلوص بعد ازان بدرستی که تفسیرین است که پیدا میشوند بعد از رفتن و در گذشتن مجسمان و مجبان و انصار و اخوان انبیاء جامع دیگر که بربطه متصل اند و ملون جمیع خلعت است بمکون لام جمیع خلعت لفتح لام اخلاص آید و خلعت در اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود و لیکن

فما لب در استعمال خلف بسکون لام و در شر و فساد آید و فتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق پذیر خود است و فلان خلف سنو پس میفرماید که پیغمبر را اصحاب باشند مخلص و محب و ناصر و معین بعد از ایشان جامعه می آیند خلوت که صفت ایشان این است که - یقولون لا یفعلون - نیگویند بجز در چیزه که خود نمی کنند - و یفعلون الا بامر من - و میکنند چیزه را که امر کرده نشده اند چنانچه صفت ملائکه است امرای خود است اعوانا و المدین ذلک - من جاهدتم بیده فمومن - پس کسی که کارزار کند ایشان را بدست خود تغییر دهد و در تنگم کند و کار خانه ظلم و فساد ایشان را پس و بوسن کامل است - و من جاهدتم طمأنه فمومن - و کسی که کارزار کند ایشان را بزبان و من کند و دشنام کند و بدگوید - و نصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مومن است که حصه از کمال دارد - و من جاهدتم بقلوب فمومن - و کسی که کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان و محزون و متالم و متغیر شود دل و بهمشاهده افعال و احوال ایشان او نیز مومن است و در چه پایان از ایمان - و پس در اولک من الایمان جبه خزل - و نیست پس ازین مرتبه از ایمان مقدار و از خزل و در حدیثی دیگر وارد شده است که (ذلک اضعف الایمان) و این مرتبه نسیف تر و سست تر از مراتب ایمان است - رواه مسلم - و عن ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من و عالی هدی کسی که بخواند کسی را بسو راه راست و ارشاد کند بآن خواه بفعل یا بقول - کان له من الاجر مثل اجر من تبعه - باشد مراد از مزد و ثواب مقدار مزد و ثوابی که پیروی میکند او را عمل میکند بهدایت او - لا ینقص ذلک من اجرهم شیئا - کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر مراد از اجر با سه ایشان چیزه را یعنی با وجود آنکه آن کسان را اجر با و ثوابا بتمام و کمال حاصل میشود این شخص دعوت کننده را نیز ثابت میگردد زیرا که اجر با سه ایشان بسبب عمل کسب ایشان است و اجر با یک این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و ارشاد او است که عمل او است - و من دعا الی ضلالة کان علیه من الاثم مثل آثام من تبعه - و کسی که بخواند کسی را بگمراهی باشد بر سه از نزد بجهت گمراه گردانیدن او ایشان را مقدار نیز بهما کسانیکه پیروی کنند او را و گمراه شوند بگفته او - لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا - کم نمیکند آن ثبوت آثام مراد از آثام ایشان چیزه را - رواه مسلم - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بدار الاسلام غریبا - پیدا شدوین اسلام در آغاز کار غریب و تنها و یکس - و یسجد و کما بدار - و سر انجام است که باز گردد غریب تنها و بیچنان شود که در ابتدا سکه حال بود و شرح این کلام دو وجه است یکی آنکه مراد با سلام حقیقت او است که دین و ملت است و برین تقدیر مقصود تشبیه او است بجزا که در شهر بیگانه باشد تنها و دور از اهل و اصحاب خود از جهت کمی مسلمانان که اعوان و انصار او باشند یا مراد با سلام مسلمانان باشد بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غریب و قلت مسلمانان باشد و در ابتدا سکه اسلام که از اوطان برآمدند و هجرت نمودند و جزیه چند محدود نبودند و باز کشتن ایشان در آخر غریب و قلیل بچنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود - فطوبی للغریب - ناظر بر معنی ثانی است میفرماید خوشی و خرمی با و غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند و تمسک کتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید - رواه مسلم - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله

علیہ السلام ان الایمان لیا لرزہ بمرہ وتقدریم رابر زاس۔ الی المدینۃ۔ بدرستی کہ ایمان ہر آئینہ گرومی آید و میخیزد و باز میگرد و لبوس سے مدینہ کہ سلطان اصلی اوست و در حدیث دیگر کہ در فصل ثانی بیاید لبوسے حجاز گفته کہ شامل کہ مدینہ است و توضیح آن ہما بخاتم۔ کما تار الذیۃ الی حجاز۔ چنانکہ باز میگرد و میرود و مار لبوسے سورخ خود و حجر تقدیم جمیم مضمومہ بر حلس مملہ اسانکہ سورخ مار و مانند آن و تخصیص تازہ شبیہ بحبت آن است کہ این دابہ در گرد آمدن و فراہم شدن و رفتن سخت ترست از رفتار دیگر دواب و نیز بر آوردن و بے بعد و آمدن و در سورخ و شوار است بچنین دین مسلمانی بعد از ہجرت میگرد و بجانب مدینہ می و آید و قرار میگیرد و در آن چنانکہ بر آوردن و بے ازان ممکن نباشد و بعض گفته اند کہ این اشارت است از احوال آخر زمان کہ دین مسلمانی و وجود کلمان اکثر شود و جزو مدینہ وجود آن نادر باشد واضح آنست کہ این اخبار است از زمان خروج و قال کہ جزو مدینہ مطہرہ علم ہون آن زمان موجود نباشد چنانکہ از احادیث مضمومہ میگرد و متفق علیہ۔ و سبذ کہ حدیث ابی ہریرۃ۔ و سر انجام است کہ ذکر کنیم حدیث ابی ہریرہ را کہ اولش این است۔ ذرونی ما ترککم فی کتاب المناسک۔ در کتاب مناسک حج۔ و حدیثی معاویہ و جابر۔ و ذکر کنیم حدیثی معاویہ و جابر را کہ در اول یک حدیث این است لایزال من امتی و الآخر۔ و حدیث دیگر کہ در اول او۔ و لایزال طائفہ ہستی است۔ فی باب ثواب ذرۃ الامۃ۔ در باب ثواب این است کہ در آخر کتاب مذکور است۔ ان شاء اللہ تعالیٰ۔ پوشیدہ نما ند کہ انچہ مذکور کردہ است درین باب خبر حدیث معاویہ نیست و حدیث جابر مذکور شدہ

**الفصل الثانی۔ عن رسیۃ الحشری۔** بضم جمیم و فتح را و شین معجمہ و مشقی اختلاف است در صحبت و سے و بود و نقیہ ناسک در زمن معاویہ روایت میکند از عائشہ و سعد ابی ہریرۃ روایت میکند از زوسے پسروے ابو ہشام و عطیہ بن قیس و جز ایشان۔ قال ابی بنی السد۔ گفت آمدہ شد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی آمد او و فرشتہ۔ فقیل لہ۔ پس گفته شد مرا آنحضرت راضی اللہ علیہ وسلم بر زبان فرشتہ۔ لشم عینک۔ باید کہ خواب کن و بیدار تو۔ و لشم اذنک۔ و باید کہ بشنو و گوشت تو۔ و لیقل قلبک۔ و باید کہ بدان دل تو مضمون این حدیث ہمان مضمون حدیث جابر است کہ در فصل اول گذشت پس حاصل معنی آن شود کہ چشم اگر بہ در ز آب است لیکن گوش شنواست و دل بیدار پس بیان کنید براسے و سے مثل کہ میشنود و میفہم قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فنامت عینی و سمعت اذناے و عقل قلبی۔ پس خواب کرد چشم من و شنید ندید و گوش من و دریافت دل من۔ قال فقیل لی سید بنی دارا۔ پس بیان کردہ شد مثل و گفته شد مرا کہ ہنترے بنا کرد سراے را فیصنع ماؤبہ۔ پس ساخت طلعے را براسے مردمان۔ و ارسل داعیا۔ و فرستاد آن سید کسے را کہ بخواند مردم را براسے طعام فحن اجاب الداعی و دخل الدار پس کسے کہ پانخ داو و پذیرفت گفته خوانندہ را در آمد سراے را۔ و اکل من الماؤبہ۔ خورد از آن طعام کہ ساخته شدہ بود۔ و رضی عنہ السید۔ و خوشنود شد از وے آن سید بحبت قبول کردن دعوت او را با وجود آنکہ دعوت محض از براسے فائدہ آنکس است و سید را در آن نفقے و غرض نہ۔ و من لم یحب الداعی۔ و کسے کہ اجابت نکرد داعی را۔ لم یدخل الدار و لم یاکل من الماؤبہ۔ در نیامد سراے را و خورد از آن طعام۔ و سقط علیہ السید۔ و خشم کرد و ناراض شد از وے سید

قال - گفت آن فرشته یاروی - قائم بوالسید پس خداے تقایم بنا بآن سید است که بنا کردار را - محمد الداعی  
و محمد صلی الله علیه وسلم بنا بآن آئین است که موم را بطعام بخواند - والد را لا سلام - و سر که بنا کرده شده مشبه با سلام است  
والما و به الجنة - و طعام که ساخته شده بهشت و نعیم است و در حدیث سابق دارد بهشت را گفت و ما و به نعیم او و چون سلام  
سبب در آمدن بهشت است اینجا و را مشبه به سلام ساخت و ما و به خود هر دو و جالیم بهشت است فافهم - رواه الدارمی  
و عن ابی رافع - مولاے آنحضرت ادل مر عباس را بود پس بخشید و را بان حضرت و چون بشارت داد با سلام عباس آزاد  
کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شد و خندق را و مشاهد دیگر را که بعد از آن بود و حاضر نشده بدر اگر چه بود با سلام او  
پیش از بدر نام و سے ابراهیم بود بر قول مشهور غالب آمد بروے کفایت او مات فی خلافة علی رضی - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم لا الفین - نعیم هیزه و سکون لام و کسر فاء - احد کم متکا کما علی اریکته - باید که نیام من هیچ یکے شمار آید که کنه تخت  
آراسته خود کنایت است از تکرر سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث - یا یثیة الامرن امری  
در آن حال که می آید یکے از شمار حکم از احکام من - ما امرت به او نهیست - غنه - از آنچه امر کرده ام من بدان یا نهی کرده ام از آن -  
فیقول لا اوری - پس میگوید آن یکے نمیدانم غیر قرآن را و متابعت میکنم جز آن را - ما و جه نانی کتاب الله انجناه - چیز سے  
که می یابیم در کتاب خدا پیروی میکنیم آن را خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حال بعضی از اهل جبل و فراغت و تکرر که متقاعد  
و شکا سل انداز عمل کردن بی شکر در حکم که یافته نیشود در قرآن و گمان میبرد که احکام شرع منحصر اند در قرآن و جاهل اند  
با کدر احادیث بیه احکام است که در قرآن مجید نیست و همچنانکه قرآن حجت است حدیث پیغمبر نیز حجت است و چنانکه  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را قرآن عطا کرده اند احادیث نیز داده اند و هر دو وحی است چنانکه در حدیث آئیده بیاید - رواه  
احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و السیاق فی دلائل النبوة - و عن المقدام - بن معدی کرب - یکسر اصحابی کندی منزل  
کرد حص را آمد در دفا کنده شمار کرده میشد و او را اهل شام حدیث و دلائل نشان ست بات بالشام ستمه سبع و ثمانین و له  
احدی و تسعون ستمه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا انی اوتیت القرآن - و اما و آگاه باشد بدستی که داده  
شده است مرا قرآن - و مثله من - و داده شده است مرا مانند قرآن یا قرآن که احادیث باشد و مماثلت در بودن است  
از وحی چنانکه قرآن وحی است منزل از جناب قدس الهی بچنین احادیث نیز وحی است و او را از جانب حق غایت آنکه  
وحی حلی است و حقی و متلو و غیر متلو آنکه الفاظ و عبارات و سے نیز با احکام متعلق باشد چنانکه صحت نماز و حرمت و مس  
محدث و جنب و اعجاز نظم و آن قرآن است و غیر متلو آنکه باین چنین باشد و آن احادیث است تواند که مرد مماثلت در  
عدد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آئیده معلوم شود - الا و شک جلی شعبان علی اریکته لبقول - آگاه باشد که نزدیک است  
که مری سیر مستغنی بر تخت خود بغراغت اقتاده میگوید - علیکم بهذا القرآن - لازم گیرید بر خود این قرآن را - فما وجدتم  
فی من حلال فاحلوه - پس چیزی که پیابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آن را و بکنید - و ما وجدتم فی من حرام فحرّموه -



وچیزے کہ بیا بید روے از حرام پس حرام گردانید آن را و نگید و وضع شعبان کنایت از بلادت و سو و فہم ست کہ طبع  
 و شکر طعام سبب آنست یا از کبر و حماقت کہ تنعم و ترغیب موجب آن میگردد۔ وان ما حرم رسول اللہ کما حرم اللہ۔ و بدرستی  
 چیزے کہ حرام گردانیدہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مثل چیزے ست کہ حرام گردانیدہ است خدا و بعض نسخ انماست  
 کہ معنی ما دالاست بعد از ان مثال چند ذکر کرد و در بیان آنچه ثابت شدہ بہ سنت رسول اللہ و مذکور نیست در کتاب مذکور  
 الا لا یحکمکم الحمار الابی۔ آگاہ باشید حلال نیست مر شمار گوشت خرابی کہ در خانہ ما می باشد احتراز کرد از خوردن و حشی کہ آن را گوشت  
 گویند کہ آن حلال ست۔ و لا کل ذمی ناب من السباع۔ و حلال نیست ہر خداوند پیشک از ورنہ ہا مثل شیر و گرگ  
 و سگ و مانند آن۔ و لا لقطۃ معاہد۔ و حلال نیست لقطۃ معاہد لقمۃ لام و فتح قاف مال برداشتہ شدہ از زمین  
 و بسکون قاف نیز آید و فتح افصح و اکثر است و معاہد بکسر و فتح ہا ہر دو جائز ست کہ کسی کہ میان تو و میان او عمد بود و مراد  
 بوسے و حدیث ذمی ست پس سیر ماید کہ مال ذمی کہ در راہ افتادہ یا فتنہ شدہ باشد حلال نیست زیرا کہ وے و مال وے  
 معصوم ست چنانکہ حکم مال مسلمانان ست۔ الا ان یستغنی عنہا صاحبہا۔ مگر آنکہ بے نیاز باشد از ان لقطۃ مالک او کہ معاہد ست  
 این را و ذمی گفت اندیکہ آنکہ مالک بگذارد و آن را و بخشد مگر کسی را کہ یافتہ ست و دوم آنکہ شے قلیل خسیس باشد کہ در عادت  
 نیاز مند ہی بآن نباشد و گفتہ اند کہ چون لقطۃ چیزے حقیر باشد لقمۃ لا قط و در ان اگر محتاج باشد جائز ست و احکام  
 لقطۃ بتفصیل در باب سدسے بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ و من نزل بقوم فلیعلم ان ینزہ۔ و سیکہ از احکام کہ بحدیث  
 ثابت شدہ در کتاب اللہ ذکر آن نیست این ست کہ کسی کہ نزول کند بر قومے و فرود آید بر ایشان پس لازم است  
 بر ان قوم کہ ہمائی نکنند آن کس را و این بطریق سنت و استحباب ست نہ بسبیل فرضیت و ایجاب زیرا کہ ہمائی کردن  
 واجب نیست بلکہ سمت از باب مروت و سیرت اہل ایمان ست و لهذا این حکم را در صورت نہی نیاورد و گفت حلال  
 نیست مرقوم را کہ ہمائی نکنند مگر کسی را کہ نزول کند بر ایشان چنانکہ در قرآن او گفت۔ فان لم تقرؤہ فکان یعقبہم۔ یعنی  
 یا و سکون دین و کسوفات۔ بش قرآن۔ پس اگر ہمائی نکنند این قوم آن کس را پس میرسد مراد را کہ خبراے فعل ایشان ہند  
 بمقدار ہمائی خود و بیکہ از ایشان بدل آنچه قوت شد و را یعنی جا بے آن دارد کہ بگیرد و ایشان مستحق و مستایل آن شدہ اند  
 کہ تو ان گرفتہ اگر چہ واجب نیست قرآن کسوفات و برا و مقصور و بطاہر این کلام ناظر در وجوب ضیافت ست پس  
 بعض گویند کہ این حکم در کسی ست کہ مفطر ست و اگر گیرد خوف ہلاک دارد چنانکہ در حالت مخمضہ می باشد بعض گفتہ اند  
 کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم لشکرے میفرستاد و سگان ہوا دی و معاویہ بازاری بر پائی کردند کہ از آنجا چیزے  
 بخورد و بخورد پس سخت گرفتہ شد کار بر اہل قرے کہ بر اے غازیان ہمائی کنند و اگر نکنند عقوبت ایشان  
 این شد کہ بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت خود بر سبیل زجر چنانکہ حکم بود کہ ہر کہ از غنیمت بدزد  
 و مستاع اورا بسوزند و ہر کہ منع زکوٰۃ کند نصف مال او را بگیرند و بعض گفتہ اند کہ ہمائی کردن مگر کسی را کہ نزول کند

وابتداء اسلام واجب بود پس ازان منسوخ گشت بفرصت زکوة و التدا علم - رواه ابو داود - روایت کرد این حدیث را  
 ابو داود و تاجیجا و رومی الدارمی نحوه و کذا ابن ماجه الی قوله کما حرم الله - و روایت کرد داری و یحیی بن روایت کرد ابن ماجه تا قول و  
 کما حرم الله و ایشان این کلام را که الا یحیل الی آخره ذکر کرده اند - و عن العرباض - بکسر عین مهمله سکون را و بموحده و  
 ضا و حجه - بن ساریه - بسین مهمله و راو یاسے تحتانیه صحابی است از اهل صفه و از گریه کنندگان که فرود آمده در باب ایشان  
 آیه کریمه (و اعلمی الذین اذا ما اتواک لخلعکم لایم) نزول کرد بشام و سکونت بحمص کرد مدت شش ماه پس ببعین رضی الله عنه - قال قام  
 رسول الله صر باض بن ساریه گفت استاذ منیر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی خطبه خواند - فقال - پس گفت آنحضرت - بحسب  
 احدکم تمسک علی الرکبته - آیا گمان میرود یکی از شما بکمره بر تخت آراسته خود - فلیطن ان الله لم یحرم شیئا الا ما فی هذا القرآن - گمان  
 میرود که خدا بے نقایه حرام نگردانیده است چیزی را که چیز که درین قرآن است - الا وانی و الله قد امرت - آگاه باشید  
 و بدستی که من بخدا سوگند تحقیق امر کرده ام - و وعظمت - و پند کرده ام - و نهیت عن الشیاء - و باز داشته ام مردم را از چیزها  
 اینها مثل القرآن - بدستی که آنچه امر و نهی و وعظ کرده ام من هر آئینه مقدار قرآن است - و اکثر - بلکه بیشتر است ازان پس  
 ازان بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم احکامے چند از آنچه منی کرده است و در قرآن نیست بقول خود - و ان الله لم  
 یحل لکم ان تدخلوا بیوت اهل کتاب الا باذن - و بدستی که خدا بے نقایه حلال نگردانیده است مرثرا که ورا بید فغانه  
 اهل کتاب را اگر باذن - و لا ضرب لسانهم - و حلال نگردانیده است مرثرا زدن زبانشان را در گرفتن جزیه و خسار  
 و مانند آن - و لا اکل ثمارهم - و حلال نگردانیده است خوردن میوه های ایشان را - اذا عطاکم الذمی عظیم - و قتیقه بدستند  
 اهل کتاب شما را چیزیکه بر ایشان است از جزیه و خراج - رواه ابو داود - روایت کرد این حدیث را ابو داود - و فی اسناد  
 و در اسناد و این شخص است که نام وے - اشعث بن شثیر المصیصی است - قد تکلم فیہ - به تحقیق که سخن کرده شده است  
 و وے که گفته است یا نه و مصیصه کبیر میهم و تشدید صا و مهمل اولی و فتح میهم و خفت صا و نیز گفته اند نسبت است بشهر وے  
 که نام آن مصیصه است و در قاموس گفته که مصیصه بروزن سمیعه نام شهر است بشام و تشدید و او نهی شود صا و را -  
 و عنه - و هم از عرباض بن ساریه روایت است - قال - گفت - صلی بنار رسول الله - نماز گزار و با اینی است که  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ذات یوم یکروز وے - ثم اقبل علینا بوجه - پستروجه کرد بر ما بر وے مبارک خود - فوعظنا  
 موعظه طینه - پس پند کرد ما را پند کرد فی سخت رسان و مؤثر و قول بلخ آنکه مدلول وے بمقصود و برسد و بارنگ نیکو و سر  
 و بلخ نصیح که ببارت خود کنه ضمیر را برسد - و رفت منها العیون - اشک ریخت ازان موعظه چشمها و رفت  
 بنال بحجه رفتن اشک از چشم و و جلست منها القلوب - و رسید از وے دلها - فقال رجل پس گفت  
 مروه - یا رسول الله کان ہذا موعظه مودع - گو یا این پند وے است که دواغ کننده است چه شخص در وقت  
 دواغ کردن از پند و نصیحت هر چه کردنی است چیزے فرو گذارد و هر چه گفتنی است بگوید و دل ما از تصور دواغ و طیت تو

گرفته میشود و عزون میگردد۔ قاضی۔ پس وصیت کن ماری یعنی اندرز بے کمن نرم و آسان نادل بیاساید و از جانزد و بمقال  
او میکم بتوئی امد۔ پس گفت وصیت میکنم شمارا بر پیرمیزگاری و ترس از خدا۔ و السمع والطاعة۔ و قبول کردن حکم امر و فرمانروایی  
ایشان و آنچه موافق حکم شرع بود و بتوئی جمع شود۔ و آنکان عبد اجشیا۔ و اگر چه رضا حاکم غلام حبشی بود و این مبالغه است  
در اطاعت امر و الا بنده امیر نبود یکے از شرائط امارت آزادی ست و این خیانتست که در حدیث امد است که هر که  
سجده بے ناکند و در در بشت خائے بنا کند اگر چه آن مسجد بمجوا شبانه کجشک بود و سجده بر گنجوا شبانه کجشک بنا شد و لیکن مقبول  
مبالغه است و خزوی و تکی و تواند که بند و حبشی نائب سلطان کبیر بود برین تقدیر اطاعت و بے بفرموده سلطان واجب گردد  
پس ازان علت سب و طاعت امر اربابان فرمود بقول خود۔ فانه من لعن من لعن بعدی۔ زیرا که بدستی که کسی میزد از شما بعد از من  
فسیری اختلاف اکثرا۔ پس سرانجام است که بنیاد اختلاف بسیار را در مردم و در سب و طاعت امر امن است از فتنه که پیدا گردد و از  
اختلاف و اشارت کرد بحفظ تقوے بقول خود۔ فعلیکم بسنی و سنت الخلفاء الراشدين المہدین۔ پس لازم گیرید بخود سنت امر است  
تلیف نمائے مرا که اهل رشد و رشاد و راه یافتگانند و رشاد و رشاد با مان و بره بودن خلاف غی و مراد بخلفائے راشدین خلفائے  
اربعه داشته اند هر که بر سیرت ایشان برود موافق سنت عمل کند حکم ایشان و اردن هر که بواسع نفس خود بدعتی پیدا کند و تحقیق  
سنت خلفائے راشدین رضی اللہ عنہم همان سنت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم که در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شریعت  
نیافته بود و بعد از و در زمان ایشان رواج یافته و مشهور گشته و صفات با ایشان شده و چون منقلبه آن بود که یکے آن را  
بجست اصناف با ایشان بدعت پندار و در دکن و مکر گرد و وصیت کرد با اتباع آن پس هر چه خلفائے راشدین بدان حکم کرده باشند  
اگر چه با جهاد و قیاس ایشان بود موافق سنت بویست طلاق بدعت بران نتوان کرد چنانکه فرقہ زائنه کنند پس ازان مبالغه کرد و وصیت  
با اتباع سنت و فرمود تمسکوا بهما چنانک در زیند بدعت من و سنت خلفائے راشدین۔ و خصوصاً علیها بالتواجد۔ و سخت بریند  
بر سنت و مذاہب را و محکم گیرید آن را و غرض گردیدن و لوا جد چهار دندان در انصائے و مذاہب که آنها را اضراس علم و اضراس عقل  
گویند و یعنی انیاب و مطلق اضراس نیز آید۔ و ایاکم و محدثات الامور۔ و دور و دور از کار ماے نو پدید شده که در زمان  
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و زمان خلفائے راشدین نبوده اند۔ فان کل محدثه بدعت۔ زیرا که هر خصیلت احداث کرده شده  
بدعت ست۔ و کل بدعت ضلاله۔ و هر بدعت ضلالت ست یا سبب ضلالت است۔ رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی  
و ابن ماجه۔ این حدیث را این چهار کس روایت کرده اند۔ الا انما لم یذکر الصلوۃ۔ مگر نیست که ترمذی و ابن ماجه ذکر  
نکرده اند قسم نماز گردان را یعنی گفته اند صلی اللہ علیہ وسلم از غلطی اقتلاح حدیث از و غلطی او غلطه کرده اند۔ و عن عبد اللہ  
بن مسعود قال خطب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطا۔ گفت ابن مسعود کشید آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برائے تفہیم ما  
خطی راست تاراه راست را شال نماید۔ ثم قال ہذا اہل اللہ پیتر گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بن خط را که راست کشیدیم  
راہ خداست۔ ثم خط خط طاعن عینہ و عن ثمالہ۔ پیتر کشید خط طاعن و دیگر از جانب راست آن خط و از جانب چپ آن

وقال نه سبل و گفت این راههاست - علی کل سبل منها شیطان يدعو الیه - بر سر هر راه ازین راهها شیطانست که بخواند  
 مردم را بآن راه و برین میرود از راه راست - و قرار - و خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را - وان هذا صراطی مستقیما  
 فاتبوه الاثر - پیرو دگر عالم میفرماید که این راه من است راست که نمودم شمار پس پیروی کنید آن را و آخر آیت این است  
 که لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیل و پیروی کنید راهها را که چپ و راست میرود یعنی ادیان مختلفه و طرق رائعه تا پایشان  
 نگردانند آن راهها شمار را و دور نبرند از راه راست - رواه احمد و النسائی و الدارمی - بدانکه درین حدیث دو را حدیث و یک  
 که در شبی در دو یافته و کتب احادیث عدد این خطوط و نظریات ده جزا که در مدارک و تفسیر این آیت حدیث روایت کرده  
 است که کشید آنحضرت صلی الله علیه و سلم خط مستوی و فرمود این سبل رشد است و راه خداست پیروی کنید آن را بیشتر کنید  
 و هر جانب شش خط مائل و فرمود این راههاست بر سر هر راه شیطانست که بخواند بسوای آن پس اقبال کنید  
 از آن و خواند این آیت را و گفت صاحب مدارک پیوسته میگردد هر یک ازین و آورده راه شش راه پس میگردد و هفتاد و دو راه  
 پوشیده نماند که افتراق است هفتاد و سه فرقه و در حدیث صحیح وارد شده است لیکن ندب این طریق که در مدارک گفته بلکه در مواضع  
 گفته است که کبار فرق اسلامیه هشتاد و شش معتزله و شیعیه و خوارج و مجریه و نجاریه و مشبیه و ناجیه بعد از آن معتزله را بشت فرقه ساخته  
 و شیعیه را بشت و دو فرقه و خوارج را بشت و مجریه را پنج و نجاریه را سه و مجریه و مشبیه را تفریق کرده و فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت  
 اند و مجموع هفتاد و سه فرقه شد انتمی اگر گویند چگونه معلوم شود که فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند و این راه راست و راه  
 خداست و دیگر همه راههاست نادرست و هر فرقه و موی میکند که براه راست است و مذموب و حق جوایش آنکه این چیز  
 نیست که بحد و دعوی تمام شود بران باید و بران حقانیت اهل سنت و جماعت آنست که این دین و اسلام منقول آمده است  
 و مجرد نقل بآن دانی نیست و بتواتر اخبار معلوم شده و بتبع و تفحص احادیث و آثار متیقن گشته که سلف صالح از صحابه و تابعین  
 باحسان و من بعد هم همه برین اعتقاد و برین طریقه بوده اند و این بدع و هواد بر مذموب و اقوال بعد از صدر اول حادث  
 شده و از صحابه و سلف متقدین هیچکس بران نبوده و ایشان بتری بوده اند از آن و بعد از حدوث آن رابطه صحبت و محبت  
 که بآن قوم داشتند قطع کرده و رفته و رفته و محمد بن ابی طالب و غیره از کتب مشهوره معتبره که بنا و مدارا حکام اسلام بران  
 افتاده و آنکه فقهای ارباب مذموب از بهر غیر هم از آنها که در طبقه ایشان بوده اند همه برین مذموب بوده اند و اشاعره  
 و ماتریدیه که آنکه اصول کلام اند تا یک مذموب سلف نموده و بدلائل عقلیه آن را اثبات کرده و آنچه سنت رسول صلی الله  
 علیه و سلم و اجماع سلف بران رفته بوده مگر ساخته اند و نام ایشان اهل سنت و جماعت افتاده اگر چه این نام  
 حادث است آن مذموب و اعتقاد ایشان قدیم است و طریقه ایشان اتباع احادیث بنوی صلی الله علیه و سلم و اقتدا  
 بآثار سلف و حمل نصوص بر ظاهر است مگر عند الضرورة و عدم اعتماد بر قول و آراء و ابواب خود و خلافت دیگران مثل  
 معتزله و شیعیه و آنکه در اعتقادات بر طریقه ایشان تثبیت فلسفه و استرسال با او و نام ایشان نموده و مشایخ

عمومیہ از متقدمین و محققین ایشان گردانند، ان طریقت و زاد و عباد و مراض و متورع و متقی و متوجه بکتاب حق و تمبرے از حیل و توفیق  
نفس بود و اندک هم برین مذہب بود و مخیر از کتب متعدد ایشان معلوم گرد و در معرفت که معتدترین کتابهاے این قوم است  
و شرح الشیوخ شهاب الدین سهروردی در شان او گفته است لا الاثر ما عرفنا الشیوخ عقائد صوفیہ کہ اجماع دارند بر آن  
آورده کہ همه عقائد اہل سنت و جماعت است بے زیادت و نقصان و مصداق این سخن کہ گفتیم آنست کہ کتابهاے حدیث  
و تفسیر و کلام و فقه و لغت و سیر و تواریخ معتبرہ کہ در دیار مشرق و مغرب مشہور و مذکور اند جمیع کنند و تفحص نمایند و مخالفان نیز  
کتابها را بیارند تا ظاہر شود کہ حقیقت حال حبسیت و بالجلد سواد اعظم در دین اسلام مذہب اہل سنت و جماعت است۔ عرف و لک  
من النصف بالانصاف و تحجب عن التعصب والاعتساف والند لبقول الحق و ہدیہ الی السبیل۔ وعن عبد اللہ بن محمد  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی یموت ہواہ بقالما جئت بہ۔ ایمان نمی آرد کسی از شما تا آنکہ ہواہ  
نفس او تابع و پیرو چیز سے را کہ آورده ام من آن را از دین و شریعت اگر مرا متابعت است و را اعتقاد و عمل در خباہات و عادات  
بر وجہ کمال و تسلیم در منابا حکام و سے صلی اللہ علیہ وسلم و وقت معارضہ داعیہ حق و باعہ ہوا پس مراد نفی ایمان کامل است  
و اگر تبعیت و را اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت اوست مراد نفی اہل ایمان است و فرمود ہوا تابع شود و نگفت نفی و نہدم گرد  
زیر کہ استفا و اللہ ام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب اجر و ثواب نہ کمال آنست کہ ہوا با شد و تابع حق و متقاد امر  
باشند۔ رواہ فی شرح السنۃ۔ روایت کرد این حدیث را محی السنۃ در شرح السنۃ۔ وقال النووی فی اربعیۃ۔ و گفته است امام  
نوی و چہل حدیث خود۔ ہذا حدیث صحیح روایہ فی کتاب الحجۃ با سند صحیح۔ وعن بلال بن الحارث الزہری۔ بضم ہم فتح  
راے و کسر نون صحابی است آمد بران حضرت در وفد مدینہ و رسال خیم از حیرت مات سنۃ ستین و نہ ثمانون سنۃ۔ قال قال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ای منۃ من تنۃ کیل زندہ گرداند و ترویج و بدستے از سنتاے مرا کہ۔ فدا حیت بعدی تحقیق میرانیدہ شد  
منابع کردہ شدہ است پس از من۔ فان من الاجر مثل اجر من عمل بہا۔ پس بدستی کہ مرا کس است از اجر و ثواب مقدار  
اجر او و ثواباے کسانیکہ کار میکنند آن سنت۔ من غیر ان ینقص من اجر ہم شیئا۔ بے آنکہ کم کردہ شود بسبب ثبوت اجر  
مرا کس را از اجر ماے این کار کنندگان چیزے یعنی ہم آن عالمان را اجر با کمال و تمام حاصل میشود و ہم این احیاء سنت  
کنندہ و در دایج و ہندہ را مقدار اجر ماے ایشان ثابت میگردد۔ من اجتہد بعقۃ ضلالت لا یرضانا اللہ و رسولہ۔ و کسی کہ بدعت  
پیدا کند بدعت ضلالت کہ راضی نیست از ان خدا و رسول و ذانجملات بدعت حسنہ کہ در و سے مصلحت دین و ترویج  
آن باشد۔ کان ملی من الاثم مثل اثم من عمل بہا لا ینقص ذل من اجر ہم شیئا۔ باشد بران کس از بڑہ مقدار جز ہواے  
کسی کہ عمل کند آن بدعت کہ نمی کنند آن از بڑہاے ایشان چیزے را شرح این حدیث و سخن در آخر فصل  
اول در حدیث ابی ہریرہ از روایت مسلم گذشت۔ رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجہ عن کثیر بن عبد اللہ بن عمرو بن ابی عین  
جدہ۔ وعن عمرو بن عوف۔ انہ یاری است ما فی شہدہ۔ رواہ سکونت کہ مدینہ را رضہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم



ان الدین لیازرالی الحجاز کما تازا راجحه الی حجاز - ترجمه این عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشت الا انکم انجا الی المدینه گفت  
 و انجا الی الحجاز که شامل مکّه و مدینه هر دوست چنانکه انجا نیز بیان اشارت کرده شد تا که سبب ورود در آن مقام بیان فضیلت مدینه  
 سطره بود و درین مقام اخبار فضیلت حرین زادها الله تعظیما و تشرفا و الله اعلم - و یغفل الدین من الحجاز - هر آینه پناه میجوید  
 دین از زمین حجاز و میگرداورد الحجاز و سکون و باز میگرد و بسوسه او و فقیه ظاهر شود فتن و مستولی گردند اهل کفر و فساد یا در آخر زمان  
 در وقت خروج و جال چنانکه گذشت - یغفل الازدیه من راس الجبل - همچو پناه جستن بزرگوهری از سر کوه و بر آمدن او آن را از رویه  
 هم و سکون را و کسرو او و تشدید بزرگوهری و بعض مخصوص بوده دارند - ان الدین بدا و غریبا و سید و کما بدا - بدستی که دین پیدا  
 شده است غریب و تنها و سرانجام است که باز گرد و چنانکه بود - فطوبی للغرباء پس خوشی و شگنی باد مرغریبان را - و هم الدین یصلون ما  
 افسد الناس من بعدی من منی - و غریبان کسانند اند که شیکو میسازند چیزه را که بر ساخته اند مردم بعد از من از سنت من -  
 رواه الترمذی - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - لیأتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل برأیهم بیاد  
 بر امت من مانند آنچه آمده و گذشت بر بنی اسرائیل - حدیث اهل بالنفل - موافق و مطابق باینکه گیرد اصل این ترکیب آنست که چون لعین  
 بدو زبانات آید بیکدیگر اندازه کرده بر بند تاب را بر آید و گویند جزوت النفل بالنفل و حدیثی اندازه کردن و بریدن نفل را و مطابق  
 النفل بالنفل نیز گویند پس از آن مثل شد در موافقت و چیز بیکدیگر - حتی ان کان منهم من اتی آثمه علانیه - تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل  
 کسی که آمد و از خود را یعنی جماع کرد با و سه آشکارا - لکان فی امتی من یلعین ذلک - هر آینه باشد در امت من کسی که میکند آن  
 فعل شیع را و گفته اند که مراد با و زوجه پدر است یعنی چه صورت دارد و کسی که با مادر حقیقی خود این فعل کند که مانع طبعی یا نبی شرعی  
 همراه است اما مادر زوجه پدر که مادر است و صورت امکان دارد از جهت عدم ملط طبعی - و ان بنی اسرائیل تفرقت علی  
 فتنین و سبعین ملت - و بدستی که بنی اسرائیل جدا شدند بر هفتاد و دو و نذهب - و تفرقت امتی علی اثلث و سبعین ملت و جدا میشوند  
 من از آنها که ایمان آورد و در دو سه قبیل و از نذر بر هفتاد و سه مذحبه در اصول عقائد کلمه فی النار - همه ایشان مستحق در آمدن دوزخ  
 باشند بحسب سواد اعتقاد و الایحیست عمل شاید که فرقه ناجیه نیز در آیند و قول بآنکه ذنوب فرقه ناجیه مطلق منقورست سخن بی دلیل  
 است - الا مله واحده - مگر یک اهل ملت - قالوا من هی گفتند مگر یک است آن یک اهل ملت - یا رسول الله قال یا ابا عبد الله  
 اصحابی - فرمود اهل ملت است که من برانم و اصحاب من برانند - رواه الترمذی و فی روایه احمد و ابی داود عن معاویه - و در  
 روایت امام احمد و ابی داود و معاویه و یحیی بن آدم است که ثمان و سبعون فی النار و واحده فی الجنة و هی الجماعه - اهل سقا  
 و دو ملت در آتش دوزخ اند و اهل یک ملت در بهشت و آن یک ملت سبطه الجماعت است از جهت اجتماع ایشان  
 بر کلمه حق و بر آنچه اجماع کرده اند بر آن سلف که براه راست بوده اند و این عبارت نیز درین روایت آمده است که و انه  
 یخرج فی امتی اقوام - و بدستی که شان اینست که بیرون خواهند آمد در امت من گروهها که تجاری بهم ملک لا الهوا رواه شیخ  
 بالیشان یعنی سرایت میکند در رگ و پهل ایشان آن اهل که متفرق شدند با آنها و اهل جمیع هو می یعنی اراده نفس و شهوات ادا که

خوانندہ است ایشان را بآن مذہب کما تجاری الکلب بصاحبہ چنانکہ سرایت میکند کلب در صاحب خود و کلب لفتح لام علت است  
کہ عارض میشود آدمی را از گردن سگ دیوانہ مستولی میگردد و بروی مشتمل مایخی یا و سرایت میکند از وی بدیگرے نمیتواند  
کہ بچای آب نگاه کند و اگر بکند فریاد کند و بیلاشتی آورد و بسا کہ از تشنگی بمیرد و نتواند کہ آب بخورد و این علت است کہ میریزد و آنگون  
بر تمام بدن او و متولد میگردد و از وی عارض رود و سرایت میکند و در گ و بچہ چنانکہ فرمود۔ لایق من عرق و لا مفصل الا  
دخول۔ باقی نمی ماند از صاحبش بیچ رگے و بندے گر آنکہ درمی آید آن علت در آن و تشبیه اہل ہوا بصاحب این علت بحجت  
آنست کہ بر صاحب مستولی گردد و عارض رود و از وی متولد شود و ضرر آن از وی بدیگرے تجاوز کند چنانکہ علت بخت و ہوا  
در اہل ہوا و چنانکہ صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند آن را خورد و تشبہ بمیرد و بچنین اہل ہوا از علم دین بگریزد و نتواند از آن  
مستفید شود و مجرم از آن بگریزد و در باد یہ جہل و نادیدہ بخت جان و ہند کشال اسد العافیہ۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یجمع امتی۔ بدرستی کہ خداے تعالیٰ گرد نمی آرد امت مرا۔ اذ قال امۃ محمد۔  
شک را دی ست کہ بجای امتی است محمد گفت۔ علی صراط اللہ۔ برگمرا ہی و این خاصیت منقبیست کہ پروردگار تعالیٰ  
این امت مرحومہ را بدان مخصوص گردانیدہ است کہ ہرچہ بر آن اتفاق کند جز حق و ثواب نبود۔ وید اللہ علی الجماعۃ۔ و دست قدرت  
و احسان الہی بر جماعت است و این کنایت است از حفظ و نصرت حق تعالیٰ اہل حق را از ایماے خلق و خوف اعدائے دین  
و توفیق و سے بچاندہ ایشان را از براے استنباط احکام و اظهار بر ریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند ز اہل  
گردانہ حفظ و عصمت و سکینہ با و بفرستد تذاب را و فاسد گردانند احوال را و پیرون آرند از آنچه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صاحب  
اورضی اللہ عنہم بران بودند۔ و سن شد شذنی النار۔ و کسی کہ تنہا افتد از جماعت و بیرون آید از سواد اعظم انداختہ میشود و در  
آتش دوزخ شذال بر صیغہ معلوم است و دوم مجہول و معلوم نیز آمدہ و بچنین در حدیث آیندہ۔ رواد الترمذی۔ و عثمہ۔  
قال قال رسول اللہ۔ ہم از ابن عمر روایت است کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اتبعوا السواد الاعظم۔ پیروی کنید  
سواد اعظم را سواد اصل یعنی سیاحی است و بمعنی جمہور و اکثر از مردم نیز سیاحی چنانکہ سیاحی لشکر گویند کثرت زیادت آن را  
و مرادش و ترغیب است بر اتباع انجہ اکثر علماء دران جانب اند۔ فان من شذ شذنی النار رواہ ابن ماجہ من حدیث الش۔ و در  
بعض نسخ در اینجا بیاض است و این عبارت در حاشیہ نوشتہ و در بعض و ابن ابی عامر فی کتاب السنۃ نیز زیادہ کردہ۔ وعن ابن عمر  
قال قال لی رسول اللہ گفتہ الش کہ گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی ان قدرت ان تصیحتمسی۔ ای پسرک من اگر توانی کہ صبح  
کنی و شام کنی۔ و پس فی قلبک غش لا۔ و حال آنکہ نیست و در دل تو کینہ و عداوت مزج یکے را۔ فاعل۔ پس کن کارے کہ عظیم  
ست۔ ثم قال۔ پیغمبر گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم براسے روح و ترغیب این کارے یا بنی و ذلک من یثقی۔ ای پسرک من و آن کار  
از سنۃ سنۃ و طریقہ مرضیہ من است۔ و بن احب سنتی فقد احبنی۔ و کسی کہ دوست دارد و دوست مرا پس تحقیق دوست میدارد و مرا دوست  
و دشمن طریقہ و سیرت کسی را ناشی از محبت او باعث برانست من احبنی کان معی فی الجنۃ۔ و کسی کہ دوست دارد و مرا باشد

باسن در تہنشت چنانکہ وارد شدہ است کہ المرام من احب و در حدیث اشارت است بانکہ دوست داشتن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مورث محبت آنحضرت و مرافقت اوست صلی اللہ علیہ وسلم چہ جائزہ علی بدان رزقنا انت۔ رواہ الترمذی و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سبک شئتی خذ فسادا حتی یکسر فکک و رزقہ علی کسہ بسنت من نزلہ فسادا است من ویرقن آمدن ایشان السنۃ و لتقصیر کردن در ان۔ فلما جراتہ شہید۔ پس مراد راست فرو و ثواب صد شہید کنایت است از یافتن غایت جہد و مشقت در ان و حصول کمال نفسیات و ثواب بران۔ رواہ البہقی فی کتاب الزہد من حدیث ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما و در اینجا نیز بعض نسخ بیاض است و در حاشیہ این عبارت نوشتہ۔ و عن جابر بن ابی۔ روایت است از جابر بن پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم چہ آتاہ عمر۔ و قتیکہ آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را عمر رضی اللہ عنہ۔ فقال۔ پس گفت عمر۔ انما النسخ احادیث من یرویہ یحبہا۔ بدرستی کہ ہامی شیخویم حدیثہا و حکایتہا را از پیرو کہ خوش می آید با آن احادیث و حکایات۔ اقوی ان کتب بعضہا۔ آیامی مبنی و ریاضہ پیغمبری کہ بنویسم بعضی از ان احادیث را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق زجر و انکار۔ امہو کون انتم۔ آیا متوجہ شدہ اویں اسلام و در بدوین و سہ ویتہ تام و کامل کہ محتاج بدیہیہ دیگر نباشد تا از اہل کتاب چیز سہ بگیرد و استفادہ نہ نماید۔ کما تہوکت الیہ و الیہ و الیہ۔ چنانکہ متوجہ شدہ پیرو و نصاریہ و اقا و مذہبہ حیرتہ و دواوی اشتباہ۔ لہذا چنانکہ ہا۔ تحقیق آورده ام من ملت و شریعت را۔ یقضا و لقیۃ۔ سفید و پاک و عفاف و روشن و خالص از شک و شبہ و مبرا از اشتباہ و العباس۔ دلوکان موسی حیام و سعلا اتباعی۔ و اگر می بود موسی زندہ گنجایش نداشتہ اورا مگر پیروی من چہ جائزہ قوم و دہنامہ مردم غیر ایشان زیرا کہ شرائع ہمہ مشوخ شد بشریعت من۔ رواہ احمد و البہقی فی شعب الایمان۔ و عن ابی سعید الخدری۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اکل طیبا۔ کسے کہ بخورد طحال را۔ و علی فی شمتہ۔ و کار سہ کن از جہت بودن او شمتہ اگر چہ قلیل باشد۔ و ان الناس یوالیونہ۔ و این باشند مردم از شرمایہ او یعنی از دوسبب شرم ز رسیدنی گمراہ گرداند و کسے را از راہ نبر و کذا قبل و طایہ آنست کہ مراد عام تر ازین باشد و بوائی جمع بالقتل است بمعنی شخی و در حدیث آمدہ است کہ در دنیا بدہشت رکسے کہ امین نباشد ہمسایہ ادبوائی اورا و تفسیر کردہ اند ان را بطلم غش و شخی و شر۔ و خل الخبۃ۔ میدر آید بہشت را۔ فقال رجل۔ پس گفت مردی یارسول اللہ ان ہذا الیوم کثیر فی الناس۔ بدرستی کہ این کار امروزہ در زمان ما بسیارست در مردم بعد ازین چہ حال خواہد بود۔ قال و سیکون فی قرون بعدی۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرسہ درین زمان بسیارست و سر انجام ست کہ بپاشد و رجاعتہا کہ پیدا شوند بعد ازین یعنی منقطع نمیشود و خیر از است من مطلقا اگر چہ تفاوت کن بہشت و کثرت و در آخر زمان نیز جامعہ خواہند بود کہ بطریق تقوی و سنت اقامت خواہند نمود۔ رواہ الترمذی۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انکم فی زمان من ترککم عشر امرب۔ بدرستی کہ شمار زمانے ہستید کہ ہر کہ ترک کند از شمارہ یکا۔ پنجہ امرب کردہ شدہ است بدان۔ ہلک۔ ہلاک میشود و عقاب کردہ میشود و ابراہان۔ ثم یاتی زمان من علی منہم بشر امرب بجا۔ پستری آید زمانے کہ ہر کہ

ج۔ بالقرۃ

بکنہ از ایشان دہ یک انچہ مکرده شدہ است بدان نجاتی یا بد از عذاب و ثواب دادہ میشود بران و این در شین و نوافل خیرات  
 ثواب بود الا در نفس و واجبات ترک چہ صورت دارد و بعضی گفتہ اند کہ مراد معروف و نہی منکرست کہ در زمان نبوت و قریب  
 بران زمان بود چہ حق ظاہر بود و دولت اسلام قومی دادہ و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق مستحق کہ با جود  
 آن در ترک امر و نہی مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان کہ کار بر قبض آنست اگر اندکے از ان ہم وجود آید غیبت است  
 و موجب جرگہ رود۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی امامتہ قال قال رسول اللہ علیہ السلام من قبل قوم یوم بدی کانوا علیہ  
 گمراہ نشدند بچ توے پس از ہدایتہ کہ بودند بران۔ الا اتوا الجدل۔ مگر آنکہ دادہ شدہ جدل را و جدل بختین شدت  
 و خصوصت و عناد و ستیزہ و تعصب نامزد و حج کنندہ بہب باطل را و براندازند بنا سے حق را۔ ثم قرار رسول اللہ پیغمبر خدا۔  
صلی اللہ علیہ وسلم ہذا الآتہ۔ این آیت را کہ در بیان جدل و خصوصت کا قرآن وارد است۔ ماضیہ لک لاجد لابل ہم  
 قوم خصمون رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ۔ و سبب نزول این آیت آنست کہ چون نازل شد قول خداوند تعالیٰ (و کم  
 و ما تعبدون من دون اللہ حصص جہنم تحقیق شما و چیزیکہ می پرستید شما جز حق ہیمنہ دوزخ اند مشرکان خوشحال شدند و فریاد  
 برآوردند و گفتند بتان ما ہتر از علیست نیستند اگر علیست کہ مہبود نصارے است بکلم این آیت و دوزخ باشد ما راضی ایم کہ بتان  
 ما نیز باوے باشند اینجا میفرماید کہ (ماضیہ لک لاجد لابل ہم قوم خصمون) یعنی این بحث کہ با تو کردند کہ دوزخ مگر بطریق جدل و خصوصت  
 چہ ما تعبدون شامل علیست علیہ السلام نبود زیرا کہ کلمہ ما عبارت از غیر عقلا میا شد یعنی چیز چنانکہ من براسے عقلاست بمعنی کس  
 و ایشان میدانند کہ گفت عربیچنین است با وجود آن محض جنگ و جدل و تعصب این سخن یگویند و آورده اند کہ ابن زبیر کہیر  
 زاد و فتح ہاو سکون عین و فتح را در آخر الف کہ یکے از مشرکان بود این بحث کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا گفت و اسے  
 بر تو چہ خوش جاہل بودہ تو زبان قوم خود۔ وعن الش۔ ان رسول اللہ۔ و روایت است از انس بدرستی کہ پیغمبر خدا۔  
صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول۔ بود کہ میگفت۔ لا تشدوا علی انفسکم سخت گیرید بر نفسہاے خود با رکاب ریا منابت و مجاہدت  
 شاد کہ نفس طاقت آن ندارد و التزام آن بر نفس خود و حرام گردانیدن آنچہ مباح گردانیدہ است آن را پروردگار تعالیٰ  
 و آسان کردہ است کار را بر شما۔ فیئشہ و اللہ علیکم۔ تا سبب آن شود کہ سخت گیر و خداے تعالیٰ بر شما و فرض گردانان را  
 دشوار طاقت او اسے حق آن نہا شد و در مایند و باز گردید۔ فان تو ما شد و اعلیٰ انفسہم فشد و اللہ علیہم۔ پس بدرستی کہ  
 توے سخت گرفتہ بر خود پس سخت گرفت خدا بر ایشان۔ تکلم بقایا ہم فی الصوامع والدیار پس آن سخت گیرندگان بر  
 نفس خود باقیانندگان ایشانند در صومعہ ما و دیر ما صومعہ بفتح میم عبادت خانہ نصارے و دیر کلیسیاے رہبانان۔ رہبانیہ  
 ابتدعوا ما کتبنا علیہم۔ رہبانیہ کہ پیدا کرد ایشان آن را فرض نکرد انیدیم ما آن را بر ایشان و مراد بر رہبانیہت مہالغہ در  
 عبادت و ریاقت و انقطاع از مردم و پوشیدن پلاس انداختن زنجیر ہا و در گردن و بریدن آلت مردی و گیرختن مکبہ و بیابان  
 و امثال آن کہ را بہبان ذراہدان اہل کتاب میکردند پس میفرماید کہ ایشان این چیز ہا را از پیش خود اخترع و ابتداع نمودند

بے آنکہ برایشان فرض گردانیم و در آخر تریه میفرماید نماز با حق رعایت ناپس رعایت نشود استند کردن را حق رعایت آن آورده اند که آمد احمد بن ابی الحواری نزد استاد خود ابو دارانسه و گفت ریاضت کشیدند بنی اسرائیل تا آنکه خشک شدند مثل شکمهای کهنه و زه بایستی کمان و ما بخوریم و میوشیم و آسایش میکنیم درین اندیشه جان میکاهد که این چلیست و چراست ابوسلیمان و ادائی گفت میدانستم که تو تازه خوابی آورد بدان ای احمد که از ماضی میخوانند و اخلاص لیسفتن و گداختن اگر چه روز عمل کردی و اخلاص و رزیدی بهتر از دو سال است که سختی و گداختی رضا سے حق مطلوب است کما قال رسول الله (من لم یکن الوصال لبله نکل احسانه و ثوبه) رواه ابو داود - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان القرآن علی خمسة اوجه - فو امله است قرآن بر پنج قسم - حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال - معنی حلال و حرام ظاهر است و معنی محکم و متشابه و فصل اول در حدیث عائشه رضی الله عنہا معلوم شد مرداد با مثال قصص و مواضع است - فاعلموا بالحلال - پس حلال گردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد کنید حلیت آن را - و حرموا الحرام - و حرام گردانید حرام را - و علموا بالحکم - و کار کنید بحکم - آمنوا بالمتشابه - و ایمان آری به متشابه و بدانید که آنچه که مراد حق تعالی است از آن حق است اگر چه مابدان نرسیم - و اعتبروا بالامثال - و غیرت گیرید و پند پذیر شوید با امثال - هذا لفظ المصاحف - اینک ذکر کرده شد لفظ مصاحف است - و روی البیاتی فی شب الایمان بعد دایت کرده است بیاتی در کتاب شعب الایمان - و لفظه - و لفظه بیاتی نیست - فاعلموا بالحلال و جنبوا الحرام و اتبعوا الحکم - پس عمل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام و پیروی کنید بحکم را و قول او و آموختن با متشابه و اعتبار با امثال بحال خود است و لفظ مصاحف درین معنی و بیاتی یکے است - وعن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامر لثلاثة احکام شرع سه نوع است - امر بن رشد و حکمے است که ظاهر و هویدا است بره بودن او - فاتبعه پس متابعت و پیروی کن آن را امر بن غیبه - و حکمے است که پیدا است تا بره بودن او - فاجتنبه پس پرهیز کن از آن که مکیه خوان از آن - و امر اختلف فيه - و حکمے دیگر است که اختلاف کرده شده است و اشتباه است در رشد و غی او فکله الی الله پس بسپار او را بخدا و توقف کن در آن و طلب کن رشد و هدایت در آن - رواه احمد

**الفصل الثالث - عن معاوية بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشيطان ذئب الانسان** بدستی که شیطان گرگ آدمی است میر باید و پیر دان را که از جماعت بر آید پس هلاک میکند کذب الغنم - مانند گرگ گو سفند یاخذ الشاة - میگیرد و گو سفند را که گریزنده است و انس ناگزیرنده است بگل - والقائمة - و میگیرد و گو سفند را که دور رنده است از گله بے نفرت - والناحية - و گو سفند را که یک جانب افتاده است اگر چه نگر خیمه و دور ز رفته است و آنکه در درون گله است ایمن و سلامت است - و ایاکم والشباب - و دور و ارید خود را از راه میان و دور که مقصود تیر آمدن از میان جماعت و بیرون نیفتادن از راه مسلولک است چنانکه فرمود - و علیکم بالجماعة والعامة - و پرهیز باد که لازم گیرید جماعت را و اکثر را اشارت است بآنکه معتبر اتباع اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع نمیکند مگر جماعت - رواه احمد



وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فارق الجماعة شبرا فمات فمات فیه من دھن النار۔ کہ جسے کہ جدائی کر دیا جماعت را مقدار یک بدست  
 فقد خلع رقبۃ الاسلام عن عنقہ پس تحقیق بر کشید رقبۃ اسلام را از گردن خود یعنی محل آن شد کہ شاید از قید اسلام و بند احکام آن  
 بر آید و رقبۃ کبر را دفع آن نیز آمد و یسما نے کہ دروے چند حلقہ سازند و ہر حلقہ در گردن گو سفندے اندازند و ہر حلقہ را بقبۃ  
 گویند۔ رواہ احمد و ابو داؤد و عن مالک بن انس مرسل۔ روایت ست از امام مالک بن انس بطریق ارسال۔  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ترک فیکم امر بن لہن فقلوا ما تسکتہم بہا۔ گذشتہ ام من در میان شما و چیز کہ البتہ گمراہ نمی شود  
 مادام کہ جنگ میزنید بآن و و چیز کہ ام ست۔ کتاب اللہ و سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم  
 رواہ فی الموطا۔ روایت کردہ است این حدیث را امام مالک و موطا کہ نام کتاب امام مالک است و موطا مقصور  
 و ممدود و ہر دو آمدہ بدانکہ مرسل در اصطلاح مشہور روایت تابعی از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و بمعنی منقطع نیز آید چنانکہ  
 در مقدمہ گذشتہ پیش گفتہ نشود کہ مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل نگردد و او لے آنست کہ بجامہ مرسل تعلیقا  
 گوید کہ بمعنی حدیث اول اسناد ست۔ وعن غصیف۔ بفہم غین فتح ضاد و مجتہین۔ بن الحارث الثمالی۔ بفہم ثا و شلثہ  
 و تخفیف میم رض شامی و در صحبت و سک اختلاف ست ابن ابی حاتم و پدرش و ابو ذر عہ گفتہ اند کہ صحابی ست و عجمی گفتہ کہ  
 تابعی ثقہ است و ابن سیدہ و راہ ربطہ او لے از تابعین ذکر کردہ و ابن حبان در کتاب ثقات آورہ و و سک گفتہ کہ ابن  
 و رحمہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و با و سک بیعت کردہ و مصافحہ نمودہ ام و اللہ اعلم و بعضی بظاہر غلطی بدل ضاد  
 گفتہ اند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما حدث قوم بدعتہ نو بدید نکر و بیج قومے بدعت را۔ الارفع مثلہا من السنۃ  
 اگر آنگہ بدعت شد مانند آن در مقدار و مرتبہ از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت باشد ہمین قیاس اقامت  
 سنت قاص بدعت خواهد بود۔ فتساک بسنتہ خیر من احداث بدعتہ۔ پس جنگ در زون بسنت اگر چہ اندک باشد بہتر ست  
 از نو بدید کردن بدعت اگر چہ حسنہ بود زیرا کہ با اتباع سنت پیدا میشود و نور و بگرفتار می بدعت و رمی آید ظلمت شکار مایت  
 آداب خلاد و استغنا بروجہ سنت بہتر ست از ہناسے رباط و مدرسہ چہ سالک بر رعایت آداب سنت ترقی کند ب مقام قرب  
 و تبرک او منزل کند از ان و این مودی میگردد و تبرک افضل از ان تا بہرہ قساوت غلب کہ آن را رین و طبع و ختم گویند میرسد  
 ثوبہ باللہ من ذلک۔ رواہ احمد۔ وعن حسان بن علی رضی اللہ عنہ۔ قال۔ و روایت ست از حسان بن ثابت کہ شاعر  
 و صحابی مشہور ست و احوال و سک در جامع و دیگر ذکر کردہ شدہ است کہ گفت۔ ما ابتغی قوم بدعتہ فی دینہم۔ پیدا نکردند هیچ  
 قومے بدعتے را و دین خود۔ الا نزع اللہ من سننہم مثلہا۔ اگر آنگہ کشید خدا سے ثنائے از سننے کہ در دین ایشان  
 مانند آن۔ نعم لا یبید ما الیہم الی یوم القیمۃ۔ پسترباز نمیکردند و نمیفرستد آن سنت را بسوے ایشان تا روز قیامت۔ رواہ  
 الدارمی۔ وعن ابراہیم بن میسرہ۔ تابعی ثقہ صحیح الحدیث بے نظیر زمان خود بود حدیث او در اہل مکہ است۔  
 قال قال رسول اللہ۔ گفت ابراہیم بن میسرہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ من و قرصا حب بدعتہ کیسکہ

تعلیم تعجیل کند خداوند بعت را۔ فقدا عان علی بہم الاسلام۔ پس تحقیق مدو میکند بر ویران کردن دین اسلام چه در توفیر و استحقاق و استہانت سنت و این سیکند بر ویران کردن بنا سے اسلام و ہمین قیاس در توفیر و تعجیل تسنن آبا و اجداد بجا اسلام خواہد بود بسبب تعلیم و ترویج سنت۔ رواہ ابیہتی فی شعب الایمان مرسلہ۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ قال من تعلم کتاب اللہ ثم اتبع ما فیہ۔ کسیکہ میاموزد قرآن را پیست پیروی کند احکامے را کہ در دست۔ یاہ المدین الضلالۃ فی الدنیا۔ راہ راست نماید اورا خدا سے لقائے و بر نماند از گمراہی و در دنیا۔ و وقاہ یوم القیمۃ سورۃ الحجۃ باب۔ و سنگا ہار در اورا در قیامت از بدی و سختی حساب۔ و فی روایت قال و در روایتے آخنین آئندہ است۔ من اقمہ می کہتا بلالہ فی الفضل فی الدنیا و لا یشتی فی الآخرة۔ کسیکہ پیروی کند کتاب خدا گمراہ نشود و در دنیا و پیوستہ شدت نگردد و در آخرت۔ ثم لما ہذہ الآیۃ پیست خوانند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را۔ فمن اتبع ہامی فلا یضل ولا یشتی۔ پس کسیکہ پیروی کند کتاب مرا کہ سبب ہدایت است گمراہ نشود و بدیخت نگردد و حاصل آنکہ دولت و سعادت و نیا و آخرت در متابعت دین و شریعت است پیست رہے سعادت اگر خدمت تو انعم کردہ کہ یکجہتی دنیا و دین ز خدمت است۔ رواہ زرین۔ وعن ابنی مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ۔ روایت است از ابن مسعود کہ پیست خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفتہ۔ ضرب اللہ مثلا صراطا مستقیما۔ گردانیدہ است خدا سے لقائے قصد حال دین را یا آنچه در دست از محارم و حدود و احکام قرآن قصد و حال راہ راست۔ وعن جنبتی الصراط سوران۔ و از ہر دو جانب آن راہ راست و دوبارہ شہرست۔ فیما ابواب مفتحة۔ و ان دوبارہ شہر در راست کشادہ۔ و علی الابواب ستورہ خافہ۔ و پر در ہا پرده است فرو مشہ۔ و عند رأس الصراط دایع۔ و بر سر راہ شخصے است کہ خوانندہ است مردم را۔ یقول استقیما علی الصراط۔ میگوید راست پیروی بر راہ۔ ولا تعوجوا۔ و کج نہاید۔ و فوق ذلک دایع۔ و بالاسے آن خوانندہ و گلاست۔ یدعونہ سنجو اند مردم را۔ کلما ہم عبدان لفتح شیانہن ملک الابواب۔ ہر گاہ کہ قصد میکنند بندہ از بندگان کہ کشاید در سے اذان در نا و پر در پردہ را۔ قال۔ میگوید آن داعی۔ و یحک لا تفتحه۔ دایے بر دو کشا این در را۔ فانک ان تفتحه تلجہ۔ پس بدستی کہ اگر کسیکشتائی تو آن در را می در آئی اورا اگر می در آئی غدا لیم یکشتی درو سے۔ ثم فیرو۔ پیست بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این مثل را کہ مراد اذان حبیبست تا خبرن الصراط ہو الاسلام۔ پس خبر داد و گفت کہ مراد بصراط طریق اسلام است کہ بدان راہ بہشت جاودان میرسنہ۔ و ان الابواب المفتحة محارم اللہ۔ و خبر داد کہ در ماسے کشادہ کہ پردہ ما بران فرو مشہ افعا سے است کہ حرام گردانیدہ است خدا سے لقائے آئنا را بر بندگان۔ و ان استولوا لمرخاة حدود اللہ و بیان کرد کہ پردہ ماسے فرو مشہ خدا سے است کہ میان بندہ و محارم ہستہ است کہ از اہنا نگذرد و فاصل و باز دارند ہست بندہ را اذان و آن عبارت است از احکام دے سجادہ۔ و ان الداعی علی رأس الصراط ہو القرآن۔ و بیان کرد کہ مراد داعی کہ بر سر راہ است کہ سنجو اند مردم را براہ راست۔ و ان الداعی من فوقہ۔ و آنکہ خوانندہ است بالاسے قرآن۔ ہو واعظ اللہ فی قلب کل مؤمن۔ آن چند و بندہ از جانب خدا است در دل ہر مؤمن طیبی آن را تفسیر لیلہ ملک کردہ کہ الامام

خیر میکند و تا این نباشد قرآن سو و نمیدهد کار قرآن آنست که راه می نماید و نشانهای راه بیان میکند تا قبول اقبال آن  
 آن پند پذیر شدن بدان در فتن راه در سیدن بمقصود بتوفیق الهی و هدایت اوست که بنده را بدان الہام میکند و در دل  
 سے پیدا آرد و نشان آید۔ رواہ زرین۔ روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود و رواہ احمد و ابی نعیم فی شعب الایمان۔ و  
 روایت کرد آن را احمد و مسند خود و بہقی و شعب الایمان۔ عن النّو اس۔ لفتح نون و تشدید واو۔ بن سمان۔ بکسر سین و فتح آن مجهول  
 ست ساکن شام۔ و کذا الترمذی عنہ۔ و همچنین روایت کرد ترمذی از نو اس بن سمان۔ الا انه ذکر اخر منہ۔ و لیکن ابن سبت کہ ترمذی  
 ذکر کرد حدیث را مختصر تر از آنچه روایت کرده اند احمد و بہقی و عن ابن مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال من کان مستنا۔ کسیکہ میخواہد  
 کہ برود در راه راست را۔ فلیستن بمن قدما ست۔ پس باید کہ برود در راه را و اقتدا کند کسانیکہ تحقیق از عالم گذشتہ اند۔ فان لم ی  
 لا تؤمن علیہ الفتنہ۔ پس بدستی کہ زندگان ایں کردہ نیشود بر ایشان از فتنہ و ابتلا و بدین ایں سخن را ابن مسعود و زمان خود  
 یا تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بر وہا صحابہ را داشت و بزرگان اہل زبان خود را بر صحابہ چنانکہ گفت۔ اولئک اصحاب  
 محمد صلی اللہ علیہ وسلم کانوا افضل ہذہ الامۃ۔ آن مرد و یا یاران محمد اند کہ بودند فاضل تر از ہر کہ جز ایشان ست درین امت۔  
 و ابرہما قلوبا۔ و یک ترین است از روئے دلہا۔ و اعلمہا علما۔ و دوراندیش تر از روئے علم۔ و اقلہا تکلفا۔ و کمتر از روئے  
 تکلف و تصنع و ریاء و مراعات رسوم و عادات کہ متعارف ست میان مردم و بی تکلف آن را بر خود نہند و تکلف در گفت و نحو  
 گرفتن کار سے بے فرمودن و در پنج بر خود نہادن و تکلف پیش آئندہ بکار سے کہ فزون باشد از حاجت و بیرون از طاقت۔  
 اختارہم اللہ بقیۃ و لا قاتمہ و ینہ۔ برگزیدہ ایشان را خدا سے لقائے از برائے صحبت پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وسلم و برائے  
 داشتن دین و سے این دلیل ست بر افضلیت و اکملیت صحابہ یعنی چون پروردگار لقائے از میان تمامہ خلایق ایشان  
 را برگزید و یاران پیغمبر خود ساخت معلوم شد کہ ایشان بہترین خلق و اختیار است بودہ اند و جوہر نفوس ایشان برائے انکاس  
 النوار ہدایت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکہ در قرآن مجید میفرماید واللہم کلّمہ التّقوے و کانوا احق بہا و اہلہا کہ بودند سزاوارتر کہ  
 تقوے و مستحق تر مر آن را و آثار آمدہ است کہ پروردگار لقائے نظر کرد و در تمامہ دلہا سے بندگان یافت دل محمد صلی اللہ  
 علیہ وسلم روشن تر و پاک تر و پس بہا نور نبوت را در آن دریافت و دلہا سے صحابہ را صاف تر و لائق تر پس برگزیدہ برائے  
 صحبت و ایشان را و این خود ظاہر است چنانکہ هیچ عاقل نہ پسندد کہ آنہا کہ یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم و رضی اللہ عنہم و عمر را در سایہ تربیت او بودہ و خدمت کردہ باشند و ہنوز پاک و صفات نشدہ و بدرجہ کمال  
 نرسیدہ باشند مریدان مشل نخ را ببینید کہ در خدمت ایشان بچہ درجہ میرسد آخر این منقصت بحضرت و سے صلی اللہ علیہ وسلم  
 عائد میگردد مگر منافق باشند و منافقان خود بعد از قبول سورۃ توبہ متعین شدہ و از میان مخلصان جدا گشتہ و نصیحت و رسوا شدہ  
 بودند نفوذ باعدین سوالات اعتقاد۔ فاعرفوا اللہم صلّم۔ پس بشناسید برائے ایشان بفضل ایشان را۔ و اتبعوہم علی اثرہم۔  
 و پیروی کنید ایشان را و بروید بہ نشان پای ایشان۔ و تسکوا بما استطعتم من اخلاقہم و سیرہم۔ و چنانکہ نزدیک

مانجه تواند از خود بیاورد و شهادت ایشان - فانهم كانوا على الهدى المستقیم - پس بدستی که بودند ایشان بر راه راست و راستی  
 راستی سبحان الله بآن مسعود بآن بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حق دے فرمود و نصبت الالهی باطنی  
 به این ام عبدی راضی شدم بر آنست است خود با پیغمبر راضی شد این ام عبد مراد بدان ابن مسعود است انجین تفصیل در تعلیم مجاب کند چه  
 جائے سخن است نسال الله العالیة - رواه رزین - وعن جابر ان عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - قال قال رسول الله -  
 ردایت است از جابر که آورد عمر بن پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم غنیمته من التوریه نسخه را از توریت - فقال - پس گفت عمر -  
 یا رسول الله هذه نسخه من التوریه - این نسخه ایست از توریت - فسکت - پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم -  
 فجلس یقرا - پس در ایستاد و عمر که میخواند پس خواندن گرفت - و وجه رسول الله صلی الله علیه و سلم تغییر - و حال آنکه روئے مبارک  
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حالے بجائے میگشت از غضب - فقال ابو بکر رضی الله عنه فکلتک الشواکل - پس  
 گفت ابو بکر عمر را بگریز از زنان گریه کنندگان یعنی بگیری تو و تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب ایمان گذشت - ماری  
 با وجه رسول الله - نمی بینی حالیکه در روئے مبارک پیغمبر خدا پدید است - صلی الله علیه و سلم فظفر عمر الی وجه رسول الله - پس نگاه کرد و عمر  
 بسوسه روسه پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و دید از غضب و روسه - فقال اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله  
 پس گفت عمر رضی الله عنه بطریق اعتذار و استغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا - رضینا بالله ربنا - راضی شدیم بخدا  
 باین که روسه پروردگار ما است - و بالا اسلام دنیا - و راضی شدیم باسلام که روسه دین ما است - و بحمد نبینا - و راضی شدیم  
 بحمد صلی الله علیه و سلم که پیغمبر ما است - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و الذی نفس محمد بیده - سوگند بخدا  
 که بقای ذات محمد درست قدرت اوست - لو بد الکم موسی - اگر ظاهراً شود شما را موسی پیغمبر - فاتبعتوه و ترکتمونی پس متابعت  
 کنید او را و بگذارید مرا - لفضلتم عن سوار السبیل - هر آینه گمراه میشوید و دوری افتید از راه راست - ولو کان حیا و ادب  
 بنوئی لا تبغی - و اگر نبود موسی زنده و درمی یافت زمان پیغمبری مرا هر آینه پیروی میکرد مرا - رواه الدارمی - و عنه - قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم کلامی لا یشخ کلام الله - کلام من یشخ میکند کلام خدا را - و کلام الله من یشخ کلامی - و کلام خدا یشخ میکند  
 کلام مرا - و کلام الله یشخ بعضه بعضا - و کلام خدا یشخ میکند بعضی بعضی این تغییر و تبدیل حکم شرعی است بلکه دیگر بر آن اصلاح کار  
 دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم است و بیان آنکه این حکم تا این مدت مشروع بوده است و در واقع تغییری  
 و تبدیلی نیست و لیکن چون حکم در اول ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید که گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب  
 کتاب نسخ حدیث حدیث نسخ کتاب بحديث و نسخ حدیث کتاب و لیکن ظاهر این حدیث دلالت دارد که نسخ کتاب  
 بحديث جائز باشد بارب اگر ادب کلامی آن باشد که بطریق راست اجتهاد فرموده باشند بوجی یا این حدیث منسوخ است  
 والله اعلم - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اءاد ثینا یشخ بعضها بعضا نسخ  
 القرآن - بدستی که حدیثها منسوخ میگردد بعضی آن بعضی را بچون منسوخ گردانیدن قرآن بعضی آن بعضی را و اگر مراد از

قول او کمنسج القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشند قرآن را بر چهار قسم مذکور درست گردو این حدیث تلخ آن حدیث سابق باشد۔ وعن ابی ثعلبۃ الخشنی۔ بضم خا فتح شین منسوب است بیکے از اجداد خود صحابی است نام او جرهم و نام پدر او ناشب مشہور شد بکفایت و در نام او نام پدر او اختلاف بسیارست مشہور آنست کہ ذکر کرده شدہ و از ابن حبت عنوانست نزول کرد در شام و وفات یافت در آن۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المد فرض فرائض۔ بدرستی کہ خداے تعالیٰ فرض گردانید بعض اشیا را کہ فرائض است۔ فلا تضیعوا۔ پس ضائع نگردانید فرائض را۔ و حرم حرمت فلا تمسکوا۔ و حرام گرانید بعض چیزها را پس نہ بشکنید حرمت آن را و مبالغہ نکنید در بارہ کردن حرمت آن۔ و حد حدودا فلا تعدوا۔ و سبب حد را پس گذرید و تجاوز نکنید از آنها۔ و سکت عن اشیا و من غیر نسیان سوکوت کرد از بعض چیزها و بیان نفرمودہ آنها را بے آنکہ فراموش کردہ باشد کہ فراموشی پر دے روا نبود بلکہ رحمت کرد و آسان ساخت کار بر شما۔ فلا تجتوا عنہا۔ پس کاوش نکنید و پیڑ سید از آنها۔ روی الاحادیث الثلثۃ الذی دارقطنی۔ روایت کرد این سه حدیث را و دارقطنی و دارقطن محلہ الیبت از اجداد و دارقطنی نسبت باوست

## کتاب العلم

مراد علم دین است کہ متعلق است بہ کتاب و سنت و آن دو قسم است مبادی و مقاصد مبادی علومے کہ موقوف است معرفت کتاب و سنت بران مثل لغت و نحو و صرف و خبر آن از علوم عربیت و مقاصد انچه متعلق است باعمال و اخلاق و عقائد و اینها ہم علم معاملات است و علم مکاشفہ نوریست کہ بعد از سلوک طریق حق و صدق معاملات و در دل افتد کہ بدان معرفت حقائق اشیا چنانکہ هست میبخشد گرد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانہ و تعالیٰ رو نماید و این را علم تحقیقت و علم وراثت خوانند بحکم حدیث از من علی ما علم و رحمہ اللہ علیہ علم علم کہ عمل کند با نچہ دانستہ و خواندہ است از علم ظاہر و رازی گرداند و بخشد او را خداے تعالیٰ علم انچه ندانستہ و ندانندہ و کہ میر و انقوا اللہ علیکم لعلکم تفرحون نیز اشارت باین معنی است و علم ظاہر و باطن کہ گویند باین معنی و ادراک نسبت ہر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و مغز است و احادیث و آیات کہ در شان علم و فضیلت آن وارد شدہ شامل ہمایں اقسام است بر تفاوت مراتب درجات آن

الفصل الاول۔ عن عبد اللہ بن عمر و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلغوا عنی ولو آتیت۔ برسانید بامت از جاہل بن دین و شریعت را اگر چه آتیت باشد ظاہر از آیت آیات قرآن است ولیکن ولالت برسانیدن احادیث نیز وارد و چہ قرآن باوجود آنکہ منتشر و شہرت و حاملان او بیشمار اند و حق سبحانہ شگفتل حفظ او شدہ است ہر گاہ امر کردہ شد ہمہ ما برسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولیٰ ما مور با شیم و بعضی از آیت کلامی مراد دارند کہ مفید است فاما کہ شریفہ را و علامت است بہر علم معنی کہ مراد است شہتہ شدہ است بدان چنانکہ احادیث کہ از قبیل جوامع الکلم اند بلکہ تمامہ احادیث آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین قبیل اند پس معنی آن شود کہ برسانید از من اگر چه یک حدیث باشد



ووجه تخصیص حدیث تہلیل آن بود که قرآن را احتیاج تہلیل نیست بحیثی که مذکور شد - و حدیثی که از ابن عباس - و حکایت  
کنید و خبر دهید یا آنچه بشنود یا زنی اسرائیل - و لا حرج - نیست گناہی و حدیث کردن از ایشان یا مردان است که نیست  
و در حدیث از زنی اسرائیل تنگی بوجود احتیاط و رعایت اتصال سند بقل از عدل ثقه ضابطه چون سابقا از خواندن  
توریت و نوشتن آن منع کرده فرموده بود که اگر مخیر بشما در کار وین خود و کتاب خود که دست بتوریت میرسد چنانکه در فصل ثالث  
از باب سابق از حدیث جا برداشت رخصت کرد پس از آن و فرمود که اگر قصص و مواعد و امثال که از ایشان بشنود و بدان  
حدیث کند شرع و احکام که منسوخ است مانع نیست و در کتاب ایشان آیات غریبه و وقایع عجیبه هست که میتوان  
نقل کرد و اگر در رعایت احتیاط و تصحیح نقل و سند مسأله رو و غیر غم نیست چه مقصود عبرت و ایقاظ است و این باب  
و ستی دارد بر قیاس آنکه گفته اند علل حدیث ضعیف و در فضائل اعمال جائز است کذا قالوا - و من کذب علی محمد فلیتوبوا  
مصدقہ من النار - و هر که دروغ بربند و برین واسطه گفته ام بن اسناد و کذب پس باید که بگوید جائز نیست خود را از آتش و دروغ  
مقصود مبالغه است و در منع از وضع حدیث و دروغ بر بستن بران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اگر چه برای ترغیب و ترس  
باشد حرام است و از جمله کبار است اتفاق امام محمد جوئے و امام الحرمین آن را داخل کفر داشته و بر قائل حکم جلودار کرده و قوی  
بوضع حدیث بقصد ترغیب و ترسب تجویز کرده و این مذهب خلاست و حق آنست که وضع حدیث و روایت بر وضع  
حرام است مگر بیان وضع - رواہ البخاری - و عن سمرہ بن جندب و المغیرہ بن شعبہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
سمرو و غیره و صحابی مشهور اند گفتند که گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - من حدث عنی بحديث ییری انه کذب فلیتوبوا و لا یجوز لکذا من  
کسیکه حدیث کند از من بحدیثیکه گمان میرد که آن حدیث و دروغ است پس آنکس سیکه از دروغ گویندگان و در حکم  
ایشان است زیرا که چون اعانت کاذب کرد و شریک شد او را در اشاعت کذب شریک شد و زرا آن یری لضم یا و فتح  
آن هر دو روایت است لضم یعنی ظن و فتح یعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین کذب  
آن شرط نبود ظن کذب کافی است و بعض گفته اند بلکه احتمال کذب و شک و شبهه در آن نیز روا نباشد صواب آنست که  
که بحد احتمال ترک نتوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز است و اگر در جانب کذب بود جائز  
نه و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز است و اما علم و کاذبین بلفظ جمع  
و تشبیه هر دو روایت است و بر تقدیر تشبیه مراد راوی و مروی عنه است - رواہ مسلم - و عن معاویہ قال قال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من یرد اللہ بخیر الفقه فی الدین - کسیکه که میخواهد خدا سے تقابل بوسیله یکنی رافقیه میگردد و او را  
در وین و فهم و یرکی و دانائی می بخشد و در آن و میکشاید دیده بصیرت او را تا درک میکن معانی کتاب و سنت را و میرسد  
بحقیقت مراد از آن ثقه و اصل یعنی فهم و فطنت است و در عرف شرع غالب آمده بر علم با حکام علمیه - و اما اما ناقص  
و اما لعلی - و بیستمین مگر قسمت کننده و خدا میدهد هر که را میخواهد و هر چه میخواهد از فقه و فهم در وین و غیر آن - متفق علیہ

وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الناس معادن کعادون الذہب والفضۃ  
 مردمان کا ہونا انڈا مانند کا ہونا سے طلا و نقرہ یعنی متفاوت اندوز و کارم اخلاق و محاسن صفات پراندا زہ استعداد و جوہر و ثمرات  
 ذات چنانکہ کانے ست کہ استعداد و قابلیت آن دارد کہ دروے لعل و یاقوت پیدا کرد و دکانے دیگر استعداد طلا و نقرہ  
 دارد و کانے دیگر آہن موس و دیگر سرسہ و چونہ و جز آن - خیار ہم فی الجاہلیۃ خیار ہم فی الاسلام - نیکان آدمیان در جاہلیت  
 نیکان البشان اندوز اسلام یعنی ہر کہ بمقتضای استعداد و قابلیت ذات در جاہلیت نیک بود و از خیار تہائل بود و ہر  
 اقران خود فوقیت داشت و صفات نیک داشت و کار ہائے نیک کہ عقلا و اہل عرف آن را پسندند سیکو بعد از درآمدن  
 درین مسلمانی نیز صفات حمیدہ و افعال گزیدہ ازوے بوجود آید لیکن در جاہلیت کفر و جہل مستور و مخبور بود چنانکہ طلا و  
 نقرہ در کان بجا کہ مزوج و مخلوط میباشند و بعد از درآمدن در اسلام و گذاختن در بوتہ مجاہدت و ریاضت آن آلائش ہست  
 و حاصل شدہ و بنور علم و معرفت منور گشت و بہمان استعداد وجود آثار و صفات بر اقران خود و درین نائق آمد و قول وے کہ  
 فرمود - اذ انقہوا - و تنبیکہ نفیہ شوند و علم دین یا موزہ و صاحب بصیرت در آن شوند اشارت ست بآنکہ در دین مدار تحصیل علم  
 معرفت ست و اگر ثمر نسبت و کرامت ذات بآن جمع باشد معتبر ست و بے آن اعتبار ندارد و لہذا گفتہ اند کہ وضع عالم بہتر از  
 شریعت جاہل ہست حافظا علم و ادب و رزکہ در حضرت شاہ ۴۰ ہر کہ را نیست ادب لائق خدمت نبود - رواہ مسلم - وعن  
 ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا حسد الا فی اثمنین نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد را ببوسے و نیک  
 اوے درین دو کس بودے و بعض گویند مراد بحسد اینجا غبطہ است کہ آرزو بردن ست کہ انچہ دیگرے را دادہ اند مرا نیز باشد و این  
 جائز ست اما حسد کہ عبارت از تمنی زوال نعمت غیر ست جائز نبود مگر از مفسدان و ظالمان و تخصیص اغتباط باین دو کس بآنکہ ہر دو  
 محمودہ جائز ست بہت کمال اعتبار و اہتمام و شرافت و فضیلت این دو صفت ست کہ از صفات انبیاء و سترین اندان دوس کہ از ان  
 جل اتاہ اللہ مالاً - اول مردے ست کہ داد اورا خداے تعالیٰ مالے - فسلط علی لکنتہ فی الحق پس برگماشت و ستے تعالیٰ  
 آن مرد را بر ہاک کردن و صرف کردن آن مال و طاعت و بفرمودہ خدا اتر از کہ از صرف مال بطریق اسراف و در نامرضیات و لکنتہ بہ  
 فحشین اسے اہل کہ و تعبیر بالہاک اشارت ست بہ مال جو یعنی باقی نمیدارد از ان چیزے اما در حق و مرضیات - و رجل اتاہ اللہ الحکیم و یرد  
 دیگر کہ داد اورا خداے تعالیٰ حکمت را یعنی علم دین و شریعت را - فہو لقیفہ بہا و علیمہا - پس آن مرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان  
 و تعلیم میکند آن را و در اکثر روایات الانی اثمنین آمدہ بتاسے تانیث یعنی حسنیت مگر در دو خصالت یکے مال دیگر علم صفتے کہ مذکور شدند  
 و تو کہ پستی گفتہ کہ روایت اول اوثق است متفق علیہ عون ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 اذا مات الانسان انقطع عنہ علمہ چون می میرد آدمی بریدہ شود از یعنی ثواب و از ہر عملیکہ میکند چنانکہ نماز روزہ و حج و زکوٰۃ  
 و جہان - الا من ثلثہ - مگر از سہ عمل - صدقہ جاریہ یکے صدقہ روان کہ بعد از دوسے و انعم و باقی باشد مانند وقفہ  
 و بیلہا سے خیر از چاہ و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکہ بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی ہریرۃ بیاید - او علم ثلثہ بہ

یا علی کہ نفع گرفتہ میشود بآن تعلیم و تصنیف بکلمہ کثرت و اتساع نیز و اندر علم - او ولد صالح بدعوہ کیا فرزند نیک کردار کرد و عاقلند  
 اور ابدا از رفتن ازین عالم چون فرزند از دوسے زائیدہ و بوجوہ آمد است آن را عمل او شمرده کہ ثواب آن بوسے حاصل است  
 رواہ مسلم - وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نفس من نفس من کرب من کرب الدنیا - کہے کہ ربائی و آسائش  
 دہد و دور گردان از سہلانے اندوہے را از اندوہے دنیا چہ جائے اندوہ وین چنانکہ کہے را بر کفر و معصیت اگر اہ  
 کردہ باشند نفس اللہ عنہ کہ تب من کرب یوم القیمۃ - دور گردانہ خدا سے لٹاے ازان کس اندوہ را از اندوہے  
 آخرت - و من یسر علی مسر - کہے کہ آسان گردانہ کار بر شخصے کہ در دشواری افتادہ است چنانکہ واسے برگردن وے  
 افتادہ و از اداے آن عاخر آیدہ خیرے بوسے بدہ کہ بدان وام را داکند یا اگر ادر است از وے بہد و بخشد یا  
 جملتے بدہ تا وقت آسانی - یسر اللہ علیہ فی الدنیا و الآخرۃ - آسان گردانہ بزرگے خدا سے لٹاے در دنیا و آخرت -  
 و من یسر مسرا اللہ فی الدنیا و الآخرۃ - کہے کہ بپوشد عیب سہلانے را در سوانہ را و یا بپوشد عورت مسلمان بہر نہ را  
 بپایہ پوشد خدا سے لٹاے اور اور دنیا و آخرت - و اللہ فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه - خدا سے لٹاے  
 در یاری کردن بندہ است ما دام کہ بندہ در یاری کردن برادر خود مستہدفع ضرر یا جلب نفع بہر وجہے کہ باشد - و من  
 سلک طریق التمس فیہ ملأ - کہے کہ بر دوراے کہ طلب میکند در وے علمے را از علوم دین اگر چہ اندک باشد یا مرد بطریق  
 وجہے از وجوہ و سببے از اسباب تحصیل علم باشد مثل اتفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف - سئل اللہ بطلیق الی الحجۃ - آسان  
 گردانہ خدا سے لٹاے اگر کس را بسبب سلوک طریق علم طریقے بسوسے بہشت یعنی در آرد اور اور بہشت بجز اس طلب  
 علم یا توفیق و بہر اے علمے صالح کہ سبب دخول جنت گردد - و ما جمیع قوم فی بیت من بیت اللہ - ذرا ہم نیانیدگر وے  
 در خانہ ہاے خدا یعنی خانہ کہ ساختہ باشند و اختیار کردہ باشند بر اے آئکہ - تیلون کتاب اللہ بخوانند و آن را بطریق ورود و توفیق  
 مسجد یا غیر مسجد - و تدارسونہ منہم - و بخوانند آن را با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق معانی آن و تصحیح الفاظ  
 و تجوید آن درس یعنی قرأت است و تدارس با یکدیگر خواندن و درست لغت و درست کسر و اصل بمعنی ریاضت آید پس  
 میفرماید کہ هیچ قومے تدارست و درست قرآن در جائے نہ نشیئہ - الا نزلت علیہم السکینۃ - مگر آئکہ فرود آید بر ایشان آرام باطن  
 و اطمینان قلب کہ بدان میل بشوآت و نیا و خوف اسما الذول ہر روز و حضور مع اللہ دست و بہد و صفا و نورانیت پیدا  
 آید و در شرح صحیح مسلم گفتہ کہ مختار آنست کہ سکینہ چہ نیست از مخلوقات الہی و در وے طمانینت و رحمت است و بادے  
 ملائکہ اندوگاہے در صورت ابرے نزل کند چنانکہ در کتاب فضائل القرآن بیاید انشاء اللہ تعالی - و غشیتہم الرحمۃ -  
 دمی پوشد و در میگردد ایشان را رحمت - و غشیم الملائکہ - و گرد و گرد و طوائف میکنند گرد ایشان فرشتگان - و ذکر ہم اللہ  
 من عندہ - و یاد میکنند ایشان را اللہ تعالی در میان جمعے کہ نزد او میند یعنی ملائکہ از ملائکہ کہ مقربان جناب قدس  
 و دین از جہت بہانات و منافعت بہرندگان خود و التزام حجت بر ملائکہ کہ در بشر بمعینان طعن می گردند بیست بہر مصل

خودم خواند یا در غفلت بہ کنون رقیب حسد پیشہ گو بسوزن ز رشک بہ من بطاہر علمہ لم یسرع بہ نسبہ۔ و کسے کہ پس انداخت  
اور اعلیٰ او پیش نمی آرد اور انساب یعنی ہر کہ تنقیر کرد در عمل ہر چند نسب عالی دارد و جبرائیل نقیصان نکند طلیعت بندہ عشق  
شد ہی ترک نسب کن جایی کہ درین راہ فلان ابن فلان چیز سے نیست۔ رواہ سلم۔ و عثمانہ قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم ان اول الناس یقبض علیہ یوم القیمۃ۔ بدرستی کہ نخستین مردے کہ حکم کردہ شود بروے روز قیامت از جنت علم  
تو کہ اخلاص در عمل۔ رجل است شہد۔ مردے سے کہ کشتہ شد در راہ خدا۔ قاتی بہ۔ پس آوردہ میشود در حضرت پروردگار  
نمایے و تقدس توقوہ نعمتہ۔ پس می شناسد اندامد تعالے آن مرد را نعمت خود را کہ بروے عطا کردہ و در بعض نسخ نعمہ بصیغہ جمع  
و اول صحیح ترست بحسب روایت۔ فرماید پس میشناسد وے نعمت خدا را و اعتراف میکند بآن۔ فقال فما علمت فیہا پس  
میگوید وے لقائے بآن مرد پس بگو کہ چه عمل کردی تو در شکر این نعمت۔ قال قالمت فیک حتی استشهدت۔ میگوید بآن مرد کار را  
کردم با کافران خالص از برائے رضاے تو تا آنکہ کشتہ شدم در راہ تو۔ قال کذبت۔ میگوید پروردگار تعالے دروغ گفتی  
تو کار زار نکردہ خالص از برائے رضاے من۔ و لکنک قالمت لان یقال جری۔ و لیکن کار زار کردی برائے ریائے خلق نام  
و آوازہ خود تا نگفتہ شود فلان ولیرست۔ فقہ قیل۔ پس تحقیق گفتہ شد و بافتی تو غرض خود و خراے عمل خود را از خلق دیگر از من  
چہ طلبی۔ ثم امر بہ فحسب علی وجہہ۔ پست امر کردہ میشود و فرشتگان را بجهت وے کہ کشیدہ اورا بر زمین بر روے پس کشیدہ میشود  
حتی القی فی النار۔ تا آنکہ انداختہ میشود در آتش روزخ۔ و رجل تعلم العلم۔ دیگر مردے کہ آموخت علم را۔ و علمہ۔ و آموزانید آن را۔  
و قرأ القرآن۔ و خواند قرآن را۔ قاتی بفرزہ نعمہ فرماید۔ پس آوردہ میشود اورا پس میشناسد اندامد خداے تعالے نعمتہاے خود  
را پس میشناسد وے آن شہد را اینچنانکہ بلفظ جمع آمدہ و محبین در بابعد۔ قال فما علمت فیہا۔ میگوید پروردگار تعالے پس چه کار  
کردہ تو در شکر گزاری آن نعمتہا۔ قال تعلمت العلم علمتہ و قرأت فیک القرآن۔ میگوید بآن مرد آموختم علم را و آموزانیدم آن را و خواندم منحص  
از بہر رضاے تو قرآن را۔ فقال۔ پس میگوید وے لقائے۔ کذبت و لکنک تعلمت العلم لبقال انک عالم۔ و دروغ گفتی و لیکن  
تو آموختی علم را بگویند مردم کہ تو عالمی۔ و قرأت القرآن لبقال انک قاری۔ و خواندی قرآن را تا نگفتہ شود کہ تو خوانندہ قرآنی۔  
فقہ قیل۔ پس تحقیق گفتہ مردمان آنرا۔ ثم امر بہ فحسب علی وجہہ۔ پس امر کردہ میشود بجهت وے پس کشیدہ میشود بر زمین بر روے  
وے حتی القی فی النار۔ تا آنکہ انداختہ میشود در آتش۔ و رجل وسع اللہ علیہ۔ دیگر مردے کہ فراخ گردانیدہ است خداے تعالے  
بروے روزی را۔ و اعطاه من اصناف المال۔ و دادہ است اورا از گوناگونہاے مال۔ کلہ۔ ہمہ مال را۔ قاتی بفرزہ نعمہ  
فرماید قال فما علمت فیہا قال لکرت من بیل تحبان متیق فیہا الا انفق فیہا لک۔ میگوید بآن مرد و نگذاشتم هیچ را بے را کہ دوست  
میداری تو کہ صرف کردہ میشود مال در آن راہ مگر آنکہ صرف کردم در آن برائے رضاے تو۔ قال کذبت و لکنک فعلت لبقال  
جو او فقہ قیل۔ ثم امر بہ فحسب علی وجہہ ثم القی فی النار۔ از کلمہ ثم معلوم میشود کہ کشیدن اینچنان بر زمین و رسوا کردن بیشتر و ورا زہرست  
رواہ سلم۔ و عن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یقبض العلم انتزاعا۔ بدرستی کہ خداے تعالے

البرق

میگردد و باز نمی ستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن - میتز من العباد - که بکشند آن را از دست بندگان و باز ستاند  
 و لکن بعضی علم پیش العلماء و بعضی باز میگردد علم را بپیرانیدن علماء - حتی اذا لم یبق علم - تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده نماند و  
 هیچ علم را در روایتی لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمی - استخذ الناس رؤساجمالا - میگردد مردم سران قوم جلالان را  
 رؤس بضم همزه تنوین بر وزن فصول جمع راس یعنی سر و سر و چنانکه در روایت بخاری آمده و در روایت مسلم رؤس بضم همزه  
 و در بر وزن فصحا جمع رئیس یعنی سر و کلان تر - فصلوا - پس پرسیده میشوند و استفتا نموده میشوند - فانقوا بغير علم - پس  
 فتوے میدهند بے علم و دانش - فصلوا و اغفلوا - پس هم خود گمراه میشوند و هم دیگران را گمراه میکنند - متفق علیہ -  
وعن شقیق - از کبار تابعین و ثقہ و ثبت و حجت است و از علمای ساطین است زمان سعادت نشان آن  
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در یافته و لیکن بشرف روایت مشرف نشدہ و گفته اند شیخ فریہ نیست مگر آنکه در روے  
 کسے است که دفع کرده میشود از اهل آن بانگس شقیق از ایشان است و بود و رے رضی اللہ عنہ مخصوص بابن مسعود و از  
 کبار اصحاب رے - قال - گفت شقیق - کان عبداللہ بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس - بود عبداللہ بن مسعود تذکر میکرد  
 و پند و نصیحت میفرمود مردم را در ہر روز پنجشنبہ - فقال لہ رجل - پس گفت مراد از مرے - یا ابا عبد الرحمن - کنیت  
 عبداللہ بن مسعود است - لو دوت اناک ذکر تانی کل یوم - ہر آئینہ دوست میدارم کاشکے تذکر میکردے تو تا در ہر روز  
قال - گفت ابن مسعود - اما انما یمنی من ذلک - آگاہ باش بدرستی کہ شان این است کہ باز میدار و مرا از تذکرہ ہر روز  
 انی اگر ان الکلم - اینکہ من ناخوش دارم کہ بلول گردانم شمارا - وانی استخولکم بالموغظۃ - و بدرستی کہ من گاہ گاہ درمی یابم شمارا  
 بہ پند گفتن در وقت نشاط و محل قبول و عدم ملال - کما کان رسول اللہ چنانچہ بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بخون بہا -  
تعد میکرد مارا بموغظت - مخافتہ السامۃ علینا - از جہت ترس مالیت بر ما - متفق علیہ - و تخول بجائے مجملہ و لام یعنی  
 تعد و تقدست و تقدور اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت و حاصل آن گاہ گاہ رسیدن و خبر گرفتن و رعایت کردن  
 است چنانچہ گویند فلان تقد حال فلان میکند و پیچوننا بنون بجائے لام نیز خواندہ اند تخول و تخون ہر دو بیک معنی است  
 و بعضی تجولنا بجائے مملہ و لام نیز روایت کردہ اند بمعنی طلب شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشند و  
روایت مشہورست کہ در صحاح آمدہ تخولناست بجائے مجملہ و لام - عن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا تکلم بکلمۃ  
اعادها ثلاثا - روایت است از انس کہ گفت بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میگفت سخنی را باز میگردد و آنرا سہ بار  
 حتی لقنم عنہ - تا فہم کردہ میشود و بے شبہہ شنیدہ شود آن سخن از رے غالباً این عادت شریف در غالب اوقات نزو اہتمام  
 بان سخن و احتمال ناشنیدن آن بودہ باشد و اللہ اعلم و در لفظ کان محدثان را سخن است مقرر و مشہور میان جمہور آنست  
 کہ افادہ و ام و استمرار میکند یعنی چون گویند کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ این کار میکرد و مراد آن بود کہ دوام میکرد و عادت  
 شریف یا چندی بود و بعضی متاخرین را در اینجا سخن است چہ و بسیارے از احادیث کان واقع شدہ کہ محال را دہ استمرار و انجا عادت

نحو  
 دقت



لکھا لا یخفی علی المتبحرین۔ واذ انالی علی قوم مسلم علیہم۔ چون می آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر سر قومے پس سلام میگرد  
 بر ایشان۔ سلام علیکم ثلاثا۔ سلام می داد و بر ایشان تسکرت اینجا میگویند که ارباب احادیث متعجب و نقل صریح معلوم شده است که  
 سلام دادن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد آمدن بر قومے یکبار پیش نبود پس این حدیث را دو توجیه است یکے اگر مراد آنست  
 که یک سلام بر آید استیذان می کرد تا قوم را خبر شود و درون طلب و سلام دیگر بر آید تحیت که متعارف و سنون است نزد  
 درآمدن و سلام دیگر نزد بر خاستن از مجلس و بر آمدن او نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت بمست از اول  
 درآمدن تا آخر بر آمدن توجیه دیگر آنکه این در استیذان است که اگر یکبار رود و بار سلام گفتند درون نه طلبیدند بار سوم باید گفت و  
 اگر این بار هم نطلبست بی باید گشت سنون این چنین است۔ رواه البخاری۔ وعن ابی سعید و الانصاری۔ ابو سعید  
 دیگر است و ابن مسعود دیگر عبد الله بن مسعود ثقیفی است از مشاهیر و عظامه صحابه و ابو سعید و نام و سعه عقبه بن عمرو الانصاری  
 زوی غیر مشهور و بزرگ است۔ قال جابر بن عبد الله بن النبی۔ گفت ابو سعید و آمد مردے بسوسے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال  
 پس گفت آن مرد۔ انه ابدع لی۔ بدعتی کہ باز مانده شتر من از سیر ابدع بلفظ مجهول از ابدع و ابدع باز ماندن را اهل از  
 سیر حجت هستی یا گرافی بار۔ چنانچہ۔ پس سوار گردان مراد شتر کے بد۔ فقال ما عندی۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم نیستہ نزد من شتر یا چیزے کہ شتر بدان توان خرید و کر اید کرو۔ فقال رجل۔ پس گفت مردے۔ یا رسول اللہ  
 انما ادرہ علی من حمله۔ من راه نمائی میکنم و در ابر کسے کہ سوار گرداند او را و بدد او را شترے۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت  
 پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم من دل علی خیر تله مثل اجر فاعلم۔ کسی کہ راو نماید بر خیرے پس مراد است مانند زکوة و خیر و امانات  
 خیر در حکم خیر است و چون دلالت متضمن تعلیم است این حدیث را در کتاب العلم آورد۔ رواه مسلم۔ وعن جابر قال کنانی  
 صدر النہار عند رسول اللہ۔ روایت است از زبیر بن عبد الله بن جابر کہ از مشاهیر صحابه بود و موصوف بحسن صورت و سیرت  
 و حامد صفات و اکرام اخلاق و امیر المؤمنین عمر و انسبیه یوسف عم میداد گفت بودیم و در میانہ روز نزد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ  
 وسلم نماز جماعۃ قوم عرۃ۔ پس آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را گردے بر منہ تن۔ بخوابی التمار۔ گلیم پوش و نماز کسرون جمع نمرد  
 بفتح نون و کسریم یکے کہ خطماے سیاه و سفید و او چنانچہ اعراب را بیا شتر۔ او العبار۔ شک را است کہ التمار گفت  
 یا الہبا و گفت و عجا الفتح عین نیز نوزے از گلیم است۔ تقلد علی السیوف۔ شمشیر را در گردن انداختہ۔ عاظم من مضرا اکثر ایشان از  
 قبیلہ مضر بود و بعد از آن بسانہ میکند و میگوید۔ بل کلہم من مضر لکہمہ ایشان از مضر بودند۔ متم و جہ رسول اللہ پس متغیر شد  
 روے مبارک پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لما رای ہم من القادۃ۔ بسبب آنچه دید بر ایشان از فقر و حاجتمندی عیت من  
 ان یمنوا لی ثم روے زرد و غم بنویان رخم زد و کرو۔ فدخل۔ پس درآمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خانه۔ ثم  
 خرج۔ پیغمبر آمد بعد از زمانے الفحص نمود و چیزے در خانه نیافت سفار بالا فاذا نزل و اقام۔ پس فرمود بلال را کہ اذان  
 گوید و کبیر بر آمد پس اذان گفت و کبیر بر آورد بلال فصلی۔ پس نماز بگمارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ثم خطب۔

مختاب مشریت

پس خطبہ خواند۔ فقال۔ پس خواندین آیت را۔ یا ایہا الناس اتقوا ربکم۔ ای مردمان تقوے کنید پروردگار خود را و پرستید از عذاب وے۔ الذی خلقکم من نفس واحدة۔ آن پروردگار یکہ پیدا کرد شما را از یکذات۔ الی آخرالایۃ۔ تا آخر آیت کہ آخرش این است۔ ان السدکان علیکم رقیباً بدرستی کہ ہست خدا بر شما نگاہبان و ناظر احوال و ورین آیت ذکر تصدق و رعایت صلہ ارحام است۔ والآیۃ الی فی الحشر۔ و خواند آیت دیگر را کہ در سورہ حشر است و در وے نیز ذکر تصدق و خیر است و آن آیت این است کہ۔ اتقوا العبد و لفظ نفس ماضیست لغز۔ پرستید خدا سے را و باید کہ بنا کرد ہر نفس کہ چہ پیش فرستادہ است براے خود اے قیامت۔ تصدق رجل۔ در اکثر نسخ نسخ آخرست بلفظ ماضی و در بعض نسخ بجزم آخر پرستید گفتہ اند کہ بمعنی امرست چنانکہ سیاق حدیث دلالت دارد بران یعنی باید کہ تصدق کند مرد من دنیا را من در ہمن من ثوبہ من صاع برہ من صاع ثمرہ از دنیا خود از در ہم خود از جامہ خود از پیماہ گندم خود از پیماہ خرباے خود ہر چہ یا بدو ہر چہ از دست بر آید۔ حتی قال و لو شقی قمرہ۔ تا آنکہ فرمود تصدق کند اگر چہ بنیم خربا باشد۔ قال۔ گفت جریر را وی حدیث۔ مجاہد رجل من الانصار لبقرۃ۔ پس آورد مردے از انصار ہمیانی را کہ۔ کاوت کفہ بقرہ عنہا۔ نزدیک بود کہ کفہ دست وے بر نتواند داشت آن را۔ بل قد عجزت۔ بلکہ بختیش عاجز نہ گشت وے از برداشتن آن و نتوانست برداشت۔ ثم تابع الناس۔ بعد از ان پیالپے شدند مردم دور آوردن صدقات۔ حتی راایت کومین من طعام و ثیاب۔ تا آنکہ دیدم من دو تودہ از خوردنی و جامہا دو کوم بفتح کاف و نفیم آن نیز آمدہ تودہ از طعام و جامے بلند از زمین و بزرگ و بلند از ہم چیز۔ حتی راایت وجہ رسول اللہ۔ تا آنکہ دیدم روے مبارک پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم تہلیل۔ می و رخشد و روشن میگردد از خوشحالی۔ کا نہ مذہبہ۔ گویا کہ روے مبارک او مذہبہ است این لفظ را بہ دو نوع ضبط کردہ اند یکے بضم میم و سکون دال مملو و نفیم ہا و نبون بعد از وے و این را دو معنی گفتہ اند یکے شکافے و گوے کہ در کوہ افتد و در وے آب جمع گردد و دیگر نظر فے کہ در وے۔ و غن نگاہ دارند و مقصود تشبہہ روے مبارک آن حضرت است صلی اللہ علیہ وسلم در صفا و روشنی بصفائی آن آب کہ در سنگ جمع گردد و بصفائی روغن کہ در ظرف باشد و بعضے از ائمہ اہل حدیث ہیں وجہ ذکر کردہ اند و بس وجہ دیگر بضم میم و سکون ذال معجمہ فتح ہا بعد از وے ہاے موحده و شہو ترین وجہ است و ہمین جزم کردہ قاضی عیاض و آن را دو معنی گفتہ یکے نفقہ زراعت و دوا این مبلغ است و حسن وجہ و اشراق آن دوم جزم زراعت و تشبہہ دارد وے مبارک را در حسن و نورانیت بدان۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ از ہر اے بیان فضل مردے کہ اول آورد و صرہ را و بعد از وے دیگر ان متابعت او کردند۔ من سن فی الاسلام ستہ حسنہ کہے کہ بہنا و پیدا گردد در دین مسلمانے راہ و روشن نیک را در مردم۔ فلہ اجر ما و اجر من عمل بہا من بعدہ۔ پس مراد است ثواب آن سنت کہ خود کردہ و ثواب کہے کہ کار کرد بان سنت بعد از وے۔ من غیر ان ینقص من اجر ہم شیء۔ بے آنکہ کم کردہ شود از ثواب ہاے ایشان چیزے۔ و من سن فی الاسلام ستہ سبتہ۔ و کہے کہ بہنا و پیدا گردد در مسلمانان راہ و روشن بد۔ کان عملیہ و زراعت و زین عمل بہا من بعدہ من غیر ان ینقص من اجر ہم شیء۔

باشند بروے ہارگناہ آن روش و بار کسے کہ کار کند بآن بعد از دوسے بے آنکہ کم کرده شود از بار ماے ایشان چیزے  
 رواہ مسلم۔ شرح ابن حدیث و فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ گذشتہ است۔ وعن ابن مسعود قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقتل نفس ظلم الاکان علی ابن آدم الاول کف من و مہا کشتہ نمیشود و هیچ نفسے ظلم کر کہ باشد  
 بر پسر آدم کہ نخستین پسر بود نصیبے از گناہ خون این نفس کشتہ شدہ۔ لانه اول من سن القتل۔ زیرا کہ آن پسر آدم نخستین آدم کسے  
 ست کہ بہنا در قتل را در بنی آدم اشارت ست بقصہ کشتن قابیل با بیل را و آن مشہورست بمقتضی علیہ سند کہ حدیث  
 معاویہ۔ و زود باشد کہ ذکر کنیم حدیث معاویہ را کہ اولش این ست۔ لایزال من استی فی باب ثواب ہذہ الامۃ النساء و اللہ  
 تعالیٰ۔ و در باب ثواب ہذہ الامۃ کہ آخرین البواب این کتاب ست

**الفصل الثانی۔ عن کثیر بن قیس۔** رضی اللہ عنہ۔ قال کنت جالساً مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق۔ و روایت  
 از کثیر بن قیس کہ از تابعین ست گفت بودم من نشستم با ابوالدرداء و مسجد دمشق کہ پسر دال و فتح مہم و کسر آن کہ پانچست  
 ملک شام ست بنامے دمشق بن کنعان۔ فجاءہ رجل فقال۔ پس آمد ابوالدرداء را مردے پس گفت۔ یا ابا الدرداء  
 انی جئتک من مدینۃ الرسول۔ بدرستی کہ من آمدہ ام ترا از مدینہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم بحریث بلنی انک تجدہ عنہ عن سوال اللہ  
 از جہت شنیدن عنہ۔ شیے کہ رسیدہ است مرا کہ تو خبر میدہی از ان از پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم حاجت حاجت۔ نہ آمدہ ام  
 از جہت حاجتے دیگر۔ قال فانی سمعت رسول اللہ۔ گفت ابوالدرداء پس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ  
 وسلم بقول۔ یگفت۔ من سلک طریقاً یطلب فیہ علما۔ کسے کہ بردور استے را کہ طلب کند و روے علماے راز علوم دین۔  
 سلک اللہ بہ طریقاً من طرق الجنۃ۔ بروا خداے اتالے براے از راہ ماے بہشت۔ وان الملائکۃ لتفتح اجنحتہا رضی اللہ تعالیٰ  
 و بدرستی کہ فرشتگان ہر آئینہ مینند باز و ماے خود را بچست رضا مندی طالب علم مطالب علم را وضع جناح کنایت ست  
 از لیلین جانب و النقیاد و رجوع بر حمت و انطاط و ممکن است کہ مراد گسترانیدن باز و ماے باشد بچست تواضع مطالب علم را  
 کہ سعی خود و طلب علم کہ طریق وصول بقرب حق تعالیٰ ست مبذول میدارد خصوصاً طالب علمے کہ سائر احوال او موافق  
 طریقہ طلب علم مطابق رضاے حق ست و طبیی گنتہ کہ مراد بوضع اجنحہ باز آمدن ست از نظیر ان و فرو و آمدن براے استماع علم چنانکہ  
 نزول میکند و طواف ملائکہ بر تالیان قرآن مشعر بدان ست کہ این وضع اجنحہ از ملائکہ براے طالب علم دنیا ست یا در آخرت یا در  
 ہر دو و اللہ اعلم۔ وان العالم المستغفر من فی السموات و من فی الارض۔ و بدرستی کہ عالم ہر آئینہ آمرزش میجوہد و عامی کند براے  
 او ہر کہ در آسمان ست از ملائکہ و ہر کہ در زمین ست از جن و انس و ملائکہ ارضی نیز۔ و الحیتان فی جوف الماء۔ و آمرزش میجوہند  
 عالم ماہیان در میان آب بزبان حال گفتہ اند کہ مراد تمامہ حیوانات ست لیکن تخصیص بذکر ماہیان اشارت بآن ست  
 کہ آب از آسمان برکت علمای آید کہ معیشت ماہیان در آن ست چنانکہ واقع شدہ است و بہم میطرون و بہم یزقون بہ سبب  
 دروفاے اہل علم مرا کہ آن ست کہ صلاح عالم بعلم ست و بیچ چیزے از اصناف اہل علم نیست کہ صلاح و وجود و بقاے وے

مقصود و منوط بعلم نباشد پس بنوشت پروردگار تعالیٰ برہر صنعت ہر طالب علم را استغفار بحجت خراسے چیز سے کہ وصل  
 میگردد از دوسے بایشان و ازین حدیث معلوم میگردد کہ گناہان عالم مقفورست باستغفار اہل زمین و آسمان مرورا التنازل  
 تعالیٰ و ہو الغفور الرحیم۔ وان فضل العالم علی العابد بفضل القمر لیلۃ البدر علی سائر الکواکب۔ و بدرستی کہ فضل عالم  
 بر عابد بچو فضل ماہ چہار دہمست بر باقی کواکب تشبیہ کہ عالم را بہ تمام کہ نور و سہ زمین را در گرفته است و چون فائدہ  
 علم متعدیست و بہ عالم میرسد این تشبیہ مناسب باشد بخلاف عابد کہ فائدہ و سہ لازم ذات اوست و بہ غیر  
 نمیرسد چنانکہ نور کواکب و نیز تشبیہ عالم بقمر بحجت آنکہ نور و سہ مستفادست از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم  
 کہ آفتاب علم دینست بغایت مناسبست اگر گویند کہ عالم بعبادت نخواہد بود و عالم بعبادت را فضل بچو  
 عبادت بعبادت بچو عالم بچو عالم بچو عالم بچو عالم بچو عالم بچو عالم بچو عالم بچو عالم بچو عالم بچو عالم بچو  
 بعبادت ضروری از فضل و سنن مؤکد است نمودہ صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم تصنیف و جزا آن مینماید و کار دوسے  
 نشر علم و ترویج دینست و مراد بعبادہ آنکہ بعد از تحصیل علم اشتغال و سہ بعبادتست و اوقات و سہ معمور بدان و چون  
 فائدہ نشر علم اشتغال بان در دین اکثر او و فوہ آن مرخلاق را عام تر و شامل ترست لاجرم فضل و سہ بعبادت بیشتر بود  
 چنانکہ از احادیث و بکر مفهوم میگردد۔ وان العلماء و رتہ الانبیاء۔ و بدرستی کہ علما و ارثان پیغمبر اند کہ علم دین بوراشت  
 از ایشان یافتہ اند و خواہیہ را بجز علم ارثہ بنو چنانکہ فرمود۔ وان الانبیاء لم یورثوا دینا را ولا درہما۔ و بدرستی کہ پیغمبر  
 وارث نکرد اندیدہ اند کہ سہ را یعنی پس نگذاشتہ اند بعد از خود بطریق ارث و نیار او نہ در ہم را۔ و ناماد و ثواب علم۔ و نگذاشتہ اند  
 ارث مگر علم را۔ فمن اخذہ اخذ بحبل وافر۔ پس کسی کہ گرفت علم را و تعلم کرد آن را گرفت نصیبے تمام را از دین و سعادت یا مراد  
 آنست بآنکہ ہر کہ خواہد تعلم کند علم را باید کہ بگیرد از دوسے نصیبے تمام را و قال غزالی باندہ کہ اذان۔ رواہ احمد و الترمذی  
 و ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی و سماہ الترمذی قیس بن کثیر۔ و نام برده است ترمذی را وی حدیث را قیس بن  
 کثیر صحیح کثیر بن قیسست چنانکہ مؤلف ذکر کردہ است و بخاری آن را نیز در تاریخ خود در باب کثیر آورده و در باب  
 قیس بدانکہ این حدیث مذکور کہ ابوالدرداء وایت کرد ہمان حدیثست کہ آن مرد در طلب آمدہ بود یا تو طیبہ تمید  
 ست کہ در مباح طلب او آورده و حدیث مطلوب دیگر خواہد بود کہ اینجا مذکور نشدہ این ہر دو احتمال گفتہ اند و اللہ اعلم۔ و  
 عن ابی امامۃ الباہلی قال ذکر لرسول اللہ۔ گفت ابوامامہ باہلی کہ صحابیست و منسوبست بہ بابل بن اعصر کہ حدیثان  
 او ذکر کردہ شد پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم رجلمان۔ و مرد۔ احد ہما عابد و الآخر عالم یکہ ازان دو مرد عابدست و دیگر عالم  
 یعنی بر سیدہ شد از حضرت و سہ کہ امان ازینا فاضل ترست۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
 فضل العالم علی العابد بفضل علی ادناکم۔ فضل عالم بر عابد بچو فضل منست بر ادنا سہ شما خیال باید کرد کہ این چہ مبالغہ است  
 اول فضل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر انبیاء و مرسلینست خصوصاً بر صحابہ خصوصاً بر آنکہ از ہمہ ادسنےست۔ ثم قال

رسول اللہ - پستہ گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد لما کتبه و اهل السموات والارض حتى التزموا فی حجره - بدرستی کہ خدا  
 و فرشتگان و سہ و کسان آسمان و کسان زمین نامور چہ در سورہ خ خود - حتی الحوت - و تا ماہی و رآب - یصلون علی مسلم  
 الناس الخیر - ہر آئینہ در و د میفرستند بر تعلیم کنندہ مردم خیر را یعنی علم و حکمت را و درین اشارت است بعلت تفضیل عالم  
 بر عابد و اشارت است بآنکہ مفضل عالمیست کہ تعلیم میکند تا نیست او متحدی گرد و و افضل باشد از عبادت کہ غیر  
 متحدیست - رواہ الترمذی - روایت کرد این حدیث را باین لفظ کہ مذکور شد ترمذی - و رواہ الدارمی عن مجمل  
 مرسلہ و روایت کرد آن روایتی از مجمل شامی کہ از کبار تابعین و ثقات ایشانست و اتفاقہ اہل شامست تا گفتہ اند  
 کہ علما چہار اند ابن المسیب بحدیثی کہ وہ حسن بصری بہ بصرہ و مجمل بشام بطریق ارسال - و لم یذکر رجالان -  
 ذکر کرد و درمی این قصہ را کہ ذکر کردہ شد نہ مر آنحضرت راصلی اللہ علیہ وسلم دومرد - و قال - و آوہ و مجمل حدیث را باین  
 عبارت کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم افضل العالم علی العابد افضل علی ادناکم ثم تلاہ الا یہ پیستہ خواند آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را کہ - انما یخشی اللہ من عباده العلماء - نمی ترسند خدا را از بندگان و سہ مگر علما - و سرود  
 الحدیث الی آخرہ - و ذکر کرد و درمی این حدیث را تا آخرش - و عن ابی سعید الخدری - از مشاہیر صحابہ است  
 پیسر عبد بن مالک بن سنانست فقیر نبیل مکن حدیثست و از علما و فضلاء و عقلا است و از اصحاب شجرہ است  
 اول مشاہد و خندق است مشہور شدہ کہ نیست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الناس لکم تبع - گفت گفت  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحابہ را کہ مردمان مر شمارا کہ یاران منید و با من صحبت داشتہ و علم از من بے واسطہ گرفتہ اید تا بآن  
 و پیروانند - و ان رجالا بالانکم من افطار الارض - و بدرستی کہ مردان خواهند آمد شمارا از کرانہ مالے زمین عرب و عجم و اکثہ  
 تابعین از عجم اند صحابہ از عرب یتفقون فی الدین - و در حالیکہ طالب میکنند فقہ و علم در دین چنانکہ آئہ کریمہ (قلوا لا نفر من کل  
 فرقتہم طائفۃ) تلتفقون فی الدین (الآیۃ) ناطق بدانست - فاذا التوکم - پس چون بیایند مردم شمارا - فاستوصوا بہم  
 خیر پس وصیت کنید بایشان یکی را و تعلیم کنید ایشان را علم دین و تحقیق معنی لفظ استیصا و شرح کردہ شدہ است - رواہ  
 الترمذی - و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الکلمۃ بالحکمہ - و در روایتی بجای کلمۃ بالحکمہ - ضالۃ الحکم  
 و فی روایت ضالۃ المؤمن میفرماید سخن علم و حکمت گم شدہ حکیم است یا گم شدہ مسلمانست - فحیث وجد ما فواحق ہما -  
 پس ہر جا کہ یافت و از ہر کس کہ یافت آن کلمہ را پس آن حکیم نہ او از ترست بآن کلمہ چنانکہ گم شدہ خود را و روست ہر کہ  
 یا بد میگردد و بچنین حکیم از ہر جا کہ سخن دین بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظر بآن نمیکند کہ مردے فقیر و حقیر میگردد پس  
 بزرگان گفتہ اند کہ اگر کسی سخن حق از بایزید بسطامی بشنود و وہمان سخن از داہ خود بشنود و قبول نکند متکبر باشد حدیث  
 مرد باید کہ پند بگیرد و در نوشتہ است پند بردیوار بد و نیز این حدیث ولالت دارد بر آن کہ ہر کہ کلامی بشنود و وفہم نکند معنی  
 آن باید کہ برساند آن را بکسے کہ اہل اوست و فقیہ ترا و ست چنانکہ ہر کہ گم شدہ سبیل او آنست کہ تفحص کند

ضالہ = گم شدہ



و بصاحب و برساند و بران کمین علم از مستند و اهل آن جائز نباشد چنانچه که شده یا بنده را منع آن از صاحبش درست نیست چنانکه  
منع علم از اهل آن جائز نیست اعطای آن بنا اهل نیز روا بود چنانکه در حدیث دیگر باید پیوست به او ب را علم و فن آموختن به  
او این تیغ بدست را برن ۴ و این حکم چنانکه باختلاف اشخاص متعلقات و طالبان تعلیم میگردد باختلاف انواع علم نیز مختلف  
شود پس احکام شریعت که متعلق بمطالبات ظاهریست عموماً به کس بذل او باید کرد و حقائق و دقائق خربال آن در میان نباید نهاد  
و کذا اختلافات علماء در سائل و مذاهب با عوام نیز همین حکم دارد و خصوصاً در زمان ماکه در انکار و تردید و بهانه طلبند و در جواب حال  
سائل نیز در نظر باید داشت و جید را قدس سره گفتند که دو کس نزد تو بیایند از یک مسئله پرسند هر کدام را جواب و دیگر گوئی و باید  
که جواب از یک مسئله یکجمله باشد این چیست فرمود الجواب علی قدر السائل کما بالناس علی قدر عقولهم این باشد - رواه الترمذی  
و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و ابراهیم بن الفضل الراوی یضعف فی الحدیث - این حدیث را ترمذی و ابن ماجه  
روایت کرده اند ترمذی گفت این حدیث غریب است و ابراهیم بن فضل که راوی این حدیث است ضعیف است  
نیشود در حدیث - و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله - گفت ابن عباس که گفت پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و سلم فیه واحد اشهد علی الشیطان من الف عابد - یک نقیه سخت ترست بر شیطان از هزار عابد اگر مرد بقیه  
مردم است که داده شده است او را نعم دین و نطفن مدارک و موارد آن پس و سه مرد است که عارف است بکار  
شیطان و داخل و سه علم خواطر و تمیز و انوار و اگر مرد عالم با حکام دین شریعت و تفاهیل آن از مایه جز و مالا یجز ترست پس  
لا بد بر خدای خود بود از وقوع در حرکات و انشائات و آنکه در استحقاق معصیت و استحلال آن نخواهد افتاد و کافر نخواهد گشت بخلاف  
تبعیه که نه در وجه او است و دین و دینی - رواه الترمذی و ابن ماجه - و عن النسائی رضی الله عنه - قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم طلب العلم فیه علی کل مسلم طلب علم فرض است بر هر مسلمان و در سند امام ابی حنیفه علی کُل  
سلم و سلمه و مراد علم دین باشد علم است که ضروری وقت مسلمانان است مثلاً چون در اسلام درآمد واجب شد بر و سه معرفت  
ملک و صفات و سه علم بی نبوت رسول صلی الله علیه و سلم و خبر آن از آنچه صحیح نیست ایمان بے آن و چون وقت نماز  
آمد واجب شد آموختن علم با حکام صلوٰه و چون رمضان آمد واجب گردید تعلیم احکام صوم و هرگاه مالک لصاب گردید  
جب شد تعلیم احکام زکوٰه و اگر پیش از آن مرد و تعلیم کرد عاصی نباشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و خبر آن  
را آنچه متعلق با حکام زن و شوی است واجب گردید علی بن القیاس و صوفیه گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات  
نفس و خواطر و تفاهیل آن است و هر طائفه حمل بر علم کرده اند که مخصوص باوست و صواب آنست که گفته شد چون  
لاص و صدق نیست شرط تمامه اعمال ظاهر و باطن است سخن صوفیه قدس العدا سرار هم اعم و اشمل باشد - و وضع  
علم چند غیر از این - و نه علم نزد کسی که اهل آن نیست و تعلیم کنند مراد را - کقولنا الخ ازیر الجواهر و اللؤلؤ و الذهب -  
خود کردن اندازنده خودگان است گوهر و درارید و طلا را - رواه ابن ماجه - روایت کرد ابن حدیث را تا آخر این ماجه

وروى البيهقي في شعب الایمان الى قوله مسلم - وروایت کرد یحییٰ بن یزید که طلب العلم فریضه علی کل مسلم - وقال هذا حدیث متقدم مشهور و اسنادہ ضعیف - و گفت یحییٰ بن یزید کہ حدیثیست کہ مشهور شدہ است در میان مردم و اسناد او ضعیف است - و قدر وی من اوجہ کما ضعیف - و گفته است یحییٰ کہ روایت کردہ شدہ است این حدیث بوجہ و طرق متعدده کہ ہمہ ضعیف اند اما مشک نیست کہ چون بطرق متعدده روایت کردہ شدہ است بعض بعض قوتی خواهد یافت و حدیث را بدان قوتی پیدا خواهد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شدہ است و راجحاً باید نگریست - و عن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلتان لا یجتمعان فی مساق - و فصلت است کہ جمع نیشوند در منافق - حسن است و لائقہ فی الدین - یکے حسن است یعنی راہ و روشن نیک است و اصل معنی راہ راست میانه پس از آن استعارہ کرد و بدیر اسے ہیئت نیکان و روشن نیک کہ در نظر خوش نماید و دیگر فقہ در دین یعنی فہم و فطانت و دریافت احکام دین و مقصود ترغیب و تحریص است مسلمانان را تا جامع این دو صفت باشند یعنی فہم و فطانت و شدیدیست و سے را تا در خلافت این دو صفت نیفتد - (رواہ الترمذی) - و در بعض نسخ و الداری نیز مذکور است - و عن النسائی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خرج فی طلب العلم فهو فی سبیل اللہ حتی یرجع - کہے کہ بیرون آید از خانہ برائے طلب علم پس و سے در راہ خداست و ثواب آن میاید تا ہنگام باز آمدن بخانہ چنانکہ کہے بجہاد کفار بر آید تا باز آمدن در راہ خداست و در حج نیز یحییٰ بن یزید گفتہ اند و اگر گفتہ شود کہ از اینجا معلوم کرد کہ بعد از باز آمدن ثواب منقطع میگردد و چنانکہ اگر ثواب در راہ خدا بودن تمام شد و بعد از آن ثواب تعلیم و تکمیل دیگران خواهد بود - (رواہ الترمذی و الداری) - و عن حمزۃ بن عمار بن مہملہ و سکون خاسے حمزہ و فتح با سے موحده - الا زوی - یفتح حمزہ و سکون را سے صحابی است روایت کردہ است از و سے پس و عبد اللہ و را روایت است در کتاب العلم - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم کان کفارة لما مضی - ہر کہ طلب کند علم را باشتداین طلب و سے کفارہ گرنا مان را کہ گذشتہ است و پو شد گنا مان گذشتہ و سے را و آمرزیدہ شود ہر چی پیش ازین کردہ است از گنا مان اکثر و امثال این مواضع گنا مان صغیرہ مرا و مبد ارند چنانکہ در و نشو و نما و امثال آن الا در حج کہ کبار نیز آمرزیدہ میگردد و شاید کہ در طلب علم نیز یحییٰ بن یزید باشد و الداعلم - (رواہ الترمذی و الداری و قال الترمذی ہذا حدیث ضعیف الاسناد و ابو داؤد و الراوی ضعیف - ترمذی درین حدیث سخن کردہ گفتہ کہ ابو داؤد کہ نام و سے یحییٰ بن الحارث است از اہل کوثر و قاضی ہمدان بود و داعی بود و حدیث ضعیف است و از ثقات نیست و حدیث و سے یحییٰ بن واہب غیر ابو داؤد و صاحب سنن است کہ از ثقات و کبار محدثین است و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من یشتغ بالعلم من غیر لیسعہ سیر منک و مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم حتی کیون مستہام الخیر - تا آنکہ میباشد عاقبت کار و سے بہشت یعنی تا آخر عمر و در طلب علم میباشد و برکت آن در بہشت میرود و درین حدیث اشارت است مر طالب علم را کہ از عالم با ایمان میرود انشاء اللہ تعالیٰ و بقصد

دریافت ابن بشارت لعنه ازل الله آخر عمر در طلب علم و تحصیل آن می بودند با وجود حصول مرتبه اعلی از علم  
 رضی الله تعالی عنہ چون دائرہ علم وسیع و بے نہایت است ہر کہ مشغول است بعلم اگرچہ تعلیم و تصنیف باشد بحقیقت  
 طالب علم و تکمیل آنست۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم من نزل عن علم علمہ۔ کسی کہ بر سیدہ شود از علمے کہ میداند آن را۔ ثم کتمہ۔ پست پوشید آن علم را۔ الحکم یوم القيمة لجام  
 بن النار سنگام کردہ میشود در دمان اواز آتش دوزخ اگر علمے باشد کہ دانشق آن ضروری است و کسی دیگر از علمائے  
 کہ بیان کند آن را و مانع صحیح از ان نباشد و از جست و خیز و عدم اعتنا بعلم دین بود۔ رواہ احمد و ابو داؤد و الترمذی و رواہ  
 ابن ماجہ عن انس۔ وعن کعب بن مالک۔ صحابی مشہور است از شعراء کے اسماء و سبکے از ان سہ تن کہ تخلیف کردند  
 از خود تبوک و قبول افتاد تو بہ ایشان چنانکہ منطوق قرآن مجید است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم  
 لیجاری بہ العلماء۔ ہر کہ طلب کند علم را تا ہمراہی کند علما را در بحث و گفتگو سے علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباحثات و مناقشات  
 نماید بیان۔ اولیاری بہ السفہاء۔ یا از برائے آنکہ تا جدال و نزاع کند جاہلان را و بخیر دان را و در شکست اندازد ایشان را۔  
 اولیمرت بہ وجہ الناس الیہ۔ یا از برائے آنکہ برگزاند و برائے مردم را بسوے خود و جاہل کند از ایشان عالی و زیادہ  
 و صرف کند آن را در کار دنیا و شہوات نفس۔ (ادخلہ الملک النار) ہر کہ علم را از برائے مجرمان اغراض طلب و در کار  
 او را خدا سے نواسے و آتش دوزخ و اگر بکجاست و طبیعت شویلی از ریاداعیہ نفس باشد و درست و احتیاط از ان  
 و حکم نامقدور دین حکم ندارد چنانکہ در حدیث آئندہ اشارتے بلن واقع شدہ است و گفتہ اند کہ چون سرور دگار تھا  
 خواہد کہ امرے شریف و عزیز کہ متفلس حکمت است حادث گرداند بے اختیار داعیہ از نفس آدمی بوجود آورد کہ تائبہ کلفت شود  
 آن چیز بوجود آید چنانکہ در وجود فرزند داعیہ شہوت در مرد و زن آفریدہ کہ بے اختیار بیکدیگر میل و رغبت نمایند بچنین وجود  
 علم داعیہ نفسانی پیدا کردہ تا بقوت باعثہ بوجود آید و اگر توفیق و عنایت الہی ناصر و معین حال آن بندہ گردد از ان نیز برآورد  
 قلنا العلم بغیر اللہ فابی العلم ان یكون اللہ کہ فرمودہ اند ان معنی دارد و سال اللہ للعافیۃ۔ روی الترمذی و ابن ماجہ  
 عن ابن عمر و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تعلم علما مما یبتغی ہو جہ اللہ۔ کسی کہ بیا موزد علمے را از  
 جنس علمے کہ طلب کردہ شود بدان علم ذات مقدس آنہی در صفا سے و تنبیہ است بانکہ انجہ بوسے وجہ اللہ توان ارادہ  
 نمود سزاوارت کہ آن را در طلب مطالع دنیا محترک گردانند بہیت بار فروش بدینا کہ بے سود نکرد۔ آنکہ یوسف بزرنا سرہ  
 بفروختہ بود و بیا موزد آنست کہ اگر علمے باشد از علوم دین و آن را وسیلہ دنیا سازند مذموم نباشد بعد از آنکہ تعلم آن مباح باشد  
 و از علوم بدعیہ محرمہ و مکرمہ نہ بود طالب علمے بود کہ در تحصیل مہاد و عرض و قافیہ و اقسام شعر بہ بسیاری نمود و یگفت کہ من  
 و بہت میدارم کہ این علوم را وسیلہ دنیا سازم نہ علوم دین را و طبیعتی مثل این سخن از بعضی زما و علما نیز نقل کردہ و اللہ اعلم  
 لا یتعلم الا لیصل بہ عرضا من الدنیا۔ بیا موزد آن علم را کہ از برائے اینکہ برسد بسبب وسیلہ این علم متاعے را از دنیا

مستند ہے

درین جا دلالت است بر آنکه حرمان از سعادت ثواب الکی بجلت انحصار طلب علم است و در اصابت عرض دنیا و اگر  
 مشورت مخلوط بران باشد و نیست عمل و ترویج دین نیز وارد بر اندازه ثواب نیز یا بدفع از مرتبه کمال و تمام محروم باشد و در  
 مرتبه باین منی در حدیث انما الاعمال بالنیات در صدر کتاب واقع شده است قدر تیریم بحدیث الجنته یوم القیمه  
 نیایمان کس بوسه بهشت را روز قیامت یعنی ریجما - تفسیر عرف است که بفتح عین مملو و سکون را بمعنی بوسه خوش آید و ظاهر  
 حدیث مبالغه است در حرمان آنکس از در آیدن بهشت پس مراد در آمدن باشد با مقربان و مخلد مان که اصلا عذاب نمیند  
 و ابتدا و بهشت در آیند چنانکه مثل این تاویل در احادیث آمده است و تفسیر گفته اند که چون بندگان را در محشر یا در بوسه  
 خوش از بهشت بمشام ایشان رسانند تا از هموم و حشمت آن مقام و موقوف راحت یا بند و بهای ایشان قوت گیر پس  
 این شخص ازین بوسه خوش محروم باشد و بنای به بنجار حصیبت و محبت دنیا حکم فرکوم گیرد - رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه - و  
 عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تفسیر المد عبد الله - تفسیر شدید و تخفیف هم دور است و نفرت و نفار  
 در اصل بمعنی خوبی رود و در دشمنی دوست و مراد اینجا نفرت قدر و علو منزلت و زیادت بجهت و سرور است و در دنیا و آخرت  
 میفرماید نفارت و یاد خداست لغایه بنده را که صحیح مقالته شنید کلام مرا حفظها - پس یاد گرفت آن را - و وعاما - و گرد  
 آورده و نگه داشت آن را و فراموش نکرد و بعد از یاد گرفتن تکرار و تذکار - و اواما - و بگذارد آن را و برسانید یعنی بر دم همچنانکه شنید  
 چنانکه امانت بعینها برسانند - و ب حال فقه غیر فقیه - پس بسیار دارند فقه و پا دارند آن را که غیر فقیه است - و رب  
 حامل فقه الی من هو افقه منه - و بسیار دارند فقه که فقیه است لبوسه کس که فقیه تر است از بوسه پس باید که چنانکه  
 شنیده است برسانند تا آنکس که بوسه میرساند مراد از آن لفظی که این رساننده بفهمیده است و این حدیث دلالت  
 دارد بر آنکه نقل حدیث باللفظ باید و در نقل باخنی علما را اختلاف است مختار آنست که جائز است از کس که عاریت  
 است بمورد کلمات و خواص ترکیب و عبارات و حازق است بمعرفت مقتضیات مقام و اسرار و نکات و اشارات  
 و با وجود آن نقل باللفظ اوسمه و افضل و احوط است چنانکه عبارات تفسیر و اشارات بدالت و در وقوع نقل بالمعنی  
 سخن نیست چه چنانکه کتب احادیث از کتب ستمه و غیره بر یک حدیث متفق اند و الفاظ آن مختلف است مثلث  
 لا یصلح لعلین فلبس مسلم - ستمه خصمات است که کینه و عداوت میکنند یا خیانت نورزد و دل مسلمان در حالتی که برین  
 ستمه خصمات است لا یصلح را بچند نوع خوانده اند بفتح یا و کسر غین از غل کسیر مخیمه بمعنی حقد یعنی کینه و بضم یا و کسر غین از غلال  
 بمعنی خیانت و بفتح یا و ضم غین از غلول نیز بمعنی خیانت و این کلمه را زیاده تحقیق است که در شرح مذکور است و آن  
 ستمه خصمات کدام است ستمه - اخلاص العقل ستمه - خالص گردانیدن عمل بر اے خدا که در آن نظر بر ستمه و ریاست باشد  
 بلکه مقلد یا منظر غرض و غرض نبود - و التفتیح ستمه - دوم خیر خواهی و خیر اندیشی مسلمانان را و امداد و اعانت کردن  
 ایشان را - و لزوم جهاد ستمه - سوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و بیرون نیفتادن از آن - فان و تم خط من با هم

زیرا کہ عاصی مسلمانان احاطہ سیکند و شامل سیکرد کسے را کہ در اسے ایشان ست و آراو بالمذنبی پس و پیش هر دو آید و این علت  
الترجمہ جماعت است و من یفتح یم و کسر آن هر دو روایت است و وجه ربط این کلام یعنی ثالثہ لا یغفل بکلام سابق یعنی نصر احمد  
عبد اللہ است کہ چون ترغیب کو برادر اسے انچه شنیدہ است از حضرت و سے ذکر کرد انچه مقوی و موید آن باشد تا اخلاص غل  
بر اسے خدا و نصیحت هر مسلمانان را و لزوم جماعت مسلمانان بنو داد اسے مذکور حصول نگیرد و تمام نہ پذیرد و وطیبی گفته کہ کلام  
سابق تو طیب و تمہید این کلام است و مقصود اسے یہن کلام است کہ جامع است تنظیم لامر و الشفقہ علی خلق العذر فانہم  
رواہ الشافعی و التبعی فی المدخل روایت کرد این حدیث را امام شافعی و ترمذی در مدخل کہ نام کتاب یہی است از  
ابن مسعود و رواہ احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ و الدارمی عن زید بن ثابت - و روایت کردہ اندان را این بخاکس  
از زید بن ثابت - الا ان الترمذی و ابوداؤد و لم یذکر ثلث لا یغفل علیہن الی آخرہ - مگر آنکہ این دو کس ذکر کردہ اندان  
بکلام اخیر را کہ ثلث لا یغفل علیہن الی آخرہ است - و عن ابن مسعود قال سمعت رسول اللہ - ابن مسعود گفت کہ شنیدم  
پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت نصر اللہ امر اسبح مناشیا قبلہ کما سمعہ - و ترو تازہ گرداند خدا سے نعم  
مزدے را کہ شنید از پیغمبرے را از کلام پس برسانند آن را اینجا کہ شنید آن را - و ب مسلح ادعی کہ من سابع - پس  
بساکسے کہ رسانیدہ شد ہوسے حدیث نگاہ از مذکور و ترجمہ کنندہ ترست آن را از شنوندہ مال معنی این حدیث ہم مضمون  
حدیث سابق است بانکہ تفادو سے کہ در بعض الفاظ و لق است - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و رواہ الدارمی عن  
ابی الدرداء و گفته اند کہ اگر و طلب حدیث و حفظ و تبلیغ و سے فرضاً سبج فائدہ بنو دے جز امید واری برکت امین و عا  
از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم پس بودے در دنیا و آخرت الکرم از رفتن - و عن ابن عباس قال قال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم القوا الحدیث عنی الا ما علمتم - پرہیز کنید حدیث کردن را از من مگر چیزے را کہ میرا شنیدین یا ظن  
غالب کہ از من است تا در ورطہ دروغ برستن برین بنیفتد - و من کذب علی سؤا فلیتوبو مقعدہ من النار پس کسے کہ دروغ  
بر بند و برین دیدہ و دانستہ پس باید کہ بگیرد جائے نشست خود را از آتش دوزخ شرح این کلام و فصل اول در حدیث اول گذشت  
رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجہ عن ابن مسعود و جابر و لم یذکر - و ذکر کرد ابن ماجہ این کلام را کہ - القوا الحدیث عنی الا ما علمتم  
و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال فی القرآن برأیہ فلیتوبو مقعدہ من النار کسے کہ بگوید در تفسیر قرآن  
برائے عقل و قیاس خود بے آنکہ مستندے از نقل داشته باشد پس باید کہ بگیرد جائے نشست خود را از آتش دوزخ -  
و سے روایت - و رواہ ابن ماجہ عن ابن مسعود - من قال فی القرآن غیر علم - کسے کہ بگوید و سخن کند در قرآن بے علم - فلیتوبو  
مقعدہ من النار رواہ الترمذی - و عن جندب بن جهم و جهم دال و فتح دال نیز آمدہ نام ابوذر غفاری است و لیکن غالب  
ذکر دے بکنیت اوست و مناقب او کثیر است و در بعض مواضع نوشته شدہ است و جندب بن عبد اللہ بحسبلی نیز  
صحابی است کہ حسن بصری و محمد بن سیرین از و سے روایت دارند و جندب قسری نیز در کتاب مذکور است و گفته اند مشہور است

تفسیر



کہ دے ملتے سے یہ قسمی در بعض نسخ مصباح تفسیری سے تا درین حدیث کدام یکے ازین تہ مراد است و اما علم  
احمال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال فی القرآن براہ فاصاب فقد اخطا۔ ہر کہ گوید در قرآن و سخن کند در ان از پیش  
خود پس صواب کند و در یا بدقی یا پس تحقیق خطا گویند اگرچہ در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد طریق آن خطا کرد  
خطا وارد و این برعکس حال مجتہدست کہ اگرچہ خطا کند بر صواب است بمعنی نیل اجز و صواب و کلام درین مقام تفصیلے دارد محل آنکہ  
تفسیرست و تاویل تفسیر آنکہ جزم کند کہ مراد حق ہیمن است بمعنی جزئی غفل از ائمہ اہل تفسیر کہ برسد سند آن بحضرت رسالت صلی اللہ  
علیہ وسلم درست نباشد و تاویل آنکہ بطریق احتمال گوید کہ تواند مراد این باشد و این بشرط موافقت قواعد عربیست و قوانین شریع

درست است و اما علم۔ روا الترمذی طابواؤد۔۔۔ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
المراد۔ بکسریم و ممدود۔ فی القرآن کفر جہال و نزاع در قرآن کفرست یعنی نزدیک است کہ کفر کشد و بعض گفته اند کہ مراد بمراد  
در اینجا شک و تشکیکست و برین وجه مراد حقیقت کفر باشد۔ رواہ احمد و ابوداؤد۔۔۔ و عن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن  
جدہ۔ ضمیر جدہ یا راجع است لعمر بن شعیب یا ابیہ و این اسناد بیانیے دارد و بعض مواضع گفته شده است۔ قال سمعنا النبی  
صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما یتدارون فی القرآن۔ گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جد کہ شنید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قویے را کہ تدارع  
و تناقض میکنند در قرآن و جہال و نزاع میورند و در ان۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اما ہلک من کان کلیم ہذا  
ہلک لشدت کسانے کہ پیش از شتاب و تند گردانین صفت کہ۔ فلو ان کتاب اللہ لعینہ بعض۔ زود کہ کتاب خدا را بعض آن را بعض  
بیدا کردن تناقض میان آیات و گفتند کہ این آیت مخالف آیتست و آن مخالف این یا مراد غلط بعض آیاتست بعضی دیگر  
میان حکم و متشابہ و عمل و پیش و مانع و منسوخ و منسوخ و معنی اول النسب است بقول او کہ فرمود۔ (روا نمائزل کتاب اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعضی  
و فرمودہ است کتاب خدا اگر انکہ تصدیق میکند بعض او بعض را۔ فلا تکلذوا بعضہ ببعض۔ پس تلمذیب بکنید بعض آن را  
ببعض۔ فما علمتم منہ فقولوا۔ پس آنچه بداند از کتاب خدا و برسد علم شما بدان پس بگوئید و بیان بکنید۔ و اما جملتم  
فکلوہ الی عالمہ۔ و آنچه ندانید و نرسد علم شما بدان پس بسیار بدان را بداند اولیٰ یعنی اللہ تعالیٰ و رسول او صلی اللہ علیہ وسلم  
و بعض گفته اند مراد عالمے است کہ علم کتاب و تفسیر آن دارد۔ رواہ احمد و ابن ماجہ۔ و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انزل القرآن علی سبعة احواف۔ فرود فرستادہ شد است قرآن بر ہفت حرف  
حرف در لغت بمعنی طرفست و اینجا ہفت نوع و ہفت طریق و آنچه مناسب این معنی افتد مراد است و شراح را اختلاف است  
کہ باین ہفت حرف کہ فرمودہ اند مراد چیست اکثر بر آنند کہ مراد بآن ہفت لغتست کہ در عرب مشہورست و مشہور لغتہا  
بودہ اند و آن لغت قریش و طہی و ہوازن و اہل یمن و قتیف و ندیل و بنی تمیمست آورده اند اول کہ قرآن نازل شد بلغت  
قریش آمد کہ لغت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و چون بر سایر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از حضرت  
غیر التماس کرد کہ درین امر توسعہ شود پس امر شد کہ ہر کس لغت خویش بخواند و مجتہدین بخوانند تا زمان اہل یمن و بنی عثمان و چون

رضی اللہ عنہ مصاحف متعدده بنویسا نید و ببلاد اسلام پیرستاد قرار برہان لغت داد کہ زید بن ثابت بامرابی بکری صلی اللہ علیہ وسلم  
 عمر فاروق رضی اللہ عنہما جمع کردہ بود و امر کرد بچو باقی لغات بحجت نسخا بدہ اختلاف مردم بامیکر و کفیر بعض بعض را و مانند از ان  
 لغات گر چیزے اندک و متفق شدند بران صحابہ و باقی مانند بعد از ایشان تا بر سید بقر او سبع با سانید متصلہ و باقی مانند اختلافے کہ درین  
 مقررہ بود از ادغام و مالہ و وقف و جزآن از انچہ میان این قراء بحسب اختیار و ترجیح مختلف افتادہ است و بعض گویند کہ مراد بجز  
 سبع قراءت سبعہ است کہ ہمہ تنویر و ثابت اندیے شہدہ و بر ہمہ احکام قرآنیت از صحت صلوٰۃ و حرمت مس محدث و جنب و  
 امثال آن مترتب است و بعض ہیئت معانی مراد داشتہ اند کہ قرآن بران مشتمل است از امر و نہی و قصص و امثال و غلط و وعدہ  
 و وعید و بعض بقائد و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعدہ و وعید تفسیر کردہ اند و بعض گویند کہ مراد ہیئت عدد و مخصوص نیست بلکہ  
 مراد تو سبعہ و کثرت است و عرب ہیئت را باین معنی استعمال میکنند زیرا کہ این عدد لیست کہ قاعدہ زمان و مکان برانست کہ  
 قالوا و اللہ اعلم۔ لکل آیت منها ظہر و بطن۔ ہر آیتے را از ان حروف سبعہ کہ قرآن بران مندرج است و بعض نسخ لکل آیت نہ و  
 این ظاہر ترست و این ضمیر راجع بقرآن است یعنی ہر آیتے از قرآن را ظاہری و باطنی مراد بظاہر انچہ ہمہ اہل زبان می فہمید بظاہر انچہ  
 بندگان خاضع حق تعالی بران مطلع اند یا مراد بظاہر انچہ بیان میکنند آن را تفسیر و باطن انچہ کشف می نماید آن را تاویل و تفسیر  
 انچہ متعلق بروایت است و تاویل انچہ متعلق بدراست است و بعض گویند مراد بظہر بیان آوردن است بدان و بطن عمل کردن بآن  
 یا مراد بظہر قرائت و تلاوت است و بطن تفہم و تدبیر یا ظہر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست کہ قصص قرآن و ظاہر اخبار است و در باطن  
 اعتبار۔ و لکل مطلق۔ بضمیمہ فتح طاسے مشدودہ جائے بلند کہ بران برآیند و برہایان دے مطلع شوند و حدیثی طرف و نہایت  
 یعنی ہر یک از ظہر و بطن را حد و نہایت نیست و ہر حد و نہایت را مقلدے است کہ بہ ترقی و صعود بران مقام اطلاعی واقع میشود  
 بران حد و نہایت پس مطلع ظہر تعلیم عہد است و علومیکہ ظاہر معنی قرآن بدان متعلق است و معرفت اسباب نزول و نسخ و منسوخ  
 و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع ظاہر عمل بمقتضائے آن ترکیب نفس و تصفیۃ قلب و تجلیہ روح و تخلیہ سرکہ بعد از حصول آن  
 بر بطن قرآن اطلاع افتد چنانکہ گفته است بیست جمال شاہ قرآن نقاب انگاہ بکشاید کہ دارالملک بمان را بیا بد خالی از خو غاید  
 و بعض گفته اند کہ مراد بحکام شرع است کہ تعین نمودہ و حد نمودہ است و ہر یک از احکام او را موضعے است کہ بدان اطلاع افتد  
 ہر حکم و تائید آن حدود و احکام و مواضع اطلاعی بران حاصل نبود مگر حضرت رسالت راصلی اللہ علیہ وسلم و علمای او را در ان طبقات منازل  
 و مقامات است بعضی فوق بعض و معانی دیگر نیز گفته اند و انچہ مذکور شد اولے و ارجح است و اللہ اعلم۔ (رواہ فی شرح السنۃ  
 و عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العلم ثلثہ۔ علم اصولین و شریعت سہ است۔ آیت حکمت یکے آیتے  
 کہ محکم است اشارت بکتاب اللہ است و تخصیص بآیت حکم بحجت آنست کہ آن ام الکتاب اصل و ست و محفوظ است از اختلا و تبدل  
 و ہر چہ جزاوست از تشابہات محمول بران است و علومیکہ مبادی و وسائل آنست متعلق است بدان۔ او سنۃ قائمہ۔ یا سنۃ کونست  
 است بحفظ متون و اسانید آن۔ او زلیفۃ عادلہ۔ یا زلیفۃ الیست کہ مثل و عدیل کتاب سنت است اشارت است باجماع و قباس کہ سنۃ

و مستبط اندازان و باین اعتبار آن را مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از آن بقرینه کرد و تنبیہ بر آنکه عمل بآن آداب  
 است چنانکہ بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد کہ اصول دین چہارست کتاب و سنت و اجماع و قیاس۔ و اما کان  
 سومی ذلک فهو فضل۔ و ہرچہ کہ هست از مراد معلوم جز این پس آن فضل است و لا یعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص  
 و جمع آن فضول است غالب آمدہ در بالا یعنی و انچہ خیر نیست دروے و فضول کسے کہ مشغول باشد بالایینی بیت ہرچہ قال اللہ  
 و نہ قال رسول ہذا فضل باشد فضل بخوان ای فضول ہذا رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و عن عوف بن مالک الانجلی۔  
 صحابی است اول مشاہد و خیر است و بود باوے رایت شیخ روز فتح مکه نکت کرد شام را و وفات یافت دروے سنتہ ثلث  
 و سبعین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یفیس۔ اصل قص بمعنی اعلام اخبار و بیان است و قصہ مشتق است از ان فاقص  
 کسے کہ قصہ را بر و چسبکہ هست بگوید و بخواند بمعنی و غلط گفتن و پند و نصیحت دادن نیز آید قاص و اخط را گویند و مراد اینجا این  
 معنی است نمی فرماید کہ قصہ بخواند و غلط نگوید۔ الا الامیر۔ مگر حاکم و امیر و کہ پند گوید مردم را و خیر و ہدایتشان را از اخبار یا نصیہ  
 نماید ان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند۔ او اما میر۔ یا کسے کہ امر کرده است اورا حاکم و ماذون و مجاز است از پیش وے پس حکم  
 او حکم امیر است۔ او مختار۔ یا مر وے حکم مجب کہ از بر اوے طلب ریاست و اتباع ہوی را یا میکند و تصدیق جوید و مختار  
 بخاستہ چہرہ است و بعض روایات مختار بجز نیز آمدہ از حیلہ بعض این رعایت را صح و اوے داشته اند و اسدا علم و درین  
 زجر است از قص و خطبہ اذن امام زیرا کہ امام و انا ترست بمصلح رعیت و مہربان ترست بر ایشان و اگر خود نگوید پیدا  
 کنن ما ز میان علما کسے را کہ بعلم و تقوے و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جہل فوسق و خبیث  
 و بدعت دور باشد و از نجاستناطی توان کرد کہ تصدیق بر سجاوہ شخت بر اوے و غطا و ارشاد و ہدایت بے اذن مشائخ و اما از  
 و استخارات ایشان جائز نبود چنانکہ بعض تشبیہ از اہل جہل و ہوی میکنند و بعضے از شارحان گفتہ اند کہ رو و انچہ حدیث و خطبہ  
 ایست کہ مفوض است بامام و بہر کہ ناسب و باشد۔ رواہ ابو داؤد و رواہ الدارمی عن عمرو بن شیب عن ابیہ عن جدہ  
 و فی روایت او مراد و در روایت واری او مراد آمدہ بمعنی ریاض و زند۔ بدل۔ لغت او مختار۔ کہ در روایت ابو داؤد و واقع شدہ  
 و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی البعیر علم۔ کسے کہ فتوے و دہ بے علم۔ کان اثمہ علی سن  
 انچہ کہ۔ باشد گناہ او بر گرون کسے کہ استغنا نمود و پر سیدان وے سکہ چہ باعث این فتوے بے علم کہ موجب  
 ختم است او شدہ اما اگر عدا با وجود و مر وے دیگر اعلم از وے پرسیدہ باشد پس برین وجہ افتاد بمعنی استغنا باشد این  
 بر تقدیرے است کہ آنہ فتوہ اول بلفظ معلوم باشد و اورا بلفظ مجہول نیز خواندہ اند و معنی این شود کہ ہر کہ فتوے دادہ شد  
 بے علم باشد گناہ او بکسے کہ فتوے دادہ است اورا و این معنی ظاہر ترست۔ و سن اشار علی اخیرہ و کسے کہ امر کرد برادر  
 خود را کہ مشورت کردہ است اوے و مصلحت طلبیدہ۔ بامر بعلم ان الرشذ فی غیرہ۔ بکار یکہ میداند کہ صلاح کار وے  
 در بر آن کار است۔ فقہ خانہ بیز تحقیق خیانتہ کرد اورا المستشار کونن کہ در حدیث دیگر واقع شدہ است این معنی

وارود - رواه ابو داؤد - وعن معوية قال ان النبي - صلى الله عليه وسلم - نهى عن الاستسلاط است -  
 نهى كذا اذا غلوطا جمع اغلوطه لغضم همزه وسكون غين وغلوطه بے ہنرہ نیز آمدہ کلامے کہ در غلط انداختہ شود کسی را بدان  
 وآن را مغلوطات نیز گویند اگر بقصد اظہار فضیلت نفس خود و نقص غیر و شرمندہ ساختن و رسوا گردانیدن او کند و باعث  
 تہج و تمسخر و موجب عداوتہ و اذیت گردد حرام است و تبس گفتہ اند کہ اگر بطریق جزا و مکافات باشد چنانکہ دیگرے را بدینا ظلم  
 انداخت آن دیگر نیز او را در آن بنید ازو بکمال جزا و سنیۃ سنیۃ مثلما جائز است چنانکہ امام شافعی رحمہ اللہ یا امام ابو یوسف رحمہ اللہ  
 مارون رشید کرد و اعدا علم - رواه ابو داؤد - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعلموا القرآن فی القرآن  
 بیاموزید فی القرآن را - و علموا الناس - و بیاموزانید مردم را - فانی مقبول - زیرا کہ سن قبض کردہ میشود و برداشتہ میشود  
 از عالم و مراد فی القرآن احکامے کہ فرض و لازم است عمل بدان در دین و چون در مقابلہ قرآن واقع شدہ مراد احکامے خواہد بود کہ  
 درست و واقع شدہ است و بعضی از فضیلت علم مواریث مراد داشته اند رواہ الترمذی - وعن ابی الدرداء قال کنا مع  
 رسول اللہ - گفت ابو الدرداء ابو دیم یا یابنہ خدایہ صلی اللہ علیہ وسلم شخص بہرہ الی السماء پس برداشتہ آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم چشم مبارک خود را بسوئے آسمان و نیز دید بجانب آن گویا کہ منظور چی شد کہ فرود آید پس وحی آمد باقرابا بل و سے صلی اللہ علیہ وسلم  
 (ثم قال هذا وان تخلیس فی العلم من الناس) - پس تر گفت این وقت آنست کہ در ربودہ شود و ر سے علم وحی از مردم حتی بقدر رواہ  
 مسند علی شخی - تا اگر قادر نباشد از علم بچیز - رواہ الترمذی - وعن ابی ہریرۃ زوائیہ - آمدہ است از ابی ہریرہ  
 بطریق روایت و این عبارت از رفع حدیث است بجائے آنکہ گویند قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیکن چون وی  
 ابی ہریرہ را یقین نیست بانکہ ر سے این لفظ گفتہ بجائے ر سے لفظ روایت آورده مقصود آنست کہ روایت کرد ابو ہریرہ از آن  
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود یوشک ان یضرب الناس ابکاد الابل نزدیک است کہ بزینند مردم جگر راے شتران را  
 کنایت است از سرعت سیر و طول سفر - یطلبون العلم - در حالیکہ طلب میکنند علم را - فلایجدون اعدا علم من عالم المدینۃ پس  
 نیابند پیچ کیے را داننا ترا از عالم مدینہ مطہرہ رواہ الترمذی و فی جامعہ - و مذکور است در جامع ترمذی کہ فقال ابن عیینہ انہ  
 مالک ابن انس - گفت سفیان بن عیینہ کہ از اصحاب مالک و شیوخ شافعی است مراد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از عالم مدینہ کہ  
 فرمودہ است امام مالک است - و مثله عن عبدالرزاق - و مانند این سخن ابن عیینہ قول است از عبدالرزاق کہ از کبار مشاہیر  
 ائمہ حدیث است یعنی ر سے نیز گفت کہ از عالم مدینہ امام مالک مراد است - قال حق بن موسی - گفت اثنی بن موسی کہ از  
 شاگردان سفیان بن عیینہ است - و ہمت ابن عیینہ انہ قال ابو عمری الزاہری - و شنیدم ابن عیینہ را کہ گفت آن عالم مدینہ کہ در حدیث  
 مذکور است عمری زاہد است کہ در مدینہ بود و از علماء و زما و وقت خود بود و از اول عمر بن الخطاب - واسمہ و نام عمری زاہد عبد العزیز  
 بن عبد اللہ پس نقل از ابن عیینہ مختلف آمدہ ترمذی و عبدالرزاق و تہذیب و نقل کرد کہ عالم مدینہ امام مالک را گفت و اثنی بن موسی  
 نقل کرد کہ عمری زاہد را گفت و نام عمری زاہد کہ مشہور است عبد اللہ بن عمرو بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب است و کلام در اینجا

در شرح بطول و تفصیل ذکر کرده ایم و پوشیدہ نما ند کہ در تعیین و تشخیص مراد از عالم مدینہ نقیین را مجال تنگ است کہیں با عقاد خود بطریق ظن گفته و چون امام مالک در زمان خود سجدہ پیش و فتنہ و اجتهاد و ادب است ممنا ز بود و باین بلکہ طیبہ حسنیہ و ارتباط و ملازمت خاص داشت مطلقہ آن بہست کہ توان بر دسے کل کرد اما با وجود آن در زمان و سے لپس پیش از و سے درین بلد و در اکناف عالم علما و مجتہدان و امامان بودہ اند کہ خارج از حد حد و حصر باشند و ظاہر آن است و اعدا علم کہ مصدوق کلام بخیر نظام بخیر است از حال آخر زمان کہ علم و دین منحصراً و متفرد گردد و در مدینہ مطہرہ چنانچہ از بعضی احادیث ظاہر میگردد و کذا قیل و این قولی عربی بصواب و اعدا علم و تحقیق و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ گفت: نعمیٰ اعلم و اعلم البیغیۃ کہ تکلم این لفظ ابو ہریرہ است و اعلم بلفظ ناضی از اعلام نیز خواندہ عن رسول اللہ و را چہ مبداء ثم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم این حدیث است کہ قال: گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ بد رستی کہ خدا سے غر و جل سببش می برانگیزد و پیدا میکند۔ لہذا الامۃ۔ براسے لفظ این است و تقویت و تائید دین و سے علی راس کل مائۃ ستم ہر سترامی ہر صد سال ہن تجد لہما ویتہما۔ کسے را کہ نو سیکر و اند و تازہ ہن سازد براسے این است دین ادرا۔ رواہ ابو داؤد۔ بدانکہ اکثر مردم ازین حدیث چنان فہمیدہ اند کہ مراد یک شخص است از است کہ ممنا ز میگردد از میان اہل زمان خود تجدید و نصرت دین و ترویج و تقویت سنت و قلع و قمع بدعت و نشر علم و اعلا سے کلمۃ اسلام تا آنکہ تعیین کردہ اند کہ در مائۃ او سے فلان بود و در مائۃ دوم فلان و بعضی گفته اند کہ او سے محل بر عموم است خواہ یک کس باشد یا جمیع باشند چہ کلمۃ من واقع میشود بر واحد و بر جمع و نیز مخصوص نیست بعلماء و فقہاء بلکہ شامل است ملوک و اہل اوقار و اصحاب حدیث و را و و عباد و علمائے نحو و ارباب سیر و نواری و نج و غنیاء و اخیاء کہ اموال و اشیاء را بر علما و اصحاب و منازات غیر صرف کنند و باعث ترویج و تقویت دین گردند و جمیع طوائف را کہ بوجود ایشان قوت و کمالے در و اسے در دین پیدا آیند انتہی و اگر عموم بلاد و دیار نیز اعتقاد کنند تا شاید کہ در یک زمان در شہر سے یکے با جماعۃ پیدا شوند باین صفت و در نباشد و اعدا علم۔ (و عن) ابراہیم بن عبد الرحمن العذری۔ بضم غین و سکون ذال مجہ منسوب است بعذرہ بن سعد کہ پدر قبیلہ ایست از خزاعۃ۔ قال قال رسول اللہ گفت ابراہیم بن عبد الرحمن کہ از نقات تابعین است گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یحییٰ ذل العلم۔ بر مبداء از روایا و دیگر تدابیر علم را یعنی علم کتاب و سنت را۔ من کل خلف عدولہ از ہر جماعت پس آیندہ از ساعت عا و لان ایشان کہ شایستہ روایت کردہ اند۔ یتقون عنہ تحریف الغالین۔ دور میکنند و میرانند از علم تفسیر از حد و گذرندگان در امر دین را و تحریف تبدیل حق بباطل بتجیر و انقیاد از حق۔ و اتحال السطیلین۔ دور میکنند و روغ بپرستن اہل بطلان را و انحال دعویٰ کردن چیزیکہ از ان دیگرے است براسے نفس جو بد و روغ از شرعے یا قوے و اینجا کنایت از کذب است و تاویل الجاہلین۔ دور میکنند تاویل جاہلان را کہ چہ علم و دانش آیات و احادیث را تاویل کنند و از ظاہر بگویند زوادی ہتی فی کتاب المدخل مرسل۔ ہذا حدیثی را ہیبتی فی کتاب خود کہ مدخل نام دارد بطریق ارسال۔ من حدیث یقین بن الولید کہ کثیر از روایت است از محمد بن النضر و کثیر الخراب و مردم اختلاف دارند و سے بعضی گفتہ اند کہ

و ما ہون و لیکن بدلس بود است و متعین زمانہ عن معاویہ بن رفاعہ در اکثر نسخ مشکوٰۃ این چنین واقع شدہ است و صحیح  
معان بن رفاعہ بنون مکان وال و دروے نیز اختلاف است بعض اوراثقہ گویند و بعض ضعیف و در کاشت و ہر معاف  
بن رفاعہ و معان بن رفاعہ مرود مذکور است انا انکہ لقبہ بن الولید کہ ازوے روایت میکند معان ست بنون عن ابراہیم بن  
عبد الرحمن العذری ہو در اصل کتاب در نجایا ض ست از رواد ابی القاسم بن تاقول او العذری۔ و سنکر حدیث جابرہ و نزویک  
باشد کہ ذکر کنیم حدیث جابرہ را کہ دروے این کلمہ واقع ست۔ فانما شفاء العی السوال۔ نیست شفاء جمل و در ماندگی سخن  
مگر پرسیدن از علما۔ فی باب الیتم۔ در باب تم النساء اللہ تعالیٰ

**الفصل الثالث عن الحسن** مرسل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من جاءہ الموت و ہو یطلب العلم کسک  
بما ید اور اموت و حال نیست کہ وے طالب میکند علم را۔ لیجیہ الاسلام۔ تازندہ گرداند و قومی و تازہ گرداند بآن علم دین  
مسلمان را نہ براسے آنکہ حاصل کند مال و جاہ و دنیا و لذات و شہوات نفسانی را۔ فبیدہ و بین النہین رجہ و اداۃ فی الحجۃ پس میان  
او و میان پیچیدان یک پایہ تفاوت ست در بہشت و این مبالغہ است و در قرب او حضرت انبیا صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین  
و گوندہ تاکید کرد و رجہ را با واحدہ۔ رواہ الدارمی۔ و عنہ مرسل۔ و ہم از حسن ست بطریق ارسال۔ قال ل رسول اللہ گفت  
پرسیدہ شد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن رجلین۔ از حال دو مرد کہ۔ کانانی بی اسرائیل بودند و بنی اسرائیل۔ احد ہما  
کان عالم الیصلی المکتوبہ۔ یکے از ان دو مرد بود عالم کہ میگردانم از نماز و فرض را۔ ثم یجلس فیلیم الناس الخیر یستری نشست پس  
می آموخت مردم را علم۔ والاخر یقوم النہار و یقوم اللیل۔ و مرد دیگر روزہ میداشت روز را و بیداری بود و نماز میگردانم و در شب  
دوے نیز عالم ست کمتر از اول یا برابر کہ تواند کہ بیشتر از و باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند و بیشتر علم و تعلیم آن۔ را بہ افضل  
پرسیدہ شد ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ کدام یکے ازین دو مرد فاضل تر و ثواب یابند تر ست۔ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
فیصل هذا العالم الذی یصلی المکتوبہ ثم یجلس فیلیم الناس الخیر۔ زیادت ثواب این مرد عالم کہ صفتش این ست کہ میگردانم از نماز و فرض  
را بپستری نشست و تعلیم میکرد مردم را علم۔ علی العالم الذی یقوم النہار و یقوم اللیل۔ بران مرد عابد کہ روزہ میداشت روز را و نماز  
می گردانم و در شب۔ کفصلی علی ادناکم۔ بچوب فضل من ست بر مردے کہ ادنی و پست پایہ تر ست از شما۔ رواہ الدارمی۔

**وعن علی** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعم الرجل الفقیر فی الدین۔ نیکو مردیست آنکہ فقیر ست در دین  
و عالم ست با حکام آن و متغفل ست در ان۔ ان اشیء الیہ نفع۔ اگر احتیاج و نیاز مندی آوردہ شود بوسے فائدہ رساند  
مردم را۔ و ان استغنی عن غنی نفسه۔ و اگر بے نیازی کردہ شود و ازوے بے نیاز گرداند خود را از ایشان۔ رواہ رزین۔

جائس سنی آنکہ لائق بحال عالم آنست کہ محتاج گرداند خود را بسوے خلق و میل نکند بمصاحبت خلق و طبع نکند در منافع  
ایشان و این نیز منقطع نکرد مطلقا و ترک افادہ علم نکند بلکہ اگر مردم محتاج و مضطر باشند بوسے چنانکہ عالم دیگر نباشد  
کہ افادہ علم کند بیکم این ضرورت بر آید و مردم و فقیر رساند ایشان را و افادہ کند و اگر محتاج نباشند و استفادہ نمایند



بے نیاز گرد و از ایشان و مشغول گرد و بعبادت موعے و بخدمت علم و بطالعہ کتب دینیہ و تصنیف و نشر علم باین طریق فافهم۔ وعن  
 حکیم مرتبہ۔ مولائے ابن عباس و یکے از فقہائے مکہ بود و اصل و سے از بربرست از اہل مغرب شعبی گفت یکجکس را ندیدم  
 اعلم کتابا بعد از عمرتہ تا بنی ثمرہ است و بعض مردم را در و سے اختلاف است و بخاری گفته کہ بنیافہم یحییٰ کے را از اصحاب خود مگر  
 آنکہ احتجاج میکرد بہ عمرتہ مات شہ سبع و ماتہ۔ ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة۔ روایت میکند کہ گفت  
 ابن عباس اور ایا مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در ہفتہ یکبار۔ فان ابیت فمرتين۔ و اگر بای آمی از ہفتہ  
 کردن در ہفتہ یکبار و زیادت بران بخوابی پس حدیث کن در ہفتہ دوبار۔ فان اکثر ثقلت مرات۔ و اگر بسیار بخوابی پس حدیث  
 کن سہ بار و زیادت از سہ بار کن کہ ملول خواهی ساخت مردم را۔ و لا تمل الناس بذل القرآن۔ و ملول مساز و بستہ پیار مردم  
 را ازین قرآن عظیم ایشان را کہ شوق و ذوق در آن مطلوب است۔ و لا القنیک تا فی القوم و ہم فی حدیث من حدیثم۔ و باید کہ  
 بنیافہم من ترا برین حالت کہ بیانی مردم را در آن حال کہ ایشان در سخن از سخنان خود باشند قفص علمہم۔ پس قصہ خوانی بر  
 ایشان و وعظ گوئی۔ فقطع علیہم حدیثم۔ پس بری بر ایشان سخن ایشان را ففہم۔ پس این سبب آن گرد کہ ملول گردانی  
 ایشان را۔ و لکن الفست۔ و لیکن خاموش بنشین۔ فاذا امروک۔ پس وقتیکہ بفرمایند والناس نمایند از توضیح ایشان۔ و حدیث  
 و ہم نشینتہ۔ پس حدیث کن ایشان را و حال آنکہ ایشان خوش دارند حدیث ترا خواہ سخن بنیافہم کہ مردم در اندیافہم سخن بنیافہم  
 باشند قطع آن مناسب نبود و اگر سخن دنیا است شاید کہ بکلم بشریت گذشتن از آن خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن آن  
 را ناخوش شمارند و در اثم افتند و ہیبت دین نمایند بکرمصاحت و قطع سخن ایشان باشند پس بہین تقریب ایشان را از آن  
 سخن بر آورد و نظر بر مصاحت وقت باید گذاشت و آنچه ابن عباس فرمودہ است بکلم غالب و نظر بظاہر فرمودہ است رضی اللہ عنہ و نحو  
 دوران روزگار غالب بر مردم سخن دین بودہ است۔ و انظر السمع من الدعاء۔ و ترک کن و تاخیر فرما بجمع از دعا را کہ بہ تکلف باشد و سبب  
 ادب بخدمت و تضرع گرد و عا جتنبہ۔ پس بر سہیز کن و کیو شواران۔ فانی عہدت رسول اللہ۔ پس بدرستی کہ من دریافتم  
 پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم و اصحابہ و یاران اورا۔ لا یفعلون ذلک۔ نمیکردند بجمع را در دعا بہ تکلف و آنچه واقع شدہ است  
 در ادعایہ با توره از بیع بے تکلف آمدہ است چنانکہ در بعض مواضع موزون نیز افتادہ است بے قصد و ارادہ سند و اہل بخاری  
 و عن و اما تہ ثلثہ۔ بن الاسع۔ بسین ہملہ و قاف صحابی ست اسلام آوردہ در ہنگامیکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 تجہیز جیش تبوک میکرد از اہل صفہ بودند و نزل کرد بصرہ بعد از آن بشام رفت و بہ بیت المقدس صد سال عمر یافت و بعض گفته اند  
 نو و ہشت رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم فادركہ۔ کہے کہ بجوید علم دین را پس دریابد  
 آن را۔ کان لہ کفلا من الاجر۔ باشد مراد و لغیب از اجر و ثواب یکے اجر طلب و مشقت کہ در تعلیم و تحصیل علم  
 دین کشیدہ است و بکثر ثواب حصول علم و تعلیم و تدریس کہ دیگران را خواهد کرد و یا ثواب علمے کہ بدان خواهد کرد۔ فان لم يدركہ کان لہ  
 کفل من الاجر۔ پس اگر دریافت علم را حاصل نشدہ باشد مراد بیک نصیب از ثواب برہم تقدیر و طلب علم باید بود و اگر بدست آید

اور علی نور و گرنہ در طلب علم مردن ہم سادات است بطیبت گرچه نتوان بدوست رہ بردن بہ شرط یاری ست و طلب مردن  
و دیگر مقصود حاکمی از طلب علم گشتہ کہ حکایت ہذا مقصود او ہمین کہ در دجان و برین طلب - رواہ الدارمی - وعن ابی ہریرۃ قال  
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ما یطیح المؤمن من علمہ و حسناتہ بعد موتہ - بدرستی کہ از آنچه می پیوندد و میرسد مسلمان را از ثواب  
کردار و سہ دینی ہائے و سہ پس از مرگ و سہ - علما علمہ و نشرہ - علمے ست کہ دانست آن را و بر آگہ ساخت آن را  
و در بعض نسخ علمہ تشدید آمدہ و برین وجہ و نشرہ تفسیر و بیان اوست یا مژدہ کثرت تعلیم و اشاعت اوست - و ولدہا لما کرکہ  
و فرزند نیک کردار کہ گذاشت اورا بعد از خود - او مصفا و رثہ - تشدید را یا محقق کہ بارت گذاشت اورا یا وقف کرد و در حالت  
حیات خود - او مسجد بناہ - یا مسجد کے کہ بر آورد اورا - او متیلا لابن السہیل بناہ - یا خانہ کہ برائے مسافران بنا کرد آن  
او نہر اجراہ - یا جوئے کہ روان ساخت آن را - او صدقہ آخر جہا من مالہ فی صحبۃ و حیوئہ - یا صدقہ کہ بیرون آورد آن را  
از مال خود و در تندرستی خود و حیات خود اگرچہ تندرست نہ بود چنانکہ در حالت بیماری کہ امید صحت وارز - تحقیقہ من بعد موتہ -  
می پیوندد و میرسد ثواب این چیز ہا آن مسلمان را بعد از مردن مکرر آورد این را بجهت تاکید یا این متعلق ست بخصوص صدقہ  
بجهت اہتمام نشان دے و بعضی از شارحان گفتہ اند کہ متعلق بصدقہ است و معنی آو آنست کہ آن صدقہ باقی ماند بعد از  
موت و سہ تا داخل صدقہ جاریہ گردد اگر گویند کہ سابقا گذشت کہ آنچه باقی می ماند از ثواب ہمین سہ چیز ست علم و ولد و صدقہ  
جاریہ و اینجا ہفت چیز ذکر کرد جو البش آنکہ اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کرد ہم داخل صدقہ جاریہ ست - رواہ ابن ماجہ و ابی ہریرۃ فی  
شعب الایمان - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا - قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت عائشہ شنیدم آنحضرت را  
صلی اللہ علیہ وسلم - یقول - میگفت - ان اللہ عزوجل اوحی الی ان من سلک مسلکا فی طلب العلم - بدرستی کہ خدا سہ قائلے  
وحی فرستاد بسوے من کہ ہر کہ برود را ہیرا و پیشگیر و طریقیہ طلب علم - سہلت لہ طریق الجنۃ - آسان گردانم مرا و را را بہشت را -  
و من سہلت لہ الجنۃ - و ہر کہ بر بایم و دو گردانم ہر چشمہ اورا - اثبتہ علیہا الجنۃ - جزا و ثواب دہم اورا در مقابلہ ہر و چشمہ بہشت را  
کہ ہم ہر غنہ شریف را کہ در بدن آوی ست گویند مرا و اینجا چشم افتادہ - و فضل فی علم خیر من فضل فی عبادۃ - و زیادتی در  
علم اگرچہ اندک باشد بہتر ست از زیادتی در عبادت اگرچہ بسیار بود - و ملاک الدین الورع - و قوام و نظام کارخانہ دین و سبب  
استحکام و قوت دے و رع و تقوے ست و نزد بعض مرتبہ ورع بالا تر ست از تقوے تقوے پرہیز از حرام و ورع اجتناب  
از شہنہ و با اصطلاح بعض تقوے کامل تر ست از ورع و صحیح آنست کہ ہر دو بیک معنی ست - رواہ ابی ہریرۃ فی شعب الایمان -  
و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - قال تدارس العلم ساعة من اللیل خیر من احیاہما - و رس گفتن علم و خواندن با یکدیگر  
و بحث و تحقیق و مذاکرہ کردن علم کی ساعت از شب بہتر ست از زندہ گردانیدن تمام شب و نماز گزاردن و ران احیا سہیل  
و معنی دارد یک زندہ گردانیدن شب را گویا کہ شبے کہ دروے بر بخیزد و نماز کنند و ران مرده است و بطاعت و عبادت کردن  
و ران زندہ میگرد و دیگر زندہ گردانیدن نفس خود را در شب چہ خفتہ و بیکار و حکم مرده است - رواہ الدارمی - وعن عبد اللہ

بن عمر و ان رسول اللہ - روایت است از عبد اللہ بن عمرو کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم مرتباً جلسین فی مسجدہ - گذشت بدو مجلس کہ در مسجد شریف و سہ بود یعنی صحابہ در دو جا مجلس ساختہ نشستہ بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و وجاعہ دیگرے ہذا کہ علم فغانی کلاما علی غیر - پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اہل ہر دو مجلس را ہر دو ایشان ثابت و قائم اند بر نیکی و کار نیک می کنند - و احد ہما افضل من صاحبہ - ولیکن یکے از ان دو اہل مجلس فاضل تر و بہتر از دیگرست - اما ہکذا و فی دعوی ان اللہ دیر غبون الیہ - اما این جماعہ کہ مشغول اند بدعا پس بخوانند خدا سہ لقائے را و رغبت می کنند بسبب سہ او و امید دارند از وسعہ حصول مقصود و مدعا سہ خود را و حصول مدعا سہ ایشان در مشیت حق است - فان شاء اعطاهم - پس اگر میخواہید بدعا ایشان را بدعا سہ ایشان - و ان شاء منہم - و اگر میخواہد منہم میکند و نمیدہد - و اما ہکذا و فی تعلیمون الفقہ او العلم و یعلمون الجاہل - و اما این طائفہ دیگر کہ مشغول ہذا کہ علم اند پس می آموزند فقہ را یا علم را شک را و می آموزند جاہل را فاکندہ ایشان نقد است و تعدی بغیر - نعم افضل - پس ایشان فاضل تر اند از جماعہ اول - و انما البعث معلما - و فرمود من برای بخندہ نشدہ ام و فرستادہ نشدہ ام مگر آنرا نندہ علم و تعلیم کنندہ آن را - مجلس فہیم - پس نشست در میان این قوم کہ مذاکرہ علم میکردند بالا تر ازین چہ فضیلت باشد کہ سرور انبیا صلی اللہ علیہ وسلم با ایشان نشست و خود را از ایشان شمر و طبیعت گدایان را ازین معنی خبر نیست کہ سلطان جہان باماست امروز - رواہ الدارمی - و عن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلعم ما حدیث علم الذی اذا بلغہ الرجل کان فقیہا - پس رسیدہ شد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چیست نہایت و مرتبہ علم کہ چون برسد مرد آن مرتبہ را باشد فقیہ و در عدد و فقہا و در آید و ثواب ایشان بیاید - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینہا - کہے کہ یاد گیرد و برساندست ہر اچہل حدیث از کار دین ایشان گفتند کہ مراد و مقصود برسانیدن چہل حدیث است با ایشان اگر چہ یاد نہ داشتہ باشد و معانی آن تفصیہ - بے اللہ اند فقیہا - برانگیزد و را خدا سہ لقائے روز قیامت و رزمہ فقہا - و کنت لہ یوم القیمۃ ثناء و ثمیداً - و ہاشم من مرار و روز قیامت شفاعت کنندہ مگر نہان او را و گواہی دہندہ بر طاعت او و حکم این حدیث علما سہ کبار از سلف و خلف اربعینات تصنیف کردہ امیر و ارشفاعت و شہادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گشتہ اند ہر کسے بابے از ابواب دین آورده و فقیر حقیر اربعین جمع کردہ ہر حدیث در بابے دیگر و اول بابے کہ بعد از خدشت این علم شریف بدان توفیق یافتہ ام آن اربعین است - و عن النس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اہل تدرؤن من اہل جود و آیامی در باب یکست نیک تر و سہ تر و سہ تر از ارد - بے جود و کرم - قالوا اللہ و رسولہ اعلم - گفتند صحابہ خدا و رسول خدا و انما است بدان - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اللہ اہل جود و - خدا سہ لقائے کامل تر و بزرگ تر است از رو سہ جود از ہر کہ غیر است - ثم انما اہل جود بنی آدم بعد از حق لقائے من جواد تر م از میان آدمیان - و اہل جود من بعدی - و جواد ترین انسان و در بعض نسخ اہل جود ہم یعنی جواد ترین بنی آدم - رجل علم علما فاشہرہ - مردی است کہ حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بقلم و تصنیف بلکہ کتابت نیز و اللہ اعلم - یا قی یوم القیمۃ امیر و احد - می آید روز قیامت تنہا مانند امیرے کہ ہمراہ او تا لجان خدا و ان

باشند۔ او قال استہ واحدہ۔ شک راوی است کہ بجائے امیر اودھ استہ واحدہ گفت یعنی تن تنہا مانند متے و جاعے باشند  
چنانچہ در شان ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام آمد کہ (ان ابراہیم کان استہ مقصوداً) کہ معزو و مکرم باشد میان خلایق و باشوکت  
و جنت آید در انروز۔ و عثہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال منہومان لا یشتبعان۔ و ہم از انس آمدہ کہ گفت آن حضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم دو حریس سیر نمیشوند۔ منہوم فی العلم۔ یکے حریس در علم۔ لا یشتبع منہ۔ سیر نمیشود از تحصیل علم ہر چہ بیشتر حاصل  
میکند متعطل تر میگردد۔ و منہوم فی الدنیا لا یشتبع منہا۔ و حریس در دنیا کہ در بیچ مرتبہ سیر نیکو دوزان۔ روی بہیتی الاقواء  
الثلثہ فی شعب الایمان۔ روایت کرد این سہ حدیث را کہ یکے از ابی الدرداء است و دو از انس بہیقی در کتاب شعب الایمان  
و قال۔ و گفت بہیقی کہ۔ قال الامام احمد فی حدیث ابی الدرداء۔ گفتہ است امام احمد در حدیث ابی در و او کہ در فضیلت حفظ  
الربعین حدیث روایت کرد۔ ہذا متن مشہور فیما بین الناس۔ متن این حدیث مشہور است میان مردم۔ و لیس لہ اسناد صحیح۔  
و نیست مراد اسناد صحیح و امام نووی و راول الربیعین خود گفتہ کہ این حدیث ضعیف است و لیکن او را طرق متعدده است کہ  
بعض بعض قوت پذیرفتہ و اتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف و فضائل اعمال خصوصاً کہ اگر کبار آن را تعلق بقول کردہ و عمل  
بدان نمودہ اند۔ و عن عون۔ بنون تابعی را بہ عابد فقیر ثقتہ روایت میکند از ابن مسعود ابی ہریرہ و ابن عباس و ہر روایت  
میکند از وہب زہری و ابو حنیفہ۔ قال قال عبداللہ بن مسعود و منہومان لا یشتبعان صاحب العلم و صاحب الدنیا۔ و حریس سیر نمیشود  
اہل علم و اہل دنیا۔ و لا یستویان۔ و برابر نیستند این دو حریس در قدر و مرتبہ۔ اما صاحب العلم فی الدنیا و فی الرحمن۔ اما صاحب العلم  
پس زیادہ میکند خشنودی مر خدا سے مہربان را۔ و اما صاحب الدنیا فیتقادی فی الطغیان۔ و اما صاحب دنیا پس نہایت  
میرود و سرکشی و عصیان۔ ثم قراء۔ پست خواند۔ عبداللہ مناسب بر اسے تمادی صاحب دنیا و طغیان بر تقدیر تو انگری این  
آیت را۔ کلا ان الانسان لیطغی ان راہ استغنی قال قال۔ گفت عون کہ گفت عبداللہ الاخر یعنی دلیل جانب دیگر کہ رضا سے  
رحمن است بزیا دت حرص بر علم این آیت است۔ اما غشی اللہ من عبادہ العلماء کہ وار دست و فضیلت علما و خوف  
و خشیت ایشان از خدا و رضا سے ادا زایشان۔ رواہ الدارمی۔ و عن ابن عباس۔ رنی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم ان الناس امة۔ و بدستی کہ بعض مردم از است من۔ سیتفقون فی الدین۔ نزدیک باشند کہ تفقہ کنند و فقیہ شوند و دین  
و یقرؤن القرآن۔ و بخوانند قرآن را۔ یقولون ناتی الامر انفسیاب من دنیا ہم یگویند می آئیم امر را پس میرسیم دیگر ہم چیزے  
از دنیا سے ایشان و تلہیم بدینا۔ و گوشتہ میگیم ہم از ایشان باین خود۔ و لا یكون ذلک۔ و نمیشود و راست نمی آید جمع کردن این  
نقہ در دین و تقرب امر و سلاطین و نتیجہ نمیدہد قرب ایشان مگر ضرر خسران را۔ کما لا یستفید من اتقاء والا لشوک۔ چنانکہ چہ نمیشود  
از اتقا و مگر فاروق نام درختی است خار دار کہ میوہ ندارد۔ کذا کہ کتب من ترجمہ الہیچین حاصل کردہ نمیشود از قرب امر مگر خسران بال  
و زیانہا سے کہ زبان بیان و تعبیر از ان کوتاہ است این معنی از حدیث شریف مفہوم میگردد و مستثنیہ را در وقت کرد بقدر نیہ مقام۔ قال محمد بن الصباح  
کما لہو علی الخطایا۔ گفت محمد بن الصباح بتشدید با کہ شیخ بخاری سلم و ابو داؤد و احمد است ثقتہما من مصنف سنن گویامی خواہ از ان

مستثنیٰ کہ حدیث کردگان مان را یعنی حاصل نمیکند از قرب ایشان مگر ذنوب و خطایار او در حدیث کردن اشارت است بآن که زیان صحبت  
ایشان چنان و چندان است که بیان نتوان کرد۔ رواد ابن ماجه۔ وعن عبد القدوس مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال لو ان  
ابن العلم صانوا العلم۔ اگر بودے کہ اہل علم نگاہ میداشتند علم را و می شناختند قدر آن را۔ و خود عشاہ را۔ و می نہادند علم را نزد اہل آن  
و قابل بآن یسا و اوایل زمانم۔ ہر آئینہ ہر مہر میشدند بسبب علم اہل زمان خود را زیرا کہ ہر کہ غرت علم نگاہ بداد علم نیز غرت اور انگاہ بداد۔  
و کفتم مذکورہ لہل الدنیا۔ لیکن اہل علم و رہا خند علم را مہل دنیا را و نگاہ داشتند از ایشان۔ لینا الوابین۔ دنیا ہم تا بیا بند بدل علم  
چیزے از دنیاے ایشان۔ نہا نو اعلم پس خوار شدند نزد اہل دنیا و سبک و راندند در نظر ایشان۔ سمعت بنیکم۔ شنیدم بنیکم  
صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت من اجل اللہم ہما و احد ہم آخرتہ۔ کہے کہ بگرداند قصد ماے خود را یک قصد کہ قصد آخرت است  
و جز آخرت مقصود ندارد۔ کفاد اللہ لقائے ہم دنیاہ۔ بسندہ شود او را خداے تقائے مقصود دنیاے او را۔ ومن تشعب  
اللہم احوال الدنیا۔ و کہے کہ متفرق و پرتیشان گرداند او را قصد ماے او کہ احوال و پرتیشا بہماے دنیا است۔ اللہم ہما  
فی امی او تہما ہلاک۔ ہاک و پرداند او را خداے تقائے کہ در کرد ام یکے از او دیہاے دنیا و احوال دنیا ہلاک گردد  
آنکس۔ رواہ ابن ماجه۔ روایت کرد این حدیث را ابن ماجہ از ابن مسود از قول وے لو ان اہل العلم تا آخر۔ و رواہ ابیہتی  
فی شعب الایمان عن ابن عمر من قولہ۔ و روایت کرد آن را ابیہتی از ابن عمر از قول وے من اجل اللہم الی آخرہ۔ و اول حدیث را  
روایت کرد۔ وعن الأعمش۔ ابو محمد سلیمان اسدی کو فی از مولیٰ ست انس بن مالک را ویدہ و لیکن در شنیدن وے  
از وے خلاف است و از بسیاری از تابعین شنیدہ و سفیان ثوری و ابن عیینہ و غیر ایشان از وے روایت میکنند از اعلام  
مشہور علم حدیث و قرأت بود کہ ہزار و سہ صد حدیث روایت کردہ گفت یحییٰ ابن یسین بود و ہر چون ذکر میکرد حدیث اعمش میگفت  
بذلک الدیبا ج الخضر وائی و بود اعمش کہ فوت شدہ از وے بکیر اوے مدت ہفتاد و سال ولادت از روز قتل امام حسین بود و مدت سنہ  
ثمان و اربعین و مائتہ و در وے تشبہ بود و مناقب او بسیار است و بعض اورا سید المحدثین گفته اند۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت  
اعمش کہ از تابعین است گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم آفة العلم النسیان۔ آفت علم تراوشی است و این در حقیقت تبلیہ است بر جہل  
از مباحث اسبابے کہ موجب نسیان علم آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکہ امام شافعی گفت  
شعر شکوت الی دیکع سو حفظی۔ فاوصانی الی ترک المعاصی۔ فان العلم فضل من آلمہ و فضل اللہ لایطی المعاصی۔ و اضاعت  
ان تحت پر غیر اہل و ہلاک گردانیدن علم این است کہ حدیث کنی بن علی و پیاموری آن را بغیر اہل علم و قابل آن۔ رواہ  
الدارمی مرسل۔ وعن سفیان۔ ان عمر ابن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ قال لکعب۔ روایت است از سفیان ثوری کہ عمر بن خطاب گفت  
مکہب اجار را۔ من ارباب العلم کیستند خداوندان علم یعنی اینہما کہ مالک علم اند و سرخی یافتہ است علم در ایشان و مستحق آن شدہ اند  
کہ ایشان را از باب علم توان خواند و رب ہر چیز مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند۔ قال۔ گفت کعب۔ الذین یعملون بہما  
یعلمون۔ ارباب علم آن کسانے اند کہ عمل میکنند با نچہ علم دارند۔ قال۔ گفت عمر بن الخطاب۔ فما اخرج العلم من قلوب العلماء

پس چہ چیز بیرون کشید نور طبیعت و برکت علم را از دلہائے علما۔ قال الطبع۔ گفت کتب اجبار بیرون کشید علم را از دلہائے علما طبع در مال و جاہ و رغبت در اسباب و اشیائے دنیا و گفتہ اند الطبع یغیر الاسد و باطبع شیران را گس میسازد و باطبع کلمہ حق گفتن دشوار است۔  
 متنوحی طبع بند و فقر زحمت بشوئے۔ طبع گسل دہر چہ دانی گوئے۔ طبع را سہ حرف است ہر سہ تہی ہا ازان نیست مر  
 مطلقمان را ہی ہا منقول است از شیخ ابوالبہاس مرعشی قدس سرہ کہ فرمود در ابتدا سے امر خود و سرحد اسکن در یہ اقتادیم و از  
 مردے کہ مرا می شناخت بہضعت در ہم چیز سے خریدیم و چون قلیل بود و بخاطر گذشت کہ شاید از سن نگیرد ماتحت آواز داد کہ السلامتہ  
 فی الدین بترک الطبع فی الخلقین۔ رواہ الدارمی۔ وعن الاخوان بن حکیم۔ تابعی ست الش را و عبد اللہ بن سبر را ویدہ از  
 الش سند او ضعیف ست و امام احمد گفتہ کہ دے بیچ نمی ارزد و ابن معین گفتہ لیس لشیء و ابن عدی گفتہ میتوان حدیث  
 او نوشت و پدر او حکیم بن عمر صحابی ست۔ عن امیہ قال سال رجل النبی۔ گفت پرسید مرد سے پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن الشر  
 از بدی یا مردم بد یا از بدترین مردم کہ چہ کسانند و اینمینی موافق ترست بحواب و در صراح گفتہ کہ شر یعنی بدی و بد و بدتر یا بد میگوند  
 فلان شر الناس و می گویند شر الناس مگر در لغت ضعیف و تحریف نیز بسبب معنی آید نیکی و نیک و نیک تر و سیاق حدیث ناظر در معنی اخیر ست  
 فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ لا تأسوا لونی عن الشر۔ پرسید مرا از شر۔ و سلوی عن الخیر۔ پرسید مرا از خیر۔  
 یقولہما مثلاً۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این کلمہ را نہ بار و در آن وقت ذکر کردن مردم بد و نشان نہادن بر طائفہ مخصوص  
 بہ بدی بر خاطر شریف خود نیاید و بعد از ناظهار کر است چون بیان کرد خیار نامش را نیز ذکر کرد از بر است تدارک و تلافی آن اگر است  
 ثم قال۔ پس فرمود سالان شر الشر شرار العلماء۔ وانا واکاہ باشید کہ بدترین بدان علما اند۔ و ان خیر الخیر خیار العلماء۔ و بدتریکہ  
 نیک ترین نیکان نیکان علما اند زیرا کہ علما بتو معاند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق بشیر سرایت میکند کہ از مردم  
 دیگر۔ رواہ الدارمی۔ وعن ابی الدرداء قال ان من شر الناس عند الله منزلة يوم القيمة۔ بدستی کہ از جملہ بدترین مردمان نزد  
 خدا از روی قدر و مرتبہ روز قیامت۔ عالم لا یتفہع بعلمہ۔ عالمی ست کہ ناکارہ نیگیرد و از علم خود و عمل نمیکند بدان و در بعض نسخ لا یتفہع  
 بصیغہ مجهول نیز صحیح کردہ آمد یعنی عالمی کہ نفع بردہ نمیشود و علم و بے برکت تعلیم و تدیس و تصنیف یا تبرک امر معروف و نہی منکر و سوادین  
 حدیث ابی ہریرہ کہ در آخر فصل آید کہ در دے بصیغہ مجهول است البتہ۔ رواہ الدارمی۔ و عن زیاد بن حذیر یضعم حافض وال  
 بھلمین و سکون تحتانیہ اسدی کونی تابعی ست شنید از عمرو علی و شنید از دے شعی و غیرہ۔ قال قال لی عمر۔ گفت گفت مرا عمر  
 بن الخطاب رضی اللہ عنہ۔ ہی لقرت یا ہدم الاسلام۔ آیای شناسی چہ چیز میشکند بنا سے سلمانی را و ویران میکند آن را و ہمچی شکستن  
 پشت نیز آید و این معنی نیز مناسب ست۔ قال لا۔ گفت زیاد بن حذیر بنیشنا سم۔ قال یہ منزلة العالم۔ گفت عمر میشکند بنا سے سلمانی  
 را و نیز بدین عالم و گناہ کردن او و جدال المنافق با کتاب۔ و جدال و تنقیح منافقان با کتاب خدا از بر است فساد دین و اسلام و حکم جدال منافقان  
 است جدال فی اللہ و شہرہ باطلہ و اویان را کہ نہ باعث شرک و تکلیک در دین میشود۔ و حکم الاستغفار۔ و حکم کردن امر سے جور کہ گناہ کنندگان  
 خلق اند بر ذوق ہوا و شہوت خود و جہود و دیگران بر قبول و اطاعت آن۔ رواہ الدارمی۔ وعن الحسن قال العلم علما۔



روایت است از حسن بصری رضی اللہ عنہ گفت علم دو علم است - فِعلَم فی القلب - پس یک علمے است که در دل است - فذلک العلم النافع - پس آن علمے است سودمند مردم را که طلبداشته شده است از پروردگار تعالی و رادعیہ ماثورہ - و علم علی اللسان - و دیگر علمے است بر سر زبان که تاثیر نکرد در دل و نورانی ساخت دل را بعلم چون بر دل زندیاری شود و علم چون بر تن زندیاری شود و فذلک حجة العدو جل علیه ابن آدم - پس این علم بر سر زبان حجت خداست بر آدمیان که بآن الزام خواهد داد و خواهد گفت که شمارا علم ایم چرا بدان کار نکردید و اینجا گفته میشود که واسع بر جاہل کیا بر عالم بنفتاد و بار که دیدہ و دانستہ نگراہ شد و در چاه خدلان افتاد - رواہ الدارقانی شیخ محقق عارف با سند احمد بن عطاء اللہ الاسکندر می در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذی یستطیع فی الصدر شعاعہ و یشتغل عن القلب تمام علم نافع علمے است که گستره و فوارج گرداند و رسینہ شمع خود را که کنایت از انتشار و اذکار صالحیہ است مشا پشباع آفتاب که بر زمین افتد و بنسبت گرد و پراکنند از دل پرده را که عبارت است از حجاب مانع از فهم و ادراک حقایق اشیاء و شیخ امام ابو عبد اللہ محمد بن علی حکیم الترمذی فرمود علم نافع علمے است که ثابت و تمکن شدہ در سینہ و صورت لیست و در آن زیر که نور چون بتاید بر دل صورت بندد و در وقت تمامہ امور نیک و بد و سفید ازان سایہ در سینہ پس بعلل آورد نیک را و بکذا و بد را و این علم نور قلب است که برآمده ازان علامات ہدایت بسوی سینہ و انچه بیاموزی و کسب حاصل کنی علم لسان است کہ ظلمات شہوت بران غالب آمدہ نورانیت او را برودہ است بعضی گفته اند کہ علم نافع علم وقت و صفاتی قلب است کہ باعث است بر زہد و دنیا و نزدیک گردانندہ است بہشت و دور اندازندہ از دوزخ و صورت خوف و رجا و معرفت آفات نفوس و طہارت اوست و این نورے است کہ می اندازد حق سبحانہ در دل بہر کہ میخواہد از بندگان خود نہ علم زبان از معقول و منقول و بالجملة علم نافع و قسم است یکے علم معاملہ کہ باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان دیگر علم کاشفہ کہ از نتیجہ عمل است و اول را علم درست و ثانی را علم وراثت خوانند - و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال حفظت من رسول اللہ گفت ابو ہریرہ یاد گرفته ام از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و عاین - و وظرف را از علم و بعضی روایت من العلم بصریح آمدہ و دو عابے علم عبارت است از محل آن کہ جمع شدہ در دوسے طبعی گفته تشبیہ کرد و نوع علم باید و ظرف باعتبار اقواء اشتمال ہر یک بر چیزے کہ در دیگرے نیست - فاما احد ہما بقبضۃ فیکم - اما یکے دو عابے علم پس پراکندہ کردہ ام آن را در میان شما - و اما الآخر فلو شئتہ قطع ہذا العلم و اما علم دیگر اگر پراکندہ کنم آن را و ظاہر گردانم بریدہ میشود این ملعونم بضم بار موحودہ راہ گذر طعام از خلق چنانکہ را وی تفسیر کردہ بقول خود یعنی مجری الطعام رواہ البخاری - و گفته اند کہ مراد بادل علم احکام و اخلاق است کہ مشترک است میان خواص و عوام و ثبانی علم اسرار کہ محفوظ و محفوظ است از اخبار از حجت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول نعم ایشان بدان و مخصوص است بنحو خاص از علم با اللہ از اہل عرفان و بعضی از شارحان گفته اند کہ مراد بآن اخبار فتن و فساد دین است از بنی امیہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خبر داده بود کہ ہلاک است من بدست بعضی از بیچگان قریش خواهد بود و ابو ہریرہ میگفت اگر خواہم بیان کنم ایشان را نام بنام یا مراد احادیث است کہ در ان اسامی اہل جور و احوال ایشان و مذمت ایشان بود و ابو ہریرہ بر مز و کنایت بعضی ازان اخبار میگفت و از اظہار آن بصریح می ترسید تا سبدا کہ بکشند او را چنانکہ میگفت (اعوذ باللہ من امارۃ السنین و امارۃ البیہان) پیادہ میجویم بخدا از باد شاہے شصت سال

و امارت خود ان اشارت میکرد و امارت نیز بدین معاویہ کہ بر شصت سال و قورح یافت و حق لقائے مستجاب گردانید و عاے  
 ابی ہریرہ را و بر شصت از عالم پیش از ان و اعدا علم پوشیدہ نماید کہ اگر مراد این قائل نفی علم باطن و وجود حقائق و اسرار است  
 کہ نعم عوام بدان نرسد و افشاے آن مصلحت وقت نباشد و مصالح روزگار بعض مخاطبان و ران نبود بیشک و در امر و علم  
 و دین انچنین علماست پس مکابرو است و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیارست و در کمال الناس علی قدر  
 عقولهم نیز اشارت بآن میتوان بود و لابد ہر نظام ہرے را باطنی و ہر شریعتی را حقیقتی خواہد بود کہ در بیان آن وقتی و غرضی باشد کہ  
 چون بفہم عوام نرسد قائل را ہتم و مشوب بچیزے و از ندکہ نزد ایشان بشک و ندسوم باشد و ایشان در نوم و انکار آن در حکم نظام ہر  
 مندر و ہم باشد و غنی از افشا و اظهار آن از خجبت باشد بسبب مخالفت اوامردین را و علم شریعت را و اگر گوید علم حقائق و اسرار  
 ثابت و واقع است لیکن در حدیث ابی ہریرہ اشارت بچیزے دیگرست کہ گفتہ شدہ بآن علم بوجہ و قرآن کند کہ ہر شے و غیرت بچیزے  
 بدان باوجود و گران از عطاے صحابہ و عدم فہم ایشان آن را و حکم کردن بقبل او حالی از بعدے نیست این سخن دیگرست  
 و اعدا علم و عن عبد اللہ بن مسعود قال یا ایہا الناس من علم شیئاً فليقل به۔ او مردمان آگاہ باشید ہر کسکہ بداند چیزے را  
 از علوم پس باید کہ بگوید آن را۔ و من لم یعلم فليقل العلم۔ و کسے کہ نماند آن را باید کہ تفویض کند علم آن را بخدا پس بگوید کہ خدا داناست  
 بدان ما نمیدانیم۔ فان من العلم ان تقول لما لا تعلم۔ پس بدستی کہ از جملہ علم و دانش است این کہ بگوئی تو ہر چیزے را کہ نمیدانی۔ اعدا علم  
 چہ تیر معلوم از مجهول و دریافت این کہ نمیتوانم دانست فہم از علم است و این ست سنی انچہ مشہورست کہ لا ادری نصف العلم  
 قال اعدا لقائے نبیہ۔ گفتہ است خداے لقائے مرغیر خود را صلی اللہ علیہ وسلم۔ قل ما اسئلكم علیہ من اجروا ما انزل المتکلفین۔  
 بگو اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم سوال نمیکنم شمارا تبلیغ دین و قرآن از بیج مزدے نیستیم من از تکلف کنندگان کہ بر بندند بر خود چیزے  
 را کہ اہل آن نیستند یعنی ہر انچہ مرا می دانند و امر برسانیدن آن میکنند بگویم و میرسانم و بیج چیز از پیش خود و دعوی نمیکنم و نزور  
 بر خود نمی بندم و بحث و گفتیش از اشیاے غامضہ کہ فہم بدان نرسد و دعوی فہم آن کردن و سی و جد و ردالستن آن داخل  
 تکلف است متفق علیہ منقولست کہ از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ از آیتہ و فاکتہ واپا رسیدند کہ معنی ابا جہست فکر و چون  
 در نیافت فرمود ہل ہذا الا تکلف یعنی معلومست کہ نام چیزے از جنس فاکہ و مطاعمست اگر بخصوص معلوم نشدہ حاجت نیست  
 و فکر کردن در دریافت آن تکلف و لا یعنیست۔ و عن ابن سیرین۔ نام او محمدست از کبار تابعینست و پدر  
 او سیرین مکاتب النس بن مالکست و در علم رویا آیتے بود و چیزاے غرائب از وے درین باب منقولست۔ قال  
 ان ہذا العلم دین۔ این علم کتاب و سنت دینست یعنی قوام و ثبات دین ہر دوست۔ فانظر و امن تاخذون و نمیکنم پس  
 نگاہ کنید و بینید کہ از چہ کس میگیرید و دین خود را اشارتست باہتمام و احتیاط در معرفت حال راوی و در وثوق و دیانت  
 و حفظ و درع و سنت تا نباید گرفت از ہر کہ روایت کند خصوصاً از باب غرض از اہل ہوسی و بدعت کہ دیانت ندارند و برکے  
 ترویج مذہب خود و منع و اقرار نمایند۔ رواہ مسلم۔ و عن علی بن ابی طالب۔ از مشاہیر صحابہ است ابو عبد اللہ کہ نیست او است

ویمان نام پدر او در اصحاب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند و نزد او بود و علم منافقان و گفت حدیث کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر چہ خواہد بود تا روز قیامت از فتن و دو قانع رضی اللہ عنہ۔ قال یا مسشر القراء اسقیتموا۔ امر کہ وہ قرآن خوانندگان کہ قرآن را بر سر زبان دارند یا مراد علما اند کہ عمل ندارند ثبات و راست بایستید و براہ راست بروید۔ فقد سبقتم سبقا بعدا۔ پس تحقیق سابق شدہ اید شما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغہ ماضی خطاب معلوم است مرآن کسان را کہ در یافتہ اند او اہل اسلام و صحابہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چہر گاہ ایشان تسک کنند کتاب و سنت سبقت کنند و در یا بند ہر چیز را و ہر کہ بعد از ایشان بیاید اگر چہ عمل کند مثل عمل ایشان نرسد یا پنچہ رسیدہ اند ایشان بجهت سابقیت در اسلام و ہر سبقتم بصیغہ مجہول نیز روایت کردہ اند یعنی سبقت کردہ شمارا و پیشدستی بروند بر شما آئنا شکہ متصف بودند و ہستند باستقامت و سلوک طریق سبقتم۔ وان اخذتم مینا و شمالا فقد ضللتہم ضلالا بعدا۔ و اگر سیکیرید شما و میر و پدر راہ چپ و راست را و سگذا رید راہ راست را ہر آئینہ تحقیق گمراہ شوید گمراہ شدنی سخت و میر و پدر گمراہی راہ دور دراز۔ رواہ البخاری۔ وعن ابي بصیرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقو ذوا بالذین حببت الخرن۔ پناہ جو سید بخدا از حببت اندوہ و حببت بھم خیم و تشدید پناہ ہر برینا و ردوہ و اطلاق کردہ شد و رد ہیشا بروادی از حببت بودند او مقربانند چاہ۔ قالوا گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ و ما حببت الخرن۔ و حببت حبب خرن و چہ مراد است اذان۔ قال وادی جنہم۔ فرمود وادی است در دوزخ کہ۔ یتقو منہم جنہم کل یوم اربع مائۃ مرۃ۔ پناہ بخورید از ان دوزخ ہر روز چہار صد بار یعنی چنان قبیح و وحشت است کہ دوزخ از دوسے پناہ بخوید چہ جاسے دوزخیان دنیا حبستین دوزخ کنایت است از فایت شدت و محنت و دوسے یا مراد حقیقت تقو ذوا بزبان و پروردگار نفساے قادر است کہ دوزخ را بسخن در آرد و چنانکہ از فواہر آیات و احادیث مفہوم میگردد۔ قتل۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ و من یذہبها۔ و کہی در آید آن وادی را۔ قال القراء المرأون یا عالمہم۔ فرمود و می و آئینہ اورا قرآن خوانندگان را یا کنندگان بھما سے خود و تراب عالمان و متعبدان نیز اطلاق بیاید چہ علم از قرآن حاصل میگردد و عبادت بھم اوست۔ رواہ الترمذی و کذا ابن ماجہ و زاد قیامہ۔ و زیادہ کردہ است ابن ماجہ و حدیث ابن کلام را کہ۔ وان من الفضل القراء الی اللہ الذین یرورون الامراء۔ و پدرستی کہ از جملہ دشمن و اشته شدہ ترین ترابوسے خدا آن کسانے اند کہ ملاقات میکنند و محبت میدارند امر را یعنی بجهت طمع و نیانہ جهت امر معروف و نہی منکر یا بطریق خبر و اکراہ و دفع شر و اندازسے ایشان۔ قال الحارثی یعنی الجوزۃ۔ گفتہ است بخاری کہ از راویان حدیث است و نام و عبد الرحمن بن محمد است روایت میکند از شمس و یحییٰ ابن سعید مات سنہ خمس و ستین و ماتہ مراد بامراجا بران و ظالمان اند و تا روزندگان براہ وین و شہر بیت اعاننا اللہ۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوشک ان یاتی علی الناس زمان۔ نزدیک است کہ بیاید ہر روزگار سسے کہ۔ لا یتقی من الاسلام الا اسمہ۔ باقی نما نذا وین مسلمانان مگر نام دسے و علم ہسے و از عمل از سسے۔ لا یتقی من القرآن الا رسمہ۔ و باقی نما نذا از قرآن مگر رسم آئین دسے و مراد ہر کم قرآن تجوید و

واثقان الفاظ بے تفکر و تدبیر سانی و غل با و امروا ہی آن۔ مساجد ہم عامر و مسجد ہائے ایشان آباد است کہ گرومی آیند و  
 نہ از برائے عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکہ فرمود۔ وہی خراب بن الہدی۔ و حال آنکہ آن مساجد ویران ست از ہدایت و علم  
 و عبادت۔ علماء ہم شرم تحت ادیم السما۔ و انتمندان ایشان بدترین مردم اند کہ زیر آسمان اند و ادیم آسمان و زمین رو سے  
 آہنا و ظاہر آہنا۔ من عند ہم تخرج الفتنة۔ از نزد ایشان بیرون نمی آید فتنہ و بلا و ضرر دین با عانت ظالمان و ستمکاران۔ و فہم  
 نقور۔ و باز ہم در ایشان باز میگرد و بسبب طردانیدن خدا سے لٹائے ظالمان را بر ایشان چنانکہ گفتہ اند کہ ہر کہ خلق خدا سے را  
 بیازارد و اول مخلوق سے بدست آرد خدا سے لٹائے ہمان ظالم را برو سے برگمارد تا دمار از ریز و گارش بر آورد و رواہ البیہقی فی شعب الایمان  
 و عن زیاد بن لیید صحابی ست القصار ی بیرون آید بسو سے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بکہ و بود با و تا ہجرت کرد و عامل گردانید  
 اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر حضرت امیر مکتبہ حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ و ابوالدرداء مات فی اول یامم مہویہ۔ قال و کذا فی  
 گفت زیاد بن لیید یاد کرد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شکیا چیز سے را از فتنہ و ابتلا۔ فقال پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واک عند  
 او ان و تاب العلم۔ وجود آن فتنہ و ابتلا نزد وقت رفتن علم ست از عالم قلت۔ گفت۔ یا رسول اللہ و کفیت یدہ سب العلم۔ و چگونہ میزد  
 علم۔ و سخن فقر و القرآن۔ و حال آنکہ ماسخو انیم قرآن را و میدانیم احکام آن را۔ و فقرہ انبانا۔ و می خوانانیم قرآن را و میدانیم احکام  
 آن را البیہقان خود را۔ و یقرہ انبانا و انبانا۔ و میخوانانند و را البیہقان ما پس از خود را۔ الی یوم القیمہ۔ تا روز قیامت بخین سلسلہ علم  
 میزد۔ فقال کلمات کثرت زیاد و پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ یہ ترا د تو اخذیاد۔ ان کنت لارا کہ من افقر رجل بالمدیئہ۔ بدستی  
 کہ بود من ہر آئینہ گمان می بردم ترا دانا تو فہم ترم و سے در مدینہ عجب کہ مقصود از کلام من نفہیدی و گمان بردی کہ قرآن علم عبادت  
 از جزو خواندن و دانستن آن ست و ہر کہ خواند و دانست عمل کرد و این چنین نیست۔ اولیس ہذا البیہود و النصاری یقرؤن التورۃ  
 و الانجیل۔ آیا نیستند این جماعہ یہود و نصاری کہ میخوانند توریت و انجیل را۔ لا یعلمون شیئی مما فیہما عمل میکنند پیچھے کہ سو و کند ایشان را  
 از آنچه در توریت و انجیل است۔ رواہ احمد و ابن ماجہ و روی الترمذی عنہ نحوه و کذا الدارمی عن ابی امامہ۔ روایت کرد این حدیث را  
 باین لفظ کہ مذکور شد احمد و ابن ماجہ از زیاد بن لیید و روایت کرد ترمذی ہم از زیاد بن لیید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف بخین  
 روایت کرد و از ابی ہاشم آن لیکن از ابی امامہ۔ و عن ابن مسعود و قال قال لی رسول اللہ گفتہ ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم تعلّموا العلم و علموا الناس۔ بیاموزید علم را و بیاموزانید آن را مردم را۔ تعلّموا القرآن و علموا الناس۔ بیاموزید قرآن را  
 احکام را یا علم قرآن را و بیاموزانید آن را مردم را۔ تعلّموا القرآن و علموا الناس۔ بیاموزید قرآن را و بیاموزانید آن را مردم را۔  
 فانی امر متقبض۔ زیر کہ بدستی من مرد سے ام کہ میرانیدہ منقبض و قبض کردہ میشود و روح من وقت تمام شدن کار وین تبلیغ احکام  
 آن۔ و العلم ینقبض۔ و علم نمود و باشد کہ گرفته شدہ میگردد و بعض نسخ سیقتض از نقصان یعنی کم میگرد و در نظر الفتن۔ و پیدا میشد فتنہ  
 و ابتلا با گرفتہ شدن علم و کم شدن او۔ حتی یخلف اثمنان فی فرسینہ۔ تا آنکہ ختلفست نمی شوند و کس در حکم فرض چہ جائے سنن  
 و وائل لا یجب بدان احد فیفضل بینہما نمی یابند پیچہ کے را کہ کم کند میان آن دو کس و چہ کند حق را از باطل۔ رواہ الدارمی

والله اعلم - وعن ابی هريرة - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من علم لا يتفقه به حال علمه كمن نفع غيره بشيء  
 از وی تعلیم کنش کمتر از آنست که داند و نیشود و صرف کرده نیشود و از وی در راه خدا - رواه احمد  
 والدارمی - تمام شد کتاب العلم والحمد لله ودر بی حی آید آن را

## کتاب الطهارة

طهارة در لغت بمعنی نظافت و پاکی است و ضعیف نجاست و ظهور بضم طاء مصدر است وفتح طاء هم بمعنی مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود  
 بوسیله چنانکه آب و خاک و بمعنی مطهر نیز آید و در توجیه این خفاست و در شرح آن را ذکر کرده ایم و در اصطلاح فقها عبارت است از  
 نظافت از نجاست حکم که آن را حدث گویند و از نجاست حقیقی که آن را خبث خوانند و وضو بضم واء بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که  
 به آن وضو کرده شود مشهور این است و تحقیق آن است که بفتح بمعنی مصدر نیز آید کذا قبیل

الفصل الاول - عن ابی مالک الاشعری - صحابی مشهور است عم ابو موسی اشعری رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله  
 علیه وسلم الطهور شرط الايمان - طهارت نیمی که ایمان است این مبالغه است در بیان زیادتی از طهارت که مرتبه نیست که بنصف از  
 ایمان میرسد یا به نسبت آن نصف ایمان خوانند که ایمان می شود گنا مان را که بیشتر از آن کرده همچنین وضو می شود گنا مان را ولیکن  
 ایمان می شود ضعیف و کمال را و وضو نمی پوشد مگر ضعیف را پس در مرتبه نصف ایمان باشد یا بجست آنکه ایمان تطهیر میکند باطن را و وضو  
 پاک میگرداند ظاهر را بعضی گفته اند که مراد بایمان نماز است چنانکه در کبریا و ما کان الله لیضیع ایمانکم مراد داشته اند و چون نمازی آن  
 درست نیست گویا جز او است مبالغه و اگر بیشتر مبالغه وادعا کنند نصف آن اعتبار کنند گویا همه ارکان و شرائط نصفی است و وضو نصفی  
 دیگر و بعضی از محققین در تائیل این حدیث گفته اند که ایمان موجب تخلیه از زوائد و تخلیه بفضائل است و مراد بطهور اینجا تخلیه است و این  
 همه بر تقدیر است که مراد بشرط معنی نصف باشد چنانکه اکثر و اشهر استقالات اوست و اگر بمعنی جزو باشد یعنی پاره ایست از ایمان  
 برین تقدیر احتیاج باین توجیهات ندارد ولیکن این نیز مبالغه است گویا که داخل است در حقیقت ایمان - والحمد لله رب العالمین - والحمد  
 یر میکنند تر از وی اعمال را یعنی هر که کمال الحی میگوید چندان ثواب یابد که میزان را پر سازد - و سبحان الله والحمد لله تکرار آن و تکرار این است  
 و الارض - و این دو کلمه پیکر تمام مسافت را که میان آسمانها و زمین است و ادعای شک را وی است که تکرار گفت بلفظ تشبیه یا تکرار  
 گفت بلفظ مفرد و بر هر تقدیر تبار و تو قانی و یا دختانی هر دو آمده و لفظ تشبیه ظاهر است که دو کلمه اند و مفرد باعتبار مجموع و جمله هر واحد و بیش  
 آنست که سبحان الله اعتراف است به تشریف و تقدیس و تعالی آن شامل است آسمان و زمین را و هر چه در آنهاست چه بزرگ و کوچک  
 میدهد و الوالت دارد بر پاکی ذات و صفات و تعالی و تقدس از وصمت زوال و نقصان والحمد لله او است کلمات او و نعمتها  
 که میزدن است از شمار و پر است بدان عالم و دال است بر آن و شک نیست که اگر این کلمات بخالق خود صادر گردد و از قائل آن حبیب  
 میگوید شهود ذات و صفات و اسما و الهی را که افراد عالم منظر او است و پر میکنند ثواب آن آن را تا مجرد الفاظ و حروف و اصوات آن  
 مرتبه نداد و با وجود آن فضل خدا و ارجح است و و تعالی اندک پذیرد بسیار بخش است و باین بیان ظاهر شد که اگر گویند پر میکنند

زمین و آسمان را و ہر چہ در زمین و آسمان است یا پُر میکند تمام عالم را درست آید و لیکن چون مابین آسمان و زمین امر ہے پسین کہ شوق  
 است و ذکر و آئند تواند کہ کنایت باشد از تمام عالم و الصلوٰۃ نور و نماز روشن کننده دل است بشہود حق و ظهور معارف و یا  
 روشن کننده روئے بطور سیماے صلاح و نور عبادت یا راہ نمائندہ است بطریق حق و صواب و باز آرنده از ظلمت باطل و خطا چنانکہ  
 در قرآن مجید فرمودہ ان الصلوٰۃ تنہی عن الفحشاء و المنکر یا سبب ظهور نور است و زیارت کہ روان میکرد پیش روئے و جانب راست  
 مومنان مصلی چنانکہ فرمود نور ہم پسینہ بین ایدیم و بایمانیم و الصدقہ برمان - و مال بدر ویش دادن لوجہ اللہ بر روئے و یا دلیل و  
 حجت تولیت بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار تعالی یا حجت است بر طالب اجر ازیر کہ آن قرصے است کہ دادہ است فرمودہ  
 تعالی را - و الصبر ضیاء - و شکیبائی نمودن از مصیبت خدا سے و یا بر جاسے بودن در طاعت و سے تعالی یا شکیبائی کردن بر بلا یا  
 و مصائب روشنائی کامل و نور تمام است چہ ضیاء تم و اکمل از نور بود و مانند نور قرآن مجید آفتاب راضیا خواندہ و ماہ را نور آفتاب کہ  
 فرمودہ جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و روشنی آفتاب اتم و اکمل است از نور متاب شک نیست کہ مدار کار و بار دین تمام بر صبر است  
 و تمامہ طاعات و عبادات از اقسام صبر اند و محمل است کہ مراد بصبر در نجاصوم باشد بقریئہ ذکر صلوٰۃ و صدقہ چنانکہ در کتبہ را سنینہ  
 بالصبر و الصلوٰۃ مراد داشتہ اند - و القرآن حجتہ لک او علیک - و قرآن دلیلے است بر سود تو و مدد کننده مر تر اگر عمل کردی بوسے  
 و نگاہداشتی حق او را و یا بر زبان تو خصوصت کند و بر تو اگر عمل نکردی حق نگاہداشتی - کل الناس یغدر - ہمہ آدمیان بامداد  
 میکنند ہر یک از ایشان و غدر یعنی بامداد یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب - فبارک نفسہ - پس فروشنده و صرف کنندہ است  
 ذات خور و در کار سے کہ متوجہ است بآن - فمتقوا او مولقما - پس آزاد کننده است نفس را از عذاب خدا سے تعالی  
 یا ہلاک گردانندہ و چنانکہ گردانندہ است او را از برا سے عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکار سے متوجہ و روئے آرنده است اگر  
 در آن کار آخرت را بدینا خرید و ترجیح نمود خلاص کردن نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را با آخرت خرید و ترجیح نمود ہلاک شد و خود را  
 در ورطہ عذاب افکند طبیعت بدینا توانی کہ غلبہ خری - بخیر جان من ورنہ حسرت بر می - رواہ مسلم و فی روایت - و در روایتے از  
 مسلم این زیادہ آمدہ است کہ - ولا کہ الا اللہ و اللہ اکبر تملآن مابین السماء و الارض - این چنین گفتہ است صاحب مصابح و مولف  
 میگوید - لم اجد ہذہ الروایتہ فی الصحیحین - من نیافتہ ام این روایت را در صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز - و لانی کتاب الحمیدی - و در  
 کتاب حمیدی کہ جامع است میان صحیحین - و لانی الجامع - و نہ در جامع الاصول کہ احادیث صحیح ستہ راجع کردہ - و لکن ذکر الالدائی  
 و لیکن ذکر کردہ است این روایت را در این - بدل سبحان اللہ و الحمد للہ یعنی مسلم سبحان اللہ و الحمد للہ تملآن مابین السماء و الارض  
 و الارض گفتہ و در این بجاسے آن لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر تملآن مابین السماء و الارض گفتہ پس ذکر کردن صاحب مصابح این روایت  
 را در فصل اول درست نباشد - و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ادکم علی ما یجوہ اللہ بہ الخطایا  
 ویرفع بہ الدرجات - آیا راہ نمائیم شمار ابر علما سے کہ محو میکند خدا سے تعالی بسبب آن عملها گناہان را و بلند میکند بسبب آنها  
 پایا سے عمل کنندگان را محدود اصل سودن و ہلاک کردن چیز سے را چنانکہ اثر و نشان آن نماند و مراد بجو گناہان آمرزیدن بخشنیدن



آہناست یا سون دسترون آہنا از دیوان اعمال و اتفاق ست علما اگر مراد گناہان صغیرہ است۔ قال ابی۔ گفتند صحابہ سبط  
 راہ بنما را بآن علما۔ یا رسول اللہ قال۔ فرمود آن علما این است۔ اسبلغ الوضوء علی المکار۔ تمام و کمال کردن وضوء رسانیدن آہنا  
 را در ہر جا ہے کہ می باید رسانید و ہنگام مشقت و ناخوش آمدن آب چنانکہ در حالت بیماری و سختی سرما شلا۔ و کثرت الخلل الی  
 المساجد۔ و بسیارے گا ہمارا در رفتن سوئے مسجد یا چنانکہ مسجد از خانہ دور باشد و تواند کہ مراد رفتن بوقت فارو آہستگی باشد کہ سبب  
 بیماری گاہماست۔ و انتظار الصلوۃ بعد الصلوۃ۔ و چشم در راہ داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگزارد و نماز آیندہ را  
 انتظار برد و پیشینہ در مسجد اگر بر آید دلش بدان آویختہ باشد۔ قد کلم الرباط یحسن این است رباط حقیقی کہ آن را رباط توان خوانند  
 و اصل رباط نگاہ داشتن سر خدا سلام در مقابل دشمنان دین مادر نیاندیشستن مسلمانان دران و بر بختن اسپان و دہانے  
 خود را دران پس این نظر نشستن برائے نماز در مسجد مثالیست در سر خداست در مقابل شیطان و لشکر اوست تا دخل نکند  
 و تواند کہ اشارت تمامہ اعمال ثلثہ باشد کہ مذکور شد مذکور کہ اینہا می بندند را ہماے در آمد شیطان را بر نفس و مظلوم میگردد و آہندہ ہوا  
 نفس را۔ و فی حدیث مالک ابن انس۔ و در حدیث امام مالک۔ این چنین آمدہ کہ۔ قد کلم الرباط قد کلم الرباط مقرب۔ مکرر گردانیدن نظر  
 را دو بار بہجت تقریر و تاکید۔ رواہ مسلم فی رواۃ الترمذی ثلثا۔ و در روایت ترمذی سہ بار مکرر گردانید و این اعتراض است  
 بر صاحب مصابح کہ در فصل اول آورد و سہ بار مکرر گردانید و صحیح انست کہ مسلم این حدیث را از مالک کہ آورد و بار مکرر گردانید و از  
 غیر مالک خود اصلاً مکرر نیست۔ و عن عثمان رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضا و فاحسن الوضوء۔  
 کسے کہ وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی بر قایت سنن و آداب آن۔ خرجت خطایا ہ من جسدہ۔ میر آئید گناہان را و از تمامہ  
 تن او حتی تخرج من تحت الظنارہ۔ تا آنکہ میر آئید گناہان از زیر ناخن او منہائے است و حصول طہارت متفق علیہ۔ و  
 عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضا العبد المسلم۔ چون وضو میکند بندہ مسلمان  
 او المؤمن۔ شک راہ می ست۔ فغسل وجہہ پس میشود روے خود را۔ خرج من وجہہ کل خطیئۃ نظر الینہا بعینہ۔ بیرون می آید از روے  
 و سہ ہر گناہ کہ نظر کردہ است بسوے آن گناہ ہر دو چشم خود یعنی گناہ چشم۔ مع الما۔ ہمراہ آب و۔ اذ نع آخر قطر الما۔ یا گفت  
 بیرون می آید با آخر قطرہ از قطرہ ہاے آب اگر چہ در روے جز از چشم نیز گناہان واقع میشوند اما چون عمدہ گناہان و اکثران  
 چشم است تخصیص بآن کرد۔ فاذا غسل یدہ خرج من یدہ کل خطیئۃ کان لبطشتہا یدہ مع الما و اذ نع آخر قطر الما۔ پس چون میشود  
 ہر دو دست را بیرون می آید ہر گناہے کہ میگرفت آن گناہ را ہر دو دست او یعنی گناہے کہ بدست کردہ ہمراہ آب با ہمراہ آخر قطرہ از قطرہ ہاے  
 آب۔ فاذا غسل جلیہ خرج کل خطیئۃ شربہا جلیہ مع الما و اذ نع آخر قطر الما۔ پس چون میشود ہر دو پاے خود را بیرون می آید  
 ہر گناہے کہ رفتہ است بسوے آن ہر دو پاے او با آب یا با آخر قطرہ ہاے آب۔ حتی یخرج نقیاس الذنوب۔ تا آنکہ بیرون می آید از  
 جاے وضو پاک از گناہان یعنی صغیرہ۔ رواہ مسلم۔ و عن عثمان رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من  
 امر مسلم تحفر صلوۃ مکتوبہ۔ نیست بپوش مردے مسلمان کہ حاضر شود و او را و در میرسد وقت نماز فرض۔ محسن وضو نا۔ پس نیک

میکند وضوے نماز را بر عایت سخن و آداب آن۔ و نیک میکند شروع و ختم نماز را و این شامل رعایت آداب ظاہر و باطن است چنانکہ در دل ترسان باشد و نظر بر سجده گاہ دارد و تمامہ ہمت و حضور بران گمارد و بجز آن مشغول نباشد و بہ بدن و جامہ و ریش بازی نکند و بچپ و راست روئے نگرداند و چشم نہ بندد و قبض بجهت تحصیل حضور در چشم رخصت کردہ اند و بہتر آنست کہ در نماز فرض ازان احتراز کند و در تفسیر قول حق سبحانہ و الذین ہم فی صلواتہم خاشعون گفتہ اند کہ خائف و متذلل باشند و نظر را بر سجده گاہ لازم دارند و آورده اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت و انتظار وحی میرود چون این آیت نازل شد بدین رخت نظر را بجانب سجده گاہ و روایت است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مروے را دید کہ در نماز بر ریش بازی میکرد و فرمود اگر شروع میکرد و دل و سہ ہر تکیہ شروع میکرد اعضا سہ او قبض گفتہ اند کہ در قیام نظر بر سجده گاہ دارد و در رکوع بر پشت پا سہ در سجہ بجانب بینی و در قعود بر کنار۔ و رکوع نماز را تخصیص بر رکوع کرد و سجود ذکر کو زیر رکوع مقدمہ سجود است و نیز رکوع سخت ترست کہ مصلی خود را گرفتہ استادہ است بخلاف سجہ کہ بر زمین افتادہ است و نیز رکوع خاصہ نماز مسلمانان است و در نماز یہود و نصاریے رکوع نباشد الا کانت کفارۃ لما قبلہا من الذنوب ہر کس کند وضو و نماز را باین صفت ہیئت مگر آنکہ باشد باین صفت این نماز پوشندہ و محو کند ہر چیزے را کہ پیش ازین کردہ است از گناہان۔ مالم یوت کبیرو۔ ما دام کہ بوجہ نیارد و نہ بدہ مصلی گناہ کبیرہ را از ذات خود و بعض نسخ مالم یأت نوشته یعنی نکند گناہ کبیرہ را و این روایت بحسب معنی ظاہر ترست و اول بحسب روایت قوی تر و مقصود آنست کہ وضو و نماز کفارت میکند گناہان صغیرہ را نہ کبیرہ را۔ و ذلک الدہر کہ۔ و این کفارت بودن نماز گناہان را ہمیشہ است تخصیص بزمانے و دن را مانے ندارد۔ رواہ مسلم۔ و عثمہ۔ انہ توضا۔ و ہم از عثمان رضی اللہ عنہ روایت است کہ و سہ وضو کرد۔ فافزع علی یدہ ثلاثا۔ پس رنجت آب بر ہر دست خود سہ بار۔ ثم تمضمض و استنثر۔ پسترب آب در دہن کرد و در بینی کرد و پاشاند بینی را استنثار ثبار مثلثہ یعنی افشاندن بعد از آب کردن و روئے کہ آن را استنشاق گویند پس ذکر استنثار تمضمض و ذکر استنثاق نیز باشد۔ ثم غسل وجہ ثلاثا۔ پسترب شست روئے خود را سہ بار۔ ثم غسل یدہ الیمنی الی المرفق ثلاثا۔ پسترب شست دست راست خود را تا آرنج سہ بار۔ ثم غسل یدہ الشمالی الی المرفق ثلاثا۔ پسترب شست دست چپ خود را تا آرنج سہ بار۔ ثم مسح بر سہ پسترب مسح بر سہ پسترب۔ ثم غسل رجل الیمنی ثلاثا۔ پسترب شست پا سہ راست خود را سہ بار۔ ثم غسل لیسہ ثلاثا۔ پسترب شست پا سہ چپ خود را سہ بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضو جایہ۔ ثم قال راایت رسول اللہ پسترب گفت عثمان ویدم پیغمبر خدا لا۔ صلی اللہ علیہ وسلم توضا و نحو وضوئی ہذا۔ وضو کرد مانند وضوے من کہ اینست۔ ثم قال من توضا وضوئی ہذا۔ پسترب فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کسی کہ وضو کند مانند وضوے من کہ اینست۔ ثم یصلی کہتین۔ پسترب گزارد دو رکعت نماز بعد از وضو و اقل باینست و اگر بیشتر گفتہ است فاضل تر باشد۔ لایحد ثلثہ فیہا بشئ۔ و حالیکہ حکایت نمیکند نفس خود را درین دو رکعت بخیرے از حکایات دنیا و اگر خاطر عارض گرد و آن را دفع کند و قرار گیرد و حضور

بازندار در میان ندارد و بعض گفته اند کہ مراد لجم تحذیر نفس اخلاص و عدم عجب مراد است و اللہ اعلم غفرلہ ما تقدم من ونبہ۔  
 آرزیدہ میشود مرا شکس را انچه پیش گذشتہ است از گناہان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر  
 فرض کرد او یا سنت را تہیہ نیز کفایت است و نیت این نماز تہیہ الوضو یا شکر وضو چیز نیست مطلق نماز را نیت کند اما اور  
 در آمدن مسجد نیت تہیہ المسجد بکنزیر کہ تحت بمنی لیظلم و سلام دادن است پس تہیہ الوضو منی ندارد اما مسجد بہا خطہ عظمت و شایان  
 روحانیت وے اگر قصد تعظیم کند و بروے سلام و ہجاءے آن دارد و نماز اصل و مقصود لذاتہ است و وضو فرع و طفیل وے  
 وضو بر اے نماز است نہ نماز بر اے وضو پس شکر وضو نماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی۔ متفق علیہ ولفظہ للبخاری۔ و  
 عن عقیبہ بن عامر۔ یغتم عین و سکون قاف صحابی است و الی بود بر مصر از جانب سویہ بعد از برادر او عتبہ بن ابی سفیان  
 بعد از ان غزل کرد و بمصر دستہ ثمان و تحسین روایت کردہ انداز وے جابر و ابن عباس و خلقے کشیر از تابعین کذا فی  
 جامع الامول و در کاشف گفتہ صحابی کبیر امیر شریف فصیح مقری قرظی شاعر و الی کردہ شد غزائے بحر او و بمصر۔ قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم تموضا۔ نیست ایچ مسلمان کہ وضو سازد۔ فحس وضوہ۔ پس نیک سازد وضو وے خود را  
 ثم یقوم فیصلی رکعتین۔ پستہ را بید پس بگزارد دو رکعت۔ مقبل علیہما بقلبہ و وجہ۔ در حالے کہ وے پیش آئیندہ و وجہ  
 نمایندہ است بران دو رکعت بدل خود و وے خود یعنی بظاہر و باطن خود و در روایتے مقبلا بنصب آمدہ و امن  
 بحسب اغراب ظاہر تر است۔ الا وحیت لہ الجنة۔ مگر واجب گرد و مراد بالفصل آلمی لغایہ بہشت۔ رواہ مسلم۔ و عن  
 عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما منکم من احد تموضا و نیست از شما هیچ کیے کہ  
 وضو کند۔ فیبلغ اوفی سیغ الوضوء۔ پس نہایت برساند یا تمام و اکمال کند وضو را و این شک را و ای است ثم یقول۔ پستہ بگوید۔  
 اشہدان لا الہ الا اللہ و ان محمد عبده و رسولہ و فی روایتے این چنین آمدہ کہ گوید۔ اشہدان لا الہ الا اللہ و عدہ لا شریک  
 لہ و اشہدان محمد عبده و رسولہ لا تحت لہ ابواب الجنة الثانیۃ۔ مگر آنکہ کشاودہ شود مراد را وے بہشت کہ بہشت۔ یدخل  
 من ابوابہا۔ و آید از ہر درین در کہ خواہد اینجا تمام بہشت را کیے اعتبار کرد و ہر کیے از ابواب را در گفت و گاہے ہر کدام ثابت  
 خوانند و باین حساب بہشت بہشت گویند فافہم۔ بگذارد و اہ مسلم فی صحیحہ۔ و بحسب روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود۔  
 و الحمیدی فی افراد مسلم۔ و بحسب روایت کرد آن را حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیث کہ تنہا مسلم راست۔  
 و کذا۔ و بحسب روایت کرد۔ ابن الاثیر فی جامع الاصول و ذکر الشیخ محی الدین النووی فی آخر حدیث مسلم علی ما رویا۔ و ذکرہ  
 است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بروجے کہ ماروایت کردیم این عبارت را کہ۔ و زاد الترمذی۔ و زیادہ کردہ  
 است بر بہادین ترمذی این دعا را۔ اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من الظہیرین و الحدیث الذی رواہ محی استہ فی الصحاح  
 و حدیثے کہ روایت کردہ است آن را صاحب مصابح و آن حدیث این است کہ بین تو صافا حسن الوضو الی آخر  
 و آخرش این است ثم قال اشہدان لا الہ الا اللہ و عدہ لا شریک لہ و اشہدان محمد عبده و رسولہ اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی

من المتطهرين رواه الترمذی فی جامعہ لعینہ الکلمۃ اشہد قبل ان محمد۔ روایت کرده است آن را ترمذی در جامع خود یعنی مگر کلمۃ اشہد  
 کہ پیش از کلمۃ ان محمد کہ آن را صاحب مصابیح ذکر کرده است و ترمذی ذکر کرده و این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح  
 کہ این حدیث کہ در صحاح آورده و صحیح نیست بلکہ در جامع ترمذی ست و آن را در حسان می باید آورد و بدانکہ جزئی در حصین بن بزر بن ماجہ  
 و ابن ابی شیبہ و ابن السنی در شہادین ثلث مرآت نیز ذکر کرده و نسائی از حاکم و مستدرک ابن نیز آورده و بسجائک اللهم و بحمدک  
 اشہد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک) وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان استی بدعون یوم  
 القیمۃ غراجلین من آثار الوضوء۔ بدرستی کہ است من خواندہ میشوند در محشر یا بسوسے بہشت یا نام کردہ میشوند در قیامت غراجل  
 از آثار وضوء و غراجل غنیم و تشدید راجع غر سفید و روشن از هر چیز و غرہ سفیدی را گویند کہ در پیشانی اسپ می باشد و تجل لغنیم میم فتح مجیم  
 شدہ اسپے کہ ہر چار دست و پا سے او سفید باشد و این است را در روز قیامت رو سے دوست و پا ہمہ سفید و روشن و نورانی  
 و تابان باشند پس تشبیہ کرد آن را بخرمجل۔ فن استطاع منکم ان یطیل غرۃ فیضل۔ پس کہے کہ می تواند از شما کہ در از کند غرۃ خود را  
 باید کہ بچند کہ موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر تجل نکو زیرا کہ ہر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در سستن رو سے و اسلغ  
 آن تقصیر دارند بجلان غسل اقدام کہ عادت بر بسیار آب و یختن است و در آن و اندا علم و اطالت غرۃ بآن باشد کہ از فوق جبہ تا پایان  
 و من و از گوش تا گوش دیگر بمیانہ بشوید و اطالت تجل بآنکہ یا بہا تا بالا سے پاشنہ بشوید و از اینجا معلوم شود کہ غسرہ در متوضی  
 مخصوص جبہ نہ بود بلکہ شامل تمام رو سے باشد و لہذا تفسیر کرد طیبی اغر را بایض الوجه و اللہ اعلم۔ متفق علیہ۔ وعنه۔ قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تبلغ الخلیۃ من المؤمن حیث یبلغ الوضوء۔ میرسد سیما و نشان وضوء و دست و پا سے متوضی کہ تجل  
 عبارت از آن است تا آنجا کہ میرسد آب وضوء بعضی از حلیہ زیور مراد داشته اند کہ بہشتیان را در دست و پا خواہد بود و در  
 کردہ شدہ است این وجہ بآنکہ حلیہ کبیرہ و سکون لام یعنی سیما و ہیئت است و آنچه یعنی زیور است علی بفتح حاءے و سکون  
 لام و لغنم حاء و سکون لام و تشدید یاست و جواب دادہ است کہ می تواند از حلیہ علی مراد داشت اگر چه بجا بود۔ رواہ مسلم  
**الفصل الثانی عن ثوبان۔** رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استقامت و زید بر افعال  
 و ہر راہ راست بود و میل بہ چپ و راست نکنید و ہمیشہ لازم طریق مستقیم باشید و چون این امر سے بود و رغایت صحت  
 فرمود۔ و لن یحصبوا۔ و ہرگز طاقت ندارید کہ استقامت و زید و حصول آن بر وجہ تمام و کمال ممکن نیست گر شد انبیا  
 و خلاصہ اصغیرا صلی اللہ علیہ وسلم و بعضی از اہل اولیا را بر قدر و اندازہ متابعت و مجازات بحقیقت آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم و ذلک اغرین کہ ہر بیت الاحمر۔ تبلیہ۔ اینجا نختہ ست مشہور میان مردم در قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود  
 و شیتینی سورۃ ہود پیر گردانید مرا سورۃ ہود و گفتہ اند کہ این اشارت است بامر ما ستقم کہ شدت عظمت آن آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم را در غم و خزن انداخت و پیر ساخت و کاتب حروف گوید عفا اللہ عنہ کہ غم و خزن آن آن حضرت را صلی اللہ  
 علیہ وسلم درین امر بخت است بود کہ فرمود و من تاب معک ویندا تخصیص بسورۃ ہود کرد و الا این امر در سورۃ شوری

نیز آمدہ در اینجا ذکر است نیست والحق چنین میباشد و خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عین استقامت و محض سلامت است کہ تو ہم میل و اعوجاج و راہیجا صورت نداده (ما از اغ البصر و ما طعمنا فم اللہ وصل وسلم علیہ و چون حکم کرد بعد م طاق است بر استقامت و ایضا سے حق و در جمیع افعال و احوال تنبہ کرد بر آنچه عمدہ و خلاصہ سعادت است کہ اگر دروے استقامت و رزق و رزق و راست بایستند و اگر و طمانی ہمہ تفصیلات کردہ باشند و آن نماز است پس فرمود - و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰۃ - و بدانید کہ بہترین و مقرب ترین علمہا ہے شما نماز است پس نگاہ دارید شرط آن را در رعایت کنید و آداب آن را و ادا کنید حقوق آن را پس ازان اشارت فرمود بمقدمہ آن کہ آن را نصف ایران گفته و آن وضو و طہارت است و گفت و لا یحافظ علی الوضوء الا المؤمن - و محافظت نکند و احتیاطا نورز و بر رعایت سنن و آداب وضو مگر کسی کہ ایمان کامل دارد و بجز است کہ نماز را بروی کمال ادا کند - رواہ مالک و احمد و ابن ماجہ و الدارمی - و عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ علی طہر کتب لہ عشر حسنات یکسے کہ وضو سازد بر طہارت نوشته شود بر آسے و یکے و نیکی ظاہر امر او آن خواہد بود کہ و آسے خراے کہ متعین است بر فعل زیادہ بران وہ حسنہ نیز بنویسد یا امر او آن است کہ وہ وضو بنویسد ہر یکے بدہ یا از بر آسے آن گفت کہ تو ہم کردہ نشود کہ وضو بر وضو حبث و ضائع است یکے ہر دے نیز فو اب موعودہ بر حسنات مترتب است و گفته اند کہ این مقید است بآنکہ میان آن و وضو نمازی گزاردہ باشند و عرض یافتل و بعضی کردہ و افشہ اند و وضو بر وضو اگر نمازی نگزارد و بعد از وضو سے اول - رواہ الترمذی

**الفصل الثالث - عن جابر - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الجنۃ الصلوٰۃ - کلید بہشت و مقدمہ در آمدن آن نماز است چنانکہ در بے کلید کشادہ نمیشود و در بہشت نیز بے نماز و ر آوردہ نمیشود و این سبب اللہ و تاکید است و محافظت بر نماز گویا نماز و حکم ایمان است کہ بے آن در آمدن در بہشت نیست و نمود و اند تغییر ازوے بایمان کردہ اند چنانکہ گذشت و مفتاح الصلوٰۃ الطہور - کلید نماز و مقدمہ او طہارت است پس طہارت مقدمہ در آمدن بہشت باشد - رواہ احمد - و عن شعیب - بفتح شین معجمہ و کسر باے موحده - ابن ابی روح - بفتح را و سکون و او و در نسخ مشکوٰۃ بچنین واقع شدہ است بتوسط لفظ ابن مہبان شعیب و ابی روح و در بعض کتب دیگر نیز بچنین است و لیکن در اکثر کتب اسما و الرجال ابی روح را کنیت شعیب داشته اند نام پدرش لغیم گفتند یعنی نون بر ہر تقدیر شعیب بر وزن حبیب روایت میکند - عن رجل من اصحاب رسول اللہ از فرودے از یاران پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ - کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ الصبح - گزارد نماز بامداد را فقر و الروم یس خواند سورہ روم را - فالتبس علیہ - پس مشتبه شد قرائت ہر دے و التباس پوشیدہ شدن کار بر کسی - فلما سالی پس چون نماز بگزارد و فارغ شد ازان - قال - فرمود - یا ہا یا اقوام یصلون مناسیحت حال تو ہماے کہ نماز می گزاردند یا مانہ لا یحسنون الطہور - نیک نمیکند طہارت را و رعایت نمیکند سنن و آداب آن را - و انما یلیس علینا القرآن او اللک - و پوشیدہ نمیکند بر اقرآن را مگر ایشان و اینجا محصل عبرت و تذکار است مرعافل را در تاثیر صحبت کہ سید رسل صلوٰۃ اللہ و سلاہ علیہ بان مرتبہ و جلالت شان در حالت قرائت قرآن و در نماز کہ اعظم حالات و اقرب اوقات**

اوست و در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکے از احاد است چنانکه سنن بعض آداب و حقوق و عبادات متفقہ و لذات است متاثر گردد  
 چه چاہے دیگران کہ بمصاحبت و مخالفت اہل فسق و بدعت گرفتار باشند و شب و روز بایشان باشند۔ رواہ النسائی۔ و  
 عن رجل من بنی سلیم قال عد بن رسول اللہ۔ روایت مست از مردی از بنی سلیم بن یسین و فتح لام کہ نام قبیلہ الیست  
 گفت شمر دین کلمات را کہ مذکور میشود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی بدی اولی پدہ مدحست من یاد درست خود شک را دوست یعنی گرفت انگشتان را  
 یا انگشتان خود را عقد کرد آنها را بر کف دست پنج بار بعد از این پنج کلمہ۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تسبیح نصف میزان  
 سبحان اللہ گفتن نصف میزان است۔ و الحمد لله بلاوہ۔ و الحمد لله گفتن پرمیکنند میزان را بمقامت سبحان اللہ الحمد لله تنہا پرمیکنند  
 میزان را زیرا کہ تسبیح سلب نقایص و اثبات کمالات است و سبحان اللہ تنہا برتریہ از نقایص و دلالت دارد و این معنی موافق است  
 بحدیثی کہ در اوّل باب گذشت کہ فرمود الحمد لله علی المیزان۔ و التکبیر علی ما بین السماء و الارض۔ و اللہ اکبر گفتن پرمیکنند سائے  
 را کہ میان آسمان و زمین است۔ و القسم نصف الصبر در روزہ نصف صبر است بر طاعات و ازہمای  
 و در روزہ قانع ترست شہوات نفس را کہ باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد و در بعض حواشی نوشته کہ روزہ نصف  
 صبر خواند باعتبار شب و روز و در روز صبر در روز است پس نصف صبر باشد۔ و الطہور نصف الایمان۔ و طہارت نصف  
 ایمان است توجیہ این در حدیث اول از باب گذشت۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن۔ و عن عبد اللہ الصنّاعی۔  
 یفہم صادر و تخفیف نون و کسر موحده و حاسے مملو مشوب بصناع بن زہری از مرد ابو عبد اللہ نیز گفته اند و بعض گفته اند عبد اللہ  
 مناجی صحابی است و ابو عبد اللہ مناجی تابعی۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ تراءوا العبد المؤمن فمتمض۔ چون وضو  
 ساز و بندہ مسلمان پس آب و روہن میکند۔ خرجت الخطایا من فیہ۔ بیرون می آیند گناہان از دہن وے۔ و اذا تشرعتم  
 الخطایا من الفہ۔ چون مینی می افشانند بعد از آب کردن در وے بیرون می آیند گناہان از مینی وے۔ و اذا غسل وجهہ خرجت الخطایا  
 من وجہہ۔ چون می شوید روہے خود را بیرون می آیند گناہان از روہے وے۔ حتی تخرج من تحت اشفار عینہ۔ تا آنکہ  
 بیرون می آیند از زیر پلخ چاہے رویدن موہے و ریک چشم۔ فاذا غسل یدیه خرجت الخطایا من یدیه۔ پس چون میشوید ہر دو  
 خود را بیرون می آیند گناہان از ہر دو دست وے۔ حتی تخرج من تحت اظفار یدیه۔ تا آنکہ بیرون می آیند از زیر ناخان ہر دو  
 دست وے۔ فاذا مسح براسہ خرجت الخطایا من راسہ حتی تخرج من اذنیہ۔ پس چون مسح میکند بر سر خود بیرون می آیند گناہان از سر  
 وے تا آنکہ بیرون می آیند گناہان از ہر دو گوش وے از بیجا معلوم میشود کہ گوشہا داخل سرست چنانکہ ندب خفی است و لهذا  
 براسے مسح گوش آب جدا نمیکند بلکہ بہان آب کہ براسے مسح سر گرفته اند گوش نیز مسح میکنند چنانکہ باید فاذا غسل رجليہ خرجت  
 الخطایا من رجليہ حتی تخرج من تحت اظفار رجليہ۔ پس چون می شوید ہر دو پاے خود را بیرون می آیند گناہان از ہر دو پاے وے  
 تا آنکہ بیرون می آیند از زیر ناخان ہر دو پاے وے پس بوضو از ہمہ گناہان پاک میشود۔ ثم کان مشیہ الی المسجد و صلوات  
 نافلہ۔ پستری باشد رفتن او بسوے مسجد و نماز گزاردن او زیارتی بر پاک شدن از گناہان و میگردد سبب رفع درجات



ونافلہ بمعنی زیادتی آید چنانکہ نماز زیادت بر فرض راقل گویند و ولد و ولد رانما نمانند و تجد را بر اسے آنحضرت نافلہ خوانند کہ زیادہ ہر روز فرض بود۔ رواہ مالک و النسائی۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتی المقبرۃ۔ روایت مست از ابی ہریرہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد گورستان مدینہ را کہ نامش بقیع است تا زیارت کند و آفرینش خواہد اہل آن مقبرہ را و مقبرہ بقیع میم و شثالثہ الباء و کسبر و بقیع میم و فتح بانیز آمدہ۔ فقال۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ السلام علیکم وارقوم مؤمنین۔ سلام بر شما باد اے اہل سراے گروہ مسلمانان۔ وانا ان شاء اللہ یکم للاحقون۔ بدستی کہ ما اگر خدا خواستہ است بشمارندہ و شمارا دریا بند گانیم و کلمہ ان شاء اللہ بر اے اطہار رغبت و تبرک بذکر خدا عزوجل و تحسین کلام است نہ بر اے شک و تردید و چہ رسیدن موت و لحوق باموات یقینی است و بعد از آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذکر سابقان کرد و ایشان را تصور نمود تقریباً ذکر لاحقان کرد بعد ازین بیان نیز گواہ بر اے اطہار شرف و کرامت و محبت و فرمود۔ وودت انا قدراینا اخواننا۔ دوست میدارم و آرزو میبرم کہ کاش من و کسانیکہ با من اند میدیدیم برادران خود را یعنی آنہا کہ بعد ازین بیایند۔ قالوا اولسنا اخوانک۔ گفتند صحابہ کہ با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند یا برادران خود را یعنی آنہا را و ما نیستیم برادران تو۔ یا رسول اللہ فقال انتم اصحابی۔ فرمود شما اصحابان من و یاران من و رفیق گاہ و بیگاہ و خواص در گاہ نمید و اخوت اسلام امر سے عام است کہ ہمہ مسلمانان را شامل است۔ و اخواننا الذین لم یاتوا بعد۔ و برادران ما آن کسانے اند کہ در عالم خارج نیامدہ اند هنوز بعد از ان سوائے دیگر کردند کہ بیشک ترا فردا قیامت است خود را باید شناخت و دریافت تا شفاعت کنی و اہد او امانت نمائی ایشان را۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ کیف تعرف من لم یأت بعد من امتک۔ چگونہ می شناسی کسے را کہ بوجہ نیامدہ است از امت تو و ندیدہ تو ایشان را۔ یا رسول اللہ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ الرایت لوان رجلا خیل غر مجلیہ۔ خبر میدم مرا کہ اگر ثابت شود کہ مروے است کہ مرا و ایشان سفید روئے و سفید دست و پا۔ بین ظہری خیل دہم بہم میان اسپان دیگر سیاہ خالص گیرنگ از مردم دیگر۔ لا یعرف خیلہ لانی شناسند آن مرد و اسپان خود را کہ سفید روئے سفید دست و پا اند در میان اسپان دیگر کہ سیاہ گیرنگ اند۔ قالوا بلی۔ گفتند آری می شناسند یا رسول اللہ فقال۔ فرمود۔ فانتم یا تون غر مجلیین من الوضوء۔ پس امتان من می آئیند یعنی در رعایت قیامت از آنکہ وضوء مثل اسپان سفید روئے سفید دست و پا دمی شناسم ایشان را باین علامت و وضوء بقیع و او فتح آن ہر دو روایت است بعد از ان بشارت داد مراست مرحومہ خود را و فرمود۔ وانا فرطکم علی الخوض۔ و من سبقت کشفہ و پیش روندہ ام ایشان را تا کا و با معفرت و ذنوب و رفع درجات ایشان را در روز گاہ غرت ساختہ گردانم و فرطہ بختین آنکہ پیش رود تا اسباب آنخو را سپان از دل و در سن و پاک کردن چاہ و جزآن راست کند و ہمین مناسبت علی الخوض فرمود و مقصود تہیہ جمع اسباب آلات روز قیامت است صلی اللہ علیہ وسلم و جزاہ عنایہ الخیر الجزا۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا اول من یؤذن لہ بسجود یوم القیمۃ من تحتین کسے ام کہ دستور می داوہ میشو و مرا و را بسجود روز قیامت۔ وانا اول من یؤذن لہ ان یرفع راسہ من تحتین کسے ام کہ ان کردہ میشو و مرا و را کہ برادر سحر خود را از سجود حقیقت این حال

در حدیث شفاعت بشیر گرو کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در سراے غرت و در گاہ حدیث باری لقائے در آید و بسجده روتو بکوبد  
ہفتہ ہر بر زمین سجود نہادہ باشد پس حکم در رسد کہ سر بردارد و ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم و بخوادہ ای محراب من ہر چہ بخوادہ ای تا دادہ شود ترا و بکوبد  
ہر چہ تنگونی نا شنیدہ شود از تو پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سر بردارد و زبان بشفاعت خلایق بکشاید و فتح باب شفاعت بنماید  
چنانکہ فرمود۔ فانظر الی باین یدی۔ پس نگاہ میکنم بسوے خلق کہ استادہ اند پیش دوست من یعنی پیش من۔ فاعرضہ الی  
من بین الائم۔ پس منی شناسم است خود را از میان امثالے دیگر۔ و من خلقی مثل ذلک۔ و می بینم پس خود مانند آن اجتمع و  
از دو حام خلق۔ و عن یمنی مثل ذلک۔ و می بینم از جانب راست خود مانند آن۔ و عن شمالی مثل ذلک۔ و از جانب چپ مانند آن  
نقال رجل۔ پس گفت مرے۔ یا رسول اللہ کیف تعرف امتک من بین الائم۔ چگونہ می شناسی امت خود را از میان امثالے گذشتہ اند  
نمایم باین نوح الی امتک۔ در میان ندائے مدید کہ میان نوح ملت نامست تو بتخصیص نوح بجهت شهرت اوست میان پیغمبران و الالبیش  
از نوح نیز امثالے گذشتہ اند۔ فقال۔ پس گفت۔ ہم غر مجنون من اثر الوضوء۔ است من غر مجل انداز اثر وضوء۔ پس احد کذلک غیر ہم نیست  
و یوحیکے باین صفت پیوستہ غیر ایشان از امتان دیگر اگر غیر وضوء بنیاد نہ باشد تا ما این کرامت کہ ظہور اثر وضوء است باین صفت فاعلم  
این است۔ و از بیجا لازم نمی آید کہ دیگران را وضوء نباشد چنانکہ بعض مردم از بیجا فہمیدہ اند۔ و اعرف ہم انہم کہ تو کن کہ ہم بابا انہم۔  
و می شناسم ایشان را یعنی امت خود را باین کہ خادہ میشود ایشان را نامہ ہائے اعمال ایشان بدست ہائے راست  
ایشان۔ و اعرف ہم قسمی بین ایدیم در ہم۔ و می شناسم ایشان را باینکہ میروند پیش ایشان فرزندان خود ایشان از ظاہر این  
حدیث مفہوم میگردد کہ این دو صفت نیز یعنی دادن کتب ایمان و پیش رفتن ذریت ایشان خاصہ این امت باشد الباقی گفتہ  
کہ تو کرا این دو صفت از برائے مجرب و اظہار کرامت ایشان است نہ برائے تفرقہ و تمیز و اللہ اعلم۔ رواہ احمد۔

### باب ما یوجب الوضوء

باب در بیان چیز ہائے کہ واجب میگردد وضوء را و آن چیز ہائے کہ می شکند وضوء سابق را و واجب میگردد وضوءے دیگر را و وضوءے  
وضوء و باین کہ اگر بجهت ارادہ قیلۃ است مقرون بقیام و لیکن باقضا وضوء را موجب وضوء نیز میتوان گفت بوجہ کہ گفتہ شد۔  
الفصل الاول عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقبل صلوۃ من احدک قبل کہ یرکب  
نیشو و درست نمی افتد نماز کسی کہ شک شد وضوءے دے حتی تہ وضوء۔ تا آنکہ بسازد وضوء این در حق کسی است کہ آب دارد  
و اگر آب ندارد و تم باید کرد بجا کہ اگر آب نیابد و نہ خاک۔ و قدرت نہ داشتہ باشد بر آنکہ اگر افاقد الطہورین گویند آنجا بے وضوء و بیتم  
نماز میکنند از برائے نگاہداشت زینت و اگر پیش از این آب و خاک و قدرت بر آن بزمید و آثم گردد و اگر یافت قضا  
کند قول مختار این است و نزد بعض با قضا میگردد و زینت نماز و قبول بعض بگزارد و وضوء کند متفق علیہ۔ و عن ابن عمر  
رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقبل صلوۃ بئس بطہور۔ قبول کردہ نمیشود نماز بے طہارت۔ و طہار  
صدقہ من غلول۔ و نہ قبول کردہ نمیشود صدقہ از غلول خرام مالک استعمال غلول و رخیانت از رعیت یا بدیع مطلق خیانت نیز

مستعمل گردد و ظاهر آنست که مراد اینجا همین معنی باشد - رواه مسلم - **وعن علی** - رضی الله عنه - قال كنت رجلاً من اهل یثرب روایت است  
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت: بودم من مردی که بسیار کنده و مذی لفتح میم و سکون ذال و کسوف ذال عجمه تشدید می یافت و رطوبتی  
که در آلت مردود و رقت طاعت با آن بجهت قوت شهوت پدید می آمد - فلنت استخی ان اسأل البنی - پس بودم من که شرم می داشتم  
که بر سر من برادر صلی الله علیه و سلم که حکم آن چیست موجب غسل است یا وضوء - مکان انتم - از جهت وجود رخت و سکه فاطمه زهرا  
باشد رضی الله عنها و این از کمال حیا و ادب حضرت مرتضی است و تنبیه است بر آنکه داماد و داماد که حکایت شهوت و آنچه متعلق است  
بما شمرست زنان نزد اصرار مناسب نباشد - فامرت المقداد - پس فرمودم مقداد بن اسود را که از خالصان درگاه بود که پرسد از حکم  
آن علی الاطلاق - فسا که پس پرسید مقداد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم - فقال - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
الرد و محبة و سلم - لیغسل ذکراه و یوضا لیشویه هر که می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و و می بود  
و دال مهر بر وزن مذی و آن مایه است فلینظر که بیرون می آید بعد از بول نیز همین حکم دارد و منی نیز اگر لثبوت و جمیدن بیرون  
نیاید موجب غسل نیست - متفق علیه - **وعن ابی هریره** - رضی الله عنه - قال سمعت رسول الله - گفت ابو هریره قندیم  
پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول - می گفت - توضوا مما مست النار - وضو بسازید از خورون آنچه مساس کرده و  
رسیده است آن را آتش یعنی پخته شده است بدان - رواه مسلم - ساین را دو تا دلیل است سیکه آنکه مراد بوضو اینجا است  
و در آن شستن است از براس و در کردن چربش طعام چنانچه سنت است و این را وضو سه طعام گویند دوم آنکه مراد  
وضو سه نماز است و لیکن این حکم را بتدریج حال بود بعد از آن منسوخ شد چنانکه گفت - قال الشيخ الامام الاجل  
محی السنه رحمه الله علیه هذا منسوخ بحديث ابن عباس - محی السنه صاحب المصابیح در شرح السنه گفته که این حدیث و االت  
دارد بر وجوب وضو از خورون آنچه پخته شده آتش منسوخ است بحديث دیگر که روایت کرده است آن را بود او دو این ماجه  
از ابن عباس چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید - قال ان رسول الله - گفت بدستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اکل کفت شاة - خور  
گوشت شاة گویند را - ثم صلی و لم یهضمها - پستر نماز گزارد و وضو نکند و بحديث ام سلمه که نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک  
گردانیدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم پهلو سه بریان کرده شده را پس بخور و از آن پستر ایستاد و نماز و وضو نکند و منسوخ است از بعد از  
جای که گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ترک کرد وضو کردن را از آنچه مساس کرده است از آتش صریح ترست و محبت  
ما ترک وضو را از وضو در حدیث ابن عباس و ام سلمه معلوم و متیقن بنده متفق علیه - **وعن جابر بن سمره** صحابی مشهور  
خواهر زاده سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابی است نزول کرد بکوفه و وفات یافت سنه اربع و سبعین و قبل است  
و سبعین - ان رجلاً سأل رسول الله - روایت است از جابر بن سمره که مردی پرسید پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم  
انوضا من لحم الغنم - آیا وضو کنیم از خوردن گوشتها - قال - گفت - آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود  
فوضا و ان لم تکنتم لم توضحوا و اگر میخواهی وضو کنی و اگر میخواهی وضو کنی - قال - گفت آن مرد و پرسید - انوضا من

نجوم الابل - آیا وضو کنیم از خوردن گوشت شتران - قال نعم - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری وضو کن از خوردن  
 گوشت شتر و مشهور از مذہب امام احمد نقض وضو است بخوردن گوشت شتر باین حدیث و نیز از کثرت این حدیث منسوخ است  
 یا مرد وضو یعنی وضو است چنانکه گفته شد و اگر گفته شود که بر تقدیر آرد یعنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند چیست  
 و خدا لا که وضو است که ملت مشر و عیت است و مرد و موجود است گویم تواند که وجه فرق بدو گوشت شتر باشد و گوشت  
 گوسفند و الله اعلم - قال - باز پرسید آن مرد - اصلی فی مراض الغنم - آیا نماز بگرام در جاسے نشست گوسفندان - قال نعم -  
 و زود آن حضرت صلی الله علیه وسلم آری - قال اصلی فی سبارک الابل - گفت آن مرد آیا بگرام نماز در نشگاه شتران  
 قال لا - فرمود یعنی مگر اگر گفته اند که نهی از خوردن نماز در نشگاه شتران شتر نبی است و علت که است بیم تلویح وقت  
 و فوت وضو و قلب است بسبب زمین شتران و بغیر آن آنها بخلاف گوسفندان که ساکن و آرمیده اند - رواه اکلم - و در  
 روایتی آمده است که نماز گزارید در نشگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که هر کوهان شتر شیطان است  
 و نیز آمده که سنگ سیاه شیطان کلاب است و شتر شیطان دو آب و بگرام نماز را در جاسے نشست گوسفندان  
 که اینها برکت اند و در حدیث ابی هریرة نیز آمده که گوسفندان از چله پلای بی بهشت اند - و عن ابی هريرة - قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شعیرا - چون باید یکی از شما در شکم خود چیرے از چیش باد و جنبش  
 آن - فاسک علیه اخرج منه شیء اثم لا - پس مشعر شد برو - که آیا بیرون آید از شکم چیرے از باد یا نه - فلا یخرج من  
 المسجد - پس باید که بیرون نیاید از مسجد کناایت است از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد براسے وضو لازم  
 آنست و اشارت است که مومن را باید که نماز و جاسے آرام و سکے در مسجد باشد - حتی یسمع صوتا و یحذر یحذر  
 ما انکر یسند و آواز سکے را یا بیا بدو سکے را و این باعتبار غالب است و مقصود حصول یقین است بر برآمدن باد سکے از  
 شکم اگر چه آواز سکے نشنود و بوسے نیاید و از اینجا معلوم گردد که از سکے وضو وارد و در شکسته شدن آن اشتباه  
 واقع شود وضو سکے جدید ساختن حاجت بنود زیر که یقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز است و شک نیست  
 که احتیاط در عاده وضو خواهد بود - رواه مسلم - و عن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله - ابن عباس گفت که پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه وسلم شرب لبناء - نوشید شیر را تمضض - پس آب در دهن کرد - و قال ان لم یوشم - وضو بدستی که مرشیر را چربش  
 آنست که نیاید از آن زمان شست و از اینجا معلوم گردد که هر چه دهن را چرب کند یا چیزے از آن در دهن باقی ماند و خوش آن  
 باشد که در شکم فرو رود اگر چه مانع قرائت نیاید و آن شستن از آن مستحب است - متفق علیه - و عن یزیدة - بنم بافتح را و  
 سکون تحمیه اسلمی اسلام آورده بش زید و حاضر شد آن را و بیعت کرد و بیعت رضوان را و حاضر شد خیر را و مشهور آنست که اسلام  
 در راه مدینه آنست و تمیکه نیرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجزت و او را مساعی جمیل است و حضرت بنی صلی الله علیه وسلم و باقی  
 احوال او در موضع دیگر نیز نوشته شده است - آن بنی صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم یوم الفتح بوضوء واحد - روایت میکند که آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم گزار چند نماز برداشتے پنج نماز در فتح بیک وضو۔ و مسح علی خفیہ۔ و مسح کر دبر ہر دو سوزہ خود۔ فقال لہ عمر لعنة صنفت الیوم شیئاً پس گفت با حضرت صلی اللہ علیہ وسلم عمر رضی اللہ عنہ تحقیق کردی تو امروز چیزے را کہ۔ ثم کن لنعنة نبودی تو کہ میگویی آن را۔ فقال عدا صنفت یا عمر۔ پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دیدہ و دانستہ کردہ ام آن را ای عمر۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ عادت شریف آن بود کہ برائے ہر نماز تازہ وضو کردے الا در روز فتح را از برائے تعلیم است چند نماز بیک وضو کرد و بعض گفتہ اند کہ تجدید وضو فرض بود بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و چون شاق آمد بروے امر کردہ شد مسبوک نزد ہر نماز و نہادہ شد از وضوے وضو مگر نزد حدیث و بعض گفتہ اند کہ حکم نفس الا اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا الایہ۔ وضو برائے ہر نماز بر ہم کس فرض بود پس از ان مسح گشت ولیکن در نسخ احکام سورہ مادہ کلام است واللہ اعلم۔ وعن سويد بن سفيان مملو و فتح واو۔ بن النعمان۔ یضم نون صحابی است انصاری حاضر شد بیعۃ الرضوان را گویند کہ حاضر شد اُحار را و انچہ بعد از دست از مشاہدہ و معدود دستہ در اہل مدینہ و حدیث سے در ایشان است۔ انہ خرج مع رسول اللہ۔ روایت میکنند کہ بیرون آمد ہمراہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم عام خیر۔ در سال غزوہ خیر۔ حتی اذا كانوا بالصباح۔ تا چون بودند و رسیدند بصباح مملو و سکون ہا و د۔ وہی من اولی خیر۔ و صہبانا نام موضعے است از نزدیک خیر۔ صلی اللہ علیہ وسلم نماز دیگر را۔ ثم دعا بالازوار۔ پس طلبید تو شہ ہا را کہ ہمراہ ہور۔ فلم یوت الا بالسویق۔ پس آوردہ شد مگر سویق۔ فامر بہ فتری۔ پس امر کرد بہ ترک کردن سویق پس ترک کردہ شد۔ فاکل رسول اللہ۔ پس بخورد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و اکلنا۔ و بخوردیم ما نیز۔ ثم قام الی المغرب۔ پس ایستاد نماز مغرب۔ فمضمض و شمضمنا۔ پس مصمضہ کرد ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و مضمضہ کردیم ما نیز۔ ثم صلی و لم تیضنا۔ پس نماز گزاردا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو نکرد و مبتا بعت سے ما نیز وضو نکردیم پس معلوم شد کہ بخوردن انچہ نخبہ شود با نش وضو واجب نکر دو۔ رواہ البخاری

**الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ۔** رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء الا من صوت اورج۔ نیست وضو واجب درین صورت خاص گرا از آواز شنیدن یا پوسے یافتن یعنی نہ از قرقہ شکم و در حاشیہ نشنہ است کہ نزد امام احمد بقرقہ نیز وضو بشکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن کہ آمل و اجمع کتب مذہب ایشان است یا فہمنا رواہ اعلم۔ رواہ احمد و الترمذی۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال۔ روایت است از امیر المومنین علی کہ گفت۔ سألت ابی بربیع بن کعب عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الذی۔ از حکم مذہبی۔ فقال من المذی الوضوء من المنی الغسل۔ جواب داد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ واجب است از مذہبی وضو از منی غسل اگرچہ حکم نمی نہ پر سیدہ بود ولیکن بتقریب ذکر مذہبی و وجوب اشتباہ میان وے و ذی آن را نیز ذکر کردہ پوشیدہ نما ند کہ در فصل اول گذشت کہ وے رضی اللہ عنہ شرم داشت کہ خود پر سید پس بمقتدا فرمود تا از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسید پس اسناد سوال اینجا بخود بجا زست یا قضیہ متعدد بود و اللہ اعلم۔ رواہ الترمذی و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتلح الصلوۃ الطهور۔ کلید نماز کہ فتح باب نماز و در آمدن در آن بے آن میسر نکر دو طہارت است۔ و خرمیا العکبر۔ و چیزے کہ حرام میگردد۔ بان ہر کارے کہ خبر نماز است تکبیر است تکبیر تحریمہ کہ میگویند۔

ابین معنی ست چنانکہ براسعج احرامی نبندند یعنی چیز را کہ پیش از دوسے حلال بود حرام میگردد۔ و تعجبہما التسلیم۔ چیز سے کہ بان از نماز برآید پنجہ حرام گردانیدہ شدہ بود بدان حلال گردد و سلام دادن ست چنانکہ محرم را چون از احرام برآید ہر چہ حرام شدہ بود و حلال گردد و باین حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند کہ بظاہر ولالت دارد کہ تخلیل بنجر آن قائل نگردد و نیز ما سلام دادن فرض نیست بلکہ واجب ست و حکم واجب آنست کہ اگر عمد ترک دهد نماز باطل باشد و بے بصفت نقصان و اگر نسیان کند سجود سودا جب اگر فرض آنکہ بے او اصلاً نماز جائز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ویرا تسلیم نماز نمود و ذکر سلام در دوسے نکرد و اگر فرض بود سے البتہ ذکر کردے۔ رواہ۔ روایت کرد این حدیث را۔ ابو داؤد و الترمذی و الدارمی و ابی ہریرہ رضو رواہ ابن ماجہ و عن ابی سعید۔ و روایت کرد اور ابن ماجہ از ابی ہریرہ و ابی سعید نیز۔

**وعن علی بن طلق**۔ یعنی طاہ سکون لام۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست از علی بن طلق کہ از صحابہ است و گفته اند کہ اورا ہمین یک حدیث ست و در بعض نسخ طلق بن علی ست و از دوسے خود حدیث دیگر در ہمین فصل آورده است کہ۔ **اذ افسا احدکم**۔ چون گند گیرد یکے از شما یعنی بے وضو شد برآمدن بادے از راه ستاد۔ فلیتوضا۔ پس باید کہ وضو کند۔ و لا تا قول النساء فی اعجازہن۔ و نیا کید زنان را و حج نکند ایشان را و دوبرایست ایشان و آنجا رجم عجز فتح عین و منہم حمیم آخر ہر چیز و مراد اینجا دہرست چون ذکر کرد فسا را کہ خارج ست از دہر و شکندہ است طہارت را ذکر کرد و آنچه غلیظ تر و شدیدتر ست از ان از اعمال متعلق بدہر بہت تنبیہ کردن براں کہ چون اینقدر پلیدی مانع از قرب الہی ست حال زیادہ بران چہ خواہد بود۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد۔ و **عن معاویہ بن ابی سفیان** ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال **انما العینان وکاء السہ**۔ نیستند ہر دو چشم مگر بند سر دہر و کاء کسر واد بند سر مشک و بزان دسہ و فتح سین و ضم نیز آید و تخفیف ما حلقہ دہر و مقعد و آن ست کہ چون کسی بیدار ست گویا بندے ست بر دہر و بیرون نمی آید از درون و سے بارے و چون سخت بند از ان کشادہ میشود و بیرون می آید از درون و سے با و چنانکہ فرمود۔ **فاذا نامت العینان** استطلق الکاء۔ پس چون خواب بکند چشم بکشد بند سر دہر و از اینجا ست کہ خواب تکیہ زدہ ناقض وضو ست کہ سبب استرخاے دہر و عدم ضبط اوست بخالت ہیأت دیگر از جلوس و رکوع و سجود ہر دو جبہ سنون کہ مقعد در ان ممکن باشد۔ رواہ الدارمی۔

**وعن علی**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **وکاء السہ العینان**۔ بند سر دہر و دو چشم ست۔ فمن نام فلیتوضا۔ پس کسی کہ خواب کند پس باید کہ وضو کند۔ رواہ ابو داؤد و قال الشیخ الامام محی السنہ رحمۃ اللہ علیہ ہذا فی غیر القاعد۔ این وجوب وضو زناکم را در غیر کسی ست کہ نشسته خواب کند۔ لما صح عن انس۔ از جہت حدیثی کہ بہت رسیدہ است از انس۔ قال کان اصحاب النبی۔ گفت انس بودند یاران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بنظر و ان العشاء۔ انتظار می برانہ گزاردن نماز عشا را کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برآید و گزاردہ شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حتی تحقیق رؤسہم۔ تا آنکہ می افتاد سر براسے ایشان بر سینہ ما سے ایشان۔ ثم یصلون و لا یتوضاؤن۔ پستتر نماز گزارند



وضوء نمیکرد پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکسته و وضوء نمیشد و ازین حدیث تخصیص و استثنائے نوم قاعد معلوم شد  
 و خبر آن از اقسام خواب برینست که مقدار آن ممکن باشد بقیاس بران یا با حدیث دیگر معلوم شده باشد - رواه ابو داؤد و الترمذی  
 الا انه ذکر فیہ نیامون بدل - مگر آن هست که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ نیامون را بجای این عبارت که - فيظرون المشاء  
 حتی تحقق رؤسهم - که مودائے آن نیز معنی نیامون است یعنی خواب میکردند - و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الوضوء علی من یام مضطجعا - بدرستی که وضوء واجب بر کسی است که خواب کرده بر پہلو - فانه اذا اضطجع  
 استرخت مفاصله - زیرا که بدرستی شان این است که چون خواب کند بر پہلو سست میگردد و بندائے او و چون سست شد بند بپوش  
 می آید چیزے از شکم او رواه الترمذی و ابو داؤد - و عن یسیر یفهم با وسكون من مہلک بنت صفوان صحابیہ و شیه اسدیہ برادر او  
 و رقم بن نوفل - قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد کمر ذکراه فلیتوضا و چون سست شد کیے از شما آلت مروی  
 خود را پس باید که وضوء کند - رواه مالک احمد و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و عن طلح بن علی - رضی اللہ عنہ - قال  
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سجد الرجل ذکراه بعد ما يتوضا - روایت است از طلح بن علی کہ ولد علی بن طلح مذکور سابق است  
 و در شرح رفع اشتباہ ہے کہ میان این دو اسم است ذکر کرده شده است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسیده شد از حکم سست کردن  
 سرو آلت خود را بعد از وضوء آیا می شکند وضوء یا نه - قال دل هو الا بضعه منه - و نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آیا هست ذکر گوشت  
 پاره از اندام مرد و روایتیست منک بجای منہ و در روایت ترمذی الا بضعه منه او بضعه بطریق شک راوی و مضغنه بر وزن  
 اللحمه پاره از گوشت مقدار آنچه خائیدہ شود و بضعه بفتح با و کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره بعضی گفته اند بیشتر از مضغنه مقصود و لفظی استفاض  
 وضوء است پس ذکر چنانکہ مساعضائے دیگر - رواه ابو داؤد و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجه نحوه - بدانکہ استفاض و وضوء پس ذکر  
 مختلف فیہ است میان علمائے مذہب و منقول از صحابہ نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک  
 و احمد بائینفاض زعمه اند بلکہ نزد امام احمد پس فوج مطلقا کہ شامل ذکر و بر و فرج امرأه است ناقض است و در مذہب امام مالک  
 و پس امرأه فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی پس ذکر بباطن کتب بے حائل ناقض است و بر روایت از امام احمد  
 وضوء پس ذکر مستحب است نه واجب و نزد امام ابو حنیفہ و اصحاب وے مطلقا ناقض نیست چنانکہ متمسک آن جماعہ حدیث بخبر  
 است کہ مذکور شد و عمل بسیارے از صحابہ چنانکہ مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث قیس بن طلح بن علی  
 است کہ در سند ابی حنیفہ از ایوب بن عبیدہ قاضی یا ماز قیس بن علی از پدرش کہ در متن مذکور شد و شمنی از شرح الآثار و طحاوی  
 نقل کرده کہ گفت نمیدانم هیچ یکے از صحابہ را کہ فتوے داده باشند بوضوء پس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وے  
 درین فتوے اکثر صحابہ را و امام محمد در موطا خود آثار کثیره از سلف و ران روایت کرده و در سند ابی حنیفہ نیز آورده و از علی  
 و عمار و از ابن عباس رضی اللہ عنہم روایت کرده کہ گفتند باک نداریم کہ معنی خود را سست کنیم یا ذکر را یعنی مرد و گوشت پاره اند  
 و غیر قیست میان آنها و از ابن عباس روایت است کہ گفت کہ اگر مجلس میدانی تو ذکر خود را پس بتر آن را

وازابن یسوع و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از امیر المومنین علی و ابن مسعود و خدیجه بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد  
 بن ابی وقاص از صحابه و از سعید بن المسیب و ابراہیم نخعی و عطاء بن ابی رباح و غیر ہم از تابعین قول بعد از نقض نعل کرده اتقی  
 پس مخالفت احادیث و رین باب بکثرت نسخ بعض لغوض را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که متمسک  
 حنفیه است چنانکه مولف گفت که قال الشيخ الامام محي السنة هذا منسوخ - این حدیث طلق بن علی منسوخ است - لان ابامير  
 اسلم بعد قدم طلق - زیرا که ابو میره اسلام آورده است بعد از قدم طلق بن علی چه اسلام ابو میره در سال ہفتم است  
 در غزو خیبر و قدم طلق بن علی در اول ہجرت در وقت بنائے مسجد شریف پس لابد سماع ابی ہریرہ متاخر خواهد بود و از سماع طلق  
 و قدر وی ابو ہریرہ عن رسول اللہ و بتحقیق روایت کرده است ابو ہریرہ از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قال - کہ گفت آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم اذا نفضي احدكم بیده الى ذكره - چون برساند یکے از شما دست خود را بسوسے ذکر خود - یس مینہ و مینہا شتی -  
 در حالیکہ نیست در میان ذکر و دست و سے چیزے حاکل - فلیتوضأ - پس باید کہ بکند وضو - رواه الشافعی و الدارقطنی -  
 روایت کردہ این حدیث را از ابی ہریرہ شافعی و دارقطنی - و رواه النسائي عن لیسرة - و روایت کرد آن را نسائی از بسیرہ  
 بنت صفوان - الا انه لم يذكر - مگر آنکہ نسائی ذکر کرد این عبارت را کہ یس مینہ و مینہا شتی - این کلام شافعیہ است و حنفیہ میگویند  
 کہ بجز تقدم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی ہریرہ خرم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع ابی ہریرہ مگر آنکہ ثابت گردد  
 وفات طلق پیش از اسلام ابی ہریرہ یا معلوم گردد عدم قدم طلق از وطن خود بعد از رجوع و سے بدان وثابت شد ہی یکے  
 ازین دو امر پس تواند کہ طلق حدیث را بعد از سماع ابی ہریرہ شنیدہ باشد پس حدیث و سے ناخ بود حدیث ابی ہریرہ را و عکس  
 و نیز ابو ہریرہ گفتہ است کہ شنیدم از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بلکہ گفت گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شاید کہ اصرحابی دیگر شنیدہ باشد  
 کہ پیش از حدیث طلق شنیدہ باشد و این قسم در احادیث بسیار است و آن را اسرائیل صحابہ میگویند و در کتب اصول حدیث بعض  
 مردم تا آخر اسلام را دمی را قریبہ نسخ ساختہ اند و بر ایشان این سخن کہ ذکر کردہ شد وارد شدہ است - و عن عائشة رضی اللہ عنہا  
 قالت کان ابی صلی اللہ علیہ وسلم یقبل بعض الزوجه - عائشہ زہ گفت کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حیانا کہ بوس میکرد  
 بعضے از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم گردد کہ این را کنایت از خود داشت - ثم یصلی ولا یوضأ - پستہ نماز میگزارد و وضو  
 نمیکرد - رواه ابو داود و الترمذی و النسائي و ابن ماجه - این مسئلہ نیز محتاج فیه است میان حنفیہ و آنکہ دیگر کہ آیا سودن  
 بدست زن را ناقض وضو است یا نہ آنکہ ثلثہ میگویند ناقض است بشہوت یا بے شہوت زن اجنبی باشد یا نہ تفصیل  
 کہ در کتب ایشان مسطور است و نزد شافعی مس امرأة اجنبیہ بشرط آنکہ ہر دو کبیر باشند نہ صغیر ناقض است و نزد بعض  
 فقیہت تمسک ایشان بآیت قرآن است کہ (اولاستم النساء) اما نزد امام ربیع ایجا جماع است چنانکہ در کتب تفسیر  
 معلوم شدہ است و دلیل ما حدیث عائشہ است کہ در صحیحین آمدہ کہ گفت کہ در نماز شب کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 بر نماز است می بود من در خواب و میبود ہر دو پاسے من در سجہ و گاہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس چون بسجہ میرفت

خلع سیکر و پاپاسے مراد میکشیدم من پاپا را چون برینجاست بازو را ز میکردم پاپا را باز خلع میکرد و لابد در خلع کردن پاپاس واقع میشد پس من کردن امره ناقص نباشد و این حدیث عائشہ کہ مذکور شد از عروہ از عائشہ است و لیکن شافعیہ و رین حدیث سخن دارند چنانکہ مولف گفت کہ۔ وقال الترمذی لا یصح عند اصحابنا بحال سماع عروہ عن عائشہ یعنی اسناد این حدیث کہ عروہ از عائشہ روایت کردہ است صحیح نیست زیرا کہ دروے روایت حبیب بن ثابت سنت از عروہ و حبیب بن ثابت سلم از عروہ ندارد و ظاہر عبارت مولف مہموم است بآنکہ عروہ از عائشہ سماع ندارد و این غلط است زیرا کہ سماع عروہ از عائشہ مشہور و ثابت و تحقیق است و این معنی بنظر عبارت ترمذی در جامع وے ظاہر گردد چنانکہ در شرح نقل کردہ ایم و این حدیث را ابراہیم تیمی کہ نیز از زما و علما و ثقافت تابعین است از عائشہ روایت کردہ است دوران نیز ترمذی طعن کردہ چنانکہ گفت۔ و ایضا اسناد ابراہیم تیمی غما۔ و نیز صحیح نیست اسناد ابراہیم تیمی از عائشہ۔ وقال ابو داؤد و ہذا مرسل و ابراہیم تیمی لم یصح عن عائشہ۔ و ابو داؤد نیز گفته کہ این حدیث مرسل است بجهت آنکہ ابراہیم تیمی از عائشہ روایت کردہ و وے از عائشہ سماع ندارد و جواب ازین کلام آن است کہ حدیث مرسل نزد ما مقبول و معتبر است پس موجب طعن نباشد۔ و قد حق ذلک فی موضعہ۔ و عن ابن عباس قال اکل رسول اللہ۔ ابن عباس گفت خورد و پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم کتفا۔ گوشت شانہ را۔ ثم مسح یدہ بمسح۔ بکمریم و سکون سین۔ کان تحہ۔ پستر باید و پاک کرد دست خود را پاپاسے کہ بودیم پاپاسے وے۔ ثم قام فصب۔ پستر را بلیتا و پس گزارد بہا را پس معلوم شد کہ وضو بخوردن طعام بچختہ واجب نشود و نیز از اینجا معلوم شد کہ شستن دست و دمان اگر چہ بشو و آلودگی و طعام نباشد لازم نیست و مسح بکمریم پلاس و پلاس نیز فارسی معرب است بمعنی کلیم۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و عن اجماع علمائہ انما قال تروث ابی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جنباً مشویاً فاکل منه ثم قام الی الصلوۃ ولم یوضأ۔ ام سلمہ گفت نزدیک گردانیدیم بسوے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پہلوے بریان کردہ شدہ را پس خورد و از آن پستر را بلیتا و بسوے نماز وضو نکرد۔ رواہ احمد۔

الفصل الثالث - عن ابی رافع - مولا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود نام او اسلم بر قول مشہور غالب  
آید بروی کفایت قطعی بود شخصیت غلام عباس رضی اللہ عنہ بود پس بخشید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و چون بشارت داد با اسلم  
عباس آزاد کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در احاضری شد بعد از او مشاہد دیگر را که بعد از دست قال اشہد لقد کنت اشوی  
رسول صلی اللہ علیہ وسلم بطن الشاة - روایت است از ابی رافع کہ گفت گواہی میدہم کہ تحقیق بود من کہ بریان میں خاتم  
براستے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شکم گو سفند را یعنی آنچه در شکم باشد از دل و جگر و جز آن - ثم صلی و لم یؤمنوا پس سر خود  
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شکم گو سفند را و نماز میکرد و وضو نمیکرد - رواہ مسلم - و عند قال اہدیت لہ شاة و ہم ابی رافع  
بستہ کردند بہندیز ستادہ شد نماز او را گو سفند سے - فجعلنا فی القدر - پس گردانید ابو رافع آن گو سفند را در دیگ تا پیزد -  
فدخل رسول اللہ پس در آید غیر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ابی رافع - پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم

چیت پس کہ در یک ست ای باراف۔ فقال شاة اهدیت لنا۔ پس گفت ابورافع این گوشت کوسفندے ست کہ میدیہ  
 فرستاده شدہ است براسے ما۔ یا رسول اللہ تجتانی القدر پس بختہ ام آن را درین دیگ۔ قال ناوئی الذراع یا بارافع گفت آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم بدہ مرا استخوان دست را تا بخورم ای بارافع و آنحضرت صلعم را گوشت ذراع خوش می آمد بجهت آنکہ زد و بختہ نرم گشت  
 فناولتہ الذراع عبد الوراف میگید پس دادم آنحضرت صلعم را ذراع۔ ثم قال ناوئی الذراع الآخر۔ پستہ گفت آنحضرت بدہ مرا ذراع  
 دیگر۔ فناولتہ الذراع الآخر پس دادم اورا ذراع دیگر۔ ثم قال ناوئی الذراع الآخر۔ پستہ گفت آنحضرت بدہ  
 مرا ذراع دیگر۔ فقال۔ پس گفت ابورافع یا رسول اللہ انما للشاة ذراعان۔ نمی باشد مرا کوسفندہ را یک ذراع  
 ذراع و ہر دو دودہ شد دیگر از کجا بدہم۔ فقال لہ رسول اللہ پس گفت مرا ذرا پیچہ صلعم۔ اما انک لم تکت لنا و لقی فی امرنا فخرنا  
 آگاہ باش بدستی کہ تو اگر خاموش میماندی و نمیکشتی کوسفندہ را جزو ذراع نیباش ہر آئینہ میدادی تو مرا ذرا بدہ راستہ ما دام کہ خاموش  
 بودی یعنی میدادی ذراع ہر چند بطلبیدم بطریق معجزہ گویا کہ در طلبو چیز سے از عالم غیب بطریق خرق عادت مشہو است کہ از ان نگار  
 و تردد با بدان راہ دہند تا خللہ در ما و یقین نیفتد و امد اعلم۔ ثم دعا بواو۔ پستہ طلبید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب را بتمشقی فادہ پیش منضمہ  
 کردمان مبارک خود را۔ و غسل اطراف اصابعہ۔ و بنشست گراہناے انگشتان خود را از پنج معلوم میشود کہ در شستن دست  
 بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن ہما قدر کہ حرب باشد کفایت ست۔ ثم قام فغسل۔ پستہ بایستاد آن  
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بگزارد نماز۔ ثم عاود الیم فوجد عندہم لحمًا باردا۔ پستہ باز گشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسوسے  
 اہل و عیال ابی رافع پس یافت نزد ایشان گوشت سرد فاکل ثم دخل المسجدی ولم یس ما۔ پس بخورد آن حضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم آن گوشت نمود را پستہ را آمد مسجد را پس بگزارد نماز را و مساس نکرد آب را۔ رواہ احمد۔ روایت کرد این حدیث را  
 احمد از ابی رافع۔ و رواہ الدارمی عن ابی عبید۔ و روایت کرد آن را داری از ابی عبید۔ الا انہ لم یدکر ثم دعا و بارا الی آخرہ۔  
 مگر آن ست کہ ذکر کرد داری این عبارت را کہ ثم دعانا آخران۔ و عن انس بن مالک قال کنت انا و ابی و ابوطیہ جلوسا۔  
 گفت انس یوم سن و ابی بن کعب و ابوطیہ نشسته و جلوس جمع جالس ست۔ فاکلنا لحمًا و خبزًا۔ پس خوردیم  
 ما گوشت و نان را۔ ثم دعوت بوضوء۔ پستہ طلبیدم من آب وضوء۔ فقالا لم تتوضا۔ پس گفتند ابی و ابوطیہ  
 براسے چہ وضو میکنی۔ فقلت لهذا الطعام الذی اکلنا۔ پس گفتن وضو میکنم از جهت این طعام کہ خوردیم ما۔  
 فقالا اتوضا من الطیبات۔ پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیز ہا سے پاک و حلال۔ کم یوضا من ہو  
 خیر منک۔ وضو کردہ است از وہے کسی کہ بہتر ست از تو یعنی پیغیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس مراد بوضو کہ در بعض  
 احادیث واقع شدہ دست و دمان شستن ست با اخبار ست از نسخ۔ رواہ احمد۔ و عن ابن عمر  
 رضی اللہ عنہما۔ کان یقول۔ روایت است از ابن عمر کہ میگفت۔ قبلہ الرجل امرأتہ۔ بوسہ دادن مرد زن خود را  
 و حبسہا بچیم۔ بیدہ۔ و من کردن مرد زن را بدست خود۔ من اللامستہ از جملہ ما مستہ است یعنی آنکہ ذکر کردہ است آن را

حق تعالیٰ در قرآن مجید را ولاستم النساء وایجاب وضو کرده بدان بعد از آن بیان کرد آن را بقول خود۔ ومن قبل امرأته  
 او چہا بیدہ فعیالہ الوضوء۔ وکسے کہ بوس کند زن خود را یا مساس کند او را بدست خود پس واجب است بروسے وضو۔  
 رواہ مالک الشافعی۔ وعن ابی مسعود۔ رضی اللہ عنہ از ابن مسعود روایت است۔ کان یقول۔ کہ میگفت۔ من قبل الرجل  
 امرأته۔ از بوسہ دادن مرد زن خود را۔ الوضوء۔ واجب است وضو۔ رواہ مالک۔ وعن ابن عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ  
 عنہما۔ قال ان القبلة من اللبس فتوضأوا منها۔ ابن عمر گفت کہ عمر بن الخطاب گفت کہ بوس کردن از جمله لیس است پس وضو  
 بکنند از آن این آثار دلالت دارد بر آنکہ لمس امرأۃ ناقض وضوست چنانکہ مذہب شافعی و مخصوص بزن اجنبی ساخته اینہا  
 دلالت دارند کہ مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد و مانا کہ این آثار نزد حنفیہ بصحت نرسیدہ اند و در سند ابی حنیفہ از عطاء بن ابی رباح از  
 ابن عباس آمدہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیس فی القبلة وضوء و شاید کہ این حدیث تلخ باشد مر حدیث دیگر را  
 کہ بر خلاف آن دارد شدہ و صدور این کہ مؤلف ذکر کردہ بنی بر حکم سابق باشد و اللہ اعلم و عن عمر بن عبد الغزیز عن تیمم الداری  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوضوء من کل دم سائل۔ وضو واجب است از ہر خون روان این حکم نیز مخصوص بہ نجس  
 خفی است و نزدائمه ثلثہ ناقض ہمان است کہ بیرون آید از یکہ دوراہ بول و غائط متعارف باشد یا غیر متعارف و حجت ما برین حدیث  
 است و روایت کردہ است آن را ابن عدی در کمال از زید بن ثابت و دارقطنی در روسے سخن کردہ چنانکہ گفت۔ رواہما  
 الدارقطنی قال عمر بن عبد الغزیز لم یسمع من تیمم الداری و لا راہ۔ روایت کرد این حدیث را و حدیث سابق را وارقطنی و گفت  
 عمر بن عبد الغزیز موسیٰ خلیفہ مشہور شنیدہ است حدیث از تیمم داری کہ از صحابہ است و مذکورہ است او را زیرا کہ وفات تیمم داری  
 و زید بن خالد خلافت امیر المؤمنین علی ست رخ و ولادت عمر بن عبد الغزیز در سنہ سبع و خمیں۔ و زید بن خالد و زید بن محمد مجہولان  
 و زید بن خالد و زید بن محمد کہ روایت این حدیث اند مجہول احمد از جواب آن است کہ حدیث بر سر نزو ما مقبول است  
 و در جمالت این دو راوی مذکور اختلاف است و اللہ اعلم

### باب اوب الخلل

اوب بگاہداشت حدیثی سے بعضی گفتہ اند کہ نگاہ داشتن چیز سے را کہ ستودہ است از گفتار و کردار و تفصیل معانی آن در کتاب  
 الاواب بیاید انشاء اللہ تعالیٰ و خلافت و بعد آید ست جا و در اصل بمعنی جاے خالی

الفصل الاول عن ابی الوصب الاضاری۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا تیمم الغائط  
 چون بیاید شما قضاء سے حاجت را و غائط و اصل زمین پست بنا کہ را گویند پس از آن اطلاق کردہ بر پیدی مردم کہ اغلب براسے  
 قضاء سے حاجت و یا نجسین جاے نشینند میفرماید چون بیاید غائط را بول نیز زمین حکم دارد چنانکہ بصریح بیاید۔ فلا تستقبلوا القبلة ولا تستبرأوا  
 پس روسے کنین پس بوسے قبلہ نہ پشت دیدید بجانب آن و لکن شرقا و غربا۔ و لیکن روسے بجانب شرق کنید یا بجانب مغرب  
 و این مخصوص بہ دینہ مطہرہ است علی ساکنین اسلام التعمیہ زیر کہ قبلہ بیدینہ جنوبی است دینہ شمالی کہ منقطع است پس چون احراز کنند از استقبال

و استند بآنکه بضرورت روی و پشت بجانب مغرب و مشرق باید کرد و در بار ما قبله غربی است پس اگر روی بمشرق  
و مغرب آید در روی و پشت بجانب قبله افتد متفق علیه قال الشيخ الامام محمد بن اسماعیل رحمه الله یعنی صاحب مصابح الحنفی است  
که نه المحدث فی السواء - این حدیثی است از استقبال و استند بار در روشت و چایه کشاده است - اما فی این بیان خلا  
باس - اما در دیوار گرد برآورده و خانه و عمارت های پس با کس نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضا به حاجت کشند  
لما روی عن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال گفت  
ای قیست فوق بیت حفصه بن اخیس حاجت - بر آدم بالاسه جائه حفصه فرم که از امانات المؤمنین و دختر عمر بن الخطاب است  
از برای پیش کار ما سه خود - فرایت رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یعنی حاجت - ففنا سه حاجت  
انسانی میکنند - استند بآنکه استقبال السام - پشت و منته قبله را و روی آورده شام را و مکه یا شام - تا بل اقبال افتاده است  
که اگر روی بقبله آید پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله آید روی بشام گردد پس ازین حدیث معلوم گردد که پشت بقبله  
برای سه قضا به حاجت در خانه و در ست باشد متفق علیه - و بدانکه این مسئله مختص بقتل فیه است نه بقیل امام اعظم ابو حنیفه  
آن است که استقبال قبله را استند بار آن در بول و غایط حرام است چه در صحرا چه در خانه و نزد امام شافعی حرام است  
در صحرا و در خانه و بهر جا سه جمعه از علماء اصحابه و تابعین و من بعدهم رفته اند و بر وایت از امام احمد و استند بار در خانه  
است نه در استقبال و شستن از امام ابو حنیفه نیز وایت در عدم کراهت استند بار آورده و نیز گفته که اگر بناگاه استقبال قبله  
نشست غافل از آن باید که برگردد بقدر امکان بحجت ابو حنیفه حدیثی است که گذشت و در اینجا فراموش کرده میان صحرا و خانه  
و مطلق گفت و حدیثی را جمیع کثیر از اصحاب روایت کرده اند و نیز طاعت نمی تعلیم قبله و احترام جانب او است و خانه و صحرا را بخانه  
برابر است چنانکه براق انداختن و پادار کردن با نسو و جواب از حدیث ابن عمر آنست که شاید آن پیش از منی باشد و اگر  
معلوم شود که بعد از منی است شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جانب قبله اند که برگشته باشد این عمر آن را در نیافتد بعضی نظر  
در آن کرده و مقام تقابلا میکنند که تحقق و تحقیق نتوان کرد و در شرح سخن در اینجا بسیار است و الله اعلم - و عن سلمان - رضی الله  
عنه قال نهانا یعنی رسول الله - روایت است از سلمان فارسی که از اکابر صحابه است و احوال شریف و سه در بعضی مواضع نوشته  
شده است که گفت نمی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم استقبال قبله لفاکلا و بول - از روی آوردن ما قبله برای آبخانه  
و شام - و ان سنجی بالمین - و نمی کرد از استنجاء کردن ما بدست راست و در بعضی نسخ ادان سنجی بکله او این مشکل میشود و راستجا بکلور  
از بول اگر استنجاء بدست چپ کند لابد عضو را بدست راست باید گرفت و این نیز کرده است پس طریقی آن است که کلورخ بدست  
راست گیرد و عضو بدست چپ بکشد و بدست چپ را بکلورخ و بکلورخ را بسو سه عضو و بعضی گفته اند که نمی از استنجاء بمین در غایط  
نه در بول و این قول ضعیف است و بعضی شراح تکلفات دیگر کرده و بعضی طریق آن پوشیده نماز که گرفتن کلورخ بدست چپ  
و استنجاء کردن بدان نیز ممکن است و حاجت باین تکلفات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجاء شستن از دست شستن زن



و سکون جمیع بیرون آید از شکم و منین براسه طلب است یعنی طلب نجو براسه از آن و نجو یعنی بریدن درخت و پو است  
کشیدن گوشت و نیز آید چون می برد و می کشد نجاست را آن را استنجا نام کردند. و آن استنجی باقل من ثلثه احجار. و نمی کرد از استنجا  
کردن کبر از سه سنگ و مانند آن و این مذہب امام شافعی است که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد و مذہب امام احمد  
نیز همین است و نزد ما شرط طهارت و نظافت است اگر چه کلمه ازان حاصل گرد و بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد اللہ بن مسعود  
رضی اللہ عنہ آورده که گفت آید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم غائط را پس امر کرد مرا که ببارم او را سه سنگ پس دو سنگ یافتیم و سرگینے ہمراہ  
آن آوردیم و هر دو سنگ را گرفت و سرگین را بر تافت و از اینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد و التزام سه واجب نیست  
و مسک ایشان باین حدیث مذکور از سلمان است و بحديث عائشہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون برود  
یکے از شما براسه قننا سے حاجت خود باید که پاک کند سه سنگ و این مسک بر تقدیر سے است که نبی براسه تحریم بود  
و امر براسه واجب شاید که نبی براسه کر است بود و امر براسه استنجا بچینین باید که باشد جمعا بین الاحادیث. و آن  
استنجی بر جمع اولی نظم. و نبی کرد از استنجا کردن بسرگین و پلیدی آدمی یا با استخوان و علت نبی بعض گویند آنست که سرگین نجس است  
و استخوان لمس است که نجاست را دور نگذارد و صواب آن است که نبی بجهت آنست که اینها توشه جنیان اند جنانکه  
از حدیث ابن مسعود که بیايد معلوم گردد. رواه مسلم. و عن النس قال کان رسول اللہ گفت انس بود پیغمبر خدا صلی اللہ  
علیہ وسلم اذا دخل الخلاء يقول چون می درآمد استنجا را می گفت. اللهم انی اغوذ بک من الخبث و الخبیث. خداونداینها  
میجویم تو از خبث و خبث استنجی علیہ خبث بضم خا و با جمع خبیث بلفظ مذکور و خبیث جمع خبیثه بلفظ مونث مراد از مذکور  
و امانت شیاطین اند که از آنها بنا میجوید و شتم خا و سکون باین روایت است یعنی پلیدی و تو اند که مخفف خبث بضم باشد  
و درین وزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب در سل و سل و استعاذه بجهت آن است که گفت و فراموش محض  
شیاطین است چنانچه بصریح در حدیث دیگر بیايد غایت آنکه هر که منع میکند ذکر خدا را در نجاست چنانکه جمهور علماء بر آنند تفصیل  
میکند و میگوید که در اماکن که ساخته شده است براسه خلط مثل استنجان این دعا را پیش از درآمدن آن بخواند و در غیر آن اماکن  
نخواند و راوان شروع کردن در آن مانند این چاهم بر زدن و خزان و گفته اند که اگر فراموش کند درین وقت در دل بخواند  
نه زبان و هر که منع میکند و جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقول است از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل. و عن  
ابن عباس رضی اللہ عنہما. قال مر النبی گفت گذشت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بقبرین سجد و گور. فقال پس گفت  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم. امنا لی عذابان. بدستی که صاحب این دو قبر تحقیق عذاب کرده میشوند. و ما یعذابان فی کبر  
و عذاب کرده میشوند بجهت گناہی بزرگ یعنی در گمان ایشان یاد کاریکه شاق و دشوار بود بر میگردن ازان نه انگار آن چیز  
در دین کار سے آسان است و شامع نداده و چگونه چنین باشد که تلوث ببول و تلبس بنمیمه از شامع و قیاح غلیظ اند درین  
چنانکه فرمود. اما احدیما فکان لا یستحین البول. اما یکے از آن دو صاحب قبر حالش آن بود که پرده نمیگرفت در وقت بول و کشت



قالوا والافغان گفتند صحابہ و پیوست آن دو کہ کہ سبب گفت میشود۔ یا رسول اللہ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔  
الذی تجلی فی طریق الناس اذنی ظاہم انک تفتلہ حاجت یکم دور راہ مردم یاد سنایہ البشانی یعنی زیر درختی کہ مردم در سایہ آن  
می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکہ عادت است نہ در ہر سایہ زیر درخت ثابت شدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ  
وسلم در خلستان ہر اے قضای حاجت نشستہ و اضافت ظہم مناسب این معنی است و گفتہ اند کہ مراد برادر ہمز را ہے است کہ  
سلوک است نہ مجبور کہ بطریق ندرت کسے از انجا میگذرد و نیز گفتہ اند کہ مراد راہ مسلمانان است نہ کافران کذا فی مجمع البحار و راہ  
و عن ابی قتادہ۔ ابو قتادہ بن لیمان انصاری نظری از اہل عقبہ بدست و تمامہ مشاہد را حاضر شدہ و روز بدہ یا روز احد چشم  
او بسبب زخمی کہ رسید بیرون آمدہ بروست او فتاد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را گرفتہ بجائے آن نہاد پس  
بہترین و چشم او بود و وے برادر ابو سعید خدری بود از آدات سنتہ ثلث و عشرین و ابو قتادہ انصاری سلمی نیز دیگر  
از صحابہ است فارس رسول اللہ و در حضور وے ہر را اختلاف است واحد را و مشاہدے کہ بعد اوست حاضر شدہ است  
سنتہ اربع و خمسين بعض گفتہ اند در خلافت امیر المؤمنین علیؑ فوت کردہ و ہمہ مشاہد را حاضر شدہ و معلوم شدہ کہ درین حدیث  
مراد کہ نام یکے ازین دوست قد برضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شرب احدکم فلا یففس فی الاثار۔  
چون بنوشد آب یکے از شما پس باید کہ دم نزنند در رون آورد آب بے آنکہ جدا گردانند بان را از آوند تا چیزے از دمان و  
یعنی در آب نیفتد و بکرات طبعی نمیندازد و اگر حدیث آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقت آب خوردن سہ نفس میزد  
مراد آنست کہ کوزہ را از دمان مبارک جدا میکرد و آب بسہ نفس میخورد و تمام این سخن در باب الاشر بہ بیاید۔ و اذا آتی الخلاء  
فلا یس ذکرہ ہمیدہ۔ و چون بیاید یکے از شما در آخانہ پس باید کہ نگیرد آلت خود را بدست راست خود از جہت گاہد  
دست راست از لوث ہم تلوث کہ موضوع از براسے طبیات است۔ و لا یمسح بکبیین۔ و باید کہ استنجا نکند بدست  
راست خود و طریق استنجا از بول معلوم شد چنانکہ نہ مساس ذکر بکبین لازم آید و نہ استنجا بکبین و در استنجا از غائط امر ظاہر  
ست بے اشکال۔ متفق علیہ۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضا و فلیست شہر کہ وضو  
کند باید کہ استنجا کند بشائے شلثہ یعنی بینی افشاندن و سابقا معلوم شد کہ استنجا برستلزم استنشا است و بن  
استحقر فلیتوز۔ و کسے کہ استنجا کند بنگ و کلوخ باید کہ کمتر از سہ کبندہ و کلام درین گذشت و استجمار استعمال جہار کہ یعنی  
سنگریزہ است و مراد بان استنجا است و یعنی بخور کردن نیز آید از جمرہ یعنی اخگر و بعض این حدیث را برین معنی نیز حمل  
کرده اند و سخن دران فصل اول از باب ترجمہ کتاب اللباس بیاید۔ متفق علیہ۔ و عن انس قال کان النبی  
صلی اللہ علیہ وسلم یخل الخلاء فاحمل لثا و غلام۔ بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم درمی آمدہ بخلاء پس بر میداشتہ من و پس کہ دیگر  
و گفتہ اند مراد بان ابن مسعود است کہ او را و مسواک و ثلین حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حوالہ وے بود و او لقب باین لقب است۔  
اذا وۃ من ماء۔ او را وہ را پر از آب و او را وہ یکسر ہزہ ظرف صغیر از چرم کہ ساخته میشود براسے آب کہ بدان طہارت کنند۔ و عن

عزیز

و بریداشتم من و آن غلام غنڈ را و غیر لیکن ہمارا دون دراستے مفتوحات چوبے کہ دروے سنانے باشند مقدمہ از نیم نیر و یا اندکے  
 بکمان تر و عادت شریف بود کہ خادمان عمر را ہمراہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را ہر است بول  
 یا کونے از زمین جدا کنند براسے استخیا است و کنند پیش نماز و اغراض دیگر کہ استنجی بالماء۔ استخیا سیکر آن حضرت صلی اللہ علیہ  
 وسلم آب بعد از تنقیہ بجا رونا قلیکم کند مرست خود را کہ شستن آب بعد از استخیا بکون احب و افضل است۔ متفق علیہ  
**الفصل الثانی۔ عن النبی۔** قال کان النبی۔ گفت النبی بود پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل الخلا و نزع خاتمہ چون  
 میخواست کہ در آید در متوضا میکشید انگشتین خود را از جهت بودن نقش نگین و سے محمد رسول اللہ و از اینجا معلوم شد کہ داخل  
 متوضا را باید کہ چیز سے ترا کہ دروے نام خدا و رسول خدا و قرآن است با خود نبرد و در بعضی شرح گفته کہ این شامل است اسما  
 تمام انبیاء صلوات اللہ علیہم جمعین مانند آنکہ اگر نام خدا و رسول خدا نام و سے یا جزو نام و سے باشند ہمین حکم دارند یا نہ  
 و اللہ اعلم۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و قال ہذا حدیث حسن صحیح غریب و قال ابو داؤد و ہذا حدیث منکر۔ این حدیث را  
 ترمذی و ابو داؤد و نسائی روایت کرده اند و ترمذی آن را حسن و صحیح خواندہ و ابو داؤد منکر گفته و نسائی از ہر دو ساکت ماندہ  
 و فی روایت وضع بدل نزع۔ و در روایت ابو داؤد وضع آمدہ بجای سے نزع یعنی می نہاد خاتم خود را و این لازم کشیدن است  
 کہ از دست میکشید و بجای سے می نہاد۔ و عن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اذ الالباز  
 النطس حتم المیراہ احد۔ گفت جابر کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میخواست صحرا را یعنی بقضائے انسانی بیرون  
 میرفت تا آنجا کہ نمیدید و را میپس کیے و از نظر غائب میشد و احتمال دارد کہ معنی آن باشند کہ میرفت تا بجاییکہ بعد از نشستن  
 در آنجا گئے و از آنجا مید و معنی اول انظر و او سے است کما لا یخفی و براز بفتح با در اصل یعنی قضائے واسع است کنایت میکنند  
 بوسے از قضائے حاجت انسانی از جهت کراہت تصریح باسم خاص و سے تا آنچہ اورا بچشم نمیند بکوش نیز نشنوند و  
 این عادت مستمرہ است و بشرع و عرف و عادت بزر اہل مروت و احتیاط و ادب۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن ابی موسی  
 رضی اللہ عنہ۔ قال کنت مع النبی۔ گفت ابو موسی بن ابی قحیفہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم۔ روزے۔ فارادان بیول پس  
 خواست آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بول کند۔ فاتی و شانی اصل جدار پس آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم زمین ہموار  
 نرم را در پیش دیوار سے۔ فبال۔ پس بول کرد۔ ثم قال۔ پستہ فرمود۔ اذا اراد احدکم ان یبول۔ چون خواہد کیے از شما کہ بول  
 کند۔ فلیتر لبو کہ۔ پس باید کہ طلب کند براسے بول خود یعنی جائے مناسب را مانند اینجا کہ ہمارو نرم باشند تا آب  
 زیر نیاید و ر شامہ بول نرم۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن النبی۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد الحجاۃ۔  
 بودا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون میخواست قضائے حاجت انسانی را۔ لم یرفع ثوبہ۔ برنیداشت جامہ خود را حتی  
 یدلوس الارض۔ تا آنکہ نزدیک میشد از زمین در شستن۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و الدارمی۔ و عن ابی ہریرۃ۔ قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما لکم مثل لوال لولدہ۔ یعنی من براسے شما و رفیعیت و غیر خواہی مگر مانند پدر براسے فرزندان خود

50 ft + 100 ft



و جز ایشان از جهال و بعض گفته اند که عادت اہل جاہلیت بود کہ آن را در معرکہ ماسے جنگ میکردند بقصد عجب و تکرار اہل عجم نیز میکردند پس نبی کرہ شد از ان و بعض گفته اند مرد عقد طحیہ و ستروجه است تا راه زنند و روسے پوشند تا مردم نشاسند۔  
 او نقلد و ترا۔ یا کسی کہ قلاہ سازد و در گردن بہ بند وزہ را گفته اند کہ اہل جاہلیت در گردن اسپان زہ می بستند و اعتقاد میکردند کہ این سبب نارسیدن و زیان ناکردن چشم زخم است پس نبی کرہ شد از ان بجهت تنبیہ بر آنکہ تذییر تعمیر نیکند تقدیر را و بعض گفته اند مرد بر بستن جرہا است در گردن اسپ یا بستن مہرہ مادر گردن طفلان از براسے دفع چشم بک۔ اد استنجی جعجع دایہ  
 او غلم۔ یا استخاکند بر پس افکندہ چارہ پایان یا استخوان۔ فان محمد امنہ بری۔ پس بدستی کہ محمد ازہر کہ این کارکن نیز راست از اینجا معلوم میشود کہ ارتکاب امور جاہلیت و مکروہات اگرچہ از کبار گناہ باشد سبب بیزاری و بے رضائی جناب نبوت است ارتکاب کبار و فواحش را خود چہ گویند۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتحل فلیوتر کسے کہ نہرہ کشد و چشم باید کہ اتیار کند یعنی بعد و طاق کشد و این را دو طریق است سیکے آنکہ در چشم سہ میل کشد و این طریق اصح و اشہر است و دم آنکہ دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ و آخریک میل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع و تر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضے این طریق را اختیار کردہ اند بجهت ترجیح و تفصیل جانب بین و اول صحیح تر است و بہر تقدیر این امرے واجب نیست بلکہ احسن و اولے است و بندہ در ان اختیار دارد و چنانچہ فرمود۔ من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج۔ کسے کہ بکند اتیار را پس تحقیق نیک کردہ باشد و کسے کہ نمیکند پس نیست بزہ و گناہ و تنگی۔ و من استحجر فلیوتر۔ و کسے کہ استعمال حجارہ کند در استنجای پس باید کہ ترکند و بعض از استجمار استعمال بخور نیز ابرارہ کردہ اند۔ من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج۔ کسے کہ بکند پس تحقیق نیک بکند و کسے کہ نمیکند پس نیست حرج و این حدیث موید مذهب حنفی است کہ تملیث احوار واجب نیست۔ و من اکل فاما تلخل فلیلفظ و اما لاگ بلسانہ فلیتلع۔ و کسے کہ بخورد طعامے پس چیزے کہ بخلال از دندان بکشد پس باید کہ مید از دکان را و چیزے کہ بخاید و بیرون می آرد از گوشہ ماسے و ہن پس باید کہ فرو برد و علت در ان آنست کہ انچہ بخلال از دندان بر آید غالب مخلوط بخون میباشد بخلاف انچہ از گوشہ دمان بر آرد و اگر بیقین باشد کہ خون آلودہ نیست حلال است در ہر صورت و اگر خون آلودہ است بیقین در ہر دو حرام است و محمول بر صورت عدم یقین است آنکہ فرمود۔ من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج۔ و بعض گفته اند کہ علت در ہر دو استقدار و کراہت طبع است کہ است و ما اول در فرو بردن است و در ثانی در انداختن و با وجود آن مخیر است اگر بکند نیک است و اگر نکند حرج نیست۔ و من اتی الغائط فلیستنج کہ بیاید آنچانہ پائس باید کہ پرده کند تا پوشیدہ شود و در سے و کشف حورت نشود۔ فان لم يجد الا ان یحجج کتباً من رمل۔ پس اگر نیا بد چیزے را کہ پرده کند بدان مگر بہین قدر کہ جمع کند ستمے از ریگ فلیستدیرہ۔ پس باید کہ پس خود کند آن تل ریگ را و پشت بجانب و سے کردہ نشیند تا پرده گردد و مرد را و اختیار راستہ بار بجهت آنست کہ در پیش بدن جامہ پرده میتواند کرد و آسان است کردن آن۔ فان الشیطان طعیب بمقامہ نبی آدم پرہ کردن اگر چہ بر یک باشد براسے آن فرمودہ شد



کہ شیطان بازی میکند بر پشت گاہ آدمیان و مراد بازی کردن شیطان بر دامن و پیش و بر سینه کردن عورت  
ایشان و انداختن شائبہ بول بر تن و جامہ ایشان و نیز آدمی چون پرو کند و بر عورت نماید در موسم می اندازد و دوم را بشکار زن  
بعورت پس پرو باید گرفت تا راد و سوسہ شیطان بسته گردد و این پرو کردن بر یک و این ہمہ تکلف و مبالغہ کردن امرے چہ  
نیست بلکہ من فعل فاعل حسن و من لافلا حرج کہے کہ بکند خوب میکند و کہے کہ کند حرج نیست۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ و الدار  
و عن عبد اللہ بن مغفل۔ ہضم میم فتح غنیم حمرہ فتح فاعلے مشدود صحابی ست از اصحاب شجرہ ساکن شد مدینہ را بعد ازان  
رفت بہ بصرہ و بنا کرد آنجا۔ اسے و وفات یافت در آن روایت میکند از وسے حسن بصری و غیر وسے مات شمسہ شمسین۔  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبولن احدکم فی سحیۃ باید کہ بول نکند یکے از شما در غسل گاہ خود و استحمام و راصل باید کہ  
غسل کردن ست پس ازان بر طلق غسل اطلاق کرد تا کہ چہ آب سرد بود و نیم لیتسل فیہ۔ پستروے غسل میکند و ران جا بجا یعنی  
دور ست از عاقل کہ بول کند در جاسے غسل پس ازان غسل کند در آنجا۔ او تیمنا فیہ۔ یا وضو میکند و رانجا این چنین باید کہ نکند  
فاق عامۃ الوساوس منہ۔ زیرا کہ اکثر وسواس از بخا پیدا میشود کہ چون بول کند در جاسے و باز ہما بخا غسل کند زیرا کہ آن جا یک  
بخس میگرد و از آنجا چکیدہ ماسے آب بر وسے می افتد و وسواس می افتد و رفتہ رفتہ متکثر میگردد و این در جائےست کہ  
آب را روی نذر و جاسے سخت ست و آجا نیست کہ آب بر میرود و در گستان ست با کہے نیست و بر ہم تقدیر نمی  
براسے تفریہ است نہ تحیم۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی الا انہ لم یذکر۔ مگر این ست کہ ترمذی و نسائی ذکر کرده اند  
این نظر را کہ۔ ثم لیتسل فیہ او تیمنا فیہ۔ ہمین مقدار آورده اند کہ در جا نگاہ غسل بول نباید کرد و علت ہمین ست  
کہ وقتے دیگر در آنجا غسل کرے میشود یا وضو ساختہ میشود و باعث حدوث و وسواس میگرد و لیکن بصری ذکر کرده اند۔ وعن عبد اللہ  
بن سہرس۔ بفتح سین مہملہ اوے و آخری و کسر جیم بروزن نرگس صحابی ست متاخر الا سلام بصری ست و حدیث  
او در ایشان ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبولن احدکم فی حجر۔ باید کہ بول نکند یکے از شما در  
سورنخ و حجر بتقدیم جیم مضمومہ بر جاسے ساکن سورنخ جانوران خزندہ و گزندہ و علت نہی آنست کہ شاید مارے یا کڑے  
در سورنخ باشد کہ بکزد و نیز میگویند کہ سورنخا سکن جن میباشد شاید کہ ضررے رسانند و در حکایات آمدہ است کہ سعد بن عبادہ  
از کبار انصار ست در سورنخ بول کرد و خبیان او را کشند و آواز در دادند و شرے خوانند کہ مضمولش این ست کہ ما کشیم  
سعد بن عبادہ را و انداختیم دو تیر کہ خطا کردند و اوزا۔ رواہ ابو داؤد و النسائی۔ وعن معاویہ از اکابر صحابہ عظام و انصار  
است و احوال شریف وے در بعض مواضع نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتوا الا عن اثنتین پیر سیدہ کار را  
کہ محل لعنت و مظلہ آند۔ البراز فی الموارء یکے آنجا نہ کردن در جانا یکے مردم فرودی آیند و مجلس گاہ ایشان آنست یا مراد  
بموارد جانا یکے آبے ست مثل چشمہ وجوے کہ مردم بچیت آب آنجا فرود آیند۔ و قارعہ الطریق۔ دوم در راہ یکے جاسے پاکوب  
مردم ست یعنی محل مرور ایشان۔ والظل۔ و سوم در زیر درختے کہ مردم در سایہ اوی نشینند و بخواب میروند۔ رواہ ابو داؤد

وابن ماجہ - وعن ابی سعید - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخرج الرجل ینظر بان الغائط - بایک کمر  
نیامید و مرد کہ میرود بسوے آنجانہ وی نشینند - کاشفین عن عورتها - کشاود و برہنہ کنندہ اندام نہانی خود را - یختر ثمان - ورجالتے  
کہ سخن میکند بیکدیگر - فان الصدیقت علی ذلک - زیرا کہ خدا سے تمنا ہے دشمن میگردد آنہا را برین فعل شیعہ و دراز مقام شرم  
و مروت - رواہ احمد و ابوداؤد و ابن ماجہ - وعن زید بن ارقم - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان  
ہذہ الخشوش مختفۃ - بدرستی کہ این آنجانہ با و فرہا جائے حاضر شدن جن و شیاطین اند و خشوش جمع خش است بفتح حا  
و ضم نیز آمدہ در اصل یعنی بستبان و نگہبان و عادت مردم بود کہ پیش از بنا سے آنجانہ با و در منازل قصا سے حاجت آنجا میکرد  
پس از ان مطلق آنجانہ را نام شد - فاذا اتی احدکم الخلاء فلیقل پس چون بیاید یکے از شما آنجانہ را باید کہ پناہ بجوید بخدا زجاست  
جن و بگوید این کلمہ را - اعوذ باللہ من الخبث و الخبایث - تصحیح لفظ و تحقیق معنی این کلام در فصل اول در حدیث ثالث معلوم  
شد - رواہ ابوداؤد و ابن ماجہ - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تترابین اعیین الجن عورتا  
بنی آدم - پردہ میان چشمہا سے جن و اندام شرم آدمیان - اذا دخل احدہم الخلاء - چون خواہد کہ در آید یکے از ایشان محل  
قصا سے حاجت را - ان لیقول - این ست کہ بگوید - بسم اللہ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و اسنادہ میں یقوی -  
گفتہ است ترمذی کہ این حدیث غریب و اسناد دوسے قوی نیست زیرا کہ یکے از راویان دوسے محمد بن حمید رازی ست و مردم  
را اختلاف ست کہ ثقت است یا نہ - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا - قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا خرج من الخلاء  
قال - گفت عائشہ کہ چون می برآمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از متوضا می گفت - غفرانک - یعنی می طلبم خداوند از تو آمرزش  
ترا و معنی این کلمہ دو وجہ گفتہ اند یکے آنکہ آمرزش میخواہد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت یا از تقصیر در وفا سے کثرت  
گوازش طعام و باقی داشتن انچہ سود کند و بیرون افگندن انچہ زیان دارد چنانکہ از حدیث انس کہ در فصل ثالث آید معلوم  
گردد و بعضی از مشایخ گفتہ اند کہ ذکر مناسب این حال آن ست کہ اندیشہ کند در احتیاج و تدبیر خود و تنزه و تقدس حق سبحانہ  
از نقائص و عیوب - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی - وعن ابی ہریرۃ - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی الخلاء  
آیتہ بآنی تور او رکوعہ - گفت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون می آمد خلا را می آورد من اور آب  
در تور بفتح تا و سکون واو آوندے خرد از روے یا سنگ کہ آب خورده میشود در روے و گاہے وضو نیز ساختہ میشود یا در  
رکوعہ بفتح را و کسر و ضم نیز آمدہ و سکون کای آوندے از چرم کہ آب خورده میشود و وضو ساختہ میشود و روے و در  
شرح جامع الاصول گفتہ و لو خمد از چرم کہ آن را صوفیہ بہرہ دارند و او برائے شک را وی ست یا مردان ست کہ  
گاہے در ان ظرف می آورد و گاہے در بن بناستنجی - پس استنجا میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بان آب - ثم مسح بید  
علی الارض - پستری با بید دست خود را بر زمین بعد از استنجا بقصد میا نتمہ در تنقیہ و تطہیر در شستن دست - ثم آیتہ  
بانا و آخر - پستری آورد من آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را آب در آورد و دیگر - فتوضا - پس وضو بیکر و گفتہ اند کہ سنن ابن

حدیث آن نیست کہ وضو بپایہ آب استنجا درست نیست یا در آن ظرف کہ استنجا کردہ وضو نکند اتفاقاً آب نماندہ بود یا کمتر از قدر کفایت  
ماندہ پس آب دیگر در ظرف دیگر آرد و بعضی ازین حدیث چنان تفسیر اندکد کہ اگر آوند وضو جز آوند استنجا باشد مستحب است و اسد اعلم  
رواہ ابو داؤد و روی الدارمی و النسائی مینادہ۔ و روایت کرد دارمی و نسائی منی این حدیث را ملقطہ دیگر۔ وعن الحكم بن نافع  
ثقی است و بعضی گفته اند نام او سنیان بن حکم است حدیث او در وضو مستور و در سماع او از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اختلاف است  
ابن عبد البر گفته کہ سماع او نزد من صحیح است و در کاشف گفته اورا صحبت است و حدیث او مضطرب و بخاری گفته کہ و س  
در نیافتہ است آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و اسد اعلم۔ قال کان النبی۔ بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم از اہل تواضع و تسبیح فرجہ۔  
چون بول میکرد وضو میبخت و آب میپاشید فرج خود را۔ رواہ ابو داؤد و النسائی۔ و گفته اند کہ مراد موضع فرج است از ازار  
و بعضی گفته اند کہ مراد پاشیدن آب فرج را شستن فرج است بآب استنجا یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد بآب وضو  
میبخت و صحیح است کہ مراد پاشیدن آب است بعد از وضو بر اسے دفع نظرق و سواس کہ اگر تری در ازار یافتہ شود و سواس  
نیفتد و جوالہ بکند آن را بآب کہ پاشیدہ بود و این ساد طریق و سواس است تا راد نیاید و تقییم است بآن والا آن حضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم محض و مطہر است از سواس کذا قالوا و بعضی گفته اند کہ بر اسے دفع نزول بول است تا مباد اتفاقاً گرنہ چہ آب  
قابض بول است خصوصاً آب سرد و در روایات دیگر تصریح آمدہ کہ چون وضو میکرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فارغ میشد  
از وضو میگرفت کف آبے و میپاشید بر فرج خود۔ وعن حمیمۃ۔ بضم ہمزہ و فتح میم و سکون یا۔ بنت رقیقہ۔ بضم راء و فتح  
قاف و سکون یا۔ تحقیقہ نیز صحابہ است معروہ است در اہل مدینہ و مادر او رقیقہ خواہر خدیجہ ام المومنین است و در کاشف  
گفته کہ رقیقہ ہاشمیہ است۔ قالت کان ابی صلی اللہ علیہ وسلم قدح من عیدان۔ ایہم بنت رقیقہ کہ خواہر زادہ ام المومنین  
خدیجہ رضی اللہ عنہا است روایت میکند کہ بود آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم قدحے از عیدان بکسر عین جمع خود یعنی چوب  
و لفظ جمع آوردن باعتبار اجزا است یا باعتبار آنکہ از چوبہاے مختلف بود و اسد اعلم و در قاموس گفته کہ عیدان بفتح عین درخت  
خرما کہ بلند باشد واحد و سے عیدانہ است و این قدح از چوب درخت خرما بود۔ تحت سریر بول فیہ باللیل۔ نہادہ میشد  
گاہے این قدح در زیر چار پایہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ میخفت بر آن بول میکرد در آن در شب بجهت غدرے از  
سرا و جز آن و این آن قدح است کہ آورده اند کہ شخصی از تشنگان نادانستہ گمان آب بول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
را از آن قدح بخورد و تا زنده بود بولے خوش از اندام و سے یافتہ میشد و تا چند پشت در او لا و او نیز موجود بود۔ رواہ ابو داؤد  
و النسائی۔ وعن عمر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال را فی النبی۔ گفت عمر دیدم را پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم انا بول قائما۔ بن  
بول میکردم ایستادہ۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ یا عمر لا تبلی قائما۔ بول کن ایستادہ۔ قابلیت  
قائم بود۔ عمر رضی اللہ عنہ میگید پس بول نکردم ایستادہ بعد از آنکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمی کرد۔ رواہ الترمذی  
و این ماجتہ۔ و امت ہمہ اتفاق دارند بر کراہت ایستادہ کردن بول تحسیری یا تنہی بجهت لازم آمدن کشف عورت

و تجس تن و جاسہ و ترک مروت و انکہ مولف میگوید رحمتہ اللہ علیہ کہ۔ قال الشیخ الامام محی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ قد صرح بحذیفۃ قال  
 اتی النبی - تحقیق بصحت رسیده است از حذیفہ بن الیمان کہ گفت آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ساطۃ قوم - خاک رویہ گرد سے را -  
 فبال قائما - پس بول کر ایستادہ - متفق علیہ قبل کان ذلک لہذا - گفتہ شدہ است در توجیہ این حدیث کہ بود این بول کردن  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ بجهت عذر سے و این عل و در عدم جاہلیت بود کہ بدر آمدن ملت اسلام بدعت سید رسل خیر انہم  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ بدعت بود از ہر اسے تنہیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفتہ بول کردن عمر رضی اللہ عنہ یا از تقایا سے  
 عادت جاہلیت بود یا بجهت عذر سے کہ او را نیز عارض شدہ بود انا غدیریکم آنحضرت راضی اللہ علیہ وسلم اثبات آن میکنند بعض گویند  
 در رسے بودہ و راستخوان صلب و سے کہ بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نہ داشت و بعض گویند کہ عرب استثنای  
 میکنند و علاج می نمایند در دفع وجع صلب بایستادہ بول کردن، امام شافعی برین رفتہ و حکم حدیث از ابن عمر آورده کہ بول  
 کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ بجهت درو سے کہ در درون و در الوضو سے بود و گذر اقال الشیخ ابن حجر و بعض گویند عذر  
 آن بود کہ بر اسے نشستن جائے نبود بچشم ضرورت ایستادہ کر زیرا کہ خاندان از یکجا نب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن  
 بر آن ممکن نبود مگر آنکہ جانب بلند را پس پشت کنند و درین هنگام کشف عورت لازم آید بر جامعہ کہ از آن راہ میگذرند و اگر جانب  
 بلند را روی آوردیم افتادن دارد و ساطۃ در غالب نرم و بلندی باشد و قابلیت نشستن ندارد و بعض گفته اند کہ فعل آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم بر اسے بیان جواز و تعلیم است بود و آسانی کردن بر ایشان چون اول نبی کرد کہ ظاہر در تخریم است خواست  
 کہ بیان کند کہ نبی تشریف است و در فعل آن نیز رخصت است و در عذر عمر رضی اللہ عنہ وجہ دیگر نیز گفتہ اند کہ و سے گفتہ است  
 کہ ایستادہ بول کردن نگاہ دارندہ تراست و بر را پس تواند کہ در آن وقت او را علتی عارض بود کہ بدان ملاحظہ شد  
 کہ چیزے از جانب دیگر بر آید و با وجود آن نبی کرد از آن و اما در فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاشا کہ مثل این  
 توہم توان کرد و مشکل توان نمود و اللہ اعلم

**الفصل الثالث - عن عائشۃ - رضی اللہ عنہا - قالت من حدثکم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یبول قائما -**  
**عائشہ گفت ہر کہ خبر دہد شمارا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بول میکرد ایستادہ - فلا تصدقوہ - پس راست گویید اورا -**

ماکان یبول الا قاعا - زیرا کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بول نمی کرد مگر نشستہ - رواہ احمد و الترمذی و النسائی -  
 تطبیق این حدیث با حدیث حذیفہ آنست کہ عائشہ نیز از عم خود میدہد کہ درون خانہ مشاہد میکرد و در انجا میگزندیہ کہ  
 ایستادہ بول میکردہ باشد و انچہ حذیفہ دید در بیرون بود و آن نیز نادیدنی بر غہ کہ بیان کردہ شد و ناد حکم سدوم دارد  
 و انچہ منی بر اندازست بیرون از دائرہ اعتبار است - و عن زید بن حارثہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان جبریل علیہ السلام  
 آتاه فی اول ما وحی الیہ - زید بن حارثہ مولا سے آنحضرت کہ او را متنبیاسے آنحضرت میگفتند و زوج زینب بود و نام او در قرآن  
 مذکور است و ذکر او در باب مناقب اہلبیت و آخر کتاب زیادہ روایت میکنند از آنحضرت کہ جبریل را در آن روز میفرستاد

بسوے اور غسلہ الرشہ و الصلوۃ پس تعلیم کرد جبرئیل آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم وضو را و نماز را و این تعلیم فعلی بود کہ جبرئیل وضو کرد و نماز گزار داد و بحضرت نمود و باین طریق تعلیم کرد چنانچہ در روایات آمده است و تعلیم بفعل آسان ترست از تعلیم بقول۔ فلما فرغ من الوضوء اخذ غرغرة من الماء فصفح بها فوجه۔ ظاہر عبارت آنست کہ ضمائر راجع بجبرئیل باشد و معنی آن باشد کہ ہر گاہ فارغ شد جبرئیل از وضو گرفت کفے از آب پس پاشید و تر کرد آن اندام شرم خود را یعنی آن موضع ازار را بر اسے تعلیم آن حضرت و جبرئیل در آن هنگام متمثل بصورت بشر بود کہ بر اسے تبلیغ وحی و تعلیم احکام ہر آن حضرت آندہ بود و تواند کہ ضمائر راجع بآنحضرت باشد و تقدیر کلام چنین بود کہ تعلیم کرد جبرئیل وضو را و گرفتن کفے از آب بعد از وضو پاشیدن آن بر فرج پس وضو کرد آن حضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و ہر گاہ فارغ شد از وضو گرفت از آب پس پاشید و تر کرد فرج و غرغرة یعنی یکبار گرفت آب گرفتن و بشم غین آب در کت گرفته شدہ و این معنی درین جا ظاہر ترست و لیکن روایت فتح مشہور ترست۔ رواہ احمد والدارقطنی۔ وعن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت ابو ہریرہ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم جاء فی جبرئیل فقال۔ آدمرا جبرئیل پس گفت۔ یا محمد اذا توضأت فاستفح۔ اے محمد چون وضو کنی تو پیاش یعنی نج خود را۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب و سمعت محمد بنی البخاری یقول۔ ترمذی این حدیث را غیب گفته و گفته کہ محمد بن اسمیل بخاری را شنیدم کہ می گفت۔ الحسن بن علی الماسمی الراوی منکر الحدیث حسن بن علی بن ربیعۃ بن الحارث بن عبدالمطلب کہ راوی این حدیث است منکر الحدیث است و معنی حدیث منکر در مقدمہ معلوم شد و احمد و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی و اراضیف میدانند۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت قال رسول اللہ۔ گفت عائشہ بول کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقام عمر خلفہ بکوز من ماء۔ پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کوزه از آب در دست گرفته۔ فقال ما ہذا یس۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیست این آبیم ما عمر و بر اسے چہ گرفته ایستادہ ان را۔ فقال ما توضأت بہ۔ پس گفت عمر آجے است کہ وضو میکنی تو بدان۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما امرت کما بلت ان التوضا۔ امر کرده تشددہ ام من از در گاہ آبی بطریق ایجاب کہ وضو بکنم ہر وقت کہ بول کنم۔ و لو فعلت لکان سنتہ۔ و اگر میکردم بطریق لزوم و دوام ہر آئینہ میشد سنت مוכرہ و حکم واجب کہ مردم در آن ہرج سیکشیدند و از اینجا معلوم میشود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گاہے ترک میداد او لے و افضل را بجهت تخفیف است و آسانی بر ایشان۔ رواہ ابو داود و این ما جہ۔ وعن ابی ایوب و جابر و الثن ان ہذہ الآیۃ لما نزلت۔ روایت است ازین کلمہ صحابی رضی اللہ عنہم کہ این آیت ہر گاہ کہ فرود آمد۔ فیہ رجال یحبون ان یتطہروا و اللہ یحب المطہرین۔ درین مسجد یعنی مسجد قیام و آنکہ دوست میدادند مباحثہ کردن در طہارت را و خدا دوست میداد و مباحثہ کنندگان را در طہارت و مراد بدان گروہ انصار اند۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یا معشر الانصار ان اللہ قد اشی علیکم فی الحرم۔ اگر گروہ انصار بدستی کہ خدا سے تمائے تحقیق ستایش کرده است بر شمار در طہارت کردن و مباحثہ در آن۔ فما ظہورکم۔

پس چیت ہمارت شام و چاکہ نہ میکنید آن را و مبالغہ مینمایید و ران - قالوا استوصوا بالصلاة - گفتند کرده انصار وضو میکنیم براسے نماز و نفلس من الجبابة - و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکہ ہمہ مسلمانان این چنین میکنند - و استنجی بالمااء - و استنجا میکنیم با آب یعنی بعد از استنجا با حجار و درین مبالغہ است و طہارۃ مخصوص بود بایشان - قال فهو ذاک - گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس این ثنا گفتن حق تھا سہ بر شما بحت مبالغہ بسبب این بود فعلیکہ وہ - پس لازم گیرید شما آن را - رواہ ابن ماجہ و عن سلمان بن - رضی اللہ عنہ - قال قال بعض المشركين - گفت سلمان فارسی کہ گفت یکے از مشرکان - و ہر جنوری - و حال آنکہ آن مشرک استنہاد و خیریت و خندہ میکرد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین فعل - انی لاری صاحبکم بلکم - ہرستی کہین ہر آئینہ می بینیم یا شمارا کنایت از وجود شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میکند کہ تعلیم میکند شما را چیز ہائے حقیر و خفیس را - حتی انحر اذ اتاروش نشستن با نجانہ و کیفیت و آداب آن و خراۃ بکسر خا و جہد بر برائے قضاے حاجت نشستن و ہیئت آن و اکثر رواۃ بفتح خا میخوانند و قصر و خمر بضم خا و ہمزہ پس انگندہ آدمی و خبر آن - فاست اهل - گفت سلمان گفتیم آرسے میکند روش و آداب آنجا نہ نشستن را و ابن بجائے استنہاد و خندہ نیست بلکہ از کمال شفقت و رحمت اوست ہرست و بیان حق و ہدایت صراط مستقیم پس ازان بیان کرد سلمان رضی اللہ عنہ آداب و احکام استنجا را و گفت - امرنا ان لا نستقبل القبلة - امر کرد ما را کہ رو سہ میکنیم بجانب قبلہ و وقت نشستن بقضائے حاجت - و الاستنجی با یمانا - و استنجا کنیم بدستہائے راست خود - و لا کتفی بدون ثلثۃ اجزاء - و پس نکنیم کمتر از سہ ٹک کہ - پس فیہا رجع و لا یحکم نیست دران سرگین و نہ استخوان - رواہ مسلم و احمد و لفظہ - یضمون ایحدی علم و احمد ہر دو روایت کردہ اند و لفظہم احمد راست و مسلم لیارت و یکد آورده - و عن عبد الرحمن - و روایت است از عبد الرحمن بن حذافہ بنیات نام مادر اوست و نام پدر او عبد اللہ مطلق است مشہور بنسبت مادر شدہ صحابی ست شنید ابو موسیٰ شمری را - قال خرج علینا رسول اللہ - گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فی یدہ الدرقۃ - بود و در دست آنحضرت صلعم درقمہ بدال و را و ثانیۃ فتوحات ہر از چہ کہ درو سہ نہ چوب بود و نہ پیے - فوضعا - پس نهاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن پیرا و حاکل گردانید از در میان خود و مردم - ثم سبست رشت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فبال لہا - پس بول کرد بسوسے آن پیر - فقال بعضہم - پس گفت یکے از منافقان کہ حاضر بود و انجا انظر الیہ بول کما بول المرأة - نگاہ کنید بجانب این مرد بول میکند پڑوہ و پیش فرج خود گرفته چنانکہ بول میکند زن - فسمہ النبی پس شنید این سخن را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال و یحک - دے بروتہ او مرد بیجا و و بیج کلمہ ایست کہ در مقام اظہار ترجم و شفقت گویند و درونما کی ہست کہ در مملکت افتادہ باشد کہ مستحق آن بود بخلاف ویل کہ برائے کسے است کہ مستحق مملکت بود و این مقام اگر بہ مقام آن بود کہ گمیدہ و یاک اما این از غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ فرمود و یحک - اما علت یا اصحاب صاحب بنی اسرائیل - آیا ندانستی تو کہ چہ رسید یا تو صاحب بنی اسرائیل را یعنی یکے از ایشان را - کانوا اذا اصابہم الہول - بودند بنی اسرائیل حکم دین و شریعت خود کہ چون میر رسید بدن یا جامہ ایشان را بول - قرضوہ بالمقاریض - می ہریدندان موضع از بدن را یا جامہ را بکار دہ - فہما ہم - پس منع کرد و باز داشت آنکس ایشان را - فغذب فی قبرہ - پس عذاب کردہ شدہ آن شخص





داشته اند خصوصاً نزد علماء و کبرا و سواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرائت قرآن و زردی دندان و تغییر دمان بسبب خواب یا بخوابی یا سکوت یا گرنگی یا خوردن طعام بدبو سے و مانند آن مستحب تر است و سواک باید که از درخت تلخ باشد و از اراک بهتر است و احادیث نیز در آن واقع شده و در سبزی چون خضر باید و در رازی مقدار شبر و باید که بر عرض کنند نه طول که موجب سوده گشتن گوشت دندان است و در بعضی روایات عرضاً و طولاً هر دو واقع شده و باید که در حال مضغه باشد و اگر سواک پیدا نشود بایک دندان ندارد انگشت دست راست کفایت میکند و بعضی از این حدیث درین باب نیز روایت کرده و از عائشه رضی اللہ عنہا نیز آورده و بجامه که درخت باشد نیز درست

**الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو لان اخق علی استی - اگر نمی بودیم آنکه در شقت اندازم من است خود را - لا یرتم تبایخ العشاء - هر آینه واجب میگردانیدم بر ایشان تاخیر کردن عشاء و در حدیث دیگر باید که تا دو انگ شب - و با سواک عند کل صلوۃ - و واجب میگردانیدم سواک کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دال است که مقصود از نفی ایجاب تاکید استجاب است و نزد شافعی این حدیث بحمول بر ظاهر است که براسه هر نماز سواک مستحب دارند و نزد ما مرد وقت هر نماز است براسه وضو و نزد الشافعیان این معنی ظاهر تر است چه سواک براسه هر تحریم نماز چنانکه شافعی گویند متعسر است خصوصاً بر وجه مسنون و اللہ اعلم یتفق علیہ - و عن شریح بن ہانی - از کبار تابعین و ثقات ایشان است ولادت او در زمان آنحضرت است کینت کرد آن حضرت پدر او را بوسه چون قدم آورد پدر و بوسه بر آنحضرت با قوم خود و کینت میکردند او را قوم او باو احکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران هستند گفت نعم شریح و عبداللہ و مسلم فرمود بزرگ ترین ایشان کدام است گفت شریح گفت فانت ابو شریح و شریح از مجلس اصحاب علی است و در واقع حمل و صفین باو بود فقه معرابة قتل سنه ثمان و سبعین - قال سالت عائشہ - گفت پرسیدم عائشہ را رضی اللہ عنہا - ہا می شئی کان یبدا رسول اللہ - بکدام چیز و بچه کار آغاز میکرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل بیتہ - چون می در آمد خانه خود را یعنی نخست کار سے کہ پس از در آمدن در خانه میکرد چه چیز بود - قالت بالسواک گفت عائشہ ابتدا میکرد سواک یعنی اول که در خانه می در آمد سواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف و سعه و حسن معاشرت با اہل بود شاید کہ بہت طول مکث در مجلس و محادیش با مردم تغییر در دمان شریف را یافته باشد و از آلہ اکن سواک اہم و اقدم میداشت و این در حقیقت تعلیم است مراست را بحسن معاشرت با اہل در غایت لطافت و نزاهت و در احتیاط و محبت با ایشان و قول طیبی کہ گفت کہ در راه خانه سکوت می ورزید و بان جہت تغییر می دمان شریف را می یافت حالی از غایت نیست چه راه از مجلس کہ در اغلب احوال در مسجد بود و یا در حوالی آنقدر نیست کہ بسکوت در آن تغییر می دمان را باید و بعضی گویند کہ سواک سواک کثایت است اگر از اردن نماز نفل کہ در وضو سے آن سواک میکرد یعنی چون در خانه در آمد سے اول کار سے کہ در وضو نماز نفل بود و اللہ اعلم -**

رواہ مسلم - و عن حذیفۃ - رضی اللہ عنہ - قال کان رسول اللہ - گفت حذیفہ بن الیمان بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام للتعبد من الليل - چون بر نیاست از براسه نماز تہجد از شب - لیثویس - میمالید روی شست و نیک و پاکیزه میکرد - فاه

بالسواک۔ رہن نمودن را بمسواک و تہجد بخوبی ترک بخوردست و بخوبی تہجد بخوبی ترک خواب است آن را تہجد گفتند و تہجد بخوبی خواب  
 نیز آید چنانکہ در قاسم گفتہ و باین معنی نیز امانت مصلوۃ تہجد درست است زیرا کہ این مصلوۃ نسبت بہ خواب دارد۔ متفق علیہ۔  
 و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشر من الفطرۃ۔ و دخلت من الفطرۃ ست و فطرت  
 بالکسر آنیش و فطر بفتح و راصل لغت بمعنی شکافتن است و بمعنی خلقت آید و ناظر بمعنی خالق و بمعنی جلتے کہ بران مولود را بد کہ بمعنی  
 تہجد و استعداد دین اسلام است نیز آید چنانکہ گذشتہ و اینجا فطرت را تفسیر نسبت انبیاء کردہ اند کہ قدیم است و آنچه اختیار کردہ اند  
 آن را انبیاء متقدمین و بحجت اتفاق شدہ اربع بر آن حکم حیات گرفتہ کہ مخلوق است بران آدمی سلیم الفطرۃ و فطرت بمعنی نین  
 نیز آید چنانکہ در کربک الفطرۃ اللہ التي فطر الناس علیہا بدان تفسیر کردہ اند و در حدیث تفسیر بآن نیز جائز است و اینہا را سنت  
 ابراہیم نیز گویند باعتبار آنکہ نخست بروئے نازل شدہ پس از دے انبیاء و دیگر اقتدا ہوئے کردہ اند۔ قص الشارب۔  
 یکے از ان دہ خصلت کوتاہ کردن بہلت است و شارب نام مویہا است کہ بر لب زیرین است و مختار کوتاہ کردن آنہا  
 چنانکہ پیدا کرد و طرف لب و پست کردن آنہا چنانکہ اثرے از ان بماند و حلق کردن کردہ است و نزد بیارے از علما حلق  
 نیز آمدہ و اصل درین باب این حدیث است کہ اخذوا الشارب و اغفوا اللحي و احتفاہ است گردانیدن موئے لب است و احتفاہ  
 در حدیث احتفاہ است کہ چہ مقدار است و روایت کردہ شدہ است از امام ابو حنیفہ کہ شارب بمقدار ابرو باید و غازیان را زیادہ  
 گذاشتن نیز آمدہ است کہ باعث بیعت در چشم اعداست و زیادہ گذاشتن و نہا ہما سے بروت کہ آن را سبالبہ گویند  
 نیز آمدہ است و از امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ و لبس صحابہ دیگر منقول است۔ و اعفاء اللحیۃ۔ دوم فرو گذاشتن و دوا کردن ازین  
 ریش است و مشہور قدر یکشت است چنانکہ کمتر ازین نباید و اگر زیادہ بران بگذارد نیز جائز است بشرطیکہ از حد اعتدال  
 نگذرد و اگر دوازگشت بعد از دراز شدن کوتاہ کردن نزد لبس کردہ است مذہب حسن بصری و قتادہ این است و نزد لبس  
 مستحسن و این مذہب تبعی و ابن سیرین است و حلق کردن لمحیہ حرام است و روش افروخ و ہنود و جو القیان است کہ ایشان  
 را قاندریہ گویند و گذاشتن آن بقدر رقبہ واجب است و آنکہ آن را سنت گویند بمعنی طریقہ مسلک در دین است یا بحجت آنکہ  
 ثبوت آن بسنت است چنانکہ نماز عید را سنت گفتہ اند۔ و السواک۔ سوم مسواک کردن است و شرح آن گذشت۔  
 و استنشاق الماء۔ چہارم آب در بینی کردن است و در وضو۔ و قص الأظفار۔ پنجم گرفتن ناخان و دست و پا بطریق گرفتن ناخان  
 دست آن است کہ ابتدا از سبابہ دست راست کہ نہ ختم بہ اہام آن نباید چنانکہ از سبابہ دست راست ابتدا کند و تہرب  
 با انگشت خضر آن ہر سد و باز از خضر دست چپ بہ ترتیب تا باہام دسے برسد و ختم بہ اہام مینوی کند و در پا ابتدا از خضر پائے  
 راست تا اہام دسے و باز از اہام پائے چپ تا خضر دسے چنانکہ در تحلیل و تحلیل است و نیز گفتہ اند کہ گرفتن ناخان  
 روز جمعہ مستحب است و جزاے نیز در ان نقل کردہ اند کہ ہر کہ روز جمعہ ناخان بگیرد تا جمعہ دیگر از ہر بلاد را مان باشد  
 و بعض علما را شعرے است در ترتیب آن شعر قلمو الاظفار بالسنۃ و الادب بدیوم الخمیس جو البس الخشب بد و این جود

روز ساسی اصابع است و بعضی گوگردان ناخن را سخت داشته اند و اگر میزدند نیز با کسی نیست و انداختن آن در سوراخ و منقل کردن  
 است و مورتش با است و رفتن ناخن بزندان نیز خوب نیست که مورتش فقر و برص است کذا قیلیل و شیخ امام عالم عارف  
 عبد الوهاب متقی یکی از شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میگرد که ایشان خریطه ساخته بودند که دروے از موسی و ناخن و هر چه  
 از بدن ایشان جدا شد نگاه میداشتند و وصیت میفرمودند که این را در کفن ما براه کنند شاید که ایشان را در آنجا سنده  
 و استنباط باشد و السلام و غسل البرجم - ششم شستن بر اجم و پاک داشتن آن است و بر اجم نام بند مائے انگشتان  
 است و پیش پست آنکه چرکها را در آنجا میچیند و خصوصاً آنکه کار کنند و انگشتان ایشان در شست و باطسا با شست و شستن تمام  
 ماطف بدن که منظم اجتماع او ساختن همین حکم دارد مثل نامت و گوش و نعل و اشال آن - وقف الابط - هفتم بر کردن  
 موسی بغل است و حلق کردن و نوره زدن نیز جائز است و او لے و اوفقی نسبت کسی را که از نخست عادت کرده است  
 به حلق و وجه تحقیق الابط نه متف است که دسے محل را کحه کرید است بسبب احتباس انجوه نزد مسامات و متف مضمت  
 اصول شر است و خلق متقوی آن و گفته اند که در بندها سے شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم موسی نبود و در بندها سخن است اما وجود کحه  
 کر سیه و او سلخ و مانند آن در سائر بدن مبارک و سے فحاشا و کلا و هو الله هر از کی من الفرق الی القدم علیی از فرق تا قدم همه  
 جان است آن نال بد گویا همه از آب حیاتش سرشته اند و بالاتر ازین آنست که نزد قضا سے حاجت از و سے را کحه طیبی فلح  
 میشد و فضیلت او را زین فرد میر و بلکه گفته اند که همه پیغمبران را حال همین بود صلی الله علیه و سلم جمیع رباعی خوابان گل گلشن  
 حیات اند همه شکر لب و شیرین حرکات اند همه از آدسیان غرض همین ایشانند و ان باقی دیگر حشرات اند همه و خلق القاتنه  
 هشتم ستردن موسی عانه است و عانه نام موسی است که بر فنج روید یا موضع که در آنجا روید و ستردن موسی که قبیل و دیگر گرد  
 بر گرد آنست نیز سنج است و متف و نوره و حکم آنست و روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم عانه را تنویر میکرد  
 و الله اعلم و زنان را متف بهتر است - و انتفاص الماء - نهم کم کردن آب است و این را دو معنی گفته اند یکی استلجاک آب در و سے  
 صرت نمایند و کم میکنند چنانکه گفت یعنی الاستنجا - دین کلام را وی است دیگر کم کردن بول با استعمال آب در مذکر و بول  
 با استعمال آب باز برگرد و بایستد و اگر آب استعمال نکند و خودی آید و قاطر میکند و برین وجه انتفاص بقا است و در روایتی  
 بقا نیز آمده و معنی آن پاشیدن آب است بر فنج چنانکه در حدیث عائشه در فصل ثالث از باب ادب الخلاء معلوم شد - قال الراوی  
 گفت راوی حدیث - و نیت العائشة - و فراموش کردن خصلت دهم را - الا ان تكون المضمضة - و گمان نمیبرم که آنکه باشد مضمضة  
 یعنی آب در دمان کردن - رواه مسلم و فی روایة النخاع بدل اعفاء الخیة - و در روایت النخاع آمده کسر خاء و تحفه بجای اعفاء  
 الخیة این چنین گفته است صاحب مصباح و مولف میگوید - لم اجد هذه الرواية - نیا فهم من این روایت را - فی الصحیحین و لانی کتاب  
 الحمیدی - نه و شیخ بخاری و مسلم و نه در کتاب حمیدی که جامع است صحیحین را - و لکن ذکر ما صاحب لجایح - و لیکن ذکر کرد این اب را  
 صاحب جلیح الاصول در کتاب خود - و کذا الخطابی فی معالم السنن - و چنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن که نام کتاب است

عن ابی داؤد و بروایت عمار بن یاسر و خنان سنت ست نزد امام ابوحنیفہ و مالک و احمد و اکثر علماء و بعضی از شافعیہ و از شافعیہ اسماکم  
 ما اگر اجتماع کنند اہل شہرے بزرگ آن محاربه کنند امام با ایشان چنانکہ اذان و ائمال آن و واجب سنت نزد شافعی و بعضی مالکیہ  
 و جماعہ دیگر از علماء بر حال و مناد وقت خنان بعض گویند روز ہفتیم ست چنانچہ عقیقہ و نزد بعض ہفت سال و نزد بعض نہ سال و نزد  
 بعض ہر وقت کہ خواهند با محاربه باید کہ پیش از بلوغ بود خصوصاً آنکہ سنت ست و الا بحت اقامت سنت ترک واجب کہ ستر عورت  
 جائز باشد و آنکہ در بعض روایات آمدہ است کہ صحابہ بعد از بلوغ و فرزندان را خنان میکردند مراد بلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکہ معنی  
 لغوی مرادست یعنی بعد از رسیدن بدرجہ قوت و سن تیز و این لیل آن جماعہ ایست کہ خنان را واجب گویند

**الفصل الثانی - عن عائشہ** - رضی اللہ عنہا - قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السواک مطہرۃ للضم - مسواک پاک

کنندہ است مردہا را و مطہرہ یعنی مسیم و سکون طاب و بعض کبیر سیم تصحیح کردہ اند بر صیغہ آلہ - مرصاۃ للرب - راضی کنندہ است مردہا را  
 راضی است زیرا کہ سبب تکمیل و تنہیم و منو و پاک دہن ست کہ مقدمہ مناجات و قرات قرآن و ذکر ست بیست ہزار بار ستم

دہن بشک و گلاب + ہنوز نام تو بدون مرا نمی شاید + رواہ الشافعی و احمد و الدارمی و النسائی و روی البخاری فی فیہ

بلا اسناد و روایت کردہ این حدیث را بخاری و صحیح خود بے اسناد بطریق تعلیق در تراجم و حکم آن در مقدمہ گذشت - **عن**

**ابی ایوب** صحابی انصاری مشہور کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را ول ہجرت نزول کر است وصول در منزل او فرمود - قال

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع من سن المرسلین - چہا خصلت ست از سنتہا سے پیگیریان سابق و این منافات اندازد کہ

زیادہ ہم باشد چنانکہ سابقا دہ گفت مقام در پنج اتقاہا سے ذکر ہین چہا کرد پس برہین با اقتصار کرد یا درین وقت ہین مقدار

وخی شد و قتی دیگر زیادہ بزان شد - الحیا و سیکے شرم داشتن ست و مراد احتباس و اقتصار نفس ست از ارتکاب قبیح چنانکہ

تشر و القباض از ذکر فواحش و تنگ مروت و الاحیا صفت غریزی و خلقی پہلی ست و آدمی را در ان اختیار نیست - و روی الخنان

در روایت کردہ میشود الخنان بچا سے الحیا و این مناسب تر ست باین مقام چنانکہ در عشرہ فطرت مذکور شد و در بعض روایات

و الحیا آیدہ کبیر حاسے معلوم تشدید وزن و گفته اند کہ این روایت خطا و تصحیف ست چہا اگر مراد استعمال حنا و دست و پا ست پس آن

تشبیہ بہ نسا ست حاشا کہ از سن انبیا باشد و اگر مراد خضاب مومی ست پس آن از خصائص این امت ست و را عم سابق نبود

کذا قالوا - و القطر السواک - دوم استعمال بوسے خوش نمودن و سوم مسواک کردن - و النکاح - چہا مراد سنن انبیا نکاح و تزوج

نسا ست کہ در سائر اعم از سن آدم تا این دم سنون و مشروع است - رواہ الترمذی - **عن عائشہ** رضی اللہ عنہا - قالت

کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یقر من لیل ولا نهار - گفت عائشہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ خواب نمیکرد نہ از شب و نہ روز بستیظ

پس بیدار میشد و بستیظ برف و ثعب ہر دو روایت ست - الا میتوک قبل ان یومئنا - مگر آنکہ مسواک میکرد و پیش از آنکہ

وضو بکند پس معلوم شد کہ مسواک پیش از وضو ست مؤکدہ - رواہ احمد و ابو داؤد - **وعنها** - قالت کان النبی - و ہم از

**عائشہ** روایت ست کہ گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم لیساک - مسواک میکرد و فی بعض السواک لا غسل - پس میداد آنحضرت

مراسواک را تا بشویم کم آن را۔ ناید آید فاستاک۔ پس پیش از آنکہ بشویم مسواک را مسواک میکردم نیز من بآن بجهت  
 تبرک بآب دمان آنحضرت و غایت محبت وے و گویا آنحضرت از دادن مسواک بعا نشسته بهمین قصد داشتند نه مجرد شستن  
 ع میان عاشق و معشوق رمز نیست۔ ثم اغسلہ۔ بعد از آن می شستم مسواک را۔ وادفعہ الیہ۔ و باز میدادم مسواک را  
 بآن حضرت و در وقت هنگام مرض نیز آمده است کہ مسواک بعا نشسته داده کہ بدان خود نرم کرده بدید۔ رواہ ابو داؤد و سنن  
 معلوم میشود کہ مسواک را یکبار کہ کردند و اندوختن جدا ساختند بشویند تا بار دیگر بکنند و تنبیه است بر تبرک بآثار صالحین و طهارت دمان

### الفصل الثالث۔ عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔ ان ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم قال ارانی فی المنام التمسک بسواک

روایت است از ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ ان ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم گفت می بینم خود را در خواب کہ مسواک میکنم بمسواکے۔ فجاءنی  
 رجلاً واحداً کبریاً۔ پس آمدند مرد و مرد کہ یکے از آن دو بزرگ تر است از دیگرے۔ فتناولت السواک الا صغر  
 منها۔ پس دادم مسواک را خرد و ترازان دورا۔ فقبل لی کبر۔ پس گفته شد مرا بده بزرگ تر را۔ فدفعته الی الکبر منها۔ پس دادم  
 مسواک را بزرگ ترازان هر دو و در پنجابیان فضیلت مسواک است کہ امر کردند بدادن او بزرگ تر کہ افضل است از خرد و تنبیه  
 است بر تقدیم کبر در امثال آن مثل طعام و شراب و طیب و خزان۔ متفق علیہ۔ و احمد و بیہقی از ابن عمر این حدیث را بے قصه  
 منام نیز روایت کرده اند کہ گفت دیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ او مسواک را بزرگ ترین قوم و فسر بود امر کرد مرا بجزیر  
 کہ بدیم آن را بزرگ ترین قوم و حدیث عالیه کہ بیاید نیز ناظر درین است مگر آنکہ این امر و نبی ہمہ در منام بود۔ وعن ابی امامۃ  
 ان رسول اللہ۔ روایت است از ابی امامہ باہلی صحابی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ ما جاءنی جبرئیل علیہ السلام قط۔

نیامد مرا جبرئیل ہرگز الا امرنی بالسواک۔ مگر آنکہ امر کرد مرا بمسواک کردن۔ لقد خشیت ان احفی مقوم فی۔ تحقیقی تر سیدم از این  
 مبالغہ کردن در مسواک کہ پست کنم و از بیخ برگم پیش دمان خود را احفی بضم ہمزہ و سکون حاء و کسر فال بلفظ منار ع از  
 احفا بمنی سودن و پست کردن۔ رواہ احمد۔ وعن انس۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد اکثرت علیکم بالسواک ہرگز نہ  
 بتحقیق بسیار کردم و در از کردم بر شما سخن از جہت مسواک کردن و این مبالغہ است در رعایت اشغال این امر و گرد آوردن این  
 فضیلت باعتبار اعتدال است بامت و رتبت و مبالغہ درین باب چنانکہ عادت اہل کرم و مہربانی حسن ادا و تکلیف و تمجیل۔

رواہ البخاری۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم لیش۔ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسواک  
 میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن کبیرین بمنی دندان یا از سن بفتح آن بمنی تیز کردن کار و مانند آن بزرگ فسان  
 و عنہ رجلاً۔ و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دومر بودند۔ احد ہما اکبر سن الآخر۔ یکے از آن دو مرد بزرگ تر بود از دیگرے۔  
 فاوی الیہ فی فضل السواک۔ پس وحی فرستادہ شد بوسے آنحضرت بجهت اظهار فضیلت مسواک۔ ان کبر تفسیرش آن  
 کہ۔ اعطی السواک اکبر ہما بده مسواک را بزرگ ترین این دو را۔ رواہ ابو داؤد۔ و عنہما۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم افضل الصلوۃ التي یستاک لها۔ زیادہ میشود در خواب نمازیکہ مسواک کرده میشود ہر اسے و سے علی الصلوۃ التي لا یتاک لها



بر نمازیکه مسواک کرده نشود و مرغان را - سبعین شفعاً بیننا و چند این یا کنایت از کثرت است یا مراد خصوص این عدو ست و بعد از غسل  
 رواه البیهقی فی شعب الایمان - و عن ابی سلمة - تابعی ست پس عبدالرحمن بن عوف از شامیر تابعین و اعلام ایشان ثقة امام کبیر  
 کبیر الحدیث و احادیث را رواه احمد الفقهی السبکی بالمدينة روايت کرده اند از روى زهری و شعبی و غیر ایشان مات سنته اربع و تسعين و قیصل  
 الیوم و مات عن زید بن خالد الجعفی - صحابی مشهور است مات بالکوفه سنه ثمان و سبعین زمن عبدالکاک قیل فی آخر ایام معویه - قال سمعت رسول الله  
 گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول - یسکنت - لولا ان اثنی علی اثنی - اگر نمی بود ترس آنکه در مشقت اندازم است خود را - لا تم تم  
 باسواک عند کل صلوٰۃ - هرگز نیند واجب میکردانیدم بر ایشان مسواک کردن را نزد هر نماز - و لا خرت صلوٰۃ العشاء الی ثلث اللیل - و هرگز  
 تا خیر میکردم نماز عشاء را تا دو انگشت شب - قال - گفت ابو سلمه - مکان زید بن خالد - پس بود زید بن خالد - یسجد الصلوات فی المسجد -  
 حاضر میشد نماز را در مسجد - و سواک علی اذنه - و مسواک او بر گوش او میبود - موضع القلم من اذن الکاتب بجای قلم از گوش نویسنده - لا یقوم  
 الی الصلوٰۃ الا استن - نمی استاد بر اسه نماز اگر آنکه مسواک میکرد - ثم رده الی موضعه - بعد از آن می نهاد آن را بجای اول یعنی در گوشش خود -  
 رواه الترمذی و ابو داؤد الا انه لم ینکر کماله است که ابو داؤد و ذکر کرده است این عبارت را که - و لا خرت صلوٰۃ العشاء الی ثلث اللیل و قال

الترمذی بنی حدیث حسن صحیح

### باب سنن الوضوء

سنن جمع منتهی به سنن و سنت و لغت بمعنی طریقه و راه و روشش آید و در شرح بمعنی آنچه امر و نهی کرده پیغمبر خدا و خواننده  
 مردم را بدان صلی الله علیه وسلم بگفتار و کردار از آنچه نازل شده بدان کتاب الله و گاهی بمعنی مستحب و مستحسن و درین  
 آید خواه دلالت کند بر آن کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاهی بمعنی آنچه مواظبت کرده آن حضرت  
 صلی الله علیه وسلم بر آن یا ترک احیاناً این سه اصطلاح است و ثالث مشهور تر است میان اصولیان و مراد بسنن وضوء  
 افعال و اقوال پیغمبر است صلی الله علیه وسلم از فرض سنن و ادب که در وضوء میکرد

الفصل الاول - عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استيقظ احدکم من نومہ - چون بیدار گردد و یکی از شما  
 از خواب خود - فلا تمس - و بعضی روایات فلا تمس بنون تاکید - ید - پس باید که البته نهد و نبرد دست خود را - فی الاثام - در  
 آوند آب - حتی یغسلها ثلثا - تا آنکه بشوید دست راسته بار دست شستن که پیش از وضوء سنت است باین حدیث ثابت است  
 و آنکه متعبد ساخت آن را بوقت برخاستن از خواب بجهت آن است که چون آب در آن بلاد کم است غالب احوال استنجاء  
 ایشان بسنگ و کلخ می باشد چون بخواب روزه بسبب گرمی هوا موضع استنجاء عرق کند و باشد که دست بر آنجا افتد  
 و بیدار گردد و چنانکه فرمود - فانه لا یدری این بات ید - زیرا که نمی یابد یکے از شما که کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا استاد  
 دست و یکے پس فرمود که نخست دستها را بشوید و دستها را بشوید تا پاک و لطیف گردد پس از آن آب  
 از ظرف بگیرد و وضوء سازد این امر سه سنون و مستحب است که بطریق احتیاط بدان حکم کرده اند نه فرض و واجب و اگر

بشوید دست پاک است و آب که در دست فرو برود نیز پاک میماند زیرا که پدید شدن دست، در وقت خواب یقین نیست و مجرد توهم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر ناسته دست در آب اندازد آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت شستن دست و راسته و وضو از وقت برخاستن از خواب است باین علت که مذکور شد بعد از آن سنت شد اگر چه در صورتی برخاستن از خواب نباشد و نزد بعضی نقلیست که هر حدیث سمیت آن مخصوص همین صورت است و مطلق نه متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استيقظ احدکم من منامه فتوضأ - چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود بیدار از آن وضو کند - فلیستن ثلثا - پس باید که بینی بفیشاند بعد از آب کردن سه بار و اصل استثنای پراکنده انداختن چیزه را فان الشیطان یبیت علی خیشومه - زیرا که بدستی که شیطان شب میکند و میباید درین جنبی و سه و جلوس ساختن شیطان در بیتی بحقیقت است و کیفیت آن موکل بعد از شایع است و افهام و عقول با ازا حاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلام در امثال این امور که شایع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان باید آورد از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعضی تاویل کنند آن را و گویند آدمی را در خواب اخطا و غلط و غماز و افتاد و در بینی که همسایه تجاویز و مانع و محل ابداع توأسه ادراکیده است جمع گردد و مانع آید از اذاعه حق تلاوت و فهم معانی آن باعث گردد بر فقرت و کسل از رعایت خفیه و خشوع و اینها همه مریضیات شیطانیست پس گویا شیطان در اینجا شمشیر چنانکه زموذ بر کتسمیه بر طعام شیطان همراه بخورد و تبرکات ذکر نزد خواب بخوابد و این نیز احتمال هر دو طریق دارد این وجه مناسب است و طریق اول اسلام و احکم در دین و الله اعلم - متفق علیه و قیل لعبد الله بن زید بن عاصم - دگفته شد مر عبد الله بن زید بن عاصم را که از کبار انصار است در باب وضو چه گفت و چه حجت است و او را حاکمی وضوے رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند قائل سیمیه کذاب بشارکت و حشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث و عشرين و عبد الله بن زید بن عبد الله بن کثیر از اصحاب الاذان گویند و این صاحب وضوے رسول الله است صلی الله علیه وسلم پسید نماز دے - کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوضأ - چگونه وضو میکرد آنحضرت - فدعا بوضوے - پس طلبید عبد الله بن زید آبے را که بدان وضو توان کرد تا وضو بکند و بنماید ایشان را کیفیت وضوے آنحضرت - فانزع علی یدیه - پس ریخت آب بر هر دو دست خود - فغسل یدیه مرتین مرتین - پس شست هر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار ثم مضمض و استنثر ثلثا - پستر آب در دهان انداخت و بفیشاند بینی را بعد از آب انداختن در آن سه بار - ثم غسل وجهه ثلثا - پستر شست روے شریف خود را سه بار - ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین - پستر شست هر دو دست را دو دو بار تا مرفقین و آرنج - ثم مسح رأسه یدیه پستر مسح کرد سر مبارک خود را بر هر دو دست خود و مسح دست تبرع وضو گذرانی بدین یا بعد از نام ناقبل بهما و ادبر - پستر بر هر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد از آن تفسیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود که - بدارا بمقدم رأسه - آغاز کرد مسح را به پیش از سر خود - ثم ذهب بهما الی قفاه - پستر بر هر دو دست را بجانب قفاهے خود معنی اقبال این است - ثم رهما - پستر باز گردانید هر دو دست خود را - حتی رجع الی المكان الذی بدأ منه تاکد باز آمد بجای

که آغاز کرده بود از آنجا این معنی ادبار است و کیفیت مسح سر بر وجه سنون و مستحب آن است که بنهد از دست سه انگشت  
 بر پیش سر خود و ابهام و سبابه را جدا دارد و هر دو کف دست را نیز جدا دارد و یکشده سه انگشت مذکور را بجانب قفای بعد از آن بنهد  
 هر دو کف دست را بر پس سر و یکشده بجانب پیش پست بر سج کند بگردن هر دو گوشش خود را بر دو ابهام و درون هر یک را بر  
 سبابه بچینن نقل کرد و شمی از محیط و از شرح کفر نقل کرده که بنهد هر دو کف و اصابع را پیش سر خود و یکشده آن را بسوسه قفای  
 که در گیر و تمام سر را پست بر سج کند بر دو انگشت هر دو گوش و مایه مستعمل نمیکرد آب باین طریق زیرا که استیغاب بیک آب مقصور  
 نیست مگر باین طریق و نیز سج گوش آب سر نیاید مگر باینکه سج کرده است بدان سر را - ثم غسل رجلیه - پست بر پشت  
 هر دو پا بر خود را برین حدیث در شستن پایا عدو و واثق نشد و در حدیث دیگر آمده که پشت پایا را با یکیزه پشت  
 و در احادیث دیگر ذکر نموده اند - رواه مالک و انسائی - روایت کرد این حدیث را امام مالک و موطا و نسائی در سنن  
 و ابی داود و ترمذی و مرابی و او را مانند این حدیث است که مالک و نسائی روایت کرده اند که در معنی یک است و در لفظ مخالفه  
 دارد - ذکر صاحب کجام - ذکر کرده است آن را صاحب جامع الاصول که جامع صحاح است منسود مؤلف ازین سخن اعتراض است  
 بر صاحب صحاح که حدیث را لفظه کور صحاح آورده با آنکه حدیث تخمین نیست و آنچه در صحاح است آن است که مؤلف ذکر کرده بقول خود  
 و فی المتفق علیه - و در حدیث بخاری و مسلم آمده که - قيل لعبد الله بن زيد بن عامر بن نوحنا انما وضوء رسول الله - گفته شد در عهد عبد الله بن زيد  
 که وضو کن بر آیه تعلیم بخور وضو سه پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فدعا بالاناء فمسی طلبة آؤنه آب را - فاکفاه الله علی یدیه پس سر گون کرد  
 آؤنه را بر پشت آب را از آن بر دو دست خود و غسلها آؤنه - پس شست هر دو دست را سه بار - ثم ادخل یدیه - پست بر آور دو دست را بر پشت  
 فاستخرجهما پس بیرون آورد دست را از آؤنه - ثم مسح من کف و احدى - پس آب در دهن و در پیشی که از یک گفت آب -  
 ففعل ذلک ثلثا - پس کرد آن را سه بار - ثم ادخل یدیه - پست بر آور دو دست خود را - فاستخرجهما - پس بیرون آورد آن را - فغسل وجهه ثلثا  
 پس شست رو و خود را سه بار - ثم ادخل یدیه فاستخرجهما فغسل یدیه الی المرفقین مرتین فترش - پست بر آور دو دست خود را  
 پس بیرون آورد آن را پس شست هر دو دست خود را تا آؤنه دو بار - ثم ادخل یدیه فاستخرجهما مسح بر آیه - پست بر آور دو دست خود را  
 پس آورد آن را پس مسح کرد بر خود - فاقبل بیدیه و احدى پس بر دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس چنانکه  
 صورت آن معلوم شد - ثم غسل رجلیه الی المکین - پست بر شست هر دو پا بر خود را تا هر دو شالنگ - ثم قال کذا کان وضوء رسول الله  
 پس گفت تخمین بود وضو سه پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - این لفظ حدیث متفق علیه است که در مصاحح بجای آن لفظی ذکر کرده مؤلف گفت  
 آن روایت مالک و نسائی است و قول مؤلف که گفت - و فی روایت قابل نهاده و بر پا مقدم را سه ثم و سه به الی قفاه ثم و سه  
 حتی یرجع الی الکفان الذی بدأ به ثم غسل رجلیه - این روایت است از متفق علیه بجای مسح بر آیه فاقبل بیدیه و احدى و این موافق  
 است آنچه صاحب مصاحح ذکر کرده و حکم کرد بدان مؤلف که آن روایت مالک و نسائی است و ترجمه آن نوشته شد و اما این روایات دیگر  
 که ذکر میکند نیز از تخمین است و در مصاحح مذکور چنانکه میگوید و فی روایت منضمض و استشق و استنثر ثلثا ثلث غرات من ماء پس آب

در دین کرد و آب و بیتی کرد و پیشانی بیتی را سه بار سه گفت از آب و بعضی شش صباوح و استغفر و جو نیست - و فی آخری - و در روایت دیگر از متفق علیہ این چنین آمده کہ - فمضمض و استنشق من کفہ واحدة - پس مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف آب - فصل ذلک ثلثا - پس کرد آن را سه بار - و فی روایت البخاری - و در روایت دیگر کہ مخصوص بخاری است این چنین آمده مسح را سه قاتل بہا و در ہر قاتل واحدہ - پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بہر دو دست واد بار کرد یکبار - ثم غسل رجلیہ الی الکعبین بہ شربست ہر دو پاے خود را تا ہر دو شتالک - و فی آخری کہ - و در روایت دیگر بخاری را آورده - فمضمض و استنشق ثلث مراتب من غرغہ واحدة - پس آب در دمان کرد و پیشانی بیتی را سه بار از یک کف آب و غرغہ نین یکبار آب برداشتن بہت ہضم آن بیری یکشت ہذا کہ احادیث و روایات در مضمضہ و استنشاق ثلث آمدہ و بعضی بے غرغہ آمدہ و بعضی یک غرغہ لفصل و وصل مضمضہ صورت محکمہ آن متعدد است چنانکہ در شرح بیان کردیم و مذہب شافعی بقول صحیح آن است کہ ہر دو بے غرغہ کند ہر یک مضمضہ کند بعد از آن استنشاق بطریق وصل و مذہب حنفی آنکہ ہر یک بے غرغہ کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع شش غرغہ باشد ہر دو طریق در احادیث آمدہ و تواند کہ گاہے چنین کردہ باشد و گاہے چنان و ترجیح این طریق بہت موافقت اوست بقیاس چہ بینی و دمان ہر یک عضو سے علیحدہ است پس جمع کردہ نشو و میان آنها چنانکہ در سایر اعضا و لا بد چہ شے کہ موافق قیاس باشد راجع است چنانکہ در علم اصول فقہ مقرر شدہ است دشمنی از تفاوت ظہیر یہ نقل کردہ کہ وصل جائز است نیز نزد امام ابو حنیفہ و فصل ہم رواست نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کردہ کہ گفت جمع کردن میان مضمضہ و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن ہر یک آب تازه دوست تر از این پس خلائے در میان نماند و ابدا علم - و عن عبد اللہ بن عباس - رضی اللہ عنہما - قال توضا رسول اللہ - گفت ابن عباس وضو کرد و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - و شست اعضا را - مرۃ مرۃ - یک یک بار - لم یزد علی ہذا زیادہ کرد ہر یکبار شستن چہ رواہ البخاری - و عن عبد اللہ بن زید - رضی اللہ عنہ - ان البی صلی اللہ علیہ وسلم توضا کمترین مرتبہ عبد اللہ بن زید مذکور گفت وضو کرد آب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و شست اعضا را دو و بار - رواہ البخاری - و عن عثمان رضی اللہ عنہ انہ توضا بالمقاعد - روایت است از عثمان کہ و سے وضو کرد و موضع کہ نام و سے مقاعد است و گویند کہ عمر رضی اللہ عنہ بیرون مسجد صفہ بنا کردہ بود برائے نشستگاہ مردم تا در آنجا بنشینند و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا راجعہ نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است بمعنی جائے نشست - فقال - پس گفت عثمان - الا انکم وضو در رسول اللہ - آیا انما ہم و ما نام شمار کیفیت وضو پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم توضا ثلثا ثلثا - پس وضو کرد عثمان رضی اللہ عنہ سہ سہ بار - رواہ مسلم - پس از احادیث معلوم شد کہ غسل اعضاے وضو گاہے یک یک بار بود و در زمانے بود و دو بار و وقتے سہ سہ بار و غالب احوال سہ سہ بار بود اما یکبار اقتصار است بر قدر آنکہ در شستن درست نمود و دو بار سبائہ است و تطہیر و آن را نور علی نور خوانندہ اند و سبب مزید توأب و مضاعفت اجر گردانیدہ و سہ سہ بار کہ نہایت مرتبہ تطہیر و سبائہ است و زیادہ تر بر سہ تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منہی عنہ است و ازین بصورت زیادہ نیست و بمنہی نقصان چنانکہ در حدیث آمده و با وجود آن بطل وضو نیست و در بعضی احادیث غسل بعض اعضا سہ بار و بعض دو بار و بعض

یکبار نیز آمده و این را مورد تہمت است متعدد است کہ در احادیث و روایات و این منہ براسے بیان جواز و توسیع دائرہ ست و نزد بعض  
 یکبار شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشہور و صحیح آنست کہ موجب اثم نیست از جهت صحت احادیث  
 و اوردہ در آن و امام محمد در موطاے خود گفتہ کہ شستن سه بار افضل است و کتابہ و بار کفایت است و یکبار اگر با سبغ و اکمال  
 یا شستن کافی است مذہب ابی حنیفہ این است و شافعی گفتہ کہ دو ست ندارد مزیادہ بر سه را و اگر مکند حرام نمیگویم و مشہور از  
 مذہب سنی آن است کہ مکروہ است کہ است تنزیہی - و عن عبد اللہ بن عمر و قال رجلا من رسول اللہ باز گشتیم بابا بنی غیر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم من مکہ الی المدینۃ - از مکہ بسوس مدینہ - حتی اذا کنا بما بالطریق - تا آنکہ رسیدیم ما بر سر آب کہ در راہ کہ  
 بود - فقبل قوم عن النسر - شتابی کردند و اضطرابی نمودند گردہ در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا کہ وقت نماز تنگ میشود  
 و میگذشت - فمضوا و جم عجل - پس وضو کردند این گروہ و حال آنکہ ایشان شتابی کنندگانند در وضو و عجل کسر عین و خفت  
 جیم و بشتم عین و شدت جیم ہر دو روایت آمدہ جمع عاجل بمعنی شتابان - فانتہینا الیہم - پس رسیدیم ما باب ایشان - و اعتقاد ہم طرح  
 و پاشنہ ہاے پاے ایشان ہویدا بود بجهت خشکی - لم میہا الماء - رسید باہنا آب - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم دلی الاعقاب من النار - و اے مر پاشنہ ہا را از آتش دوزخ چون باعث عذاب و عید خشکی پاشنہ ہا بود  
 نسبت دلی باہنا کرد و در حقیقت عذاب متوجہ بعضا حسب پاشنہ ہا کہ تقصیر کردند در شستن آن و بخشکی کہ عذاب مخصوص پاشنہ ہا  
 باشد و ہوا الظاہر و دلی بمعنی نختی عذاب و ہلاک آید و نام وادی است در دوزخ - اجزوا الوضوء کما لکم تکمید وضو را چنانکہ ہیچ جزو از اجزائے وضو  
 منسول خشک نماند و در حدیث دیگر آمدہ است کہ اگر مقدار کیسہ را خن خشک بماند وضو درست نبود - رواہ مسلم - و در بخاربت  
 دلیل است بر آنکہ شستن پامان در وضو فرض است کہ بر ترک آن و عید فرمود و مسح کفایت نمیکند و ہمیرین مذہب اند جہو فقر ہاے  
 اعصار و امصار و ثابت شدہ خلاف آن از ہیچ یکے کہ اعتبار و اعتیاد داشتہ باشد در اجملع و مہر بیان کرد و وضوے پیغمبر خدا را  
 صلی اللہ علیہ وسلم تعلیم کرد آن را ہر دم از صحابہ عظام مثل علی و عثمان و عبد اللہ بن زید کہ اورا حاکمی وضوے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 گویند و انس و جابر ابی ہریرہ و عبد اللہ بن عمر و خیر ایشان رضی اللہ عنہم اجمعین ہمہ متفق اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمی شست  
 پامانے مبارک خود را در وضو و قتی کہ نہ در موزہ بودند و احادیث لاتعد و لاتحسہ و اصل بترکہ تواتر معنوی درین باب ثابت  
 شدہ و نصبت رسیدہ اند و این و عید بر ترک آن در احادیث بیشتر وارد شدہ و از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما آمدہ کہ صحابہ مسح  
 میکردند پامانے خود را تا آنکہ امر کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم با سبغ وضو و عید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را  
 و منسوخ گردید آن و طحاوی از عبد الملک بن سلیمان روایت کرد کہ گفت گفتم مر عطاءے خراسانی را کہ از اکابر تابعین است  
 آیا رسیدہ است ترا از ہیچ یکے از صحابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسح کرد بر قدین گفت لا دانشد فرسیدہ و گفتہ اند کہ علماء اجماع  
 کردہ اند بر وجوب غسل بر طین بعد از آنکہ سابقا اختلافی در آن داشتہ اند و قاعدہ است کہ اجماع متاخر مفعول تفع میگردد و اختلاف  
 سابق را اگر گفتہ شود کہ اجماع آنست کہ ہمہ اتفاق داشتہ باشند بر حکم و درین جا خود خلاصہ نقل میکنند کہ بعض

قال انما یسبح بعض تغییر بیان غسل و بعض کلمه میان بر و وجوبش آنست که این خلایق و در دنیا مسخر نیست از جهلت نذرت  
 مخالفه و عدم اعتقاد بوسه غایت آنکه این اجماع باشد که منکر او کار گرد و بعضی از علماست که حکم کرده اند بکفر مخالف آن اما طایفه  
 ماسواک طریق احتیاط است و با وجود خلایق و شبهه آن حکم بکفر نتوان کرد و لهذا علم و خلاصه سخن درین باب آنست که  
 کتاب الله درین حکم عقل و شکی نیست و واقع شده و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم که بکفر شریعت و آثار رسیده است بیان آن  
 کرده و روشن گردانیده که مراد الدارین است و الله اعلم - و عن النخعي بن شعيب بن صالح بن مشهور است اسلام آورد و در عام الخندق  
 و بعضی گویند اول منشا بر او خیر نمیداد است از امرای مخصوص معاویه بن ابی سفیان و صاحب رکنی و مشورت او شست - قال  
 ان النبي صلی الله علیه و سلم وضا النخعي علی ناصیهه - گفت مغیره که آن حضرت صلی الله علیه و سلم و ضمه و پس مسج کرد بر بوسه پیشانی  
 خود بداند که در عهد انسج سر اختلاف واقع شده در مذہب امام مالک واجب انسج تمام سر است چه در قرآن مجید امر انسج سر کرده و چون  
 سر تمام سر است لا انسج تمام سر واجب باشد و مذہب امام شافعی آنست که انسج مطلق سر است کل یا بعض اگر چه  
 دو سر بوسه باشد زیرا که انسج رسانیدن دست ترست بسر و این معنی در انسج بعض صادق است و نزد امام ابو حنیفه فیض انسج  
 چهارم حصه سر است و حجت ایشان حدیث ناصیهه است و ناصیهه نام چارم حصه سر است از جانب پیش و اگر انسج تمام سر واجب  
 بود پس اقتضای انسج ناصیهه نکرده و اگر کبر از آن واجب یافتی گاهی بر آن بیان جواز آن را نیز کرده و روایات در مذہب  
 امام احمد مختلف است موافق مذہب هر یک از آنکه ثلثه و اغلب روایات موافق مذہب مالک است و در و ابی انسج اکثر سر و انسج  
 مشایخ حرمین شنیدیم که از مشایخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئله انسج الرأس مع مالک و امام ابو حنیفه فرمود آیت و ان کل بدن  
 و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعاده کرده شده است و آنکه فرمود علی الهامه - و انسج کلاه بر و ستار معمول  
 بر نیست که چون با داسه ذقیه انسج و تعلیم آن اقتضای بر قدر ناصیهه کرد بحجت تکمیل آن و اداسه سنت که انسج تمام سر است  
 بجای انسج بقیه راس انسج بر عمامه کرد از براسه اقامت طریقه تطهیر و تطیف فی الجمله و بر مذہب مالک از براسه تمام و بقیه و فیض  
 است که انسج تمام سر است که بعضی سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و در پیش گفته که تواند که این و بهم را وی باشد شاید که آن حضرت صلی الله  
 علیه و سلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید را وی تو هم کرد که انسج کرد بر آن و الله اعلم اما انسج بر عمامه بطریق استقلال بے انسج سر  
 چنانکه بر موزه کنند درست نیست زیرا که ثلثه مطلقا از امام احمد شرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و سائر تمامه راس باشد  
 چنانکه بر موزه و ظاهر قول و سے که فرمود - علی تحقیق - ناظر درین معنی است و در شکی گفته که تجربه کرده اند انسج بر عمامه جمعه از  
 اقتضای احباب حدیث و اکثر دوران فتاوی و در دیار اسلام بر خلایق آنست اتقی و الحق مجرد این خبر متل حکم بدان نتوان کرد الا  
 اگر خبری باشد مثل انسج خفین و رعایت ظهور و اشتباه نماند روشنی آفتاب و الله اعلم - رواه مسلم - و عن عائشه رضی الله عنها  
 قالت کان ابی صلی الله علیه و سلم یحب التین - گفت عائشه که بود آن حضرت که دوست میداشت آغاز کردن از جانب راست  
 با استیلاء - اما اگر میتوانست درین کلمه شارت است بنا کند و محافظت این کار چنانکه فرمود - فی شانه کلاه و کار ناکه خود هر کار را سے خود



یعنی در ہر کار یا ابتدا ہر است کردے و جانب راست اختیار کر دے پس ازان بیان کار اور تفصیل آن کرد بقول خود۔ فی طورہ۔  
در طہارت کردن چنانکہ در وضو اول دست راست شستے و پلے راست شستے اما زخارہ پا و گوشہا شستہ میشوند۔ و ترجمہ۔  
و در شانہ کردن سوے سر و پیش ابتدا از جانب راست کردے۔ و تنقلہ۔ و در غلین پوشیدن اول پا سے راست و لہر و سوے  
شفق ملیہ۔ و ذکر این سہ چیز بر طریق تمثیل است و ہر چہ از باب تشریف و تکریم و تزیین است ہمہ ازین قبیل است چنانچہ جامہ پوشیدن  
و پارہ روزہ آوردن و مسجد آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سرمہ کشیدن و ناخن بریدن و سوے بغل و شوارب  
گرفتن و سوے سر تراشیدن و در حلق راس بعض بین مخلوق اعتبار کردہ اندہ بعض بین حلق گذارہ بعض فی مناسک الحج والاداء  
اصح و اظہر و انچہ ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجاء و پاک کردن بینی و بر آوردن جامہ و مانند  
آن مستحب در سوے آغاز بچپ است و این ہمہ بحسب شرف و کرامت راستی است چنانکہ فرشتہ دست راست شرف دارد و ہر فرشتہ  
دست چپ و ہمسایہ دست راست مقدم است بر ہمسائہ دست چپ صحیح راستی در ہر جامہ بہتر است

**الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا بستم۔ چون پوشید پوشیدنیہا را از  
جامہ و غلین و موزہ و جز آن۔ و اذا توضا تم۔ و چون وضو کنید۔ فاذا کواہیا سکنم۔ پس آغاز کنید بجانب ما سے راست خود و در  
پیش رویہ آیات بایمانکہ ہر دو یک معنی است اول جمع بین و ثانی جمع ایمن۔ رواہ احمد و ابوداؤد۔ و حسن سعید بن زید۔ سیکہ  
او عشرہ پیشرو است زوج اخت عمر بن الخطاب۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضو لمن لم یذکر اسم اللہ علیہ نیست وضو سے کمال  
ہر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر سوے پس لازم آید کہ نیست نماز مگر کسے را کہ ذکر کرد نام خدا بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا نہر و منقول از مسلمان  
این لفظ است سبحان اللہ العظیم و سبحہ و بعضی گفتند ان افضل بسم اللہ الرحمن الرحیم است بعد از تَعُوذُ شہور این لفظ است بسم اللہ و الحمد للہ  
علی دین الاسلام رواہ الترمذی و ابن ماجہ و رواہ احمد و ابوداؤد و عن ابی ہریرۃ و الدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیہ و زاد وانی اولہ۔ و زیادہ  
کردہ اند احمد و ابوداؤد و دارمی و راوول حدیث شاین کلام را کہ۔ لا صلوة لمن لا وضو لہ۔ پس معنی حارث بن عیینہ یا شد نیست نماز مگر کسے را  
کہ نیست نماز او وضو نیست وضو مگر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر سوے پس لازم آید کہ نیست نماز مگر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا  
را بعد از تسمیہ و در اول وضو سنت است یا استحباب و نزد امام احمد در روایتے باختیار جماعہ از صحابہ واجب است و شرط وضو  
است بحکم این حدیث کہ نفی وضو میکند نزد عدم تسمیہ و نزد جمہور این معمول بر نفی کمال است آثار وایت احمد و ابوداؤد و دارمی  
کہ مذکور شد این احتمال را دور تر می اندازد و کما لا یخفی و حجیت جمہور قول خداوند تعالیٰ است کہ فرمود اذا قمتم الی الصلوٰۃ فاغسلوا  
وجہکم (الآیۃ فرمود چون بایستید برائے نماز بشوئید رویہا سے خود را و دستہا سے خود را و ذکر تسمیہ نکرد و اصحاب سنن اربعہ  
روایت کردہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد تعلیم وضو فرمود وضو کنید چنانکہ امر کردہ است پروردگار تعالیٰ و در انچہ  
امر کردہ است و سے تعالیٰ خود ذکر تسمیہ نیست و در آخر فصل ثالث از ابی ہریرہ و ابن مسعود و ابن عمر بیاید کہ پیشتر فرمود  
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسدا و چون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضا سے وضو سے

و سیاق این کلام در اثبات کمال وضو است تشبیه و این امارت سنیت و استحباب برو و سنیت و سے اختیار طحاوی و قد در می است  
 و در بدایه گفته که اصح آنست که سحلب است - و عن القیظ - بر وزن کریم - بن صبرة - یفتح صاد و کسر با صحابی مشهور است  
 معد دوست و رایل طائف - قال قلت - لقیظ بن صبر و گفت گفتم - یا رسول الله خبری عن الوضوء خبر ده مرا از وضو که حسن و سے  
 و کمال و سے و چه است - قال سیخ الوضوء - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمام و کمال و ترومان بکن وضو را - و خلل بین الاصل  
 و تحلیل کن میان انگشتان دست و پا و تحلیل در لذت چیزے را در میان چیزے در آوردن و تحلیل اصل به سنت است نزد  
 ابی حنیفه و شافعی و نزد احمد تحلیل انگشتان پا سنت است بے خلاف و آن را نیز اگر کند باکی نیست ولیکن گفته است که تحلیل خنجر است  
 تر است نفس را و در تحلیل انگشتان دست از و سے دور روایت است و مشهور آنست که سنت است و در روایتی نیست  
 زیرا که تفریح آنها معنی از تحلیل است و نزد مالک تحلیل مخصوص با انگشتان پا است که انگشتان دست بحسب خلقت از هم جدا و گشاده  
 باشند و اگر بیکدیگر چسبیده و متصل باشند چنانکه بے خلعت آب میان آنها نه و اگر واجب است تحلیل و وحیدے که بر ترک تحلیل در عهد  
 و از طینی وارد شده چنانکه در بدایه آورده است محمول برین صورت است و بعضی گفته اند که این حدیث ضعیف است کذا و کذا شیخ  
 ابن الهام و کیفیت تحلیل انگشتان پا آنست که بخنجر دست چپ ابتدا کند بخنجر پائے راست و ختم کند بخنجر پائے چپ و تحلیل انگشتان  
 دست پراوردن بعضی است و بعضی فی الاستنشق - و مبالغه کن در استنشاق و در روایتی و بالغ فی المضمضة و الاستنشاق  
 و حد مضمضه پیر کردن تمام دهن است بآب و مبالغه آنست که آب تا حلق برسد و نزد بعضی گردانیدن آب است در تمام دهن  
 و حد استنشاق آنست که آب تا نرمه بینی رود و مبالغه در آنکه از و سے بگذرد و نزد بعضی کشیدن آب بنفس تا نایستد بینی - الا ان  
 تکون صامتا مگر آنکه باشی روزه دار که مبالغه در آنها درین هنگام نیست بلکه مکروه است بجهت توهین فساد روزه و مضمضه و  
 و استنشاق فرض است نزد امام احمد و قول مشهور در غسل و وضو و سنیت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنیت در وضو  
 و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه رحمته الله عليهم اجمعین - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و رواه ابن ماجه و الدارمی الی قوله  
 بین الاصل - یعنی این عبارت که بالغ فی الاستنشاق الا ان تکون صامتا و حدیث ابن ماجه و دارمی نیست و عن  
 ابن عباس رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا توضأت فخلل اصابع یدیک و یدیک و خلل کفیک و خلل کفیک  
 تو پس تحلیل کن انگشتان هر دو دست و هر دو پاے خود را - رواه الترمذی و در وی ابن ماجه نحوه و قال الترمذی هذا حدیث غریب -  
 و عن المنسیئور و بن شداد مستور و یفهم مسم و سکون سین ممل و فتح فوقانیه و سکون و او و کسر را در آخر دال شد و یفتح شین و تشدید  
 دال مد و دست در اهل کوفه و در وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم کودک بود ولیکن سماع دارد از و سے صلی الله علیه و سلم - قال رایث  
 رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا توضأ یکلک چون وضو میکرد میباید نرم میکرد - اصابع رجليه بخنجره انگشتان هر دو پا  
 خود را با انگشت خرد خود و در یک بخنجر مستلزم تحلیل است بدان و بعضی گفته اند که اینجا بمعنی تحلیل است و وجه تخصیص بخنجر تحلیل است  
 که در آمدن و سے در ورون انگشتان آسان ترست و نیز خردست بخردان مناسب تر است - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و عن الشیخ



فعل ہذا ثلث مرآت کرد این راستہ بار۔ ثم قال من سر ان یظن انی طهور رسول اللہ کسے کہ خوشحال میگردد اندازد اگر نظر کند بسوے وضو پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم غذا طہورہ پس باید کہ نظر کند باین وضو کہ من کردم زیرا کہ این وضو سے پیغمبر خداست یعنی وضو آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باین طریق بود اینجا آنچه روایت کردیمین مضمضہ و استنشاق است ہر دو جبے کہ مذکور شد ماناکہ مقصود راوی درین مقام بیان کیفیت ہمین مضمضہ و استنشاق و استنثار و تملیث آنها بود و بیان آنکہ ہر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانکہ ظاہر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافی در آن نبود و اللہ اعلم۔ رواہ الدارمی۔ وعن محمد بن زید۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رايت رسول اللہ۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم مضمض و استنشاق من واحد مضمضہ کرد و استنشاق کرد از یک کف آب۔ فعل ذلک ثلثا۔ کرد آن راستہ بار اینجا نیز مقصود همان است کہ در حدیث علی رضی اللہ عنہ بود۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مسح برأسه۔ روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مسح کرد بر سر خود۔ و اذنیہ۔ و ہر دو گوش خود با شہما بالسباحین مسح کرد بباطن ہر دو گوش کہ جانب رواست بدو انگشت کہ نام آنها سباحین است و مشہور سباحین است بجهت اشارت یا انہما زید و یحییٰ یا حدیث حق سبحانہ و تعالیٰ و آن انگشتی است کہ متصل انگشت زست و آن را انگشت شہادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاہلیت آن را سبابہ نام است از سبب یعنی دشنام زیرا کہ عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت مینمودند و ہم ازین جهت ذکر این نام کرده پیشترہ گاہے در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق میابد و در اینجا نیز در بعض نسخ بالسیاتین واقع شدہ۔ و ظاہر ہما بابا ہامیہ۔ و مسح کرد ظاہر ہر دو گوش را کہ دو جانب سر است ہر دو انگشت نزد خود۔ رواہ النسائی۔ وعن الربیع بن یزید۔ قال باسے موحدة یکسر باسے تختانیہ مشدودہ۔ بہت موحذہ بضم میم و فتح عین و تشدید و او کسورہ در آخر ذال مخمیر صحابیہ الفصاریہ بخاریہ از مبالغات تحت شجرۃ صاحب قدر عظیم روایت کرد از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ انہا رأت النبی۔ کہ وے دید پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم یوضا۔ وضو میکرد۔ قالت۔ گفت ریح بہت موحذہ مسح را سہ ما قبل منہ و ما دبر۔ پس مسح کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سر خود را انچہ پیش است از دوسے و انچہ پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس۔ و صدغیہ۔ و مسح کرد ہر دو صدغ خود را و صدغ بضم صاد میان گوش و چشم و مو سے فرو افتادہ برین موضع۔ و اذنیہ۔ و مسح کرد ہر دو گوش خود را۔ مرة واحدة۔ یکبار۔ و فی روایتہ انہ توضع۔ و آندہ است در روایتی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد۔ فادخل صبعیہ۔ پس در آورد سر ہر دو انگشت خود را۔ فی تجری اذنیہ۔ و در دو سوراخ ہر دو گوش و حجر بقدر حجم جیم بر حاسے مملہ سوراخ۔ رواہ ابو داؤد۔ روایت کرد انچہ ریش را باین روایت ہم ابو داؤد و روی الترمذی و الروایۃ الادلی۔ و روایت کرد ترمذی روایت تختین را از انہا رأت تامرۃ واحدة۔ و احمد و ابن ماجہ الثانیہ۔ و روایت کرد احمد و ابن ماجہ روایت دوم را از انہ توضع اذنیہ بلکہ احادیث در مسح سر مطلق آندہ یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض احادیث متون نیز آمدہ و آن الموسوم بضعف و اشتمع انہا تملیث مسح

در هیچ حدیثی صحیح نیامده وجه آنچه آمد همین است که وضو کرد یک بار و دو بار و سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی بتملیک مسح باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل و جابش این است که این حدیث مختل است و احادیث دیگر مسح اند که مسح یکبار یکدو جل مختل بر همین لازم است و نه مسح بر تخفیف است قیاس و سه غسل نتوان کرد و در فتح الباری گفته که هیچ طریقی از محبین ذکرند مسح نیامده و اکثر علماء هم بر آنند که شافعی که میگوید تملیک مسح مستحب است و ابو داود گفته احادیث عثمان که هر صحاح اند دلالت دارند که مسح یکبار بوده است و شیخ ابن الهیثم گفته که تکرار مسح بوجه غریبه آمده ولیکن آنها بخالفت احادیث صحیح حجت نیست نزد اهل علم است و آنچه از این قبیل آمده محمول است بر تکرار یک آب نه آب جدید و شمی گفته که تملیک مسح آب جدید به عت است و در روایتی غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تملیک مسح یک آب در بدایه گفته که مشروع است و مروی است از ابی حنیفه و در بعضی شروح بدایه گفته که حسن از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر سه بار مسح کند یک آب بسنن باشد و الله اعلم - و عن عیسی بن یزید انه راى ابی البقی صلی الله علیه وسلم توضا و انه مسح راسه - روایت است از عبد الله بن زید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوید که وضو کرد و مسح کرد بر خود را با بغیر فضل دیدیم - بآیه که جز آب زیادتی هر دو است است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و تبری آب که گرفت مانده از شستن و دستها آکناف و در کتب حنفیه مذکور است که اگر یک مسح کرد تبری آب که باقیست از غسل اعضا منضمه کافیه است و حکم آن دارد که گویا از آن گرفت و کافی نیست تبری باقی از مسح و حدیث نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و در حدیث نیز روایت این اشیاء آمده بهمان غیر بآیه من فضل بدیع یعنی بآیه که باقی مانده است از زیاتی بدین صحیح همان روایت مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صحیح آمده که گرفت بر آیه مسح سر آب جدید را پس او را فضل همان باشد باقی در دست نیز رد باشد - رواه الترمذی و رواه مسلم مع زوائد - ترمذی انجدیث را همین قدر روایت کرد و مسلم نیز روایت کرده است لیکن باز یاد تمام ذکر منضمه و استئذان و غسل وجه و باقی اعضا و وضو باشد و معصفت چون ذکر آن زوائد را در احادیث دیگر آورده است برین حدیث ترمذی که در سه ذکر مسح راس است بجا که جدید اقتصار نمود و نفهم و عن ابی امامه ذکر وضو رسول الله - روایت است از ابی امامه که ذکر کرد وضو و پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قال گفت ابو امامه - و کان - و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسح الما قبلین مسح میکرد و شستن رو و هر دو کبج چشم را و باقی و موق هموز و غیر موق چشم از جانب چپ جا و روان شدن اشک کذا فی القاموس و جوهری گفته از جانب چپ گوش هر دو لفظ حدیث احتمال هر دو دارد و لفظ تنقیه یعنی اولی اعتبار هر دو چشم است بمعنی ثانی بلا حظ هر یک و شک نیست که شستن هر دو داخل است در تطافت - وقال - و گفت ابو امامه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم - الاذان من الرأس - گوشها از سر است و داخل در دست و از بخار و حکم مستفاد میگردد که اگر گوشها را همراه سر مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شود نه آب جدید و حکم اول ائمه اربعه متفق اند و نزد بعضی گوشها از رو و سر است و همراه و مسح کنند و بعضی گویند بظاهر گوشها از سر است و باطن از رو و سر و ایشان الاذان من الرأس را ضعیف گویند یا از قول ابی امامه دارند حکم ثانی که مسح گوش باب سر است

مذہب ماست و مذہب امام احمد نزد اکثر مشائخ مذہب و سے بزرگہ غالب کیسکہ دست کردہ وضوے رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کردہ کہ سر را و گوشہ را بیک آب مسح کردہ و احادیث بسیار بدان مطلق اند و نزد شافعی و احمد ہر دہایتی و مالک گوشہ را بآب جدید مسح کنند و در بن باب نیز حدیثی آمدہ غالباً در اکثر احوال باب سر کردہ و احیاناً چون در دست تری نمائندہ آب جدید گرفتہ و اللہ اعلم۔ رواہ ابن ماجہ و ابوداؤد و الترمذی و ذکر کردہ اند ابوداؤد و ترمذی کہ۔ قال حماد۔ گفتہ است حماد کہ یکے از رواۃ این حدیث است۔ لا ادری در نمی یابم کہ این قول۔ الاذان من الراس من قول ابی امامۃ از قول ابی امامۃ است کہ با جہاد خود گفتہ۔ او من قول رسول اللہ یا از قول پیغمبر خدا است۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و عبارت حدیث کہ مؤلف آورده تحمل ہر دو معنی است و ترمذی حماد ہم از بخانا شی است۔ وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال جاء اعرابي الى النبي امد ياديه لتشفيه بسوے پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم لیساکہ عن الوضوء۔ در حالیکہ پیغمبر سیار و از کیفیت وضو و کمال دے۔ فاراہ ثلثاً ثلثاً۔ پس نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن اعرابی را شستن اعصابہ سہ بار۔ ثم قال هذا الوضوء و پیغمبر فرمود چہین است کمال وضو۔ من زاد علی هذا فقد اساء و تعدی و ظلم۔ پس کیسکہ زباید کرد بر سہ بار شستن پس تحقیق بحد دروازہ در گذشت و ظلم کرد۔ رواہ النسائي و ابن ماجہ و ردی ابوداؤد و معناه۔ وعن عبد الله بن الفضل انه سمع ابنه يقول۔ روایت است از عبد اللہ بن فضال بضم میم و فتح غین ترجمہ و فتح فاسے مشدد و صحابی مشہور است کہ دے شنید پیغمبر خود را کہ می گفت۔ اللهم اني اسالك التقصير الا بئس عن بين الجنۃ۔ خداوند من سوال میکنم ترا کہ تو شک سفید از جانب راستہاے بہشت۔ قال۔ گفت عبد اللہ بنی سل اللہ الجنۃ۔ ای پسر من بطلب از خدا بہشت را۔ و لغزب من النار۔ و پناہ جوی بخدا از آتش و در رخ بینی این تجسم و فقول کلام چیست کہ جاسے معین و مقامے خاص بر صفت مخصوص از بہشت طلب داری تو آن خواہ کہ ترا خدای تعالی از آتش و در رخ نگاہ دارد و بہر بہشت در آرد۔ فانی سمعت رسول اللہ۔ پس بدستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ انه سيكون في هذه الامۃ قوم۔ بدستی کہ نشان این ست نزدیک است کہ باشند درین امت گرد ہے کہ۔ یعتدون في الظهور والدعاء۔ میگذازند از حداد و اعتدال در طہارت و در دعا اما از حد در گذشتن در طہارت زیادت بسیار شستن و در بر پختن آب اسراف نمودن و در شستن مبالغہ تا بحد و سواس کردن و در دعا با بفساط یا از بساط ادب کشیدن و مطالبے معین در خواستن و خارج از حیطہ امکان و عادت طلبہ اشتن۔ رواہ احمد و ابوداؤد و ابن ماجہ۔ وعن ابی بکر کعب محابی عظیم الشان است سید القراء سید الانصار و کاتب الوحی مناقب و سے در موضع دیگر نوشتہ شدہ است رضی اللہ عنہ۔ عن النبي صلی اللہ علیہ وسلم قال ان للوضوء شعباً نایقال له الوطآن۔ فرمود بدستی کہ مر وضو را دہوے ست و در سواس انگندہ کہ گفتہ میشود و نام بردہ میشود و را در اہمان مشتبی از دہ کہ بمعنی اندوہ و رفتن عقل بسبب اندوہ و بمعنی حیرت و تشبیہ اہولہان بحیرت اندوہ و تخرید و در حرص بر طلب و سوسہ و انگندن مردم را در آن یا این صفت انسانی است کہ بحیرت و سوسہ و سے در حیرت و اندوہ افتادہ بجاز بران شیطان اطلاق کردہ اند۔ فالتقوا و سواس الماء۔ پس پیغمبر نیز دہوے سواس اورا کہ در وضو



می آرد در اسرار آب می اندازد و از حد سنت بیرون می افکند۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و لیس اسنادہ بالقوی عن اہل الحدیث۔ گفت ترمذی کہ این حدیث غریب است کہ خبر یک کس آن را روایت نکرده و اسناد او قوی نیست نزد علماء حدیث إِنَّمَا النَّهْيُ خِدْعَةٌ خَيْرُهَا رَجَبَةٌ زیرا کہ مانع انیم پنج کیے را کہ سند آورده باشد آن را جز خارجہ بن مصعب ابو الجراح سرخسی۔ و ہر لیس بالقوی عن اہل الحدیث۔ و سے نیست قوی وثقہ نزد یاران ماکہ اہل حدیث اند أَخْلَا کرده اند علماء سے حدیث درو سے و تضعیف کرده اند اورا۔ وعن معاوی بن جبل۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رایت رسول اللہ گفت معاذ ویدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذ اذنا مسح وجہہ بطرف ثوبہ۔ چون وضو میکرد مسح میکرد و رو سے مبارک خبر در بِأَوْفَى جَانِبِهِ خود از اینجا معلوم میشود کہ بعد از وضو حضور ا بجا مس کہ پوشیدہ بود پاک کردن رویا سے جدا براسے آن آمادہ داشت و اگر ثوب را اشغال آن داند نزد و نیست۔ رواہ الترمذی۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان لرسول اللہ گفت عائشہ بود پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم خرقتہ۔ جامہ کہ میشفت بہا اعضا و بعد الوضوء۔ می چید و میگرفت ہاں خرقتہ آب از اعضا سے خود پس از وضو از اینجا معلوم شود کہ جامہ علیحدہ داشت براسے شفت اعضا سے وضو۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث لیس بالقائم۔ روایت کرد آن ترمذی و گفت این حدیثی است کہ نیست ایستادہ یعنی قوی و بر پا۔ و ابو معاذ الرازی ضعیف عن اہل الحدیث۔ و ابو معاذ کہ روایت کنندہ این حدیث است است نزد اہل حدیث و ترمذی در جامع خود این ہر دو حدیث را روایت کرده و ہر دو را تضعیف نمودہ است و در تضعیف حدیث اول گفته کہ رشید بن سعد و عبد الرحمن بن ابی اقریق ضعیف اند در حدیث و گفته است کہ صحیح نیست و رین باب چیز سے از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خصصت کرده اند تو سے از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در منہیل بعد از وضو و آنہا کہ مکروہ پنداشتہ اند بحجت آنست کہ آب وضو زن کدہ میشود انتہی و در کتب حنفیہ مذکور است کہ اگر نہ بقصد تکبر باشد مکروہ نیست و اگر بقصد تکبر و تنہ باشد مکروہ است و نزد بعض اولیے آنست کہ گفتن زیر کہ آن حضرت کرده است و اگر کنند مکروہ نیست و نزد بعض مکروہ زیرا کہ درو سے از اثار عبادت است و آب وضو تسبیح میکند خدا کے نام را مادام کہ تراست و اللہ اعلم

الفصل الثالث عشر عن ثابٹ بن ابی صنفیہ تابعی مست شہید انس را و امام محمد باقر و اسفیان ثوری و ابن عیینہ ازو سے شنیدہ اند و ائمہ دیگر اورا تضعیف کرده و گفته اند کہ کثیر الوہم بود و راخبار و روایہی الحدیث بود و ابن عیینہ گفته کہ لیس بشی۔ قال قلت لابی جعفر ہو محمد الباق۔ گفت ثابت گفتہ مرا بی جعفر را کہ محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام اللہ علیہما و علی آبائہم الکرام بدانکہ امام باقر از اعظم قہماے مدینہ مطہرہ بود و ثقہ و کثیر الحدیث و روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین و ابن عمر و جابر و آمد شد و سے بر جابر بن عبد اللہ انصاری بسیار بود و ازو سے استماع حدیث بسیار میکرد و گویند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجا بر اشارت کرده بود کہ یکے از اولاد من میش تو تکلم خواہد نمود و ملقب باقر نیز از نزوح رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و بقر در لغت ثگافتن و فراخ کشادن است و سی محمد بن علی زین العابدین بقدری اعلم

آورده اند که چون امام زکریا جابری آمد جابر کبیر السن شکره بود و انبی گشته می پرسید گیتی تو گشته منم محمد بن علی پس جابر میگفت که مرجم جابرا این رسول الله و ولد مطهره و ریحا نیل پس دست و جعبه امام محمد باقری بود آورده و برگردان و بر سر سینه و بغل و سینه میگذاشت و ایندو بوسه اخلاص و عقیدت و مشام النش و محبت می شمید چیسست اسنگل ز تو خوشنودم تو بوسه کسے داری و دسے سر و زانو نام قدرت کسے مادر و میگفت بر لب از من یا این انخی هر چه بخوای از احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم که در هر باب احادیث بسیار از سکه یاد دارم و احادیث طویل از جابر بسیار است که تفصیل خصوصیات احوال روایت میکرد رضی الله عنه پس ثابت بن ابی صفیه با امام محمد باقر گفت حدیثک جابر بن ابی صفیه صلی الله علیه و سلم تو ضامرة مرة و مرتین مرتین و ثلثا ثلثا آبا حدیث کرده و خبر داده است ترا جابر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وضو کرد و شست و اعتضارا گاه یک یک بار و گاه سه بار و گاه چهار بار قال نعم گفت محمد باقر از سکه حدیث کرده است مرا جابر بدان رواه الثرغزی را بن ماجه و حسن ثوبی را بن زید رضی الله عنه قال ان رسول الله و روایت است از عبد الله بن محمد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تو ضامرة مرتین مرتین وضو کرد و شست اعتضارا دو بار و قال ابو نوره عیله نوره و فرمود شستن دو بار نوره بر نوره یعنی طهارت بر طهارت و سنت بر غرض سبب مزید نورانیت است و درین لفظا تلخیص است بقصم تجلیل و حسن عثمان رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم تو ضا ثلثا ثلثا گفت عثمان بن عفان که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وضو کرد سه بار و قال و فرمود و هذا وضو فی و وضو الانبیا و قبلی و وضو ابراهیم امین و وضو سکه تام و کامل است وضو سکه من و وضو سکه پیغمبران که پیش از من بوده اند مخصوص وضو سکه ابراهیم خلیل الرحمن که متفلسن طهارت و نظافت مخصوص است و از اینجا معلوم میشود که وضو سکه پیغمبران سابق بر پیغمبرین و مخصوصیات پیغمبر است مگر آنکه اشارت به این خصوصیت بشاید باشد بدلیل متعلم چه آنکه سیما حدیث بران دلالت دارد و روایات زیرین روایت کرد این دو حدیث را زین و النوری و شعث الانی فی سخته صرح مسلم و شیخ محمد الدین فوئی حکم کرده است بضعف حدیث ثانی که از عثمان است رضی الله عنه و شیخ مسلم و حسن النش از قال کان رسول الله و گفت النش بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وضو اکل صلو و وضو میکرد بر سر باز و کان احدی یقفیه الوضو و الم یحدث و بورد یکے از مالک پیچندگی میکرد او را وضو و امام که حدیث نمیکرد و وضو نمی شکست پس بعضی میگویند که واجب بود بر حضرت و سکه صلی الله علیه و سلم وضو کرد این براسه بر نیاز چنانکه حدیث آمده و الا لست دارو بران و لعل میگویند که آن بطریق اخذ غریب و علم بظواهر کتاب بود که او از نعمت الی الصلو و فاغسلوا بی وجوب است و الله اعلم رواه الداری و حسن محمد بن یحیی بن حبان و شتم حا و باسے محدثه ابو عبد الله الصاری مازنی فقیه مالک ذکر کرده و را بن حبان و شتم صاحب المبعثه روایت میکنند از ابن عمر و انس و از پدر خود و سکه از شتم امام مالک است تجلیل میکند او را مالک و ذکر میکرد و بیجا و وضو و علم مات سخته احدی و عشرین بوات قال قلت گفت محمد بن یحیی گفت لعبد الله بن عبد الله بن عمر مرید الله بن عبد الله بن عمر که مالک است و ثقه تجلیل الحدیث برادر سالم بن عبد الله بن عمر را ثقیل قبل اخیه سالم عبد الله را روایت





نہ آن طریق کہ حدیثیست از صحاح کورین باب آورد و عن ام سلمہ قالت قالت ام سلمہ گفت ام المؤمنین ام سلمہ کہ گفت ام سلمہ  
 کہ مادرش بن مالک است رضی اللہ عنہا۔ یا رسول اللہ! لیسختی من الحق۔ ای پیغمبر خدا بد رستی کہ خدا شرم ندارد از گفتن حق  
 و پرسیدن آن یعنی نبی کریم از جفا داشتن از پرسیدن حق و این توطیہ و احتیاط است ازین سوال کردن۔ نزل علی المرأة من غسل  
 اذا اخلت۔ پس چون دے فائے نبی کریم از جفا داشتن و پرسیدن حق پس میرسم آیا هست بر زن غسل و تکیہ اختلام کند  
 و خواب بیند چنانکہ مردان می بیدند۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آری هست غسل بر زن۔ اذا رايت الماء۔ چون بہ بنیاد آب منی را  
 چنانکہ حکم مردم این چنین است۔ فغسلت ام سلمہ وجہا۔ پس پوشید ام سلمہ روے خود را بجهت شرم۔ و قالت۔ و گفت۔ یا رسول اللہ  
 او تحل المرأة۔ آیا خواب می بیند زن آنچنانکہ آب بر آید از روے۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آری ہے می بیند و می بید آید آب از روے  
 تربستہ بینک۔ خاک آلودہ با دست تو اصل معنی این ترکیب و عا است بدل و افتقار بعد از آن چنین زبان زد عرب خدا  
 کہ در وقت تعب و زحمت این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آن را مراد دارند و مراد آنست کہ تعب از تو ای ام سلمہ کہ این  
 چنین میگویی و بفرست خود در کف نمایی کہ زن را آب منی باشد چنانکہ مرد را اگر زن را آب منی نیست۔ فبجہشہا ولدنا۔ پس بچہ  
 و بچہ سبب ما اند می افتد زن را فرزند او۔ متفق علیہ۔ این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است۔ و یا رسول اللہ  
 ام سلمہ۔ و زیاده کرد مسلم برین مذکور بروایت ام سلمہ این عبارت را کہ آنحضرت فرمود۔ ان ما والرجل غلیظا بیض۔ بد رستی کہ آب  
 مرد صلب است و سفید۔ و ما المرأة رقیق اصفر۔ و آب زن نازک است و زرد۔ فمن ایہا علا و سبق۔ پس ہر کدام از آب مرد یا زن  
 کہ بالا بر آید غالب گردد یا بیشتر و رحم افتد۔ کیون منہ اشبه۔ می باشد از آن مانند شدن و زنند اگر آب مرد بیشتر افتد یا غالب شد  
 فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است یا غالب مانند مادر شود۔ و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ  
 بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اغتسل من الجنابة۔ چون غسل میکرد از جنابت۔ بدأ فغسل یدیه۔ آغاز میکرد پس می شست  
 ہر دو دست را۔ ثم یوضا کما یتوضا للنسوة۔ پسترو وضو میکرد چنانکہ وضو میکرد برائے نماز ظہر از جنابت و در ہر شستن  
 پایا پیش از بختن آب بر بدن و حدیث آئندہ از میمونہ رضی اللہ عنہا صریح است در تاخیر آن از آن غایب ہر دو میکند و گاہ چنان  
 و گاہ چنان و نہ ہر دو تاخیر است از جهت حدیث میمونہ و در ہر گاہ کہ تاخیر غسل جلیں بجهت آنست کہ پایا در غسل آوردگی  
 اند با آب و گل و لای پس شستن آنما فائدہ ندارد و اگر وضو بر سنگ و سختہ باشد مثلاً بیشتر بشوید و تاخیر نکند و غسل چنانچہ این  
 میتوان بود و اللہ اعلم و نیز دلالت دارد بر مسح کردن سر درین وضو و بچین است ظاہر روایت از امام ابی حنیفہ رحمہ در ردیائے  
 مسح نیست چہ مسح کردن فائدہ ندارد و در بختن آب بر او از روے مردم آنست صحیح قول اول است و بالجواب وضو بر ہر آب  
 می شست باین کیفیت کہ فرمود ثم یخرأ صابغ فی الماء۔ پستری در آورد و انگشتان خود را در آب۔ فیخل بہا اصول شمرہ  
 پس تخلیل میکرد انگشتان توخماے موے خود را۔ ثم یصب علی رأسہ ثلاث غرات بمیدیه۔ پستری بر سرش بر سر خود کہ آب  
 بر دو دست خود۔ ثم لیمض الماء علی جلدہ کلمہ بعد از آن میریخت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکہ روان میشد۔

متفق علیہ۔ وورین روایت ذکر غسل فرج نیست۔ و فی روایت مسلم۔ و در روایت دیگر مسلم را آمده کہ۔ بیدار۔ آغاز میکرد غسل را بغسل  
 پدید قبل ان یدخلها الا نادى پس می شست برودست خود را پیش از آنکہ در آرد آنها را در آوند آب۔ ثم فغر عن سیمین علی شمالہ۔ پستتر  
 میریخت آب را بدست راست برودست چپ آفران ریختن آب۔ فی غسل فرجہ۔ پس می شست فرج خود را۔ ثم یوضا لیستر  
 وضو میکرد۔ وعن ابن عباس قال قالت سیمونہ وضعت للنبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت ابن عباس گفت سیمونہ کہ یکے از  
 ازواج مطہرہ و خالہ ابن عباس است نہاد برآی آنحضرت غسل۔ آپ کہ بدان غسل کند غسل بختین و سکون سین برودست  
 است۔ فیستر تہوب۔ پس پوشیدیم آب را بجامہ یا پوشیدیم آنحضرت را در دم پیش او پرده۔ و صب علی یدیه۔ و ریخت آنحضرت بر برودست خود۔ ثم سلما  
 پس شست برودست را ثم صب علی یدیه سلما پستتر ریخت آب بر برودست پس شست برودست را۔ ثم صب بسمین علی شمالہ  
 پستتر ریخت آب بدست راست خود برودست چپ خود یعنی دو بار بر برودست آب ریخت و شست و سوم بار بدست راست برودست  
 آب بر ریخت فیصل فرجہ۔ پس شست فرج خود را یعنی بدست چپ۔ فغرب یدہ الارض۔ و بعد از فراغ از شستن فرج برودست خود را  
 یعنی دست چپ را کہ آن شست فرج خود را بر زمین فیسما۔ پس برودست چپ را بر زمین بجهت مبالغہ و تہظیف و انقا۔ ثم سلما۔  
 پستتر شست آن دست را بغضض و استغشی و غسل و جہہ و ذراعیه۔ پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و شست روسے خود را و برودست  
 را تا آرایج۔ ثم صب علی رأسہ و افان علی جسدہ۔ پستتر ریخت آب بر سر خود و ریخت و روان کرد آب بر تن خود۔ ثم نخی۔ پستتر کشید از ارجا  
 کہ غسل کرده بود۔ فیصل قدمیہ۔ پس شست برودست خود را پس حدیث صریح است در ترک مسح سرو تا غیر غسل قدیم بخلان حدیث  
 سابق و اخذ امام ابی حنیفہ در مسح سر بان حدیث است و غسل تمام این ہا کہ حدیث نیز عمل کرده اند چنانکہ معلوم شد۔ فنا و لہ فیما میمونہ میگوید  
 پس داوم آن حضرت را بعد از فراغ و سے از غسل جامہ را کہ بدان پاک کند و بجا بدین را و بچند آب را۔ فلم یأخذہ پس گرفت آن جامہ را  
 و پاک نکرد بدان ہا را و در حدیث دیگر آمده کہ آوردیم سندینے را پس بنفشاند بدان آب را یعنی مسح نکرد بدان و پاک نکرد  
 و بنفشاند آب را بدست از روسے خود و اختلاف کرده اند علما کہ پاک گردانیدن اعضا۔ بجامہ بعد از وضو کرده است یا مستحب یا مباح  
 و بعض گفته اند کہ از جهت آن گرفت و پاک نکرد کہ آن جامہ چرکین بود و اساطم۔ فالطلق و ہو بنفرض یدیه۔ پس روان شد آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم و حل آنکہ و سے بی نشانند برودست خود را ظاہر او را نشانند و مستند است از آب انا و حدیث آمده است  
 کہ چون وضو کند بنفشاند دستہا را و بعض گفته اند کہ مراد بنفرض یدین اینجا بنہانیدن آنها است و رشی چنانکہ داب اہل قوت است  
 در راہ رفتن زیرا کہ افشاندن آب و فتر نکردہ است از جهت۔ بودن او آخر عبادت و این معنی بعید است از مقام۔ متفق علیہ  
 و لفظ البخاری۔ این حدیث را بخاری و مسلم بر دو روایت کرده اند و این لفظ حدیث کہ مذکور شد بخاری راست و مسلم  
 این معنی را بلفظ دیگر رداینب کرده۔ وعن عائشہ قالت ان امرأۃ من الانصار سألت رسول اللہ۔ گفت عائشہ کہ زن نے  
 از انصار پرسید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن غسلها من الحيض۔ اگر حیضت غسل کردن و سے از حیض۔ فامرنا کیف لنغتسل۔  
 پس فرمود آنحضرت آن زن را کہ چگونہ غسل کند و بیان کرد کہ حیضت آن را۔ ثم قال فخذی نوبتہ۔ کہ مسرعا و بغیر و بلفظ نیز آمده کہ کون





میگفتی چنانکه هر يكی از مادر و سه دست می انداخت و آب می گرفت و بنیاد می ری - پس زود می شناخت آن حضرت بسوسه  
 آب و شوی میگردان من در گرفتن آب حتی اقول در لی دست می - تا آنکه مکر میگفت من آن حضرت گذار بر این من گذار بر این من  
 یعنی گذار تا من هم آب گیرم - قالت گفت سعاد که راوی حدیث است - و شما جنابان - و حال آنکه آن حضرت و عائشه هر دو  
 جنب بودند و غسل جنابت میکردند متفق علیه - و درین حدیث دلیل بر آنست که چون جنب دست و آب در آورد بقصد شستن  
 دست از جنابت تا بر سه در آب میگذرد زان ندارد و بسا که گرفتن آب و استعمال آب بے اعتراض ممکن و معتبر نباشد  
 پس بکلی ضرورت اعتبار آن مسأله آمد اما اگر دست بقصد شستن و نه از جنابت در آورد تا به آب میگردان چیه ضرورت مرتفع میگردد  
 بان که باین قصد در آورد اگر عضو را دیگر جز دست و اندام ضرر ندارد از جهت عدم ضرورت و در آن در آن آن که نقل الشیخ عن  
 الحیطة و انام محمد در موطا سے خود گفته کہ بودند مردان و زنان در زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ غسل میکردند معا و آن درست است  
 خواہ مرد و آب پیشتر گیر و یا زن و این است قول ابی حنیفہ الغنی عنہ اشکل است کہ در آخر باب قال لفظ جنب حدیثی می آید کہ میفرماید  
 کہ زن غسل کند بقیه آب مرد و غسل کند مرد بقیه آب زن و درین صورت کہ درین حدیث است لازم نمی آید غسل زن بفصل تا مرد  
 چه حدیث ناظر است کہ آن حضرت مبارک است می شود و بیشتر آب می گرفت و اگر اعتراض معا باشد نیز در کثرت تا نیمه مرد و لازم آید کہ اگر گویند  
 آنچه در آن حدیث آئینہ مذکور شد است عینیت است و آنچه این جا مذکور است خصیت و کلام در آن حدیث آئینہ نیز  
 باید انشاء اللہ تعالیٰ

**الفصل الثانی - عن عائشہ - قالت سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الرجل یجد اللبل - پرسیدہ شد آن حضرت**  
 از حکم مردی کہ می یابد مرد جامه خود یا بر بدن خود تری را - و لایذکر احکاما - و یاد ندارد خواب را و لذت آن را - قال - گفت آن  
 حضرت در جواب - یغتسل - غسل کند - و عن الرجل الذی یری اند قد حتم - و پرسیدہ شد از حکم مردی کہ میداند و با و دارد کہ  
 خواب و میہ است - و لایذکر ملا - و نمی یابد تری را - قال لا غسل علیہ - و مرد میرست غسل برودے منکر اگر مرد و زن یکجا بخیم خیمه  
 باشند و تری بر جامه خواب بینند و ندانند کہ از کینست و بر کد اند که از بینها غسل واجب گرد و خواب اگر سفید است از مرد است  
 و غسل برودے واجب آید اگر زرد است از زن است و بر دست غسل بعض گویند اگر بر طول افتاده است از مرد است اگر بر عرض افتاده  
 از زن و احتیاطا در آنست کہ مرد و غسل کنند کذا قال الشیخی - قالت ام سلیم - گفت ام سلیم مادر الشیخ کہ حاضر بود و بشنید این  
 مسأله را - بل علی المرأة تری ذلک غسل - آیا هست بر زن کہ ببیند لالی را و یاد ندارد خواب را و مقصودش اینست کہ آیا  
 زن نیز تری می بیند و شوی دارد - قال - پس جواب داد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - نعم - اگر غسل واجب است بر آن زن  
 و زن آب نمی دارد - ان النساء شقائق الرجال - بدینست کہ زنان نظائر مردان اند و خلقت طبیعت هر چه مردان راست از  
 احکام طبیعت زنان را نیز هست مگر آنچه مخصوص بر مردان واقع شده و وجودی از قبیل اهل سنت و شقائق جمیع شقیه و هر چیز کہ دوباره  
 کرده باشد هر باره ما شقیق بار و دیگر گویند و لذا برادر را شقیق خوانند کہ دوباره انداز یک اصل پس زن و مرد نیز شقیق یک دیگر اند از یک اصل



لیا درود عن ابن عباس را کہ من تم عادت را می - و عن حماد بن عمار - رضی اللہ عنہما - قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یتوضأ بعد الغسل - بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ وضو میکرد پس از غسل یعنی بمان وضو کرد در اول غسل میکرد چنانکہ گذشت کفایت میکرد و بعد از آن از غسل وضو دیگر باز نمیکرد - رواہ الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجہ - و عنہما قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یغسل برأسه بالخطمی - بود آن حضرت کہ می شست بر سر بارک خود را بخطمی کہ سرخا و فتح نیز جائز است چیز سے است کہ بدان سر بشویند چنانکہ گل سرشوی در دیار باد - و هو جنب - و حال آنکہ آن حضرت جنب می بود و غسل جنابت میکرد - یجوز فی ذلک لبسہ کی میکرد و شستن بمان آبی کہ پاک میکرد سر را بخطمی - ولا یصیب علیہ الماء - نمی ریخت بر سر آب دیگر چنانکہ مردم در حمامات اولاً سر بشویند و بعد از آن غسل میکنند و آب دیگر بر سر ریزند و غالباً خطمی در آب کثری بود چنانکہ تغیری در آب را در پیش که سیلان است بیرون نمی آورند - رواہ ابوداؤد - و عن یحیی بن یزید - گفت یحیی بن امیہ بن ابی سلمی بن مردہ و صحابی اند کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را می رجلا لغسل بالبراز - دیدم مردی را کہ غسل میکرد و صحابی بر سرش فصد المبریس بالا برآمد آن حضرت منیر را تا و غط و نصحت کند مردم را از ارتکاب این چنین شنیعت و عادت شریف بود کہ چون حکمی از احکام شریعت کہ بدان ہنہام شد است تعلیم کند خطبہ می خواند - محمد اللہ - پس حمد گفت خدا سے را - و اتی علیہ - و ثنا خواند مردی کہ تلبسے بیستون مراد را بیان و تفسیر حمد است - ثم قال - یسترکف آن حضرت - ان اللہ حی - ہرستی کہ خدا شرم دارد و است از افعال بندگان و اظہار قبل و تسبیح ایشان ستیر - مردن صدیق تشدید بسیار پوشیده است گناہ بندگان و عیوب ایشان را - بحسب الحیا و التستر - دست میدارد از بندگان شرم سازی را و پرده پوشی را یعنی حیاء و تستر از صفات حق اند و دست میدارد حق تعالی از بندگان خود و تحقق باطلاق و سے ہر چه ممکن است از ایشان - فاذا اغتسل احدکم فلیستر - پس چون غسل کند سیکہ از شما پس باید کہ پرده کند و پرده اندام تنائی خود را کہ این نیز نوعی از ساتریت است و در و سے تحقق است بخلق اتی تعالی و تقدس - رواہ ابوداؤد و النسائی و فی روائہ و در روایت ابی داؤد و ابن چین آمده است کہ - قال ان اللہ تیر - گفت آنحضرت کہ خدا سے تعالی سترست - فاذا اراد احدکم ان یغتسل - پس چون خواهد یکے از شما کہ غسل کند - فلیتوری بشی - پس باید کہ پوشیدہ کند اندام خود را بچیز کے

**الفصل الثالث - عن ابی بن کعب -** صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کہ نسبت ابوالمذر است و ابوالطفیل نیز آمده القناری لقب ابوسید القراء سید الانصار آمده و عمر بن خطاب اورا سید المسلمین منجواند و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا بامر اتی تعالی قرآن شنواند روایت کرده اند از سے بسیار سے از صحابہ و تابعین و یو و سے رضی اللہ عنہما کاتب وحی - قال انما کان - گفت ابی بن کعب نبو دین حکم کہ - اما من الما و ختمہ فی اول الاسلام - کہ ختمت و آقا زدن اسلام و حکم کرد و بود کہ اگر جماع کنند و از آن کنند نماز بکنند مثلاً - ثم نمی چہرنا - پسترنی کرده شد ازین فرصت و گفته شد سبب غسل نماز بکنند و در فصل اول بیان آن گذشت - رواہ الترمذی و ابوداؤد و الدارمی - و عن حماد بن عمار - رضی اللہ عنہ - قال جاء رجل الی النبی - روایت است از امیر المؤمنین علی کہ گفت آدم مرد سے بسو سے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال - پس گفت آن مرد - انی غسست من بالجنابة



[illegible]

الفضل الثانی: عن ابن عباس قال: غُسل بعض ازواجِ انبیاء - گفت ابن عباس که غسل کرد بعضی از زنان پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم فی جنتہ - بآبے که در جنت بود لعل جیم و سکون تا کاشه بزرگ که آن را القار گویند - فاراد و رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم ان یتوضأ منه - پس خواست آن حضرت که وضو کند از آن آب که فاضل نمانده بود و در آن کاسه از غسل بعضی از ازواج



فقال یس گفت آن بعض از واج - یا رسول اللہ را می گفت جنب - بدست می گیرند و این آب بقیہ آب است کہ از غسل جنابت من مانده بود - فقال ان الماء لا یجنب - بفهم یا کسر زون وفتح یا وضم زون پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ آب جنب نمیشود یعنی نجس نمیکرد و غسل کردن جنب آن و رسیدن دست و بدن او بدان - رواہ الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ و روی الداری نحوه و فی شرح السنۃ عن میمونۃ بلفظ المصنایح - و در شرح سنت روایت است از ابن عباس از میمونۃ بلفظ کدر مصباح آورده است و آن این است کہ گفت میمونۃ جنب شد من و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس غسل کردم من از حقیقہ و زیادہ ماند در و آب بقیہ آن پس آمد آن حضرت تا غسل کند از آن آب پس گفت من غسل کرده ام یا رسول اللہ از آن پس غسل کرد آن حضرت و فرمود کہ آب نباید شد بر دست جنب است و در روایتی کہ آب جنب نمیشود و آنجا در لفظ مصنایح و لفظ کتاب آنست کہ در حدیث مصباح غسل مرد از بقیہ غسل زن لازم می آید و در حدیث کتاب و صورتی مرد از بقیہ آب غسل زن و در آخر فصل ثالث بیاید کہ مرد و منی عنه است جوابش یہمان کہ در فصل اول از حدیث عائشہ گذشت و عن عائشہ رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یغتسل من الجنائۃ ثم یستقی فی - غسل میکرد از جنابت پستر گری محبت بن یعنی اصحاب سے شریف خود را می چسباند پس تا گرم گردد و مرد را بر جاسے جامہ خود می ساخت کہ آن گرم میشود - قبل ان اغتسل - پیش از آنکہ من غسل کنم پس از اینجا معلوم شد کہ بدن جنب پاک است - رواہ ابن ماجہ و روی الترمذی نحوه فی شرح السنۃ بلفظ المصنایح - و در حدیث مسلم آمد است کہ عائشہ حاضر می بود و آب بخورد پس آن حضرت میداد پس می نهاد آن حضرت درین خود را بر جاسے و درین و بعض و جنابت یک حکم دارد - و عن علی - رضی اللہ عنہ - قال کان النبی - بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یخرج من الخلاء یرون فی آبدان آنجا - فیکرنا القرآن - پس بخوانید از قرآن را و یا اکل معنا اللحم - و بخورد یا با گوشت یعنی پیش از وضو - و لم یکن یجھد و یجھز - شک را وی است و منی یجھد و یجھز یکے است یعنی باز نمیداشت آن حضرت را - عن القرآن - از خواندن قرآن - شئی - هیچ چیز - یسأل الجنائۃ - مگر بدن جنب - رواہ ابوداؤد و النسائی و روی ابن ماجہ نحوه - و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقرا الحائض ولا الجنیب - بخواند حائض و نہ جنب خواہ مرد یا زن - شئ من القرآن - هیچ چیز را از قرآن - رواہ الترمذی - پس نزد بعض تمام آیت خواندن حرام است کثر از آیت میتوان خواند و نزد بعض کثر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمہ و ظاہر لفظ عام است و اگر قصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نہ قصد تعادلت قرآن با کسے ندارد و نزد بعض و علی کے قنوت خواندن نیز حرام است و باقی از عہد و از کار لا باس بہ است - و عن عائشہ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و جواہدوا البیوت عن المسجد - روئے برگردانید این خانه را از جانب مسجد تا ما و خانه آن سو فرود و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نباشد - فانی لا اصل المسجد لحائض ولا جنب - زیرا کہ بدستی من حلال نمیدارم و آمدن مسجد را بر اسے حائض و جنب خواہ بطریق مرد یا شہد یا کثرت نزد شائستہ بطریق عبور جائز است

والملک نیز ہمیں ست و طبعی قتل کردہ کہ نزد احمد گشت نیز جائز است و اللہ اعلم و ظاہر حدیث مجموعہ و اطلاقہ مؤید مذہب است۔  
 رواہ ابو داؤد۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تدخل المملکۃ مینا فیہ صورۃ۔ در بے آئند  
 فرشتگان خانہ را کہ در دوسے مثال جوانی ست۔ والا کلب۔ ونی در آئند خانہ را کہ در دوسے گئے ست و کلام درین در باب التناویہ  
 بیاید۔ والا جنب۔ ونی در آئند در خانہ کہ در دوسے جنب ست مراد کسے ست کہ جنب بودن عادت دارد و بواہ نتوان و تکامل میرود  
 چنانکہ وقت نماز گذرد و غسل نکند و این بر تقدیر سے کہ وضو نکند۔ رواہ ابو داؤد والنسائی۔ وعن عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ مولاے  
 بنی مخزوم بود و یا سر را ابو حفص لیفہ راہ خود را کہ سمیہ بن نعمین و فتح بسم و تشدید تحتانیہ بوسے ترویج کرد و ازو سے عمار بوجود آمد و پدر و مادر او  
 ہمہ قدیم الاسلام اند و عمار از مستضعفین ست کہ عذاب کردہ شدہ در راہ خدا یکبار سے مشرکان اور امیوسوختند پس آن حضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم برو سے بگذاشت و گفت یا ناکوئی بردا و سلاما علی عمار کا کنت علی ابراہیم دو سے از مہاجرین اولین سابقین ست  
 حاضر شد پدر او تمامہ مشاہد را و دوسے از دلائل حقانیت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم تشکاک  
 الفقیہ الباغیۃ الحدیث و کشتہ شد بصغین و مناقب او کثیر است و مادر او را ابو جہل ملعون و فرج زد و کشت۔ قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم لئن لایقر بہم المملکۃ۔ سہ کس اند کہ نزدیک بنی آئند ایشان را فرشتگان۔ جیفۃ الکافر کیے مردہ کا زو بعض ذات کافر  
 مراد در مردہ یا زندہ اما استعمال جیفہ در مردہ بیشتر ست۔ و المتضغ بالخلق۔ دوم مرد سے بسیار آلودہ مخلوق یعنی خاصکے مجمہ نام  
 طیب مشہور سے ست کہ در دوسے غالب زعفران ست و درین جزو تشدید است در منع ازان۔ والجنب الا ان یتوضا۔  
 سوم جنب اگر آنکہ وضو کند۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم۔ و سے و پدر و سے و جد و سے ہمہ  
 تابعین آمد و جد کلاں و سے عمرو بن حزم صحابی ست کہ آن حضرت اور عامل یمن ساخت و کتا سبے بوسے نوشت چن آنکہ  
 روایت کیلئے۔ ان فی کتاب الذی کتبہ رسول اللہ بدرستی کہ در کتا سبے کہ نوشتہ است آن را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لعمرو  
 بن حزم۔ مر عمرو بن حزم را فتح حاسے محلہ و سکون زانے کہ آن حضرت اور در ناحیہ از یمن عامل ساختہ بود و دوسے ہندہ سال  
 بود کتا سبے بوسے ہمراہ ساختہ کہ در دوسے بیان فرائض و سنن و صدقات و دیات و جزآن نوشتہ و آن کتاب مشہور ست  
 در باب یمن و در آن کتاب نوشتہ بود۔ ان لا یس القرآن الا طابہر۔ ہرگز مساس نکنہ قرآن را مگر کسے کہ پاک ست و مراد ظاہر از حدیث  
 داشتہ اند۔ رواہ مالک و الدارقطنی۔ وعن ثعلبہ قال تطلقت مع ابن عمر فی حاجتہ۔ ثعلبہ کہ مولا سے ابن عمر ست و تائبے  
 ثقہ است کثیر الحدیث صلی او از و علم ست و بعض گفتہ اند از عرب ست و از کبار تابعین دائمہ ایشان ست مات شتہ سبع و عشرۃ  
 گفتہ ردان شدم ہمراہ ابن عمر حاجتہ کہ دوسے داشت۔ ثقیفہ ابن عمر حاجتہ۔ پس ردان کرد ابن عمر آن حاجت خود را۔ و کان  
 من حدیثہ یومئذ قال۔ و بود از جملہ حدیث ابن عمر کہ ردان روز کرد این کہ گفت۔ مر رجل فی سکتہ من السکک۔ گذشت مرد سے  
 در کوچہ از کوچہا و سکہ بکسر بین و کاف مشہور یعنی راہ ہموار و برابر۔ ثقیفی رسول اللہ پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را۔  
 صلی اللہ علیہ وسلم و در خسیح سن فاکٹا۔ و حال آنکہ تحقیق میردن آمدہ بود آن حضرت از آنجائہ۔ او بدل یا از پیشاب کردن شک

راوی است۔ فسلم علیہ۔ پس سلام داراکن مرد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فلم یرو علیہ۔ پس بازگروانید آن حضرت سلام دے  
یعنی ندا و جواب سلام دی راحی اذاکا والرجل ان تیواری فی السکة۔ تا وقتیکہ نزدیک بود آن مرد کہ پنهان گرد و در کوچه۔ ضرب رسول را  
زویغیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیدید علی الحائط۔ مرد دوست خود را بر دیوار۔ مسح بہا و چه۔ مسح کرد بہر دو دست روئے مبارک  
خود را تخم ضرب ضربه آخری نمسح ذراعہ۔ پسترنزد ہر دو دست را بار دیگر بر دیوار پس مسح کرد بہر دو دست خود را تا آنجہ یعنی تیمم کرد۔ ثم روی علی  
الرجل السلام۔ پسترنزد گردانید بر آن مرد سلام را۔ وقال انه لم یحس ان ارد علیک السلام۔ و فرمود کہ مرا باز نداشت از روی کردن سلام  
بر تو بغیر۔ الا انی لم کن علی طهر۔ گر آنکہ نبودم من بر طہارت۔ رواہ ابوداؤد۔ ظاہر منظر در حدیث کہ شدہ آنست کہ مانع از روی سلام آن بود  
کہ آن حضرت کردہ داشت رو سلام را بے وضو بجهت اشتغال آن بلفظ سلام کہ اسے از اسامے آئی ست اگر چه مراد بدان بخا  
سعی سلامت ست و در اینجا غایت تنظیم ست مرد خداوند تعالیٰ نام او را و لیکن این مشکل می شود بانکہ در صحیح آمدہ است کہ روئے  
صلی اللہ علیہ وسلم ذکر میکرد خداوند تعالیٰ را در ہر وقت بہر حال و اگر گویند کہ مراد بآن ذکر قلبی ست گوئیم بصحت رسیدہ است ذکر لسانی  
نزد خروج از خاک میگفت الحمد للہ الذی اخرج عنی یا یونسی الحدیث و تسمیہ پیش از وضو نیز گذشت کہ باز نمیداشت او را از قرآن هیچ چیز  
گر جنابت و بیرون می آمد از وضو و تعلیم میکرد صحابہ را قرآن پیش از آنکہ وضو سازند و مانند آن میگویند کہ غریبت آن ست کہ بے وضو نام خدا  
نیکرند و آنچه شام ذکر کردیم ہمہ از قبیل خجست است کہ برائے تعلیم جواز و تسہیل امر بر است آن را کہ گفتیم من و بخدا و توفیق کہ این جواب  
جاری نمیکرد و در تسمیہ قبل الوضو چہ آن از قبیل غریبت ست بے شبہ بلکہ ہر چہ وارد شدہ در موضع خاص مستحب ست ذکر آن کالا  
یعنی پس ظاہر آن ست و اللہ اعلم کہ ذکر خداے تعالیٰ بے طہارت جائز ست لیکن با طہارت افضل و اکمل دادے است  
و بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آن وقت چیزے از سلطان و عظمت آئی جل ذکرہ وارد شدہ کہ نگذاشت او را کہ ذکر نامے  
کند بے طہارت خصوصاً در رو سلام کہ گنجایش توقف و تاخیر دارد و علی الفور واجب نہ ولیکن تا وضو کردن تاخیر نکرد در آن سال آن  
مرد بر دو برو سلام فوت شود و عذر بعدی گردد پس تیمم کرد و جواب سلام دے داد و تعلیم کرد کہ تیمم در امثال این کافی ست مع وجود وقت  
بر آب نالیم۔ وعن المہاجر بن قنفذہ انی البی۔ روایت ست از مہاجر بن قنفذہ بضم قات و سکون نون و ضم فا و ذال ہمچہ  
در آخر نام کہ او خلف بن عمیر و مہاجر لقب او ست کہ آن حضرت فرمود ہذا المہاجر حقاً و صحابی قرشی تیممے ست و بعضی گفتہ اند  
اسلام او در فتح مکہ است و حسن بصری و غیر دے از دے روایت کردہ اند کہ دے آمد بغیر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم و بیہول  
و حال آنکہ آن حضرت بول میکرد۔ فسلم علیہ۔ پس سلام کرد بر آن حضرت۔ فلم یرو علیہ۔ پس رو کرد آن حضرت سلام را بر دے  
حتے تو صاف۔ تا آنکہ وضو ساخت اینجا چون بیم غایب شدن مسلم و نوات او نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد پس ازان جواب سلام  
دے داد۔ ثم اعتمد رالیہ۔ پسترنزد خواہی کرد بوسے۔ وقال۔ و فرمود۔ الی کہ است ان اذکر اللہ الاعلیٰ طهر۔ بدرستی کہ من مکودہ  
پنداشتم کہ ذکر کنم نام خدا را مگر بر طہارت۔ رواہ ابوداؤد و رومی النسائی الی قولہ حتے تو صاف۔ روایت کرد این حدیث را  
تا آخر ابوداؤد و رومی النسائی تا قول اصحتے تو صاف و قصہ اعتداز ذکر نکرد۔ وقال۔ و گفت نسائی این عبارت را کہ

فلما توفوا لہ علیہ طیبی گفتہ کہ درین حدیث دلیل است بر آنکہ ہر کہ تقصیر کرد در جواب سلام بعد از نماز از اعدا رہا کہ اعتذار کند بسوئے و سہ تا منسوب نگردد بکہ در بعض شریح گفتہ کہ حاشا کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در ادائے عبادت قاصر توان گفت بلکہ تاخیر از جہت وجہ مشغور و عدم بود و اعتذار محض نقص و تبرع و مقصود زجر و تشدید بود و تنبیہ بر آنکہ سلام بجا بولی کنند مکرر دست و ترک کلام و اگر است آن بر قضاے حاجت و تغیر ذات حق و صفات و سہ و تنزیہ ساحت غرت و عظمت و سہ لقائے کہ ذکر شود در پنجین وقتے از جہت بودن سلام از اسمائے و سہ و اللہ اعلم

**الفصل الثالث عن ام سلمۃ** قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحسب یضم یا و ضم نون ثم نیام۔ بود آن حضرت کہ جنب می شد پستری خواب میکرد۔ ثم یثبۃ ثم نیام۔ بعد از خواب بیداری شد باز خواب میکرد یعنی با جنابت مگر خواب میکرد و بیدار میشد و مہارت بغسل نمیکرد و سابقا معلوم شد کہ وضو کردہ بخواب میرفت و خواب آن حضرت خود ناقص وضو بود پس بہمان وضوی بود و از غیر وضو صلی اللہ علیہ وسلم اگر چه خواب ناقص است اما ظاہر آنست کہ بہمان وضو کہ بعد از جنابت کردہ بخواب رفت و طہارت نوم کافی است اگر چه بعد از وضو بیدار شدہ بعد از آن بخواب رفته است و اللہ اعلم۔  
رواہ احمد۔ وعن شعیبۃ قال ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنۃ۔ گفت شعبہ کہ ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت۔

یفرغ۔ یضم یا و کسرا۔ بیدہ البیہ علی یدہ الیسیری۔ میرنخت آب بدست راست خود بدست چپ۔ صلیع مرار۔ ہفت بار۔ ثم یغسل فرجہ۔ پستری شست فرج خود را۔ فتنۃ مرۃ کم افرغ۔ پس فراموش کرد ابن عباس کیاری کہ چند بار ریختہ است فسالنی۔ پس پرسیدم کہ چند بار ریختہ شدہ است آب۔ نقلت لا ادری۔ پس گفتم من در نمیدانم و یاد ندارم من کہ چند بار شستہ شد۔ فقال سبیس گفت ابن عباس بطریق زجر و توج۔ لا اثم لک و لا یمنک ان تدری۔ نیست مادر مر ترا یا مباد مادر ترا چہ چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن و لا اثم لک کلمۃ ایست کہ عرب بطریق ضم و دشنام آن را ذکر کنند و لا ابا لک نیز در مثل این مقام مذکور گردد و از اینجا معلوم میشود کہ تلمیذ را باید کہ در پیش شیخ از عمل او حاضر و مستقیق باشد و غافل نبود و تا عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل کند و شیخ را میرسد کہ او را بر ترک آن ادب کند و در شستی نماید۔ ثم یوضو وضوہ للصلوۃ۔ پستری وضو کرد ابن عباس بچو وضوئے و سہ برائے نماز۔ ثم یغسل علی جلدہ الماء۔ پستری نخت بر بدن خود آب را۔ ثم یقبل بکذا۔

کان رسول اللہ۔ پستری گفت ابن عباس پنجین بود بغیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم تیطہر۔ غسل میکرد و مبالغہ میکرد در طہارت رواہ ابوداؤد۔ بدانکہ انچہ وارد شدہ است در احادیث از شستن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستہا را پیش از شستن فرج یا مطلق است یا دو بار یا سہ بار است و در فصل اول از باب الغسل ہم از روایت ابن عباس گذشت کہ ریخت از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب بدست راست خود بدست چپ پس شست فرج خود را سہ ذکر بعد سہ معین پس انچہ از ابن عباس شعبہ روایت کرد کہ ہفت بار آب ریخت در صورتے مخصوص باشد بجنبت مبالغہ در تطہیر و تغلیف چنانکہ در تطہیر او نے در بعض احادیث آمدہ است و شیخ ابن حجر گفتہ کہ شاید بجنبت نجاستے بود کہ در دست چپ و سہ بود و این وجہ افادہ عدد سبیس نمیکند مگر آنکہ قید کنند

کہ بچا سے سخت ہو کہ جب بالقد غرسل نرود و وسیع عدد سے ست کہ رو سے کمال دارد و اگر گویند کہ آن اتفاقاً بود از ابن عباس پس سوال د  
از شعبہ نزول ایشان و درستی نمودن بری ہم درایت منافات دارد بآن چه این ظاهر و وجوب رعایت عدد است۔ و عن ابی رافع  
مولائے آنحضرت است بعض گفتے مولائے عباس بود کہ بآن حضرت بخشیدہ بود نام او اسلم است در صل فطی است اسلام آورد و پیش از پدر  
و حاضر نشد پدر را و حاضر شد احد را و مشاہدے کہ بعد از دست و گفته اند کہ چون بشارت آورد باسلام عباس آنحضرت او را  
احتاق کرد۔ قال ان رسول اللہ گفت ابی رافع کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم طاف ذات یوم علی نساکہ گشت کرد یک روز سے  
بر زنان خود و بگذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با ہمہ ایشان لغتسل عندہ بہ و عندہ نہدہ۔ در حالے کہ غسل میکن نزول این یعنی  
نزد ہر کد غم علی ملحدہ کرد۔ قال فقلت کہ گفت ابی رافع پس گفتم من مرا آنحضرت را۔ یا رسول اللہ لا تجملہ غسلا واحدا آخر۔ آیا نمیکردانی با چرا  
نمیکردانی آن غسل را یعنی چرا بعد از ہمہ یک غسل نکردی و الا آنحضرت و شد و ہر دو روایت است۔ قال۔ فرمود۔ ہذا۔ این ہر بار جدا  
غسل کردن۔ از کمی۔ زیادہ شونده تراست از رو سے ثواب۔ و طیب۔ و خوش آیندہ تراست نفس را۔ و اطہر۔ و پاک تر  
و لطیف تر است و ظاہر آنست کہ این ہر سہ یک معنی است یا قویہ و در معنی اند برائے تاکید و مبالغہ مکرر آوردہ و طیبی گفتے کہ ظاہر  
آنست کہ تطہیر برائے ظاہر است و تزکیہ و تطہیب برائے باطن با اول یعنی تزکیہ از برائے از الہ اخلاق و سیمہ و ثانی یعنی تطہیب  
برائے تجلی باوصات حمیدہ و از اینجا ظاہر شد کہ از اینجا کہ بعد از ہمہ یک غسل کرد چنانکہ در فصل اول از حدیث انس گذشت از برائے  
تعلیم بر خست و تسہیل امر بر امت بود۔ رواہ احمد و ابوداؤد۔ و عن الحکم بن عمرو صحابی ست نزول کرد بصبر را و معدود است ایشان  
دو الی گردانید او را زیاد بر بصبر پس از ان غزل کرد و الی خراسان ساخت پس مرد ہر و نشہ خمسین یا احد سے و خمسین روایت کرد  
از رو سے حسن بصری و غیرہ سے۔ قال نبی رسول اللہ گفت نبی کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان یتوضا الرجل۔ از وضو کردن مرد  
بفضل ظهور المرأة۔ بقیہ آب طہارت رن خود بقیہ آب وضو باشد یا غسل۔ رواہ ابوداؤد و ابن ماجہ و الترمذی و زاد۔ و زیادہ  
کرده است ترمذی این لفظ را بطریق شک راوی۔ او قال بسورہا۔ یا گفت وضو کند مرد و بسور زن و سور بضم سین و کون و او  
بقیہ شے و بیشتر اطلاق و سے بر بقیہ طعام یا شراب کہ کسی بخورد یا بنوشد واقع شود تا مراد اینجا فضل ظهور و بقیہ آب طہارت  
ست و شک راوی در مجرد لفظے ست کہ لفظ کرده بدان آن حضرت کذا قال الشیخ ابن حجر۔ و قال۔ و گفت ترمذی۔ ہذا  
حدیث حسن صحیح۔ و عن حمید الحمیری قال۔ حمید بضم حا و فتح حمیر منسوب بحمیر بن سبأ کہسر حا و سکون میم  
تا بلع جلیل القدر است و از قدمائے تابعین از ثقات بصریین و انکہ ایشان است و محمد بن سیرین گفت کہ حمید اعلم اہل بصرہ  
واقفہ ایشان بود گفت۔ لقیبت رجلا محسب البنی۔ ملاقات کردم مردی را کہ صحبت داشتہ است پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
اربع سنین۔ چہار سال۔ کہا صحبہ ابو مہرۃ۔ چنانکہ صحبت داشتہ آن حضرت را ابو ہریرہ کہ در غزوہ خیبر کہ در سال ہفتم از ہجرت  
بود اہمان آورد۔ قال نبی رسول اللہ گفت آن مرد کہ نے کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان یتغسل المرأة بفضیل  
الرجل۔ از غسل کردن زن نے بزیادت و بقیہ آبے کہ غسل کرده است بدان مرد۔ و یتغسل الرجل بفضیل المرأة غیل

کند و بقیہ آب کے غسل کردہ است بدان زن - زاد مسدود یا کرده است - سد و بروزن منظم کہ از کبار اتباع تبع تابعین است و در مرتبہ احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہما این عبارت را کہ - و لیفر فاجمعوا - و باید کہ آب بگیرند از ظرف ہر دو از مرد و زن یکبارگی نہ نبوت اگرچہ در لغت جمعاً نیز در کرت و دو غسل ہر یک از فضل دیگر لازم می آید چنانکہ سابقاً در حدیث عائشہ در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان کردیم اما این قدر عفو است و منی عنہ غسل است بفضلی کہ بعد از غسل در ظرف بگذارد - رواہ ابو داؤد و الشافعی و زاد احمد فی الموطا و زیادہ کردہ است امام محمد بن احمد بن حنبل در اول این حدیث این کلام را کہ - نمی ان می شیطا عندنا کل یوم - نمی کردہ است آنحضرت ازین کہ شامہ کند یکے از ماہ بروز - او بول فی منفصل یا بول کند در جاے غسل کردن - رواہ ابن ماجہ عن عبد اللہ بن حسن - بدانکہ نزد اہل حدیث در طریق اساتید این دو حدیث سخن است و اگرچہ ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفته است و لیکن سہی تصنیف آن کردہ و ابہر می گفتہ کہ خطابی گفت اہل حدیث را ضعیف نیستند بطریق اسانید سے اعتسال رجل بفضل مائزۃ و اعتسال امراة بفضل مائزہ چل و اگر ثابت شود محمول است بشیخ و شیخ ابن حجر گفتہ کہ بیچ یکے از اوست بآن نزفہ و محال است کہ حدیث صحیح بخند و تحکس بآن عمل نکردہ و بسوے آن نزفہ باشد و درین قول شیخ نظر است چہ بعضے از ائمہ مذہب امام احمد بن حنبل بدان رفتہ اند بطریق تعبد بدان فائل شدہ اند چنانکہ در شرح تفصیل بیان کردہ ایم

## باب احکام المبادی

باب در بیان حکماے انواع آب چنانکہ آب آسمان و آب زمین و چشمہ و غیر چشمہ کہ دریا است و آب ایستادہ و روان قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و پس خوردہ و حیوانات و آب حوضہا کہ در بیا باہنامی باشند و آب گرم شدہ و در آفتاب و غیر آن از انخبہ درین باب مذکور شدہ .

**الفصل الاول عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبولن احدکم - باید کہ بول نکند یکے از غلہ فی الماء الدائم الذی لا یجری - در آب ایستادہ کہ نہ رود و روان نیست - ثم یقتل فیہ - پستروے غسل میکند و روان آب و این گویا علت نبی الزبول کردن است یعنی دور است از عاقل کہ بول کند در آب و حال آنکہ غسل کند و روے متفق علیہ باید دانست کہ مراد آب قلیل است چہ اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیکرد و غسل دروے جائز و بعض گفتہ اند کہ اگر خود کثیر ہم باشد و متنجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید کہ اورا دیدہ دیگر آن ہم بول کنند و عادت گردد و زفتہ رفتہ آب تغیر یابد و مراد بتغیر آب تغیر صفات اوست از رنگ و بو و مزہ نبی بر تقدیر اول براسے حرمت است و بر تقدیر ثانی براسے کراہت و قید لا یجری براسے آنست کہ آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و نزد بعض شافعیہ آب اگر قلیل باشد و چون جاری باشد کہوہ است و قید اعتسال اتفاقست و وضو نیز عین حکم دارد و غلط نیز در حکم بول است بلکہ سخت تر و بدتر از آن و گفته اند کہ این ہمہ تفصیل در روزست و در شب قضاے حاجت در آب مطلق مکروہ و ممنوع است از جهت ترس اندکے جن کہ سیگویند کہ جاے ایشان در شب ہر جا کہ آب است می باشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی - و فی روایۃ لمسلم قال - و در روایتیے مرسل را آمدہ است -**



لا یقتل احدکم فی الماء الدائم و یوجب غسل نکمہ یکے از شما در آب ایستاده و حال آنکہ دوسے جنب است و ایجاب مرا از میراد  
 قلیل است زیرا کہ اکثر حکم جاری دارد و معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی معلوم گردد۔ قالوا کیف یغسل۔ گفتند چون در آب غسل نکند چگونہ  
 کند سیاہریرہ قال۔ گفت ابوہریرہ۔ یستاد لہ سنا دلا۔ بگیر در آب را اگر رفتن یعنی برادر در آب را بدست و غسل کند بیرون آب از جہا  
 سعوم میگردد کہ اگر جنب دست در آب و در آن آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نمیکرد اما اگر دست در آب برآید شستن دست  
 از جنابت در آن مستعمل گردد و قال الشنسی۔ وعن جابر قال نبی رسول اللہ۔ گفت جابر نبی کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
 ان یبال فی الماء الرکد۔ از بول کردن در آب ایستاده۔ رواہ سلم۔ وعن السائب بن یزید۔ حلیف نبی امیر باغی عبد  
 است ولادت او در سال دوم از ہجرت است و حاضر شد تحتہ الوداع را با پدرش در ہفت سالگی صحابی صغیر است رواہ  
 میکند از پدرش عامل گردانیدہ بود او را عمر رضی اللہ عنہ بر باز آمدنہ۔ قال ذہبت لی خاتی الی البنی۔ گفت سائب بر درمرا حالہ من  
 تزویج غیر۔ صلی اللہ علیہ وسلم نکالت۔ پس گفت خالہ من۔ یا رسول اللہ ان ابن اختی و ج۔ بدرستی کہ پسرخو امیرن در دناک  
 در بخور است۔ فمسح رأسی۔ پس بسود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہت مبارک خود سمر را۔ و دعائے بالبرکۃ۔ و دعا کرد مرا  
 برکت و زیادتی غیر۔ ثم تو مناک۔ پسترو شو کہ آن حضرت۔ فشربت من وضوءہ۔ پس نوشیدم از آب وضوے آن حضرت  
 مراد بقیہ آب وضو است کہ در ظرف ماندہ با آب کہ از اعضاے شریف جدا گشتہ و گفتہ اند کہ ظاہر احتمال اول است و اکثر علما  
 بر آنند چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ صحابہ جنگ میکردند بر سر آب وضوے آنحضرت اینجا نیز گفتہ اند کہ بقیہ آب وضو مرآت  
 و اگر آب جدا گشتہ از اعضاے شریف مراد باشد قول امام ابی حنیفہ بہ نجاست آب مستعمل شکل میگردد نگر اگر گفتہ شود بخوبی ترش  
 او مر سائب را بخت نداوی بود یا طہارت آن از خصائص آن حضرت دارند و خود چگونہ ظاہر نباشد و تن پاک او رسیدہ و زوال  
 نجاست حکمے کہ در حدیث است نیز بواسطہ بدن شریف تاثیر و سرائت کردہ و حال آنکہ بعضے از علما بطہارت فضیلت دے  
 صلی اللہ علیہ وسلم رفتہ اند کہ وجود شریف دے از سر تا پا ظاہر و باطن مزی و مطہر است۔ ثم قسمت خلعت طہرہ۔ پستراستاد من  
 پس پشت آن حضرت۔ فظفرت الی خاتم النبوة۔ پس نگاه کردم بخاتم النبوت۔ بین کفییہ۔ میان ہر دو شانہ آن حضرت۔  
 مثل زرا الحجلۃ۔ مانند زرا حجلہ زرت بقیم ز اے کسورہ بر آنکہ و مجلہ بتقدیم حاکم و مجلہ بر حیم ہر دو مفتوح خانہ عروسی و آن خانہ  
 می باشد مثل خرگاہ کما دارد کلان تشبیہ کردہ خاتم نبوت را در مقدار بآن و در بعض روایات آن را تشبیہ کردہ اند بہ بیضہ کہوتر و آن  
 گوشت پاره بود باین شکل بقایت نورانی و درخشانی و در بعض روایات آمدہ کہ در باطن او مکتوب بود و احدی لا شریک لہ  
 در ظاہر توجہ حیث شئت فانک منصور و لدن را خاتم نبوت بخت آن گفتہ کہ در کتب مقدمہ آن حضرت را صلی اللہ علیہ  
 وسلم بدان لغت کردہ بودند پس آن علامتی و نشانے بود بر آنکہ دے نبی موعود بود یا علامت بود کہ دے خاتم النبیین است و لدن  
 از دے پیغمبرے نباشد و گویند کہ در وقت ولادت آن را از کتب مبارک برداشتند و باین شناختند کہ دے صلی اللہ علیہ وسلم  
 از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در ابواب الشماکل آنحضرت در او اثر کتاب بیشتر ازین بیاید انشاء اللہ تعالی۔ متفق علیہ

**الفصل الثانی - عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما - قال سئل رسول اللہ - گفت ابن عمر پر سیدہ شد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم عن الماء ینکون فی القلۃ من الارض - از حال آب کے یہاں شد در بیا بان صحرا از زمین - وما ینوبہ من الدباب والسباع**

**وحال انچہ بنوبت می در آیند در ان آب از چارہ بیا بان و درندگان و منجورندگان و بول و سرگین میکنند در ان - فقال اذا کان**

**الما قلتین - پس گفت آن حضرت چون باشد آب مقدار دو قلعہ - کم بچل انجست - بر نمیدارد و قبول نمیکند پلید سے را یعنی**

**پلید نمی شود بافتادن چیز سے از پلید سے در ان و قلعہ بضم یعنی سب سے بزرگ کہ در ان آب کنند و در اصل**

**قلعہ چیز سے بلند را گویند چنانچہ کوه و کومان و تارک سر و جره را نیز قلعہ از جهت بلندی و سے گویند و از ان جهت کہ بر میدارد**

**او را مرد سے بزرگ و مقدار قلعہ دو نیم مشک خرد کہ آن را قریبہ گویند و داشتہ اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و قسم بہ**

**مقدار یک سہوے کلان کہ شمارت دیار است باشد و بحساب شرع پنجاہ من گفته اند پس قلتین دو بست و پنجاہ من**

**باشد و بعض گفته اند مقدار قریبہ صدر رطل عراقی ست و رطل عراقی صد و بیست و ہشت در ہم و من شرعی چهل پیسہ سیر شاہی**

**است و این مذہب امام شافعی و امام احمد ست کہ چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد و اما مذہب مذکور سے**

**و فرمودہ آب را تغیر نہ دہد الا آنکہ نزد امام احمد نجاست اگر بول و غائط سیلان کنندہ باشد نجس سے گردد مگر آنکہ مانند حوضها**

**باشد کہ در راہ کہ است و غریب آن ست کہ در کتب شافعیہ آورده اند کہ ہمہ آب نجس چون رفتہ رفتہ مقدار قلتین شود پاک**

**میکردد و باز چون اند کے از ان آب کم شود باز نجس می گردد گویا قلتین را نزد ایشان تاثیر و خاصیت است در طہارت آب**

**و اہل علم - رواہ احمد و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و الدارمی و ابن ماجہ و فی اخری لابن داؤد - و در روایت دیگر مرئی راؤد**

**را این چنین آمدہ کہ - فانه لا یجس - و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف ست و صاحب سفر السعاده گوید جمع**

**میکونند کہ این حدیث صحیح نشدہ و جمع میکنند کہ این حدیث صحیح ست و اکابر اہل حدیث ان را در معنفات خود ذکر کردہ اند**

**انتہی و این حدیث در صحیحین نیست و علی بن مدینی کہ امام اکملہ حدیث است و از خمیوخ بخاری است و از اقوان احمد بن حنبل**

**است گفتہ کہ این حدیث ثابت نشدہ است از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و گفتہ اند کہ سے مخالف اجماع صحابہ است**

**کہ زنگی در چاہ زعفران افتادہ بود پس ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمامہ آب و این بجنور صحابہ بود و بچکس انکار بران نکرد**

**و اہل علم و گفتہ اند بچک از فریقین را در تقدیر و تحدید آب در نجس و عدم آن حدیث صحیح از ان حضرت ثابت نیست و طحاوی**

**کہ انوائہ مذہب حنیفہ است گفتہ کہ حدیث قلتین اگر صحیح است و لیکن ما عمل بدان نکردیم از جهت آنکہ قلعہ مشترک ست میان**

**چند منی جره و قریبہ و سہ و یقین علوم نمی شود کہ مراد بدان چیست و تفصیل مقام آن ست کہ مذہب اصحاب نظر اہر آن ست**

**کہ آب پلید نیکر در هیچ جزو هیچ حال خواہ روان باشد یا ایستادہ کم باشد یا بسیار و خواہ تغیر یا بد رنگ و بود و مزہ و سے یا نیابد و عامر**

**علما از فقہاء محدثین برانندہ اگر کثیر باشد نجس نمی گردد و اگر قلیل بود میگردد و آنکہ در حدیث بر بعضا نواقع شدہ است کہ الما بطور لا ینجس**

**شیء و تمسک اصحاب نظر اہر است مراد بدان ما کثیر است و اختلاف ست میان ائمہ اربعہ در مقدار قلیل و کثیر نزد امام مالک انچہ**

تغیر نیابد لون در سج و طعم و سہ کثیر است و آنچه تغیر یا بدلیل پس و سہین تغیر و عدم تغیر را معیار قیلت و کثرت داشتہ و نزد امام شافعی و احمد ہر چہ قبلتین برسد کثیر و ہر چہ کمتر از ان باشد قلیل و نزد امام ابو حنیفہ و اصحاب او کہ اگر آب آن قدر بود کہ بجنبانید آن اجزائے او از ہم جدا نگردد بعض نجس و بعض بے شدتہ و بعض کثیر است و الا قلیل و نزد متاخرین مشائخ بساحت قرار یافتہ و نزد بعض بدہ درود و نزد بعض بہ بست و در بست و بعض ظن غالب دارند اگر ظن غالب و مول نجاست بجانب دیگر است وضو نکند والا بکند و تحقیق دلائل و تفصیل آن در شرح سفر السعاده کردہ شدہ است و در شرح نیز آورده شد فلے طلب شد۔ وعن ابی سعید الخدری قال۔ گفت۔ قیل۔ گفتہ شد۔ یا رسول اللہ ان ترؤسنا سن بر بفساعتہ۔ آیا وضو بسا زیم از آب این چاہ کہ نام او بر بفساعتہ است بفسم با سہ موصوہ وضو و بجمہ و مشہور است در مدینہ مطہرہ۔ وہی بر یثقی فیہا الخیض۔ و حال آنکہ آن چاہ سہ است کہ انداختہ می شود در و سہ حیفن یکسر حافو سح یا صح حیفن یکسر و سکون خرۃ بجامہ بخون حیض آلودہ۔ و لحوم الکلاب۔ و انداختہ میشود در و سہ گوشتہا سہ سگان۔ و النتن۔ و انداختہ میشود تن مفتح نون و سکون تا بو سہ بدو مراد اینجا چیز با سہ بدو است۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان الماء طور لا یخسہ شئی۔ بدہستی کہ آب این چاہ پاک است پلید نمی گرداند و را چیزے زیر کہ بسیار و چشمہ دار است و گفتہ اند کہ این چاہ در آن وقت جاری بود و رہے بسا تین داشت مثل جوے روان اگر چہ در درہ بود و آن قدر نبود کہ آب و سہ بخریک منفضل نگردد و فافہم و در بعض روایات از مشائخ مذہب اچاہ چشمہ دار حکم آب جاری دارد۔

رواہ احمد الترمذی و ابی داؤد و النسائی۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ۔ پرسیدم و سہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ اننا نرکب البحر۔ بدہستی کہ ما سوار میشویم در یارا۔ و نخل مت القلیل من الماء۔ و بر میداریم با خود اندک از آب۔ فان تو منانا بے عطشا پس اگر وضو کنیم بآن آب کہ برداشتہ ایم تشنہ می مائیم۔ انفتو صابا ما انخو آیا بگیریم از آن آب پس وضو کنیم بآب دریا گو یا استبعاد ایشان توفی بآب دریا را ناشی از فہم تخصیص بود از کریم و انزلنا من السماء ماء طهورا یا خفت و سہ آب آسمان را در اوصاف۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم در بیان جواز توفی بآب دریا۔ ہو الطہور ماء وہ۔ دریا پاک کنندہ است آب و سہ ہو اجل میتتہ۔ و حلال است خود مردہ او مراد ماہی است کہ اورا فنج نمیکند و میتہ بفتح میم چیزے کہ اورا فنج نکند و فنج ماہی ہمین شکار کردن و بر آوردن است از آب و اگر در آب مردہ بحدیب ماحلال نیست و تحقیق آن در کتاب ضیوۃ بائج بیاید انشاء اللہ تعالی۔ رواہ مالک و الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی۔ وعن ابی زید عن عبداللہ بن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لہ۔ ابو زید مخزومی کہ از تابعین است و مولا سہ عمر بن حرث است و بخاری است و را تضعیف کردہ از عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت مراد را۔ لیلۃ الحن۔ در شب جن و آن شبے است کہ جنیان نزد حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم آمدند و آن حضرت ایشان را دعوت کرد و بر ایشان نسر آن خواند و ایشان بر قوم خود باز گشتند

و حقیقت حال بایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب میخواست برای وضو  
 ابن مسعود حاضر بود و میطره با خود داشت پس آن حضرت از وی پرسید: مائی او دوتاگ - چه چیز است در میطره تو - قال قلت بنید  
 گفت ابن مسعود گفتم بنید است در میطره من - قال - گفت آنحضرت - تمرة طيبة و ما رطوبه بنید چیست خرمای پاک و آب  
 پاک کننده پس زو با باشد بوی وضو بی شبهه - رواه ابو داود - روایت کرد این حدیث را این مقدار بود او و - و زاد احمد  
 و الترمذی - و احمد و ترمذی نیز زیادت کردند که - فتوحا رمنه - پس وضو کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آن بنید که در میطره بود  
 و قال الترمذی ابو زید مجهول - و ترمذی درین حدیث طعن کرده بحجت آنکه ابو زید که روایت وی از ابن مسعود آورده اند مردی  
 مجهول است و گفته اند که ابو زید مولای ابن حریث که حدیث وضوی بنید از ابن مسعود روایت کرده و از وی ابو فراره  
 روایت کرد و حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را درضعفا آورده و حاکم نیز تضعیف وی حکم کرده و گفته اند که بسیار  
 جز این یک حدیث نیست و بعضی ابو فراره را نیز تضعیف نموده اند و در مصابح گفته است - صحیح عن علقمة عن عبد الله بن  
 مسعود قال - و بصحت رسیده است از علقمة بن قیس که تابعی مشهور است فقیه کبیر ایشان و گفته اند که صحابه از وی علم میپرسیدند  
 بود شبه الناس بعد الله بن مسعود و در راه و روش مات مشه اشین و مات که روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود - لم  
 اکن النبیة لکن مع رسول الله - بنووم من در لیلۃ لکن با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رواه مسلم - و چون ابن مسعود درین شب  
 با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد و صحیح نباشد بدانکه بنید تر است که خرمای او  
 آب بنید از د و چند روز بگذارد تا بشیرنی از وی جدا گردد و تیسری سپید کند و این تا بسیار تیز و تند نشود حلال است و برای  
 آنحضرت نیز میبایستند و تمامه احوال و احکام آن در باب الاشر به بیاید انشاء الله تعالی و وضو به بنید نیز مختلف فیه است و خفیه اگر  
 آب خالص با بنید نشود جائز دارد و با وجود بنید زو ایشان تیمم جائز است و این حدیث ابو زید را که از ابن مسعود روایت کرده دلیل  
 آن می آید و در مشافیه و درین حدیث بحثی که معلوم شد طعن نیامید و تضعیف میکنند و نزد تحقیق حق با امام ابو حنیفه است و بهما است  
 را و این حدیث منقطع است و بودن ابن مسعود در لیلۃ لکن با آنحضرت صلی الله علیه و سلم نایب شده و تحقیق پیوسته است و چون  
 آنحضرت بدعوت حق مشغول شد ابن مسعود را در یکجای بنشاند و دایره گردوی کشید و فرمود تا ازین دایره بیرون نرو و  
 آنکه گفت وی در آن شب با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنووم یعنی در وقت مفاد و در کماله باجن حاضر بنووم یا در وقت بیرون  
 آمدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراه بنووم و در آخر شب پیوستم و سخن در اینجا دراز است در شرح بسط نموده شده است انجا باید  
 مکرر است و الله اعلم - و عن کعب بنه بنت کعب بن مالک و کانت تحت ابن ابی قحاده - و روایت است از کعب بنه انصاری  
 بفتح کاف و سکون موحده و دختر کعب بن مالک انصاری که از مشاهیر صحابه است و قصه وی در تحلف از غزوه تبوک مشهور است  
 و بود و این دختر کعب زن سپر ابی قحاده ابی قحاده تیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله صلی الله علیه و سلم گونید  
 و ابن حبان گفته که کعب بنه را نیز صحبت است کذا فی التقریب - ان ابی قحاده و جمل علیها - روایت می کند کعب بنه که ابی قحاده

در آمد بروی یعنی بر کبشه نمکبت در وضو پس ریخت کبشه برای ابو قتاده آب وضو را در ظرفی و در بعض روایات نمکبت  
 بلفظ مشکلم نیز آمده - فجات هرة تشراب منه - پس آمد گریه که نبو شد از آن آب که برای وضو نموده بود - فاصغى لها الاناء -  
 پس مائل و کج گردانید ابو قتاده برای گریه ظرف آب را تا با سانی آب بخورد - حتی شربت - تا آنکه بخورد و گریه آب را  
 تمامت کبشه قرآنی النظر الیه - گفت کبشه پس دیدم را ابو قتاده که نگاه می کنم بجانب دی از روی تعجب از آنکه مانند گریه را  
 تا از ظرفی که در روی آب وضو نموده بود بخورد - فقال - پس گفت ابو قتاده - انجمین یا اجته اخی - آیا عجب داری می  
 و خضر برادر من بر عادت عرب که مخاطب را برادر زاده و پسر عمی خوانند اگر چه در واقع نه همچنین باشد و اخوت اسلام  
 خود باقی است - قالت فقلت نعم - گفت کبشه پس گفتم من آری عجب دارم از آن - فقال ان رسول الله پس گفت  
 ابو قتاده بدینیکه پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم قال - گفته است که - انما لیست نجس - بدینیکه گریه نیست پسید که آب بهمان  
 انداختن روی پسید که در نجس بکسر جمیع پسید و فتح جمیع نیز خوانده اند معنی پسیدی - انما لیست الطوافین علیکم الا لطوافات - بدینیکه  
 گریه از طواف کنندگان و گردنما بر آیند گان است اگر راست از طوافین است که معنی ذکر است و اگر او است از طوافات  
 است که معنی انما است پس کلمه او بر آید مشک را دی نباشد بلکه لفظ آن حضرت باشد صلی الله علیه و سلم و تواند که  
 برای مشک بود که آن حضرت صلی الله علیه و سلم من الطوافین فرمود میان الطوافات و طواف صیغته مبالغه است که آفات  
 غلبه و کثرت می کند و مراد آنست که چون سه گردنما بسیاری گردد اگر حکم نجاست پس خورده او کنیم در هر ج و مشقت  
 اعتقاد بنا بر آن رخصت کردیم یا مراد آنست که سه و اتم گردنما بیکر دو چنانکه سالمان و محتاجان گردنمای مواسات  
 و مهربانی با وی لازم باشد بر هر تقدیر باعث مسأله و مسأله آمده و نزد امام ابو حنیفه سه سه مکرده است اگر آب دیگر باشد  
 نشود وضو کنند بان و تیمم کنند و اگر با وجود آب پاک وضو کنند جائز بود و لیکن مکرده و نزد ابی یوسف دائم و دیگر طاهر است غسل  
 ابی حنیفه بیکر است بجبت آنست که در حدیث دیگر هر را از سباع خوانده و سور سباع نجس است لیکن حدیث آنها من  
 و الطوافین آورده و نجاست را بیکر است - رده مالک و احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی -  
 و عن داود بن صالح بن دینار عن امه ان مولانا ارسلنا به لیسته الی عائشة - داود بن صالح بن دینار مدنی که از  
 کبار تابعین است و از مولای انصار و بعض گفته اند مولای ابو قتاده انصاری بود از مادر خود روایت میکند که زنی آزاد گفته  
 مادر او بود و فرستاده مادر او را با هر سه که طعام مشهور است مشتق از هر سه که معنی کوفتن سخت است و معنی اکل شدیدن نیز آمده  
 نزد عائشه رضی الله عنها - قالت - گفت مادر وی که هر سه برده بود - فوجدتها تلعن - پس یافتیم عائشه را که نماز می کند  
 فاشارت الی ان ضعیها - پس بدست باز نمود بجانب من که بنه هر سه را از نیچا معلوم میشود که مانند این اشارت کردن  
 رواست در نماز و نماز بدان تبا نه نگردد و در بعض روایات نقیبه آمده است که اشارت مغفیه مفسد نماز است و این حدیث  
 خلاف آنست و مفسد نماز یا کلام است یا فعل کثیر - فجات هرة - پس آمد گریه - فاکلت منها - پس خورد پاره از آن هر سه - فلما

الفرقة عائشة من صلواتنا پس هرگاه برگشت و فارغ شد عائشه از نماز خود - اكلت من حیث اكلت المؤمنون و هر چه  
 را از آنها بخاک خورد بود که گویا این زن نجس گردد پسید - فقالت ان رسول الله یسکون عائشة بدستیکه پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم قال انها لیسبت نجس - گفته است که گریه بلبی نیست و پس خورده او پلید نه - انها من الطوافین علیکم - بدستیکه گریه از  
 جمله گردن گذاشت برگرد شما و گفت - انی را ببت رسول الله بدستیکه من دیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تپوشنا بفضلهما -  
 وضو میکرد آبی که باقی می ماند از گریه - رواه ابو داود - و عن جابر قال سئل رسول الله گفت جابر پرسیده شد پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم استوضا با افضل الحرمه آیا وضو کنیم آبی که زیاده و باقی گذاشته اند خان - قال نعم - فرمود آری وضو کنید - و با  
 افضل السباع كلها - و با آنچه باقی گذاشته اند درندگان نیز همه و زندگان - رواه فی شرح السنه - و از اینجا معلوم میگردد که سوسبغ پاک  
 باشد چنانکه در سبب شافعی است و نزد ما سوسبغ نیز نجس است زیرا که آن متولد است از لحم و حی که نجس است و در سبب امام احمد نیز  
 همین است با اختلافی که در روایات است نزد اصحاب او و حادثی که در طهارت آن آمده و صحت آنها سخن است و اگر بصحت برسند  
 مراد حوضها و غدیرهای بزرگ خواهند بود که در بیان آن است چنانکه بیاید و اگر درنده یا علی اعموم مراد باشند لازم آید که سوسبغ نیز  
 پاک باشد و اینجا بحدیث زمره - فائدة - در محیط گفته است که اگر سبغ عضو انسانی یا جامه او را بگیرد اگر در حال غضب بگیرد  
 پلید نگردد و اگر بطریق مزاج و ملاعبت گیرد و پلید گردد چه دسه در حالت غضب بدندان گیرد فقط و در دندانهای وی رطوبت نیست  
 و در حالت مزاج بلهها میگیرد و آنها را طرباند اقال اشقی - و عن ام هانی قالت سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و میبویست و در وقت  
 است از ام هانی بنبت ابی طالب ام او فاخته بود و بعضی گفته اند تا که اسلام آورد و در سال فتح ردا بت میکند از وی سعه و  
 ابن عباس و جماعة کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد از حسین و در زمان معاویه که گفت غسل کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میبویست  
 بنبت حارث که از انما المومنین است - فی قصه نهبا اثر الحنین - باقی که در کاسه کلان بود که در وی اثر و بقیه خمیر بود و گفته اند  
 که مگر اثر خمیر در قصه بسیار نبود چنانکه تغییری یا به آب گذاشت اقال الشافعی و نزد ما اگر تغییری یا بدیکه از اوصاف آب نجس ظاهر است  
 مگر آنکه آب را از طبع وی که سیلان است بر آورد - رواه النسائی ابن ماجه

**الفصل الثالث - عن یحیی بن عبد الرحمن قال ان عمر رضی الله عنه - خرج فی ركب فیم عمر بن العاص - یتبعه**  
**بن عبد الرحمن که از تابعین و مدینه و ثقه و رفیع القدر و کثیر الحدیث است فیلین حاطب ابن ابی بلتعنه که صحابی مشهور بود**  
**گفت که امیر المومنین عمر بن العاص در سواران که در میان ایشان عمر بن العاص نیز بود - حتی وروا حوضه تا آنکه**  
**فرود آمدند بر بالای حوضی - فقال عمرو یا صاحب الحوض هل تزوجتک السباع - پس گفت عمر بن العاص ای صاحب**  
**حوض آیا فردمی آید و درمی آید برای آب خوردن در حوض تو درندگان - فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخفنا -**  
**پس گفت امیر المومنین عمر ای صاحب حوض خبر ده ما را بآن یعنی خبر دادن تو و خبر دادن تو برابر است نزد ما چنانکه فرموده فانا نرد علی**  
**السباع و تزوجلینا - زیرا که ما فردمی آییم بر درندگان و فردمی آیند ایشان بر ما یعنی آبی است بسیار گاهی مایه آییم و گاهی**



درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت۔ رواه مالک و داود بن قائل۔ روایت کرد  
 از بخدریث را مالک در زیارت کرده است زرین گفته است کہ۔ ز اوجض الرأۃ فی قول عمر۔ زیارت کرده اند بعض راویان در  
 قول عمر این خطاب این را کہ گفت۔ وانی سمعت رسول اللہ۔ و بعد ازیکم من شنیده ام پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ کہ  
 میگفتند و میفرمود۔ لہما ما اخذت فی بطونہما۔ مرسل است چہرے کہ گرفتند و شکمهای خود و نوشیدند از آب۔ و الباقی فہو  
 لنا طہور مشرب۔ و چیزی کہ باقی ماند از آب پس آن برای ماست پاک کننده و نوشیدنی۔ وعن ابی سعید الخدری  
 ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل عن الحیاض التي بین مکہ والمدینۃ۔ روایت است از ابی سعید خدری کہ از ان حضرت صلی  
 اللہ علیہ وسلم پرسیدہ شد از آب حوضہا کہ میان مکہ و مدینہ اند۔ ردوا الدیاع و الکلاب و الخمر۔ فردوی آیند و در می ندان  
 را و درندگان و سگان و خزان۔ عن الطہر منہا۔ پرسیدند از طہارت کردن از ان حوضہا کہ آیا طہارت حاصل میشود از ان۔ فقال  
 لہما ما حملت فی بطونہما و لنا مغبر۔ پس گفت آن حضرت عریض و کلاب و خمر را است آنچه برداشتند و شکمهای خود و ما را  
 است آنچه باقی ماند۔ طہور۔ پاک کننده است۔ رواه ابن ماجہ۔ وعن عمر بن الخطاب۔ بعضی آمدند عنہ۔ قال انسلوا  
 بالمال الشمن۔ امیر المؤمنین عمر گفت کہ غسل نکنید آب گرم شدہ در آفتاب۔ فانیہ پورث البصر۔ زیرا کہ بدرستی غسل کردن  
 با آب گرم شدہ با آفتاب می آرد برضی را۔ رواه الدارقطنی۔ این امر سے است از عمر رضی اللہ عنہ آندہ اما رفع آن بحدیث  
 رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بصحت رسیدہ کذا قالو او در تنزیہ الشریعۃ از حالتشہ آورده کہ گفت گرم کردم برای آنحضرت۔  
 صلی اللہ علیہ وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرہ کہ آن مورث برضی است رواه ابن نعیم فی الطب و الدارقطنی  
 فی الأفراد و فی السنن و ابن حبان از انس آورده کہ گفت غسل نکنید بآبی کہ گرم شدہ است در آفتاب کہ می میرساند  
 برضی و گفت کہ در اسابید این احادیث کذابان و وضعاعان اند کہ قبول کرده نمی شود از ایشان حدیث و ثبات  
 نشد و از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم درین باب چیزی آما از عمر رضی اللہ عنہ درین باب این قول بثبت رسیدہ و شافعی آن  
 را بسندی آورده کہ رجال وی ثقات اند کہ ابراہیم کہ در دوسے اختلاف است و شیخ دہلی صدقہ ضعیف است و در آثار  
 از نسہ یونی و دیگر آورده شد رضی و غیرے آن را تحسین نموده است و انس اعلم دیگر اند کہ قول عمر کہ مؤلف آورده خصوص  
 بغسل است و در سفر السعادۃ گفته در استعمال آب گرم شدہ با آفتاب حدیثی صحیح نشدہ و این شامل غسل و وضو و غیر  
 آن است و پوشیدہ نماند کہ بر عقد بر ثبوت مراد اعتیاد و دوام بر آن خواهد بود و یا نزد عدم معارض و مانع از ان چنانکہ  
 در بعض اطعمہ کہ اطباء از ان منع کرده اند گفته اند

### باب تطہیر النجاسات

نجاسات پلیدی ضد طہارت و پاکی و نجس بفتح جیم و کسر آن پلید و در اصطلاح فقہا بفتح معنی پلیدی آید و کسر معنی پلید نجس  
 نجس از باب سیم مع کرم کرم ہر دو آید و نجاسات بمقتضی جمع آوردن بقصد ارادۃ انواع است کہ مختلف است احکام آن۔

**الفصل الاول** - عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شرب الکلب فی اناء احدکم - چون آب خورد سگ در آوندیک از شما - فلیغسلہ سبع مرات - پس باید کہ بشوید آن آوند را ہفت بار - متفق علیہ و سنہ روایتہ مسلم - و در روایتیہ مرسلہ را این چنین آمده کہ - قال طہور اناء احدکم اذا ولغ فیہ الکلب پاک شدن ظرف یکے از شما چون آب خورد سگ در آن ظرف و ولغ خوردن سگ آب با طراف زبان و آن مخصوص است بدرندگان - ان یغسلہ سبع مرات - بشستن آن ظرف ہفت بار - اولہن بالتراب نخستین ازان ہفت بار شستن بچاک است ہذا کہ شستن ظروف بولوغ کلب ہفت بار نہ ہب اکثر حدیثین است و نہ ہب اکثر ثلثہ ہم مین است الا امام ابو حنیفہ کہ نزد و حکم سائر نجاسات دارد و آنچه در حدیث آمده است محمول بر احتیاط است نہ وجوب یا این در ابتدا می اسلام بود پس ازان منسج گشت و اللہ اعلم و آنکہ گفت اولہن بالتراب روایت مسلم است و در روایت ابو داؤد و اخرین آمده و در ترمذی و اولہن و در روایتی نزد بزار و احمدین آمده و در روایتی از امام احمد شہت بار بشویند باز بچاک - و عنہ قال قام اعرابی - گفت ابو ہریرہ ایستاد و بادی نشین و اعراب بادیه نشینان عرب را گویند و بعضی گویند بادیہ نشین را اگر چه از عجم نیز بود اعراب گویند فبال فی المسجد - پس بول کرد اعرابی در مسجد - فتناول الناس - پس گرفتند اورا مردم و در افتادند و زدند تا نگذازند کہ بول کند - فقال لہم النبی - پس گفت مرا ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم دعوہ - بگذارید اورا کہ بول کند - و ہر بقوہ اعلی بولہ بجلالہن ما - و بریزید بر جای بول او و لوی از آب - و ذو با من مار - شک راوی است کہ بجلا فرمودیاد ذوبا این بر تقدیری کہ محل ذوئوب یک معنی باشد و بعضی گفته اند کہ محل یفتح سین و سکون جیم و لو عظیم کہ پر آب باشد و ذوئوب یفتح ذال نزدیک پرمی و برین تقدیر اد برای تخمیر باشد صواب آن است کہ ہر دو معنی و لو عظیم پر آب است و او برای شک فاما لبعثتم بیسریں - زیرا کہ برانگیختہ نشدہ اید و پیدا کردہ نشدہ اید شما مگر آسانی کنندہ و دروین و مہربانی نمایندہ - و لم یبعثوا محسریں - و برانگیختہ نشدہ اید و شواری و ہندہ و این صفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بگشاید رفیق و مہربانی و سہولت و ساحت دین و شریعت موصوف است صحابہ را کہ بتوان اویند بآن موصوف ساخت مقصود در غیب و تخریض بر حق و لطف است بآن اعرابی کہ لول کرد - رواہ البخاری - و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ زمین پاک میگرد و بر خنثی آب بر بخت بکثرت غلبہ بر آنکہ غسالہ نجاست و زشائشہ پاک است اگر بر جای دیگر افتد از جامہ و بدن و زمین یا از حصیر و زمین چکد و علما را در اینجا اختلاف است فخر انست کہ اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد و پاک است اگر پیش از پاک شدن جدا گردد و پلید است و اگر جدا گردد و رنگ و لوی آن متغیر باشد پلید میگردد و باتفاق کذا فی مجمع البحار و طبعی گفته کہ این حدیث دلالت دارد بر آنکہ زمین چون پلید گردد و نجس شود پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک ازان واجب نیست و نزد ابی حنیفہ زمین نجس شود پاک گردد و اگر تا خشک شدن بگذارند زمین میباید کند و خاک ازان برداشت تا پاک گردد و انتہی و

معلوم نیست کہ اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بخدا تو مفتی کہ حدیث دلالت نکرد بر آنکہ قوم در اینجا نماز کردند پیش از خشک شدن شاید کہ ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد کہ تا نجاست سبک گردد و بوی درنگ بول بجهت غلبہ آب بر طوف شو و پاک خشک شدن شدہ باشد و حدیث ازین ساکت است و اللہ اعلم۔ وعن انس رضی اللہ عنہ۔ قال لما نحن فی المسجد مع رسول اللہ گفت انس در شامی آنکہ ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از جا اعرابی۔ ناگاہ آمد اعرابی۔ مقام بیول فی المسجد پس ایستاد کہ بول کند در مسجد۔ فقال اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفتند صحابہ۔ مہمہ مکن کن و از اینجا معلوم میشود کہ تناول و در افتادن با اعرابی کہ در حدیث سابق مذکور شد بزبان بودہ بدست اگر قضیہ کلی باشد قطعاً رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا ترموه۔ قطع نکنید بول او را۔ و نحوہ۔ بمانید او را از رام بقصد ہم زای بر اقطع کردن بول کسی را و زرم منقطع شدن بول اشک و جز آن و درین نہایت شفقت دہر بانی و علم و کرم است اذان حضرت بر غریب و نادانان کہ منع کرد و نصحت نمود و او را نہایت نرمی و شفقت و حکمت در مہی از از رام اعرابی آن بود کہ سجد چون آلودہ شد و در قطع بول بروی ہزار است و با وجود آن جامہ آن پدید میگردد و دو موضع متعذر از بختش خواہد شد۔ فترکوه حتی ہال۔ پس گذارند او را تا آنکہ بول کرد۔ ثم ان رسول اللہ۔ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم دعاه۔ خواند آن اعرابی را۔ فقال لہ ان ہذہ السابغہ لا تصالح شیئ من ہذہ البول القذر۔ پس گفت آنحضرت مراور کہ این مسجد مالا لئ نیست و نمی سزد و ہر چیزی را ازین بول و پلیدی۔ لا تأتا لذلک اللہ الصلوۃ و قراۃ القرآن۔ نیست مساجد گیرای فکر خداست یا علی کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن۔ او کما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ یا چنانکہ گفت آنحضرت این لفظ در جای بیگویند کہ مخصوص لفظ آنحضرت را و می را یا و نیست پس میگویند کہ باین لفظ فرمود کہ من گفتم یا بلفظ دیگر کہ مشابہ است۔ قال۔ گفت راوی۔ و امر رجلاً من القوم۔ و فرمود آنحضرت مردی را از صحابہ کہ دلوئی آب پیار و در زیر در را بجا کہ بول کردہ است۔ فجاہد لومن ما فسد علیہ۔ پس آورد آن مرد دلوئی را از آب پس ریخت از ابر بول و تن بسین مہل ریختن و اگر بریزند و بر ایشان گذارند پس بچہ و در حدیث ہمما است و نسخ متعددہ بہرہ و در بعض نسخ فشنہ بچہ نیز واقع شدہ است۔ متفق علیہ۔ وعن اسماء بنت ابی بکر۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت سألت امرأة رسول اللہ گفت اسماء بنت ابی بکر صدیقہ کہ صحابیہ بہت و فضائل و مناقب بسیار دارد و والدہ عبد اللہ بن الزبیر رسید زنی پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فقالت۔ پس گفت آن زن۔ یا رسول اللہ ایت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من حیضہ۔ خبر دہ کیے از ما را چون برسد جامہ او از خون از حیض و حیضہ بکسر جاد فتح آن مرد و آمدہ است۔ کیف تصنع۔ چکند و چگونه پاک کند جامہ را اذان۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا اصاب ثوب احدکم الدم من حیضہ۔ چون برسد جامہ یکی از شما را خون حیض۔ فلتقرصہ۔ پس باید کہ بالدا آنرا بسراکششان و ناخوان۔ ثم لتغسلہا۔ پس بشوید او را و نسخ در نشت یعنی پاشیدن آب است و لیکن در اخادیش نزد ما مجول بر شستن است۔ ثم لتغسل فیہ۔ پس اگر خواہد کہ نماز بگذارد و را بخامہ یعنی پیشتر از آنکہ خشک گردد و چنانچہ در احادیث آئندہ بیاید۔ متفق علیہ۔ وعن سلیمان بن سیار۔ یولای

ام المؤمنین میبونه برادر عظامی بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین است فاضل ثقة عابد و روح حجت کی از فتاویٰ سبعة سنه  
 مات سنة سبع و ایت - قال سالت عائشة عن ابي بصیر الثوب - گفت سلیمان پرسیدم عائشه را رضی الله عنها از حکم منی که  
 میسرد جامه را - فقالت كنت اغسله من ثوب رسول الله - گفت عائشه بودم من که می شستم منی را از جامه پیغمبر خدا - صلی الله  
 علیه و سلم فخرج الی الصلوة - پس بیرون می آمد آنحضرت بنواز - و انزل الغسل فی ثوبه - و نشان شستن که تری میداشت در جامه آنحضرت  
 پیوسته علیها - وعن الاسود و وهام - اسود بن یزید بن قیس نخعی برادر زاده علقمة بن قیس است و بود اس از عم خود و دخی خال  
 ابراهیم نخعی است زمان آنحضرت را دریافته و خلفای از بریده و از اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهد زادگاه او  
 ابراهیم و غیر او هشتاد و چهار ساله و عمره برآورده و بود و صلواتم تا وقت موت و ختم میکرد و در و شب مات سنة اربع و خمسين و سبعين و همام  
 نخعی نیز تابعی کوفی ثقة است از عباد اهل کوفه و علمای آن روایت می کند از ابن مسعود و عائشه و جز ایشان از صحابه  
 و روایت کرده از دوسه ابراهیم و غیر دوسه مات سنة خمس و ستين پس روایت میکنند این دو تابعین عن عائشة قالت  
 كنت افرك المني من ثوب رسول الله - گفت عائشه بودم من که میمالیدم منی را یعنی خشک را از جامه پیغمبر خدا - صلی  
 الله علیه و سلم رواه مسلم و ایت کواخیث را مسلم بر روایت اسود و وهام از عائشه - و بر روایت علقمة و الاسود عن عائشة نحوه -  
 روایت کرده علقمة و اسود از عائشه مانند آن - و تیس - و درین روایت این زیادتی نیز هست که - ثم یصلی فیہ یسرها میگردان  
 آنحضرت در آن دین احادیث دلیل است بر نجاست منی چنانکه مذهب ماوندی مالک و روایتی از احمد است و در و شافعی  
 و مشهور از مذهب احمد منی طاهر است و دلیل ایشان آنست که منی اصل و ماده پیدایش و درستان خدمت پس چگونه گوئیم که  
 نجس است و در اقلنی و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 از منی که میسرد جامه را پس فرمود که آن بمشابه آب منی است و آب حلق است کفایت میکند که بالای آنرا بخرقه یا کتفه و دلیل ما  
 احادیث است که ارد شده و غسل از آن و فرک برای تسهیل امر است بجهت شدت ابتلا نه از جهت طهارت و اگر گویند شاید  
 که غسل و فرک از جهت کمال لطافت باشد نه برای طهارت و آبش آنکه این خلاف ظاهر است و تمام دلیل آنست که منی را باشیای نجسه  
 جمع کرده اند چنانکه در هدایه حدیث آورده است که تسبیح الثوب من الخس البعل و النائط و الدم و المنی و النقی و آنکه ایشان گویند که منی  
 اصل از فریض و درستان خدمت علقه که خون بسته است نیز ماده آفرینش و درستان خدمت و خون اتفاق نجس است و نیز گاهی پاک  
 از پدید پیدامیگرد و چنانکه شیر از خون و منی همچنانکه اصل اولیای خدمت اصل عدا می خد این نیز هست پس چگونه گوئیم که آن پاک  
 است و اما حدیث ابن عباس که آورده اند و صحیح است این حدیث من منی و اگر صحیح است من منی است - و عن ام قیس بنت صحن  
 بکسریم و سکون حاد و فتح صا و ملامت خواهد عکاشه بن صحن است اسلام آورده که قدیم و هجرت کرده بر مدینه جمعی از صحابه و تابعین از دوسه  
 روایت کرده اند - انما انت با بن لهما - روایت است از ام قیس که وی آورد و پسری را که مراد او بود و صغیر لم یاکل الطعام - پس خوردن  
 خواهد که نخورده است هنوز طعام را - الی رسول الله - آورد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاجلسه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجره پس نشان آنحضرت

آن پس را در کنار مبارک شربین خود - فبال علی تقدیر پس بول که در آن پس در کنار شربین آنحضرت - فذعاباء - پس طلبید آن حضرت  
 آبی را ففوضه و لم یغسله - پس پاشید آب بر آن جامه و شست آنرا متقی علیه - بدانکه مذہب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام  
 نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر اینچنینست دلالت دارد بر آن بعضی از شافعیہ فرق کرده اند  
 میان صبی صیدیه کفایت نفع در اول است نه در ثانی و نزد امام ابی حنیفه و مالک همه جا غسل میباید و مراد بنفع در حدیث نزد ایشان  
 غسل است و لم یغسل بآن معنی است که مبالغه در غسل نکرد و از جستن عموم و لاکل که دلالت دارد بر غسل بول دشمنی از طحاوی نقل  
 کرده که مراد بنفع اینجا صیغ است یعنی بختن آب از غیر بلبیدن بوی فشرودن و در حدیث آمده است از عائشه رضی اللہ عنہا که خردی  
 را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد و فرمود آنحضرت بریزند آب بروی ریختی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبی صیب  
 با عصری باید پس در هر دو غسل است لیکن در بول صبیہ مبالغه و تاکید بیشترست و وجوه فرق میان صبی صیبیه در شرح ذکر کرده شده  
 است و انظر وجوه آنست که با سپران ابتلا و اختلاط بیشتر از دختران است پس در اینجا ب غسل و مبالغه در آن هر چه شوقست  
 است - و عن عبد اللہ بن عباس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا دخی اباب نقدر طهر - چون و باغت داده شد  
 چرم پس بختن پاک شد و باغت پیرستن پوست با خچه گندگی و تنباہی آنرا بر و خواه بادویه یا بافتاب و اون باشد نه بخرچنگ  
 شدن و در باد گذاشتن و آباب بکسر سہزده چرم مطلقا پیش از و باغت یا بعد گذانی الثاقوس دشمنی گفته که آباب جلیدش از  
 و باغت بعد از و باغت او یکم گویند - رراہ سلم - بدانکه طهارت چرم بعد باغت ثابت است باتفاق ائمہ اربعہ خواه میت  
 بود یا ندیج ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در آباب میتہ کلامی هست و محققان ایشان بر طهارت  
 اند و احادیث درین باب مشہور است و پوست خنزیر و آدمی از آن مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب است  
 و در کلب اختلاف است و صواب آنست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و قبل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابو حنیفہ  
 و ابی یوسف و دیگر ائمہ نجسین است و از سلف منقول است که با سخوان موتی مانند فیل و جز آن استقلع میکردند و از آن میزدند  
 و شانه میگرفتند و بهیچ از انس آورده که آن حضرت را شانه بود از علاج آورده اند که برای فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا  
 آباہا الکرام و دوستانه خرید از علاج و مشہور آنست که علاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان گفته اند که نام جوان  
 دیگر است و ربائی که آن را ذیل خوانند بعض گویند که نام سلخاۃ بحری است و الله اعلم - و عنہ قال تصدق علی سولاة  
 لمیوتہ نشاة - و ہم از ابی ہریرہ است که گفت تصدق کرده شده بر جاریہ آنرا ذکر کرده شده که مرأی المؤمنین میمونه ابو  
 بکرسفندی - فماتت - پس بمرو آن شاة و مرده افتاده بود - فمر بها رسول اللہ - پس گذشت بر آن شاة مرده افتاده  
 پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقال ہا اخذتم اہا ہا - پس گفت آنحضرت چرا اگر فقیہ شما بدست آن را - قد غنمہ - پس  
 و باغت میکرد بر آن را - فاستقم - پس سو منہ میشدید بدان - فقالوا ہا میتہ - پس گفتند اہل خانه میمونه این شاة  
 خود مرده است و استقلع بدان حرام - فقال انما حرم الکلبہ - پس فرمود آن حضرت حرام نیست مگر خوردن میتہ مطلقا

بدان و در بعض نسخ حرم بضم حاء تشدید را متفق علیہ۔ وعن سودة زوج النبي - روايت است از سوده کہ از ازواج مطہرات  
 پیغمبر است۔ صلی اللہ علیہ وسلم قالت ماتت لنا سودة - گفت سوده مرگوست سغند سے کہ مارا بود۔ ذیقنا منکم ما یسیر باغت وادیم  
 ما جریم اور اسک بفتح یمیم و سکون سین جرم سلخ کردہ شدہ۔ ثم ما زلنا ننبذ فیہ لیسیر ہمیشہ بودیم ما کہ بنید می ساختیم در مشک کہ از ان  
 مشک ساختیم۔ حتی صار شتاء تا آنکہ گشت شتاء در بدین شدن شتن بفتح شین معجمه و تشدید یون۔ رواه البخاری  
 الفصل الثاني - عن ابیہ بن الحارث - أم الفضل لما لیه خواہرام المؤمنین لیمینہ و زوجه عباس بن عبدالمطلب  
 أم عبدالمطلب بن عباس و فضل بن عباس۔ قالت کان الحسین بن علی رضی اللہ عنہما فی حجر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال علی لہ  
 گفت لباہ بود نام حسین بن علی مرتضیٰ در کنار آن حضرت پس بول کرد بر جامہ شریف دی۔ فقلت البس ثوبا و اعطنی ازارک۔  
 لباہ میگوید کہ گفتم مرآن حضرت را پوش جامہ را و بده مرا ازار خود۔ حتی اغسلہ۔ تا آنکہ بشویم آن را۔ قال فما غسل من بول لانتہ۔  
 گفت آنحضرت شستہ نمیشود جامہ مرا از بول دختر۔ و یضخ من بول الذکر۔ و پاشیدہ میشود آب از بول پسر شرح این حدیث  
 در حدیث ام قیس معلوم شد۔ رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجہ و ابی داؤد و النسائی عن اسبے السمع۔ و آئدہ است  
 و زودانیہ مرابی و ابودنسانی را از ابی اسبج بفتح سین و سکون یمیم کہ خادم آن حضرت بود۔ قال۔ گفت یغسل من بول البجاة  
 و یرش من بول الغلام۔ شستہ شود از بول دختر و پاشیدہ شود از بول پسر کہ شیر خوارہ باشد و طعاسے نخورده باشد۔  
 و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا طوی احدکم بقلعہ الاذی۔ چون پے سپر کند یکے از شما  
 با پوش خود بپیدی را و اذی در اصل لغت چیزے کردہ است کہ طبع ازان نفرت آورد و اطلاق او بر مقدورات ہم ازین  
 جہت است۔ فان التراب لہ طہور۔ پس بدستی کہ بالیدن خجاک مراد را پاک کنندہ است لہرچہ خاکے باشد کہ بعد از پے سپر کردن  
 اذی بر دے گذشتہ است و مراد نجاست خشک کہ چیزے ازان تعلق گرفته است تبعل یا خفت پس دلک کرد آن را  
 بارض و اناط بیدلک زائل نمیکرد و مذہب امام اعظم و امام محمد این است و نزد ابی یوسف و ثانی در قول قدیم مراد عام تر است و از  
 رطب نیز بیدلک پاک میگردد و ایشان میگویند کہ امری بر سر و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم است  
 اما و غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و توریستی این حدیث را تا و طے دیگر کرده است و گفته کہ مراد بول و رطب  
 مطہر است کہ منتقل چون پے سپر کند نجاست را بعد از ان برو و اثر آن برابر میرسد و را کہ در آید و مسجد و پے سپر کند زمین  
 او را یعنی مراد بطہارت و ریح جو از صلوٰۃ نیست بلکہ طہارت و ریح دخول مسجد و طی الارض اوست زیرا کہ طہارت و ریح  
 مستحسن است اگرچہ واجب نیست و این تا و طے خالی از بعد نیست بحسب ظاهر عبارت حدیث با لہ مراد آنست کہ نجاست  
 نیست کہ بحسب نجاست و بدن و خلوت گردد بدان بلکہ من یا بس از آنست کہ موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب است  
 باجماع۔ رواه ابوداؤد و لابن ماجہ و معناه۔ روايت کرد این حدیث را ابوداؤد و ابن ماجہ این معنی را  
 بلفظ دیگر آورده۔ و عن ام سلمۃ قالت لما امرأۃ۔ و زوایت است از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ گفت اورا ز من



افى الطیلس ذلی - بدرستی که من دراز میگویم و اس جانه خود را و امشی فی المكان القدر - و راه میروم در جایی پدید می آید یعنی  
 اورا بچیز پاک کنم و بشویم یا چکنم - قالت - گفت ام سلمه - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم بطهره ما بعد  
 پاک میگرداند و اچیزه که بعد از رفتن در مکان قدرست یعنی بعد از آن که در جایی پاک راه میروی خاصه که بدان برسد  
 پاک میگرداند و اچیزه که در حدیث ابی هریره معلوم شد و درین حدیث ام سلمه البتة حمل بر قرینا پس می باید کرد و چاره اجمالی منقذ  
 که جامع چون پدید گردد پاک نشود و گشتن بخلاف غلین و خفین که جماعه از تابعین بر آن رفته اند که پاک میشوند بلکه  
 اگر چه نجاست رطب باشد چنانچه قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد - رواه مالک و احمد و الترمذی و ابو داود و الدارقانی  
 و قالوا - گفته اند ابو داود و دارمی که - المرأة ام ولد لبراهیم بن عبد الرحمن بن عوف - آن زن که پرسید از ام سلمه  
 این سبکه ام ولد است مرا بر ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن مرأة مجهول نباشد و این حدیث مطعون نگردد  
 و عن الملقم ام بن معدی کرب - که بر اصحای است معذور و اهل شام نزول کرد و حصص را و خود آورده بر آن حضرت  
 از کنده روایت میکنند از آن حضرت و از صحابه و روایت میکنند از وی جمعه از تابعین مات بالاشام منتهی سبع و  
 ثمانین - قال نهی رسول الله - گفت نهی کرده است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عن لبس جلود السباع - از پوشیدن  
 پوستها و درندگان چنانکه شیر و یلنگ و بانه زن - و از کوب علیها - و از سوار شدن بر آن پوستها و اگر گسترانیدن  
 آنهاست و زدی و نشستن بر آنهاست یا بر زمین انداختن و سواری کردن و علت نهی آن گفته اند که آن از میرت  
 جباران و قاب تمکیر آن است پس نهی تنزیه است و بر قول کسی که میگردد و میوه ها و میوه نجس است و پاک نیکو و  
 بد با نیت نهی تحریمی نیز میتوان شد - رواه ابو داود و النسائی - و عن ابی الملیح - یفتح میم - بن اسامة عن ابیه عن النبی  
 صلی الله علیه و سلم انه نهی عن جلود السباع - روایت است از ابو الملیح که نام وی بے عامر بن اسامة بن عمیر ذلی است  
 و از ثقات تابعین است و پدر او سیامه از صحابه است ظاهر آنست که در ابو الملیح سیامی باشد و ابو الملیح فارسی دیگر نیز است  
 تابعی ثقة که آن حضرت منع کرد از پوشیدن پوستها و درندگان - رواه احمد و ابو داود و النسائی - و نهی از جلود سباع  
 شامل است لبس و افراش و در کوب بر آن - و زاد الترمذی و الدارمی ان تعترش - و درین روایت مخصوص با افراش  
 گردد و عن ابی الملیح انه نهی عن جلود السباع - روایت است از ابی الملیح که وی بے کرده داشته است بهای  
 خیمه ها و درندگان را و این مذهب ابو الملیح است و بعضی قید کرده اند که مراد پیش از رو با نیت است که بجهت نجاست  
 منع آن کرده و حرام داشته است و در نسخه اصل در نجایاض است بود و چاشنی نوشته اند که رواه الترمذی  
 فی کتاب البیاض و سنده حمید - روایت کرد این حدیث را ترمذی و سنده وی سمره و قوی است - و عن عبد الله  
 بن عکرم یضم عن دفع کاف بایلی اسلامی است که در یافته زمان سعادت نشان آن حضرت را و شناخته نشده و در  
 روایت و اختلاف است و صحبت و بے صحیح آن است که تابعی است - قال اما کتاب رسول الله - گفت آمد

ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آن لا تنفقوا من المیتة کہ سودمند نشوند از خود مرده - باب ابی و لا تعصب به مذہب است  
 و نه به پیچے - رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه - این حدیث و امثال آن تمسک بعضی از اهل مذہب امام  
 احمد است کہ جلد میتہ را ظاہر ندارد اگر چه مدبوغ باشد و در صحت احادیث وارده در طہارت آن تکرار کنند و بعضی از ایشان  
 کہ التزام صحت آنها میکنند عقوم قرآن را کہ فرمودہ است (حرمت علیکم المیتة) اگر چه مدبوغ باشد بسبب تخصیص نکنند و گویند  
 کہ مقصود حرمت ہر جزوے است بآنچه مقصود از ابی انتفاع بدوست چنانکہ مقصود از لحم کل است و حدیثی از  
 دارقطنی نقل کنند کہ آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم کہ من رخصت کردہ بودم شما را در جلود میتہ و چون بیاید شما را  
 کتاب من سودمند نشوند از میتہ نہ باب ابی و نه به پیچے و این مشعرست کہ نہی بعد از رخصت است و حق آن است کہ احادیث  
 طہارت بعد از دباغت بسیار اند و مشہور کہ مثل آن زیاد است بر کتاب میتوان کرد و ابی نام جلد است پیش از دباغت  
 و خود در حدیث بخاری و مسلم آمدہ کہ حرام از میتہ اکل اوست نہ ہمہ چیز چنانکہ گذشت و جمہور ائمہ از مذہب امام احمد  
 و محققین ایشان نیز بہین جانب اند کہ ظاہرست و حدیث عبداللہ بن عکیم ضعیف و اضطرابی دارد کہ مقتداست بآن احادیث  
 نمیتواند کرد و در صحت او نیز سخن است و صحیح آن است کہ دے ناسیجہ مخفوم است و اللہ اعلم و مولف بعد از این حدیث  
 کہ ولالت دار و برنجاست ابی میتہ احادیث آورد کہ دلالت دارند بر طہارت آن بعد از دباغت اشارت بآنکہ مراد  
 درین حدیث ابی پیش از دباغت است پیش گفت - وعن عائشة - رضی اللہ عنہا - ان رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم امر ان یستمتع بجلود المیتة اذا ولغيت - گفت عائشہ کہ آن حضرت امر کرد بطریق اباحت بہ نفع کردن بچرمای میتہ  
 و میتہ کہ دباغت داوہ شوند و اگر بلا خطہ منع اضاعت و اسراف امر استحباب نیز مراد دارد و در حدیث علم دارد  
 مالک و ابو داؤد - وعن میمونۃ قالت مر علی بن ابی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل من قریش - گفت میمونہ کہ گذشتند بر آن حضرت  
 چند مراد از قریش کہ بچرمای شاة ہم مثل الحمار میکشیدند گوشت مرده کہ مر ایشان را بود داشت و خرد و رختا مست بہمت  
 کلانی یا قریشی یا بسبب آناسیدگی - فقال لهم رسول اللہ - پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بواحد از آنها  
 کا شکے میکردند شما پویند او را - قالوا انہا میتة - گفتند کہ این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم - فقال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم لعلہا الماء القطر - پس گفت آن حضرت پاک میکردند آن را آب و قزاقہ بفتحین برگ و خرت سلم کہ بے  
 پوست پیرانید - رواه احمد و ابو داؤد - وعن سلمۃ بن الجحوق - یضم میم و فتح حاء - ہملہ و کسر بائے موجدہ مشدودہ  
 و غالب بر زبان مدح ثانی فتح باست صحابی است متعدد در بصرین روایت میکنند از دے حسن بصری و غیر دے -  
 قال ان رسول اللہ - گفت کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جانی غزوۃ تبوک - آمد در جنگ تبوک کہ نام موضع است  
 در جانب شام و آخر غزوات آن حضرت است و در سال نہم علی اہل بیت را بخاند - فاذا قریۃ معلقہ - پس ناگاہ مشکہ  
 آویختہ بود و سال لایس طلبید آنحضرت آب را - فقالوا - پس گفتند اہل آن خانہ - یا رسول اللہ انہا میتة - این قریۃ

از پست مینہ است کو باغش داده شده است۔ قال ذباغها طورہ۔ فرمود آن حضرت و باغت و اذان ادیاک کنندہ اوست۔ رواہ احمد ابو داؤد  
**الفصل الثالث۔ عن امرأة من بنی عبد الاشمل قالت قلت۔** روایت است از زن بنی عبد الاشمل کہ مجهول است  
و معلوم نیست حال دسے گفت گفتم۔ یا رسول اللہ ان لنا طریقا الی المسجد فنتنہ بنذرستی کہ ما را راهیست بسوی مسجد  
گندین۔ فکیف نفعل اذا مطرنا۔ پس چگونہ احتیاط و احتراز کنیم و فتنیکہ باران داده میشودیم قالت۔ گفت آن زن  
فقال۔ گفت آن حضرت۔ البس بعدا طریق ہی الطیب منها۔ آیا نیست بعد از آن راه گندہ راہ دیگر کہ خوشتر و پاکیزہ تر باشد  
از آن۔ قلت یلے گفتم آری ہست۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ تھندہ بہندہ۔ پس این راہ پاک  
بعد از دسے ہی آید مقابل ست باین راہ کہ گندہ است یعنی از آن راہ گندہ اگر نجاست میرسد برہ پاک کہ می آئی از آن نجاست  
پاک میشود چنانکہ در حدیث لبا بہ نیت الحارث و ام سلمہ گذشت الا آنکہ درین حدیث ذکر ثعلبین و ثوب نیست و احتمال  
ہر دو دارد و نیز بہ قرینہ مظهر ظاہر میشود کہ در طوبیہ در نجاست باشد و اللہ اعلم۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن عبد اللہ  
بن مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کنا نصلی مع رسول اللہ۔ گفت ابن مسعود بودیم ما کہ نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم  
ولا نتوضا من الموطی۔ و وضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامہ یا ثعلبین را از آلودہ شدن نجاست کہ در جامے پیے  
سیر کردن بودے۔ رواہ الترمذی۔ این نیز محمول بر چیزے خشک از نجاست خواهد بود کہ متعلق میشود نہ تر کہ آلودہ میشود  
چہ شستن اذان مجمع علیہ است چنانکہ گذشت۔ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال کانت الکلاب تقبل وتدبر فی المسجد  
فی زمان رسول اللہ۔ گفت ابن عمر بودند سگان کہ پیش می آمدند و پس میرفتند یعنی آمد و رفت میکردند در مسجد و زمان پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم فلم یکنوا یرشون شئیامن ذلک۔ پس نبودند اصحاب کہ میپاشیدند چیزے را از آب از جهت آن  
رواہ البخاری۔ و این بر تقدیرے کہ سگان تر نباشند نجاست کہ از دسے آبها جدا گرد پس آب نمیرفتند از مجرد آمدن  
سگان و گفته اند کہ این در ابتداے اسلام بود و بر اباحت اصلبہ پس اذان وارد شد از تکبیریم مساجد و تطہیر آن طاعت  
آن از درآمدن کلاب و حیوانات و ساختن درہا و در بندہا تا آنکہ یک وقتے اندر کردہ بچشتن سگان۔ و عن البراء قال  
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا باس ببول ما یوکل لحم۔ روایت است از براء بن عازب کہ صحابی مشہور است گفت فرمود  
صلعم نیست باک ببول آنچه خورده میشود گوشت دسے۔ و فی روایت جابر۔ و در روایت جابر بن جہین آمدہ کہ قال گفت آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم اکل لحم فلا باس ببولہ چیزی کہ خورده میشود گوشت وی پس نیست باک ببول و در شک کہ است بظاہر این حدیث کہ  
قال است بطہارت بول کول اللحم چنانکہ مالک و احمد و بعضے از شافعیہ و آن نزد ابی حنیفہ و ابی یوسف نجاست خفیفہ است از جهت تعاف آثار  
شاید کہ تاویل نزد ایشان نیست کہ باس عظیم ندارد و غالب استعمال این کلمہ بجای بود کہ جانب تقیض حکم لای و احری است اللہ اعلم۔ رواہ احمد و ابی داؤد

### باب المسح علی الخفین

بدانکہ مسح موزہ جائز است بہ سنت و اخبار و آثار مشہورہ تا آنکہ ہر کہ اعتقاد آن کند مہدی کذا فی الہدایہ و تصحیح کردہ چھے

از حقا کہ حدیث مسح علی الخفین متواترست و جمع کرده اند بعضی از محدثان را و بیان آن را از صحابہ از مشتا و در گذشتہ اند  
و عشرہ مبشرہ از ایشانند و ابن عبد البر گفت نمیدانم کہ هیچ یک از علمائے سلف انکار آن کرده اند کذا فی المواہب اللدنیہ  
و حسن بصری گفتہ کہ در یافتن ہفتاد نفر از صحابہ را رضی اللہ عنہم کہ ہمہ اعتقاد میکردند مسح خفین را و اگر خبی گفتہ کہ بیشتر سبک فرما  
بر آنکہ قبول ندارد مسح موزہ را زیرا کہ آثار سے کہ در دسے آمدہ و در خبر تواترست و امام ابو حنیفہ گفتہ کہ قائل نشدم بہ مسح موزہ  
تا آنکہ آمدہ آثار ما نزد و شنی آفتاب بعد از آن بدانکہ مسح کردن بر موزہ رخصتست و غریبت شستن پا سے است و در  
ہدایہ گفتہ کہ ہر کہ اعتقاد ندارد مسح موزہ را بدیعست اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بغیرت ماجر باشد و در  
مواہب لدنیہ گفتہ کہ علماء را اختلافست کہ مسح کردن بر موزہ فاضل ترست یا بر کشیدن آنها و پایہا شستن بعض  
گفتہ اند کہ مسح کردن فاضل ترست از جهت رد بطل بل بدیع از رد افض و خارج کہ طعن میکنند بر آن و مختار در مذہب  
امام احمد ہمینست و امام نووی گفتہ کہ مذہب اصحاب ما آنست کہ غسل افضلست از جهت بودن دسے اصل باب شطر  
آنکہ ترک نہ بد مسح را و در روایتی از امام احمد ہر دو برابرست از جهت در و شتر بیت ہر دو صاحب سفر السعادت گفتہ  
مرآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را تکلف نبود در هیچ جاسبے نہ در مسح و نہ در غسل اگر موزہ پوشیدہ بود دسے نکشید سے  
تا پاسے بشوید و اگر پا برہنہ بود دسے موزہ نہ پوشید سے تا مسح کند و علماء را اختلافست در آن و احسن اقوال ہائیکہ  
کہ موافق سنت باشد استنبہ

**الفصل الاول عن شریح بعض شین معجمہ و فتح را۔ بن ہانی۔ ہمزہ در آخر از جملہ اصحاب امیر المؤمنین علی است نعمت**  
ولادت او در زمان آن حضرتست و پدر را و ہانی صحابیست و آن حضرت او را کنی بابو شریح ساخته۔ قال مسائل  
علی ابن ابیطالب عن المسح علی الخفین۔ گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزہ ہا کہ حکم آن چیست فقال اجل  
رسول اللہ پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ ایام و لیا لیہن للمسافر سہ روز و شبہامی سہ روز و سلاز را  
و یوما و لیلۃ للمقیم و یکروز و یکشب مرقیم را۔ رواہ سلم۔ وعن المغیرۃ بن شعبۃ انہ غرامع رسول اللہ۔ روایتست  
از مغیرہ بن شعبہ کہ صحابی مشہورست کہ دسے غرا کرد ہمراہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم غراۃ بتوک۔ کہ آخرین غراۃ آنحضرت  
قال المغیرۃ فبئر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل الناطۃ۔ پس بھرا برد آن حضرت بجانب قضای حاجت انسانی۔  
معاذادۃ۔ پس برداشتم بآن حضرت آب را و نظرتے کہ آن را دادہ گویند و دادہ کہسراوند خرواز چرم و در باب وضو تحقیق معنی  
آن گذشت۔ قبل الفجر پیش از نماز بامداد۔ فلما رجع پس ہر گاہ کہ باز گشت آنحضرت از جانب صحرا۔ اخذت اہرن علی  
یدیین الادادۃ۔ آب ریختن گرفتیم بر ہر دو دست مبارک وی از دادہ و از نیجا معلوم میشود کہ استعانت بغیر در وضو جائزست  
و تخصیص آن بحالت سفر و جمعی ندارد و اللہ اعلم ففعل یدیینہ و وجہ۔ پس شست آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر دو دست خود را  
و روی خود را و علیہ جبہ من صوف۔ و بر بدن مبارک آنحضرت جبہ بود از ششم جبہ جامہ کہ بریدہ و دوختہ شدہ باشد و تخصیص جامہ کہ جبہ نام



و گفته است خطابی که این حدیث صحیح است اسنادش - بهذا فی التلخیص - این چنین است و متعلق بهضم منیم و سکون لؤل و فتح قات  
 که نام کتاب خطابی است - و عن صفوان بن عسال - یفتح عین مهمله و سین مشدوده صحابی است سیاکن کوفه و دوازده غزوه  
 کرده و گفته اند که عبداللہ بن مسعود از وی روایت کرده - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا اذا کنا سفرا - گفت بود  
 آنحضرت که امر میکرد ما را وقتی که می بودیم ما مسافر و سفر بفتح سین و سکون فاجمع سا فرست چنانچه صحب جمع صاحب و کرب  
 جمع را کب سان لا تفرغ خفاننا - بکسر خاء ثلثة ایام و لیا لیس - که نکشیم موزه های خود را از پایا های سه روز و شب های آن  
 الا ان جنابة - مگر از غسل جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزه ابا یک شیه - و لکن من غائط و بول و نوم لیکن  
 در وضو کردن از غائط و بول و نوم نمی باید کشید و هم بر آن مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعده عربیت کلاسه هست  
 که در شرح آن را بیان کرده ایم - رواه الترمذی و النسائی - و عن المغيرة بن شعبه قال و ضأت النبی - گفت و هنوز از اینیم  
 پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یعنی ریختم آب بر اعضای شریفش دی - فی غزوة تبوک - در جنگ تبوک مسج علی الخف و اسفله - پس  
 مسح کرد آن حضرت با لاسه موزه را که بر پشت قدم است و پایا یان آن را که جانب پایا یان قدم است - رواه ابو داود و الترمذی  
 و ابن ماجه و قال الترمذی - و گفت ترمذی - هذا حدیث معلول - این حدیث معلول است در وی اسباب جعل است که قاض اند  
 صحبت آن و گفت - و سالت ابو ذر عتہ و محمد بن ابی بختیتم عن هذا الحدیث - و پرسیدم ابو ذر عتہ را که از کجا را نموده حدیث است و پرسیدم  
 بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد - فقال لیس بصحیح - پس گفتند این دو امام که این حدیث صحیح نیست - و کذا ضعفه  
 ابو داود - و همچنین تضعیف کرده است این حدیث را ابو داود و وجه ضعف این حدیث دو چیز گفته اند یکی آنکه اتصال  
 این حدیث بمغیره ثابت نشده است بلکه بوزار و بر وزن خرا که کاتب و مولا یه مغیره بود و وجه دیگر آنکه روایت کرده است  
 او را ثور بن یزید از رجاء بن حیوة از کاتب مغیره و ثور سماع ندارد و از رجاء در اکثر طرق مغیره مطلق واقع شده است که مسح  
 علی الخفین بے ذکر اسطی و اسفل و در حدیث آمینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس درین حدیث اضطرابی هست  
 و این نیز از اسباب قاض و در صحت است - و عنه اند قال رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یمسح علی الخفین علی ظاهرهما - و هم  
 از مغیره بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح میکرد بر موزه ها بر ظاهر آنها - رواه الترمذی و ابو داود - و عنه قال  
توضأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم و مسح علی الجوربین و الخفین - و هم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آن حضرت و مسح کرد بر  
 جوربین و خفین - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده می شود تا پا نشند  
 و آن را جورب و موق نیز گویند و در شرح ابن ہمام از جوهری و مطرزی آورده که موق موزه کوتاہ که پوشیده می شود بالای  
 موزه و در شرح کتاب خرقی گفته جر موق موزه کشا و که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بار و در مسح بر جورب و خفین  
 پوشیده می شود موزه بالا و پایا یان هر دو بر ظاهر است جائز است نزد محمد و ابی یوسف مطلقا و نزد امام اسبے حنیفه اگر خفین و  
 مجلد و منسل باشد چنانکه راه رفتن با آن ممکن بود و نامست بر ساق یا نیست جائز است و الا نه مگر آنکه نرم باشد چنانکه آب مسح



بموزہ درونی میرسد گویا کہ امیران مسح کرده و همچنین جائزست نزد امام احمد و نزد شافعی جائز نیست مسح بر جوربا کریم  
منحل باشد و این حدیث حجت است بر دوسے روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر  
بن الخطاب و ابن عباس و جز ایشان رضی اللہ عنہم اجمعین

**الفصل الثالث** عن المغیرۃ قال مسح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی الخفین - روایت است از مغیرہ گفت  
کہ مسح کردن حضرت بر خفین - نقلت - پس گفتم من بطریق استقام - یا رسول اللہ نسبت - فراموش کردی یعنی شستن  
پایہا را کہ بر کشیدی موزہ ہارا - قال بل انت نسبت - فرمود من فراموش نکردہ ام بلکہ تو فراموش کردہ یعنی خطا کردہ نسبت  
کردن شبان بمن درین فعل - ہذا امرنی ربی - باین امر کردہ است مرا پروردگار من - غروجل - و من فرمودہ او کردہ ام  
نہ فراموش کردن شستن پایہا را گویا این اول بار است کہ مغیرہ مسح موزہ را دیدہ و خیال کرد کہ اگر شستن پایہا را فراموش  
شدہ باشد پس فرمود امر الکی این چنین شدہ و مناسب آن بود کہ مغیرہ می پرسید کہ آیا حکم تازہ شدہ است و وجوب غسل  
رجلین ساقط گشتہ - رواہ احمد و ابو داؤد - و عن علی - رضی اللہ عنہ - انہ قال - گفتم امیر المؤمنین علی - لو کان الذین  
بالراۃ - اگر می بود کار و بار دین براسے و حکم عقل - لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه - نہرا بینی می بود پایان  
موزہ بہتر و سزاوارتر بمسح کردن از بالا سے آن از جہت بودن جانب پایان محل تجسس و تلوٹ پس تطہیر و تطہیف آن اولے  
و انسب باشد - و قدر ایت رسول اللہ - و تحقیق دیدیم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم مسح علی ظہر خفینہ مسح میکرد بر ظاہر  
یعنی ہر بالا سے موزہ ہا سے خود - رواہ ابو داؤد و الدارمی معناه - روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابو داؤد و دارمی مضمون  
ان ما لعلبازت و لیکر آؤر وہ داریخا معلوم کرد کہ حکم عقل و اتباع دوسے در مقابلہ حکم شارع و قیاس در برابر نفس باطل است

### باب التیمم

تیمم و لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک مسح کردن رو سے و دست بدان بہت  
تطہیر و قصد ایت ہا سے شریعت تیمم آن است کہ در صحیح بخاری از عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت میکند کہ گفت  
بیرون آمدیم بابا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بعضی از سفر ہا سے وی تا بودیم بہ بیدایا بذات الحبش پس گسب گردن بنہا  
پس توقف فرمود آن حضرت برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و در آن مترل آب نبود و با خود آب نداشتند پس  
آمدند مردم نزد ابو بکر صدیق و گفتند نبی بنی کہ چہ کرد عائشہ نگاہ داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آید ابو بکر و آنحضرت سر خود را بر  
زانوسے من نہادہ بخواب رفتہ بود پس گفت مرا ابو بکر کہ نگاہ داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و فرستند بر آب پس عتاب کرد ابو بکر  
و گفت ایچہ خدا خواستہ است کہ بگردید و لعن کرد بدست خود و تہیک گاہ من و نتوانستم جنبہ بہت خواب کردن آنحضرت  
بر ران من پس برخاست آن حضرت و صبح کرد بے آب پس فرستاد خدامی تعالے آیت تیمم را پس گفت اسید بن حکیم  
این مگر نخستین برکت شہاد دین احوال ابو بکر عائشہ میگویی پس برخیز امیدند شتر را پس یا فتم گردن بند ما در شیب شتر

و در حدیث دیگر آمده که عائشه بخاریت گرفت تلواده را از آسمان است ابی بکر پس گشت تلواده پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را پس بر کعبه بن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگزارند نماز شب و وضو و شکایت کردند حضرت پس فرستاد خداوند تعالی آن بیت تیم را پس گفت ای سید بن حبیب بخائشه جزای خیر دهد ترا خدا تعالی آن را بر آنست و عائشه بخا سوگند فرود نیاید ترا مرید که ناخوش داری آن را اگر آنکه گردانید خداوند تعالی آن را بر آنست و او بر آنست مسلمانان خیر گردانید علماء اختلاف است در آنکه تیمم وضو است یک بر آنست و وجه دوم بر آنست هر دو درست تا آنجای که ضربه است بر آنست روئے و کفهای دست و آدل قول ابی حنیفه و صاحبیه و مالک و محفوظ و مختار از مذاهب شافعی و بعضی اصحاب احمد بن حنبل است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله و سفیان ثوری و اکثر علمای اعمام و اصحاب و ثانی مذاهب مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطاء و کحل و ادو اعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن ابی شیبہ و ابن خزيمة و غیر ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی است و تحقیق آن است که احادیث مذاهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر و مذاهب ثانی مآذول اند و تمامه این بحث در شرح تفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم

**الفصل المال عن حذیفه** - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضلنا على الناس ثلاث فروع اولها شدة الاست ماله و در شرف و کرامت بر مردم که پیغمبر از ما گذشته اند از اینها و امت ما است ایشان بسبب خصلت و سه فضیلت - جعلت صفوة الملائكة و در اینده شده است صفه های ما در معرکه جنگ با کافران یا در نماز جماعت که جهاد است بانفس و جنود شیطان مثل صفوة فرشتگان در صورت و هیئت با تمام صف اول یا در قرب و ولو یا در تعظیم و کرم و در قول خداوند تعالی که فرموده است و الصافات صفا قسم است بلكم و صلیین - و جعلت لنا الارض کلها مسجدا و گواهی شده است بر آنست که زمین همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و توانم که مراد موضع باشد که بنی و میاگردانید بر آنست نماز چون جائز شده نماز و ربه بکانه گویا که آن مکانها مسجد گشته و این مجلات اهم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود و در صوامع و کنائس این چنین است عبارت حدیث و شاید که در مسافرت چیز میبایختند و بنای نموده باشند مثل صوامع و کنائس ایشان و در غیر آن درست نه - و جعلت تربتها لنا طهورا اذ لم نجد الماء و گردانیده شده خاک زمین بر آنست مایه کندنه که کنایت از تیمم است و قتیله نیایم آب را - رواه مسلم - و ازین حدیث تخصیص تراب بر آنست تیمم معلوم گردد و مذاهب شافعی و احمد و اقوی و ابنین و ابی یوسف این است و در روایت از ابو یوسف و احمد بزرگ نیز درست است و نزد امام ابو حنیفه و مالک و محمد و احمد و در روایتی درست است هر چه از جنس زمین است و آن هر چه بآتش نگدازد و در زمین نشود و بسوختن خاک کمتر گردد و دلیل ایشان حدیث جابر است که در صحیح بخاری است که و جعلت لی الارض سجدا و طهورا و این همه را شامل است و عمل باین حدیث او بر آنست و درین عمل حدیث حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که

مخصوص تبرابست بمفوت علی باین حدیث میگردد کذا قبل وبعض گفته اند که تربت مخصوص تبراب نیست چه تربت هر مکان  
 آنچه در دست از تراب و غیره اما در قاموس گفته است که ترب بفتح و تراب و تربت همه یک معنی است و نیز روایت بلغنا تراب  
 آمده است چنانکه ابن خزمیه و غیر او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهورا کذا فی فتح الباری  
 و بدانکه خصائص و فضائل آن حضرت صلی الله علیه وسلم که بآن ممتاز و مخصوص است از انبیای سابق در ظاهر و باطن  
 بحد و بی شمار است جمعی از علما بعض آن را ذکر کرده اند و چندے از آن در شرح نقل کرده شده است و الله اعلم و عن  
 عمران قال کنانی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت عمران بن الحصین که از پیشا پیر صحابه و عاقل قدرست سی سال  
 صاحب فراش بود و ملائکه بروی سلام میدادند رضی الله عنه بودیم مادر سفر بے با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصلی بالناس  
 پس نماز بگزار و بگردیم یعنی امامت کرد ایشانرا فلما اقبلت بپس هرگاه که برگشت و فارغ شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز  
 اذاهو برجل معتزل لم یصل مع قوم ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملائمت با مردی در گوشه نشسته که نماز نکرده است باقوم  
 فقال ما منعک یا فلان ان تصلي مع القوم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه منع کرد ترا ای فلان از نماز بگزاردن باقوم  
 قال اصابتنی جنابة و لا ماء گفت آن مرد مانع این است که رسیده است مرا جنابت و نیست آب که بدان غسل کنم قال گفت آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم عليك بالصعيد بر تو باد که لازم گیری صعیدا را فانه یغسلک زیرا که دوی بسته است ترا و صعید یعنی خاک است  
 و بعض گفته اند صعید یعنی روی زمین است و غالباً این مرد عالم بود بجزا و تیمم برای حدث نه براسه جنابت و لهذا بیان نکرد آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم کیفیت تیمم را متفق علیه و عن عمار قال جاز رجل الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت است از عمار بن ابی  
 گفت آدم و منی نزد امیر المؤمنین عمر فقال انی اجبت فلم اصب الماء پس گفت آن مرد که من جنب شدم پس نیافتم آب  
 چه کار کنم یعنی تیمم کنم براسه جنابت و درین حدیث جواب عمر مذکور نیست و گویند عمر رضی الله عنه خاموش ماند و جواب مسلم  
 و منی که تیمم براسه جنابت درست باشد یا نه پس عمار قضیه از سر گذشت خود نقل کرد که بدان معلوم گردد که تیمم برای جنابت  
 کافی است و در بعض طرق مسلم و نسائی آمده است که عمر فرمود لا یصل و بعض شراخ زیاده کرده اند یعنی حتی تجد الماء و این  
 بحدیث مشهور است از عمار بن مسلم و نیز موافق است و میان ابن مسعود و ابی موسی بر سر این مناظره زخمیه که جنب را  
 تیمم هست یا نه و این مسعود از آن رجوع نموده و بعض گفته اند که توقف عمر رضی الله عنه بجهت عدم تذکر قضیه بود که در آن  
 سفر بود و بیا و او نیامد و لهذا در بعض روایات آمده است که عمر بجا رفت از خبا بترس یا عملی که چه میگوئی فقال عمار عمر  
 پس گفت عمار عمر را اما تذکر آن کنانی سفر نا دانت آیا یاد نداری که بودیم مادر سفر من و تو یعنی هر دو جنب بودیم  
 فاما انت فلم یصل فاما تو که عمر بن الخطابی بگزار دوی نماز را و توقف کردی در آن بگمان آنکه تیمم مر جنابت را کفایت نمی کند  
 و اما نا تمحک و اما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه  
 در قرآن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از اینجا معلوم میشود که از صحابه و در زمان آن حضرت اجتهاد واقع میشد

و بعد از آنکه دست نیست اگر چه جواب کند و چون عمل کرد بر اجتهاد و اعاده نیست بروی و لهذا آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
عمار رضی الله عنه امر با عاده نکرد و فصل است عمار گفت پس از آن نماز گزار و دم من - تذکرت ذلک للنبی - پس ذکر کردم  
آن را بر آن بنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال انما کان یکفیک کذا - پس گفت آن حضرت این است جز این نیست که  
کفایت میکند ترا چنین - فضرب النبی صلی الله علیه و سلم پس بر دامن حضرت برآی بیان کند اگر مرد بان صورت  
تیمم است - بکفیه الارض - بهر دو کف دست خود زمین را - و افغ فیها - و دمی در هر دو کف دست از برای تخفیف خیار آنها  
تا مشوه و زشت نشود بدان روی که در حکم مثله است - ثم مسح بهما وجهه و کفیه پیتر مسح کرد بهر دو کف دست خود روی  
خود را و بهر دو کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست  
و بعضی روایات بود آمده بتقدیم وجه بر کفیه و بعکس نیز آمده و بعضی تیمم آمده بتقدیم کفیه بر وجه و از اینجا معلوم می شود که  
ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشيخ - رواه النجاری - روایت کرد این حدیث را نجاری - و مسلم نحوه - و مسلم را مانند  
این آمده - و فیه - و در روایت مسلم این چنین است - قال - گفت آن حضرت - انما یکفیک ان تضرب بیدیک الارض  
بسنده بود ترا که میزوی بهر دو دست خود زمین را و ثم افغ فیها پیتر میدی بهر دو کف دست را - ثم مسح بهما وجهک و کفیک -  
پیتر مسح می کردی بهر دو دست روی خود را و بهر دو کف دست خود را و این حدیث دلالت دارد که ضرب و احد کفایت میکند و تیمم  
چنانکه مذکور بعضی است برخلاف مذکور جمیع الالدین نودی ازین جواب گفته است که مقصود آنحضرت بیان  
صورت ضربیه است برای تعلیم عمار و نمودن آردا که زدن دست بر زمین این چنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکه کرد  
عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم سه و تمامه آنچه حاصل می گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کرد آن حضرت  
ضرب را و لهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داؤد و جز آن آمده است آنچه نفس در بودن تیمم و ضربیه نیست و بعضی  
روایات این حدیث ضربیه واحد صریحا بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه و کفیه و این باطلاق خود احتمال نمی رود  
نیز دارد و اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بحجت آن است که مقصود بیان تیمم تمامه نیست پس اقتصار کرد بر آن از جهت کفایت  
کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذرا عین تا مرفقین در احادیث دیگر در جایی که مقصود ذکر تیمم تمامه بود و بعضی می گویند که مرد  
بکفین اینجا بدین است و چنانکه گاهی می ذکر میکنند و گفته مراد میدارند مثل قوله تعالی و السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما  
اگر گفت ذکر کنند مراد دید دارند و در نباشد و کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول  
بصترین ارجح و اقوی است و الله اعلم - و عن ابی الجحیم - بضم جیم و فتح او سکون یا سة تخمانيه - بن الحارث بن ابي  
بکسر حاء و تشدید سیم مفتوحه انصاری صحابی مشهور است خواهر زاده ابی بن کعب باقیما نذاتا امارت معاویه - قال مرت بالنبی  
گفت ابو جحیم که ششم من بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بود پول - و اما آنکه آن حضرت پول می گرفت علییه - پس سلام کردم  
بروے - فلم یزد علی - پس گفت جواب سلام مرا و خشی تمام الی جداره تا آنکه ایستاد آن حضرت بجانب دیوار نشاند و فحتمه - پس

کاویہ دیواریہ بر آحت بمہلہ و شفاۃ تراشیدن منی خشک از جامہ و برگ از درخت و حنات تراشیدہ ہر چیز بہ بصاکا نہت مہرہ ہرچہ  
کہ بآن حضرت بود عادت شریف بود کہ چوبے سرکہ در دست می بود یا بہان عنترہ مراد است کہ خادنان می برداشتند چنانکہ  
در کتاب طہارت گذشت و ظاہر عبارت بمعناظر درین معنی است و کاویدن دیوار ہر اسے آن بود کہ غبار سے از دیوار بدست  
بچسبید اگر چه شرط نیست و لہذا در حدیث دیگر از ابی الجہیم کہ بیاید ذکر آن نیست۔ ثم وضع یدہ علی الجدارہ پسترناد و در دست  
خود را بر دیوار بہ مسح و ذراعینہ پس مسح کرد و سے مبارک خود را و ذراعین خود را بہ ثم را علی۔ پست گرفت جواب سلام  
مراجعت تطہیم اسم آئی کہ اسلام است و تحقیق این در باب الخلاء گذشت و مکتوف می گوید کہ صاحب مصابح این حدیث را  
در صحاح ذکر کردہ۔ و لم نجدہ الروایۃ فی الصحیحین۔ و نسبا نفتم من این روایت را و صحیحین۔ و لاشئ کتاب المجہد سے۔  
و نہ در کتاب حمید می کہ جامع است میان صحیحین۔ و لکن ذکرہ فی شرح السنن۔ و لیکن ذکر کردہ است آن را بھی السنن  
و در شرح سننہ از طریق شافعی۔ و قال۔ و گفته است۔ ہذا حدیث حسن۔

**الفصل الثانی عن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان البصیۃ الطیبہ وضوء المسلم**  
**بمرتبتی کہ خاک پاک کنندہ مسلمان است۔ و ان لم یجد الماء عشرین۔ اگر چه بنیاد آب را فرستادہ سال و در نیجا با لہذا کہ**  
**است و در وضو ریت خاک و تبنہ بران کہ خاک خلعت مطلق است مراب را چنانکہ نہ ہب ما است تہ ضروری مثل وضوئی مہذوب**  
**چنانکہ نہ ہب شافعی است و تحقیق این معنی در اصول فقہ و فروع آن در فقہ مذکور است۔ فاذا وجد الماء فلیمسہ بمشور۔ پس**  
**چون یا بد آب را پس باید کہ برساند و صحت کند آب را بشور خود را یعنی اندام خود را تیس بطن یا یکسہ میثم از اسنان یعنی مسح است**  
**و مراد اینجا وضو است و بشور تھتین بشورہ بمعنی ظاہر جلد و مراد اندام است۔ فان ذلک خیر من ان یکدرشی آب نیکو است و اصل است**  
**در تکمیل و مراد آن نیست کہ نزد وجود آب وضو تیمم بہر دو جائز است و لیکن وضو اولیٰ افضل است بلکہ وضو واجب است و تیمم**  
**اضلا جائز نہ و لفظ خیر باین معنی کہ اینجا است نیز می آید چنانکہ در قول جن تعالیٰ اصحاب الجنۃ یومئذ خیر مستقر و احسن مقیلا**  
**رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و دردی النسائی نحوه الی قوله عشرین۔ و عن جابر قال خرجنا فی سفر۔ فکف جابر**  
**بن عبد اللہ انصاری بیرون آمدیم ما در سفری۔ فاصاب رجلا منا حجر۔ پس رسیدند سے را از رفیقان یا سنگی کہ شجر**  
**فی راسہ۔ پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد۔ فاحکم۔ پس محکم شد آن مرد۔ فسال اصحابہ۔ پس پرسید یاران**  
**خود را۔ بل تجدون لی رخصۃ فی التیمم۔ آیامی یا بعد براسے من رخصت و تیمم۔ قالوا ما نجدک رخصۃ۔ گفتند یا ران او**  
**نمی یابیم براسے تو رخصت و تیمم۔ و انت تقد علی الماء۔ و حال آنکہ تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو**  
**فہم کردند این جامعہ از قول جن سبحانہ فلم تجدوا ما کہ وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و نہ انہند کہ**  
**مرا و قدرت بر استعمال و عدم تضرر بآن است۔ فاعتسل۔ پس غسل کرد آن مرد۔ فمات۔ پس بمرده فلما قد سأل علی النبی۔**  
**پس ہر گاہ کہ ما قدم آوردیم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اخیر ذلک۔ خبر کردہ شد آنحضرت باین واقعہ۔ قال۔ فمرودہ**

قتلوا قتلہم اللہ۔ کشتند اور اکشتند ایشان را خداے قتلے و آنہیں جمیع معلوم شد کہ اگر ہم مجازاً اسناد بسبب جائز است  
انہا بل حقیقت بعد از آنکہ اعتقاد قلبی بر حقیقت ثابت باشد۔ الا سألوا اذا لم یعلموا۔ چہر سوال نکردند علما را وقتی کہ خدا نشتند  
حکم را۔ فانما شفا علی السوال۔ پس نیست شفا و در روشن عجلت عجز و نادانی و نا فهمیدن مراد و ترسیدن بواسطہ  
مگر سوال کردن و پرسیدن از و نادانان۔ انما کان کیفیہ ان یتیم۔ جسٹراہیں نیست کہ بس بود اورا کہ تیمم سے کہو۔  
و یعصب علی جرحہ خرقة۔ وہی بست ہر جرحت خود جامہ پارہ را۔ ثم یمسح علیہا۔ پستمرسح میکرد بران خرقة۔ و فیصل سائر  
جسدہ۔ وہی شست باقی اندام خود را درین حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن۔ رواہ ابو داؤد و در روی  
ابن ماجہ عن عطاب بن ابی رباح عن ابن عباس۔ وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر۔ یرون آمدند و مرد  
و ز سفرے۔ فحضرت الصلوۃ۔ پس درآمد وقت نماز۔ و لیس معہما ماء۔ و غبوا بالیشان آب۔ فیتیمما صعبید اطیبا۔ پس قصد  
کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند فصلیاً۔ پس بگزاردند نماز۔ ثم وجدا الماء فی الوقت۔ پستمر یافتند آب را در وقت نماز  
یعنی ہنوز وقت باقی بود کہ آب یافتند۔ فاعادا احدهما الصلوۃ بوضو۔ پس باز گردانید یکے ازان دوم و نماز را بوضو  
و لم یعد الآخر۔ و باز نگردانید دیگرے۔ ثم اتیا رسول اللہ پستمر آمدند آن دو مرد و نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گذراؤ لک۔  
پس ذکر کردند این قصہ را۔ فقال للذی لم یعد۔ پس گفت آن حضرت مرا کس را کہ باز گردانید نماز را۔ صحبت اللہ۔ یا فتنی  
تو طریقہ مسلوک را در دین کہ بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعادہ نکردی حکم شریعت ہمین است۔ و آخر تک  
صلوۃ تک۔ و بس است ترا نمازے کہ کردی۔ و قال للذی توضا اعاد۔ و گفت آنحضرت مرا کسے را کہ وضو کرد و باز گردانید  
نماز را۔ لک لا جرمین۔ مژ ترا است اجر و ثواب عمل تو و باز یکبار با داسے فرض بہ تیمم بحت عذر و بار دیگر بگزار دن نماز  
نفل نزد وال عذر۔ رواہ ابو داؤد و الدارمی۔ روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و دارمی۔ و روی النسائی نحوه  
و روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف و بعض الفاظ۔ و قد روی بہو ابو داؤد و ایضاً عن عطاب بن یسار مسلماً۔ و تحقیق  
روایت کرد نسائی و ابو داؤد و غیر از عطاب بن یسار کہ از تابعین است بطریق ارسال

الفصل الثالث۔ عن ابی الجہیم بن الحارث بن الصمۃ۔ بکسر صاد و فتح میم مشدہ۔ قال اقبل النبی۔ گفت  
پیش آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من نحو بئر جمل۔ از جانب موضع کہ میخوانند اورا بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضع معروف است  
بدنیہ۔ فلتقیہ رجل۔ پس ملاقی شد آن حضرت را مردی کہ ہمین ابو الجہیم باشد کہ راوی حدیث است و ذکر کردہ است خود را بلفظ  
غائب بیان کردہ است آن را شافعی در روایت خود از طریق اعرج۔ فسلم علیہ۔ پس سلام کرد آن مرد بر آنحضرت۔ فلم  
یرد النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس نداؤ آن حضرت جواب سلام اورا۔ حتی اقبل علی الجدار۔ تا آنکہ روی آورد آنحضرت  
بر دیوار تمسح بوجہ دیدہ۔ پس مسح کرد بر رویہ مبارک خود و ہر دو دست خود۔ ثم رد علیہ السلام۔ پس جواب سلام  
داد اورا این حدیث ہر دو طریق را محتمل است و در حدیث سابقین از ابی الجہیم وجہ و ذراعیم بود و بعضی روایات درین



حدیث نیز وجه و ذراعیه آمده است اما از ضرب و ضربتین ساق است متفق علیه و حسن عمار بن یاسر فرماد که کان یحدیث انهم تسحر و در آیت است از عمار که پس حدیث می کرد که صحابه مسح کردند و بهم مع رسول الله و حال آنکه ایشان بزرگوار با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بالصنید بخاک و مسطوة الفجر بر آب نازل باد و نصرت با کفهم الصعیب پس بزرگواران است خود خاک را و شمس و البوجه بهم مسح و احدی بستره بالید بر رویا است خود و یکبار بالید یعنی تکرار کردند چنانکه در وضو میکنند ثم عادوا فنضروا با کفهم الصعیب بستر باز گشتند پس بزرگواران کفها را خود صعیب را - مرة اخیری - بار دیگر مسح و باید بهم کفها پس بالید نه بدستهای خود تمامه و دستها را یعنی الی المناکب و الا باط - تا دو شهر از ظاهر و تا بغلها در باطن بین باطن و ایچم - بیان اباط است - رواه البوادری - این حدیث از عمار نقل است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از بے ظاهری و در ضربه و آید و پیش معلوم شد و لیکن در این حدیث تا مناکب و اباط آمده و غالباً نظر قوم بر این افتاد که الی در آیت تیمم مقید بغایت نیامده و بید تمام کل است از غیر بلا حظه فرعیست تیمم بر وضو عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث و در آیه معلوم می گردد و جمهور نظر کردند بر سه عین تیمم و خلافیت آواز و وضو با حصول بیان از جانب شارع فافهم

### باب الغسل المسنون

بذلکه مولف درین باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از حجامت و نیز و اسلام و غسل عیدین و ذکر کرد با آنکه مسنون و مستحب است نزد آنکه زیرا که نزد می بین حدیثی در غسل عیدین و مکتوب و مکتوب و در باب عیدین نیز حدیثی نیامده و در جامع الاصول نیز از کتب سته درین باب حدیثی نیامد و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا در حدیثی که از فاکه ابن سعد و دیگر از زیاد بن عیاض و در حدیثی را گفته اند که ضعیف اند و شرح ذکر آن کرده شده است و جامع الاصول از عبد الله بن عمر از حدیث موطا آورده که عبد الله بن عمر و زید بن عمرو بن قنبر پیش از آنکه بمکه آید غسل می کرد و گفته اند که شدت مبالغه او در باب متابعت تقاضا میکند که حدیثی درین باب صحیح شده است و نیز مولف غسل روز عرفه ذکر کرد و در کتب احادیث نیز یافته نشود و فقها ذکر کرده اند و غسل برای احرام خود با اتفاق مسنون است و در احادیث صحیح و واقع ادراک از جهت آن ذکر نکرد که در مجلس مذکور ساخته است اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعه ذکر کرده است و اینجا نیز ذکر کرد و بعد از آن بدانکه اختلاف است در غسل جمعه همه ائمه متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و پروانیه از امام احمد که نزد ایشان واجب است از جهت ورود آن بصیغه امر و چنانکه فرمودین جائز است که جمعه فلیغتسل کسی که بیاورد از شما نماز جمعه را باید که غسل و بصیرح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعه واجب علی کل مسلم غسل جمعه واجب است بر هر بالغ مسلم و جمعه را گویند که را و بوجوب تاکید و مبالغه است و استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده است چنانکه از احادیث که در باب او آورده گردید

الفصل الاول - عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جاء احدکم بمسح فلیغتسل چون خواهد که بیاورد یکی از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و مختار آن است که غسل بر آب نماز جمعه است که آن طهارت

نماز جمعه بگذارد و بعض گفته اند که غسل بر اوست و تکبیر روز جمعه است و روايت است انصب احکم و رفع الجمعة مناسب اين قول است  
 و برين وجه معنی عبارت آن باشد که چون بپايد بکشد از شمار جمعه متفق عليه - و عن ابی سعيد الخدری قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم غسل يوم الجمعة واجب علی کل محتلم - غسل کردن روز جمعه واجب است بر هر بالغ و ذر روايتی علی کل مسلم آمده  
 و مراد آن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبوده متفق عليه - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم حق علی کل مسلم ان یغتسل - واجب و سزاوارست بر هر مسلمان که غسل کند و فی کل سبعة ايام یوماه و در هفت روز یکروز  
 مراد روز جمعه است - یغتسل غیر راسه و جسده بشوید و در آن روز سر خود را و بدن خود را که درین هفت روز چه کهن شده و بد بپوشد  
 گفته است و درین کلام اشارت است بسبب وجوب غسل در روز جمعه متفق عليه

**الفصل الثاني عن سعة یخرج سید بن خنیم** - صحابی مشهور است حلیث الفصار نزول کوفه و بعض  
 گویند بصره زامعه و دست در بصره بین و الی بود بران و حافظ بود و کثیر الحديث روايت میکند از وی حسن بصری و ابن سیرین  
 و شعبی مات بالبصرة سنة تسع و خمسين و قبل ست و عین - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من توضأ یوم الجمعة کسکة من  
 کثرة روز جمعه - قهبا پس این خصالت و فعلیات پیدا بد اهل فضیلت و طهارت را یا معنی آن است که بروی باد که اخذ کند باین  
 فعلیات که در او افسه فرض کافی است - و نعمت - و نیکو خصیلت است این در جزوات اگر چه مفصل است نسبت به غسل کردن  
 و غتسل فالتغسل افضل - و کسی که غسل کند پس غسل فاضل تر است - رواه احمد و ابو داود و ابو الیاس و ابی الدرداء  
 و عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من غسل متیا فلیغتسل کسی که شود بخت را پس باید که غسل  
 کند از جهت مزید لطافت با جمال اصابت رشا غتسل و جزان - رواه ابن ماجه - روايت کرد این مقدار را بن ماجه - و زاد -  
 و زیاده کرده است - احمد و الترمذی و ابو داود - این را که درین جمله فلیتوضأ - و کسی که بجز از وضویت را یا جنازه را که در وضو  
 نیست باید که وضو کند و گفته اند که مراد بکل میت پس اوست و انشور وجه مناسب است یعنی اول با مراد است که باید که وقت  
 جل با وضو باشد تا ممکن باشد مراد را بن از این ملائم معنی ثانی است و بعض گفته اند که بجز از وضو نیست وقت است و وقت با طهارت  
 اولی است و بر هر تقدیر وضو بخت حمل واجب نیست همچنین غسل واجب نیست و احب نیست مختار نزد اکثر علما این است  
 و در جامع الاصول می آرد که اسما بنت عیس زوجه ابی بکر صدیق غسل داد ابو بکر بعد از وفات وی پس از آن پرسید از آنها که حاضر بودند  
 از مهاجران و گفت که من روزه دارم و امروز بخت برداست آیا واجب است بر من غسل همه فرمودند که واجب نیست و از موطا  
 می آرد که این عمر جمیع و تکفین کرد پسری را که فرعی بن زید را بود و برداشت او را پس از آن برآمد و نماز کرد و وضو نکرد و ترمذی گفت  
 که درین باب از علی و عائشه نیز حدیث آمده است و حدیث ابی هريرة حسن است و گفته اختلاط کرده اند اهل علم و کسی که غسل  
 و بخت را بعض گفته اند واجب است بر وی غسل و نیز بعض واجب است بر وی وضو و بعض گفته اند که استحباب غسل اولی است  
 که وضو کند و عبد الله بن المبارك گفته که غسل کند نه وضو - و عن عائشة ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یغتسل من اربع

روایت کرو عائشہ کہ آن حضرت غسل میکرد و خواہ بطریق وجوب یا استحباب از چہار چیز من الجنابة۔ از جنابت۔ و یوم الجمعة۔ روز جمعہ من الجنابة۔ و از خون کم کردن۔ و من غسل المیت۔ اما غسل از جنابت واجب است و روز جمعہ سنت از حجامت و غسل میت مستحب و از جمع کردن این سه چیز بخنابت لازم نیاید کہ اینها نیز واجب باشند چنانکہ اشارت بدان کردیم۔ رواہ ابوہریرہ مانند آنکہ از ظاہر این حدیث مفہوم میگردد کہ آن حضرت بغسل نفیس خود میت را غسل میداد و از آن غسل میکرد و بعضی گفتہ اند معنی آن است کہ اعتقاد میکرد و اعتساب را از آن و ابر میگردد بدان و آن حضرت ہرگز میت را بدست خود غسل ندادہ و بعضی شروح از صاحب الزہد نقل کردہ کہ اول اقرب است از عبارت صاحب حاوی از شافعی حکایت کردہ کہ آن حضرت آن را کرده است و اصحاب دسے نیز کردہ اند و المد اعلم۔ و عن قیس بن عاصم صحابی است قوم آورد و بران حضرت و بروقدیم و اسلام آورد و در سال نهم و چون دید و اورا آن حضرت فرمود ہذا سید اہل البور و بود و غافل طہیم شریف خواہد بود و در بصرین روایت میکنند از دسے حسن بصری و غیرہ و مدائہ السلام۔ روایت است از قیس بن عاصم کہ دسے اسلام آوردہ۔ فامہ النبی۔ پس امر کرد و اورا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان لغتیل با و سدرہ کہ غسل کند بآب و برگ کنار و این امر براسے وجوب است اگر جنب باشد و الاستحب است و استعمال سدر بآب بجهت مبالغہ در تطہیر و تنظیف است۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ و ظاہر عبارت آن است کہ امر کرد و اورا بآب اعتسال بعد از اسلام نگرفتہ و باسلام ارادہ اسلام باشد چنانکہ در لفظ ابی داؤد و آمدہ کہ قال قیس بن عاصم انیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اریہ الاسلام فامر فی ان اغتسل و گفتہ اند کہ اصح آن است کہ امر کردہ شود اول بشہادتین بعد از آن غسل دادہ شود و اختلاف کردہ اند کہ آن واجب است یا مستحب و ثانی اصح است و همچنین مستحب است کہ شستہ شود جامہ ہائے او و علق کردہ شود و اعتسایان نمودہ شود۔

**الفصل الثالث۔ عن عکرمہ۔ مولاتے ابن عباس از فقہائے مکہ و تابعین است اصل و از بربریت باقی احوال و در مواضع دیگر نوشته شدہ است۔ قال ان اناسا من اہل العراق جاؤا۔ روایت است از عکرمہ گفت کہ بعضی مردم از عراق آمدند نزد ابن عباس۔ فقالوا لیس گفتند۔ یا ابن عباس اتیری الغسل یوم الجمعة واجب۔ آیا اعتقادی کنی غسل را روز جمعہ واجب قال۔ گفت۔ لا۔ اعتقاد نمیکنم غسل را روز جمعہ واجب۔ و لکن اطہر و لیکن غسل کردن پاک کنندہ تر است پس اطہر اسم تفضیل است از تطہیر بخدش زدہ اند چنانکہ مذہب بعضی شخاۃ است یا پاک تر است صاحب دسے۔ و خیرین غسل غسل بہترین است کہ کسی را کہ غسل کند و من لم یغسل نفیس علیہ واجب۔ و کسی کہ غسل نکند پس نیست ہر دسے غسل واجب و انتم نمی گرد و دسے ترک آن۔ و ساجہ کہ کیفیت بآب غسل۔ گفت ابن عباس و سر انجام است کہ خبر ہم شمارا کہ چگونه بود آغاز شستہ و میت غسل روز جمعہ۔ کان الناس مجہودین۔ بلووند اکثر مردم مشقت یا بندگان و کار معیشہ است۔ یلبسون الصوت۔ می پوشید جامہ پشمینہ بجهت تقویٰ و نارسائی۔ و یعملون علی ظهورہم۔ و کار میکردند بر پشتہاے خود۔ و کان مسجدہم ضیقاً۔ و بود مسجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ نماز میکردند مسلمانان در آن تنگ۔ مقارب اسقف۔ نزدیک بود سقف دی و بعضی شخہ سقوف نفیسین بلقطن**

جمع آورده گوید اما در اجزای سقط اندر آورده اند که بلندی مسجد شریف هفت دست بود۔ اما هر عرض بنویسد که گمانند خانه که برای سایه بسازند از برگها و شاخهای خرما و همچنین بود سقط آن مسجد و عرض نیز آن خانه را گویند که برای رز بسازند پنج رسول پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یوم حار۔ در روزی گرم۔ و عرق الناس فی ذلک الصوت۔ و خوی کرده بودند مردم در آن پشه‌نیا که پوشیده بودند حتی تا رت منہم ریا ح از وی بذلک بعضهم بعضا۔ تا آنکه بر می جست از ایشان بوی که انداخته میگردید بسبب آن بعضی از ایشان بعضی را۔ فلما وجد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس هرگاه که یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تکلم بالخطب آن بویها را۔ قال۔ گفت۔ یا ایها الناس۔ ای مردم۔ اذاکان ہذا الیوم۔ چون باشند این روز یعنی روز جمعہ۔ فاعتسلوا غسل کنید۔ و یسجدکم۔ و باید که بسجده یکے از شما۔ افضل ما یجد من وہنہ۔ بهتر و خوشتر از آنچه بیاد از روغن خود۔ و طیمہ۔ و خوشبو خود۔ قال ابن عباس ثم جاء الله بالخیر لیسیر آورو خدا سے تمنا ہے برائے مسلمانان نیکی و تو انگری و فراخی و خیر مال کثیر را گویند و یسئلوا غیر الصوت۔ و پوشیدند جز جامہا سے پشه‌نیا را۔ و کفوا العمل۔ و کفایت کرده شدند عمل را که در آن مشقت میکشیدند و در جمیعست ہم میرسانند یعنی فراخ شد و در جمیعست بے مشقت۔ و وسیع مسجد ہم۔ و فراخ گردانیده شد مسجد ایشان و نخستین کسی که توسعہ در مسجد کرد عمر بن الخطاب بود پس از دست عثمان بن عفان رضی الله عنہما۔ و در بعضی از ذی ان بود بعضهم بعضا من العرق۔ و رفت پاره از آنچه انداخته میگردید بسبب آن بعضی مردم بعضی را از عرق۔ رواہ ابو داؤد و اصل این حکایت آن است که در ابتدا ما مور بودند بطریق و جوب بغسل بعلتے که مذکور شد و چون علت منتفی شد حکم نیز منتفی شد پانہای علت چنانکہ بر طرف شد ہم مولفۃ القلوب بر طرف شدن علت آن بعضی گفته اند کہ غسل اول واجب بود بعد از آن منسوخ گشت اما قول منسوخ بے علم بتاریخ بعد است و بعضی گفته اند کہ غسل ہرگز واجب نبود و واجب در جائے کہ واقع شد ہست تاکید استحباب پس معنی قول ابن عباس آن باشد کہ غسل ہمیشہ مستحب بود و بعلت مذکور سابقا و غایت تاکید و سابقا بولس از آن تاکید و سابقا و اصل استحباب باقی ماند و در اول اوجہ است و بعضی از شراح بدان تصریح کرده اند و الله اعلم

## باب الحيض

حيض در لغت بمعنی سیلان است خاض الواوی می گویند چون سیلان کند آب و درے و حوض نیز از دست و در شرح عبارت از خوسے کہ از رحم آید بے علت و ولادت و آنچه بعلت آید آن را استحاضہ گویند و آنچه بعد از ولادت و ذوات آن را نفاس خوانند بالکسر و حیض نیز بمعنی حیض آید و حیضہ کسر حاستہ کہ زن بر آن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و گفته اند کہ حکمت در پیدا کردن حیض تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف می گردد بحکمت اتہی بتغذیہ و لذاتین جست است کہ حیض نمی آرد حاملہ و چون بیرون می آید آنچه فاضل باندہ از غذا سے و لذات آن خون آن نفاس باشد بعد از آن شیر میگرداند آن خون را کہ مادہ حیض بود و باین سبب کم است کہ در منہ حیض آید و اگر نہ حاملہ و نہ مرضی بود باقی می ماند خون و چون مضر فی نداد و بیرون می آید و غالب ہر راء شیش۔ و در باہشت روزی یک یا زیادہ چنانکہ طبیعت و مزاج تمیز کند بیرون آید اما ابتدا سے حیض در حدیث

آمدہ است کہ این چیزے سے کہ نوشته است آن را پروردگار تعالیٰ بر و خستران آدم و نیر آمدہ است کہ نخست کہ فرستادہ  
 حیض بر زنان بنی اسرائیل بود کہ مردان و زنان ایشان در مساجد جمع می شدند و نماز میکردند و مختلط می گشتند پس فرستاد  
 خداے تعالیٰ بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطبیق این و در وایت گفته اند کہ نبات آدم  
 کہ در حدیث واقع شده است منافات بنسائے بنی اسرائیل ندارد کہ نبات آدم ہیو اسلمہ مراد نیست و حاکم و غیره از ابن عباس  
 آورده کہ ابتداے حیض بر جواد بعد از افتادن از بهشت و آمدن اسلم

**الفصل الاول عن النفس** - قال ان اليهود كانوا اذا حاضت المرأة فيهم - گفت انس کہ یہود بودند و تھے کہ حیض می کرد  
 زنہ در میان ایشان - لم یواکلوہا - باہم نمی خوردند با آن زن - ولم یجامعوہن فی البیوت - و نمی در آوردند زنان را در خانہ  
 و نه نشینی نمی کردند با ایشان در خانہا - فسأل اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم النبی پس پرسیدند یا ران پیغمبر از این  
 حال یہود کہ حق است یا باطل - فانزل اللہ تعالیٰ - پس فرستاد خداے تعالیٰ برائے وہ یہود این آیت را کہ  
 ویساؤنکم عن الحيض الآية - تا آخر آیت تفسیرش آنکہ می پرسند ترا از حکم حیض قل ہو ادئی بگوید جواب ایشان کہ حیض  
 چرک و پلیدی است کہ طبع از آن نفرت دارد و اندامیکند فاعتزلوا النساء فی الحيض پس گوشہ گیرید از زنان و یکسو کنید زنان  
 در حالت حیض و لا تقربوہن حتی یطہرن و نزدیک نشوید زنان را تا آنکہ پاک شوند - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر  
 صلی اللہ علیہ وسلم - و تفسیر و بیان مراد از عدم قرب با زنان در حال حیض - اصنعوا کل شیء الا الکلیح - بکنید با زنان ہر چیز  
 از مواکلت و مجامعت و محالطت مگر جماع - فبلغ ذلک الیہود - پس رسید این سخن یہود را - فقالوا ما یرید ہذا الرجل - پس گفتند  
 یہود میخواہد این مرد یعنی حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - ان یرع من امرنا شیئا الا مخالفتنا فیہ - کہ بگذارد و از کار و بار ما چیزی را  
 مگر آنکہ مخالفت کند با ما در آن چیز - فجاءہم لیسہم حفرة و فتح سین مملہ - بن حضیر - لیسہم حاس مملہ و فتح صناد معجمہ و عبد اللہ بن عمر  
 و تشدید موصدہ - بن بشر - بکسر باے موصدہ و سکون شین معجمہ و صحابی مشہور اند پس آمدند این دو صحابی - فقالا پس  
 گفتند - یا رسول اللہ ان الیہود تقول کہ اذا کذا - بدستی کہ یہودی گویند از مضار و مفسد و علل و اسقام و مجامعت و محالطت  
 زنان در حالت حیض چنین و چنین - فلما تجامعون - پس مجامعت و مصاحبت نکنیم با زنان درین حال و بعض نسخہ فلما تجامعون  
 استہمام و در بعض فلما تجامعون بلفظ نانی مخاطب - فتعجب و جہ رسول اللہ پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر صلی اللہ  
 علیہ وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیہا - تا آنکہ گمان بردیم ما کہ تحقیق خشم گرفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن دو صحابی کہ این  
 خرف گفتند و سو ادب نمودند - فخرجا - پس بیرون آمدند آن دو صحابی - فاستقبلتہما ہدیۃ من لبن پس پیش آمد آن دو کس با  
 شخصے کہ می آورد و پیشکش از شیر سالی النبی - بسموے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فارسل فی آثار ہما - پس فرستاد آن حضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم در بے ایشان کسے را و طلبید ایشان را فسقا ہما پس بنوشانید ایشان را شیر کہ ہدیہ آورده بودند  
 ناظاہر شود اثر عنایت و التفات و تبدیل یا بدجل و نادانی ایشان بعلم و دانش کہ شیر منکر آن است - فخرنا لہم لیم علیہما

پس دانستند آن دو صحابی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خشم نگرفته است بر ایشان - رواه مسلم - وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت کنت اغتسل انا و النبی - کففت عائشه بودم من که غسل میکردم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم من انار واحد - از یک ظرف - و کلانا جنب - و حال آنکه ما هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب تفصیل گذشت - و کان یا مری فارتد - و بود آن حضرت که امری کرد که از اریه بدم در ته خود پس از اریه را می بستم و اریه بنای میشد و آمده و بمقتضای قاعده صرت فاعتر بایدهمزه پیش از تا تحقیق این در شرح کرده شده است - فیهما شری پس هر دو و میرسانید بدن خود را به بدن من - و انا حائض - و من حائض می بودم ازین حدیث معلوم میشود که استمتاع بچیز منی که در از است حرام است و حد از از نزد فقها از نازا نواز است و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و مالک است و احادیث دیگر ناظر برین است و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض با دون فرج یعنی دلی جایز است و این مذهب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعضی اصحاب شافعیه است و گفته اند که گوید از آخر امر توسعه و ترخیص کردند و جزو دلی هر چه باشد بخیر نموده اند اما نیست که احتیاط و احتیاس در قول ابی حنیفه است و کرامانی گفته که شافعی را در نجاسه مذهب است صحیح آن است که حرام است و دوم آنکه کرده است که ایه تخریمی و مختار این است و سوم آنکه اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و در توفیق داشته باشد بخود یا بجنبت ضعیف شهوت یا بسبب قوت و ربع جائز است و الا نه - و کان یخرج رأسه الی - و عائشه می گوید که بود آن حضرت که بیرون می آورد سر خود را از مسجد پس می که در خانه می بودم - و هو معتکف - و حال آنکه آن حضرت معتکف می بود - فاعلم پس می شستم من سر مبارک او را - و انا حائض - و من حائض می بودم و از نجاسه معلوم می شود که بیرون آوردن معتکف بعضی اعضا خود را از مسجد جایز است و مباشرت اعضا حائض درست است - متفق علیه - و عنهما قالت کنت اشرب و انا حائض و هم از عائشه است که گفت بودم من که می نوشیدم آب از کوزه یا کاسه و حال آنکه من حائضم - ثم انا و له النبی - پیغمبر بودم آن را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فی - پس می نهاد آن حضرت و من مبارک خود را بر جای دهن من فی شستم پس می نوشید از غایت محبت و عنایتی که بمن داشت - و القوق العرق - و می بودم من که میخوردم بدنمان گوشت را از استخوان و انا حائض - و حال آنکه من حائض می بودم و عرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار یا استخوانی که گوشت از او خورده شده است - ثم انا و له النبی - بعد از آن میدادم آن استخوان را به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فی - پس می نهاد و دهن خود را بر جای دهن من و در نجاسه فیا کل نه گفت گوید مقصود همان دهن نهادن بجای دهن محبوب بود نه گوشت خوردن چه گاهی باشد که گوشت بر آن استخوان نباشد بخلاف آب که بقیه میداشت - رواه مسلم - و عنهما قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یسکی فی حجری و انا حائض - بود آن حضرت که تکیه میکرد در کنار من و من حائض می بودم و حجر بفتح و کسر هر دو آمده است - ثم لیقرا القرآن - پیغمبر خواند آن حضرت قرآن را - متفق علیه و عنهما قالت قال لی النبی - کففت عائشه گفت مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا و لی فی الحجر من المسجد - بده و بیار برای من خمره را از مسجد و خمره یعنی خمره و سکون بهم



ورا سجاده خود از حصیر بران قدر که یک کس بران نماز تواند کرد و گرفتن آن از مسجدی آنگنان بود که از بیرون دست دراز کند  
 و بگیرد۔ فقالت انی حائض پس گفتم من کہ من حائضم چندان دست در مسجد در آورم۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت دست در آریا کہ  
 نیست۔ ان حیضتک لیست فی یدک۔ بدستی کہ حیض تو نیست و دست تو۔ رواہ مسلم۔ وعن میمونۃ قالت کان رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فی مطر۔ گفت میمونہ بود آن حضرت کہ نماز میکرد و در مطر یکسر سیم و سکون را گلیم دراز از صوف یا نیز بعضی  
 و بعضی علیہ پارہ ازان گلیم برین بود و پارہ بر آن حضرت۔ و انا حائض۔ و حال آنکہ من حائض بودم متفق علیہ۔ و از اینجا  
 معلوم می شود کہ ہر اعضاے حائض پاک است جز فرج والا نماز در جامہ کہ پارہ از دے برنجاست بود و پارہ بر مصلی روا نمود  
 انفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتی حائضاً و امرأۃ فی دبر یا۔ کہ کسی کہ  
 بیاید حائض را یا زنی را در و برش خواہ حرم یا شد یا امۃ تاجماع کند او را در جانب پس۔ او کا ہننا۔ یا بیاید کاہن را و نفیم  
 در حکم دست تا برسد ایشان را و تحقیق معنی کاہن در باب الکمانۃ از کتاب طب و رتے بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ نقد کفر ہما  
 انزل علی محمد۔ پس بتحقیق کا فرشد بدینے کہ فرستادہ شدہ است بر محمد۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی و فی روایت  
 و در روایت ابن ماجہ و دارمی ابن چین آمدہ کہ۔ نقد کفر۔ پس تحقیق کا فرشد بہ آنکہ اگر مرد اتیان بطریق استحلال و تصدیق  
 کہ میگود و اعتقاد کند کہ دے راست می گوید۔ نقد کفر۔ پس تحقیق کا فرشد بہ آنکہ اگر مرد اتیان بطریق استحلال و تصدیق  
 باشد پس کفر محمول بر ظاہر است و اگر نہ ابن چین باشد و کفران نعمت است و مقصود تغلیظ ابن شناع و تشدید بر آن است  
 و شیخ ابن حجر کلی در شیخ کتاب گفتہ کہ کفر نیست باتیان امرأۃ در دبر اگر حاملہ باشد یا امۃ البیتہ محمول بر کفران نعمت است  
 از جهت شہرت خلافت در آن پس اجماع بر تحریم دے نیست چہ چاہے آنکہ از ضروریات دین باشد و استحلال ابن چین چیز  
 کفر لازم نیاید یا آنکہ حدیث ضعیف است چنانکہ می گوید انتہی و بزین تقدیر اتیان اجنبیہ در و بر شنیع تر و نیک تر باشد  
 اما اتیان ذکر و رعایت شدت و شناعیت است کہ استحلال آن بے شبہ موجب کفر باشد کہ فوق آن متصور نیست۔ و قال الترمذی  
 و گفته است ترمذی و تضعیف این حدیث۔ لا نعرب فی الحدیث الا من حکیم الاثر من عن ابی ہریرۃ۔ عن ابی ہریرۃ۔ عن ابی ہریرۃ۔ عن ابی ہریرۃ۔  
 این حدیث را اگر از حکیم بن اثرم کہ روایت کردہ است آن را از ابی جہنمہ دے از ابی ہریرہ و گفته است معنی این حدیث  
 نزد اہل علم محمول است بر تغلیظ و گفته است کہ تضعیف کردہ است بخاری این حدیث را از جهت اسنادش و ابوہریرۃ ہمچنین  
 دے طریقت بن عبالہ است انتہی و در تقریب گفته است از حکیم اثرم بصری و دے لین است از طبقہ سادست و وزیران  
 الاعتدال گفتہ کہ پس بہا کہ در کاشتہ گفتہ است کہ طریقت بن عبالہ توثیق کردہ است او را و در نو و در ہفت رفتہ از عالم  
 و در مذہب گفتہ کہ بخیر بن معین گفتہ است کہ دے نقد است و عجل گفتہ است انشاء اللہ تعالیٰ و عن معاویہ بن جبل  
 قال قالت۔ و ہما است است از معاویہ بن جبل کہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ ما یجوز لی من امراتی دہی حائض۔ چہ چیز حلال است را  
 از زبان من دہا است کہ دے حائض است۔ قال ما فوق الا زار۔ فرمود آن حضرت حلال است چیزی کہ بالا اس از است

این مؤید مذہب امام ابی حنیفہ است و باوجود آن فرمودہ والتعفف عن فلک الفضل۔ و پارسائی نمودن و باز ایستادن از آن فاضل ترست از ترس آنکہ مباد ابو طی گشتہ کہ حرامست و اما آن حضرت مامون است از آن۔ رواہ زرین و قال مجیی استہ اسنادہ لیس یقوی۔ روایت کرد این حدیث را زرین و گفت مجیی استہ کہ اسناد او قوی نیست۔ و عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وقع الرجل بالہ ذہی حائض۔ وقتی کہ جماع کند مرد با اہلیہ خود در حالت حیض۔ فلیتصدق بنصف و نیار پس باید کہ تصدق کند بنصف و نیار کہ بحساب دیار ما نزدیک بیک روپیہ و ثمن آن باشد بعضی یک و نیار گفته بعض عتق رقبة گفته و بعض گفته کہ در آغاز خون و نیار و در پایان آن نصف و نیار یا و نیار و زمان خون نصف نیا بعد از انقطاع و بعض عتق رقبة گفته طبعی گفته کہ اکثر باشند کہ کفارت آن استغفارست و بس شافعی و اصحاب ابی حنیفہ بر این رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و الدارمی و ابن ماجہ۔ و عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا کان ذاکم فنیار و اذا کان اصغر فنصف و نیار۔ و ہم از ابن عباس ستہ از آن حضرت کہ فرمود وقتی کہ باشد حیض خون سرخ پس کفارت آن نیارست و چون باشد زرد و کفارت آن نصف و نیارست و این موافق آن قولست کہ از بعض نقل کردہ شدہ کہ در آغاز خون و نیارست و در پایان آن نصف احتمال دارد کہ ہم در آغاز زرد باشد۔ رواہ الترمذی۔ و گفته است کہ کفارت نزد اہل ان حیض از ابن عباس آمدہ و این قول بعضی از اہل علمست و امام احمد و اتحقق باین قائل اند و ابن مبارک گوید کہ استغفار کند پروردگار خود را و نیست کفارت بروسے و از بعض تابعین نیز همچنین منقولست و سعید بن جبیر و ابراہیم نخعی از ایشان شدہ۔

**الفصل الثالث** عن زید بن اسلم قال ان رجلا سال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ روایت است از زید بن اسلم کہ مر لاسے عمر بن الخطاب از اکابر تابعینست و امام زین العابدین علی بن الحسین و مجاہد و اوی نشست و سماع حدیث میکرد باقی احوال در جاسے و گیر نوشته شدہ و ارسال میکرد در حدیث گفت کہ مردے پرسید از آن حضرت پس گفت آن مردے ما یکل لی من امراتی و ہی حائض۔ چه چیز حلالست مرا از زن من در حالتی کہ رے حائضست۔ فقال لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت قرآن مرد را بغیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تشد علیہما از ارباب۔ استوار می بندی بر زن از ارشاد شرمشانک با علما یا بستر کار تو با علماے اوست یعنی ما فوق الا از ارمباح است و ماتحت الا از حرام چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ است۔ رواہ مالک و الدارمی و سلا و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کانت اذا حضرت نزلت عن النمل علی الخصر گفت عائشہ بودم من چون حیض میکردم فرودی آدم از بستر بروریا۔ فلم تقرب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس نزدیک نمی شدیم یا یعنی از دواج بغیر آن حضرت را۔ لم ندن منہ حتی نظرت و قریب نمی شدیم از رے تا آنکہ پاک نمی شدیم۔ رواہ ابو داؤد۔ و ظاہر این حدیث منافیست بعض احادیث گذشتہ را کہ دلالت دارند بر مباشرت و مخاطبت آن حضرت با ازدواج مطہرہ خود در حالت حیض و جواب می دهند با آنکہ شان ایشان بآن حضرت و نگاهداشت ادب این چنین بود کہ ملاحظہ میکردند از خود حرکت و مباشرت نمیکردند تا آنکہ آن حضرت ایشان را بخود می طلبید پس می رفتند و بعض گفته اند کہ این حدیث منسوخست با حدیث مباشرت و مخاطبت بستر بدانکہ در اکثر نسخ

فلم یقرب ست بنون چنانکہ تقریر کر دیم و میگوئید و جمیع شیخ اصل ابی داؤد مجتہدین ست و بعض فلم یقرب بیا نیز روایت کرده اند  
یعنی نزدیک نمی آید آنحضرت و یا از قربان ست بمعنی جماع و المذہب العلم

### باب الاستحاضۃ

استحاضہ زنے را گوئید کہ میرود و خون از وی نہ از حیض و نفاس بلکہ از رگے کہ نام او عاقل است و الفاظ کہ مشتق ست از استحاضہ  
ہمہ بلفظ مجهول مستعمل میشوند و بعض الفاظ ہستند کہ جز مجهول مستعمل نیستند چنانکہ جن از جنون و غمی از غما و ذلک بمعنی و حکم وی حکم  
معدوران ست مثل سلسل بول و مانند آن نوی نماز میگرد و روزہ میدارد و جماع با وی حرام نیست و تفصیل احکام وی در احادیث بیاد  
الفصل الاول عن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت جاءت فاطمۃ بنت ابی جہش - بضم حاء مہملہ فتح موحده و کون  
تحتانیہ و شین مہمبہ - الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقالت - گفت عائشہ کہ فاطمہ کہ یکے از صحابیات ست و قریشیہ سیدہ است  
آمد نزد آن حضرت پس گفت - یا رسول اللہ انی امرأۃ استحاض فلا اطهر - بدرستی کہ من زنے ام کہ استحاضہ کردہ میشود و ام  
پس ہرگز پاک نمی شوم - افادع الصلوۃ - آیا پس بانم نماز را قیاس بحیض کردہ کہ ہمچنانکہ در حالت حیض نماز گزاردن درست نیست  
و استحاضہ نیز نباشد - فقال - پس گفت آن حضرت - لا - مان نماز را - انما ذلک عرق و لیس بحیض نیست آن خون شفا  
مگر خون رگے از رگہا نیست حیض کہ از رحم میرود و در حیض چون در ہر ماہ چند روز البتہ میرود از حیض دفع حرج و مشقت نماز  
و روزہ را عفو کردند و چون در قضاے نماز نیز حرج بود نہ در قضاے روزہ و قضاے روزہ واجب گردانید نہ قضاے نماز از ازالہ حکم  
استحاضہ بیان فرمود و بقول خود - فاذا اقبلت خضتک فدعی الصلوۃ - پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معاوضہ است  
ہمان ایام عادت خواہد بود اگر مبتدیہ است اکثر حیض کہ وہ روز ست این ورنہ سبب با ست و نزدائکہ و دیگر و مبتدیہ عمل تمیز  
می کنند یعنی اگر خون سیاہ غلیظ است از حیض ست و اگر نہ چنین است از استحاضہ چنانکہ حدیث آیندہ بیاید چون تمیز متعسر  
استبار اکثر حیض را ترجیح کردہ اند و ظاہر آن ست کہ زن مذکورہ معاوضہ بگوید و اللہ اعلم - و اذا اوہرت - و چون بگذرد ایام حیض  
فاغسل عنک الدم - پس بشو از خود خون را - ثم صلی پیست نماز بگذارد متفق علیہ

الفصل الثانی عن عروۃ بن الزبیر بن کبیر ست برادر عبد اللہ بن الزبیر سائبہ بنت ابی بکر صدیق عین فاطمہ بنت  
ابی جہش انہا کانت استحاض - عروہ بن الزبیر از فاطمہ مذکورہ روایت میکند کہ سبب بار بود کہ استحاضہ کردہ شد  
فقال لہا النبی - پس گفت مرا و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان دم الحيض فانه دم اسود چون باشد خون حیض پس بدینی  
آن می باشد و غالب احوال خون سیاہ - یعرف - شناختہ می شود باین نشان - فاذا کان ذلک فاسکری عن الصلوۃ - پس چون  
باشد خون سیاہ پس نگاہدار خویش را از نماز کہ آن خون حیض است - فاذا کان الآخر فتوضائی و صلی پس چون باشد خون  
دیگر یعنی جز سیاہ پس وضو کن و نماز گزار چنانکہ حکم معدوران ست - فانما هو عرق - پس نیست وی مگر خون رگ کہ استحاضہ است  
نہ خون رحم کہ حیض است - رواہ ابو داؤد و النسائی - وعن ام سلمۃ قالت ان امرأۃ کانت تہراق الدم - بضم تاء فتح - گفت

ام سلمہ کہ زینے بود کہ میرخت خون را و تحقیق این لفظ و ترکیب آن در شرح کرده شده است۔ علیٰ محمد رسول اللہ۔ در زمان پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاستفتت لہا ام سلمۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس استفتا کرد و پرسید مسئلہ را برائے محمد صلی اللہ علیہ وسلم حضرت۔ فقال لنظر عدد الیالی والایام التي کانت تحيض من الشهر پس گفت آن حضرت باید کہ نظر کند شمار شبہا و روزہا کہ بود آن زن کہ حیض می کرد و در آن شبہا و روزہا از ماہ۔ قبل ان یصیبہا الذی اصابہا پیش از آنکہ برسد آن زن را آنچہ رسیده است یعنی علت استحاضہ دائمی۔ فانکر الصلوۃ قدر ذلک من الشهر پس باید کہ ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماہ۔ فاذا خلعت ذلک فلتغتسل۔ پس چون خود بگذارد آن قدر را از زمان یعنی فارغ شود از آن پس باید کہ غسل کند۔ ثم تستغفر بوب پسترباید کہ بند و جامہ میان ہر دوران خود مثل پا روم اسپ کہ منع کند سیلان دم را قہر بمشائے و فاسے مفتوحین پا روم۔ ثم تنصل۔ پس باید کہ نماز بگذارد و وضو کند برای ہر نماز چنانکہ حکم معذورانست و جائز است اورا دخول مسجد و اعتکاف و طواف و امثال آن۔ رواہ مالک و ابو داؤد و الدارمی و روی النسائی و عناد۔ و عن عدی بن ثابت عن ابیہ عن جدہ۔ رواہ ابی یوسف از عدی بن ثابت از پدرش از جدش۔ قال یحییٰ بن یعین۔ گفته است یحییٰ بن یعین در تعین نام جد عدی اسمہ وینار۔ نام جد عدی وینار است و عدی بن ثابت تابعی ثقفی است ابن حبان اورا در ثقات ذکر کرده امام سجستانیہ بود و کوفہ و اعظم ایشان ابن مین گفت کہ شعی مفرط است و دارقطنی گفته رافضی غالی است اما ثقف و صدوق است بات سنۃ ست عشر وایتہ۔ عن النبی۔ جد عدی روایت میکند از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انه قال فی المستحاضۃ۔ کہ آن حضرت گفته است و رخن مستحاضہ تنوع الصلوۃ ایام اقرانہا۔ ترک میکند نماز را در روزہاے حیضہاے خود کہ در ہر ماہ میدید۔ التي کانت تحيض فیہا۔ آن روزہا کہ بود آن مستحاضہ کہ حیض میکرد و در آن روزہا۔ ثم تغتسل۔ پسترباید کہ غسل میکند۔ و متوضا بخند کل صلوۃ۔ و وضو می کند و در وقت ہر نماز۔ و تصوم و تصلی۔ و روزہ میدارد و نماز میکند۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و عن حمۃ۔ بفتح حاء مہملہ و سکون میم ثبت جیش۔ بتقدیم جیم مفتوحہ بر حاء مہملہ ساکنہ خواہرام المؤمنین زینب بنت جیش است تحت تحت مصعب بن عمیر بود و چون شہید شد مصعب طلحہ بن عبد اللہ گرفت۔ قالت کنست استحاض حیضۃ کثیرۃ شدیدۃ۔ گفت چمنہ بودم من کہ استحاضہ کردہ می شدم استحاضہ بسیار سخت۔ فایت النبی۔ پس آمد پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم استفیہ۔ تا طلب فتویٰ نمود و راہ و اجیرہ۔ و خبر ہم اورا از حال خود و واقعہ خود۔ فوجدہ فی بیت اختی زینب بنت جیش۔ پس یافتہ من آنحضرت را و رخاۃ خواہر من زینب بنت جیش کہ یکے از امہات ام المؤمنین است۔ فقلت۔ پس گفتہم یا رسول اللہ فی استحاض حیضۃ بشیرۃ شدیدۃ۔ بد رستی کہ من استحاضہ کردہ می شوم استحاضہ بسیار سخت۔ فاما ما دمر فی فیہا۔ پس چہ می فرمائی مراد حکم آن استحاضہ۔ قد منعنی الصلوۃ والصیام بتحقیق منع کرد مرا استحاضہ نماز و روزہ را۔ قال لغت لک الکسوف۔ گفت آنحضرت بیان کنم مرثیہ را برہ پیشہ را کہ پر کنی بدان فرج خود را و اگر است بضم کاف و سین پنبہ۔ فابیدہا برب اللہ۔ زیرا کہ آن دور میکند

خون را منع می کنند از بیرون آمدن آن بفرج ظاهر و ناخون بفرج ظاهر نباید حکم حیض و استحاضہ متحقق نگردد۔ قالت۔ گفت حمند  
 ہوا کثر من ذلک۔ خون بیشتر است ازین کہ باز دارد آن را اگرست۔ قال فیکفی۔ بفتح تا و لام و جیم مشد و فرمود پس بحکم  
 بہ بند فرج خود را یعنی جامہ بہ بند بر صورت لگام اسپ یعنی با وجود کرست یا بی آن و ظاهر اول است۔ قالت۔ گفت حمند  
 ہوا کثر من ذلک۔ خون بیشتر از آن است۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فأتخذی ثوبا۔ پس بگیر جامہ را یعنی زیر لگام۔ قالت  
 ہوا کثر من ذلک۔ گفت ازین ہم بیشتر است۔ انما الخج ثوبا۔ خبر این نیست کہ میریزم خون را درختنی سخت مانند باران  
 فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سارک بامرین۔ سر انجام است کہ اگر کم تر از بد و چیز ایما صنعت۔ ہر کدام  
 یکے از آن دورا کہ بکفی وقوت آن و قدرت بر آن داشته باشی نہ بر دیگرے۔ اجزا عنک من الآخر یبندگی می کنند ترا از دیگری ایما  
 را برفع و نصب ہر دو خوانند اند۔ وان قوی علیہما۔ و اگر قوی و قادری بر ہر دو کہ ہر کدام را کہ میتوانی کرد۔ فانست اعلم  
 پس تو داناتری بالجہ اختیار میکنی از آن دور۔ قال لہا۔ گفت آن حضرت مرحمت را در بیان حقیقت استحاضہ و تسلیہ و تقویہ  
 و۔ انما نہ رکضہ من رکضات الشیطان۔ نیست این علتی کہ رسیدہ است ترا یعنی استحاضہ یا این خط و حیرت کہ افتادہ  
 تو در آن مگر رکضہ از رکضات شیطان یعنی افساد و اضرار از شیطان و تلبیس و تخیل کردن دے بر تو در امر دین تو و طہارت  
 و نماز تو و اصل رکض و دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دو انیدن و از اینجا معلوم می شود کہ شیطان  
 را تصرفی در بدن آدمی نیز ہست کہ بعلتہا اگر قناری گرداند کہ بدن از عبادت پرور و کار تعالی باز سیرد و بعد از آن بیان آن دور  
 می کنند می فرماید فحیضی۔ بفتح تا و حاد یا سے مشدہ۔ ستہ ایام او سبتہ ایام۔ پس حائض شول یعنی التزام احکام حیض کن  
 از ترک وطی و صلوٰۃ و صوم شش روز یا ہفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادت زنان کہ مائل و مشارک اند و سن و ذرات  
 و مسکن یا تغییر گردانید اورا میان یکے ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و تواند کہ او برای  
 شک بود و آن حضرت یکے ازین دو عدد ذکر کردہ باشد و آنکہ فرمود۔ فی عالم المدۃ یعنی آن است کہ رجوع تو بآن عادت  
 منہرج است در آنچه دانیدہ است ترا خدا سے تعالے بر زبان من یا داخل است در آنچه دانستہ و تشریع نمودہ است بر مردم را  
 و اگر او بر اے شک باشد این قول را وی می شود بمعنی و المدۃ علم کہ پیغمبر ستہ ایام فرمود یا سبتہ ایام۔ ثم غتسلی بستہ غسل کن  
 بعد از گذشتن این مدت چنانکہ زنان بعد از انقطاع حیض میکنند۔ حتی اذا رایت انک قد طهرت۔ تا آنکہ چون دیدی  
 و دانستی تو کہ پاک شدی یعنی حکم طہارت یافتی بگذشتن ایام مذکورہ۔ و استنقاہ۔ و پاکیزہ شدی بحسب مقدور  
 فصلی ثلثا و عشرين لیلۃ۔ پس بگو از نماز میست دسہ شب بر تقدیر سے کہ ایام حیض ہفت روز اعتبار کنی۔ و اگر بعد از غیر این  
 یا بیست و چہار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دہی۔ و ایامہا۔ در روز ہا سے این شبہا یعنی بوضو کردن برا  
 ہر نماز چنانکہ حکم مغذوران است۔ و صومی۔ در روزہ دار۔ فان ذلک یجزیک۔ پس بدرستی کہ آن کفایت میکند ترا۔  
 و کذلک فافعلی کل شہر و مہینین بکن در ہر ماہ شش روز یا ہفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جاری کن

و بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز و روزه کن - کما حیض النساء - چنانکه حیض می بینند زنان - و کما یطهرن - و چنانکه پاک می شوند ایشان - میقات حیض من و طهر من - در وقت حیض خود و طهر خود از آن بیان امر ثانی از آن دو امر اگر که تأخیر کرد اندید در آن بقول خود - وان قویت علی ان تؤخرین الظهر - و اگر قوت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تأخیر کردن ظهر از وقت - و تجلبین العصر - دشتابی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت - فقتسلین و جمعین بین الصلواتین الظهر و العصر پس یک غسل کنی و جمع کنی میان این دو نماز که ظهر و عصر است - و توخرین المغرب و العشاء ثم فقتسلین و جمعین بین الصلواتین - تأخیر کنی مغرب را و دشتابی کنی عشاء را بگذاردن آن در اول وقت پس غسل کنی و جمع کنی میان دو نماز - فاعلی - پس بکن این دو غسل را و جمع را میان این نمازها - و فقتسلین مع الشجر - و اگر قوت داری که یک غسل دیگر کنی با نماز فجر - فاعلی - پس بکن آن را و بگذارد آن نماز فجر - و صومی - و روزه بدار - ان قدرت علی ذلک - اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد و تأخیر ظهر و مغرب از وقت که گفت و احتمال دارد یک آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد و در وقت عصر و عشاء چنانکه جمع میکند مسافر بر مذہب شافعی جمع تأخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم می گردد با تأخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء بر آن وجه که حنفیه تاویل میکنند جمع مسافر از آن را جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده و حدیث آورده نیز ظاهر در آن است پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز سه غسل بکنید یک بر اسے ظهر و عصر و دیگرے برای مغرب و عشاء غسل دیگر برای فجر و صورت دیگر آن است که برای هر نماز غسل کند چنانکه در ضمن قول دی فرمود ان قویت علی ان تؤخرین الظهر انی آخره اشارت است بآن زیرا که ازین عبارت عجز وی از غسل کردن بر اسے هر نماز مفهوم می گردد و این مذہب امیر المؤمنین علی علیه السلام مستعد و ابن الزبیر و جماعه از تابعین است و طیبی گفته که این مذہب اشبه بالیق است بفقہ و مذہب ابن عباس جمیع است بر این اعتبار بغسل واحد و این مذہب اشبه است باین حدیث که دروے تسهیل و تیسیر است نسبت بغسل بر اسے هر نماز و اشارت باین است که گفت - قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هذا اعجب الامور الی - و این یعنی غسل کردن بر وجه مذکور خوش آئیده است نزد من از امر دیگر که غسل است بر اسے هر نماز چنانکه عادت شریف اوست و تسهیل و تیسیر بر اوست و در حدیث آورده است که تأخیر بین الامور الاختیار الیسر بما رواه احمد و ابو داود و الترمذی

**الفصل الثالث - عن اسما بنت عمیس - بنعم عین و فتح میم صحابه جمیلہ عاقلہ صالحہ است هجرت کرد همراه زوج خود جعفر بن ابیطالب بکشته پس زانید بر اسے و سے عبد الله بن جعفر را و محمد و عون را پس هجرت آورد بدینہ و چون شهید شد جعفر قبح کرد او را ابو بکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابی بکر را و چون صدیق وفات یافت تزویج کرد او را علی ابن ابیطالب پس زانید برای او یحیی و ابو داود خاندان و محبان و مخلص فاطمہ زهرا را اهل بیت بنودت روایت کرده اند جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابو موسی اشعری رضوان الله علیہم اجمعین - قالت قلت - گفت اسما گفتتم یا رسول الله ان فاطمہ نسبت الی جیش نصیبت منذ کنذا و کنذا - فاطمہ نسبت الی جیش استحاضه کرده شده است چندی و چندی مدت یعنی مدت دور دراز - فقلت پس نماز نگارده**



فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب سبحان الله ان هذا من الشیطان - بدترتی که این است از شیطان است که دوسه را از نماز باز میدارد و چیز آنکه در حدیث حمزه گذشت آنرا نه رکضه من رکضات الشیطان تعجب می کردی میباید که نشیند آن زن در مرکب کبیریم و سکون را در فتح کاف نام آورد و کافان است که گرفته می شود و دوسه آب برای غسل ناف و ادرات صفارة - یعنی صاوه - فوق المار - پس چون بیندوی بالاسه آب و این علامت است آخر وقت ظهر است چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زدگونی می شود بلکه از ابتدا سه وقت زوال تغییری بدان راه نمی یابد اگر چه ظاهر نیست و این غیر از سفر است که در آخر وقت عصری باشد و عصر یوم در آن وقت کرده است مقصود آنست که چون وقت ظهر آید - فلتغتسل للظهر و العصر غسلاً واحداً - پس باید که غسل کند در ظهر و عصر را یک غسل - و تغتسل للمغرب والعشاء غسلاً واحداً - و غسل کند برای مغرب و عشاء یک غسل و تغتسل للمغرب غسلاً واحداً - و غسل کند در فجر را یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت - و توضاؤه و باید که وضو کند فیما بین اولک و در میان این غسلها یعنی براسه عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر برای عشاء در صورت غسل برای مغرب و عشاء این غیر گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشته اند که مراد و ثانی آنست که در او قاسی که در میان این نماز است اگر خواهد نقل بگزارد و وضو نکند - رواه ابو داود و قال - و گفت ابو داود - روی مجاهد بن ابن عباس - زوایت کرده است مجاهد از ابن عباس که گفت - لما اشته علیہ الغسل هرگاه که سخت آمد و دشوار شد بر آن زن غسل براسه هر نماز - امر بان تجمع بین الصلوات فرمود آن حضرت و او را که جمع کند میان دو نماز یک غسل تمام شد بعون الله و توفیق وی کتاب الطهارة و الحمد لله و تالی میگردان

### کتاب الصلوة

صلوة و رعت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة ازین جهت گفتند که مشتعل است برین معنی از صلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصلیه بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلی بمعنی نرم کردن خوب و راست گردانیدن و سه بآتش نیز آمده و این معانی نیز مناسب است بحقیقت نماز گویند که نفس مصلی را میگرداند بآتش مجاهده و مسوز و گناهان او را درست میگرداند از او بجا که در طبیعت اوست

الفصل الاول عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوات الخمس نمازهای پنجگانه - و الجمعة الى الجمعة - و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر - و رمضان الى رمضان - و روزه ماه رمضان تا روزه ماه رمضان دیگر - کفارات لما بینهن - کفارت کنند و بپوشنده و بپوشنده اند مرگناهان را که واقع شده اند در میان اینها - اذا اجتنب الکبائر - و قتی که کسی کرده شود بر سب کرده شود گناهان کبیره که آنها پوشیده و بپوشیده میشوند مگر توبه اما صغائر بخشیده می شوند اگر حق عبادان متعلق نباشد و گفته اند که بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکرر گردد موجب تخفیف در کبائر شود و اگر از گناهان صغیره و کبیره هیچ ندارد و موجب رفع درجات گردد - رواه مسلم - اگر گویند که چون صغائر همه نمازهای یومیه مکرر شد بر ۱۰ جمعه چه ماند و چون یکم مکرر شد رمضان کفارت چه چیز گردد و بآتش آنکه مراد آنست که این اعمال همه

مکفر اند و صلوات حیث آن دارند کہ اگر یکے نشد و اگر یکے می شود مثلاً اگر یکے در نماز تقصیر و جمعه مکفر و دو اگر جمعه یا دهر و تقصیر کرد  
 رمضان مکفر میگردد و اگر همه جمع شوند مجموع مکفر گردد و باعث زیادت تکفیر و تنویر شود بر مثال حیوان غنای متعدد افزوده شده  
 کہ هر یکے در روشن کردن خانه کفایت دارد۔ وعنه و هم از ابی هریره است۔ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ارايتم لو ان نهرًا بآب احدکم۔ خیر و مہدرا اگر ثابت شود جوے کہ روان است بر در خانه یکے از شما۔ یغتسل فیہ کل یوم  
 خمساً غسل می کند وے در آن جوے هر روز پنج وقت۔ ہل یبقی من ورنہ شئ۔ آیا باقی می ماند از چرک و ریم وے  
 کہ بر اندام خود دارد و هیچ چیزے۔ قالوا۔ گفتند صحابہ در جواب آنحضرت۔ لا یبقی من ورنہ شئ۔ باقی نمی ماند از چرک وے  
 چیزے۔ قال فذلک مثل الصلوات الخمس بحوالہ المہین الخفا یا۔ فرمود آنحضرت پس آن حال و مثال نمازهای پنجگانه است  
 کہ محو می کند و پاک میکند مانند خدا نے تمہارے بائنا گناہان را یعنی گناہان صغیرہ را۔ متفق علیہ۔ وعن ابن مسعود  
 رضی اللہ عنہ۔ قال ان رجلاً اصاب من امرة قبلہ۔ گفت ابن مسعود کہ مردے رسید از زسنے بوسہ را یعنی بوسہ کرد  
 اور او گفته اند کہ نام آن مرد ابو الیسر است نفیج یا سے تختانیہ و سین مہملہ از قبیلہ انصار بود خرمی فرد خست پس زسنے بروی  
 آمدہ تا خرمی بچرخد پس اورا بآن زن میل شہوانی پیدا شد گفت خرمی درون خانه بہتر و شیرین تر ازین است پس باین بہانہ زن را  
 درون خانه برد و با وے بوس و کنار کرد زن گفت از خدا ترس چه میکنی پس آن مرد بپایان شد۔ قال النبی پس آمد پیغمبر را۔  
 صلی اللہ علیہ وسلم ناخبرہ۔ پس خبر داد آن حضرت را ازین حال پس آنحضرت بیچ گفت و فرمود تاجی تعالیٰ چه فرماید بعد از آن  
 آن مرد نماز کرد۔ فانزل اللہ تعالیٰ۔ پس فرمود خدا تعالیٰ این آیه را کہ۔ و اقم الصلوة طری النہار۔ و بر پا دار نماز را در ہر روز  
 روز کہ باند و شبانگاہ است باند از نماز صبح و شبانگاہ ظہر و عصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاہ است۔ و زلفا من  
 اللیل۔ و بگذارد نماز را در چند ساعت کہ نزدیک بروز اند و مرد و بان نماز مغرب و عشا است و زلف بضم ز اوفتخ لام جمع زلفہ  
 بمعنی قرب و نماز شام و خفتن نزدیک بروز دوران جانب اند چنانکہ ظلم جمع ظلمت و بعضی از طری النہار نماز صبح و ظہر و عصر  
 و مغرب مراد داشته اند صبح و ظہر یک طرف و عصر و مغرب طرف دیگر و زلفا من اللیل را مخصوص بعشا گردانیدہ۔ ان احسانات  
 یذہبن النسیات مقصود این است بدستی کہ نیکی ہای بر بندہ بہار او مراد بہ بدی گناہ صغیرہ است کہ مکفر میگردد بہ نماز و روزہ و حج و  
 این آیت را بر عموم حمل کردہ اند و در سیات کبار ترانیز داخل داشته و جمہور اہل سنت بر آنند کہ مخصوص بصغائر است  
 بدلیل احادیث کہ دلالت دارند بر آن کذا فی فتح الباری۔ فقال الرجل۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ ای ہذا۔ آیا مراست  
 این حکم و این فضل مخصوص بمن است۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ لجمیع امتی کلہم۔ مرہمہ ہا ہا مرست و کلہم مبالغہ است و در  
 ناکنیدہ و بعضی روایات کلہم نیست۔ و فی ردایہ۔ و در روایتی این چنین واقع شدہ۔ لمن عمل بہا من اسے۔ مرہمہ کس  
 راست کہ عمل کند بحسنات از احسانات من۔ متفق علیہ۔ وعن انس۔ رضی اللہ عنہ قال جار رجل فقال۔ گفت انس آمد  
 مردے پس گفت۔ یا رسول اللہ ای اصبت حد۔ بدستی کہ من رسیدہ ام و کردہ ام فعلے را کہ موجب حد است۔ ناقمہ علی

پس برپا کن حدیث بر من و بزن بند مرا - قال ولم یسأله عنه - گفت انس پسر سید آن حضرت او را که چه فعل کرده است - حضرت صلوة  
و حاضر شده نماز در رسید وقت آن - فصلی مع رسول الله پس بگزار دان مروناز با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قلما اتقی الله فی الناس  
علیه وسلم الصلوة قام الرجل - پس هر گاه که پرداخت آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد - فقال - پس گفت - یا رسول الله انی صبت  
حدیثاً فی کتاب الله - بدستی که من کرده ام کار سے کہ موجب حد است پس اقامت کن و من حکمی را که در کتاب خداست نقل  
اللیس فی صلیت معناه - گفت آن حضرت آیا نیست که تحقیق گزارده تو نماز با ما - قال نعم - گفت آری - گزارد او نماز را بشما -  
قال - گفت آن حضرت - فان الله قد غفر لک ذنبک - پس خاطر جمع دار زیرا که خدای تعالی تحقیق آموزید مرتکب گناه ترا و حد  
شک را وی ست که ذنبک فرمود یا حدک - متفق علیه - بدانکه ظاهر از اصابت حد آن ست که ارتکاب کبیره کرده باشد مثل زنا  
یا سرقه و جز آن و آن حضرت حکم کرد آمرزیده شدن آن بسبب نماز گزاردن و سے بآن حضرت پس از اینجا معلوم میگردد که کبار  
نیز مگر میگرد و مگر آنکه آن مرد گمان برده باشد که آن فعل موجب حد است اگر چه در واقع نه چنان بود یا مردی که تفریه داشت و نیز  
ظاهر از تائید پدید آن حضرت و تحقیق ناکردن که صغیره کردی یا کبیره آنست که مغفرت شامل هر دو قسم است مگر آنکه گویند که آنحضرت  
و آنست بقرینه یا بوجی که صغیر کرده است و موجب حد نکرده است ازین جهت پسر سید و هم ازین جهت گفت آن مرد در کتاب  
که اقامت کن درین کتاب خدا را یعنی حد باشد یا نباشد هر چه حکم خداست اقامت فرما که ادا قوا گوشتن من بخدا توفیق نماید آن  
خصوصیات نماز گزاردن همراه آن حضرت بوده باشد و در قصه سابق ثابت نشده است نماز گزاردن آن مرد با آنحضرت بلکه صحت  
نشان گرفته که امر کرد آن حضرت آن مرد را که وضو بکند و بگزارد و در کعبه را و این نکته در خاطر کاتب حروف و در مدینه مطهره  
افتاد و بعضی زیارات شریفه امید که بر صواب باشد و پرتو سے از نور نیست آن وقت باشد و الله اعلم - و عن ابن مسعود  
رضی الله عنه - قال سألت ابنتی - گفت ابن مسعود پرسیدم پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم ای الاعمال احب الی الله تعالی -  
که ام یکم از عملها محبوب تر و فاضل تر است نزد خدای تعالی - قال صلوة لوقتها - فرمود محبوب ترین عملها نماز گزاردن است  
در وقتش که مکروه نباشد و در لفظ بخاری علی وقتها و در بعض روایات فی اول وقتها نیز آمده و گفته اند که این روایت  
ضعیف است - قلت ثم ای - گفت ابن مسعود گفتم بهتر کدام عمل محبوب تر است - قال بر الوالدین - فرمود و نیکی کردن  
با پدر و پدر و فرزند داری کردن و نیز بخاندان ایشان را - قلت ثم ای - گفتم بعد از و سے کدام عمل احب است - قال الجهاد فی  
سبیل الله - فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشده باشد - قال حدیثی بہن - گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت  
باین اعمال یا باین کلمات - و لو استزوتہ لئلا ذنی - و اگر طلب زیادت نمی کردم از ان حضرت دمی پرسیدم از حضرت وی  
و دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسائل را زیاده می کرد برای من مقصود تاکید و تحقیقی مسموعات خود و بیان عنایت التفات  
آن حضرت است ولیکن رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بران داشت که پرسیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است متفق علیه  
بدانکه احادیث در بیان افضل اعمال مختلفه آمده است و بعضی احادیث آمده که بهترین اعمال اسلام اطعام طعام و شکر

سلام است و نماز گزاردن در شب و قحطی که مردم در خواب باشند و تیز آمدہ افضل اعمال آنست کہ مردم از دست و زبان تو  
سلامت مانند و تیز آمدہ کہ افضل اعمال جہاد است کہ دروے خیانت نکند و غنیمت و حج مبرور کہ دروے نصیحت نکند و تیز  
آمدہ کہ افضل اعمال ذکر خداست آمدہ است کہ بہترین اعمال آنکہ دایم کنند و بران مواظبت نمایند و گفتہ اند کہ اختلاف جواب  
بجہت اختلاف سائلان است ہر قوی را چیزے فرمود کہ بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و دران راغب تر  
بودند یا باعتبار اختلاف اوقات است چنانکہ جہاد از ابتداء اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعارضہ و متطہرانہ  
بر آنکہ نماز فاضل تر از صدقہ است و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقہ فاضل تر از نماز گردد و باجماع وجوہ فاضل ترین  
و حیثیات مختلف است ہر کدام بوجہ و حیثیہ در جائے خود فاضل تر از دیگرے است و این سخن صلی علیہ السلام است باب خیریت  
و فضیلت فاضلہ۔ وعن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة  
حدے کہ واقع است میان بندہ و میان کفر ہمین ترک نماز است چہ نماز حاکم و فاضل بود کہ نمیکند داشت کہ بندہ بکفر رسید  
چون فاضلہ نماز میان رفت مانع بر طرف شد و بندہ بکفر رسید چنانکہ دیوارے میان دو کس می باشد و نمیکند ارد کہ این بان  
چون دیوار از میان افتاد فاضلہ بر طرف شد و این بان و اصل گشت این چنین توجیہ و تقریر کردہ اند این عبارت را و توجیہات دیگر  
نیز وارد کہ در شجہ مذکور است قدیر۔ رواہ مسلم۔ و این تغلیظ و تشدید است بر ترک نماز و اشارت است بآنکہ تارک صلوٰۃ  
نزدیک است کہ کافر گردد و نزد اصحاب ظواہر کافر است و از بعض صحابہ نیز چیز ہا مروی است کہ نزدیک بتکفیر است و نزد  
بعض علما کہ شافعی و مالک از ایشانند واجب است قتل وے اگرچہ کافر گردد و نزد حنفیہ واجب است ضرب و حبس  
و زندان تا دقتے کہ بگردد نماز را

و زندان تا دقتے کہ بگردد نماز را

**الفصل الثانی۔ عن عیاقبہ بن الصامت۔** روایت است از عبادہ بضم عین و تخفیف متحدہ کہ از شاہیر  
صحابہ و کبار ایشان است احوال وے در مواضع نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات  
افترضن اللہ تعالیٰ۔ پنج نماز است کہ فرض گردانیدہ است آنہا را خداے تعالیٰ۔ من آسن مضویہن صلاہن لوقتہن  
کے کہ نیک کند بر عایت سنن و آداب و خوبرے آن نماز ہا و بگزارد آنہا را در وقت شان۔ و اتم رکوعن و خشوعن۔  
و تمام و کمال بجا آرد احکام و ارکان آنہا را خصوصاً رکوع و سجود را کہ معنی بندگی و انقیاد و در انہا بیشتر است و مخصوص  
بنماز اند و اکثر مردم دران تہا و ن می نمایند۔ کان لہ علی اللہ عہد ان یغفر لہ۔ می باشد بر خدا عہد کہ بیا مژد او را مراد وعدہ  
حق تعالیٰ است بآمرزیدن آنکس و چون وعدہ ادا حق است و خلف دران جائز نہ تعبیر بعد کرد کہ متعدد میگردد و لازم  
کے بر خود و نگاہ میدارد آن را۔ و من لم یفعل ذلک۔ و کسے کہ نکند آن را و نگذارد نماز را بران وجہ۔ فلیس لہ علی اللہ  
پس نیست مرا و را بر خدا عہد لازم بآمرزیدن وے۔ ان شاء غفر لہ و ان شاء عذبہ لہ اگر میخواد ہی آمرزد او را و اگر میخواد  
عذاب بیکند او را و درین حدیث دلیل است بان کہ تارک صلوٰۃ کافر نیست و مرکب کبیرہ واجب نیست تعذیب وے

و محمد نیست در نماز چنانکہ مذہب اہل سنت و جماعت است۔ رواہ احمد و ابوداؤد و ترمذی مالک و النسائی بخود و عن ابی امامۃ۔ رضی اللہ عنہ روایت است از ابوامامہ باہلی کہ از مشاہیر صحابہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا خمسکم بکزارید پنج نماز خود را۔ و صوموا شہرکم۔ و روزہ دارید ماہ خود را کہ رمضان است۔ و اداوا زکوٰۃ اموالکم و بدهید زکوٰۃ مالہاے خود را ظاہر ادران وقت کہ این حکم کردہ اند حج فرض نشدہ بود۔ و اطیعوا اذا امرکم۔ و فرمان برداری کنید خداوندانم خود را کہ خلیفہ و نائب خدا است اگر برخلاف فرمودہ خدا و رسول خدا امر نکند۔ تذخلوا جنتہ رکنم۔ می در آئید بہشت پروردگار خود را۔ رواہ احمد و الترمذی۔ و عن عمر بن شعیب عن ابیہ عن جدہ۔ حال این درموا ضعیف نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مردوا اولادکم بالصلوٰۃ و ہم انباء سبع سنین۔ اگر کنید فرزندان خود را نماز گزاردن و حال آنکہ ایشان ہفت سالہ باشند تا عادت کنند نماز گزاردن۔ و اضربوہم علیہا و ہم انباء عشر سنین۔ و بزنید فرزندان خود را بر نماز گزاردن نماز چون دہ سالہ شوند از برے مبالغہ و تاکید۔ و فرقوا بینہم فی المضاجع و جدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاہ ہچنانکہ برادر و خواہر در یک بستر نخبند این نیز احتیاط است بر پسریدن از مواءض تہمت چون دہن ہفت سالگی بدن آدمی را قوتی و شدت پیدای آید و در ہر ہفت سال حالتی دیگر پیدا چنانکہ در جاسے خود بین گشتہ است مناسب آید کہ دہن ہفت سالگی امر بدان کردہ شود و در ہفت سال دیگر خود بجد بلوغ میرسد و چون عدد دہ عقد اول بود و نزدیک بآن رسید مبالغہ دران فرمودہ بآنکہ اگر کنند بزرند و مادیب نماز و ہم ازین جہت فرمود کہ تفریق کنید در مضاجع کہ وصول بجد بلوغ منظم شہوت و وقوع در مفسدہ است۔ رواہ ابوداؤد۔ و روایت کرد این حدیث را ابوداؤد از عمرو بن شعیب۔ و کذا رواہ فی شرح السنۃ عنہ۔ و محمد بن روایت کرد و محمد بن در شرح السنۃ از عمرو بن شعیب۔ و فی المصابیح۔ و روایت کرد در کتاب مصابیح۔ عن سیرۃ۔ بفتح سین مملہ و سکون باے موحده بن معبد۔ بفتح میم و باے موحده صحابی است ساکن مدینہ نوزدہ حدیث روایت کردہ۔ و عن برید رضی اللہ عنہ۔ بضم با و فتح را اسلمی از مشاہیر صحابہ است احوال او درموا ضعیف نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لہم الذی یبثوا وینہم الصلوٰۃ۔ عہد و امانی کہ میان ما و میان منافقان است نماز است و ما کہ منافقان را نمی کشیم و احکام اسلام بر ایشان جاری میگرددانیم بحبت آن است کہ ایشان تشبہ بمسلمانان در اتقیا و ظواہر احکام دارند و عہدہ دران حاضر شدن ایشان برے نماز و لزوم جماعت است۔ فمن ترکہا فقد کفر۔ پس ہر کس کہ از ایشان نگزد نماز را پس بظاہر شد کفر او بیرون آمد از دائرہ اسلام و جاری نیگردد بر وے احکام و محتمل کہ این حکم مخصوص بمنافقان باشد و ضمیر بنہم راجع بجمع است اجابت باشد و این معنی مناسب تر است بقول او فقد کفر۔ رواہ احمد و الترمذی و النسائی و ابی یوسف۔

**الفصل الثالث۔** عن عبد اللہ بن مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال جاء رجل الی النبی۔ آدم مردے نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ این مرد ہمان ابوالیرس است کہ قصہ او گذشت یادگیرے است و ظاہر ہمین است از جہت اختلاف

وسأترتے کہ در ہر دو حدیث است واللہ اعلم۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ انی عاججت امرأۃ فی فیض  
المدینۃ۔ من رسیدہ ام و ملاعبت کردہ ام باز نہ و گرفتہ ام اور در نہایت مدینہ و چاہنے دو رازان۔ و انی صبت  
منہا ما دون ان امسہا۔ و بدرستی کہ من رسیدہ ام از ان زن و کردہ ام باوے انچہ خبر جماع و بپایان ترا و ست  
مانند بوس و کنار و جزآن۔ فانہذا فاقض فی ما شئت۔ پس من اینک حاضر ام پس حکم کن در حق من ہر چہ بخوای  
فقال لہ عمر۔ پس گفت مرا آن مرد عمر رضی اللہ عنہ۔ لقد شرک اللہ۔ بتحقیق پوشیدہ است ترا خدای تعالیٰ این حال ترا  
بر مردم و آشکارا ساخت۔ لو سترت علی نفسک۔ اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بہتر بود و حکم ہم بچنین ست کہ گناہ پوشیدہ  
را تو بہ ہم پوشیدہ باید کرد و آشکارا کردن گناہ پوشیدہ ہتک حرمت شریعت است۔ قال ولم یرد النبی صلی اللہ علیہ وسلم شیئا  
گفت عبد اللہ بن مسعود و جواب باز نہ داد آن مرد را آن حضرت چیزے یا رد نکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر عمر در سخن  
کہ گفت۔ و قام الرجل فالطلق۔ و ایستاد آن مرد و روان شد۔ فابتغی النبی۔ پس بفرستاد و پس آن مرد پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم رجلا۔ مردے را۔ قد عاہ۔ پس خواند اورا۔ و تلا علیہ ہذہ الایۃ۔ و خواند بران مرد این آیت را کہ۔  
واقم الصلوة طر فی النہار فی رفاں اللیل ان الحسنات ینہن السیئات۔ تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد۔ ذلک فکری للذکر آن  
آن یاد دادن و پند کردن ست مریدان کنندگان را این تتمہ آیت است کہ در آنجا مذکور نہ بود۔ فقال رجل من القوم۔ پس گفت  
مردے از قوم و بعض گفتہ اند کہ آن مرد عمر رضی اللہ عنہ و بعض گفتہ اند معاذ بن جبل۔ یا نبی اللہ ہذا۔ اسے پیغمبر خدا  
آیا این حکم مرا درست است۔ خاصۃ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ بل للناس کافۃ۔ بلکہ برلے مردم ست ہمہ۔ رواہ اہل  
و عن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خرج من الشتا و آیت است از ابی ذر کہ آن حضرت بیرون آمد  
در زمان زمستان۔ و الورق یتہافت۔ و حال آنکہ برگہاے درختان می افتاد و پیالے چنانکہ درختان می افتد۔ فاخذ بعض  
من شجرۃ۔ پس گرفت آن حضرت دو شاخ را از درخت۔ قال۔ گفت ابو ذر فجعل ذلک الورق یتہافت۔ پس افتادن  
گرفت برگہاے آن درخت بیشتر از انچہ بطور خود می افتاد چنانکہ عادت ست کہ بچینا نیدن شاخ برگ بیشتر می افتد قال فقال  
گفت ابو ذر پس گفت آنحضرت و نہا کرد مرا کہ۔ یا باذر قلت لیک۔ بخدمت ایستادہ ام چہ میفرمائی۔ یا رسول اللہ قال۔  
گفت آنحضرت۔ ان العبد المسلم یصلی الصلوة یرید بہا وجہا عند۔ بدرستی کہ بندہ مسلمان ہر آئینہ میگزارد نماز را در حالی کہ میخوا  
بان نماز دات پاک خداوند تعالیٰ را بے شائبہ غرض عوض بلکہ بعض اقبال امر و طلب رضاے او سبحانہ۔ فتہافت عنہ ذوبہ  
پس پیالے می افتد از بندہ گناہان او۔ کما تہافت ہذا الورق عن ہذہ الشجرۃ۔ چنانچہ می افتد این برگہا ازین درخت و کما  
در ہر دو جابر رفع روایت ست و در ثانی بفتح تائید آمد۔ رواہ احمد۔ و عن زید بن خالد البہنی یضم جیم فتح ہا رضی اللہ عنہ۔  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی سجدتین لایسوفیہا۔ کہے کہ بگزارد دو رکعت نماز را کہ سو غفلت نکند در ان  
یعنی بحضور دل و خشعی باطن بگزارد۔ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ یا مرنو خداے تعالیٰ مرا و ہر چہ گذشتہ است از گناہ و



یعنی صفائے۔ رواہ احمد۔ وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه ذکر الصلوٰۃ یوماً روايت  
 از عبد اللہ بن عمرو کہ آن حضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزے۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ من حافظ علیہا  
 کسے کہ نگاہبانی کند بر نماز با دامت و اداسے آن بفراتقص و واجبات و سنن و آداب آن۔ کانت لہ نوراً  
 باشد مرا و نماز سبب نورانیت۔ و برہانا۔ و حجت قوی و پیدا۔ و نجات۔ و سبب رستگاری او از عذاب الیم القیم  
 روز قیامت۔ و من لم یحافظ علیہا۔ و کسے کہ محافظت نکند بر نماز و نگزارد بر وجه مذکور۔ لم تکن لہ نوراً و لا برہانا  
 و لا نجات۔ باشد نماز برے وے نور و نہ برہان و نہ نجات۔ و کان یوم القیمۃ۔ و باشد آنکس روز قیامت مع قارون  
 و فرعون و ہامان و ابی بن خلف۔ با این کافران کنایت ست از در آمدن او در دوزخ و تغلیظ و تشدید است  
 بدان اگرچہ اینہا ہمیشہ در دوزخ باشند و در جائے بدر از ان باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکے از اشیائے قریش ست  
 کہ آن حضرت اورا بدست شریف خود روز احد بدوزخ رسانید و اورا اشیائے امت گویند۔ رواہ احمد و الدارمی  
 و البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن عبد اللہ بن شقیق قال کان اصحاب رسول اللہ۔ عبد اللہ بن شقیق کہ از ان  
 تابعین ست و کبار ائمہ ایشان ست از عمر و علی و عثمان و عائشہ سلمع دارومات سنتہ ثمان و مائتہ گفت بودند  
 یا ران پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لایرون شیا من الاعمال ترکہ کفر غیر الصلوٰۃ۔ اعتقاد نمی کردند هیچ عملی را کہ ترک  
 او کفر باشد جز نماز۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی الہریرہ۔ قال اوصانی خلیلی۔ گفت ابو الہریرہ و او را  
 کہ در ادست جانی من یعنی محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان لا تشکر باللہ شیا۔ کہ انباز نکرد ان بخدا چیزی را  
 و کافر مشو۔ و ان قطعت و حرقت۔ و اگرچہ پارہ پارہ کردہ شوی و سوخته شوی و صیت ست باخذ عزیمت و قطعت بطل  
 و تخفیف ہر دور وایت ست و حرقت بتشدید۔ و لا تترك صلوٰۃ مکتوبہ ستعدا۔ و ترک کن نماز فرض را دیدہ و دانستہ  
 و اگر خواب برد یا فراموش کرد آن چیزے دیگر ست۔ فمن ترکها شتغل بغيرہ منہ الذمۃ۔ پس ہر کہ ترک کند نماز فرض را دیدہ  
 و دانستہ پس تحقیق بیزارشدا زوے عند مسلمانی و برآمد از دائرہ اسلام۔ و لا تشرب الخمر۔ و نوش شراب را۔ فانسا  
 مفتاح کل شر۔ زیر کہ وے کلید ہر بدی ست چہ مانع و زاجر از بدی عقل ست و چون عقل رفت در ہر بدی کشادہ شد  
 و لہذا اورا ام انخبائش خوانند۔ رواہ ابن ماجہ۔

**باب المواعیت۔** مواعیت جمع میقات ست یعنی وقت و وقت زمان مفروض برے امرے و تعیین و تقدیر  
 اوقات خمسہ برے نماز با حکم شارع ست و عقل در دریافت آن مستقل نیست و لیکن بعض معانی و حکمت ہا در ان  
 می تواند یافت کہ مناسب باشد مثلاً چون آدمی زرا در شب در خواب بود و از شکرانہ نعمت شب از امن امان و عافیت  
 غافل و از تحصیل اسباب معیشت معطل و حکمیت داشت و بہ برآمدن روز حیاتے تو نصیب بے شد و مستعد تحصیل  
 اسباب زندگانی گشت از برے شکرانہ این نعم و ملا فی تقصیرات گذشتہ نماز فجر تشریع فرمودند و چون اسباب معیشت

حاصل کرد و بفضل نعم موسیٰ تعالیٰ از مطاعم و مشارب و جز آن مخصوص گشت بشکرانه آن نماز پیشین فرض گردانیدند چون عادت انسانی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت است از برای تلافی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد چون بعد از نماز عصر باز رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام شروع شد و چون بعد از وی عادت تنگی و منام جریان داشت نماز نفلتن فرض کردند از برای اتمام شکر نعمت های الهی و تحسین خاتمه که در حکم موت برایان است و باجماع عبادات همه از برای شکرانه نعم است و چون نعمت های الهی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باید که بنده یک ساعت از عبادات مولیٰ تعالیٰ فارغ نباشد فضل و رحمت دی بجهانه اقتضای آن کرد که عبادات را برین پنج وقت که عمده اوقات است مقسوم و مقصور گردانید و اگر نه در حقیقت غفلت از یلحق و تقصیر در شکر و تعالیٰ باطل از کفران نعمت است مقنونی هر آن کو خافل از حق بگزینان است و در آن دم کافر است اما نمان است و اگر آن غفلت نشویند پیوسته بودی و در اسلام بر دے بسته بودی و بنوعی بالند من الکفر و الکفران

**الفصل الاول** عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الظهر اذ زالت الشمس - ابتدا به بیان وقت ظهر بجهت آن است که دے اول نماز است که بجماعت گزارده شد یا بدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم براسه تعلیم اوقات نماز چنانکه در فضل ثانی بیاید و باین جهت اورا صلوة الاولیٰ یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین هنگام میل کردن آفتاب است از میان آسمان بجانب مغرب که آن را وقت زوال گویند اول وقت این است و آخر وقتش آنکه می فرماید - وکان ظل الرجل کطولہ - و بگوید سایه شخصه مقدار درازی وی در ای قی زوال که عبارت است از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیزے را در اکثر بلاد که آفتاب در آنجا بسبت الراح غیر سو مقدار می از سایه میباشد و رای این سایه تا وقتیکه سایه مثل آن چیز گردد و وقت پیشین است - مالم یحضر العصر مادام که حاضر نگردد عصر و در نیا بد وقت و غمی شستن سایه مثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و در دے دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه با امام مالک نسبت کرده اند و در شرح مبین شده است پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر است و ابتدا می وقت عصر - و وقت العصر مالم یصفر الشمس - و وقت نماز دیگر از ابتدا س کشتن سایه مانند درازی شخص است مادام که زرو نشده است آفتاب و این وقت اختیار است که گرا هست ندارد و وقت جو از تا وقت غروب است مراد بصفر الشمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و در بعض تغیر شعاع آفتاب است که در دیوار با افتاده است چنانکه بیاید و بدانکه مذهب ائمہ ثلاثه و ابی یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص است مثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر و انچه در دلیل ایشان است و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز چنین است بعض گفته اند که فتویٰ هم برین است و مشهور از مذہب وی رضی الله عنه آن است که وقت ظهر تا رسیدن سایه است به تشبیه دلیل ایشان در هر دو آن گفته که حدیث ابرو و با نظر که بیاید و آلات دارد و برابر او ظهر و شد و در و یا را ایشان وقت رسیدن سایه مثل است

پس در حدیثی قاری آمد و احتیاط در آن است که وقت بشک و رنگد رود و لاکل و دیگر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته اند که مختار آن است که ظهر را از نشستن در رنگد رانند و عصر پیش از نشستن ننگند و الله اعلم - و وقت صلوة المغرب مالم الغیب التفتن - و وقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنکه غائب نشده است شفق تخفیف نزد اکثر ائمه عبارت است از سرخی که بعد از زوال آفتاب پیدا آید و عامه اهل لغت نیز بر آنند و نزد امام ابوحنیفه و طائفة از علمای سنی که بعد از سرخی پیدا گردد و بر دیتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی است و دلائل جابنین در شرح ذکر کرده شده است و بر دیتی از امام احمد در سفر حضرت جبر است و در حضرت بیاض بکبت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در حضرت گاهی نزول میکند حضرت پس بی پوشش آن را و یا بر باد گمان برده میشود که غائب شد چون غائب گردد و بیاض یقین می گردد و غیبت آن پس شفق نزد وی نیز حضرت است ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبت حضرت و باجملة احتیاط و حق مزبنا اعتبار حضرت است و در حق مشایخ تاهر کدام در وقت خود واقع گرد و یقین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمه مذاهب شافعی است گوید اگر مقدار حین لقمه که بوی شد جمع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند و در نباشد و دلیل این قول آن است که حضرت آن را در هر دور و زور یک وقت گزارد و اگر وسیع و جمع بودی چنانکه و قتهای دیگر نماز با اشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر است که شیخ محمد بن الدین نووی گفته است که احادیث صحیح صریح است بقول قدیم و اختیار کرده اند آن را بسیاری از شافعیان مثل خطابی و ترمذی و غزالی و غیره نقل قول جدید است و الله اعلم - و وقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الا وسطا - و وقت نماز مضمّن از غائب شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان طیبی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اهل ظاهر ترست چه نصف شب معتدل شش ساعت است پیش شش ساعت تاخیر باید کرد و این در وثالث کوتاه ترین شهرها میشود و وثالث شب در از ترین شهرها و حکس این اولی و انصب است فافهم و بر هر تقدیر این حدود مختار است و وقت جواز تا قبل طلوع فجر است - و وقت صلوة التبع من طلوع الفجر مالم تطلع الشمس - و وقت نماز باید ادا کرد بر آمدن صبح صادق است تا آن زمان که برآمده است آفتاب و ظاهر حدیث در آنست که وقت صبح همه وقت اختیار است و بعضی گفته اند که وقت اختیار تا اسفارت و بعد از صبح وقت جواز است - فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوة - پس چون برآید آفتاب باز بهمان از نماز فائزنا تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب می برآید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سروی چنانکه آمده است که شیطان می ایستد در مواجۀ آفتاب و نزدیک میگردد و سر خود را بوی و پنجه در وقت غروب پس می باشد و مقابل کی که می پرستد آفتاب اوداق میشود و سجده کفار بسوی وی پس می اندازد و در خیال خود و خیال عوان خود که این عبادت بر او می کنند بسوی او سجده می برند پس بنی کرد آنحضرت است خود را از نماز کردن درین وقت تا عبادت پرستندگان حق در غیر وقت عبادت پرستندگان شیطان باشد و بهرین خالص موصوت باشد و در بیان معنی قرن تو جهیات و دیگر نیز

کرده اند که در شرح مذکور اند و او سلم - و عن بریده قال ان رجلا سأل رسول الله - گفت بریده که مردی  
 پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة - از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست -  
 فقال له صل معنا ذین یعنی ایومین - پس گفت آن حضرت مرا آن مرد را بگزار با نماز درین روز و زتا بنمایم تا اوقات نماز را  
 فلما زالت الشمس املا لا - پس چون برگشت آفتاب فرمود بآل را که اذان گوید - فاذا ن - پس اذان گفت بلال - ثم امره -  
 پیتر فرمود او را که تکبیر برآورد - فاقام الظل - پس تکبیر برآورد و وی ظهر را - ثم امره فاقام العصر - پیتر امر کرد بلال را پس تکبیر  
 برآورد عصر را - و الشمس مرتفعة بضیاء نقیة - و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلاش زروی و تیرگی و درین  
 حدیث ذکر مثل یا مثلین نیست و شک نیست که ارتقاع و بیاض و تفاوت و مثلین نیز می باشد - ثم امره فاقام المغرب  
 پیتر فرمود او را پس تکبیر برآورد مغرب را - حين غابت الشمس - هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بحد و فرو رفتن آفتاب بی غیر  
 ثم امره فاقام العشاء - پیتر امر کرد او را پس تکبیر برآورد عشاء را - حين غاب الشفق - هنگام ناپیداشدن شفق - ثم امره فاقام  
 الفجر - پیتر امر کرد او را پس تکبیر برآورد فجر را - حين طلع الفجر - هنگامیکه برآمدن صبح صادق درین روز بگزارد آنحضرت  
 نماز در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نمازها کدام است - فلما ان كان الیوم الثاني - پس چون شد روز دوم -  
 امره فابعد بالظلم - فرمود او را بسرگردانیدن وقت و گفت پس سردی کن در گزاردن ظهر - فابعد بها - پس  
 سردی کرد و در آن - فان لم ان بهر دها - پس زیادتی کرد و مبالغه نمود در سرد گردانیدن وقت چنانکه شکست یافت  
 گرمی تمام سوق حدیث در آن است که این ابرار و مباهله در آن بجست تاخیر از اول وقت بود برای تعلیم آخر وقت  
 چنانکه در دیگر نمازها کردند و ابرار و مباهله بجست آنکه شدت حرا نوح چشم چنانچه بیاید و دیگر استقامت ناکه درین وقت که  
 این سائل آن فصل تابستان بود و فافهم و شرح آن در بلب تعیل الصلوة بیاید - و صلی العصر و الشمس مرتفعة - و گزارد نماز  
 عصر را درین روز دوم و حال آنکه آفتاب درین روز نیز بلند بود و لیکن - اخر ما فوق الذی کان رتاخیر کرد آن را  
 بیشتر از آنچه بود و در روز و این صریح نیست در گزاردن آن در مثلیه چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع می باشد و تا فافهم  
 بر آن حمل میکنند بقبرئیه روایات دیگر - و صلی المغرب قبل ان یغیب الشفق - و بگزارد نماز مغرب را پیش از آنکه غایب  
 گردد شفق درین عبارت اشارت است تاخیر مغرب درین روز نسبت بر روز اول یعنی متصل غروب گزارد درین قدر  
 کرد که پیش از شفق گزارد و فافهم - و صلی العشاء بعد ما ذهب ثلث الليل - و بگزارد عشاء را بعد از رفتن سه یک از شب  
 و در حدیث سابق تا نیم شب فرمود و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است چنانکه معلوم شد و نزد  
 حنفیه تاخیر عشاء تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی کراهت و بعد از نیم شب با کراهت و نزد بعض  
 تا نیم شب با کراهت بی انهم و بعد از نیم شب با انهم - و صلی الفجر فاسفر بها - و بگزارد نماز با برادر وقت روشن شدن  
 صبح و تاخیر کرد - ثم قال لاین السائل عن وقت الصلوة - پیتر گفت آن حضرت کجا است آن سوال کننده از وقت

و کسیت آن - فقال الرجل انا - پس گفت آن مرد منم - یا رسول الله قال وقت صلواتکم بین ما آیتیم - فرمود وقت نماز شما در میان  
این دو وقت است که دیدید یعنی اول وقت و آخر آن را شناختید و ما بین آن همه وقت است - در راه کلم

الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انني جبرئيل عند البيت مرتين - امانت كردن  
جبرئیل نزد خانه کعبه دو بار یعنی گذارد هر نماز را دو بار در روز فصلی بی الظلمین را البتة آتش پس بگذازد بمن ظلم را در وقتیکه گشت  
خواب - و کانت قد الشارک - و بلو و آفتاب یعنی سایه اصلی که در وقت زوال آفتاب میباشد در آن وقت مقدار بندگی از وادان ظاهر

آنست که مراد عرض شرک باشد و سائیه اصلی که آنزنی زوال گویند مختلف میگردد و باعتبار اختلاف امکنة اوقات بعضی ملج و باشند که در وی بعضی  
فصول اصلا سائیه اصلی نباشد چنانکه در مکة معظمه در نوزدهم سرطان هر بلدی که در تحت شیل کلی بود از جهت بودن آن قناب برست اسرار سن تفاوت  
آن حسب بعض بلد است چنانکه در علمیه بیست تحقیق کرده شده است و از برای معرفت آن طالعیاست مذکور در کتب - و بعضی بی علمیه حدیث حاصل

کل شیء مثله و بگزارد و جبرئیل با من نماز عصر را در وقت گشتن میان هر چیز مقدار آن چیز و راسی سایه اهل - و صلی بنی المغربین افطار  
العصائم - و بگزارد با من نماز مغرب را در هنگام افطار کردن روزه دار - و صلی بنی القشار حین غایب الشفق - و گزارد با من عشاء هنگام  
نایم شدن شفق - و صلی بنی الفجر حین حرم الطعام و الشراب علی العصائم - و گزارد با من نماز با دعا و در هنگام حرام شدن خوردنی

و نوخیزنی بر در زده دار که وقت طلوع صبح صادق است درین روز همه نماز بار اول وقت گزارد و فلان کان الفیصلی فی الظلمین کان ظلمه مثله پس چون شد فردا گردد باسن نمر را هنگام بودن سایه هر چیز مانند آن و صلی فی العصرین کان ظلمه مثله و بزرگوار و باسن عصر را هنگام بودن سایه هر چیز دو چندان درین حدیث ذکر اصغر از مغرب نیست ثبوت آن با حدیث

و دیگر است که مشیت زیاد تواند و وصلی بی المغرب عین افطر العظام - و گذارد با من مغز ادرین روز نیز من گام افطار کردن صائم ترین  
حدیث معلوم گرد که مغز را یک هفته است بخلاف نمازهای دیگر چنانکه قول جدید شافعی است اما در حدیث سابق اشارتی بتجدد  
از دست چنانکه گفته وصلی فی العشاء الاربعین - و گذارد با من عشاء را تا ثلث اخشب - وصلی فی الفجر ناصف - و گذارد با من

[illegible]

وَقَدْ سَمِعْتُ مِنْهُ أَنَّ ابْنَ شَهَابٍ - زُهْرِيَّ - كَتَبَ تَابِعِي مَشْهُورًا سَمِعْتُ يَكْفِيهِ إِزْجَالُهَا أَمَّا دَائِمَةُ الْبِشَانِ فَسَمِعْتُ

ی کہند کہ عمر بن عبد العزیز اموی کہ از نابالین مست و احوال وی در امارت و عدالت مشہور و معروف است تاخیر کرد اگر از دیر  
ماز عصر اندک یعنی از وقت اختیار نہ آنکہ تاخیر کرد تا وقت مکروہ۔ فقال کہ عروۃ۔ پس گفت مراور اعرابہ بن ازیر

که از کبار تابعین و خواهرزاده عاتشه صدیقه و پسر اسامه بنت ابی بکر صدیق است - اما آن جبرئیل قدس - آگاه باش ای  
 عمر بن عبدالعزیز که جبرئیل تحقیق فرود آمد فیصلی امام رسول الله - پس بگزارد نماز پیش غیر خدا - صلی الله علیه وسلم یعنی امام است  
 کرد آنحضرت را و امام بفتح هنره و کسر آن هر دو روایت است مقصودش تذکره آنحضرت است امامت جبرئیل است که بگزارد در روز اول  
 نماز باراد اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن در اعتقاد دوی و لابد نماز باراد اول وقت فضیلت دارد و تو چون  
 تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگر چه اندک تاخیری بود - فقال له عمر اطمأننوا بقول یاعوده - پس گفت مرعوه را عمر بن عبدالعزیز  
 بدان و هشدار که چه میگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری اعظم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه  
 باش تا خطائ کنی و در ورطه کذب بفتی اگر چه عروه جلیل الشان است با وی از زمینا نتوان گفت اما غفلتشان روایت او را  
 تنبیه و تلذیذ داشت - فقال - پس گفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و تثبت و تفیظ خود که من درین باب علم یقینی دارم و این  
 حدیث را از کس شنیده ام که در صحابی شنیده دوس از حضرت رسول شنیده چنانکه می گوید رحمت بشیر بن ابی مسعود بقول  
 سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول الله شنیدم بشیر بن فتح با ابن ابی مسعود در آنکه نیز از کبار تابعین است و ابوسعد انصاری از مشاهیر  
 صحابه است و احوالی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود در آنکه میگفت شنیدم پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم  
 یقول میفرمود - نزل جبرئیل فاستنی - فرود آمد جبرئیل بر من برائے تعلیم اوقات نماز پس امامت کردم و فعلیت منه پس گفتم  
 نماز با جبرئیل علیه السلام - ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه - مجموع پنج بار است که عدد نماز با  
 پنج گانه است بحسب یضهمین - با صالو خمس صلوات - در آن حال که می شمر د آن حضرت بعقد انگشتان مبارک خود پنج نماز را  
 و حسب بیاست مبنون نیز روایت است یعنی می شمر دیم بالعقد اصابع آن حضرت و اول ظاهر تر است و بر هر تقدیر مقصود ازین  
 کلام بیان ضبط و اتقان خودش است احوال شریف را - متفق علیه - وعن عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - انه کتب الی  
 عماله - روایت کرده شده است از امیر المومنین عمر که دے نوشت بجانب گماشته های خود - ان اتم امورکم عندی الصلوة  
 بدرستی که مهم ترین کارهای شما نزد من نماز است و ذکر کلمه عندی برای تندید و مبالغه است که همه از سطوت و ولایت عمری  
 ترسان و لرزان بودند - من حفظها و حافظ علیها حفظ درین - کیسه حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدارد  
 دین خود او و ذکر این دو کلمه مکرر یا برائے تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ یا وداشن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است  
 در وقت مستحب و بحفاظت ادا و او بشرط الطوآداب و اهتمام بر رعایت صفات آن یا مراد بادل حفظ احکام طاهره  
 و بدون محفظات احوال باطنه - و من ضیعها فهو لما سواها افسیح - و کیسه ضائع گرداند و هلاک کند نماز را پس وی مرعیه های  
 دیگر را که جز نماز است ضائع کننده تر خواهد بود چه هر کعبه ارکان دین و اهرم همت آن نه پردازد و بغیر آن چه خواهد بود  
 ثم کتب ان صلوا النظرات کان الفی ذراعا - پست نوشت عمر بجانب عامل خود که بگزارید نماز نظر اوقات بودن فی زوال یک  
 گزینی بعد از دس متصل بآن که اول وقت نظر خواهد بود و این در جایای خاص و زمانای مخصوص خواهد بود و ذکر این جامع



در آنجا خواهند بود چه معلوم شد که فی زوال مختلف می گردد با اختلاف اکنه و اوقات - الی ان یکون ظل حرمک مثله تان وقت که باشد سایه یک از شما مقدار قامت او که آن آخر وقت اوست - والنصر و الشمس ترتفع بقیه لقیته - و بگذارد بر سر او حال آنکه آفتاب بلند سفید پاکیزه است - قدر یا سیر الراکب فرحین او ثلثه - مقدار آنچه سیر کند سوار بر سینه زود و فرنگ یا سه فرنگ - قبل مغیب الشمس پیش از فرو رفتن آفتاب - و المغرب اذا غابت الشمس - و بگذارد بر مغرب او قتی که ناپیدا گردد آفتاب - و العشاء اذا غاب الشفق الی ثلث الليل - و بگذارد بر عشاء او قتی که غایب گردد و شفق تا ثلث شب - فمن نام فلاناست عید من نام فلاناست عید من نام فلاناست عید - پس کسی که خواب کند پس خواب نکند و چشم او دعای بد است بر بقراری دل و بے آرامی بر کسی که تغافل دهد از نماز عشاء و خواب رود و تکرار سه بار بر اے تاکید و مبالغه است - و الصبح و النجوم با دین مستکنه - و بگذارد بر نماز صبح او حال آنکه ستاره با پیدا او در هم باشند کنایت از تیار یکی است - رواه مالک - وعن ابن مسعود قال کان قد رملوه رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف - بود مقدار زمان گزاردن آن حضرت نماز پیشین را در تابستان - ثلثه اقدام الی خمسة اقدام - زمانیکه سایه سه قدم بود پنج قدم در صیف - و فی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام - و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زیاده و تناسل در زمستان بحجت آنست که سایه صلی درین فصل بیشتر می باشد و در تابستان کم خصوصاً در حین شرفین و الا این هر دو وقت برابر است و هر هر قدر را نیندیشد صریح است در تأخیر نظر از وقت زوال الله اعلم و قدم عبارتست از هفت یک قامت شخص و طول هر چیزی به هفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار آنکه قامت هر آدمی هفت قدم اوست - رواه ابو داود و النسائی

### باب تعمیل الصلوة

باب در بیان فضیلت شتاب گزاردن نماز را و مذہب ائمہ در وقت مختلف است و نزد امام شافعی نماز گزاردن در اول وقت افضل است مطلقاً به تفصیل و ابرار و طهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه رفته است رخصت است نزد ایشان و آن نیز بر اے کسی که بر اے دریافت جماعت براه دور میرود نه بر اے آن کسی که تنهایی گزارد یا در مسجدی که بر در خود دارد و بعضی شافعیه ابرار را تاویل بر ذوال کرده اند چنانکه میاید و مذہب مالک نیز نزدیک باین است الا آنکه بعضی از اصحاب و منی در شدت حرمتها گزاردن برید افضل دارند و مختار و مذہب احمد نیز چنین است ولیکن تیرید در مذہب و می تحب است مطالب جماعت و تقدیم عصر نیز افضل است نزد ایشان و مغرب را خود یک وقت است تعمیل در می تحب است باجماع و تأخیر عشاء تحب است نزد امام احمد و نزد مالک میادرت افضل است و اگر بحجت اجتماع مردم تأخیر کنند با کسیست و نزد امام ابو حنیفه ابرار و طهر و اسفار مجرب و تأخیر عشاء تحب است و تأخیر عصر نیز تا آنجا که بافتاب تغیری راه نیاید نیز افضل میدارند و اینجی بتفصیل با دلائل و ضمن شرح احادیث بین گردد انشاء الله تعالی و بدانکه ظاهر از کلام بعضی از شرح آنست که گفتند

میکند و تعجيل صلوة و گزاردن آن در اول وقت وقوع می یابد

**الفصل الاول** عن سيار بفتح سين مهمله و تشديد تحتها ثنية بن سلامة بفتح سين و تخفيف لام بعبري است از شايه  
تابعين قال گفت دخلت انا و ابی علی ابی برزة الاسلمی - و رآهم من و پدر من بر ابی برزة اسلمی که از صحابه است فقال  
له ابی کیف کان رسول الله پس گفت مراد پدر من چگونه بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الصلوة المکتوبة میگزارد و نماز فرض را و در  
چه وقت میگزارد فقال کان یصلی الجهر التي تدعوها الاولى پس گفت ابو برزة بود آنحضرت که میگزارد و نماز غیر زور که میخوانید شما  
آنرا نماز پیشین و وجه تسمیه بودن اوست پیشین نماز که گزارده شد با جهر کل با است چنانکه گذشت - حين تدحض الشمس  
هنگام نغزیدن و زوال پذیرفتن آفتاب و لا بد این در غیر صیف خواهد بود از جهت وقوع ابداء و روی قولاد فعله و یصلی الجهر  
و میگزارد آن حضرت نماز عصر را - ثم یرجع احدنا الی رحله فی اقصاه المذنبه - بیشتر بازی گشت یکی از ما بسوی خست و بجای  
باش خود که در نهایت مدینه داشت - و انش حیره - و حال آنکه آفتاب زنده است کنایت است از گرمی و صفائی لونی و می از  
تغیر و زردی و شافیه میگویند که این وقت در رسیدن سایه پشه نمی باشد و این محل بحث و تردید نیست اما فی  
المغرب میگوید راوی فراموش کردم آنچه گفت ابو برزة در وقت نماز مغرب و اگر چیزی نگفت باشد هم جای آن دارد زیرا که  
در روی اختلاف وقت نیست - و کان یجیبان یو خا عشا التي تدعوها النعمه - و بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر کردن نماز عشا را  
که میخوانید شما و رعتمه بفتح حین و شاة نام ثلث لیل است بعد از غیبت شفق و در اصل بمعنی تاریکی شب است و این نامی است  
که اعراب نماز عشا بدان میخوانند و در آخر از آن نمی واقع شده است و مراد تاخیر تا ثلث است چنانکه میگوید - و کان یکره النوم  
قبلا - و بود آنحضرت که کرده می پنداشت خواب را پیش از گزاردن نماز عشا - و احديث بعد ما - و کرده می پنداشت سخن کردن را  
بعد از دوسه و در هر دو صحت هست و خواب اگر بقصد طلب تخفيف و دفع کسل حصول نشاء از گزاردن باشد مخصوصا در جوانان  
و در کلام اگر ضرورتی باشد و لایمی نبود - و کان یقل من الصلوة الفداة حين یزف الرجل حلیه - و بود آنحضرت که میگذاشت  
از نماز با عدا و فارغ می گشت از آن و در هنگام شناختن مؤمنین خود را مقصود آنست که شروع در آن در تاریکی میکند و  
در آخر فصل ثانی بیاید که امر میکرد یا سفار و گزاردن نماز فجر در روشنی - و یقرأ بالکسین الی المکیه - و میخواند آنحضرت و نماز با عدا  
شخصت آیت را و زیاده بمان تا صد - و فی روایه - و در روایتی این چنین آمده است که - و لا یبالی بتأخیر العشا الی  
ثلث اللیل - و باک نمیداشت از پس گزاردن نماز عشا تا سه یک از شب اگر چه ظاهر این عبارت در اباحت است  
اما با استجاب منافات ندارد چنانکه احادیث بدان ناظر اند - و لا یحب النوم قبلها - و دوست نمیداشت خواب  
کردن را پیش از عشا - و یحب یث بعد ما - و سخن کردن را بعد از وی و ازین روایت لازم نمی آید که است چه لازم نیست که هر چه  
محبوب نبود مکروه باشد مگر آنکه دوست نداشتن کنایت است از دشمن داشتن باشد متفق علیه - و عن محمد بن عمر بن حسن  
بن علی رضی الله عنهم تابعی است کنیت او ابو عبد الله است گفته است روایت میکند از ابن عباس جابر بخاری و مسلم از وی

حدیث دارند - قال سألنا جابر بن عبد الله عن صلوة النبي - گفت پرسیدم جابر را از اوقات نماز پیغمبر - صلی الله علیه وسلم فقال كان يصلي الظهر بالهاجرة - پس گفت جابری گزارش داد آن حضرت نماز ظهر را در نیم روز یعنی بعد از زوال و قبل از عصر و آنمست حیه - و میگردان عصر او حال آنکه آفتاب زنده است یعنی روشن و تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از بازگشتن برجل زنده بود از اینجا معلوم شد که زندگی آفتاب و تابان و روشن بودن آن مخصوص با اول وقت نیست و حدودی همان است که بزرگواران نمکشد چنانکه مذکور است - والمغرب اذا وجبت - و میگردان و مغرب را وقتیکه می افتاد آفتاب و غروب میکرد و العشاء اذا اكثر الناس نخل و اذا اقلوا اخر - و میگردان و عشاء را بدین طریق که چون بسیار حاضری بودند مردم شبانی میکرد و چون کم می بودند ویرمی کرد و از اینجا معلوم شد که بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جائز بلکه مستحب است و گفته اند که امام ابوحنیفه و اصحاب وی رحمته الله علیهم که التزام اول وقت نمیکند هم ازین جهت است نه از جهت عدم فضیلت اول وقت که اول وقت بزرگتر افضل است ولیکن تواضع بعض جماعت دیگر تاخیر اولی واجب میگردد - والصبح فجلس - و میگردان و صبح را در تارکی و ظاهرت که این بجهت حضور جماعت کشیده و زیرا که صحابه بقیام لیل خو کرده بودند و از خواب شب بیدار می شدند و در عشاء بجهت بعض بقایای حجاج هزار تفرق گون راه می یافتند الله اعلم علس تحقیق تاریکی آخر شب مخلوط با صبح و در روایتی بغیس یا بجای لام نیز آمده بسین موله و بشین مجمر نیز روایت است و هر سه لفظ بیک معنی است و بعض گفته اند که غشش مجمر پیش از غیس است بموله و غلس بعد از غیس و هر سه در آخر شب است و غیش مجمر در اول شب نیز استعمال می یابد پوشیده ماند که این حدیث لغز نیست در دوام و اگر باشد هم امر با سفار و اقمشده و قول نزد ارجح است از فعل متفق علیه - وعن انس رضي الله عنه قال كنا اذا صلينا خلف النبي - گفت انس بودیم ما چون نماز میگردان ویم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالنهار - و در نیم روز ما سجدها علی شایبنا - سجده میکردیم بر جامه های خود - التقارح - از جهت پرهیز کردن از گرمی زمین که بجهت مجمر و از اینجا معلوم می گردد که سجده بر جامه های مصلی که پوشیده باشد درست است و شافعی تاویل میکنند بجای مجمر خیر ملبوس یعنی اکثر سجد بر خاک میکردند و چون زمین بسیار گرم می بود چیز بر جامه میسرترا میدادند و نزد ایشان سجده بر جامه که بجهت بجهت مصلی روا نیست چنانکه در بیان سجده بسیار متفق علیه و لفظه البخاری - و ما ناکه آوردن مؤلف این حدیث را در باب تعجیل صلاوة یا بن خیال که گرمی زمین در اول وقت بیشتر می باشد و نه چنین است چه در بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین گرم می باشد بلکه گرم تری باشد چنانکه در حدیث آئیده بگویم - وعن ابی هريرة - عن النبي - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر فابروا بالصلوة - و وقتیکه سخت شود گرمی پس هر دی کنید نماز یعنی نماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت و در حدیث بخاری آمده است که صحابه را بدیدند تا نماز را سایه بر زمین می افتاد و تلمبا چون منبط است سایه بعد از زوال از زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند منار و جز آنکه سایه آنها زود تر نمایان گردد و وادان مسود تا پنج قدم آمده و در بعض روایات آمده که در سایه های دیوار نماز میفرستد و دیوار در آن زمان مهفت گردد و بعض

تا میانه وقت گفته و محل ابرو بر وقت زوال بکشد بر و درین و سه نسبت بگرمی وقت است و چنانکه بعضی ثنائیه گفته اند  
بعید است و بودن او سر و تر نسبت با ستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب مؤثر تر است از قوت آن چنانکه از سر و تر وقت  
صبح نسبت به نیم شب تجربه میگردد و هر چند که آفتاب نزدیک تری آید و نیز در باب مواجعت گذشت که سوز و بسیار سوز گردد  
در میانیکه سفت تر گرمی در آن دیار در وقت رسیدن سایه است مثل پل براد و تا خیر زمان باشد و با کمال احادیث صحیح در  
مسأله بار بار وارد شده است آنکه در حدیث جناب آمده که ما شکایت کردیم آن حضرت را از گرمی نیم روز پس قبول نکرد از  
ما محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود و الله اعلم و آنچه امام شافعی میگوید که ابرو از غصه است و آن نیز بر  
کسانی که در طلب جماعت مسجد می شتابند و شفت می کشند و هر که تنها بگذارد و یا در مسجد قوم خود بگذارد و دست میدارم  
که تاخیر نکند از اول وقت مخالفت ظاهر حدیث است و ترنزه حریتی آورده است که دلالت دارد بر آنکه  
آن حضرت در سفر نیز امر میکرد و بار بار وجود آنکه همه در یک منزل جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسی که گفته است  
بسوی تاخیر ظهر در شدت حراره و شبهه است باتباع و فی روایت البخاری عن ابی سعید بالخمر و در روایت  
مر بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالخمر و گفته بجای بالصلوة و درین روایت این زیادت نیز آمده است که برای  
تعلیل این حکم فرموده - فان شدة الحر من فح جهنم - زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراکنده شدن گرمی است -  
و انکلت النار الی ربها - و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا زبان قال قال بر قال ولی راجع و انکسر و فرمودی گفته است  
و هو صواب زیرا که پروردگار تعالی قادر است که بیا فرزند در آتش و در هر چه نطف را و استبعاد آن از فضل نفس و گرفتاری  
بعادت فعالیت - پس گفت آتش - رب کل بعینه بعضنا - پروردگار من خورد و از اسه من یکدیگر را کفایت است از احتیاط  
اجزاء و از دحام آنها گویا هر که ام بخورده که فانی گرداند و دیگر را و بنشیند بجای آن - فان من لم یفسد - پس دستور می داد  
پروردگار تعالی مرا آتش را بد و نفس بر آوردن و دم زدن که مراد بدان زبان زبانه زدن و بیرون آمدن است چنانکه نفس  
در حیوان نفس فی اشتداد نفس فی الصیف - و در زمستان و در دیگر در تابستان و نفس نفس بر نع و جهر و در روایت  
است و همچنین لفظ اشد در قول دی - اشد ما تجدون من الحر و اشد ما تجدون من البرد و یسخت خراجه میباید شما از گرمی سخت  
آنچه می یابید از سردی از آن دو نفس است که در تابستان و زمستان میزند متفق علیهم فی روایت البخاری - و در روایت  
دیگر بخاری را این چنین آمده که - فاشد ما تجدون من الحر من سحرها و اشد ما تجدون من البرد من زهرها - پس سخت تر آن  
می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه می یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد است  
و حکمت در منع از نماز درین وقت با وجود شفت آن است که سلب نشوئی کند یا از آنکه وقت اشتداد عذاب است بجهت  
آنکه گرم شدن دوزخ و وقت عذاب است و اول ظاهر تر است و آنچه سخن است یک آنکه شکایت آتش کردن و از دم  
دم سرد برانند چه معنی دارد و جوایش آنکه مراد بنابر که در حدیث واقع شده نقل است که دوزخ است و در دوزخ طبعه

زمهریر هم هست دوم آنکه یقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویہ است پس آن را از آثار مذمذوم فروغ و کسوف  
 چرخ و جہ و اردو جانش آنکه سختی گرمی و سردی را فرمودند نه اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که سختی گرمی و سردی نیز از جهت  
 قرب و بعد آفتاب است جوایش آنکه با وجود آنکه تواند که دم و دوزخ سخت تر میساخته باشد نفی آن با وجود خبر بخبر صادق  
 خارج از طریق اسلام است سوم آنکه بمقتضای این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوایش آنکه سختی سردی  
 در وقت باد و است تابان آمدن آفتاب اگر تا آن وقت تاخیر کنند وقت میگذرد و عن النبی رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ  
 گفت النبی بو پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عصر میگذارد و نماز دیگر را و آنش بر تقصیر حیثہ و حال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تابان  
 بی شوب زردی می بود - فیذهب الذاہب الی العوالی - پس می رفت روزنه بسوی جای نامی کہ بالای مدینہ  
 اند بجانب مسجد قبا و بعد بنی قریظہ و جز آن - قیامیم و آنش بر تقصیر - پس می آمد آن شخص اہل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز  
 بقدری بلند بالای افق می بود و غروب نکرده بود - و بعض العوالی من المدینۃ علی الرحۃ امیال - و بعض جانبہا از عوالی مدینہ  
 بر چهار کردہ می بود - او نحوہ - یا مانند این مقدار مسافت و نزدیک بآن است و این قول زمهری است کہ ربوای از انبیا است  
 تاکید ام جانب میرفت بجانبی کہ چار میل است یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آہستہ سوار میرفت یا پیادہ و بہر تقدیر از نجبا  
 لازم نمی آید کہ آن مقدار بگذرانند کہ ربع نماز باشد و سایہ مثلاً بود چنانکہ آنکہ میگوید واللہ اعلم متفق علیہ و عمتہ قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تلک صلوۃ المنافق - آن نماز عصر کہ در آخر وقت قبل غروب عمدائی عذر بگذارند نماز منافق است  
 یا یک صفت نفاق دارد و مجلس یرقب الشمس - می نشیند در حالیکہ انتظار میبرد آفتاب را - حتی اذا اصفرت - تا آنکہ  
 چون زرد گردد و آفتاب - و کانت بین قرنی الشیطان - و باشد میان دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت  
 تمام - برنجیزد برای نماز - یفتقر ارجا - پس سجدہ می کند شب تا شب تا بی طمانین چنانکہ مرغ دانہ می چندید و چهار سجدہ با وجود  
 آنکہ نماز عصر را پشت سجدہ می باشد باعتبار آن فرمود کہ ہر دو سجدہ را یک رکن اعتبار کرد و بارادہ حبس یا باستہار یک رکعت  
 یا چون سر تکبیر بر داشت گویا ہر دو سجدہ حکم یک سجدہ گرفت و تخصیص بیان بعض برای باعث نتوان و تقصیر باشد کہ ہنگام  
 مشغولی مردم است بچ و شر یا بقصد مبالغہ در تقبیح و تشدید بحجت فضل این نماز و ظاہر است کہ احوال نماز برای دیگر ہمسرین  
 قیاس خواہد بود - لایذکر اللہ منہا الاقلیلا - ذکر نمیکند خدا را در آن نماز مگر اندک اشارت بہ نتوان و تقصیر در احوال نماز و مشغول  
 باطن و قرآن مجید در شان منافقان واقع است کہ ولایذکر اللہ الاقلیلا - رواہ سلم - و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما - قال  
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الذی یفویہ صلوۃ العصر - آن کسیکہ در میگذرد او را نماز عصر و نماز و تراہل و مالہ - برفع نصب  
 ہر دو روایت است و ہر دایت منع معنی آن است کہ گو یا نقصان کردہ شد الحائز آن کس مال وی و بر تقدیر نصب نقصان  
 کردہ شد آن مرد و صیبت زدہ شد و تراہل و مال و مال و این معنی باصل معنی در مناسب تر است در روایت ہمزبور  
 ہم منصب است و بیان ابن و شرح کردہ شد است - متفق علیہ - و عن بریدہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

من ترك صلوة العصر فقد حبط عمله - كذا ترك كذا نماز عصر را دیده و دانسته پس تحقیق باطلان ناقص شود ثواب عمل تمام رزدوی  
 و مرا حقیقت حبط نیست زیرا که این بکفر و ارتداد است یا محبت بران بنا بر اختلافی که در آنست و مقصود تعلیل و تشدید  
 و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازی که فاضل ترین نمازهاست و در بعضی روایات طلق صلوة مکتوبه نیز  
 واقع شده است نعم تمام احمد حنبل بر آنست که تارک نماز عمد اکا فرست و کلام در آن گذشت در آخر کتاب الصلوة - رواه البخاری  
 و عن رفع بن خریج - بر وزن کریم ضیابی الضاری است حاضر شده بدر از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق و شارب  
 دیگر روایت میکنند از دوسه جامعه صحابه و تابعین - قال کن اصابی المغرب مع رسول الله - بودیم با که میگزاردیم نماز مغرب را با  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم تفسیر آن احدنا و انه لیجبروا فیه بنبله - پس بر می گشت یکی از ما از نماز و حال آنکه وی هر آینه میباید  
 جایست اقتاد آن میزبان خود را بعد از انداختن آن نه تیر بار امیدید که آن در روزیم نمی نمایم مقصود بیان تعجیل نماز مغرب است  
 و آن سبب است با توفیق - متفق علیه - و عن عائشة رضی الله عنها - قالت کانوا یصلون التیمه گفت عائشه بودیم حضرت  
 و اصحاب و نه که میگزاردند نماز عشاء - فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول - در اجزای وقت که میان غایب  
 شدن شفق و سه یک از شب است پس می بود ابتدا سه وقت و سه غایب شدن شفق و انتهای آن ثلث لیل این وقت  
 فضیلت و اختیار است و وقت جواز و وسیع تر ازین است چنانکه معلوم شد متفق علیه - و عنهما قالت کان رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم یصلی الصبح - و هم روایت است از عائشه گفت بود آن حضرت که هر آینه میگزارد نماز باید او را - تفسیر  
 النساء تملعات بمر و طمن - پس بر می گشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده رو با و بدنها را خود را با چادر و با و کلیم های خود  
 یا یعرفن من النمل - شناخته نمی شدند این زنان از جهت تاریکی و قید پیچیدن و پوشیدن رو و بدن بجهت آنست  
 که اگر کشاده باشند البته شناخته می شوند درین قسم از تاریکی که در آن وقت می باشند و گاهی با وجود پوشش نیز بعض  
 مشخصات می توان شناخت تاریکی در آن وقت آن قدر بود که شناخته نمی شدند بآن و این حدیث بدانچه در حدیث  
 ابی برزه گذشت که می شناخت مردم نشین خود را منافات ندارد و چه آن از نزدیک است و این از دور متفق علیه  
 و عن قتاده عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم وزید بن ثابت تسحر - روایت است از قتاده که از شب تا بیدار شدن  
 است و حافظ و مفسر و امکه بود و حافظ اهل زمان خود بود و گفته است هر چه شنید گوش من یادداشت آن را دل من است  
 سنه سبع عشر و مائة روایت می کند سعید بن السیب حسن بصری از انس که آن حضرت وزید بن ثابت طعام حری خوردند  
 فلما فرغوا من سحورهما - پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و بخور نصیم سین طعام و ز وقت سحر خوردن و بقیع طعام وقت  
 سحر و بر وضو کرده شده است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است - تمام بنی الله صلی الله علیه و سلم الی الصلوة - ایستاد  
 آغوش متصل آن نماز یعنی نماز صبح فیصلی - پس بگزارد نماز آنحضرت و در روایتی فصلی یعنی گزارد آن حضرت وزید بن ثابت  
 و در روایت دیگر فصلی بنا پس نماز بگزاردیم ما - قلنا لانس که کان بین فراغها من سحورها و دخولها فی الصلوة پس گفتیم ما



برائش را و پرسیدیم از دے کہ چه مقدار زمان بود میان فارغ شدن آن حضرت و زید بن ثابت از بخور و زین میان  
 درآمدن ایشان در نماز۔ قال۔ گفت انس۔ قدر ما یقرأ الرجل تسین آیت۔ مقدار خواندن مرد بخواب آیت را یعنی متوسط  
 نہ کوتاہ نہ دراز و قدر بر نفع و نصب ہر دو آمدہ است و در روایت دیگر بخواب آیت یا شصت آیت آمدہ و اینجا چنانچہ  
 تاخیر سخن معلوم میگردد و تعجیل فخر نیز مفہوم می شود و گفتہ اند کہ ابن تخمین بہت دعامہ را عمل کردن آن مستعذر است اگر سخن  
 را بجاہ ترا دین وقت بخورند اصلح است۔ رواہ البخاری۔ و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال لی رسول اللہ گفت  
 ابو ذر گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہت انت اذا کانت علیک امر۔ چگونہ خواہد بود حال تو چہ خواہی کرد و قتیکہ سلسلہ  
 خواهند گشت بر تو بادشاہان کہ در مخالفت ایشان اثمارت فتنہ است۔ یسئرون الصلوٰۃ۔ می میرانند نماز را و رعایت  
 نمی کنند شرائط و ادب آن را۔ و یخرجون عن وقتہا۔ یا پس می اندازند نماز ہا را از اوقاتش یعنی از اوقات مختار و فاضل  
 قلبت فمات ما مری۔ ابو ذر میگویی کہ گفتم من پس چہ میفرمائی مرا و چہ کنم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ صل الصلوٰۃ لو قمتما۔ بگذار نماز را  
 در وقتش بخوان اور کہ تمام فصل۔ پس اگر در یا بی نماز را با ایشان بگذار با ایشان نیز۔ فانہما یک باخلتہ۔ پس بدستی  
 نمازی کہ ہمراہ ایشان بگزار می نفل خواہد بود براے تو۔ رواہ مسلم۔ و از اینجا معلوم میشود کہ اگر امام تاخیر کند در وقت  
 نماز خصوصاً کہ بوقت مکروہ اندازد اماموم را باید کہ نماز خود را در اول وقت گزارد و پستتر بگزارد یا امام تا فضیلت وقت  
 و جماعت ہر دو در یا بد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواہد بود و از جهت کراہت تنفل در آن وقت و عدم مشروعیت نفل  
 سہ رکعت یا آنکہ ارتکاب این مکروہ اہون است از اثمارت فتنہ و اختلاف کلمہ کہ لازم می آید از مخالفت امری جاری  
 بد آنکہ شرح گفتہ اند کہ مراد باین امر امرای بنی امیہ اند و تحقیق واقفند و آنچه خبر داد بدان منجر صادق بود و باین جامعہ کہ  
 رعایت نمیکردند احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اہا ابو ذر رضی اللہ عنہ موت وی در زمان خلافت عثمان  
 بود و در سنہ اشین و ثلثین و دے در شام بود و در امارت معاویہ بن ابی سفیان کہ از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت  
 پس نزاع ہا کرد با معاویہ بن طلعبید اور عثمان بدینہ پس قامت نکرد بدینہ و بریدہ کہ موضعی بہت بیرون مدینہ  
 سکونت کرد و ہا اینجا از عالم رفت و وقفہ طولیہ۔ و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم من ادرک رکعۃ من الصبح۔ کسیکہ در یا بدرکتے را از نماز صبح قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکہ بر آید آفتاب فقدر  
 الصبح۔ پس تحقیق دریافت صبح را و من ادرک رکعۃ من العصر قبل ان تغرب الشمس فقدرک العصر۔ و ہر کہ در یا بدرکے کعت  
 را از نماز عصر پیش از آنکہ فرو رود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمی گردد نمازش پس بد کہ رکعت دیگر باطل  
 ضم کند و تمام گرداند نماز را۔ متفق علیہ۔ و قول اکثر اہل علم ہمین است کہ بطالع آفتاب غروب دے نماز فجر و عصر  
 باطل نمی گردد و امام ابو حنیفہ و اصحاب می بر آنند کہ نماز فجر بطالع آفتاب باطل میگردد و اما نماز عصر و غروب باطل نمیکرد  
 نگردد و روایتی از ابی یوسف کہ میگویی فجر نیز باطل نمیکرد و بطالع و لیکن صبر کند تا بر آید آفتاب و تمام کند نماز را و اینجاست

حجت میگردد و برایشان وجوب آنست که تقارض و اقتضای میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی از  
صلوة خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون  
تعارض کنند دو آیه رجوع بحديث کنند و نزو تقارض و رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح کرد حکم انحراف را در نماز عصر  
و احادیث نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و تقصیر در آن نه پس واجب میگردد بصفت کمال و چون  
بطلوع آفتاب نقصانی طاری نشود اما در وقت نماز عصر که آفتاب در روی گیرد ناقص است پس وجوب آن نیز بصفت  
نقصان باشد پس بطریقی نقصان بسبب غروب فاسد نگردد و ادا کا واجب باشد و شافعیة حدیث نهی را مخصوص بنوافل میداند  
و در این زمان از اوقات ثلثة جائز ظاهر احادیث در عموم است و درین مقام زیاده کلامی است که در حاشیه ذکر کرده شده است -  
و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادرك احدكم سجدة من صلوٰة العصر - و قیتکه در یاد یکی از مشارک معنی از  
نماز عصر قبل آن قوزب الشمس پیش از آنکه غروب کند آفتاب - فلیتم صلوٰة - پس باید که تمام کند نماز خود را با دای کعبه  
و دیگر - و اذا ادرك سجدة من صلوٰة الصبح قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلوٰة - و چون در یاد رکعتی را از نماز صبح پیش از طلوع کردن  
آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است و مراد بسجده رکعت است - رواه البخاری  
و عن النبی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسي سجدة او نام عنها - کسیکه فراموش کند نمازی یا خواب کند غافل  
از آن - فکفایهتا ان یصلیها اذا ذکرها - پس کفارت آن نماز اینست که بگذارد نماز را و قیتکه یاد آورد آن را و بیدار گردد  
از خواب بیداری را جدا ذکر نکرد زیرا که یاد آوردن لازم است و خود نماز وقتی خواهد کرد که بعد از بیداری یاد خواهد آمد  
و فی روایت - و در روایتی این زیادت آمده که - لا کفارة لها الا ذلک نیست کفارت مگر آن را مگر همان قضا کردن یعنی مال کفارت  
نماز نمی شود چنانکه در عموم فقهیه می بیند متفق علیه - و عن ابی قتادة - ابو قتاده بن النعمان انصارى صحابی مشهور است عقی  
بدری حاضر شده تمام مشاهد را در فضیله صحابه بود برادر ابوسعید خدری بود از ماور - قال قال رسول الله صلى الله عليه  
وسلم ليس في النوم تفريط - نیست در خواب تفهیر چه آن محل تکلیف نیست - انما التفريط في اليقظة - تفهیر نیست مگر در بیداری  
که چنانچه پیش از غلبه خواب رخت و عیال کار - کرد که سبب خوابت نسیان شد مثل بپوشاندن و شطرنج باختن و بکار می مشغول شدن  
که بحکم عادت فراموشی آورد - فاذا نسي احدكم صلوٰة او نام عنها فليصلها اذا ذكرها فان الله تعالى قال و اقم الصلوة الذکری -  
زیرا که بدستی و راستی خدا می فرماید گفت است و برپا دار نماز را و وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن نیست بر او  
الفصل الثاني - عن علی - رضی الله عنه - ان النبی - روایت است از امیر المومنین علی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
قال گفت یا علی ثلث لا تؤخرها - ای علی سه خصالت تاخیر مکن در بجا آوردن آن - الصلوة اذا أتت - یکی نماز چون بیاید  
یعنی و بآید وقت آن و انت بدو تاسی فوقانیه است و انت بنون و بتا بآلف نیز روایت است و بعض گفته اند که این بدست  
صحیح تر است و اول تعقیف است والله اعلم - و الجائزة اذا حضرت - دوم جازه و قیتکه حاضر شود و اگر وقت مکرده نباشد و در

گزاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است سنناتی در شرح هدایه میگوید افضل در نماز جنازه آنست که بگذارد و تاخیر کند و الا ایام  
افراد جسدت لها کفو - سوم زنی به شوی و قتیکه بیای برادر اکفو و ایم فتح هیزه و کسر پاسبانیه مشدود زنی که شوی ندارد بگوید یا شب  
رواه الترمذی - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوقت الاول من الصلوة ضوان الله - اول وقت از نماز  
و گزاردن نماز در آن سبب رحمت خدا تعالی است چنانچه در وی تاخیر سبب است چنانچه بر پدر و اسفار و غیره و چنانکه تاخیر  
سبب تکبیل نماز و تئیم ثواب بود مثل حضور جماعت - والوقت الآخر عفو الله - و گزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خداست یعنی  
در گذشتن از مرداخذنه بعصی یا براسه و منه تفصیل مذکور در اول وقت در اول بعلموم شد و نیز مذکور شد که گزاردن در نصف اول گفتا  
میکنند در آن - رواه الترمذی - وعن ام فروة قالت سئل النبی صلی الله علیه وسلم ای الاعمال افضل - ام فزده بفتح فاو  
سکون را محاسبه انصاریه است بعض گفته اند که دختر ابو قحافه خواهر ابو بکر صدیق است گفت پرسیده شد آنحضرت که کدام عمل افضل  
تر است - قال الصلوة لاول وقتها - فرمود و گزاردن نماز در اول وقتش نماز خود فاضل ترین اعمال است بعد از ایمان و لا اله الا الله  
و گزاردن فاضل تر خواهد بود اگر جماعت میسر گردد و مستحب نبود در وی تاخیر و در بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز افضل خوانده اند  
و فضیلت در آنجا اضافی خواهد بود اما نماز افضل علی الاطلاق است چنانچه سابقا گذشت - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ترمذی  
الترمذی لایروی الحدیث - روایت کرده نمیشود و این حدیث - الا من حدیث عبد الله بن عمر الترمذی - بگزار حدیث عبد الله بن عمر  
بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب که باین نسبت ادبای عمری خوانند مات سنة احدى و سبعین و مائة - بولیس بالقوی عند اهل الحدیث  
و وی نیست قوی حفظ و ضبط نزد اهل حدیث اگر چه متجدد بود و زاهد و متراضع و لیکن زهد و شغل عبادت او را برده بود و از حفظ و ضبط  
و ضبط آن باز داشته و او را برادر س بود عبید الله بن عمر البغیفة تصغیری ثقه و ثبت بود و احمد بن حنبل او را بر امام مالک تقدیم  
میکرد و عمری بسیار در سابقا در تحقیق عالم مدینه کلام در آن واقع شده است و در شرح استیقامت نموده شده - وعن عائشة  
رضی الله عنها - قالت ماصلى رسول الله - گفت عائشه نگذار و غیر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة لوقتها الا اخر متین - پنج نمازی را در  
آخر وقتش دوبار - حتی قبضه الله تعالی - تا آنکه گرفت روح پاک او را خدا تعالی دو قات یافت - رواه الترمذی - یعنی  
اگر چه دوشده است آنحضرت را که گزارده است نماز را در آخر وقت اما زیاده از یکبار نبوده است و آن بدان بار بود که مردی  
آمد سائل از اوقات صلوة پس بگزارد هر نماز را در دوم در آخر وقت از برای تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از سبب است  
مقصود گزاردن با امت است و در روایتی الامر متین نیز آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاهر آنست که مراد گزاردن غیر  
مقتد تعلیم و تعلیم باشد و بعض گفته اند مقصود عائشه رضی الله عنها اخبار از حال شریف است بعد از ترمج وی و از آنجمله احاطه کرده است  
علم و می بدان و الله اعلم و این سخن در گزاردن در آخر وقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت خدا  
مذموم بسیار است که در شرح آن را بیان کرده ایم و شافعیان همه راجع بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی درین حدیث نیز حکم کرده و  
گفته است که این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست - وعن ابی الیوب روایت است از ابی الیوب انصاری که از کمال

صحابہ و مشاہیر ایشیان است و آنحضرت بعد از ہجرت چند گاہ منزل اور انبزل شریف مشرف داشت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال استی بخیر ہمیشہ اندامت من پوستہ بنیکی۔ او قال۔ یا لکفت بجای بخیر۔ علی الفطرۃ یعنی ہمیشہ اند بر آفرینش سلام مالم یؤخر و المغرب۔ مادام کہ تاخیر نکنند نماز مغرب را۔ الی ان یشتبک النجوم۔ تا آنکہ مختلط شوند ستارہ ہا کنایت است از کثرت نجوم۔ رواہ ابو داؤد و دروسی الدارمی عن العباس۔ و از ظاہر عبارت چنان مفہوم میشود کہ این قدر تاخیر نباید و اگر کمتر ازین واقع شود ہا کہ نذر و یا گویند کہ اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است ہر چند کمتر بود و نیز در بخیریت اشارت گویند میتوان یافت بہودن شفق بیاض چہ ظاہر از عبارت آن است کہ تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد ولیکن مکروہ است و این حالت بعد از حمت است واللہ اعلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لولا ان شفق علی امتی۔ اگر نیبو سخت پنداشت من بر امت تاخیر عشاء را۔ لا یرتم ان یؤخر و العشاء الی ثلث اللیل۔ ہر آئینہ امری کردہ ایشیان را کہ تاخیر کنند گزاردن نماز عشاء را تا ثلث شب۔ او نصفہ۔ یا تا نیم شب و در بعض شرح گفته کہ این شکہ اوایت و ہر کدام یکی ازین دو در صحیحہ بطریق شک و اعتقاد و ظاہر بخیریت بر اعتبار تاخیر عشاء است از اول وقت کما لا یخفی۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ۔ وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتصموا بهذا الصلوۃ۔ در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی نماز عشاء را۔ فانکم قد فضلتم سبعا علی سائر الامم۔ زیرا کہ بدستی شما فضل داده شدہ اید باین نماز بر باقی امتہا۔ ولم یصلها امتہ قبلکم۔ و نگزاردہ است آن سبب استی کہ پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگزارید شقت بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد داشت۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ و نیز ولایت دارد بر تاخیر عشاء و حمل عتام بر تحقیق غیبت شفق و یقین بدان بودہ است چنانکہ حمل اسفار الصلوۃ صحیح بر یقین بطالع صبح چنانکہ باید۔ وعن النعمان بن بشیر۔ از معمار صحابہ است داؤد مولودے است در انصار بعد از ہجرت و در وقت وفات آن حضرت ہشت سالہ بود گذشتند اورا اہل حمص با مر و ان سندہ اربع و ستین۔ قال انا احلم بوقت ہذہ الصلوۃ صلوۃ العشاء الاخرۃ لفت نعمان بن بشیر کہ من دانایم بوقت این نماز عشاءے سپین باشد و عشاءے آخرہ برائے آن گفت کہ گاہے عشاء بر نماز مغرب نیز اطلاق می کنند۔ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلیہما سقوط القمر ثلث لیلۃ۔ میگذازد آن حضرت آن را در وقت افتادن ماہ و غروب دے در شب سوم شج ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثری افتد در شب سوم نزدیک فائز شدن شفق صبح و درین سخن نظر است چہ حساب تقاضا میکند کہ در قرب خمس از شب باشد پس در بخیریت نیز ولایت است بر تاخیر عشاء ولیکن نہ تا ثلث۔ رواہ ابو داؤد و الدارمی۔ وعن رافع ابن خدیج۔ صحابی انصاری مدنی است حاضر نشدہ در را از ہجرت صغیر و حاضر شدہ احد را و مشاہدے را کہ بعد از دست ہمہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فخر و بالفجر۔ اسفار کنید بفجر و در روشنی بگزارید آن را۔ فانہ اعظم للاجر۔ پس بدستیکہ اسفار بفجر بزرگ تر است از ہجرت مزد و ثواب۔ رواہ الترمذی ابو داؤد و الدارمی و لیس عند النسائی۔ و نسائی نیز این بخیریت را اوایت کردہ ولیکن نیست نزد او این عبارت کہ فانہ اعظم للاجر بدانکہ ظاہر متبادر از عبارت حدیث آنست کہ شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انگشتان و تنوید و انتشار است و ہر

جز این گفته اند تاویل و تکلف است و حد اسفار چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرائت سنون که از چهل و پنج  
یا زیاده تا صد است بطریق ترتیل خواند و بعد از فرغ از نماز اگر فرضاً سهوسه در طایرات ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده  
و نمود نماز پیش از طلوع آفتاب و گفته اند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما این چنین کرده اند و مذهب شافعی تغلب است یعنی در اول  
وقت بتاریکی گزاردن و بیگویند بر او باسفار تاخیر است تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم مبارزت نزدین لطلوع و بشک  
اجر در ادای نماز نزدیک بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعد است چه متبادر از حدیث آنست که این علمیت  
از جهت خصوصیتی است که در اسفار است نه از جهت تحقیق وقت که وی عام است اوقات تمام نماز بار اوجز گفته اند که امر باسفا  
در شبهای ماهتاب است احتیاطاً از جهت همین فزودن شبها و طحاوی که از آنکه مذهب است میگوید که ابتدا بتغلب کن و ختم  
باسفار و حج کند میان هر دو بتطویل قرائت و گفته اند که این تاویل اولی و حسن و افضل است که بدان توفیق میان اجماع و حدیث  
حاصل می گردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آن است که ابتدا ختم هر دو باسفار کنند و چندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب  
افتد و در روایتی از امام احمد تقدیم افضل است و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان است که فضل جماع  
احب و اعلی است و حدیثی از ساذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بمن و فرمود در شب بتغلب  
کن بجز و تطویل کن قرائت را آنقدر که طاقت آرند مردم و چنان کن که ملول شوند ایشان و در صیغ اسفار کن که شب کوتاه است  
و مردم خوابناک توقف کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که این در روایت بر تقدیری است که همه حاضر آیند یا بعض و اگر  
همسایه با همه تاخیر کنند پس اولی تاخیر است می خلاف امام شافعی و آنکه دیگر که تعجیل در صلوة و تحب و از نگویند که در تقدیم مسامحت  
است در ادای عبادت پس افضل باشد بجم قول حق سبحانه (و سارعوا الی محضرة من بکم) و ما میگوئیم که در اسفار تکثیر جماعت است و  
بشک تکثیر جماعت افضل است و مسامحت بمنفرت در چیزی است که افضل است نزد خدا و معنی فقهی درین باب آنست که تاخیر جز تا آخر وقت  
مباح است باجماعی که است و تقیل جماعت امری مکرره است و انداختن مردم در مشقت نیز مکرره است چنانچه معا و را منع کرد از تطویل  
قرائت و فرمودن آن است و حال آنکه تطویل قرائت در نماز سنت است و فوق تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جائی نماز یا  
بر آمدن آفتاب تحب است و رعایت تاکید و این در اسفار سیر است و در تغلب متعسر و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات  
از فضل آنحضرت اسفار است و آنچه مردمی است از تغلب است اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بحجت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت  
در مزدلفه تغلب است کرد گفتند که در غیر وقت مجبوز نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیثی عالیه که در فضل اول گذشت که  
فخرفت النساء و تملعات محارض است باجندیش و قول ارجح است از فعل نزد ما و شاید که آن در وقت بود که زمان مابود  
بود و نه به سیر و آن آمدن بنماز بعد از آن سوخ گشت بگوشتن ایشان بقرار و بیوت و الله اعلم

**فصل الثالث** - عن ارفع بن خدیج قال قال لنا الصلی العصر مع رسول الله - یودیم ما که می گزاردیم نماز و دیگر را با پیغمبر  
خدا - صلی الله علیه و سلم هم می بخور بخور - بعد از آن بخور کرده می شد شتر و جزو بر فتح جیم و هم زان شتر کشتنی واقع می شود

برو کرد انشی اما لفظ وی مؤنث است کذا فی الصراح فیقسم عشر قسم پس قسمت کرده میشد آن شتر کشته ده قسم - ثم یطبخ لیسیر  
 پخته میشد - فکامل کما فیصباح قبل مغیب الشمس - پس بخوردیم گوشت پخته نرم شده پیش از غروب شدن آفتاب - یعلق علیه -  
 از سبب این لطافت و تعیل عصر پیشک معلوم گردد که در وقت بلوغ ظل تا بمثل یا قریب آن باشد چنانچه مذکور شد است و این  
 بروایتی از امام ابی حنیفه و نزد بعض فتوی هم چنین است و شاید که در بعض احوال بقصد تعلیم و تقریر تخمین می کردند و دلالت کان  
 بر دوام و استمرار منظور فیه است شیخ ابن الهمام گفته که تخرج در وقت تقسیم و می ده قسم و پنج و می چنانکه ذکر کرده شده است آسان  
 بر جماعه طها خان ما هر که کثیر باشد جلدی کند در مدت قلیل چنانکه مشاهده کرده میشد و در اسفار و محلی از امام احمد است که فضل در وقت  
 عصر در غیر روز ابر تاخیر است تا آخر وقت مختار و ظاهر مذکور است تاخیر عصر است ما دام که تغیر نیافته آفتاب دلیل بر آن  
 حدیث ابن مسعود است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگردید عصر را و حالانکه آفتاب سفید روشن بود می فرمود  
 ابن مسعود بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و نیز در تاخیر عصر کثیر نوافل است از جهت کراهت تقیل بعد از عصر و کثیر نوافل  
 افضل است از اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است که نظر در وی خیره نگردد و نزد بعض تغیر  
 شعاع آفتاب که بر دیوارها افتد مختار و صاحب هدایه و بعض ائمه اذین است و بعض گفته اند که چون آفتاب بیکد و نیزه بالا است  
 متغیر نیست و چون فروتر از آن آمد تغیر یافت - وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما - قال مکثا فوات لیلة گفت ابن عمر در یک  
 کردیم ما یک شبی - یقظ رسول الله - در حالیکه انتظار می بردیم بر آمدن پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم صلوة العشاء الاخرة -  
 از برای نماز عشاء پس این قید از برای آن است که گاهی مغرب را نیز عشا میخوانند گویا آن عشاء اولی است - فخرج الیها  
 حین ذهب ثلث الليل او بعده - پس بیرون آمد آنحضرت بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از سه - فلاندر می نشینی  
 شغله فی الهله - پس در بنیافتم ما آ یا چیز باز داشت او را در اهل خانه وی - او غیر فلک - یا جز آن چنانچه در ذات شریف حق  
 و عذر پیدا شد که مشغول داشت - فقال حین خرج - پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اجابت زیادت تاخیر و شفقت  
 و رحمت او بر امت و تسلیه و تثبیت ایشان - انکم لتنظرون صلوة ما تنظرون اهل دین غیرکم - بدرستی که شما هر آئینه انتظار می ریزید  
 نمازی را که انتظار می برند از برای سج اهل دین از یهود و نصاری که جز شما زیاده نماز عشا مخصوص این امت مرحومه است  
 چنانکه گذشت - ولولا ان تقیل علی امتی - و اگر نمی بود خوف گران آمدن بر امت من تسلیت بهم هذه الساعة - هر آئینه  
 میگردم این نماز را با ایشان درین ساعت - ثم امر المؤمن - پس امر کرد مؤذن را به تکبیر بر آوردن و تقام الصلوة صلی  
 پس تکبیر بر آورد مؤذن و نماز را در آنحضرت - رواه مسلم - و از اینجا معلوم میگردد که گران آوردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است  
 چنانکه مذکور شد امام ابی حنیفه است و گاهی در اول وقت نیز میگردارد و قتی که حاضری آمدند اکثر صحابه چنانچه در حدیث دیگر آمده است  
 که چون پیشتری آمدند پیشتر میگردارد و چون پستری آمدند پستری گردارد و مذکور شد امام احمد همین است - وعن  
 جابر بن سمرة - صحابی است و پدر او نیز صحابی است و او را زاده سعد بن ابی وقاص خردل کرد و کوفه را و وفات یافت در روی



در سنته اربع و عین و قبل سنته ست و عین - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی الصلوة نحو من صلواتکم - بعد آنحضرت سیکرد از نماز بارمانندی از نماز شام و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات - و کان یؤخر اعتمه بعد صلواتکم شیاء و لیکن بود که تاخیر میکرد و نماز عشاء را بعد از وقت نماز شام چیزی اینچنین صریح است در تاخیر عشاء و اگر از آن عشاء در اول وقت خواه ایشان در اول وقت سیکردند یا بعد از وی - و کان یخفف الصلوة - و بود آنحضرت که سبک میکرد نماز فرض را بجهت رعایت صنفها از مقتضایان و این حکم غالب احوال است و الا آمده است که در نماز مؤثر سوره اعراف خوانده و تحقیق این در مجلس بیاید انشاء الله تعالی - رده سلم - و عن ابی سعید قال صلینا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة العتمة - گفت ابو سعید خدری که در دیم نابا آنحضرت نماز عشاء را شب با - فلم ینحج - پس بیرون نیامد یکبشی - حتی مضی نحو من خطر اللیل - تا آنکه گذشت نزدیک به نیم شب - فقال - پس بیرون آمد و گفت - خذوا مقاعدکم - بگیرند نشنگاه های خود را یعنی صفها به بندید برای نماز فاخذنا مقاعدنا - پس گرفتیم نشنگاه های خود را و بستیم صفها - فقال ان الناس قد صلوا و اخذوا مقاعدهم - پس گفت آن حضرت که مردم و یکبار اهل رومی زمین گزارند نماز را یعنی نماز شام را و بختند چنانکه گذشت که هیچ یک از اهل دین انتظار نمی برد و نماز عشاء را گذرانی شرح الشیخ ابن حجر و مکن است که گفته شود معنی آن است که مردم دیگر از اهل محله که نه درین مسجد حاضر اند نماز عشاء گزارند و بختند و این معنی مناسب تری نماید باین قول که - و انکم لن تزلوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة - و بدرستی که شما حکم آن دارید که گویا همیشه در نماز یادام که انتظاری برید نماز را - و لولا الضعف الضعیف و تم اقیتم - و اگر نمی بودست و تا توفی ضعیفان و بیماری بیماران - لاخرت هذه الصلوة الی شطر اللیل - هر آئینه تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب ازین دو حدیث معلوم می شود که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشاء را است بلکه سبب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حق و لا اقل کرده خود نباشد - رده ابو داود و النسائی - و عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یشد تعجیلاً للظهر منکم - گفت ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شبانی کردن منظر را از شبانی در غیر شدت حراز جهت استجاب برادران - و انتم اشد تعجیلاً للعصر منه - و شما سخت ترید در شبانی کردن عصر را از آن حضرت مقصود تخریص و ترغیب بر التزام اتباع است و هر چه جای از چندین نیز ظاهر میگردد که آنحضرت عصر را بی اجله تاخیر میکرد - رده احمد و الترمذی - و عن الشقی قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یؤخر عشاء علیهم و لم اذا کان الحار بالصلوة - چون می بود سخت گرمی سرد میکرد نماز ظهر را - و اذا کان البرد یجئ - و چون می بود سردی تا میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت - رده النسائی - و عن عبادة بن اصاصت - صحابی مشهور است از نقبای انصار است حاضر شد بدر اوسان نمازها در مناقب و بسیار است مکرر نوشته شده است - قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم انما سکون علیکم بعدی امر - بدرستی که قصه این است سر انجام است که باشند مسلط بر شما بعد از من یا دشامان که شیخ علم شیاء عن الصلوة لوقتها - باز میزد ایشان را چیزی نماز مشاغل و شغوات ایشان را گزاردن نماز در وقت شب آن - حتی یزیب وقتها - تا آنکه میزد وقت آن فصلوا الصلوة لوقتها - پس بگیرند نماز را در وقتش که فحار و سحر است - فقال ریحل - پس گفت مردی

یا رسول الله صلی الله علیه و آله نماز بگذارم با ایشان نیز - قال نعم - فرمود آری بگذار چنانکه در حدیث ابی ذر گزشت - رواه ابو داود و عن قیس بن صبرة یفتح قاف و کسر موحده و جدا و مهمله - بن و قاف - بتشدید قاف صحابی است ساکن بصره معدود است در ایشان  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بکون علیکم امرؤ من اجدی - میباشند مسلط و غالب شما با دشمنان پس ازین - یروون الصلوة تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار - فنی لکم پس ثواب آن نماز که ایشان میگذارند و نفع آن برای شماست چه اگر پیش از آن و درین گزارده اید این نماز که با ایشان میگذارید نافله خواهد بود و بر اے شما و اگر نگزارده اید و همین با ایشان در آخر وقت میگذارید نیز شما را ضرر ندارد زیرا که شما بحیث خوف فتنه و دفع مفسده میگذارید - دهی علیکم - و ضرر این نماز دو بال تاخیر برگردن ایشان است - فصل اول  
محم با صلوات الله علیه - پس بگذارید نماز همراه ایشان مادام که بگذارند بجانب قبله و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که حقیقت باشد فرضاً اگر نه بجانب قبله بگذارند و از رتبه اسلام بیرون آیند نمی باید گزارد - رواه ابو داود - و عن عبید الله بن جری  
بن الحیار انه دخل علی عثمان - روایت است از عبید الله بن جری که از کبار تابعین است و در زمان نبوت متولد شده که  
و سه در آمد بر امیر المؤمنین عثمان - و هو محصور - و حال آنکه عثمان رضی الله عنه تنگ گرفته و گردوده شده بود و در آن فتنه کشید  
شد - فقال - پس گفت عبید الله بن جری به عثمان - انک بام حاکمه - بهشتیکه تو امام همه مسلمانان و خلیفه عهدی - و نزول یک  
ماتری - و فرو آمده است تو بلای و حادثه که بی بینی - و یصلی لنا امام فتنه - و نماز میگذار و برای ما امامت میکند پس در آن  
اهل بنی و فتنه که برانگیخته شده است و نام وی کنانه بن بشیر بود - و تخرج - و بر میز میکنیم ما از بزه و نیشو اهییم که بگذاریم نماز عقب  
وی - فقال الصلوة احسن الی اهل بنی - پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملهاست که میکنند مردم - فاذا احسن الی اهل بنی  
مهم - پس چون نیک کنند مردم نیکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان در نیکی - و اذا اساو افاجتنب سائرهم - و چون بد کنند  
پس یکسو شو و بریز کن از بدی ایشان حاصل که با مردم در نیکی شریک باشی و در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است  
از غایت دیدار جمیع اوصاف نصیحت و درین لیل است برگزاردن نماز خلف هر بر و فاجر چنانکه در قبل است جماعت است - رواه ابو داود

### باب در توابع و متمات

انچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات و اوقات آن -

**الفصل الاول** عن عماره بنعم عین مهله و تخفیف میم - بن روایت - بر او بای موحده بر صیغه تصغیر صحابی است  
تقنی است معدود است در کوفین - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - گفت عماره شنیدم آنحضرت می گفت  
لن یلج النار احدی قبل طلوع الشمس و قبل غروبها - البته در نیاید آتش دوزخ را کسی که نماز گزارده است پیش از برآمدن آفتاب  
و پیش از فرو رفتن آفتاب - یعنی الفجر و العصر - میخواهد آن حضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فرموده و اسد و سلم  
پرسیده مانند که ظاهر حدیث دلالت دارد که هر که این دو نماز بگذارد و بران مواظبت نماید هرگز در دوزخ ندر آید نه از جهت  
ترک صلوة و نه بحیث ارتکاب گناهان دیگر و لیکن درین خلاف مقرر است میان جمهور علما از اخلاص کفارت بعضی و طبی

گفت کہ ظاہر از حال کسیکہ محافظت کند برین دو نماز با وجود متاع قل کہ در نماز فجر و تشاغل کہ در عصر است آنست کہ در اعمال دیگر نیز تقصیر و تغریط نخواہد کرد پس آمرزیدہ میشود و مراد او را آورده نمی شود در آتش و فتنہ قدر نماز ہر آنست کہ مراد مبانیہ در بیان نفس این دو نماز است کہ جائے آن دارد کہ محافظت کنندہ بر آنها اصلاً در دوزخ نہ در آید و لیکن پروردگار تعالی جزا بدہندگان را بر ہر عمل و با وجود آن اگر خواہند عفو کند از فاعل این دو صلوة و ہر گناہی کہ کردہ باشد واللہ اعلم وعن ابی موسی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی البردین دخل الجنة۔ کسیکہ بگزارد نماز باراد و شبانگاہ رومی در آید بہشت را اکثر برانند کہ مراد نماز فجر و عصر است کہ در سروی روز واقع اندازن آخر بعض فجر و عشر را مراد داشته اند و حدیث سابق سدید و مقوی قول اول است۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتاقون فیکم ملائکۃ باللیل و ملائکۃ بالنهار۔ در پے یکدیگر فرو می آیند در میان شباجامع از فرشتگان شب و جماعہ از فرشتگان روز از برائے ضبط احوال بندگان و بر داشتن اعمال ایشان۔ فیتقون فی صلوة الفجر و صلوة العصر۔ و جمع میشوند این دو جماعت بیکدیگر در نماز فجر کہ طائفہ اعمال شب را میبرند و طائفہ دیگر برائے اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر کہ حملہاے روز را می برند و دیگران می آیند در وقت بالارفتن و پایان آمدن یکے از وجوہ فضیلت این دو وقت نماز گزاردن در آن این است۔ ثم یخرج الذین باؤوا فیکم۔ پیوستہ بالا میروند آن کسانیکہ شب کردند در میان شما۔ فیسالم زہم۔ پس می پرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود۔ و ہو اعلم بہم۔ و حالانکہ و سہ تعالی داناتر است باحوال بندگان خود و لیکن می پرسد از برائے انظار فضیلت و مباحات بدان بود ملائکہ کہ طعن میکردند بر ایشان بشیق و فساد و صبح میکردند خود را بہ تسبیح و تقدیس و ہذا می پرسد از ملائکہ شب کہ عمل در وی فضل و ادخل است در صدق اخلاص و نیز گفتہ اند کہ ملائکہ شب افضل اند از ملائکہ روز بہجت آنکہ شب افضل است از روز می پرسد۔ کیف ترکتم عبادی۔ چہ گوئید و بر چہ حال گذشتید بندگان را رفیقو لون و کنایہ ہم ہم لیلون۔ پس یگویند گذشتیم ایشان را در حالتیکہ ایشان نماز میکردند کہ نماز فجر باشد و اتینا ہم ہم لیلون۔ و آدمیم ایشان را در حالتیکہ ایشان نماز می کنند کہ نماز عصر بود۔ متفق علیہ۔ وعن جناب القسری یفتح قاف و سکون سین مہملہ صحابی است و تشریطی است از قیس۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی صلوة الصبح فهو فی ذمتہ اللہ۔ کسیکہ بگزارد نماز صبح را پس آنکس در عہد و امان و زہد است۔ فلا یطلبکم اللہ من ذمتہ یعنی پس باید کہ نہ طلبد و نہ پرسد استیوائے شمار از ذمتہ خود و بچیزے یعنی باید کہ کارے نکنند کہ بدان عہد خدا بشکنند و خدا طلب کند و خدا کند شمار ابران یعنی در بخانید گزارند کہ نماز صبح را کہ شکست در عہد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون عہد خدا شکستید و خیانت در امانت او کردید البتہ عذاب میکند خدا شمار او و نمیتوانید از عذاب و یتعالی اگر نجات۔ فانه من لطلبہ من ذمتہ یعنی در کہ زیرا کہ بدرشتیکہ شان این است کہ ہر کہ طلب کند خدا او را بچیزی از ذمتہ خود در می یابد او را از و یتعالی جای گزینیت۔ ثم یکبہ علی وجہ فی ناز جنہم۔ پستری اندازد خدا یتعالی او را بر روی وی در آتش و دوزخ۔ رواہ سلم و فی بعض نسخ للصلح البشیر

در بعض نسخ تصانیع بلکه در سائر نسخ و عن جندب القشیری است بعضی قاف و فتح شین مجزیه کون می تخانیه بدل انفسی - بجای  
 انفسی بفتح قاف و سکون سین و این غلط است و توریثی گفته که در هیچ کتابی از کتب حدیث نیافتم که نسبت بقشیر کرده باشند  
 و عن ابی هریره رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس ما فی الذیاء و نصف الاول - اگر بدانند  
 مردم ثوابی که در اذان گفتن و در یافتن نصف اول است - شتم لم یجدوا الا ان یسئلوا علیه یسئرون و ندو نمایند مگر آنکه قرعه میدادند  
 الا هم و اهر علیه قرعه می اندازند یعنی فضیلت ندو نصف اول کجاست که اگر نزاع کنند بر سر آن ندو نصف اول قرعه میدادند تا  
 بنام که افتد جای آن دارو - ولو یعلمون ما فی التبیخ لا یسئلوا علیه و اگر بدانند فضیلتی که در نیم روز رفتن است برای تار و بشین  
 هر آئینه پیشی میجویند بسوی آن و این در غیر صورت گرمی هوا خواهد بود چه ابرادران سخت مرغوب است و بعضی گفته اند که در آیه تکیه  
 است و تکیه مبارک است گرفتن بر چیز و زود رفتن بآن و استواء بجهت تکیه مخصوص لغت اهل حجاز است و مقصود تکیه بر نماز است  
 و مخصوص بظننه و برین تقدیر نیز مراد نمازی خواهد بود که تاخیر از اول وقت در وی کتب نیست و بعضی تکیه را مخصوص بجمعه دانسته  
 اند و تحقیق این معنی در کتاب الحجه بنیاد انشاء الله تعالی - ولو یعلمون ما فی العتمه و الصبح لا توها و لوجوا - و اگر بدانند فضیلتی  
 که در گزاردن نماز عشاء صبح است هر آئینه بیایند آن را زودتر بر سر و دوست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک و دینی اگر قوت بر زبان  
 نداشته باشند گویند باین طریق که ضعیفان زودتر متفق علیه و عنه قال قال رسول الله - و هم از ابی هریره است که گفت پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه وسلم یس صلوۃ اقل علی المنافقین من الفجر و العشاء و یسبب سبع نازسه گران تر بر منافقان از نماز با دوا و نماز خفتن در نماز  
 هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا زودتر و زودتر بیاورند گزارد - ولو یعلمون ما فیها لا توها و لوجوا - و اگر بدانند ثوابی که درین  
 دو نماز است و فضیلتی که در آن نهاده اند هر آئینه می آیند این دو نماز را اگر چه بطریق جو باشد متفق علیه - و عثمان  
 رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی العشاء فی جماعة - کسیکه بگزارد نماز عشاء با جماعت - فکما انما تصف  
 اللیل پس چنانست که گویا نماز گزارد و بجهت کردنی شب - و من صلی الصبح فی جماعة فکما انما صلی اللیل کله - و کسیکه گزارد نماز صبح با جماعت  
 پس گویا نماز گزارد و تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشاء است که این در حکم نماز تمام شب است و آن در حکم نماز نیمه شب  
 یا مردانست که بگزارون نماز عشاء ثواب قیام نصف لیل یافته است و بنماز فجر که میگذارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع  
 ثواب حمامه شب حاصل میشود و الله اعلم - رواه مسلم و عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 لا یغلبکم الاعراب - باید که غالب نیایند و چیر و نشوند با ذویه نشینان - علی اسم صلوۃ کم المغرب - بر نام نماز شما که مغرب است  
 قال - گفت آن حضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبه اعراب بر نام نماز مغرب - و یقول الاعراب ہی اشرار و میگویند  
 اعراب که نماز مغرب عشاء است یعنی مغرب را عشاء نام می کنند که در عشی و فتح است که بمعنی شبانگاه است - و قال - و گفت -  
 لا یغلبکم الاعراب علی اسم صلوۃ کم العشاء - باید که غالب نیایند اعراب بر نام نماز شما که عشاء است که آن را عتمه میخوانند  
 فانما فی کتاب الله العشاء - زیرا که نماز عشاء در قرآن مجید نام کرده شده است بعشاء آنجا که فرمود و لیا ایسا الذین آمنوا

ایستادند و ازین گفتند که ما آنرا می دانیم و بعد صلوة العشاء یعنی تکلم نمیکند شمار حوادث اعراب در خواندن این دو نماز بنامی که ایشان میخوانند و بخوانند بنامی که کتاب و سنت بدان ناطق است پس لظا هر چه بنی مر اعراب راست بقلبه ناکردن لیکن در حقیقت مسلمانان راست بنی از موافقت ایشان تا غلبه ایشان لازم نیاید و از حیا معلوم گردد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع گردد و از تکلم با آنچه زبان زد اهل جاهلیت و ارباب بطالت است باید نگذاشت و بعد از آنکه بنی فرموده علت بنی بیان کرد اشارت فرمود بوجه تشبیه اعراب عشارا لعمته از برای تمیم کلام و از انحصار بقول خود فاما لعم - بضم تا و سکون عین فتح تامی دوم و کسر آن و معنی بر تقدیر فتح تا آن است که زیرا که بدستی نماز عشارا در تاریکی در آورده می شود بجلاب الابل - بدوشیدن شتران که اعراب شتران را بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که وقت عشاء است باین جهت عشارا عتمه می گفتند که معنی سخت تاریکی است و بر تقدیر کسر تا این معنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند و در شیدن شتران را و این نام مر این وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام رسید و نماز درین وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشارا صلوة عتمه میگفتند پس بنی کرده شد ندانان و مکروه داشته شد بحسب تشبیه با اهل جاهلیت و بحسب آن نیز که عتمه معنی تاریکی است و نماز هم نور است و آنچه در بعضی احادیث عتمه و اقصیه است گویند که اطلاق آن پیش از بنی بود و الله اعلم - و عن علی رضی الله عنه - ان رسول الله - روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال یوم المخذق گفت روز خندق که آن را غزوه احزاب خوانند و در نزد جنگ و تیراندازی چهار نماز فوت شد و در آن میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت از برای اظهار زیادت فضل نماز عصر فرمود - حسبنا عن صلوة الوسطی - منع کردند و باز داشتند کافران را از نماز میان و فاضل ترجمه صلوة العصر - که نماز عصر است - ملا الله یوهم و قبور هم تارا - برگرداندند خدای تعالی خانه های ایشان را و گویا علی ایشان را با تش و این عیاست بر ایشان بقایب نیاداشت پوشیده نماز که در روز احد چندین آنرا باز کافران بوجود مبارک و رسید و دعای بد کرد و اینجا کرد بسبب آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است و اینجا خواست که بحسب نفس خود و مانند متفق علیه و از سید شیعیه معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابه و تابعین و ابو حنیفه و احمد و جز ایشان همین است پس در قرآن مجید نیز مجمل برین خواهد بود و دیگر رجال نقل نمایند و غالباً اختلافی که در صحابه و تابعین و تبعیان آن اقع است چنانکه در فصل آن دیده بیاید پیش از شنیدن حدیث در بیان آن بود و با جهاد خود که در تاویل قرآن کرده بودند و بعد از صحبت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است و الله اعلم

**الفصل الثاني - عن ابن مسعود و سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الوسطی صلوة العصر** گفتند این دو صحابی عظیم مشهور که گفت آن حضرت صلوة وسطی نام نماز عصر است و در راه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نه حدیث صحیح و این حدیث را حسن بصری از حمزة روایت کرده و از بخاری نقل کرده که در حدیث حسن از سمرة صحیح است و حسن از سمرة صحیح است و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله

و سلم فی قوله تعالیٰ ابوهریره از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالیٰ ان قرآن الفجر کان مشهودا بدرستی که قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از وسط بقرآن باعتبار بودن قرات است از ارکان نماز چنانکه تعبیر میکنند از نماز بر کوع و سجود مشهود است و اگر از قرآن فجر قرات اورا نیز مراد دارند چنانکه بعضی کرده اند و امام فخر رازی از ترجیح نموده است نیز درست است و از اینجا افضل نماز فجر لازم می آید - قال - فرمود آنحضرت در معنی مشهود بودن نماز فجر که تشهد ملائکه اللیل و ملائکه النهار حاضر میشوند در آن وقت فرشتگان شب که صعود میکنند باسمان و می برند اعمال شب و فرشتگان روز که نزول می نمایند بر زمین و فرود می آیند بر آسمان ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راه و این در نماز عصر نیز موجود است و لیکن بنایات نذر آنجا که در تفسیر بن کریمه یعنی آمده و اگر در حق نماز عصر نیز ورود یافته بودی تفسیر آن نیز همین بود - رواه الترمذی

**الفصل الثالث - عن زید بن ثابت و عائشه رضی الله عنهما - قالوا الصلوة الوسطیة الصلوة الظهر -** گفت زید بن ثابت و عائشه که مراد بصلوة الوسطی نماز ظهر است - رواه مالک عن زید - روایت کرده است این قول امام مالک در موطا از زید بن ثابت - و الترمذی عنها تعلیقا - روایت کرده است آن را ترمذی از زید و عائشه بطریق تعلیق که بعضی حدیث اسناد است از اول حدیث بعضی یا کل یعنی ترمذی آن را بی اسناد روایت کرده است و گفته است در جرح خود و قال زید بن ثابت و عائشه صلوٰۃ الوسطی صلوٰۃ الظهر این قول دو صحابی است و موقوف است بر ایشان که آنرا رفع به حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نکرده اند و عن زید بن ثابت قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی الظهر باهما جرة گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بر آن که صلوٰۃ الوسطی نماز ظهر است بود آنحضرت میگردانید نماز پیشین را در پیروز - و لیکن یصلی صلوٰۃ شبه علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم منها - و بنود هیچ نماز سخت تر از اصحاب زین نماز - فخرت حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی - نگاهبانی کنید بر همه نمازها بخصوص نمازی که فاضل تر است و میان است و این دلالت میکند که صلوٰۃ وسطی نمازی است مخصوص بایات مغیبات که بوی مخصوص امر کرده اند و این دو صفت و در نماز ظهر موجود است آن مغیبات بحیث آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت تر از آن نبود و هر علی که سخت تر فاضل تر چنانکه در آمده است که افضل العبادات اخرا ای باشد با و اما میان بودن وی برای اثبات آن میگوید که - و قال - و گفت زید بن ثابت - ان تعلیما صلواتین - بدرستی که پیش از نماز ظهر دو نماز است یکی نهاری و دیگری شبلی که فجر و عشا باشد - و بعد از این دو - پس از وی نیز دو نماز است همین صفت که عصر و مغرب است و نیز در میان روز است پس باید که مراد بصلوة وسطی نماز ظهر باشد و این دلیل است که زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفته و از اینجا ظاهراً میشود که این قول با جهتا در چنانکه گفته ایم نافع - رواه احمد و ابو داود - و عن مالک یبلغ ان علی ابن ابی طالب عبد الله بن عباس رضی الله عنهما - کانما یقولان الصلوة الوسطی الصلوة الصبح - روایت است از امام مالک که رسیده است ادرا که علی بن عباس می گفتند که صلوٰۃ وسطی نماز صبح است زیرا که وی مشهود است و واقع است میان دو نماز زود و دو نماز شب و حدیثی که



است میان آنجا - رواه فی الموطا و رواه الترمذی عن ابن عباس و ابن عمر تعلیقا - و مذہب امام مالک و امام شافعی نیز بر اینست  
و نووی گفته که احادیث صحیحہ وارد شده است در آنکہ صلی و سلمی نماز حضرت و ماوروی کہ از آنکہ شافعیہ است گفته شافعی  
تصریح کرده است کہ آن نماز صحیح است ولیکن چون احادیث یصحیح رسیدہ است کہ نماز حضرت مذہب شافعی بہین خواہ  
بود بکلمہ صحتی کہ وی کرده است کہ اگر حدیث صحیح بیاید کہ من برخلاف آن حکم کرده باشم بدانید کہ مذہب من بہان است  
کہ بدان حدیث وارد شدہ و برین مذہب ہمدار بود یوار رضی اللہ عنہ و عن سلمان قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
یقول سلمان فارسی گفت کہ شنیدم آن حضرت را کہ می گفت - شن غذا الی الصلوة المصبح غذا برایۃ الایمان - سیکہ  
مبوی نماز با دعا میرود و برایت ایان بجنگ شیطان و لشکر او چنانکہ غازیان با علمہا بروند - و من غذا الی اللہ  
غدا برایۃ ابلیس و سیکہ با دعا برو و بجانب بازار میرود و برایت ابلیس و مراد آنست کہ نماز ناگزاردہ و او را بجا  
یا وزوہ برو و اگر بعد از آن برو و بقیہ کسب رزق حلال و کفایت معیشت عیال نہ این چنین خواہد بود - رواہ ابن ماجہ

### باب الاذان

اذان در لغت بمعنی دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام ہدراؤدن و وقت نماز یا الفاظ مخصوصہ در وقت مخصوص  
مشہور آنست کہ ثبوت آن بخواب دیدن عبداللہ بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب نیز بعد از وی چنانکہ در  
حدیث بیاید و بعضی گفته اند کہ ابو بکر صدیق نیز خود و امام غزالی گفته کہ وہ صحابی اند کہ اذان انجواب میدہند و بعضی بعد چہارہ  
تصریح کردہ اند و صحیح آنست کہ بعد از خواب دیدن صحابہ و صحی نیز آمد و بعضی گویند یا جہتا و از آنحضرت ثابت شدہ و در روایتی از  
امیر المومنین علی امکہ کہ چون آنحضرت بمرآج رفت تا بسلامت و وہ غرت رسید کہ محل خالص کبریا می حق بود فرشتہ از آنجا برآمد آنحضرت از  
جبرئیل پرسید کہ این فرشتہ کیست جبرئیل گفت سوگند بخدا می کہ ترا بحق فرستادہ نزدیک ترین خلق بدر گاہ عزت نم و دیدیم این فرشتہ  
را اذان باز کہ پیداکردہ سترہ ام من جز درین ساعت پس گفت آن فرشتہ اللہ اکبر اللہ اکبر ای پس پروردگار از آمد رست گفت نہ  
من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کردیاست قلمات اذان را و تحقیق آنست کہ آن حضرت در شب مرآج کلمات اذان را شنید  
اما حکم نشد کہ این کلمات را در اذان ہر اسے نماز گوید و آن حضرت در مکہ نبی افان نماز میکرد و تا بہ نین آمد و درین باب  
باصحاب شورت کرد و بعضی از اصحاب اذان (در خواب شنیدند پس حتی مد کہ آن کلمات کہ بر آسمان شنیدہ بود بر زمین سنت اذان باشد و اللہ اعلم

الفصل الاول عن انس رضی اللہ عنہ - قال ذکر و التار و التاقوس - گفت انس یاد کردند بعضی صحابہ  
رضی اللہ عنہم آتش و ناقوس را - ف ذکر و الیہود و انصار - پس یاد کردند بعضی دیگر از اصحاب پیو و انصاری را این حدیث  
مختصر است از حدیث دوازده اول و قصہ آنست کہ در فصل ثالث بیاید از ابن عمر کہ مسلمانان چون بدینہ قدم آوردند  
خواستند کہ وقتی معین گردانند برای نماز کہ در آن وقت ہمہ خبردار شدہ حاضر آیند پس بعضی گفتند آئینہ باید از وقت در جہا  
بلند تا چون آن را ببینند ہمہ فراہ آیند یا ناقوس باید زد تا چون آواز آن را بشنوند حاضر شوند پس گفتند کہ آتش از وقت برای

اعلام وقت نماز عادت بر بود و است و ناقوس زدن رسم نصاریست و تشبیه بآنها خوب نباشد و ناقوس را تفسیر کرده اند بچو  
 بزرگ و راز که زده شود بچوب خرد کو تا ه و بزنند آن را از سایبان و در وقت نماز و در بعضی روایات بلوق و اقصیه  
 بر بود و در بعضی قرن و بلوق و قرن معروف اند و میدهند می شود در آن و در بعضی شروح هر چه ناقوس را ایضا می بلوق  
 برای بر بود و بار برای جوس و اقصیه و لیکن اینجا خدشته میشود که جوس را نمازی میباشند که از آن باشد که آتش  
 افروختن باب آتش پرستان است از کتاب آن خوش نباشد و تورپشتی گفته که مشهور از یهود و نصاریست و شاید که بعضی  
 از ایشان آتش افروزدند و بعضی قرن و در مندر و با جمله قرار بر اذان و اقامت افتاد و فام بلال ان الشفع الاذان پس امر کرده شد  
 بلال را که جفت کند اذان یعنی دوگان دوگان بگوید لفاظ آنرا - و ان یوتر الاقامته و امر کرده شد که طاق گردانند اقامت را و یگان یگان گویند  
 کلمات آنرا و ندیدیم امام مالک شافعی و بعضی علما این است که کلمات اذان را در دو بار گویند و اقامت را یکبار و در دو بار  
 امام ابو حنیفه و اصحاب دی لفاظ اذان و اقامت هر دو در دو بار است و احادیث نیز درین دارد و گویند که در زمان قدیم  
 اذان را اقامت هر دو دوگان دوگان بود و بعضی از ملوک بنی امیه بهشت شبانی بعد از برآیدن اقامت را یگان یگان ساختند و در  
 شرح تحقیق این مقام تبخیر کرده شده است آنجا باید نگریست - قال اسماعیل - گفته است اسماعیل بن ابراهیم که از راویان انجید است  
 و شیع بخاری مسلم است - فذكره لا یوب - پس بعد از آنکه شنیدم انجید شیخ را ذکر کردم آنرا مرایوب را که دی نیز انجید است و از او  
 دارد و قال - پس گفت ایوب همه لفاظ اقامت یکبار باید گفت - الا الاقامته مگر لفظ قد قامت الصلوة که دو بار باید  
 گفت - متفق علیه و انجید شیخ را بخاری نیز تنهاریت کرده است و در وی این استناد کو نیست و امام مالک اخذید ان کو در  
 نزد ایشان قنات الصلوة را نیز یکبار میگویند - و عن ابی محمد و رة صحابی است نام او سمره و بعضی گفته اند اوس بن سلمان و بعضی سلمه  
 و قول وی صحیح ترست مؤذن آن حضرت است و مگر راوی ترجیح در اذان است قال النبی علی رسول الله صلی الله علیه و سلم انما یزین  
 هو بنفسه گفت ابو محمد و رة انکار درین و تلقین نمود مرا آنحضرت اذان گفتن بلوی بذات شریف خود - فقال قل پس فرمود بگو الله  
 اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر چهار بار و در روایتی دو بار نیز آمده و ندیدیم امام مالک و بار است - اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان  
 لا اله الا الله اشهد ان محمد رسول الله اشهد ان محمد رسول الله اشهد ان محمد رسول الله - و این را ترجیح  
 میگویند و این نیست است و در اذان نزد شافعی و مالک و از امام احمد و در روایت است و ظاهر ندیدیم عدم ترجیح است چنانکه  
 ما است و در ترجیح در دو بار شهادتین را با و از پشت میگویند باز بر میگردد و با و از بلن میگویند و نمسک ایشان اینچنین  
 است و علمای حنفیه میگویند که این تکرار از برای تعلیم ابی محمد و رة بوده است نه برای تشریع و وی بار اول پشت  
 گفت و آنحضرت فرمود باز و بگوید بگو و بگوید بگو و حدیثی دیگر از ابی محمد و رة آمده است که در آن ترجیح نیست و در حدیث بعد از  
 بن زید که اصل و باب اذان است نیز ترجیح نیست و در اذان بلال که رئیس و قدوة مؤذنان است نیز ترجیح نیامده



همین است و بعد اذان علمای کوفه حی علی الفلاح حی علی الفلاح احداثی کردند در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان هر کس  
چیزه متعارف ساختند اما مخصوص نماز فجر که وقت خواب و محل کسل است بعد اذان متاخرین و جمیع نمازها مستحب است  
و مستحسن داشتند و این احداث بعد از احداث است و بدعت است و از امیر المؤمنین علی الحارث آن منقول است و آورده  
اند که ابن عمر سجدی در آمد و مؤذن را شنید که در نماز فجر تشویب کرد پس از مسجد بر آمد و گفت بیرون روید از پیش این  
مرد که بدعت است - رواد الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی ابو اسریل الراوی یسیر هو بذاک لقوی عند بلال الحدیث -  
این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که ابو اسریل که راوی این حدیث است نیست و  
آن چنان قوی نزد محدثان - و عن جابر بن رسول الله - روایت است از جابر که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال  
بلال - گفت بلال را - اذا اذنت فترسل - چون اذان گویی پس آهسته و نرم و فرو شده گوشتلبه کن - و اذا  
اقامت فاصدر - و چون اقامت گویی رشتابی کن و تیزگو - و اجعل بین اذانک و اقامتک قدر ما یفرغ الاکل من الکله  
و بگردان میان اذان و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد و طعام خورنده از خوردن خود - و الشارب من شربه -  
و فارغ گردد آب نوشنده از نوشیدن خود - و المفقتر اذا دخل لفقار حاجته - و فارغ گردد آنکه محتاج است بهل و  
غالب چون در آید در آخانه براسه قضای حاجت خود - و لا تقوموا حتی ترونی - و برنجید برای نماز فجر و تکبیر بگردان  
تا آنکه ببینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه و در رفقه مذکور است که تا چون حی علی الصلوة گوید باید برخاستند  
که آن حضرت نیز درین وقت بیرون می آمدند - رواد الترمذی و قال لا ترفقه الا من حدیث عبد المنعم - گفت ترمذی  
منی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم که از محبوبان و ضعیفان است - و اسناد این  
حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را شواهد است و طرق آن هم ضعیف اند و بعضی گفته اند که این را حدیث  
معین نیست جز تمکن دخول وقت و اجتماع صلیین و یکس از علما اختلاف نموده در قطع میان اذان و اقامت چنانکه  
بیاید - و عن زیاد بن الحارث الصدائی - یضم صا و ممله منسوب بعد اقبیله است ازین صحابی است بعیت کرد  
آن حضرت را و اذان گفت پیش و بعد و است در بصرین - قال امرنی رسول الله - گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و سلم ان اذن - که اذان گو - فی صلوٰۃ الفجر - این امر باذان در نماز با دعا بود - فاذنت لیس فان گفتم -  
فاد بلال ان یتقم - پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت گوید - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر  
خدا - صلی الله علیه و سلم ان اخاصد اقد اذن - بدرستی که برادر صدای من زیاد بن الحارث الصدائی متبقی اذان  
گفته است و هر که از قبیله بیاض شد او را برادر آن قبیله بخوانند - و من اذن فیتقم - و هر کی که اذان می گوید پس همان کس  
اقامت میگوید و رواد الترمذی و ابو داود و ابن ماجه

الفصل الثالث - عن ابن عمر - رضى الله عنهما - قال كان المسلمون حين قدموا المدينة - گفت ابن عمر

بودند مسلمانان در وقتیکه آمدند از مکّه بدین جهت که فراموشی آنند و تمییز بین المصلوة - پس ندازه میکردند و میطلبیدند  
 وقت را که بایستد در روزه برای نماز - و پس بنیادی به احد - و بنود که آواز میداد و میخواند بنابر آنچه یکی میگوید یومانی  
 فلک است پس سخن کردند و مشاورت نمودند و روزه در آن باب - فقال بعضهم اتحدوا من ناقوس النصارى - پس گفتند بعض مسلمانان  
 بگیرند ناقوسی مانند ناقوس ترسایان که بر اوست و وقت نماز میزنند - و قال بعضهم فزانشل قرن الیهود و بعض گفتند بگیرند  
 شانی مانند شاخ یهود که میدیدند آن را - فقال عمر - پس گفت عمر رضی اللہ عنہ - اولاً تبشرون رجلاً بنیادی بالصلوة -  
 ایامی بگیرند ناقوس در قرن را در بنی انگیزید مردی را که آواز بکند و بخواند بنماز - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا -  
 صلوات اللہ علیہ وسلم یا بلال قم فناد بالصلوة - ای بلال برخیز و ندا کن بنماز ظاهر آنست که مراد اینجا مجروح و فریاد کردن و خبر کردن  
 است بعد آمدن وقت نه اذان شرعی بطریق خاص و باین وجه حاصل میشود توافق میان احادیث پس گوید در ابتدا مجروح  
 ندا بود پس از آن دین خواب پس بشرط شرح از آن بوی یا با جهناد و در بعض احادیث آمده است که بلال ندا میکرد بنماز بلفظ  
 الصلوة جامعة متفق علیہ - و عن عیبة العبد بن زید بن عبد ربہ قال - روایت است از عبد اللہ بن زید النصارى فخری  
 که از مشایخ صحابه است و او را صاحب اذان گویند رضی اللہ عنہ - لما امر رسول اللہ - چون امر کرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم  
 بالناقوس یعل - بناقوس که ساخته شود - یصرب به للناس کجج الصلوة - نازده شود و او را براس مردم برای جمع آمدن  
 برای نماز از اینجا معلوم میشود که با وجود اختلاف صحابه در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بدان افشید که ساخت  
 شود و شاید که امر بطریق تمثیل باشد و اللہ اعلم - طاف بی وانا نامم رجل - در خیال در آمد مرا حال آنکه من در خوابم مردی  
 یعنی دیدم مردی را در خواب که کجیل ناقوسانی بید - بر میدارد و ناقوسی را در دست خود - فقلت یا عبد اللہ اتبع الناقوس  
 پس گفتم ای بنده خدا آیا میفرستی این ناقوس را - قال و ما صنع به - گفتم آنم چه میکنی آنرا - قالت یدعونه الی  
 الصلوة گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز - فقال - پس گفت آن مرد - افلا اولک علی ما یوخر من فلک آیا  
 میخواهی ناقوس را پس راه نمایم و تعلیم کنیم ترا بر چیزی که آن بهتر است از آن - فقلت له بلی - پس گفتم من مرا نزد را بلی  
 راه بنماز خیر یکبار بهتر است از آن - قال - گفت عبد اللہ بن زید - فقال پس گفت آنم و - تقول - میگوئی - اللہ اکبر الی  
 آخره - تلاخر اذان بر کیفیت سابق - و کذا الاقامه - همچنین میگوئی اقامت را از اینجا ظاهر میشود که اقامت مثل اذان است  
 در عهد و کلمات و شافیه گویند که معنی عبارت این است که همچنین تعلیم کرد اقامت را و تشبیه در مجروح تعلیم است - فلما صحبت است  
 رسول اللہ - میگوید عبد اللہ بن زید پس چون صبح کردم آدمم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم فاجرت به بارایت پس خبر  
 دادم آنحضرت را با آنچه دیدم در خواب - فقال انما الروایة حق - پس گفت آن حضرت بدرستی که این خواب که تو دیدی حقیقت  
 راست است انشاء اللہ تعالی - اگر خواسته است خدا تعالی این کلمه درین مقام از برای تبرک اظهار غیبت  
 است نه از برای شک و تردید و بعض گویند که معنی کلام اظهار ترقیب توقع است در نزول وحی بعد از خواب یا حصول اطمینان

و استعجاب و گویا در همین وقت وحی شد و اجتهاد کرد پس فرمود عبد اللہ بن زید را تنقم مع بلال - پس ایست بلال با  
 فاتح علیہ مارایت - پس القا کن بروی چیزی را کہ دیدہ و خواب - فیلوزن بہ - پس باید کہ اذان بگوید بلال علام  
 کند با نچہ دیدہ تو - فائزہ اندلی صوتا منک - زیرا کہ بدستی نرم تر و بلند تر و شیرین تر و بہتر است آواز وی از تو -  
 ثقت مع بلال - پس ایستادم بلال - فجلت القیہ علیہ - پس در ایستادم کہ القا میکنم آن کلمات را بروی سید لوزن بہ  
 و اذان میگوید بدی بدان - قال - گفت عبد اللہ بن زید صبح بزرگ - پس شنید این قصہ را یا اذان بلال را - عمر بن  
 الخطاب و ہونی بنیہ - و حالانکہ عمر و خاتمہ خود بود - فخرج کچہ بردادہ - پس بیرون آمد عمر در حالیکہ میکشد روی خود را - یقول  
 میگوید - یا رسول اللہ و الذی لبثک باحتی - سوگند بخداے کہ فرستادہ است ترا برستی - لقد رایت مثل ما ریت - ہر آئینہ  
 بتحقق دیدم من مانند آنچه منودہ شدہ است عبد اللہ بن زید و در بعض روایات آمدہ است کہ عمر بن الخطاب شنید  
 آواز اذان را از فرشتہ در آسمان در بیداری و عبارت این حدیث کہ فرمود دیدم من آنچه منودہ شدہ است ایہامی بانیہ دارد  
 و اللہ اعلم - و قال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فلنمک - پس مرخدا می رست سپاس و تائیش  
 بر توافق این در روایت با برویت تو کہ از پیش حق ملہم و ناطق بصدق و صوابی - رواہ ابو داؤد و الدارمی و ابن ماجہ  
 الا انہ لم یذکر الاقامتہ - مگر آنست کہ ابن ماجہ ذکر نکرد اقامت را کہ در روایت دیگران واقع شدہ - و قال الترمذی و  
 گفته است ترمذی - ہذا حدیث صحیح لکنہ لم یصرح فقہ الناقوس - لیکن ترمذی ذکر نکردہ است فقہہ ناقوس و لفظ حدیث نزد  
 اینست کہ گفت عبد اللہ بن زید کہ چون صبح کردیم آمدیم بازو آن حضرت پس خبر دادیم مرآن حضرت را بخواب پس فرمود کہ این  
 خواب حق است پس گفت بر خیز یا بلال کہ ہست دے از تو نرم آواز تر و القا کن بروے آنچه گفتہ شدہ است مرزا و باید کہ ندا  
 کند بلال بآن پس چون شنید عمر بن الخطاب نداے بلال را بیرون آمد بسوے رسول خدا صلعم و حالانکہ میکشد روی از خود  
 را و میگوید یا رسول اللہ سوگند بخداے کہ فرستادہ است ترا برستی ہر آئینہ دیدم من مانند آنچه وی میگفت پس گفت ہول  
 خدا فلنکلمک بکلمت - و عن ابی بکرۃ قال خرجت مع النبی - گفت ابی بکرہ کففی کہ نام وی نفع بن الحارث است بیرون  
 آدم با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم الصلوۃ الصبح - وقت نماز صبح - مکان لا یمر بہ رجل الا اداہ بالصلوۃ - پس بود آنحضرت  
 کہ میگفت ہجج مردے اذان مردان کہ در خواب بودند مگر آنکہ ندا میکرد او را بنماز - او حر کہ برجلہ - یا میجانبانید او را بیاسے  
 مبارک خود و از خیا معلوم میشود کہ میدار کردن کسے را برای نماز جائز است خواہ بخواندن یا میجانبانیدن - رواہ ابو داؤد - و عن  
 مالک بلغہ - روایتست از مالک کہ رسیدہ است آدا - ان المؤذن جاء عمر یؤذنه الصلوۃ الصبح - کہ مؤذن آمد عمر رضی اللہ  
 عنہ کہ اعلام کند او را از برای نماز با مدلولہ اذان کہ اذان گفتہ بود - فوجہہ ناگما - پس یافت مؤذن عمر را در خواب فقال  
 پس گفت مؤذن - الصلوۃ خیر من النوم فامر عمر ان یجلیما فی نداء الصبح - پس امر کرد مؤذن را عمر کہ بگرداند این کلمہ و اذان صبح  
 از حدیث ابی مخذومہ سابقا معلوم شد کہ آن حضرت بلال را امر کرد کہ در اذان با مداد این کلمہ را بگوید و در بعض روایات



آمده است که بلال نزد آن حضرت آمد و گفت الصلوة غیر من النوم آن حضرت خوش کرد و فرمود این را در اذان میگفته باشی و مانا که این سنت در غدیر نبه از آن حضرت متروک شده بود و در عهد امیر المؤمنین عمر با بن تقریب روشن و تازه شد و الله اعلم -  
 رواه فی الموطا - و عن عبد الرحمن بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال - گفت عبد الرحمن حدیثی ابی - حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است - عن ابیه - از پدر خود که عمار بن سعد است - عن جده - و پدر پدر من از جد پدر من که سعد قرظ است لفتح قاف و راو زائے مجھے کہ مؤذن آن حضرت بود در مسجد قبا بدانکه سعد که مؤذن آن حضرت است صحابی است و عمار بن سعد پسر و نایب مقبول است از طبقه ثانی و پسر و عبد الرحمن مستور است از طبقه سادسہ روایت می کند و هر یک روایت می کند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت می کند از پدر خود که سعد بن عمار است و وی از پدر خود که سعد صحابی است و جد پدر پدر جد است و ضمیل پسر و جد و در راجع بانی است فافهم - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر بلال الان یحیل اصبعیه فی اذنیہ - آن حضرت فرمود بلال را که بگرداند هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود - و قال انه ارفع لصوتک - و گفت آنحضرت که گردانیدن انگشتان را در گوش بلند گردانده تر است و از ترا بلند تر

### باب فضل الاذان واجابة المؤذن

فضل اذان و حمد ذات خود بسیار است چنانکه در احادیث بیاید سخن در آن است که اذان گفتن فاضل تر است یا امامت کردن و مختار آن است که اگر بدانند که حقوق امامت تمام بجای تو اندا و در امامت مسئولیت والا اذان و سخن کرده اند و در آن که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بنفس نفیس خود اذان گفته است باین در حدیث آمده است که آنحضرت در سفری بود و قوم همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مرکب نماز کردند و بعضی بن را نایل کنند که مراد امر باذان است و این روش در زبان عرب بسیار است که هر که امر بخیز می کند گویند و گویند بادشاه قلعه بنا کرد و خلعت پوشانید حقیقت آن است که امر بدان کرده است و در روایت داری قطنی تصریح نیز کرده است که امر کرد باذان و الله اعلم و در هم آید از ابی یوسف آورده است که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان و اقامت می گفت و شربت در میان آن مجاهد و ظاهر از کلام سنائی آنست که امامت نیز خود کوفت بر و اجابت مؤذن واجب است که اگر چند کس آن گویند حرمت مراد آن است و اگر از جواب اذان بشنود واجب است اجابت مؤذن مسجد خود را و اگر در مسجد باشد اجابت آن نبود از جهت حصول اجابت فعلی و در قاری قرآن و قول است مختار عدم اجابت است

### الفصل الاول - عن معاوية قال سمعت رسول الله - گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم

يقول - میگفت - المؤذنون اطل الناس عناقيا يوم القيمة - مؤذنان دراز گردی تر اند از دیگران در قیامت کنایت است از بزرگی و گردن فرازی ایشان در آن روز یا از تر متب و انتفا را فان در در آبدن شبت و امتداد دیده باطنی سید ایشان و فضل و کرامت حق چه هر که منتظر و امیدوار چیزی باشد نگران او گردد و گردن بجانب وی دراز کند یا کنایت است

از قرب و دوزخ درگاه عزت و بعض اعناقار و اسب کرده اند کبره بمعنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی به پشت  
 رواه مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نودي للصلاة او بالشیطان - و قیتکه آواز کرده  
 می شود برای نماز خوانده می شود بسوی آن یعنی اذان گفته می شود و پشت میبرد شیطان و میگردد - له مضطرا - و حالیکه  
 شیطان تیز میزند - حتی لا یسمع التافین - تا نشنود اذان را بعض گویند که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی است معنی  
 اگر تیزی بزد عجب نباشد پس تیز میراند و میگردد چنانکه خبر بگزید و بعض گویند که تشبیه داده شد خافل کردن شیطان خود را از  
 شنیدن اذان با دزدی که پرسکند گوش را و باز بیدار و از شنیدن جز آن و اذان تعبیر لفظی است که برای تفتیح و تشنخ آن دور است  
 مسلم له حصاص و انفع شد بضم حای جمله و اهل صا دین بمعنی نخت و دیدن - فاذا قضی الاذان قبل پس چون تمام کرده شد  
 اذان پیش می آید شیطان - حتی اذا ثوب بالصلوة او بر - تا آن وقتکه اقامت گفته شد برای نماز پشت میدرد و میگردد -  
 حتی اذا قضی التثویب قبل - تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید - حتی یخطو بن المرد و لفنه تا آنکه حال میگردد و در  
 می پیچان مرد و لفن می دهد و سوسه می اندازد او را - ليقول اذکرکذا اذکرکذا ایگوید باید کن چنان را یا و کن چنان را - لما  
 لم یکن یدکر - یا و نمیدهد چیز را که نبود که یادداشت آن - حتی یظلل الرجل لایدری کم صلی - تا آنکه میگردد و مرد چنانکه در نمی  
 یابد که چند رکعت گزارده است - یفتق علیه - اگر گویند که چه سبب است که شیطان از اذان بگردد و از تلاوت قرآن او مناز  
 بگردد و جانش آنکه حق تعالی در کلمات اذان سینه و غلظتی نهاده که او را در خوف و عجب می اندازد و نیز گفته اند که سر درین  
 است که اگر چه وی مقدمه نماز است اما از عجب دریا جاری است و نماز بحجبت کمال فضیلت که دارد آدمی را در ریا و عجب  
 می اندازد و از ان رخنه و دوسه شیطان راه می یابد و قرآن نیز بخندین است بالجمله در اذان این خاصیت نهاده اند

والله اعلم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یسمع مدی صوت المؤذن جن و  
 لایس - بمعنی ثلوث و غایت آواز مؤذن را نه جن و نه انس - و لا شیء - و نه هیچ چیز از حیوانات و نباتات و جهادات - الا شهده  
 یوم القیمه - مگر آنکه گواهی میدهد بر اوست و روز قیامت بایمان و فضل و کرامت و مدی یقیم و دال غایت پیوسته و  
 نهایت آن و تخصیص بذكر غایت بحجت آن کرد که چون گواهی بدهد که هر که آواز است شود چه در نهایت آواز است  
 میباشد پس آنکه نزدیک آواز بلند بشود بطریق اولی گواهی خواهد داد - رواه البخاری - و عن عبد الله بن عمر بن  
 العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم المؤذن - چون بشنوید مؤذن را که اذان میگوید - فقولوا مثل  
 ما یقول - پس بگویند مانند آنچه می گوید - ثم صلوا علی - پیشر در دو بفرستید بر من - فانه من صلی علی صلی الله  
 علیه و آله عشر - از برای آنکه بدرستی هر که در دو بفرستد بر من یک بار در دو بفرستد خدای تعالی بر دی ده بار  
 و این جزای در دو فرستادن بر من همیشه است پس درین وقت نیز بفرستید که وقت مبارک است و وعاد  
 و می مستجاب است - ثم صلوا الله لی الوسیله - پیشر سوال کنید خدا را و بخوابید از برای من وسیله را - فانه منزلته

فی الحجۃ۔ زیرا کہ وسیلہ درجہ است در بہشت کہ۔ لا ینفی الا بعد من عباد اللہ۔ معنی سرزد و غیر سدا آن منزلت مگر برائے یک بندہ  
از بندگان خدا۔ و از جوان اکنون انا ہو۔ و امید میدارم کہ با شتم من آن بندہ من سال علی الوسیلہ پس ہر کہ بخاہد  
و سوال کند از خدا برای من وسیلہ را۔ حلت علیہ الشفاعۃ۔ فرود آید بروی و واجب گردد برای وی شفاعت۔ رواہ  
مسلم۔ وسیلہ در لغت سبب و دستاویز توسل نزدیکی بہ تن بچیز و وسیلہ کو بچند و توسل کرد بسوی خدا یعنی تقرب بہت  
بنوی اعلیٰ و مراد بوسیلہ کہ سوال آن برائے پیغمبر و واقع شدہ قرب در گاہ عزت و علو درجہ زداوست در آخرت  
جل جلالہ و عظم شأنہ کہ سبب شفاعت آن حضرت گردد در خلق را عموماً و خصوصاً و حصول منزلت و مرتبت در بہشت نیز  
از نتیجہ آن قرب درجہ است و باین جہت تفسیر آن بمنزلی کہ در بہشت است واقع شدہ و از جو توضیح و مآدب است حضرت  
الہیہ و حقیقت کنایت است از جزم و یقین حصول آن چہ رجائی جدید در حضرت مجیب ہر گز نصبت نہ پذیرد۔ وعن  
عمر رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال المؤمن۔ وقتی کہ گوید مؤذن۔ اللہ اکبر اللہ اکبر فقال  
احدکم پس بگوید یکی از شما۔ اللہ اکبر اللہ اکبر ثم قال۔ پستتر بگوید مؤذن۔ اشهد ان لا الہ الا اللہ قال بگوید یکی از شما۔ اشهد ان  
لا الہ الا اللہ ثم قال۔ پستتر بگوید مؤذن۔ اشهد ان محمد رسول اللہ قال۔ بگوید یک از شما۔ اشهد ان محمد رسول اللہ  
ثم قال حی علی الصلوٰۃ قال لا حول ولا قوۃ الا باللہ ثم قال حی علی الفلاح قال لا حول ولا قوۃ الا باللہ۔ در احادیث  
در اجابت جملتین ہمین کلمہ آمدہ و آنچه بعض مردم می گویند ما شمار اللہ کان و ما لم یشا لم یکن آن را اصلی یافتہ نشدہ است  
و جمع میان جملہ و حوالہ روایتی است از ضالمہ۔ ثم قال اللہ اکبر اللہ اکبر قال اللہ اکبر ثم قال لا الہ الا اللہ قال  
لا الہ الا اللہ من قلبہ بگوید متبع اذان آن را از دل خود معنی باعتبار و اخلاص۔ و دخل الخیمۃ دمی آید بہشت را۔ رواہ  
مسلم۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال جین سبع اللہ۔ کسیکہ بگوید ہنگام شنیدن  
اذان۔ اللہ رب ہذہ الدعوۃ التامۃ۔ و در روایت بہقی آمدہ اللہ انی اسألك بحق ہذہ الدعوۃ التامۃ و مراد ب  
تامۃ دعوت توحید است کہ از منقصت شرک منہ است و از تغیر و تبدیل محفوظ و تار و زلف شور باقی است و حقیقت اتم  
اتوال لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ است کہ جامع تمامہ سعادت دنیا و آخرت است۔ و الصلوٰۃ القائمۃ اشارت است  
بمضمون حی علی الصلوٰۃ و اگر از صلوٰۃ و عامر و دارند و از قائمہ دائمہ پس ابن بیان و تاکید دعوت تامہ می شود۔ است  
محمد الوسیلہ و تفضیلہ۔ بدہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم را وسیلت و فضیلت یعنی ربتہ و درجہ زیادہ بہر خلالتی۔ و الہیۃ  
مقام محمودہ۔ و بر الیک و الیتادہ کن محمد صلی اللہ علیہ وسلم در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقامی کہ ستودہ شود  
صاحب دے زبان ہمہ کس و رشک بزند بر دے تمامہ خلالتی و آن مقام قرب و شفاعت است کہ تمامہ عالمیان  
حیران و سرگردان باشند و ہمگی از انبیا و رسل از ہیبت و دہشت و م نتوانند زد و سر بالا کرد پس آنحضرت در سطر پدہ  
عزت و راید و ابن در کیشاید و در حدیث آمدہ است کہ پروردگار تعالی حمدے بآن حضرت تعلیم و تلقین کند کہ چون

پنجم حق تعالیٰ را بتایید در رحمت مفتوح گرد و نیز آمده است کہ آن حضرت را بر عرش بشانند و خلعت خاص از حلقہ خضر  
 پوشانند و اذن دہند کہ ہرچہ خواہد بگوید ہرچہ رضا سے دوست بخواد آن روز معلوم شود کہ مقام محمد صلی اللہ علیہ وسلم چیست و صدر و سلطان آن مجلس و معرکہ کیست سے آن چشم و چرخ اہل منیش بہ سلطان سر بر آفرین  
 سے در مقامیکہ صدارت بہ بزرگان بخشند و چشم دارم کہ بجاہ از ہرہ افزون بانشی بخدای وحید سے آن مقام محمود کردہ  
 کردہ اور بقول تو کہ در قرآن مجید فرمودہ علی ان یسئبک ربک مقاما محمودا حلت نہ شفاعتی یوم القیامہ بہرکہ این دعا  
 بعد از اذان بخواند فرود می آید شفاعت من مر اور روز قیامت و تحقق میگردد آن را اگرچہ ہمہ امت گناہکاران بر  
 مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند و لیکن صاحب این علم کہ شفاعت لازم باشد  
 و شفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود و بعضی از علما رحمہم اللہ امثال ابن بشارت را کنایت از حسن عاقبت  
 و موت بر ایمان داشتہ اند چہ شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت شفاعت مستلوم بشارت بایمان باشد چنانکہ  
 در حدیث من زار قبری و جبت نہ شفاعتی این نکتہ بیان کردہ اند اللہم ازرقنا۔ رواہ البخاری۔ وعن انس۔ رضی اللہ عنہ  
 قال کان النبیؐ گفت انس بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بغیرہ اذ اطلع الفجر۔ غارت میکرد و بتامرج ہنر و شہان میرفت بوقت  
 بر آمدن صبح و غارت سخت دو ایندن اسپان برای قتل و نسیب و عادت شریف آن بود کہ چون بر سر قومی بغارت میرفت  
 در ہنگام نماز بامداد میرفت برای امتحان کفر و اسلام آلتا چنانکہ میگوید۔ و کان یسبح الاذان۔ و بود آنحضرت کہ گوش می نہاد  
 اذان را۔ فان سمع اذانا مسک۔ پس اگر می شنید بانگ نماز برای ایستاد و غارت نمیکرد کہ مسلمانانند۔ والا غار۔ و  
 اگر نمی شنید غارت میکرد کہ کافر اند پس موجود عدم اذان را اجلاست۔ ایمان و کفر ایشان می ساخت و در روایت فقہیہ  
 است کہ اگر قومی اذان گفتن ترک دہند تحقیق قتال میشوند کہ اگرچہ سنت است اتا شمار اسلام است۔ فسمع رجلا یقول  
 پس شنید آن حضرت یکباری کہ بغارت رفتہ بود و مردے را از ان قوم کہ میگوید۔ اللہ اکبر اللہ اکبر فقال رسول اللہؐ  
 گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم علی الفطرۃ۔ بر فطرت اسلامی تو ای مرد پس گواہی داد بایمان وی۔ ثم قال۔  
 پس گفت آن مرد۔ اشدان لا آله الا اللہ فقال رسول اللہؐ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم خرجت من النار این تاکید  
 است مرایمان اورا و معنی آن است کہ برآمدی از استحقاق آتش یا اگر گناہی کنی و بشوی آن در آتش در آئی آخر بر  
 ہی آئی از ان فافهم فی نظر والیہ۔ پس نگاہ کردند بسوی آن مرد تا بدانند کہ کیست۔ فاذا ہوراعی معوی۔ پس ناگاہ و  
 چراندہ بزم است و معوی بکسریم و سکون عین و زائے بود و قصر و معرب ففتحین و فتح و سکون بر خلاف ضان۔ رواہ  
 مسلم۔ وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حين سبح المودن۔ کیکہ بگوید ہنگام  
 شنیدن اذان۔ اشدان لا آله الا اللہ وحدہ لا شریک لہ وان محمد عبده و رسولہ رضیت باللہ ربا و ب محمد رسولا و بالاسلام  
 دینا شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشتہ است۔ غفرلہ ذنبہ۔ آرزویدہ شود مر اور گناہ وی یعنی صفات چہ پنجم

مذهب بابت - رواه مسلم - وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بين كل اذانين  
 صلوة بين كل اذانين صلوة - در میان هر دو اذان نماز است - ثم قال في الثالثة بعد اذان فمؤدركرت سوم -  
 لمن شاء - هر که را بخواد یعنی لازم نیست که بکند و اگر خواهد بکند و اگر نخواهد بکند عیبه بدانکه مراد بدو اذان اینجا  
 اذان و اقامت است اقامت را نیز اذان گفت از جهت مشابهت و مجاورت چنانکه تفریق میگویند شمس و قمر را و میخوانند  
 امام حسن و حسین رضی الله عنهما یا از جهت آنکه اذان یعنی اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام است  
 بحضور وقت نماز و مراد آن است که بعد از اذان نماز باید کرد که وقت شریف است و دعا و روی متجایب اشارت است  
 بنوافل پیش از فرض و اشتباه دے که درین حکم است در نماز منوب است که بعد از اذان و پیش از اذان فرض  
 نافله مکروه است چنانکه مذکور است امام ابو حنیفه و اصحاب اوست اما در حدیث بخاری از انس آمده است که گفت چون اذان  
 میخواند و مؤذن بر سر منبر بر میخاستند قریب از منبر و میفرمودند بجا نیت بگویند و میخواندند پیش از فرض و در وقت  
 نماز تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله بیرون می آمد و ایشان را در نماز میبیدید و منع میکرد و زیادت کرد مسلم که چون غریب از بیرون  
 می آمد گمان می برد که نماز فرض گزارده شده است از پس که مردم را در نماز میبیدید و بعضی مردم گمان بردند که این دو  
 رکعت راتبه منسوب بودند چنین است که این دو رکعت بود که بعد از اذان میخواندند و آن حضرت خیر گردانیده بود صحابه  
 را و اذان و امام ابو حنیفه میگوید که این در اول بود که چون نهی کرده شده بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بیان کردن  
 حضرت باین حدیث وقت جواز را بعد از اذان منسوخ گشت کلام در مقام بسیار است در شرح آن ذکر کرده ایم

**الفصل الثاني** عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا امام خاص - امام پذیرنده و برادر  
 و بر خود گیرنده است کار و بار نماز مقتضایان را پس بر میبید و قرائت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع و در ایستادن  
 او را و نگاه میدار و بر ایشان افعال صلوة و اعداد و رکعات را - و المؤمن مؤتمن - و اذان گوینده امانت دار است  
 محافط اوقات در نماز و روزه - اللهم ارشد الائمة - خداوند راه را است نما امان را و توفیق ده ایشان را با علم و عمل  
 و صلاح حال - و اغفر للمؤذنين - و بپایر مؤذنان را در تقصیر و تغیر لطف که بوجود آید از ایشان در بخیریت تفصیل کلی از  
 امانت و اذان برد گیری مقتضی نیست بلکه مقصود بیان حال هر یک و دعا بخیر است هر یک کدام را فافهم - رواه احمد و ابوداؤد  
 و الترمذی و الشافعی و ابی هريرة له بلغة المصاح - و در روایت دیگر شافعی را بلغته است که در مصباح است که گفت  
 است الائمة ضمنا و المؤذنون انما ارشد الائمة و غفر للمؤذنين - و عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من اذن سبعين - کسیکه اذان گوید هفتاد سال - محبتا - محبتت شد و برای طلب اجر و ثواب  
 در رضای او کتب له برائة من النار - نوشته شود برای وی بیزاری از آتش و خرج - رواه الترمذی و ابن ماجه - و عن  
 عقیبة بن عامر صحابی مشهور است و ابی هريرة بعد از برآمدن عقیبة بن ابی سفیان بعد از آن غل کرد

اور اوقات یا زنت در هر هفته ثمان و تسعین اذان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعجب یک من راعی عظم عجب دارد  
 پروردگار تو یعنی عظیم است نزد وی و راضی است اذان از چراغ نده گوشتندان - فی رأس شیطیه الجبل - در سر بلندی از  
 کوه - یوزن بالصلوة صلی - اذان میگوید برای نماز هر چند جماعت نثار دوی گزارد نماز را - یقول الله یس میگوید  
 خدای عز و جل بفرشتگان - انظر والی عبدی تبارک - نظر کنید بسوی بنده من که این است - یوزن یوم الصلوة  
 اذان میگوید و برپا میدارد نماز را - یخاف منی - میترسد از من در ترک سنت و وجود خالق از نظر اعتبار اوقات  
 قد عرفت بعدی تحقیق آموزیدم این بنده خود را - و ادخلته الجنة - و در آوردم او را در بهشت - رواه ابو داود  
 والنسائی - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تلتنه علی کثبان المسک یوم القیامة - سه کس بر تلمهای  
 مشک اندر ذقیامت - کتیب بمثلته تل ربک کتب گردون - عبدای حق الله و حق مولای - یکی بنده که بزار حق  
 خدا را و حق خداوند خود را در حقیقت آن نیز چون بفرموده شرع است حق خداست مقصود آنست که طاعت خدای کند  
 در هر باب و بار تکلیف بروی بیشتر است - و رجل ام قوما و هم بر راضون - دیگر مردی است گرد گرمی را و  
 ایشان از دوی راضی اند بجهت رعایت احکام و ارکان سنن و آداب نماز و صحت قرأت و حسن آن - و رجل نیادی بالصلوة  
 الخمس و دیگر مردی که اذان می گویند و وقت نماز را - کل یوم و لیلة - هر روز و شب - رواه الترمذی قال هنا  
 حدیث غریب - وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤمن یقر که مدی صوتیه بانگ نماز  
 گوینده آموزیده میشود و مرا تا غایت آواز او یعنی هر مقدار که آواز بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد اگر آواز  
 را تا غایت رساند غایت مغفرت یا ند و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را گناها ن باشند که بر کند این مسافت را که  
 از مکان اذان است تا جایی که آواز میرسد آموزیده میشود برای او مؤمن یعنی اول است روایت مد صوتیه و یستند لکل رطب و  
 یابس - و گواهی میدهد برای او هر در خشک اگر چه ظاهراً این لفظ در نباتات است یا در حوادث و نباتات اما مراد هر چیز  
 است چنانچه در قول حق سبحانه و لا یابس الا فی کتاب مبین یا گویند که چون حوادث و نباتات گواهی داد در حقش  
 بطریق او دهنده - و شاهد الصلوة کتیب له خمس و عشرون صلوة - و حاضر آئینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود  
 مراد بابت و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنه اگرا بریت و پنج درجه و این در حقیقت  
 راجع بفضل اذان است که بسبب وی جماعت شد و باین درجه رسیده - کیف عرعه ما بنیا - و بخشیده میشود و او را گناها ن  
 که واقع میشوند در میان هر دو نماز که حاضر آمده است برای آنها - رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و در وی النسائی و در  
 کرده است نسائی - الی قوله - تناول وی - کل رطب و یابس - و فضل شاهد صلوة را روایت نکرده - و قال و گفته است  
 نسائی این زیادتی را که - و له مثل اجر من صلی - در مؤذن است مثل ثواب کسیکه نماز گزارده است چه دال بر خیر شر یک  
 خافل دست در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که بسبب اجتماع ایشان برای نماز شده نه آنکه مؤذن را ثواب مقدار



ثواب تمامه نمازگزار و نمازگاران می باشد تا لازم می آید که اذان افضل از نماز است. و عن عثمان بن ابی العاص قال قلت لعثمان بن ابی العاص نقی که صحابی مشهور است عامل گردانیده بود او را آنحضرت بر طائف و مهران بود و در حیات آن حضرت علیه السلام در خلافت ابو بکر و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عزل گردید و الی گردانیده بر عثمان و حمرین گفت گفتم یا رسول الله اجلنی امام قومی - بگردان مرا امام قوم من - قال انت امامهم - فرمود آن حضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت - و اقبلت باصغهم - و اقبلت کن بصیغ ترین ایشان یعنی در امانت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل تراست و دیگران چنان کن که ضعیفان بر نشاند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند - و انخذ مؤذنا لا یأخذ علی اذانه اجر - و بگوید مؤذنی را که بگوید در اذان خود اجرت را - رواه احمد و ابو داود و النسائی - و عن ام سلمة رضی الله عنها - قالت علمنی رسول الله گفت ام سلمة تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان اقول عند اذان المغرب - این که بخوانم نزد بانگ نماز شام این دعا را اللهم انقل الیک - خداوند این وقت خویش آمدن شب است که پدید آورده آن را - و او بار بار هر یک - و وقت پشت دادن روز است - و اصوات و عانک - و این آوازها خوانندگان است بعبادت تو یعنی وقت آذان است و در روایتی را جنود و ملائک زیاد آمده است - فاعفونی - و در روایتی اسألك ان تغفر لی - رواه ابو داود و البیهقی فی الدعوات الکبیرة و عن ابی امامة و بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از ابی امامة با ابی که صحابی مشهور است یا از بعض اصحاب آن حضرت یعنی ابی جندب یا بعض زوایه از ابی امامة روایت کرده اند و بعضی محل آورده و گفته که بعضی اصحاب رسول الله بآنکه نام صحابی بود - قال ان بلالا اخذنی الاقامة - گفت که بلال شروع کرد در اقامت گفتن فلان قال پس چون گفت - فقد قامت الصلوة قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اقامه الله و اداها - بر پا دارد نماز را خدا و پانیده دارد آنرا - و قال فی سایر الاقامة - و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت - که حدیث عمر فی الاذان ما یبذل حدیث عمر و اذان که در فضل اول گذشت یعنی بگوید هر چه بشنود و تفصیل در آن حدیث پسین گشته است سده بود و آنرو و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرد الذی یرین الاذان و الاقامة - رد کرده نبیند و رعایان اذان اقامت ظاهر عبارت این حدیث عام تر است که خواه متصل باذان کنند یا بفاصله و بهتر است که متصل کنند تا موانع نگردد حدیث آئیده که فرمود عن النضر - رواه ابو داود و الترمذی - و عن سهل بن سعد قال گفت سهل بن سعد با ابی انصاری صحابی مشهور است و آخر من مات من الصحابة بالمدينة - قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نشان لا تر دان - و و است رد کرده نبیند - و یا گفت - فلما تر دان - کم است که رد کرده شوند و قلت کنایت از عدم است - الله عا عند النضر - یکی دعا نزد اذان - و عند الباس - و دیگر دعا نزد جنگ با کافران چنین بلیم بعضهم بعضا - در وقتیکه بچسبند بعضی از جنگ کنندگان بعضی را و در یکدیگر بچسبند و یکدیگر را بکشند و کشتن و بهم چسبیدن در جنگ هر دو آیه و احکام نیز با معنی است و بلیم یا و جاد بعضی را در هر دو روایت است - و فی روایتی بجای عند الباس - و تحت المهر - آمده و ظاهر عبارت است که زیر باران باشد

و یا بر آن بروی می باریده باشد و احتمال دارد که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه در زوایاتی آمده است - رواه ابو داود و الدارمی الا انه لم يذكر - انجی بیث را ابو داود و دارمی هر دو روایت کرده اند لیکن دارمی ذکر کرده است این روایت را که و تحت المطر - وعن عبد الله بن عمر قال رجل - گفت مردی - یا رسول الله ان المؤمنین یغسلوننا - بیدشتیکه مؤذن زیاد می شنود ما را در اجزای ثواب که ایشان اذان می گویند و ما نمی گوئیم - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قل كما یقولون - بگو آنچه مؤذنان می گویند و اجابت کن ایشان را - فاذا انتهیت فقل تطبیح بین یمن و باخری بخواه از خداست تا آنکه چیزهای تاداده شوی آن را این زیادت است بچواب و اشارت است بآنکه اگر جواب مؤذن بگوید و بعد از آن دعای کند زیاد میشود و فضل - رواه ابو داود - و ازین حدیث مستفاد میشود که در مسجد چنانچه مؤذن بگوید که ثواب اذان بیاید برخلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کانیه فافهم

**الفصل الثالث** - عن جابر قال سمعت النبی - گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول ان الشیطان اذا سمع النداء بالصلاة - بدرشتیکه چون شیطان می شنود آواز اذان را - ذهب - میرود و دور میرود - حتی یکون مکان روحا تا آنکه می باشد در جای روح الفتح را و سکون حاد - قال الرازی - گفته است سداوی - و الروح من المذنیة علی تسمیة یلقین حیاء روحا از مدینه برسی و شش میل است و بعضی حیل نیز گفته - رواه مسلم - و عن علقمة بن قاص قال انی لاند معویة علقمة بن قاص که از کبا تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم - اذان مؤذن - ناگاه اذان گفت مؤذن معاویه - فقال حیوة کما قال مؤذن پس گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن وی - حتی اذ قال - تا چون گفت مؤذن حی علی الصلوة قال - گفت حیوة لاجل دلاوة الاباء فلما قال - پس چون گفت مؤذن حی علی الفلاح قال - گفت معاویه - لاجل دلاوة الاباء لعلی العظیم درین مرتبه العلی العظیم زیاد کرده - و قال بعد ذلک اما قال مؤذن - و گفت بعد از آن آنچه گفت مؤذن - ثم قال سمعت رسول الله یقول - ثم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ذلک - گفت آن را که من گفتم - رواه احمد - و عن ابی هريرة قال کنا مع رسول الله - گفت ابو هريرة بودم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقام بلال ینادی - پس بایستاد بلال در حالیکه اذان میگوید فلما سکت قال رسول الله - پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من قال مثل هذا یقرب من الجنة - هر کس که بگوید یا نماز این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از سر یقین درمی آید بیست را - رواه النسائی سوق حدیث از برای بیان فضل مجیب مؤذن است اما فصل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب یکباره مثل گفته و می گفت این باشد ثواب وی نیز خواهد بود - و عن عائشة رضی الله عنها - قالت کان النبی - گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذا سمع المؤذن یتنبه - چون می شنید مؤذن را که شهادتین میگفت - فقال میگفت آنحضرت - وانا وانا - یعنی وانا وانا وانا ابتدا تکرار را بخیر بکار شهادتین است - رواه ابو داود - و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اذنتی عشرة سنة و حجت لاجلک که یکبار اذان گوید در دوازده سال می در آید و واجب گردد مرا بیست سابقا در فصل فی مهفت

سال فرمود شاید که اول دو اذنه سال وحی شده باشد بعد از آن فسخ کرم حق و سبع شده فرمود که اگر نیست سال هم بگویند  
است بلکه بشارت زیادت آید که کتب که بر ائمه من انوار و اینها فرمود و بیت را بخوبی بگویند که بر آیه ان تخلصوا و مراد دارند یا گویند  
که در آذان دو اذنه سال این زیادت است که فرمود و کتب که بتأذین فی کل یوم ستون حسنه و نوشته میشود بخوانی اذان  
گفتن و بی هر روز هر بار شصت نیکی و بکل قائمه تکتون حسنه و در هر اقامت سهی نیکی در ظاهر و درین بتا در آن دار که کلمات  
اقامت فراوانی باشد و بکل که کثرت فضل اذان باعتبار کثرت تسبیح و شقت و در آن باشد و هر تقدیر تعیین عدد و موکل  
بعلیم شایع است و الله اعلم - رواه ابن ماجه - و عنه قال کنانوه بالدر عار عند اذان المغرب - و هم از ابی هریره است  
گفته بودیم که اگر کرده می شدیم بدعا نزد اذان مغرب و شاید که دعاهای آن است که در حدیث ام سلمه گذشت  
رواه البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب در لواحق و متاع است آنچه گذشت در دو باب سابق

الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلا لایادی یل - بدینکه  
بلا اذان سید در شب تا در پیش از وقت نفس و استیجا و وضو متقی و مستعد نماز شوند و از اینجا معلوم می شود که براس  
نماز با مداد اذان در شب گفتن درست است چنانکه مذکور است امام ابو یوسف است و امام شافعی نیز برین است - مگذا و اذنه و اذنی  
سیناوی - پس بخورید و بنوشید در تسبیح رمضان تا آنکه نداده - ابن ام مکتوم - که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و از اینجا  
معلوم میشود که آنحضرت را دو مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالباً این در رمضان بودی یکی بر  
تسبیح اذان میداد و دیگری برای نماز شافعی میگفتند که برای صبح دو مؤذن گفت است یکی پیش از فجر در نصف اخیر از شب اذان هر  
و دیگری بعد از فجر در اول وقت - قال - گفت راوی - و کان برام مکتوم رجلاً اعلی - و بود این ام مکتوم مردی نایب - لایادی حتی  
بقال له صحبت است - زیرا نمیداد تا آنکه گفته میشد و در اوج شمع مشرک برینی نزد یک شب صبح سالتی گفتند شد و این تاویل از  
جست آن کردیم که فرمود تا ندای این ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون ای می نداده از بر آمدن صبح و مکرر خبر دادن مردم بدان اذان  
میداده باشد و خوردن و نوشیدن تا آن وقت که جائز باشد که انی بعضی الشرح فانه متفق علیه - و عن عمر بن الخطاب  
صحابی مشهور است از حفاظ کثرین نزول کرد و بعد از آمدن است کرده اند از وی حسن بصری و نبی و جز ایشان قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم لا یمنعکم من سجودکم اذان بلال - باید که باز در این شمار از طلوع سحر اذان گفتن بلال زیرا که وی اذان شب  
میگوید - و لا انظر استیصال و نه باز در صبح و در آنکه نام سفیدی است که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز  
می افتد و زود محض می شود و تار یکدیگر می گردند و آن را صبح کاذب گویند و تشبیه بدیم گرگ دهند - و لکن الفجر المستطیل فی  
الافق - و لیکن باز در صبح پرند و شبی منتهی شونده در کوزه آسمان بین از جنوب شمال که بعد از محال فجر مستطیل پیدا گردد  
و باقی ماند - رواه مسلم و فقط للترمذی - و عن مالک بن الحویرث - کثرت اد ابوسلمان است صحابه است

اقامت کردند و آنحضرت بیست شب نزول کرده بصره را مدت شش ماه و پنج روز در آنجا اقامت فرموده و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم ناماد و بن عمی - من پسرم که مراد غالباً آنرا برای وداع آمده بودند - فقال پس فرمود آنحضرت - ازا با سفر تمامانافا و قیام چون مسافرنشینا پس اذان گویند و اقامت گویند یعنی باید که اذان و اقامت در میان شما واقع شود و چون فرمود - و یو کما اکبر کما و باید که امام شود بزرگترین شماستین شد که اذان آن دیگر گوید که نه اکبر است و نه اقامت آن هر دو در علم و در مسابوچی بوده اند یا نه را و با کبر فضل است و در اینجا معلوم شد که فضیلت و اذان شریف نیست و با وجود آن باید که مؤذن عالم با وقایع و صالح و متدین و رفیع الصدق و خوش آواز و زود و کلمات اذان صحیح ادا تواند کرد - رواه البخاری - و عمنه قال قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوا کما را تیممونی صلی - و هم از مالک بن الحویرث است که گفت گفت ما را آنحضرت بگزارید نماز را چنانچه دیدید ما را که میگزارد - و اذا حضرت اهل بیت فلیؤذن لکم اذکم - و چون و باید وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما - ثم لیؤکم اکبرکم - پس باید که امامت کند شما را بزرگترین شما اتفاق علیه - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله گفت اجمهر بریده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حق تعالی من غزوه خیبر در هنگام برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینه - سار لیلته - راندشی - حتی اذا اذکر که الای غرس - تا وقتیکه در ریاضت او را خواب فرو آید تا استراحت کند و تشریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب استراحت - و قال بلال کلنا اللیل - و فرمود و بلال را که نگاهبانی کن برای ما شب افعلی بلال ما قدره - پس نماز گزارد بلال آن قدر که تقدیر کرده شد بر او - و نام رسول الله خواب کرد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و اصحابه - و یاران وی - فلما تقارب الفجر استند بلال لی راحلته پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکیه زد بلال بسوی شتر خود - موجه الفجر - متوجه بجانب موجه بکسر جیم یعنی متوجه از وجه یعنی توجیه چنانکه قدم منی تقدم و در نسخه سماع بفتح جیم نیز ضبط کرده اند فعلیت بلا لا اعتیاده - پس تکیه کرد بلا را چنان اودی اختیار در خواب شد - و هو یسند الی راحلته - و حالانکه وی تکیه زده است بسوی شتر خود - فلم یستقیظ رسول الله پس بیدار نشد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و لا بلال - و بیدار نشد بلال - و لا احد من اصحابه - و نه هیچ یکی از اصحاب آنحضرت - حتی ضربهم اثنس تا آنکه زوایشان را شماع آفتاب یعنی برآمد آفتاب - فکان رسول الله - پس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ادهم استیقاماً نخستین توم از پیچیداری - ففرع رسول الله پس از بیدار پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - از خواب رفتن و نماز وقت شدن ایشان و صفت جلایه حق تعالی - فقال ای بلال - پس گفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد ترا و چرا خواب رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی - فقال بلال - پس گفت بلال - اخذ بغسی الذی اخذ بغسک - گرفت نفس مرا در عارض شد بومی آنچه گرفت نفس ترا - قال - فرمود آن حضرت - اقاموا - یکشید شتران را و برآیند از اینجا - فاقادوا را در احلم شینا پس یکشیدند شتران خود را اندکی اذان دادی و برآیند و نزد یک با یکجا فرود آمدند و در سبب برآمدن اذان و ادی اختلاف دارند که یک تجویز می کنند چنانکه اصحاب باقتضای فوائت را در وقت منی میگویند که برآمدن بجبت آن بود که آن وادیه جایی شیطان بود که تا بلند نگردد و آفتاب و آنکه تجویز می کنند ویران مخصوص بنو اهل مکه را در چنانکه شامعی میگویند

که سبب بر آمدن آن بود که آن وادی جاسه شیطان بود چنانکه در روایت دیگر بیاید - ثم توینا رسول الله - پیغمبر و صلوات  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و امر بالالا - و امر کرد بلال را که اقامت گوید برای نماز - فاقام الصلوة - پس اقامت گفت بلال  
 فصلی بهم الصبح پس گزارد آن حضرت با صحابه نماز بابد و در آن ظاهر بخیریت آن است که اذان در نماز نشانیست و مذہب شافعی  
 این است در یک قول و می و قول دیگر از وی آنست که نه اذان است و نه اقامت و در بدایه گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 وسلم گفت اگر در نماز و در غداة لیلہ استرئیس باذان و اقامت و شیخ ابن الہمام احادیث در معنی از مسلم و ابی داود و جز ایشان و از  
 منوط آورده و گفته که آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت میافات بان ندارد و چگونه سنائی باشد  
 حالانکہ صحبت رسیده که باذان و اقامت هر دو گزارده انشی و آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم است  
 بدخول وقت و نذر اندین باجماع و در فائمه هیچ ازین دو امر احتیاج نه بجوایش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای  
 تحسین ثواب مذکر این کلمات نیز و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت بگوید کذا قال السفناتی - فلما قضی الصلوة پس  
 هرگاه که قضا کرد نماز را - قال - گفت - منشی الصلوة فلیصلها اذ ذکر یا کسیکه فراموش کند بخواب یا بخیز آن نماز را پس  
 باید که بگذارد آن را و وقتیکه یاد آر د آن را - فان الله تعالی قال - زیرا که بدرستی خدای تعالی فرموده است - و اقم الصلوة  
 الذکر ی - و بزیاد نماز را و وقت یاد کردن من و یاد کردن نماز یاد کردن خداست - رواه مسلم - تنبیہ - اینجا اشکالی  
 ازند که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند از نادل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از  
 طلوع فجر آگاه نشد جوایش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است چون چشم در خواب باشد پوشیده بود طلوع و غروب  
 مدرك نگردد اگر چه دل بیدار است کذا قالوا اگر گویند چرا بکشف و وحی و الہام در نیافت گویم این فعل باری تعالی است  
 اگر در آن وحی نفرستاد و کشف نکرد چه توان کرد در اینجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف باشد  
 گرد و خواب دیگر آنست که نم دل بیدار است ولیکن تواند که او را حالتی و شهودی دست و پد که در آن مستغرق  
 گردد از ماسواے مشہود و از جمیع صور و معانی ذاہل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحی مثل این حالت  
 روی میدارد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که جز خدای رب العزہ حقیقت آن را نداند  
 فافهم و بالہ التوفیق - وعن ابی قتادہ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقيمت الصلوة فلا تقوسوا  
 چون اقامت گفته شود برای نماز پس بر خیزید حتی تزدنی قدر خیرت - تا آنکه به بنیاد مرا که تحقیق بیرون آدم از درون  
 خانه فقها گفته اند مذہب آن است که نزد وحی علی الصلوة نباید برخاست و شاید که بیرون آمدن آنحضرت درین وقت مہود  
 متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقيمت الصلوة فلاتاوتاہتون - چون  
 اقامت گفته شود نماز را پس نیایید نماز را شتاب و دو ان - اوتاوتاہتون و علیکم السکینۃ و الوقار - و بیایید نماز را  
 در حالیکہ می رویید بر مقدار معقود و غالب است بر شما آرام و وقار و آہستگی و اگر انبارے - نماز را که تمام فصلوا - پس

آنچه در بیداری با امام پس بگذارید و ما فاتکم نامتوا و آنچه فوت گرد و شمار او نباید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام برخاسته  
 بگواید و گفته اند علامت سبکی و غفلت بلکه بی عقلی و حماقت و دیدن است برای نماز و اگر شتابی کنید و خوابید که نگیرد و  
 در بیداری ازین می بایست مستعد و متین شد شتابی که محمود است این است متفق علیه و فی زوایه مسلم فان احکم اذا کان بعد  
 الی الصلوة زیرا که یکی از شما و تنبیه قصد می کند نماز را و میرود و بسوے نماز و فی صلوة پس وی در نماز است پس دنده  
 را حق تعالی محو و میگرداند نماز باید که در همه جا و در هر وقت باشد و حاضر وقت باشد و از بعضی علماء مساعت به تنبیه  
 منقول ماثور است و هذا الباب خال عن الفصل الثاني و این باب همی است از فصل ثانی

**الفصل الثالث - عن زید بن اسلم قال** عن رسول الله - گفت زید بن اسلم که از کبار تابعین است ترسیس کرد  
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم لیلۃ بطریق مکة - شبی در راه مکة شاید که قصه متعدد است یا از دهم را وی است و الا وقوع  
 ترسیس در طریق مدینه بود و مضمون این حدیث همان مضمون حدیث ابی هریره است که گذشت و گفت که در وقت جموع  
 از خیر بود بحدیه بعضی از نقاد و ثما که ظاهری گرد و دو کفن بلال الان یوقظکم للصلوة - وکیل گردانید آنحضرت بلال را که بیدار  
 گردانند صحابه را در وقت نماز - فرقد بلال در قند و - پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه اصحاب - حتی استیقظوا - تا آنکه  
 بیدار شدند - و قد طلعت علیکم الشمس - و حال آنکه تحقیق طلوع کرد بر ایشان آفتاب - فاستیقظ القوم - پس بیدار شدند قوم  
 فقد فرحوا - پس تحقیق ترسیدند برین تفصیح خود - فامرهم رسول الله - پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم ان  
 یزکوا - اینکه سوار شوند - حتی یخرجوا من ذلک الوادی - تا آنکه بیرون آیند از آن وادی - و قال ان هذا وادی شیطان  
 و گفت آن حضرت که این وادی است که در و شیطان است - فکیوا حتى یخرجوا من ذلک الوادی - پس سوار  
 شدند تا آنکه برآمدند از آن وادی - ثم امرهم رسول الله - پسر امر کرد ایشان را پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم  
 ان یزکوا - که فرود آیند نزدیک به آن وادی - وان یتوضاوا - و امر کرد که وضو سازند - و امر بلال ان ینادی للصلوة  
 و امر کرد بلال را که اذان گوید بر اے نماز - او یقیم - یا اقامت گوید شک را وی است - فصلی رسول الله - پس نماز بگذارد  
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم باناس فم انصرف و قدر ای من فرعهم - پسر برگشت از نماز و حال آنکه تحقیق دید از سر  
 ایشان - فقال یا ایها الناس ان الله قبض ارواحنا - پس گفت آن حضرت از برای تسلیه و آنرا که فرع ایشان ای مرد  
 بدرستی که خدا تعالی گرفت جانهای ما را در خواب - و لو شاء لردنا الینا فی حین غیر هذا - و اگر میخواست باز میگردد ایند جانهای  
 ما را بسوی ما در وقتی جز این وقت یعنی پیش ازین وقت - فاذا قد احکم عن الصلوة اولیها - پس چون خواب کرد یکی  
 از شما از نماز یا از اموش کند نماز را - ثم فرغ الیها - پسر بیدار گردید یا در و پناه آورد بسوے نماز - فلیصلها کما کان  
 یصلها فی وقتها - پس باید که بگذارد نماز را چنانکه بود که می گزارد آن را در وقتش یعنی با اذان و اقامت جماعت و سایر  
 شرائط و آداب - ثم اتفت رسول الله صلی الله علیه و سلم الی ابی بکر الصدیق - رضی الله عنه پسر بروی گردانید و نگریست



آنحضرت بجانب ابو بکر صدیق - فقال - پس گفت آن حضرت - ان الشيطان اتي بلالا وهو قائم يصلي - پس بگويد که شيطان آمد بلال را و حال آنکه دس استاده است و نماز ميگذازد - فاحججه - پس بخوابانيد او را و بنيداخت او را بر زمين - ثم لم يزل يبيدوه - پيشتر هميشه شد شيطان که ساکن ميگرداند و آرام ميدهد بلال را - كما يهدى الصبي - چنانکه تسكين داده ميشود و کودک و در خواب تا خواب رود في الصراح - پس در دور آرميدن و اهدا آرام دادن دست زدن کودک را تا خواب نشود - حتى نام - تا آنکه خواب کرد بلال - ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم بلالا - پس بخواند آن حضرت و طلبيد بلال را و پرسيد حقيقت حل را - فاحضر بلال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل الذي احضر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر - پس خبر داد بلال آن حضرت را مانند آنچه خبر داده بود آنحضرت ابو بکر را - فقال ابو بکر - پس چون مشاهده کرد ابو بکر اين محوه را که خبر از غيب بود گفت شهادت انک رسول الله - گواهي ميدهم که تو پيغمبر خدايي - رواه مالک - روايت کرد مالک اين حديث را بطريق ارسال زيرا که زبير بن اسلم تابعي است - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان مخلقتان في اعناق المؤمنين للمسلمين - دو خصلت انداخته شده در گردن هاي با ننگ نمازگويندگان در مسلمانان را و گذاشته اند و رعمده ايشان تا هنگام پادارند آنها را و احتياط نمايند و ديانت ورزند در آنها آن دو خصلت کدام است صياهم و صلواتهم روزه مسلمانان و نماز ايشان روزه در افطار و شهم و نماز در رعايت اول وقت و آخر - رواه ابن ماجه

باب المساجد ومواضع الصلوة

مساجد جميع مسجد كبيرهم وفتح آن بزرگتر است نزد آنها بکبريهم نام خانه خاص که براي نماز گزاردن بنا کنند و فتح مسجد گاه بخشي جبهه نيز آمده و مساجد و مسجد و مسجد که بدان سجده کنند و در ابدواضع صلوة بخواباي که نماز در آن کرده بود يا کرده بودند و بنا کنند و تا بيان آن الفصل الاول - عن ابن عباس - رضي الله عنه استقال لما دخل النبي صلى الله عليه وسلم البيت - روايت است از ابن عباس گفت هنگاميكه درآمد آن حضرت خانه كعبه را در روز فتح مكه - دعائي نواحيه كلها - و جا کرد و در گرانهاي خانه همه گرانها يعني در هر چهار گوشه خانه - و لم يصل حتى خرج - و نماز نگذازد آن حضرت درون خانه تا آنكه بيرون آيد - فلما خرج ركع كعنتين في قبل الكعبة - پس چون بيرون آمد گزار دو ركعت در پيش در كعبه و مقابل آن قبل القبتين و بعضي مسكون هر دو ركعت است و اول فصيح ترست - وقال - دگفت آن حضرت - هذه القبلة - اين است قبله اشارت بجانب كعبه کرد و بيان فرمود كه قبله بر توجبه بجانب دي قرار يافته و هرگز متغير نگردند بآن معني كه قبله اين جانب پيش است و توجبه بجانب ديگردانست و اين ظاهر است و نه بخشي آنكه توجبه به بيت از خارج معتبر است و درون خانه نماز درست نيست چنانكه امام مالک گويد در نماز فرض و بعض غلها در فصل نيز - رواه البخاري و رواه مسلم عنه و عن اسامة بن زيد - و عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما - ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل الكعبة - و فرمايت است از ابن عمر كه آن حضرت در آمد كعبه را - هو - آنحضرت و اسامة بن زيد و عثمان بن طلحة ابجج - كه حاجب خانه كعبه و صاحب مفتاح وي بود - و بلال ابن رباح - همه در آمدند

و بعضي

فانقلها عليه پس بستان بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا در دم نه در آیند و هجوم نکنند و تشویش ندهند و بکشتن بها -  
 و درنگ کردن آن حضرت و درون کعبه را - منألت بلال الجین خج - ابن عمر ع گوید پس پرسیدم بلال را هنگامیکه بیرون آمد بلال  
 آنحضرت را با وضو رسول الله چه کار کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و درون کعبه که در آمد فقال جعل عمودا عن  
 بسیار پس گفت بلال گردانید آن حضرت یک ستون خانه را از چپای خود و عمودین عن بینه و گردانید و ستون را  
 از راستای خود و شش اعمدة در راه و گردانید سه ستون را در پس خود و کان البیت یومئذ علی شاة اعمدة و بود  
 خانه کعبه در این روز بر شش ستون اگرچه الآن بر سه ستون است بحجت تغیراتی که در بنا ع این خانه مبارک افتاده  
 چنانکه در کتب تواریخ مذکور است - ثم صلی - پیغمبر نماز بگذار و آنحضرت متفق علیه از حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده معلوم  
 شد که آنحضرت در درون خانه که در آمد نماز گزارد و از حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نماز  
 در وجه تطبیق درین دو حدیث آنست که تواند که چون در کعبه در آمدند و در ابتدا هر یکی در گوشه بدعا مشغول شد پس اسامه آنحضرت را  
 در گوشه مشغول بدعا دید و خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا مشغول شد بلال نزدیک آنحضرت بود و آنحضرت بعد از دعا  
 نماز گزار پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که او در بود و مشغول بدعا بود و نیز نماز همه در رکعت بود و یک گزار و در  
 رکعت بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آبی بیارد که بدان صورتی که در دیوارها کشیده بودند نشویند  
 پس تواند که نماز گزار در آن آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس بخار اشبات نماز گزار در آن باشد یعنی  
 آن - وعن ابی هریرة قد صلی الله علیه و آله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة فی سجدة یزید بها - یک نماز درین  
 مسجد من خیر من الف صلاة فاما سواها - بهتر است از هزار نماز در مسجدی که جز اوست - الا المسجد الحرام - مگر مسجد حرام که نماز در  
 وی از نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است و در غیر وی آنچه مطابق  
 احادیث و موافق مذاهب اکثر ائمه است این است بخلاف مالکیه که این عبارت را بران حمل کنند که نماز در مسجد من فاضل  
 تر است از نماز در مسجد حرام بکثر از هزار و این بنا بر مذاهب امام مالک است که فاضل است با فضیلت مدینه از که وجویش  
 بعد از تسلیم قول با فضیلت مدینه چنانکه مذاهب دست آنکه با فضیلت منقص در مضاعفت ثواب نیست که مضاعفت ثواب نماز در  
 مسجد حرام بیشتر از مسجد نبوی باشد صلی الله علیه وسلم و لیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض منافع که مخصوص مدینه مطهره است  
 در فضیلت آن کافیت نیز مضاعفت بکثرت عبادت و شرف و نفاست و سامی آن است و تواند که یک چیز تقیس تر از  
 صد هزار بود چنانکه یک جوهر صندل از فلس زر پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بحجت قرب جواری صلی الله علیه وسلم انفس  
 و عظیم تر بود از صد هزار نماز که در مسجد حرام باشد و این بحجت تفضل که مدینه را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام شد  
 بتفصیل تذکر کرده ایم از اینجا بایست متفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشد الرجال  
 الا الی ثلاث مساجد - یعنی اختیار کرده نشود و سفر مگر بسوی مسجد - مسجد الحرام - یکی کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که

وقال ما نندان در آن حرام است. و اسجد الاقصی. و دمیت المقدس که اورا مسجد اقصی خوانند زیرا که در آن زمان مسجدی پیش از وی بنا کرده نشده بود پس تمامی مساجد بر وی باشد یا بحکمیت بعد ساقط می شود از مسجد حرام. مسجدی بنابر سوم مسجدین که این است متفق علیه ظاهر این حدیث نمی است از اختیار سفر بموضع خاصی جز این سه موضع که پروردگار تعالی بزرگوار فضل و عظمت و کرامت اینها را امتیاز مخصوص گردانیده است بخلاف مواضع دیگر که در فضل و برکت قریب اند و بزرگان شایع هیچ یکی از آنها مخصوص مخصوص فضل نشده مقصود آنست که از حیثیت تقرب و تعبد بذوات آن مواضع قصد نمایند و سفر کنند و الا اگر قصد افتد مثل تحصیل علم و تجارت و ادای بعض حقوق مثلاً آن دیگر است و سفر باین قصد جائز اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین در رسیدن بمواضع مبتر که اختلاف است بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند کذا فی مجمع البحار و الله اعلم بعض گفتند که قصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد و اگر نذر کنند در غیر این سه مسجد واجب نمیکرد و دفای آن و بعضی از علما گفتند که سخن در مسجد است یعنی در مسجدی دیگر جز این مسجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر جز مسجد خارج از مفهوم این کلام است و گفت بنده مسکین کاتب حروف عبدالحی بن سیف الدین عفا الله عنه و ما ناکه مقصود بیان اهتمام شان این سه بقعه و سفر کردن بجانب آنهاست که مبترترین مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن گران شقت کشیدن نمی کنند نه آن که سفر بجز این مواضع درست نباشد مصرع دل اگر بار کشد باز بکاری باز می آید و الله اعلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين يتي ومنبري روضة من رياض الجنة. موصی که میان خانه من و منبر من روضه ایست از روضه های بهشت و در روایتی بین قبر منبر من و در روایتی بین حجر من و در روایتی در روضه در اصل یعنی در غار وستان و جایی نمناک بود و در تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن در این موضع سبب درآمدن بهشت است و در حدیث دیگر حلقه های ذکر را ریاض جنت خوانده است و این موضع شریف نیز مجمع ملائکه و جنات است که در واکه ذکر حق می نمایند و تسبیح و تقدیس میکنند و این هر دو سخن ضعیف است چه این معنی خصوصیت باین مکان شریف ندارد و حکم بتمامه مساجد و بقلع خیر همین است و نزد اهل تحقیق این سخن محمول بر ظاهر منی تاویل است یا باینکه این بقعه را بجنس و زنیات بر دارند و بهشت برند و قبل سائر بقاع ارض فانی و با لک نگر و عیال باینکه این بقعه بعینه از بهشت است که بر زمین آورده اند چنانکه جبراسود برای خلیل آوردند این روضه را برای حبیبی ستاوند اگر چه در حسن ظاهر ازین عالم می نماید در دیده باطن از آن عالم است و آدمی تا مجبوب بکسب طاعت ظالمی و گرفتار عادت بشری است انکشاف حقائق اشیا و ادراک امور اخرویة از وی دور است و بجهت همین است عدم ظهور آثار اماكن جنت از عدم جوع و ظما و امثال آن درین مکان الله اعلم و امثال همین تاویلات و تحقیقات است در قول بوجهی که فرموده و منبر من علی حوضی. و منبر من که الان در مسجد قائم است بر حوض من است و در روایتی آمده که منبر من علی ترعه من ترعه الجنة بوترعه یعنی در دره در آمد آب و آنجور و پای منبر من بر روایت است که روزی از آن حضرت پرسیدند خود را ستاده بود فرموده قدم من درین ساعت بر ترعه از ترعه های جنت است و در روایتی آمده است که فرمود پای من بر عرق حوض من است

و عنقریب عین و سکون قاف جایی در آند آب در حوض و از اینجا معلوم میشود که این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض بہشت  
 بہشت کہ بہترین بہشت بر آن قائم است و بغض گفته اند کہ این اخبار است از مہرے کہ آنحضرت دار و در قیامت باشد و نہاد شود  
 بر حوض کوثر نہ این بہتر کہ در مسجد شریف است و این سخن بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی متفق علیہ۔ و عن ابن عمر  
 قال کان النبیؐ یوہی فیہ خدای علی اللہ علیہ وسلم باقی مسجد قبار۔ می آمد مسجد قبار۔ کل بہشت۔ ہر روز شنبہ۔ مایا و رکبا۔  
 پیادہ و نہاد از فیصلی فیہ کہ تین۔ پس بیکہ اردو در سہ و در رکعت نماز و این مسجد قبار مسجدی بہشت در سہ کہ وہی مدینہ منورہ  
 آن مسجدی بہشت کہ در اول ہجرت پیش از در آمدن مدینہ بنا کردہ شدہ و لقبول مشہور کہ بمکہ مسجدی بہشت علی التقوی  
 من اول یوم در شان اوست و قبا بہتم قاف نام موضعی است مسجد این در دست متفق علیہ۔ و عن ابی ہریرہ قال  
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احب البلاد الی اللہ مساجد۔ دوست داشتنہ ترین جا با از شہر بالموسی خدا مسجد با است  
 کہ در این عبادت خدای کند و بکار وین مشغول اند۔ و بغض البلاد الی اللہ اسواتہا۔ و دشمن داشتنہ ترین جا با از شہر با از ہزار  
 کہ در اینجا بکار وین مشغول اند و از یاد خدا قافل اند۔ رواہ مسلم۔ و عن عثمان بن عفان قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم من حجی اللہ مسجد۔ کسیکہ بنا کند بر اسے خدا و طلب رضا و قصد عبادت و می تواند مسجدی را بہی اللہ بنا  
 فی الجنۃ بنا کند خدائی تعالی برای و سے خانہ و بہشت و در روایتی بیتا مثلہ و ماثلت و در رفت و وسعت و صفاء  
 نقابت و الا ماثلت و در خانہ باہی دنیا و بہشت صورتے نذر و در حدیث دیگر آمدہ است کہ اگر چہ مسجدی بہشت بود و نہاد  
 ہشیا کہ شک و این مبالغہ است و در خودی و تنگی۔ متفق علیہ۔ و بعضے از علما گفته اند کہ این حدیث متواتر است۔ و  
 عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من غدا الی المسجد و اراح۔ کسیکہ برو و بہ مسجد در اول روز  
 یا برو و در آخر روز۔ اعد اللہ لہ نزل من الجنۃ۔ آمادہ گرداند خدا سے تعالی بر اسے وی طعام مہانی او را و بہشت  
 کما غدا و اراح۔ ہر گاہ کہ باند و کند و شبانگاہ کند و نزل بضم نون و سکون ز اسے و ضم آن طعامی کہ برای مہمان در  
 اول نزل ہی پیش آرند و درین اشارت است بآنکہ مسجد گویا خانہ خداست ضیافت میکند و سے تعالی از ائران را و در  
 ہمینگزارد و نیاک و منہرہ است کہیم از آنکہ محروم گزار و مہمان خود را و یکی از نیات و مراقبات کہ در در آمدن مسجد باید کرد  
 این است چنانکہ در اول کتاب و شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیہ۔ و عن ابی موسی قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما الاعمال بالنیات۔ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اعظم الناس اجرائی الصلوة۔  
 بزرگ ترین مردم از روی اجر و ثواب و نماز۔ بعد ہم فابعد ہم ممشی۔ و مدترین ایشان است پس و در ترین ایشان  
 و مدہ ہر یک با مدہ ہجہ سافت از مسجد۔ و الذی یبصر الصلوة حتی یصلیہا مع الامام۔ و آن کیکہ نشستہ است در مسجد  
 و انتظار ہی بر نماز تا بگذارد و آن را با امام۔ اعظم اجرائی اللہ بصلی غم نیام۔ بزرگ تر است از و سے اجازان  
 کسیکہ ہی گزار و نماز ہتا پستہ بجز آب میرود و انتظار بجاخت نمی برد اگر چہ در اول وقت میگردد و اگر ضیائی با عجم

قلیل یا باکیکہ احق باہمیت گزارد و دیگرے انتظار جماعت کثیر بر دو یکے گزارد کہ احق باہمیت است باین قیاس  
 عظیم تر باشد در اجر و نفعی خصوصاً کہ باعث بران نکاسل و تہادن بود و این است بر فضیلت انصار در بنو خزیمہ۔  
 متفق علیہ۔ وعن جابر رضی اللہ عنہ۔ قال قلت البقاع حول المسجد۔ خالی شد جاہای گرد مسجد بنوی صلعم بسبب  
 آنکہ مردند ساکنان آن یارفتند بجای دیگر۔ فاراد بنو سلمیۃ ان یتقلوا قرب المسجد۔ پس خواستند بنو سلمیۃ بکسر لام کہ نام  
 قبیلہ است از انصار کہ پانیند از منازل خود کہ دورتر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند در نزدیکی مسجد۔ فبلغ ذلک  
 النبی۔ پس رسید این خبر انتقال ایشان پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال لهم۔ پس گفت آن حضرت مر ایشان را۔  
 یعنی انکم تریدون ان تتقلوا قرب المسجد۔ رسیدہ است مرا کہ شما میخواہید کہ انتقال کنید از منزلہای خود در قریب مسجد  
 قالوا نعم۔ گفتند آری۔ یا رسول اللہ قدر دنا ذلک۔ تحقیق خواستہ ایم ما آن را۔ فقال یا بنی سلمیۃ دیا رکم تکتب آثارکم۔  
 پس گفت آن حضرت ای پسران سلمیۃ لازم گیرید جاہے خود را کہ اینجا می باشید نوشتہ میشود در نامہ اعمال ثواب  
 گاہما کہ شما میرید در آمدن در مسجد۔ دیا رکم تکتب آثارکم۔ لازم گیرید دیا خود را نوشتہ می شود آثار شما مگر فرمود از  
 برای ناکید و ترغیب یعنی ہا اینجا باشید کہ ہستید ہر چند از دورتری آید ثواب بیشتر می یابید۔ رواہ مسلم۔ وعن  
 ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبتہ یظلم اللہ فی ظلمتہ ہفت قوم از مردم کہ  
 اند کہ در پناہ خود می در آرد ایشان را خداے قساے۔ یوم لا ینظر الا ظلمہ۔ روزیکہ نیست هیچ پناہی جز پناہ وی ظل  
 در اصل بمعنی سایہ است و معنی کف و غرت و غلبہ و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفتہ اند کہ می نشاند در زیر عرش تا  
 از تاب آفتاب قیامت در امان باشند۔ امام عادل۔ یکی از ان ہفت بادشاہی عادل است کہ در رعیت پروری  
 و داد گستری بر فرمودہ خدا و رسول خدا و داد و مظلومان و ید و شاب نشانی عبادۃ اللہ۔ دوم جوئے کہ پیدا  
 شدہ در پرستش خدا و ہم از کوکے متعب و صالح برخاستہ۔ و رجل قلبہ ملق بالمسجد اذا خرج منہ۔ سوم مردے کہ دل  
 وے آویختہ است بہ مسجد و تنیکہ بیرون آید از ان۔ حتی یجد الیہ۔ تا آنکہ باز گرد و بسوے مسجد و پاید در وے۔  
 و رجلان تخا بانی اللہ۔ چہارم ہر یکے از دو مرد کہ دوست میدارند یکدیگر را از جهت خدا و دین وی و طلب رضای  
 وی و تقرب بوی تعالی۔ اجتماع علیہ و تفرقا علیہ۔ فراہم آمدند بر محبت خدا و جدا شدند بر محبت خدا کنایت است از خلوص  
 محبت در حضور غیبت۔ و رجل ذکر اللہ خالیاً ففاضت عیناہ۔ پنجم مردے کہ یاد کرد خدا را تنہا پس اشک ریخت ہر دو  
 چشم او و قید تنہائی بر اے آن است کہ تکلف در باباداران مدخلہ نباشد۔ و رجل وعدتہ امرأۃ ذات حسب جمال ششم مرد  
 کہ خواند از ان صاحب جاہ و جمال و خواست کہ از راہ برد۔ فقال انی اخاف اللہ۔ پس آن مرد گفت بد کہ خود  
 باز داشت نفس را یا بزبان گفت بآن زن بد رفتیکہ من میترسم خدا را۔ و رجل تصدق بصدقہ منہم مردیکہ صدقہ کرد  
 بنوعی از صدقہ۔ فاخفا۔ پس پنهان کرد صدقہ را۔ حتی لا تعلم شمالہ متفق باینہ۔ تا آنکہ ندانند دست چپ او انچہ میدہد دست

است ادرکنایت است از غایت سر و اخفا متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله - وهم از ای هر چه است که گفت  
 گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم صلوة الرجل في الجماعة تصغف على صلوة في بيته - نماز که میگزارد در مسجد بجاعت  
 زیاده گردانیده می شود ثواب آن در نماز او که میگزارد تنها در خانه خود - و نه سقوة - و در بار خود که در آن برای کسب  
 و تجارت می نشیند - خمس و عشرین صغفا بیست و پنج درجه - و ذلک انه اذا التوضأ - و آن تصغیف ثواب بسبب  
 آنست که چون وضو کند مرد - فاحسن الوضوء - پس نیک کرد وضو را در رعایت کرد آداب و شکر کذا آن را - ثم خرج  
 الى المسجد - پس بیرون آمد بسوی مسجد - لایخرجه الا الصلوة - در حالتی که بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد ادای آن  
 بر وجه مسنون نه غرض دیگر - لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجه - یعنی هر گامی که بگذارد تا آنکه بلند گردانیده میشود و مراد از آن  
 گام پایه در ثواب - و حط عنه بها خطیئته مسموم کرده می شود از دوسه آن گام گناه می - فاذا اُصلی لم تنزل الملائكة لتصلی علیه - پس  
 چون نماز گزار و همیشه اند فرشتگان که در دمی فرستند بروی - مادام فی مصلاة - تا آنکه نشسته است و در جای نماز خود  
 و برنخاسته از آنجا در و باین صیغه میفرستند که - اللهم صل علیہ اللهم ارحمه - خداوند او را درود بفرست بروی خداوند از رحمت  
 کنی و او را لایزال احد که فی صلوة ما انتظر الصلوة - و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این بار از  
 برای بیان فضیلت شنیدن در مصلای میفرماید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود فرستادن فرشتگان می شود  
 و فی روایتی و در روایتی انجین آمده است که - قال - گفت آنحضرت - اذا دخل المسجد كانت الصلوة تحبسه چون در مسجد  
 وارد حالی که تحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن - و زاد فی و عار الملائكة - و زیاده کرده است درین روایت  
 در و جای فرشتگان این عبارت را که - اللهم اغفر له - خداوند او را ببخشد و او را - اللهم تب علیہ خداوند او را بجمع کن برکت بر او  
 مالم یؤذیه - مادام که نرنجاند در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست و زبان خود - مالم یحدث فیه - مادام که حدث نکند و وضو نشکند  
 در مسجد که آن نیز سبب ایذا می ملائکه و موجب زوال اہمیت نماز است و در بعض روایات یحدث بتشدید است از حدیث یعنی تکلم  
 نکند بکلام دنیا و این جا معلوم میشود که این فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن بر آن است و اگر نماز گزار در جایی  
 دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعضی مشایخ به خلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت و ریاء  
 این نیست صحیح است و در دمی فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح بعض العلماء متفق علیه  
 و عن ابی اسید یضم نمبره و فتح سبعین صحابی انصاری است سعدی و بعض فتح نمبره نیز گفته اند - قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل - و قیتکه درمی آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید و بخواند این دعا را - اللهم  
 فتح لی ابواب رحمتک - خداوند ابواب بخششای بر من در باری رحمت خود را بدر آمدی در بین مکان شریف برکت آن بیفزایی  
 نماز در آن بادر نماز بکشف حقائق آن - و اذا خرج فلیقل - چون بر آید از مسجد پس باید که بگوید - اللهم انی اسألك من فضلك  
 خداوند این سوال می کنم ترا برای طلبم از برای خودی کرم تو که مراد بدان رزق حلال است که اجد از رزق آن از نماز طلب آن



میرود و کسبی کند و تو آنکه در راه خود سجده یا بشد که موجب زیادتى ثواب بر ثواب است که بار اول حاصل شده بر او مسلم  
 و عن ابی قتادة ان رسول الله - و روایت است از ابی قتاده انصاری که صحابی مشهور است عقی بدری حاضر شد  
 همه مشاهد از فضیلتای صحابه بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال - گفته است - اذ دخل حرم المسجد فلیس رکعتین - چون در آید  
 یکی از شما مسجد را پس باید که بگذارد و رکعت قبل از آن بکشد - پیش از آنکه بنشیند متفق علیه - و این حدیث مشکک شافعیست  
 در اینجا بختی مسجد محل امر بر وجوب و نزد امر برای ندب است و ظاهر سیاق حدیث ناظر برین است و الا لازم آید که  
 واجب باشد پیش از جلوس و نه چنین است با اتفاق - و عن کعب بن مالک - صحابی مشهور و قصه خلف ادا ز غزوه بئوک  
 توبه وی از اجاس قصص است و بود وی رضی الله عنه از شرای اسلام - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یقدم من سفر الا انما  
 فی الصحیح کعب بن مالک گفت بود آنحضرت که قدم نمی آورد از هیچ سفر مگر در زمانه در وقت چاشت - فاذا قدم بدأ بالمسجد  
 چون قدم می آورد آغاز میکرد و بعد آمدن در مسجد فصلی غیر رکعتین - پس میگذارد و رکعت - ثم جلین فیہ - پشتری نشست در مسجد  
 تا مردم زیارت بیایند و مساوت لازمیت شریف در یابند و بعضی مردم باین حدیث استدلال بر سنت صلوة ضحی کرده اند و کجی  
 آن در باب صلوة الضحی بیاید نشان دهد تالی و این حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدم در مسجد معلوم کرد و آنکه عادت  
 شریف نشستن در مسجد پیش از در آمدن بخانه بود و اگر بعد از در آمدن بخانه نشیند جایز است که اقلوا متفق علیه و عن ابی هريرة  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سجد رجلا ینشد هاتین فی المسجد - هر که نشیند و رکعتی را که می جوید کم شده را در سجده  
 فلیقل لا روم الله عليك - پس باید که بگوید باز نکرده اند آن کم شده را بخدای تعالی بسوخته تو بینی نیایی آن را ائمانا  
 انما حید لم یبق لهذا - خیر اگر مسجد بنا نکرده نشد بر این کار و مانند آن از آنچه در عبادت است بخانه  
 و فروخت و دیگر معاملات و یا در ظاهر آنست که این را بر باین گویند از برای بر این چیز و منع از در آمدن در مسجد نه از برای  
 عبادت و نه از آن که از ثواب این دعا بکنند و بخواند که مسلمانی کم شده خود را باز نیاید و اگر بدل نیز خواهد تا شرای فعل خود بیاورد  
 باز در این کار نگردد و دور باشد از علم - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اکل من هذا شجر  
 البغیة کسکبه یخرد و این درخت ناخوش بوی انتشارت به پیان است یا سیر و در فصل ثانی بیاید که کسیکه بخورد از این درخت  
 یعنی بیاید و سیر فلان یقرین سجده نا پس باید که نزد یک نکرده مسجد مارا - فان الملائکة تنادی ما تیفای هذا الحسن -  
 زیرا که بدستی از آن میکشد و فرشتگان از چیز که از امر می کشند آسمیان از بس که بای ناخوش و هر چه بوی ناخوش دارد از  
 ماکولات و غیره ماکولات درین حکم داخل است از گنده و پستی و گنده غلی و در حکم مسجد است جمیع محال و جمیع عبادات از مجلس علم  
 و ذکر و سایر محال مسلمانان و مسجد مخصوص مسجد بنوی نیست و لهذا در بعضی روایات مساجد ناواقعه شده بلفظ جمع و در بعضی مسجدی  
 نیز واقعه و آن مخصوص بزبان آنحضرت است بطریق اتفاق و مشک نیست که گرامت آن در مسجد شریف باشد و اعلا خواهد  
 بود متفق علیه و عن النس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم البزاق فی المسجد خطیئة - آب وین از فکندن در مسجد

گناه است و کفار و منافقان و کفر کننده آن گناه و دور کننده بزه آن را اگر گردن بزاق است یعنی بزاق در مسجد نباید کرد  
 اگر و انچه که بر نایب کرد که بزه آن را می برود بزاق و لباق و لباق برای و لباق و لبین آب و بن که از زمین برین افکند و  
 تاد و بن است آن را رایت گویند متفق علیه و عن ابی ورنال قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من غفلت علی اعمال  
 الهی - ظاهر گردانیده شد برین و نموده شد مرا کار باسی است من که بوجو و خواهر آمد از ایشان - حشوا و سیلهما - کار باسی  
 نیکی است و کار باسی بد ایشان - فوجبت فی محاسن اعمالها پس یا فتم در کار باسی نیکی است - لا اذنی بما طعن الطريق  
 یلیدی و انچه از ار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از راه - و وجبت فی مساوی اعمالها - و یا فتم در کار  
 باسی بد ایشان - الحاحه نکون فی مسجد لا تفتن - آب و بن که باشد در مسجد و نوحه که آن را انجامه نیز گویند  
 آب بن که از نایب بر نایب از نایب - و در راه سلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام احدکم الی  
 الصلوة - چون ایستاد یکی از شما نماز - فلا یصلی الا مہ - پس باید که نمید از آب و بن پیش روی خود بجانب قبله - فی سماء  
 نیایب الله - و در بعض نسخ فانه نیایب الله - ما دام فی صلاہ - زیرا که و سه مناجات نمی کند و توجه نمی آرد که خدای تعالی  
 را ما دام که در جای نماز خود نیست پس گویا ذات پاک و بی تعالی و تقدس مقابل و محاذی است پس آب و بن بآن جانب  
 انداختن از او بی نبود - و لا یصلی بینه - و نه بیند از او بجانب دست راست خود - فان عن بینه ملکاء زیرا که بجانب راست وی  
 فرشته است بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات است که از نماز هر چه است آتی است که غالب است بر مظاهر غضب یا مراد مالکی است که  
 حاضر شود و نماز از برای نماید و الهام بر دل مصلی و امین گفتن بر آب و دعای او و حکم از او دارد و حق مزور است که  
 اگر ام کند و نماز را زیاده بر آنچه میکند با نهایی که همیشه با وی ملازم اند که کرام الکاتبین باشند و یصوب عن بسیاره - و باید که گفتند  
 آب بن را در جانب چپ خود - او تحت قدمه - یا بنگند زیر پای خود - فیه نماز - پس گویند آن را - و فی رولیه ابی سعید تحت  
 قدمه البیسی - و در راه است ابی سعید خدری آمده است که بنید از او بر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در جلوه  
 گیرد و باله متفق علیه و عن عایشه رضی الله عنها - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی مرضه الذی لم یقیم منه - ان حضرت  
 گفت در بیماری خود که برخواست از ان - من الله الیہود و النصارى - یعنی گفت که خدای تعالی بر یهود و نصاری را - اتخذوا قبورا نیایب  
 مساجد - که ساختند گورهای پیغمبر را خود را مسجد یا متفق علیه - چون دانست آن حضرت قرب اجل را و برتر سید از است که مبادی قبر  
 شریف وی آن کنند که یهود و نصاری بقبور انبیای خود کردند و نیایب ایشان را بر بنی از ان بلعن بر یهود و نصاری که  
 قبور انبیاء را بنا خد گرفتند و این بر دو طریق مقصود است یکی آنکه سجده بقبور بزد و مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان  
 بت می پرستند و دوم آنکه مقصود منظر عبادت مولی تعالی دارند و لیکن اعتقاد بر آنکه توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت  
 حق موجب قرب و رضای وی تعالی است و موقع و سه عظیم تر است از وجوب استمال وی بر عبادت و مبادی و مبادی  
 تعظیم انبیای او و این هر دو طریق نامرئی و نامشروع است اول خود شرکت جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است

جست آنکه در و سه نیز شراک بخداست اگر چه خفی است و بهر دو طریق من متوجه است و نماز گزاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرامست و تحکیم را در آن خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند فی توجیه بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جد مطهر ایشان است و باید ادوار است از بر و حایت ایشان عبادت کمالی و قبولی باید در اینجا بخودری لازم نمی آید و با که نیست که اقال الشیخ ابن حجر العسقلانی - و عن جناب نام ابو زعفران و در نام وی رضی الله عنه اختلاف بسیار است و جناب جزوی از صحابه نیز هستند که جناب بن عبد الله بن کجلی و جناب فتیری تا اینجا را اکتست - قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آن حضرت را که میگفت - الاذان من کاب قلمه بکسر آن و فتح آن آگاه باشید و بدانید که میگویم کسانی که می بودند پیش از شما - کانوا یتخذون قبور الانبیاء و صالحهم مساجد بودند که میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجد بنا - الا فلا یتخذوا القبور مساجد - آگاه باشید پس بگریزید قبر را مسجد بنا - اتی انما من ذلک - بدرستی که من شمار اینی کردم از آن بر و راه مسلم - و عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلواتکم - بگردانید در خانه های خود چیزه از نمازهای شما که نازل باشد تا برکت و نورانیت آن بدان ابراج گردد و منور بنور عبادت باشد - و لا یتخذوا قبورا - و بگریزید و نازید خانهای خود را مانند گورهای که مرده صفت و در و سه افتاده باشند و هیچ کار نکنید یا در خواب باشند و چون نوم از الموت است خانه که در و سه بخواب رفته باشند و مشابیه قبر باشند متفق علیه

الفصل الثانی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین المشرق والمغرب قبله بیان مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه مظهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که وی شمالی که مظهره است یا مرد آن است که هیچ جسته از جهات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است و قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد بموجب (حدیث ما کنتم فلولوا و جکم شطر المسجد الحرام) برواه الترمذی - و عن طلح بن علی قال خرجنا بطلح بن علی که صحابی است و در وایت کرده است از وی قیل و عد بن عبد الله بن بدر و جامع گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود - و قد االی رسول الله قصار کنندگان بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و در وایت و دفع و سکون فاجامه را گویند که بر رئیس قریه بیانید از برای صحن چنانکه زیارت با الطبی گری و این جماعه طلق از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت - فبا لینه - پس بیعت کردیم ما آنحضرت را - و صلینا معه - و نماز گزاردیم با و - و اخرجنا ان بارضنا بیعتنا - و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کجاست است برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آورده و خواستند که آن کلیسا را شکند - فاستو بهنا من فصل طوره پس طلب بخشش کردیم از آن حضرت از باقی آب و صوی و در وایت استو بهنا به اشارت است که آب و صوی آنحضرت مثل ما لے و گنجی است که طلب بخشش آن از حضرت و بے نمایند - فدعا بنا و - پس طلبید آنحضرت آبی را - فتو ضا به پس و صو کرد - و مضمض - و آب و درین کردیم بعد از وضو از بقیه آب وضو - ثم صبه لسانی ادا و - پس برخت آن آب ما

برای تادیر نظر از چرم - و امرنا - و امر کرد و امر بر آمدن از نزد و س - فقال انرجوا - پس گفت بیرون آئید - فاذا ایتم  
 اهلکم - پس چون بپایید شما زمین خود را - فاکسر و انشکم - پس شکنید کلیسا س خود را - و انصحو امکانها بهذا المار - و بپاشید  
 و ترکیند جاس آن کلیسا را که شکنه آید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعه گردد - و انخذ و اما مسجد - و دیگر بد  
 آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجای می مسجد - قلنا ان البلاء بعید - عرض کردیم تا که شما از مدینه مطهره دور است - و احر  
 شدید - و گرما سخت است - و الماء یثقیل - و آب و رطوبت خشک می گردد و در هوای گرم و تشنگی خود کشیدن جامه خوب  
 را و کاغذ سیاهی را و جو من آب را - فقال ملوه من المار - پس فرمود آن حضرت افزون کنید آن تا از آب یعنی بریزید در  
 آبی دیگر - فانه لا یزید الا طینا زیر که بدستنی آن آب بقیه وضو که در اواده است زیاده نمیکرد و اند این آب را که بر روی  
 ریخته شده است باین آب و اگر برگشت و خوشی را یعنی هیچ نقصانی ندارد اگر آب دیگر میریزد برکت افزون میگردد و  
 نظر آن قوم در عالم اسباب افتاد و پرسیدند که آب در اواده بجزارت آفتاب خشک نگردد پس آن حضرت نیز تفسیر از همین عالم کرد  
 و اگر سکت می ماندند و فعل علم آن حضرت اکتفا میکردند بر سید آن آب تمام و کمال و هرگز آفتاب را راه تصرف در آن نمی بود  
 شک و نزد و تسبب در راه یقین و عالم قدرت سدر راه معقود است و الله علی کل شیء قدیر درین حدیث احتجاج تبرک  
 است ببقیه آب و خلوص و پس مانده آن حضرت و نقل آن ببلاد و مواضع بعیده مانند آب زمزم و آن حضرت چون در مدینه  
 میبود آب زمزم را از حاکم که می طلبید تبرک می ساختند و فضل و ارشاد او که علما و صلحا اند و تبرک با نوار انبیا هم برین تکیا  
 است - رواه النسائی - و عن عائشة - رضی الله عنها - قالت امر رسول الله - گفت عائشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 بنیاء المسجد فی الدوزیر آوردن مسجد در سراها و محله ها و قبایله ها اگر بقصد ضرر نباشد تا هر قومی در محله خود جماعت میکرد  
 باشد - و ان یثقیل و یطیب - و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجد ها و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاء  
 مومنان و نظیف و طیب بپا و ناما صفتا کرده شده اند - رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه - و عن ابن عباس  
 رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما امرت بتشیید المساجد - امر کرده نشده ام من از نزد خدا تعالی  
 به برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجد - قال ابن عباس گفت ابن عباس برای خبر دادن از فعل مردم بعد  
 از آن حضرت نظر بجاوت نفوس آدمیان - لترخفنا - هر آینه ترخف می کنید شما مسجد ها را - كما ترخفت البهائم و انهم  
 چنانکه ترخف کردند بهود و نصارے و ترخف در اصل طلا و کمال حسن چیزے را گویند یعنی نقش خواهند کرد و روی  
 اند و خواهند ساخت بطلا و بعض متاخران آن را تجویز کرده گفته اند که مردم خانه ها بشید و ترخف و طلا بسیارند اگر مسجد  
 بخشت و گل سادو بنا کنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید - رواه ابو داود - و عن انس قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی الناس فی المساجد - بدرستی که از علامات قیامت است که  
 تفاخر کنند بنا و مردم مسجد با و تحسین بنا و تزین و تفتیش و تطویل آن بطریق سمع و ریاء تا مردم مدح و ثناء ایشان گویند

رواہ ابو داؤد و النسائی و الدارمی و ابن ماجہ۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عرضت علی اجز  
امتی۔ عرض کردہ شد بر من و نمودہ شد مرا علمای امت من کہ بر آن ثواب ہی یابند۔ حتی القضاۃ فیہما الرجل  
من المسجد یاخض خاشاک و مکرو خاک کہ بیرون می آرد او را سر داز مسجد و قندری ایچہ در چشم و آب افندہ از خاک خاشاک  
و دیگر و در اینجا اشارتست کہ مسجد بشما چشم انسان است کہ آنرا می کشد و حایت وی از آن یابانند آب لال است  
از چشمہ حیات معنوی کہ بدان تیرہ می گردد و ہر کہ پاک دارد آن را از آن منظور نظر رحمت و سبب شرب صفوت گردد  
و عرضت علی ذنوب امتی۔ و عرض کردہ شد بر من گنایان امت من غلم اربابا عظم۔ پس ندیدیم هیچ گنہی بزرگ تر  
من سورۃ من القرآن۔ از فراموش کردن سورہ از قرآن۔ آیتہ۔ یا فراموش کردن آیتی۔ او تبہما الرجل تمسہما  
کہ داودہ شد آن سورہ یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد آن را و درین زجر و تشدید است۔ بر فراموش کنندہ قرآن بعد  
از یاد گرفتن و بعضی از علمای شیافعیہ آن را در کبار شمر وہ انداعا و نا اہلہ منہ۔ بر وہ الترمذی و ابو داؤد۔ و عن  
بریدہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بشر الشیاطین فی الظلم الی المساجد۔ گفت بریدہ بن اسمعیلی کہ صحابی مشہور است  
و بعد و پیغمبر بشارت دہ مرد و نگار از بار یکی با مسجد ہا۔ بالبور اقام یوم القیمۃ۔ بروشنائی تمام در روز قیامت پنج ست بقول  
حن عزوجل (فریم پس ہی بین ایدیم و با ہماتیم یقولون ربنا انکم لنا افر بنا)۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و در ہاہ این ماجہ عن علی بن  
سعد بن انس۔ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا راہتم الرجل یقادی المسجد و قیقکہ یبشیر  
مروی را کہ تعبد و تفقد میکند مسجد را و خبر بگیرد و از دستہ دلازمت می نماید اورا بجا فطرت شود و مرمت کردن و جاردندان  
و نماز گزاردن و بجا داشت مشغول شدن و فکر کردن و درس علوم و بی گفتن و اینہا اعلی و اعلی انعام تعبادانہ فاشیہ  
کہ بالا ایمان۔ چون کہے را بہ بینید کہ این چنین میکند پس گواہی و ہد و حکم کنید بقطع مراد را کہ وے مؤمن است۔ فان اللہ  
یقول۔ زیرا کہ خدا استعالی میفرماید۔ انما یعمر مساجد اللہ من آمن باللہ و الیوم الآخر۔ معمور میکند مسجد ہاے خدا را کہ کسیک  
ایمان آوردہ است بخدا و روز آخرت۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی۔ و عن عثمان بن طلحون قال۔ گفت  
عثمان بن طلحون۔ یا رسول اللہ! انک لثانی الاختیار۔ و مستوری وہ ما زاد خصی شدن تا از خطر زنا و خواطر آن باز  
رہیم۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیس منا من خصی نیست از ما و بر نفیہ و سنت ماکسبیکہ  
سازد دیگری را۔ لا اختصی۔ و نہ کسیکہ خصی شود از خود۔ لان خصا از امتی الصیام۔ بدرستی کہ خصی شدن است من روزہ  
داشتن است کہ بدان شکست شہوت طبعی و فطرنی حاصل نشود و خصوصاً در وقتیکہ اساک جوارح و اعضا و قوی از نامشروع  
و نامرغبات بآن ضم گردد۔ فقال۔ پس گفت عثمان بن طلحون۔ انک لثانی السیاحۃ۔ ازان کن ما را و دستوری  
بر رفتن و در زمین و گشتن در آفاق عالم۔ فقال ان سیاحۃ امتی الجہاد فی سبیل اللہ۔ پس گفت آنحضرت بدرستی کہ  
سیاحت است من رفتن است از ہاے جہاد و در راہ خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و گشتن در زمین و جہاد است



از براسه جهاد است باقی پیوده در زمین گشتن چیز نیست و در حدیث دیگر آمده است که لایساخته فی الاسلام - فقال -  
 پس گفت عثمان بن مطعون - انذرن لنا فی الترهیب - اذن کن ما را در ترهیب باینکه بعضی اهل کتاب بے کردند عزت  
 میکنند و مشاغل دنیا و لذات آن را با کلیه ترک میدادند و گردن زنان قتلخانه می گردیدند و از همه کس هم چیز یکسوی شدند و ایشان  
 را با سه پیم گویند و ترهیب در اصل از ترهیب است بمعنی خوف - فقال - پس گفت آن حضرت که - ان ترهیب الی الجلس فی  
 المساجد انتظار الصلوة - بدرستی که ترهیب است من شستن است در مسجد با انتظار نماز که از همه کس هم چیز دیگر اندیشه متوجه به  
 پروردگاری نشینند و آن ترهیب که رهبان می گردند چیز نیست و حاجت آن محمود و آن را نیز بستر می بردند - رواه فی  
 شرح السنه - وعن عبد الرحمن بن عایش - به تخانیه شین همه احتمالات است در صحبت وی و ابو حاتم گفته که هر که گفته است در  
 روایت وی سمعت رسول الله صلا کرده و الله اعلم - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت بنی - دیدم پروردگار خود را عز و  
 اگر این دیدن در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکالی ندارد و اگر در بیداری است چنانکه در روایت دیگر آمده است  
 پس این از خصائص آنحضرت است چنانکه در شب معراج بر قول مختار یا ممل است بدین مثالی تمثیل حق جل و علا بدان  
 مثال فی جن صورۃ - ورنیکو صورتی اگر این بیان صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است که تجلی بصفت جل  
 و لطیف و کرم بود و مطلق صورت بر صفت شائع است چنانکه گویند صورت حال چنین است و صورت مسئله این است و اگر بیان  
 حال خود نمیکند که من در آن وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال خود چون نباشد که وقت نشود خاص و  
 تجلی تمام و انعام عام بود - قال فیم تحکم الملائه الاعلی - گفت پروردگار تعالی و پر سید از من که در چه چیز خصوصیت می کنند ملائکه ملا  
 جماعت از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آن است که کدام اعمال است که فرشتگان و فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در  
 بر داشتن آن محبت قبول نمازعت و مسابقت می نمایند یا رشک می برند بر آدمیان در آن فضائل در غائب که با وجود ثنوات  
 جسمانی بدان مخصوص و تمیزی شوند - قلت - می فرماید آن حضرت که گفت من در برابر این سوال پروردگار - انت علم - تو دانای  
 که کدام است آن اعمال - قال - گفت آن حضرت - فوضع کفه بین کفنی - پس نهاد پروردگار تعالی دست قدرت و انعام خود را  
 میان دو شانه من کنایت است از تخصیص و بمنزله فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکه ملوک بعضی از خادمان خود کنند چون  
 خواهند که مخصوص گردانند ایشان را بمنزله قرب و افاضه نم - فوجدت بر دها بین ثمری - پس یافتن من سر می دست و دست  
 تعالی را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول از فیض بقلب شریف و حصول بر یقین و چون حصول این اثر  
 موجب حصول علوم و اتساع فیض آن بود فرمود فعلت بانی السموات و الارض - پس دانستم هر چه در آسمان با و هر چه در زمین  
 بود عبارت است از حصول تمام علوم جزوی کلی و احاطه آن - و تلاء - و خوانند آنحضرت مناسب این حال بقصد شهادت بر کمال  
 آن این آیت را که - و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض - و همچنین بنویم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة و السلام را  
 ملک عظیم تمام آسمانها و زمین را - و لیکن من المؤمنین - و تا آنکه گرد و ابراهیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات و توحید



و اهل تحقیق گفته اند که تفاوت است در میان این دو روایت زیرا که خلیل علیه السلام ملک آسمان و زمین را در جیب هر چه در آسمان و زمین بود حالی از ذرات و صفات و ظواهر و باطن همه را دید و خلیل حاصل شد مراد از حقین بوجوب ذاتی و وعدت غنی بعد از دیدن ملکوت آسمان و زمین چنانکه حال اهل استدلال و ارباب سلوک و حجاب و طالبان میباشند و جیب حاصل شد مراد از حقین و وصول الی الله اول پس ازان دانست عالم را و حقائق آن را چنانکه شان مجذوبان و مجربان و مصلوبان است و اول موافق است بقول ما را کیت شیا الار کیت الله بعد و ثانی به ما را کیت شیا الار کیت الله قبل و ثانی ما بینا - رواه الدارمی مسلا - روایت کرد این حدیث را دارمی از عبد الرحمن بن عایش که از تابعین است بطریق ارسال -

و الترمذی نحوه - و مر ترمذی را مانند این حدیث است با اختلاف در بعض الفاظ - عنه و عن ابن عباس و معاذ بن جبل - و از عبد الرحمن مذکور ما را ابن عباس و از معاذ بن جبل - و ترمذی - و زیاده کرده است ترمذی در حدیث این را که قال گفت پروردگار تعالی بعد از افاضه علوم و اعاده کرد سوال را که - یا محمد هل تدری فیم تحکم الملائ الا علی - ای محمد ایادری میانی که در چه چیز خصوصیت می کند ملائکه - قلت نعم - این بار گفتم آری می دانم در چه چیز خصوصیت میکنند - فی الکفارات خصوصیت میکنند در کفارات یعنی در اعمالی که سبب بخشیدن و پوشیدن گنا بان می گردند - و الکفارات المکت فی المساجد الصلوة و آن اعمال که کفارات گنا بان می شوند سه اند یک از آنها درنگ کردن در سجده بعد از نماز یا مشغول نذکردن عباد برای انتظار نمازهای دیگر - و آشی علی الاقدام الی الجماعات - دوم نیت برپا نیا نیتی پیاده نیت بیسوی جماعت های نماز - و

ابلاغ الوضوء فی المکاره - سوم رسانیدن وضو بحد کمال و اسباب او در احوالی که مکرره و ناخوش دارد و طبیعت از چنانکه حال مرض و سردی هوا - و من فعل ذلک عاش بخیر - و هر کس که بکند آن را از ننگانی می کند بشکی - و مات بخیر - و می میرد به نیکی و کان من خطیئته کیوم ولدته امه - و می گردد پاک از گنا بان خود همچو در روز زائیدن مادر او در او - و قال - و گفت پروردگار تعالی - یا محمد اذ صلیت نقل - ای محمد چون نماز بگذاری پس بگو و بخوان بعد از نماز این دعا را - اللهم انی اسألك فعل الخیرات - خداوند ابر رستیکم سوال میکنم ترا کردن نیکیها را - و ترک الشرکات - و گذشتن کارهای بد را که ناشایسته و ناآشنا اند در دین - و حب المساکین - و سوال میکنم دوستی مسکینان را که ایشان را دوست دارم من یا ایشان دوست دارند در مال یکی است چون ایشان را دوست دارم ایشان نیز مرا دوست خواهند داشت چه هر کس دوست دارد خود را دوست دارد و محبت یکی است در جانبین بر تو انداخته محبت محبوب است و محبوب محب - و اذا اردت لبا و کفنته - و چون خواهی بر بدن خود ابتلا و آزمایش و گمراهی در دین یعنی بلای بغرضی که بدان بیم زوال ایمان باشد - فاقضنی الیک غیر مفتون - پس بمیران مرا پیش از آنکه گرفتار فتنه شوم و عین و ایمان از دست دهم این دعا و امثال این برای تعلیم است و ترساندن ایشان است - قال - گفت پروردگار تعالی برائے زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم بعد از ازان که بیان کرد کفارات را یا گفت آن حضرت برائے زیادت بیان بامت محمول علم از جانب حق - و الدراجات - و علمهای

که آن قدر و مرتبه بندگان در درگاه حق بلند گرد و نیز سه اند - افشاء السلام - یکی فاش گفتن سلام یعنی ظاهر و پیداکفتن سلام بر آتش و بیگانه - و اطعام الطعام - دوم خوردن پدیدن طعام بسکینان و محتاجان و تصدق کردن بر ایشان و داد و دهانت نمودن ایشانرا - و الصلوة باللیل والناس نيام - سوم نماز گزاردن شب در حالتی که مردم در خواب باشند که آن بعد از و اخلاص نزد یک ترست و شغقت و ریاضت در آن بیشتر از شایسته است باستماع صفت نواضع وجود و عبادت بیت شرف و سجود دست و کرامت بسجود و هر که این هر دو ندارد و خودش باز وجود دهد لفظ نه الحمد سیف کما فی الصلح - و لفظ اینجست بر آن وجهی که در مصابیح است - لم اجده عن عبد الرحمن الا فی شرح السنه - نیافتم من آن را از عبد الرحمن بن عایشه مگر در شرح سنت که آن نیز تصنیف صاحب مصابیح است - وعن ابی امامه قال - گفت ابو امامه با بلی که مجاباتی است و ابو امامه از تابعین نیز هست مشهورترین صحابی است - قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة کلمه فها من علی الله کس اند که همه ایشان خداوند همان اند که واجب است بر خدا بجهت و عده و سه که تخلف نمیکند نگاه دار ایشانرا از فتنه و عیارت و ضرر آفت دنیا و دین - رجل خرج غازیا فی سبیل الله سیکه اذان سه کس مردی است که بیرون آمد قصد کننده غزاه در راه خدا - فهو ضامن علی الله - پس و سه خداوند ضمان است بر خدا - حتی یتوفاه میخلفه الجنة - تا آنکه بمیرد اندازد خدا پس راورد و او را در بهشت این سعادت دینی است - او پرده بانال من جریه یا نگردد اندازد از زنده با نچه یافته است از ثواب غزاه این نیز سعادت دینی است - او غنیمت یا بار گردد با نچه یافته است از مال غنیمت این سعادت دنیاست بر هر تقدیر سود و سعادت دنیایا دین حاصل است - و رجل اح الی المسجد و دردی است که رفته است بسوی مسجد فهو ضامن علی الله - پس می هم خداوند ضمان است بر خدا و واجبست بر خدا حفظ و رعایت و تقایت و اجر و ثواب می - و رجل خل بیته لسلام - سوم مردی است که در آمده است خانه خود را لسلام - فهو ضامن علی الله - پس وی نیز ضامن است بر خدا و در آمدن در خانه لسلام در معنی دارد یکی آنکه نزد آمدن در خانه سلام گوید بر اهل خانه و ضمانت و رانجا ب حصول خیر و برکت در و سه و در اهل خانه او است دوم آنکه لازم گیرد خانه را و بیرون نیاید از آن براس طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضمون در اینجا سلامت از آفات و فتن است و چون مراد دین و دینم اخیر ظاهر بود تصریح بدان نفی نمود - رواه ابو داود - و عنه و هم از ابی امامه است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج من بقیة متطهره کسبیکه بیرون آید از خانه خود بپهارت - الی صلوٰۃ مکتوبه - بسوی نماز فرض - فاجره کاجر الحاکم الحرم - پس اجزای همچو اجر کسی است که حج بر آورده است اجرام بپایه نماز مشینج است و در ضومش به با حرام و حیر تشبیه ثبوت اجر و ثواب است از وقت بر آمدن از خانه تا وقت باز آمدن بجای چنانکه در باب فضیلت حج و امتداد است نه مساوات در ثواب کج وجه یا این از باب الحاق ناقص کمال است از جهت مبالغه و در مغیب الا اجر بر قدر ثبوت است اگر چه نماز از جهت ذات اہم خارج است - و من خرج الی مسجد الفنی - و کسیکه بیرون آید بسوی نماز جانش تسبیح و تسمیه بعض نماز نقل نگارند - لا یغنیه الا ایه - در تعب و شغقت نه در آوردن اگر تسبیح ضعیفی خالص بقصد نماز بر آید بی ثواب

سمعه و یاد غرضی دیگر - قاجره کا جرم المعتر - پس ثواب آنکس بھی ثواب کسی است کہ عمرہ بجای آورد و عمرہ نسبت به حج بھی نماز نفل است نسبت بنماز فرض - و صلوة علی اثر صلوة لا لغویہا - و نمازی برپے نمازی دیگر کہ نسبت کلام بود و در دے - کتاب فی علین - علی است مکتوب در دیوان حفظہ یا در اعلی مراتب و اشرف آن است و کیفیت اندک علین نام مقامی است در آسمان ششم - رواہ احمد و ابو داؤد - و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما در کرم بر ریاض الجنۃ فار قنوا - و قتیکہ بہ گذرید شما بر غزار بادستانهای بہشت پس بچہ یہ قیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ و ریاض الجنۃ - و حیث ریاض جنۃ - قال المساجد - گفت ریاض جنۃ مسجد است کہ عمل در وی سبب در آمدن در ریاض جنۃ است قیل - پرسیدہ شد - و ما الرغ - و حیث چریدن یعنی حیث کہ می باید چرید - یا رسول اللہ قال سبحان اللہ و الحمد و لا اکملہ الا اللہ و اللہ اکبر رواہ الترمذی - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم یحسب بشیء فو حظه - کسیکہ بیاید مسجد را برای چیزے یعنی غرضی و کار دینی یا دنیوی پس بہان چیز نصیب اوست و حاصل وقت اوست مضمون این حدیث فرودے است از افراد انا الاعمال بالنیات - رواہ ابو داؤد - و عن فاطمہ بنت الحسین عن جدتها فاطمہ الکبری - رضی اللہ عنہا قالہا ہستیم است خواہر علی ابن الحسین زین العابدین زوج کردار حسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب و چون وفات یافت زوج او تزویج کرد عمر بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمہ صغری و دختر امام حسین از جدہ و سے کہ فاطمہ زہرا است رضی اللہ عنہم - قالت کان النبی رگفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل المسجد - چون ہی در آمد مسجد را - صلی علی محمد و سلم - صلوة میفرستاد بر پیغمبر و سلام یعنی میگفت صلی اللہ علی محمد و سلم یا اللہ صل علی محمد و سلم - و قال - وی گفت - رب اغفر لی و فو بی - خداوند ایمازم را گناہان مرا و بی گفتہ اللهم صل علی یا صلی اللہ علی و اللهم اغفر ل محمد از جهت تعلیم اوست است لفظی را کہ بدان حکم نمایند یا مناسبتی کہ ابن شہر آشوب را بصلوة و رحمت است و انکسارے کہ در اللهم اغفر لی است - و انفع لی ابواب رحمتک - و بکشا برادر ہاے مہربانی خود را و اذ اخرج - و چون بیرون می آمد آن حضرت از مسجد میگفت - صلی علی محمد و سلم و قال رب اغفر لی و فو بی و انفع لی ابواب فضلک رواہ الترمذی و احمد و ابن ماجہ و فی روایتہما - و در روایت احمد و ابن ماجہ اینچنین آمدہ است کہ - قالت - گفت فاطمہ رضی اللہ عنہا - اذا دخل المسجد چون ہی در آمد آنحضرت مسجد را - و کذا اذا اخرج - و همچنین دقتیکہ بیرون می آمد - قال - میگفت - بسم اللہ و السلام علی رسول اللہ بدل - بجایے صلی علی محمد و سلم - و قال الترمذی لیس سنادہ متصل - و گفتہ است ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل - و فاطمہ بنت الحسین لم تدرک فاطمہ الکبری - و فاطمہ و دختر امام حسین و ریانہ است فاطمہ بزرگ را چہ امام حسین در وقت وفات فاطمہ زہرا بہشت سالہ پیش بنزد پس البتہ راوی درین متحرک است و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده قال بنی رسول اللہ - بنی کر و پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم عن تشارف الاشجار فی المسجد - از خواندن شہاد در مسجد مراد شہاد در رویا بطلان است کہ خواندن آن نام شروع است خصوصاً در مسجد

که مکان طاعت و عبادت است اما شکر که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعمت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تابان می  
رضی الله عنهم و مواظبت و نصاح باشد بر همه حال در همه جا محمود و مستحسن است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان  
که در سجده می و سجود دشمنان و می گفت در مسجد منبر برپا می کرد و میفرمود که روح قدس تا میایدی کند حسان را مادام  
که نخاصمت و مدارضت میکند از پیغمبر خدا - وعن النبی والاشترافیه - و نهی میکرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر مساوات  
دنیا و عیسوی قیاس است - وان یخلق الناس یوم الحجة قبل الصلوة فی المسجد - و نهی کرد از حلقه کرده نشستن مردم روز هجرت پیش  
از نماز در مسجد اگر چه برای مذکره علم و مشغولی ذکر باشد و در بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تخلق مخالف جهت اجتماع  
مصلیان است دیگر آنکه اجتماع بر سه نماز جمعه کار بزرگ است که تا ازان فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر  
گنجایش ندارد و تخلق پیش ازان موهم غفلت ازان است و باین وجه نهی مخصوص تخلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه  
در وقت انصاب و اشتغال باستماع خطبه و توجه بآن سنت و باین وجه در ادنی از تخلق نزد خطبه نباشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزی  
میباشد و در سوم تحویمی - رواه ابو داود و الترمذی - وعن ابی هريرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
علیه وسلم اذا رايتهم من بیع او بیع فی المسجد چون ببینید کسی را که میفروشد یا میخرد در مسجد - فقولوا له پس بگوید - لا اله الا الله  
تجار تک - سودمند نکرد اند خدا تعالی سود اگر می ترا - واذا رايتهم من بیع فیه ضلالة - چون ببینید کسی را که میخرد و میفروشد  
را - فقولوا له و اما علیک - پس بگوید باز نگرداند و زساند آن را خدا بیخالی بر تو - رواه الترمذی والداری - وعن  
حکیم بن حزام - بجای مملکت مکسوره و زاس برادر زاده ام المؤمنین خدیجه هست و لاوت پیش از عام الفیل است بنبره  
سال و عمر او صد و بیست سال بود و شصت در جاهلیت و شصت در اسلام از اشرف قریش و فعلیانی قوم است باقی  
احوال وی در جای دیگر ثبت یافته است - قال بنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یستقوا فی المسجد نهی کرد آنحضرت از  
طلب مقاص کردن و کشتن قاتل در مسجد - وان یبینه الاشار - و از خواندن اشعار در مسجد - وان تقام فیه الحودود - و برپا کردن  
حد مثل حد زنا و حد شرب و جز آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت حد و مقاص زون و کشتن بیرون مسجد کنند - رواه ابو داود  
فی سننه - روایت کرد این حدیث را ابو داود و حسن خود - و صاحب جامع الاصول فی عین حکیم - و روایت کرد صاحب  
جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بنی نسبت ابن حزام و ظاهر آن است که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود وجه حکیم از صاحب  
یکی همین حکیم بن حزام است دیگر حکیم بن معاویه التیمی است و در صحبت وی اختلاف است و الداعلم فی المصباح بن  
حابر - و روایت کرد در مصباح از جابر و بن در اصول یافته نشده است - وعن معاوية بن قرة عن ابیه تابعی عالم  
عالم ولادت او یوم الجمل ذکر کرده و در ابن حبان در ثقات دریافت هفتاد و تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود  
در روایت می کند از سه قتاده و شبیه و اعش و جز ایشان - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ایتین از سخن  
معاویه بن قرة از پدرش قرة یعنی قات و تشدید را روایت کرد که آن حضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت -

یعنی البصل والتموم۔ این تفسیر از رادی است کہ گفت مراد این شجر تین پیاز و سیر است۔ و قال۔ و گفت آن حضرت من اکلمہا فلا یقرن مسجدنا۔ کہ یکہ بخورد آسنار این باید کہ نزدیک نیاید مسجد ما را مبالغہ است و مراد آمدن سجدہ کہ نزدیک بآن نگوید و چہ جای در آمدن۔ و قال ان کنتم لابد اکلہا۔ و گفت آن حضرت اگر ہستید شما ناچار خوردہ این دو درخت۔ فامینوہما طجھا۔ پس ہمراہ نیندی و در کیند بوی آنرا را بہ بخن و سابقاً معلوم شد کہ ہر چہ بوی بد دارد از ماکولات و جز آن داخل است درین حکم و مراد بہ مسجد عام تراست و مخصوص مسجد نبوی نیست و محاس و مجامع غیر ہر بن قیاس نہ۔ رواہ ابو داؤد و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الارض کلما مسجد۔ زمین ہمہ حکم مسجد دارد کہ نماز در وی جائز است بی کراہت۔ الا المقبرۃ والحمام۔ مگر مقبرہ و حمام اما مقبرہ از جهت آنکہ غالب در وی قذارت و نجاست و زہمت است و دیگرہ از مکرورہ ہا از نجاست و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکے نیست و کراہتی نہ و بعضی بر آنند کہ نماز در مقبرہ مکروہ است مطلقاً از جهت ظاہر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد و اگر نہ حکم مقبرہ دارد اما حمام از جهت آنکہ محل کثف عورات و مادی شیطانی است۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و الدارمی۔ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یصلی فی سبۃ مواطن۔ نہی کرد آن حضرت از نماز گزاردن در سبقت جا۔ فی المزبلۃ۔ یعنی با وضو آن جا سیر گریں انداختن و زبل بکسر زای سگریں و دیگر نجاسات در حکم آن است بلکہ بعضی سخت تر از آن۔ و المجمرۃ۔ بحجم وزای و در جای فرج کردن چو انا از جهت محاذات نجاسات۔ و المقبرۃ۔ و در مقبرہ چنانکہ گذشت۔ و قارعۃ الطريق۔ و در میان راہ کہ جای پاکوب مروم است کہ می گزارند از آن از جهت شغل خاطر بہ گزارندگان و تنگ کردن جاے برایشان و نیز اگر مروم بی ضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ایشان را ضرورتے باشند مصلی بزدہ کاری شود۔ و فی الحمام۔ و در حمام چنانکہ گذشت۔ و فی مواطن الابل۔ و در جاے نشاندن شتران نماز در میدان ایشان تشویش راہ نیابد۔ و فوق ظہر بیت اللہ و بیت خاندہ کعبہ از جهت تاویب۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ۔ و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا فی مزالیق الغنم۔ بگزارد نماز در جاے نشستن گوسفندان۔ ولا تصلوا فی اعطان الابل۔ و مگزارد در نشستگاہ شتران بجهت آنکہ مذکور شد کہ تنفر شتران موجب تشویش است بخلاف گوسفندان کہ متفرس نہ اند و تشویش نہی رسانند۔ رواہ الترمذی۔ و احتلاف کرده اند در آنکہ نہی بر اے تحریم است یا تنزیہ و بر ہر تقدیر علت نہی نہ است کہ مکان نجس است و الا جائز نباشد و اما کن نجسہ منحصر نیست در آن و نیز برین تقدیر ظاہر آن بود کہ می گفتند نہی کرد از گزاردن نماز در مکان نجس بلکہ علت ہمسائی نجاست و قرب دوستی است کہ اگر بساطے گسترده باشند و بالائے سجادہ ناکند نیز مکروہ است۔ و عن ابن عباس قال لعن رسول اللہ۔ گفت ابن عباس لعنت کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از اوقات المقبور۔ زنانہ کہ زیارت کنند قبر ہا را بدانکہ آن حضرت در ابتدای حال منع کردہ بود از زیارت قبر

مردان را و زنان را پس از آن رخصت کرد و فرمود منی میگویم شمارا از زیارت قبور اکنون زیارت بکنید آنها را پس بعضی میگویند که این رخصت شامل است مردان و زنان را اگر چه بعضی دیگر ذکر و واقع شده چنانکه عادت شرع است و در اغلب حکام که خطاب بمردان میکنند و زنان نیز داخل اند و مردان و بعضی گویند رخصت مخصوص مردان است و زنان باقی اند بر نمی آید از جهت کثرت جمیع و نحوه گرمی و این حدیث اگر بعد از رخصت مردان است چنانکه ظاهر است موید این قول است و همچنین علیها المساجد و السرى - و نسبت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسانی را که میگیرند بر قبور مسجد یا ریحی سجده برندگان بجا قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و کسانی را که میگیرند چنانکه اعمار بر قبور بقصد تعظیم و نزد بعضی حرام است اگر چه بقصد تعظیم باشد از جهت اسرار و بعضی مال و بعضی گویند که اگر آن جاری بگذرد مردم باشد یا در سایه چراغ کاری میکند باشد چنانکه از جهت صورت چراغ گرفتن بجهت قبر نیست بلکه بجهت کار و دیگر است که قبر در آن منقول نیست - روه ابو داود و الترمذی النسائی و عن ابی امامة قال ان جبرائیل الیهود سال البنی - گفت ابو امامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم ای البقیع خیر - که امین از جا با بهتر است و این متفقین سوال از بدترین بقعه یا نیز هست کما لا یخفی - فسکت عنه - پس خاموش ماند آنحضرت از جواب این سوال - و قال - و گفت آن حضرت - اسکت حتی یجی جبرئیل - خاموش میباشم تا آنکه بیاید جبرئیل - فسکت - پس خاموش ماند آن حضرت تا آمدن جبرئیل - و جاء جبرئیل - فآخذ جبرئیل علیه السلام فی ال - پس پرسید آنحضرت - فقال ما السؤل عننا با علم من السائل - پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقیع که که ام کی از آنها خیر است و انما تر از سوال کننده یعنی من هم بیندازم که بهترین بقعه با کدام است چنانکه شما میدانید - و لکن اسأل ربی - ولیکن میپرسم پروردگار خود را - بتبارک و تعالی ثم قال - پیتر گفت جبرئیل حیا محرابی و نوت من الله ولوا - من نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که - ما د نوت منه قط - نزدیک شده بودم و در مدت عزرا از آنجا هرگز - قال - گفت آنحضرت - و کیف کان - و چگونه بود آن نزدیکی تو از احد تعالی - یا جبرئیل قال - گفت جبرئیل - کان هنی و بین - بود میان من و میان خدا - سبعون الف حجاب من نور - هفتاد هزار پرده از نور من نور از جهت آن گفت که جبرئیل بروحان نیست آن جا حجاب ظلمانی و جسمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب نسبت بمخلوقات است نه نسبت بمخالفات و حق سبحانه و تعالی نسبت محجوب بندگانش چنانکه حجاب آفتاب نسبت باعمی که محجوب است نه آفتاب و حجاب خلق از خالق و توهم است ظلمانی و نورانی روحانی و آدمیان بعضی محجوب اند برویت نعم از نعم و بعضی برویت اسباب او سبب و بعضی برویت شرف او مباحه با محرمه و دیگر حجابهای طبیعی و نفسانی و ملائکه و بعضی از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی و صفات و افعال حق و در بیان محجوب اند بنور مهابت و عظمت و کبر یا وجلال و قدس و بیست بدر در همه پرده های خیال و نه مانند سربنده الاجلال و با جمله صفات پرده ذات اند و از اینان علی قلبی هم از این قبیل است و تجلی نسبت بذات اقدس بپرده نیست و اگر پرده نباشد کائنات همه بنور ذات سوخته گردد و بیست است از پس پرده گفت و گوی من و نوبه چون



پرده بماندند تو مانع و نه من به روزه ازین منته در اول کتاب نیز گذشته است و الله اعلم پس جبرئیل میگوید که بنهایت مرتبه قرب رسیدم و از حق سبحانه پر رسیدم - فقال - پس گفت وی سبحانه - شر البقاع اسواقها - بدترین جایها بازار است و خیر البقاع مساجد - و بهترین جایها مسجد است - رواد ابن حبان فی صحیح عن ابن عمر - روایت کرد این حدیث را ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر در اصل کتاب برین موضع بیان است

**الفصل الثالث** عن ابی هريرة رضي الله عنه - قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول - گفت ابو هريره شنیدم آن حضرت را که میفرمود - من جاء مسجدی نهرا - کسیکه بیاید مسجد مرا که این مسجد عظیم الشان واضح البرهان است و مساجد دیگر تلخ و دس و فرع و سخته خواهند بود درین حکم - لم یأت الا نجر نجله او علیه - نیاید مگر برای کاری که خود بیاموزد یا بیاموزاند و دیگری را و نماز و ذکر و اعتکات نیز همین حکم دارند و تحصیل تعلم از جهت اظهار فضیلت است - فهو بمنزلة الجاهل فی سبیل الله - پس آن کس در اجر و ثواب بسبب مجاهده نفس همچو کسی است که جهاد میکند در راه خدا - و من جاء غیر ذلک - کسیکه بیاید برای کاری دیگر جز امر خیر همچو لهو و لعب و عبث و مریه - فهو بمنزلة الرجل یفطر علی متاع غیره - پس آن کس همچو مردیست که می خورد و بجات متاع دیگری که این مرد آن متاع ندارد و حشرت بخورد این کس نیز در آخرت چو ثواب آن کس که درین مسجد خیر کرده است می بیند حشرت بخورد و متاع میگرد که چه ازین دولت محروم ماند - رواد ابن ماجه و البیہقی فی شعب الایمان و عن الحسن مرسل قال قال رسول الله - روایت است از حسن بصری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یاتی علی الناس زمان - می آید بر مردم زمانی که - یکون حدیثیم فی مساجد هم فی امر دنیا هم - میباشند گفت و گوهای ایشان در مسجد های ایشان در کارهای دنیای ایشان - فلا تخالسوهم - پس هم نشینی نکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگر چه همزمانی نکنید و فلیس تفهم حاجته - پس نیست مرخدا می توانی را در ایشان حاجت کنایت است از بیزار می حق از ایشان و عدم اعتنا و مبالغات با ایشان و بر آمدن ایشان از عهد و پناه و دایمی توانی منزه است از حاجت - رواد البیہقی فی شعب الایمان - این حدیث دلالت دارد بر کراهت سخن و بنیاد مسجد ها و اخبار و آثار و رزم کلام و دنیا در مسجد و منع ازان بسیار آمده است و یاما که مراد آن خواهد بود که عبث و لایمی باشد بسیار باشد بسیار فاحش و غلیظ باشد و لایک کلمه و دو کلمه که درین مرتبه تنها داخل آن نخواهد بود و در خلق شریف آن حضرت صلعم آمده است که بعض صحابه می گفتند بود آنحضرت که چون باز در طعامی کردیم ذکر میکرد آن را با ما و چون دنیا ذکر میکردیم ذکر میکرد آن را با ما و غالب مجلس شریف در مسجد بود و الله اعلم - و عن السائب بن یزید صحابی بنی غیر است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود و سهفت ساله بود روایت میکند از پدر خود از ائمه اربعین حلیف بنی امیه بنی عبید الشمس - قال كنت نائما فی المسجد - گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد بنوی - محض بنی رجل - پس زود رنگ یزه میزد - فظننت فاذا عمر بن الخطاب - رضی الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم عمر بن الخطاب حاضر است فقال ادع ابی فأتی بنی - پس گفت عمر بر بنی را این دو کس را اشارت کرد و پدر و دگر نشست بودند در مسجد سخن میگردند و از بلند

فحکمہ بہا۔ پس آرد و من نزد عزرائل ہر دو مرد را۔ فقال ممن اتما۔ پس گفت از کدام جماعہ اید شما۔ اوسن این اتما۔  
 یا گفت از کجا اید شما شک را سے است۔ قال من اهل الطائف۔ گفتند آن دو مرد از اہل طائف ایم نام جاے  
 مشہورست از زمین حجاز سہ مرحلہ از کہ و قبر ابن عباس در آن است۔ قال۔ گفت عمر رضی اللہ عنہ۔ کو گفتا من اہل  
 المدینہ۔ اگر می بودید شما از اہل مدینہ یعنی سے شما ختید حرم مسجد شریف را یا مردم غریب نمی بودید متحق عفو و  
 شفقت۔ لا وجہ لکما۔ ہر آئینہ در دناک می گردانیدم و می دو م شمارا۔ ترجمان اصواتکما فی مسجد رسول مدہ بلند  
 می گردانید آوازهای خود را در مسجد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری۔ ازین جا معلوم میشود کہ بلند گردانیدن  
 آواز در مسجد نہ ادب است خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کہ مقام خاص و محل در و نور و حضور است  
 و در بحث علم کہ آواز بلند کرد در خستی است۔ وعن مالک قال قال بنی عمر رحمۃ فی نایبہ المسجد۔ روایت است  
 از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی اللہ عنہ قضای در یکین مسجد تسمی البطلان نامیدہ شد آن وجہ را بطحا  
 بعلم بافتح طایبہ زمین سگرزہ۔ وقال۔ و گفت در بیان سبب بنا کردن این وجہ۔ من کان یبیدان بلیطہ۔  
 کہ یکہ خواہد غوغا کند در گفتگو با مردم و لفظ الغین معجمہ و طائے مہملہ مفتوحین بانگ و خروش۔ اوینشد شعرا بجاوند  
 شورا۔ اوینہ منع صوتہ۔ یا بلند گردانند آواز خود را فیخرج الی نذرہ الرحبہ۔ پس باید کہ بیرون و در مسجد ورود  
 بسوئے این وجہ۔ رواہ فی الموطا۔ روایت کرد این حدیث را مالک در موطا کہ نام کتاب ادب است۔ وعن  
 انس قال راہی البنی۔ گفت انس دید پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نمازہ فی القبلہ۔ نمازہ را در دیواری کہ در جانب  
 قبلہ مسجد بود و نمازہ بعنہ لون براق کہ از خلق بر آید و آن را نخل غیر گویند۔ فشق ذلک علیہ۔ پس دشوار آمد آن بران  
 حضرت حتی رمی فی وجہہ فقام محکمہ بیدہ۔ تا آنکہ دیدہ شد اثر ناخوشی در روی مبارک و پس برخاست آنحضرت  
 و ناچاکہ نماز می کرد پس مالید و تراشید نمازہ را بدست مبارک خود۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ان احکم اذا قام الی  
 الصلوۃ۔ بدستیکہ یکی از شاہون بالیثہ لبسوی نماز۔ فانما ساجی ربہ۔ پس مناجات نمیکند و نماز نمی گوید مگر پروردگار  
 خود را۔ و ان ربہ بینہ و بین القبلہ۔ و بدستیکہ پروردگار او تعالی و تقدس میان او و میان قبلہ است بسبب توجہ حضور  
 او بجانب حق۔ فلایسر قرن احکم قبل قبلہ۔ پس باید کہ براق نیکند یکے از شاہ جانب قبلہ بحسب رعایت ادب۔ لکن  
 عن یسارہ۔ ولیکن باید کہ بفکنند براق بجانب چپ خود۔ او تحت قدمہ۔ یا بفکنند زیر پای خود۔ ثم انصرف رواہ  
 فیصق فیہ۔ پس اگر گفت آن حضرت گوشہ رواے خود را پس براق افکند در دے۔ ثم رد بعضہ علی بعض۔ پس  
 باز گردانید پارہ زرد را بر پارہ دیگر یعنی مالید بجامہ۔ فقال انفعیل بکذا۔ پس گفت یا بکنہن و گفتہ اند کہ اگر در مسجد  
 است البتہ بکنہن کند و در غیر مسجد اختیار دارد کہ در جانب چپ بنید از دیوار یا چنانکہ گذشت۔ رواہ البخاری۔ وعن  
 السائب بن خالد ہوزجل من اصحاب البنی۔ و سائب بن خالد مروی است از یاران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ گفت

او ابو جبریل است مدنی است و عامل عمر بود رضی اللہ عنہ برین - قال - گفت سائب کہ - ان رجلا ام قوا - سروی امامت  
 کرد قوی را بمضیق فی القبلة - پس بصفاق کرد در جانب قبلہ اگر در مسجد بود و گراست سخت تر بود و اگر در مسجد نبود گراست سبب  
 ترک و بقیہ باقی است - و رسول اللہ - و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بنظر - میدید آزا - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر  
 خدا صلی اللہ علیہ وسلم مقدمه - مرقوم اورا کہ امامت ایشان میکرد - چین فرخ - نہنگام کہ فانی شد از امامت سلاصلی اللہ  
 امامت کنند این مرد و شرا لید ازین - فاراد بعد از لک ان یصلی لہم - پس خواست آن مرد بعد از ان کہ امامت کند  
 مر این قوم را مقنوعه - پس باز داشتند اورا از امامت کردن - فاجزوه بقول رسول اللہ - و چون وی بپیشانی رسید  
 خبر دادند اورا بگفتہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - کہ فرموده بود امامت نکند وی و شرا - فذکر ذلک رسول اللہ  
 ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر اورا از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم - کہ آیا در واقع منع  
 کرده مارا از امامت کردن - فقال ثم - پس گفت آنحضرت آری منع کرده ام - و حسبت انه قال - و گمان میکردم کہ آنحضرت گفت  
 باین مرد و بیان سبب منع از امامت - انک قد اذیت اللہ و رسولہ - بدرتیکہ تو ای مرد از ار کردی خدا را و رسول خدا را با یادگار  
 منی عنہ و خدا در نماز و در مسجد بپاکی کردن جانب قبلہ و رواجہ ابو داؤد - و عن معاذ بن جبل قال - بروایت است از  
 معاذ بن جبل کہ - اجلس عنہ رسول اللہ - باز داشته شد از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ذات غد اة عن صلوة الصبح - در  
 یک وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت مقنوعه بیرون نیامد حتی کہ نماز تراویح عین انس - تا نزدیک بودیم ما کہ پیغمبر  
 آن کتاب را اطلاع کرده - فخرج مسرعا پس از پیرون آمد از خانه شتابان - فثوب بالصلوة پس تکبیر بر آورد و شرا بر وی  
 نماز ففعل رسول اللہ - پس نماز گزار و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و بخور فی صلوة - و سبک و شتاب بگزارد نماز و از جلال  
 عادت شریعت در نماز بامداد - فلما سلم و عا البضوة - پس چون سلام داد خواند با و از بلند - فقال لنا - پس گفت مارا  
 علی مہ افکم کیا انتم - بر جای خود باشید و در جایہا کہ صفہا بنشینید بر اسے نماز چنانکہ مستقیم بنشینید - ثم الفعل البیان  
 برگشت آن حضرت از نماز و روضے بجانب ما - ثم قال اما انی ساحدکم ما یجسی عنکم البعدا لیسر گفت اگر گاہ باشد بدرتیکہ  
 من خبر دهم شمارا کہ چه چیز باز داشت مرا از شما درین بامداد - انی تحت من اللیل - باین رست کہ بدستی من رخاستم بامداد  
 از شب چنانکہ عادت بود در رخاستن از بر اسے نماز انجد - فتوحات پس صو کردم - و صلیت ما قدر لی - و بگزاردم از  
 نماز انچه تقدیر کرده شد برای من و خدا خواست - فغست فی صلو تی - پس خواب کردم در نماز و تواس بضم نون گرانی  
 اول خواب کہ آن را بفارسی بگی گویند چنانچه فرمود - حتی انتقلت - تا آنکہ گران شدم و این لفظ صریح است کہ این رست  
 در خواب بود و در روایتی آمده کہ فاستیقظت پس بیدار شدم و این دلالت دارد بر آنکہ بعد از بیدار شدن از ان  
 خواب بود و اللہ اعلم - فافلا نابری - پس ناگاہ می بینم من کہ یا بر در و گار خودم - تبارک التالی فی آسن صورتہ در یک صفی  
 و حالتی بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکہ در فصل دوم گذشت - فقال - پس گفت بر در و گار تالے - یا محو قلت

[illegible]

را یعنی بخاری را ازین حدیث که چه حال دارد و فقال پس گفت محمد بن اسماعیل بخاری - هذا حديث صحيح - وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال كان رسول الله - ﷺ - يود ينسج خده صلى الله عليه وسلم يقول اذا دخل المسجد ليكففت وروفت در آمدن مسجد این کلمات را - اعوذ بالله العظيم - بجاه مجویم بخدا بزرگ - و بوجه الکرم - و بذات پاکتی که جامع بزرگیاست و گفته اند که هر کرا یکرم وصف کردی گویا همه صفات کمال وصف کردی - و سلطانه الباقیم - و سلطنت و قهرمان وی که قدیم است - من الشیطان الرجیم - از شیطان گسار کرده شده - قال گفت آنحضرت - فاذا اذناک پس چون بگویند کسی این کلمات را از دور آمدن مسجد - قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم میگردد شیطان نگا بدشمن شد این بنده از شیر من تمامه روز - رواه ابو داود - وعن خطای بن سبار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عطار بن بسیار که از مالکین است و مشایخ عارف کبار ایشان است گفته اند که هرگز نیست یو لاشی ام المؤمنین میبوت مات منه از لیج و تسعین بر قول شمر و هو ابن لزیج و ثمانین گفت که گفت آن حضرت صلعم - اللهم لا تجعل قبری و ثنایقبد - خداوند اگر داند آن قبر مرا مانند بتی که پرستیده میشود - اشته عتق الله علی قوم اتخذوا قبورا انبیاءهم مناجده سخت شد یا سخت با دشمن خدا بر روی که گفت قبر نامی پیغمبران خود را مسجد باز روی که سابقا معلوم شد - رواه مالک - و عن معاذ بن جبل قال قال النبی صلی الله علیه وسلم سجد الصلوة فی الخیطان - بود آنحضرت که در وقت پیش از نماز در خیطان - قال بعض روایة - گفته بعضی از روایان آنحضرت در بیان مراد خیطان یعنی البساتین میخوانند از خیطان بساتین را در خیطان در اصل جمع حالت است بمعنی دیوار که احاطه میکند موضعی را و بمعنی بستان می آید بجهت احاطه دیوار با بومی - رواه الترمذی و قال - روایت کردی حدیث را از ترمذی و گفت - هذا حديث غریب - این حدیث غریب است - لا تعرفه الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر - نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث حسن بن ابی جعفر - قد ضعه یحیی بن سعید و غیره تحقیق ضعیف گفته ادراکی بن سعید و غیر وی از بعضی آن حدیث و گفته اند که حسن بن ابی جعفر شباب است در روایت حدیث و منکر الحدیث است و یحیی بن سعید که از نقادان حدیث است از وی روایت نمی کرد و ابو خاتم گفته که حسن سجاد الدعوات بود و یحیی بن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد از صناعت حدیث و حفظ آن بوی غفلتی و بوی راه یافت و الله اعلم - و عن الحسن بن مالک قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الرجل فی بینه صلوة منساة مرد در خانه خود برابر است و محسوب است بیک نماز و صلوة فی مسجد القباکلمس و عشرین صلوة - و نماز وی در مسجد محکم محسوب است بیست و پنج نماز - و صلوة فی المسجد الذی یجمع قریة نجساة صلوة و نماز وی در مسجدی که جمیع گزافه میشود در وی بیایا بعد نماز - و صلوة فی المسجد الاقصی - و نماز وی در بیت المقدس - بحسین الف صلوة - بر پنجاه هزار نماز و در بعضی نسخ بالف صلوة هزار نماز و بعضی از علما نوشته اند و بر ادلی که صواب همین است - و صلوة فی مسجدی بحسین الف صلوة - و نماز او در مسجد من بر پنجاه هزار نماز است - و صلوة فی مسجد الحرام باثنت الف صلوة - و نماز او در مسجد حرام بصبر هزار نماز - رواه ابن ماجه - و عن ابی ذر قال قلت - گفت ابو ذر گفتم یا رسول الله

ای مسجد وضع فی الارض اذل - کدام مسجد است که نهاده شده و بنا کرده شد و زمین نخت - قال مسجد الحرام - گفتن نخستین مسجدی که بنا کرده شده است و زمین مسجد حرام است که کعبه معظمه است - قلت ثم ای - گفتن بعد ازان کدام مسجد است که نهاده شده است قال - گفت آنحضرت - ثم المسجد الاقصی - بعد ازان مسجد اقصی است - قلت کم مبنیا - گفتن چند مرتبه است میان بنای این دو مسجد - قال اربعون عاما - گفت چهل سال - ثم الارض لک مسجد - پستتر زمین تمام تر مسجد است یعنی حکم مسجد دارد که جائز است نماز و روزهی چنانکه فرمود - فحیث ما ذکر کتاب الصلوة فصل - پس هر جا که در باب نماز و برسد وقت نماز پس بگذارد نماز را متفق علیه - و این جائز نکال آورده اند که بانی کعبه ابراهیم است علیه الصلوة والسلام و بانی بیت المقدس سلیمان علیه السلام و میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون گفت جواب داده اند که ابن جوزی گفته است که اشارت در حدیث بادل بنا نهادن این دو مسجد و نیست ابراهیم نخستین کیسکه بنا کرده کعبه را و نه سلیمان نخستین کیسکه بنا کرده بیت المقدس را زیرا که تحقیق روایت کرده شده است که اول کیسکه بنا کرد کعبه را آدم بود پس ازان عشر شدند اولاد او و زمین پس تواند که بعضی از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را نهاده باشند پس ازان بنیاد نهادن ابراهیم کعبه را شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که تحقیق یافتیم شاهده برای این سخن زیرا که ابن هشام در کتاب الیتمجان گفته است که چون بنا کرد آدم کعبه را امر کرد او را پدر و دروگارتا سلسله بسیر کردن بسوی بیت المقدس و بنا کردن آن پس بنا کرد آن را و عبادت کرد و در سب و بنای آدم کعبه را خود مشهور است و برین تقدیر فاصله چهل سال بعد بنا شد کذا فی بعض الشروح والله اعلم

### باب الستر

ستر پوشیدن و مراد اینجا پوشیدن عورت است که از ستر الخط نماز است و مؤلف درین باب حدیث آورد و در لباس ها که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و صحابه نماز در آن کرده اند و آنچه کرده است در آن نماز قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت

الفصل الاول عن عمر بن ابی سلمة در روایت است از عمر بن ابی سلمة مخزومی قرشی که ربیب آن حضرت بود پس از سلمه صحابی صغیر است ولادت وے در ارض حبشه است و در سنه ثانیه از هجرت و در وقت وفات آنحضرت ۸ ساله بود و اگر گفت ازان حضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبدالملک سنه ثلث و ثمانین قال ربیب رسول الله - گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم صلی فی ثوب واحد نماز میکرد و در یک جامه که روا است مشتمل به - در حالیکه اشمال کننده بود آن حضرت بآن جامه دنی بیت ام سلمه - در خانه ام سلمه و صورت اشمال آنست که طرقت است از جامه که بر دوش راست است از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ بنید از دو طرف چپ که بر دوش چپ است از زیر دست چپ گرفته بر دوش راست بنید از دست بر بند و هر دو طرف را بر سینه و غالباً احتیاج به بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیر است که گوشه های جامه دراز نباشد و بیم داشتند بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج به بستن بنا



چنانکه از لباس فقر آن عین ظاهر میگردد و در این باره بعضی شارحان این قید واقع نشده و اشتغال التوجه نیز  
گویند ما خود از و شاح بمنی جاهل که در گردن اندازند - و اصحاب طریقه علی عاتقیه - در حالتی که نهند بود هر دو طرفت جا  
را بر دوش خود چنانکه تصویر کرده شد متفق علیه - وعین ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
لا یصلین احدکم فی الثوب الواحد - باید که نمازنگار و یکی از شما در یک جامه که بیس علی عاتقیه منتهی نیست بر هر دو  
دو ازان جامه چیز بهمان طریق که در معنی اشتغال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت این نبود و بایدست  
گرفته بجگاه ندارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر سر عورت حالت  
نماز درست است نزد ائمه و ثلثه و جمهور علما الا نزد امام احمد و بعضی سلف نظر بظاهر این حدیث متفق علیه - وعنه - قال  
سمعت رسول الله - و هم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - من صلی فی ثوب واحد  
خلجی الخلف بین طرفیه - کسیکه بگذارد در یک جامه نماز پس باید که مخالفت کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت  
اشتغال گفته شد - رواه البخاری - وعین عاتقیه رضی الله عنهما - قالت صلی رسول الله - گفت عاتقه نماز  
نگزارد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فی جمیعته لها اعلام - و خمیصه که مراد از علمها بود خمیصه جامه از خز یا صوف سیاه  
علم دارد و اگر سیاه و علم دارد بود و خمیصه نگویید - فطر الی اعلامها نظره - پس نگاه کرد آن حضرت بجانب علمها فی که آن خمیصه  
را بود و یک نگاه کرد فی - فلما انصرف قال - چون برگشت آن حضرت دفاع شد از نماز گفت - او بود خمیصتی نهاده اسے  
ابی جهم بر این خمیصه را پیش ابی جهم که صحابی مشهور بود و معمر بود از پیران قریش و این خمیصه را وی بخد مت هدیه آورده  
بود و چون آنحضرت را علمهای وی ناخوش آمد باز پس فرستاد و فرمود که این خمیصه را نزد وی ببرید - و انونی بانجامه ابی جهم  
و بنیاد بر این من انجامه وی را انجامه بکسر نهاده و فتح آن و سکون آن و کسر بای موحده و فتح نیز آمده کلیم شین درشت  
از فردترین جامه نامشوب بهیمنی که انجامان نام دارد و طلبیدن انجامه از ابی جهم برای آن بود که چون وی فرستاده شود  
باز پس فرستادن آن شکسته خاطر نگردد و بسبب ناخوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود که - فاتها الی تنی الفاعن صلتی - پس بدین  
این خمیصه نظر افتاد و بر نقوش و اعلام و الوان آن باز داشت ترا از ذوق و حضور نماز اکنون متفق علیه و فی روایت البخاری  
و در روایتی بخاری را این چنین کرده - قال کنت انظر الی علمها و انانی الصلوة - گفت آنحضرت بود من نگاه میکردم بجانب علم  
آن خمیصه و حالانکه من در نماز ام - فاخاف ان یغیبتنی - پس ترسیدم من که در رفتن بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور  
در آن و از غیبا معلوم میگردد که صدور و نقوش ظاهره را در نفوس ظاهره و قلوب صافیة تاثیر بانی هست با وجود علونفا  
و کمال نزاهت و نظر بحتیق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفاد غایت لطافت است چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه  
اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر و صاف تر نمایان تر و آلودگان و تیره و لان را ازان معنی آگاهی نبود و نزد من این  
تعلیم است در آنست را و تنبیه است بر ایشان ابر تثبیت و احتیاط و اجتناب از زیاده و اشتغال و ملاهی و شغل و الله اعلم بحقیقه

وعن النضر بن الربیع قال - روایت است از انس گفت - کان قزام - یکسر قاف تخفیف را بود پرده باریک  
 رنگین نقش - لعن الله من عاشره - شتر بجانب بیتیا - پوشیده بود عاشره بآن پرده گوشه مخافه خود را ظاهر اینست که  
 دیوار خانه را بدان پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حبله عروس ساخته بود و بعضی گویند که متاعی که در خانه  
 درشت باین پرده آن را پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوار با پرده گرفتن آزار نمی کرده اند پس عاشره چگونه آن را  
 از کتاب منموده باشد و تواند که این حال پیش از منی باشد والله اعلم فقال لما النبئی - پس گفت مرا عاشره را پیغمبر صلی  
 الله علیه و سلم علی عن اترامک هذا - دور کن و بردار از پیش پرده خود را - فانه لا يزال تصادیر تعرض لی فی صلواتی پس  
 بدرستی که همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد بر من در نماز من - رواه البخاری - وعن عقیقه بن عامر قال اهدی  
 رسول الله - گفت عقیقه بن عامر چیزی که صحابی مشهور است هدیه فرستاده شد برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرج حری  
 قنای ابریشم و فرج فاخته و تشدید ای مضموم در آخر جم قنای که از پس چاک دارد چنانکه برای سواری کنند  
 اهدا کننده آن اکید بود کمان و زره و آهن و بعضی گویند دیگری بود - فلیس - پس پوشید آنحضرت آن قنار او این پیش  
 از تحریم پس حری بود و بعضی گویند بعد از تحریم بود از برای استماله خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشیده و این سخن غایت  
 بعیدست و مخالف سؤق حدیث - ثم صلی فیہ پیغمبر نماز گزار و در آن قنار - ثم انصرف - پیغمبر باز گشت از نماز - فمعه - پس  
 بکشید آن قنار از بدن مبارک - نه عاشره بیدار - کشیدنی سخت - کالکاره له - همچو کرا هست و درنده آن را - ثم قال للنبئی هذا  
 للمتقین - لائق و شاد از نیست اینچنین جامه مستقیانرا خصوصاً متهم و بهتر و سرور متقیان را صلی الله علیه و سلم یعنی اگر  
 مباح و دوست و لیکن از مقام غریب و فضیلت و دوست تواند که همین ابتدا می تحریم و مقدمه آن باشد والله اعلم یقول  
 الفصل الثانی - عن سلمه بن الاکوع قال قلت - گفت سلمه بن الاکوع که صحابی مشهور است و از شجاعان و  
 دلیران روزگار بود پیاده بر سواران میزد و میزدیم - یا رسول الله انی رجل اصید من مردی ام که شکار میکنم و پیر من تنهای بوشم  
 که از راهی نباشد تا دنبال شکار باستانی تو اومد و دید - انا صلی فی القیص الواحد - آیا نماز کنم در یک پیر من - قال نعم گفت  
 آری بگذر نماز در آن یک پیر من - وازره - ویکه ما کن پیر من را یعنی بر بندگیان را اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان  
 گردد و زور کوع و سجود و بولشو که - اگر چه ننگ کردن و بر لبستن به خاری باشد - رواه ابو داود - روایت کرد ابو داود  
 باین لفظ - وروی النسائی نحوه - وروایت کرده است نسائی مانند آن بلفظ دیگر - وعن ابی هریره قال بلغنا  
 یصلی - گفت ابو هریره در شنای آنکه مردی میگردد نماز را - یصلی از ره - که در از کننده و فرود بسته است از خود را و اصل  
 اسباب و نماز کردن جایزه و فرود بستن آن تا زمین بطریق ناز و تکبر و مخصوص غیبت بازار و لیکن بیشتر استعمال در نماز اید - قال له  
 رسول الله - گفت مرا و پیغمبر صلی الله علیه و سلم از هب فتوقنا - بر و پس و صلو کن - فذهب و لمنا - پس رفت آن مرد  
 و صلو کردیم جاز - پیغمبر باز آمد فقال حل - پس گفت مردی دیگر که حاضر بود - یا رسول الله مالک امرنا ان یومنا - چه بود ترا که امر کرد



بن ثابت نزول کرد بیت المقدس را آمد و راست در شامیین - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خالفوا اليهود وخالفوا  
 كنيه يهودا يكثر ابدون نماز و رموزه و نعلین - قائم لا یصلون فی العالم و الخاقم - زیرا که یهود و تنیگران نماز و نعلهای خود رموزه و  
 خود و ازین جا معلوم می شود که عمل بخصت از برای اظهار خلعت با اهل ضلالت متن و مرغوب است و هر چند حضرت است  
 اما چون متن خلعت با ایشان است حکم غمیت می کرد - رواه ابو داود - وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال  
 بنی رسول الله در آنجا که آنکه بنیبر خدا - صلى الله عليه وسلم یصلی با صحابه - نماز میکرد با یا سان خود - او خلیع نعلیه  
 ناکاه بر کشید از یا نعلین خود را - فوضعه عن یساره - پس بنی و نعلین خود را در چپای خود مانا که کس در جانب چپ آن  
 حضرت نبود و الا در آن جانب نمی نهاد از جهت در و دخی از آن چنانکه در حدیث آئینه بیاید - فلما رای ذلك القوم - پس  
 چون دیدند بر کشیدن نعلین را از آن حضرت صحابه - القوا النعل - بر کشیدند از پاهای خود و نعلهای خود را او بنیاختند - فلما قضی  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوته - پس چون تمام کرد آن حضرت نماز خود را - قال ما حکم علی القائم العالم - فرمود چه وقت  
 شمار از انداختن شما نعلهای خود را - قالوا لربناک القیت نعلیک - گفتند و ندیم ما را که انداختی نعلین خود را - قال قینا انما  
 پس انداختیم ما نیز نعلهای خود را بمثلت تو - فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان جبریل اتانی - پس گفت آنحضرت بدریکه  
 جبریل آمد مرا و خبری ان فیما قدر - پس خبر داد مرا که در نعلین من پلیدی است و قدرش قات و ذال معجمه در صل ایچ  
 مکرده پندارد آن را طبع و ظاهر انجاستی نبود که نماز بان درست نباشد بلکه چیزی بود مستقدر که طبع آن را ناخوش دارد و  
 نماز از سر میگرفت که بعضی از نمازبان گزارده بود و خبر دادون جبریل بان و بر آوردن از یا بخت کمال تظلیف و تظلیف بود که  
 لکن بحال شریف می بود و بعضی از شافیه گویند که استصحاب نجاست بنیان منع نمیکند از درست بودن نماز نظر بظا  
 این حدیث و این قول قدیم است مرثانی راجع از آن فرمود آن حضرت - اذا جاء احدکم المسجد فلینظر - وقتیکه خواهد یکی از شما که وارد  
 در مسجد پس باید که نگاه کند - فان راسی فی نعلیه قدر - پس اگر به بنید در نعلین خود پلیدی را قلمی و کفیل فیما - پس باید که  
 مسح کند آن پلیدی را و بگذارد نماز در نعلین و تحقیق این در باب تظلیف النجاسات گذشت در راه ابو داود و الدارسمه و عن  
 ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلی احدکم فلا یضع نعلیه عن کفیه - چون نماز بگذارد یکی  
 از شما پس باید که نعلین خود را در استای خود - ولا عن یساره - و نیز باید که نهد در چپای خود و نکلون عن یمن غیره -  
 پس باشد در استای غیر او یعنی اگر بجانب دست چپ خود بنهد و در جانب دست راست و یگاری که در پهلوی می درجا  
 چپ او ایستاده است واقع می شود و چون در استای خود خوش ندارد در استای دیگر چون روا دارد بجهت هر چه  
 بر جان خویش پسندی و نیز بر جان دیگری پسندد الا ان لا یكون عن یساره احد - مگر آنکه نباشد در جانب چپ او هیچ کی  
 و نعلیه با من رجلیه و باید که بنید نعلین را میان دو پای خود - و فی روایت - و در روایتی این زیادت آمده است که -  
 او قیل فیما - یا باید که بگذارد نماز در نعلین و بر کشد آنها را از پا - رواه ابو داود و روی ابن ماجه بخانه -

**الفصل الثالث - عن ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی گفت ابو سعید خدری در آمدم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرایتہ یصلی علی حصیر پس دیدم کہ نمازی گزارد آن حضرت بر بوریا۔ لیجد علیہ سجدہ میکرد بروی و ازینجا معلوم شد کہ نماز گزاردن و سجدہ کردن بر چیزے کہ حائل باشد میان وے و زمین درست است خواه از جنس رویہ گدازد زمین باشد یا نہ و اگر چه درین حدیث حصیر تخصیص بذکر یافته ولیکن دلائل دیگر دارند کہ بر غیر آن چنانکہ جامہ باصوف نیز جائز است و بعض گویند بر غیر آنچه از جنس رویہ گیہاے زمین باشد خوب نیست۔ قال گفت ابو سعید۔ و ابیہ یصلی فی دار واحد متوشابہ۔ و دیدم آن حضرت را کہ نماز میکرد و در یک جامہ در حالتی کہ متوشاب بود آن جامہ چنانکہ گذشت۔ رواہ مسلم**

**و عن عمرو بن شیبہ عن ابیہ عن جده قال رایت رسول اللہ گفت دیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حافیہ و متوشابہ نماز میکرد گاہی پایے بر ہنہ و گاہیے نعلین پوشیدہ۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن محمد بن المنکدر۔ تابعی است شیعہ از جابر بن عبد اللہ عاتشہ و ابو ہریرہ و جابر بن عبد اللہ عاتشہ۔ قال صلی بنا جابر بنی از از قد عقدہ من قبل قفاه۔ گفت نماز گزارد جابر بن عبد اللہ عاتشہ صحابی مشہور و دازارے کہ تحقیق بہت آن را در جانب گردن خود از از چادرست کہ اورا در تہی بندند و جابر از از بلند کرد و نماز گردن و بر بہت زمین را پوشیدہ نماز گزارد۔ و ثابہ موصوفہ علی الشجب۔ و حالانکہ جامہ ہای وے نناده شدہ بود بر شجب بکسریم و سکون شین مجہ و فتح جیم چوبہای کہ سر ہاے آنها را بہم پیوندند و پایہای آن را کشادہ دارند و جامہ ہا را بر وے ننند و گاہیے مشک آب را نیز بیا ویزند تا آب سر گرد و و اہل عرت اینجا آن را سہ پایہ خوانند۔ فقال کہ قال پس گفت مر جابر را گویندہ۔ تصلی فی از از واحد۔ آیا میگزازی تو نماز در یک از از با وجود آنکہ جامہ ہاے تو حاضر است فقال۔ پس گفت جابر۔ انما صنعت ذلک لیرانی حق متک۔ نکردم من آن را مگر برای آنکہ تا بہ بنید و اجاہلی مانند تو و بدانند کہ نماز گزاردن در یک جامہ جائز است و خلاف سنت نیست و وصف بہماقت بہجت مبادرت و می با بخار پیش از تامل و سوال و درین بتبیہ است بر ترک طعن و اعتراض بر اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہر کہ سنت و حسن ظن با ایشان اگر چه بظاہر خلاف صواب نماید و برہین قیاس علمای سلخ در علم از اہل انتقامت و اولی سوال انتقامت نہ اعتراض و انکار۔ و اینا کان کہ تو بان علی عبد البنی۔ و کہ ام کی از ما بود و مر اورا دو جامہ در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و اگر چه بعد از وسعت و قدرت نماز گزاردن در دو جامہ و تجمل و بہت نماز سخت و سخن است لیکن برای غرض تعلیم و تنبیہ بر جواز در یک جامہ نیز سخن است چنانکہ جابر کردہ بطریق تہاون و تساہل۔ رواہ البخاری۔ و عن ابی بن کعب از از صحابہ و عظمائے ایشان است کاتب وحی و حافظ قرآن مناقب اولیاء است و عمر رضی اللہ عنہ اورا سید المسلمین بنخواند**

**قال۔ گفت۔ الصلوٰۃ فی الثوب الواحد۔ نماز گزاردن در یک جامہ سنت و طریق سلوک بہت در دین و جائز است چنانکہ گفت۔ کننا نفعلہ مع رسول اللہ۔ بودیم ما کہ میکردیم آن را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و لایجاب علینا۔ و عیب گرفتہ نشدیم یا فقال ابن مسعود۔ پس گفت ابن مسعود۔ انما کان ذلک اذا کان فی الثیاب قلہ۔ نبود نماز گزاردن در یک جامہ مگر و قیہ بود**

در جامه پاکي - فاذا مضى الله فالصلوة في الثوبين اذكي - پس چون فرخ گروايند خدای تعالی از اراق راپس نماز  
گزاردن در دو جامه فاضل تر و در ثواب زیاده تر است از جبت حسن ادب و اظهار نعمت و تحسین هیئت - رواه احمد

## باب السترة

ستره بضم سین سکون تا آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچه ایستاده شود پیش مصطفی تا تمیز شود بجهه گاه او و بزه کار نکند و  
گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی جز آن باید که درازی او کم از ده پستوی از انگشت احکام آن در احادیث  
الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال کان النبی - صلی الله علیه وسلم یزوالی المصلى -

میرفت و در وقت باراد لبوسه مصطفی میداد - والسترة بین یدیه یخمل - و ستره در پیش آن حضرت برداشته میشد و ستره  
لبثحات نام نیزه خرواست که سنان دارد بمقدار سه گز و عادت چنان بود که مخادمان شهریه آنرا می برداشتن برای  
مصطفی و کارها که یک ازان ستره ساختن است در نماز چنانکه می گوید - و تعصب بالمصلى بین یدیه - و ایستاده کرده میشد  
بمصطفی پیش آن حضرت و ستره ساخته میشد بمصطفی ایها - پس نماز میکرد و آن حضرت لبوسه آن - رواه البخاری -

وعن ابی جحیفه یقصد یحیی مضموم بر حاکم مفتوحه از صغار صحابه است در وقت وفات آن حضرت بعد از بیعت نزد  
بود ولیکن شنیده است از وی و امیر المؤمنین علی از او این حدیث المال کوفه گذارفته بود - قال را بایت رسول الله گفت  
دیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم بکته - در کتبه - و هو بالبطح - و حالا نکه بود آن حضرت در البطح که نام دایمست نزدیک  
یکه در راندنی و آن را سدر و بطح اینگز گویند و کتبه را بجهت آن نیز بطح گویند و آن حضرت را صلوات الله علیه خوانند و بطح می گویند

آب که در وی سنگ زریه های خرد بود - فی کتبه حمار من ادم - بود آن حضرت در کتبه سرخ از چرم و ادم تحقیق چرم و باغفت  
کرد شده - در آیت بالا اخذ حضور رسول الله - و دیدیم بال که گرفت آب باقی مانده از وضوی پیغمبر خدا - صلی الله

علیه وسلم در آیت الناس یتبرکون فی ذلک الوضوء - و دیدیم مردم را که می شناختند و شتابانی می کردند برای گرفتن آن آب -  
فمن اصاب منه شیئا شرب به - پس کسیکه میسر رسید وی یافت چنانکه از آن آب شرب میکرد آن آب وی را ملید بر وی خود  
و با تمام خود - و من لم یصیب منه اخذ من بلل ید صاحبه - و کسیکه نمی یافت از آن آب می گرفت از وی دست یا خود - ثم

را بایت بالا اخذ ستره - پس نزد دیدم بال را که گرفت ستره را - فرکها - پس بخلا بنده آن را در زمین و ستره ساختن - و خرج رسول  
الله و بیرون آمد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فی حالة حمار - در حقیقت جامه ازار و در آن خطهای سرخ داشت چنانکه جامه لاجه  
در دیارهای باشند آنکه مراد جامه سرخ خالص شد که آن کرده است که است تحریر تحقیق آن در باب لباس پیامبر الله

تعالی - شمر - در حالتی که دامن بر زود بود آن حضرت و برداشته گوشه ازار را باق - صلی الله علیه وسلم الناس کثیرین گذاردن  
حضرت ستره بپایان ستره با مردم و در کتف - و را بایت الناس والدواب - و دیدیم مردم را و چهار پایه را - یا سمرقون بین سید  
الغتره - میگردانند پیش ستره پس معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد و در نماز و گذرندگان



آنم نمی شود متفق علیہ - وعن نافع عن ابن عمر ان النبی - روایت است از نافع از ابن عمر که ستمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
 کان یعرض را حلیہ - بود کہ می نشانید شتر سوار می خود را بر پنا بجانب قبلہ فیصلی الیہا - پس نماز میکرد و از آنحضرت بسوی  
 الرحل و تبرض بفتح یا و سکون عین و بضم را و کسر آن و ضم ا فتح است و بضم یا و فتح عین و کسر ای شد و نیز روایت است در عرض  
 التبرض بر پنا نهادن متفق علیہ - ابن مقدار از حدیث بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند - و زاد البخاری - و زیادت کرد  
 است بخاری این عبارت را کہ قلت افرایت اذا نبت الרכاب - گفت نافع گفتیم با این عمر خبرده مرا کہ چون برین میفتند  
 شتران بر اسرے چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آن حضرت و بجانب چہ چیز نماز میکرد - قال گفت ابن عمر - کان یاخذ  
 الرحل - بود آن حضرت می گرفت پالان شتر را - معیدہ - پس راست می نهاد آن را متفق از عدل یا از عدیل فیصلی  
 الی آخرتہ - پس میگذازد آن حضرت بجانب چوب پسین پالان و آخرتہ بفتحات میزد و کسر خای چوبی کہ تکیہ میکنند بان  
 شتر سوار چون آن چوب بلند می دارد آن را ستره می ساخت و بسوی آن نمازی کرد - وعن طلحة بن عبيد الله قال  
 قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم اذا وضع احدکم بین یدیه و فقیکہ منبذی از شما پیش خود مثل مؤخرۃ الرحل - مانند پسین پالان  
 شتر و مؤخرۃ بضم میم و سکون نهمزہ و کسر خای و فتح آن و بضم میم و فتح نهمزہ و تشدید خای شده یعنی آخرتہ کہ در حدیث سابق  
 گذشت و آخرتہ بفتح از مؤخرۃ است تا آنکہ گفته اند کہ ظاهر آن است کہ لفظ آن حضرت آخرۃ الرحل است و راوی بلفظ خود  
 مؤخرۃ الرحل روایت کرده زیرا کہ قریش انصح عرب است از روی لغت و آنحضرت انصح قریش است فلیصل پس  
 باید کہ نماز بگذارد و ولایبال من مرور از ذاک - و باک ندارد و کسیکہ بگذرد پیش آن ستره قطع نمیکند خشوع او را یا باک  
 ندارد کسیکہ بگذرد و آنم نمی گردد - رواه مسلم - وعن ابی جهم بضم جیم و فتح یا و سکون تخانیہ صحابی مودت است خواهر  
 زاده ابی بن کعب باقی مانند تا امارت معاویہ - قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لولعلم الماربین یدیه ای ما ذا علیہ  
 اگر بدانند گذرندہ پیش من صلی کہ چه گناہ است بروی - کان ان لیف الیمن - هر آئینہ باشد از ایشان و نگذشتن از پیش من صلی تا  
 چیل غیر الیمن ان بمرین یدیه بہتر مر او را از گذشتن و سپیش من صلی - قال ابو القحطیر گفته است ابو نصر بضا و حجه کہ یکی از روای  
 انجیدین است از ابی جهم - لا ادري قال - و زنی یایم کہ گفت - الیمن یونا چیل روز - او شتر او ستره یا گفت چیل ماه چیل  
 سال و از احادیث دیگر معلوم می شود کہ چیل سال گفته و مبالغہ بہرین است متفق علیہ - وعن ابی سعید قال قال  
 رسول الله - گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت - صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم الی شیء و یستره من الناس - چون نماز  
 بگذارد یکی از شما بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم یعنی ستره بر پا کند کہ حال گردد میان وی و مردم - فاراد احدان صحاب  
 بین یدیه - پس خواست یکی کہ بگذرد پیش وی یعنی میان وی و ستره - فلیتعد - پس باید کہ براند و دور کند او را - فلان  
 ابی فلیقاتلہ - پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید کہ کشتش کند با وی و دور رو آیتہ فلیقتلہ پس باید کہ بکشد او را و این  
 مبالغہ است و دفع و طرد و گفته اند اگر بچیز دفع کند کہ جائز است دفع کردن بآن و ناگاه کشته شود و ہمیر و قصاص

واجب نکرده و در روایت اختلاف است - فانما هو شیطان - زیرا که نیت و سهو که شیطان یعنی کار شیطان کند که آن قطع خشوع است بامر شیطان انس است چه شیطان بر جن و انس هر دو اطلاق می یابد و مردم شریر را شیطان انس گویند - هذا لفظ البخاری - این لفظ بخاری است - و لمسلم معناه - و مسلم را معنی اوست و لفظ او دیگر است - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تقطع الصلوة المرأة والحمار والكلب - می برد و باطل میگرداند نماز را زن که از پیش مصلی بگذرد و همچنین خروسک - و یقی ذلک مثل مؤخره الرجل - و نگاه میدارد قطع را از راه یافتن نماز منع میکنند آنرا نهادن چیزی مانند مؤخره رجل و پیش و ستره ساختن آن را چنانکه معلوم شد - رواه مسلم - بدانکه جمهور علما از صحابه و غیرهم بر آنند که قطع نمیکند هر چه و هر که از پیش مصلی بگذرد و چه این سه چیز و چه غیر آن را حدیثی که دارد شده است در آن چنانکه انجید و جن آن تحول است بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوة است که هر صلوة در وج اوست یا مراد آنست که نزدیک است که قطع شود بجهت شغل دل مصلی بدان و تخصیص این سه چیز بذكر از جهت شدت شغل است در آن اما در زن خود ظاهر است و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیطان مراد را چنانکه استجاب نمود از شیطان زودتر حمار ولالت دارد بر آن و اما کلب پس از جهت غلظت نجاست و می و بعضی بر آنند که مروزن حالفش و سنگ بیا قاطع است و این قول را ابوانثه و ابن عباس نسبت میکنند - و عن عائشة قالت کان النبی - گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل - نماز میکرد و در شب - و انما سترته بنی و بین القبلة - و من برپا افتاده بودم میان آن حضرت و میان قبله - کا عترض الجنابة - همچو برپا افتادن جنابه میت در پیش نماز کنندگان اشارت است بآنکه تمام مقابل افتاده بودم نه در یک گوشه و با وجود آن آنحضرت نماز میکرد پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را - متفق علیه - و عن ابن عباس قال قبلت را کبا علی انان - روایت است از ابن عباس گفت که پیش آدم من سواره بر ماده خری دانا بفتح هز و کسر نیز آمده و حمار مذکور موث هر دو را گویند و انان مخصوص است بانثی و امانه بتایز آمده و در ذکر انان اشارت است بآنکه چون مروز ماده خرقاطع نباشد مروزه نیز نخواهد بود - و انما یومئذ قد ناهت الاحلام - و من در آن روز تحقیق نزدیک شده بودم مدت بلوغ را - در رسول الله و پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس عبا - میگزارد نماز با مردم درمی که بر سه میل است از که - الی غیره - و دیواری که ستره می باشد - فمرت بین یدی بعض الصف - پس گذشتم من پیش بعض صف نماز - فزلت - پس فرود آمدم - و ارسلت الانان تنق - و برها کردم و سر دادم ماده خراکم بچرد - و دخلت فی الصف - و در آمدم و صف نماز - فلم ینکذک علی احد پس نگار نکرد آن ابر من هیچ یکی یعنی سواره بر ماده خربیش صف نماز آمدن و ماده خرا پیش صفوت سر دادن از جهت عدم قطع انان صلوة را و از جهت عدم بلوغ من اگر چه قریب بدان شده بودم متفق علیه

**الفصل الثاني** - عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلي احدكم - چون نماز بگزارد یکی از شما - فليجعل تلقاه هم - پس باید که بگرداند در مقابل رو به خود - شیئا - چیزی را از جنس دیوار یا درخت دستون جز آن

فان لم یجد فلیصب عصاه - پس اگر نیا بد چیزه را که بگرداند آن را مقابل روزه خود پس باید که ایستاده کند عصای خود را  
و یخلاند آن را در زمین و اگر زمین سخت بود بنهد عصا را بر آن طولا ً نه عرضا ً تا بر مثال خلاییدن بود - فان لم یکن منه عصا -  
پس اگر نباشد بادی عصا فلیخط خطا - پس باید که یکبند خطه را بر زمین - ثم لا یضربه مامرا ً میه سیرت زیان ندارد و در بعضی  
که بگذرد پیش او در قطع خشوع - رواه ابو داود و ابن ماجه - بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد است و بعضی  
از متأخرین مشایخ مایه زبان قائل شده و نزد اکثر مشایخ ما و نزد مالک خط مستبرئیت و امام محمد گفته الخط لیس شیء و شافعی نیز  
قول جدید آنرا نفی کرده و گفته که حدیث وارد درین باب ضعیف و مضطرب است و نیز خدا در حیولات اعتبار ندارد و از حد  
تمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین است و شیخ ابن الهمام گفته که سنت اولی است یا تبیل و فی الجمله بطور  
و امتیازی هم وارد و موجب جمعیت خاطر و دفع انتشاری گردد و بعد از آن اختلاف است در صفت خط نزول بعضی بر شکل بال سبز  
است و نزول بعضی طویل بجانب قبله و نزول بعضی بر عرض بینا و شمالا ً و مختار قول بطل است کذا فی بعض الشرح - وعن سهل  
ابن ابی حمزة یفتح حای مملیه و سکون مثلثة صحابی ضعیف است و لاوت وی در سنه ثلث از هجرت است انصاری است مات فی امه  
مسعودیه مراد از این حدیث است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی مشرقه - چون نماز کرد و یکی از شما بسو  
مشرق - فلیدرن منها پس باید که نزدیک بایستد از مشرق بقدر امکان سجود - لا یقطع الشیطان علیه صلوته - تا بر و شیطان بر وی  
نماز وی را بوسوسه و قدرت یافتن بر آن چه اگر دور باشند از مشرق احتمال مرور دارد و بخطور آن در سوسه می افتد - رواه  
ابوداود - وعن مقداد بن الاسود قال ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی عود و گفت مقداد و ندیدم من آنحضرت  
را که سبک از نماز بسوی چوبی - و لا یعود ولا یجری - و نه بسو ستونی و نه درختی - الا یجلبه علی حاجبه الایمن ادا لا لیسر سکران که  
میگردانید آنرا بر روی راست خود یا بر روی چپ خود - و لا یصله لصدا - و قصد نمیکرد مرا بر قصد کردنی راست که میان  
دو چشم و بینی افتد بلکه میل میکرد و روی از جهت خوف مشابیهت بعبوات اصنام و کمال تنزه از آن اگر چه از روی ظاهر باشد  
رواه ابو داود - وعن الفضل بن عباس رضی الله عنهما - قال اتانا رسول الله - گفت فضل یفتح قاء سکون ضا و یختم  
بما در آن است آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نحن فی بادیه لنا و بودیم مادر بادیه که ما را بود و مع عباس  
و همراه آنحضرت عباس بود عرب را رسم است که از شهر برآیند و در بادیه خمیه زنند و منزل سازند و چندگاه آنجا بگذرانند و  
جامه را بپاریدیم و جای مخصوص است که در آنجا باشند پس آنحضرت در بادیه که اهل بیت عباس ابو داود و فضلی فی صحرا پس  
نماز کرد و در صحرا که لیس بین بدیه مشرقه - بنود پیش آنحضرت مشرقه از دیوار و درخت و عصا و جز آن و از اینجا معلوم شد که مشرق همان جاییست  
نیست بلکه امری است که اگر گذرگاه مردم بود - و حارة لنا و کلبه - و خرکی ما را بود و سنگی نیز بود - تعبتان بین بدیه - بازی میکردند  
پیش آنحضرت و در نماز تعبتان یفتح تا و با - فاما الی بذلک - پس ناک نداشت آنحضرت بآن و تا در حارة و کلبه یا برای تانیث است  
یا برای وحدت - رواه ابو داود و النسائی نحوه - وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة

نشیبی - یعنی برو باطل بشکود اند نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش مصلی - و او را ما استنطقم - و دفع کنید و برانید بقدری که نوبت از برای نماز باشد پیش خضوع و خشوع - فانما هو شیطان رزیرا که آن گزنده شیطان است - رواه ابو داود

**الفصل الثالث** عن عائشة رضی الله عنها - قالت كنت انام بین یدی رسول الله - کففت عائشة بوم من که خواب میکرد پیش پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم در جلای فی قبلته - و حالانکه هر دو پاسه من در قبله آنحضرت بود یعنی در سجده گاه او - فاذا سجدت پس چون میخوابت که سجده کند زیر میکرو پاسه را فقط بخت رجلی - پس می کشیدم و گرد می آوردم من هر دو پای خود را ساقها تمام بسلطنتها - و چون می ایستاد و میکشادم و دراز میکردم پایها را - قالت - کففت عائشة و البیوت یومئذ لیس فیها مصباح - و خانه های ما در آن هنگام نبود در آنجا چراغ گویا این اعتذار است از عائشه از دراز کردن عائشه پایهای خود در سجده گاه آنحضرت و اما دراز کردن وی رضی الله عنها پایها را بار و دم ببار از غم آنحضرت پایها را شاید که بگمان آن باشد که آنحضرت انتقال کرده باشد از آنجا بهتر ایستاده باشد یا غفلتی که آدمی را در او خواب می باشد و الله اعلم مستقی علیه - و عن ابی هریره قال قال رسول الله - صلی الله علیه وسلم یومئذ یعلم احدکم ماله - اگر بدانید یکی از شما آنچه مراد است از کناه - می آن میر بین یدی اخیه - و در گذشتن از پیش برادر مسلمان در نماز - متر ضافی الصلوة - بر پنهان رنده در نماز - کان لان تقیم مائه عام خیر له - باشد هر آئینه ایستادن از صد سال بهتر مراد است - من اخطوة التي خطا - از گامی که بزند آن را - رواه ابن ماجه - و عن کعب بن الاحبار قال روایت است از کعب بن احبار که گفت - یومئذ یعلم المارین یدی المصلی فاذا علیه اگر بدانی گذرنده از پیش مصلی آنچه بر دست از کناه - کان ان یخیف به خیر له - هر آئینه باشد آنیکه فرو برده شود او را در زمین بهتر مراد است - من ان میر بین یدی سار گذشتن وی از پیش مصلی - و فی روایتی - و در روایتی بجای خیر له - ایمن علیه آمده یعنی باشد خشت او در زمین آسان تر بروی - رواه مالک - و عن ابن عباس قال قال رسول الله - صلی الله علیه وسلم اذا مصلی احدکم الی غیر السرة - چون نماز بگذارد یکی از شما بدون ستره - فانه یقطع صلوة اخاه - بدرستی که قطع میکند نماز او را گذشتن خمر - و آنحضرت و الیهودی و المجوسی و المرأة - و گذشتن خوک وجود و آتش پرست وزن و زایل این در فضل اول گذشت - و بخوبی سنه او امر و این بیه - و بسندگی میکنند این مذکورات از عدم قطع صلوة چون بگذرد از پیش مصلی - علی قدره بجز بر یک سنگ اندازد و گفته اند که مراد آن می چهارست و مرج و مقدار آن سه ذراع گفته اند - رواه ابو داود

### باب صفة الصلوة

در صفت کردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گذارد و ارکان و اجزای آن چیست و از اینجا لازم نیاید که چه خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه صلوة چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود

**الفصل الاول** عن ابی هریره رضی الله عنه - ان رجلا دخل المسجد و رسول الله - روایت است از ابی هریره که مرده و آمد در مسجد و حالانکه پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحية المسجد نشسته بود و در گوشه مسجد مصلی - پس نماز گذارد آن مرد و در وی رعایت تعدیل ارکان و قیوم و عیبه خوب نکرد - ثم جاء فسلم علیه - پس آمد آن مرد پس سلام کرد بر آن حضرت

فقال له رسول الله - پس گفت مرا در این خبر خدا - صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل - بازگرد بمجملای خود  
 پس بگذارد نماز را - فانک لم تفعل - زیرا که بدستی تو نگذاشته نماز را - فرج - پس بازگشت آن مرد و فصلی - پس بازگذاشت  
 نماز بار دوم بهمان طریق که نخست گزارده بود - ثم جاء فسلم - پست برآمد پس سلام کرد - فقال - پس گفت آن حضرت - و  
 علیک السلام ارجع فصل فانک لم تفعل - بازگرد پس بگذارد نماز زیرا که تو نماز نگذاشته - فقال فی الثالثة پس گفت اگر  
 در رکعت سوم - اوفی التی بعد - یا در رکعتی که پس از سوم است یعنی در رکعت چهارم - علمنی - بیاموزان مرا - یا رسول الله نماز  
 را که چگونه بگذارم پس آنحضرت تعلیم کرد و در نماز و تعلیم وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرط  
 است - فقال - پس گفت آنحضرت - اذ اقمت الی الصلوة فابیع الوضوء - چون خواهی که بایستی برای نماز پس کمال و تمام  
 نماز کن و وضو را - ثم استقبل القبلة - پست روی آبرجانب قبله - فکبر - پس تکبیر گو - ثم اقرا بآیه مسک من القرآن - پست بخوان  
 آنچه آسان و آماده گرد و از قرآن که بایست و محفوظ هست - ثم اركع حتی تطمئن - پست رکوع کن تا آنکه قرار آرام گیری در  
 رکوع - ثم ارفع حتی تستوی قائما - پست برادر سر از رکوع تا آنکه برابر ایستی - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا - بعد از آن سجده کن تا آنکه  
 آرام گیری در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پست برادر سر از سجده تا آرام گیری در نشستن - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا  
 باز سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پست برادر سر از سجده تا آنکه آرام گیری در نشستن اجلس  
 استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجده بنشینند و بعد از آن برای رکعت دوم برخیزند - و فی رواية - و در  
 روایتی بجای این عبارت که درم ارفع حتی تطمئن جالسا (اینچنین آمده است که - ثم ارفع حتی تستوی قائما - پست برادر سر  
 از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسه استراحت نیامده و سخن در جلسه استراحت  
 در حدیث دوم مالک بن الحویرث بیاید - ثم اقل ذاک فی صلواتک کلها - پست بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود - متفق علیه  
 و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طاعت در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آن حضرت  
 نفی کرد از آن نماز مرد و مود فرمود که این نماز تو نماز نیست برگردد و باز بگذارد و این نشان فرضیت است که فعل یا شغای  
 آن متغی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود و نزد امام ابو حنیفه و احمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و اطمینان  
 توضیح این حدیث چنان کنند که مراد از نفی صلوة نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث روایت ابی داود و ترمذی  
 و نسائی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن  
 نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب و سنت است که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعاده  
 نماز آن مرد را از برای آن بود تا بکراست و نقصان و نقض شود نه بجبت آنکه باطل و معدوم بود اگر چنین بودی نماز  
 اول منع کرده و از آن بازداشتی و نگذاشتی آن را که بے فرائض نماز بگذارد و الله اعلم - و عن عائشة  
 قالت کان رسول الله - بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یفتح الصلوة بالتکبیر مشروع میگوید نماز را بتکبیر احرام

والقراءة - و شروع می کرد قرأت با حمد لله رب العالمین یعنی بسوره فاتحه گویا که این نام آن سوره شده است از جهت  
 ذکر این کلمه در اول و سه چنانکه گویند چه میخواهی گوید آنم ذلک الکتاب بخوانم و مرا دو تمام سوره میدارد و از اینجا لازم نمی آید  
 که بسم الله الرحمن الرحیم بخواند و اگر مراد عدم جهر به سبب باشد پس نزد ما به تاویل راست است و نزد شافعی بتاویل  
 مذکور از جهت اختلاف در جهر سببه - و کان اذ اربع لم یخصر راسه - و بود آن حضرت چون رکوع میکرد و بلند نمیکرد مبارک  
 خود را - و لم یصوبه - و پست نیز نمیکرد - و لکن بین ذلک - و لیکن نگاه میداشت میان آن خاص و تصویب و برابر میداشت پشت  
 و گردن را - و کان اذ اربع راسه من الركوع لم یجد حتی لیتوی قائما - و بود آنحضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع سجده  
 تا آنکه راست ایستاده نمیشد که آن را قومه میگویند - و کان اذ اربع راسه من السجده لم یجد حتی لیتوی جالسا - و بود چون  
 بر میداشت سر خود را از سجده سجده دوم نیز پشت تا آنکه جایی کرد تمام - و کان یقول فی کل رکعتین التقیه - و بود آنحضرت که میخواهند  
 بعد از هر دو رکعت التخیات را - و کان یقرش رجله اليسری - و بود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی قرش خود میکرد ایند  
 امرا و می نشست بران - و ینصب رجله الیمنی - و ایستاده می کرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو قعده  
 اولی و آخری همچنین میکرد و همین است قول امام ابو حنیفه و اصحاب او و در حدیث ابی حمید افتراش در قعده اولی و ترک در  
 قعده ثانیه نیز آمده و این قول امام شافعی است و نزد امام مالک ترک است در هر دو قعده و نزد بعض مالکیه افتراش در هر دو  
 قعده نیز آمده چنانکه قول امام ابی حنیفه است و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن ترک است  
 و اگر یک تشهد است افتراش است و هر چهار امام را درین مسئله قوسه علیّه است و وجه قول امام ابو حنیفه آنست که در سبک  
 از احادیث مطلق افتراش واقع شده و آمده است که سنت در تشهد این است و نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بود و بقیه  
 باولی و آخری و جلوس برین طریق که ما اختیار کردیم اشد داشتن است و در حدیث آمده است که فضل الاعمال امر با است  
 اشد و در بعض احادیث ترک در قعده اخیر نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کسرت است زیرا که قعود و روی طولی  
 و مناسب است آسانی و معنی ترک بر سر نشستن است و در اینجا ترک را دو صورت گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای  
 راست را و بگردد اند پای چپ را زیر ران راست و بگردد اند هر دو سر بران را بر زمین و دوم آنکه بگستراند پای چپ را و ایستاده کند  
 پای راست را و برین آورده هر دو پای را از زیر ران با بجا بندد است و بنهد هر دو سر بران را بر زمین - و کان یبني عن عقبه الشيطان  
 و بود آن حضرت که بنی میکرد از عقبه شیطان و مراد بقیه بعض عین و سکون قاف اتعا است که باتفاق در نماز مکرده است و  
 صورتش آنست که هر دو سر بران را بر زمین بچسپاند و ایستاده کند هر دو ساق را و بنهد هر دو دست را بر زمین چنان که  
 سنگ می نشیند و طبعی گفته که عقبه آنست که هر دو سر بران را بر پاشنه یا بنهد بر زمین بلفظ عقبه مناسب تر است - و بنی ان  
 یقرش الرجل ذراعیه - و بنی میکرد از آنکه بگستراند هر دو آغوش آن و دست خود را بر زمین در وقت سجده و بر ندارد آنها را  
 افتراش سبع مانند گسترانیدن درنده و ستمدار بر زمین و قبل مر و بچسب آن کرد که زن را باید که افتراش کند که آن بیشتر نزدیک تر



است. و کان تحیم الصلوة بالتسلیم. و بود آن حضرت که ختم می کرد نماز را بسلام و آن فرض است نزد امام شافعی و واجبیت  
نزد ما و تحقیق آن در شرح کرده شده است. رواه مسلم. و عن ابی حمید الساعدی قال فی نفر من صحابہ دل الله  
گفت ابو حمید صحابی مشهور است انصاری از بنی ساعده حدیث می اجمح احادیث است در بیان نماز آن حضرت شهرت  
بکفایت و در نام او اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است در میان جامعه از یازان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و نفر  
بفحیثین از سه تا ده را گویند. انا انقلکم لصلوة رسول الله من یاد و آورنده ترم از میان شام نماز پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و سلم را اینده اذ اکبر جل بیدیه حذر منکیه. و دیدم آن حضرت را چون تکبیر احرام میگفت میگردد و این هر دو دست خود را مقابل  
هر دو دست خود را این مذہب شافعی است و نزد ما مقابل زمره هر دو گوش دارند و این نیز در احادیث آمده و در بعض روایات  
تا بالای گوش نیز آمده و امام ابو حنیفه متوسط را اختیار کرده و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که گنهای دست  
مقابل درش بود و انگشتان برابر گوش و سر انگشتان دیگر تا بالای گوش و تو آنکه در اوقات مختلفه هر کس بوضع آمده  
باشد و الله اعلم. و انوار کح ممکن بیدیه من کبیته. و چون رکوع میکرد آنحضرت محکم و توانا میگردد و این هر دو دست خود را برابر دوز  
یعنی محکم میگرفت هر دو را از برابر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را در رکوع کشاده و در  
سجود بسته دارد و در تحریک و تشهد بطور خود گذارد. ثم یهضر ظهره. پس در نماز گردانید نشست خود را و پیچید بجانب زمین تا  
هموار و برابر نشیند با گردن بهر صفا و مملک کشیدن و مائل گردانیدن و گشتن. فاذا رفع راسه استوی پس چون بر نشیند  
سر مبارک را از رکوع برابر و دست ایستاده میشد. حتی یعود کل فقار مکانه. تا آنکه باز می نشست همه بند پای استخوان  
نشست بجای خود و فقار نشیمن فای مقدم بر قاف بنده ها و مهره های استخوان پشت را حد فقاره بفتح فاء و فقره بکسر فاء و سکون  
قاف و فتح آن نیز گویند و فقر یعنی در پیچش مشتق از دست که از گزینگی و نا توانی پشت شکسته شده است. فاذا اید وضع بیدیه  
پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل روی غیر فقرش و لا تقابلها. نگهش اندازد و دستها بر زمین  
دنه گرد آورده آنها را بسوی پهلو بلکه انگشتان و گنهای بر زمین نهاده و ذرا جدا و باز و باز را بردارنده چنانکه اگر خواهی بر خال  
خود از میان آنها بدر رود و درین حدیث این مذکور نشد که از قومه سجده رود و نشست زانو ها بر زمین نهاده یا دستها را برود  
درست است و اقل فاضل تر و مختار اکثر آنکه است. و استقبال با طرف اصابع رجلیه القبلة. و بجانب قبله می نشست سر انگشتان  
هر دو پای خود را در حالت سجده. فاذا جلس فی الرکعتین. پس چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد جلس علی رجله البسی  
می نشست بر پای چپ خود. و نصب الیمنی. دایستاده میکرد پای راست را. فاذا جلس فی الرکعة الآخرة. پس چون  
می نشست در رکعت آخر برای قعدہ اخیره. قدم رجله البسی. پیش می آورد و پای چپ خود را. و نصب الاخری. و  
ایستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد. و قعد علی مقدر می نشست بر نشگاه خود. رواه البخاری  
و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یضع بیدیه حذر منکیه اذ افتح الصلوة. روایت است از ابن عمر که آنحضرت



ثانی است و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز عدم نفع روایت میکنند و اگر فرضاً هر دو بود و عدم نفع راجح است بآنکه یکی از جنس سکونت که مناسب است بحال صلوة که خضوع و خشوع است و کلام درین مقام واسع است جمله ازان در شرح سفر السعاده ذکر کرده ایم و الله اعلم - و عنده انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم الصلوة - و هم از مالک بن الحویرث است که می دید آنحضرت را که نماز میکرد و ناذاکان فی وتر من صلاته - پس چون بود و رطاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و در رکعت - لم یفيض حتى يستوی قاعدة الخشبة - تا برابر می نشست یعنی بعد از هر دو استنشق از سجده می نشست پس ازان بر میخاست - رواه البخاری - و این جمله استراحت است که شایسته بدان قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس در رکعة اولی است و بعد از جلوس هر دو دست تکیه بر زمین کرده بر میخیزند و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد بر دست چهار آن از جهت عذر و حاجت بود بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه و تمسک امام شافعی اینجور است و در نزدی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بدست نزد اهل علم و بهین قائل اند بعضی از اصحاب انتہی و دلیل با حدیث ابی هریره است که هم نزدی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر میخاست بر صدر و قدیم یعنی بی آنکه بنشیند و اگر چه بعضی طرق این حدیث ضعیف است لیکن صحیح الاصل است که اقبال شیخ ابن التمام و ابن ابی شیبہ از ابن مسعود آورده که وی بر میخاست و زمان بر صدر و قدیم خود بی آنکه بنشیند و از علی عمر ابن عمر و ابن الزبیر نیز آورده و از ثمال بن ابی عباس آورده که در آنم بسیار می از اصحاب چون بر میخاستند سر را از سجده دوم از رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند و ندیده آنکه بنشینند و دیگر اخبار و آثار درین باب بسیار است و اگر بعضی احادیث و اخبار برخلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود - وعن وائل بن حجر از رای آن روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور است و از مالک بن بود و در پیش آنحضرت مغز بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است که وی دید پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم رفع یدیه حين دخل فی الصلوة - بر داشت هر دو دست خود را هنگامی که در آمد و نماز - و کبر - و تکبیر را آورد و در صحیح مسلم بی وادست - ثم انحنى بوجه - پسر پیچید و در گرفت دستها را بجامه خود ظاهر آنست که بر در پیچید و در آورد و بعضی گفته اند که مراد او را آوردن دستهاست و در این گفته اند که شاید بجهت سختی سبب بود ثم وضع یدیه الی الیسری - پسر بر نهاد دست راست خود را بر دست چپ نهادن دست راست بر دست چپ متفق علی است میان ائمہ الاہام مالک که نزدی است با جواز وضع ولیکن نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد در نه زیانمند و شافعی بر ابرسینه یعنی بالاتر از ناف و بروایتی از احمد بخیر است خواه زیر ناف نه یا بر ابرسینه و احادیث در هر دو آمده و گفته اند که ابر درین باب واسع است هر چه کند درست است و آنچه متیقن است نهادن دست راست بر چپ و در زیر ناف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه مہود و معتاد است در شاهد اختیار کرده و آن تحت سره است - فلما اراد ان یرکع - پس هنگامی که خواست که رکوع کند - اخرج یدیه من الثوب - بیرون آورد هر دو دست را از جامه - ثم رفعهما و کبر فکع - پسر برداشت دستها را و تکبیر گفت و رکوع رفت و

ادنی معلوم میشود که دستها را در وقت برداشتن و بکسر گفتن از جامه آستین بیرون باید آورد - فلما قال - پس چون گفت  
 سمع الله لمن حمده رفع یدیه - برداشت هر دو دست را - فلما سجد یسجدین کعبه - چون سجده کرد سجده کرد میان هر دو دست  
 دست یعنی سر را در وقت سجده میان دو دست داشت - رواه مسلم - وعن سهل بن سعد صحابی مشهور است آخرین  
 مات بالمدنیة - قال کان الناس یأمرون ان یضع الرجل ید الیمنی علی ذراع الیسری فی الصلوة - بودند مردم که امر کرده  
 میشدند بنهاندن هر دو دست را بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع چون دست را بر دست یابند دست ی بنامند تا چار  
 نزدیک بذراع واقع میشد که بر ذراع اند چنانکه اصلا بر دست نماند و عقید رجل الثانی است و امر آنرا نیز همین حکم است -  
 رواه البخاری - وعن ابی هریرة قال کان رسول الله - گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اقام الی الصلوة  
 چون می ایستاد و نماز - یکبر چون یقوم - یکبار میگفت در وقتیکه می ایستاد و نماز یکبار تحریمه است - ثم یکبر حین یرفع الیدان یکبر  
 میگفت در وقتیکه بر کوع میرفت - ثم یقول - یکبار میگفت - سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الركعة - در وقتیکه  
 بر می داشت استخوان پشت خود را از رکوع - ثم یقول وهو قائم - یکبار میگفت و حال آنکه وی ایستاده است - ربنا لک الحمد ثم یکبر  
 یکبار میگفت - حین یمشی - در وقتیکه فرو میرفت یعنی برای سجده - ثم یکبر حین یرفع راسه یکبار میگفت در وقتیکه سر  
 بر می داشت یعنی از سجده - ثم یکبر حین یسجد - یکبار میگفت در وقتیکه سجده دوم میرفت - ثم یکبر حین یرفع راسه - یکبار میگفت  
 در وقتیکه سر بر می داشت از سجده دوم - ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها - یکبار میگفت و آنچه مذکور شد در نماز همه نماز - حتی یقف علیها  
 تا آنکه او امیکد و تمام می کرد نماز را - و یکبار حین یقوم من الثنن بعد الجلس - و یکبار میگفت در وقتیکه می ایستاد از رکعت  
 از قعدہ اعلی درین حدیث ذکر یکبار است درین اوقات و احوال در رفع یدین - متفق علیه - وعن جابر رضی الله  
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضل الصلوة طول القنوت - بهترین نماز نماز است که در وی درازی قنوت  
 است و قنوت یعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده و مراد اینجا قیام داشته اند پس معلوم شد که طول  
 قیام در نماز افضل است زیرا که در وی مشقت و خدمت و طاعت بیشتر و ظاهر تر است و علما را اختلاف است که قیام در  
 نماز افضل تر است یا سجود و اینجا حدیث متمم طائفه است که میگویند قیام افضل است و نیز ذکر می که در قیام است قرآن است  
 و قرآن افضل است از تسبیح و تهلل و غیره نیز همین است و این بحث در شرح سفر السعاده بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلبه من  
 الفصل الثانی - عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من احباب النبی - گفت ابو حمید در میان ده کس از صحابا  
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا احکم بصلوة النبی - من دانایتریم در میان شما بکیفیت نمازی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گزارده و از شما  
 معلوم میشود که اگر یکی دعوی علمیت کند بحکم واقع بر اے مصلحت دینی نه بوضع نفسانی درست باشد - قالوا - گفتند آن  
 جماعه از صحابا که پیش ایشان این دعوی کرد - فاعرض - پس چون دعوی میکنی که تو دانایتری عرض کن بر ما و ظاهر هر کس  
 آنرا نماند انیم که صحیح است دعوی تو - قال کان رسول الله - گفت بودند پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اقام الی الصلوة رفع یدیه حتی یجاو

بهامتنکبیه - چون می ایستاد برای نماز بر می داشت هر دو دست را تا آنکه برابر یکدیگر و ایند آنها را بر دوش خود و نیم یکسر بر یکسر میگفت  
این حدیث صحیح است در تأخیر تکبیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذکور است امام ابوحنیفه است - ثم یقرأ - بپس قرائت میکرد - ثم یکسر و برین  
یدیه حتی یجاذی بهامتنکبیه - بپس تکبیر میگفت و بر می داشت هر دو دست را تا برابر می گردانید هر دو دست را بر دوش خود و  
یکسر و یضع راحته علی رقبته - بپس رکوع می کرد و دست نهاد هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود و نیم یقیدل - بپس  
اعتدال میکرد و در رکوع و در تفسیر اعتدال می گوید که - فلا یصبی رأسه ولا یقنع - یعنی یضم یا مفتح صاف و در کسر پای شمرده  
ولا یقنع یضم یا و سکون قاف و کسر نون پس پایان نمی کرد بر سر زانو بر می داشت بلکه برابر و هموار می داشت پشت و سر را و او  
است که اعتدال یعنی اطمینان دارند چنانکه در جلسه میان هر دو سجده و جلسه استراحت خواهد گفت و فلا یصبی رأسه و لا یقنع  
جدا دارند و این معنی در روایت ابن حبان و مسلم و لایصوب بی فاعله هر ترست و در لفظ یصبی تحقیق است که در شرح ذکر کرده شده است  
ثم یرفع رأسه فیکول - بپس بر می داشت سر خود را پس میگفت - سمع الله من حمده - درین حدیث ذکر زینالک الحمد نیست - ثم  
یرفع یدیه حتی یجاذی بهامتنکبیه معتدلا - بپس بر می داشت هر دو دست خود را تا دوشها با اعتدال تمام - ثم یقول - بپس میگفت - الله  
اکبر ثم یمشی الی الارض ساجدا - بپس می افتاد بجانب زمین برای سجده - فیجانی یدیه عن جنبیه پس دور می داشت هر دو دست خود  
از هر دو پهلو و یفتح اصابع رجليه - و دو تایی گرد انگشتان هر دو پا را چنانکه سه سه بای انگشتان بجانب قبله بودی و پنج بانی  
بعجمه شست کردن انگشتان پا سه وقت شستن و اصله اللین کنافی الصراح - ثم یرفع رأسه - بپس بر می داشت سر از سجده و  
یعنی رجله الیسری - و دو تایی گرد یعنی می گسترانید پای چپ خود را - فیقعد علیهما - پس نشست بران - ثم یقیدل حتی یرجع کل عظم فی  
موضعه - بپس اعتدال و اطمینان میکرد و درین نشستن تا آنکه بازمی گشت هر استخوان در جای خود معتدلا - در حال تنبیه تمام  
معتدل است این تأکید یقیدل میکند ثم یسجد - بپس سجده میکرد یعنی بتکبیر چنانکه از حدیث سابق معلوم شد - ثم یقول - بپس میگفت -  
الله اکبر یرفع و بر می داشت سر را - و ینشی رجله الیسری - و دو تایی گرد پای چپ خود را - فیقعد علیهما - پس نشست بر پای چپ از  
برای جلسه استراحت - ثم یقیدل - بپس قرار می گرفت - حتی یرجع کل عظم الی موضعه - تا آنکه بازمی گشت هر استخوان بجای خود و  
نیض - بپس برخاست - ثم یصنع فی الركعة الثانیة مثل ذلک - بپس می کرد در رکعت دوم مانند آنچه کرد در رکعت نخستین را  
اکثر است از جهت عدم استقلال - ثم اذا قام من الركعتین - بپس چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قرائت تشهد و ذکر  
آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر که مرابی و او را ذکر کند باید که رفع یدیه حتی یجاذی بهامتنکبیه - تکبیر میگفت و  
بر داشت هر دو دست را تا مقابل دوش - کما کبر عند افتتاح الصلوة - چنانکه تکبیر گفته بود ادا و شروع کردن در نماز - ثم یضع  
بپس می کرد از آنچه مذکور شد - فی لقیته صلواته - در باقی نماز خود - حتی اذا کانت السجدة الی فیها التسلیم - تا آنکه چون می بود  
سجده دوم از رکعتی که بعد از دو تشهد است و در دو سلام است - فخرج رجله الیسری - بیرون می آورد پای چپ خود را  
و قعد موقفا علی شقه الایسر - و نشست بر سه پین بر جانب چپ - ثم سلام - بپس سلام میداد و قالوا - گفتند آن صحابه

نشان



که میان ایشان گفته بود که من و انانتم نماز آن حضرت - حدیث - راست گفتی - بگو اکان یصلی - همچنین بود آن حضرت  
که نماز سیکار و ظاهر این عبارت و دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی حلیت از برای  
رضی الله عنه درست نیاید پس حل بران باید کرد که تصدیق ایشان برادر اجبت و توفیق بخیر است و بعد اعلم - در راه ابو داود  
والدارمی و در روی الترمذی و ابن ماجه مناه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - و این حدیث در سطر السعادة از صحیح ابن  
حبان و مسلم نیز روایت کرده است - و فی روایت لابی داود و من حدیث ابی حمید - در روایتی مرابی و در دیگر از حدیث  
ابی حمید این چنین آمده که - ثم رکع فوضع یدیه علی رکبته - پستتر رکوع کرد پس بناد هر دو دست را بر هر دو زانوئی خود  
کانه قابض علیهما - گوید که وی پنج گزیده است بر دو زانو - و در تریه - زده ساخت هر دو دست را و تریه زده کردن کمان  
را یعنی در گردانیدن مرفیق را از پهلوی ها گوید که مرفیق مشابه زده گشتند و پهلوی مشابه کمان که بران زده کنند چنانکه گفت - فجاها عن  
جنبیه - پس در روایت هر دو دست را از هر دو پهلوی خود - و قال - و گفت - ثم سجد - پستتر سجده کرد و فاکر انما جنته الارض لیس  
شکن و ثابت گردانید یعنی خود را و پیشانی خود را بر زمین از اینجا معلوم میشود که سجده به بینی و پیشانی هر دو باید کرد و آن حضرت  
نیز همین موافقت می کرد و احادیث نیز متضاد و متوافق اند بران و اگر ریکه از این اقتضای کمال است نزد امام ابو حنیفه  
آیا کرده است و بر روایتی بجهت تنها کرده نه و نه و نه صاحبیه جائز بود و در حدیث آمده است که سجده به پشت عضو باید و بر زانوی  
به پشت استخوان روست و در دو دست و دو زانو و دو پای و در حدیث صحیح بجامی روی پیشانی واقع شده و تحقیق آن  
در باب اسجود بیاید - و محی یدیه عن جنبیه - و یک خود داشت هر دو دست خود را یعنی مرفیق را از هر دو پهلوی خود و وضع  
کفیه و منکبیه و بناد هر دو کف دست را برابر هر دو دست خود - و فرج بین مخذبه - و کشاده گرد میان هر دو زانو خود غیر  
حامل بطبقه علی شئی من مخذبه - باز نهنده شکم خود را بر چپ زانو خود - حتی فرج - تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده - ثم  
جلس - پستتر نشست - فافترش جله البسری - پس بگسترانید پاسب چپ خود را - فاقبل بعد الیمنی علی قبلته - و پیش  
نشست پای راست بر قبله خود و این مستلزم ایستاده داشتن است - و وضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی - و بناد و کف دست  
راست را بر زانوی راست خود - و کفه البسری علی رکبته البسری - و کف دست چپ را بر زانوی چپ خود - و اشار  
باصبع الی السبابة - و اشارت کرد در وقت اشهدان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است بر داشتن آن درونی و نما  
در اشارت و سبابه انگشتی که مفارن بانگشت راست و او را سبابه ازان گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آید و عرب در  
وقت دشنام اشارت بدان کنند و این اسم جاہلیت است و در اسلام آنرا مسج و سباحه گویند که در وقت تسبیح و توحید بدان  
اشارت کنند و بین اشارت همچنانکه اشارت است بتوجید باری تعالی متضمن سب و شتم شیطان نیز هست که قبیل و فی آخری  
در روایت دیگر مرابی و در این چنین آمده که - و اذا قعدت رکعتین - و چون می نشست بعد از دو رکعت بر  
تپه او - فعد علی یمن قدم البسری - می نشست بر کف پاسب چپ خود - و نصب الیمنی - و ایستاده می کرد پای



راست را - و اذا كان في الرابعة - و چون می بود در رکعت چهارم این دروغی است و حکم رکعت سوم در نماز میسرین  
خواهد بود - انضی بولوكه اليسرى الى الارض - مناس میگرد و میسرین چپ را بسوی زمین - و اخرج قدميه من  
ناحيته واحدة - و بیرون می آورد هر دو پاے خود را از یک جانب که جانب راست است - و عن وائل بن حجر  
البراء بنی صلی اللہ علیہ وسلم حين قام الى الصلوة رفع يديه - روایت است از وائل این حجر بن قیدیم حاکم صحابی مشهور  
است از ابنا می ملوک بین بود و بشرقت اسلام مشرف شد و نزد حضرت مسعود مکر گفت که وی دید آنحضرت را با سنگا میگرد  
می ایستاد و بناز بر میداشت هر دو دست خود را - حتی كانتا بجبال منكبیه - تا آنکه می شدند در مقابلہ ہر دو دست دی - و حکایت  
ابہامیہ اذینہ - و برابر میکرد ہر دو انگشت ز خود را ہر دو گوش خود را - ثم کبر - پشتر تکبیری بر آورد و انجذبت نیز رفت  
مذہب امام ابو حنیفہ است در ناخیر تکبیر از رفع - رواہ ابو داؤد و فی روایتی - و در روایتی مرابی داؤد و ابجای  
حاذی ابہامیہ اذینہ این چنین آمده کہ - یرفع ابہامیہ الی تحتہ اذینہ - بر می داشت ہر دو انگشت ز خود را بسوی  
زمرہ و گوش خود - و عن قیدیم بفتح قاف و کسر - یارب - یسلم ہا و تسکون لام و بعض گفتہ اند صواب بفتح نون و کلام  
ست ثانی ثقہ است و پدر او را صحبت است قدوم آورد پدر و بر سرے بران حضرت و کل بود پس آن حضرت دست مبارک  
خود را فرو آورد بر سرش پس روید موسی او و تلب بضم موسی را گویند و التلب موسی در این لقب است و نام وی  
یزید بن عدی است و بعض گفتہ اند سلام و صحیح قول اول است - عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود کہ تلب است  
قال - گفت پدر وے - کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یومئذ - امانت میکرد مارا - فیاخذ شملہ  
بیمینہ - پس میگرفت دست چپ خود را بدست راست خود - رواہ الترمذی و ابن ماجہ - و عن رفاعہ بکسر - ابن ارفع  
صحابی انصاری خزرجی است کینث او ابو معاذ است پدری است و پدر او از نقباء است و وے برادر مالک بن  
رافع و خلا و بن رافع است و وی اول کسی است کہ ایمان آورد از قبیلہ خزرج و حاضر شد عقبہ ادلی را و ہو با علی  
رضی اللہ عنہ در حرب جمل و حقین - قال - گفت - جاہ رجل - آمد مردے - فضلی - پس نماز بگزار وے فی السجۃ -  
در مسجد - ثم جاہ فسلم علی النبی - پشتر آمد پس سلام داد بر پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ  
وسلم اعد صلوٰۃ فانک لم تفعل - باز گردان نماز خود را زیرا کہ بدرستی تو نماز نکرده - فقال علمنی - پس گفت تعلیم کن مرا یا رسول  
اللہ کیف صلی - کہ چگونه نماز بگزارم - قال اذا توجهت الی القبلة - فرمود آنحضرت چون روی آری بجاہ قبلہ - فکبر - پس  
تکبیر بگو - ثم اقرأ بام القرآن - پشتر بخوان سورہ فاتحہ را - و انما اشار اللہ ان تقرو - و بخوان چیزے را یعنی سورتی دیگر را  
با فاتحہ کہ خواہد خدا یتعالی کہ بخوانی یعنی چیزے را کہ بخوانی تو و چون خواست بندہ بخواند حق نمیشد باین عبارت  
میگویند فاذا رکعت فاجعل احتیک علی رکبتیک - پس چون رکوع کنی پس بگردان ہر دو دست خود را بر ہر دو زانو خود  
و کن رکوعک - و حکم کن و بقرا و آرام کن رکوع خود را - و امد و فکرت - و دراز کن و برابر در پشت خود را - فاذا رفعت فاقم

صلبک - پس چون بر داری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را - و ارفع ساسک - و بر داری خود را  
یعنی راست بایست - حتی ترجع العظام الى مفاصلها - تا آنکه باز گردند استخوانها به پشت بسوی بندهای خود و جاها  
خود - فاذا سجدت فکن للبحر - پس چون سجده کنی پس قرار کن و اطمینان کن بر سب سجده - فاذا رفعت فاجلس علی  
فخذک الیسر - پس چون بر داری سر خود را پس نشین بر ران خود یعنی قدم چپ خود احتمال دارد که این را بعد از  
هر دو سجده بگوید پس مراد جلوسه است راحت بود و احتمال دارد که مراد سر برداشتن از سجده اولی باشد و بر هر تقدیر این مختصاری بین  
کلام کرده - ثم اصنع ذلک فی کل رکعة سجدة - پس هر یک این مذکور را در هر رکوع و سجده یعنی لطمین - تا آنکه قرار دارا مکتبی در  
رکوع و قومه و سجده و جلوسه نه لفظ المصاحیح - این لفظ مصاحیح است و رواه ابو داود و مع تغییر لیسر و رواه ابی داود و ابی داود و ابی داود  
تغییری - و رومی الترمذی الشافعی معناه - و مضمون این حدیث مضمون همان حدیث ابی هریره است که در اول باب گذشت  
باختلافی که در بعض الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات همان است که مذکور شد - و فی روایت الترمذی - و در روایتی مرتزقه  
را این چنین آمده که - قال - گفت آن حضرت بر اس تعلیم آن مرد - اذ اتممت الی الصلوة فتوضأ چون خواهی که بایستی بسجده  
نماز پس وضو کن - کما امرک الله به - چنانکه امر کرده است ترا خدا تعالی بوضو - ثم تشهد - پس تشهد اذان گو - فاقم - پس  
اقامت گو و بعضی از تشهد قرات شما دین مراد داشته اند که خواندن آن بعد از وضو فضیله کثیر دارد و اقامت بر پا  
داشتن نماز و گزاردن آن - فان کان معک قرآن - پس اگر باشد با تو در حفظ تو مقداری از قرآن - فاقرا - پس بخوان -  
والله - و اگر نباشد با تو قرآن و یاد داری چیزه از آن - فاحمد الله - پس حمد بگو خدا تعالی را - و کبر - و تکبیر بگو و بزرگی یار  
کن او را - و تلبیل کن و توجید کن - و از اینجا معلوم می شود که هر که قرآن یا ندانسته باشد یا ندانست سحان الله و الحمد لله و الله  
الاله و الله اکبر بجای قرآن بخواند چنانکه کسی ایمان آورد و داند آمدن وقت نماز وضو یا و گرفتن قرآن نشد و اگر تسبیح و تلبیل  
بکند و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعد از آیات فاتحه الكتاب که نهفت اند و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام  
و شرائع بر تمام نیاموخته بود و از اینجا بود و تفسیر و در ادای نماز کما ینبغی - ثم اركع - پس سر رکوع رو - **عمن الفضل**  
بن عباس - من اولاد عباس است و او را مناتب بسیار است کینت ابو محمد است و بعضی گفته اند ابو عبد الله و فاته یافت در  
زمان امیر المؤمنین عمر و طاعون عمواس شش شان عشر و بعضی گفته اند کشته شده بوم الیوم که شش عشر و الله اعلم - قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم الصلوة تنقی نیتی - یعنی نماز فضل فضل است که دو روز و گرانچه در روز و چهره در شب و امام شافعی این را پذیرفته  
است و نزد امام ابو حنیفه چهار رکعت افضل است در روز و در شب و بقول بی یوسف و محمد در شب و دو روز و در چهار رکعت  
رکعت و دلیل امام شافعی اینجاست است و دلیل حنبلیه قیاس بر تراویح و امام ابو حنیفه میگوید بصحبت رسیده است که آنحضرت بعد  
از عشا چهار رکعت میگذارد و در صلوٰۃ نخل نیز چهار رکعت آمده و نیز در چهار رکعت شقت بیشتر است با و است تحریمیه و هر عباد  
که در وی شقت بیشتر فاضل تر و آنکه فرمود که نماز دو گان و دو گان است محمول بر آنست که نماز فضل فرود بنا یعنی یک رکعت و سه

رکعت نمی باید گزارده آنکه افضل است بجهت دلیل که گفتیم که مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم و نصحت رسیده است که آنحضرت نماز تجدد و دو گزارده است - تشهد فی کل رکعتین - التحیات خواندن است در هر دو رکعت این بیان شنی شنی است و تاکید است - و فرستی کردن و نیاز مندی کردن است در باطن - و تضرع - و زاری کردن و فرستی نمودن بنظر و شکستن - و سبکی و نامرادی داشتن - ثم التفتع بدیک - پشتر بر میداری هر دو دست خود را افتراغ دست برداشتن در دعا - بقول دین قول بن عباس است در تفسیر کلام آنحضرت یعنی بگوید آنحضرت و بخوابد این قول خود که - ثم التفتع بدیک - پشتر بر میداری هر دو دست را بسوی پروردگار خود مستقبل ایستاده و جهک مقابل کننده کنه های دست را روی خود را چنانکه در حالت دعا سنون است - و نقول - و میگوئی - یارب یارب - ای پروردگار من ای پروردگار من قبول کن دعای مرا و بده مطلوب مرا - ومن لم یفعل ذلك - و کسیکه نکند این مذکور را یا دعا را - فهو کذا و کذا پس آنکس یا نماز آنکه چنین چنین است کنایت است از حقوق نقصان و خسارت بحال و - و فی رواية فهو خداج - و در روایتی آمده که آن نماز خداند خداج است یعنی نقصان و خداج بکسر خاء معجمه در آخر حیم زائیدین بچپیش از مدت زائیدین ناقص الحلقه سه و اربعه از مندی

**الفصل الثالث** - عن سعید بن الحارث بن اسلم - یضمیم و تشهد بدلام - قال صلی لنا ابو سعید الخدری - گفت سعید بن حارث الفزاری که از مشاهیر تابعین است و ثقه است و قاضی مدینه مطهر بود نماز گزارد برای ما یعنی امام است کرد ما را ابو سعید خدری که صحابی مشهور است - فمهر بالتکبیر پس بلند گفت تکبیر را - حين رفع رأسه من السجود - و هنگام برخواستن سر خود از سجده و حين سجده و هنگام سجده کردن بار دوم - و حين رفع من الركعتین - و هنگام برداشتن سر از دو رکعت و لیستون برای رکعت سوم - و قال یکنه اریث التبی - و گفت همچنین دیدم پیغمبر صلی الله علیه و سلم رواه البخاری مقصود آن است که امام هر کند تکبیرات و تفصیل باین جهر تکبیر اتفاقی است شاید که سخن در آنها افتاده باشد و اگر مخصوص باشد قیاس کرده میشود ما سوائی آن از تکبیرات و سمع المدین حمده بران و در روایت اسمعیلی ذکر باتی تکبیرات نیز آمده و گفت بنابر شد ابوهریره یا خا شد پس گزارد ابو سعید پس جهر کرد تکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث و در غیر روایت اسمعیلی این زیادت نیز آمده که جهر کرد ابوهریره و چون برگشت از نماز گفته شد او را که مردم اختلاف کردند در نماز تو که در آن جهر کردی بتکبیر پس پشتر برآمد و گفت باک ندارم از شما که اختلاف کنید یا نکنید و دیدم من پیغمبر صلی الله علیه و سلم که همچنین میکرد و نماز را گویا که اختلاف داشتند مردم در آن زمان و در این گفتن تکبیر است گفتن آن مردان و غیره از بنی اسمعیلی گفتند ابوهریره امامت میکرد مردم را و اریث مردان بحدیث آنحضرت - و عن عكرمة قال صلیت خلف شیخ بکاء - گفت عکرمة که مولای ابن عباس و از فقهای مکه است نماز گزاردم در پس پیری در مکه و گفته اند که مراد باین پیر ابوهریره است - فکبرتین و عشرین تکبیر پس تکبیر گفت یعنی جهر است و دو تکبیر در نماز چهارگانی است یعنی رکوع و تکبیر افتتاح و تکبیر قیام از تشهد اول - فقلت لان عباس انما حق - پس گفت مراد بن عباس آنکه وی یعنی آن شیخ احمق است یعنی جاهل بخیر است که جهر میکند تکبیرات - فقال - پس گفت



صلی الله علیه وسلم از پیش پس بطریق خرقی حادث بود بوحی یا با الهام و گاه گاهی بودند دائم و مومید آن است آنچه در خبر آمده است که چون ناظر آن حضرت گم شد و در نیافت که کجا رفت منافقان گفتند که محمدی گوید که خبر آسمان میسرانم و نمیدانم که ناظر او کجا است پس فرمود آن حضرت و بعد من نمیدانم مگر آنچه بداناندر برادر و دگارسن اکنون بنمودم برادر و دگارسن که وی در جای چنین و چنان هست و مهار و سه در شلخ و درختی بنده شده است و نیز فرموده است که من بشنم نمیدانم که در پس این دیوار چیست یعنی بے دانانیدن حق سبحانه و لا جرم چون نماز افضل و ارفع حالات آن حضرت بود و صلی الله علیه وسلم انگشتان حقائق اشیا و اعیان موجودات و اطلاع بر آن درین حالت اتم و کامل بوده باشد و شود و آنحضرت موجب استغراق غیبت از کائنات بنود چنانکه حال مشکنان که کائنات این اند می باشد و شلخ میگویند قدس بعد اسراریم که نماز مقام کشف و حضور است نه محل غیبت و استغراق و اضحلال و بعض میگویند که میان دو کشف آنحضرت صلی الله علیه وسلم آله البصار نیز مخلوق بود مانند سوره و برین سخن غریب است بر روایت صحیح ثابت نشده و الله اعلم

### باب ما یقرأ بعد التکبیر

باب در بیان چیزی که خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث صحیح و اربعه و اذکار در استغفار صلوة و از روضه چنانکه انی وجهت وجهی للذی فی سطر السموات و الارض و سبحانک اللهم و عزان و آن مستحب است نزد شافعی و غیره از آن و نوافل کلا و بعضا و نزد حنفیه و مجتهدین در ظاهر مذاهب اکثر ائمه مقتصد است سبحانک اللهم و بحمدک لی آخره و هر چه جز این مروی میگوید محمول بر نماز سجده بلکه مطلق تر است که انی ابدایه و نزد امام ابی یوسف جمع است میان ثنا که مراد بوسی سبحانک اللهم است میان توحید که وجهت وجهی است و مختار طحاوی همین است و غیره که توحید بعد از ثنا گوید یا قبل از وی مشهور تاخیر توحید است از ثنا

**الفصل الاول - عن ابی هریرة قال کان رسول الله -** گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا - **صلی الله علیه وسلم** لیست بین التکبیر و بین القراءة اسکانه - خاموش می شد میان تکبیر و میان قرات خاموش شدنی لیست لفتح یا و ضم کان است چنانکه مشهور است و بعضی با و کسر کاف نیز روایت است یعنی اول و اسکانه یکسر حمزه مصدر است یعنی سکوت بر روایت ثانی بر قیاس و بر اول برخلاف قیاس و مراد بسکوت در اینجا ترک جهر است نه سکوت از ذکر نقلت بابی انت و امی با ابو هریره میگویند پس گفت من بان حضرت پدر و مادر من فدای تو باد - یا رسول الله اسکا تک بین التکبیر و بین القراءة تمام تقول - می پرسم ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قرات چیست که چه میگوئی و چه میخوانی و ران اسکا تک روایت مشهور است و برقع نیز روایت است - قال قول - گفت آنحضرت میگویم این کلمات را - اللهم یا عینی بین خطابانی بار خدا یا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام - کما بعدت بین المشرق و المغرب - چنانکه دوری کرده میان شرق و مغرب طلب میکند محو گناهان گذشته را بتوبه و آمرزیدن بر وجه مبارک و تا کبیر - اللهم لتقی - خداوند پاک گردان مراد از روایتی که نقلی پاک گردان مرا من الخطایا - از گناهان کرده و ناکرده - کما تعنی الثوب الابيض من الدنس - چنانکه پاک و دیرینه



جس میں سفید از چرک پریم ناک شدن طلب میکنم جو انما زو لب گذشتہ و حفظ عصمت از گناہان آئینہ و شخصیت بجایہ سفید بخت  
مبالغہ در تقیہ است کہ نمود و نش در وی بیشتر است اگر چہ قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت کہ مولود است آدمی زاد بران -  
اللهم غسل خطایہی خداوند بپوشی گناہان مرا کہ کرده ام - بالماء والنج والبر - آب و برف و ذراہ اشارت است بانواع طہارت  
و انقسام مغفرت و مبالغہ و غسل و تقیہ است و تلج بسکون لام و بر و بفتح را متفق علیہ - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال کان النبی  
کففت امیر المؤمنین علی بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذ اقام الی اصولۃ - چون ہی ایستاد نماز - و فی روایتہ - و در روایتہ  
بجای کان اذ اقام الی اصولۃ این عبارت آمده است کہ - کان اذ افتح اصولۃ - بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز بکبر  
ثم قال تکبیری بر آورد و پیش میگفت - وجبت و جہی للذی فطر السموات والارض - رومی آورد و بسوی کسیکہ شکافندہ و از عدم  
بوجود آوردہ آسمانها و زمین را - حیفا - مسلمان و درست دین مائل از باطل بحق - و اما ناسن المشرکین - سو نیستیم از کافران  
ابناؤ کنندہ جز حق را بحق در عبادت - ان صلواتی و نسکی - بدرستیکہ نماز من و عبادت من - و بحیای و دمائی - و زندگی  
من و مردن من - لیدرب العالمین - مر خدا سے راست کہ پروردگار جهانیان است - لا شریک لہ - نیست ابنائہ و اولاد  
و بر ربوبیت و اتحقاق عبادت - و بذلک امرت - و بتوحید و اخلاص در و سے آوردن بسوے حق ہر کردہ شدہ ام  
و اما من المسلمین - و من از چہ اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان ام امر حق را چہ  
امر شرعی و چہ امر ارادی تو در وایتی چنانکہ و فصل ثالث بیاید (و اما اول المسلمین) و من اول مسلمانانم و گفته اند کہ  
این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی اللہ علیہ وسلم کہ اول و سابق است در اسلام بر ہر کہ جزاوست چہ ہر پیغمبر سابق است  
در اسلام بر اوست خود و در قرآن مجید بآن حضرت امر واقع شدہ کہ این چنین بگوید و از غیر حضرت وی این سخن درست  
نیاید و دروغ بود پس بعضی گفته اند کہ نماز بسوے فاسد گردد و صحیح آن است کہ اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند  
و اظہار از حالت خود فاسد نگردد و گفت بندہ ضعیف عفا اللہ عنہ کہ اگر این جملہ را بخبر ندارند و مقصود انشاء تعجید یا انشاء  
و اسلام و اظہار انقیاد و ہتسلا و اظہار رعایت اطاعت و انقیاد دارند و چہ دارد و چنانکہ خدام ملک نزد و و امر حکم انشاء  
می گویند ہر چہ فرمان شود و سخت کسیکہ امتثال امر نماید و گردن باطاعت و انقیاد و ہمدن باشم مقصود اظہار و انشای  
و رغبت و اطاعت است واللہ اعلم - اللهم انت الملک - خداوند اتوتی بادشاہ علی الاطلاق متصرف در ملک ملکوت  
لا الہ الا انت - نیست هیچ معبودے بحق مگر تو - انت ربی و انا عبدک - توئی پروردگار من و من بندہ تو ام - ظلمت لغسی  
ستم کردم بر ذات خود و بتقصیر در بندگی - و اعترفت بذنبی - و اقرار کردم گناہان خود و تو فرمودہ کہ ہر بندہ کہ بہ گناہ  
خود معترف آید بدرگاہ من آمرزم اورا - فاغفر لی ذنوبی - پس بیا مرز مرا گناہان مرا - جمیعاً - ہمہ - ان لا یغفر الذنوب  
الا انت - و زیار کہ نمی آمرزد گناہان را بکس مگر تو - و اہدنی لاسن الاخلاق - و راہ نام را بہ نیکوترین خویش بختہا - لا یہد  
لا حسنہا الا انت - راہ نمی نماید بہ نیکوترین اخلاق بکس مگر تو - و اصرف حتی سیئہا لا یصرف عنی سیئہا الا انت - و در گناہ





و انچه پس کرده ام و ما اسریت و ما اعلیت - و گنا بان که پنهان کرده ام و انچه آشکار کرده ام - و ما اسریت - و انچه اسریت کرده ام و ما فزونی کرده ام و ما خداعتدال در گذشته ام و ما اعمال و مال و جاه و امثال آن - و ما انت اعلم یعنی - و گنا بان که تو داناتر می بانی از من - انت المتقدم و انت المؤخر - توئی که پیش گذشته هر که خواهی از بندگان خود و در قدر و عزت و در بنیاد آخرت پس از گذشته هر که خواهی - لا اله الا انت رده مسلم - روایت کرد انچه پیش را مسلم - و فی روایتی لثناخی - و در روایتی که مرثانی است انچنین آمده که بعد از قول وحی - و انتشر الیک - این کلمات گفته - و المهدی من بهریت - و هدایت کرده شده و راه یافته شده کسی است که تو هدایت کرده و مقصد رسانیده او را - اناک الیک شیخ این معلوم شد - لا انجناک منیت نجات و رستگاری از عذاب و قهر تو - و لا اله الا الیک - و منیت پناه و تکیه گاه مگر بسوی جناب رحمت تو منجی یافت است و لجا و بهره و گاه ای این را نیز بالف خوانند بموافقت - منجا تبارکت - بزرگی و عظمتی تو - و عن الش ان رجلا جاء فدخل لصف - روایت است از انس که عرضی آمد پس در آمد و وصف نماز - و قد حفره النفس - و حال آنکه تحقیق در تعب و مشقت انداختن آن مرد را در محبت سخت و دیدن وحی برای نماز و اصل حفر بجای مهر و فادای سختی و رفع کردن و درشت تاب آوردن بر کندن از جامی - فقال - پس گفت آن مرد - الله اکبر الحمد لله اکثر لطیبا - حمد خدای را حمدی بسیار پاک و لطیف بسیار کافیه - برکت کرده شده در و سه - فلما قضی رسول الله - پس هرگاه که گزار و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلواته - نماز خود را - قال - گفت - ایکم التکلم بالکلمات - کدام یک از شما بود گوینده این سخنان را - فارقم القوم - پس خاموش ماندند این گروه که نمازی کردند و حاضر بودند از ملاحظه آنکه شاید خطای از ایشان بوجود آمد که موجب عتاب و عقاب گردند از مفتح بهره و را و تشدید میم یعنی سکت و در بعضی ابیات ازم برای و تحفیف میتم نیز آمده اند از معنی اساک از کلام آید - فقال - پس باز فرمود آنحضرت - ایکم التکلم بالکلمات فارم القوم - این بار نیز سکوت و در دیدن از ترس عتاب - فقال ایکم التکلم بها - باز فرمود که کدام یکی از شما تکلم بود با این کلمات این بار فرمود خانه لم یعمل بابا - سرسید و اندیشه کنید زیرا که آن گوینده گفته است سختی را که موجب اثم و بره گردد - فقال رجل - پس گفت مردی - جنت و قد حفر فی النفس - آندم تحقیق تنگ گرفت در نفس ثقلتها - پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان و اقصت و الا ذکر فتن این کلمات و اعتذار از ان و علی نذر و - فقال لقد رأیت اثنی عشر ملکاً یسبحون و هنا - گفت آنحضرت تحقیق دیدم دوازده فرشته را که سبقت میکردند و شتابی می نمودند این کلمات را - ایهم یفعلها - تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات را بمحض قبول در جناب حضرت الهی غرض تعیین عدد و دوازده غرض بعلم شایع است و بعضی از محققین گفته اند که هر یکی از جوهر و اعراض اربع مجزوی است که مقدم و برپا دارند او است پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که دوازده اند با تساوی و عدم اعتبار از الف و همزه که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و ثانی در لفظ و خط چنانکه بیان کرده شده است در جای خود و در حدیث دیگر وارد شده که دیدم سی و چهار فرشته را با اعتبار کلمات و الفات و الله اعلم - رده مسلم

**الفصل الثانی - عن عائشة رضی اللہ عنہا** - قالت کان رسول اللہ - گفت عایشہ بود غیر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اذا افتتح الصلوة قال - چون آغاز میکرد نماز را میگفت سبحانک اللهم تنزیه میکنم ترا و بپای با تو میکنم تنزیه می کنم لائق باشد بجناب قدسی تو اینجدا - و بحدک - و تسبیح میکنم بتمس و مختلفا بحد تو و تناسیل ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و الحمد لله باشد - و تبارک اسمک - و بزرگ است نام تو - و تعالی جبرک - و بلند است عظمت و سلطنت و دغای تو و جدی معنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید - و لا اله غیرک - و نیست آله جز تو - و رواه الترمذی ابو داؤد - روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و از عائشہ - و رواه ابن ماجه عن ابی سعید خدری - روایت کرد این حدیث را ابو سعید خدری - و قال الترمذی

هذا حدیث لا تعرفه الا من حارثه - و گفت ترمذی این حدیثی است که نمی شناسیم ما آن را اگر از روایت حارثه - و قد کلم فیہ من قبل حفظه - و تحقیق سخن کرده شد طعن کرده شده است و در حارثه از جانب حفظ و ضبط و می یعنی حارثه مرئوس است که ضبط و حفظ و سه حدیث را قوی نیست بدانکه استفتاح سبحانک اللهم ثابت است از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجله علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویہ و روایت کرده اند از علمای ائمہ حدیث و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین اختیار کرده اند از امام اعظم ابو حنیفہ و جزو است از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده از علی و عائشہ و عبداللہ بن مسعود و جابر و جبرین مطعم و ابن عمر و عمل برین است نزو اهل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق حارثه تکلم کرده و این منزه و بصحت حدیث از طرق دیگر و تحقیق آنست که انشکاح سبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر و با دعیہ دیگر زیاده نیز میبود و کلام درین مقام و شرح زیاده برین اقشده فلینظر ثم - و عن حمیر بن مطعم انه رای رسول اللہ - روایت است از حمیر بن مطعم که قرشی نوفلی است از اولاد عبدمنات و احوال و سه در مواضع نوشته شده است که وی دید غیر خدا با صلی اللہ علیہ وسلم بصلی صلوٰۃ - میگرد و نماز را از نمازهای فرض یا نفل - قال - گفت بعد از تکبیر احرام - الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله - نیز سه بار - و سبحان الله بکرة و صلیلا - و تنزیه میکنم خدا را با مدا و بگاه و شبانگاه و تخصیص این دو وقت بیکر بکبریا و عظمت اینهاست که زمان اجتمع ملائکة لیل و نهار اند و ثلاثا - قید اخیر است یعنی این نیز سه بار است چنانکه آن دو که مکرر مذکور شدند - اعوذ باللہ من الشیطان - پناه میجویم بخدا از شیطان من نفخه و نفثه و ہنره - از نفخ شیطان و نفث و هنر و سه مراد بفتح شیطان تکبر خود پسند می است که آدمی را در می اندازد و بخنجر را بر دمی آراید و او را در نظر و سه بزرگ می در آرد و گوید که در وی میدمد و پرا می کند و مراد بفتح که بمعنی دم کردن است سحر داشته اند که شیطان آدمی ای کند یا باعث بر کردن آن می شود و این معنی مناسب تر است بقول حق سبحانہ و من شر النفاثات فی العقد که مردبان زنان ساحره اند و بعض گویند مراد بفتح شریست که سه و مدد می اندازد و نفث آدمی بر آرد و از زبان و سه مانند افسون و دعا و شعو و موم خواهد بود که متشن معنی کفر و فسق و مجوسانان است

بسیار سفید از بکر بریم ناک شدن طلب میکند محو آثار زوئوب گذشته و حفظ عصمت از گناهان آئینده و تخصیص بجا به سفید بخت  
 مبالغه در تقیه است که خود روش در روی بیشتر است اگر چه قلیل باشد یا اشارت بجای غیبت که موقوف است آدمی زاد و بران -  
 اللهم غسل خطایابی - خداوند بشوئ گناهان مرا که کرده ام - بالما و التلیج و البر و باب و برت و ذرا له اشارت است بانواع طهارت  
 و انعام مغفرت و مبالغه در غسل و تقیه است و تلج بکون لام و بر و ففتح را متفق علیه - و عن علی رضی الله عنه - قال کان الی بنی  
 گفت امیر المؤمنین علی بود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذ اقام الی الصلوة - چون می ایستاد نماز - و فی روایتی - و در روایتی  
 بجای کان اذ اقام الی الصلوة این عبارت آمده است که - کان اذ اتم الصلوة - بود آنحضرت چون شروع میکرد و در نماز میکرد  
 ثم قال تکبیری بر آورد و بیشتر میگفت - و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض - روی آورد و لمبوی کیسکه شکافته و از عدم  
 بوجود آورده آسمانها و زمین را - حیفا - مسلمان و درست دین مائل از باطل بختی - و ما انابن المشرکین - و نیستیم از کافران  
 انباز کننده چنانچه حق را بختی در عبادت - ان صلواتی و نسکی - بدرستیکه نماز من و عبادت من - و بجای و ممانی - و زنگی  
 من و مردن من - بعد رب العالمین - مر خدا را است که پروردگار جهانیان است - لا شریک له - نیست انما امر او  
 در ربوبیت و استحقاق عبادت - و بزرگ امرت - و بتوحید و اخلاص در و س آوردن لمبوسه حق هر کرده شده ام  
 و انابن المسلمین - و من از جمله اسلام آرندگان و امثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان ام امر حق را چه  
 امر شرعی و چه امر امرادی و در روایتی چنانکه در فصل ثلث بیاید (و اما اول المسلمین) و من اول المسلمان نام و گفته اند که  
 این مخصوص جناب نبوت است صلی الله علیه و سلم که اول و سابق است در اسلام بر هر که جز او است چه هر پیغمبر سابق است  
 در اسلام بر اوست خود و در قرآن مجید آن حضرت امر واقع شده که این چنین بگوید و از غیر حضرت می این سخن درست  
 نیاید و در مرغ بود پس بعضی گفته اند که نماز بوسه فاسد گردد و صحیح آن است که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند  
 نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد و گفته اند ضعیف عفا الله عنه که اگر این جمله را بخیر ندرند و مقصود انشا و بیاید  
 و اسلام و اظهار انقیاد و تسلیم و اظهار غایت اطاعت و انقیاد دارند و چه دارد چنانکه خدام ملوک نزد و و امر حکم ایشان  
 می گویند هر چه فرمان شود و نخست کسیکه امثال امر نماید و گردن باطاعت و انقیاد دهند من باشم مقصود اظهار و انشای  
 در غیبت و اطاعت است و الله اعلم - اللهم انت الملك - خداوند اتوئی بادشاه علی الاطلاق متصرف در ملکات ملکوت  
 لا اله الا انت - نیست هیچ معبودی بخیر مگر تو - انت ربی و انا عبدک - توئی پروردگار من و من بنده تو ام - ظلمت نفسی  
 شتم کردم بر ذات خود و بتقصیر در بندگی - و اعترفت بنبی - و اقرار کردم گناهان خود و تو فرموده که هر بنده که به گناه  
 خود معتصم آید بر گناه من آمرزم او را - فاغفر لی ذنوبی - پس بیا من را گناهان مرا - جمیعاً همه - انه لا یغفر الذنوب  
 الا انت - زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو - و اهدنی لافضل الاخلاق - و راه نامرایب نیکوترین خود را بفرما - لا یهد  
 الا حسنها الا انت - راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچکس مگر تو - و احرف عنی سبیلها لا یفر عنی سبیلها الا انت - و بر گردان

از من خلقهای پدرا بر نیگرو انداز من خلقهای پدرا گر تو بسببیک - استادگی دارم برای خدمت تو و قیام دوام بر آن دو  
 سجد یک - و یاری و نصرت میدهم دین ترا دارم - و آنچه کلمه فی یک - و یکی همه در دوست قدرت تست - و التسلیم الیک  
 و بدی نیست منسوب و صفات بتو - نامو با و تعظیما - اگر چه همه با فرینش تست و بحقیقت در آفرینش شریعت کتب سجده را  
 در پیدا کردن هر چه حکمتها است شر اگر هست در مخلوقات است چنانکه گفت من شر ماخلق و بعض گویند معنی التسلیم الیک  
 آن است که شریعت نزد یک گردانده میشود تو که بدان بدرگاه تو تقرب توان جست یا نیست شریعت صعب و کثیف بسوی تو  
 در سنده بدرگاه قبول تو چنانکه فرمود الیه یصلیہ السلام الطیب - الانابک و الیک - من وثوق کننده داستاداری کننده ام بتو  
 و التجا از نده ام بسوی تو یا منبر پیروی میسر بتو و بقدرت تو و باری گدوم و بر میگدوم بسوی تو یا من قانم بتو و رغبت  
 کننده ام بسوی تو - بتارکت و تعالیات - بزرگی و برتری و بلند می تو از رسیدن اوراک بکنه ذات و صفات تو  
 استغفرک و التوب الیک - آفرینش میجو اہم از تو و باز می گردم از گناہان بسوی تو - و اذ ارفع قال - و بعد چون  
 رکوع میکرد میگفت - اللہم لک رکعت - خداوند ابرارے تو و طاعت تو و رضایے تو رکوع کردم و رکوع و رغبت  
 پشت خم دادن - و بک آمنت - و بتو ایمان آوردم و تو و صفات کمال تو - و ملک اسلمت - و مر ترا اسلام  
 آوردم و کار خود را بتو سپردم - و شمع لک سحی و بصری - و روشنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من - و منی و عصبی  
 و مر ترا شنوائی من و استخوان من و پست من تقدیم نمود و استخوان شاید که بخت آن باشد که خشوع از باطن بظاہری آید پس  
 لک تقدیم عظم بعصب بتوان بود - فاذا رفع رأسه قال - پس چون بر می داشت سر خود میگفت - اللہم ربنا لک الحمد  
 ای خدا من پروردگار ما مر ترا شنودن - ملاک السموات و الارض و ما بینہا - پریمی آسمانها و زمین و چیزیکه میان آسمان و  
 زمین است - و ملاک ملکات منشی بعد سر پرستی چیزیکه خواہی بوجود آوردن پس از آسمانها و زمین و چیزیکه میان آسمان  
 و زمین است از ملکات معنوی چون کمال قدرت و بی سجد آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامه مقدورات و ملکات  
 را اگر قدر است همه پس از شنائش و شے پر خواند بود - و اذ سجد قال - و چون سجد میکرد میگفت - اللہم لک سجدت و بک آمنت  
 و لک اسلمت - خداوند مرا ترا سجد کردم نه غیر ترا اشارت است باخلاص عمل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و مر  
 بتو کار خود را - سجد و حمی اللہ می خلق - سجد کردم بسوی من یا ذات من زکے را که پیدا کرد اورا - و صورہ - و مکتے را که صورت  
 داد اورا یعنی و خبر مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن - و شتی سمود بصرہ - و شت گانت شنوائی اورا و بینائی  
 اورا و مرا و آلت شنوائی و بینائی است که مرا پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شگاف اند تعبیر شتی کرد بتارکت  
 اللہ احسن الخالقین - بزرگ است خدا که نیکیو ترین پیدا کنندگان است و پیدا کننده است تمام و جزوی پیدا کننده نیست جس  
 خالقین باعتبار ظاہر است چنانکه مصوران می سازند - ثم یکن من اخر ما یقول بین التسلیم و التسلیم - پس میگوید از آخر آنچه میگفت  
 ان حضرت بیان التجیات و سلام این دعا - اللہم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت - خداوند ما را بیا مر ترا گناہان که پیش کرده ام







**الفصل الثاني - عن عائشة رضی اللہ عنہا** - قالت کان رسول اللہ - گفت عائشہ یؤتی فیہ خدای صلی اللہ علیہ وسلم اذا افتتح الصلوة قال - چون آغاز میکرد نماز را میگفت - سبحانک اللہم تنزیہ میکنم ترا و سبحانک اللہم تنزیہ میکنم ترا یعنی کہ لا ائق باشد بجناب قدسی تو اینچند - و بحدیث - تسبیح میکنم لقبس و مخلصا بحدیث تو و تسبیح ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان اللہ و الحمد لله باشد - و بتبارک اہم - و بزرگست نام تو - و تعالی جدک - و بلندست عظمت و سلطنت و غنای تو و جید معنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید - و لا اله الا انت - و نیست الا جز تو - رواہ الترمذی ابو داؤد و - روایت کرد ابو داؤد و - و ابو داؤد و از عائشہ - رواہ ابن ماجہ عن ابی سعید - و روایت کرد از ابن ماجہ از ابی سعید خدری - و قال الترمذی ہذا حدیث لا یروہ الا من حارثہ - و گفت ترمذی این حدیثی است کہ معنی شناسیم ما آن را اگر از روایت حارثہ - و قد حکم فیہ من قبل حفظہ - و تحقیق سخن کرده شد طعن کرده شده است در حارثہ از جانب حفظ و ضبط و معنی حارثہ مرست کہ ضبط و حفظ و سے حدیث را قوی نیست بدانکہ انتفتاح سبحانک اللہم ثابتست از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجلہ علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و احاق بن راہویہ و روایت کرده اند از علمای ائمہ حدیث و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین اختیار کرده اند از امام اعظم ابو حنیفہ و جزو سے از مجتہدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته کہ در بین باب حدیث آمده از علی و عائشہ و عبد اللہ بن مسعود و جابر و جریر بن مطعم و ابن عمر و علی بن سبیت و زوہر اہل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکہ ترمذی در حدیثی کہ از ابی سعید آمده از طریق حارثہ تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت حدیث از طرق دیگر و تحقیق آنست کہ انتفتح سبحانک اللہم صحیح و ثابت و مستمرست و باو عیب دیگر زیادہ نیز میزد و کلام درین مقام و تشریح زیادہ برین نقشہ فلیتظر منہ - و عن جریر بن مطعم انه رای رسول اللہ - روایت است از جریر بن مطعم کہ تشریح تو علی است از اولاد و عبد منات و احوال و سے در مواضع نوشته شده است کہ دی دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یصلی صلوۃ - میگزارد نماز را از نمازهای فرض یا افضل - قال - گفت بعد از تکبیر اہرام - اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر کبیرہ بار و الحمد لله کثیر و الحمد لله کثیر و الحمد لله کثیر - نیز سه بار - و سبحان اللہ کبرۃ و صلیلا - و تنزیہ میکنم خدا را با یاد او بچاہ و شبانچاہ و تخصیص این دو وقت بزرگ بکثرت فضیلت اینهاست کہ زمان اجتماع ملائکہ لیل و نهار اند - ثلثا - قید اخیرست یعنی کہ درین نیز سه بارست چنانکہ آن دو کہ مکررند کور شدند - اعدو بالبدن الشیطان - پناه بچویم بچند از شیطان من نفخہ و نفثہ و ہنرہ - از نفخ شیطان و نفث و سے و ہنر و سے مراد بنفخ شیطان تکبر و خود پسندی است کہ آدمی را درو می اندازد و بخندے را بر و سے می آرد و او را در نظر و سے بزرگی می در آرد و گوید کہ دروئی میدیدم و پر باد میکند و مراد نفث کہ بمعنی دم کردن است بخوداشته اند کہ شیطان آدمی امی کند یا باعث بر کردن آن می شود و این معنی مناسب ترست بقول حق سبحانہ و من شر النفاثات فی العققد کہ مردبان زنان ساحرہ اند و بعض گویند مراد نفث شرست کہ سے و مدد می کند و در نفس آدمی بر آرد و زبان سے مانند افسون و دعا و شعوہ موم خواهد بود کہ متعین معنی کفر و فسق و جوہر مسلمانان است

و مراد به نیت کردن و افتادن در مردم عجیب گوئی و طعن داشته اند و بعض گفته اند که به شیطان و سوسه مراد است که در دل های مردم می اندازد و چنانکه در قول حق تعالی (و اعوذ بک من هزات الشیاطین) و ساوس و خطرات مراد داشته اند و رواه ابو داؤد و ابن ماجه الا انه لم یذكر و الحمد لله کثیر از ذکر فی آخره من الشیطان الرحیم - روایت کرده اند انجیدیت را ابو داؤد و ابن ماجه و لیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ الحمد لله کثیر را و ذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرحیم و او را دی از عمر رضی الله عنه و تفسیر بن سبه چیز نقل میکند و میگوید که و قال عمر رضی الله عنه لفظ الکبر و لفظ الشکر و هزات الموتی - لفظ شیطان کبر و لغت وی شکر و هزوی موتی یعنی سوسه و سکون و او و تابعی نو قایم نوعی انجونی است مثل صرع که عارض میشود آدمی را و می اندازد او را مانند میست اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت برسد متین گردد که مراد همین است - و عن سمرق لفظین و هم سیم بن جندب یعنی سیم و فتح و ال و ضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث و در بعضی بود حسن بصری و غیر وی از وی شنیده در مواضع متعدده احوال و نوشته شده است - انه حفظ عن رسول الله - روایت است از سمر که وی یاد گرفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سکتین - دو سکت یعنی دو خاموشی که در نماز میگوید سکتۀ اذ اکبر - یک سکتۀ چون تکبیری بر آورد که بعد از وی دعای استفتاح بخواند و سکتۀ اینجا بمنتهی عدم جهر است نه سکوت مطلق و در بعض روایات آمده است که انحرث صلی الله علیه و آله و سلم دعای استفتاح بجهر بخواند و گفته اند که آن از براسه خاطر مقتدیان بود تا بداند که بخواند و باید خواند - و سکتۀ اذ افرغ من قراته - و سکتۀ دیگر چون فارغ می شد از خواندن - غیر المغلوب علیهم و لا الضالین - و چون انجیدیت سمر بن جندب بآبی بن کعب که از عظمای صحابه است رسید - نصدتہ - پس تصدیق کرد او را و قبول کرد ابی بن کعب - رواه ابو داؤد و روی الترمذی ابن ماجه و الدارمی نحوه - بدانکه سکتۀ اول بعد از تکبیر متفرق علیه است میان ائمہ اربعه و غیر ایشان برای خواندن دعای استفتاح و سکتۀ دوم سکتۀ متفرق و شافعی و ازا احمد نیز آمده چنانکه طبری گفته تا مقتدیان قرات فاتحه کنند و منازع امام در قرات نشوند که بنی واقفیه است از آن و سکتۀ دیگر گفته اند میان و لا الضالین و آمین برای دفع توهم آنکه آمین از فاتحه و چهارم بعد از افرغ از سوره فصل میکردان میان قرات و تکبیر کوع و درند سبب خفیه و مالکیه نیست مگر سکتۀ استفتاح و آن در حقیقت سکتۀ نیست چنانکه گفته شد - و عن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ انقض من الرکۃ القاء چون بر نیاست از رکعت دوم - استفتح القراءه - آغاز میکرد قرات را - بالحمد لله رب العالمین و لم یسکت - و سکوت نمیکرد برای خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث و ران است که ابتداء ببله نمی کرد و شافعی که قائل اند بجزئیست بسلمر فاتحه را تا دلیل میکنند که مراد بالحمد لله تمام سوره است بالبله چنانکه گذشت یا مراد آن است که جهر به بله نمیکرد و حکم برخاستن از رکعت اولی نیز همین است ولیکن تخصیص آن حکم برخاستن از رکعت ثانی و اعشده است زیرا که در اینجا چون شغف از نماز تمام شد جای توهم است که در اینجا نیز سکتۀ برای خواندن دعای استفتاح باشد بکنه انی صحیح مسلم صحیحین است حدیث در صحیح مسلم و ذکر الحمید می فی نزاده - و ذکر کرده است انجیدیت را حمیدی که جمع بین صحیحین کرده در افراد مسلم و کذا صاحب الجامع

عن مسلم ومعه - همچنین ذکر کرده است صاحب جامع الاصول که حجج میان صحاح سه کرده از مسلم تنها این کلام اعتراف است  
از مولف بر صاحب مصابح که این حدیث را در حسان آورده نه در صحاح

### الفصل الثالث - عن جابر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا استفتح الصلوة کبر ثم قال ان صلواتی و تسلیما

و معانی تدریب العالمین لا شریک له و بولک امرت و انا اول المسلمین اللهم اهدنی لاجن الاعمال و احسن الاخلاق لایهدی  
لا حسنا الا انت و تقنی سبی الاعمال و سبی الاخلاق لایقنی سبیها الا انت رواه النسائی - شرح این حدیث در فصل اول معاد شد  
و در اینجا و اناس المسلمین بود و اینجا انا اول المسلمین و نکته درین سخن نیز همین گشت و در اینجا اعمال و اخلاق هر دو مذکور است و  
در اینجا اخلاق مخصوص بزرگداشت و در اینجا (و امرت عنی و لا تقرت عنی) بود و اینجا و تقنی و لا یقنی است و معنی هر دو عبارت یکی است  
و تقنی در عبارت است - و عن محمد بن مسلمة - بفتح تیم و لام و سکون بین انصاری اشملی است حاضر شده تمام مشاهد را  
بتو که آن حضرت اورا بمذنبه گذاشته رفته بود از فضلاء صحابه بود و اسلام آورد و در دست مصعب بن عمیر پرستید

و گوشه گرفت و در ایام فتنه بامر بنوی رفتی الله حقه مات شهید است و اربعین - قال ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
اذا قام یصلی تطوعا قال - چون می گزارد آن حضرت نماز نفل را میگفت - الله اکبر و جهت وجهی للذی نظر السموات و الارض  
جینا و انا من المشرکین - شرح این گذشته بود و ذکر این حدیث مثل جابر - و ذکر کرد حدیث را چنانکه جابر کرد - الا انه  
قال - مگر آن است که محمد بن مسلمة گفت - و اناس المسلمین - و جابر و انا اول المسلمین گفت - ثم قال - پس گفت آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم اللهم انت الملك لا اله الا انت سبحانک و بحمدک - شرح این نیز گذشته است - ثم یقرأ بیتی خزانه  
آن حضرت قرآن را ظاهر است که قراة بعد از استعاذه و سبحة خواهد بود و چنانکه در احادیث دیگر آمده است مقصود راوی  
اینجا بیان این است که پیش از قرات و خائے استفتاح بخواند رواه النسائی

### باب القراة فی الصلوة

قراة در نماز و جهوز آنکه و علمای هر جنس است و نزد شافعی و تمام نماز و نزد مالک و رسته رکعت باعتبار اقامت اکثر  
مقام کل و نزد و در رکعت و مذهب امام احمد در قول مشهور موافق مذهب شافعی است و در روایتی موافق مذهب مالد  
نزد حسن بصری و در هر یک رکعت و مروی از ابوبکر اصم و سفیان بن عیینة قراة سنت است و معنای صلوة بر افعال است  
نه اقوال و لهذا ساقطی گرد و نماز نجبت عدم قدرت بر افعال با وجود قدرت بر اقوال نه در عکس گذانی شروح الباری

### الفصل الاول - عن عبادة بن عیین و تخفیف موحده - بن العمامت - از نقیابی انصار و عظامی صحابه

است و در مواضع احوال و سه نوشته شده است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة  
الکتاب - نیست نماز هر کس را که نخواند فاتحة الکتاب را - متفق علیه و فی روایتی مسلم - و در روایتی بر مسلم - لمن لم یقرأ  
بایم القرآن - نیست نماز هر کس را که نخواند ایم القرآن را این نیز نام سورة فاتحة است بجهت اشتمال بر مقاصد قرآن

که شتاب خدا عز اسمه و تعبد بامرونی و بیان و عدد و وعید او هست یا چون مبدء و مفتوح قرآن هست گویا اصل و منشأ اوست  
نقصا عدا - پس بخواند فوق فاتحه و زیاده بر آن یعنی فاتحه البته می یابد خواند و مقصر بر فاتحه هم نیست و اگر چیزی بزیاده کند  
نیز درست است مشکک کرده باین حدیث شافعی و احمد و در وسیت بر فضیلت قرات فاتحه در نماز زیرا که نفسی که نماز  
از کسیکه فاتحه بخواند و نزد ما را و نفی کمال است بدلیل قول حق سبحانه (فاقرؤا ما تیسر من القرآن) و نیز فرمود آن حضرت  
باعتباری (اقرأ ما تیسر معک من القرآن) پس فرض کن که نماز به وی روا شود و خواندن چیزی از قرآن باشد هر چه باشد از فاتحه  
یا جز آن و خواندن فاتحه واجب باشد که نماز به وی ناقص بود - و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول  
الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوٰۃ لم یقرأ فیها بام القرآن فنی خدا ج - کسیکه بگزارد نماز را که بخواند در وی فاتحه را  
پس آن نماز ناقص است خدا ج بلکه خداوند اذختن فاتحه بچرا پیش از مدت و بمعنی مطلق نقصان آید - ثلثا سه بار فرمود این  
کلمه را و تا کبیر که و آن را بقول خود غیر تمام - و در بعض نسخ غیر تمام - نقیل لابی هریرة و انما کن و را الامام پس گفته  
شد مرابی هریرة را که ما می باشیم پس امام پس آنجا هم بخوانیم - قال گفت ابو هریرة - اقرأ بها فی نفسك - بخوان فاتحه را پس  
امام نیز اما هسته چنانچه شنیدانی خود را - فانی سمعت رسول الله - زیرا که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بقول فانی  
الله تعالی - میگفت که گفته است خدا می توانست قسمت الصلوة بینی و بین عبدی یصفین بخش کرده ام نماز را میان  
خود و میان بنده خود و دینم بینی بر آن بنده و بنی بر آن بنده من حمد و ثنا برای من است و دعا و سوال برای بنده  
عبدی یا سال - و در بنده مرا هست چیزی که سوال کرده و در خواستند است از من ترا و صلوٰۃ و رنجا فاتحه است و این است  
و چه استدلال ابی هریرة باین حدیث بر فضیلت قرات فاتحه بر مقتدی یعنی پس چون شان فاتحه این باشد لابد بود از  
قرات وی در نماز او و خدا یا گوئیم بلکه حدیث دلالت دارد که فاتحه عین نماز و کل اوست مباله چنانچه در الحج عرقة  
پس اقل جز و نماز داخل در و س باشد نه خارج از حقیقت آن غلبیم کعبه از ان بیان کرد مضافه فاتحه را میان خدا  
و بنده بقول خود - فاذا قال العبد - پس چون میگوید بنده - الحمد لله رب العالمین قال الله میگوید خدا نیغالی حمدی عبد  
ستود مرا بنده من - و اذا قال - و چون میگوید بنده - الرحمن الرحیم قال - میگوید خدا نیغالی - منی علی عبدی ثنا گفت  
برین بنده من بصفات کمال - و اذا قال - و چون میگوید بنده - مالک يوم الدين قال میگوید خدا نیغالی - مجدنی عبد  
بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بنده من و تجده شرف و کرم و اسح و گفته اند مجید است که شرف ذات را با حسن افعال  
منفاران گردانند این سه خالص مر خدا است جل جلاله - و اذا قال - و چون میگوید بنده - ایاک نعبد و ایاک نستعین - ترا  
می پرستیم و از تو یاری میجوئیم در تمامه مهمات خصوصاً در پرستیدن - قال - میگوید خدا نیغالی - هذا بینی و بین عبدی -  
این مشترک است میان من و بنده من چه عبادت بر آن خدا و استعانت بر آن بنده - و عبدی یا سال - و در بنده  
مرا هست چیزی که سوال کرد و در خواست نمود آن را از استعانت و استیاد - و اذا قال - و چون میگوید بنده -

اہدنا الصراط المستقیم۔ بنامے مارا اور راست۔ صراط الذین انعمت علیہم۔ راہ آن کسانے کہ نعمت دادہ بر ایشان۔  
 غیر المغضوب علیہم ولا الضالین۔ نہ آنانکہ خشم گرفته شدہ است بر ایشان و نہ گمراہان۔ قال۔ بیگویند خدائے تعالیٰ  
 ہذا البعدی۔ این سہ چیز مرندہ مرست۔ و بعدی ماسک۔ و مرندہ مرست انچہ سوال کرد حاصل آنکہ فاتحہ نیست  
 آیت است سہ خاص بحق و ثنائے او سہ مخصوص بر بندہ و سوال و دعائی و دو یکی مشترک بین دو نصف زمین خدا  
 و بندہ و این حدیث دلالت میکند بر آنکہ سبیل داخل فاتحہ و جزا و نیست چنانکہ مذہب است و یکی از سہ آیت صراط  
 الذین انعمت علیہم است۔ رواہ مسلم۔ وعن الشان النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ابابکر و عمر کأنوا یفتنون الصلوٰۃ و ما یست  
 از انس کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما ابتدا میکردند نماز را۔ بالحمد للہ رب العالمین رواہ مسلم  
 سابقاً معلوم شد کہ ظاہر حدیث آن است کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم ہم بخوانند لیکن قرأت آن مجمع علیہ است و بیچ  
 یکی را در آن خلاف نیست و داخل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با حدیث دیگر نیز ثابت شدہ خواہ بحدیث و خواہ  
 دارند چنانکہ شافعیہ میگویند یا نہ از نزد چنانکہ مذہب حنفیہ است و لیکن در اول صلوٰۃ فقط از امام ابو حنیفہ کہ اور امتیاز صلوٰۃ  
 میدارد مثل تلوذ و در روایتی از وسع و بخند مذہب صاحبیہ در اول ہر رکعت زیرا کہ تسبیح مفتاح قرأت است و ہر رکعت  
 است در آن و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیات تسبیح و مرقاۃ را نہ در میان فاتحہ و سورت مگر نزد امام محمد و صلوٰۃ  
 سر پہ پس شافعی تاویل میکنند انچہ حدیث را کہ مراد بالحمد للہ رب العالمین تمام سورہ است چنانکہ گذشت اما بیگوئیم کہ مراد نفی ہر  
 یہ سبیلہ نہ نفی قرأت آن و تحقیق ثابت شدہ است از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و از خلفائی اشدین و صحابہ دیگر و چون امام  
 علیہم جمیعین کہ جہر نیکو و نہ سبیلہ را اگرچہ نماز جہر یہ می بود و شیخ ابن النہام از بعض حفاظ نقل کردہ کہ بیچ حدیثی ثابت  
 نشدہ کہ صحیح باشد در جہر تسبیح مگر آنکہ در اسناد و سہن است و بیچیکہ از ابابکر و سید ابی ہریرہ مشہورہ اخراج نکرد  
 حدیثی در آن با وجود آنکہ کتب ایشان مثل است بر احادیث ضعیف نیز و چندین از صحابہ و تابعین و شیخ تابعین و غیر ہم از  
 ائمہ لا تعد لا تحصى ذکر کردہ اند کہ جہر نیکو و نہ واجباً تا اگر از بعض جہر رواست کردہ اند بر اسے تعلیم بود یا بحت کمال  
 قرب بعضی از متقدمین آن را شنیدہ و ترندی و وہاب عقد کردہ یکے بر اسے جہر متبیینہ و دیگرے در ترک جہر  
 و ترجیح کردہ احادیث ترک جہر را و گفته کہ درین جانب اند اکثر از اہل علم از صحابہ از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و  
 غیر ہم و تابعین و من بعد ہم و کلام درین مقام در شرح زیادہ برین کردہ شدہ است چنانکہ ظاہر شد کہ مذہب امام  
 ابو حنیفہ صحیح و راجح است۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا بین الامام فامنوا۔  
 چون آمین گویند امام آمین بگویند تا اظہار سنی حدیث آن است کہ امام بعد از قرأت فاتحہ آمین بگوید چون وی آمین  
 بگوید شما نیز آمین بگویند و بعضی گفته اند معنی آنست کہ چون امام دعا میکند و اہدنا الصراط المستقیم تا آخر سورہ بخواند و این  
 محل آمین امام است شما نیز متبیین تا آمین یا شید تا با وی آمین بگویند چنانکہ بیگویند چون باو شاہ کج کہ شما نیز کج کنید یعنی ساختہ

و آئودہ کوچ باشد تا چون وقت کوچ وی برسد شمانیز یاومی کوچ کیند و حاصل هر دو معنی یکی است غایت آنکه از ظاہر معنی  
اول تقدم امام در تائین مفهوم میگردد و اگر بچنین ہم باشد و در نیست چنانکه در سایر افعال حال با سومان با امام است مگر اینجا  
مبادرت بآمین و موافقت با امام و معیت مستحب باشد تا فہم بعد از ان تعطیل کرد تا میں امام و ماموم را ہر دو بقول خود فائز من و ان  
تائینہ تائین الملائکہ یعنی ملائکہ نیز آمین میگویند پس شمانیز گوید زیرا کہ ہر کہ موافق افتد آمین گفتن و بے آمین گفتن فرشتگان  
غفرلہ تا تقدم من و نبیہ آفریدہ می شود و را ہر چه پیش رفتہ است از گناہان و بے پوشیدہ ناند کہ ظاہر چنان می نماید کہ  
فرماید ہر کہ موافق آید تائین و بے استجاب کردہ میشود و را و قبول کردہ می شود و دعائے و بے مغفرت و ذنوب از کجا آمدہ اگر آنکہ  
گویند حق جل و علا مغفرت و ذنوب را از خضائص این موافقت و لوازم و بے گردانیدہ است با حصول اجابت نیز  
و شاید کہ ملائکہ درین وقت استغفار نیز میگردہ باشند مرا آمین گویند گان را چنانکہ نشینندہ و مسجد انتظار نماز را و دعائی کنند  
برحمت و مغفرت و خود کار فرشتگان ہمیشہ دعا و استغفار است مومنان را چنانکہ در قرآن مجید فرمودہ است  
وہ چون بجز ہر ہم و یستغفرون لمن فی الارض خصوصاً نزد مباحثت امر خیر پس حاصل معنی آن باشد کہ ہر کہ موافق افتد آمین او  
تائین ملائکہ را مغفور است و ہر کہ مغفور است مستجاب است دعائے او تا فہم متفق علیہ فی روایتہ قال اذا قال لا امام و در روایت  
گفت آن حضرت چون بگوید امام غیر المغضوب علیہم ولا الضالین کہ وقت تائین است فقو لا پس بگوید آمین فائز من  
و انق قولہ قول الملائکہ غفرلہ تا تقدم من و نبیہ ہذا لفظ النجاری۔ ابن لفظ نجاری است۔ و مسلم نحوہ۔ و مسلم را مانند این است  
یعنی و معنی موافق و در لفظ مخالف۔ و فی آخری للنجاری۔ و در روایت دیگر نجاری را این چنین آمدہ است۔ قال اذا امن  
النجاری۔ چون آمین گوید قاری کہ عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگر چه در غیر نماز باشد۔ فائز من پس آمین  
بگوید۔ فان الملائکہ تؤمن بذکرک ملائکہ آمین میگویند۔ فمن وافق تائینہ تائین الملائکہ غفرلہ تا تقدم من و نبیہ۔ و آمین بمعنی  
استجب است و معنی و بے چنین باد و بعض گفتہ اند اسم الہی است و مراد طلب اجابت است از و بے تقابل بعض گفتہ اند و ہر  
ایست و بہشت کہ قائل آن مستحق آن درجہ میگردد و بد الف و قصر و بے با تخفیف میم ہر دو آمدہ و اکثر روایت بہ الف است  
اما بعد و تشدید میم بعض گفتہ اند خطا است بتحقیق آنست کہ آن نیز لغتی است و در ان و لیکن تفسیر تندر و عن ابی موسی  
الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلیتم۔ چون بگزارید نماز بجماعت و قید نکرد و بجماعت بجماعت فہم آن از  
سیاق حدیث کہ فرمود۔ فاقیموا صفوفکم پس راست گردانید صفہاے خود را و صف و رفت رشتہ و مراد با قامت صفوف  
تسویہ آنهاست و برابر و ہموار ساختن چنانکہ اعوجاج و فرجہ در ان نباشد و اتمام صف را نیز داخل آن داشته اند و فہم  
احدکم۔ پسترباید کہ امامت کن شمارا یکے از شمار کہ کند جائزست و آنکہ در حدیث دیگر آمدہ کہ اعلم و افسر او کہ باید براے  
بیان او بے و افضل است۔ فاذا کبر فکبروا۔ پس چون تکبیر برآرد امام پس تکبیر برآرد شما۔ و اذا قال۔ و چون بگوید۔  
غیر المغضوب علیہم ولا الضالین فقو لا پس بگوید آمین۔ یحکم الہ۔ پاسخ و ہر شمارا خدا بے قبول کن دعا



شمارا۔ فاذا کبر رکع فکبر وادركوا۔ پس چون تکبیر گوید امام و رکوع کند پس تکبیر گوید شما و رکوع کنید و مدلول کلمہ فاذا آنست  
که مقتدیان تکبیر و رکوع و هر فعل که کنند عقب فعل امام و متصل وے کنند چنانکه میفرماید۔ فان الامام ی رکع فیکبر و یرفع فیکبر  
زیرا که امام رکوع میکند پیش از شما و بر میدارد و پیش از شما چه شان امام تقدم و سبقت است و چون باید که مقدار  
زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفت آن حضرت۔ فتکبر تکبر  
یعنی آن لحظہ کہ سبقت کرد شمار امام در تقدیم رکوع منجر میگردد و بان لحظہ کہ تاخیر کردید از دے در رکوع بعد از برداشتن دست  
سرا از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان هر دو۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
و اذا قال۔ و چون گوید امام۔ سمع اللہ لمن حمدہ۔ می شنود و خداے تعالیٰ کسی را که حمد میگوید و ادا و قبول میکند  
سخن او را۔ فقو لو۔ پس بگوئید ربنا لک الحمد۔ پروردگار امر تراست حمد۔ یسمع اللہ لکم۔ می شنود و خداے تعالیٰ  
حمد شما را و ربنا لک الحمد بواو نیز آمده و بزیادت اللهم نیز روایت است ب واد و جمع میان اللهم و واد و بعض گفته اند  
صحیح نیست روایت آن و سیوطی گفته که روایت آن از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیری  
نیز آمده است انتہی و درین حدیث دلیل است بر امام ابو حنیفہ را که می گوید کہ امام تسمیع کند و ماموم تحمید و نذیب امام الک  
و امام احمد نیز همین است و نذیب امام شافعی جمع است بر امام را میان هر دو و همچنین ماموم و منفرد و نذر و ابویسین و محمد امام  
جمع کنند و مختار طحاوی نیز همین است و روایتی از ابی حنیفہ نیز آمده ولیکن تحمید بر او نفس خود گوید اما جمع من منفرد از نزد  
همه است و اکتفا بیک نیز جائز است و ظاهر اکتفا تحمید است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع راست است  
و تحمید در حالت قیام همچنین گفته است نرناشی از حنفیہ و گفت اگر تسمیع در حالت رفع نغمته در حالت استواء گوید و بعض  
گفته اند هر دو گوید۔ رواه مسلم و فی روایتی لعن ابی ہریرۃ و قتادہ۔ و در روایتی مرمسلم را از ابی ہریرۃ و قتادہ این کلمہ را  
زیادہ کرده کہ۔ و اذا قرأ فانصتوا۔ چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است بر ابو حنیفہ را در منع  
قرأت مرقمہ را و عدم وجوب قرأت بروے خواہ نماز جہری باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام درین مسئلہ  
بتفصیل بیاید و عن ابی قتادہ۔ انفاری عقبی بدری است حاضر شد ہمہ مشاہد را و امشایر صحابہ است احوال و  
در جائے دیگر نوشته شدہ است۔ قال کان ابنی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الظہر فی الاولین بام الکتاب سورتین من مخارج  
آن حضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحہ و دو سورہ یعنی در ہر رکعت فاتحہ و یک سورہ۔ و فی الرکتین الآخرین  
بام الکتاب و منخواند در دو رکعت پسین فاتحہ۔ و یسمعون الایۃ احیانا۔ و می شنوند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را آیت  
از آیات سورہ کہ منخواند گاہ گاہ ظاہر آنست کہ این شنوایان بقصد بود تا بدانند کہ بعد از فاتحہ سورہ منخواند یا فلان  
سورہ منخواند یا براسے بیان جواز آنکہ در صلوٰۃ سریہ یکان آیتہ جہرا منخواند نفیست و بعض گویند کہ این محمول است  
بر غلبہ استغراق و تدبر کہ بے اختیار جہر حاصل می شد و ظاہر مفهوم اسماع در قصد و اختیار است و تخصیص بظہر اتفاقی است

وایطویل فی الركعة الاولى مالا یطیل فی الركعة الثانية۔ ودرازی می کرد و قرات رکعت نخستین آن قدر که درازی نسبی کرد و رکعت پسین و بکذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر۔ و بکذا فی الصبح۔ و همچنین در نماز بامداد یعنی و رازی می کرد رکعت او سلسله را بر ثانیة متفق علیہ۔ بدانکه تطویل رکعت او سلسله مذہب ائمہ ثلاثہ است و در همه نمازها و مذہب امام محمد نیز همچنین است بنص و ظاهر و عصر و صبح و بقیاس مغرب و عشاء بر آنها و عبدالرزاق از معمر در آخرین حدیث آورده کہ ما کمان میکر ویم کہ مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود کہ مردم رکعت او سلسله در یابند و البود او و این خریزمی همچنین روایت کرده اند کذا فی بعض الشروح و نزد امام ابوحنیفہ و ابو یوسف ابن مخصوص بنیاز فہرست کہ وقت نوم و غفلت است و الاہر و در رکعت و راستحقات قرات برابرند پس در مقدار نیز برابر باشد چنانکہ در حدیث پایان آمده کہ فی کل رکعة قدر تلثین و اطالت و در حدیث محمود است برو عاصی استفتاح و قعود و تسمیہ و بکثرة از سہ آیت و در خلاصہ گفتہ کہ قول محمد احب است کذا فی شرح ابن الہمام و اللہ اعلم و عن ابی سعید الخدری قال کما تحز قیام رسول اللہ بودیم ما کہ اندازہ می کردیم ایستادن بغیر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فی الظہر و العصر۔ و نماز پیشین و نماز دیگر جز بجای مہلہ و زاس و در اندازہ کردن کشت و سیوہ بروخت و خیز تا قیام فی الركعتین الاولیین من الظہر قدر قراءۃ آلم تنزیل السجدة لیس اندازہ کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظہر مقدار خواندن سورہ آلم تنزیل السجدة را خواندن مقدار این سورہ است و در هر دو رکعت یا در هر رکعت موافق این معنی است قول و س۔ و فی روایتی فی کل رکعة قدر تلثین آیت۔ و در روایتی همچنین آمده کہ سیوہ اند در هر رکعت مقدار سی آیت چہ سورہ مذکورہ نیست و ثمة آیت است و بر تقدیر معنی اول ابن روایت مخالف روایت اولی می شود۔ و خیز تا قیام فی الاخرین قدر النصف من ذلک۔ و اندازہ کردیم قیام آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمہ از ان ازینجا معلوم می شود کہ در رکعتین آخرین ظہر نیز سورہ میخواند مختصر تر از آنچه در اولین میخواند۔ و خیز تا فی الركعتین الاولیین من العصر علی قدر قیام فی الاخرین من الظہر۔ و اندازہ کردیم قیام او را در دو رکعت او سلسله از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت آخری از ظہر۔ و فی الاخرین من العصر علی النصف من ذلک۔ و اندازہ کردیم قیام او را در دو رکعت آخری از عصر بر قدر نصف از ان۔ و رواہ مسلم۔ بدانکہ ائمہ ہمہ قائل اند کہ در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحہ بجائز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز جائز است و قرات افضل است و شخصی و ثوری و تمامہ علمائے کوفہ برین اندو و محیط گفتہ است کہ اگر عدا سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابوحنیفہ آمده کہ قرات در مابعد اولین واجب است و ابن ابی شیبہ از علی و ابن مسعود روایت آورده است کہ فرمودہ اند قرات کن در اولین و تسبیح گو در آخرین کذا و اگر ششمی و غیر گفتہ است کہ اگر در آخرین فاتحہ و سورہ خواند سجده سہو واجب نگردد و ہوا الاصح زیرا کہ قرات فاتحہ تنها در آخرین سنت است و ترک سورہ واجب نیست و اصح نزد احمد آن است کہ قرات سورہ در آخرین کرده نیست زیرا کہ تحقیق آید از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ گاہ گاہ زیادہ کردہ بر فاتحہ در آخرین لیکن مستحب ترک سورہ است و عن جابر بن

سورة یسین وضمیم وسم وپدر وسم صحابی اند خواہ ہزار و سعد بن ابی وقاص ست بروایت دار و از ان حضرت و از  
 عمر و علی رضی اللہ عنہما۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقر فی الظہر باللیل اذا لیثی منجوا من کان حضرت گاہے در نماز ظہر  
 سورہ واللیل اذا لیثی۔ دنی روایت یسین اسم ربک الاسمے۔ ودر واسیتہ آمدہ است کہ منجوا یسین اسم ربک لا علی وداستن  
 اینکه این سورہ ہمارا منجوا ندیا بقول آن حضرت باشد یا آنکہ می شنوایند آیتہ را احیاناً چنانکہ گذشت۔ دنی العصر بخود لک  
منجوا در عصر مانند این سورہ ہادر قصر و طول۔ دنی الصبح الطول من ذلک۔ و منجوا در نماز با دعا و در نماز ترانہ۔ رواہ  
 مسلم۔ بدانکہ در بعض احادیث واقع شدہ است کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منجوا اند در نماز فلانی سورہ فلانی  
 بے بیان آنکہ در رکعت او سے منجوا ندیا و در رکعت ثانیہ با و ہر دو رکعت یا در یک رکعت لا علی یثعین او سے یا ثانیہ عبارت ہم  
 این احتمالات را شامل است اما حمل بر ہر دو رکعت مستلزم تکرار یا بتعین سورہ ہست و ہر دو تعبید است اگرچہ جائز است مابوقوع  
 از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ناور است و فقہا گفتہ اند کہ خواندن تمام سورہ اگرچہ قصیر بود افضل است از خواندن بعض سورہ  
 اگرچہ طویل باشد و حمل بر قرأت در رکعتی خواہ از سہ یا اخرے ظاہر ترین احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول  
 از حدیث نسائی آمدہ است از قطبہ بن مالک کہ گفتہ اگر اروم یا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز صبح پس خواند در یکے از دو رکعت  
 و سے و انخل باسقات اگرچہ در حدیث ترمذی فی الركۃ الاو سے واقع شدہ است و احتمال دارد کہ مراد بیان رکعت او سے  
 باشد زیرا کہ در اکثر احادیث بیان رکعت او سے واقع است و شنیدیم از بعضیہ از ثقات فقہا سے کہ از ائمہ حنفیہ کہ انچہ فقہا  
 گفتہ اند از تعین طول مفصل و اوساط و قصار ان معتبر در رکعت ہست و این بیان و تفصیل کہ کردہ شدہ از ہیچ یکے از شراح  
 در نظر نیامدہ فہد بر والہ اعلم و عن حمید بن محمد بن یحییٰ بن یسین و سکون طاسے مہملہ و کسر عین صحابی قرشی است از اشرف قریش  
 سید حلیم و قود۔ قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقر فی المغرب بالطور منجوا و از نماز مغرب  
 سورہ و بالطور را متفق علیہ۔ و عن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول اللہ۔ ام الفضل کہ زوجہ عباس  
 و مادر عباس بن عباس و فضل بن عباس ست گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقر فی المغرب بالمسلمات  
 عرفا۔ کہ منجوا اند در مغرب سورہ و المسلمات را۔ متفق علیہ۔ بدانکہ این دو حدیث و حدیثی کہ واقع شدہ است کہ منجوا اند در نماز  
 مغرب سورہ اعراف و انفال و دخان را و همچنین احادیث کہ در نماز ہاسے و دیگر واقع شدہ اند دلالت دارند بر عدم تعین قرأت  
 چنانکہ آنکہ فقہا رحمۃ اللہ علیہم قرار دادہ اند از طول مفصل و فخر و ظہر و اوساط و عصر و عشا و قصار و در مغرب و در آخر فصل  
 ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ بباید کہ گفت ہیچ سورہ از مفصل نیست نہ صغیر نہ کبیر کہ نہ شنیدم من ان پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ ایست می کرد مردم را بدان در نماز فرض و اضل و بل و تعین فقہا این سورہ را کتابا یا بیلو منس عن عمر  
 بجانب ابی موسیٰ اشعری رضی اللہ عنہما کہ والی کوفہ بود از جانب دے کہ نوشت این تفصیل را در ان کتاب و قرار یافت  
 از قرأت بران باجملہ قرأت و در زمان حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در طول و قصر مختلف بود با اختلاف احوال و اوقات

و مصالح و تعلیم جواز و خصصت و بعد ازان مقرر شد ام بر کتاب عمر را بدو راضی اند و علی و سماعی از حضرت نبوت  
صلی الله علیه وسلم درین باب خواہد بود و شاید کہ غالب احوال حضرت و سے صلی الله علیه وسلم همچنین و ہرین پنج خواہد بود  
و احیاناً برخلاف آن و پس است از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه و عن جابر قال کان معاویہ بن جہل یصلی  
مع النبی - روایت است از جابر کہ بود معاویہ بن جہل کہ میگزارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا بیاتی قیوم قومہ - پیغمبری آمد پس ایست  
میگرد و قوم خود را - فصلی لیلۃ مع رسول الله صلی الله علیه وسلم انتشار - پس بگرد و معاویہ بن جہل بان حضرت نماز عشاء را تا قیوم  
فانہم - پیغمبر آمد قوم خود را پس ایست کرد ایشان را - فانفتح بسورة البقرة - پس شروع کرد بسورة البقرة - فانحرفت رجل منکم  
پس برگشت از نماز مردی پس اسلام داد آن مرد یعنی قطع کرد نماز او برآمد ازان و این خود محل سلام نبود کہ محل آن آخر  
نماز است و لیکن آن مرد خواست کہ بسلام بر آید از جهت تشبہ تمام صلوة - ثم صلی وحده و ان حضرت پیغمبر گزار د آن مرد و آن  
تنہا و برگشت و بر آمد از نماز - فقالوا له انا فقت یا فلان - پس گفتند مردم آیات منافق شدی ای فلان کہ از جماعت بر آمدی  
و کسل کردی از نماز چنانکہ در شان منافقان است - و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی قال لا والله - گفت آن مرد منافق  
نشده ام بخدا سوگند مراد از جهت کسل نہ بر آمده ام و لیکن از جهت عجز زیرا کہ من طاقت ندارم تحمل این ہمہ تطویل را تا می توانم  
ایستاد و لا یتین رسول الله - و ہر آئینہ تحقیق می آید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فلما خیر - پس تحقیق خبر میکنم من آن حضرت را کہ  
فعل معاویہ - فانی رسول الله - پس آمد آن مرد پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت - یا رسول الله انما اصحابنا نوح  
ما خدا و ندان شترانیم کہ آب میکشیم یا کن نواضح جمع ناضح و بضا و مجع و ناضح شتر آب کش ناضح نمونث - فعل بالنہار - کار میکنیم در  
روز یعنی در شب کوفت آن میکشیم - ان معاذا اصلی موبک العشاء ثم اتی قومہ - و بدستی کہ معاذا نماز گزارد با تو عشاء را پیغمبر آمد  
قوم خود را - فانفتح بسورة البقرة - پس افتتاح کرد بسورة البقرة و خواندن گرفت آن را - فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی  
معاذا فقال - پس روزه آورد آن حضرت بر معاذا پس گفت - یا معاذا افتان انت - آیا در رفتن اندازند کہ تو مرد را گردانند  
از ملازمت جماعت و افکنند در فساد و باختلاف و باز ایستادن از دین - اقرأ بخوان - و الشمس و صبحا و اللیل و انشی  
و سج اسم ربک الاعلی - و اذا السماء انفطرت و سورة الانشقاق و البروج و الطارق نیز آمده - متفق علیہ بہ انکشاف فیہ  
باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتداء سے مفسر من بتفیل زیرا کہ معاذا چون یکبار ہمزہ آن حضرت صلی الله  
علیہ وسلم نماز گزارد فرض از وی ساقط شد پس نماز بہ کہ با قوم بگرد و نقل باشد نماز قوم خود فرض بود و حضرت ابن معنی را  
از معاذا تقریر فرمود و مسلم و ابنت اعتراضی کہ بر معاذا کرد ہین بود کہ چرا قرأت دراز میخوانی و فرمود کہ امامت تو این جماعہ را  
درست نیست زیرا کہ تو نقل میگزاری و ایشان فرض و جواب ازین است کہ لال آن است کہ این بر تقدیری تمام شود کہ حضرت  
صلی الله علیه وسلم دانستہ باشد کہ معاذا بان حضرت صلی الله علیه وسلم اقتداء میکنند و فرض او میکند پس ازان میرود و قوم را  
امامت میکند شاید کہ معلوم نشدہ باشد دلالت میکند برین معنی حدیثی کہ امام احمد روایت کرد کہ آن حضرت با معاذا گفت ہما

نشان یا باسن بگزار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت تردید کرد و احد الامرین و مشروع گردانید و او را یکی ازین دو چیز یا نماز  
 گزاردن همراه آن حضرت دیگر از دن با قوم از جهت لزوم اقتداءی مقرر شد پس بتغفل یا گزاردن با قوم تخفیف و چون همراه حضرت  
 نگارند و مقرر شد اقتدای مقرر شد بخلاف آنکه اگر شیخ ابن الهمام و احتمال دارد و که نماز همراه آن حضرت به نیت نقل میگردانده باشد  
 از جهت ادراک فضیلت جماعت با دے و فرض را تاخیر میگردانده باشد براسے امامت بقوم و عن ابی البراء قال سمعت رسول الله  
 اُغتبت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اهل مشاهد وے خندق است و بابر المؤمنین علی بود و در حرب جمل و صفین و نهروان  
 و امامت الکوفه فی ایام مضطرب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقر فی العشاء میخواند در نماز عشاء و التین و الزیتون  
 و ما سمعت احدا حسن صوتا منه و شنیدم هیچ کس را خوش آواز تر از آن حضرت متفق علیه و در حدیث بخاری از براء بن  
 عازب آمده که آن حضرت در سفر بود پس خواند در عشاء در یکے از دو رکعت و التین و الزیتون و از اینجا معلوم می شود که مراد  
 قرأت و واحدی رکعتین است لا علی التبعین چنانکه در حدیث جابر بن سمره گفتیم آن را افضل احتمالات و اشد شنبه و عن جابر  
 بن سمره قال کان النبی - گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقر فی العشاء و القرآن المجید و نحو ما میخواند در نماز با صد و سوره و تا  
 را و مانند سوره قاف و کانت صلوة بعد تخفیف و او مسلم طیبی در شرح این کلام گفته که بود نماز آن حضرت بعد از نماز فجر  
 یعنی در بانی نماز با سه چهار گانه سبک و این معنی در حدیث جابر نیز آمده است که در نماز با صد و قرأت تطویل کردی و گفته اند که  
 در تطویل قرأت صلوة فجر آن بود که نزول رحمت ربانی و در دو فیض رحمانی که در ثلث اخیر شب می باشد تا انقضا سے صلوة صبح  
 و بر و استی تا طلوع فجر میماند پس تطویل قرأت و ذکر تسبیح و ران وقت او وے و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوة صبح آن بود  
 که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تفصیر در خدمت واقع شده و که در نیت در نیت بر آئینه دل شمشه پس تطویل  
 آن موجب تلافی و غذار این تقصیر و از آنکه این رنگ و که در نیت بود و نیز هنوز اشتغال با امور معاش و اسباب دنیوی نشده و در  
 وقتی است که دل باز بان و گوش موافق و موافق بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسان تر بود و شهن تر باشد و در سفر اساده  
 و شرح و نیت گفته های زائد نیز برین گفته شده است و این مذکور نیز از اینجا است و شیخ مشائخ حدیث ما ابن حجر مکی و شرح  
 این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آن حضرت بعد از آن زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه کم  
 بودند و منحصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجارت و زراعت و صنعت و تجارت  
 نمود و ممکن است که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آن حضرت تطویل میکرد و هنوز شمار کرده می شد نماز وے سبک یعنی  
 سبک می نمود و نزد مقتدیان از جهت دوزخ و نیت و حضور می که دست میداد ایشان را از استماع قرأت وے صلی الله  
 علیه وسلم و از جهت طے و سرعتی که در قرأت آن حضرت نهاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت  
 کان رسول الله صلی الله علیه وسلم خفف صلوة فی تمام صاحب سفر السعادة میگوید که مراد از این حدیث آن است که تطویل  
 صلوة وے صلی الله علیه وسلم نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمود وے بسبب که گفته شد و تخفیف امر سے شبی است تا

وعن عمرو بن حريث یضم حائے مہملہ وفتح را و ثباتے مثلثہ کنیت ادا بوسعید است قرشی مخزومی آن حضرت را دیدہ و آن حضرت  
دست مبارک بر سر او بردارده و بیکت و خیر و دعا کرده و در وقت رحلت آن حضرت و دوازده سالہ بود روایت میکند از ابو بکر  
و ابن مسعود روایت میکند از وے عطاء بن السائب و غیرہ آنہم سمع البنی۔ روایت میکند کہ وے شنید پیغمبر را صلی اللہ علیہ  
یقرانی الفجر میخواند و نماز فجر۔ و اللیل اذ اعسغن۔ مراد اذ الشمس کورت است کہ این کلمہ در آنجا واقع است بعد از سلم۔  
و عن عبد اللہ بن السائب قال صلی لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الصبح بکلمۃ فاستفتح سورۃ المؤمنین گفت عبد اللہ  
بن السائب کہ صحابی است مخزومی و اہل مکہ قرأت از وے گرفته اند و ادا از ابی بن کعب گرفته و روایت کردہ است از وے مجاہد  
و عطاء و عبد اللہ بن السائب تا بیغہ دیگر است گزار و آن حضرت بڑے با یعنی امامت کو دارا نماز صبح را بکلمہ در روایت از انسائی  
در فتح مکہ پس شروع کرد در خواندن سورۃ قذافہ المؤمنون حتی جاز ذکر موسے و ہارون اذ ذکر علیے۔ تا رسید آنحضرت  
بہ کر سے و ہارون را یاد ذکر علیے را کہ درین سورۃ واقع شدہ۔ اخذت البنی۔ گنت پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم سلمۃ لفتح  
سین و خم آن و سکون عین ہر خبر دگفتہ اند کہ رفتن ہر خبر بخت گریہ بود۔ فزع۔ پس بر کعب رفت آن حضرت و قضا است  
قرأت نمود۔ رواہ مسلم و عن ابی ہریرۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرانی الفجر یوم الجمعة بالتم نزل فی الرکعۃ الاولی۔ بود  
آنحضرت کہ میخواند و نماز فجر روز جمعہ سورۃ الم ابعده را در رکعت نخستین۔ فی الثانیۃ۔ و میخواند در رکعت دوم۔ ہل فی علی الاشیان  
متفق علیہ خواندن این دو سورہ در فجر جمعہ متعارف و موکد و استمرار است نزد شافعیہ و برین است عمل ایشان در حرمین  
شیر لعین و در کتب ماند کہ است کہ متعین نگرداند چیزے از قرآن را نماز سے معین بہین را مثال می آرند و میگویند حسینا کلمہ  
تعیین این دو سورہ بجمعہ و تعیین سورہ جمعہ و منافقون برائے نماز جمعہ اما این سخن بعد از صحت حدیث و در وقت رسول خدا  
صلی اللہ علیہ وسلم خالی از غرابے نیست و تحقیق خفیف شیخ ابن العمام از طحاوی و اسبیجانی نقل کردہ کہ این بر تقدیرے است  
کہ آن را لازم و تخم داند و خبر آن را کہ وہ پندار داما اگر از جنت تیسر و تبرک بقرات حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخواند بایکے ندارد بشرط  
اگر احیا تا خبر آن را نیز میخواندہ باشد تا جاہل گمان نبرد کہ خبر آن جائز نیست و تحقیق وارد شدہ است و احادیث صحیحہ قرات  
در بعض صلوات چنانکہ خواندن قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی  
و قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد در نماز و تراشال آن و نیز شیخ ابن العمام گفتہ کہ مقتضای دلیل عدم مداومت  
نہ مداومت عدم چنانچہ خفیفہ حضر میکند بلکہ مستحب است کہ خواندہ شود گاہ گاہ ہے تبرکا یا لما ثور انتہی و گفت بندہ خفیف  
عفا اللہ عنہ تنگ نیست کہ بعد از صحت حدیث مجال اعتذار با یہام و جوب و عدم صحت و غیران تنگ است پس ظاہر  
آنست کہ نزد خفیفہ و دام این عمل از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شدہ است بلکہ گاہی بقصد انداز و بشیر بخواندہ باشد  
چنانکہ از آنجا و وجہ خواندن این دو سورہ گفتہ اند کہ اینہا مشتمل اند بر ذکر مسیحا و دخول جنت تا در این معانی و در ذریعہ است  
و قیامت قائم روز جمعہ میشود و ظاہر منکر و چنانکہ در مجالل و مجامع عظیمہ سورہ ق و اقرب است میخواند پس اگر احیا تا بخواند بہتر



وفاقیل تر باشد و السلام و عن عبید اللہ بن ابی رافع۔ مدنی ست از مشاہیر تابعین شنید از امیر المؤمنین علی  
 و بود کتاب دے رضی اللہ عنہ و ابورافع مولاے آن حضرت است رضی اللہ عنہ۔ قال یختلف مردان ابابہرہ علی لدنیہ  
 و خرج ابی مکتہ گفت خلیفہ و جانشین خود گردانید مردان بن الحکم در وقت امارت خود ابوبہرہ را بر دنیہ مطہرہ و بیرون آمد خود  
 در رفت بکہ براسے حج و جز آن۔ فصلی لنا ابوبہرہ الحججہ۔ پس بگزارد ابوبہرہ براسے ما یعنی امامت گرد نماز جمعہ را فقرا  
 سورۃ الجمعۃ فی السجۃ الادسۃ فی الآخرۃ اذا جازک المنافقون۔ پس خواند ابوبہرہ در رکعت اولے سورۃ حمد و را خواند در  
 دوم سورۃ اذا جازک المنافقون۔ فقال سمعت رسول اللہ پس گفت ابوبہرہ شنید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم تقرأ بہا يوم الجمعة  
 میخواند این دو سورہ را در روز جمعہ یعنی در نماز جمعہ۔ رواہ مسلم و عن النعمان بن بشیر یفخ باکسیرین صحابی است بل بود کہ  
 کہ در انصاری آمد بعد از ہجرت و در زمان وفات آن حضرت ہشت سالہ بود احوال او در جاسے دیگر نوشته شدہ است۔ قال  
 کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقرأ فی العیدین و فی الجمعۃ میخواند آن حضرت در نماز عید فطر و صحنے و در نماز جمعہ صبح و عصر  
 الاعلی دہل ایک حدیث الفاشیۃ قال۔ گفت نعمان بن بشیر اذا اجتمع العید و الجمعۃ فی یوم واحد۔ و چون جمع میشد و الفاشی  
 می افتاد عید و جمعہ در یک روز۔ تقرأ بہا فی الصلواتین۔ میخواند بہین دو سورہ را در نماز عید و نماز جمعہ از پنج تا کہ استحباب قرأت  
 این دو سورہ در نماز عید و جمعہ مفہوم می شود و از پنج معلوم می شود کہ خواندن سورۃ جمعہ منافقون در جمعہ دائمی نبود۔ رواہ مسلم۔  
 و عن عبید اللہ ابن عمر ابن الخطاب سال ابوا دق اللیثی۔ عبید اللہ بن عباس بن مسعود پس برادر زادہ عبد اللہ بن مسعود کہ تابعی است  
 و امام و از فقہاے سبجہ مدنیہ است روایت میکند کہ عمر بن الخطاب پرسید ابوا دق اللیثی را کہ از صحابہ است رض۔ اکان تقرأ  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الاضحی و الفطر۔ چه چیز بود یعنی کدام سورہ بود کہ میخواند آن را آن حضرت و عید قربان عید رضا  
 فقال کان یقرأ فیہما بن و القرآن المجید و اقرب الساعۃ۔ پس گفت ابوا دق میخواند در ہر دو عید سورۃ ق و سورۃ قمر گفتہ اند  
 کہ مقصود امیر المؤمنین در پرسیدن از ابی و اقد تقریر و تکبیر در زمین حاضران بود تا بداند و الا عدم علم دے رضی اللہ عنہ  
 با وجود ملازمت و قرب کہ در آن حضرت داشت بدان بعید است و اللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ و عن ابی ہریرۃ قال کان  
 رسول اللہ گفت ابوبہرہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قرأ فی رکعتی الفجر۔ خواند در رکعتین سنت نماز فجر قل یا ایہا الکافرون  
 و قل ہو اللہ احد۔ باید دانست کہ چون رکعتین فجر گویند یا رکعتین مغرب مرا و سنت آنهاست فرض را صلوات فجر و صلوات مغرب گویند  
 رواہ مسلم۔ و عن ابن عباس قال کان رسول اللہ گفت ابن عباس کہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تقرأ فی رکعتی الفجر  
 میخواند در رکعتین فجر این دو آیت را یکے قولوا لا اله الا اللہ و انزل لینا الایۃ کہ در سورۃ بقرہ است در رکعت اولے۔ و اتی فی ال  
 دوم آیتے کہ در سورہ آل عمران است۔ قل یا اہل الکتاب تعالوا الی کلمۃ سوا بیننا و بینکم الایۃ۔ در رکعت دوم۔ رواہ مسلم  
 خواندن این دو آیت ظاہرا حیانا بود و غالب احوال خواندن۔ قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد۔ بود و از پنج معلوم  
 می شود کہ خواندن بعض سورہ خصوصاً از او سادہ سورہ کہ در سنت و اگر باشد در فضیلت خواند بود و حق آن است کہ در پنج ثابت و صحیح

شدہ روایت آن قول بکر است مجال نداد و اگر سخن خواهد بود در ثبوت وصحت آن خواهد بود و السلام

**الفصل الثانی - عن ابن عباس قال کان رسول اللہ -** گفت ابن عباس ابو یوسف خدایا صلی اللہ علیہ وسلم بہم صلواتہ  
 شرع میکرد و ناز خود را یعنی قرأت را - بمسمی اللہ الرحمن الرحیم رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث لیس اسنادہ بذاک  
 روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت ابن حدیثیست کہ نیست اسناد آن قوی ظاہر آن است کہ مراد جہر بمسمیہ خواهد بود  
 و لا در افتتاح بمسمیہ خلافتی نیست در بعضی معایات صریح نیز آمدہ کہ کان یجہر بمسمی اللہ الرحمن الرحیم و احادیثی ترک جہر  
 و ارجح است چنانکہ در فصل اول گذشت - و عن وائل بن حجر بن قیدیم جابر جیم و گاہی مستحب میگردد و بمقدم جیم بر جانشین  
 خود نقل میکرد کہ میگفت براس حفظ این لفظ در دل خود نگاہ میداریم کہ این را جہری باید - قال سمعت رسول اللہ - گفت  
 رسول خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم قرأ - خواند - غیر المنضوب علیہم و لا الضالین فقال یس گفت آمین بعد ہما صوتہ - در از و آید  
 آواز را احتمال دارد کہ مراد جہر بدان باشد و احتمال دارد کہ مراد مد الف باشد کہ انصح است و ظاہر معنی اول است بقرینہ روایات دیگر کہ در  
 بعض جا آمدہ - یرفع ہما صوتہ - بر میداشت بآمین آواز خود را و این صریح است در جہر در بعض بریداشت آواز تا آن کہ میشنوا نسید  
 صفت اول را پس می ارزید بوسے مسجد در روایتی چنانکہ می شنید کہ کسی کہ قریب می بود در صفت اول و بعض روایات مخفی  
 صوت بآمین نیز آمدہ است و وجہ تطبیق میان این دو روایت آن کردہ اند کہ مراد بخفض عدم قرع عنیف است یعنی عدم بالذکر جہر  
 بکجہر سماع کہ کسی کہ قریب می بود در صفت اول چنانکہ در روایت آمدہ است - رواہ الترمذی و ابو داؤد و دارمی و ابن ماجہ - ہذا  
 آمین بعد از خواندن فاتحہ سنت است باتفاق خواہ منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچہ آمین نگوید امام مے و در تائید مقتدی و صلوة  
 سریرہ بر تقدیر سماع خلاف است نزد بعض بگوید از جہت ظاہر حدیث و نزد بعض بگوید از جہت عدم اعتبار این جہر و سماع کذا فی  
 شرح المداۃ لابن الہمام و وار شدہ است و جہر بتائید حدیث و مذہب شافعی و احمد این است در مذہب مالک خلاف است و در مذہب  
 ابو حنیفہ جہر کند مطلقا و احادیث در جانب جہر بیشتر و صحیح تر آمدہ و بعض علماء در عدم جہر نیز تصحیح حدیث نمودہ اند از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ  
 روایت کردہ اند کہ گفت چہا چیز است کہ امام در وے از خفا کند تعوذ و آمین و بجا نکال اللہم و بحدک و از این مسعود نیز شال این  
 و تواند کہ جہر و اخفا سرودہ باشد تا رة فتارة و السلام - و عن ابی زہیر یضمر زاسے و فتح ہا - النمی - یضمر نون و فتح میم  
 نام وے یکے ابن قیس است بقاف معد و دست در اہل شام حدیث او در آمین است ذکر کردہ است او را ابن عبد البر در  
 صحابہ و گفته کہ اسناد این حدیث قائم نیست و السلام - قال خر جامع رسول اللہ - گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی اللہ  
 علیہ وسلم ذات لیلہ - یک شبے - فاتیقا علی رجل قد الح فی المسکنة - پس آمدیم بر مردے کہ تحقیق سستییدہ است در دعا  
 و سوال و طلبیدن مراد از جہر حق و مبالغہ کردہ است در آن - فقال البنی صلی اللہ علیہ وسلم و جہاں ختم پس گفت آنحضرت  
 واجب و لازم گردا مید قبول اجابت دعا و حصول مراد اگر مہر کرد یا تمام کمال کرد و عار او معنی اول مناسب است بحدیث آمین  
 خاتم رب العالمین یعنی آمین مہر برورد گد است تعالی کہ فات و بلا یا دفع کردہ میشود بوسے چنانچہ خاتم نگاہ داشته میشود کہ کتاب جہر مکرر شدہ

بران از فساد و انظار اسرار۔ فقال رجل من القوم بای شی یختتم پس گفت مردی از قوم کہ حاضر بود نہ بچہ چیز ختم کند۔ فقال  
 بآمین۔ پس گفت آن حضرت ختم کند بآمین کہ بمنزلہ مرست و تمام و کامل میگردد و عابوے۔ روادہ ابو داؤد۔ وعن عائشہ  
 رضی اللہ عنہا۔ قالت ان رسول اللہ گفت عائشہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلی المغرب بسرۃ الاموات۔ گزاردہ نماز  
 مغرب و بسرۃ اعراف۔ فرقیانی الرکعتین۔ جدا جدا کرد این سورہ را در دو رکعت یعنی بارہ ازان در رکعت اول و  
 خواند و بارہ دیگر در رکعت دوم۔ روادہ النسائی۔ و مشک نیست کہ وقت مغرب گنجایش آن دارد خصوصاً اگر خفتن تمام میان  
 باشد یا آنچه بود در قرأت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از سرعت و طے و مزید شوق و بعضی از شافعیہ گفته اند کہ اگر نیز وقت  
 برآمده باشد باکے نیست و شروع در وقت پس است در وقت نماز و بعضی از ایشان گفته اند کہ مراد بسرۃ بعض سورہ است  
 و در روایت بخاری و ابو داؤد و نسائی از زید بن ثابت قرأت بسرۃ اعراف آندہ بے ذکر تفریق و در روایت قرأت سورہ  
 آندہ و اعراف نیز آندہ و عن عقبہ بن عامر صحابی مشہور است روایت کردہ اندازد کہ بعض صحابہ مثل جابر بن عباس  
 و از تابعین خلق کثیر بود و الی مصر از جانب معاویہ بعد از برادر و عتبہ بن ابی سفیان۔ قال لیست اتقو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 اتقہ فی السفر۔ گفت عقبہ بن عامر بودم من کہ می کشیدم مرآن حضرت را ناگاہ او را در سفر۔ فقال لی پس گفت آن حضرت  
 مرا۔ یا عقبہ الا علمک خیر سورۃ قرآن۔ آگاہ باش کہ بدانام ترا بہترین دو سورۃ کہ خواندہ شوند۔ فلعنہ۔ پس داناسیدہ۔  
 قل اعوذ برب اللہ و قل اعوذ برب الناس قال فلم یرنی سرست بہاجدا پس ندید دنیاقت آن حضرت مرا کہ خوشحال گرد شدہ ایم  
 یعنی خوش شدہ باشم باین دو سورہ در بودن آنها بہترین سورہ خوش شدن بسیار یا اصلاً از جهت عدم احتمال باین دو سورہ بر عالم  
 توحید و تفرید و صفات کمال مثل بعض سورہ ہای دیگر یا در دو فضیلت و عظمت بعض سورہ چنانچہ ناخوہ سورہ بقرہ شریف و نماز الصلوٰۃ صحیح  
 صلی بہا صلوٰۃ الصبح للناس۔ پس ہر گاہ کہ فرد آمد آن حضرت برای نماز صبح گزارد باین دو سورہ نماز صبح برای مردم فلما فرغ التکبیر  
 الی پس چون فارغ شد از نماز باز برگشتہ نگریست و دید بجانب من۔ فقال یا عقبہ کیف رأیت پس گفت ای عقبہ چگونہ دیدی یعنی  
 دیدی و فهمیدی فضل این دو سورہ کہ چہ مقدار است چون آنحضرت و نفس عقبہ استنباعی و خیریت این دو سورہ در باب  
 خواندہ آنها را در نماز صبح کہ بوجہ فاضل ترین نماز است و مستحب است در دوے تطویل قرأت تا بعد از نماز خیریت آنها را و گفته اند  
 کہ مراد خیریت و فضیلت آنهاست در باب تعویذ مطلق و لہذا آنها را در نماز سفر خواند کہ محل و معرض آفات است و لفظ قرآن  
 اشارتے باین معنی دارد۔ روادہ احمد ابو داؤد و النسائی۔ وعن جابر بن سمرۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوٰۃ  
 المغرب لیلاً المجمعۃ۔ سچو اند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نماز مغرب شب جمعہ قل یا ایہا الکافرون قل یا ایہا الصاحد۔ روادہ  
 فی شرح السنۃ و روادہ ابن ماجہ عن ابن عمر الا انہ لم ینکر لیلیۃ المجمعۃ این حدیث را در شرح سنۃ از جابر بن سمرہ روایت کردہ  
 و ابن ماجہ از ابن عمر کردہ و لیکن ابن ماجہ ذکر کردہ شب جمعہ را و تعقید بدان نکرد و مطلق روایت کرد کہ سچو اند در نماز مغرب  
 این دو سورہ را و حدیث بذکر لیلیۃ المجمعۃ صحیح است کذا فی شرح الشیخ۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال یا احیی یا سمعت

رسول الله عبد الله بن مسعود گفت که شمار نمی توانم کرد از بس که کثرت کرد مقدار شنیده ام پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم  
 یقرا فی الركعتین بعد المغرب و فی الركعتین قبل صلوٰۃ الفجر میخواند و در دو رکعت سنت که بعد از مغرب اند و در دو رکعت که پیش از  
 نماز فجر اند - به قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن ابی هریره الا انه لم يذكر بعد المغرب  
 لیکن ابن ماجه از ابو هریره ذکر کرده است رکعتین بعد المغرب را اگر چه ابن عمر و حدیث سابق روایت کرده و عن سلیمان  
 بن یسار عن ابی هریره قال - سلیمان بن یسار که از کبار تابعین و از فقهای سبجیه مدینه است از ابی هریره روایت کرد  
 که گفت ابو هریره - باصلیت و را در احدی شبیه صلوٰۃ بر رسول الله صلی الله علیه وسلم من فلان - نگذازد و من پس هیچ کی که باز نماند  
 باشد نماز و سه نماز آن حضرت از فلان گویند که مراد از فلان شخصی بود که دانی مدینه بود از جانب مروان ابن عبد الملک  
 و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد الغزیز بوده و این قول خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد الغزیز بعد از فوت ابی هریره است  
 بیکه و سال نعم مثل این قول انس و رشان عمر بن عبد الغزیز گفته است چنانکه در باب الکرع بیاید و این صحیح است زیرا که آن  
 زمان عمر بن عبد الغزیز را و یافته است و بعضی گویند که مراد از فلان علی مرتضی است رضی الله عنه و کرم الله وجهه و بعضی گویند  
 که عمر بن سلمه بن نفیع است که امام قوم خود بود و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجمله - قال سلیمان حلیت خلفه - گفت  
 سلیمان بن یسار که از مردم من نماز پس آن مرد که ابو هریره او را شبیه صلوٰۃ بر رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته بود - فلان بطلیل  
 و رکعتین الا ان یس من الظهر پس بود آن مرد که در از میکرو و در رکعت نخستین را از ظهر و خفیف الا اخرین - و سبک میکرد و در رکعت  
 پسین را از ظهر بانیکه میخواند و در اخیرین ظهر جزیه جز فائده یا میخواند سوره قصیر مقصود تطویل قرات ظهر است - و یخفف العصر  
 و سبک میکرد قرات عصر را - و یقرا فی المغرب بقضائ المفضل - و میخواند و مغرب سوره تها که کوتاه از مفضل - و یقرا فی العشاء  
 بوسط المفضل - میخواند و نماز عشاء سوره تها که میان از مفضل و در از می و کوتاهی - و یقرا فی الصبح بطوال المفضل - و میخواند  
 در نماز صبح بسوره تها که در از مفضل و در نماز ظهر طوال مفضل گفته بلکه محل گفت که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف و کرد از قصار و اوساط  
 هیچ گفت و محمول مقرالان و ظهر قرات از طوال مفضل است چنانکه در صبح و در عصر از اوساط چنانکه در عشاء بدانکه مراد مفضل بر قول مشهور  
 از سوره حجرات تا آخر قرآن است و مفضل از آن جهت گویند که در دو فصل یعنی فصلی بمسلمه بسیار است و بعضی گفته اند از جهت  
 قلت فسبح و در دو سوره در دو سه قسم طوال اوساط و قصار طوال از وی تا سوره بروج و اوساط از بروج تا اضحی باقی قصار اند  
 و در فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فنذر - رواه النسائی و رواه ابن ماجه الی یخفف العصر و عن عباده بن الصامت قال  
 کنا خلف النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوٰۃ الفجر فقرأت عبادہ بوجہ ما یس آن حضرت در نماز بجا داد پس قرات کرد آن حضرت فقیلت علیه  
 القراءه پس گزانی کرد بروی قرات و دشوار شد - فلما فرغ قال لکم لقرون خلف الکم پس هر گاه که فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود  
 که شاید شما که میخوانید پس امام خود و نفرمود میخواند پس من اشارت بآنکه اقتداء مقتدی خاموش بودن و گوش داشتن است بقرات امام  
 و در هر که باشد من باشم یا غیر من و سبب نقل و عشر قرات بظاہر آن می نماید که سماع اصوات قارئین باشد که به سبب

تشمیش وقت والتفات خاطر شریف شدہ باشد و اللہ اعلم لیکن قول دے صلی اللہ علیہ وسلم لعلمکم تقرؤن سنائی ابن  
معنی ست زیرا کہ ابن نزد جبرست و آن متیقن ست پس لعلمکم چہ از او یاد و گفته اند کہ تواند کہ سبب نقل تا اثر آن حضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم باشد از نقصہ کہ ناشی می باشد مرایشان را از عدم انصات و استماع قرأت آن حضرت و کامل گاہے متاثر میشود  
بنقص ناقص چنانکہ در کتابا لطہارۃ گذشت کہ روزے آن حضرت در نماز صبح استسح قرأت کرد و بستہ شد و بیان کرد کہ سبب  
این بتگی آن ست کہ قوسے پس من می ایستند کہ وضو را خوب نمی کنند و با داب نمیزارند چون آنحضرت فرمود کہ شاید شما  
میخوانید۔ قالوا نعم گفتند آری میخوانیم۔ یا رسول اللہ قال لا تفعلوا۔ گفت نمکنید این کار و بخوانید خلف امام۔ الا بقاۃ الکتاب  
مگر بقاۃ الکتاب را کہ آن را خواندہ باشد۔ فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها۔ زیرا کہ نیست نماز مگر کسی را کہ خواند با قباۃ الکتاب ظاهر این  
حدیث در فرضیت قرأت فاتحہ است و جالبش سابقاً معلوم شد۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی معناه۔ و مرئائی را  
معنی این حدیث ست و در لفظ مخالف است۔ و فی روایت لابی داؤد۔ و در روایتی مرابی داؤد و این عبارت نیز آیدہ است  
کہ۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ و انا قول۔ و من میگویم در دل خود و قنہ کہ لقیل شد قرأت بر من۔ مالی نیاز عنی القدر آن  
چہ شد مگر کہ نزاع و کشاکش میکند و قرآن وخی آید و آسان نمیکرد بر من قرأت پس دانستم کہ سبب آن خواندن شناس  
قرآن را پس من۔ فلا تقرؤا بشئ من القرآن اذا جهرت الایام القرآن۔ پس بخوانید چیزے را از قرآن و قنہ کہ جبر میگویم من بقرآن  
مگر فاتحہ الکتاب را و از قول دے صلی اللہ علیہ وسلم اذا جهرت مفہوم میگردد کہ اگر در نماز سری بخواند رواست و تفصیل این در شرح  
احادیث آئیدہ بیاید و عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم الفرت  
من صلوٰۃ جهر فیہا بالقراۃ۔ برگشت از نمازے کہ جهر کرد و دے بقرأت۔ فقال ہل قرءتم احدکم انفا۔ پس پرسید آیا  
خواند ہمراہ من یکے از شما اکنون فقال رجل نعم۔ پس گفت مردے آری خواندم۔ یا رسول اللہ قال انی اقول مالی نازع القرآن  
فرمود من میگویم در دل خود کہ چہ شدہ است مرا کہ کشاکش کردہ می شوم یا کشاکش میکنم قرآن را انا نازع بفتح زائے و کسر آن ہر دو  
روایت ست و قول دے نیاز عنی القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول ست۔ قال فانتہی الناس عن القراءة مع رسول اللہ  
گفت ابو ہریرہ پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فیما جهر فیہ بالقراۃ من الصلوات و در چیزے  
کہ جهری کرد آن حضرت در آن از نماز ہا۔ حین سمعوا ذلک من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ہنگامے کہ شنیدند آن  
سخن را از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ دلالت بر نبی از خواندن ایشان می کرد۔ رواہ مالک و احمد و ابو داؤد و الترمذی  
و النسائی و دے ابن ماجہ و ترمذی و عن ابن عمر و البیاضی۔ روایت از ابن عمر و بیاضی بفتح موحده و تخفیف تحتانیہ  
و بضاد و مجمہ مشدوب بیاضیہ بن عامر بن زرین نام ادبجد السدین جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشہور گشتہ بیاضی  
و مذکور میگردد و ہمین نسبت بے ذکر نام۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت ابن عمر و بیاضی گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان الصلۃ  
نیاجی رب۔ بدرستی کہ مصلی را از میگوید با پروردگار خود و مناجات سخن پنهانی گفتن دو کس کہ دیگرے بران مطلع نرود فلینظر

مانیا جیہ بہ پس باید کہ نظر کند و بیند شید مصلی چیزے را کہ مناجات میکند پروردگار خود را بدان چیز از ذکر قرآن پس بیاورد  
آن را در غایت حضور قلب و تامل و تدبر در آن و خضوع و خشوع - و لا یخیر بعضکم علی بعض فی القرآن - و آواز بلند کند بعضی از شما  
بر بعضی قرآن چه در نماز و چه در غیر آن از مصلی و ناظم قاری و ذاکر نامو جب انذار و تشویش نگردد و اجماع است بر آنکہ  
مکروه است ماموم را جهر اگر چه قرأت امام را نمی شنود - رواہ احمد و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ - گفت  
ابو ہریرہ گفت آن حضرت - صلی اللہ علیہ وسلم انما جعل الامام لیؤتم بہ - گردانیدہ نشدہ است امام مگر برائے آنکہ اقتدا  
کرده شود برے و پیش روے کرده شود مراد را پس باید موافقت کرد باوے و متابعت نمود مراد را - فاذا کبر فکبروا و  
اذا قرأ فافضوا - پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوید شما و چون قرأت کند امام خاموش شوید شما و گوش بنید قرأت او را  
کہ متابعت در قرأت این است و خواندن باوے مخالفت و نزاع کردن باوے و تشویش دادن است مراد را -  
رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ - بدانکہ مذہب شافعی و جوب قرأت فاتحہ است بر ماموم در صلوة سربہ و جہرہ  
و جائز است قرأت ماورائے فاتحہ نیز و مذہب امام مالک و احمد و شافعی نیز در قولے و جوب قرأت در سربہ است فقط و در  
جہرہ استماع قرأت امام کافی است و نزد بعضی از اصحاب احمد بخواند فاتحہ را در سکنت امام و بیان سکنت در باب یاقول البکی  
گذشت و نزد بعضی از اصحاب دے اگر نشود و بخت کری یا دوری بخواند و جہرہ و اگر بخواند ہم تمام است نماز دے  
زیرا کہ ہر کرا امام است قرأت امام قرأت اوست و واجب نیست بر دے قرأت و منصوص و معروف نزد ابن امام  
اجل ہین است و مذہب امام ابو حنیفہ آن است کہ بخواند نہ در جہرہ و نہ در سربہ لیکن در ردائے از محمد استحباب قرأت است  
و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن العمام گفتہ کہ اگر است تحریمی است از جہت در دو وعید و حق آن است کہ قول محمد مثل قول  
شیخین است و عبارات محمد در کتب او صریح است بدان و در آثار گفته است و بہ ناخذ و باین آمدہ است عامۃ آثار و اخبار  
و گفته است کہ فاسد میگردد نماز در قول جمعی از صحابہ و مخفی نماند کہ احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین انتہی و کلام امام  
محمد در موطا ہے او ملو است باخبار و آثار و در نیاب و اللہ اعلم انہ می گویند کہ قرأت کن نماز است پس شریک باشند  
امام و ماموم در آن با ضمیمہ فرقی کہ امام مالک و احمد در سربہ و جہرہ اعتبار کرده اند و مارا و لیل این حدیث است کہ  
من کان لہ امام فقرأہ الامام قسۃ لہ و این حدیث صحیح است و جز بخاری و مسلم ہمہ اوراد و ایت کرده اند و در ہادیہ گفتہ است  
کہ علیہ اجماع الضحایہ و در شیخ زیادہ برین سخن کرده شدہ است فلیتبرر عن عینی العمد بن ابی اسد فی قال جابر بن  
الی البنی صلی اللہ علیہ وسلم فقال انی لا استطیع ان اخذ من القرآن شیئاً - آمدہ دے بحضرت رسالت پس گفت بنی تو  
کہ گیرم از قرآن چیزے و یا دارم آن را فعلی یا یخبرشی پس تعلیم کن مرا آن چیزے کہ پسندگی کند مرا یعنی بجائے قرآن  
نشند - قال قل - گفت آن حضرت بگو - سبحان اللہ الحمد للہ و لا الہ الا اللہ الحمد للہ اکبر دلا حول و لا قوۃ الا باللہ - تبارک  
و تعالی با فہم بقرینہ ایراد این حدیث در باب قرأت در نماز آن میگردد کہ مراد عدم استطاعت آن مراد است برائے





مردہ ہا۔ فلیقل علی۔ پس باید کہ گوید آری ہےست قادر بر زندہ گردانیدن مردہ ہا۔ ومن قرء۔ دیکسے کہ بخواند سورہ۔ والمرسلات  
 عرفاً بلوغ دیس برسد این آیت را۔ فبای حدیث بعدہ یومنون۔ پس بکہ ام سخن بعد از قرآن ایمان نمی آرد و می گردند پیغمبر صلی اللہ  
 علیہ وسلم۔ فلیقل۔ پس باید کہ گوید۔ آمنا بامد۔ ایمان آوردیم بخدا۔ رواہ ابو داؤد۔ و روایت کرد این حدیث را تا اینجا  
 ابو داؤد۔ والترندی الی قولہ۔ و روایت ست مرتندی را تا قول او۔ و اما علی اولک من المشاہدین۔ کہ در جواب البس اللہ  
 بالحکم الحاکمین است و در سورہ الدہین و ذکر لا اقسیم ہیوم القیمہ والمرسلات عرفاً در روایت ترندی نیست بدانکہ مثال این  
 جوابها نزد قرأت آیات قرآنی بسیار است و نزد شافعیہ و نماز و غیر نماز برابر است و در نماز نیز جائز می آید و مانند باب القراءۃ  
 فی الصلوٰۃ آوردہ اند و الا فی بایست در باب تلاوت قرآن و آداب آن می آورد و نزد مالکیہ محمول بر غیرہ حالت نماز  
 است تا تہم نشود کہ از قرآن است ترشیتی میگوید اگر کسے گمان برد کہ در نماز بود و نظر لفظ ہر اطلاق حدیث گویم کہ در نماز  
 ثقل نخواہد بود نہ فرض چنانکہ در حدیث خذیفہ آمدہ است کہ چون آنحضرت میگرد در نماز شب را نمی رسید بآیت رحمت کرکے  
 می ایستاد و طلب رحمت میکرد و نمی رسید بآیت عذاب مگر آنکہ می ایستاد و پناہ از عذاب می جست و هیچ کی مثال این در اینجا  
 جہر میکرد از نماز ہا سے فراغت روایت نکرده انتہی و عن جابر قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی اصحابہ فقرأ  
 علیہم سورۃ الرحمن۔ گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ایشان سورۃ الرحمن علم القرآن را این اہل  
 البی آخریہ۔ از اول سورہ تا آخرش۔ فسکتوا۔ پس خاموش ماندند اصحاب۔ فقال لقد سرتما علی الجن لیلة الجن۔ پس گفت  
 آن حضرت تحقیق خواندم این سورہ را بر جنیان در شبی کہ آمدہ بودند و جمع شدہ بودند بر من برای ایمان آوردن و قرآن شنیدن  
 فکانوا احسن مردود نکم۔ پس بودند جن نیکوترین در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما و در اینجا آن معنی ست کہ جواب  
 سلام را زد و سلام نیکوین۔ و در معنی باز گردانیدن و مردود نیز بمعنی رومی آید ليقال زودہ ردا و مردود و البعد از ان بیان کرد جن  
 جنیان را کہ گفت کلماتیت علی قولہ۔ بودم من ہر گاہ کہ می آمدم بر قول و سے تعالے کہ۔ فبای الازار یکب انکذب ان پس کلیم  
 لغتہ از نعمتہاے پروردگار خود نکذب و انکار میکنید خطاب بجن و انفس است۔ قالوا۔ می گفتند جن و دعا باین کلام۔ لا شئی  
 من لکم رہب انکذب۔ نہ هیچ چیزے از نعمتہاے تو ای پروردگار ما انکار میکنیم۔ فلما الحمد۔ پس ہر تراست حمد۔ رواہ ابو داؤد  
 و قال ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن معاوی بن عبد اللہ الجہنی یضہم جیم فتح ما تابعی مدنی نقہ است ذکر کردہ است اور ابن سعد  
 و طبقہ ثانیہ از اہل مدینہ مات سنۃ ثمان عشر و مائۃ۔ قال ان رجلاً من جنۃ اخرہ انہ سمع رسول اللہ گفت بد رستی  
 مردے از قبیلہ جنۃ خبر داد او را کہ دے شنید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم قرآنی البصیح۔ خواند و نماز صبح۔ اذ انزلت  
 فی الرکعتین طیتہا۔ و ہر دو رکعت۔ فلما ادری النبی ام قرأ ذلک عدا۔ پس در نمی یابم من کہ آیا زاموش کردہ بغرشی خواندہ خوا  
 آن را دیدہ و دانستہ شیخ ابن حجر در شرح خود گفته کہ ظاہر آن ست کہ عدا خواندہ براسے بیان جواز و اعلام آنکہ اصل ست

بتکریر سورہ واحد در ہر دو رکعت حاصل میگردد انتہی و میتوان گفت کہ شاید مقام اقتضای تکریر آن کرده باشند با سماع قول جن سبحانہ فمن یعمل مثقال ذرۃ خیرا یرہ من یعمل مثقال ذرۃ شر یرہ ہر حاضران را کہ جامع الزام و عدد وعید است غایت تاکید و ایجاز چنانکہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در شان مردے کہ شنید آن را و گفت پس است در این دو کلمہ - فقہ الرجل - گویا تمام علم فقہ درین دو کلمہ مندرج است و اللہ اعلم - رواہ ابو داؤد و عن عروۃ مراد عروہ بن الزبیر است بن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہم فرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان یکی از فقہای سبۃ مدینہ فقہ عالم کثیر الحدیث ثبت ثقتہ مامون صائم الدہر و لد سنتہ ثلثین و عشرين و مات سنتہ الرابع و تسعين - قال ان ابابکر الصديق رضی اللہ عنہ صلی الصبح فقرأ فیہا بسورۃ البقرۃ فی الركعتین کلّیتہما - عروہ بن الزبیر گفت کہ ابابکر الصديق رضی اللہ عنہ از نماز صبح در این دو رکعتی سورۃ بقرہ را در ہر دو رکعت ظاہر در اینجا این است کہ تفریق کرد سورہ را پارہ در رکعت اولے خواند پارہ در رکعت چنانکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سورہ اعراف خواند در نماز مغرب بہین طریق - رواہ مالک و عن انفرا فصمۃ یفتح فاعولے و کسر فاعولے ثانیہ و نزل بعض البصم فاعولے بن عمیر تصغیر عمر الخفنی بنسب بہ بنی صنیفہ قبیلہ ایست از یامہ بن شہور است - قال ما اخذت سورۃ یوسف الا من قرأہ عثمان بن عفان ایا فانی الصبح گفت فافصمۃ یا ذکرتم من سورہ یوسف مگر از خواندن عثمان رضی اللہ عنہ آن سورہ را در نماز صبح من کثرۃ ما کان یردوا - از بسیار سی تکرار کردن عثمان آن سورہ را از اینجا معلوم میشود کہ مواظبت بر تکرار یک سورہ با کے ندارد - رواہ مالک و عن عامر بن ربیعہ صحابی ست حلیف آل خطاب ایہان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدر را و تمامہ مشاہدات سنتہ اثین و ثلثین و قبل خمس و ثلثین و کل الخطاب و را عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہما - گفت عامر بن ربیعہ گزار دیم ہا پس عمر بن الخطاب نماز صبح را - فقرأ فیہا پس خواندند و سے و در بعض نسخ فیہا یعنی در نماز صبح بسورۃ یوسف و سورۃ الحج - سورہ یوسف و سورۃ حج را قرأہ بطبیئہ - قرأت است بدر قبل الاذن لہذا کان یقوم حين یطلع الفجر - گفتہ شد مر عامرا آنگاہ ہر آنیہ تحقیق بود عمر بن ربیعہ است برای نماز فجر تکلم اذن فجر یعنی صبح صادق یعنی پگاہ بر نیاحت در اول وقت تا گنجایش این قرأت در از می بود - قال اجل - گفت عامر آری بر نیاحت تکلم طلوع میکرد فجر اجل یفتح ہمزہ و جیم حرف تصدیق است بمعنی آری سمیچو نعم - رواہ مالک و عن عمرو بن شعیب عن ابيہ عن جده قال ما من لفصل سورۃ صغیرہ ولا کبیرہ الا قد سمعت رسول اللہ گفت نیست از مفصل هیچ سورۃ نہ خرو نہ بزرگ گران کہ شنید تحقیق پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ہم ہا الناس فی الصلوۃ المکتوبہ - امامت میکرد بان سورہ دوم را در نماز فرض - رواہ مالک و عن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود - برادر زادہ عبد اللہ بن مسعود است مدنی الاصل ساکن شہد کوفہ را در بابت زان نبوت ذکر کردہ عقیل اورا در صحابہ و غلط کردہ و سے تابعی است از کبار تابعین - قال قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوۃ المغرب بحم الدخان - گفت میخواند آن حضرت در نماز مغرب حم الدخان را - رواہ النسائی مرسلہ - روایت کرد این حدیث را نسائی بطریق ارسال زیرا کہ عبد اللہ بن عتبہ تابعی است

## باب رکوع

رکوع در لغت معنی پشت خم دادن رکوع پنجم شد بجهت پیری و رکوع نهم از اینجا است رکوع یعنی صلوة نیز گذر رکوع المصنوع  
 الفصل الاول - عن النبی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیوا رکوع والسجود - رااست و درست و برابر  
 کشید رکوع را و سجود را چنانکه در سنت آمده است و در باب صفه الصلوة گذشت - فوالله انی لاراکم من بعدی ایس بخدا گنبدی  
 که من نیز آیم یعنی نهم شمارا از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من آنچه می کشید شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفه الصلوة در حدیث  
 ابی هریره گذشت متفق علیه - و عن البراء قال کان رکوع النبی صلی الله علیه وسلم سجوده و یزید السجودین و اذ ارفع من رکوع  
 ما قبله اقیام و تقعود و قریباً من السجود و اذ ایت الیست از بر این عازب که صحابی است و احوال و سه مکرر نوشته شده است  
 بود رکوع آن حضرت و سجود و نشستن ایان و سجده و ایستادن و چون بر می داشت بر از رکوع غیر قیام که بر سه قیام  
 میکرد و غیر قعود که بر سه نشستن نزدیک به برابر یعنی قیام که در سه تراست میکرد و شک و رازی بود و قعود که در سه  
 اقیام است میخواند و رازی شد و انا باقی از رکوع و قعود و سجود و جلسه همه برابر و نزدیک به یک در مقدار می بودند متفق علیه  
 و از بعض احوال و نشستن معلوم می گردد که قیام قعود و سجود و نشستن و جلسه برابر می بود و از بعضی آن است که چون قیام و راز  
 می کرد آن ارکان را نیز دراز میکرد و از اینجا معلوم شد که در آن و لائق بحال آن و چون در قیام تحقیق می نمود در آن ارکان نیز  
 تحقیق میکرد و تا آنکه ارکان را نیز متناسب و مشابه واقع میشدند آنکه رکوع و سجود با قیام و قعود برابر می بود و نعم در نماز خسوف  
 و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود بر مقدار قیام می بود و شایع آن را نیز همین نوع تاویل کرده اند متنبه این کلام در  
 اول فصل ثالث در حدیث عوف بن مالک البیاضی الشافعی عن النبی قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قال  
 بود و تحضرت چون میگفت سبح الله من حمد و تالم حتی نقول قد اودعهم بفتح همزه و ما سکون و اولی می ایستاد و تنبیه می ایستاد  
 تا آنکه میگفتیم آنکه تحقیق ترک کرد آن رکعت را و قیام از سر گرفت و بعضی تفسیر بسیار نیز کرده اند و در وی از حدیثی نیست  
 ثم سجود و یقعد بین السجودین حتی نقول قد اودعهم پس سجده میکرد و می نشست میان دو سجده تا آنکه میگفتیم تحقیق و هم که در روایات  
 و عن عائشه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی رکوعه و سجوده - بود آنکه حضرت که بسیار  
 میگفت در رکوع خود و سجود خود سبحانک اللهم ربنا و بحمدک اللهم اعظم لی تبارک و تعالی - یعنی میگردان حضرت باین سبب و تحقیق  
 بیان مراد آن که فرمود و تسبیح بعد از رکوع و استغفره - آورده است که تسبیح گویند پروردگار خود و آخر زین خواه از سه در رکوع  
 و سجود میگفت از برای آنکه افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع و سجود نیز میگفت آورده اند که  
 اغلب و آن حضرت در آخر عمر بعد از نزول سوره الاحقاف انصر الله بهین بود متفق علیه و نعمت ان النبی صلی الله علیه وسلم  
 کان یقول فی رکوعه و سجوده - و هم از جایزه روایت است که بود آن حضرت می گفتند در رکوع خود و سجود خود سبحان قدوس  
 رب الملائکه و الروح - سبح قدوس نیز دو صیغه مبالغه اند در تنزیه و طهارت بضم و فتح و ضم اکثر است و مراد بروح جبرئیل است





گذشته است - منفق علیه و عن عبد الرحمن بن ابی اوفی - و سئو و ذیر و سئو صحابی است حاضر شد حدیثیه و خیر را و هو  
آخر من مات من الصحابة بكونه سنة است و سبع و ثمانین - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ارفع ظهره من الركوع قال  
توذا ان حضرت چون بریداشت پشت خود را از رکوع میگفت - سمع العبد من حمده اللهم ربنا ایاک الحمد لا السموات و لا الارض -  
بری آسمانها و بری زمین - و لا ما شئت من شیء - بعد بری آنچه بخوای و پس ایاکی چیزی را بعد ازین از مکنات بعد ملین حدیث  
والت دار و جمع انام میان التسمیع و تحمید چنانکه در سب شافعی است و قد مر الکلام فی رداه مسلم - و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم اذا ارفع رأسه من الركوع قال - یودا ان حضرت چون بریداشت سر خود را از رکوع می گفت - اللهم ربنا ایاک الحمد لا السموات  
و لا الارض و لا ما شئت من شیء بعد اهل الثناء و الحمد - ای سزاوارستایش و بزرگی - احق ما تجال لعبد و کما لک عبد منار و  
ترین و راست ترین چیزیست که بگوید بنده و حال آنکه همه ما مر ترانیده ایم این کلام است که اللهم لا مانع لما اعطیت خیر و لا یست  
یکچنین باز دارند چیزی را که تودهی - و لا معط لما منعت - نیست یکچنین و نه چیزی را که توباز داری و بعضی روایات  
و لا را و لا قضیت نیز آمده و نیست باز دارند چیزی را که توقضا کرده - و لا تنفع ذا الجحید مثک الحمد - و سئو و سئو که خداوند  
بخت و مال و دولت را از قهر و عذاب تو بخت و عذاب تو و بخت و تو انگیزی و بے نیازی و بعضی حدیثی دیگر  
پیر نیز مراد دارند یعنی نسبت فائده ندارد و نزد تو عملی باید و فضل تو و در دایسته بکسریم نیز آمده بعضی کوشش و حرص  
و دنیا و جمع اموال یا در گرفتن از عذاب تو - رواه مسلم - و عن رفاعة بن رافع قال گفت رفاعة صحابی انصاری بدیقا  
است و پدر را از القیاس انصاری است مات سنة احدى و اربعین - کما فی الفی در ابی الی - بودیم ما که نماز میکردیم در پیش من غیر صلی الله  
علیه و سلم فلما ارفع رأسه من الركعة قال - پس هرگاه که برداشت آن حضرت سر خود را از رکوع گفت سمع العبد من حمده فقال جواد  
پس گفت مرسه که در پس آن حضرت بود و بنادیک الحمد الحمد الشیر الطیب انبار کافیه - ای پروردگار ما و مرزا است حمد حمد بسیار  
یا که از شایسته شرک و زیاده از دینی کرده شده و زان حمد بکثرت اخلاص و حضور - فلما انقضت قال من استکلم انفا پس هرگاه که  
برگشت آن حضرت از نماز و فارغ شد گفت که بود گوینده این سخن اکنون - قال انما گفت آن مرد من بودم گوینده این سخن -  
قال رایت بضعة و ثلثین ملکا - گفت آن حضرت دیدم سی و چند فرشته را - یثیرونها بهم کتبها اهل یشافیت بسوی من کلمه شای  
میکردند که کدام یک بنویسد نخست بجهت فضل و کرامت و قبول این سخن - رواه البخاری

الفصل الثانی عن ابی مسعود الانصاری نام او عقبه بن عمر بن نقیبه است حاضر شد عقبه ثانی را و او را بدری  
گفته اند و جمهور بر آنند که نسبت او به بدر بجهت سکونت اوست به بدر نه بسبب حضور و غزوه بدر را ساکن شد کوفه را و قاض  
یافت در خلافت علی بن ابیطالب رضی الله عنه و بعضی گفته اند در سنة احدى و اربعین - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم لا تجزى صلوة الرجل حتی یقیم ظهره من الركوع و السجود کفایت نمیکند و قبول نمی افتد نماز و آنکه راست  
بود برابر گرداند پشت خود را در رکوع و سجود این حکم محمول است بر ظاهر نزد شافعی که قومه و جلسه فرض است نزد سئو



و نیز ابو حنیفہ کہ نزد سے سنت اند محمول است بر تشدید و مبالغہ - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی و  
قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح - و عن عقبہ بن حاتم قال لما نزلت - گفت عقبہ ہر گاہ کہ فرود آید این آیت تسبیح باسم  
ربک العظیم قال رسول اللہ ﷺ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جب وہانی رکوع علم بگردانیدن این کلمہ را یا این تسبیح را در رکوع نان ظاہر  
پس ہر گاہ کہ فرود آید تسبیح اسم ربک الاعلیٰ قال جب وہانی سجود کم - گفت بگردانیدن این را در سجود نان و مراد چہ ہے است کہ مطلب  
باین امر یعنی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلیٰ - رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی و عن یحییٰ بن عمار بن عبد اللہ  
عن ابن مسعود عن ابن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود بنی زاہد نقیہ ثقہ کوفی نسبی و راوی را و عبد اللہ بن مسعود را و عبد اللہ بن مسعود را  
عتبہ تابعی ست بشیخ ابو ہریرہ را و ابو موسیٰ را و شینار ازو سے مسعود و مسعود و قباہ و ابو حنیفہ و گاہ ہے را و ابن مسعود بن  
عقبہ نیز میگوید نسبت یحییٰ و غالب روایات و سے از صحابہ مرسل است و ترمذی گفتہ کہ روایت از ابن مسعود و ابن عباس مرسل است  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعہ چون رکوع کنیدی از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم  
اثنی عشر مرۃ سہ بار - فقہ تم رکوعہ پس تحقیق تمام شد رکوع دس بروجہ سنت - و ذلک او ناہ - و این سہ بار گفتن تسبیح و  
یا یہ تسبیح رکوع است و گفتہ اند فراوانا سے کمال است و الا اصل تمام یکبار گفتن است و سہ بار گفتن داخل کمال است لیکن  
اوناسے کمال و اسطے شیخ بار یا ہفت بار و غایت کمال را حد نیست و بعض ثابہ گفتہ اند و بعض ثابہ کہ تسبیح سہ بار و بعض  
تأویب مقدار قیام چنانکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بعض احیان کردہ و امام را مدحایت حال مقتدیان لازم است  
و همچنین است کلام در سجود و اذا سجد فقال تسبیح سجدہ - و چون سجدہ کنیدی از ایشان پس بگوید در سجود خود سبحان ربی الاعلیٰ اثنی عشر مرۃ  
اقد تم سجودہ و ذلک او ناہ رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و قال الترمذی لیس سجدہ بمبطل - و گفتہ است ترمذی و سناو  
این حدیث متصل نیست - لان عنوانہ ملحق ابن مسعود - زیرا کہ عن ابن عبد اللہ ملاقات نکردہ است ابن مسعود را پس البتہ را  
میان ابن مسعود است کہ ذکر کردہ نشدہ است پس این حدیث منقطع باشد و معنی حدیث منقطع و تقدیر معلوم شد و عن حدیث  
از کبار رضیابہ است صاحب سراسر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عنہ علم المناقبین - و صلی تسبیح الہی - روایت است  
از حدیث کہ دسے نماز گزار را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و کان یقول فی رکوعہ - و بولوا ان حضرت می گفت در رکوع خود  
سبحان ربی العظیم و فی سجودہ - و می گفت در سجود خود سبحان ربی الاعلیٰ و ما فی علی آیت رحمتہ الا وقف و سال نمی آید حضرت  
بر پنج آیت رحمت مگر آنکہ می ایستاد و سوال میکرد و می طلبید رحمت را - و ما فی علی آیت عذاب الا وقف و تلو و میسرید و صحیح است خدا  
مگر آنکہ توقف نمیکرد و نہا می جست از عذاب - رواہ الترمذی و ابو داؤد و الدارمی و ترمذی و النسائی و ابن ماجہ و ابو داؤد و ابن ماجہ  
روایت کرد النسائی و ابن ماجہ تا قول وی سبحان ربی الاعلیٰ و ما فی علی آیت رحمتہ تا آخر ذکر کردہ - و قال الترمذی ہذا حدیث حسن  
صحیح و در بعض روایات این حدیث و صلوٰۃ لیل آید است کہ ذکر کردہ شد  
الفصل الثالث - عن عوف بن مالک صحابی شجعی ست خشی اللہ عنہ نسب یا شیخ نام مروی اول شہابی

خیر است و بگوید باوے رایت شیخ زونج ساکن شد شام را و در دوسے ششہ ثلث و سبعین روایت کرد از آنحضرت و از  
عبدالمؤمن سلام و روایت کرده اند از دوسے از صحابہ جابر و ابوہریرہ و مقدم بن معدی کرب و بسیاری از تابعین۔ قال  
ثقت۔ گفت ایستادم و نماز نشب کردم۔ مع رسول اللہ بان پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و بعض گفته اند مرا وقت صلیت است  
و آن در نماز کسوف بود۔ فلما رکع مکث قدس سورة البقرة۔ پس ہر گاہ کہ رکوع کرد آن حضرت و رنگ کرد در رکوع مقدار پنجہ سورہ  
بقرہ خواندہ شود ازین حدیث ظاہری گرد کہ رکوع مقدار قیام بود کہ در دوسے سورہ بقرہ خواندہ شود چنانکہ در نماز کسوف  
آمدہ است بر خلاف تاویلے کہ برائے تسبیح رکوع بقیام کنند چنانکہ در فصل اول در حدیث بڑا گذشت۔ و یقول  
فی رکوعہ سبحان ذی الجبروت و المکوت و الکبریا و العظمتہ رواہ النسائی۔ وعن ابن جبریر یضمن جیم و فتح بامرا و سعید بن  
جبیر است کہ از تابعین است و احوال شریف دوسے در موضع دیگر نوشته شدہ است و قصہ او با حجاج ظالم مشہور است  
قال سمعت انس بن مالک یقول۔ گفت شنیدم انس را کہ میگفت۔ ما صلیت و راہ احد بعد رسول اللہ۔ فلما رکع و نماز  
پس پیچید بعد از پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ شبہ صلوۃ بصلوۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نماز الفتنی۔ کہ مشابہ تر بود  
نماز دوسے نماز آن حضرت ازین جوان۔ یعنی عمر بن عبد الغفریز قال قال۔ گفت ابن جبیر گفت انس بن مالک۔ فخر نماز کو بعد  
عشر تسبیحات و سجودہ عشر تسبیحات۔ پس اندازہ کردیم رکوع آن جوان را دہ تسبیح و سجود آن دہ تسبیح یعنی در آن مقدار از زمان  
کہ دوسے رکوع و سجود میکرد تارہ تسبیح میگفت و دوسے ہم دہ تسبیح میگفتہ باشد یا کمتر یا زیادہ و همچنین بود حال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
رواہ ابو داؤد و النسائی۔ وعن شقیق قال ان حذیفۃ را ئی رجلا لا یم رکوعہ ولا سجودہ۔ روایت است از شقیق بن سلمہ  
کہ تابع مشہور است کہ گفت بدرستی کہ حذیفہ از کبار صحابہ است و او را صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند  
و علم منافقان نزد دوسے بود و دیدم دوسے را کہ تمام نمی کرد رکوع خود را و نہ سجود خود را ظاہر و شرک طمانیت است و اگر شامل  
اعتدال و از بندہ بشر باشد۔ فلما نظرتہ صلوۃ دعاہ فقال کہ حذیفہ ما صلیت۔ پس ہر گاہ کہ ادا کرد و خارج شد آن مرد از نماز  
خواند حذیفہ آن مرد را نزد خود پس گفت مراد از حذیفہ نماز نگاہ کردہ تو یعنی صحیح نیست این نماز کہ تو کردہ۔ قال۔ گفت  
شقیق۔ و احسنہ قال۔ دو گمان میرم حذیفہ را کہ بآن فردا این کلمہ تیر گفت کہ۔ ولو مت مت علی غیر الفطرۃ التي فطر اللہ محمد  
صلی اللہ علیہ وسلم۔ و اگر نمی میری تو توبہ ناکردہ ازین چنین نمازی تیری بر غیر سنت و دین اسلام کہ پیدا کردہ است خدای تعالی  
محمد را بران دین و درین کمال مبالغہ و تشدید است بر شرک اتمام رکوع و سجود۔ رواہ النجاری۔ وعن ابی قتادہ  
قال قال رسول اللہ۔ گفت ابی قتادہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اسود الناس سرقة الذی یسرق من صلوۃ  
بشرین مرم از روی و زوئی کردن کسی نہ کہ حق و زود از نماز خود۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ کیف یسرق من صلوۃ  
و چگونه می و زود از نماز خود و زود دیدن از نماز چه معنی دارد۔ قال لا یم رکوعہا ولا سجودہا۔ گفت و زود دیدن از نماز این معنی دارد  
کہ تمام نکنید رکوع نماز را و نہ سجود نماز را چنانکہ شخصے می و زود مال کسی را۔ رواہ احمد۔ وعن الثعالبی یضمن نون و سکون عین

بن مرقہ یضم سیم و تشدید راے مفتوحہ تابعے نقہ انفصاری ست و بعض اور راہوں ذکر صحابہ آورده اند آن دہم است و حق آن کہ کتابے ست و احادیث او میرسل است۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ماترون فی الشارب والرائی و اسانہ گفت آن حضرت و پرسید از صحابہ چہ میگوید و چہ راے میزنند و ایشان خمر نوشندہ و زنا کنندہ و زودی کنندہ کہ عقوبت بعصیت آن چہ مقدار است و در چہ مرتبہ است۔ و ذلک قبل ان تنزل فیہم الحدود۔ و آن پرسیدن حضرت حال شارب و زانی و بارق پیش از ان بود کہ فرود آید درین کار با آیات حدود خاصہ قائمہ این قول راہی از بیان و جد سوال است بقولش ماترون با آنکہ بعد از نزول حدود و شک نیست کہ ارجح و اشنع در سوالند و اللہ اعلم قالوا گفتند صحابہ۔ اللہ و رسولہ اعلم۔ خدا و رسول خدا دانانرا ندان۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ہن فواحش۔ این گناہان کبارند فواحش از ذل و بے نیاحت با شقیج وی ہزار حد گذر و بہی او۔ و ہمین عقوبت۔ و درین گناہان گرفتگی سخت است۔ و اسوۃ السرقۃ الذی یسرق من صلبہ تہ۔ و بہترین دزدی و زودی کہے ست کہ می دزد و از تنہا ز خود۔ قالوا و کیف یسرق من صلوۃ۔ گفتند چگونه می دزد و از نماز خود۔ سیا رسول اللہ قال لا یمرکوکم عما ولا سجودہا۔ فرمود آن حضرت تمام نمی کند رکوع آن را و نہ سجود آن را۔ رواہ مالک و دروی الدارمی نحوہ

### باب السجود و فضلہ

باب در بیان کیفیت سجہ کروین و فضیلت آن و سجود و رنعت سر بر زمین نہادن و فروتنی کردن و سر فرود آوردن و در شرع روئے بر زمین نہادن بر وجہ مخصوص

الفصل الاول۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ۔ روایت است از ابن عباس کہ گفت گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم امرت ان اسجد علی سبتہ اعظم۔ امر کرده شدہ ام من کہ سجہ کنم بر سبت استخوان علی الجبہ و الیدین و الکتفین و اطراف القدین۔ بر پیشانی و دو دست و دو زانو و کمر و تنہا سے ہر دو پا سے کہ این ہمہ را در سجہ بر زمین باید نہاد و در روایتے بجایہ جبہ و جد واقع شدہ و در روایت دیگر جبہ و الف آمدہ و از نیاحت کہ اکثر ائمہ بر ان رفته اند کہ بینی و پیشانی ہر دو باید نہاد و بے آن سجہ روا نہ باشد و در مذہب حنفیہ سجہ بجبہ و الف ہر دو اصل است و اگر یکی ازین دو کنند کفایت ست پس اگر بجبہ تنہا کنند زو امام ابو حنیفہ و صاحبیہ و در روایتے بے کراہت و اگر بالف تنہا کنند نزد صاحبیہ جائز نیست و در روایتے از امام نیز جائز نبود و در روایت دیگر جائز با کراہت و اما نہادن و ستہا و زانو اسنت نزد حنفیہ و شافعیہ ابواللیث گوید اگر زانو ہا بر زمین نہند جائز نبود کذا فی شرح ابن الہمام و اما وضع قدین اگر ہر دو پاے برادر نماز فاسد است و اگر یک پاے برادر کردہ است۔ و لا تکف الشیاب لا الشعر۔ و امر کرده شدہ ایم ما کہ گردنیا ریم و زانو ہم نیاریم جامہ ہا را و نہ مویہا را و زانو ہا را گردان و در جامہ چنانکہ در ہنگام سجود رفتن جامہ ہا را گردانند تا خاک آلودہ نشود و بایہ این غرض ہمین طور گردانند یا دامن بر زمین و بعض کہ بستن و عذہ در دستار خلائیدن داخل آن دارند و کہ بستن را در نماز بعض مستحب اند بعض مکروہ و زانو ہم آوردن موی جمع کردن آنهاست و در دستار بعض گویند کہ کردہ آن است کہ باندہ با بجز بے بر بندند و کردہ زانو ہا اگر بے آن جمع باشند

مکروه نیست یقین علیہ۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتدوا فی السجود۔ اعتدوا کی تہذیب کردن ظاہر آنست کہ مراد باعتدال ظاہر نیست است چنانکہ در رکوع و طبعی گفته مراد باعتدال در سجود آنست کہ ہموار و در پشت و بر زمین نہند ہر دو دست را و بر دار و از زمین ہر دو آرنج را و در دار و شکم را از رانہا۔ ولا یسط احدکم ذراعہ انبساطا الکتب۔ و یا کہ گنبد اندکی از شہر ہر دو دست خود را ہچو گسترانیدن سگ متفق علیہ۔ وعن البراء بن عازب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجدت فضع کفیک۔ چون سجدہ کنی نہ ہر دو کف دست خود را یعنی بر زمین۔ و ارفع مرفقک۔ و بر دار ہر دو آرنج خود را و این حکم مردانست اما زنان نہند آرنجہا را بر زمین و چپا نہند پلوے خود را کہ در ستر داخل اقرب است۔ رواہ مسلم عن معیوۃ

قالت کان البنی۔ میمونہ کہ کئے از امیہات المؤمنین است گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد جانی بین یدیرہ۔ چون سجدہ میکرد و در میداشت و کسو میداشت ہر دو بازوے خود را پلو ہا و شکم را از رانہا حتی لو ان بہتہ ارادت ان تمر تحت یدیرہ۔ این مقدار دور میداشت و فرجہ میگذاشت کہ اگر نہ رفت الہ میخو است در زیر دستہاے مبارک دے بگذرد و میگذاشت کہ ہمہ یقع با و سکون تا پیچہ بزیامیش کہ در اول زانیدن آن را بخند گویند یقع سین مہلہ و سکون خای مجہد چون بقدری کلان تر شود و راہ رود بہمہ خوانند۔ ہذا لفظ ابی داؤد و کما صرح فی شرح السنۃ باسنادہ۔ و این حدیث باین عبارت کہ مذکور شد لفظ ابی داؤد است چنانچہ صاحب مصابیح خود تصریح کردہ است بآنکہ این لفظ ابی داؤد است در شرح سنت باسنادش و لمسلم بمعناہ۔ و روایت مسلم را یعنی اوست و لفظ دوسے دیگر است و آن لفظ این است کہ۔ قالت گفت میمونہ۔ کان البنی بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد لوشادت بہتہ ان تمر بین یدیرہ کمرت۔ و درین روایت جانی بین یدیرہ مذکور نیست و بجای ارادت شادت و بجای کمرت است مقصود و مولف اعتراض است بر صاحب مصابیح کہ لفظ ابی داؤد در فصل اول آوردن کہ معقود و موضوع ہر اسے حدیث شعیب است مناسب نیست وعن عبد اللہ بن مالک ابن بکینۃ۔ یعنی موصوۃ و فتح مہملہ نام ماہر عبد اللہ است و مالک نام پدر اوست و لہذا مالک را منون میخوانند و الف را بر سر بن اثبات میکنند تا نماند کہ مالک ابن بکینہ است بلکہ عبد اللہ را و وصف است ابن مالک و این بکینہ دوسے ہا بن بکینہ مشہور است و مشہور ابنست و دو صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقانست مات فی امارۃ معویۃ باین سنۃ اربع و خمسین و ثمان و خمسین

قال کان البنی۔ گفت عبد اللہ بن مالک بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد فرج بین یدیرہ۔ چون سجدہ می کرد کشادہ میداشت و فرجہ میگذاشت میان دو دست خود حتی مید و بیاض الطبیۃ۔ تا آنکہ ظاہر میشد سفیدی ہر دو نعل آن حضرت ظاہر درین نماز کہ دوسے دید جامہ بر بدن مبارک نبود مراد ظہور موضع اوست و بیاض الطبیۃ بچیت آن گفت کہ بغل ہاے آن حضرت سفید بود چنانکہ تمام بدن نہ مکر و نہ سیاہ چنانچہ در مردم دیگری باشد متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال کان البنی صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی سجودہ۔ گفت ابو ہریرہ کہ میخواند آن حضرت در سجدہ خود این دعا را۔ اللہم اغفر لی و لی کلہ خداوند ما بیازمرا گناہ مرا ہمہ۔ دقت و جملہ گناہ بار یک و بزرگ یعنی قبل و کثیر یا صغیر و کبیر و حق بکسند و ال و جل بکسر جیم این ہر دو ہجہ دیگر

مستعمل می شوند و میگویند بالردن ولاجل احوال و دقیق و لا جلیل - و اول و آخره و گناہ اول و آخر - و علامت و سحره - و گناہ  
 آشکارا و نهانی و در بعض نسخ سحره بر علامت مقدم است - رواه مسلم - و عن عائشة بنت النبی فقالت فقدت رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم لیلة من الفرائض - گفت عائشه که کم کردم آنحضرت را شبی از جماعت خراب و نیافتم او را نزد خود - قالتمسسه حبیب  
 آن حضرت را - فوقعت یدی علی بطن قدیمیہ - پس افتاد دست من بر کف پائے آن حضرت و از اینجا معلوم میشود که مس قرصه تافض  
 و ضریفست چنانکه مذکور است - و هو فی السجدة - و حال آنکه دست در سجده است و در بعض نسخ فی المسجد بفتح جیم معنی سجد گاه  
 و هما منصوبتان - و هر دو پائے آن حضرت ایستاد و بود چنانکه در حالت سجده می باشند - و هو یقول - و آنحضرت میگفت  
 و میخواند این و عارا - اللهم انی اعوذ به رضاک من سختک خدا یا بدرستی که من پناه میجویم بخشودنی تو از خشم تو و سختی بفتح سین  
 و غاضبات رضا - و عافاتک من عقوبتک - و بعافیت دادن تو و سلامت داشتن تو از آفات و مکر و بات از عذاب تو  
 و غیره و دادن تو بر گناہان - و اعوذ بک منک - و پناه میجویم بتو از نوعی بصفات جمالیه لطیفه تو از صفات جلالیه قهریه تو از صفات  
 معنی این و فقره او سه هین است که چون سچکس خبر تو مالک و قادر نیست پناه از تو جز بقصورت ندارد - لا احصی ثناء علیک  
 شمار نمی توانم که هیچ ستایش را بر تو نمی توانم ثنا گفت ترا - انت کما انت علی نفسک - چنانکه ثنا میگوئی تو بر تو سچکس  
 ترا چنانکه توئی نشناسد و چون نشناسد ثنا چگونه گوید چه ثنا بر انداره شناخت است - رواه مسلم - و عن ابی هریره  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یكون العبد من ربه و هو ساجد - نزدیک ترین بودن بنده از پروردگار خود  
 حاصل است در حال سجده کفنه است - فاکثر والدعاء - پس بسیار رکند و عارا در حالت سجده - رواه مسلم - و عن  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما قرأ ابن آدم السجدة سجدة - چون بخواند آدمی تراود آیت سجده را پس سجده میکند  
 اعزل الشیطان یبکی - گوشه می گیرد و دور میرود شیطان در حال سجده که میگردد بگوید یا ولیتی امر ابن آدم بالسجود فسجد فله  
 الجنة - او بپاک من داند و در وضو من امر کرده شد آدمی را و سجده پس سجده کرد پس مراد از اینست شد - و امرت بالسجود فافیت  
 فی النار - و امر کرده شدم من بسجده پس سر باز زدم و سجده نکردم پس شد مرا آتش - رواه مسلم - و عن ربیعہ - لفتح را و کسرا  
 بن کعب - سلمی سبت بعد و در اهل مدینه و از اصحاب صفه است و بود و رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 و ملازم در گاه و سفر و حضر و بود از قدما صحابه - قال کنت ابیت مع رسول الله - بودم من که شب میگویم با پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه وسلم فایتی بوضوء پس می آوردم آن حضرت را آب وضوئی او را و تیار میداشتم آن را - و حاجه - و می کردم حاجتها و غرضها  
 و گیر آن حضرت را مانند جامه و سواک و شبانه و جز آن - فقال لی سل - پس گفت آن حضرت مرا طلب هر چه میخواهی از خیر دنیا  
 و آخرت - فقلت اسألك من فضلك فی الجنة - پس گفتم من سوال می کنم و میخواهم از تو بخواهم ترا و با تو بودن در بهشت - قال  
 گفت آنحضرت - او غیر ذلک این کلمه بفتح و او سکون آن در رفع غیر و نصب آن خوانده اند و یقاعده خوان آن را تحقیق است  
 و بر محاش مذکور و حاصل معنی آنکه چیزی نیست و بگوید که این مرتبه که تو میخواهی پس عظیم است - قلت هو ذلک گفتم معاد مقصود من

ہمان است کہ عرض کردم دیگر نمیشود۔ بیت من از تو هیچ مرادے و گرنہ خواہم بہمین قدر کمینی کہ خودم خدا نمکنی بہ قال فاعنی علی نفسک بکثرة السجود۔ گفت آن حضرت پس چون بجہزی تو در حصول این مطلب یاری وہ مراد و کن بنفس خود و حصول خود را بسیار کردن سجده یعنی نماز گزاردن و دعا کردن و سجدات و قابل و مستعد این مرتبہ شدن یعنی من خود سعی می کنم در حصول مطلب تو اما ترا ہم باید کہ کوشش کنی و کارے کنی و از پائہ نشینی چنانکہ طبیب بر بیمار گوید کہ من علاج میکنم و در حصول شفا می تو میگوئیم بشرطیکہ اینچہ فرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمودہ من روی کہ بطریق تحصیل شفا و تدبیر کار این است بیت فتح قفل ارجہ از کلید است ای عزیزہ جنبش از دست تو میخواہند نیزہ رواہ مسلم۔ و از فوائد این حدیث آن است کہ خدمت بزرگان و اراضی ساختن ایشان موجب سعادت و حصول مہبت و کرامت است و چہ بزرگ و کدام بزرگ کہ سید کائنات و وجود و اکرم اہل عالم و خلاصہ موجودات است صلی اللہ علیہ وسلم و از اطلاق سوال کہ زمود سل خواہ و تخصیص نکرد و مطلوبے خاص معلوم می شود کہ کار تہ بہرست است کرامت است صلی اللہ علیہ وسلم ہر چہ خواہد ہر کار خواہد باذن پروردگار خود بدرہمیت فان من جودک لہ دنیا و ضربتہا و من علوک علم اللوح و القلم و بیت اگر خیریت دنیا و عقبے آرزو داری بہ بزرگاشش بیا و ہر چہ میخواہی تمنا کن بہ و تنبیہ است بر آنکہ طالب صادق را باید کہ مطلوب جز نعم آخرت کہ باقی و دائم است نخواہد و بخلط و دنیویہ فانیہ التفات نکند لا سیما اتم نعم و افضل کمالات یعنی فقرت و محبت حضرت سید کائنات علیہ الفضل الصلوات و التحیات است و لیکن باید کہ در سلوک بطریق تحصیل آن بقصید از خود را ضعیف نہ باشد و مجبور ہوس و آرزو و اکفا نکند کہ بیکار نشستن و آرزو داشتن آہن سر و کوفتن است بیت کار کن کار بگذر از گفتارہ کا ندین راہ کار و ارادہ کار و آن گرفت جان برادر کہ کار کردہ خصوصاً نماز کہ بہترین کار ہا و جامع تر و تمام ترین عبادتہا است چنانکہ حقیقت جامعہ محمدیہ است و باللہ التوفیق و عن معدان مفتیہم و سکون عین۔ بن ابی طلحہ۔ تابعی است شہید عمر بن الخطاب و ابوالدرداء و ثوبان را و بعض ابن ابی طلحہ را گفتہ اند شامی است رضی اللہ عنہ۔ قال لقیت ثوبان مولی رسول اللہ گفت سعدان پیش آمد ثوبان را کہ آذاد کردہ پیغمبر خدا بود۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت۔ پس گفتم ثوبان را۔ اخبرنی بعمل اعلمہ یا غلنی اللہ الخیرہ و بیا مؤذرا کارے کہ کہنم آن کار را تا در آرد مرا خداے تعالیٰ بسبب آن کار بہشت را فسکت۔ پس خاموش ماند ثوبان و هیچ جواب نگفت۔ ثم سالتہ فسکت۔ باز پرسیدم باز خاموش ماند و جواب نگفت گویا کہ سکوت ثوبان بجهت تحیر و تفکر بود در آنکہ چہ گوید یا برائے طلب مزید شوق و رغبت سائل تا قدر آن را بشناسد۔ ثم سالتہ الثانیۃ۔ پس پرسیدم از بار بار سوم۔ فقال سالت عن ذلک رسول اللہ۔ درین مرتبہ جواب داد و گفت پرسیدم من ازین عمل کہ تو می پرسی پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال علیک بکثرة السجود ثم پس گفت آن حضرت در جواب بر تو باد کہ سجده بسیار کنی و نماز بسیار گزاری برای خدا فاناک لا تسجد لله سجدة الا رفعک اللہ بہا و رجبہ۔ زیرا کہ بدرستی تو نمی کنی خدا را سجده مگر آنکہ بر میدارد و بلند میگردد و اندر ترا اللہ تعالیٰ بسبب آن سجده در جہ عظیم و پایہ بزرگ در درگاہ عزت و قہرب۔ و حطایک بہا حطیۃ۔ و فرمی آرد و کم میکند و سے تعالیٰ از تو بان سجده گناہے را یعنی سجده ہم سبب کفارت سیئات میگردد و ہم موجب رفع درجات و زیادت



حنات و بهر دو طریق دفع ضرر و جلب نفع موجب نجاح و فلاح است - قال بعد ان تم لقيت ابا الدرداء و انفسا الله فقال لي شئ ما قل لي  
 قرآن - گفت معان بعد از ان ملاقات کردم ابو الدرداء و او را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدرداء اين  
 آنچه گفته بودم را تو بيان از سوال کردن از ان حضرت از علي که در پشت درآورد و جواب داد ان آنحضرت که آن عمل کثرت سجود است - رواه مسلم  
 الفصل الثاني عن وائل بن حجر - بضم حاء و سکون جيم - قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد وضع ركبته  
 قبل يديه - گفت و ديدم آن حضرت را که چون بسجده ميرفت می نهاد بر زمين هر دو زانو را خود را پيش از نهادن هر دو دست  
 خود - و انقض رفع يديه قبل ركبته - و چون برخاست از سجده بر مي داشت هر دو دست خود را پيش از برخاستن هر دو زانو را  
 نهادن اعضاى سجده بر نسبت قرب است بر زمين هر چه بر زمين نزديک تر نهادن او پيشتر و بر دشتن بر عکس آن و نهادن پيشاني  
 و بيني ترتيبه نيست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزديک بعض بيني پيشتر نهد که نزديک تر است بر زمين و چيني گفت اگر دستها را نهد  
 زانو پيش از دست با جهت غدره مانند موزه و خبر آن نهد دستها را پيشتر - رواه ابو داود و الترمذي و النسائي و  
 ابن ماجه و الدارمي و عمن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يركب كما يركب البعير - گفت ابو هريره  
 که گفت آنحضرت چون بسجده رود يك از شما پس بايد که نشيند چنانکه می نشيند شتر و می نهد زانو را پيشتر - و يوضح يديه قبل  
 ركبته - و بايد که نهد هر دو دست را پيشتر از دو زانو را - رواه ابو داود و النسائي و الدارمي - اين حديث بظاهر مخالفت  
 حديث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پيش از زانو ها و حديث اول دلالت دارد بر نهادن زانو ها پيش از  
 دستها و در ميان ائمه نيز اختلاف است جمهور ائمه و ابو حنيفه و شافعي و احمد بن حنبل و در آنچه مشهور است از مذهب دس  
 عمل بحديث وائل بن حجر كره اند و زانو ها را پيش از دستها می نهند و مالك و داود و راجع و احمد و در روايت از دس و طائفة ائمه  
 حديث عمل بحديث ابى هريره مي كنند و دستها را پيش از زانو ها می نهند و گفته اند که حديث وائل بن حجر صحيح و ثابت است  
 از حديث ابى هريره و جماعة از حفاظ آن را صحيح نموده و ترجيح كرده اند و چون دو حديث مختلف اند سبيل آن است كه عمل باقوى او كنند  
 و بعض گفته اند كه حديث وائل بن حجر ناسخ حديث ابى هريره است و ترجيح ابن جرير كرده است كه چون آنحضرت بسجده ميرفت  
 ابتدا ميكرد بركبتين و در حديث سعد بن ابى وقاص و حديث ابى سعيد خدرى آمده كه نامى نهاديم دستها را پيش از زانو ها پس  
 امر كرده شد بر نهادن زانو ها پيش از دستها و ابى هريره وجه اشارت كرده مؤلف بقول خود - وقال ابو سليمان الخطابي حديث وائل  
 بن حجر ثابت من هذا - گفت خطابی كه از علمائى حديث و شرح آن است كه حديث وائل بن حجر ثابت تر قوى تر است از بن يمنى  
 از حديث ابى هريره - و قيل هذا منسوخ - و بعض گفته اند كه اين يعنى حديث ابى هريره مشيخ است بحديث وائل بن حجر چنانكه  
 بيان كرده شيخ ابن حجر كى از امام نذوى نقل كرده كه گفت ظاهر نشده است بر من ترجيح كى از بن و منذهب بر ديگرى از جهت ائمه  
 و عمن ابن عباس رضى الله عنه - قال كان النبى صلى الله عليه وسلم يقول بين السجدة - بعد آنحضرت كه می گفت در ميان سجده  
 در وقتى كه سر از سجده نخستين برداشته می نشست اين دعا را - اللهم اغفر لي وارحمي و اهدني و افرغني رواه ابو داود و الترمذي

وعن حذیفۃ ان البنی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول بن السجدة بن السجدة - وروایت است از حذیفہ کہ آن حضرت میگفت میان دو سجده این کلمہ را - رب اغفر لی رواہ انسائی والداری - درین حدیث زیادہ برین کلمہ نیامده است شاید کہ گاہی مقتضای تمدد بر طلب مغفرت کہ اصل وعده مطالب است حذیفہ بہن را شنید و روایت کرد و در اوقات دیگر زیادہ نیز برین می گفتند ابن عباس آن را روایت کرد

الفصل الثالث - عن عبد الرحمن بن شبل - کسبر شین معجمه و سکون باء موحده صحابی الفزاری است بعد و در اہل بدینہ نزول کرد و محض رامت فی امارۃ معاویہ بن ابی سفیان - قال نہی رسول اللہ گفت نہی کرده است پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم عن لقۃ الغراب - از داند چیدن زاغ کنایت است از مبالغہ کردن در تحقیق سجد و عدم رعایت اعتدال و در بعض احادیث لقو و یک واقع شدہ یعنی داند چیدن خروس و مبالغہ درین بیشتر است - و افزائش اسب - و نہی کرده از گستر آیدن درندہ مانند سگ و شیر و خزان و ستہارا چنانکہ در فصل اول از حدیث انس گذشت و در بعض روایات کمتر بسین مہلہ نیز آمدہ بمعنی شکار کردن و دریدن و این افزائش بشین معجمہ قدرہ افزائش بسین مہلہ است کہ چون درندہ خواہد بر شکار حمله کند پاپیہا را بگستر آند و بزد - و ان یوطن الرجل المکان فی المسجد کما یوطن البعیر - و نہی کرد از وطن گرفتن مرد مکانی مخصوص را از مسجد و قرار گرفتن در آن و بازداشتن دیگران را از آن مکان چنانچہ شتر را می باشد کہ جائے مخصوص براسے خود میگیرد و جزو سہ و را بنجانی نشیند و چون مسجد جائے عامہ و حق تمامہ مسلمانان است تخصیص مکان بخود و حجر مردم ازان مکودہ ممنوع باشد و اثر این نہی در مسجد شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر میگردد کہ بعض مردم امکانہ معمودہ مشہر کہ را چنانچہ قرب مشہر شریف و بعض اسطوانات منیف بنفس خود مخصوص میگرددند و مردم را ازان نعمت محروم میدارند - رواہ البرد او د و النسائی

والداری - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا علی فی احب لک ما احب لنفسی - اے علی من دوست میدارم مرا ترا آنچه دوست میدارم ذات خود را - و اگر لک ما اگرہ لنفسی - و ناپسند میدارم مرا ترا آنچه ناپسند میدارم مرا خود را - لا تقع بین السجدة بن السجدة - اتفاقا مکن میان دو سجده واقعا نہادن سر برین بار زمین و ایستادہ داشتن زانو ہا این چنین تفسیر کردہ در ہدایہ و گفتہ وہو الصحیح و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ این احتراز است از قول کرخی کہ گفت اتفاقا ایستادہ داشتن پاپیہا چنانکہ در حالت سجده می باشد و نہادن سر برین بار بپاشنہ و صحیح قول اول است زیرا کہ اتفاقا صفت کتب داشتہ اند و این مناسب معنی اول است و ثانی نیز مکررہ است و لیکن بعضی اتفاقا نیست و بعضی علماء را در کراہت این معنی خلاف است و از ابن عباس آمدہ است کہ گفت اتفاقا نیست پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم و از ابن عباس معنی اخیر حمل کردہ اند کہ فی شح ابن الہمام - رواہ الرندی - وعن طلق بن علی الحنفی - منسوب است بہ بنی حنیفہ کہ قبیلہ است از یمنہ صحابی است والد تیس راوی حدیث عدم انتقاض و منسوبس ذکر چنانکہ در کتاب الوضو گذشت قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تظفر السجود علی فی صلوة عبد لا یقیم فیہا صلیبہ بن خثعم و نما و سجود - قبول میکنی خدای تعالی

نماز بندہ را کہ ایستاده نمیکند راست نمیدارد استخوان پشت خود را در رکوع نماز و سجود آن - رواد احمد - و عن نافع ابن ابن عمر کان یقول - روایت است از نافع کہ مولا ابی عمر است کہ عبدالمعمر بن عمر می گفت - من وضع جبہتہ بالارض - کہ کسی کہ بندہ پیشانی خود را بر زمین یعنی سجده کند - فلیضع کفہ علی الذی وضع علیہ جبہتہ - پس باید کہ بندہ سر و دست خود را بر آن مکانی کہ نهاده است بر آن مکان پیشانی خود را یعنی باید کہ در سجده دستہا نیز بر زمین بندد یا مرد آن است کہ دستہا قریب بجای بندد کہ جبہ می نهد و در رد پسترد و پیشتر نہ نهد و گفته اند کہ اگر در جایست بندہ سجده میکند دستہا را نیز بر آن جا نهد و پایان نماز آن نهد یا معنی عبارت آن است کہ دستہا را نیز بر وجهی بر زمین نهد کہ جبہ را نهاده است یعنی مستقبل قبلہ نب - ثم افرأ رفع فلیرفعہا - پسترد چون بردارد و وجه را باید کہ بردارد و سر و دست خود را - فان الیدین یجدان کما یجد الرجل وجهہ زیر کہ بدستی سر و دست سجده میکند چنانکہ سجده میکند روئے پس باید کہ دستہا را بر زمین نهد و برادر و چپ اندر وی رومی نهد و بر میدارد و این قول صحیح معنی اخیر است کہ عبارت سابق را بر آن حمل کرده شد - رواہ مالک

### باب التشہد

شہادت خبر راست دادن کہ در روئے دل یا زبان یکی باشد و گواہی دادن و بمعنی علم یقینی نیز آید و تشہد گواہ گشتن و اظہار علی کہ در دل است و در شرع تشہد ان لا اله الا اللہ و ان محمداً رسول اللہ و ذکر می کہ در قعدہ صلوٰۃ خوانند بحجت اشمال و در نہایتین الفصل الاول - عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد فی التشہد - بود آن حضرت کہ چون می نشست و در تشہد اول یا ثانی - وضع یدہ الیسر علی رکبتہ الیسر - می نهاد دست چپ خود را بر الزوئے چپ و وضع یدہ الیمنی علی رکبتہ الیمنی - می نهاد دست راست خود را بر الزوئے راست خود - و عقد ثلاثہ و خمسين - و عقدی کرد پنجاه و ستہ را - و اشار بالسبابة - و اشارت می کرد آن حضرت بانگشت سبابة کہ نام انگشتی است کہ ہمسا با انگشت نرست و سبابة از سب است بمعنی دشنام کردن و عادت عرب آنست کہ بآن در مقام دشنام اشارت کنند و زبان شرع نام دے مسجد است و انگشت شہادت نیز گویند پس آن حضرت اشارت می کرد باین انگشت بوحدا نیت حق تعالی و صورت اشارت آن است کہ بردارد آن را نزد تلفظ بکلمہ الا اللہ یا نزد تکلم اللہ و مشہور آن است کہ بردارد این انگشت را نزد نفی و بند نزد اثبات و از بعض ائمہ شافعیہ منقول است کہ برداشته دارد آن را تا آخر شہادت و باید کہ بجانب فوق اشارت نکند تا موہم جہت نگردد - و فی روایتی - و در روایتی این چنین آمده است کہ - کان اذا جلس فی الصلوٰۃ وضع یدہ علی رکبتہ بود آن حضرت کہ چون می نشست در نماز برائے تشہد می نهاد دست خود را بر سر و در الزوئے خود - و رفع اصبع الیمنی الی تلی الابہام ید عوہا - و بر میداشت انگشت دست خود را کہ نزدیک است بانگشت نر و در حالتی کہ دعای کرد بآن انگشت و مراد بر عاہمان اشارت است بوحدا نیت حق نزد تہلیل چنانکہ مذکور شد و ذکر را و عانیہ گویند زیرا کہ مستحب لغام و اکرام است و یدہ الیسر علی رکبتہ - دست چپ آن حضرت بر الزوئے دے بود - باسطھا علیہا - در حالتی کہ گسترانندہ

آن بود بر زانو یعنی عقدے و اشارتے کہ میکرو با انگشت دست راست پیچود و دست چپ همچنان بر زانوے چپ بر حال خود  
 میداشت۔ رواه مسلم۔ اگر کوئی کہ شرح حدیث کردی و ضمنون آن معلوم گشت ولیکن معنی عقد ثلاث و خمسين معلوم نشد  
 کہ حیثیت بدانکہ اہل حساب عقد ہا دارند کہ در انگشتان می بندند و ہر یکے را از انہا بر اسے عددے معین وضع کردہ انداز  
 احاد و عشرات و مئات و الوف چنانچہ ارقام مثلاً ہین عقد پنجاہ و سہ کہ درین حدیث مذکور است صورتش آن است  
 کہ قبض کند خضر و بنصر وسطے را و بسط کند مسجد را کہ آن را سبابہ نیز می گویند و بہند طرف انگشت نر را کہ آنرا ابہام خوانند  
 و بر پنج بیض و شافعی و احمد بروایتے باین اخذ کردہ اند علما ہذا الحدیث دیگر عقد تسعین و صورت ادا آن است کہ قبض کند  
 خضر و بنصر را و بسط کند مسجد را و بہند سر ابہام را بر سر وسطے و حلقہ بند و نر و خفیفہ و مختار و در مذہب احمد ہم این است  
 و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبد اللہ بن الزبیر در حدیث آیندہ بیاید و در حدیث  
 احمد و ابی داؤد و ذوالکلی بن جحر آمدہ است و نر و مالک قبض کند ہمہ انگشتان دست راست را و بسط کند سبابہ را و شافعی  
 در کیفیت این تخلیق و حجے دیگر نیز آمدہ است و آن نهادن سر انگشت وسطے است میان دو عقدہ ابہام و روایت ثالث  
 آن است کہ بسط کند ہمہ انگشتان را تا مستقبل قبلہ شوند چنانکہ در حالت سجود در بعض احادیث اشارت سبب عقد نیز  
 آمدہ و مختار بعض خفیفہ این است غالباً عمل آن حضرت نیز مختلف بود گاہے چنین و گاہے چنان و وجہ تطبیق ورا کثر  
 مواضع کہ روایات مختلف آمدہ ہین است مانند آنکہ از خفیفہ ماوراء النہر و ہندوستان این عمل عقد و اشارت ترک  
 یافتہ و مختار نر و متقدیرین ہان اول بود و در متاخرین ایشان خلافتے ظاہر شدہ و مختار نر و علماے حرمین و غیر آن  
 از بلاد عرب عمل بدان است و محقق خفیفہ شیخ ابن الہمام گفتہ کہ در اول تشہد تا شہادتین بسط کند و در وقت تہلیل عقد و اشارت  
 کند تا عمل بہر دو طریق جمع گردد و گفتہ است قول بمنع اشارت خلاف روایت و در روایت است و حضرت شیخ علی  
 متقی رحمہ اللہ رسالہ درین باب نوشتہ جانب عمل را راجع ساختہ اند و در شرح سفر السعاده از ان نقل کردہ ایم  
 و در محیط گفتہ است رفع سبابہ یعنی نزد ابی حنیفہ و محمد از سنن است و همچنین مردی است از ابویوسف و علامہ  
 نجم الدین زاہدی گفتہ کہ متفق اند روایات از اصحاب ما ہمہ در بودن وے سنت و چون مذہب آنکہ از محدثین و فقہا  
 و بسیاری از صحابہ و تابعین و علماے کوفہ و مدینہ برین است و بسیار است اخبار و آثار و ران عمل بدان اولے  
 واضح باشد۔ وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد یعدو۔ بود آن حضرت  
 کہ چون می نشست در نماز کہ دعا کند و مراد بدعا تشہد است۔ وضع ید الیمنی علی فخذہ الیمنی و ید الیسر علی فخذہ الیسر  
 می نہاد دست راست خود را بر زانو راست خود و دست چپ خود را بر زانو چپ خود۔ و اشار باصبعہ السبابۃ۔ و اشارت  
 می کرد با انگشت سبابہ چنانکہ معلوم شد۔ و وضع ابہامہ علی اصبعہ الوسطی۔ و می نہاد انگشت نر خود را بر انگشت  
 میانہ خود چنانکہ مذہب ما است از عقد تسعین۔ و یلقم کفہ الیسر رکبتہ۔ و می گردانید زانوے خود را در دست چپ

ما نزد لقمہ در دہن۔ رد او مسلم۔ و عن عبد السمہ بن مسعود قال کنا اذا جئنا مع البنی۔ عبد السمہ بن مسعود گفت بودیم با  
چون نمازی کریم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قلنا السلام علی المد قبل عبادہ کہتیم بالفظ السلام علی المد پیش از سلام فرستادن  
بر بندگان و سہ سہانہ۔ السلام علی جبریل السلام علی میکائیل السلام علی فلان۔ و نیز میگفتیم سلام جبریل السلام بر میکائیل و سلام  
بر فلان و مراد بفلان ملائکہ دیگر باشند غیر جبریل و میکائیل کہ سلام بر ایشان میفرستادند و تو اند کہ بعض انبیاء و مرسلین با  
ذکر میکردہ باشند مثل آدم و ابرہیم و نوح و غیر ایشان علیہم السلام و اللہ اعلم۔ فلما انصرفت البنی صلی اللہ علیہ وسلم قبل علینا  
بوجہ پس ہر گاہ کہ برگشت آن حضرت از نماز پیش آمد بر ما و روست آورد با۔ قال لا تقولوا۔ گفت مگوئید۔ السلام علی المد  
فان المد ہوا السلام۔ زیرا کہ خداے تعالیٰ خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقائص و آفات و سلامت بخش است  
ہر کرا خواہ از بندگان از آفات ظاہر و باطن پس سلامت او راست و از دست دعا کردن بسلامت کسے را سزا نیست کہ او را  
احتیاجی باشد و خوشی و سلام اسم باری تعالیٰ است بمعنی سالم یا مسلم فاذا جلس احدکم فی الصلوٰۃ فلیقل پس چون  
بنشیند یکے از شما در نماز پس باید کہ بگوید۔ التحیات بعد الصلوات و الطبیات۔ مراد تحیات عبادات توہید میدارند و بصلوات  
عبادات بدنیہ و طبیات عبادات مالیہ قاعدہ است کہ چون کسے در حضرت ملوک در آید اول سلام فرستد و ثانی کہ بگوید پس  
از ان خدمت کند و تذلل نماید بعد از ان تحفہ لائق در گاہ بگذرانند تا لائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و شیخ محی الدین  
نوی گفت تحیت بمعنی سلام و ملک و بقا و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورد زیرا کہ ہر ملوک را از عرب و عجم تحیات بود مخصوص  
کہ تعظیم و تکریم می کردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات ہمہ مرخدا می راست و بر دیگران عاریتہ پیش نیست  
بلایت خداے راست بزرگی و ملک بے انبازند و گر بہر کہ بر مبنی بجاریت و ادست و نیز مراد تحیات اقسام تعظیم دارند  
و بصلوات نماز ہائے فرض و نفل و طبیات کلمات طیبہ و تمامہ اعمال طیبہ۔ السلام علیک ایہا البنی و رحمۃ اللہ وبرکاتہ۔  
و حاجی و سلامت است بر تو ای پیغمبر و مہربانی خدا و از خودی ہائے خیر و کرم و سہ و وجہ خطاب بآن حضرت بجهت بقای  
این کلام است براخیہ در اصل بود کہ در شب معراج از جانب پروردگار تعالیٰ و تقدس بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطاب  
بسلام آمد پس آنحضرت در صحن تعلیم است نیز ہر سان لفظ اصل گذاشت تا ایشان را اندر آن حال کرد و نیز آن ہمیشہ نصب بعین  
نومنان و قرۃ العین عابدان است در جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادت و آخر آن کہ وجوہ نورانیت و انکشاف  
درین محل بیشتر و قوی ترست و بعضی از عرفا گفته اند کہ این خطاب بجهت سر بران حقیقت محمدیہ است و در اثر موجودات نور  
مکانات پس آن حضرت در ذات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید کہ ازین معنی آگاہ باشد و ازین شہود غافل  
بنود تا با نور قرب و اسرار معرفت متور و فاض گردد۔ السلام علینا۔ سلام بر ما کہ حاضر اند از گردہ مصلی و ہر کہ با دست  
از ملائکہ و مومنان انس و جن ہمہ درین جاد و اخل اند۔ و علی عباد اللہ الصالحین۔ و بر تمامہ بندگان خدا کہ نیکوکارانند  
حاضر و غائب و دور و نزدیک و بر زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد است بندہ صالح آن بود کہ او را سہ حق عبودیت

بروجہ کہ فرمودہ اند چنانکہ باید بجای آرد و استقامت بران در زود و بیخ و چرخ خلط و فساد و در کار خانہ حال ظاہر و باطن و سے راہ نیابد و صلاح اعلا سے مناصب و ارفع مقامات است و لہذا وصف کرده است بدان حق جل و علا انبیاء و رسل را و صواب آن است کہ صلاح را مراتب بسیار است بعضیها فوق بعض و ہمہ را بر قدر صلاح نصیب از سلامت حاصل است و اقصی درجات و اعلا مراتب صلاح آن است کہ شیخ ماوشیخ انس و جان غوث الثقلین محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سرہ العزیز در کتاب خود مسعی بقصیح الغیب ذکر کرده است کہ صلاح حالت زوال ارادت و فنا سے مطلق است و بودن بندہ قائم بر مراد حق و فعل او صالح بحقیقت کسے است کہ باین مقام رسیدہ باشد و لطف حق متولی امر سے شدہ قوله تعالی ان ولی اللہ الذی نزل الکتاب وہو قیولی الصالحین ہو این بندہ ایست کہ دست تدبیر از جلب منافع و مصالح و دور مضار و مفاسد خود باز داشته و دید تقدیر متولے تربیت دے گشتہ بے آنکہ او را اختیار سے و تدبیر سے از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایہ و میت با غاسل و گوے پیش چو گان انتہی و چون بندہ باین حال رسید لا جرم از جمیع آفات نفسی و آفات سلامتی خواہد بود و چون خود را تسلیم کرد سلامت ماند یعنی اسلام تسلیم این خواہد بود واللہم اجعلنا من الصالحین چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ذکر بعض عباد و اشخاص علی التبعین بر ذات کریم خود کہ پنج تمانہ برکات و خیرات سے منع کرد اشارت کرد بوجہ آن و فرمود - فانہ اذا قال ذلک صاب کل عبد صالح فی السماء و الارض پس بد رستی کردتے کہ بگوید بندہ این عالم بزیل عموم میرسد اثر آن ہر بندہ صالح را کہ در زمین و آسمان است حاجت تجفیص حبیب بعد از ان ختم بر شاہدین کرد کہ خلاصہ کار و اصل تمانہ اعمال است و فرمود - اشہدان لا الہ الا اللہ و اشہدان محمد عبیدہ و رسولہ بعد از ان کہ بحقیقت اسلام منصف شدہ و در مقام قرب و قبول تمکن گشت اشارت کرد بدعا و سوال ہر چه خواہد و فرمود - ثم یتخیر من الدعاء اعجبتہ الیہ فی دعویہ پستتر باید کہ اختیار کند و برگزیند از دعا ہر چه خوش آید تر است بسوسے و سے پس دعا کند و بخواد خدا متفق علیہ و عن عبد اللہ بن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا التمشید کما یعلمنا السورۃ من القرآن گفت ابن عباس بود آنحضرت می آموخت ما را تشہد را چنانکہ می آموخت ما را سورہ از قرآن را تا بگوید و بہا لغہ در ضبط و حفظ آن فكان یقول التحیات المبارکات الصلوات الطیبات سلام اسلام علیک ایہا البنی و رحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا و علی عباد اللہ الصالحین اشہدان لا الہ الا اللہ و اشہدان محمد رسول اللہ رواہ مسلم - این تشہد ابن عباس است و کل اکثر شافعیہ باین است و مذہب ماہر تشہد ابن مسعود است و آنچه در حدیث سابق گذشت تشہد ابن مسعود بود و میان این دو تشہد تفاوتی در لفظ و معنی موجود است و گفتہ اند کہ تشہد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفتہ است کہ صحیح ترین تشہد کہ روایت کردہ شدہ است و تشہد حدیث ابن مسعود است و در مذہب امام احمد نیز ہمین است و اکثر اہل علم از حاجہ تابعین اینند و تحقیق دارد شدہ است امر بدان و بتعلیم آن در سند امام احمد گفتہ کہ امر کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابن مسعود را کہ تعلیم کن آن را بہ مردم و در روایتی آندہ کہ گفت ابن مسعود کہ گفت آن حضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشہد چنانکہ



تعلیم میکرد و قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیہ است و حدیث ابن عباس کہ گفت از افاضل اسلام روایت کرده است آن را صاحب کتب ستہ الانجاری و تشہد امام مالک تشہد عمر ستہ التحیات لحد الزکیات لحد الطیبات لحد الصلوٰات لحد السلام علیک ایہا النبی الخ این چنین است و در رسالہ ابن ابی زید کہ در مذہب مالک است و گفته اند کہ نماز جائز است بہر وجہ کہ خواہد سخن در آن و افضل است و بدان کہ در تشہد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بی الف و لام ذکر کرده است و گویند کہ اولم اجدنی الا یحییٰ دلانی الجمع بین الصحیحین - و نبیانہم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نہ در جمع بین الصحیحین کہ کتاب حمیدی است سلام علیک و سلام علینا بغیر الف و لام و لکن رواہ صاحب الجامع عن الترمذی - و لیکن روایت کرده است آن را صاحب جامع الاصول کہ کتب بہ رجوع کرده است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول درست نباشد و الحمد للہ علیہ  
**الفصل الثانی - عن وائل بن حجر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم -** روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسہ تشہد - قال - گفت - ثم جلس - پست نشست آن حضرت یعنی بعد از برداشتن ہر از سجدہ دوم نشست دوم نشست آن حضرت - فافترش رجلاہ الیسر - پس بگسترانید پای چپ خود را - و وضع یدہ الیسر علی فخذہ الیسر - و دست چپ خود را بران چپ خود - و جد مرفقہ الیمنی علی فخذہ الیمنی - و گردانید طرقت آنرا بر راست خود را بران راست خود و این موافق است بحدیثی کہ صحیح کوفہ است آن را بہیچ جعل مرفقہ الیمنی علی فخذہ الیمنی و این لفظ را بوجہ دیگر نیز خوانند و اندر شرح آن را ذکر کرده ایم - و قبض یمنین - و قبض کرد و انگشت را از انگشتان دست راست کہ خضر و مبضر باشد - و طعن حلقہ - و بست حلقہ یعنی از وسط و ابہام چنانکہ عقد تسعین است و مذہب حنفی است و قول قدیم شافعی - ثم رفع اصبعہ - پست برداشت انگشت خود را یعنی سبابہ را - ثم اتمیہ بکراہید عوبا - پس دیدم آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم کہ سبب این آن انگشت را در حالتی کہ دعا میکند بوسہ مراد اشارت است بتوحید نزد تہلیل چنانکہ گذشت - رواہ ابو داؤد و الدارمی  
و عن عبد اللہ بن الزبیر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یشر باصبعہ اذا دعا ولا یحرکها - بود آن حضرت کہ اشارت میکرد با انگشت خود چون دعا می کرد و نمی جنبانید آن را در حدیث اول فرمود کہ نمی جنبانید انگشت را و درین حدیث میفرماید کہ نمی جنبانید آنجا کہ فرمودی جنبانید مراد برداشتن اوست برائے اشارت کہ مستلزم جنبانیدن اوست از کارش و اینجا کہ فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکریر تحریک است و درین نفی مذہب امام مالک است کہ نزد ایشان این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشہد و میگویند کہ این انگشت اتصالی بر گماست دل دارد و جنبانیدن وے سبب یقناؤد و حضور اوست و الحمد اعلم - رواہ ابو داؤد و النسائی و زاد ابو داؤد - و زیادہ کرده است ابو داؤد این لفظ را کہ - و لا یحرک اصبعہ اشارتہ - و در نمی گذشت بنیائی او از اشارات وے یعنی ازین انگشت کہ بر میداشت و آن را اشارت می کرد بوسہ یعنی نظر و وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت می داشت و بجانب دیگر نمیدانست بہت شہود معنی توحید کہ اشارت می کرد بآن - و عن ابی ہریرۃ قال ان رجلا کان یدعو باصبعہ - گفت ابو ہریرہ بود مردی

الادل

که دعائی کرد و انگشت یعنی سبابه هر دو دست گرفته اند که آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکه بود ائمه و نسائی پروریده اند - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم احد احد - توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت که خدا یک است - رواه الترمذی والنسائی و البیهقی فی الدعوات الکبیرة وعن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یجلس الرجل فی الصلوة و یمسک علی یدیه - گفت ابن عمر نهی کرد آن حضرت از نشستن مرد در نماز حال آنکه دست تکیه کننده است بر دست خود یعنی بنهد هر دو دست خود را در تشدید بر زمین و تکیه کند بر آنها یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخاستن - رواه احمد و ابوداؤد - و معنی اخیر مناسب تر است بر روایت دیگر که گفت - و فی روایتی که - و در روایتی دیگر مرابوداؤد را این چنین آمده است که - نهی ان یمسک الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوة نهی کرد آن حضرت از اعتماد و تکیه کردن مرد بر دو دست و گفته که برخیز و این روایت موافق مذہب حنفیه است و منافات دارد و بهد سبب بشافعی که قائل اند بجلوس استراحت که تسلیم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن و ایشان میگویند که این روایت ضعیف است و اما علم و عن عبد الله بن مسعود قال کان ابی بنی صلی الله علیه و سلم فی الركعتین الاولیین کانه علی الارض حتی یقوم - بود آن حضرت در دو رکعت اولی یعنی در جلسه اولی که براس تشهید می نشست خواه نماز تلا فی باشد یا رباعی گویا که بر سنگ گرم کرده شده بآتش نشسته است تا آنکه بر خفاست و می ایستاد کنایت است از زد و برخاستن از قعدہ اولی و شتابی کردن در آن و وضع بفتح را و سکون ضا و محو و فتح نیز آمده سنگ گرم کرده شده بآتش که در شیر می اندازند تا گرم گردد رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی -

الفصل الثالث - عن جابر رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعلمنا التشهد كما یعلمنا

السورة من القرآن - بود آن حضرت که تعلیم میکرد ما را تشهید را چنانکه تعلیم میکرد سوره از قرآن را باین طریق که - بسم الله الرحمن الرحیم خدا و متوفیق و اعانت و ب - التحیات لله الصلوات الطیبات السلام علیک ایها البنی و رحمة الله وبرکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین شهد ان لا اله الا الله و شهد ان محمد عبده و رسوله اسال الله الخیر و اعوذ بالله من النار سوال میکنم خدا را بهشت و نپایه میجویم بخدا از آتش و دوزخ - رواه النسائی - این نیز وجهی است از وجه تشهید و گویا که ابتدا بسم الله نیز داخل وجه تشبیه تعلیم است بتعلیم قرآن و توفی و از کار خود گرفته است که بخاری و نسائی گفته اند که زیادت تشهید صحیح نیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و عن نافع قال کان عبد الله بن عمر اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبته و اشار باصبعه و ابیها بصره - روایت است از نافع که گفت بود ابن عمر چون می نشست در نماز می نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانو و خود و اشارت می کرد با انگشت خود و در پی میفرستاد آن انگشت را بصر خود یعنی در وقت اشارت نظر بر انگشت میداشت چنانکه گذشت - ثم قال قال رسول الله - پس می گفت ابن عمر گفته است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم لم یشد علی الشیطان من المحدث - هر آینه این اشارت با انگشت سبابه بخت تر است بر شیطان از آن که بوسه کشند مثل تیر و شمشیر - یعنی السبابه - میخوابد باین انگشت سبابه را بخت اشارت کردن بوی تجوید ثبات

برایمان و قطع طمع شیطان از وقوع صلی در شرک و کفر - رواه احمد - وعن ابن مسعود وکان یقول من السنة اخفاء الشهادة  
روایت است از عبد الله بن مسعود که میگفت از سنت است پنهان و پست خواندن التحیات یعنی سنت آن است که التحیات را  
بلند بخوانند و جهر نکنند - رواه ابو داود و الترمذی و قال - و گفته است ترمذی - فاحذروا حسن ضرب

### باب الصلوة علی النبی وفضلها

صلوة بمعنی دعا و رحمت و استغفار آید و در رسول صلی الله علیه و سلم و صلوة از سندگان طلب فاضله رحمت  
شامله خیر دنیا و آخرت است از جناب حق بر حبیب و صلی الله علیه و سلم و در سیهانه امر کرده است مومنان  
را بفرستادن صلوة و سلام بر و صلی الله علیه و سلم و اجماع کرده اند بر آنکه این امر برائست و واجب است پس  
بعض گفته اند واجب است هر یک که ذکر شریف و بگذرد و بعض گویند که فرض است یکبار در عمر چنانکه شهادت بر نبوت  
و صلی الله علیه و سلم و زیاده بر آن مستحب و مستنون و از او که سنن اسلام و شعائر آن قاضی ابوبکر گفت فرض گردانید حق  
جل و علا بر مومنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر و و نگردانید و آن را وقت معین پس واجب است که بسیار گفته شود  
صلوة و غفلت و رزیده نشود در آن و بعضی از علما قول اول را صحیح داشته اند و شافعی فرض گردانید آن را در تشهد  
و گفته اند که این قول شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را در آن هیچکس از علما و نزد امام ابو حنیفه واجب است  
صلوة فی الجمله و سنت است و تشهد و فضائل صلوة بر آن حضرت لا تعد و لا تحصى است و بنده اذان و کتاب جذب القلوب  
ذکر کرده ایم و در رساله جدا نیز انتخاب نموده چیز بسیار افزوده شده است و اختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوة و  
سلام بر غیر انبیا یا باستقلال یا نه و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص است با نبیا و مشارکت نیست با ایشان جز ایشان را  
بلکه ذکر کرده شود و بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است طبری که آن خلاف او است و بعض گفته اند حرام است یا مکروه  
که است تحریمی یا تخریمی و متعارف و معتقدین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و از واج مطهره و در کتب قدیمه از  
مشائخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته می شود و درست یا خیرین ترک آن متعارف شده است و الله اعلم  
الفصل الاول - عن عبد الرحمن بن ابی لیسع بن ابی لیسع النخعی قال لقیته کعب بن عجرة - یضم عین و سکون  
جیم و فتح زار وایت است از عبد الرحمن بن ابی لیسع النخعی مدنی که از ثقات تابعین است و دریافت حدیث صحابی را  
که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان نمی برم که زنان مانند و سه زائیده باشند ولادت یافت و شش سال  
که باقی مانده بود از خلافت عمر و پدر او صحابی است از اهل غزوه احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجرة را که صحابی است از اصحاب  
شجرة - فقال - پس گفت کعب - الا اهدی لک هدیه سمعتها من النبی - آیا نفرستم برات تو هدیه و کلامی که شنیده ایم آن را  
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم - و هدیه نفع ابد و کسر دال و تشدید یا تحفه که یکس بفرستد بطریق احترام و کرام و آنچه بفرستد  
و هند بطریق ترحم و تحفظ آن را صدقه نام است - فقلت - عبد الرحمن میگوید پس گفتیم کعب بن عجرة هدیه بفرستد



که یقیناً تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت برابر ابراهیم دال ابراهیم کامل عروق بنی تر باشد و جواز اشتباه است که شهرت و ظهور کافی است  
و تشبیه است در کمال وقوت و جوا بهای دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام منکر و دو تمانه احوال و مافیها  
در رساله جدا نوشته ایم اینجا باید ذکر نیست و عن ابی حمید بنهم جاذع میم - الساجدی - بحسب عین - قال - گفت - قالوا  
گفتند صحابه - یا رسول الله کیف فعلی علیک - چگونه درود فرستیم بر تو - فقال رسول الله پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
گویند - اللهم صل علی محمد و ازواج و ذریته کما صلیت علی ابراهیم - و در بعض نسخ علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و ازواج و ذریته  
کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ علی آل ابراهیم است و گفته اند که در روایات احمد ذکر ابراهیم در صلوة و آل ابراهیم در برکت  
انکب حمید مجید مفسر علیه - و شیخ ابن حجر گفته است که حق آن است که ذکر محمد و ابراهیم و یحیی و یونس ذکر آل محمد و آل ابراهیم در اصل حدیث  
ثابت است و بعضی روایة آن را حفظ کرده و بعضی نکرده و بالجمله این صیغه صلوة بالغای مختلفه آمده است و خواندن آن در حدیث  
اول مذکور شد کافی است که اسم معنای المشایخ و آنکه در بعض روایات و ارحم محمد کما رحمت و ترجمت واقع شده بصحت رسیده است  
گذا قالوا - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه و سلم - فرمود که هر که درود  
فرستد بر من یکبار درود فرستد خداست که تعالی بر دوسه بار - رواه مسلم - اینجا می پرسند که چگونه روا باشد که بر آن حضرت  
درود یکبار بود در بعضی ده بار و جابش آن است که یکبار صفت فعل صلی است که حکم من جاز یا محسنه فیک عشر امانا لاجرای آن  
ده درود و از درگاه رحمت حق بر دوسه میرسد از اینجا لازم نمی آید که آنحضرت از جناب حق یک درود میرسد و اگر فرضا یک می باشد  
شاید که آن یک در شرف و تفاوت برابر صد هزار درود باشد چنانکه یکصد مرتبه است برابر صد هزار ناس باشد

سند ایک درود صحیح  
فرا فرستد خداست که تعالی  
بر دوسه بار - جلد ششم

**الفصل الثانی** - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی علی صلوة واحدة صلی الله علیه و سلم ثلثون  
و حیطت عنه عشر خطیئات - فرودانگند و کم کرده می شود و از دهن ده گناه - در وقت اعرش در جات - و بر دوشسته و بلند  
کرده می شود و در او راه پایه در قرب حق - رواه النسائی - و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
اولی الناس بے یوم القیمة اکثرهم علی صلوة - نزدیک تر و پیوسته ترین مردم من روز قیامت بیشترین ایشان درود  
گویند است بر من و آنکه در حدیث دیگر واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آن حضرت صلی الله علیه و سلم میگردد و بیش  
هین است که بجهت حصول قرب بآن حضرت نور رحمت حق که فائض میگردد بر جوهر شریف و بے باکس نیز میرسد

حسن الیک درود صحیح اولی  
مرا خطایست بر من او را  
رحم الله بهی

حکایت یک روایت و در حدیث  
در قیامت میوه یکبار است  
در ده مرتبه میوه  
(کثرت درود موجب شفاعت)

که حقیقت معنی شفاعت است - رواه الترمذی - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا یستأجر فی الاصل  
سیلونی من امتی الاسلام - بدرستی که مرخصه تعالی را فرشته گانند روزی که میرسد از امت من سلام  
و صلوة که میگویند بر من - رواه النسائی و الدارمی - و در خبر دیگر آمده است که می برند نام او را و نام پدر او را و میگویند  
یا رسول الله فلان بن فلان چنانکه میگوید بنده بیچاره مسکین عبد الحق بن سیف الدین لقریب السلام شجره کما بشاره  
ناخلع علیک نقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج - به جان می دهم در آن درود تو را قاصد آخر باز گوید و مجلس آن نازنین سخن

در حدیثی که در حدیث معتبر است  
چون میرسد از من سلام  
این

چون محال بود که در  
این کتاب چیزی از او  
یا چیزی که از او نقل شده

که از امام وردی و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یسلم علیکم فلیس بکلیه سلام من یفترقه  
 بر من - الا رد الله علیه منی - مگر آنکه باز میفرستد خدای تعالی بر من روح مرا - حتی ارد علیه السلام - تا آنکه رو میگرداند  
 بروی سلام را یعنی جواب سلام دو سه میگوید - رواه البوداء ورواه البیهقی فی الدعوات الکبیرة ورنجا اشکال می آرند که مضمون  
 این حدیث مخالف حدیث حیات آن حضرت صلی الله علیه وسلم در برزخ زیرا که در روح بر آن حضرت در وقت سلام  
 دلالت دارد و بر مفارقت روح از بدن شریف و سه در بعض اوقات و جواب میدهند که مراد بعود روح نه عود او است  
 ببدن بعد از مفارقت بلکه افاقه و توجه اوست باین عالم و سماع صلوة و سلام است و آن حضرت مشغول است در  
 برزخ باحوال ملکوت و مستغرق است در مشاهدۀ رب العزّة چنانکه در دنیا در حالت وحی میبود پس تعبیر کرده شده از افاقه  
 و آن مشاهدۀ و استغراق بر روح چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاشیفت وانا بالسیح الحرام پس میدانشم  
 و حال آنکه من در مسجد حرام و معراج در خواب نبود بر مذمت حق پس مراد افاقه و بر آمدن اوست از مشاهدۀ آن عالم  
 حیات انبیا صلوات الله وعلیه وعلیه السلام در روح ببدن ایشان بعد از افاقه موت است یکبار بخیر بیان سنت الهی  
 و بعد از آن هیچ زمانه خالی نیست از صلوة و سلام است و مفارقت روح در سه مرتبه بعد از خیر مکرر داخل تقدیب است  
 که واجب است تخریه باحتیاط و ذکر است و سه صلوات الله علیه و سلام از آن پس باید که دائم در حیات باشد تا فهمد با صلوات  
 التوفیق سخن در آن ماند که این فضیلت بود سلام از آن حضرت مخصوص بزرگواران قبر شریف است مثل داخل مجلس  
 که سلام گویند یا عام است هر کس را که سلام فرستد چنانکه در مشهد و غیر آن و ظاهر برین است الا آنکه سلام را از آن نفس  
 شریف بپوشیده سماع کند و در سلام کند و دیگران بوساطت ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل  
 ثالث ظاهر میگردد و عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - و نیز روایت است از ابی هریره  
 که گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود لا تجملوا بهوکم قبورا - بگردانید خانه های خود را مانند قبور که مثل مرد در آن  
 افتاده و خفته باشید و هیچ عبادت و نمازی در دین نمی کرده باشید و همچنانکه در مساجد عبادت میکنید و کتاب  
 انوار منیا به جبرئیل از آن در خانه های نیز میگرد و با شنید انوار و برکات آن شامل خانه و اهل خانه نیز شود و از انص را  
 در مسجد بزرگوارید و نوافل در خانه ها کنید و گواران نوافل در خانه ها افضل است از گردن آن در مسجد یا مردان است که در خانه  
 مردۀ را دفن نکنید و دفن آن حضرت در خانه از خواص اوست صلی الله علیه وسلم - لا تجملوا قبری عبدا - و نگردانید  
 قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید بزرگان بریت و سرود و دوا و لعب که موجب غفلت است چنانکه بیرون و نصارے بر قبور انبیا  
 خود کنند و بعض گویند که مراد آن است که زیارت مرا مثل عید نسا زید که در سالی جز یکبار حاضر نیاید پس این چغیثه و تنبیه است  
 بر کثرت زیارت و حاضر آمدن بآن درگاه عالم پناه و زقنا الله و صلوات علی فان صلواتکم بتلفی حیث کنتم - و در دو فرستند  
 بر من و اندیشه کنید از بعد سنانست زیرا که در دو شما میزد مرا هر جا که باشید غیبت در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست

این که در این کتاب  
در حدیث آمده است  
که هر کس که در این  
کتاب را بخواند  
یا چیزی که از او نقل شده

چون محال بود که در  
این کتاب چیزی از او  
یا چیزی که از او نقل شده









پس در روز فرستد برین یعنی آن در مجمل است کہ مال خود را با وجود میل طبیعت و حکم جبلت از خود جدا نتوان کرد کل این روزی که  
 اگر بجا کس و غفلت یک کلمہ بنام آن سرور می تواند از نفس خود بیرون آورد و ادائے حق و شکر نعمت گذارد و ادب محبت داد و بجا  
 آن است کہ جہان خدا سے او کند چہ جائے یک کلمہ کہ بنام و سے بر زبان آرد شعر مجاہد یک شتاقان بد پیغام دوست  
 تا کہم جان از سر رغبت خدا سے نام دوست بد رواہ الزیڈی و رواہ احمد بن الحسین بن علی رضی اللہ عنہما۔ قال الزیڈی ہذا  
 حدیث حسن صحیح غریب۔ معانی ابن القفاط و توجیہ اجتماع این صفات در حدیث واحد و مقدمہ معلوم شد فقہ ذکر  
 و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علی عتہ قبری سمعہ۔ کہے کہ در روز فرستد برین نزد  
 قبر من می شنوم من صلوة او را۔ و من صلی علی ناسیا المفعۃ۔ و کہے کہ در روز فرستد برین از دور نزد حضور قبر  
 رسانیدہ شود صلوة او مرا کہ بلا کلمہ سیاحتیں میرسانند و بر تقدیر در سلام میکنم و جواب سلام و سے میگویم از نیجا  
 میتوان دانست کہ سلام بر آن حضرت چہ نقیضت دارد و سلام گویندہ بر آن حضرت را خصوصاً بسیار گویندہ را چہ  
 شرف است اگر سلام تمام عمر ایک جواب آید سعادت است چہ جائے آنکہ ہر سلام را جواب بشنود و میت ہر سلام  
 مکن رنجہ در جواب آن لب بد کہ صد سلام مرا پس یکے جواب آرتو۔ رواہ البیہقی فی شعب اللایان و عن عبد اللہ  
 بن عمر قال من صلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم واحدۃ صلی اللہ علیہ دلائمۃ سبعین صلوة۔ عبد اللہ بن عمر گفت کہے کہ  
 در روز فرستد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یک در روز فرستد خدا سے تعالے برو سے و فرشتگان و سے مفتاد  
 در و این قول عبد اللہ بن عمر است اما از حضرت شنیدہ گفتہ است چہ ثواب اعمال و سے و کیت و کیفیت جز  
 بشنیدن از حضرت نبوت نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ رواہ احمد  
 و عن روفیع بن رافع واد و سکون یا ذکر فاضحابی است۔ بن ثابت۔ الفزاری مجدداً است در مصر بن امیر  
 اگر آید او را معویہ بر طرابلس پس غرا کرد از فقیر استہ سبع واربعمین و مات برومہ و قبل بالثام سنۃ ست و خمین است  
 از اہل مصر روایت میکند۔ ان رسول اللہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ من صلی علی محمد کہے کہ در روز  
 فرستد بر محمد۔ وقال۔ و لو بدی اللہ انزل المقعد المقرب عندک یوم القیمۃ۔ خداوند از خود او را محمد را در جائے نشنگاہ  
 کہ نزدیک گردانیدہ شدہ است نزد تو روز قیامت۔ و جنت لہ شفاعتی۔ واجب می گردم او را شفاعت من اگر چہ شفاعت  
 آن حضرت ثابت است مگر تمامہ مسلمانان را اگر گویندہ این در و در این صیغہ واجب و محتم است و شفاعتے خاص  
 و رجبے مخصوص است و ران چنانکہ در اثر ان قبر شریف دارد شدہ است۔ رواہ احمد۔ و عن عبد الرحمن  
 بن عوف قال خرج رسول اللہ۔ بیرون آمد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم حتی دخل نخلاً تاکدہ در آمد درختان خرمارا۔  
 فجدہ لیس سجده کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فاما حال السجود۔ پس در آن کرد سجده را حتی خشیت ان یكون اللہ تعالے  
 قد توفاه۔ تاکدہ ترسیدم من کہ باشد خدا سے تعالے کہ بہ تحقیق میرسانیدہ است آن حضرت را۔ قال فثبت النظر۔

ح میرزا قمری در روز سحر او را  
۱۱ ج در روز سحر او را

حسہ در دلی

الہم صل علی محمد و آلہ المقہ  
عبد اللہ بن عمر القیمۃ  
او کا ملی شفاعت واجب ہو

حسہ زکریا علیہ السلام  
ہو کہ جہا۔ ایک وقت ان میں  
حضور کی سیدہ اور چہ در  
چھا تو ہر کہ معصومہ و صا  
نہا دیکھ کر غلطی آئی کہ

گفت عبد الرحمن بن عوف پس آمد و حاسے کرنگه میکنیم - فرغ راسته پس برداشت سر خود را - فقال پس فرموده -  
 مالک - چرخنده است ترا چه میکنی تو - قدرت ذاک له - پس ذکر کردم من و گفتیم حالت خشیت خود را که مرا میزند است  
 اورا خدا بے تعایه - قال فقال ان جبرئیل علیہ السلام قال پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ جبرئیل گفت را  
 الا انشک ان الله عز وجل يقول لک - ایا اشارت ندیم ترا که تحقیق خدای عز وجل میگوید ترا من صلی علیک صلوٰۃ صلیست  
 علیہ - کہے کرد و فرموده شد بر تو صلوٰۃ فرستم بروی - ومن سلم علیک سلمت علیہ - ویکسے کہ سلام فرستد بر تو سلام  
 فرستد بروی - رواه احمد - وعن عمر بن الخطاب - رضی اللہ عنہ - قال - گفت عمر - ان العرب لم یوقوف من السماء  
 والارض - بدستی کہ دعا ایستاده گرداننده میشود میان آسمان و زمین یعنی - لا یضعونه شیء - الا تمسوه وودیا  
 بالابرده نمی شود ازان دعا چیز بے - حتی نقلی علی مذک - تا آنکہ در دو میفرستی بر غیر خود یعنی اجابت و قبول دعا و قوت  
 پرورد فرستادن است و در او خجسته و استجاب و مقبول و یصعد قبول و اصل و موصول است بطفیل و قول و بے  
 نیز دعا محفل قبول میرسد شمع بر سبکین ہوئے داشت کہ در کعبه رسد و دست و پا بے کیو تر زود  
 ناگاه رسید رواه الزندی

روح الکریم بر آنکس که دعای  
 قبول کی حالت صحت است  
 ماد ہوا کہ جبرئیل صلوٰۃ  
 یا جبرئیل خدیو در او رسد  
 و جبرئیل در آن صلوٰۃ  
 دو سجہ می کند و اگر سجہ  
 از سجہ خیر تمام سجہ  
 اگر سجہ  
 رتہ عمر زانی  
 دعا حاصل شود و اگر نہیں  
 سجہ اگر - اگر  
 ذکر کرد و در سجہ

باب العار فی التشہید

در کتاب فقہ مذکور است کہ بعد از خواندن التعمات و در دو دعا کند ہر چیز خوش آید اورا بعد از آنکہ شاہد گام ہر شایست  
 و سوال طلب آن از ایشان ممکن نبود و سابقا در باب تشہید از حدیث ابن مسعود گذشت کہ شہر بخیر من الدعاء  
 اعجب الیہ - وادعوی مخصوص اذان حضرت نیز آید ماناکہ مراد اعجب از من ادعویہ یا نورہ خواہد بود و بالجملہ تو سبیل و مستطابین  
 ادعویہ اولے و افضل و اکمل است از جهت نبودن آنها تمام تر و جامع تر و مقاصد دنیا و آخرت را و ادعویہ التوفیق  
 التفصیل الاول عن عائشہ - رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یروی  
 الصلوٰۃ - بود آن حضرت کہ دعای کہ در نماز یعنی بعد از تشہید - بقول میکنم - اللہم انی اعوذ بک من عذاب القبر  
 خداوند منہا میجویم بنواز عذاب کہ در گور بود بیان آن تفصیل در لؤل کتاب در باب اشات عذاب و گزند است  
 و اعوذ بک من نقیۃ السجۃ الدجال - و بنواز میجویم بنواز را نکلا و از نایش مسج و حال کہ در آخر زمان بر آید و دعوی خدای کند  
 و ما یستدراج خوارق عادیست بر دست و بے ظاہر کرد و در دم را کہ اگر اندر تفصیل ابن احوال در او آخر کتاب در باب علامات  
 المسیح میباشد و مسیح اسم مشرک است اطلاق کردہ می شود بر رجال علیہ اللغۃ و بر عیسے علیہ السلام و لیکن چون مطلق واقع شود  
 بر ادعوی علیہ السلام افتد و نیز در آوہ آن ملعون مقید گردانند بر حال خبا کہ درین حدیث واقع شده است و در حدیث  
 و سے حضرت عیسے علیہ السلام باین نام و آنجہ متعلق است بدان در مجلس بیاید انشاء اللہ تعالی - و اعوذ بک من نقیۃ  
 الحما و المہات - و بنواز میجویم بنواز استلا سے حالت زندگانی و مردن و مراد نقیۃ محیا آنجہ موجب زنج ذر الی دلیل و آخر آن

و اعوذ بک من نقیۃ السجۃ الدجال  
 و بنواز میجویم بنواز را نکلا و از نایش مسج  
 و ما یستدراج خوارق عادیست بر دست و بے ظاہر  
 کرد و در دم را کہ اگر اندر تفصیل ابن احوال  
 در او آخر کتاب در باب علامات  
 المسیح میباشد و مسیح اسم مشرک است اطلاق  
 کردہ می شود بر رجال علیہ اللغۃ و بر عیسے  
 علیہ السلام و لیکن چون مطلق واقع شود  
 بر ادعوی علیہ السلام افتد و نیز در آوہ آن  
 ملعون مقید گردانند بر حال خبا کہ درین  
 حدیث واقع شده است و در حدیث  
 و سے حضرت عیسے علیہ السلام باین نام  
 و آنجہ متعلق است بدان در مجلس بیاید  
 انشاء اللہ تعالی - و اعوذ بک من نقیۃ  
 الحما و المہات - و بنواز میجویم بنواز  
 استلا سے حالت زندگانی و مردن و مراد  
 نقیۃ محیا آنجہ موجب زنج ذر الی دلیل  
 و آخر آن



گروہ و از راه راست و ثبات بروین اسلام و تحصیل مرئیات حل از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و بطلان و بخت  
 ممانعت و سوء شیطانی در حالت مزاج و سوال منکر و نکر و اگر سوء شیطانی را داخل فتنه محیا و از دفعه ممانعت مخصوص  
 بفسق و فیر و جبهه دارد و - اللهم انی اعوذ بک من المأثم - خداوند ما را بپناه میجویم بتو از گناه و از امری که سبب وقوع  
 در اثم گردد و - والمغرم - و از وادام که برگردنی نشیند و از ایستادن آن دشوار افتد یا در معصیت کثرت را با اگر در طاعت و کار خیر  
 کند و از وفای آن عاجز نماید آن محل استعاضات نیست و با وجود آن امر دین بے ضرورت نیست شاید که برود  
 و در وقت وفای آن گفتند که گرفتار ماند و چون آن حضرت استعاضات می کرد و از وادام و در نظر ظاهر کار آن آسان بنماید  
 فقال له قائل - پس گفت مرا آن حضرت را گوینده از صحابه - یا اگر استعاضات من المغرم - عجب بسیار است استعاضات  
 تو از وادام - فقال - پس بیان کرد آن حضرت قناعت و ایم و شناعت آن را و گفت - ان الرجل اذا غرم حدث -  
 بدستی که در وادام دارنی شود سخن میکند یا مردم از احوال و معاملات خود و اظهار فقر و فاقه تا دین بدر بندد یا در تمسید عذر  
 خود در تقصیر وادامی - فکذب - پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب تر است بقول و سب - و عدل و اخلاق  
 و وعده میکند و وفای آن در سبقت قبل پس خلافت و وعده میکند - متفق علیہ - و عن ابی هريرة قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ احدکم من التمشيد الاخره - گفت آن حضرت چون فارغ گردید یکی از شما از تشدید  
 پسین - فليتعوذ بالله من الرابع - پس باید که بپناه جوید بخدا از چهار چیز - من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من فتنه الحیاء و الممات  
 و من شدة المسح الذجال رواه مسلم - و عن ابن عباس ان النبي صلی الله علیه وسلم کان یعلم هذا الداء کما یعلم السوء  
 من القرآن - روایت است از ابن عباس که آن حضرت می آموزانید صحابه را این دعا را چنانچه می آموزانید سوره از  
 قرآن را تا بگوید و هشتم و امر بخواندن و تعهد بحفظ آن - ليقول قولوا - میگفت گویند - اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و از خود  
 بک من عذاب القبر و از خود بک من فتنه المسح الذجال و از خود بک من فتنه الحیاء و الممات رواه مسلم - و عن ابی بکر الصديق  
 رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله علمنی دعا و دعوی فی صلوئی - ابو بکر صدیق بآن حضرت عرض داشت که یا رسول الله  
 مرا آنچه بخیر خدا و عباد است که دعا کنم بآن دعا در نماز خود یعنی بعد از تشدید اخیر و فهم این قید بجهت آنکه دعاست که متعارف و مقرر  
 بود و خدا آن در نماز درین محل بود - قال قل - گفت آن حضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را - اللهم انی ظلمت  
 نفسی ظلماً کثیراً - خداوند آن تحقیق من تنم کرده ام بر نفس خود و تنم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیرا باشد مثلث است و در بعض  
 روایات مسلم کثیرا بوجه آمده و انام نویدی در او کار گفته که اگر خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد و لا یغفر الذنوب  
 الا انت - نمی آمرزد و همه گناہان بندگان را هیچ کس مگر تو - فاعف عني مغفرة من عندک - پس یا مرز مرا آمرز بدینی خاص  
 از تو و تو را عفو کن و رحمت و مهربانی کن مرا - انک انت الغفور الرحیم - بدستی که تویی آمرزنده گناہان و مهربانی کننده  
 بر بندگان - و عن عمار بن سعد عن ابيه - روایت میکند عمار بن سعد بن ابی وقاص که تا سبے



ثقة است شیعہ پر خود را عثمان دعا نشہ راوشید انوس زہری وغیرہ روایت میکند از پدر خود۔ قال۔ گفت  
 سعد کہنت اری رسول اللہؐ بودم من کہ میدیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن بینه وعن يساره۔ سلام میداد  
 از جانب راست و از جانب چپ حتی اری بیاض خدہ۔ تا آنکہ میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی مقدار  
 روتے در سلام می گردانید کہ رخسار روشن او دیده می شد ریسے سخاوت کہے کہ در پہلوئے اومی بود بیت  
 کا شنگ اندر نماز می جانشود پہلوئے توبہ تا بقرب سلام افتد نظر بر روتے توبہ رواہ مسلم۔ وعن سمرة  
 بفتح سین وضم میم صحابی مشہور احوال او در مواضع دیگر نوشته شد۔ بن جندب۔ بضم جیم و وال وفتح وال نیز مذکور قال  
 کان رسول اللہؐ گفت سمرہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی صلوٰۃ۔ چون می گزارد نماز را۔ اقبل علیا لوجه۔ توجہ  
 می کرد برابر روتے مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیکے از دو جانب روبرو است یا چپ و اقربان است کہ او بخلاف  
 سلام باشد چه آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از سلام و فرغ از نماز گاہے برنگشت بجانب دست راست و گاہے  
 برست چپ چنانکہ در احادیث بیاید و گاہے روتے بجانب قوم و پشت بسوتے قبلہ نیز می نشست۔ رواہ النجاشی۔  
 وعن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصیر عن بینه۔ توبہ آنحضرت کہ برنگشت از نماز از جانب روتے رتہ توبہ  
 رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال۔ گفت ابن مسعود سلام بعمل احکم لشد یدان شیا من صلوٰۃ۔ باید کہ نگردد اند  
 بیکے از شام شیطان را نصیب از نماز خود و بیان کرد آن را بقول خود۔ یعنی ان حقاً علیہ ان لا یصرف الا عن یمنینہ  
 بدانند و اعتقاد کنند یا لمان بزد کہ حق است و لازم است بروتے کہ برگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود روتے  
 بفتح یا وضم آن سرور روایت است بفتح یعنی علم وضم یعنی حق۔ لہذا روایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ یصیر عن يساره  
 ہرگز توجہ تحقیق دیدم من آن حضرت را بسیار کہ برنگشت از جانب چپ خود متفق علیہ حاصل مقام آنکہ آن حضرت بخلاف  
 سلام دادن گاہے برمی گشت از جانب یمن و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال این چنین بود کہ سلام میداد  
 رو عانی خواہد و بجانب حجرہ شریف کہ در جانب یسار است میرفت و گاہے برعکس این می کرد از جانب یسار برنگشت  
 و بہ جانب یمن می نشست و اول را بر غریبت حمل کرده اند کہ در روتے یمن است فعل آن حضرت و اکثر احوال این چنین بود لیکن  
 ابن مسعود سے گوید کہ ثانی اگرچہ رخصت است و کہ توبہ او در پشت اعتقاد و جواب نباید گرفت و از ترخیص شارع اعراض نباید کرد  
 کہ در حدیث آمده است کہ حق تواسے دست میدارد کہ عمل کرده شود بر صفتہامی او چنانکہ دست میدارد کہ عمل کرده شود بغیر صفتہامی  
 او و شافعیہ ازین دو حدیث اخذ کرده اند کہ مصلی را باید کہ برگردد بصورت حاجت خود اگر حاجت از جانب یمن است چنانکہ  
 منزل او در آن جانب است یا کاسے دارد بآن جانب بجانب یمن برگردد و اگر بجانب چپ است بجانب چپ برگردد و از  
 امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ نیز مجتہدین مروی است و باز گاہے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مستقبل قوم یمنی نشست  
 و روتے بجانب ایشان می کرد و پشت بسوتے قبلہ اگر کارے میداشت با ایشان و خطابے میکرد و سخن میگفت چنانکہ

اشعة اللغات ترجمہ مشکوٰۃ جلد اول  
 اشعة اللغات ترجمہ مشکوٰۃ جلد اول

در حدیث سابق گذشت اذان صلی صلوة اقبل علینا بوجہ خود در حدیث بخاری و مسلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون فارغ میشد از نماز باندازد استقبال می کرد و توجه شریف خود را صاحب را وحی گفت آیا دیده است هیچ نیکی از شما خواب طلب می کرد خوابی را که در دست بشارت بفتح کبیر بود و غیر این اخبار حدیث دیگر نیز ظاهر و زهرین معنیست فتنه برتبه و عن البراء قال کنا اذ اقبلنا خلف رسول الله گفت نبراه بن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون پشت از میکردیم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقبلنا ان نکلن عن بینه دوست میداشتیم که باقیم در جانب راست آنحضرت استقبال علینا بوجہ که استقبال و توجه از او بر ما بزرگ مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی بیشتر از آن که رویه جانب چپ کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بمشاهده جمال دست مستعد نشویم و بخطاب اکرم و شریف مشرف گردیم و اقتباس انوار و استمداد ابرار از مواجعت مشریف او بنایم خصه خدا در وقت رجوع و باز جانب حق و انصاف از صلوة که قره العین و محل ثنائیت شهود و وقت غایت قرب اوست صلی الله علیه وسلم و این نیکی از وجود فضیلت ایستادن است در جانب یمن امام و سر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر میکرد بزرگان صحابه را که نزدیک تر به بایستند - قال فسمعتہ - گفت برادر بن عازب پس شنیدم آن حضرت را بلیقول میگفت آنحضرت بعد از سلام در دعای می کرد - رب قنی عذابک - خداوند نگاه دار مرا از عذاب خود - یوم تبعثک و اجمع عبادک روز قیامت که بر منی انگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را و اجمع شک را وحی است که تبعث گفته یا جمع از اینجا معلوم میشود که بندگان خاصین و مقربان درگاه از عذاب و سه پناه میجویند و این براس تعلیم است است که از او بزرگوار آگاه باشند رواه مسلم و عن ام سلمة قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم اذ اقبل من المکتوبة فبین - گفت ام سلمه که زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند او نماز فرض بر منجااستند و میرفتند پیش از مردان - و ثبت رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی من الرجال انما اقبلت و بر جانب خود می بود آن حضرت و هر که نماز گزارده بود از مردان نماز است که خواسته بود خدا پس گاهی به همین قدر می نشست که می گفت اللهم انت اسلام و منک اسلام الی آخره و گاهی بقدری می نشست و دعای کرد و قرآن میخواند و تبلیغ احکام میکرد و گاهی می نشست در مصلاست خود تا بر آمدن آفتاب بنا بر اختلاف احوال و مقتضیات آن - فاذا قام رسول الله پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قام الرجال - می ایستادند مردان - رواه البخاری و مشکوٰۃ حدیث جابر بن سمرة فی باب الضحک انما الله تعالی - و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمرة را که در ذکر نشستن آن حضرت است بعد از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب در باب ضحک که ذکر ضحک آنحضرت نیز در دو موضع و مؤلف ذکر آن حدیث را در آن باب مناسب تر دیدیم

الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول الله - گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال انی لاجبک یا معاویہ پس گفت آن حضرت بدرستی کہ من ہر آئینہ دوست میدارم ترا از عبادت  
تقلت و انا احبک۔ پس گفت من دوست میدارم ترا۔ یا رسول اللہ قال قلنا تدع ان تقول فی ہر کل صلوٰۃ گفت آن حضرت  
پس ترک کن این را کہ گوئی در پس ہر نماز این دعا را خاص از ایزد پروردگارین حدیث در باب الدعاء فی التہجد خواندن اوست  
از التحیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادت معلوم میشود کہ خواندن او بعد از فراغ از نماز بود۔ رب اعنی علی ذکرک  
و شکرک و حسن عبادتک۔ ای پروردگار من یاری ده مرا بر یاد کردن تو و سپاس داشتن تو و نیک کردن عبادت تو و بجای  
آوردن آن بخت شہود و مراقبہ کہ الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه الحدیث۔ رواہ احمد و ابوداؤد و النسائی الا ان  
ابوداؤد و لم یذکر لیکن ابوداؤد ذکر کرده است این کلمہ را کہ۔ قال معاویہ انا احبک۔ و این حدیث مسلسل است  
باین فعل اخذ بیدی و یقول انا احبک و بکاتب حروف نیز از قبل بعضی از علمائے مین رسیدہ است و اخیر علی بن  
و عن عبد المہدی بن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یسبح عن عینہ یؤد آن حضرت کہ سلام میداد و از راستای  
خود میگفت۔ السلام علیکم ورحمۃ اللہ علیہ بری بیاض خدہ الایمن۔ تا آنکہ دیدہ می شد سفیدی رخسار راست دے۔  
و عن یسارہ۔ و سلام میداد و از چپای خود میگفت۔ السلام علیکم ورحمۃ اللہ علیہ بری بیاض خدہ الایسر۔ تا آنکہ دیدہ  
می شد سفیدی رخسار چپ دے۔ رواہ ابوداؤد و الترمذی و النسائی و لم یذکر الترمذی۔ و ذکر کرده است ترمذی  
ایمن کلمہ را۔ حتی برے بیاض خدہ۔ نہ در ایمن و نہ در الیسر و ہین مقدار آورده کان یسلم عن عینہ السلام علیکم ورحمۃ اللہ  
و یحین در جانب دیگر و این اللہ این حدیث را از عبد المہدی بن مسعود روایت کرده اند۔ و رواہ بن ماجہ عن عمار بن یاسر  
و روایت کرده است و در این ماجہ از عمار بن یاسر و معلوم شد کہ ابن ماجہ موافق ابوداؤد و النسائی است و ذکر کرتے  
برے بیاض خدہ یا ترمذی است و در عدم ذکر آن و ہذا نظر ہے۔ و عن عبد المہدی بن مسعود قال کان اکثر انصراف الہنی۔  
گفت ابن مسعود بود بیشتر برگشتن پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من صلوٰۃ۔ از نماز خود۔ اسے شفعہ الایسر نے حجرتہ۔ بسوسے  
پہلوے چپ خود و بجانب حجرتہ خود کہ بجانب الیسر مسجد بود۔ رواہ فی شیعہ السنہ و عن عطاء بن خراسانی عن المغیرہ  
قال قال رسول اللہ۔ روایت است از عطاء خراسانی کہ از مشاہیر تابعین است و لم یجئ است و ولادت یافت شہین  
و وفات یافت سنہ خمس و ثلثین و ائہ ابو حاتم گفت بقدر است و نسائی گفت لا باس بہ روایت کرد از دے مالک و  
معین از مغیرہ بن شعبہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یصلی الا امام فی الموضع الذی صلی فیہ حتی یجول۔ نگارند  
امام جائے کہ گزارده است و در دے تا آنکہ برگردد و انتقال کند از جاسے خود بجاسے دیگر و گفتہ اند کہ این حکم مخصوص  
بامام نیست بلکہ شامل ست مقتدیان را نیز و وجہ تحول در امام آن است کہ تو ہم نمکند کسے کہ ہنوز در نماز فرض است و بعض گویند  
کہ وجہ تحول آن است کہ تا گواہی دہند ہر دو موضع عبادت و بعض گویند اظہار تکثیر عبادت و بعض گویند تاخیر تہنہ نقل از تہنہ  
فرض و این وجہ شامل امام مقتدیان و تمامہ مصلیان است باید کہ نقل در جاسے فرض نگزارند۔ رواہ ابوداؤد و قال

ساعتی پس در ذکر  
آنکہ کہ حسن عبادت

عطاء الخراسانی لم یدرک المغیرۃ۔ وگفت ابو داؤد و عطاء سے خراسانی در نیافتہ و ندیدہ است مغیرۃ البس ابن حدیث متصل  
نباشد زیرا کہ فوت میفرہ بن شعبہ ششہ خمیسین است و ولادت عطاء خراسانی در ششہ خمیسین است پس حدیث منقطع است  
و عن النسائی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خصم علی الصلوة و نہا ہم ان یصروا قبل الصلوة من الصلوة۔ روایت است از نسائی  
کہ آن حضرت بزرگداشت و بر غلامید صحابہ را بر نماز یعنی تاکید و ترغیب کرد بر نماز فطرت و اداست آن و سیاق حدیث در آنست کہ  
بر او مبارکت و مساعت بجاعت و اوراک تکبیرہ اولی باشد بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و نہی کرد ازین کہ برگردند پیش از برگشتن و  
صلی اللہ علیہ وسلم از نماز خود و چنانکہ پیشتر از حضرت سلام بدہند و از نماز برآیند یا بعد از سلام دادن پیشتر از آن کہ آن حضرت  
برخیزد و برخیزند و در دعوای تشہد و نہی بر معنی اول تحریر می است ویرتانی تشریحی است۔ رواہ ابو داؤد۔  
**الفصل الثالث۔** عن شہادۃ و یفتح شین و تشہد یدال۔ بن ادس۔ یفتح ہمزہ و سکون و او کسبت  
او ابو یعلیٰ است برادر زادہ حسان بن ثابت اور او پدر او را صحبت است نزول کرد بہ بیت المقدس و بعد دست از اہل شام  
ابو الدرداء گفت کہ شد او داوہ شہدہ است علم را و علم را۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی صلوۃ۔ بود آنحضرت  
کہ می گفت در نماز خود یعنی در آخر نماز و تشہد یا بعد از سلام عقیب صلوۃ و در روایت احمد آمدہ۔ فیہا ادنی و سہل۔ یعنی  
سیگفت در نماز یا بعد از نماز و مولعت این را در باب و عا بعد از تشہد آوردند بر۔ اللهم انی اسألك لثبات فی الامر خداوند  
من سوال میکنم ترا و بخیر ہم از تو استقامت و پابرجا بودن در کار دین۔ و العزیز علی المرشد۔ و ہمت و آہنگ بر رشد  
و اہم آوردند و رشاد برہ بود و برہ شدن خلافت غی۔ و اسألك شکر نعمتک۔ و سوال می کنم ترا تو فین شکر نعمت تو  
کہ سبب مزید نعمت و حفظ اوست از ہلاک و زوال۔ و حسن عبادتک۔ و خوبی و نیکی عبادت ترا۔ و اسألك قلبا سلیما  
و بخیر ہم ترا دل سلیما کہ نزد بے عیب یعنی نخی از عقاید فاسدہ و میل مشہوات و التفات با سوائے تو۔ و لسانا صاوقا۔ و زبان  
راست گو۔ و اسألك من خیر ما تعلم۔ و سوال میکنم ترا از نیکی آنچه میدانی تو کہ آن خیر است نہ آنچه من خیر نپندارم چہ سبہ  
چیز را خیر نپندارم و دوست دارم و در نفس الامر شر باشد و در آوردن کلمہ من کہ مفید تبعیض است بجهت آنست کہ  
تمامہ خیر کہے را حاصل نیست لکن آنچه قسمت است او است یا من زائدہ است و سوال کل خیر و تمامہ آن در او عینہ مانورہ بسیار است  
و اعوذ بک من شر ما تعلم۔ و پناہ بخیر تو از بدی آنچه میدانی تو۔ و استغفرک لما تعلم۔ و طلب آمرزش میکنم از تو مرگنا ہا من  
کہ میدانی تو دانہیمہ تعلیم است کہ این چنین خواہند والا آن حضرت را حاصل است خیر کل خیر و شر را اگر سر برہ حال  
مجال نیست و آمرزیدہ شدہ است او را ما تقدم و ما تاخر و اکثر حال او عینہ مانورہ ہم برین است یا این ہمہ تواضع و تذلل  
انظار بندگی است و شہود کہ پائے حق دلا ابایی نور گاہ او است۔ رواہ النسائی و در سے احمد نحوہ و عن جابر قال  
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی صلوۃ بعد التشہد می گفت آن حضرت در نماز خود بعد از تشہد چہ کلام کلام  
و احسن المذہب ہرے محمد صلی اللہ علیہ وسلم بہترین کلام خداست و بہترین سیرت تہا سیرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و بہترین تعجب

ہا و سکون وال سیرت نیک و این کلام از ان حضرت در خطبہ بامانورست کہ بعد از حمد و ثنای حق این را می گفت و در تشهد نیز آمده است و مضمون آن تاکید و تقرر بر شہادتین است۔ رواہ النسائی و عن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسلم فی الصلوٰۃ تسلیتاً مطلقاً و حمدہ گفت عائشہ کہ بود آن حضرت کہ سلام میداد آن حضرت یک سلام بجانب مبارک خود یعنی خم میل اسے الشیخ الایمن شنیئاً پس میل میکرد و می خمید بسوی پہلوے راست اندکے یعنی بابترا و سلام مستقبل قبلہ می کرد پس میل می کرد اندکے در اثنا بے سلام و تمام میکرد و سلام را چنانچہ نموده میشد بیاض خدا و چنانکہ در روایات سابقہ گذشت و مذہب امام مالک یک سلام است بطاہر این حدیث دائمہ ثلاثہ و دیگر علمابر و دو سلام انداز جهت کثرت احادیث وارده در آن و تأویل حدیث عائشہ آنست کہ حمد میکرد یک سلام و سلام دو دیگر خفیہ میگفت۔ رواہ الترمذی و عن حمرة قال انما رسول اللہ۔ روایت است از حمرة بن جندب کہ گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان فرستے الامام۔ کہ در میکنم سلام را بر امام یعنی مقتدیان کہ سلام گویند نیت جواب سلام امام کنند و از اینجا معلوم می شود کہ امام نیت سلام بر مقتدیان میکند۔ و نجاب ان یسلم لبعضا علی بعض۔ و امر کرد کہ یکدگر را دوست گیریم یا سلام دادن بعضی بایر بعضی یعنی در سلام دادن در نماز نیت سلام بر یکدگر کنیم تا ان باعث محبت و مودت است و در سلام نماز نیت ملاکہ تقریب بین نمازکنندگان است۔ رواہ ابو داود و ترمذی و در فقہ نیز مذکور است۔ رواہ ابو داود و ترمذی

### باب الذكر بعد الصلوٰۃ

بدانکہ حمد و ذکر مطلقاً و بعد از نماز مشروع است و در وقت احادیث چنانکہ باید و اختلاف است در آنکہ بعضی بعد از نماز بگوید بعد از دو رکعت است بر خیز و یا تسلیتہ نامند و بعد از بر خاستن در مکان فرض سنت بگذارد یا انتقال کند در مکان دیگر نزد اکثر مختار آن است کہ بایستد در جایی دیگر سنت بگذارد و مستحب است کہ قوم افضل کنند صفیون را و امام نیز همین و پیش رود تا منتهی بگردد و بر مردم کہ در آنجا کہ هنوز در جماعت اند و نگاه یکے از در آئینہ گان نماز برین توہم افتد کہند و فاسد گردد اقتدا بے او و بعض گویند اگر بعض اوجیہ مختصر کہ بصحت رسیده است خواندن آن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مثل اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و آیتہ الکرسی اگر بصحت رسیده حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکہ اکثر برانند نشسته بخواند درست است و نیز اختلاف است کہ افضل از تحریف و انتقال بجانب بین سنت یا بجهت و صحیح آن است کہ مخیر است بہر جانب کہ انتقال کند و اکثر برانند کہ بجانب بسیار انتقال کنند تا بسیار اویسین گردد و در مسجد شریف نبوی بجانب بسیار کہ حجرہ شریفین در آنجا سنت افضل است باتفاق و از اینجا باید دانست آن است کہ تقدیم روایت منافی نیست بعیدی را کہ در باب بعض اوجیہ و از کار و احادیث واقع شده است صحیح بے اشخ ابن الہمام و یحییٰ قیام نسبت مغرب منافی نیست برخواندن آیتہ الکرسی و امثال آن را چنانکہ در حدیث صحیح وارد شده است کہ بخواند بعد از نماز فجر و مغرب ده بار لا الہ الا اللہ و حمدہ ثلاثہ یک لک و لک الحمد و ہر یک علی کل شیء قدر

و آنکه بعضی مردم تعبیل کنند چنانکه آیه الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزی نیست و بخلاف سنت است که در خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است.

**الفصل الاول** - عن ابن عباس قال كنت اعرف انقصا صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالتكبير متفق عليه گفت ابن عباس که بودم من که می شناختم تمام شدن نماز آن حضرت را بتکبیر و اختلاف کرده اند شرح در بیان مراد بتکبیر بعضی گفته اند که مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکه در صحیحین از ابن عباس آمده است که رفع صورت بکردت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم معهود بود و گفت ابن عباس می شناختم من انقصا صلوٰۃ را بدان بهتر آورده است بخاری این حدیث را پس معلوم شد که مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعضی گفته اند که مراد بتکبیر است که در تسبیح و تحمید و تکبیر که بعد از نماز ده بار یا سی و سه بار میگویند واقع است و بعضی میگویند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سه بار و بعضی میگویند که این در ایام ما بود که تکبیرات تشریف می گفتند و طبعی گفته است که مراد بتکبیر آنست که در نماز نزد دیگر آوردن و زود بودن در رکوع و سجود میگویند و مراد آن است که من می شناختم انقصا هر هیئت را که انتقال میکرد از وضو و دیگره بتکبیر و این وجه بعید است از عبارت و بر هر تقدیر شکل می شود که این قول ابن عباس چه معنی دارد مگر و رضی الله عنه حاضر نمی شد در نماز قاضی عیاض گفته است که و صغیر بود شاید که در حضور جماعت مواظبت نمی نمود و احتمال دارد که حاضر می شد و در آخر صفوف می ایستاد پس نمی شناخت انقصا نماز را بتسلیم و الله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها - قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم لم يقعد الا مقدار ما يقول - گفت عایشه بود آن حضرت که چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچه می گفت این کلمات را - اللهم انت السلام و منک السلام - خداوند اتوئی سالم و منزه از جمیع نقایص و منصف تمامه کمالات و از سلامت بندگان از همه آفات و مخافات - بتارکت یا ذا الجلال و الاکرام - بزرگی تو ای خداوند صفات سلبد و ثبوتیه - رده سلم - داین ذکر همین مقدار در احادیث واقع شده و بصحت رسیده است و بعضی و الیک بیحج السلام زیاده کرده اند و گفته اند که آن در روایات نیامده و در او را بعضی مشایخ زیاده برین نیز میخوانند معلوم نمی شود که این زیادت از ایشان است یا رواستیه هم دارند و الله اعلم - و عن ثوبان قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف من صلوة استغفر ثلثا - گفت ثوبان که مولای حضرت رسالت پناه و حاضر گاه و بگیا گاه بود چون بر میگشت آن حضرت از نماز خود یعنی تمام می کرد و سلام میداد استغفار می کرد سه بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله بخند آمده است تفسیر آن از بعضی ساعت و در بعضی روایات آمده است که میگفت سه بار استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و ارجو اليه - و قال - و میگفت نیز بعد از استغفار - اللهم انت السلام و منک السلام بتارکت یا ذا الجلال و الاکرام رده سلم - و عن المغيرة بن شعبه صحابی مشهور است احوال و در موضعی نوشته شده است - ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول في و بر كل صلوة مكتوبة





تفق۔ و برونه آزاد و میکنند ایشان و آزاد و میکنیم البغی ایشان و عبادات بدینہ شریک ما اند و عبادات مالیه متنازعه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افلا اعلمکم شیئا تدرکون به من سبقکم۔ آیا پس اینها موزانم شمارا علی که در باید بسبب آن عمل نفس کسان را که پیشی کرده اند شمارا از متقدمین این امت یا امم سابقه نیز و تسبقون به من بعدکم۔ و پیشی کنید شما بسبب آن عمل کسان را که بعد از شما ایان بیارند یا بعد از شما پیدا شوند و در اینجا بیان فضیله عظیم است مرایشان را در این پنج شکایت کرده بودند از ان از اخطا و درجه ایشان از اغنیاء و مقصود این جا همین بود۔ و لا یكون احدنا فضل منکم و نباش هیچ کی از اغنیاء فاضل تر و زیاده تر در وجود و ثواب از شما۔ الا من صنع مثل ما صنعتم۔ مگر کسی که بکند از ایشان مانند آن علی که شما کنید۔ قالوا بلی۔ گفتند آری تعلیم کن یا رسول الله قال تسبیح و تکبیر و تحمید و بر کل صلوٰۃ ثلثا و ثلثین مرة۔ فرمود تسبیح کنید و تکبیر گوئید و حمد خوانید پس هرگز سی و سه بار بظاہر عبارت و اکثر دایات و زان است که هر کدام سی و سه بار باشد و در روایتی مجموع سی و سه بار هر کدام یازده بار نیز آمده است و در بعض تقدیم و تاخیر هم در ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر واقع شده است و در حدیث دیگر صریح آمده است که زیان نمیکند ترا هر کدام از اینها ابتدائی۔ قال ابو صالح گفت ابو صالح که کی از رواة این حدیث است از ابی هریرة تابعی است۔ فرجع فقرا المهاجرین الی رسول الله پس باز برگشته آمدند فقرا سے مهاجران بسوی پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم فقالوا۔ پس گفتند۔ سمع اخواننا اهل الاموال بافعالنا ففعلوا مثله شیئند برادران ما که ما را انداخته اند و دریم ما را تسبیح و تحمید و تکبیر پس کردند مانند آن پس باز از فضیلت ایشان اند ما لازم آمد۔ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلوک فضل الله یوتیه من یشاء یعنی زیادتی اغنیاء بر شما فضل خدا است که مبد بدست تعالی فضل خود را هر کرامی خواهد چه توان کرد صبر کنید و بر قضاے آنی و قسمت دے تعالی راضی باشید که دے سبحانه فضل نهاده بعضی از بندگان خود را بر بعضی متفق علیہ۔ این حدیث بخاری و مسلم است۔ و لیس قول ابی صالح الے آخره الا عند مسلم۔ و لیکن نیست قول ابی صالح که گفت فرجع فقرا المهاجرین الے آخره مگر نزد مسلم و منفرد است بدان بخاری و در بعض روایات آمده است که فقرا و آیند بهشت را پیش از اغنیاء نیز و ذکر بالصد سال هست یعنی اگر چه اغنیاء بر فضل بر فقرا ثابت شد و لیکن لطف حق سبحا تعالی کرد آن را بسبب دخول فقرا بر اغنیاء در بهشت دیگر بدانکه حدیث مخصوص است بفقرا سے مهاجرین نه عام جمیع فقرا را یا رب مگر قیاس کنند حال سائر فقرا را بر حال فقرا سے مهاجرین و الله اعلم۔ و فی روایتی للبخاری۔ و در روایتی م بخاری را این چنین آمده است که تسبیح و تکبیر و تحمید و بر کل صلوٰۃ عشر و تحمید و عشر و تکبیر و عشر ابدل ثلثا و ثلثین پس یک ده بار بود و مجموع ثلثین گردد و در روایتی هر یک یازده بار نیز آمده است تا مجموع ثلثا و ثلثین شود و چنانکه گفتیم و درین حدیث دلیل است بر فضل غنی بر فقیر و قتی که برابر باشد اعمال هر دو و در جانب فضل فقیر بر غنی نیز لائل است و علماء اختلاف است در آنکه غنی شاکر فضل است یا فقیر صابر و دلائل جانبین در محل خود مذکور است و سبقت دخول فقرا و بهشت از اغنیاء انانی فضل اغنیاء و علو درجات ایشان نیست چه آن بجهت غفقت افعال و لیس حساب ایشان است و الله اعلم و عن کعب

بن حجره بعض عین و سکون جیم در اصحابی است از اهل بیت شجره قصه اسلام او در موضعی نوشته شده است. قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم معقبات بلعضم میم و فتح عین و کسرات شده و بای مرصده بمعنی بعض عقب بعض آئیده و لفظ صفت کلمات است  
چنانکه در صفت ملائکه که براسه محافظت آدمیان می آیند نیز در قرآن مجید واقع شده که در معقبات من بین یدیه و من خلفه  
محفوظند و صفت این کلمات این است. لا تحیب قائلین او قائلین. نوید گردانیده نمی شود از یافست مطلوب گوینده  
آنها یا کننده آنها شک را می است. و بر کل صلوة مکتوبه. در پس هر نماز فرض. ثلث و ثلثون تسبیح. سی و سه بار  
سبحان الله گفتن. ثلث و ثلثون تحمیده. سی سی و سه بار الحمد لله گفتن. و اربع و ثلثون تکبیره. سی و چهار بار الله اکبر  
گفتن تا مجموع صد بار گردد. و در راه مسلم. و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سبح الله سبعا و سبعین  
صلوة ثلثا و ثلثین. کسی که تسبیح کند خداوند را و بیای یا و کند او را پس هر نماز بگوید سبحان الله سی و سه بار. و الحمد لله ثلثا و ثلثین  
و ثنا گوید خدا را و بگوید الحمد لله سی و سه بار. و کبر الله ثلثا و ثلثین. و به بزرگی یا و کند خدا را و بگوید الله اکبر سی و سه بار. و قلنا ک  
تسبیح تسعون. پس این مجموع نود و نه مرتبه می شود. و قال تمام المائة و بگوید براسه تمام کردن عدد صد این کلمه را.  
لا اله الا الله و حده لا شریک له الله ملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدير. و در بعض روایات بعد از اول الحمد تکبیر و میسبت  
و در بعض هجری لا یموت و در بعض سیده الخیر نیز آمده است. غفر خطایاه. آمرزیده شود گناهان آنکس. و ان کان  
مثل زبد البحر. و اگر چه باشد گناهان دس مانند کف دریا در کثرت. و در راه مسلم. و درین روایت تمامی صد باین ذکر است  
که مذکور شد و در حدیث سابق بسی و چهار بار گفتن تکبیر هر وجه که خواند کفایت کند و فایز گردد و بمقصود این در وقت نومیز  
آمده است و در اینجا همین سی و چهار بار گفتن تکبیر است چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله تعالی

الفصل الثانی. عن ابی امامة قال قيل. روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است سزاگن شده  
مهر را پسترن انتقال کرد و محض وفات یافت در آن دوازدهمین است و در روایت دیگر حدیث دس و نود و شایمین است و از  
بقایای صحابه بود و محض روایت دارد از حضرت رسول و از بسیاری از صحابه و در وقت وفات آن حضرت سی و سه ساله  
بود بعض گفته اند سی ساله بود مات ستمه است و ثمانین و قبل احدی و ثمانین و اوله احدی و تسعون ستمه گفت گفته شد  
آن حضرت یعنی پسر سید صحابه یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. کدام دعا مسموع تر است یعنی قریب تر و دور تر است  
اجابت و قبول او. قال جوف الليل الآخر. فرمود دعا سه درون شب یا معنی آن است کدام وقت از اوقات دعا  
مستجاب و مقبول است در دس دعا و قول دس آخر صفت جوف است یعنی میان شب که در جانب آخر باشد که مراد  
بدان وقت بحر است چنانکه تفصیل آن در باب قیام اللیل بیاید و لفظ جوف و آخر برقع و نصب هر دو روایت است و بحر  
نیز جایز است و همچنین قول دس. و در الصلوات المکتوبات. و عقب نماز براسه فرض ظاهر عبارات متصل فرض است  
و اگر بعد از روایت باشد امید است که همین حکم داشته باشد چنانچه سابقا اشارت بدان کرده شد. و در راه الترمذی

وعن عقبته بضم عین وسکون قاف - بن عامر قال امرني رسول الله - کففت فرمود مرا پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم ان اقرأ بالمعوذات فی ذر کل صلوة - کہ بخوانم معوذات را در پس ہر نماز و معوذات بکسر واد و تشدید آن سورتها سے کہ در اول آن استعاذہ است میگویند آن خود و سورہ بیش نیست قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و جواب میگویند کہ گاہے لفظ جمع را بر دو نیز اطلاق می کنند و بعض میگویند کہ در پنج سورہ اخلاص را تنہایا با سورہ کافرون نیز داخل معوذات داشته اند بطریق تغلیب یا باعتبار آنچه درین دو سورہ است از توحید و برات از شرک کہ دینی استعاذہ است از شرک و بعض گویند کہ مراد بمعوذات آیات است کہ تتضمن استعاذہ است لفظاً و معنی و این دو سورہ نیز داخل آنست یا مراد کلمات معوذہ است و در روایتی بالمعوذتین آمده بلفظ تثنیۃ فلا اشکال - رواہ احمد ابو داؤد والنسائی والبیہقی فی الدعوات الکبیر و عن النسائی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لان اقصر قوم يذكرون الله من صلوة الغداة حتى تطلع الشمس - گفت آن حضرت ہر آئینہ شستن من با گردہ ہے کہ ذکر میکنند خدا را بعد از نماز با مداد تا بر آمدن آفتاب احب الی من ان اعتمر اربعة من ولد اسمعيل - دوست داشته شدہ ہرست بسوے من از آزاد کردن من چار مرد از اولاد اسمعیل و لان اقصر قوم يذكرون الله من صلوة العصر الى ان تغرب الشمس حسابی من ان اعتمر اربعة - ظاہر آن است کہ این اربعہ را نیز از اولاد اسمعیل دارند و احتمال دارد کہ ندارند با دعائے فضیلت ذکر و راول بدو نسبت با خود بد آنکہ ظاہر از شستن با ذکر ان شریک شدن است با ایشان در ذکر و اگر مجرد وقوع و مجاہدہ است با ایشان مراد باشد نیز صورت دارد چنانکہ حدیث ہم القوم لا یشتق جلیس ہم کہ در کتاب دعوات باید ناظر در انست و نیز بدانکہ حقیقت ستر عدد اربعہ موکول بعلم شارع است و همچنین ہر جا کہ عدد است و بعض علما مناسبات و سبب نفیہم بطن تخمین ذکر کنند چنانکہ ناین عمل کہ این جزایران موعود و سبب تقسیم ہجیرا است ذکر الله و وقوع و اجتماع بران و صبر تا بر آمدن آفتاب و فرو رفتن آن و الله اعلم و تفسیر با اولاد اسمعیل از جهت شرف و فضل ایشان است - رواہ ابو داؤد - و عنہ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الفجر جماعة - کسی کہ بگزارد نماز با جماعت - ثم تعد يذكر الله حتى تطلع الشمس - پستہ نشیند در خالے کہ یاد میکند خدا سے تعالیٰ را تا آنکہ بر آید آفتاب - ثم صلى ركعتين - پستہ بگزارد دو رکعت استل اینست و تا دو از وہ رکعت نیز آمدہ است و اول وقت وے حکم ظاہر این حدیث طلوع آفتاب است و بعض ہم برین اند و نیز در کتابہ شد ان آفتاب مقدار یک نیزہ و در روایات نیز آمدہ است و مشہور در مردم اینست کہ این را نماز اشراق گویند و در بعض روایات نیز باین اسم موسوم شدہ است و اکثر در احادیث این را صلوة ضحیٰ نام شدہ و ظاہر آنست کہ این مرد نماز کیست اول وقت ہے نماز ارتفاع شمس است و آخر وے قبل زوال و در باب صلوة ضحیٰ کلام متعلق باین مقام میاید انشاء الله تعالیٰ و بالجملہ ہر کہ دو رکعت درین وقت بگزارد - کانت لہ کاجر حجة و عمرہ - باشد مراد را مثل احتیج و عمرہ واجب بادا سے فرض در جماعت و اجر عمرہ بگزاردن و دو رکعت نفل چنانکہ فرض است و عمرہ نقل - قال قال رسول الله

گفت انس کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برائے تاکید و مبالغہ در زیادت اجز برین عمل - تامة تامة تامة صفت عمرہ است یا ہر کدام داین اگر چه بحقیقت مثل آن نباشد زیرا کہ اجز بقدر تعجب است و لیکن مشابہ باوست و چندان ثواب کہ گویا عین اوست داین را از باب الحاق ناقص بکامل دارند - رواہ الترمذی

**الفصل الثالث عن الاثر في** - بفتح حمزة و تقدیم زاسے بر را در آخر قات - بن قیس - از تابعین است عارفی بصری معدود است از کوفین ثقة است مات سنة احدى و عشرين و مائة - قال گفت صلی بنا امام لنا کینی ابار مشہ - گزار و نماز با ما بجاعت اما سے کہ ما را بود کہ کنیت کرده می شود ابار مشہ کبیر را و سکون مہم و ثابے مشہ صحابی است - قال - گفت ابر مشہ - صلیت ہذہ الصلوٰۃ مع رسول اللہ - گزار دم این نماز را با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - داین نماز اشارت است بنماز سے کہ گزارده چنانچہ ظہر یا عصر باشد مثلاً - او مثل ہذہ الصلوٰۃ - شک را دی است و مثل باین ملاحظہ گفت کہ این نماز سے کہ با ایشان گزارده است بعینہ شخصہ آن نماز نیست کہ آنحضرت گزارده اگر چه نوع یک است و احتمال دارد کہ مثل باعتبار آن گفته باشد کہ این نماز کہ با ایشان گزارده غیر آن نماز سے باشد کہ آن حضرت گزارده چنانکہ آن ظہر بود و این عصر مثلاً فافہم - قال دکان ابو بکر و عمر یقومان فی الصفا المقدم عن یمنہ - گفت ابر مشہ بود و دند ابو بکر و عمر کہ می ایستادند در صف اول از جانب راست آنحضرت - و کان جبل قد شہد التکیة الاو لے من الصلوٰۃ - و بود و مرد سے کہ حاضر شدہ بود و در یافتہ بود و کبیر او سے را از نماز یعنی در رکعت او سے درآمدہ بود و مسبوق نبود فصلی بنی اللہ - پس نماز گزارد و تمام کرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ثم سلم عن یمنہ عن یسارہ پیغمبر خدا از جانب راست خود و از جانب چپ خود حتی را نیابا ض خدیہ تا آنکہ دیدیم با مقتدیان سفیدی ہر دو رخسارہ آنحضرت را آنکہ در جانب یمن بود رخسار ایمین دید و کسی کہ در جانب یسار بود الیسر وید - ثم انقل کان قتال ابی رثہ پیتر گشت آن حضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رثہ یعنی نفسہ میخیزد ابراہور شدہ نفس خود را یعنی برگشت آن حضرت همچو برگشتن بن خود را بلفظ غایب یاد کرد و این تفنن است در عبارت و این برگشتن او بجانب چپ خواہد بود و بجانب راست چنانکہ انقل آن حضرت مروی است - فقام الرجل الذی ادرک معہ التکیة الاو لے من الصلوٰۃ - پس برخاست آن مرد کہ دریافتہ بود بآن حضرت کبیر او سے را از نماز و فاکدہ این قید کہ دریافت کبیر او سے آن است کہ سے مسبوق نبود کہ برائے تمام برخاستہ باشد بلکہ برائے گزاردن سنت راتبہ برخاست چنانکہ فرمود - یشفع - در جائے کہ جفت میکند نماز را با نماز یعنی بر رقتا تاراتبہ گزارد - فوثب - پس بجمید - عمر فاخذ بمنکبہ - پس گرفت عمر دوش آن مرد را و در بعض نسخ بمنکبہ یعنی ہر دو دوش او را فہزہ - پس بجمیانید او را ثم قال جلس - پیتر گفت عمر بنشین - فانه لن یہلک اہل الکتاب الا انہ لم یمن بین صلوتہم فصل پس بدستی کہ ہلاک نکرد دینیدہ است اہل کتاب را مگر ہمین کہ نبود در میان نماز ایشان فصل مراد بفصل انجا باقول است و نقل از مکان نماز بکان دیگر چنانچہ در حدیث ابی ہریرہ آمدہ است کہ آیا عاجز می آید یکے از شما چون نماز گزارد کہ پیش رود یا پس رود یا راستا

یا چاہا یا مراد کلمہ یا خروج است چنانکہ در روایت مسلم آمده است از سائب کہ گفت امر کرد مارا رسول خدا کہ وصل کنیم نماز تا آنکہ سخن کنیم یا بپیران آئیم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد از صلوٰۃ دال بران است کہ مراد بعدم فصل ترک ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید کہ ذکرے بکنند از آنچہ وارد شدہ است و احادیث بعد از ان برخیز و جبنا کہ مذہب بعض است پس این حدیث دالالت کند بر عدم وصل تطوع بقرضہ چنانکہ مذہب بعض است۔ کہ مراد بعد علم نفع البنی۔ پس برداشت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بصرہ۔ چشم خود را۔ فقال۔ پس گفت۔ اصحاب السدک یا ابن الخطاب۔ برساند ترا خداے تعالیٰ اویسیر خطاب حق را یعنی ہمیشہ ترا براہ صواب برد و الہام صواب کند مقصود تصویب عمر رضی اللہ عنہ درین فعل۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن زید بن ثابت۔ کہ صحابی مشہور است کاتب وحی و یکے از فقہائے صحابہ و اہل بیتان قائم بقرائض و در وقت ہجرت یازدہ سالہ بود جامع قرآن در زمان ابوبکر و اقل آن در صحیفہ در زمان عثمان رضی اللہ عنہم۔ قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوٰۃ ثلاثا و ثلاثین و ثلثا و ثلاثین و کبار اربعاً و ثلاثین۔ امر کردہ شدہ ایم از حضرت رسول کہ تسبیح کنیم در پس ہر نمازی دسہ بار و صد کہ نیم سی و سہ بار و تکبیر بر آریم سی و چار بار۔ فاتی جل فی المناہم من الانصاری پس آمدہ شد مرد سہ در خواب از قبیلۃ انصار یعنی آمد آن مرد از فرشتہ در خواب در حدیث آمدہ است کہ رویای صالح از ملک الرؤیا است کہ میناید مرد را در رویا سہ غیر صالح از شیطان است۔ فقیل لہ امرکم رسول اللہ۔ پس گفتہ شدہ مر آن انصارے را یعنی گفتہ او را آن فرشتہ در خواب آیا امر کردہ است شمار پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان تسجونی و کل صلوٰۃ کذا و کذا۔ کہ تسبیح کنید در پس ہر نماز چندین و چندین بار اکتفا بذکر تسبیح کرد از جهت اختصار یا ہمہ را تسبیح نام کرد کہ مفید ترمیم و تقدیس الہی اند سجانہ و تعالیٰ۔ قال الانصارے فی منامہ نعم۔ گفت انصارے در خواب خود آریے امر کردہ است۔ قال۔ گفت آن فرشتہ در خواب۔ فاجعلوا خمساً و عشرين خمساً و عشرين پس گردانید آن کلمات را بیست پنج بار بیست پنج بار و ہر سہ۔ و اجعلوا فیہا التہلیل۔ و گردانید در ان کلمات لا الہ الا اللہ را بیست پنج بار تا عدد صد تمام شود۔ فلما صبح غذا علی البنی۔ پس ہر گاہ کہ صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاجزہ پس خبر داد آن انصاری آن حضرت را۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فافعلوا۔ پس چون رویای صالح است بکنید چنانکہ آن مرد گفتہ است و این بہ تقریر آنحضرت یکی از وجوہ این ذراحت شدہ اگر آنحضرت تقریر نمی کرد حجت نمی شد فافہم۔ رواہ احمد و النسائی و الدارمی۔ وعن علی رضی اللہ عنہ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی اعدوا ہذا البیتر برداشت از علی مرتضیٰ گفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت بر جو بہاے این منبر من قرأت آیتہ الکرسی فی دبر کل صلوٰۃ۔ کہسے کہ بخوانند آیتہ الکرسی را در پس ہر نماز۔ لم یمنع من دخول الجنة الا الموت۔ باز نمیدارد او را از در آمدن بہشت مگر موت این عبارت را مشکل میدانند زیرا کہ موت مانع از دخول جنت نیست بلکہ موصل است بآن و ظاہر آن میناید کہ گویند لا الخیمۃ چہ حیات مانع و دخول جنت است کہ درین عالم پاسہ بند آن است و جواب میگویند کہ مانع از دخول جنت معجل وجود موت است و بدون او



شرط دخول جنت کہ موجل است اگر وجود موت و شرطیت دے نمی بود با الفعل در بہشت می درآمد یا مراد آنست کہ اگر وجوب موت و لزوم ذوق امر بہ نفس را بیکم کل نفس ذائق الموت نبود می درآمد بہ بہشت آن محل و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجوب موت در بہشت بہشت جای موت نبو بدین جهت در دخول جنت تا جیل تاخیر راہ یافت طبیی گفتہ کہ موت حاجز است میان آن لی آتہ الکرسی و دخول چون متحقق گردد منقضی گردد و دخول جنت و بعض گویند مراد از موت بودن بندہ است و در پیش از بعث چون بعث شود در آید در بہشت بے توقف۔ من قرأ احین یا خذ مضجعہ و ہر کہ بخواند آتہ الکرسی را ہنگامے کہ بگوید خواہ گاہ خود را۔ آمندہ علی را در دار جبارہ و اہل و دیار حولہ۔ امین گرداند و اخذ اے تعالیٰ بر سر اے دوسرای ہمسایہ او دہل چند سزا بکہا کہ گردا و بندہ زدہ البقی فی شعب الایمان وقال اسنادہ ضعیف۔ بدانکہ صاحب سفر السعاده خبر اہل این حدیث را کہ من قرأ آتہ الکرسی لم یغن عنی دخول الجنة الا انفسائی آوردہ و در روایتی قل ہو السعاده را نیز آن صنم کردہ و گفتہ کہ این حدیث را جامعے دیگر غیر نسائی نیز روایت کردہ اند مثل طرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگونیہ صحیح است و ابن جوزی در موضوعات ذکر کردہ و حفاظ بر ابن جوزی از نجیب طعن کردہ اند و جزو ثانی را باین لفظ آوردہ من قرأ آتہ الکرسی فی دبر الصلوٰۃ المکتوبہ کان فی مہمہ الصلوٰۃ الاخری و گفتہ این حدیث را جامعے از صحابہ روایت کردہ اند از انجملہ امیر المؤمنین علی است و جابر بن عبد اللہ و عبد اللہ بن عمر و انس ابن مالک و مغیرہ بن شعبہ و ابوامامہ و احتمالات طرق و تعدد و خارج حدیث دال است بر اینکہ این حدیث را اصیل صحیح است و موضوع نیست انتہی و فضیلت آتہ الکرسی چہ بعد از نماز خواند و چہ غیر آن بسیار است و اللہ اعلم و عن عبد الرحمن بن غنم۔ بفتح معجم و سکون نون اشعری شامی دریافت جاہلیت او اسلام آورد و در زمان آن حضرت اما بعد از مت شریفین دے نرسید التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در زمین تا وقت وفات معاذ و بخاری گفتہ کہ او را صحبت است و قول اول صحیح تر است روایت میکنند از قدما سے صحابہ و بعد از فقہ شام کہ تابعین بروئے در شام نفقہ کردند و بود و ارجح است و قدر تو نے سنہ ثمان و سبعین۔ عن النبی۔ روایت میکنند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال من قال قبل ان یفترق قلبی رجلیہ۔ کہے کہ بگوید پیش از آنکہ گرد و از نماز و دعا گردانم یا ہایے خود را یعنی ہم بر آن وضع باشد کہ در شہد می شنید۔ من صلوٰۃ المغرب والصبح۔ از نماز شام و با دعا۔ لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ لا الہ الا اللہ الحمدیدہ الخیر بخیر و کمیت و ہوسطی کل شیء قدر عشر مرات۔ و در بعض روایات بریدہ الخیر بخیر کمیت نیست وہ بار۔ کتب الہ کل واحدہ عشر حبات۔ نوشتہ می شود مرا کس را بہر یک از این کلمات دہ نیکی۔ و محبت لہ عشرہ سیئات۔ نحو کہ کردہ می شود مراد را دہ بدی۔ و دفع لہ عشر درجات۔ و بلند گردانیدہ می شود مراد را دہ پایہ۔ و کانت لہ حرز من کل مکر وہ۔ و باشد ہر یک از این کلمات مراد را امان و پناہ از ہر امر ناخوش۔ و حرز از من الشیطان الرجیم و پناہ از شیطان نگسار کردہ شدہ۔ و لم یل لذنب۔ و در روایتی لم یغ۔ ان یدر کہ۔ و در انصبت و غیر سہج گناہے را کہ در یاد و حافظہ کند او را و تا شکر کند در دے یعنی بتوفیق تو بہر دستغفار یا غفور مغفرت کردگار۔ لا الشکر۔ مگر کفر کہ بجز بیان سنت الہی عفو و مغفرت بدان تعلقی نمیگردد۔

وكان من افضل الناس علما - و باشد گوینده این کلمات از فاضل ترین و زیاده ترین مردم از دوسه عمل - الا رجلا یفصله  
 المکرر دوسه که زیاده و غالب شود اورا - ليقول افضل ما قال - گوید فاضل تر و زیاده تر از آنچه گفته است آنکس - رواه  
 احمد - روایت کرد این حدیث را احمد - و دوسه الترمذی نحوه عن ابی ذرالی قوله الا الشکر - و روایت کرد ترمذی  
 مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قول دوسه الا الشکر - و لم یذكر صلوة المغرب ولا بیده الخیر - و ذکر نکرد ترمذی  
 نماز مغرب را و نه لفظ بیده الخیر را - و قال - و گفت ترمذی - هذا حدیث حسن صحیح غریب و عن عمر بن الخطاب -  
 رضی الله عنه - عن النبی صلی الله علیه و سلم بعث بعثا قبل یجد - آنحضرت فرستاد لشکر را بجانب بخند که بلا و مشهور است  
 تها و حجاز و نجد و اصل زمین بلند را گویند فغنموا غنائم کثيرة - پس آوردند مالها س بسیار را - و اسرعوا الرجعة - و شتاب  
 کردند بازگشتن را از آن حرب - فقال رجل من امم یحج - پس گفت مردی از آنکه بیرون نیامده بود همراه با جنگ - ما را  
 بعثا اسرع رجعة و لا افضل غنیمت من هذا البعث - ندیدیم لشکر را که شتاب حرب باشد بازگشتن دوسه از جنگ و نه فاضل تر و  
 زیاده تر غنیمت دوسه ازین لشکر که زود برگشت و بسیار آورد غنیمت - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم الا انکم  
 علی قوم افضل غنیمت و اسرع رجعة - آیا راه ننایم شمارا برگرد دوسه که افضل انداز دوسه غنیمت و اسرع انداز دوسه رجعت  
 تو باشد و اصوله الصبح ثم جلسوا یدکرون الله حتی طلعت الشمس - میخواهم باین قوم تو سوسه را که حاضر شدند نماز باد و راست  
 نشستند در حالتی که ذکر میکنند خدا را تا برآید آن آفتاب - فاولئک اسرع رجعة و افضل غنیمت پس آنجا سوسه اسرع انداز روی  
 رجعت و افضل انداز روی غنیمت که در یک ساعت چندان ثواب حاصل کردند که از حد و عدد و حصر بیرون است - رواه الترمذی  
 و قال هذا حدیث غریب و حماد بن ابی حمید الراوی هو ضعیف فی الحدیث - بخاری گفته که دوسه منکر الحدیث است و ابن معین  
 گفته که حدیث دوسه چیز نیست و نسائی گفته که ثقه نیست

### باب ما لا یجوز من العمل فی الصلوة

باب و ذکر اجادیت و اردو و عملها که جائز نیست کردن آن در نماز و در بعض نسخ و مایباح منه زیاده کرده یعنی عملها  
 که مباح است کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمال است که فاسد میگردد اند نماز را و بعض مکروه است و بعض مباح و تفصیل  
 آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن اختلاف و تفسیر عمل کثیر است بعض سوسه گویند  
 آنچه بیک دست قرآن که تسلیل است و آنچه در آن احتیاج بدو دست افتد کثیر و مراد آن است که شان آن عمل جریان  
 عادت در آن استعمال و دو دست است چنانکه دست راستین و چپا برین در بر کشیدن و از بر پوشیدن و تیر از کمان انداختن  
 اگر این عمل را در فرض بیک دست هم کند مفسد است و هر عملی که جریان عادت در آن بیک دست است مثل از کشادن و کلاه  
 بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد و اختیار عامه علماء بر آن است که اگر بجائے باشد که هر کز دو و ذکر و یقین کند که دوسه در نماز  
 و اگر در شک فتد یا شک نیز نکنند آن قلیل است و مختار نزد بعض آن است که سه نعل متوالی کثیر است و مادون سه قلیل که اندک است

و نیز نقل از خلاصه کرده است که اگر مردی نامست می کند یک کس را و درین میان ناشسته در آمد و اقتدار کرد و پیشتر رفت اگر مقدار  
انچه میان صفت اول و امام می باشد رفت فاسد نمی گردد و نیز اگر در نماز مشغول کند اگر مقدار صفت واحد رود فاسد نمی گردد  
و اگر مقدار دو صفت رود بدفعه واحد فاسد می گردد و اگر مشغول مقدار یک صفت کرد و بایستاد و باز تا صفت دیگر رفت  
باز بایستاد فاسد نمی شود و از فتاوی طحیری آورده است که مختار آن است که اگر بسیار گردد فاسد است و در حاشیه  
شمنی بعلامت ظهر نوشته است اگر در نماز آفتاب در آمد و گرمی آن اندک می کند اگر بجانب سایه رود و بقدر دو گام فاسد گردد  
الفصل الاول عن معویه بن الحکم - بفتحین صحابی سلمی است معبود و در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلمیه

انفصل الاول عن معوية بن الحكم - بفتح تين صحابي سلمی ست معرو و در اہل حجاز ساکن مدنیہ دینی سلمی

قال بنينا انا اصلي مع رسول الله كفت در انشای آنکه من نماز میکنم ا مردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و اطمینان عمل من القوم

ناگاہ عطسہ زد و مروے از قوم - قنلت - پس کفتم من - دیر حاکم اندر مانی القوم بالجماعت ہم - پس انداختند مرا قوم نظر با سے

بجانب من کہ در نماز سے جواب عطا نہیں ہوتا۔ فقہت و اشکال ایسا ہی ہے کہ ہم من دای سیر مردن ماور من و کل الشیء مثلہ

استعداد و استعداد را گفت و در داخود ما شاکه نماند و اما به حاشیه است شمارا که این همه نگاه میکنند و می بینند

فعلہ الفاعل انا مفعول علی انما و مفعول لیس در النساء مذکر و از نند و مستہا ہے خود را را رہا ہے خود از ہمت زیادتی و لغت الی

فلا اشتهى له من خبز ليلته بل كان يمشي في الشوارع والبيوت في طلب الخبز

[illegible]

سینہ مرآت السوسی والکامیلہ برن شیر سیدم و در رسم آدم برکت بل ن ج اچہ کتاب آدم و ہابہ فیسیان و کتاب

بر سر و خواستم که خبر بزرگ بودیم و انعام هم قسم از پسران بیست و هفتی است - عین بن سکت (رام) اول مردم بختیاری است -

پس ہر گاہ کہ از اردمار و فارغ شد پیغمبر خدای صلی اللہ علیہ وسلم فیابی ہودامی پس پدر و مادر من فدا او باد

ارائیت معلما قبلہ والا بعدہ احسن تعلیم امنہ ندیدیم وذاستم شیخ تعلیم لسنده رائے پیش ازو کے وہ بعد ازو کے نیو تر ازو کے تعلیم

وہر بان ترا زوے۔ فوالہ ما کرنی ولا ضرعی لاسمعی۔ پس بخدا سو گند قہر کرد و از نر و مرد و ستام نمود و مرد و کبریا ناک بزرگ و

و تہ کر دن و تبرش رومی پیش آمدن کیسے را بجهت غوار داشت و سے و در قرآن در آیت و اما الیتم فلا تقہر فلا تمکثر زلات

قال - وفرمود - ان هذه الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس - این نماز که ما را امر کرده اند گزاردن آن نیکی نیست مردوا

روے چہرے از سخن مردم و مراد سخن مردم سخن نیست کہ خطاب توان کرد ایشان را باین و توان طلبید از ایشان در مسائل

ورده اند اگر آنست که در نماز است بر سجد که از جهی است مال تو بگوید الحمد لله العالی و الحمد که کلمات قرآنیست با تخفیف

میں نے اس کتاب کو لکھنے کا ارادہ کیا تھا۔ لیکن اس کے بعد اس کتاب کو لکھنے کا ارادہ کیا تھا۔ لیکن اس کے بعد اس کتاب کو لکھنے کا ارادہ کیا تھا۔

الارادة قرأت كنز فاسد كشور انما به التسميه والتكمه وقراءة القرآن في التسميه وتكمه ونحوه انما هو انما انما انما

جنس کلام آدمیان نیست و اگر یکے سو گند خورد که سخن نگوید تسبیح و تکبیر گوید و قرآن خواند حائث نمیکرد۔ او کہا قال رسول الله  
صلی الله علیہ وسلم یعنی لفظ حضرت این است که گفته شد یا لفظ دیگر گفت آنحضرت که این معنی را افاده میکند و از اینجا معلوم شد  
که تشمیت عاطس یعنی برحک الله گفتن حرام است و نماز و مفسد است اورا و آن حضرت که اورا فرمود با جماعه نماز حجت آنکه  
جائز بود نشینده بود که اباحت تکلم منسوخ شده است چنانکه اعتنا کرد آن مرد که من نوعی بجا بلیت دلالت دارد بر این معنی غیر  
برین سخن کردن من در نماز که من نذر استم که آن حرام است و مفسد نماز است مگر آن دلالت و نذر شافعی و ابو یوسف تشمیت در نماز اگر چه  
حرام است اما باطل نمیکرد اند نماز را زیرا که آن دعا است بمغفرت و رحمت از جهت آنکه آنحضرت امر کرد اورا با عاده و تسبیح  
ابن الهمام گفته که اگر مصلی برائے نفس خود خطاب کند و بگوید بر حک الله فاسد نمیکرد و نماز چنانکه گوید چینی و اگر عاطس حمد گوید  
و نفس خود فاسد نمیکرد و در ظاهر هر روایت و بروایتی از ابی حنیفه آمده است که آن بر تقدیر است که حمد گوید و نفس خود  
و بها بخنداند و اگر بخنداند فاسد نمیکرد و باز معاویه بن الحکم میگوید که قلت گفتیم یا رسول الله فی حدیث عهد بجا بلیت من  
نوعی بجا بلیت و نزد یکم آن۔ و قد جازنا الله بالاسلام۔ و تحقیق آورده است خداے تعالی ما را دین اسلام را۔ و آن  
منار جالایاتون الکمان۔ و تحقیق از ما رواست که می آیند که هنان را و کا هنان و عرب جماعه بودند که با جن و شیاطین  
و ارواح خبیثه مناسبت و قرابت داشتند و شیاطین چیز باهست راست و دروغ آورده بر ایشان القا میکردند و ایشان با دعا  
علم غیب بر دم بدان خبر میدادند و بیان آن بتفصیل در باب الکمانه بیاید انشاء الله تعالی۔ قال فلا تأتم گفت آنحضرت  
پس چون اعتقاد بدین اسلام کرده میا که هنان را قلت و منار جال بیطیرون گفتیم و از ما رواست که اند که قال بدر ثکون میگرد  
وی پرانند جانوران را اگر بجانب دست راست پریدند آنرا نیک میدانند و بکارے که پیش می آید میروند و اگر بدست چپ افتند  
آنرا بد میدانند و آن کار نمیروند و اصل در تطییر این است بعد از آن بهر نوع هر قسم که قال بدگیرند منع است و بیان این نیز در باب  
الغال و الطیرة بیاید۔ قال۔ فرمود آن حضرت۔ ذلک شیء یجبدونه فی صدورهم فلا یصدنهم۔ آن تطییر چیزی است که می یابند  
آن را در سینه باهست خود و از دهم و شوم پس باید که باز نذر و ایشان را از کارے که پیش کرده اند که همه بقدرت خداست و حضرت  
انگروے و اگر خلجایان در دل بگذرد و توکل بر خدا کرده باید گذشت و دعائے که ما ثور است باید خواند چنانکه در باب خود بیاید  
قال قلت و منار جال بیطیرون۔ گفتیم و از ما رواست که اند که خطهای کشند اشارت بعلم رمل میکنند و خطهای دے و لغز احکام  
و احوال مرغیبات ازان۔ قال کان نبی من الانبیاء یخط۔ فرمود آن حضرت که بود پیغمبر از پیغمبران که این خطهای کشید و  
او ریس پیغمبر است یا دانیال پیغمبر علیهما السلام۔ فمن وافق خطه فذاک پس کسی که موافق آن خط او خط آن پیغمبر پس آنکس  
مصبوب است و در اینجا تصریح فرمود و نبی از اشغال آن بحجت انتساب وی بعضی انبیاء و نگا داشت ادب نبوت با وجود احوالات شریک  
و منسوخیت آن و از اینجا است که بعضی باین حدیث تمسک در اباحت دی کنند و اکثر علما گفته اند که باین حدیث استدلال بر اباحت  
آن نتوان کرد زیرا که معلق گردانید بر موافقت خط آن پیغمبر و او را به نیست بعلم آن بچه توان دانست که موافق است و از آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اصحاب دے رضوان اللہ علیہم اجمعین و از علمای سلف رحمہ اللہ نصیب و روا تھے در اشتغال با شکل  
 رمل نتران یافت و در حقیقت قول آنحضرت فمن وافق خطہ زجر و تعجز است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع ازان  
 و ہوا الصواب و اشکال تکسیر و عملہاے دیگر کہ ازین عالم است نزد عملہاے متیقین و مشائخ محققین بہین حکم دار دیکے از  
 مشائخ گفته است کہ شعر باین البونی و اشکالہ بہ و وافق النساج و امثالہ بہ شیخ ابو العباس بونی مردے ست از اہل عوت  
 اسرار علم تکسیر و خواص حرث میگوید کہ جدائی کن و دور باش از بونی و شکہاے کہ او میکشید و موافقت کن نساج و ازان  
 ظاہر شیخ ابو بکر نساج معاصر ابن شیخ ابو العباس بونی بودہ است رحمہ اللہ رواہ مسلم و لکنی سکت ہذا و حدیث فی صحیح مسلم و فی  
 کتاب الحمیدی۔ و راول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت اور امو لفظ می گوید ہمچنین یافتہ ام من و رتن صحیح مسلم و در کتاب  
 حمیدی کہ جمع بین ایصحین کردہ است و میگوید صحیح فی جامع الاصول بلفظ کذا فوق لکنی۔ صحیح گردانیدہ شدہ است این  
 لفظ لکنی سکت در جامع الاصول کہ جمع صحاح ستہ کردہ است نہ نوشتن لفظ کذا فوق لکنی و لفظ کذا علامت تصحیح است  
 چون بخوانند کہ بر لفظ کہ منطوقہ عدم صحت دارد نشان صحت نہند لفظ کذا بر بالاسے او بنویسند چنانکہ صاحب بن یسنا صاحب  
 بنویسند یعنی این لفظ ہمچنین واقع شدہ در کتب اصول و صحیح است لکن عدم صحت ہر دے نمی باید کرد و این لفظ لکنی سکت  
 بظاہر مستدرک بنیاد پس است کہ گوید فلما را تیمم یستونی سکت و در مصابح ہم نیست و براسے توجیہ ہے تقدیرے و کلام  
 میکنند چنانکہ در ترجمہ اشارت بدان کردہ شدہ است فافہم و عن عبد اللہ بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 و ہونی الصلوٰۃ۔ عبد اللہ بن مسعود میگوید بودیم کہ سلام میگفتیم بر آن حضرت و حال آنکہ آن حضرت در نماز میبود۔ و علینا پس  
 رومی کرد بر ما سلام را و جواب سلام مای گفت۔ فلما رجعنا من عند النجاشی۔ پس ہر گاہ کہ باز آمدیم باز نزد نجاشی کہ او شاہ  
 حبشہ بود و صحابہ از شر کفار مکہ ہجرت کردہ بودند بجانب حبشہ و قدم آور و ندیر نجاشی ددے بسا بقئہ علمے کہ بیعت  
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از تورات و انجیل داشت و بر دین نصاریے بود ایاں بآن حضرت آور دہ و قدم صحابہ را  
 غنیمت دانستہ شدہ تھا کہ روح دوستی اسلام بچاسے آورد و بحضرت تحف و ہدایا فرستاد و نجاشی بفتح نون و بعض کسبہ  
 نون نیز نقل کردہ اند و صاحب قاموس بکسر نون انصح داشته و تخفیف جیم و آن انصح است و تشدید یا و گفته اند کہ صواب  
 تخفیف اوست و ابن تین گفته کہ یا ساکن است زیرا کہ اصلی است نہ یاسے نسبت و صاحب قاموس تشدید یا گفته و بکسر تخفیف  
 انصح داشته و نجاشی در سنہ سبع از عالم رفتہ و آن حضرت با صحابہ در مدینہ ہر دے نماز خانبا نہ گزار دہ پس ابن مسعود میگوید  
 کہ چون از نزد نجاشی باز آمدیم سلمنا علیہ۔ سلام گفتیم بر آن حضرت و در نماز بر عادت قدیم کہ داشتیم۔ فلم یرد علینا پس رد کرد  
 آن حضرت این بار بر او جواب سلام مانگفت۔ فقلنا پس گفتیم یا۔ یا رسول اللہ کنا نسلم علیک فی الصلوٰۃ و تر علینا بودیم  
 کہ سلام میگفتیم بر تو و نماز پس جواب سلام مایگفتی و آلان کہ سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست۔ فقال ان فی الصلوٰۃ شغلا۔  
 پس فرمود آن حضرت بد رستی کہ در نماز ہر آئینہ کار روانی عظیم است کہ محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت است مقصود

تکلم کردن کہ جواب سلام از آنجمله است و مباح بود در نماز منسوخ گشت متفق علیہ۔ وعن معیقیب۔ بضم میم و فتح  
عین و سکون یا و کسرات و سکون یا سے ثانیہ در آخرش موحده صحابی است اسلام آورد بکہ و ہجرت کرد و بحدیثہ واقامت  
کرد و ران تا آنکہ قدوم آورد و بران حضرت بدریہ و خاتم آن حضرت حوالہ ابلو و استعمال کردند و را ابو بکر و عمر پریت المال  
و دوزکاشت گفتہ کہ او بدری است مبتلا شدہ بخدا و در خدمت امیر المؤمنین عثمان می بود و فاش نیز در زبان و تے بود  
و بعض گفتہ اند و در زبان امیر المؤمنین علی بود و معیقیب دیگر است تابعی ثقہ روایت میکند از ابن عمر و روایت کردہ است  
از و تے انمش۔ عن ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم فی الرجل یسوی التراب حیث یسبی۔ روایت میکند از آنحضرت در شان مردیکہ  
برابر و ہموار میکند خاک را از آنجا کہ سجده میکند۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ان کنت فاعلا فواحدۃ یعنی کمن و اگر میکنی  
یکبار کمن و زیادہ بران کمن معلوم نمی شود کہ منع از زیادت بر یکبار بخت آن است کہ مفسد صلوة است یا مکرہ است این بیتی  
بر تفسیر فعل کثیر کہ گذشت متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الاختصار فی الصلوة  
نہی کرد آن حضرت از اختصار بفتح خانے معجزہ و سکون صا و مملہ در نماز متفق علیہ۔ و در اکثر روایات نہی عن الاختصار و در  
روایتی نہی ان یصلی مختصرا و در روایتی مختصرا مختصر و لغت میان مردم خاصہ و ہیکہ گاہ تفسیر کردہ اند و اختصار را بندان  
دست و در حدیث آمدہ است اختصار را راحت اہل ناراست و اشکال میکنند کہ اہل نار را راحت نمی باشد و جواب سیدہ  
کہ مراد آن است کہ چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند با اختصار و بعض گویند کہ این فعل یہود است و را  
باہل نار ایشانند و در روایت آمدہ است کہ ابلیس نہاد دست خود را بر خاصرہ در وقتی کہ افتاد بر زمین و رسید او را منصب  
لعن و بعض تفسیر کردہ اند اختصار را بگرفتن مخصرہ یعنی عصا و دست کہ در نماز بران تکیہ کردہ بایستند و بعض تفسیر کنند اختصار را  
باختصار سورہ کہ تمام بخوانند و آن کردہ است با اختصار بر آیات سجدہ تا سجدہ نکنند یا ترک آیت سجدہ کہ بآن قرأت رسیدہ است  
تا سجدہ نکنند یا اختصار نماز کو تا ہی قیام و رکوع و سجود و این معنی از احتمالات لفظ است و در روایتی کہ لفظ اختصار  
واقع شدہ است و تفسیر سے کہ مشہور است از صحابہ و سلف ہمان اول است وعن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت  
سالت رسول اللہ گفت عائشہ پرسیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن الالتفات فی الصلوة۔ از نگر بستن بچپ و راست  
و در نماز۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ ہوا خلاص تخلص الشیطان من صلوة العبد۔ الالتفات رہوئی است کہ میکند آن را  
شیطان از نماز بندہ یعنی بیگردد و تیرد یا شیطان از نماز بندہ کمال آن را متفق علیہ۔ باید دانست الالتفات کہ کردہ است آن است کہ بچپ  
گردن خود را تا برون آید از مواجہہ قبلہ و اگر سینہ نیز بگرداند تا اتمام از مواجہہ قبلہ بر آید فاسد میگردد نماز را با گوشہ چشم نگر بستن  
کہ آن را ملاحظہ گویند نہ مفسد است و نہ مکرہ اما باید کہ آن را نیز بسیار نکنند و عادت نگردانند و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حدیثی  
روایت کردہ اند کہ گاہی ملاحظہ می کرد بگوشہ چشم باحوال مقتدیان می نگرست و لیکن در صحت این حدیث سخن است  
کنے از امام احمد پرسید گفت بعض از اہل حدیث روایت میکنند با سناد کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ملاحظہ الالتفات



می کرد امام احمد بر دوسے انکار عظیم کرد و رنگ رو سے او متغیر شد و بدن او در القاش و ارتقا و افتاد و گفت این حدیث را  
 اسناد صحیح نیست و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیتبین اقوام عن رفعہم البصار ہم عند اللہ عباد  
 فی الصلوٰۃ الی السماء۔ البتہ باید کہ باز آئند گروہ ہا سے مردم از برداشتن ایشان نظر ہا سے خود را نزد دعا در نماز بسوے  
 آسمان۔ او تحفظن البصار ہم تا آنکہ روبروہ شود بنیائی ہا سے ایشان یعنی باید کہ باز آئند از برداشتن بصر ہا اگر باز نیامند روبروہ  
 می شود بصر ہا و روایت کردہ شدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر میداشت در نماز بصر خود را بسوے آسمان و چون  
 نازل شد قول جن سبحانہ الذین ہم فی صلوٰۃ ہم خاشعون بہت کرد سر خود را۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی قتادہ قال  
 راایت البنی صلی اللہ علیہ وسلم یوم الناس و امامتہ بنت ابی العاص علی عاتقہ۔ گفت البوقادہ دیدم من آنحضرت را کہ اہم  
 میکرد مردم را و حال آنکہ امامہ دختر ابی العاص برکتی آنحضرت می بود ابو العاص و اما دان حضرت بود زوج زینب کہ یکے از  
 نبات مطہرہ آن حضرت بود و این امامہ دختر زینب بود کہ در بعض اوقات نماز با حضرت آمدہ متعلق شدہ بود و آنحضرت را  
 برکت خود نشانندہ نماز میکرد۔ فاذا رکع وضعہا پس چون رکوع می کرد آن حضرت می نهاد او را بر زمین و تا رکوع کردن  
 و سجہ کردن آن طفل بر زمین افتادہ می بود۔ فاذا رفع من السجود اعادہا۔ و چون بر میداشت سر را از سجود باز میداشت  
 برکتی اینجا کہ راتو ہم می شود کہ این برداشتن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم امام را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل  
 کثیر بود اگر قلیل ہم باشد لابد کردہ بود پس خطاب میگوید کہ برداشتن امامہ بقصد و تعمد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبود بلکہ  
 و سے بجهت غایت محبت و الفت کہ بآن حضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمدہ چسبیدہ متعلق شد و در وقت رکوع  
 از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود و در نمی کرد پس این برداشتن نهادن فعل آنحضرت نبات شد نسبت آنها با حضرت  
 در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست کہ گویند این فعل کثیر بود فعل کثیر آن است کہ استیالی باشد و این نہ چنین بود زیرا کہ انیت  
 در ارکان نماز از آن حضرت بسیار بود یا گویند کہ این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص آنحضرت باشد و گفتہ اند کہ این از غایت رعایت  
 خشوع آن حضرت بود کہ اگر بر نمی داشت گرہ میکرد و موجب شغل نیز می شد بیشتر از شغل رفع و اخلاک کردہ اند کہ این در نماز  
 فرض بود یا نفل و ظاہر از قول و سے یوم الناس آن است کہ در نماز فرض بود و نیز در روایتہ آمدہ است کہ در نماز ظہر یا عصر  
 بود بعض گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل بجاعت نیز می گزارد و انظاہر ہوا لاول و اللہ اعلم متفق علیہ۔  
 و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا تناولہ حدکم فی الصلوٰۃ فلیکظم استطاع تشاہب بہمزہ است  
 و تشاہب بود و خطاست داسم از دے ثوبار می آید یعنی مثلثہ دفع ہمزہ و بہد یعنی فازہ و آن متفقہ است کہ یکشاید از دے دہن  
 و سبب و سے استلا سے معده دکر و رت حواس و نقل بدن کستی او و میل کبیل و نرم است و لہذا نسبت کردہ اند آن را بشیطان  
 و فرمودہ التشاہب من الشیطان میفرماید چون فازہ کند یکے از شما در نماز باید کہ رو کند و باز دار و آن را تا آن کہ تواند طریق  
 در بہتن و آن آن است کہ فراہم آورد بہما را و بگوید لب زیرین خود را بندان یا بہند نسبت دست چپ بر دہان و در روایتہ

فلیکظم فاه بزیادت لفظ فاه پس گوید بندہ ان خود را۔ فان الشیطان یثقل۔ زیرا کہ شیطان می در آید یعنی در دهن رے۔  
رواه مسلم فی روایۃ البخاری عن ابی ہریرۃ قال اذا تشاربا حکم فی الصلوة فلیکظم بالصوت ولا یقل ما۔ وگوید یا دین  
نقطۃ است کہ در وقت فاه نہ زد عدم ضبط حال از دہان برمی آید و در بعض نسخ ما کہ آمده پس میفرماید گوید این لفظ را۔  
فانما و لکم من الشیطان یضحک منہ زیرا کہ نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان بخندد شیطان از آن مراد بخندد شیطان رضا  
و خوشحالی اوست ازین حالت از جنت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تشویہ و تقبیح شکل صورت و عین

ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ۔ روایت است از ابی ہریرۃ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان عقیبت  
من الجن اقبلت الباریۃ۔ بدرستی کہ جیشۃ از جنیان یکا یک بر آمد و برگشت و سے شب یعنی از میان جنیان کہ بید کرده است  
ایشان را سلیمان پیغمبر علیہ السلام۔ لقطع علی صلوتی۔ تا بر و بر من نماز را و عقیبت بکسر حین و سکون فاول تشدید و نیز آمده  
شیطان قوی سرکش ظالم و عقارۃ جیش و شیطنت و تبعیض گویند کہ از عفو و تعفیر است بمعنی غلطیدن و غلطاییدن و شرب  
خاک یعنی شیطان قوی کہ می غلطاند قرین خود را در خاک۔ فاکلنی اللہ منہ۔ پس قادر گردانید مرا خدا سے بردے۔ فاقبۃ  
پس گرفتیم من اورا۔ فاروت ان اربط علی ساریۃ من سواری السجدۃ پس خواستم کہ بر بندم اورا بر ستونے از ستونہا سے سجود  
حتی تنظر والیہ کلکم۔ تا آنکہ نگاہ کنید بوسے ہمہ شما۔ فذکرت دعوة اخی سلیمان۔ پس یاد کردم من دعای برادر خود را کہ سلیمان است  
علیہ السلام۔ رب رب لی ملک لا یغنی لاحد من عبیدی۔ پروردگار را بخش مرا ملکی و سلطنتی کہ نشاید و نباید هیچ کی را بعد از من مرا و این ملک  
تسخیر جن و شیاطین و تصرف کردن و ایشان داشته اند و چون سلیمان علیہ السلام این دعا کرد و این ملک را مخصوص بخود خواست کرد  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواست کہ اظہار تصرف کند در دے و شکستگی در کارخانه ملک سلیمان افکند و الا بالقوة تصرف و قدرت و سلطنت  
دے صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ بران بود و ملک و ملکوت جن و انس تمامہ عوالم بقدر قدرت تصرف آتی خود و علما در حیطہ قدرت و تصرف و  
بود و قدرت خانہا۔ پس براندم من اورا خرد و خوار و اندہ یا بندہ مقصود خود را از من متفق علیہ۔ و عن سهل بن سعد قال قال

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نابش فی صلوتہ۔ کسی کہ ازل شود و حادث گردد و او را چیزی در نمازی چنانچہ بخواند و رے  
یا اذن طلبد و در آمدن و نمیداند آنکس کہ دے در نماز است۔ فلیسج۔ پس باید کہ تسبیح کند مصلی و گوید سبحان اللہ تا بداند آنکس  
کہ دے در نماز است و دست بر ہم زند کہ از براید۔ فانما تصفیق للنساء۔ زیرا کہ دست بر ہم زدن نیست مگر برای زنان لایق نیست  
بو قار و گرا نیاری مردان فی روایت۔ و در روایتیہ تخمین آمده است۔ قال۔ گفت۔ التسبیح للرجال و التصفیق للنساء  
تسبیح برائے مردان و تصفیق بر زنان راست و طریق تصفیق آن است کہ لپٹن کف این را بر لپٹن کف اسیس زند و لپٹن کف  
لپٹن کف زنند بطریق ایجابا کہ بر بند نماز فاسد گردد کذا فی شرح مسلم متفق علیہ

الفصل الثانی عن عبد اللہ بن مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کنا نسلم علی البقیۃ۔ گفت ابن مسعود و بوسیم ما کہ  
سلام می گفتیم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و ہو فی الصلوة۔ و حال آنکہ آن حضرت در نمازی بود۔ قبل ان ناتی اجلس الجیشۃ

پیش از آنکہ بیا تم مازین جنبہ را و ہجرت کنیم بسوے قس۔ فیروعلینا پس روئیکرد آن حضرت بر اسلام را و میگفت جواب سلام مارا۔ فلما رجعنا من ارض الحبشۃ پس ہر گاہ کہ باز گشتیم مازین جنبہ۔ ایتیم۔ آدم من آن حضرت را۔ فوجدتہ یصلی۔ پس یافتیم من اورا کہ نماز میکرد و فیصلبت علیہ پس سلام گفتیم بروے۔ فلم یرد علی۔ پس رد نکرد بر من سلام را و گفت جواب سلام مرا۔ حتی اذا قضی صلوٰۃ قال۔ تا آنکہ تمام کرد نماز خود را گفت۔ ان الذی یحیث من امرہ ما یشاء۔ بدستی کہ خداے قیاسے نو پیدا میکند از امر دین و حکم خود ہر چہ بخواید۔ وان مما حدث ان لا تکلموا فی الصلوٰۃ۔ و تحقیق از جملہ آنچه نو پیدا کرده است از امر خود این است کہ سخن نکنید در نماز۔ فو علی السلام پس رد کرد بعد ازین سخن بر من سلام را۔ وقال نما الصلوٰۃ لقراءة القرآن و ذکر اللہ۔ و گفت نیست نماز مگر برائے خواندن قرآن و ذکر خدا۔ فاذا کنت فیما فلیکن ذلک شاکک۔ پس چون باشی تو در نماز پس می باید کہ باشد کار تو ہمین خواندن قرآن و ذکر خدا پس۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی۔ روایت است از ابن عمر گفت گفتم م بلال را چگونه بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و علیہم السلام را۔ حین کانوا یسلمون علیہ۔ ہنگامے کہ سلام میدادند ایشان بروے و پیغمبر صلی۔ در حالے کہ دے نماز میکرد اور۔ قال۔ گفت بلال۔ کان لیشریبہ۔ بود کہ آن حضرت اشارت میکرد بدستی خود باین طریق کہ بسط میکرد و گفت خود را پس میکرد این بطن کف را اسفل و ظہر اور افوق چنانکہ در حدیث ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و گاہے بسندگی میکرد یا شاہد گشت چنانچہ ہمین سہ کس روایت کرده اند از صہیب و صاحب سفر السعاده گفته است کہ گاہے ایما میکرد بسر مبارک خود و مابین راصریحا در حدیث نیافتم و بعضی شرح نوشته اند کہ جائز است رد سلام با اشارت چشم و سر بے ذکر حدیث و اللہ اعلم ما ندانکہ رد سلام باین طریق پیش از تسبیح و یا بعد از تسبیح و یا تسبیح و تسبیح شد رد سلام بکلام بود و ہوا الظاہر۔ رواہ الترمذی و فی روایت النسائی نحوه و عوض بلال صہیب۔ و در روایت نسائی بدل بلال صہیب واقع شد یعنی در روایت ترمذی انجین آمدہ کہ ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی آمدہ کہ ابن عمر از صہیب پرسید پس احتمال دارد کہ از ہر دو پرسیدہ باشد کذا فی شرح الشيخ و آنچه در روایت ترمذی و ابی داؤد و نسائی است آنست کہ صہیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و حال آنکہ می ناز می کرد پس سلام کردم بر او پس رد کرد و سلام را با اشارت اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کرده اند و عن رفاعۃ کبیر بن رافع قال صلیت خلف رسول اللہ۔ گفت نماز گزاردم پس پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فخطبت۔ پس خطبہ کردم۔ فقلت الحمد للہ حمد البکر طیباً مبارکاً ثم بارکاً علیہ۔ شام خداے را شناسے بسیار پاک برکت کرده شدہ و ذات آن شاکر کرده شدہ و مرثا گویندہ را بران ثنا و خبر اے آن۔ لکما یجب رنبا و یرضے۔ چنانکہ دوست میدارد و پروردگار را حمد را و خشود است از ان حمد و از گویندہ آن۔ فلما صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الفرض۔ پس ہر گاہ کہ نماز گزارد آن حضرت برگشت۔ فقال من التکلم فی الصلوٰۃ۔ پس گفت و پرسید چه کس بود سخن کنندہ در نماز۔ فلم ینکلم احد۔ پس سخن نکرد

و جواب مذاہب کے از ترس آنکہ موجب زجر و عتاب نگردد۔ ثم قال اما الثانية۔ پیر گفت آن حضرت بہین کلمہ را کہ چہ کس بود سخن کنندہ در نماز دوم بار نہ فلم شکلم احد۔ پس جواب مذاہب کے۔ ثم قال اما الثالثة۔ پیر گفت آن حضرت امین را سوم بار نہ فقال رفاعۃ۔ پس چون ضرورت شد کہ جواب آن حضرت باید داد گفت رفاعۃ۔ انا۔ من بودم متکلم۔ یا رسول اللہ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ۔ سو گندبان خدا سے تعالیٰ کہ بقایے من درست قدرت اوست۔ لقد ابتدہا بالصنعة وثلثون ملکاً۔ ہر آئینہ تحقیق شستابی کرد و در پیش آمدن باین کلمات و برداشتن آنرا را بصدقہ قبول می چید فرشتہ۔ ایم یصعد بہا۔ کہ کدام سیکہ از انہا بردارد آن کلمات را۔ رواہ احمد الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ عاطس و رطلوۃ اگر چہ گوید اگر چہ بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن ابی امام گشتہ اگر نفس خود بگوید و لب بخنبد فاسد نگردد و اگر چہ بنجا اند فاسد گردد و انتہی مگر این حدیث در وقتے دارد شدہ باشد کہ مباح بود تکلم و رطلوۃ و اللہ عالم و عین الہی ہر سیرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التثارب فی الصلوة من الشیطان۔ فافزہ کہ در خصوص نماز از شیطان است زیرا کہ آن تجلبب کسل و نوم و ثقل بدن و سستی و سبب شوقی است و شیطان بدان راضی است و در حدیث آمد است کہ ان اللہ یحب العطاس ویکره التثارب و محبت عطسہ بہت است آنکہ و سے علامت قدرت و ماغ و فرج و شفاء صحت بر عکس تثارب و با وجود آن دارد شدہ کہ عطسہ شدیدہ از شیطان است چنانکہ تثارب مفروض آن حضرت نیست میکرد و از رطلوۃ و لبی بست و بان را با تثارب و تماس فی باب العطاس و التثارب۔ فاذا تثاربت یا حکم فلیکظم یا استطاع۔ ترجمہ این گذشت۔ رواہ الترمذی۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی۔ و فی آخری کہ دلائل ما جہ۔ و در روایت دیگر و ترمذی را و در روایت ابن ماجہ بجا سے فلیکظم یا استطاع۔ فلیضع یدہ علی فیمہ۔ پس باید کہ بہند دست خود را بر وہین خود و کظم لبہا فراہم آوردن و لب بزدان گرفتن نیز می شود چنانکہ گشت و لیکن چون در حدیث نہادون دست بردہاں آمدہ باید کہ بہین متعین باشد مگر آنکہ در اخبار و آثار آن نیز آہہ باشد و کظم لب و ابن عجبۃ۔ بضم عین مملوہ و سکون خیم صحابی سنت از اصحاب شجرہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضا احدکم فاحسن وضوءہ۔ و متعہ کہ وضو کند سیکہ از شایس شیک کشد و وضو را بشیر اللہ و آداب و توجہ و حضور و گفتہ اند ہر مقدار توجہ و حضور و آداب کہ در وضو است و ہر ہاں مقدار در نماز دے نماید۔ ثم خرج عابد الی المسجد۔ پیر بر آید بسوے مسجد فاصعد و ناوی التمثال امر و عبادت و التقرب و المناجات۔ فلا تشبک بن بین الصابغۃ فی الصلوة۔ پس باید کہ تشبیک نکن میان اصابع خود یعنی نہ در آورد انگشتان را در یکدیگر زیرا کہ چون بہریت نماز میرود گوایکہ در نماز است و تشبیک و رنار ز منہی عنہ است از جہت منافات دے تشبیک و خنوع و بہرین قیاس ہر چہ التصلوۃ منافات دارد و درین تنبیہ است کہ بندہ را باید کہ در طریق وصلوۃ حاضر و متختم رود و باوب و وقار باشد۔ رواہ احمد الترمذی و ابو داؤد و النسائی و الدارمی۔ ہر آنکہ از تشبیک اصابع نہی واقع شدہ است طبعی گشتہ شاید کہ نہی از جہت بودن او ست علامت خصوصیت و قنہ و در ہم افتادن و در وقتے کہ ذکر و آن حضرت متقن را تشبیک کرد میان اصابع پوشیدہ نمائند کہ تشبیک براسے اتفاق و التیام نیز ذکر کردہ اند چنانکہ در باب عطای خمس ان ولی التقر

از برائے اتفاق بنی ہاشم دینی المطلب ذکر کرده شدہ است۔ و ظاہر آنست کہ سبب نہی بجمت بودن اوست بر خلاف سال  
خشوع و خضوع و لهذا تخصیص کرده اند نہی را بحالت نماز یا رفتن نماز و بخاری و صحیح خود از برائے تشبیک لاصابع فی المسجد بلایے  
عقد کردہ و باز در حدیث آورده کہ ولالت بر جوار آن دارند و گفته اند کہ نہی بر تقدیر سے است کہ بر طریق عبث باشد و جواز  
بطریق تمثیل در عرض افادہ معنی چنانکہ در ذکر فتن کردہ اند۔ و حسن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال اللہ  
غروب قبل مقبل علی العبد یمونی صلوٰۃ۔ ہمیشہ است خداے تعالیٰ اقبال آرنده و بظرف لطف و عنایت و محبت نگرندہ بر بندہ  
در حالے کہ بندہ در نماز است۔ ما لم یفتت۔ مادام کہ چپ در راست ننگد و بندہ۔ فاذا الفت انصرف عنه۔ پس چون  
چپ در راست بنگد و بندہ بر میگردد و خداے تعالیٰ از اقبال و باز میگردد و اند نظر عنایت و لطف را از بندہ فی الحال رواہ احمد  
و ابوداؤد و النسائی و الدارمی۔ و ترمذی از حدیث انس کہ درود و تصبیح نموده است کہ چون بایستد در نماز اقبال کند برودے  
بر در و در گار تعالیٰ بوجہ کہیم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرند بندہ بگوید پروردگار تعالیٰ یا ابن آدم بجانب کہ می نگری  
ترا کہے هست بہتر از من کہ بسوے آدمی نگری روے خود بجانب من آر چون بار دوم التفات کند باز حق جل و علا  
ہمچنین بگوید چون بار سوم نگرند و گرداند خداے تعالیٰ و جہ کہیم خود را از روے دایم معنی را شاعر و لباس خزانہ نموده بگوید رباعی  
اند سحر آن دلبر خونین جگر آن گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران ۱ شربت بادا کہ من بسویت نگران ۲ ہاشم تو نیمی چشم بسوے و گران ۳  
و عن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یا انس اجعل لک حیشۃ تشجرو۔ ای انس بگردان بنیائی خود را آنجا کہ سجده میکنی ظاہر این  
حدیث دلالت دارد بر استحباب نظر بسوے موضع سجود در تمام نماز و ہمین است علی شافعیہ چنانکہ کلام بیضادی در تفسیر کہیم نیمی صلوات  
خاشعون دال است بر آن ولیکن طبعی گفته کہ مستحب است کہ نظر کند در قیام موضع سجود و در رکوع پیشیت پا و در سجود و بیٹنی در تشهد کنار  
و این موافق است بانچہ علمائے حقیقہ گفته اند باز یا قتی آنکہ نظر کند ترو سلام بر و دشماے خود کند فی النہایۃ شرح الہدایۃ بعض علما  
گفته اند کہ در حرم شریف نظر بر کعبہ دارد اینجاد و نوکر را وی در اصل کتاب بیاض است و در حاشیہ نوشتہ اند۔ رواہ البیہقی فی السیر الکبیر  
من طریق الحسن عن انس یرفع و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی۔ ای پسر کہ من تشریف کرد انس را باین خطاب  
بجمت صغیر من دے و صدق او در خدمت و محبت دے صلی اللہ علیہ وسلم دوسے ہشت سالہ بود کہ آن حضرت ہجرت آورد  
و بخدمت شریف درآمد۔ ایک دالالت فی الصلوٰۃ۔ و در در خود را از التفات کردن در نماز۔ فان الالتفات فی الصلوٰۃ ہلکۃ۔  
زیرا کہ بدرستی التفات کردن در نماز سبب ہلاک شدن است در آخرت از جهت بودن او طاعت شیطان در دے گردانیدن  
از توجہ بجمت رحمت و ہلکۃ لفتح ہلاک بمعنی نیست شدن۔ فان کان لا بد ففی التطوع لانی الفریضۃ۔ پس اگر ہست کہ چنانکہ  
ترا از التفات کردن در اضائی می شوی بقصان نماز و فوت کمال پس بارے در نماز نقل کن کہ کار آن نسبت بفرض سہل است  
نہ در نماز فرض کہ اہتمام کمال و تمام آن ضروری است و در حقیقت نقصان و نقل موجب طرق نقصان است بفرض زیرا کہ نقل  
کلمات فرائض اند۔ رواہ الترمذی۔ و عن ابن عباس قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یحفظ فی الصلوٰۃ مینا





دور باید گفته که اگر بنا بر آنکه کشته یا آه کشد یا بگوید و از بلند گرداگرد زیاد کردن بهشت و دوزخ است قطع نمیکند نماز را اگر چه با صیست قطع میکنند و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الى الصلوة فلما مسح الخشی بطن بالیسند یکے از شما بنابر این باید که هموار نکند زمین را از سنگ ریزه و در روایتی فلما یسوی الخشی از تسویه میکند برابر گردانیدن - فان الرحمة تواجه - زیرا که بدرستی رحمت مواجست میکند مصلی را و اقبال میکند نماز را میگردد بر دوسه پس اکنون نسبت که درین مقام سوراوب و لعب بکشد کند تا از دریانت الوار فضل و رحمت محروم نگردد بعض گویند در آن است که رحمت نازل می شود و بر چیز می افتد که مواجه مصلی است که زمین باشد یا حصه باشد پس باید که هم بر حصه سجد کند و تفسیر مذکور - رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه - و عن ام سلمة قالت راسه النبی صلی الله علیه وسلم غلاما لنا یقال له اطلج - گفت ام سلمه دیدم آنحضرت غلامی را که مارا بود گفته میشد او را اطلج یعنی نام او اطلج بود و در روایتی بر آید آمده - اذا سجد نفع - چون سجده می کردی و میدیدی زمین را تا گرد آلوده نگردد و در دوسه - قتال - پس گفت آنحضرت - یا اطلج قرب و جهک - خاک آلوده کن روئے خود را و دم کن که تذل و تسکین درین صورت بیشتر است - رواه الترمذی - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الاختصار فی الصلوة راحة اهل النار - نهادن دست بر تنگانه در نماز آسایش اهل دوزخ است و آسایش در دوزخ نمی باشد لیکن کافران با تو هم آنکه شاید آسایش یا بند میکنند کلام درین حدیث در فصل اول در حدیث البهره گذشت - رواه فی شرح السنه - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقلوا الاسودین فی الصلوة الحیة والعقرب - بکشید و سیاه را و در نماز که مار و کرم است و گفته اند که بزنبک زدند یا و زدن و اگر سبب از زنبک هم نماز فاسد گردد - رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه - و مرئسانی را معنی ابن جریج است یعنی ابن معنی را بلفظ دیگر روایت کرده و عن عائشة رضی الله عنها - قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی تطوعا و الباب علیه مغلق - گفت عائشه بود آن حضرت که میگردد نماز نفل را و حال آنکه در آنحضرت بسته بود یعنی در بسته نماز میکرد و فحبت فاستفتت - پس آدم من پس طلب کردم کشادن و در آنمشی فتفت لی - پس راه رفت آن حضرت پس بکشد و در برابر من یعنی از آنجا که بر آید نماز ایستاده بود قدمی چند زد و بکشد و در راه - ثم رجع الی مصلاه لیست باز گشت بجای که نماز میکرد - و ذکرک ان الباب کان فی القبلة - و ذکر کرد عائشه که در خانه بود در جانب قبله یعنی نزد آمدن آن حضرت بکشادن و رجول از قبله لازم نیاید و بر گشتن بمصلا بطریق باز پس رفتن بود پس بر آمدن و بر گشتن استقبال قبله بحال خود بود و نیز گفته اند که خانه تنگ بود و گنجایش زیاده بر یک دو خطیوه نداشت - رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و دوسه النسائی نحوه و عن طلح بن علی رضی الله عنه صحابی است روایت میکند از دوسه پسر دوسه نفس ابن طلح بن علی - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نسأ احدکم فی الصلوة - چون کند کسی از شما یعنی با دوسی بر آید بے آواز در نماز - فلینبصر فلیتوضأ - پس باید که برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتی و لیتوضأ بواو - و یبعده

الصلوة - و باید که بازگرداند نماز را و این بر وجه فضیلت و اولویت است و اگر بنا کند بشرطیکه در فقه مذکور است نیز جایز است -  
 رواه ابو داود و در دی الترمذی مع زیاده و نقصان و عن عائشة رضی الله عنها - انها قالت قال النبی صلی الله  
 علیه وسلم اذا حدث احدکم فی صلوته - چون بشکند وضوے یکے از شما در نمازش - فلیأخذ بالفتحة ثم یبصر -  
 پس باید که بگیرد بینی خود را پستبرگرداند و از نماز تا در خیال مردم افتد که رعانی حادث شده و خون از بینی میرود و پره بیا  
 از نقض وضو و نماز بر نهد که در عادت آن را داخل نقض میدانند و غیبت نیفتد و حیاء بهم عیب کردن مردم و بجا بروی  
 در نماز کردن بحدث نیفتد و ازین جهت گفته اند که هر که در نفس الامر محرم بود در ظاهر محل اعتراض باید که نفس خود را بستر و گمان  
 کند تا مردم آبروی و سنی نیفتد و بعضی که نزار و منسوب نگرداند این از باب کذب نیست بلکه از جمله معاریض بفعول است و از ادای  
 رای نیز نیست بلکه از محل و ستر است و در دوسه رخصت است کذا قالوا - رواه ابو داود و حرکات آورده اند که در عهد  
 امیر المؤمنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از شخصی حدیثی واقع شد و آن شخص بواسطه شرم بوضو نپرداخت و بحدیث  
 خواست که نماز کند عمر رضی الله عنه فرمود بیا سید تا همه وضو کنیم که تصور می کردند و وضو نبردند و نور علی نور است تا آن شخص موسوم  
 بعیب نگردد و در ورطه بوضو نماز کردن نیفتد - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 اذا حدث احدکم و قد جلس فی آخر صلوته - چون بشکند وضو یکے از شما و حال آنکه تحقیق نشسته است و آخر نماز خود یعنی مقدار  
 تشهد نشسته - قبل ان یسلم یبشیر انک سلام گوید - فقد جازت صلوته پس تحقیق روا شد و تمام گشت نماز و س و این  
 موافق مذہب امام ابی حنیفه است که سلام دادن نزد دوسه فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بفعول  
 نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدیث را بر تقدیر آن حمل کنند تا بفعول حاصل شود پس ظاهر این حدیث مؤید مذہب ما من باشد  
 که خروج بفعول مصلی را بفرض نمیدارند - رواه الترمذی و قال هذا حدیث اسنادہ یس بالقوی - روایت کرد این حدیث را  
 ترمذی و گفت این حدیثی است که اسناد دوسه نه قوی است - و قد اضطربوا فی اسنادہ - و تحقیق اضطراب  
 کرده اند راویان در اسناد دوسه در مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آن است که روایت کرده شد و بر وجهی شکند و این  
 علامات ضعف است از جهت دلالت بر عدم ضبط رواة آن

الفصل الثالث - عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی الصلوة - روایت میکند  
 ابو هریره که آن حضرت بیرون آمد براس نماز - فلما کبر الفرض - پس هرگاه که تکبیر آورد و براس احرام گزشت -  
 وادما لیم ان کما کنتم - و اشاره کرد بسوے صحابه که بحال خود باشند چنانکه هستند - ثم خرج - پستبر بیرون آمد و مسجود  
 فاعتسل - پس غسل کرد - ثم جاء و راسه یقطر - پستبر آمد و حضرت و حال آنکه می چکید آب از سر مبارک و س و فاعطی بهم  
 پس بگرداند نماز با صحابه - فلما صلی قال انی کنت جنباً پس هرگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستی که من بودم جنب یعنی نیست  
 ان اعتسل - پس فراموش کردم که غسل کنم و فراموشی در نماز و آدم - رواه احمد و رواه مالک عن عطاء بن یسار و رواه

روایت کو این حدیث را امام احمد از ابی ہریرہ و روایت کو آن را امام مالک از عطاء بن یسار کہ از تابعین بہ طریق ارسال  
و معنی ارسال در مقدمہ معلوم شد و استلال کردہ اند شافعیہ باین حدیث بر آنکہ نماز مقتدیان باطل نمیشود و بطریق ارسال  
چہ آنحضرت نماز در آمدہ و قوم نیز در نماز درآمدند بعد از آن ظاہر گشت جناب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و باطل شد نمازی و مقتدیان  
ہم بران تکریمہ باقی و مستمر ماندند و حکم بطلان نماز ایشان نکردند و امر با عادت تکبیر احرام واقع نشدہ مذہب حنفیہ آنست کہ نماز  
نماز امام متضمن فساد نماز قوم است زیرا کہ امام ضامن نماز مومست و در حدیث آمدہ است کہ الامام ضامن وجوب میگوید اصحاب  
مالکہ ازین حدیث این معلوم نشد کہ قوم نیز تکبیر احرام بر آوردہ بودند و نماز داخل شدہ شاید کہ استثناء را آن حضرت بجناب بعد  
از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکہ در صحیح مسلم آمدہ است کہ ایستاد آن حضرت در صلائی خود پیش از آنکہ تکبیر بر آورد  
پس گشت و بغسل بر آمد پس اگر قضیہ حدیث کتاب و حدیث مسلم کیست بران حمل باید کرد کہ خواست کہ تکبیر گوید و در نماز در آمد  
و اگر قضیہ است جواب ہمانست کہ گفتہ شد کہ بر آمدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از تکبیر قوم بود و شیخ ابن الہمام از  
امام مجہد در کتاب الآثار می آورد کہ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ گفت در باب دروے کہ امانت کرد و قوسے را جنب یا بے وضو  
اعادت کند امام نماز را دا عادت کنند قوم نیز و نیز می آورد کہ یکبار امیر المؤمنین علی نیز امانت کرد و قوسے را جنب یا بے وضو پس  
اعادہ کرد نماز را و امر کرد ایشان را کہ اعادہ کنند و عن جابر قال کنت اُحلی الظہ مع رسول اللہ گفت جابر بودم من کہ میگزاردم  
نماز پیشین را با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاخذ قبضۃ من اُحصبے پس نمی گرفتہ شستن را از سنگریزہ یا تیرنی کفی تار کرد و در  
گفت دست من - اضغابا حبیبتی اسجد علیہا می نهادم زیر پیشانی خود و در حالتی کہ سجہ میکنم بران - شدہ الحرج می کردم من این فعل را  
از جہت سختی گرام ازین جا معلوم می شود کہ این مقدار فعل عفوست و نماز و کثیر غم نیست زیرا کہ میگفت آن را بیک گرفتن نیست  
زادہ البود و دوری النساء فی نحوہ - و عن ابی الدرداء قال قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی - گفت ابوذر را  
ایستاد آن حضرت در حالتی کہ نماز میکند فسمعناہ یقول - پس شنیدم آن حضرت را کہ میگوید - اعوذ باللہ منک - پناہ بخویم  
سجدہ از تو - ثم قال الفک بلعنت اللہ - پستتر گفت آن حضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا - ثلثا - سہ بار گفت این قول را - و بسطیدہ  
تینا دل شکیا - و زان کرد آن حضرت دست خود را گویا کہ میگوید چیزے را - فلما فرغ من الصلوٰۃ قلنا پس ہر گاہ کہ فراغ شد آنحضرت  
را از نماز گفتیم ما - یا رسول اللہ قد سمعناک تقول فی الصلوٰۃ شکیا لم نسمعک تقولہ قبل ذلک - بتحقیق شنیدیم ترا کہ میگفتی در نماز  
را کہ شکیا ہم ترا کہ میگفتی آن را پیش از آن - و را کیا کہ بطلت یک - و دیدیم ترا کہ فراخ کردی دست خود را - قال ان حدو اللہ  
البحس جاب شہاب من نار - گفت آن حضرت کہ دشمن خدا کہ البیس است آورد و شعلہ را از آتش و دشمنان فی الصلح شہاب و شمش  
آتش - یجعلہ فی وجہی تا بگرداند آن را و بزند در درصے من - نقلت - پس گفتیم - اعوذ باللہ منک - ثلث مرات - سہ بار ثم قلت  
پستتر گفتیم - الفک بلعنت اللہ - ثلثا - لعنت میکنم ترا بلعنت خدا کہ نام و کامل است - فلم یستافر - پس سپس برفت  
و در نشدہ ثلث مرات - این کلمہ را ہم ہمہ با گفتیم و لعنت خدا کردم - تمام ادوات آخذہ - پستتر خواستم کہ بگیرم اورا و در بعض نسخ

ان آخذه - وانه لو اذعوه اخذنا سليمان لا يصح موثقاً لمعب برورد ان اهل المدينة - بخدا سوگند که اگر نمی بود دعای برادر ما که سلیمان است که بتخریجین و اختصاص او تصرف در ایشان کرده هر آینه صبح میکرد این شیطان بسته شده که بازی میکردن بوسه خردان اهل مدینه تخریج این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید گذشت ولیکن در آن حدیث غفرت من الجن واقع شده و درین جا ابلیس و میگویند که تصرف و تخریج که سلیمان علیه السلام را بود بر جن بودند بر ابلیس و جواب میگویند که چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت و ظاهر شد سلیمان را بر بوسه نیز تصرف باشد چنانکه بر جن میتوان گفت که مرا و ابلیس این جانشینان آدم است بلکه جن است و ابلیس محمول بر معنی نفی است از ابلاس یعنی نوزیدی از رحمت حق - رواه مسلم و عن نافع قال ان عبداً بن عمر مرسى رجل و هو یصلی - روايت است از نافع مولاى ابن عمر گفت که ابن عمر گذشت بر مردى و حال آنکه آن مرد نماز میکرد و غصب علیه پس سلام کرد ابن عمر بر آن مرد - فرار الرجل کلاما پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را بکلام چنانکه متعارف است - فرجع الیه عباد الله ابن عمر فقال له پس برگشت ابن عمر بسوسه آن مرد پس گفت فراروا - اذا سلم علی احدکم و هو یصلی فلا تشکرم و لیفسر بیده - و ستی که سلام کرده شود بر یکی از شما و آن یکی نماز میکند و پس باید که جواب سلام دی بکلام ندید و باید که اشاره کند بر دست چنانکه سابقاً گذشت - رواه مالک

## باب السهو

و در بعض نسخ باب سجود السهو و نسیان و غفلت و سهو خبری آدمی از چیزیست که در وقت و رفتن دل بجانب دیگر و باید نیست که سهو و نسیان بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در اقوال و در آنچه متعلق باخبار و ابلاغ باشد جائز نیست و افعال اخلاف است و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیح درین باب وارد شده پس چاره نیست از قائل شدن بدان و مخدوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت است و بحقیقت از جای اتمام نعمت بر امت و کمال دین ایشان است تا بشرف اقتداء و اتباع سنت مشرف شوند چنانکه فرموده است انما انسی لاسن و اگر چه وجوه و سنت بقول و امر نیز می باشد چنانچه مثلاً می فرمود هر که سهو کند در نماز واجب است بر او سجده اما وقوع سهو از آنحضرت و شریعت فعل سجده مستلزم و متضمن حصول شرف اقتداء است فافهم و باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت از کدام مقام است لابد از مرتبه اشتغال و استغراق و مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن او را که آن قاهر است

الفصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احدکم اذا قام یصلی جاز الشیطان - بدستی که یکی از شما چون می ایستد که نماز میکرد می آید او را شیطان - فلبس علیه یس می پوشد شیطان کار بدی و خلایا میکند و در شک و شبهه می افکند او را و لبس بجهنم لام و سکون با پوشیدن کار بر کسی و اینچنین تاریکی بار و ششانی و لبس تخفیف و تشدید هر دو روایت است و تشدید مفید باشد و تشدید است - حتی لا بدی کم صلی - تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گوارد ده است - فافهم و جدو لک احدکم تلویحی سجده تبیین و ظهور جالس - پس چون بیاید آن لبس و شک را یکی از شما پس باید که سجده کند و سجده و حال آنکه و سهو و شبهه است و تشق علیه بدانکه این صورت شک است و فرق میان شک و سهو آن است که در سهو چیزی میکند و شک جانب

ودر شک تردید در این است یا آن گویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگز در شک نیفتاده از جهت بودن آن از حدیث  
 اما در سهو و نسیان افتاده و غلبه استغراق و توجه بعالَم دیگر و حکم شک نیز حکم سهو است در وجوب سجدتین و حکم وی بنفسبیل در حدیث  
 آئینده بیاید و عن عطاء ابن یسار عن ثعلبة ثقفی مشهور است و از کبار علماء مدینه مولای سید محمد بن ابی سعید قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شک احدکم فی صلوته چون شک کند بکے از شاد و نماز خود فلم یدر کم صلی پس در نباید  
 که چند رکعت گزارده است ثلثا و اربعه یا چهاره فلیطرح الشک پس باید که پیش از دو شک را یعنی آن رکعت را که شک در است  
 و پس علی الاستیفاء و باید که بنا بر چیزی که یقین دارد و متیقن است وجود و یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار پر  
 سه بنا نهاد و قرار دهد غم سجد سجدتین پستر باید که سجد کند دو سجد چنانکه سجد سهوی باشد قبل از آن سجد پیش از آنکه سلام دهد  
 و در روایت بخاری این قید نیست از اینجا است اختلاف آنکه در بودن سجد سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه تفصیل در شرح حدیث  
 بیان کنیم و بعد از آن فائده سجدتین بیان میفرماید بقول خود فان کان صلی حسا پس اگر هست مصلی که گزارده است پنج رکعت  
 را یعنی شک کرده در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود چون رکعت دیگر گزارد پنج رکعت شد شفعن له صلوته شفعیست  
 این پنج رکعت را بسبب این دو سجد که در حکم یک رکعت اند مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجد سهو و حکم شش  
 رکعت میشوند و ان کان صلی اتماما لریح و اگر گزارده است رکعت دیگر را بعد از بنا نهادن بر سه از برای تمام کردن چهار را  
 چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس این رکعت چهار رکعت تمام شد کانتا تعیال الشیطان می باشد این دو سجد خوار گردانیدن  
 و بنی بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگر چه برین تقدیر احتیاج سجدتین نیست که شفعن گویند نماز مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود  
 ولیکن فائده سجدتین غم شیطان است که منجی است که در شک اندازد و از عبادت باز دارد مصلی بر غم و سجد کرد و در عبادت  
 افزوده رواه مسلم در حدیث را مسلم از عطاء ابن یسار از ابی سعید خدری و رواه مالک عن عطاء ابن سلام  
 در حدیث کرد آن را مالک از عطاء ابن یسار بطریق ارسال بے ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقدمه معلوم شد یعنی روایت  
 شفعها بهاتین السجدتین و در روایت مالک بجای شفعن له صلوته که در روایت مسلم مذکور شد همچنین واقع شده شفعها  
 بهاتین السجدتین یعنی شفع میگرداند مصلی آن پنج رکعت را با این دو سجد چنانکه وجش معلوم شد پیشتر بدانکه ظاهر این حدیث  
 در آن است که در صورت شک بنا بر اقل نهد که یقین است و عمل بتجری یعنی غالب ظن بکند و مذہب جمهور آنکه همین است و تریزی  
 میگوید که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز او امام ابو حنیفه گوید که اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت  
 او نشده است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن بر جانب واحد واقع شود همان عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد  
 و سجد سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقر است و در شرع چنانکه در قبله دانند آن دو صحیحین از ابن مسعود آمده که  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شک احدکم فلیتم الصواب و لیتیم علیه و در این حدیث را شنی و شرح نقایه و در شرح جامع الاحوال  
 از حدیث نسائی نیز در تحری صواب آورده و امام محمد و مؤطای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده و گفت که اگر

و همچنین کرده نشود پس نجات از سهو و تنگ متعذر گردد و در عاده در صواب کثرت تنگ و اعتبار هر چه عظیم است انتهی گفت  
بنده ضعیف صانه الله عما شاهد که حاصل مقام این است که درین باب سه حدیث آمده اول اذا شک احدکم فلیستألف او  
کما قال دوم من شک فی صلوته فلیتحر الصواب سوم این حدیث که درین باب مذکور است که حاکم است بر بنامه اذن بر یقین پس  
جمع کرد ابو حنیفه میان این هر سه حدیث بحمل اطلاق بر عرض تنگ و اول و ثانوی بر صورت وقوع تحری بر یک جانب و ثالث  
بر عدم وقوع تحری و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق است در مذہب امام اعظم اکرم رضی الله عنه و الله اعلم و عن عبد الله  
بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الظهر خمساً - روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گزار دنا از ظهر پنج رکعت  
فقیل له پس گفته شد مرآن حضرت را - ازید فی الصلوة - آیا زیاده کرده شد در نماز که چهار رکعت بود پنج حکم شد - فقال باذاک  
پس گفت آنحضرت چیست این پرسیدن شما و بر اے چه می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گزارده ام - قالو صلیت خمساً گفتند  
گزارده پنج رکعت - فسیجد سجدین بعد ما سلم - پس سجد کرد دو سجده بعد از سلام و اذن - و فی روایتی قال - و در روایتی آمده  
که فرمود - انما انا بشر مثکم - نیستیم من مگر آدمی مانند شما - انشی کما تنشون - فراموش میکنم چنانکه فراموش میکنید شما -  
فاذا نسیت فذکونی - پس چون فراموش کنم من یا دهمید مرا - و اذا شک احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب پس چون شک  
کنید یکی از شما در نماز خود پس باید که تحری و طلب کند صواب را بالغالب قلن - فلیتم علیه پس باید که تمام کند بنا بر غالب قلن ثم یسلم  
پس باید که سلام گوید - ثم یسجد سجدین - پس سجد باید که سجد کند دو سجده متفق علیه - درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست مراد  
آن است یعنی اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد و تمام کند و شافعی چون قائل نیستند تحری مراد از تحری صواب مذبال  
دارند و نزد حنفیه در صورت گزاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد از قعده آخره و برخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده  
مادام که سجد نکرده است برای رکعت خامسه و اگر سجد کرد و باطل گردد فرض او و لغو کند خامسه را و اگر کرده است قعده آخره  
و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده مادام که سجد نکرده است برای خامسه و اگر سجد کرد تمام گشت فرض و ضم کند بر  
سادسه و محسن است که سجد کند بر اے سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضم نکرد  
سادسه را و گفتا که سجد بر اے سهو چنانکه مذہب شافعی است و جواب ازین در شرح گفته شده است فتدبر - و عن ابن  
سیرین عن ابی هريرة قال قال رسول الله - ابن سیرین که احتشاهم یرتابعین است احوال وی در موضع دیگر ذکر کرده شده است  
روایت میکند از ابی هریره که گفت نماز گزار و با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی امامت کرد و احدی صلوٰتی العشی یکے ان  
و نماز شب نگاه را که نماز فله باشد یا عصر و عشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند - قال - گفت ابن سیرین - بعد ما بالو هريرة  
ولکن نسیت انما - تحقیق نام برده بود آن نماز را تبعیین و لیکن فراموش کردم من - قال صلی بنا رکعتین پس بگزارد آنحضرت  
با ما دو رکعت - ثم سلم - پس سلام داد یعنی سهو کرد و برخاست برای رکعت سوم - فقام فی خشیة معروضة فی السجدة پس ایستاد  
آنحضرت بسوی چوبه که بر عرض نهاده شده بود و سجد و در بعضی از نسخ مشکوٰۃ لفظ فی السجدة نیست ولیکن در بخاری هست



فانما علیها پس تکبیر و بران چوب - کانه غضبان - باین صفت که گویا آنحضرت خشتگین است - و وضع یدیه الیمنی علی الیسری -  
 و نهاده دست راست خود را بر دست چپ خود - و مشک بین اصابعه - و در یکدیگر داور و انگشتان خود را - و وضع خده الیمن علی  
 ظهر کف الیسری - و نهاده و خساره راست خود را بر پشت کف دست چپ خود - و خرجت سر علی الناس من الیواب مسجی - و بر بدن  
 آمدن بیشتر و زودتر برآمدن کان مردم از درهای مسجد و سر حال فتح سین در اوایل ناس که شانی کنند بفتن و بسکون را نیز آید و بسکون و تنم  
 نیز ضبط کرده اند و اگر وی انگه بعد از گذاردن نماز بر سر گذارد و عاتق نکند و شتاب از هر پیشتر برآید و جامه را که از مفرک جنگ  
 از هر پیشتر برآید و به صبری نمایند نیز میگویند فقالوا - پس گفتند صحابه بشایده این حالت از آن حضرت که بهم برود رکعت تمام  
 داده برآمدت الصلوة - کوتاه شد یا کوتاه کرده شد نماز و قصرت لفتح قاف و ضم صا و در بنم قاف و کسر صا و در و درایت است  
 یعنی باز چهار رکعت بدو رکعت آورد - و فی القوم ابو بکر و عمر و در میان صحابه که حاضر بودند ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما نیز بودند -  
 فها باه ان لیکم - پس ترسیدند و بزرگ داشتند ابو بکر و عمر آنحضرت را از نیکو پند و ار از حقیقت سال و بیعت ترس یا بزرگی داشتن  
 چنانکه از باد شاه هیبت می باشد و از زود خوت - و فی القوم رجل فی یدیه طول - و در میان صحابه مردی بود که در بر و دوست وی در رک  
 بود و ازین جهت - يقال لم یفته میشد او را - و الیدین - خداوند دوست و بعضی گویند که از آنجست و الیدین میگفتند که بهر دوست  
 کاری که و بعضی گویند از آنجست که دو پسر داشت و مضمون حدیث صحیح است که وجه تسمیه بدان دراز بودن و شتابناکی نام بود  
 عمیر بن عبد عمر و کنیت او ابو محمد و بعضی گویند نامش خرباق بود و کسر خا - معجده و بعضی گویند که خرباق نام مردی دیگر است که او را  
 و الشمالین گویند بعضی گویند خرباق غیر و الیدین و و الشمالین است و قبل غیر ذلک و انهدا علم قال - گفت این مرد که و الیدین است  
 یا رسول الله السیت - آیا فراموش کردی و سهوش ترا - ام قصرت الصلوة - یا کوتاه شد یا کوتاه کرده شد نماز فقال لهم انکم تقصرون  
 پس گفت آن حضرت نه فراموش کرده ام و نه کوتاه شد و نه کوتاه کرده شد نماز فقال انما یقول و الیدین - پس گفتند و بر سر  
 آن حضرت از صحابه آیا واقع این چنین است که میگوید و الیدین - فقالوا نعم - پس گفتند آری بجهنم است که و الیدین است که میگوید -  
 تقدم و صلی ماترک - پس پیش رفت آن حضرت و بگزارد آن دو رکعت را که مانده بود و دیگر آورده - ثم سلم - پسر سلام داد -  
 ثم کبر بستر تکبیر بر آورد و سجد مثل سجده و اطول - و سجده کرد مانند سجده خود که در نماز کرده بود و در از ترازان بجهت اعتذار  
 از وقوع تقصیر و مشایده عظمت حق و نفاذ حکم و تقدیر و سبجانه - ثم رفع رأسه و کبر بستر برداشت - ثم راسه و کبر بستر برداشت  
 گفت - ثم کبر سجد مثل سجده ادا طول - بستر تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجده و معا و یا در از ترازان - ثم رفع رأسه و کبر بستر برداشت  
 بر خود را و تکبیر گفت حاصل که دو سجده کرد چنانکه در سهوش شروع است - فرما سألوه - پس بعد از روایت کردن ابن عمر بن  
 حدیث بخوسه که مذکور شد بسا که پرسیدند ابن عمر بن را بطریق استفهام گفتند - ثم سلم - یعنی آیا گفت ابو هریره  
 ثم سلم یعنی سجدتین سهوش یا از سلام کرد یا پیش از سلام - فقول - پس میاغت ابن عمر بن و جواب سوال ایشان بخت آن  
 عمران بن حصین قال ثم سلم - آنگاه مانده شده و خبر داده شده ام که عمران بن حصین در حدیث خود گفته است ثم سلم



تقام الناس معه - پس ایستادند مردم با حضرت - حتی اذا قضی الصلوة وانظر الناس تسليمة - تا آنکه چون تمام نماز را خوشیم داشتند مردم که سلام گوید - کبر و دهو جالس - تکبیر گفت و حال آنکه در نشسته است - فسی سجدةین قبل ان یسلم پس سجده کرد و سجده پیش از آنکه سلام گوید - ثم سلم - پس سلام داد و از نماز - متفق علیه

**الفصل الثانی عن عمران بن حصین** ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم سبعا - روایت است از عمران بن حصین که صحابی مشهور است و احوال و در مواضع نوشته شده که آن حضرت نماز کرد و با صحابه پس سبوحه و فسی سجدةین - پس سجده کرد و سجده براسه سو - ثم تشهد ثم سلم - پس تشهد خواند پس سلام داد و درین حدیث تعیین می شود که سبوحه و ذکر تشهد کرد و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث موافق مذہب است و مذہب امام احمد نیز همین است بعضی از کاتبان نیز هم برین اند و اختلاف است که صلوة و دعا که در تشهد آمده است در تشهد که پیش از سجده است بخواند یا در آنکه بعد از است اختیار کنی که از خفیه است بر ثانی است و در هدایه گفته صحیح همین است و در بعضی از شرح هدایه گفته که صواب آن است که در اول بخواند و طحاوی گفته که در هر دو بخواند شیخ ابن الہمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی قاضی خان رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب - از جهت تفرد راوی و در زیادہ تشهد یا مخالفت روایت دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته است که این حدیث صحیح است بشرط ثبوت و بیعتی و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کرده آن را و عن المغيرة بن شعبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الامام فی الركعتین - چون ایستاد امام در دو رکعت و قعدہ نکرد - فان ذکر قبل ان یستوی قائما فلیجلس - پس اگر یاد آورد که قعدہ کرده است پیش از برآوردن و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشهد بخواند ظاهر حدیث آن است که سجده سهو نکند و در هدایه گفته است که بعضی گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آن است که نکند - وان استوی قائما - و اگر تمام ایستاد - فلا یجلس و لیس سجدةین پس باید که نه نشیند و سجده کند و سجده سهو - رواه ابو داود و ابن ماجه - و این حدیث دلالت دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذہب ما این است که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند اگر بقیام اقرب باشد برگردد و نه نشیند و اختلاف کرده اند و تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب است و اگر نه بقعود اقرب است و بعض گفته اند اگر سرین یا وزانو یا برداشت به قیام اقرب است و اگر نه به قعود بعض گفته اند معتبر برداشتن زانو یا است شیخ ابن الہمام گفت اعتبار اقربیت روایت است از ابی یوسف که اختیار کرده اند آن را مشایخ بخارا اما ظاهر مذہب نزد عدم است و قیام عودست و هو الاصح

**الفصل الثالث - عن عمران بن حصین** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی العصر و سلم فی ثلث رکعات - آن حضرت گزارد نماز دیگر را و سلام داد و در سه رکعت - ثم دخل منزله - پس در آمد منزل خود را - تقام الیه یقول یقال له الخ یا ق - پس ایستاد و رفت بسوی آن حضرت مردی که گفته می شود او را خریاق - و کان فی یدیه طول

و بود در هر دو دست و درازی تحقیق آن است که این مرد بهمان ذوالیبدین است که سابقاً ذکر اورفت کذا فی شرح اشخه -  
 فقال - پس گفت - یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - پس یاد او آن مرد و آن حضرت را کار آن حضرت را که کرد یعنی سلام  
 دادن در سه رکعت - فخرج غضبان کجور و آره - پس بیرون آمد آن حضرت خشمگین در حالی که می کشید و اسے مبارک  
 خود را هیچ معلوم نمی شود که سبب سهو چه بود و باعث این خشم و اضطراب چه و اللہ اعلم باسره - حتی انتهى الی الناس فقال -  
 تا آنکه رسید آن حضرت بسوے مردم که حاضر بودند پس فرمود - اصدق بذل - آیا راست میگوید این مرد - قالوا نعم گفتند  
 آری راست میگوید - فصلی رکعت - پس بگزارد آن حضرت یک رکعت را که مانده بود از نماز و سهو کرده بود - ثم سلم بیست  
 سلام داد - ثم سجد سجدتین - بیست سجده کرد و سجده بر اسے سهو ثم سلم بیست سلام داد و از نماز برآمد - رواه مسلم - پوشیده نماند  
 که مخالف است میان این حدیث عمران بن حصین و حدیث ابی ہریرہ کہ گذشت از دو وجہ است یکی آنکه اینجا سلام پروردگرت  
 بود و اینجا بر سه و آنجا گفت اعتماد کرد و بر خشیہ کہ در مسجد بود و اینجا میگوید در آمد در منزل و در وجہ ثانی خود ممکن است کہ  
 هر دو امر باشد البہرہ یکے را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگرے اما مخالف است در وجہ اولے صورت اجتماع ندارد و از این  
 جهت حکم کرده اند کہ واقع متعدد است و در هر دو واقع متکلم ذوالیبدین باشد و اللہ اعلم - وعن عبد الرحمن بن  
 عوف قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - شنیدم آن حضرت را می گفت - من صلی صلوۃ لیشک فی تحقیقنا  
 کسی کہ بگزارد نماز اسے را کہ شک میکند در نقصان چنانکہ شک کرد در رباعی کہ سه گزارده یا چارہ فلیصل حتی یشک  
 فی الزیادۃ - پس باید کہ بگزارد تا آنکہ شک کند در زیادت یعنی نبا کند بر اقل چنانکہ در صورت مذکور سه رکعت قرار دہیں  
 رکعت دیگر بگزارد تا شک افتد کہ چار رکعت شد یا پنج با احتمال آنکہ شاید در نفس الامر چار رکعت باشد و این کویت پنجم باشد  
 این معنی دارد کہ فرمود بگزارد تا شک کند در زیادت - رواه احمد - بدانکہ سہو از آنحضرت در چند موضع واقع شد و اول آن  
 اولے چنانکہ در حدیث عبداللہ بن بکینہ وارد شدہ دوم از دو رکعت اخیر چنانکہ در حدیث ذوالیبدین واقع شدہ سوم از یک رکعت  
 اخیر چنانکہ در حدیث خریاق آمدہ چارم در زیادت خامسہ چنانکہ در حدیث عبداللہ بن مسعود بن محمدان بران قیاس کردند  
 و گفتند کہ ہر کرا فراموش کند واجب را از واجبات نماز سجده سوہر و سے واجب گردد و اصحاب ظوہ ہر جم برین موضع  
 کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این موضع سجده نکنند دیگر بدانکہ از احادیث کہ وارد شدہ و  
 درین باب معلوم شد کہ آن حضرت در بعض مواضع سجده سوہ پیش از سلام کردہ و در بعض بعد از سلام وظاہر آنست کہ فعل  
 آن حضرت گاہے چنان بود و گاہے چنین و ہر دو جائز باشد ولیکن مذاہب کہ متفرق افتاد امام شافعی و ہمہ جاقبل اسلام  
 گوید و احادیث را کہ وارد شدہ اند و در سے ترجیح نماید بلکہ دعوی کنند کہ احادیث واردہ در سجده بعد از سلام منسوخ اند  
 و گوید آخر فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن بود کہ قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشد و اللہ اعلم و امام عظیم  
 در ہمہ جا بعد از سلام کند از جهت کثرت احادیث واردہ در سے و قوت آنها و در کتب ستہ از عبداللہ بن مسعود آمدہ است

کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ کرے بعد از سلام اگرچہ از عبدالمعین مجتہد قبل از سلام نیز آمده کہ اذکار الشیخ ابن الہمام  
و شیخ ابو داؤد و ابن ماجہ و احمد و عبد الرزاق از ثوبان آورده اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت لکل سہو سجدتان  
بعد یا سلم و چون فعل و قول متعارض آمده تمسک بقول کردیم و قول اقوی است از فعل نیز و امام ابو حنیفہ چنانکہ در اصول  
فقہ ثابت شدہ و شنی گفتہ کہ این قول جمیع از صحابہ است کہ سجدین ابی وقاص و عبد المعین بن مسعود و عمار بن یاسر بن عباس  
و ابن الزبیر از ایشان رضی اللہ عنہم جمعین و امام مالک گوید ہر جا کہ سہوہ نقصان است سجدہ قبل از سلام کند و ہر جا کہ  
بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع گردد ہر دو سہو سجدہ کنند و در اقبل از سلام و مزی و ابو ثور از ائمہ شافعیہ ہم  
برین قول اند و ابن عبد البر گفتہ کہ قول مالک موافق نظر عقل است زیرا کہ در صورت نقص جبر نقصان است پس باینکہ  
داخل اصل صلوٰۃ باشد و زیادت ترغیم شیطان است و درین سخن نظر است و مذہب امام احمد آن است کہ در ہر موضع  
کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قبل از سلام کردہ قبل از سلام باید کرد و در ہر موضع کہ بعد از سلام کردہ بعد از سلام باید کرد  
و گفتہ اند کہ این قول اقوی و اقرب بصواب است و نقل کردہ شدہ است از احمد کہ گفت اگر نمی بود درین باب چیزی  
مروی از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حکم می کردیم کہ سجدہ قبل از سلام باید کرد و باید دانست کہ اختلاف مذکور در سجدہ کہ بعد  
از سلام باید یا قبل از سلام در افضلیت و ادویت است و در اصل جواز اختلاف نہ صرح بہ فی کتب الائمۃ الاربعہ و اما  
بودن سلام یک یا دو اول قول محمد بن یحییٰ و مختار فخر الاسلام و گفتہ است کہ مقابل روئے و ہر دو قبل بجانب یمن و در ہر ایہ  
گفتہ کہ اصح آن است کہ دو سلام دہد و اختیار شمس الائمۃ این است بعد از آن اختلاف است در تشہد بعد از سجدہ و سہو و آن  
مذکور است در بعض احادیث و مذہب ما این است چنانکہ گذشت

### باب سجود القرآن

اختلاف کردہ اند در سجدہ تلاوت ائمہ ما بر آنند کہ واجب است و امام مالک و شافعی و احمد بر آنند کہ سنت است و فعل آن  
افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث سنت  
کہ در زم ترک آن واقع شدہ و تاکید و مبالغہ کہ در اداسے آن در روایانہ و گویند کہ سجدہ خبر و صلوٰۃ است کہ بحجت تحقیق  
و اقتصار بر آن کردہ شدہ پس فرض باشد چنانکہ قیام در نماز جنازہ و لیکن چون دلائل آن قطعی نبود و وجوب فاعل شایع  
نہ فرضیت و تمسک ائمہ دیگر حدیث زید بن ثابت است کہ گفت خواندم سورۃ و النجم را در حضرت رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم سجدہ نکرد و جوابش آن است کہ وجوب سجدہ تلاوت علی الفور نیست شاید کہ در وقت دیگر کردہ باشد و نیز تواند  
کہ قرات در وقت کردہ واقع شدہ باشد یا سجدہ نکرد و حجت بیان جواز تاخیر یا مخصوص سجدہ و النجم باشد کہ در روئے  
اختلاف است و امام علم و ظہارت شرط است در سجدہ تلاوت و از بیچس خلافت و زان منقول شدہ الا در روایتی  
از ابن عمر آمده کہ در سجدہ رضی اللہ عنہ بی وضو نیز میکرد و بیچس یکے از علما و درین حکم براہ موافقت دی زلفۃ الاشعی نیز مذکور

که گاهی شعبی در راه میرفت و اشارت می کرد بغیر جهت قبله بی وضو میگذاشت کذا قال الشیخ و بعضی از سلف  
برین هم گفته اند که سجده تلاوت بر شمع است نه بر سماع اگر اتفاقاً بی قصد آیت سجده بگوش رسیده سجده واجب نگردد  
و بعضی گویند که اگر قاری سجده نکرد بر سماع نیز واجب نکرد و گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسماع و این را از امام مالک نیز  
روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیر است که قاری قصد قرائت کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان  
می خوانند و نه سب و مذهب را می برانند که واجب است بر قاری در سماع مطلقاً بشرط مصلو و غیر المختار

الفصل الاول عن ابن عباس قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم بالنجم - سجدة كروان حضرت مسطوره مجتم  
که در آخرت سجده دارد و سجده المسلمون و المشركون - و سجده کردند همراه آن حضرت مسلمانان و کافران - و الحق بالاش  
و ضیاء و آدمیان مراد همین جن و انس که در زمین مجلس حاضر بوده باشند بطریق تکریر و تاکید یا هر کبر روی زمین از آدمیان  
و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شده - رواه البخاری - گفته اند سجده آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
بجست امتثال امر الهی قیامی بود و سجود شکر گزاری و نعم عظیمه و سبحة که معدود اند در اول سوره و سجده مسلمانان  
بجست متابعت آن حضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجده مشرکان بجست سماع اسمهای الهه شان بود از لایست  
و عزت و منات یا از جهت ظهور سطوت و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریا که توحید الهی عزوجل  
چنانکه تاب و طاقیت اختیار باطل شد و از توحید و انکار و استکبار و تحو و مضحکی گشت مگر از آن کسی که اشقی و اطلی قوم بود  
که گفته از خاک برگرفت و برجهت زشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکه در فصل ثالث بیاید و در این جا قصه است  
از وضع زنا و قد و فقریات ایشان خذلیم الله که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که موع اند بکر غریب و اعاجیب آورده اند  
و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و ابطال آن نموده اند و آن این است که آنحضرت در نزد کاسمائی لات عربی و شای  
ملح ایشان کرد و گفت شجر ملک الفرائین العلی و ان شفاعت من لترجی یا یسوس بر زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفت  
یا شیطان با و از بلند مشابیه صوت شریف آن را از پیش خود خوانده مشرکان را شنو اند و سجده مشرکان ازین جهت بود که گفتند  
اکنون محمد مدح الله ما کرد و ما را با و سزائی نماند ما میدانیم که خالق محیی ممیت علیم قدیم زواق یکست اینها شفاعت  
مانند و محمد خود اثبات شفاعت برائے ایشان کرد و این قصه عقلاً و نقلاً بوجه باطل و موضوع مست و کلام دردی بسیار  
پایزه از آن در شرح بیان کرده ایم و الله یقول الحق و هو یدعی السبیل - و عن ابی هریرة قال سجد نافع الهی گفت ابو هریره  
سجده کرویم یا پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی اذا السمار انشقت و اقرب اسم ربک پس ثابت شد که درین دو سوره سجده است  
و مرد و گشت قول کسی که گفت در فضل سجده نیست و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آمد بدین در و س سجده  
نکرده چنانکه در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما بیاید - رواه مسلم و عن ابن عمر قال کان رسول الله  
بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم یقرأ سجده و یخمن عنده - میخواند آیت سجده را و حال آنکه ما نزد و سجده بودیم - فیسجد و یسجد معهما پس



سجده میگردان آن حضرت و سجده میگردیم یا با او سجده میفرماید - پس انبوسه میگردیم یا - حتی بایجاد احد بنا بجهت موصفا السجده علیه - تا آنکه نمی یافت یک از بابیشانی خود را جای که سجده کند بر آن - متفق علیه - پوشیده ماند که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و از جمیع بظاہر علامت و وجوب سجده است و اگر واجب نبود پس این همه از وجام براسه چه کردند و الله اعلم و عن زید بن ثابت قال قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها - گفت زید بن ثابت خواندم من را آن حضرت سوره النجم را بر سجده نکرد و پس و این بعد از تحویل بدین بود این همان حدیث است که قائلان بحدوم و وجوب سجده تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب آن معلوم شد و واجب باشد آوردن آن متفق علیه - و عن ابن عباس قال سجده من لم یسجد من غلام السجود - ابن عباس گفت که سجده سوره من نیست از سجده آن که امر کرده شد بدان و عنایت در اصل قصد قلب بر شئ فی الصراح عزیم با نفع و انفع و عزیمت آهنگ کردن دل نهادن بر چیزی پس از آن استعمال کرده شد در امر واجب متعمد و اصطلاح فقها حکم ثابت باقیست و قد رايت النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها - و تحقیق دیدم آن حضرت را که سجده میگردان گفته اند که سجده کردن آن حضرت در آن بجهت موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبه بود و در حدیث نیز آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد برادر من داود و بجهت قبول توبه بود و یا نیز سجده میکنیم شکرگزاری آن - و فی روایتی قال مجاهد قلت لابن عباس السجده فی ص - مجاهد که از تابعین است و از فقهای مکه و قرار اوست و از اعلام علماء و مشاهیر ایشان است و سی بار قرآن بر این محاسن عرض کرده بود و یا سه مرتبه اربع و یا نه گفت گفت من ابن عباس را با سجده کنم در سوره ص - فقرأ یس خ اند این محاسن این آیت را - و من ذریته داود و سلیمان حتی الی - تا آنکه آمد در سید باینجا که فرموده است حق تعالی و امر کرده است حبیب خود صلی الله علیه وسلم پس بعد از آن که بنشیند بر آن که ذکر شود مذاق آن و پیروی کن - فقال یس گفت ابن عباس بنیکم پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم من امران یقتد بهم - از جمله آن کسانی است که امر کرده شده اند که اقتدا کنند بایشان پس من را و از تری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آن حضرت بموافقت و سجده کرد و ما را نیز باید کرد رواه البخاری - اگر کوئی نسبت اقتدا و تبعیت بآن حضرت صلی الله علیه وسلم چگونگی باشد و حال آنکه دس مقتدی و تبعوع و افضل و اکمل از همه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر و باخروج و عنصری اوست از انبیاء علیهم السلام چنانکه در تابع ملت برانیم گفته اند بلکه همین را دلیل فضیلت و اکمیت و صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون دس تابع و عامل بهدی همه آنها باشد لاجرم جامع و شامل کمالات همه بود و افضل و اکمل همه گرد و بیت خوبی و نیاز و کرشمه حرکات و سکات و آنچه خوبان همه از آن توتهما واری و علیه افضل الصلوات و التسلیات و اتها و اکملها و این حدیث تمسک شایع است در عدم وجوب سجده بر آن و آن نزد ما و نزد مالک و نزد احمد و در واسطه واجب است چنانچه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرده سبب سجده داود را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود را که از جهت شکر قبول توبه داود و موافقت و سجده بود و سخن ما مبتالعت آن حضرت و اقتدا بانبیا که ما برست آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدان

و در حقیقت همه عبادت از قرآن است و اوجبات بجهت شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب وی از آن قبیل نیست که استلزام بطریق تعبد بدان امر کرده شده باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور و الله اعلم و امام احمد از ابو بکر بن عبد الله بن فرنی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص می نویسم و چون بابت سجده رسیدم دو ات و قلم در هر چه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم عرض کردم بعد از آن سجده می کرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر بمواظبت بر آن مثل سایر سجدهات شد و استقرار یافت بر آن اگر چه در ادللی نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم ولایت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود که از آنجمله است

**الفصل الثانی عن عمرو بن العاص قال اقرأه - و در بعض نسخ اقرانی - رسول الله -** گفت خوانانید و خوانانید مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم خمس عشره سجده فی القرآن - پانزده آیت سجده در قرآن - منها ثلث فی الفصل - از آنجمله سجده در مفصل که از سوره حجرات تا آخر قرآن و بیان مفصل و اختلاف در مبدای آن در کتاب الصلوة گذشت و سه سجده در مفصل یکے در آخر سوره و النجم دوم و در او السمارا نشقت سوم در سوره اقرأه - و فی سوره الحج سجدتین - و خوانانید در سوره حج دو سجده یکے در آیه الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض الایه و دوم در بابها الذین آمنوا و رکعوا و اسجدوا - رواه ابو داود و ابن ماجه - بدانکه ائمه همه اتفاق دارند که مجموع سجدهات قرآنی چهارده است الا نزد امام مالک در روایتے و در قول قدیم از شافعی و مفصل سجده نیست و امام ابو حنیفه قائل است بسجده ص و قائل نیست بسجده دوم حج و میگوید در بیان سجده نماز است بقرینه ذکر رکعوا و امام شافعی و امام احمد بر عکس و در روایتے از امام احمد پانزده است با شبات سجده ص و دوم حج چنانکه این حدیث مثبت آن است و گفته اند که حدیث عمرو بن عاص ضعیف است و صلاحیت احتجاج ندارد و بعضی از رواة آن مجید اند و عن عقبه بن عامر قال قلت - گفت عقبه بن عامر نعم بطریق استفهام - یا رسول الله فضلت سوره الحج بان فیها سجدتین - فضیلت داده شده سوره حج باینکه در دسے دو سجده اند - قال نعم - گفت آن حضرت آری - و من لم یسجد بها فلا یقرأها - و هر که سجده نکرد و هر دو سجده را پس گوید یا خواند هر دو آیت را خواندنی کامل معتبر - رواه ابو داود و الترمذی و این حدیث نیز ضعیف است چنانکه گفت - و قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی - و گفت ترمذی این حدیث نیست که استناد و س قوی زیرا که یکے از راویان و ابن حمیه است و دسے ضعیف است اگر چه از ائمه حدیث است ولیکن در آخر عمر خلط و خلطه بحفظ دسے راه یافت که موجب عدم اعتماد بر حدیث دسے گشت - و فی المصابیح فلا یقرأها کما فی شرح السنه - و واقع شده است در مصابیح بجایے فلا یقرأها بصنیر تشبیه که راجع بآیتین سجده است فلا یقرأها بوجدهت ضمیر که عاید سوره است و در شرح السنه نیز همچنین است و در اینجا بنا بالغه بیشتر است که دلالت میکند بر آنکه هر که هر دو سجده نکرد گویند تمام سوره خواند و هر که سجده مغفوت ثواب قرأت تمام سوره است و عن ابن عمر ان النبی - در روایت است از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه و سلم سجده فی صلوٰۃ الظهر سجده کرد و در اثنا سه رکعت نماز پیشین سجده تلاوت - ثم قام فركع - بستر باستاد از سجده پس

رکوع کرو۔ قرآن نہ قرآن تنزیل السجۃ۔ پس دانستند و اعتقاد کردند صحابہ کہ آن حضرت خواند سورہ آل عمران ذیل کتاب را کہ در رکوع  
 آیت سجدہ است و این اعتقاد نہ از مجر و سجدہ کردن و ایستادن و برکوع رفتن حاصل شد بلکہ آیت از سورہ شنیدند کہ بدان  
 دانستند کہ این سورہ خواند و آن حضرت گاہے آیت از سورہ می شنو انید تا بدانند کہ فلان سورہ خواند یا بے اختیار از جہت  
 غایت شوق و حضور جہر ظاہری شد چنانکہ در باب القراءت گذشت۔ رواہ ابوداؤد۔ و ظاہر این حدیث دلالت دارد  
 کہ بعد از سجدہ کردن و برخاستن باقی سورہ را ناخواندہ برکوع رفت و این جائزست و نیز جائز است کہ باقی سورہ بخواند بعد از آن  
 برکوع برود غایت آنکہ بر تقدیر اول قراءت بعض سورہ لازم می آید و آن فی الجملہ جائزست و از اینجا لازم نمی آید قیام رکوع مقام  
 سجود قراءت جائز نباشد چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است زیرا کہ آن نزد دوسے واجب نیست اگر بکند دوست فافهم وعنه انه قال  
 کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ علینا القرآن۔ گفت ابن عمر بود آن حضرت بخواند بر اتران را۔ فاذا امر بالسجۃ کہ سجدہ  
 و سجد نامہ پس چون میگذاشت بآیت سجدہ تکبیر میگفت و سجدہ میکرد و سجدہ میکردیم با دوسے پس معلوم شد کہ سجدہ بر رکوع  
 و سامع ہر دو میباشد۔ رواہ ابوداؤد۔ وعنه انه قال ان رسول اللہ۔ دہم از ابن عمرست کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم  
 قرأ عام الفصح سجدۃ۔ خواند در سال فتح آیت سجدہ را فی سجدۃ الناس کاہم پس سجدہ کردند مردم ہمہ۔ منہم الراكب و المساجد علی الارض  
 بعضی از سجدہ کنندگان سوار بودند و بعضی سجدہ کنندگان بر زمین۔ حتی ان الراكب لیسجد علی یدہ۔ تا آنکہ سوار تحقیق سجدہ می کرد  
 بردست خود و شاید کہ بعضی از سواران فرود آمدہ بر زمین نیز سجدہ کردہ باشند و لفظ حدیث نص نیست در آنکہ سواران ہمہ  
 سوارہ بردست سجدہ میکردند فافهم۔ رواہ ابوداؤد۔ و این واقعہ جز آن واقعہ است کہ آن حضرت سورہ و انجم خواند و مسلمانان  
 و کافران ہمہ با دوسے سجدہ کردند چنانکہ گذشت زیرا کہ آنجا در میان مشرکان یکے بود کہ کف از خاک و سنگریزہ گرفت و چوبہ  
 خود زد و گفت بس است مرا این قدر و در عام فتح مشرکان موجود نبودند آن قصہ در مکہ است پیش از فتح مدینہ۔ وعن  
 ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لم یسجد فی شئ من المفصل منذ تحول الی المدینہ۔ روایت است از ابن عباس  
 کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ نکرد در چیزے از مفصل ازان باز کہ انتقال کرد بدینہ اگرچہ پیش ازان بکبہ سجدہ کردہ بود  
 و تمامہ آدمیان از مسلمانان و کافران و انس با دوسے سجدہ کردند۔ رواہ ابوداؤد۔ و این حدیث مخالف حدیث ابی ہریرہ است  
 کہ گفت سجدہ کرویم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و از آن سمار نشقت و اقرأ باسم ربک و السلام الی ہریرہ بعد از تحول بدینہ است  
 در سال ہفتم از ہجرت و گفته اند کہ حدیث ابی ہریرہ اصح و ارجح است و بسیارے صحابہ روایت کردہ اند سجدہ را در مفصل مشقت  
 مقدم است بر نانی۔ وعن عائشہ رۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی سجود القرآن باللیل۔ گفت  
 عائشہ بود آن حضرت کہ میگفت و میخواند در سجدہ تلاوت در شب این دعا را۔ سجود حبی للذی خلقہ و شق سمعہ و بصرہ۔  
 سجدہ کردی من با ذات من مگر کسی را کہ پدر او را و تنگ داشت شنوائی و او را بینائی و را یعنی گوش و چشم را کہ شکایت باند تو نتوان  
 و بصر را بجا نماندہ۔ بجز کہ تو نتوانی سجدہ کرد بقدرت و توانائی و تو نیت و تو نیت بلیل اتفاق است کہ عائشہ این دعا را

از آنحضرت در شب شنیده و گفتن این قول از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مطلق سجدہ تلاوت بے تفسیر و تشبہ یا روزی که آمده و خواندن این دعا نیز مروی است رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولاً و ظاهر مذہب حنفیہ آن است کہ تسبیح مسنون در سجدہ صلوٰۃ کفایت میکند در سجدہ تلاوت چه سجدہ صلوٰۃ افضل است و چون در اینجا کفایت کند درین جا بطریق اولیٰ کند و با وجود آن شک نیست کہ انچه صحیح شدہ است روایت آن از ادعیمہ خصوص در سجدہ تلاوت خواندن آن در دوسہ اولیٰ و النسب خواہد بود۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی

و النسائی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عباس قال جاہل لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال گفت ابن عباس آمد دوسہ بحضرت رسالت پناہ پس گفت۔ یا رسول اللہ انا تثنی اللیلۃ وانا نام کانی صلی خلف شجرۃ۔ دیدم من خود را متشبہ و حال آنکہ من در خوابم گویا ناز میکنم در پس درختی۔ تسبیح است۔ پس سجدہ کردم یعنی سجدہ تلاوت۔ تسبیح شجرۃ بسجودی۔ پس سجدہ کرد آن درخت وقت سجدہ کردن من یا بجهت سجدہ کردن من سمعہا تقول۔ پس شنیدم آن درخت را کہ میخواند در سجدہ این دعا را۔ اللهم اکتب لی بہاء عندک اجزا۔ خداوند انبویس برائے من باین سجدہ پاداش را۔ وضع غنی بہا و زرا۔ و بہنہ از من بسبب دے گرانی بزرہ را۔ و اجعلہالی عندک ذخرا۔ و بگردان این سجدہ را برابرے من نزد خود ذخیرہ

و تقبلہا منی کما تقبلتہا من عبدک داؤد۔ و پذیر آن را از من چنانکہ پذیرفتہ سجدہ را از بندہ خود کہ داؤد است علیہ السلام قال ابن عباس نقرا النبی صلی اللہ علیہ وسلم سجدۃ۔ گفت ابن عباس پس خواند آن حضرت بعد از شنیدن خبرین خواب از آن مرد آیت سجدہ را در ہمین مجلس بقصد خواندن این دعا یا قتی دیگر کہ خواندن آیت سجدہ اتفاق افتاد۔ ثم سجد۔ پستہ سجدہ کرد و صفحه

وہو یقول مثل ما خبرہ الرجل عن قول الشجرۃ۔ پس شنیدم آن حضرت را و حال آنکہ دے میگوید مانند انچه خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت و دعاے او۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ الا انہ لم یذکر۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابن ماجہ مگر نگذاشت کہ ذکر کرد این لفظ را۔ و تقبلہا منی کما تقبلتہا من عبدک داؤد۔ معلوم نمی شود کہ آن مرد سورہ ص خواندہ یا سورہ بقرہ و دیگر ظاہر از روایت ذکر این لفظ چنان در ذہن می افتد کہ سورہ ص خواندہ باشد و از عدم ذکر آن اطلاق و مانا کہ بنی روایتین این مرد احتمال است اما از قرات آن حضرت کہ در روایت اولیٰ مطلق آورده قرات آیتہ از آیات سجدہ است مطلقاً و اللہ اعلم۔ و قال

الترمذی ہذا حدیث غریب۔ و ترمذی گفته است کہ این حدیث برہم دو روایت غریب است

الفصل الثالث۔ عن ابن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرأ النجم سجد فیہا و سجد من کان معہ۔ روایت است از عبد اللہ ابن مسعود کہ آن حضرت خواند سورہ النجم را پس سجدہ کرد و سجدہ کرد کسی کہ بود باوے غیر ان شیخا من قریش اخذ کفاس حصی او تراب ز فعدلی چہتہ و قال بکفینی ہذا۔ جز آنکہ بر دے از قریش گفت کہنے از سنگریزہ یا از خاک پس برداشت آن را بسوی پیشانی خود و گفت پس است مرا بہین مقدار از سجدہ تکیہ کرد و ترمذی و زری و باوجود آنکہ ہمہ شمرکان کہ با او بودند سجدہ کردند۔ قال عبد اللہ فلقد رأیتہ بعد قتل کافرا۔ گفت ابن مسعود پس تحقیق دیدم آن بزرگوار

را بعد ازین واقعہ کہ گشتہ شد در حالت کفر گفتمہ اند کہ آن مقتول اسمی بن خلف بود فتح لام گشتہ شد روز بدو دستے بر او رو  
ای بن خلف را بدو کہ گشت اورا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بدست شریف خود و زراحد و بعض گفتمہ اند کہ عقبہ بن ربیعہ بود بعض  
گفتمہ اند ولید بن مغیرہ و بعض گفتمہ سعید بن العاص و قول اول اصح است و ازین جا معلوم شد کہ این قضیہ پیش از قضیہ  
فتح مکہ است از جهت عدم وجود این کافر و ہنگام فتح متفق علیہ و زاد البخاری فی روایتہ و ہوا سمیہ بن خلف - این حدیث  
متفق علیہ است و زیادہ کردہ است بخاری در روایتی کہ آن پیر کہ سجدہ نکرد و کئے از حصہ یا تراب برداشت و بچندہ خورد  
اسمی بن خلف بود پس معلوم شد کہ معتمد و مختار بہین است چنانکہ گفتمہ - و عن ابن عباس قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
سجد فی ص - و روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت سجدہ کرد و در سورہ ص - و قال سجدہ با دو کو توبہ - و گفت آنحضرت کرد  
سجدہ سورہ ص را دو و سیصد و بیست و در قضیہ کہ در سورہ ص از دوسے مذکور است از افتنان پروردگار تعالیٰ را و از بچست توبہ  
و استغفار از تقصیر کہ از دوسے واقع شدہ بود - و سجدہ ہا شکوہ - و میکنیم با آن سجدہ را از جهت شکرگزاری قبول توبہ و او و زرا کہ  
انبیاء صلوات اللہ و سلامہ علیہم حکم شخص واحد دارند و فاضلہ نعمت از حق تعالیٰ بر یکے افاضہ بر ہمہ است و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
حکم پدر شفیق و در نسبت با ایشان پس حاصل می گردد و مراد از تذکر نعمت بر ایشان اجل فرج و اعظم سرور و روائی استانی

### باب اوقات النبی

باب در بیان اوقاتے کہ نمی کرده شدہ است از نماز گزاردن در این شامل است اوقات ثلثہ را کہ حرام است  
نماز در آن کہ وقت طلوع و غروب و استوا است را کہ در وقت دیگر کرده است در آن کہ ما بعد فجر و عصر است و در شب بانی  
شامل فرض و نفل ہر دو است پس در آن سہ وقت جائز نیست نماز نہ اواردہ قضاء بکمر عصر لمیہ و نہ نماز جنازہ و نہ سجدہ  
تلاوت و در نماز جنازہ و سقے کہ حاضر گردد درین اوقات و در سجۃ تلاوت چون خواندہ شود درین با قوسے ہست  
و جائز است در وقت دیگر و شروع و نفل جائز است و لیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر نکردہ و اگر تمام کند از عہدہ  
برمی آید و قطع افضل است کذا فی شرح ابن النہام عن المبسوط و نزد شافعی و احمد جائز است قضا از جهت قول آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم فلیصلہا اذا ذکر یا و صلوة الجنائزہ چون حاضر گردد و تحنہ المسجد اگر اتفاق افتد دخول مسجد و لیکن  
اگر قصد تحنہ درین اوقات و آید تا خیر کند قضا را تا درین اوقات بگذارد و جائز نبود زیرا کہ این داخل تحری این اوقات  
و این حکم حدیث ممنوع است چنانکہ برایدہ ہمچنین جائز است صلوة کسوف از جهت خوف فوات یا بخلا و رعیتین بعد از وضو  
و رعیتین احرام طواف و سجود تلاوت چون خواندہ شود درین اوقات و نیز کراہت نماز و شامل است تمامہ از منہ و اکثہ  
را نزد شافعی و بہر کہ موافق اوست در روز جمعہ وقت استوا جائز است و در مکہ معظمہ نیز جائز است در ہمہ اوقات و نزد امام  
احمد جائز است رعیتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از دوسے در روایت است و امام مالک  
گفت در بنیامن من اہل فضل را کہ اگر آنگہ اجتناب و کوشش میکردند و میکردند نماز و در نصف النہار و مذہب حنفیہ حوط است

زیراکہ چون ہج و محرم جمع گردد ترجیح و محرم راست و امداء علم

**الفصل الاول** - عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخیر علی حکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها۔ باید کہ طلب کنند و قصد نہ نمایند یکے از شما پس بگذارد نماز و نماز و بر آمدن آفتاب و باید کہ نماز و نماز و فرونشستن آفتاب و تحرری در اصل بمعنی طلب احرمی و اخری بمعنی لائق تر و سزاوار تر بود و مراد اینجا مطلقاً بمعنی طلب و قصد است بمعنی اصلی نیز معتبر و منظور است چه هر کہ قصد و قوتی میکند برائے نماز آن را سزاوار تر و لائق تر بنزدائے میکند و از اینجا گفت امام شافعی کہ تحت مسجد و قضاے نماز بقصد درین اوقات جائز نبود و اگر اتفاقاً بود جائز است و تا سیکریم کہ مقصود از حدیث نبی از صلوة است درین اوقات مطلقاً۔ و فی روایتی قال۔ ووروا سیۃ این جنین آمده و باین عبارت آمده است کہ گفت آنحضرت۔ اذا طلع حاجب الشمس۔ چون بر آید بروئے آفتاب مراد وقت طلوع است کہ چون گوشه از آفتاب می بر آید مشابہ ابروی باشد و در قاموس گفته کہ حاجب الشمس ناحیه ازان و صراح گفته حاجب شمس کرانہاے وے۔ فدعوا الصلوة۔ پس بایند نماز را و نگذارید آن را۔ حتی تبرز۔ تا آنکہ پیدا گردد و بیرون آید تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار یک نیزہ صبر کنند بہتر باشد چنانکہ در حدیث دیگر بیاید۔ و اذا غاب حاجب الشمس۔ و چون فرو نشند و ناپیدا گردد کرانہ آفتاب۔ فدعوا الصلوة حتی تغیب۔ پس بایند نماز را تا آنکہ فرو نشیند تمام قرص وے۔ ولا یخینوا بصلواتکم طلوع الشمس ولا غروبها۔ و نگذارید نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نہ غروب او را یا قریب نشوید یا منتظر نگردید بنماز خود و طلوع و غروب را مقصود آن است کہ نگذارید نماز در وقت طلوع و غروب۔ فانہا تطلع بین قرنی الشیطان۔ زیرا کہ آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان شخ این عبارت در باب مواقیت گذشت و ذکر غروب نکرد و اختصاراً متفق علیہ۔ وعن عقیقہ بن عامر قال ثلث ساعات کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یہیئ ان ینصلي فہن۔ سہ ساعت و سہ زمان بود کہ آن حضرت بازمی داشت مارا کہ نماز کنیم در آن سہ ساعت۔ اول قبر فہن ہوتا۔ یا دفن کنیم درین سہ ساعت مرده ہاے خود را مراد از قبر کردن نماز جنازہ است و الا دفن کردن مرده ہا را و ہا دن ایشان را در قبر درین اوقات منہی عنہ نیست باجماع کہذا قالوا آن سہ ساعت کہام است۔ حين تطلع الشمس بازغۃ۔ یکے ہنگام اول بر آمدن آفتاب بزغ بمعنی تابش آفتاب و ابتداء بر آمدن وے آید حتی ترتفع۔ تا آنکہ بلند گردد و مقدار یک نیزہ۔ و حين تقوم قائم الظہیرۃ۔ دوم ہنگام ایستادن ایستادہ شونہ نیم روز کہ مراد بدان سایہ است یا آفتاب۔ حتی تبیل الشمس۔ تا آنکہ کج گردد و ختم شود آفتاب یعنی وقت زوال۔ و حين یضیف الشمس للغروب حتی تغرب۔ سوم ہنگام میل کردن آفتاب از برائے غروب تا بہ تمام غروب کند و درود رواہ سلم۔ وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوة بعد الصبح حتی ترتفع الشمس۔ نیست نماز بعد از نماز بادا و تا آنکہ بلند نشود و آفتاب۔ و لا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس۔ نیست نماز بعد از نماز دیگر



تا آنکہ فرو رود آفتاب مراد نفی صلوة کامل خواهد بود زیرا کہ نماز درین ودوقت مکروه است نہ حرام متفق علیہ۔ وعن عمرو بن عبسۃ یفتحات عین وسین مہلین صحابی مشہورست احوال شریف دے وقصہ ابتداء اسلام دے در موضع نوشته شدہ است۔ قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ۔ قدوم آورد آنحضرت مدینہ را۔ فقدمت المدینۃ قد خلعت علیہ ثقلت اخبرنی عن الصلوۃ۔ پس قدوم آورد من نیز پس درآمد بر آن حضرت پس گفتم خبر دہ مرا از نماز یعنی از وقت آن بدلیل جواب۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ صل صلوۃ الصبح۔ بگذار نماز بامداد را۔ ثم اقصر عن الصلوۃ حين تطلع الشمس حتی ترتفع۔ پستتر باز آئی از نماز ہنگامے کہ طلوع کند آفتاب تا آنکہ بلند گردد و اقصر یعنی ہمراہ امرست از اقصا چون شخص باز آید از چیزے باوجود قدرت بر آن میگوید اقصر ہمراہ و اگر عاجز است از آن میگوید قصر بے ہمراہ این چنین است استعمال عرب۔ فانہا تطلع حين تطلع بين قرني الشيطان۔ زیرا کہ آفتاب طلوع میکند در وقتے کہ طلوع میکند میان دو قرن شیطان۔ و حينئذ یسجد لهما الکفار۔ و درین ہنگام سجدہ میکنند آفتاب را کافران۔ ثم صل۔ بعد از آن بگذار نماز نقل ہر چہ خواہی۔ فان الصلوۃ مشہودۃ۔ زیرا کہ نماز درین وقت یا مطلق حاضر میشود یا اورا بلا آنکہ یا گواہی میدہند بدان برائے مصلی و قول او۔ محضوۃ۔ بضم و معجمہ بمعنی اول تاکید و تکریر است و در روایتی مشہودۃ مکتوبۃ آمدہ یعنی حاضر میشود اورا ملائکہ می نویسند در نامہ اعمال بندہ اجر و شہود ملائکہ ہم از بہر کتابت است۔ حتی لیستقل الطل بالرح۔ تا آنکہ کم میشد سایہ در نیزہ کہ خلا سیدہ میشد در زمین و میر سید غایت قلت را چنانکہ در وقت استواء میباشد و استقلال بمعنی ارتفاع نیز آمدہ بلندی شد سایہ بر رخ و بر زمین نمی افتاد و در بعض روایات حتی لیستقل الرح بالطل نیز آمدہ و آن بمعنی ہر دو عبارت یک است یا محمول بر قلت است۔ ثم اقصر عن الصلوۃ۔ پستتر باز آئی از نماز۔ فان حينئذ تسجد جہنم۔ پس بدرستی کہ درین ہنگام یعنی وقت استواء فرو خیزد و تا فتمت می شود و در رخ و تسجد بہ تخفیف و تشدید ہر دو روایت است فاذا قبل الفی فصل۔ پس چون پیش آید سایہ زوال پس بگذار نماز ظہر و ہر چہ خواہی از نوافل۔ فان الصلوۃ مشہودۃ محضوۃ حتی تصلي العصر۔ تا آنکہ بگزار می نماز دیگر را۔ ثم اقصر عن الصلوۃ حتی تغرب الشمس۔ پستتر باز آئی از نماز تا آنکہ فرو رود آفتاب۔ فانہا تغرب بين قرني الشيطان۔ زیرا کہ بدرستی کہ آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان۔ و حينئذ یسجد لهما الکفار۔ و درین ہنگام سجدہ میکنند مراد را کافران۔ قال قلت۔ گفت عمرو بن عبسہ گفتم۔ یا بنی اللہ فالوضو حدیثی عنہ ای پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را و خبر دہ مرا از فضیلت آن۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ما من رجل یقرب وضوۃ ینتج داو نیست ہیچ مردے کہ نزدیک گرداند آب وضو سے خود را اشارت است باہتمام آوردن امر طہارت تا بنفس خود متحد حصا و نہی آن میکرد و مشتقت میکند و غیرے را در عبادت موسے شریک نمیکرد اند۔ فیمن یغضب و یشتد یسجد و یسجد یعنی میکند و قیستش نہ بشارت شگفتہ پس ہیفشانہ یعنی در استنشاق برائے مبالغہ در تطہیر و تطہیف الف کہ محل بیعت شیطان چنانکہ در باب فضل وضو گذشت۔ الآخرت خطایا و جہہ و فیہ و خبائثہ۔ مگر آنکہ ساقط میگردد گناہان بدوی او

یعنی باطن روئے و وہاں و پنہائے بیٹی او و حرث بخائے مجتہد و تشدید را از خور معنی افتادن از جانب بالا و تحکیم و تخفیف را از جریان نیز روایت است۔ ثم اذا غسل وجهه كما امر الله۔ پستری چون بخت است ظاهر روئے خود را بران و جبے کو اکروده است اور خداوند تعالیٰ۔ الاخرت خطایا و جسم من اطراف محیطه مع المار۔ مگر آنکہ می افتد گناہان روئے وے از کرانہائے ریش وے ہمراہ آب۔ ثم بغسل يديه الى المرفقين۔ پستری می شودید ہر دو دست خود تا ہر دو آرنج۔ الاخرت خطایا و یدین من انامله مع المار۔ مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو دست وے از سر دست انگشتان وے ہمراہ آب۔ ثم مسح رأسه۔ پستری مسح میکند سر خود را۔ الاخرت خطایا رأسه من اطراف مشوره مع المار۔ مگر آنکہ می افتد گناہان سر وے از کرانہائے موئے ہمراہ آب۔ ثم بغسل قدميه الى الكعبين۔ الاخرت خطایا و رجليه من انامله مع المار۔ پستری می شودید ہر دو پای خود را تا ہر دو پاشنه مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو پای وے از سر انگشتان وے ہمراہ آب۔ فان اهو قام فغسل۔ پس اگر آن مرد ایستاد پس نماز گزارد۔ محمد امجد و مجدہ بالذی ہولہ اہل۔ پس بستند و خدا را دستایش کرد و بدی بزرگی یاد کرد و را بصفائے کہ وے تعالیٰ سزاوار آن است۔ و فرغ قلبہ۔ و خالی گردانید دل خود را برائے یاد خدا گویا درین قول اشارت است بتبہیہ از ذنوب باطن چنانکہ در وضو طہارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید تربیت کہیکتہ یوم ولدتہ امہ بران۔ الا الاخرت من خطیکتہ یوم ولدتہ امہ۔ مگر آنکہ باز میگردد از نماز پاک از گناہ خود مانند چکر و نہاد خود و روز را سیدن ماوراء را۔ رواہ مسلم۔ و عن کرب سب یضم کاف و فتح را۔ ان ابن عباس و المسور۔ بکسر میم و سکون سین مملہ۔ بن مخمرتہ۔ بفتح و سکون خائے مجتہد و فتح را ابن اخط عبد الرحمن بن عوف صحابی صغیر است و بود ولادت وے بعد از ہجرت بمکہ و قدوم آورد و بدینیہ سنہ ثمان و وقت وفات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہی ہشت سالہ بود و شنید از آنحضرت و یادداشت و حدیث کرد کہ تا قتل عثمان پس انتقال کرد کہ بود در وے تمام و معاویہ و بکرہ داشت بیعت نیرید را تا آنکہ فرستاد یزید لشکرے را بکہ و محاصره کرد آن را پس رسید مسور را حجرے از احباب خبیث و وے نازی کرد پس کشتہ شد رضی اللہ عنہ۔ و عبد الرحمن بن الازہر۔ بفتح ہمزہ و سکون رای نیز صحابی برادر زادہ عبد الرحمن بن عوف حاضر شد جنین را و بود از اقران ابن عباس روایت است از کرب کہ مولاے ابن عباس است و ثقہ است کہ این سہ صحابہ۔ ارسلوہ الی عائشہ۔ فرستادند او را بسوئے عائشہ رضی اللہ عنہا۔ فقالوا۔ پس گفتند این سہ بن کرب اقر علیہا السلام۔ بخوان بر عائشہ سلام را۔ و سلمنا عن الکعبین بعد العصر۔ و پس عائشہ را از حال و در رکعت بعد از نماز و دیگر کہ جائز است گزاردن آنہا یا نہ و آن حضرت گزارده است یا نہ گویا ایشان شنیدہ بودند گزاردن آن حضرت را این دو رکعت۔ قال۔ گفت کرب۔ فدخلت علی عائشہ۔ پس درآمد بر عائشہ رضی اللہ عنہا۔ فبلغتها ما ارسلونی۔ پس رسانیدم عائشہ را پیاپی کہ فرستادہ بودند ایشان مراد بان پیش او کہ سوال از حکم رکعتین بعد العصر است۔ فقالت سل ام سلمہ۔ پس گفت عائشہ بر سر ام سلمہ را کہ او عالم است بدان کرب میگوید۔ فخرجت الیہ و فانی الی ام سلمہ۔

پس بیرون آمدیم از پیش عاقلش و رفتیم بسوی ابن عباس و غیرہ پس باز فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمہ تا از دست  
 برسم این غایت ادب و ہوشیاری بود از کرب کہ خود از پیش عاقلش نزد ام سلمہ رفت زیر کراہ ایشان او را نزد عاقلش فرستاد  
 بودند نزد ام سلمہ نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمہ فرستادند نزد ام سلمہ رفت۔ فقالت۔ پس گفت  
 ام سلمہ سمعت النبی۔ شنیدم من پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عنہا۔ نہی می کرد از گزاردن و رکعت بلکہ مطلق نماز  
 بعد از نماز عصر۔ ثم رأیتہ یصلیہما۔ پستردیدم آن حضرت را کہ میگزارد این دو رکعت را۔ ثم دخل۔ پستردان حضرت گویا وارد  
 آن در مسجد بود پس ازان در آمد در خانہ یا در صفہ و در بود پس درآمد در درون خانہ۔ فارسلت الیہا لاجاریۃ پس فرستادم  
 من بسوی آن حضرت دہ را۔ فقلت قوی لہ۔ پس گفتم آن جاریہ را بگو مر آن حضرت را۔ تقول۔ میگوید ام سلمہ  
 یا رسول اللہ سمعتک متنی عن ہاتین۔ شنیدم ترا کہ نہی میکردی از گزاردن آن دو رکعت۔ و اراک فصلیہما۔ و الا ان۔ بخیر  
 ترا کہ میگرداری آنها را۔ قال۔ گفت آن حضرت در جواب ابن سوال۔ یا انبتہ ابی امیۃ۔ ای دختر ابی امیۃ نام پدر ام سلمہ  
 سهل بن مغیرہ مخزومی است و کنیت او ابو امیۃ بود۔ سالت عن الرکعتین بعد العصر۔ پرسیدی از گزاردن این دو رکعت  
 بعد از نماز عصر۔ و اذ اتانی ناس من عبد القیس۔ سبیش این است کہ بدستی کہ نشان این است کہ آمدند مرا و دم از قبیلہ  
 عبد القیس برائے تعلم احکام دین۔ فتشغلونی عن الرکعتین المتین بعد الظهر پس باز داشتند مرا از گزاردن دو رکعت کہ بعد از  
 نماز پیشین است۔ فہا ہاتان۔ پس این دو رکعت کہ گزاردم بعد از عصر آن دو رکعت است کہ گزارده بودم بعد از پیشین  
 متحقق علیہ۔ و این حدیث و دلالت دارد بر آنکہ تعلیم علم دین و احکام شریعت و ہدایت خلق اہم و اقدم است برگزاردن نماز  
 نافلہ اگرچہ پسند روا تب بود و نیز دلالت دارد بر آنکہ نوافل موقتہ اگر فائدت گردد در وقتش قضا کردہ شود بعد از وقت چنانکہ  
 شافعیہ برانند و نزد حنفیہ در وقت می توان گزارد نہ در غیر وقت و شاید کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شروع کردہ باشد در آن  
 و بہجت ضرورت تعلیم و ہدایت نقص کردہ ازین بہجت قضا کرد و اللہ اعلم اگر گفتمہ شود کہ این حدیث دلالت ندارد بر آنکہ آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت بعد از عصر گزارد و بہجت شغل و در عبد القیس بود از رکعتین بعد از ظهر اما با حادیث دیگر کہ از عاقلش  
 در صحیح بخاری آیدہ است و دلالت دارند بر موافقت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن کہ کار میکنی چنانکہ گفت دی رضی اللہ عنہا  
 سوگند بآن خدای کہ برد آنحضرت را از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکہ ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتیہ گفت  
 کہ ترک نمی کرد این دو رکعت را آشکارا و نہان و گفت نیاید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد من روزی بعد از عصر گزارد و دو رکعت  
 را جو آبش آنکہ با حادیث صحیح ثابت شدہ است کہ نماز بعد از نماز صبح و عصر کردہ است و جمہور علمائے ہم برین اند و عمر رضی اللہ عنہ نہی  
 میکرد ازان و نیز در آن ولکین گزاردن کونین بعد از عصر آنحضرت نیز ثابت شدہ و سخن درین باب بسیارست بارہ ازان شرح  
 گفتمہ شدہ است و مقاب آن است کہ گزاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بر آن از خصائص آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم  
 با وجہ دیگر است را نہی کرد ازان چنانکہ خود مصوم وصال میداشت و دیگران را نہی میکرد ازان و بعض گویند کہ نہی از صلوٰۃ

بعد از عصر جهت آن است که مبادا واقع نشود در وقت غروب و بی آن کرده نیست و زدن عمر رضی الله عنه مردم را بر آن هم ازین جهت بود و بعضی میگویند که کرده نیست نماز بعد از صبح و بعد از عصر گرد حق کسی که قصد کند نماز طلوع شمس و غروب آن را چنانکه در حدیث آمده است که لا تحینوا الصلوة کلم طلوع الشمس و لا غروبها چنانکه در ازل باب گذشت و جمهور بر آنست صلوة اند بعد از هر دو وقت مطلقا نقل است که امام احمد را دیدند که در وقت نماز میخواند و گفتند چرا مردم را میخواند فرمود از ترس مردم ظاهر اند به این امام اجل برخلاف مذہب دم بود و چون جمهور ناس برین بودند نخواست مخالفت کرد و الله اعلم

**الفصل الثانی عن محمد بن ابراهیم عن قیس بن عمرو** - روایت است از محمد بن ابراهیم که از صفار تابعین است از

قیس بن عمرو که صحابی انصاری است - قال رای النبی صلی الله علیه وسلم بعد الصلوة الصبح رکعتین گفت و آن حضرت

فرمودی را که میخواند بعد از گزاردن نماز صبح دو رکعت - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح رکعتین گفت

آیامی گزاردی نماز صبح را دو رکعت و در رکعت باین طریق که میخوانی فرض را دو رکعت و میخوانی بعد از دو رکعت و دیگر نقل

و حال آنکه میدانی که بعد از دو نمازی نیست - فقال لریل انی لم اکن صلیت الکرکتین الا بتین قبلهما - پس گفت آن مرد بدینیکه

من نگارده بودم آن دو رکعت را که پیش از دو رکعت که فرض اند یعنی رکعتین بنت - فصلتیهما الا ان پس گزاردم آن دو رکعت را

اکنون - فسکت رسول الله پس خاموش ماند پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - و انکار نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد که اگر سنت فجر

پیش از فرض گزارده نشود بعد از دو باید قضا کرد و همینست مذہب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف قضا نیست

مرسنت فجر را نه پیش از طلوع شمس و نه بعد از آن مگر آنکه با فرض قضا شود چنانکه در لیلیه استعریس کردند امام محمد گفته که دوست دارم

که قضا کرده شود تا وقت زوال و تخمین گویند که اصل و رسنین عدم قضا است و قضا مخصوص است بواجب و حدیث وارد

نشده است مگر در قضا آن بر تبعیت فرض پس باقی ماند ما در آن بر اصل که عدم قضا است و حدیث محمد بن

ابراهیم ضعیفست احتجاج بآن نتوان کرد اما سائر سنن قضا کرده نشوند بعد از وقت تنها و در قضا آن بر تبعیت فرض

اختلاف است کذا فی المدایه و ترمذی گفته که قسے از علمای مکة قائل شده اند بحديث قیس و گفته اند که باکی نیست که گزارد

مرد و در رکعت بعد از مکتوبه پیش از طلوع آفتاب و حدیث دیگر نیز آورده اند از ابی هریره بن لم یصل رکعتی الفجر فلیصلها بعد اذ طلعت الشمس

و این چنین رسیده است از عل ابن عمر و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و حق انشی - رواه ابو داود

و روی الترمذی نحوه و قال اسناد هذا الحدیث یس متصل - و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست - لان محمد

بن ابراهیم لم یسمع من قیس بن عمرو زیرا که محمد بن ابراهیم که روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو و وی سماع ندارد از او

و فی شرح السنه و نسخ المصاحج عن قیس بن قهده نحوه - و در شرح السنه و در نسخهای مصاحج از محمد بن ابراهیم از قیس بن قهده نحوه

و سکون بمانند این حدیث روایت کرده شد و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس بن قهده و آورده و گفته که صحیح نزد حفاظ

قیس بن عمروست و در تقریب و کاشف مذہبی قیس بن عمرو را ذکر کرده نه قیس بن قهده را و بعضی کتب قیس بن عمرو قیس بن قهده را

مذکور اند و گفته اند که سر دو از بنی بخارا ندو گفته اند آنکه محمد بن ابراهیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از دوسه روایت کرده نفیس ابن  
 قعدست و بعض گفته اند نفیس بن عمرو و انداعلم و عن جبر بن مطعم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال - روایت است از  
 جبر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی و اسلام آورده پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشرف قریش بود  
 که آنحضرت فرمود - یا بنی عبد مناف لا تمضوا احدا طایف هذا البیت - ای پسران عبد مناف و در راستی یا بنی عبد المطلب  
 باز نذارید هیچ یک را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه - و صلی ایته ساعته شام من لیل و نهار - و نماز بگزار و هر ساعتی که خواهد  
 از شب و روز - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی - و طواف کردن هر ساعتی که خواهد خواهد در وقت طلوع و غروب  
 و استواء بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواه جز آن باشد خلاصه نیست خلاف در نماز است نزد شافعی جائز است هر نماز که باشد  
 خواه رکعتین طواف یا جز آن بطاهر این حدیث و نیز در احمد جائز است رکعتین طواف خاصه بیعت طواف و نیز در ما جاز است  
 هیچ نماز و حکم که حکم سائر بلاد است و حرمت و کراهت از جهت عموم حدیث نبی و از جهت آنکه محرم راجح است و بعض گویند  
 حکم نبی مانع است و الله اعلم و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه وسلم نبی عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس  
 الا یوم الجمعة - روایت است از ابی هریره که آن حضرت نبی کرد از نماز گزاردن نیم روز تا برگرد آفتاب مگر روز جمعه -  
 رواه الشافعی - و این نیز مذکور است شافعی است چنانکه گذشت باین حدیث و گفته اند که احادیث وارده در اطلاق  
 نبی مشاهیر اند و این حدیث ضعیف است صحاحیت معارضه بآن احادیث ندارد و آنکه محرم راجح است هیچ نزد قائلان  
 و عن ابی الخلیل عن ابی قتاده قال کان النبی صلی الله علیه وسلم کره الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس  
 ابو الخلیل بخاسه معجمه که از ثقات تابعین است روایت میکنند از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که گفت بود که آنحضرت  
 که مکرده می داشت نماز را در نیم روز تا برگرد آفتاب - الا یوم الجمعة - مگر در روز جمعه - و قال ان جهنم تسبح الا یوم الجمعة -  
 و گفت که در رخ گرم کرده می شود و تا بانه می شود یعنی در نیم روز مگر در روز جمعه و تسبیح تخفیف و تشدید هر دو روایت است  
 رواه ابو داود و قال ابو الخلیل لم یلق ابی قتاده - روایت کرد این حدیث را ابو داود و گفت ابو الخلیل ملاقات نکرده است  
 ابی قتاده را پس اسناد این حدیث متصل نباشد و الله اعلم

**الفصل الثالث** - عن عبد الله بن الصنابحی - یضم صا و مملو و کسر با و حاء مملو منسوب بصنابحی بطی است  
 از مروجحاتی است و بعض ابو عبد الله صنابحی گفته و صواب آن است که ابو عبد الله تابعی است و عبد الله صنابحی  
 صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشمس تطلع و معها قرن الشیطان - بدست می آید آفتاب طلوع میکند  
 و حال آنکه با دوسه قرن شیطان است معنی قرن شیطان که مشت - فاذا ارتفعت فارتما پس چون بلند میگردد آفتاب  
 جدائی میکند شیطان آفتاب را - ثم اذا استوت فارتما - باز چون وقت استواء می شود نزدیک میگردد شیطان  
 آفتاب را - فاذا زالت فارتما - پس چون وقت زوال می شود جدائی کرد - فاذا دنت للغروب فارتما پس چون

نزدیک میشود و مغرب را نزدیک میکند و او را - فاذا غربت فارقبها - پس چون غروب میکند جدا میگردد - و حتی رسول الله  
 و نبی کرده است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عن الصلوة فی تلك الساعات - از نماز که در آن درین ساعتها - رواه مالک  
 و احمد و النسائی - روایت کرده است این حدیث را مالک و احمد و نسائی و مالک با وجود آنکه روایت کرده است این حدیث را قائل  
 بحسرت صلوة وقت استواء گفته که در دنیا نفیم ما اهل فضل را اگر آنکه کوشش می کردند و میگردانند نماز و غیره - و عن ابی بصرة  
 یفتح موحدة و یکون صا و مملء - الغفاری - بکسر غین مع جمعی صحابی است نام دوسه جمیل بضم حای مملء و فتح میم و بعض یفتح حاکم  
 میم گفته و جمیع بفتح جیم نیز گفته اند و این و هم است و الله اعلم قال صلی بنی رسول الله - گفت نماز اگر در باب پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم بالمخص - بضم میم و فتح حای مع جمعی و تشدید میم مفتوحه در آخرش صا و مملء نام جاسه است صلوة العصر اگر در نماز  
 و گیر را - فقال ان هذه صلوة عرضت علی من كان قبلکم پس گفت که این نازی است که عرض کرده و ظاهر کرده شده بر کسانی  
 که پیش از شما بوده اند از ازام سابقه - قضیعوا - پس ضائع کردند او را و بجای نیار و دند حق او را و مواظبت نکردند بر آن - فمن  
 حافظ علیها کان له اجره مرتین - پس کسی که محافظت کند و مداومت نماید بر آن باشد مراد از امر دوری و دو بار و دو حجت  
 یکجمله است آنکه علی است و بر هر عمل اجری است و دیگر بجهت محافظت بر آن بر خلاف پیشینیان - و لا صلوة بعد ان یطلع  
 الشاهد - و نیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شام - و الا شام النجم - و شام ساره نیست از جهت حضور او در شب  
 یا گواهی دادن او بوجود شب مقصود و غروب آفتاب است - رواه سلم - و عن معاوية قال - و روایت است از معاویه  
 بن ابی سفیان که گفت - انکم تصلون صلوة لقد صحبتنا رسول الله - و پرستی که شما میکنید در دو رکعت نماز که تحقیق صحبت  
 داشتیم با پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم نماز را تا یصلیها - پس ندیدیم با آن حضرت را که میگردانند او را - و لقد نبی عنهما  
 و هر آینه تحقیق نبی کرده است از آن - یعنی الکرعتین بعد العصر - مراد میدارد و باین نماز دو رکعت بعد از عصر را و اگر در آن  
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن را در خانه بود و تاویل آن در حدیث کرب گذشت - رواه البخاری - و عن ابی ذر  
 قال دق سعد علی درجۃ الکعبۃ گفت ابو ذر و حال آنکه تحقیق برآمده بود و سوسه بر پاسه زین کعبه که بوسه و کعبه بجهت  
 بلند می درمی آمدند و سوسه الان از چوبی است بر شکل منبر که زینیه با و دارد و در مقابل در کعبه نزدیک نیز مزم نهاده اند  
 و هر دو طرقت پایها مثل پایها سوسه عرابه ساخته و چون خواهند که مردم را در کعبه در آورند او را کشیده متصل باب سازند پس بر  
 برآیند و درون در آیند و چون فارغ شوند باز در جاسه خودش کشیده بیارند و احتمال دارد که در آن زمان نیز این چنین بود و  
 دیگر بود و الله اعلم پس ابو ذر رضی الله عنه برین درجه برآمد و گفت - من عرفنی فقد عرفنی - کسی که بشناسد مرا می شناسد  
 براست گوئی و صدق آنچه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکر د آسمان و برین داشت زمین بر اینست که ترا از ابو ذر - و من لم  
 یعرفنی فانا جندب - و کسی که نمی شناسد مرا پس باید که بداند مرا که من جندب ام تا قرار گیر و اطمینان یا بدول دے  
 بصدق آنچه روایت می کنم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر



پس روایت کرد و رضی الله عنه و گفت - سمعت رسول الله <sup>ص</sup> یفرخ فی الارض <sup>صلی الله علیه و سلم</sup> یقول کیفک - لا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس - نیست نماز بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب - ولا بعد العصر حتى تغرب الشمس - و نیست نماز بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب - الا بکة الا بکة الا بکة - مگر بکة سه بار مکرر فرمود و در بعض نسخ خبر دو بار نیست - رواه احمد و زرین

## باب الجماعة وفضلها

اختلاف کرده اند که جماعت سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه بعض گفته اند که فرض عین است مگر بعد از این قول امام احمد و داود و عطاء و ابی ثور است ایشان میگویند کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست نیست نماز او و بعض گویند فرض کفایه است و طبعی گفته ظاهر مخصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایه است و اکثر صحابه بر اینند و نزد بعض سنت مؤکده است در حکم واجب و هیچ امام ابوحنیفه و اصحاب او این است و شیخ ابن همام نقل کرده که اکثر مشایخ ما بر این اند که جماعت واجب است و نمیه او سنت بحجت آن است که ثبوت و جوب آن به سنت است و در بعض گفته که واجب است بر هر دو عاقل و بالغ که معذور نیست حاضر شدن بسجده براس جماعت و اگر در نیاید جماعت واجب نیست گشتن در مسجد یا به دیگر اتفاق و اگر بر دو نیکوست و اگر در مسجد حی تنها بگذارد و هم نیکوست و قدوری گفته که اهل عمال خود را جمع کند و در خانه جماعت بگذارد و نیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حی افضل است یا در مسجد جنان و اگر در مسجد جامع باشند اختیار کنند قدم را و اگر هر دو برابر باشند اختیار کنند اقرب را و اگر در اقرب گزیده اند و شش یک مسجد البعدا اگر در اقرب در آمده است تردد و اگر در آمده است تردد و اتفاق دارند که جماعت بعد از سیاق میگرد و در جمله اعداء مرض است و برینگی دست و پا از دو جانب و فالج و اخفا از سلطان و ضعفی که نتواند بدان راه رفت و کوری و زواری و بعض گفته اند اتفاق و باران و گل و لای و سختی سر را در قول صحیح و روایت ابی یوسف که گفت پرسید ابوحنیفه را از حضور جماعت در گل و لای فرمود بهتر آن است که ترک نکند و امام محمد حدیثی روایت کرده که اذا تلبت النعال فالصلوة فی الحال

**الفصل الاول** عن ابن عمر قال قال رسول الله <sup>صلی الله علیه و سلم</sup> صلوة الجماعة تفضل صلوة الفرد - نماز جماعت بگزاردن از نماز فردی میکند و در ثواب بر نماز که تنها بگذارد بربع و عشرين درجه - بیست و هفت پایه قد یفتح فاول تشدید و ال معجمه یعنی نزد و تنها در رواستی پنجم و عشرين آمده یعنی بیست و پنج و گفته اند که در اکثر روایات بیست و پنج آمده است مگر در حدیث ابن عمر آمده که بیست و هفت است شاید که نخست بیست و پنج وحی شد پس از آن زیاده کرده شد تفضلا و العا و نیز اختلاف تفاوت حال صلوة و مصلی است یا بیست و هفت و مجرب است و بیست و پنج در سر و بعض گفته اند که در ذکر قلیل و کثیر منافات نیست از جهت وجود قلیل و کثیر و اختلاف است و آنکه این فیضات مخصوص جماعت در مسجد است یا عام بعض گفته اند که مخصوص جماعت در مسجد است و بر تقدیر علم تخصیص عند مومکول بعلم شارع است که جز او را بحقیقت بران اطلاع نیست و بعض علما مناسبات در آن ذکر کرده اند و الله اعلم

متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ گفت گفت انکسر  
والذی نفسی سیدہ۔ سوگند بآن کسے کہ بقاے نفس من و دوست قدرت اوست۔ لقد ہمت ان آمر بطلب محطوب  
بتحقیق آئینہ کہ دم کہ ام کنم بجمع کردن ہیزم پس جمع کردہ شود ہیزم۔ ثم آمر بالصلوۃ فیقولن لہا۔ یستر ام کنم باذان گفتن  
برائے نماز پس اذان گفتہ شود مراد را۔ ثم امر رجلا فیقوم الناس۔ پستہ ام کنم موعب را بامامت کردن مردم را پس  
امامت کند ایشان را۔ ثم اخالف الی رجال۔ پستہ بیایم بسوے مردانے کہ حاضر شدہ اند برائے نماز تا کہ ہم ایشان  
را یکا یک یا معنی این است کہ مخالفت کنم چیزے را کہ ظاہر کردہ ام از اقامت صلوۃ با مصلیان یا مخالفت کنم از نماز و رجوع کنم  
بسوے آن مردان برائے معاقبت و تعذیب ایشان۔ و فی روایت لایستہدون الصلوۃ۔ و در روایتیہ این زیادت مذکور است  
کہ الی رجال لایستہدون الصلوۃ مخالفت کنم بسوے مردانے کہ حاضر نمی شوند نماز را و اگر مذکور نیست ہم مراد است چنانکہ در  
اظہار کردیم و در تعین این نماز احادیث مختلف آمدہ کہ جمیعہ است یا عشا یا فجر و ظاہر این حدیث عام است۔ فاحرق علیہم  
بیوتہم۔ پس بسوزم برایشان بمبالغہ خانہ ہائے ایشان را تا سوختہ شوند ایشان در آن و در حدیث مبالغہ است و اہتمام  
بتعذیب جماعہ کہ حاضر نشوند بجماعت کہ آن حضرت بنفس شریف خود مقید بامامت نمی شود و دیگرے را خلیفہ بگیرد و خود  
بتحریق آن جماعت مقید میشود۔ والذی نفسی سیدہ۔ و یعلم احدہم انہ یجری عرقا سہنا۔ و بخدا سوگند اگر بدان سیکے از ایشان  
دی کسی یا بدستخوان فرزند او عرق بفتح عین و سکون را استخوانے کہ گرفته شدہ است از وی گوشت بعضی گفتہ اند کہ عرق استخوان  
با گوشت و اگر گرفته شود از دسے گوشت آن را عرق گوشت بضم عین۔ و در معانی۔ بکسر سیم و بفتح آن۔ جنتین یا  
می یابد و دم گاویا گو سپند را کہ نیکو اند و در نظر حرص و طمع و دنات ہمت و دے و بعضی مرآتین را تفسیر بدو گوشت پارہ  
کردہ اند۔ لیشہ العشا۔ ہر آئینہ حاضر میگردد نماز عشا را بیان و دنات ہمت و دے میکند کہ برائے این چنین آخرت حقیر باد  
حاضری آید و برائے ثواب آخرت و حصول قرب و گاہ حق نمی آید رہے بے تمیزی و بخیر دی۔ رواہ البخاری و مسلم و  
و عنہ قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل اسع۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ آمد آن حضرت را مرد سے نابینا  
بعضی گفتہ اند مراد این ام میگویم است کہ از مشاہیر صحابہ است چنانکہ در بعضی روایات تصریح بدان واقع شدہ و بعضی گویند  
غیر اوست۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ انہ لیس فی قامی قودنی الی المسجد۔ بدرستی کہ نشان این است کہ نیست  
مرا کشندہ یعنی شخصے کہ دست مرا بگیرد و بکشد بسوے مسجد و قود کشیدن ستور و جز آن از پیش چنانکہ سوق را ندان از پس  
سال رسول اللہ۔ پس طلب کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یرخص لہ۔ کہ رخصت دہد  
مراد را و تکلیف نکند حضور مسجد را۔ فیصلے فی بیتہ پس بگزارد آن مرد نماز در خانہ خود و مسجد نیاید فرخص پس رخصت کرد  
آن حضرت مراد را۔ فلما ولی دعاہ۔ پس ہر گاہ کہ شہت داد آن مرد خواند آنحضرت اورا۔ فقال ہل تسمع اللہ بالصلوۃ  
پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را برائے نماز یعنی میشنوی اذان را۔ قال نعم۔ گفت آری می شنوم اذان را

قال فاجب - فرمود پس اجابت کن و بپای مسجد بر نفع که باشد و ورین کمال مبالغه است و حضور مسجد بشنیدن اذان  
 رواه مسلم - و عن ابن عمر انه اذن للصلوة - یعنی همزه و کسر و ال شده و نفع همزه و فتح ذال هر دو روایت آمده بر وجه  
 اول یعنی آن شود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد در مسجد و یا نزد و یا بر سر و وجه ثانی اذان گفت  
 ابن عمر و ظاهر هر سیاق حدیث بدرین است و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر می شود که ابن عمر خود اذان گفته باشد بر تقدیر  
 و از آن واقع شد بر آن نماز - فی لیلته ذات بر و یح - در شبی که خداوند سر ما و با و بود - ثم قال - پیوسته گفت مؤذن یا ابن عمر  
 در اذان - الاصلواتی الرخال - آگاه باشید و بدانید بگزارید نماز و مسکنها و منزلها در محل مسکن مرد و آنچه با اوست  
 از رخت و اکثر اطلاق کرده میشود بر آنچه با اوست در سفر و در نیست که وقوع این قضیه در سفر باشد - ثم قال ان رسول الله  
 پیوسته گفت ابن عمر که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم کان یا الم مؤذن اذا کان لیلة ذات بر و مطر یقول - بود آن حضرت  
 که امری که مؤذن را و منتهی بود شبی خداوند سر ما و باران که گوید - الاصلواتی الرخال - از اینجا معلوم شد که بار  
 و باران و سر ما از عذر ترک حضور جماعت است و ظاهر آن است که اصلواتی الرخال برای اباحت باشد که مفید خست است  
 و تواند که محمول بر ندب بود از جهت غایت شفقت و تسبیر بر امت - متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم اذا وضع عشاء احدکم و اتممت الصلوة - چون نهاده شد طعام یکے از شما و بر پا کرده شد نماز و تکبیر بر آورده شد  
 فانه و با عشاء یسب آغاز کنی بطعام - ولا یجلی - لفتح یا و سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس بر آن سه نماز -  
 حتی یفرغ منه - تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و عشاء بفتح عین طعام شبانگه ای خوردن و تخصیص بدان حکمت آن است  
 که عادت عرب در طعام تغذی و نقشی است که در چاشنگاه و شبانگاه بخورند و وقت نماز جز در صورت دوم نبوده ظاهر نیست  
 که امر بابتدای طعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه گرنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد - و کان ابن عمر  
 یوضع له الطعام و یقام الصلوة - و بود ابن عمر رضی الله عنهما که نهاده می شد بر آن سه طعام و تکبیر بر آورده می شد  
 بر آن نماز - فلا یاتها حتی یفرغ منه - پس نمی آمدن عمر نماز را تا آنکه فارغ می شد از طعام - و انه یسمع قراءة الامام  
 و بدستی که ابن عمر هر آینه می شنید قرات امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و این عمر موصوف است  
 بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل از و سه ناشی از کمال استقامت و تکلیف است - متفق علیه - و عن عائشة  
 رضی الله عنها - انها قالت سمعت رسول الله - روایت است از عائشة که و سه گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله  
 علیه و سلم یقول - میگفت - لا صلاوة بحضرة طعام - نیک نیست نماز و حضور طعام و در بعض نسخ الطعام - و لا یؤید فقه  
 الاخصیان - و نه در حالتی که و سه یعنی مصلی مدافعت میکنند و زور می آرند و ارجل و غائط که موجب نقصان وضو  
 و شغل خاطر است و اگر تنگ گردد وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود و بگزارد و چنانکه است ذکره الطیبی -  
 رواه مسلم - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا تممت الصلوة فلا صلاوة الا المكتوبة - چون اقامت

کرده شد نماز پس جائز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کنند یا نشسته نماند - رواه مسلم - و از اینجا معلوم می گردد  
 که سنت فجر نیز چون تکبیر بر آورده شد مقید نشود بلکه موافقت امام کند و جماعت در آید و باین قابل نیست شافعی و نیز ما اگر اند  
 که یک رکعت با امام خواهد یافت سنت بگزارد پس ازان و آید ما بر دو مسجد بگزارد و در وصف جماعت از جهت امکان جمع  
 هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد جماعت در آید که ثواب جماعت عظیم ترست و شیخ ابن الممام گفته است  
 که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد و بعضی گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و هر قول محمد  
 اعتبار ندارد چنانکه در جمعه و گفته اند که آنچه منقول است از ثقیف اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس ازان قطع کند  
 آن را پس لازم گردد بشروع و واجب گردد قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آن را امام خسر می کند این شروع است  
 در عبادت به قصد افساد و ابطال عمل قصد منعی عند است اگر چه بقصد اداسه یا دیگر باشد و دفع مقصود مقدمست جلب  
 مصلحت بدانکه در حرم شریف ابتدا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و بر شافعیه در نماز مغرب که شافعیه نماز فجر نیز  
 و ایشان به سنت مشغول شوند یا نشسته مانند بعضی از ایشان نماز قضا اگر داشته باشند همراه امام کنند و بعضی نماز نفل  
 بگزاردند یا جماعت و بعضی هم (ه) شافعیه بگزاردند و اقامه شغفی باشد شافعی سختی است و کاتب جردون نیز در ابتدای اقامت آن مقام  
 شریف مترود و متذنب بود تارة تارة عمل سبکیه ازین طریق میکرد شکایت حال بحضرت شیخ بر دفرمودند مذنب را بخود راه میداد  
 و بر مذنب خود مستقیم باشد از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما پیش از ما چیزی قرار داده اند و ترتیبی نهاده  
 بر همان باشند و وحدت وجهت از دست مذنب ایشان دانند که قرار داده اند پس بفرموده شیخ بر همین طریق تعیین کرد  
 و از تذنب بر آمد - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استأذنت امرأة أحدكم إلى المسجد فلا ينهها  
 وقتئذ أن تلبس ثوبها و اذن کند و اجازت طلب زن یک از شما بسوی مسجد پس باید که منع نکند آن زن را و باز ندارد و از رفتن  
 بسوی مسجد بر آید و دریافت نماز جماعت و گفته اند که این حکم در سیزده مست که مشتهات نیست و نمی برد لیلیب و زینت  
 و درین زمان مکرده است بر آمدن زنان برای جماعت از جهت فساد زنان و تیر بر آمدن زنان در آن زمان بقصد تعلیم  
 شرائع بود و احتیاج نیست بدان درین زمان از جهت شیوع و اشتها را احکام شریعت و مستزمال زنان اولی است متفق علیه  
 و عن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است از زینب که زن  
 عبد الله بن مسعود بود و صحابه است روایت کرده است از دوسه زوج وی و ابو سعید خدی و ابو هریره و عائشه گفت  
 ما را آن حضرت - اذا شهدت احدکین المسجد فلا تمس طیباً - چون حاضر شود یک از شما مسجد را پس باید که ساس نکند چیزی  
 خوشبو را - رواه مسلم - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا امرأة اصابك بخور فلا تشم منه عشا  
 الآخرة - هر نه که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با نماز عشاء را و بخور بچشم یا در خفت خاک گرفتن و دو طیب سوخته  
 و بفتح با آن چیزی که او را بسوزند و دو او را بگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و حبان و در آید عشاى آخره

نماز عشا است و قید آخره براسے آن است کہ گاہے بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص ذکر عشا ی آخره بہت است کہ وقت تاریکی است و وقوع فتنہ در وی بیشتر و نزدیک تر است نہ براسے تخصیص حکم چنان در روایت مسلم

**الفصل الثانی عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یتمتعوا النساء کم النساء جد و یوتن خیر لمن منع تکفیر زن ان خود را مسجد را یعنی زن ان اگر کسی بیان منع نکند و لیکن اگر در خانه یا بگزارد بہتر و خانه اسے شان بہتر است مرا ایشان را۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوة المرأة**

**فی بیتها افضل من صلواتها فی حجر تہا۔ نماز زن در درون خانه اش قاضی تر است از نماز سے در حجره اش حجره وصال بمشی ناضیہ و بمعنی خانه خرد آید و این جائز تفسیر کردہ اند بعضی بیت و از زن العرب منقول است کہ مرا و حجره چیزی است**

کہ در اسے خانه یا بسوے اوست مصدوق این معنی یہاں صحیح خانہ است۔ و صلواتها فی حجر تہا افضل من صلواتها فی بیتہا۔ و نماز زن در حجره اش افضل است از نماز سے در خانه اش و مخدع کبیر میم و فتح آن و گاہے ضم نیز و ہند و فتح

وال خانہ درون خانہ کہ نہادہ می شود در سے المتعہ تفسیر از جنع بمعنی اخفا یعنی زن ہر چند پنهان تر و درون تر بگزارد بہتر و مناسب تر۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی ہریرۃ قال انی سمعت جی ابا القاسم۔ گفت ابو ہریرہ کہ من شنیدیم

محبوب خود را کہ ابوالقاسم است و حب کبیر خا و تشدید با بمعنی محبوب۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ لا تقبل صلوة امرأة تطیبت للزوج۔ پذیرفتہ نمی شود و نماز خطے کہ خوشبو سے کردہ است براسے درآمدن بسجده حتی لغسل غسلیہا

للجنابۃ۔ تا آنکہ غسل کند محو غسل او کہ براسے جنابت میکند مقصود شستن بدن است از طیب و تعبیر غسل جنابت اشارت است بآنکہ طیب براسے درآمدن در مسجد ہر گاہ کہ سہی و هیچ شہوت است در حکم جامع است و لهذا تفسیر کردہ آن را بر بنا و طیبی گفتہ

کہ این بر تقدیر سے است کہ طیب تمامہ بدن را مالیدہ اما اگر موضع معین را مالیدہ یہاں موضع معین را بشوید۔ رواہ ابو داؤد و روی احمد و انسائی نحوہ۔ وعن ابی موسیٰ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل عین زانیۃ بہ

ہر چشم کہ بنظر بد نگرد و شہوت در زن یا مرد بیکانہ نگاہ کند زنا کنندہ است بزنا سے چشم۔ وان المرأة اذا استعطت فمرت بالمجلس۔ و بد رستی کہ زن چون خوشبو سے بالابس بگزرد مجلس کہ در وی مردانہ و خواہد کہ خود را با ایشان بنماید بنظر شہوت۔

نہی کند او کہ بالابس آن زن چنین و چنین است یعنی زانیۃ۔ رواہ الترمذی و ابی داؤد و انسائی نحوہ۔ وعن ابی ہریرۃ

قال صلی اللہ علیہ وسلم۔ نماز گزار و با ما پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یو یا۔ روز سے۔ الصبح۔ نماز باید او را فلما سلم قال اشاہ فلان۔ پس ہر گاہ کہ سلام داد گفت آیا حاضر است فلان کس نام شخصے را برد۔ قالوا لا۔ گفتند حاضر نیست۔

قال۔ باز گفت۔ اشاہ فلان۔ نام کسے دیگر را برد۔ قالوا لا۔ این بار نیز گفتند حاضر نیست۔ قال ان یاتین الصلوتین انقل الصلوات علی المنافقین۔ فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا اگر ان ترین نماز ہاست بر منافقین و ضم عشا با صبح

بقرینہ حال بود یا علم سابق بدان دو شستن و ازینجا مفہوم می گردد کہ آن دو شخص کہ حاضر نشدند موسیٰ بود و یافق و اعظم

اولیٰ قلمیون باقیہا لا یمتدوا ہا ولوجہوا علی الکرب۔ اگر میدانستید تو اسے کہ درگزاروں این و نماز است ہر آئینہ می دید  
 این و نماز را برانزہا سے روندہ یعنی اتمان و خیزان و جبہ و راصل بر دستہا و زانو ہا راہ رفتن و بعض گفتہ بر دستہا  
 و شکم رفتن و فی الصرح جو غیر بدن کو دک۔ وان الصفۃ الاول علی مثل صفۃ الملائکۃ۔ و بدستی کہ صف اول از نماز دانند  
 صف فرشتگان است و فضل و شرف کہ بدرگاہ کبریا سے الٰہی الیتادہ می باشند۔ ولو علمتم ما فضیلتہ لا بتدرتوہ۔ اگر میدانستید  
 کہ چیست فضیلت صف اول ہر آئینہ شتابی میکردید و می شناختید دریافتن آن را در سبیل بدان۔ وان صلوة الرجل  
مع الرجل از کے امن صلوة وحدہ۔ و بدستی کہ نماز گزاروں مرد با یک مرد پاکیزہ تر و گوارندہ تر و فاضل تر است از گزاروں بی تنہا  
 و صلوة مع الرجلین از کی من صلوة مع الرجل۔ و نماز دوسے با دو مرد فاضل تر است از نماز دوسے با یک مرد۔ و اکثر خواہد  
 الی المرد تقاسے۔ و ہر چہ بسیار است از جماعت پس آن دوست دامنہ شدہ تر است بسوسے خدا و بیشتر است از روی  
 ثواب۔ رواہ ابو داؤد و النسائی۔ و عن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من ثلثۃ فی قریۃ ولا بدو لا تقام فیہم  
 الصلوة۔ نیست سہ مرد و رویتے یا در بادید کہ بر پا کردہ نمی شود در میان ایشان نماز یعنی جماعت۔ الا قد استحو علیہم الشیطان  
مگر آنکہ چہ روئی گردد غالب می آید بر ایشان شیطان۔ فلیک بالجماعۃ۔ پس بر تو باد کہ لازم گیری جماعت را۔ فانما یکل  
 الذئب القاصیۃ۔ زیرا کہ نمی خورد گرگ مگر شاستے را کہ در افتادہ است از رمہ و تنہا گشتہ و بعض گفتہ اند کہ این حدیث دلالت دارد  
 بر بودن جماعت فرض کفایت فافہم۔ رواہ احمد و ابو داؤد و النسائی۔ و عن ابن عباس قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم من سمع المناویٰ فلم یمنعہ من اتباعہ عذر۔ کہے کہ بشنود بانگ نماز را پس باز ندارد و اورا پیروی کردن آن  
 و کسی حاضر آمدن هیچ عذر سے وہمانہ۔ قالوا۔ گفتند و پرسیدند صحابہ در میان کلام آن حضرت کہ۔ وما العذر۔ چیست عذر  
 کہ بوجد آن کہے را در حاضر نیامدن معذوری توان داشت۔ قال خوف۔ فرمود ترس ہلاک یا زبانیان از دشمن یا روندہ و شال  
 آن۔ او مرض۔ یا بیماری و ضعف کہ بوجد آن نمی تواند آمد۔ لم تقبل منہ الصلوة الٰہی صلی۔ قبول کردہ نمی شود از وی نماز سے  
 کہ گزاردہ است بے جماعت اگر چہ در مسجد بود این حدیث بظاہر خود دلالت دارد بر فضیلت جماعت یا این تاکید و مبالغہ است  
 در اہتمام بدان و اللہ اعلم۔ رواہ ابو داؤد و الدارقطنی۔ و عن عبد اللہ بن ارقم۔ صحابی است اسلام آوردہ سال  
 فتح و کاتب وحی بود و کاتب ابو بکر و عمر بود و تولیت بیت المال می کرد بر اسے عثمان بے اجرت بعد از ان استعفا نمود و ان  
 قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت۔ اذا قیمت الصلوة و وجد احدکم  
الخلل۔ وقتے کہ بر پا کردہ شود نماز و تکبیر بر آورده شود و بیاید یکے از شما حاجت بر رفتن و دست و ضاہر اسے بول یا غائط  
 بطریق مدافعت۔ فلیبدا بالخلل۔ پس باید کہ آغاز کند بر رفتن بسوسے خلل یعنی اگر چہ فوت گردد جماعت چہ امر طہارت  
 و تکمیل آن اہم و اقدیم است از جماعت۔ رواہ الترمذی و روی مالک و ابو داؤد و النسائی نخوہ۔ و عن ثوبان  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلاث لا یحل لاحد ان یتعملن۔ سہ خصالت است کہ حلال نیست هیچ کی را کہ کند نماز را۔



لا یومن بیل قوماً یخص نفسه بالدار وونهم۔ امامت نکلند ووسے گروہے را پس مخصوص گردانند نفس خود را بدعا یعنی دعا  
 نصیغہ واحد کند کہ مخصوص ہوے گردد و بلفظ جمع نکلند تا شامل قوم نیز گردد۔ فان فعل ذلک فقد خانہم پس اگر کند آن یا  
 پس تحقیق کہ بے امانتی و بے دیانتی کرد ایشان را و لا یظن فی قعر بیت قبل ان یستاذن۔ و نگاہ نکلند در درون خانہ  
 پیش از آنکہ طلب اذان کند براسے درآمدن۔ فان فعل ذلک فقد خانہم پس اگر کند آن را پس تحقیق بی امانتی کرد ایشان  
 را و لا یصل و یوحقن حتی یخفف۔ و باید کہ نماز نکرار و دو حال آنکہ دی باز دارندہ است بول را و حقن بول باز داشتن بول در  
 حکم است باز دارندہ غلط و اورا حقب گویند براسے موجودہ تا آنکہ سبک شود۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی نحوه۔ و عن  
 جابر قال قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم لا تخرؤا الصلوٰۃ لطعام ولا لغيرہ۔ تاخیر نکنید نماز را از جهت طعام نماز جهت  
 غیر طعام و گفته اند کہ این محمول است بر اخرج نماز از وقت یا بر عدم حضور طعام و قرب حضور و آنکہ در حدیث سابق است  
 بر تقدیر حضور طعام است و بعض گفته اند کہ نہی در حقیقت راجع بعدم احضار طعام است یعنی در وقت حضور نماز حاضر  
 نمی باید آورد طعام را تا موجب تاخیر نماز نگردد۔ رواہ فی شرح استہ

**الفصل الثالث۔** عن عبد اللہ ابن مسعود قال لقد رايتنا وما يتخلف عن الصلوٰۃ الا منافق ففهم  
 لثاقہ۔ گفت ابن مسعود ہر آئینہ تحقیق و استیم خود را و صحابہ دیگر را کہ حکم میکردیم باینکہ واپس نمی ماند از نماز بجماعت مگر  
 منافقی کہ تحقیق معلوم بود و ظاہر بود لثاق وی و آنکہ پنهان بودے لثاق و سے آن نیز تخلف نمیکرد۔ او مریض یا بیمار  
 کہ اصلا طاقت و قدرت نداشت کہ بہ سجہ بیاید۔ ان کان المریض لمیشی بہن جلیین۔ تحقیق بود بیمار کہ راہ میرفت میان  
 دو مرد و تکیہ کردہ بر ایشان حتی یا بی الصلوٰۃ۔ تا آنکہ می آمد و در سجہ براسے نماز و ظاہر این کلام دلالت دارد بر وجوب  
 جماعت۔ و قال ان رسول اللہ۔ و گفت ابن مسعود کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم علمنا سنن الہدی تعلیم کرد ما را سننہا  
 کہ اخذ آن و عمل کردن بدان موجب ہدایت و رسیدن بدرگاہ قرب و رضائے الہی تعالیٰ است و اکثر اطلاق این لفظ  
 بر سنن موکدہ آید و غیر موکدہ را سنن زوائد گویند۔ وان سنن الہدی الصلوٰۃ فی السجۃ الذی یؤذن فیہ۔ بدرستی کہ از جملہ  
 سنن ہدائے سنن نماز کردن و در سجہ سے کہ اذان گفته شدہ است و روستے این قول دلالت دارد بر آنکہ جماعت  
 سنن است نہ واجب مگر بسنت اینجا طریقہ مسلمہ کہ در دین مراد دارند یا آنکہ ثبوت وجوب اولیبت است۔ و فی رد  
 قال من سرہ ان یلقی اللہ غذا مسلماً۔ و در روایتی آندہ است کہ ابن مسعود گفت کہسے کہ خوشحال میگردد و اندازد و بخورد  
 کہ ملاقات کند خدا سے را و پیش آید مراد از مسلمان کامل۔ فلیحفظ علی ہذہ الصلوٰۃ الخمس۔ پس باید کہ نگاہبانی کند  
 برین نماز ہائے پنجگانہ ظاہر سیاق حدیث درین است کہ مراد گرداردن آنها باشد جماعت چنانکہ دلالت دارد بر  
 قول او۔ حیث نیادی بہن۔ یعنی بگذارد آنها را در جاسے کہ آواز داده می شود و خواندہ می شود برای آنها یعنی مسجد۔  
 فان اللہ شرع لیسلم سنن الہدے۔ پس بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ مشروع کرده و راہ نہادہ است براسے پیغمبر شما

طریقہ ہاے ہدایت را۔ و آنہن من سنن الہدے۔ و بدستی کہ گزاردن این نماز ہاے پنجگانہ از جملہ آن طریقہ ہاے۔  
 و لو انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی ہذا الخلف فی بیتہ۔ و اگر ثابت شود کہ شاگرد دید نماز را در خانہ ہاے خود چنانکہ سیکر ادین  
 شخص واپس ماندہ و دور افتادہ از محل قرب و خیر ظاہر شخصہ بود کہ جماعت حاضر نمیشد و در حاشیہ نوشتہ اند کہ حاکمے بود  
 و در نہ منافق نشان و اہل علم لہم منہ بنیکم ہر آئینہ ترک کردید شائست پیغمبر خود را۔ و لو ترکتم منہ بنیکم فضلکم اگر  
 ترک کردید سنت پیغمبر خود را ہر آئینہ گمراہ شدید۔ و امن رجل تکیفہ فحس الطہور۔ و نیست پیچ مردے کہ طہارت کند از وضو  
 یا غسل پس نیک کند بشرائط و آداب کند طہارت را۔ ثم یعدا لے مسجد من ہذہ المساجد۔ پستہ قصد کند و برو بسوسے  
 مسجدے ازین مساجد۔ الاکتب الہد لکل خطوۃ یخطوہا حسنتہ۔ مگر آنکہ بنویسد خداے تعالیٰ مرا و راہبر گام کہ میزند  
 نیکی عظیم و ثوابے جزیل۔ و رفقہ بہا و رحمتہ و یلند گرداند بہر گام پایہ ارجمند در درگاہ قرب و کرامت۔ و حظ عنہ بہا  
 سیتہ۔ و خود کہ گرداند پوسے بدی را و مفر گرداند آن را بدان۔ و لقد رأینا ما یخلف عنہا الامنافق معلوم النفاق۔  
 و تحقیق دانستیم خود را و صحابہ را و خلف بنیک و از ان مگر منافق کہ معلوم بود نفاق وے۔ و لقد کان الرجل یوتی بہ ہادی  
 بین الرجلین حتی یقام فی الصف۔ و تحقیق بود مرد و بیارے کہ آورده می شد در حالتی کہ تکیہ میکرد و میل می کرد از غایت ضعف  
 میان دو مرد تا آنکہ ایستادہ کردہ می شد و در صف نماز ہما دات کسے را بدو تن آوردن چنانکہ یکے بزرگ جانب باشد و دیگری  
 بر جانب دیگر۔ رواہ مسلم۔ و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لولا ما فی البیوت من النساء والذریۃ۔ گفت  
 آن حضرت اگر نمی بود چیزے کہ در خانہ ہاے از زنان و ذردان۔ انمت صلوة النساء و امرت فیتاتی بحرقن ما سفے  
 البیوت بالنار۔ ہر یکم نماز عشا را و امریکم خادمان خود را کہ بمبالتہ می سوختند چیزے را کہ در خانہ ہاے از متاع  
 بائش بلکہ آن مردان را کہ مملکت اند و جماعت حاضر نمی آید بائش ازینجا معلوم می شود کہ عقوبت تارک جماعت تحریر است  
 و این عقوبت در پیچ جا واقع نشدہ است مگر در نیجا و در خیانت از غنیمت بعض گویند نیجا نیز ہوا تہدید شد بحدیث حقیقت کلام  
 مراد نیست و اہل علم۔ رواہ احمد۔ و عنہ قال امرنا رسول اللہ۔ و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت اگر دمارا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم  
 اذ انتم فی المسجد فنودی بالصلوۃ۔ و سقے کہ باشد شما در مسجد پس اذان گفتہ شود براسے نماز۔ فلا یخرج احدکم حتی یصلی۔  
 پس باید کہ بیرون نیاید یکے از شما تا آنکہ بگزارد نماز را۔ رواہ احمد۔ بدانکہ درین باب ہا وایت متعددہ آمدہ چنانکہ در حدیث  
 آیندہ و ابوداؤد و از سعید بن السیب نیز آورده کہ بیرون نیاید از مسجد پیچ یکے بعد از اند اگر منافق و دیگر آنکہ بیرون آوردن  
 حاجت دوسے میخواہد رجوع را و این نہی در مذہب مامقیدست بآنکہ منتظم نباشد بوجود دوسے امر جماعت مسجد و دیگرہ الا کہ نیست  
 زیرا کہ این در معنی تکمیل است اگرچہ در صورت ترک است و اگر پیش اذان گزارده است در عصر و مغرب و فجر برآمد اما در عصر و فجر  
 از جهت عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جهت عدم مشر و عیت نفل سہ رکعت و در ظهر و عشا ہم اگر برآید باکے بنود زیرا کہ  
 دوسے با حاجت کردہ است و انی حق را یکبار مگر آنکہ مؤذن آغاز و تہنیر کند برین تقدیر نہ آید تا منہم بترک جماعت نگردد



رضی اللہ عنہ کم کرو پیر مرا کہ سلیمان بن ابی حشمہ است و از کیا زمانہ بعین است و قرشی عدوی است در نماز صبح چنانچه  
 نیافت و ندید و از راهی جماعت و حاضر نشد و سے برای جماعت نماز بامداد و ان عمر خدا الی السوق و بدرستی  
 عمر زخمی بود با ندو بجانب بازار و مسکن سلیمان بن السجده و السوق و جاسے سکونت و خانه سلیمان و در میان مسجد  
 و بازار بود و فر علی الشفاء ام سلیمان پس بگذشت بر شفا بکسر شین و فاکه نام مادر سلیمان است و از مهاجرات اولی  
 بود و از عقلای نسائ و فضلاء و غازیات ایشان بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد وی می آمد و قبول می کرد و  
 گویند که نام وی لیلی بود و شفا لقب بود که بروی غالب آمده - فقال لہا لم اری سلیمان فی الصبح - پس گفت عمر شفا  
 را ندیدم سلیمان را در نماز صبح سبیش چہ باشد - فقالت انه با صلی فلیتبعہ عیناہ - پس گفت شفا کہ سے یعنی سلیمان  
 شب نماز کرد پس غالب آمد و او را در چشم او یعنی غایب کرد خواب بروی - فقال - پس گفت عمر - لان اشد  
 صلوة الصبح فی جماعة احب الی ان اتوم لیلۃ - ہر آنکہ حاضر شدن من نماز بامداد در جماعت و دست داشتن شدہ  
 است بسوے من از قیام من در شب و گزاردن نماز در شب و ورین دلیل است کہ نماز صبح جماعت گزاردن  
 فاضل تر از نماز شب و تہجد است و لہذا گفته اند کہ اگر قیام بیل موجب ثقل در نماز فجر گردد ترک آن ارے است رواہ  
 مالک - وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اثنان فاقوا فقاما جماعة - و کس و کس  
 بالارے آنرا و بیشتر از انہا است جماعت است اگر دو کس باشند یکے امام شود و دیگرے مقتدی جماعت حاصل میشود  
 رواہ ابن ماجہ - وعن بلال بن عبد اللہ بن عمر بن ابیہ قال قال رسول اللہ - بلال کہ یکے از پسران عبد اللہ  
 بن عمر بن الخطاب است تابع مدنی صالح الحدیث رضی اللہ عنہم روایت می کند از پدرش کہ گفت گفت پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم لا تمنعوا النساء من المسجد - منع نکنید زنان را از مسجد - و انما یمنع من المسجد  
 اذا استأذنکم - و فیکہ طلب اذن کنند زنان شمار ابرارے رفتن بمسجد - فقال بلال و اللہ تعالی - پس گفت بلال  
 بخدا سوگند ہر آنکہ منع می کنیم ما زمان را از رفتن بمسجد - فقال لہ عبد اللہ - پس گفت عبد اللہ مرا و ابیہ از جبر  
 و شدت - اتول قال رسول اللہ - میگویم من کہ گفته است پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم و تقول انت لئنہن - و  
 میگوئی تو در برابر آن حضرت البتہ منع می کنیم ما - و فی روایت سالم عن ابیہ قال - و در روایت سالم بن عبد اللہ  
 بن عمر از پدرش آمده کہ گفت - فاقبل علیہ عبد اللہ فسیبہا مسمحة سبہ مثله قط - پس پیش آمد بر بلال عبد اللہ بن عمر پس  
 و شام کرد و او را دشنام کہ نشنیده بودم او را کہ دشنام کرده بود او را مانند آن - و قال اخرک عن رسول اللہ -  
 و گفت خیر میدہم ترا از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم و تقول و اللہ تعالی - و میگوئی تو و اللہ البتہ منع میکنیم ما زمان را  
 و در بعض روایات آمده است کہ دیگر ہرگز عبد اللہ بن عمر بان پسرخن نگفت و رضی نشد و در بخدایت دلیل است کہ  
 رای معارض نمیکرد و نص را - رواہ مسلم - وعن مجاہد عن عبد اللہ بن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یمنعن

رجل بلان یا تو المساجد - روایت میکنند چنانکه از علمای تابعین و قراشی ایشان و اعلام دین ست از ابن عمر که آن حضرت گفت باید که منع نکنی هیچ مردی که آن خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخت و غیر ایشان از آمدن ایشان بمسجد با - فقال ابن عبد الله بن عمر پس گفت پسری که مر عبد الله بن عمر را بود که همان بلال باشد لیکن درین حدیث بهم آوردند و تعیین اسم نکرد - و اما آن سخن - پس بالیقین منع میکنیم ما و میگویم زنی را که بمناسبت رود - فقال عبد الله بن عمر عن رسول الله - حدیث میکنم من ترا از پیش خدا - صلی الله علیه وسلم و نقول نه - و میگوئی تو این سخن را - اما کلام عبد الله بن عمر پس کلام نکرد آن پسر عبد الله تا آنکه مر عبد الله آن پسر و در نجد پیش هجران و در دست از جهت ترک سنت - رواه احمد

### باب تسویه الصفات

مراد بتسویه صفات آنست که متصل بایستند و در میان فرجه نگذارند و پس و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفات متعدد باشند بر سمت واحد قیام نمایند و در رنگ خطوط متوازیه که نمیدر میان ایشان برابر باشد در عین ترتیب نمایند و این از ادب ظاهر است که ترک آن موجب اختلال احوال طین است کما قالوا النظام عنوان الیه چنانکه در حدیث بیاید که برابر بایستند و اختلاف نکنند تا مختلف نگردد و ولما شایسته شرح آن کرده شود

**الفصل الاول** - عن عثمان بن عفیم بن - بن بشیر - بن فتح با و کثیر شین از صفار صحابه است تولد او بر سر چهارده ماه از هجرت است و در سال اول هجرت در انصار بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن زبیر اول مولود است از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود اهل مدینه میگویی که او را از آنحضرت صلوات الله علیه عراق صحیح میدادند صلوات الله علیه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفواته بود آن حضرت که برابر میکرد و صفات ما را یعنی در نماز - حتی کما نایسوی بها القدر - تا آنکه گویا برابر میکرد با آن صفوات قدر را قدر جمع قبح بکسوفات چوب پیش از آنکه بر و پیکان نشانند و بعد از پیکان نشانند هم خوانند و آن مثل است در راستی و همداری که بوی چیزها برابر است و همدار گردانند و در اینجا مبالغه است که صفات ما را بمشابه است و برابر میکرد که تیر ما را بوی است و همدار و آن کرد و بعضی شاعران گویند اینجا عبارت مجمل بر قلب است و معنی آنست که گویا برابر میکنند آنها را بقدر - حتی رای انا قد عقلنا عنه - تا آنکه دید و دانست آنحضرت که ما به تحقیق نمیدیم و آموختیم از قول و فعل وی این سنت دین ادب را و زبیر بن عوف بن مالک یوم فقام - پس تیر و آن حضرت روزی از خانه پس بایستاد - حتی کما وان کثیر تا آنکه نزدیک بود که تکبیر بر آورد بر آیه احرام - برای رجلا با و یا صدره من الصف - پس دیدم مردی را که ظاهر و سیردن است سینه آن مرد از صف - فقال عباده بن لیسون صفو فکم - پس گفت ای پندگان خدا هر کسینه باید که برابر و همدار کنید شما صفات خود را - اولی الفتن الدین و جهرکم - یا آنکه به تحقیق مخالفت می اندازد خدا را و تعالی در میان ذراتی شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بیاید که اختلاف نکنید که مختلف گردد و ولما شایسته آن حدیث است که در اختلاف و تقدم و توفیق

بعض بعض متماثل قلوب و محد و شب کینه و وحشت و آثار حد و است و شاید که آن منجر گردد و باختلاف کلمه وین و  
 انحلال شکوت اسلام یاد و ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول او طریبان خلعت و کدورت است بر قلوب که سرایت  
 می کند بظواهر و وجود آنکه شاید در دین سر و و خاصیت باشد در حد و اختلاف چنانکه از سابق احادیث ظاهر  
 می گردد و بعضی گویند مراد بخلعت وجه آن است که بگرداند او را خدا را تعالی بجانب پشت یا سر کند بر صورت بعض  
 جهانات چنانکه در مخالفت امام واقعه است که نمی ترسد آنکه بر میدارد و سر پیش از امام که بگرداند سر او را مانند  
 سر حمار - رواه سالم - و عن النسن قال اقيمت الصلوة فاقبل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم بوجهه فكيف كنتم  
 برايه نماز پس روئے آورد و بر ما و التفات کرد و بجانب ما روئے مبارک خود پیغمبر خدا - فقال - پس گفت - اقيموا  
 لصفوكم و توجعوا و است کرد این صفا و خود را و متصل بالیقین تا در میان فرجه نماز چنانکه سنگها و خشت های بنا  
 بیکدیگر متصل می نشینند و در تمام نماز هم برین حال باشید و از آن خافل نشوید - فانی اراکم من وراء ظهري پس  
 بر رتبه که من بنیم شما را پس پشت خود بدوید با بصیر بطریق اعجاز و در نماز نورانی خاص حاصل می شد که بدان شکفت  
 می گردید و تحقیق این معنی سابقا گذشت است - رواه البخاری - روایت کرد این را بخاری - و منصف علیه  
 و در حدیث منصف علیه این چنین آمده است که - قال - گفت آن حضرت - انتموا الصفوف - تمام کنید صفها را - فانی  
 اراکم من وراء ظهري - و تمام صفوف یا معنی تسویه آنهاست یا معنی آن که تا صف اول تمام نشود صف دوم  
 نشان ند و بهتر آن است که شامل هر دو معنی آمده نمایند - و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و صفوكم فان  
 تسوية الصفوف من اقامة الصلوة - برابر سازید صفها را خود را زیرا که تسویه صفوف از جمله اقامت نماز است که امر  
 کرده شده است بدان و مخرج کرده شده است در آیات کثیره مثل تقيمون الصلوة و انتموا الصلوة و لتقيم الصلوة  
 و جز آن و گفته اند که در هر موضع که حاج کرده شده است صلوٰۃ و فاعل را بآن اقامت است و اما اصل صلوٰۃ کلمه  
 دوم همان نیز آمده مثل فويل للمصلين الذين هم عن صلوٰۃهم ساهون منصف علیه - این حدیث در بخاری و مسلم هر دو است -  
 الا ان عند مسلم - مگر آن است که نزد مسلم بجای لفظ من اقامته الصلوة - من تمام الصلوة - و اقعه و مال معنی  
 هر دو عبارت یکسان است - و عن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم مسح مناكبنا  
 فی الصلوة - روایت است از ابی مسعود انصاری که از مشایخ صحابه است سوائے این مسعود رضی الله عنهما گفت  
 بود آن حضرت که مسح می کرد کتفها را باراد نماز و بدست برابر و هموار می ساخت آنها را و تسویه میکرد و صف نماز را  
 و يقول استواءوا لا تختلفوا فلو كنتم - برابر شوید و موافق باشید و اختلاف نکنید پس مختلف گرد و دلهما  
 شایع این گذشت یعنی بحدیث یا و تحمیف لون و در بعض نسخ یلینی به ثبوت یا و لون تا کبر و بعض رواه بثبوت یا  
 و سکون و سے نیز روایت کرده اند و گفته اند که این غلط است و ضواب آن است که صحیح است و لیکن نا درست



بنگم اول الاحكام والتمی - بیان ترتیب صفوف می کند و میفرماید باید که متصل شوند مراد وصف اول بالیستند خداوندان  
 باو حق و عقل و احکام گاهست جمع حله و در اندک کسر عاقلی نیست و وقار و حقیقت علم حفظ نفس است نزد هیچان غضب و قبل نیز نفس  
 گفته با اعتبار از دم و گاهست جمع حله و در اندک کسر عاقلی نیست و وقار و حقیقت علم حفظ نفس است نزد هیچان غضب و قبل نیز نفس  
 مراد از کاره شایسته و برتری اول از قبیل تا کید و تفسیر بود و حکمت در ایامی اهل عقل و فضل است که تا یاد گیرند کیفیت  
 مسئلة و احکام آن را و بر سنا نیز بامست - ثم الذین یلوئهم - لیست آن کسانی که قریب اند با ایشان در رتبه چنانکه صبیان  
 و آنها یکبارگی قریب ببلوغ اند که ایشان را امرای خوانند - ثم الذین یلوئهم - لیست آن کسانی که نزدیک متصل اند با ایشان  
 چنانکه خنایه که علامت مروی و زبانی هر دو دارند و متین است که بعد از سه صفت نسا خواهد بود - قال - گفت  
 ابو سعید - فانتهم الیوم اشبه اختلافا - پس شما امروز سخت ترید از روزی که اختلاف در کلمه و وقوع فتن و این بسبب ترک

تسویه صفوف و عدم امتثال امر شارع است - رواه مسلم - و عن یحیی العبد بن سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 لیکنی منکم اولوا الاحکام والتمی ثم الذین یلوئهم ثلثا - در حدیث ثم الذین یلوئهم راسه باز ذکر کرده است پس مراتب صف  
 چهار خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه نسا ذکر کرده از جهت تعیین آن ذکر کرده است در هدایه که صف اول برای مردان  
 است بعد از رتبه صبیان بعد از سه نسا و ذکر نکرد صاحب هدایه خنایه را و شیخ ابن الهمام گفته است که صف خنای  
 میان صبیان و نسا نیست همچنین است در وقایع و مذمب شافیه نیز همین است چنانچه در شرح شیخ مذکور است -

و انیکم و هذین است الاسواق - و در و در و در و در از بلند کردن آوازها در مساجد چنانکه در بازارهای کنند یا مراد  
 اختلاط با لغات یا صبیان و ذکر با ناسا است چنانچه مختلط می شوند در اسواق یا مراد آن است که در پیش از بازارها  
 و اشتغال بکار باشد آن تا مانع آید از سبقت کردن بجاعت و انفصال با من و صف اول و بعض گفته اند معنی حدیث  
 آنست که خبر کنید از نماز گزاران در بازارها و در مواضع که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات که باعث و هتاه  
 جمع همیشه است و هتاه معنی فتنه و تنگی و اضطراب است و بجهت جماعت مختلط نیز آید - رواه مسلم - و عن ابی سعید الخدری

قال یرای رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الصلوة فانه یأمرهم ان یحکموا و یدعونهم ان یحکموا و یدعونهم ان یحکموا و یدعونهم ان یحکموا  
 صفوف صلوته با در اخذ علم و طلب مزید و بر وجه اول معنی قول و سه - فقال لهم لقد موب - پس گفت مرا ایشان را پیش  
 بایستد و در صف سابق بالیستند و التمی ای - و الله انکم یمن یمنی بالیستند پس من متصل تا اختلال را دیده بکنید و لیکن  
 بکم من بعدکم - و باید که اقامه کنید شما و متابعت نماید شمارا کسی که پس شما ایستاده است زیرا که صف پسین متابعت  
 پیشین میکند و افعال او را پیروی می کند و آنهاست که سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام و حرکات و سکنات و سه  
 و اسبق و اسرع اند و را اتباع و سه - و لایزال قوم یثاخرون حتی یؤخرهم الله - هم غیر اند قومی که پس می ایستند و در  
 صفوف تا آنکه پس می ایستند ایشان را خدا از عظیم توایب و فضل محبت خود و بزرگ ثلثی پیشتر نهد قدم و سادرت نماید و طلب

علم و معرفت و کتاب فضائل و کمالات و اقتدا کنید درین باب بمن که با وجود مرتبه رسالت و غفران ذنوب  
 ما تقدم و ما تاخر چگونه مبالغه میکنم و عمل و ریاضت و طلب یا این بیان تقدم و مزید طلب نیست یعنی تقدم و تبادر بر طلب  
 همین است که ابتلع من کیند قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحکم الله و چون شما کامل شوید و درین کسب و دیان  
 میکنید و دیگران که پس از شما بیایند متابعت شما کنند یا این امر ب دیگران است که ایشان نیز در طلب تطهیر متابعت شما کنند و  
 هر که او را قضا و از طلب سختی کرد و در آن دور افتاد و از مرتبه قرب و وصول شمر تو راه زنی از آن مغذوری و قدره که  
 زوایین در که برو نکشودند و هر قدر که تو امید تقصیر نکنی طبیعت اندرین راه گران چنان کنی دست و پای زن زریان  
 کنی و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است و لیکن بعضی محدثان آن را در باب تسویه صفوف آورده اند و آن نیز در  
 طلب قرب و کمال است و لیکن مخصوص نیست بآن و الله اعلم - رده مسلم - و عن جابر بن سمره قال خرج علينا رسول  
 الله کفیت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا - صلی الله علیه  
 و سلم فرآنا حلقا - پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چند کس یا باریان و مخصوصان خود نشسته و حلق بکس جامع حلقه و  
 بفتح حا و سکون لام مثل بدره و بدر و قصه و قصع لغت مشهور این است و بعضی گفته اند بفتح حاست مثل ترمه و ترمه و حلقه  
 بفتح لام نیز آمده و جمع وی حلقی و خجنتین و بعضی از علما لغت آن را منکر اند - فقال بانی اراکم غریب چیست مرا که می بینم شما را  
 حلقه حلقه نشسته افکار است بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و اختلاف و مبايئت آنهاست  
 و موجب دشمنی و در آن است و عزیز جمیع عزه بکسر و تحقیق گروه مجتمع از مردم و در باب الجمع باید که این تخیل روز جمعه بود  
 در وقت خطبه یا پیش از نماز - ثم خرج علينا - پیغمبر بیرون آمد آن حضرت بر ما بار دیگر - فقال الا تصفون کما تصف  
 الملائكة عند ربها - پس گفت آیا صف می بندید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود و نزد قیام برای  
 طاعت و این در نماز خواهد بود - نقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله کیف تصف الملائكة عند ربها - چگونه صف می بندند  
 فرشتگان نزد پروردگار خود - قال یتیمون الصفوف الاولى و تیراصون فی الصف - گفت تمام میکنند صفهای نخستین  
 را و پیوسته بیکدیگر می ایستند و صف اگر گوی صف نخستین یک خواهد بود و جمع آوردن بچه ملاحظه است جوایش آنکه  
 ملائکه هر جا در آسمان و در هر لقیه بر زمین صفهای می بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند - رده مسلم - و عن  
 ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها - بهترین صفهای  
 مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پسین آنهاست - و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها - و بدترین  
 صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان پیشین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف به بندند و مقدم  
 باشند بر صف زنان و زنان پس و تاخر از مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت - رده مسلم  
 الفصل الثانی - عن الش قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رصو صفوفکم - پیوسته و استوار کنید

صفہاے خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوستہ نهادن تنگ و خشک آن - و قار بواستینیا - و نزدیک کنسید  
میان صفہا و نزدیک بہم بالیستیدن سخت از فرجہ - و حاذوا بالاعناق - و برابر کنند گردن ہار انہی است از پیش و  
پس ایستادن - نو الذی نفسی بیدہ انی لاری الشیطان یدخل من خلل الصف - پس شوگند بخدای کہ بقضای قدرت  
من در دست قدرت اوست بدرستیکہ من ہر آئینہ می بینم شیطان را کہ می در آید از کشادگی و رختہ صف - کاہتا  
الحزف - گو یا کہ آن شیاطین حذت اند بجائے حملہ و ذال کچہ مفتوحین و فاگو سفندان سیاہ ریزہ از گوشندان  
حجاز و بین کذا فی شرح الشیخ و تفسیر کردہ است آن را دے در حدیث ابی امامہ کچہ پامی پیش کہ خرد اند و در روایتی کہنا

بنات حذت گو یا کہ اتنا و ختران حذت اند - رواہ ابو داؤد - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتوا الصف  
المقدم - تمام کنند صف پیش را - ثم الذی یلیہ - پشتر تمام کنند صف را کہ متصل است و بعد از اوست مرا و جز صف اولی  
ست نہ ثانی - فاما کان من نقص فلیکن فی الصف الموتر - پس اگر باشد از کمی و ناتمامی باید کہ باشد در صف پسین سداہ

ابو داؤد - و عن البراء بن عازب قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ و ملائکتہ یصلون  
علی الذین یلون الصفوف الاولی - بود آن حضرت کہے گفتند بدرستی خداے تعالی و فرشتگان وے درود  
میں فرستند بر کسانیکہ متصل اند صفہاے پیشین را چون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت  
صف دوم نیز کہ متصل است کہ بعد از صف اول اورا نیز فضلی است بر صفہا می دیگر کہ پشتر از دستیار و بالذین

یلون الصفوف الاولی کسانیکہ ایستادہ اند در ان لیکن ابن حنفی خلاف ظاہر لفظ است و اللہ اعلم - و ما من خطوط  
احسب الی اللہ من خطوط ہمیشہا یصل بہا صفاء - و نسبت سچ گامے دوست و اشتہ شدہ تر بسوے خدا از گامے کہ  
برود بسوے تائب پیوند بسوے صف را یعنی اگر در صف فرجہ باشد برود در انجا و بالیستد و صف را پیوستہ گردانند  
و تشبہا و تفصیل بتاء خطاب نیز روایت کردہ اند - رواہ ابو داؤد - و عن عائشہ قالت قال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ و ملائکتہ یصلون علی مابین الصفوف - بدرستیکہ خدا و فرشتگان وے درود  
میں فرستند بر جانب ہاے دست راست صفوف یعنی بر کسانیکہ در جانب مابین ایستادہ اند و گفتہ اند کہ ایستادن  
بر مین امام اگر چہ دور باشد از وے فاضل تر است از ایستادن بر یسار و اگر چہ نزدیک بود وے و بعضی

از علمائے شافعیہ گفتہ اند کہ این در بنجر مسجد شریف است و در وے ایستادن بجانب یسار امام فاضل تر است  
کہ قبر شریف در ان جانب است رحم اللہ فائکہ - رواہ ابو داؤد - و عن النعمان بن بشیر قال کان رسول  
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسوی صفوننا اذا قمنا الی الصلوٰۃ - بود آنحضرت کہ برابر میکرد و در دست یساخت صفہا  
ما را و قبیلتہ می ایستادیم در نماز بام یا بدست چنانکہ گذشت - فاذا استوینا کہہ پس چون برابر می شدیم و خوب  
می ایستادیم در نماز تکبیر بر آورد و برائے احرام - رواہ ابو داؤد - و عن النسائی قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

يقول عن كيفية اعتدوا صفوفكم - بود آن حضرت می گفت از جانب دست راست خود راست بایستید برابر  
 کنید صفهای خود را - وعن يساره اعتدوا صفوفكم - و از جانب دست چپ نیز می گفت از جهت خاتم  
 و احتیاط در آن - رواه ابو داود و سفيان بن عيينه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خياركم اليكم  
 مناكب من الصلوة - بهترين شما كسانى اند كه زم ترست كفتاى ايشان در نماز اين را بچند وجه معنى گفته اند يك  
 آنكه متقا و ترست هر كس را كه گفت او را كه بيرون برآمده است از صف پيش و پس كشد تا برابر گردد و صف بعض  
 گفته اند كه اگر يكى خواهد كه در صف در آيد منع نكند او را و بگذارد كه در آيد خصوصا كه براى سد خلل صف و فرجه آن در آيد  
 و گویند كه اين منكب كنائت از سكون و خشوع و سكينة و وقار است - رواه ابو داود

### الفصل الثالث عشر قال كان النبي - بود پیغمبر صلى الله عليه وسلم يقول - می گفت - استودوا استودوا

استودوا - سه بار مکرر میگفت براست و درست بایستید در صفت نماز - فوالذي نفسي بيده اني لاراكم من خلفي كما اراكم  
 من بين يدي - پس سوگند بخداى كه بقاى ذات من در درست قدرت اوست بدستى كه من مى بینم شما را از پس خود چنانكه  
 مى بینم شما را از پیش خود - رواه ابو داود - وعن ابى امامة - بنعم بنهر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله  
 ملائكة يصلون على الصف الاول - بدستى كه خدا و فرشتگان وى در و میفرستند بر صف اول - قالوا گفتند - يا رسول الله  
 و على الثانى - و بر ثانى نیز بفرستى بفر با بر صف اول و بر صف ثانى و این را عطف تلقى میگویند كه مخاطب تلقین میکند متكلم را كه  
 عطف كند و این را نیز ذكر كند - قال - گفت آنحضرت در برابر ايشان - ان الله ملائكة يصلون على الصف الاول -  
 باز و جاى صف اول كه در صف ثانى را ذكر نكرد - قالوا - باز گفتند صحابه - يا رسول الله و على الثانى قال - باز گفت  
 آنحضرت - ان الله ملائكة يصلون على الصف الاول قالوا يا رسول الله و على الثانى قال و على الثانى - بار سوم گفت و على  
 الثانى مانكه بالتماس آنحضرت درین مرتبه رحى شد با شتر اك صف ثانى بر صف اول در بین فضیلت و معلوم گشت انحطاط او را  
 و جواز صف اول - و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم - و گفت آنحضرت - سودا صفوفكم - برابر سازید صفهای خود را  
 و حافظوا بین مناكبكم - در استی و برابری کنید میان مناكب خود - و لينوا فى ايدي اخوانكم - و نرمی کنید در پیش و دستهای  
 برادران خود این عبارت بمعنی اول كه در حدیث ابن عباس گفته شد مناسب است و لينو تخفیف و تشدید هر دو دارد

كره اند و صواب تخفیف است - و سدوا الخلل - و بربندید فرجه های صف را - فان الشيطان يدخل فيما بينكم منبر الخلد  
 زیرا كه بدستى كه شیطان مى در آید در میان شما در رنگ خدش - یعنی اولاد القنان الصغار - میخواهد بحدت بچه های  
 پیش را كه خرداند - رواه احمد - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني ايموا الصفوف و حافظوا بين  
 المناكب و سدوا الخلل و لينوا بايدي اخوانكم فلا تزدوا فرجات الشيطان - پس نگذارید فرجه های شیطان را و من وصل  
 صفاء وصله الله - و كيكى به پیوند و وصل دارد و پیوند او را خدا افضل و رحمت خود - و من قطعه قطعه الله - و كيكى

یہ برویہ رخنے کند در ان بہ بردوار خدا و در انداز و از مقام قرب و رحمت و کرامت - رواہ ابو داؤد - و روایت کرد ان حدیث را ابو داؤد - و روایت النسائی منہ قولہ - و روایت کردہ است نسائی از بن حدیث قول اورا - و من اصل صفاء الی آخرہ - و اول حدیث را از انہما الصفوی تا این قول روایت نکرده - و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تو خطوا الی الامام - بگردانید امام را میان خود چنانکہ باستیلا پس وی را سنا و خپا - و سد و اکل - و بہ بندید و جبر را - رواہ ابو داؤد - و عن عائشۃ قالت قال رسول اللہ - روایت است از عائشہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لایزال ان قوم یتاخرون عن الصف الاول - ہمیشہ بودند کہ گروہی کہ پس می افتادند از صف نخستین و طلب میکردند پیشی را و مقام فضل و ثواب - حتی یوخرہم اللہ فی النار - تا آنکہ پس انداخت خدا ایشان را و خطا گردانید مرستہ ایشان را و انداخت و آتش و دوزخ - رواہ ابو داؤد - و عن ابی ہریرۃ - کہ برانے موحده و بعد از ان صاومہم - بن معبدہ - یعنی ہم را سکون بین مراد از صحبت است قدم آورد و در رشتہ تسبیح صالح و گریان بود و نزل کرد و کونہ را بعد از ان با مجزیہ و مرد و بر قمر و قبر و در انجا نشست - قال راوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رجلا صلی خلف الصف و حده - و دید انحضرت مردی را کہ می گزارد نماز پس صف نخستین تنہا - فامرہ ان یعود للصلوۃ - پس بفرمود او را کہ باز گزارد نماز را بحجت تقلید و تشدید بر تقیید و تقدیم نہ از صحبت بطمان و تساو نماز و نزد امام احمد و بعض ائمہ دیگر باطل میگردد اگر نماز تنہا گزارد پس منصف با وجود اسکان و خول و صف از صحبت این حدیث و احادیث دیگر و بعضی از اہل مذہب ایشان استنسا کردہ اند نماز جنازہ را و قیام پنج کس باشد از برای تفصیل نہ صف کہ مستحب است در ان و نجلات زن کہ پس مردان بگذارد و بیشتر مسا و صلوة نزد ایشان بر تقدیم است کہ تمام نماز خلف صف تنہا بگذارد اما اگر احرام خلف صف بندد و بعد از ان بصفت و آید فاسد نگردد و چنانکہ در باب الموقف از حدیث ابی بکرہ معلوم گردد و ہم در مذہب امام احمد حکم نماز گزار در پیاموی امام بروست چپ بہین است - رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و قال الترمذی ہذا حدیث حسن - و ابن حبان و حاکم ان را صحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکند الاصلوۃ للذی خلف الصف و نزد ائمہ دیگر محمول بر نفی کمال است

### باب الموقف

باب در بیان جائے ایستادن امام و ماموم در نماز کہ پیشتر بالیشد یا در پہلوئی جانب دست راست

**الفصل الاول** - عن عبد اللہ بن عباس قال بت فی بیت خالتي لمیونہ - گفت ابن عباس شب کردم در خانہ خانہ خود مینوہ کہ یکے از ازدواج مطہرہ است - فقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الیہ - پس برخاست انحضرت کہ نماز شب کند پس من نیز برخاستم و وضو کردم و آب وضوئی آن حضرت را ہمچنان ختم پس انحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد من نیز ایستادم - فقمت عن سبارہ - پس ایستادم من از جانب دست چپ انحضرت و حدیث انجا انحضرت و تمام آن در باب قیام اللیل بسیار اشارت اند نمائے - فآخذ بید سے من و را نظر - پس گرفت انحضرت دست را از پس پشت

خود بعد نمی گذارم من در از نظر الی الشیخ الایمن - پس بگردانید مرا بخین یعنی دست من گرفته از پس پشت خود بجانب دست راست یا در وقت گفتن این لفظ تصویر کرده باشد و نموده باشد گردانیدن را و بگذارد اشارت بانجا است دست چنانچه عادت است و اما مثال این حکایات خصوصاً عرب را که لفظاً با اشارت جمع کنند فافهم - متفق علیه - و عن جابر قال قام رسول الله - و اینست از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یصلی - تا بگذارد نماز را ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال نافله و یکم دارد که گاهی بجاعت واقع می شد - محبت حتی گفت عن یساره - پس آمدن تا ایستادم از جانب چپ آن حضرت - فاخذ بیدی ناداری حتی اقامنی عن یمنی - پس گفت آن حضرت دست خراش بگردانید مرا تا آنکه ایستاده گردم از جانب راست خود - ثم جاب جابر بن صخر لیتر آمد جابر بر پشت بیدین صخر که از انصرار بود و از جمله همقام و تن بود که در لیلۃ العقبة حاضر بودند - فقام عن یساره رسول الله - پس با ایستاد جانب چپ پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فاخذ بیدینیا جمیعاً - پس گفت آن حضرت دست هر دو را از هر دو فافهم پس دور کرد و بر اندام هر دو را هم ملاز جانب راست و هم جابر را از جانب چپ - حتی اقامنا خلفه - تا آنکه ایستاده گردانید ما را پس خود از اینجا معلوم شد که مقتدی اگر سبک بود بجانب راست امام بایستد و اگر تر یا ده اند خلف امام بایستد رواه مسلم - و عن انس قال صلیت انا و یتیم فی بیتنا خلفت البنی - گفت انس نماز گزاردم من و یتیمی که در خانه ما بود پس پیغمبر - صلی الله علیه وسلم و ام سلمه خلفنا - و ام سلمه که نام مادر انس است پس با بود از این حدیث معلوم شد ایستادن صبی بارجل در صف چه یتیم چه صبی را نگویند و بعض گفته اند که یتیم نام برادر انس است که صبی بنو دوس دلالت نیست بر این حدیث را با ایستادن صغیر با مرد می توان گفت که چون نماز نقل بود مسا بگذرفته باشد و آن احکام سابق در نماز فرض است و الله اعلم - رواه مسلم - و عنه ان النبی - و هم از انس است که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم و ام سلمه او خالته - نماز گزارد با و سه و با و سه که ام سلمه است یا بخاله و سه شک را و می است - قال - گفت انس - فاقامنی عن یمنی و اقام المکره خلفنا - پس ایستاده گردانید مرا جانب راست خود و ایستاده گردانید زن را که مادر می یا خاله می باشد پس مادر حدیث ذکر یتیم نیست - رواه مسلم - و عن ابی بکره انه انتقی الی البنی - روایت است از ابی بکره بتاکه صحابی مشهور که می رسید بسوسه پیغمبر - صلی الله علیه وسلم و هو را کح - و حال آنکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابو بکره و تحویل بر پیش از آنکه بصفت برسد تا آنحضرت را در رکوع بیاورد و داخل رکعت گردد و فیصل بکسیره او را در یابد - فزع قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصفت - ثم مشی الی الصف - پیش رفتی که در رکوع بسوسه صفت - فذكر ذلك للبنی پس فرموده شد این فعل ابی بکره پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم فقال زاو ک الله حصراً - زیاده گرداند ترا خدا استیلائی از هر طرف طلب خیر و وصول بمقام قرب - و لا تقعد و باز گردان باین فعل که اقمه منفر و آب باشد خلف صفت تا رکوع پیش از وصول بصفت یا مشی بسوسه صفت در نماز پس این امر است با ایستادن در موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد



که انحراف خلعت صفت مبطل مساوۀ نیست زیرا که امر با حادۀ صلوٰۃ نکرد و بعضی رواہ و لا تقدیر لکون عین و ضم و آل نیز ضبط کرده  
 اثر از عدد و بعضی رویدن یعنی چند ان شتابی در مشی مکن که بدویدن برسد و اول صحیح تر است و روایتی در روایتی رواہ البخاری  
**الفصل الثاني** - عن سمرۃ بن جندب قال امرنا رسول الله - گفت امر کرد ما را این پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم  
 اذا كن ثلثه ان يتقدمنا احدا - و قتیكه با شیم ما سه کس در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و اقله گفت  
 بوسه و کس - رواه الترمذی - و عن عمار انه ام الناس بالحدائق - روایت است از عمار بن یاسر رضی الله عنه  
 که دوسه صحابی مشهور است و در صحبت امیر المؤمنین علی بود و در حصین کشته شد و آنحضرت او را فرموده بود **قلک الله**  
**الباعثیه** که دوسه امامت کرد مردم را بعد از آن که نام شهره است - و غلام علی آنکه کان یصلی ذالناس غلامه - و بایست  
 عمار بن یاسر و کسان و بایستادند مردم که اقتدا کردند بوسه پایان تر از ان - فمقدم حدیقه فاختد علی بیدیه پس  
 پیش رفت حدیقه پس گرفت هر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و بهناد دست خود را بروی - فابتمه عمار پس  
 متابعت کرد و انقیاد نمود عمار حدیقه را - حتی انزل حدیقه - تا آنکه فرود آورد عمار را حدیقه از دکان - فلما فرغ عمار من  
 صلوٰۃ یس هر گاه که بپزداخت عمار از نماز خود - قال له حدیقه - گفت مرا در حدیقه - الم سمع رسول الله یا شینه  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم لیقول - که می گفت - اذا ام الرجل القوم فلا یقیم فی مقام ارفع من مقامهم - چون آن  
 کند مردی قومی را پس باید که نایستد آن مرد در جای بلند تر از جای ایستادن این قوم - او بخود گفت - یا ما شینه  
 میگفت آنحضرت لفظ حضرت شخص معلوم حدیقه بود ازین جهت این شک کرد که باین لفظ گفت یا مانند این گفت -  
 فقال عمار لک انما شک حین اخذت علی بیدیه پس گفت عمار از ان جهت متابعت کردم من ترا هنگامیکه گرفتی تو را  
 دست مرا و فرود آوردی - رواه ابو داود - ازینجا ظاهر میشود که عمار میدانست این سله را شنیده بود از ان حضرت صلی الله  
 علیه و سلم اگر گفته شود که چون میدانست چرا از اول رکاب این فعل کرد و جواب آن که شاید فراموش کرده بود و چون تعرض کرد و او را  
 حدیقه یاد او افتاد فعل عمار خلاف اولی بود و اول جواب از دست پس از ان گفته حدیقه اختیار کرد و اولی و انقضای باب حدیقه  
 نزد ما است که مکره است که امام تنها بر دکان باشد زیرا که درین تشبه است باهل کتاب که ایشان مخصوص میکردند امام  
 خود را بمکان مرتفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند مکره نباشد و همچنین اگر قوم بر دکان باشند و امام تنها یا با  
 مکره نبود و ظاهر روایتی از جهت عدم تشبه و بعضی گویند مکره است بحیث آنکه در وی خوار و اشتقاق امام است و تقصیر  
 کردن در حق دی و احتمالات است و در مقدار دکان در ارتفاع و می که شغل است بوی که است بعضی گفته اند که مقدار  
 آن است میان است و بعضی گفته اند مقدار آنچه واقع گردد بوی اعتبار و گفته اند مثل ذراع چنانچه شتره و این قول مختار  
 و شیخ ابن الیمام گفته که وجه ثانی اوجه است زیرا که موجب تشبه خوار و اشتقاق امام است متحقق می گردد و در وی مقصود نیست  
 بر قدر ذراع و معلوم نشده است مقدار دکان که عمار بن یاسر رضی الله عنه بروی نمازی کرد اگر مقدار آن معلوم بودی

حجت نیستند بر آنکه مخالف اوست و تحقیق معلوم شده است ارتقاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر پس با آنکه تحقیق کرد که ارتقاء  
 کرده زیاده بر آن است یا گفته شود که کراهت بر تقدیری است که بر آن عرض صحیح نباشد یا آن را از خصائص آنحضرت  
 داشت و الله اعلم انی - و عن سهل ابن سعد الساعدی انه سئل عن امی شی المبرهیل بن سعد ساعدی که از انصار  
 سنت و آخر کس است که وفات یافته از صحابه و در مدینه پرییده شده که از چه چیز بود منبر آن حضرت صلی الله علیه وسلم یعنی  
 از کدام قسم چوب بود اگر از چوب بود آن اسامی را پیش از بن معلوم بوده والا تو آنکه مراد آن باشد که از چه چیز بود  
 از سنگ بود یا از چوب و ظاهر از عبارت جواب که گفت - فقال هو من اثل النابیه - پس گفت سهل آن یعنی منبر  
 از اثل غابه بود اول سنت و اثل بفتح همزه و سکون مثلثه طرفاء سکون راوند که آن را درخت گز گویند بعضی گفته اند که  
 اثل درختی سنت مشابه طرفاء عظیم تر از دوسه و غابه بر تحقیف با معنی همیشه است و غالباً در بعضی بجا از آن درختان  
 بسیار دارد و شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل است از مدینه - علمه فلان مویله فلانته رسول الله صلی الله علیه وسلم -  
 ساخت آن منبر را فلان که غلام فلان زن بود بر اسم آن حضرت و نام آن غلام با قوم رومی بود و بعضی گفته اند  
 میمون و قول اول مشهور تر است و در نام و اسم اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد و اما نام زن معلوم نه شده  
 بعضی گفته اند عدائمه بن و ال مصلین و مثلثه و بعضی گفته اند عائشه و از انصاریات بود و بعضی گفته از مہاجرات  
 و این غلام بخار بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم بان زن فرمود که اگر غلام بخار تو برای ما منبری ساز و پس ساخته شد  
 سه پایه ارتفاع هر پایه ششبرس و درازی ذراع پس نهاده شد در مسجد - و قام علیه رسول الله - و ایستاد بر وی پیغمبر  
 خدا صلی الله علیه وسلم حین عل و وضع - در هنگامیکه ساخته شد و نهاده شد - فاستقبل القبلة - پس رومی کرد آنحضرت علیه  
 و کبر و تکبیر گفت برای احرام - و قام الناس خلفه - و ایستادند مردم پس آن حضرت - فقرأ رکع در رکع انداز خلفه  
 پس قرائت کرد آن حضرت در رکع کرد و رکع کرد مردم که پس و رکع بود - ثم رفع رأسه - پس بر داشت سر مبارک  
 خود را از رکع - ثم رجع القهقری - پس برگشت بجا بن پس فی علی الارض - پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر ثم عاد  
 الی المنبر - پس بعد از سجدتین باز بر منبر رفت و ایستاد - ثم قرأ ثم رکع - پس قرائت کرد و پس رکع کرد و در بعضی نسخ و  
 رکع بود - ثم رفع رأسه - پس بر داشت سر خود را از رکع - ثم رجع القهقری - پس برگشت بجا بن پس فی علی  
 الارض - تا آنکه سجده کرد بر زمین - نه اللفظ البخاری - اینکه مذکور شد لفظ بخاری است - و فی التفتی علیه نحوه - و در حدیث  
 متفق علیه که بخاری و سلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است - و قال فی آخره - و گفته است بخاری ظاهر حدیث  
 فلما رفع اقبل علی الناس - پس هرگاه که فارغ شد آن حضرت از نماز و رکع آورد بر مردم - فقال - پس گفت - ایها  
 الناس - آگاه باشید ای مردمان - انما صنعت هذا لئلا تنوبوا بی - نکردم من این را که بر منبر ایستادم و بلند تر که نماز دارم  
 مگر برای آنکه اقتدا کنید بمن و متابعت کنید مرا و لتعلموا صلوٰتی - و تا یاد آید نماز را و در بعضی تعلیم باشد و یلام یعنی تا

بیاموزید نماز را کہ بچہ صفت و بچہ کیفیت می گنم و این از مواضیعتی است کہ از حدیث کراہت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی است چنانکہ در حدیث سابق اشارتے بآن کرده شدہ و آنکہ شافعیہ گفته اند کہ محل کراہت ارتفاع امامست و تنبیکہ برای غرضی وجابتی نبود و غرض آن حضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود و کیفیت نماز را ماند آنکہ تو ہم کنید کہ ابن فعل کشید بود کہ مفصل صلوٰۃ است زیرا کہ منبر سہ پایہ داشت متعارف کہ نزدل و عروج بیک خطوہ یا دو خطوہ میسر بود و خصوصاً اگر ایشان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر پایہ پایان بود و اللہ اعلم۔ وعن عائشہ قالت صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ والناس یا تمون بین وراہ الحجرۃ۔ گفت عائشہ نماز گزار و آن حضرت در حجرۃ خود و مردم اقتدای می کردند بوسے از پس حجرۃ۔ رواہ ابو داؤد۔ گفتہ اند کہ مراد بجزء این جامعی است کہ گرفته بود آن حضرت در مسجد از حصیر و تنبیکہ ارادۃ مکان کردہ بود و مراد بصلوٰۃ در دے نمازے است کہ چند شب از رمضان گزار و مردم بوسے اقتدا کردند و چون بسیار هجوم آوردند ترک کرد تا مبادا غرض گردد و چنانکہ ابن حدیث در محل خود برپایدنہ مراد حجرۃ عائشہ یا حجرۃ نبض و دیگر از امہات المؤمنین کہ در اینجا گزاردہ و مردم در مسجد اقتدا کردہ باشند زیرا کہ معقول نمی افتد در مثل این صورت روضت مامومین امام را چنانچہ نزد بعضی علماء است یا اطلاع بر اتوال و سے کہ نزد بعضی دیگر شرط است و این مفقود است بظاہر در ریضت و اگر این را می کرد در مرض موت می کرد کہ میزد و بود کند اقا و اللہ اعلم

### الفصل الثالث۔ عن ابی مالک الاشجری قال الا احدکم لصلوٰۃ رسول اللہ۔ گفت ابو مالک اشجری

کہ از مشاہیر صحابہ است اورا ابو مالک اشجری نیز گویند و در اسم او اختلاف است آیا خبر نہ ہم نماز را بنماز پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و موقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوٰۃ۔ قال۔ گفت ابو مالک در بیان آن۔ اتمام الصلوٰۃ بر پا کرد آن حضرت نماز را۔ وصف الرجال خلفہ۔ وصف بہت آن حضرت مردان را یعنی ایستادہ گردانید ایشان را پس خود۔ وصف خلفہم العلمان۔ و ایستادہ گرد پس مردان خود را و ذکر نشانکہ در شاید کہ درین جا جاہل فرمودند۔ ثم صلی بہم۔ پیشتر بگذارد نماز با ایشان۔ فذکر صلوٰۃ۔ پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آن حضرت را۔ ثم قال۔ پیشتر گفت آن حضرت یا گفت ابو مالک از جانب آن حضرت۔ ہذا صلوٰۃ۔ عجمین است نماز۔ قال۔ گفت۔ عبد اللہ علی۔ کہ راوی حدیث است از ابی مالک۔ لا احبہ الا قال۔ گمان نمی برم ابو مالک را اگر آنکہ گفت۔ امی۔ یعنی روایت کرد از آن حضرت کہ گفت ہذا صلوٰۃ امی۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن قیس بن عباد یضہم حین تحقیق موحده از طبقہ اولی از تابعین بصرف ثقتہ است قبل الحدیث از خیا و صالحین شعی بود و متناہ و متعبد روایت میکند از علی و عروابی بن کعب و عبد اللہ بن سلام و روایت کردہ است از وی حسن بصری متکہ الحجاج۔ قال بنیانا فی السجۃ فی صف المقدم۔ گفت و راوی آنکہ من در مسجد بودم ایستادہ در صف اول۔ فجمعی من رجل من خلفی حنیۃ۔ پس کشید مرا و بے از پس کشید فی سخت فمخانی و مقام متغابی۔ پس یکسو کرد مرا و ایستاد بجای ایستادون من۔ نو اللہ ما عفا عنہ صلوٰۃ فی پس بچہ اسو کند و بنماز

من نماز خود را و فراموش کردم که چگونه میگو دارم که چند رکعت گزارده ام صحبت آنکه حاصل شد مرا از غصب بسبب کشیدن و تاخیر کردن مرا از مکان فاضل با وجود سبقت من بوسه علما انصرفوا از اهل بی بن کعب - پس هرگاه که برگشت آن مرد از نماز و تمام کرد نگاه آن مرد را بنی بن کعب است که از عظمای صحابه بود - فقال یا فتی لایسورک الله - پس گفت ای جوان اندوهناک نگذارند ترا انداخته ای بسبب آنچه کردم من با تو - ان عهد من النبی - بدر بن بکله این عهد است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم الشیخ بسوسه ماکه خداوند آن احکام و فتوی و اهل فضل و علم ایم - ان نلیه که پیوسته با سیتیم با باوسی در صف اول پس همچنین بعد از وی صلی الله علیه و سلم می ایستادیم حکم و بتیالی با آنکه - ثم استقبل القبلة - پیتر روی آورد اهل بن کعب قیله را - فقال - پس گفت - ملک اهل العقد و رب الکعبه - هلاک شدند اهل عقد یعنی امر که رعایت امور مردم و اتهام همه احکام دنیا و دین حتی زنا صفوف در نماز و ایستادن و در آن بدست ایشان است - ثلثا - سه بار گفت اهل این عبارت را که - ثم قال الله علیهم آس - پس گفت بخدا سوگند نه از ایشان اندوه و غصه من بخورم - ولكن آسلی علی من اضلوا - ولیکن اندوه من بخورم که برسانیکه گمراه میکنند امر ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند امر را و متیوان گفت که معنی عبارت این است که اندوه من بخورم بر کسانی که گمراه کردند امر را که آنها علما اند که راهت کنند در امور شریعت و بسبب آن گمراه میشوند امر اچنانکه گفته اند فساد رعیت بفساد ملوک است و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر آن است که خرن ابی بر کسان باشد که می آیند بعد از آن زمان از امرای بنی امیه و غیر هم طبعی گفته شد که ابی بن کعب توفیق کرده با امرای عهد خود انتی مخفی نماند که موت ابی بن کعب و در خلافت عثمان است بعضی گفته اند در خلافت عمر رضی الله تعالی عنها و قول اول صحیح تر است و مانا که شکایت از بعضی امر او احکام ایشان باشد خصوصاً امرای امیر المؤمنین عثمان و الله اعلم قلت - قیس بن عباد میگویی که بنی بن کعب - یا بالقبوب - کنیت ابی بن کعب است و مانندی با اهل العقد - و چه میخوای تو با اهل عقد و کرامی خواهی - قال الامر ارواه النسانی

### باب الامامة

امامة پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد درین جا پیشوای در نماز است که آن را امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوای در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم است و درین باب بیان می کند که مستحق امامت اولی و اخری بآن کیفیت

**الفصل الاول** - عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از ابی مسعود که گفت گفت آن حضرت - یوم القوم اقراهم کتاب الله امامت میکنند قوم را خوانان تر کتاب خدا را یعنی بهتر و نیکوتر تجوید کنند قرآن را و رعایت کنند مخارج حروف و صفات و قواعد و توانین آن را بعد از آن که عالم باشد با حکام و ارکان نماز اگر چه عالم نباشد بتفصیل مسائل و احکام حوادث و نوا رب که حادث گردد در نماز - فان کانوا فی القیوة سواد فاعلمهم بالنسبة - پس اگر باشند قوم همه برابر در قرأت پس امامت کنند و ناما ترین قوم هستند یعنی با حکام نماز

و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب میخوانند و قرائت مسنونه را و این مذهب امام احمد است نزد اکثر اصحاب و می و امام ابو یوسف نیز بهین جانب است از جهت این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که بیانید و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد در رد اینی آن است که اعلم و افقه مقدم است بر اقرآن زیرا که احتیاج بقرائت در یک رکن است و بیلم در تمامه ارکان و گویند احادیث که دلالت کننده اند بر تقدیم اقرآن بجهت آنست که قرائت در آن زمان اعلم بوده اند زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را با حکام آن ازین جهت تقدیم کرده شده است اقرآن در حدیث و در زمان مائه آخرین است پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الهدایه اگر گفته شود پس چیست معنی قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم فان کانوا سئلوا القراة سوا فاعلمهم بالسنة و برین تاویل که شما گفتید مساوات است در قرائت مستلزم مساوات در علم است چنانچه این قول بحسب ظاهر و غالب است قطعی و کلی زیرا که مقرر است که ابی بن کعب اقرأ بود و ابن مسعود اعلم پس مقصود است مساوات در قرائت با تفاوت در علم پس شایع بیان کرد حکم این مقصود ممکن را بر تقدیر اتفاق وقوع آن یا گوئیم که این را بر حسب زمان مافزود کذا فی بعض شرح الهدایه شیخ ابن الهمام گفته که اقرآن و اعلم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده اند و آنچه حدیث دلالت دارد بر آن آنست که اگر در قرائت و علم با حکام کتاب برابر بود پس بامت کذا آنکه اعلم بکتاب است و نیز گفته اند که تیسرین آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیر اعلم بر اقرآن حدیث تقدیم ابی بکر است در باب مرض با وجود آنکه در صحابه اقرآن از دوسه بود و نه اعلم و لیل اول قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقرآنکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر امر بود از آن حضرت که اقال شیخ - فان کانوا فی السنة سوا فاقدمهم هجرة - پس اگر باشند در علم نسبت و در قرائت برابر پس امامت کند ویرینه ترین مردم در هجرت یعنی هر که هجرت بعد از پیشتر آورد و در برین تفصیلات سابق و متقدم شدوی با امامت و تقدیم در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات و علم و قرائت اوسع و اقلی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای دوی هجرت از نو به خطایا که موطن طبیعت است اعتبار کردند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا و الذنوب - فان کانوا فی الهجرة سوا فاقدمهم سنا - پس اگر باشند در علم و قرائت و هجرت که معنی هجر باطنی است امامت کند کلا نترین قوم در سن و سال و در نجیث بهین مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که خوشتر و جلیل شکل تر بود امامت کند و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم بود و اگر در تمامه این امور برابر باشند قرع کنید از نند یا اختیار بدست قوم است که اذکر شیخ ابن الهمام و گفته که نزد بعض مسافر و متقیم برابر اند و نزد بعض متقیم اولی است یعنی برای یقینان و در حاوی که در مذهب امام شافعی است بعد از سن نسبت را تقدیم کرده و بعد از دوی لطیف الثوب و بعد از دوی حسن الصوت و بعد از دوی حسن الصورة - ولایک من - بفتح تحتیه و ضم هجره و فتح تیسیم و تشدید نون - الرجل الاصل فی سلطانه - و باید که امامت کند مرد در اور محل ولایت و مقام حکم و سلطنت دوی و در جای که مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده است فی اهل البس تقدیم کند بر والی تا ترقیه که در ولایه است مثل امام اعظم و خلفا و حکام دوی

توضیح

خبر خود را در اخبار و وجبات و نه امام جمعی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفسفی میگردید و بهر دست گردانیدن این طاعت و غیرت و مودی می شود به تبعاض و تقاطع و نظیر خلاف که شرعیت جماعت برای رفع و دفع آن است مروی است که ابن عمر بن فضل شریف که وی داشت در پس حجاج نماز میکرد و که بی شبهه ظالم و فاسق بود - و لا یقعد - بخیم دال و رفع آن - فی بیت علی مکرمت - و نه نشیند مرد در خانه مرد دیگر بکرمت و می که مراد بدان فراتست و سجاده و وساده است که براسه خود انداخته و نهاده و صلش از مکریم و اکرام است و بعضی از مکرمت مکرمت مزاد داشته اند و اول صواب ترست -  
 الا باذن - مگر باذن وی متعلق به هر دو حکم است که لایوسن و لا یقعد است - روه مسلم و فی روایت له و لایوسن الرجل ازل فی الهمه - و امامت نکند مرد در اهل خانه و می درین روایت بجای فی سلطان فی الهمه آمده و باین جهت تفسیر کرده اند سلطان را با آنچه در ملک و حکم است چنانکه گفته شد - و عن ابی سعید قال قال رسول الله - گفت ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذ کانوا ثلثة فلیکونهم احد هم - و قتیکه باشند قوم سه کس پس باید که امامت کند ایشان را یکی از ایشان نیز ثلثة اتفاق است اگر کمتر باشد نیز حکم همین است - و احقتم بالامامة اقروهم - و سزاوارترین ایشان با امامت خوانند ایشان است - روه مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث - بعضی های مهله و فتح و او و کسر را -  
 فی باب بعد باب بفضل الاذان - و در وی امرست که اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت کند پس مؤلف ذکر این حدیث را در اینجا مناسب دیده و در مصلح این جا ذکر کرده است

**الفصل الثانی - عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم - باید که اذان گویند براسه شما بیکان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات براسه نماز و روزه بدست ایشان است پس باید که این و مستدین باشند و نیز اذان بر جاها بے بلند میگوبند و در درون خانه های مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بر حرام و اسرار ایشان پرهیز کنند - و لیؤذنکم قراکم - و باید که امامت کند شمار اقرار بآن شما که قرآن را خوب میخواند و رعایت تجویز میکند - روه ابو داود - و عن ابی عطیة العقیلی قال - ابو عطیة عقیلی بن عیین و فتح قان که از طبقه ثلثه تابعین است گفت - کان - بود - مالک بن الحویرث - که از صحابه است و در ملازمت آنحضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت گذرانیده - یا یثیبا الی مصلانا - می آمد ما را مالک بن الحویرث بجای نماز گزاردن ماکه مسجد بود یا جای دیگر که متین ساخته بودند برای نماز - یثیث - در حالیکه سخن می کرد مالک با یاران و صحبت میداشت آنحضرت الصلوة یوما - پس رسید وقت نماز روزی - قال ابو عطیة نقلنا له تقدم فضله - پس گفتیم مالک را پیش آید امام شو پس بگزار نماز - قال انما ذکره ارجلنا منکم صلی بکم - گفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام سارید و بر او از میان خود که بگزار نماز باشد امامت کند - و ساجدکم لم لا صلی بکم - و سرانجام است که حدیث کنم شمار و خبر و هم که چرا نماز نمی گزارم شما را گفت منی کنم شمار است رسول الله - شنیده ام پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول - می گفت - من زار قوما فلایومهم**



کسیکے زیارت کند تو میرے راہبیا بدیدن ایشان پس باید کہ امامت نکند ایشان را۔ و لیومهم رجل منهم۔ و باید کہ امامت  
 کند ایشان ہمہ روی از ایشان اگر چه ایشان اذن کرده بودند و منی مقید بیدم اذن است اما مالک اور ابوطی حمل کرد  
 مصلحت اور ترک امامت خود بدید۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی والنسائی الا و انقصر علی لفظ النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔  
 مگر آنست کہ ترمذی کوتاہی کرد بلفظ آنحضرت کہ من زار تو ما الی آخرہ و قصہ آمدن مالک در مصلای بنی عقیل و تکلیف کردن  
 ایشان اور ابامامت و اباء آوردن او از ایشان ذکر نکرده۔ وعن النسائی قال۔ گفت النسائی اختلاف رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم ابن ام مکتوم یوم الناس ہو اعمی۔ خلیفہ گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را کہ از مشاہیر صحابہ و قدیم الاسلام و از مہاجرین  
 اولین است و سبب نزول سورہ عبس و توتلی است کہ امامت کن مردم را و حالانکہ ابن ام مکتوم نابینا بود و گفته اند کہ آن سیزده  
 بار بود یکبار از ان وقتیکہ بغزوہ بتوک رفت بآنکہ امیر المؤمنین علیؑ در مدینہ بود و خلیفہ بود بر اہل عیال و باعث بر اختلافات  
 ابن ام مکتوم برای امامت ہمین بود تا علیؑ را رضی اللہ عنہ اشتغال بامر امامت مانع از قیام بخیف اہل و عیال نیاید۔  
 رواہ ابو داؤد۔ و در بخاری و ترمذی و مسند ابی یوسف و در روایات فقہیہ در مذہب مانع آمدہ است  
 کہ اگر اعمی مقتدای قومی باشد جائز است امامت وی و بعضی گفته اند کہ اگر اعلم باشد پس دے اولی است کہانی شرح  
 اکثر نقلا عن المبسوط و مخبین است در کتاب اشباہ و نظائر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبد الوہاب متقی مکی را کہ رفتہ بود  
 بصروی در آخر عمر و امامت میکرد و ہمچو خود او بود و نفس من چیزی از ان و بیست و نیشتر مسائل محبت تاؤب و عقاب  
 بر آنکہ ہر چہ ایشان کند خلاف سنت و روایت نخواہد بود پس یافتہم در فقہ چیزے کہ حکم میکند بجزا ان و نیز در حدیث و دلیل است  
 بجزا امامت مفضل و وجود افضل کہ با وجود امیر المؤمنین علیؑ ابن ام مکتوم را امامت فرمود و محبت عذر یکہ مذکور شد۔ وعن  
 ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تلثہ لا تجاوز صلوٰۃ منہم اذانہم۔ سہ کس اند کہ فرماید و در نماز ایشان کوتاہی  
 ایشان را و نیز سہ بعد قبول و نمیکند و متعلق سیع رضای حق۔ عبد الابن حتی یرجع۔ یکے بندہ گریختہ تا آنکہ باز گرد و یعنی ہوسے  
 مالک۔ و از آتہ بات و زودجا علیہا ساخط۔ دوم زنی کہ شب کرد در حالتی کہ شوہر دے بر دے غضب کتندہ و ناراضی است  
 بحق و اگر غضب بناحق باشد امر بر عکس خواہد بود۔ و امام قوم دہم کہ کارہون۔ سوم امام گرد ہی و حالانکہ اکثر ایشان را از  
 ناپسند دارندہ اند و ناخوش اند از محبت امر مذہب شری کہ در دست۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب۔ وعن  
 ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تلثہ لا تقبل منہم صلوٰۃ منہم۔ سہ کس اند کہ پذیرفتہ نمیشود از ایشان نماز ایشان۔ من تقبل  
 تو ما دہم کہ کارہون۔ کسیکہ امامت کند تو میرے را و حالانکہ ایشان را اور ناخوش دارندہ اند۔ و رجل فی الصلوٰۃ و بار دیگر  
 مردی کہ باید نماز را آخر وقت۔ والد باران یا بیتا بعد ان تقوۃ۔ و بار یکبار مال آمدن مرد است نماز را بعد از در گذشتن وقت  
 آن یعنی وقت کامل مستحب۔ و رجل اعتقد حجرۃ۔ و دیگر مردے کہ بندہ گرفت نفس آزاد کردہ شدہ را چنانکہ آزاد کرد و بندہ  
 را و شمشیر برداشتہ ام وی بکاراہ یا باخفا فی اعتناق از دے یا دعوی عبودیت کند بر او مالک کرد و او را تصرف کند در دے

[illegible]

الفصل الثالث - عن عمرو بن سلمه - بكسر لام صحابی صغیر است که اختلاف است در صحبت آن و سلمه همه  
جانب فتح لام است مگر عمرو بن سلمه و بنو سلمه که نام قبیلہ از انصار است - قال کنایہ ہمارہ مراد الناس - گفت بودیم ما  
ساکن بر لب آبے کہ گذر گاہ مردم بود - میرزا ارکبان - می گذشتند با سواران و پیادہ ہائیز میگذشتہ باشند لیکن  
ذکر نکرد - نسألہم بالناس بالناس - می پرسیدیم سواران را چه چیز پیدا شدہ است مردم را و چه کار میکنند کنایت است  
از ظهور دین اسلام و تذکار از غایت تعجب است - ما ہذا الرجل - چیست صفت و نشان این مرد کنایت است از ذات  
شریف حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم - فبقولہ - پس می گفتند مردم - یزعم - گمان می برد و میگوید این مردان  
اللہ را سلمہ کہ خدا فرستادہ است اورا - اوحی الیہ اوحی الیہ کنایہ - وحی فرستادہ است خدا بسوی وحی کردہ است بسوی  
وحی چنین کنایت از قرآن عظیم است کہ میخوانند سواران و وحی در لغت اشارت و پیغام و چیزی در دل افکندن -  
فلکنت احتفاظ ذلک الکلام پس بودم من کہ یاد میکردم آن کلام را یعنی از قرآن آنچه میخوانند و آنچه میگفتند از احوال صفات  
آنحضرت حکما نیز می فی صدری - پس گویا کہ می چسبید آن کلام در سینہ من و غرض از فتح حقین معجزہ و کسر آن بود و قصر  
سرشہم - و کانئذ العرب تلوہم باسلامہم الفتح - و بودند قبائل عرب کہ توقف میکردند و انتظار می بردند در اسلام خود

۱۷۔ واقعہ : کہ اگر عربین کے لیے کعبہ الہامیہ تھی، بلکہ وہ بنی اسرائیل کا ہی درخت مبارک اور ان کا مذبح تھا تو

فتح مکہ را یعنی می گفتند اگر مکہ فتح شد همه می درآئیم و در اسلام - فیقولون اگر کوه و قومه پس میگفتند عرب بگذارد بآن مرد را با قوم خود که زیش اند و بزرگ ترین در پیش ترین عرب اند و ساکن مکہ اند که عظیم ترین جاها می عرب بگذارد عالم سست - خانه ان خمر علیهم نمونی صادق - پس بدرستی که وی اگر غالب آمد بر قوم خود و فتح کرد مکہ را پس وی پیغمبر راست گو است - فلما کانت وقعة الفتح - پس هرگاه که شد واقعه فتح مکہ در سال ششم از هجرت - با در کل قوم با اسلام - شتابانی کردند هر قومی با اسلام خود چنانکه مضمون سورۃ اذاجاء نصر الله و الفتح مخبر است بدان - و با در ابی قحیف با اسلام شتابانی کردند و بدین معنی مراد سابقیت کرد ایشان را با اسلام ایشان و اختلاف کرده اند که این عمر بن سلمه هم همراه پدر آمد بینه و هم از نجاشی اختلاف است و صحبت وی که صحابی است باینه و ظاهر سیاق حدیث در قول اول است و الله اعلم - فلما قدم پس هرگاه که باز آمد از غزاه بدر من نزد قوم خود - قال قد جئکم و الله من عند النبی حقا - گفت بجهت حق آمدم شمار انجا سوگند از نزد پیغمبر حق - فقال - پس گفت پیغمبر - صلوا صلوة کذا فی حین کذا و صلوة کذا فی حین کذا - بگذارد نماز چنین در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین یعنی کیفیت نماز با تعیین اوقات آن همه بیان نمود - فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم فلیؤکم اکثرکم قرآنا - پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید که اذان گوید یکی از شما پس امامت کند شمارا که بیشتر یا دوارد از شما قرآن را - فقل و افلم یکن احدا کثر قرآنا منی - پس نگاه کردند پس بنویسند یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من بیشتر از همه یا دو داشتم - لما کنت املقی من الرکیان - از جهت آنکه بودم من که پیش می آدم قرآن را و با دیگران قرآن را از سواران - فقد مونی بین یدیهما - پس پیش کردند و امام ساختند مرا میان خود و انا ابن است و سبع سنین - و حال آنکه من شش ساله بودم یا هفت ساله - و کانت علی برة کنت اذ اصبحت فقلصت حتی - و بود بر بدن من چادر که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن من تا آنکه کشف می شد عورت از من - فقالت امرأة من انبی پس گفت زنی از محله - الا غلطون عنا انت فارکم - آیا نمی پوشید از ما و بر قرآن خواننده و امام خود را - فاشتردا فقلعوا لی قمیصا - پس خریدند جامه پس بریدند برای من پیراهنی را - فاذا حلت بشی فرجی بذلک القمیس - پس شادان نشدم من بچیزی همچو شادمان شدن من بآن پیراهن عجیب و غریب که هرگز پوشیده بودم از جهت خردیها و انتقصای طبیعت و از جهت حصول فضل و کرامت آنی که باین مرتبه رسانید و راه بخاری - و با حدیث استدلال کرده اند ثنا فیه بر صحبت امامت صبی و لیکن بالغ اولی است اگر چه صبی مخصوص باشد بقبضه و قرات از جهت اختصاف علماء و دی و این خلاف راجع میگردد و بخلات در اقتضای مقرر من متقبل و در بالا در باب القراة کلام در آن گذشت و در باب من صلی مرتین نیز بیاورد انشاء الله تعالی - و عن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون المدينة - گفت ابن عمر رضی الله عنه هنگامیکه قدم آوردند مهاجران که پیش از مقدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم هجرت کردند مدینه را بجم آنحضرت و امیر المؤمنین عمر از ایشان بود - کان یومهم - بود که امامت می کرد ایشان را - سالم ولی ابی حدیثه - که فارسی بود از فضلا می موالی و خیار صحابه و معهود بود و از فرزان

و آن حضرت امر فرمود که گیرید قرآن را از چهار کس و یکی ازین چهار کس سالم را شمرده و فهم عمر و ابوسلمه بن عبداللہ و سالم بود و در میان ایشان عمر بن الخطاب و ابوسلمه که از کبار صحابه اند و امامت کردن وی یا از جهت آن بود که اقرأ بود یا برای تعلیمی دیگر و الله اعلم - رواه البخاری - و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ترفع لعمركم صلواتي فوق رؤوسهم شبرا - نه کسی اند که برداشتن نمیشود و ایشان را نماز ایشان بالای سرهای ایشان یک بدست - رجل ام قوا و هم که کارهون - مردی که امامت میکنند قومی را و حال آنکه ایشان ناخوش دارند او را - و امرأة بائت و زوجها علیها سخط و نرسنه که شب کند و شوهر دے از دے ناراضی باشد - و اخوان تصارمان - دو مسلمانان که قطع کرده باشند حقوق اسلام را از اسلام و جز آن یعنی زیاده بر سه روز و این مسئله را تفصیلاست مذکور در موضع خود - رواه ابن ماجه

### باب ما علی الامام

باب در بیان حقوقی که بر امام است و مقتضایان را و اهم آنچه بر امام است تخفیف است در نماز بحجت رعایت حال مقتضایان از بعضی و کبیره و حاجت و عدم تطویل چنانکه مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست که مراد به تخفیف ترک تطویل آن نیست که ترک کند هفت قرائت و تسبیحات را و نتواند کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجب است بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند مفصل با تسبیح سبین است در فتنه و آنکه خاکند بر سر یا گفتن تسبیح باد او رعایت قومه و جلسه و اکثر آنچه مراد می افتد به تخفیف در نماز که دارد است و را حدیث تخفیف قرائت است

**الفصل الاول - عن انس قال** ما صلیت و را امام قط اخف صلوة و لا اتم صلوة من النبی - روایت است از انس که گفت نگذا روم نماز پس هیچ امامی هرگز که یک تر بود نماز دے و تمام تر بود از پیغمبر - صلى الله عليه وسلم یعنی نماز آنحضرت سبک می بود و با وجود آن تمام کامل میبود چنانکه در حدیث دیگر آمده است (کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخف الناس صلوة فی تمام بعض گفته اند که معنی این است که تخفیف میکرد در قرائت و تمام می کرد رکوع و سجود و تعدیل را بعض گویند مراد آن است که تطویل آن حضرت در نماز نسبت بنماز دیگران در رعایت قلت و نخت می نمود یعنی اگر دیگرے این چنین قرائت تطویل میخواندند گران می نمود و ملائت می آورد و بخلاف آن حضرت دے صلى الله عليه وسلم که استماع آن صورت فوق و نشاط و لذت و حضور می گشت بحجت حسن صوت و وجودت ادا و بروزانوار و ظهور اسرار و نیز در قرائت آن حضرت سرعتی و طی لسانی بود که در زمان لطیف کبیرے از قرائت را تمام می کرد و بلند در نماز مغرب سورۃ اعراف و بروایتی دیاده بران خوانده و بعض گویند تخفیف امری است بسا تطویل که قصیر باشد نسبت با طول از خود و قصیر تطویل بود نسبت با تفسیر جمع میکرد تخفیف و تطویل با هم گفت بنده حقیق کاتب این بطور عبدالحق بن سیف الدین عقی عنهما که تواند که این را د باشد که گاهی تطویل می نمود و نزاد احساس شوق و اشتیاق تطویل از صحابه و زمانے تخفیف می کرد و نزاد و جو و عذری و باعثی بران داین معنی است نسبت بسباق حدیث که در بیان تخفیف می گوید - و ان کان لیسع بجاء النبی تخفیف مختصه

ان یحقق اسمہ بہ تحقیق بود آنحضرت که می شنید گریه کودکی را پس سبک میکرد و ایند نماز را از جهت ترس آن کودک و ترس آنکندہ نشود و مادر او قطع صلوة یا زوال شوع و شغل خاطر متفق علیہ۔ وعن ابی قتادہ۔ صحابی مشہور است از فضل امام صحابه است عقی بدری است حاضر شد نماز مشاہد را و در غزوة احد با پدر چشم وی از خانه خود پیردن شدہ بردست او افتاد و آنحضرت آنرا باز بجای وی نشاند و بہتر از چشم دیگر شد۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی لا دخل فی الصلوة و انما یرا طائر الزنا۔ گفت ابو قتادہ کہ گفت آنحضرت بدرستی کہ من می و رآیم در نماز و حال آنکہ من میخواہم در از کردن نماز را۔ فاصبح بکاء لصبی۔ پس می شنوم گریه صبوی را۔ فاجتوز فی صلاتی۔ پس آنسانی و مسالہ تخفیف میکنم در نماز بہرک تطویل در قرأت و اذکار و اسراع در آن۔ مما اعلم من شدۃ و جدامہ من بکاء۔ از جهت آنچہ میدانم و می در بایم از سختی حزن و تاثیر داری از گریه و می و این از رعایت رحم و شفقت است بر است و ضغنا کہ در چنان مقام عالی باد میکند رعایت می نماید صلی اللہ علیہ وسلم و جزاہ عنانہ الجہرا شمر خواہد را پس کہ در شین رازید بندہ را باد میکند بہ نیازید فاصدا زریہ آید از چرخ بلند نہ نانشکستہ یا بجان برے تنذیر رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم للناس۔ چون نماز بگزارد و یکے از شمار اے مردم یعنی امامت کند ایشان را۔ فلیخفف۔ پس باید کہ تخفیف کند در رعایت جانب ایشان نماید۔ فان فیہم السقیم و الضعیف و الکبیر۔ زیرا کہ در میان ایشان بیست و ناتوان است بحسب خلقت و پیر است۔ و اذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء۔ و چون نماز بگزارد و یکے از شمار اے خود یعنی تنہا پس باید کہ تطویل کند ہر مقدار کہ خواہد۔ متفق علیہ۔ وعن قیس بن ابی حازم۔ بجای مہلہ و زامی از کبار تابعین است کہ جاہلیت و اسلام ہر دو را دریافتہ۔ قال اخبرنی ابو سعود ان رجلا قال۔ گفت خبر داد مرا ابو سعود الصاری کہ مر دے گفت۔ و اللہ یا رسول اللہ فی لا تاخر عن صلوة الغداة من اجل فلان۔ بدرستی کہ ہر آنکہ من پس می نمایم از نماز با مدا و بہ جماعت نمی آیم از جهت فلان نام شخصی را بر دو گفته اند مرا و ابی بن کعب است و بعضی گفته اند کہ معا بن جبل و قول دل صحیح تر است۔ ما یطیل بنا۔ از جهت در از کردن وی قرأت را بابا۔ نماز است رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی مؤظفۃ شد غضبنا منہ پوزند۔ پس ندیدم من آنحضرت را و پہنچ بند دادنی سخت تر از دے غضب ز خود کہ در آن روز بود۔ ثم قال ان منکم منفرین۔ پسر گفت آنحضرت بدرستی کہ یعنی از شمار یزاندہ اند مردم را از جماعت نماز و حضور مراسم خیرات۔ فایکم ماضی بالناس فلیتجز۔ پس ہر کہ ام از شمار کہ نماز بگزارد و مردم پس باید کہ تخفیف کند و آن چنان تطویل نکند کہ ملالت آرد و از حضور جماعت باز دارد۔ فان فیہم الضعیف و الکبیر و الحاجۃ۔ پس بدرستی کہ میان ایشان ناتوان است و پیر است کہ بسبب ضعف و پیرے نمیتواند ایستاد و خداوند حاجت است کہ کاری ضروری دارد۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلون لکم فان اصابوا فاکلم۔ نماز میکنند اما مان برے شما پس اگر راست و درست میگزازند بر اے فائدہ شماست و فائدہ ایشان ہم بہت ولیکن ذکرش نکرد و بہت فہم آن بقریبہ مقام و در بعض نسخ مصابیح و لہم وجوب است۔ فلان

اخطا و افلکم - و اگر ناراست و نادرست میگزیرند پس مشراران است ابر که راست و درست گزارید و ثبت و قصد  
 جماعت کردید - و علیهم - و بر ایشان است و بال بحبت نقص و تقصیر یک نمودند و این وصیت است از آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم که در وقت ابتلا و افتنان بگوید و امر که بعد ازین پیدا شوند و امامت نماز کنند و در ادای آن رعایت احکام  
 و آداب تقصیر و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را درست و درست بگزارید اگر ایشان نیز شیخ صواب و ندر بهتر و الا شما را  
 از آن ضرری نیست و شافعی با پیچیدگی مشک می نمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدیان نیست و ظاهر  
 این جا سخن در ترک سنن و آداب است نه فوت شرائط و ارکان و الله اعلم - و راه بخاری و هذا الباب خال عن الفصل ثانی  
 و این باب خالی است از فصل ثانی که در روی صاحب مصابیح احادیث حسان می آورد مؤلف فصل ثالث آورده و گفت  
 الفصل الثالث - عن عثمان بن ابی العاص - ثقیفی صحابی است و عامل طائف بود در زمان آنحضرت  
 و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر و چون آن حضرت وفات یافتند خواستند ثقیف که مرتد شوند و گفت ای  
 گروه ثقیف شما پیشترین مردم اید و در اسلام پس پیشترین مردم نباشید و در ارتداد و دوی خودترین قوم خود بود و قال  
 آخر ما عهد الی رسول الله - گفت عثمان آخر آنچه عهد کردیم بن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این بود که - اذ ائمت قوما  
 فاخت بهم الصلوة - چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگزار بالیشان نماز را - و راه سلم و فی روایتی که ان رسول  
 الله - و در روایتی مرسل را اینچنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال - گفت عثمان بن ابی العاص را -  
 ام قومک - امامت کن قوم خود را - قال قلت - گفت عثمان گفتیم - یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا - بدرستی که من  
 می بینم در نفس خود چیزی را از عجب و کبر در امام شدن یا عجز از ادای حقوق امامت و شرائط آن یا دوسوسه - قال اونه  
 گفت آنحضرت نزدیک بیا - فاجلسنی بین یدیه - پس نزدیک آدم پس بنشیناندر پیش خود - ثم وضع کفہ فی صدری بین  
 یدیه - پس نهاد کف دست خود را در میان سینه من میان دو پستان من - ثم قال تحول فوضعه فی نظری بین کفئی - پس  
 گفت برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی بر طرف شد آن  
 علت که بالغ بود از اقامت امامت بیکت دست مبارک آن حضرت و تصرف وی صلی الله علیه و سلم - ثم قال ام قومک  
 پس گفت امامت کن قوم خود را من ام قوم فلینتف - پس کسیکه امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند - فان فیهم الکبیر  
 و ان فیهم الرعین ان فیهم الضعیف و ان فیهم ذالاجابة فاذا صلی احدکم وحده فلیصل کیف شاء - ترجمه این الفاظ از شرح اتحاد  
 سابق معلوم شد - و عن ابن عمر قال کان رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یا مرنابا تخفیف - امر  
 که مرنابا سبک گزاردن نماز و تخفیف قرائت - و یومنا بالصافات - و امامت می کرد ما را بالسوره و الصافات و مانند  
 یعنی تطویل میکرد و تطویل آنحضرت حکم تخفیف و شست بوجوبی که گفته شد - و الله اعلم



## باب ما علی المأموم من المتابعة وحکم المسبوق

باب در بیان چیزه که بر مقتدی است از متابعت امام در رفع و خفض و بیان حکم مسبوق که اول نماز را با امام و ریاضه  
 الفصل الاول - عن البراء بن عازب - بنحو عین مملو و زائے صحابی مشهور است اول مشاهدے حضرت  
 است و پیش از دے اور اصغیر داشتند و حاضر شد با امیر المؤمنین علی و رحیل و صفین و نهقان - فقال کنا نصلی  
 خلف النبی - گفت بودیم مکه نمازے کریم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاذا قال - پس چون می گفت آن حضرت سمع  
 المدین حمد لم یحین احد منا ظوخم نمی کردیم هیچ یک از ما پشت خود را به سجده نمی افستادیم و چون نیت یا وسکون حاضر نمودن  
 و کسر کن از نفس نیزه و ضرب بضر - حتی یضع النبی - تا آنکه نبی رها و پیغمبر صلی الله علیه وسلم جنبه علی الارض - پیشانی خود را  
 بر زمین نه که همراه آنحضرت سجده می افتادیم بلکه بعد از سر برداشتن از رکوع ایستاده می ماندیم و چون آنحضرت پیشانی شریف  
 بر زمین می نهاد و آنگاه می افتادیم متفق علیه - و عن النسائی قال صلی بن رسول الله علیه وسلم ذات یوم - نماز  
 گزارد با آنحضرت زورے - فلما نفضت اصلوته قبل علینا بوجه - پس هرگاه که تمام کرد آن حضرت نماز خود را پیش آمد بر ما  
 بر دے مبارک خود یعنی روستے بجانب ما کرده نشست - فقال ایها الناس الی امامکم - پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام  
 و پیشوای شما ام - فلما تنفونی بآرکوع و لا بالسجود و لا بالقیام و لا بالانصراف - پس پیشی نکنید مرا بر رکوع و نه بسجود و نه بایستادن  
 از رکوع و نه باز برخاستن از نماز یعنی پیشتر از من بر رکوع و سجود و زورید و سر از رکوع بر نداردید و از سجود بر نه خیزید و مرا بالانصراف  
 یا سلامت یا برخاستن از مکان نماز و بر آمدن از مسجد و اول ظاهر تر است و ندانید که من خبر دار نیستیم از احوال شما - فانی از امام  
 امے و من خلفی - زیرا که بدستی من می بینم شما را از پیش خود پس خود نداده سلم - و عن ابی هريرة قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم لا یأبوا و لا الامام پیشه نکنید امام را و شتابی نکنید - اذا کبر فکبروا - و تشبکوا تکبیر بر آرد امام از پس و می صل  
 تکبیر بر آرید - و اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین - و چون بگوید امام لا الضالین متصل او بگوید آمین - و اذا رکع فاکرعوا -  
 و چون رکوع کند از پس و می متصل بر رکوع برزید - و اذا قال - و چون بگوید امام سمع المدین حمد فقولوا - پس بگویند شما اللهم  
 ربنا لک الحمد - از اینجا معلوم شد که منصب امام تسبیح است و منصب مأموم تحمید هر دو مقسوم است میان ایشان و تحقیق این کلام  
 سابقا گذشت - متفق علیه الا ان البخاری لم یذکر و اذا قال ولا الضالین - انجدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند که  
 آنست که بخاری ذکر نکرد این کلام را که اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین - و عن النسائی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 رکب فرس و انصرف عنه - روایت است از انس که آنحضرت سوار شد پس ای را پس انگنده شد از پشت اسب بر زمین و فعال  
 طبعی حکم بر پشت از آنحضرت واقع میشد بطریق اعجاز بخش شفعه الامین - پس خاشیده شد جانب راست وی چنانکه قوت  
 قیام در نماز نماند و بخش تقدیم جسم است بر جان فیصلی صلواته من الصلوات فهو قاعده پس گزارد آنحضرت نمازے را از نماز با  
 و حال آنکه وی نشستم فصلینا و راه فتودا - پس بگذاردیم ما نیز پس آنحضرت نشست - فلما انصرف قال - پس هرگاه که نشست

آنحضرت از نماز گفت - نماز اجل الامام لیوتم به مگر دایره نشده است امام نگه برای آنکه اقتدا و اتباع کرده شود بوی غلام  
صلی قانما فصلوا قیاما - پس چون بگزارد امام ایستاده بگزارید شما نیز ایستاده - و اذا رکع فارکعوا - و چون رکع رکوع دوم امام  
پس رکع رکوع دوم و اذا رکع فارکعوا - و چون سر بردارد و می بین سر بردارید شما - و اذا قال - و چون بگوید امام سمع  
الله من حمده فقولوا - پس بگوید شما - ربنا لک الحمد - و در بعض نسخه ها مشکوة این هم هست - و اذا سجد فاجبدوا - و چون  
سجده دوم پس سجده دوم و پیش از سجده اند که در لفظ بخاری نیست - و اذا صلی جالساً - و چون نماز بگزارد امام نشسته  
فصلوا اجلسوا اجعون - پس بگزارید شما نیز نشسته همه - قال الحمیدی - گفته است حمیدی که از شیوخ بخاری است نه حمید  
صاحب الجمع بین الصحیحین و این نیز عبارت بخاری است که نقل از حمیدی میکند که گفت - قوله - قول آنحضرت که فرمود  
اذا صلی جالساً فصلوا اجلسوا یعنی مرفعه القیم - این قول در بخاری قدیم آنحضرت بود که عارض شده بود و ثبت نه  
از پشت اسب یا جز آن - ثم صلی بعد ذلک البنی - پیشتر بگزارد بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم جالساً نشسته - و انما  
خلفه قیام - و مردم در پس رسته ایستاده بودند - لم یأمرهم بالقعود - امر نکرد ایشان را به نشستن - و انما یؤخذ بالآخر فالآخر  
من فعل البنی - و گرفته نمی شود و عمل کرده نمی شود مگر باخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی الله علیه و سلم - که تا سجد اول است - تنها  
لفظ بخاری - این لفظ بخاری است - و اتفق مسلم الی اجعون - و اتفاق کرده است مسلم بوی در روایت تا قولی  
اجعون و قال الحمیدی الی آخره روایت نکرده - و زاد فی روایتیه و زیاده است مسلم در روایتی این عبارت را که فلا  
تختلفوا علیه - پس اختلاف مکنید بر امام - و اذا سجد فاجبدوا - و چون سجده کنید سجده کنید ازین عبارت معلوم میشود  
که آن در لفظ بخاری نیست چنانچه گفته اند - و عن عائشة قالت لما نقل رسول الله - روایت است از عائشه  
که گفت هنگامی که گران نشد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی سخت شد بخاری و بهنایت رسید ضعف وی - جابلاً  
یؤدیه بالصلوة - آید بلال در حالیکه می آید با نذا آنحضرت را به نماز و خبر دهد که وقت نماز شده و مردم همه در مسجد گرد آمده اند  
حادث بود که بعد از اذان چون در بر آمدن آنحضرت تاخیر می یافت بلال بر آورده خبر میکرد و درین حالت نیز گاهی  
که خبر کند و آشکاف نماید که خود بوجوه شریعت سجد را منور میکرد و اندوامست کند یا کسی را از اصحاب مری فرماید که دست  
کند فقال مرد ابا بکر ان یصلی بالناس - پس گفت آن حضرت امر کنید از جانب من ابو بکر را و بگوید که نماز کند مردم  
را دست کند ایشان فصلی ابو بکر تلک الا بام - پس نماز گزارد ابو بکر رضی الله عنه با مردم و بان روزی - ثم ان البنی صلی الله علیه  
و سلم و جبنی نفسی خفته - پیشتر آن حضرت یافت در ذات شریف خود بی ایستاده و تدرستی - فقام یبادی بین حلین - پس  
بایستاد آنحضرت در حالیکه میبرد و تکیه کرده میان دو مرد و دو ستار و روشن این دو مرد و نهاده آهسته و مائل - و رجلاه مائلان  
فی الارض و هر دو پای مبارک وی خطمی کشند و در زمین سجبت بی ثبوتی بر پایی برداشتن بنام سالتا اشارت کرده شد که  
انبارا صلوات الله و سلامه علیه و در عارض مدنی و صفات جسمانی واقف بر حد بشریت گذارشته اند تا مشاهده صفات جلالی

منموده حق بیدگی بجای آید و در وقت اعجاز که قدرت الهی ظهور نموده خرق عادات می نماید و فی الجمله کمال مکی در آن  
کمال بشری است که مرتبه جامع ماسوت و ملکوت و کمال جسمانی و روحانی است مصراع یا را این دارد و آن نیز هم  
یا رب بگو در وقت انظار معجزه قدرت کامله ظهور نموده خرق عادات می نماید آن دیگر است حتی دخول السجده بنا بر آنکه  
در آمدن حضرت باین روش مسجد را - فلما سمع ابو بکر حسه ذهب تباخر - پس هرگاه که شنید ابو بکر نماز در آمدن آنحضرت  
را باین جانب رفت و خواست که پس رود تا آن حضرت پیش آید و امامت کند فی الصلح حسن که در نزد م - فادما لیر  
رسول الله - پس اشارت کرد بسوای ابی بکر پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و ایما اشارت باعضا مثل سر و دست  
و چشم و ابرو - ان لا یتاخر - که پس نرو و بجای خود ایستاده ماند - فجار - پس آمد آنحضرت - حتی جلس عن يسار  
ابی بکر - تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر - و کان ابو بکر یصلی قائما - و بود ابو بکر که می گذارد نماز ایستاده  
و کان رسول الله - و بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم یصلی قائما - می گذارد نشسته - یقتدی ابو بکر بصلوة رسول الله  
اقتدا میکرد ابو بکر نماز پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و الناس یقتدون بصلوة ابی بکر - و مردمان اقتدا میکردند نماز ابی بکر  
یعنی افعال ابی بکر را دیده نماز می کردند و الا امام در آن نماز آنحضرت بود و همه اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شنیدند چون  
مردم که دور بودند و افعال آنحضرت را بینیدند و تکبیرات نمی شنیدند و افعال ابو بکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند  
گویند اقتدا با ابو بکر میکردند متفق علیه و فی روایه لها - و در روایتی مر جاری و مسلم را آمده - یسبح ابو بکر انما یسبح التکبیر  
حیثما یشد ابو بکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابو بکر امام نبود اهل سنت و جماعت را دلیل بر اختلاف ابو بکر با جانشینان آنکه  
دلیل در محل امر کردن آنحضرت است ابو بکر را امامت و چندین ایام گذشت که ابو بکر امامت میکرد و همه بوی اقتدا میکردند  
اما امری که آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شد خود امامت کرد و اگر این نسخ حکم سابق علیو و چنانکه شیعه توهم میکنند بقول  
نسخ میکرد و کسی دیگر را می فرمود و امامت ابو بکر نزد عدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم متعین بود یکباری دیگر آنحضرت  
باصلاح میان بنی عمر و بنی عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود چون وقت باختر رسیدن گرفت بلال اذان گفت صحاب  
همه ابو بکر را امام ساختند و بن میان آنحضرت رسید ابو بکر خواست که از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت  
اشارت کرد که بر جاسه خود باشد و امام باشد پس اقتدا کرد در پس ابو بکر و نماز گذارد و کذا فی صیح البخاری - و کذا فی هر  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یخشی الله من عباده الا ان یحول الله رأسه من حمار آبیانی ترکان  
سکینه بر منبذارد سر خود را پیش از امام اذین که بگرداند سر او را همچو سر خود در روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند  
صورت خاتم غزالی گفته که این کنایت است از بلاهت و بی فقی آنکس که تفهیم معنی امامت را که ایام و اتباع و اتفاق  
است یعنی از خری است که امام سازند و اتباع نکنند و گفته که متعین است این تاویل و الا امامی منم بحس که نگشته است بوی و  
و صورت وی از وی حمار و صورت حمار و پوشیده ماند که ثابت غنیت تحویل است نه وقوع آن و طبیی گفته است که مراد از این

اورست بر صفت حمار و ملاذت و الاسخ غیر جائزست درین است و مکن است کہ گفتہ شود مرد و تحویل اورست در آخرت نہ در دنیا تا آنکہ اختلافی ہم است در عدم وقوع مسخ درین است و اللہ اعلم بمشفق علیہ

**الفصل الثانی - عن علی و ما ذہب جہل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** اذا اتی احدکم الصلوة والامام علی حال - و قتیکہ ہیایدیکہ از شما نماز را و امام بر حالے است از احوال چنانچہ قیام و رکوع و سجود و جہان فیضیہ کہ ایضاً الامام پس باید کہ بکشد چنانچہ میکند امام پس تحریمہ بہ بند و در آید در بہان فعل لیکن رکعت حساب کرہ میشود بخلاف رکوع نہ بعد از آن - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب - **وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

اذا جئتم الی الصلوة و نحن سجد و فاسجدوا - چون بیایید شما بسوے نماز و حالانکہ ماسجدہ کنندہ ایم پس سجدہ کنید و لا تفتد وہ شیئاً - و شمار نکنید آن را چیرے از نماز و رکعتے از آن چنانکہ بدر آمدن در رکوع میکنید - ومن اورک رکعتہ نقد

اورک الصلوة - و کسیکہ در باب رکعت را پس بہ تحقیق دریافت نماز را این را و معنی گفتہ اندیکہ اگر او بر رکعت کوع است و الصلوة رکعت یعنی کسی کہ امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و رکعت محسوب شد چنانکہ گفتہ دوم آنکہ مرا

آن است کسیکہ دریافت رکعتے را پس بہ تحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد اورا ثواب نماز جماعت و فضیلت آن و ہر بابہ گفتہ است کسیکہ دریافت از ظہر رکعتے را و دریافت سہ رکعت را انگار از ظہر جماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد کہ

و می ظہر جماعت گزارده و لهذا حانت نمی گردد در زمین خود کہ لا اصلی الظہر جماعتہ بلکہ دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعیہ است و اما در جمعیہ مذہب ما آن است کہ ہر کہ امام را دریافت و در نماز جمعیہ دریافت جمعیہ را و بنا کند بروی جمعیہ را پس نزد

امام محمد اگر در باب اکثر رکعت ثانیہ چنانکہ در بابہ در رکوع و اگر در بابہ اقل آن را بنا کند بروے ظہر و نزدیکین بنا کند بروے جمعیہ را و اگر چہ در تشہد و سجود و سہو دریافت - رواہ ابو داؤد - **وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم**

من صلے بعد اربعین یومانی جماعتہ بیدرک التکیبۃ الاولی - کسیکہ نماز بگذارد و نماز خالص لوجہ اللہ بی شائبہ عنوض چل روز در جماعت و در حالیکہ در بابہ تکبیرہ اولے را ظاہریش در آن است کہ در حین تحریمہ حاضر باشد و گفتہ اند کہ اوراک در دعا

استفلاح نیز در حکم آن است و نزد بعض اوراک در رکعت اولی کافی است - کتب کہ بران زمان براتہ من انار و براتہ من النفاق نوشتہ میشود برائے او و خطا بنیاری یکی خطا بنیاری از آتش و قبح دوم از نفاق و ظاہر آنست کہ مراد بہ براتہ

از نفاق در دنیا باشد بصمت الریا و کسل و نماز کہ در قرآن مجید اسناد آن بمناققان کردہ اند و سایر صفات نفاق از ذریعہ گفتن و خلف در وعدہ کردن کہ در احادیث از علامات نفاق دانستہ اند و تحیل کہ در آخرت بود بخلاصی از عذاب

مخصوص منافقان - رواہ الترمذی - روایت کرد این حدیث را ترمذی و لیکن سخن کردہ است در آن - **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضا فاحسن وضوہ - کسیکہ وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تہ تہ تہ و نیز

بارعبایت شرط و آداب و حضور دل - ثم راح فوجد الناس قد صلوا - پشتر رفت بمسجد پس یافت مردم را کہ تحقیق

نماز گزار دہ اندونہ یافت جماعت را۔ اعطاء اللہ مثل اجر من صلا با وجہ نماز۔ بدہ اور اخدا ہی تعالیٰ مانند  
 اجر کیسکے گزار دہ است نماز اور حاضر شدہ است آن را و این بر تقدیری کہ تاخیر تفسیر وی بنود پس بحکم صدق  
 نیت خود اجر آن بیابد۔ لایق قص ذلک من اجر ہم شیدا۔ کم نمی کند آن عطای اجر مراد را از اجزای این  
 کسانیکہ گزار دہ اند و حاضر شدہ اند چیزے را زیرا کہ آنرا اجر فعل خود یافتہ اند و وی اجر نیت خود۔ رواہ ابو داؤد  
 والنسائی۔ وعن ابی سعید الخدری قال جاز رجل وقد صلى رسول الله - آدم روی و حالانکہ گزار دہ بود غیر خدا۔  
 صلى الله عليه وسلم فقال الاز رجل يصدق على هذا۔ پس گفت آن حضرت آیا نیست مردیکہ تصدیق کند و احسان نماید  
 برین مرد کہ منجوا ہند تنها بگزار و نماز را فیصلی معہ۔ پس بگزار و نماز باوے تاوے ثواب جماعت و درجات آن را بیابد  
 این احسان است کہ این مرد باوے می کند۔ فقام رجل فصلى معہ۔ پس برخاست مردے پس بگزار و نماز باوے و  
 گویند کہ در سنن بیہقی آیدہ کہ آن مرد ابو بکر صدیق بود رضی اللہ عنہ۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد۔

**الفصل الثانی** عن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود و ابن مسعود و ابن مسعود و ابن مسعود  
 رواہ عبد الله بن مسعود و فقیہ ائمہ یکے از اعلام تابعین و فقہائے سبعہ مدینہ است خلق کثیر از صحابہ را در یافتہ  
 ثقہ امام مامون و بود و سے رضی اللہ عنہ عمر بن عبد العزيز مراد است شرح چند مات سنۃ اثنین و تسعین و قبل سنۃ ثمان  
 و تسعین و عبد الله بن عتبة نیز از کبار تابعین است و بعض اوراد صحابہ ذکر کرد اند و اثبات روایت نموده اند و تحقیق است  
 کہ تابعی سنۃ و ابن سعد گفت کہ تابعی ثقہ کثیر الفقیہ و الحدیث است مات سنۃ اربع و سبعین۔ قال دخلت علی  
 عائشة فقلت۔ گفت عیبہ! سعد در آدم بر عائشہ پس گفتم۔ الا تجدی عنی عن مرض رسول الله - آیا حدیث نمی کنی مرا  
 از حال بیماری پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ کہ بہماز برآمد و چگونہ برآمد۔ قالت بلی۔ گفت عائشہ آری حدیث میکنم  
 ترا از بیماری آن حضرت پس شروع کرد در حدیث بقول خود۔ نقل البیہ۔ گران شد آن حضرت۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
 فقال۔ پس گفت۔ اصلی الناس۔ آیا نماز گزار دہ اند مردم۔ فقلنا لا۔ پس گفتیم ما نماز گزار دہ اند۔ یا رسول الله وسلم  
 يتفقونک۔ و الاشیان چشم دارند آمدن ترا۔ قال ضوالی ماری مخضب۔ گفت آن حضرت نہید برائے من  
 آبے در مخضب مخضب بکسر میم و سکون خاوتع ضاوتین نام نوعی از ظروف است۔ قالت۔ گفت عائشہ فقلنا  
 پس کردیم ما آنچه فرمود آن حضرت و ہماوم برائے آداب در مخضب۔ فاعتسل۔ پس غسل کرد۔ قدس لبینہ۔  
 پس رفت و خواست کہ بر خیزد۔ فاعنی علیہ۔ پس ہیوش شد و برگاشہ شد ہیوشی بروے داغما چون از جنس  
 مرض است جائزست طریای آن ہر امیاع مخالف جنون کہ وے نقص است و بمقدار ختم اندان را چنے  
 از شافعیہ بغیر تطویل۔ ثم افاق۔ بہتر ہیوش یار شد و بہ ہیوش آمد۔ فقال اصلی الناس۔ پس گفت آیا نماز گزار دہ اند  
 مردم۔ قلنا لا ہم يتفقونک۔ گفتیم نماز گزار دہ اند ایشان انشاء را می برد ترا۔ یا رسول الله فقال ضوالی ماری مخضب۔

گفت بہنید بر اے من آبے در مخضب۔ قالت فقلت فاعلم ان حضرت عائشہؓ میں نشست آن حضرت پس غسل کر دے ثم  
 ذهب لیثور فاعنی علیہ ثم افان فقال اهلی الناس قلت لاہم یظن فک یا رسول اللہ قال ضوالی ماری لمخضب فقلت فاعلم  
 ثم ذهب لیثور فاعنی علیہ ثم افان فقال اهلی الناس قلنا لاہم یظن فک یا رسول اللہ والناس عکوف فی المسجد یظنون النبی۔  
 و مردم مقیم اند و در سجدا انتظار می برند پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم لصلاۃ الشار الاخرۃ۔ برای نماز عشا پسین احقر از اہر  
 از نماز مغرب کہ گاہے اور انہر عشا ہی گویند۔ فارسل النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی ابی بکر ان یصلی بالناس۔ پس فرستاد  
 آن حضرت کہے را بسوے ابو بکر کہ نماز بگزار و بامروم و امامت کند۔ فاباہ الرسول۔ پس آمد ابو بکر و فرستادہ آنحضرت  
 فقال ان رسول اللہ۔ پس گفت کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم بامرک ان یصلی بالناس۔ میفرماید ترا کہ نماز بگزاری بامر  
 فقال ابو بکر و کان رجلاً قتیفاً۔ پس گفت ابو بکر بود و سہ مرد نرم دل۔ یا عمر صل بالناس۔ ای عمر بگزار نماز بامروم فقال  
 لہ عمر انت احق بذلک۔ پس گفت مرا و را عمر تو سزاوارتری بآن کہ یا کہ ایشان در اول امر اند انشد کہ تعیین ابی بکر بر اے  
 امامت بطریق الزام و امر برای وجوب مستند و در آخر معلوم شد کہ امر برای وجوب است چنانکہ از احادیث دیگر معلوم میگردد  
 فصلی ابو بکر ملک الایام پس نماز بگزار و ابو بکر در آن روز ہما کہ ہفجہ روز بود۔ ثم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم و بعد من نفسه  
 ختمہ۔ پستہ آنحضرت یافت از ذات خود و در بعض نسخ فی لفسنہ یافت و در ذات خود سبکی۔ و خرج من رجلین احدهما عباس۔  
 و بیرون آمد تکیہ کردہ در میان دومر کہ یکی از ان دومر عباس بود۔ لصلاۃ الظہر۔ برای نماز تہیین و ابو بکر صلی اللہ علیہ بالناس۔  
 و حالانکہ ابو بکر نماز بگزار و مردم۔ فلما آہ ابو بکر ذهب لیتاخر۔ پس ہر گاہ کہ دید آنحضرت را ابو بکر خواست تپس رود۔ فادام الیہ  
 اللبۃ۔ پس اشارت کرد بسوی دس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بان لا یتاخر۔ باینکہ پس نزد بجای خود باشد فقال۔ گفت آنحضرت  
 بان دومر کہ تکیہ کردہ برانما آمدہ بود۔ اجلسانی الی جنبہ بنشین مرا و در پیروی ابو بکر فاجلسا الی جنبہ ابی بکر پس بنشانند  
 و دوسر آنحضرت را و در پیروی ابو بکر۔ والنبی صلی اللہ علیہ وسلم قاعد۔ و حالانکہ آنحضرت نشست است و ثابت و سہم است بران۔ فقال۔  
 پس گفت عبید اللہ کہ بروی ایخذ بیت است از عائشہ۔ فدخلت علی عبد اللہ بن عباس۔ پس در آمدیم بر عبد اللہ بن عباس  
 فقلت لہ الا عرض علیک حدیثی عائشہ عن مرض رسول اللہ۔ پس گفتم مرا بن عباس را آیا ظاہر کنم ترا حدیثی را کہ حدیث کردہ  
 مرا عائشہ از بیماری پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ہات۔ پس گفت ابن عباس باید و بدہ آنحدیث را۔ فوضعت علیہ حدیثا  
 پس عرض کردم بروی حدیث عائشہ را۔ فما انکر منہ شیئاً۔ پس انکار نکرد ابن عباس از ان حدیث چہیزے را۔ ثم غیر انہ قال  
 جز آنکہ گفت۔ است لک لرجل الذی کان مع العباس۔ کہ ایا نام برد عائشہ برای تو آن مردی را کہ بود با عباس تکیہ  
 دہندہ حضرت را و آمدن مسجد قلت لا۔ گفتم نہ برد آن مرد را نام۔ قال ہو علی۔ گفت ابن عباس کہ آن مرد کہ نام نبرد  
 اورا عائشہ علی است صنی العدنہ سخن در ان است کہ چہ بود سبب در نام نہ بردن عائشہ علی را با عباس صنی العدنہ بعض  
 گفته اند عائشہ را با علی نراکتہ بود از ہنگام فقنہ انک عائشہ کہ علی در انجا ہما لوتہ نکرد و در تبریت عائشہ از ان تمست



چنانکہ صحابہ دیگر گردن چنانکہ از ریائی قصه ظاہر میگردد و این سخن ضعیف است زیرا کہ عائشه تحقیق نام برده است علی را در مواضع کثیره و مدح کرده و در ابوابین قضیه حاشاکہ سبب آن باشد و نزاکت بخدی رسد کہ نام بردن بزبان گران آید بلکه بعض گفته اند کہ در روایتی در بخدیث نیز نام برده است پس صواب است کہ بعض گفته اند کہ سبب نام بردن بحجت آنست کہ در جانب دیگر مروی متعین نبود چنانکہ عباس در جانب دیگر بلکه نوبت نبوت بود و نگاہی علی بود و نگاہی اسامه یا فضل بن عباس و لکن در روایت دیگر آمده است کہ گفت عائشه در جانب دیگر مروی بود و از اہل بیت دی تا شامل باشد ہمہ را بطریق اجمال و علم متفق علیہ و عن ابی ہریرۃ انہ کان یقول من ادرک رکعتہ فقد ادرک السجۃ - کیسکہ دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بہ تحقیق دریافت سجدہ را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت سجدہ از جہت نامی رکعت نبوی - و من فاتتہ قراۃ ام القرآن - و کیسکہ فوت شد و از فاتحۃ الكتاب یعنی خواندن او - فقد فاتتہ خبر کثیر - پس بہ تحقیق فوت شد و از اینکی بسیار ظاہر بخدیثست و در عدم فرضیت قراۃ فاتحہ است شیخ و شرح خود میگوید کہ مراد آنست کہ کسی را کہ فوت شود و فاتحہ خلف امام از جہت مسبوتیت و سہ و اینی نیست و رباب مسبوت است کہ خلف نبوده و فاتحہ بخواندہ مقصود تر عینیت تا کیست برادر اک جماعت از اول تا این خبر کثیر فوت نکرد و یعنی اگر چه با و رکوع رکعت دریافت لیکن فوت شد از زمی ثواب کثیر بقوت قراۃ ام القرآن رواہ مالک - و عنہ انہ قال الذی یرفع رأسہ و یخفیضہ قبل الامام فانما ناصیئہ بید الشیطان - کیسکہ برادر و سر خود را او نیست کند سر خود را پیش از امام پس نیست مومے پیشانی او مگر بدست شیطان کہ میگردد اند و از ابر خلات شریعت و سنت - رواہ مالک

### باب من صلی صلوٰۃ مرتین

باب در بیان حال کیسکہ نماز گزار و دو بار و این شامل حضور تمامی مختلف است و مقصود از آن اینجا چنانچہ در احادیث ذکر کرده آنست کہ چون گزارد فرض یکبار پس از آن آمد مسجد جماعت را بگذارد و جماعت تفسیل کہ مذکور است و در مفسر و کلام کہ واقع است میان ائمہ چنانچہ پاره از آن در باب اوقات منی عنہا گذشت و اگر گزارده با امام یکبار بعد از آن امامت کند مردم را چنانکہ در حدیث معاذ بسایید و این موصوم است نزد منافقہ بیکار فرض و حقیقت نہ تکرار فرض است بلکه دوم نقل خایت لکن نیست کند فرض را بر قول مشهور نزد ایشان لازم می آید بر ایشان اقتدای مفسر منی نقل و این جائز است نزد ایشان

**الفصل الاول** عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی - گفت جابر بود و معاذ بن جبل کہ نمازی کرد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم یأتی قومہ فیصلی بہم - پیغمبر می آمد توهم خود را پس میگزارد و نماز با ایشان در لفظ مسلم - تلک الصلوٰۃ - یعنی میگزارد و همان نماز کہ ہمہ از آن گزارده بود و لفظ بخدی - الصلوٰۃ المتوہد - یعنی میگزارد و نماز فرض الکہ گزارده بود و متفق علیہ - و عنہ قال کان معاذ یصلی مع النبی - و ہم از جابر است گفت بود معاذ کہ میگزارد و با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم العشاء - نماز عشاء - ثم یرجع الی قومہ فیصلی بہم العشاء - پیغمبر باز برگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگزارد و با ایشان عشاء - و ہی لافلحہ - و آن نماز کہ معاذ با قوم میگزارد و بر اے دی نقل بود و ایشان فرض میگزارد و پس اقتدای مفسر



نماز۔ مقام رسول اللہ پس بایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فصلی ورجع پس نماز گزار دو رکعت۔ و محسن فی مجلسہ و حالیکہ  
 محسن در جائے نشست خود ثابت ماند و نماز گزار نماز با آن حضرت تبسیر کرد از خود بلفظ غائب و گفت من نشستم مانند درجایی  
 خود از جهت تخاشی نسبت این منصب بنحو عصر سجا و دور انداختن نفس خود را از مقام حضور۔ فقال له رسول اللہ پس گفت محسن  
 را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مانند آن فصلی مع الناس۔ چه باز داشت ترا از نماز گزاردن با مردم۔ است جمل مسلم۔  
 ایابینتی تو مرد مسلمان۔ فقال بلی پس گفت محسن آری مسلمان ام۔ یا رسول اللہ لکنی کنت قد صلیت فی اہلی۔ و لکن ہم من  
 کہ تحقیق گزارده ام نماز را اہل خانہ خود۔ فقال له رسول اللہ پس گفت مراد را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذ اجبت المسجد  
 و کنت قد صلیت فاقیمت الصلوٰۃ۔ چون بیانی تو مسجد را و باشی تو کہ گزارده نماز یعنی در خانہ خود پس بر پا کرده شود نماز تبسیر  
 بر آورده شود برای وی فصل مع الناس۔ پس بگزار نماز با مردم۔ و ان کنت قد صلیت۔ و اگر چه ہمیشہ تو کہ تحقیق گزارده نماز  
 را۔ رواہ مالک والنسائی۔ و عن رجل من اصحاب بن خرمیہ۔ روایت است از مردی از قبیلہ اسد بلفظ حیوان  
 مشہور و اسد نام پدر قبیلہ است از مشہر دوے اسد بن خرمیہ بن مدرکہ بن ابیاس بن حضرت ابنہ سأل ابی ایوب الانصاری  
 کہ آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را کہ از مشاہیر صحابہ است و آن حضرت در ابتدا سے ہجرت خانہ اش را بقدم  
 مسرت از دم مشرف ساخت و نزول فرمود۔ قال۔ گفت آن مرد سائل صلی احدی فی منزله الصلوٰۃ ثم یاتی المسجد  
 نماز سے گزار دیکہ ازاد در منزل خود بہترین آید و مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگذارم وی آیم۔ و تقام الصلوٰۃ  
 و بر پا کرده میشود و مسجد نماز۔ فاصحی معہم۔ پس میگذارم نماز با ایشان۔ فاجد فی نفسہ ثباتا۔ پس بیایم و نفس خود چہ  
 از خدشہ و کراہت۔ من ذلک۔ از جهت مکرر گزاردن من نماز را و از جهت مخالفت با امام و صحت نفل و فرض و بعضی  
 از شرح گفتہ اند کہ مراد پیغمبر از روح و راحت و انس و حضور است۔ فقال پس گفت۔ ابو ایوب بن کنان عن ذلک  
 النبی۔ پسیدہ ایم ما ازین حالیکہ تومی یا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ این حدیث و از کجاست۔ فقال پس گفت آنحضرت  
 و رجواب سوال ما۔ فذلک لہم حجج۔ پس آن مراد انصیب جماعت است و ثواب آن پس باید کہ بیج خدشہ و کراہت  
 نیاید یا حصول نفل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاہر است یعنی آنچه تومی یا بی از روح و حضور از از جماعت  
 نوزائنت است۔ رواہ مالک و ابو داؤد۔ و عن یزید بن جابر عن زبای۔ بن عامر قال حبت رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم و بہذی الصلوٰۃ۔ روایت است از یزید بن عامر کہ صحابی است حاضر شد حنین را با شکر کان بعد از ان سلام آورد  
 گفت آدم آنحضرت را و حالیکہ دسے در نماز بود با مردم نجلیت و لم اخل معہم فی الصلوٰۃ۔ پس شستم من و در دنیا دم با  
 ایشان در نماز۔ فلما انصرف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رآنی جالسا پس ہر گاہ کہ برگشت آن حضرت از نماز دیدم نشستم  
 فقال اقم سلم۔ پس گفت آیا اسلام نیاوردہ و مسلمان نیستی۔ یا یزید۔ کہ نماز نمی کنی۔ قلت بلی۔ گفت بلی۔ یا رسول اللہ قد  
 اسلمت۔ تحقیق اسلام آورده ام۔ قال و ما منک ان تدخل مع الناس فی صلوٰۃم گفت آنحضرت و چه باز داشت ترا از در آمدن

تو بامردم در نماز ایشان - قلت انی كنت قد صلیت فی منزلی - گفتم بدرستی که من بودم که تحقیق نماز گزار مردم من منزل خود را پس  
 ان قد صلیتم - در حالیکه گمان می بردم که به تحقیق گزارده اید شما - فقال اذا حثت الصلوة فوجدت الناس فصل معهم پس گفت  
 آنحضرت و قتیله بیای تو نماز را پس بیای تو مردم را که گزارده اند نماز را پس بگزار نماز با ایشان - وان كنت قد صلیت - و اگرستی  
 تو که تحقیق نماز گزارده - لیکن لک نافله - باشد نماز که دوم باز میکنی بامردم نفل مرتزا - و نهذ مکتوبه - و باشد این نماز که نخست گزارده  
 فرض و این معنی موافق است بطاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جهت سقوط ذمه با دای اولی طبعی  
 گفته که ضمیر در نفل راجع است به نماز که گزارده است نخست و اشارت به نماز است که گزارده است با جماعت و گفته که گزارده  
 شد نماز که واقع است بر وقت و سقط است بر مقدار نافله و نماز که با جماعت است و غیر مسقط است بر مقدار افریفه از  
 جهت دلالت بر آنکه اصل در نماز آن است که گزارده شود با جماعت و آنچه نه با جماعت گزارده شده است اعتبار و اعتداد  
 بدان نیست مثلاً - رواه ابو داود - و حسن ابن عمر ان رجلاً سأل فقال له انی صلی فی بیتی - مردی سوال کرد این عمر را پس  
 گفت آن مرد مرا این عمر را که من نماز می گزارم در خانه خود - ثم ذکر الصلوة فی المسجد الامام - پیشتر بیایم نماز را در مسجد با امام -  
 فاصلموه - آیا پس بگزارم نماز را با امام - قال له نعم - گفت ابن عمر آن سائل را آری بگزار نماز را با امام - قال الرجل ایتمنا -  
 اجل صلواتی - گفت آن مرد کدام یکی را ازین دو نماز نخست یا دوم بگزارم نماز خود یعنی نماز فرض که ام یی ازین دو نماز است -  
 قال بن عمر ذلک لیک - گفت ابن عمر با بطریق متفق است که اگر دین گردانیدن یکی ازین نماز فرض مفوض بسوی است و  
 در بعض نسخ و ما ذلک لیک بکافه نشی - انما ذلک لی العدم نیست آن مگر بسوی خدای عزوجل بحبل ایتمنا - میگردد و اندک کدام  
 ازین دو نماز که شیخا هر نماز تو درین تا بید است هر چه میسر را که رفته اند به ان بعض شافعی و اختیار کرده آن را اعرالی که فرض یکی  
 ازان دو نماز است لایحیاء لیکن اکثر احادیث مخرج اند که ثانی نافله و فرض ولی و یحیی موافق قیاس است زیرا که دمه تحقیق  
 بری شده با دای اولی پس فرض همان باشد والله اعلم - رواه مالک - و حسن سلیمان مولی میمونه قال یتیمان عمر علی البلاء  
 گفت سلیمان که آذ او کرده ام المؤمنین میمونه است و از کبار تابعین است فقیه فاضل ثقة عابد و عجت و یکی از فقهائمی سبعه و  
 سلیمان بن سیرین هم او را گویند بعض گفته اند که سلیمان سولای میمونه سلیمان بن سیرانیت و فیه نظر گفت آیدیم ما این  
 عمر را ببلای طغی موحده و تحقیر لام که نام مضعی است بمیدیه مطهره که امیر المؤمنین آنرا بیرون مسجد ساخته بود بر اے مردم تا  
 اگر خواهند بکشد بگرد و حکایت گویند آنجا بروند و بنشینند و در مسجد ازین باب سخن نکنند و ببلای نوعی است از سنگ کذانبی  
 بعض الشرح و فی الصراح بلاط سنگ که درین سرای گسترده باشند - و هم یصلون - آیدیم مادرین موضع و حال آنکه مردم نماز می گزارند  
 یعنی در مسجد - قلت لا تصلی معهم - پس گفت من با این عمر آیا نماز نمی گزاری تو با ایشان - قال قد صلیت - گفت ابن  
 عمر تحقیق نماز گزارده ام من - و انی سمعت رسول الله - و بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول -  
 میگویند - لا تصلوا صلاه فی یوم مرتین - نگذارید یک نماز در یک روز دو بار - رواه احمد و ابو داود و النسائی - و یخیرش

بظاہر مخالف است مراد حدیث سابقہ را و آنچه گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث بآن است کہ این حدیث در باب کسے است کہ گزارده است نخست بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکہ تنها گزارده چنانکہ مذہب حنفیہ است یا قول است بر کسیکہ میخواہد تنها کند و مذہب شافعیہ آن است کہ نماز وی تنها مستحب دیگر و در صحیح بخاری افزہ چنانکہ در شرح شیخ مذکور است زیرا کہ اصل عدم اعادہ است مگر در آنچه وارد شدہ است اعادہ کہ ادب بجماعت باشد پس اقتضای کرده شود بر آن کہ قال شیخ در این تاویل منافی است بقول قوم الاصلی نعم زیرا کہ دی ظاہر است در جماعت و گفته اند کہ سخن در صحت این حدیث حسن است حدیث اولہ برخلاف آن صحیح اند یا صحیح اند از آن و توشیحی گفته کہ حل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوة در مسجد دو بار یا شمار او اختیار کیا بر اعادہ صلوة بعد از آنکہ گزارده شدہ است بجماعت تحقیق زعم کرده اند بعضی از اہل حدیث کہ حدیث یزید بن الاسود مانع است حدیث ابن عمر اند زیرا کہ وی شنیدہ است در حجة الوداع و آن آخر ایام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و گفته کہ این قول غیر سدید است زیرا کہ ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آن حضرت پس شاید کہ شنیدہ باشد بعد از یزید بن الاسود پس جزم بر شیخ نتوان کرد و اللہ اعلم تنبیہ اکثر احادیث عام اند در ہمہ نماز و لیکن مجتہدان نظر بر احادیث دیگر کہ در کراہت نماز در بعض اوقات واقع شدہ آہنار اقتضای نمودہ اند چنانکہ این حدیث آیندہ تخصیص کردہ - وعن نافع قال ان عبد اللہ ابن عمر کان یقول سددت است از نافع مولای ابن عمر کہ تنقیہ بود از کبار تابعین گفت کہ ابن عمر می گفت - من صلی المغرب او الصبح ثم ادرکہ ما مع الایام فلا یجد لہا - کسیکہ گزارد نماز مغرب را یا نماز صبح را بہت در یافت آہنار اہام پس باید کہ باز نگردد اندر آہنار او نگذارد با امام و بعد بنفع سخنانیہ و منعمین و ابن حدیث بظاہر موقوف است بر ابن عمر اگر ادا آن است کہ می گفت بطریق روایت رفیع می شود و این مؤید مذہب مالک است کہ گوید درین دو نماز اعادہ نیست و نزد اعصر نیز ہمین حکم دارد و نزد شافعی جائز است مطلقاً و نیز درین حدیث ایماے است بآنکہ سابقاً بہ جماعت نگذازدہ است - رواہ مالک

### باب السنن وفضائلها

مراد نماز ہای کہ ادا کردہ می شوند با فرائض در روز و شب آنحضرت بران مؤلفیت میفرمود بتاکید یا بنی ناکیر چنانکہ سنت عصر قسم اول در او ثابت خوانند ما خود از توب یعنی دوام و ثبوت و ترتیب نیز مشتق از انت مؤکد است کہ اہل علم از مکرر بگوید اللہ اعلم الفصل الاول عن ام حبیبہ قالت قال رسول اللہ - روایت است از ام حبیبہ کہ از اصنام المؤمنین است و خواہر سادیہ بن ابے سفیان گفت کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم من صلی فی یوم و لیستہ تنفی عشر رکعت بنی الہ بیت فی الحجۃ - کسیکہ بگزارد در روز و شب دو از وہ رکعت برآوردہ شود برای و خانہ در بہشت - اریبا قبل الظہر چارہ رکعت پیش از نماز پیشین - و رکعتین بعد ہا - و دو رکعت پس از وہ - و رکعتین بعد المغرب - و دو رکعت بعد از نماز شام - و رکعتین بعد العشاء - و دو رکعت پس از نماز نختن - و رکعتین قبل صلوة الفجر -

و در رکعت پیش از نماز با مداود و رکعتی مقدم آورد و بجهت آنکه دوسه اول نماز است که جمیل برای تعلیم اوقات  
صلوة آمده با آن حضرت گزار و بلند اورا صلوة الاولی نام کنند و ترجمه دوسه بقاری نماز پیشین است - رواه الترمذی  
روایت کرد این حدیث را ترمذی در صحیح ابن ابی فضیل اول آورده که موضوع است همای احادیث شریفین - و سنه روایت  
مسلم - و در روایتی مسلم را این چنین آمده که - انها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - ام حبیبہ گفت شنیدم  
آن حضرت را که - یقول - میگفت - ما من عبد مسلم یصلی السجده یوم یوم حتی عشر رکعت یطوعا غیر فرضیه - نیست هیچ بنده مسلمان  
که بگزارد برای خدا هر روز و از هر رکعت نفل جز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب است و غیر فرضیه تاکید لفظ است -  
الابی الدردیثانی الجنبه - مگر آنکه بنا کند خدا تبتالی برای آن بنده خانه در بهشت - او - یا باین لفظ فرمود که - الابن الدردیثانی  
فی الجنبه - بنا کرده شود برای او خانه در بهشت - و عن ابن عمر قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین قبل الظهر رکعتین  
بعدهما - گفت ابن عمر گزاردم با آن حضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این حدیث متشکک شافعی است که سنت  
نزد ایشان پیش از پیشین دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمده با احتمالات الفاظ و نزد ما چهار رکعت است  
و در وی نیز احادیث آمده از علی و عائشہ و ام حبیبہ و ترمذی گفته که برین است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه  
وسلم و من بعدهم همین است قول سفیان و ابن المبارک اسحق و از شافعی و احمد نیز چهار رکعت آمده و لیکن بدو سلام و مانا که آن حضرت  
صلی الله علیه وسلم گاهی چهار میگرد و گاهی دو و هر کسی آنچه دید روایت کرد و نیز شاید که در خانه چهار رکعت میگزارد و دو  
ازواج مطهره از او ابیت کردند و چون در سجده آمد و دو رکعت بجهت مسجد میگزارد و ابن عمر آن را سنت نظر گمان بر وی  
اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همین دو رکعت بود و چهار که میگزارد صلوة فی الزوال بود چنانکه بیاید - و رکعتین بعد المغرب  
فی بیتہ - و میگوید ابن عمر گزاردم با آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانه آن حضرت مراد چو حصه است  
که خواهر ابن عمر است - و رکعتین بعد العشاء فی بیتہ - و گزاردم دو رکعت بعد از عشاء در خانه دس - قال وحدثنی حصه ان  
رسول الله - و خبر داورا حصه که بختی پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین خفیفین حین یطلع الفجر - بود که می گزارد  
دو رکعت سبک را هنگامی که می برآ صبح صادق و چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نمی بود از حصه شنید  
روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر بود این ساعت که در بنی آدم بران حضرت و از بنی معلوم میشود  
که این دو رکعت نیز در خانه می بود و بصرنج نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوة اللیل بیاید متفق علیه و عنه قال  
کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی بعد الجنبه حتی یموت - بود آن حضرت که نمی گزارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه بر میگشت  
از نماز وی در آمد در خانه فیصلی رکعتین فی بیتہ - پس س گزارد دو رکعت در خانه خود متفق علیه - و عن عبد الله  
بن شقیق - روایت است از عبد الله بن شقیق که از مشایخ تابعین و ثقات الشیوخ است و شنید از عمر و عثمان و علی و عائشہ  
و ابی ذر و دیگر صحابه کبار مات سنه ثمان و مائتہ - قال سالت عائشہ عن صلوة رسول الله - گفت پرسیدم عائشہ را



از نماز آن حضرت صلی الله علیه وسلم عن لطفه - از نماز آن حضرت - نقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظهر لبنا - پس گفت عائشه بود آن حضرت که میگزارد در خانه من پیش از ظهر چهار رکعت - ثم یخرج فیصلی بالناس - پس میسرور می آید پس میگزارد بامر من یعنی فرض ظهر را - ثم یدخل فیصلی رکعتین - پس می آید یعنی در آمد یعنی در خانه پس میگزارد و در رکعت را - و کان یصلی بالناس المغرب - و بود که میگزارد بامر من مغرب را - ثم یدخل فیصلی رکعتین - پس می آید پس میگزارد و در رکعت - ثم یصلی بالناس العشاء و یدخل فی بیتی فیصلی رکعتین - پس میگزارد و بامر من نماز عشاء را و در می آمد خانه مرا پس میگزارد و در رکعت - و کان یصلی من اللیل تسع رکعات فیهن الوتر - و بود که میگزارد از شب نه رکعت که در آنها وتر داخل بود یک رکعت یا سه رکعت و در نماز شب از آن حضرت روایات مختلف آمده است شش دشت و نه و ده و یازده و سیزده که در اوقات مختلفه بهر کدام عمل می نمود و تحقیق آن در بابش بیاید - و کان یصلی لیلا طویلا قائما و لیلا طویلا قاعدا و بود که میگزارد آن حضرت زمانی در از از شب ایستاده و زمانی در از از شب نشسته - و کان اذا قرأ هو قائم رکع و سجده و هو قائم - و بود چون قرائت میکرد و ایستاده رکوع و سجود هم میکرد و ایستاده یعنی انتقال میکرد و آنها از قیام نه که می نشست و رکوع و سجود می رفت - و کان اذا قرأ قاعدا رکع و سجده و هو قاعدا - و بود چون میخواند نشسته رکوع و سجود هم نشسته و در نصورت رکوع و سجود ایستاده نیز آمده است چنانکه قرائت می کرد نشسته پس می ایستاد و رکوع و سجود می رفت بعد از خواندن پارۀ از قرائت ایستاده یا بسے آن اما در صورت اولی نمی بود که بنشیند و رکوع و سجود برود پس بود نماز آن حضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قرائت میکرد نشسته پس از آن می ایستاد و رکوع و سجود میکرد و آن چنان نبود که قرائت ایستاده کند پس از آن بنشیند و رکوع و سجود نرود - و کان اذا طلع الفجر فیصلی رکعتین - و بود آن حضرت چون طلوع می کرد صبح صادق میگزارد و در رکعت که سنت فجر باشد - رواه مسلم و زاد ابو داود - و زیاده کرده است ابو داود این عبارت را که - ثم یخرج فیصلی بالناس صلاوة الفجر - پس میسرور می آید پس میگزارد بامر من نماز فجر را - و عن عائشه - رضى الله عنها - قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شی من التوابع اشد لها منه علی کتبی الفجر - گفت عائشه بنود آن حضرت بخیر از تو اقل سخت تر از روی محافظت و مداومت چنانکه محافظت و مداومت می نمود و در رکعت فجر که مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از همه سنتها موکد تر بود چنانکه در سفر و حضر آن ترک نکردی و در کتب فقه مذکور است که درست نیست گذاردن آن نشسته بے عذر - متفق علیه - و عنهما قالت قال رسول الله هم از عائشه روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کما الفجر من الدنیا و ما فیها - و در رکعت سنت فجر بهتر است ازین عالم غلی و هر چه در دست از متاع آن اگر چه آن را در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن ذکر آمده است که بهتر است شمار از انفاق ذهب و ففضه و برین وجه معنی بهتری است و درست می آید که انفاق در راه خدا بهر است و لیکن سنت فجر بهتر از آن است و اما متاع دنیا که بدان نخل کنند و در راه دین صرف نمایند اصلا بی نادر و تا این را بهتر از آن گویند و توجیش آن می کنند که این بر نعم و عقاود اهل دنیا است که متاع دنیا را بهی و مانند پس فرمود بر تقدیر

که آن به باشد چنانکه شاگمان می برید این عبادت بهتر از آن است فافهم - رواه مسلم - و گفته اند که اتومی و او کندن سنت  
فجرست پس اذان سنت مزب و بعد از دو سه سنت بعد از ظهر و بعد از اذان سنت عشاء و بعد از همه سنت پیش از ظهر و بعض  
گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در ربه که گذاراشنی - و عن عبد الله بن مغفل - بضم میم و فتح  
قامی مشدده بعد از غن مجبه صحابی است از اصحاب شجره سکونت کرد در بنه راس اذان بصره و حسن بصری و غیره می شنیدند  
از وی حدیث - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا قبل صلاة المغرب - نماز بگذارید پیش از نماز مغرب یعنی  
و در رکعت این را سه بار مکرر فرمود - قال في الثالثة - گفت در بار سوم - لمن شاء - یعنی امر کرده و گفته ام براس  
کسیکه بخواد - كراهية ان يتخذها الناس سنة - مصلحت بشیعت ساختن این را از جهت مکرده پنداشتن آنکه بگیرند این نماز  
را مردم سنت مکرده و شریعت لازم مبره غایت آنکه مستحب گردانیده ام آن را تا هر که خواهد که ثواب آن در یاد بگذارد  
و اکثر ساعت و خلف از صحابه و تابعین برین اند و اکثر فقها بر خلاف این اند و کلام برین در باب فضل اذان گذشت و  
در شرح حدیث بن کل اذانین صلوة و در فصل ثالث نیز در آن احادیث بیاید متفق علیه - و عن ابی هريرة قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان منكم مصليا بعد الجمعة فليصل اربعا - کسیکه هست از شما نماز گزارنده بعد از جمعه سه بار بید که  
بگذار و چهار رکعت - رواه مسلم و فی آخری له - و در روایت دیگر مسلم را این چنین آمده - قال اذا صلى احدكم الجمعة  
فليصل بعد اربعا - گفت چون بگذار و بیکه از شما جمعه را پس باید که بگذار و بعد از دو سه چهار رکعت را و در حدیث این  
عمر گذشت که بیگزار و آن حضرت بعد از جمعه و در رکعت و در فصل ثالث از عطاء ابن عمر بیاید که شش رکعت می گزارد  
و تحقیق این مقام در باب الجمعه بیاید انشاء الله تعالی

**الفصل الثاني عن ام حبيبة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من حافظ على اربع**  
**ركعات قبل الظهر واربع بعدها** - می گفت کسیکه محافظت کند و مداومت نماید بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار بعد از  
حرمة الله على النار - حرام گرداند از خدا می نغالی بر آتش و درج - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن  
ماجنه و بعض روایات آمده که بگذار و آن را بد و سلام و سخن در آن است که اینها یا رکعتین سنت اند یا درای آن و الظاهر  
التثانی - و عن ابی ایوب الانصاري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع قبل الظهر ليس فيها تسليم - تسبیح تسبیح  
ابواب السماره فرمود چهار رکعت است پیش از نماز پیشین که نیست در آنها سلام و اون کشاده میشود برای آنها درای  
آسان و میرسد بعد قبول و نازل میگردد و از آسمان بسبب آنها انوار رحمت و وصول رواه ابو داود و ابن ماجه و درین  
جانب اختلاف است که بر او باین چهار رکعت رابته ظهر است یا این نمازی دیگر است مستقل که گزارده میشود درین وقت و  
تا مبده میشود آن را صلوة فی الزوال پس آنها که فاک اند بآن که رابته قبل ظهر و در رکعت است جزم دارند باین و آنها که فاک  
اند بر اربع متر و اند در آن وثبوت این فضیلت منافات ندارد و بودن از روایت و مختار است که غیر واجب اند - و عن

عبد الله بن السائب صحابی است خوانده قرآن را بر ابی بن کعب و گرفت از وی مجاهد و اهل مکة و عبد الله بن السائب  
 تابعی هم هست و ظاهر آن است که مراد اینجا صحابی است - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الرکعات ان تنزل الشمس  
 قبل الظهر - بود آنحضرت میگزارد چهار رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظهر - و قال هنا ساعة یفتح فیها ابواب السماء فاحب  
 ان یصعد فیها عمل صالح - و گفت آن حضرت این ساعتی است که گشاده میشود در وی درهای آسمان پس دوست  
 میدارم که بالا رود برای من درین ساعت کاریک - رواه الترمذی - از پنجدهی معلوم میشود که این ساعت اجابت  
 و قبول است هر عمل نیک که درین وقت بکنند مقبول است و چون وقت نماز که فضل اعمال است نماز گزاردن ارجح  
 و افضل باشد و حدیث اول که فرمود که گشاده میشود بر اے این رکعات درهای آسمان نیز محمول بر این معنی است -  
 و عن ابن عمر قال قال رسول الله - گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم رحم الله امرأه صلی قبل العصر اربعاً -  
 رحمت کند خدای تبارک و تعالی بر او که بگذارد پیش از نماز دیگر چهار رکعت و در عبارات رحم الله اشارت است باستجاب  
 آن - رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد - و گفته است ترمذی هذا حدیث حسن غریب و ابن خزيمة و ابن حبان و ترمذی  
 خود آن را روایت کرده و ابن حبان تصحیح نموده است - و عن علی - رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 یصلی قبل العصر اربع رکعات - روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بود آن حضرت میگزارد پیش از نماز  
 عصر چهار رکعت یفصل منهن بالنسب علی الملائكة المقربين و من یختم من المسلمین و المومنین - جدائی میکرد و میان این چهار  
 رکعت سلام و دون بزرگواران نزدیک و آنها که تابع ایشانند در وجود و ذکر از مسلمانان و مومنان یعنی سلام که در نماز  
 می دهند نیت فرشتگان و حاضران جماعت میکنند - رواه الترمذی - و از اینجا معلوم می شود که تسلیم در چهار رکعت که  
 پیش از عصر بگذرانند مستحب است و بعضی اربع قبل الظهر را نیز بران قیاس کنند و لغوی گفته که مراد تسلیم اینجا تسبیح است  
 نام کرد آن را تسلیم بحسب اقبال و بران - و عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر تسبیحاً  
 و هم از علی رضی الله عنه روایت است که آن حضرت میگزارد پیش از عصر دو رکعت در سنت عصر هر دو روایت آمده است  
 چهار و دو و صلی پیغمبر است در آن و چهار افضل است - رواه ابوداؤد - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکم فیما بینهن بسوء - کسیکه بگذارد و بن منزهشش رکعت که سخن نگوید در میان  
 آنها بسوء یعنی سخن بد که در آن اشعی باشد نگوید و بد کرد تسبیح مشغول باشد - عدلن له لعبادة ثنتی عشرة سنة - برابر کرده میشوند  
 این شش رکعت بر اے صلی بعبادت و دوازده سالی هر رکعت را ثواب دو سال - رواه الترمذی و قال هذا حدیث  
 غریب لا یعرفه الا من حدیث عمر بن ابی شعم - و گفته است ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آن را مگر از حدیث عمر بن  
 ابی شعم یفتح خای معجمه و ساکن مثلثه - و معنی محمد بن اسماعیل لبقول یومئذ الحدیث - و گفت ترمذی شنیدم بخاری را که میگفت  
 عمر بن ابی شعم منکر الحدیث است یعنی حدیث منکر در مقدمه معلوم شد - و ضعف جدا - و ضعیف گردانیده است بخاری اول

البعید در میزان الاعتدال گفته است که عمر بن عبداللہ بن ابی شخم روایت می کند موضوعات را روا نمیت و کردی مگر بسبیل قدح و انکار روایت کرده است و در کتب دیگر از ابی سلمه از ابی ہریرہ بن سلمی بعد المغرب الحدیث و مروم این شش رکعت را صلوٰۃ الادامین گویند و در حدیث ابن تام باقیمه نموده است و اگر یافته شده است در باب صلوٰۃ النسخی ست چنانکہ در کتاب شمس آمد - وعن عائشہ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی بعد المغرب عشرين رکعت بنی اللہ لہ دنیا فی الجنة - کیسکہ بگزارد و بعد مغرب بیست رکعت برآورد خدا سے تعالیٰ برآید او خانه در بهشت - رواہ الترمذی - روایت کرده است ابن سعد پیش را ترمذی اما بطریق تعلیق کرده و در بعضی شرح گفته اند روایت کرده است و ابن ماجہ مسند او محدثان این را تضعیف کرده اند و گفته اند کہ در اسناد او یعقوب بن الولید است و در کتب کذاب و وضع است چنانکہ امام احمد و غیر ایشان گفته اند و الداعلم - وعن عائشہ قالت اصل رسول اللہ - و ہم از عائشہ است کہ گفت نگار و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الشاء قفا - نماز عشا را هرگز - فخل علی - پس در آمد بر من - الاصلی اربع رکعات و است کجاست - مگر آنکہ او گزارده چهار رکعت یا شش رکعت آنچه در مشهور از روایات آمده بعد از عشا در رکعت آمده و در بعضی روایات چهار نیز آمده اما شش رکعت جز در بن حدیث نیامده و الداعلم و در بعضی حواشی نوشته کہ مراد ایشان اینجا مغرب است و گویا باعث برین قول حدیث ترمذی است کہ در باب شش رکعت بعد از مغرب آمده باز در آن کہ آنها یا رکعتین مذمت اند یا و رای آن فافهم اما در انتخاب چهار رکعت پیش از عشا چنانکہ در کتب فقہ مذکور است حدیثی منظرہ در آمد و اہل حرم سنہ گزارند بلکہ نمی شناسند کہ انی من المدی - رواہ ابو داؤد - وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوبار النجوم اگر کتان قبل النجوم و اوبار السجود اگر کتان بعد المغرب - گفت ابن عباس مراد ب تسبیح اوبار النجوم بکسر ہمزہ کہ در قرآن مجید کہ در آخر سورہ طور واقع شدہ است و در رکعت مذمت فجر است کہ در وقت غیبیوت کو اکب میگزارند و ب تسبیح اوبار السجود و فتح ہمزہ کہ در سورہ قی آمده است مذمت مغرب است و از سجود و تسبیح مغرب - رواہ الترمذی - و در تفسیر فاضل بیضاوی گفته کہ مراد اوبار السجود و اوفال است کہ بعد از مکتوبات گزارده می شود و بعضی گفته اند و مراد بعد از عشا و گفته اند کہ اوبار سورہ ق جمع دبر و تلفظ و ابن کثیر و خلعت حمزہ بکسر خوانند و اوبار در آخر سورہ طور بکسر است بفتح ہمزہ نیز خوانند شدہ است و زفات شافہ

**الفصل الثانی عشر** - عن عمر - رضی اللہ عنہ - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اربع قبل الظہر بعد الزوال - روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت چهار رکعت پیش از نماز ظہر بعد زوال احتمال دارد سنت نظر را و زوال را در تحسین ثمان سنہ صلوٰۃ السحر - حساب کرده می شوند و برابر داشته می شوند در فضل و اثر اسبہ چهار رکعت کہ در حایاتی سحر گزارده شود نہ کہ وقت مشہود لفضل عظیم است یعنی نماز گزاردن درین وقت مثاب نماز گزاردن در وقت سحر است و شبی صلوٰۃ سحر برابر سنت و فرض فجر حمل کرده و شک نیست کہ حل بر نماز تجدد نظر واجب است بلفظ سحر و اما کہ با شش بر حمل نماز فجر اربع رکعت است و صلوٰۃ تجدد بیشتر از آن است و در سفر السجاده

آورده که بعد از این مسعود میگزار و هشت رکعت بعد از زوال میگفت که این رکعات برابری میکنند مانند خود را از قیام لیل و این در حکم نفع است چه نقاد بر رکعات و ثواب جز اسماء از شایع نتوان دانست که اکثر فی موصوفه و با نجدیش ابن مسعود و کل صلوة بخیر بر قیام لیل استیاسی میتوان یافت و ظاهر آنست که مراد باین هشت رکعت مجموع فی الزوال و سنت ظهر باشد و بعضی مشایخ گفته اند که شاید سرورین آن باشند که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زیرا که کشاده می شود و ابواب رحمت و قبول بعد از انقضا نماز و نزول میکند رحمت الهی و نصف اخیر شب چنانکه در احادیث آمده است و چون این دو وقت متناسب بودند نماز درین باین مقدار و متوازی باشد و چون نزول رحمت در آخر شب ظهر و نماز و وقت انقضا را عدیل و تشبیه بدان ساخت بعد از ان اشارت فرمود بفضیلت وقت زوال بقول خود - و ما من شیء الا وهو یسبح الله ملک الساعة - و نیست هیچ چیزی مگر آنکه وسی بیایگی یا میکند خدا را در آن ساعت - ثم قرأ پیوسته خواند آنحضرت برای ترغیب نماز درین وقت این آیت که یستغنی ظلاله عن الیمن و الشمال - میل میکند و دیگر دوسایه با از جانب راست و چپ - سجد کنند و هم و آخر و آن - در حالیکه سجده کننده اند مرخصا و حال آنکه ایشان خرد و خوار اند اول آیت این است که (اولم یروا لے ما خلق الله من شیء) آیا نمی بینید و نظر نمی کنند آدمیان که تسلیم و انقیاد و بخی نمایند امریه و در دگر بار او عبادت نمی کنند مرا و را بسوی مخافات که مرآن را سایه با است میل کننده و برگزنده از ایمان و شما کل ایشان سجده کننده و خرد و خوار شوند و مراد سجده انقیاد و تسلیم است خواه بطبع بود یا با اختیار و همه متقاد امر ارادی اویند و در آنچه خلق کرده و تدبیر نموده است تسلیم نشاند - رواه الترمذی فی شنب الا بیان - و عن علی الشیخ - رضی الله عنهما - قالت ما یزک رسول الله صلی الله علیه و سلم رکعتین بعد العصر عندی قطا - گفت عائشه ترک نکرد آن حضرت دو رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانه من هرگز متفق علیها و فی روایتی للجاری قالت و الذی ذهب به ما ترک ما حتی لقی الله - و در روایتی مرخاری را این چنین آمده که گفت عائشه سوگند بآن خدا که برد آن حضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رفت بآن عالم در باب اوقات منتهی سخن درین گذشته است مجمل آنکه بعضی گویند که این دو رکعت سنت ظهیر است که بحسب اشتغال و اوقات فوت شده بود که الآن قصدا که دو عادت شریف چنان بود که چون عمل کردی بر آن مداومت نمودی و این سخن خالی از بعدی نیست و یقین میگویند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود بعد از اذان و بعد از این نیز بعید است زیرا که ظاهر حدیث آنست که گزاران آنها بعد از عصر است پیش از مغرب و نیز گزاران دو رکعت بعد از مغرب از فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم مروی نیست و بعضی از اصحاب می گزارند پس نه امر کرد ایشان را بدان و نه فی گزاران چنانچه در احادیث آینده بیاید و گفته اند که در احادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت را بینه عصر بود و بسبب عارض نبود و با جمله اخبار و آثار در بعضی از صلوة بعد از عصر بسیار است و جمهور هم بر آنند پس احسن آن است که گفته شود که گزاران دو رکعت بعد از عصر از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که مذکور بعضی المتأخرین و الله اعلم - و عن المنحدر بن قنقل یلقم فابن مسکون لام اولی عمری یحیی

کوفی تابعی ثقہ است شہید از انس و روایت کرد از دوسے ثوری وغیرہی۔ قال سالت انس بن مالک عن القطوع بعد العصر۔ گفت مختار پر سیدم انس را از نفل گزاردن بعد عصر۔ فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوٰۃ بعد العصر۔ گفت انس بود عمر میزد دستهای کسے را کہ عقد می بست این نماز را و بر می داشت دستہا را بہ تکبیر بعد عصر یعنی منع می کرد از آن و کنا نفعی علی عمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ تین بعد غروب شمس قبل صلوٰۃ المغرب۔ و بودیم ما کہ میگزاردیم در زمان آن حضرت دو رکعت بعد از غروب شمس آفتاب پیش از گزاردن نماز مغرب۔ فقلت ہا کان رسول اللہ۔ مختار میگوید پس ہم را را ایابا بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یصلیہا۔ کہ میگزارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز مغرب۔ قال کان یرانا فصلیہا فلم یامرنا ولم یمننا۔ گفت انس بود آن حضرت کہ میدید ما را کہ میگزاردیم این دو رکعت را پس نہ امر میکرد ما را بآن و نہ نہی میکرد ما را از آن پس بتقریر آن حضرت مشرعبیت نماز بعد از عصر ثابت شد۔ رواہ مسلم۔ اینجا گفتہ اند کہ مگر عمر رضی اللہ عنہ از قول عائشہ کہ گفت ماتک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واقف بودند از قول انس کنا نفعی علی عمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعض گفتہ اند کہ سبب ضرب عمر مردم را از صلوٰۃ بعد عصر خوف وقوع نماز است وقت غروب و بی آن مکروه نیست و این مذہب عمر است و مذہب غیر دے کراہت است مطلقاً و باجماع مسئلہ کراہت نماز بعد از عصر و حدیث آن خالی از اختلافی و اضطرار بہ نیست و اللہ اعلم۔ وعن انس قال کنا بالمدينة۔ گفت انس بودیم ما بعدینہ۔ فاذا اذن المؤذن للصلوة المغرب۔ پس چون اذان میداد مؤذن نماز مغرب را۔ ابتر و السواری۔ می نشستند و پیہر فتند صحابہ بسوے ستونہاے مسجد و می ایستادند پس ستونہا۔ فرکوا کتین۔ پس میگزاردند دو رکعت را۔ حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد۔ تا آنکہ مردے غریب مسافر ہر آئینہ می در آمد مسجد را۔ یحسب ان الصلوٰۃ قد حلیت۔ پس گمان می برد آن مرد غریب کہ نماز فرض تحقق گزارده شدہ است و این مردم نماز سنت بعد از مغرب میگزاردند پس کثرۃ من فصلیہا۔ از بسیاری کسانیکہ میگزاردند این نماز را گویا ایشان نمی از صلوٰۃ قبل الغروب نمیدانند بعد آن۔ رواہ مسلم۔ وعن مرشد۔ بن فتح میم و سکون را و فتح مثلثہ۔ بن عبد اللہ۔ تابعی ست معنی اہل مصر بود و عبد العزیز بن مردان برادر عبد الملک بن مردان اورا حاضر می کرد و براسے فتویٰ پیش خود می نشاندا بن حبان اورا و ثقات ذکر کردہ است۔ قال سیت عقبۃ الحبشی۔ گفت آدم عقبہ بن حبش و سکون قنات ابن عامر حبشی را بضم جیم فتح ہا کہ از صحابہ است۔ فقلت الا عجبک من ابی تیم۔ پس گفتم آیا تعجب نکنم و در عجب نمیدانم ترا از ابی تیم کہ تابعی کہ بود و در زمان آن حضرت اسلام آردہ۔ یکے کہ تین قبل صلوٰۃ المغرب۔ میگزارد و دو رکعت را پیش از نماز مغرب۔ فقال عقبۃ ان کنا نفعہ علی عمر رسول اللہ۔ گفت عقبہ بدرستیکہ بودیم ما کہ میگزاردیم ابن نفل را در زمان پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت فنامینک الآن۔ گفتم پس چہ باز میدارد ترا اکنون و چرا نمی کنی۔ فقال اشغل۔ بضم شین گفت باز میدارد کار ہا دیگر و نیز سنت مکروه نیست و لودوی گفتہ است کہ مختار احتیاج آہنا است از جہت احادیث صحیحہ صحیحہ دران۔ رواہ البخاری



وعن كعب بن عجرة - بنجر عین وفتح جیم صحابی است از اصحاب شجره و احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده -  
 قال ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى مسجد بني عبد الاشمل فبقي فيه المغرب - گفت آنحضرت آمد مسجد بنی عبد الاشمل که نام قبله است  
 پس بگذارد و روی نماز مغرب را - فلما انقضى صلواتهم رأوا لم يجزوا بعد ما - پس هرگاه که نام کردند مردم نماز فرض را بدید آنحضرت  
 صلى الله عليه وسلم اثنيان را که نماز نفل می گزارند که مراد بوسی سنت مغرب است بعد از فرض یعنی در مسجد - فقال هذه  
 صلوة البيوت - پس گفت آن حضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانه است که در خانه باید گزارده در مسجد  
 رواه ابو داود و روى عنه روايته الترمذي والنسائي فام ناس متفقون فقال النبي - ایستادند مردم در جایی که نفل می گزارند  
 پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم علیکم بهذه الصلوة فی البيوت - لازم گیرید بر خود گزاردن نماز را در خانه مباد آنکه فتنه  
 آن است که نماز نفل غیر فرض در خانه بگذارند و همچنین بود و قل آن حضرت صلی الله علیه وسلم مگر بیست یا عذری مخصوصا سنت  
 مغرب که هرگز در مسجد نگزارده و بعضی از علما گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگذار دست و پا نشود و بعضی گفته اند که  
 عاصی میگردد از جهت مخالفت امر که ظاهرش در وجوب است و ظهور بر آنست که امر برای انتخاب است و ادعای آنست که در خانه  
 باشد و در حاشیه هدایه الزجاء صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گزارد اگر میترسد که بعد از رجوع به بیت شغلی پیش خواهد آمد که  
 مانع خواهد شد از سنت گزاردن پس در مسجد بگذار و اگر این ترس نیست افضل آنست که در خانه برود و بگذار و اگر ترس  
 نجانه میسر نیاید بر در مسجد بیرون بگذار و اگر امام در داخل گزارده است و اگر امام در مسجد خارجی گزارده است در داخل بگذار  
 و اگر مسجدی است که داخل و خارج ندارد و بهلوی سنونی یا در گوشه بگذار - وعن ابن عباس قال كان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم يطيل القراءة في الركعتين بعد المغرب - گفت ابن عباس بود آنحضرت که در اذان و اقامت را در سنت مغرب  
 حتی تفرق أهل المسجد - تا آنکه جدا میشوند مردم که در مسجد بودند از یکدیگر یعنی سیران میفرستد - رواه ابو داود - این حدیث  
 اشاری دارد که آن را در مسجد می گزارند پس محمول بر عذری و بیست خواهد بود که مانع آمده باشد از دخول بیت و احتمال دارد  
 که در خانه گزارده باشد و ابن عباس آن را در یافته زیرا که خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصل مسجد بود و در میان جز  
 دیواری نبود و در دیوار و رسی بود بجا است مسجد که آنرا او نیز ظاهر آنست که این تطویل قرات در سنت مغرب در بعض  
 اخبار بود باشد زیرا که ثابت شده است که آنحضرت درین دو رکعت قل یا ایها الباقون و قل هو الله احد خوانده -  
 وعن محول سلخ به ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صلى بعد المغرب قبل ان يتكلم ركعتين - روایت است از محول  
 شامی که از مشایخ ائمه العبدین و کبار ثقات ائمه است میرساند حدیث را آنحضرت و رفع میکنند آن را که آن حضرت گفت  
 کسیکه بگذارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم کند دو رکعت - و نه روایت اربع رکعات - و در روایتی آمده که بگذار  
 چهار رکعت - رفعت صلوة فی عینین - برداشته میشود نماز او در عینین که مقایسه است با لایه هفتم آسمان و بعض  
 گویند نام آسمان هفتم است و گفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته میشود در آن اعمال صالحان و بعض گویند

مراد اعلیٰ انکه داشتند و اقرب مراتب است بجناب عزت حق جل و علا - بر سلا - روایت کرده است که قول بطریق ابراهیم  
 و بود و می رضی الله عنه کثیر الارسال - وعن حفصه بنه - روایت کرده شده است از حفصه که از صحابه است  
 مانند انچه روایت - و زاد - و زیادت کرده است از حفصه این عبارت را که - مکان یقول عجلوا لکم من بعد المغرب - پس بود  
 که میگفت آن حضرت شبانی کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب اند و متصل بفرص بگذارید - فانما ترخوان مع لکستوبه  
 زیرا که این دو رکعت بر داشته میشود بعلیین با فرض پس و در بگذاردید به فاصله تا آنکه که بر دارنده اعمال در نظر  
 نباشد و ظاهر آن است که فرات دعائی یا ذکر کی که لصوت رسیده است و رو آن بعد از فرض منافی تجمل نباشد یا گویند  
 که خواندن آن بعد از رکعتین منافی بحدیث است که اینجاء مراد است نیست و سابقا در باب اند که بعد از صلوٰۃ مثل این سخن گذشته است  
 ولیکن در دل منجلی که فضیلت ادای این دو رکعت در خانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد بخان یا مستی حال چه کار کند و در خان  
 و در وجه است و ظاهر آنست که حدیث اختیار کن که تا کب در وی بسیار است و الله اعلم - رواه ازین - روایت کرد این هر دو  
 حدیث را ازین - و روی لهی فی الزیاده عنه خوبا روایت کرده بهیچین زبانی زیادت را از حفصه مانند آن - فی شعبا  
 و عن عمر بن عطاء قال ان نافع بن جبرار سلمه الی السائب - روایت است از عمر بن عطاء که از تابعین است  
 گفت که نافع بن جبرار بن مسلم که وے نیز از تابعین است فرستاد و را بسوی سائب که صحابی است - پس آنکه عن شی  
 راه منه موثقه فی الصلوة - و حالیکه سوال سے کند عمر و یا نافع سائب را از چیزیکه دید آن را از سائب ملو یه و منی  
 کرد از آن در نماز - فقال نعم - پس گفت سائب اری صلیت معه الحجه فی المقصورة - گزاردم با معاویه بجهه را در  
 مقصوره جامع مکانیکه بنا کرده میشود و مرکب کوبندگان را و امر را از قصر بمنه کوشک - فلما سلم الامام قسنت فی مقامی -  
 پس هرگاه که سلام داد امام ایستادم من در جاس که ایستاده بودم بر نماز فضیلت - پس نماز گزاردم - فلما دخل الس  
 الی - پس هرگاه که در آمد معاویه خانه خود را کس فرستاد بسوی من - فقال لا تمهلا فقلت - پس گفت بازگرد  
 این فعل را که کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض - اذ صلیت الحجه فلما انصبا بصلوة - چون بگذاری تو نماز  
 جمعه را پس صل کن آنرا بنماز - حتی تکلم او تخرج - تا آنکه سخن کنی یا بیرون آئی - فان رسول الله - زیرا که پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم آنرا ندانک - امر کرده است ما را بان - ان لا تصل صلوٰۃ بصلوة حتی تکلم او تخرج - آن چیز این است که وصل نه کنیم  
 نمازی را به نماز دیگر تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم و در بعض نسخ صلوٰۃ نیست پس ظاهر عبارت این بات که وصل کنیم جمعه را به نمازی  
 تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم - رواه سلم - و عن عطاء - نام چند کس است از تابعین - قال کان ابن عمر اذا صلی الحجه بکبه  
 تقدم - بود ابن عمر چون می گذارد نماز جمعه را بک پیش میرفت از جای که میگذارد و در وے جمعه پس این رفتن از مکانی بک  
 موجب فصل بود و نیز در تکلم یا خروج مذکور در قول معاویه فی فصلی رکعتین - پس میگذارد ابن عمر پیش رفتن دو رکعت - ثم  
 تقدم - پیشتر پیش میرفت ازین مکان نیز فیصلی را بجا - پس میگذارد و چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشود که بعد از نماز جمعه

میگزارد و در رکعتین میگوید - و اذا كان بالمدينة صلى الحجة ثم سجد الى بيته - و چون می بود بدین میگرد و بعد از آن سجد میبایست بدین خانه خود فصلی کمترین - پس میگرد و دو رکعت - و لم يصل في المسجد - و نمی گزارد در مسجد - فقيل له - پس گفته شد مرا بن عمر را که چرا در خانه گزاری نه در مسجد - فقال كان رسول الله - پس گفت ابن عمر و پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم الفيلة - میگرد و آنرا رواه ابو داود - و گفته اند شاید که فرق میان مکه و مدینه آن باشد که خانه ابن عمر رضی الله عنهما در مدینه نزدیک مسجد بود و متصل بود بدان و در مکه مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را فاقم مقام رجوع به بیت ساخت و اما زیادت صلوة در مکه تا شش رکعت از جهت مضاعفت ثواب در وقت و نزدیکی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که وی امر میگرد و دو رکعت بعد از جمع و پس وی چهار مؤلف نیز از روایت ترمذی حدیث عطاء آورده و گفته - و فی رواية الترمذی قال رايت ابن عمر صلى بعد الحجة ركعتين ثم صلى بعد ذلك اربعاً - گفت عطاء ویدم ابن عمر را که گزارد بعد از جمع دو رکعت سجد گزارد و بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المؤمنین علی آورده و سنت نزد ابی حنیفه بعد از جمع چهار است و نزد ابی شیبہ شش خشت چهار بعد از وی دو این حکم نماز بعد از جمع است اما سنت قبل الحجة نیز ثابت است و بعضی از محدثین آن را انکار کرده و متابعت نموده اند و بعضی گفته اند که هر که اثبات سنت پیش از جمع نموده است بقیاس بر ظاهر نموده و اثبات سنت بقیاس جابر نباشد که قبل و حتی آنست که سنت قبل الحجة ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعادة از او ذکر کرده ایم فافهم

### باب صلوة الليل

بدانکه در نماز شب از آن حضرت صلی الله علیه و سلم روایات مختلفه آمده و در هر وقتی بنوعی گزارده و تشدید غیرست در آن بهر نوعی که تشک کند شرف اتباع و ریابد و اگر در اوقات مستوده بهر نوعی از آن دست زندا و فتن و شب باشد سیزده و یا نوزده و نه و هفت آمده و بعضی علما پنج نیز گفته اند و از سیزده اکثر بنویس بعضی با سنت بر گفته و بعضی بآن و این اصح و احوط است و گاهی نیز بیک رکعت کرده و گاهی سه رکعت و در بعضی روایات عدد و نزد داخل آن شمرده و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق کرده و نیز بر یک رکعت و در بعضی بر سه پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را در یک گفته چنانکه در روایت ام سلمه آمده که بود آنحضرت که ایتار میکرد سیزده رکعت و چون ضعیف میری شد ایتار میکرد و هفت و در حدیث آمده است و ترکیب اسی اهل قرآن و مراد بدان نماز شب داشته و جمیع آنست که نماز شب بضم جز بدان و نیز میگرد و چنانکه نماز روز بضم نماز مغرب و نیز میگرد و وارد شده است که نماز مغرب و نیز روز است و کلام در آنکه نماز تجدد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرض بود یا بهر است بعد از آن منسوخ شد مشهورست و مختار آنست که از امت منسوخ شد و بر آنحضرت باقی ماند تا آخر عمر و قد تحقق فلک من

الفصل الاول - عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فيما بين ان يفرغ من صلوة العشاء

الى صلوة الفجر احدى عشرة ركعة - روایت است از عائشه گفت بود آن حضرت که میگرد و در میان فارغ شدن آنحضرت از نماز عشاء تا نماز فجر یازده رکعت را بسلام من کل کمترین - سلام میدهد و بعد از هر دو رکعت - و دو نیز میگرد و یک رکعت

فی سجدة السجدة من ذلک قدر بقرا احدکم تسین آیت۔ پس سجده بیکه ازان و از مقدار آنچه بخواند یکی از شانچاه آیت۔ فصل ان  
 یرفع رأسه پیش از آنکه برود و آنحضرت سر خود را شرح این عبارت توجهیات کرده اند ظاهر آنست که مراد آنست که سجده  
 میکرد سجده از سجدهات و ترنا یا همه سجده های او را طویل القدر که کسی بچاه آیت تواند خواند و بعضی از شانچیه بران جل کردن  
 اند که مراد سجده شکر است که میکرد بشکر آنه و نوع این فعل از روی دو توفیق صد در عبادت و در جواز سجده منفرده خلج از صلوة  
 خلافت است چنانکه در باب سجود الشکر بیاید اما آنچه واقع شده است عمل بران در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده کنند  
 بکیفیت مزدقه و واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقہیه ضعیفه مروجہ اصلی ندارد از اخبار و آثار و در گذشته  
 بان روایت فقہیه رختار و عمل فہیت بران در حرمین شریفین بلکه در سائر دیار عرب و حدیثی درین باب روایت کرده شده  
 است که حکم کرده اند بران بوضع و آثار وضع بران لایح است و زنته است هیچ یک از آنکه مذاهب اربعه فہیت و نه باستجاب  
 آن و اکثر حنفیه و یار عرب آن را نمی شناسند و بعض نقل می کنند که است آن را که اقلوا۔ فاذا سکت المودن من صلوة الفجر  
 در اکثر روایات حکمت تہائی فوقانیہ است از سکوت یعنی چون خاموش می شد مؤذن از نماز فجر و بعض سبک بای می آورد  
 نیز روایت کرده اند از سبک یعنی ریختن و این نیز راجع بمعنی سکوت است یعنی چون میریخت مؤذن اذان را در گوشه و تر  
 بتین له الفجر۔ و ظاہری شد مر آن حضرت را طلوع فجر اشارت است بآنکه آن حضرت گفتافنی کرد و راوی حدیث فجر باذان  
 مؤذن شاید که خطا کرده باشد و در شب گفته باشد بلکه تحقیق می کرد وقت را۔ قائم می ایستاد آنحضرت۔ فرج رکتین  
 حقیقتین پس میگردارد و در کت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل یا ایہا الکاذبون و قل ہو اللہ احد دران بخواند۔  
 ثم اقطع علی شفعہ الامین۔ پیشتر می گفت بر پیلوی را است شرح این در حدیث ثالث بکنیم۔ حتی یأیئہ المودن لا قائم۔ تا آنکه  
 می داد مؤذن بحیث اقامت نماید اعلام می نمود و بخند و جماعت۔ بخروج۔ پس سیردن می آمد آنحضرت۔ متفق علیہ۔ و عنہا  
 قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی رکتی الفجر۔ گفت عائشہ بود آنحضرت چون میگردارد سنت فجر۔ فان کنت مستقیظہ  
 حدیثی۔ پس اگر می بودم من بیدار سخن میکرد با من۔ و الا اضطجع۔ و اگر نه می خفت۔ رواہ مسلم۔ و بخاری نیز در باب حدیث  
 بعد رکتی الفجر و در باب من یحدث بعد الرکتین ولم یضطجع روایت کرده و از حدیثی جو از حکم بعد از سنت فجر معلوم شده و ترند  
 برای تکلم بعد از سنت فجر بانی عقد کرده و حدیثی از عائشہ درین باب آورده بلفظ او اصلی رکتی الفجر فان کانت لہ  
 الی حاجۃ کلمنی و الا خرج الی الصلوة و گفته اند حدیث حسن صحیح و گفته اند بعضی از علما از اصحاب پیغمبر صلی  
 اللہ علیہ وسلم غیر کلام بعد طلوع فجر تا گذاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانہ یا منی کہ چاره نیست ازان و سین است  
 قول حمد و حق انتی و حکم آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشہ فان کانت لہ الی حاجۃ کلمنی مشرب  
 بہ ان و فرضا اگر نہ ازین قبیل باشد ہم مطلق سنت و موجب عادت نیست یارب مگر بحیث شدت که است تکلم درین وقت احتیاج  
 و تکمیل۔ و عنہا قالت کان النبی۔ و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی رکتی الفجر۔ چون میگردارد و در کت سنت فجر را قطع

علی شقیة الایمن خواب می کرد بر پهلوی راست خود متفق علیه به آنکه کلام درین حدیث از دو وجه است یکی خطیای بعد  
 سنت فجر و دوم خطیای بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب خطیای رفته اند و غریب آنکه بعضی شرط است فرض  
 داشته اند که اگر نکند باطل گردد و فرض دس و جماعت بکراهت آن رفته اند و آن را بدعت شمرده پوشیده نماند که قول بر بودن او  
 بدعت بعید است از جهت ورود احادیث صحیح در آن پس یا گویند بود بعد از آن مسح گشت یا از خصائص آن حضرت  
 صلی الله علیه وسلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن نقیض است از جهت نه بر وجه تعدد و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهت  
 اختلاف روایات در دس و در بعضی روایات ذکر خطیای نیامده و همین قدر آمده که اگر او بر آمد پس قول مختاران باشد  
 که مستحب است نه مکروه و نه واجب و امام ابو حنیفه گفته که اگر بر این استراحت باشد و رفع ثقل و تعب که حاصل شده است  
 از نماز شب نیکوست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز ازین قبیل بوده است و امام مالک هم برین است و اما ثانی عادت کرده  
 خطیای بر شق ایمن بود در جمیع احوال و گفته اند که حکمت در آن آنست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب  
 که مضطرب است در جانب بسیار است و اگر بر شق ایمن بخشد ترا میگرد قلب و غالب می آید استراحت و مستغرق  
 می گردد به نوم و بر لقمه بر خطیای بر شق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمی شود استراحت و مستغرق نمیکردد و نوم و سیر  
 می گردد و انتباه و استیقاظ و لهذا اطباء نوم بر شق ایسر قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و عظم طعام از جهت  
 توجه حرارت غریزیه بدخل بدن و در حالت نوم و هر چند نوم غالب تر و غرق تر از جهت بیشتر و عظم طعام و افرق و صاحب  
 شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خست نوم و تیسر قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد از آن بدانند که در  
 احادیث صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم میگرد و درین خطیای که بعد از رکعتین فرمیکرد تا نشیند میشد از خواب  
 بعد از آن بر میخاست و بنماز میرفت به آنکه وضو می نازد و عدم نقض وضو نوم از خصائص آنحضرت است بکلم تمام  
 عینای و لایانام قلبی بعضی گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم جمعین و در باب اذان در قصه الیه التعلیس کلامی باین  
 مقام گذشت و تذکر و عثمات قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة - گفت عائشه بود آن  
 حضرت میگذاشت و از شب سیزده رکعت - منها الوتر - از جمله آن سیزده رکعت و تر بود یک رکعت یا سه رکعت - و رکعت  
 و از آنجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز در آن شمرده اند از جهت قرب  
 و اتصال و انتهای آن بدان اصل نماز شب آن حضرت یازده بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب السوابق  
 گفته است که خواب آنست که سیزده رکعت در آن رکعتین فجر بود و اما در داخل است در آن - رواه مسلم -  
 و عن مسروق قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل - روایت است از مسروق  
 که از عائشة پرسیدم که آنست او را در خرومی و زوید بود نماز شب مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشه را از نماز  
 آن حضرت در شب - فقالت - پس گفت عائشه - سبع و تسع و احدی عشرة رکعة - بود نماز آن حضرت در شب گاهی هفت

وگاہی نه دگاہی یازده - سوی رکعتی الفجر - و در رکعت سنت فجر ظاهر اینست که این تعلق با حد عشره است و در روی  
اشارت است بآنکه در ولایت سیزده رکعت یا بیستین فجر است - رواه البخاری - وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله  
علیه وسلم اذا قام من اللیل لصلی - بود آن حضرت چون برخواست از شب برای آنکه نماز کند - فتح صلوة بکسین خفیفین  
آغاز می کرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد بدان دو رکعت است که بعد از وضوی گزار دو تخفیف در روی سبک است  
و روایات تخفیف آن وارزوده قولاً و فعلاً - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
اذا قام احدکم من اللیل فليفتح الصلوة بکسین خفیفین - گفت آن حضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید که شروع کند  
بدو رکعت سبک - رواه مسلم - وعن ابن عباس قال یب علی بن ابی طالب میبوت لیلته - گفت ابن عباس شب کردم نزد خاله خود که  
ام المؤمنین میبوت است شبی بود و وی رضی الله عنه در آن زمان خرو - و النبی صلی الله علیه وسلم عندهما - و بود آنحضرت نزد میبوت در ولایت  
او - و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل ساعته - پس سخن کرد آن حضرت با اهل خود که میبوت است ساعتی در اینجا دلیل است  
بر بابت کلام بعد از عشاء اگر مصلحت باشد در آن چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت - ثم رقد - پسر خواب کرد آن حضرت  
فلما کان ثلث اللیل الآخر - پس هنگامیکه باقی ماند بعضی از ثلث اخیر از شب - اولیفته - یا باقی ماند بعضی از ثلث اخیر که سدر اخیر  
باشد - رقد - بیدار شد و نشست - فنظر الی السماء ففرأی فیها کواکب کرویة فی آسمان پس خواند این آیت را - ان فی خلق السموات  
والارض اختلاف لللیل والنهار لآیات لا ولی الا لآیات حتی ختم السورة - تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر سوره خواند و در بعض روایات  
نیز نزد سواک کردن آمده است - ثم قام الی القربة - پسر ایستاد آنحضرت و رفت بسوی مشک آبی که در اینجا بود و قریب بکس  
ثابت بسکون را مشک - فاطلق شاکهما - پس بکشا و بند مشک او شاق بکسر شین و تخفیف لون و قاف در آخر رفته یاد و لی  
که بدان دهن مشک را بپندند - ثم صب فی الجفنة - پسر ریخت آب از مشک در کاسه و جفنه بفتح جیم و سکون فاوون کاسه  
بزرگ - ثم لوضا وضو احیاء بن الوضوین - پسر وضو کرد آن حضرت وضوئی نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان هر دو  
و تغییر نه بسیار آب ریخت که بسره اسرار کشد و نه چندان کم که اعضا تزو نازده و سیلاب نگر و چنانکه گفت - لم یکنش و  
قد بلغ - بسیار فکر در تحقیق آب و به تحقیق رسانید آب را هر جا که باید رسانید و نیکو رسانید - فقام فضلی - پس شروع  
کرد در نماز و ایستاد بنماز - فتمت و توضأت فتمت عن یساره - پس برخاستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم  
در نماز جانب دست چپ آن حضرت - فاخذ باذنی فادارنی عن یمین - پس گرفت گوش مرا پس گردانیدم روایستاده گرد  
بجانب راست خود - فقامت صلوة ثلث عشرة رکعة - پس تمام شد و کامل شد نماز آن حضرت سیزده رکعت و این سیزده  
باوتر خواهد بود و لیکن دو رکعت سنت فجر خارج از آنست پس این مخالف است بحديث عائشة که گفت در کتان فجر داخل  
آن سیزده بود و چون مقرر شده است که نماز آن حضرت در شب مختلف بود گاهی چنان خواهد بود و گاهی چنین و مدار و قطب



احادیث نماز شب حدیث غایتش و این عباس است - ثم اطلع - وبعد از گذاردن سیزده رکعت نماز شب تفتید بر پهلوی  
فنام - پس خواب کرد حتی نطق نیاید آنکه دم کرد چنانکه در خواب می باشد - و کان اذا نامح - بود آن حضرت چون  
بجواب میرفت دم نه کرد و آواز سه هم می کرد چنانکه آن آواز شنیده می شد و این علامت کشادگی نفس  
و سلامت دمی از سنده وصفائی تو ای جهانی ست - فاخذ بلال بالصلاة - پس اعلام کرد او را بلال نمازورسیدن وقت  
مقتاد و حضور مردم جمع شدن ایشان در مسجد و این اعلام دیگر بود از بلال در ای اذان بوقینکه تا خبر راه می یافت  
وامتداد دمی بشد در خواب - فصلی - پس برخاست آن حضرت از خواب و گزاره نماز سنت را - ولم يتوضأ - وضوی  
دیگر نکرد و جهت خواب از جهت عدم نقض نوم وضوی آن حضرت را چنانکه معلوم شد - و کان فی دعائه - بود در دعای  
آن حضرت که میان سنت فجر و فرض دمی می خواند و عمل اکثر مشائخ برین است و خواندن آن دعا بعد از تجدید آمده است  
و درین حدیث نیز ممکن است حمل بر آن و آن زاد دعای طویل می گویند شیخ امام شهاب الدین سرودی در عوارف  
گفته است که ندیمیم تا کنه را که مخاطبت نموده باشد برین دعا مگر آنکه نزد دوسرے برکتی و نورانیته هست و این دعا  
در دست دوم آخر دمی این کلمات است که - اللهم جعل فی قلبی نورا خذنا بکروان و پیدا کن در دل من نور - و سنه  
بصری نورا - و بگردان در بیابانی من نور - و منی سمی لندا - و بگردان در شنوائی من نور - و عن یمنی نورا - و بگردان در جانب  
راست من نور - و عن یساری نورا - و بگردان در جانب چپ من نور - و فونی نورا - و بگردان بر بنیه من نور - و فنی نورا -  
و بگردان بر بن من نور - و امامی نورا - و پیش من نور - و خلفی نورا - و پس من نور تا از هر شش همت نور ایمان و یقین و  
شدود و غیره دو تمامه وجود بر انورانی بلکه فانی گرداند و اجل لی نورا - و بگردان و پیدا کن برای من نور سیردن از دور  
حواس و جهات - و زل و چشم فنی نسائی نورا - و زیاده کرده اند بعضی از ادیان این را که دینی سانی نور و پیدا کن در  
زبان من نور تا بر دیگران که اراده اقتباس انوار شود و استفاضه اسرار وجود نمایند بزبان نورانی سالم از اختلاط  
خلقت ابهام و ابهام تعبیر نمایم و بتابد نور دمی و الهام به شوب شبه اکاذیب و هم براه راست هدایت کنیم و ذکر  
و ذکر کرده است آن بعضی - و عصبی و محی و شعری و بشری - و پی و گوشت و خون و موسی و روحی و پوست را و بعضی گفته  
اجل فی عصبی نور آدمی نور او شعری نور او بشری نور او متفق علیه و فی روایتی لهما - و در روایتی بخاری  
و مسلم را این نیز زیاده آمده - و اجل نے نفسی نورا - و بگردان در نفس من که عبارت از روح حیوانی و برنج است  
میان روح جسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت و کثافت تا بنور احکام روحانیت متصف گردد و جهت نورانیت  
غالب آید و همه خیر و طاعت زا بد چنانکه گفت - و اعظم لی نورا - و عظیم و بزرگ گردان برای من نور - دنی اخیری سلم  
و در روایتی از مسلم از این نیز آمده که - اللهم عطی نورا - خداوند عطا بده مرا نور و این مجمل ترانه تفصیلات مذکوره است یعنی  
از نورانیت خود آن چنان نصیب من کن که ظاهر و باطن و جسم و روح و زیر و بر و پیش و پس و چپ و راست مراد دیگر

تا چنان شود کہ گفته است شش هزار و دویست و پنجاه رکعت و بیرون و بیرون راجه و چون نور اسم خاص  
 آتی و مصدق ذات مقدس است در پیشه حاصل این دعا را این مصرع خوانده است کہ ستر ناپایم خدا سے  
 ستر ناپایت <sup>بہ</sup> اِنَّہُ لَکُلِّ شَیْءٍ مُّجِیْبٌ - وعنه انه رقد عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - و ہم از ابن عباس است ظاہر  
 آنست کہ این ہم در خانه میبوند است کہ وے خواب کرد و زو آن حضرت و آن حضرت نیز خواب کرد - فاسبغ بکوبیس  
 سید از شد آن حضرت - فستوک و قوضا - پس مسواک کرد و وضو ساخت - و بہو یقول - و حالانکہ دینی میگوید و بخواند  
 این آیت را - ان فی خلق السموات والارض حتی ختم السورۃ - تا آنکہ ختم کرد سورہ را - ثم قام - پستربتا و براے  
 نماز فصلی رکعتین - پس گزارد و رکعت - اطال فیہا القيام والکوع والسجود - دراز کرد درین دو رکعت قیام را و  
 رکوع را و سجدہ را - ثم انصرف فنام حتی لفتح - پستربگشت از نماز پس خواب کرد تا آنکہ دم کرد - ثم فعل ذلک ثلاث مرات  
 پستربمجموع آن را سه بار - ست رکعات - تا مجموع آن شش رکعت شد - کل ذلک یستاک و یتوضا و یقرأ ہولاء الایات  
 و نہ ہر بار از آن مسواک میکرد و وضو می ساخت و بخواند این آیت ہا را - ثم او تر ثلث - بعد از آن و تر کرد و پسترب رکعت  
 رواہ مسلم - این حدیث دلیل است بر شریعت و ترتیب رکعت و در بسیاری از روایات و ترتیب رکعت آمدہ و شایع  
 میباشد کہ وہ اند و ترتیب قول ثلث و حالانکہ احادیث و آثار صحیحہ در آن آمدہ و حق آنست کہ ایثار بسہ رکعت  
 و نہ رکعت واحد مختلف فیہ است میان علما از صحابہ و من بعد ہم و ہر دو مشروع است چنانکہ در باب و ترتیب یاد  
 این اختلاف در اول و افضل است و الا خلاف نیست بیچ کس را در ایثار بہ ثلث - وعن زید بن خالد الجنی  
 البصری جمی فتح ہا - انه قال لا رفق صلوة رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اللیلۃ - روایت است از زید بن خالد کہ از  
 مشاہیر صحابہ است و روایت کرد از آن حضرت و از عائشہ و ابی طلحہ و روایت کرد از وے ابو سلمہ و عطاء بن یسار  
 و غیر ایشان مات بالکوفۃ سنہ ثمان و سبعین کہ وی بان خود گفت ہر آئینہ نگاہ کنم تامل و رنگم نماز آن حضرت را شب  
 کہ چگونہ می گزارد - فصلی رکعتین - پس رفت باین قصد پس دید کہ گزار و آن حضرت و در رکعت سبک را - ثم  
 صلی رکعتین طویلتین طویلتین - بعد از آن بگذارد و در رکعت و از حداد و از زینبی در عایت و رازی - ثم صلی  
 رکعتین و ہما دون اللتین قبلہا - پستربگذارد و در رکعت و حالانکہ این دو رکعت فرو دین و در رکعت بودند کہ پیش گزارد  
 ثم صلی رکعتین و ہما دون اللتین قبلہا - پستربگذارد و در رکعت و آن دو رکعت فرو دین و در رکعت بودند کہ پیش گزارد  
 ثم صلی رکعتین و ہما دون اللتین قبلہا - پستربگذارد و در رکعت بہ ہمین صفت کہ و در رکعت پیش بودند ثم صلی  
 رکعتین و ہما دون اللتین قبلہا - این پنج دو گانہ شد باین ترتیب کہ ہر دو گانہ متاخر کوتاہ تر از دو گانہ مقدم بود  
 ثم او تر - پستربتر خواند - فذلک ثلث عشر رکعت - پس آن سیزدہ رکعت است اگر دو رکعت خفیفہ را داخل این نماز نہ از پیش  
 این یعنی ست بہ ایثار بسہ رکعت و اگر داخل دارند ایثار بہ رکعت باشد و اول اظہر است زیرا کہ آن برای وضو است

نہ نماز شب - رواہ مسلم - وگفت مولف کہ - تو کہ ششم صلی رکعتین و ہما دون البتین قبلہا اربع مرات - یعنی این قول چار بار است تا مجموع آن ہشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین کہ در غایت طول گزارده وہ رکعت گردو - بگذرانے صحیح مسلم - همچنین است در صحیح مسلم - و افزا دہ من کتاب الحمیدی - و در افراد مسلم از کتاب حمیدی کہ جمیع صحیحین کردہ و در دسے سہ قسم احادیث است یکے متفق علیہ کہ بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اندہ دوم افراد بخاری کہ مخصوص است بہ بخاری و متفقہ است دسے روایت آن سوم افراد مسلم کہ متفقہ است مسلم بر دایت آن بخاری آن روایت نکرد پس این عبارت در متن صحیح مسلم چار بار مرقع شدہ است و در کتاب حمیدی نیز چنین است - و موطا مالک - سنن ابی داؤد و جامع الاصول همچنین است در موطا کہ کتاب امام مالک است و در سنن ابی داؤد و در جامع الاصول کہ جمع میان صحاح سنہ کردہ است و این کلام باین مبالغہ رواست از مولف بر صاحب مصلح کہ باین قول راہر بار ذکر کردہ است تا مجموع یازدہ رکعت گردو بعضی شرح توجیہ کردہ اند کہ طوطیتین طوطیتین سہ بار محمول است بر شش رکعت بحدت حرف عطف و رکعتین خفیفیتین خارج اند و نزدیک رکعت پس مجموع باین توجیہ سزودہ رکعت باشد و این توجیہ تکلف است و ظاہر آن است کہ تکریر طوطیتین برائے تاکید و مبالغہ در تطویل است چنانکہ گفتیم - وعن عائشہ قالت لما بدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و تقفل - ہر گاہ کہ من و عمر و تن دار شد آن حضرت و گران شد بدن مبارک بچہت ضعف پیری - کان اکثر صلواتہ جالسا - بود بیشتر نماز شب دسے یا مطلقا نوافل ششہ متفق علیہ - ہدائیکہ بدن در حدیث بہ تخفیف و ال و ضم آن روایت کردہ اند از بدانت بمعنی فرہی و تن و دسے و فتح و ال تشدید آن نیز روایت است از بدین بمعنی کبر سن و بعضی علما این روایت را بر ضعیفتر دانستہ اند زیرا کہ در حدیث شریف آن حضرت معتدل الخلق مثاکب البدن نوشته اند و من و فرہی منافی آن است و بعضی ترجیح روایت اولی نمودہ اند بحدیث عائشہ کہ در روایت دیگر آمدہ است فلما اسن و اخذہ الحکم و اخذہ الحکم بوجہ اعتدال منافی اعتدال خلق و ظاہر بدن نہیت و اللہ اعلم - وعن عبد اللہ بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التي كان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرن فیہن - گفت ابن مسعود تحقیق شناختہ ام من سورتہا را کہ نظیر مثل یکدیگر اند و در قدر و منزلت تطویل و قصر کہ نزدیکی میکرد و انحصار میان آن سورہ - فذكر عشرین سورۃ من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود - پس ذکر کرد این مسعود بیت سورہ را از اول مفصل بمعنی مفصل در باب القرآۃ معلوم شد کہ بر قول مشہور ابتدای آن از سورہ حجرات است تا آخر اما این سورہ کہ نظائر یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند کہ تصحیف راجع کردہ بود و بعضی صحابہ قرآن را موافق بعضی مصلح ترتیبی دادہ بودند چنانکہ ابی بن کعب و عبد اللہ بن مسعود دسے گویند کہ امیر المؤمنین علیؑ نیز ترتیبی دادہ بود و بر وفق نزول کہ نافع و منفع از ان معلوم مے شد اما بعد از ان کہ ثابت شدہ است کہ ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز منزل است و جبریل و قدرت انزال میگفت کہ این سورہ را بعد از فلان سورہ باید ہنار و این آیت را در فلان موضع باید ہنار و اجماع نیز بر ان

یعنی همین مقدار شب بر خاستن و قرآن خواندن این فائده کند که باری نام غفلت از فاعل آن بردارد و اورا بخلقت  
موسوم ندارد و از تخصیص غفلت بر آرد و این اونی در جات است - و من تمام کانه آیه کتب من القاضین - و کسیکه  
قیام نماید بعد آیت نوشته می شود از جمله قاضیان و مطیعان و بامرأی قیام کنندگان و نماز و رزق از رزقندگان و این اوسط  
مراتب است و قنوت یعنی طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آید - و من تمام بالف آیه کتب من القاضین - و کسیکه  
قیام کند بهر آیت نوشته می شود از بسیار گرد کنندگان ثواب را و مانند آنهاست که اموال کثیر گرد آرد و مقدار مال  
کثیر را گویند و گویند که اقل آن مقدار هزار دینار است و این اعلی مقامات است و فوق آن مراتب مقامات بسیار است  
رزقنا الله - رواه ابو داود - و عن ابی هريرة قال کانت قرأة النبی صلی الله علیه وسلم باللیل - گفت ابو هريرة  
بود قرات آن حضرت در نماز شب یا عام تر مختلف - بیع طور - بلند می خواند گاهی - و خفیف طور - و بیست می خواند  
گاهی - هر طور که وقت اقتضای کرد و گفته اند که اگر تنهایی بود بلند می خواند و اگر در انجا خواب کننده می بود بیست می خواند  
رواه ابو داود - و عن ابن عباس قال کانت قرأة النبی صلی الله علیه وسلم على قدر ما یسعه من فی الحجة و هو  
فی البیت - گفت ابن عباس بود قرات آن حضرت بر انداز که آنکه می شنید آن را کسیکه در محن خانه می بود  
حال آنکه آن حضرت در درون خانه می بود و حجره را تفسیر سخن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضی از شارحان گفته اند  
که مراد به بیت و حجره یکی است یعنی چون در خانه می خواند آنکه در خانه می بود می شنید و در بعضی روایات آمده است  
که چون آن حضرت در نماز می میخواندی شنید آنکه بیرون مسجد می بود - رواه ابو داود - و عن ابی قتادة قال ان  
رسول الله - روایت است از ابی قتاده گفت بدرستیکه پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم حج لیلة فاذا هو بانی بکبره لصلی -  
بیرون می آمد شبی پس ناگاه که و سه لباس و ملاتی است بپوشید که نماز میکرد - و بعضی خفیف من صوت - و حال آنکه  
ابو بکر بیست می کرد و چندی از آواز خود را - و مرعور و هو یصلی را فضا صوت - و گذشت آن حضرت بعد نماز می گزارد بلند  
کننده آواز خود را - قال - گفت ابو قتاده - فلما اجتمع عند النبی - پس هنگامی که جمع شدند ابو بکر و عمر و زید بن حارثه - صلی الله  
علیه وسلم قال - گفت آن حضرت - یا ابا بکر مررت بک و انت تصلى خفیف صوتک - ای ابو بکر گذشتم بتو و تو نماز می کردی  
در حالیکه بیست می کردی آواز خود را سبب بیست کردن آواز حسیت - قال - گفت ابو بکر - قد سمعت من حاجت -  
به تحقیق می شنواید که کسی را که مناجات می کردم آواز او را از گفتم با و سمع - یا رسول الله - یعنی باری متبارک و تعالی -  
و قال عمر مررت بک و انت تصلى را فضا صوتک - و گفت آنحضرت مرعور گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز خود را  
سبب بلند کردن آواز چه بود - فقال - پس گفت عمر - یا رسول الله اوقظ الیسان - بیدار می کنم خوابندگان را  
و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمی شوند می خوانند که بیدار باشند لیکن گاهی خواب و تبسیر شیطان نمیکند و  
که بیدار شوند - و اظفر الشیطان - و می رانم شیطان را تا بشنیدن قرآن بگریزد و گرد آرد و سوس نگیرد و خود شیطان

از سایہ عمر میگنجیت و چون قرآن بشنود گردد آن مکان نگر دو و هر یک ازین دو بزرگ نیست خود را بیان کرد و هر دو صبح است  
ماند آنکه میگوبند که در جامی که کسے در خواب باشد ذکر بلند بناید گفت و قرآن بلند بناید خواند پس قول عمر افظا الوسان  
چپ باشد و در تقریر ترجمه اشارت بجواب ازین سخن کرده شد و نه که آنجا که عمر نماز میکرد و برین سخن آنکس خفته بود بلکه مقصود تنبیه  
خافلان است و از بعض مشائخ شنیده ام که هر که نماز میکند و بجز است او را بیدار باید کرد و نه آنچنین باشد باید کرد تا  
در آن یک ساعت مکلف نباشد و خود او اهل آن زمان همه نماز گزار و بجز در کار بودند۔ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا بکر  
اربع من صوتک شکیا۔ بلند کن از آواز خود چیزی را۔ و این همه بیست بخوان۔ و قال عمر خفض من صوتک شکیا۔ گفت سر مرا بیست  
کن از آواز خود چیزی را این هدایت است بطریق وسط و اعتدال و تقریر است بتفسیر آنچه ایشان بران بوده اند چنانچه عادت  
مرشدان و تقریر ایشان است۔ رواه ابو داؤد و ترمذی و توح۔ و عن ابی ذر قال قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم حتی أصبح بآیه۔ بنام لیل کرد آن حضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی همین آیت را در نماز نکراد میکرد و تفکر و تدبیر میکرد  
و بعضی از شافعیہ گفته اند که درین دلالت است که نگذار فاسخه و رقیام و احدی بطل صلاۃ است و تکرار سوره ضرر ندارد بلکه  
مستحب است و نشاط از حضرت شیخ پرسیدیم زیرا کہ حدیثی که بخاری و ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و ابن کثیر و ابن کثیر  
چهار بار یکدیگر در فرض خود بناید کرد و در نماز نفل مختار آید۔ و آیت که آنحضرت تمام شب تا صبح بخواند این آیت  
است۔ ان لنذنبنم فانهم عبادک و ان لتفسر لکم فانک انت الکونین الحکیم۔ و این آیت قول عیسی است علیہ السلام در حق قوم خود  
که بدرگاه حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بنندگان نمانند چه چاره دارند و تفسیر است خود مستحق آند و محل رحمت  
و مغفرت اند و اگر نمی بخشی و می آمرزی ایشان را با وجود تخلف عذاب پس تو خدایی که در مجال نیست که گوید چرا کوی  
و چینی لابد در آن حکمتی و مصلحتی خواهد بود گویا که آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حال است خود را بدرگاه عزت عرض کرد و از ایشان  
خواست۔ رواه الترمذی و ابن ماجه۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم کتبی  
الجزیه طایع علی یمنیه۔ چون بگزار و بیک از شما دو رکعت است نجر را پس باید که بنجید بر جانب دست راست خود شرح این حدیث  
و در بین حدیث اربعه دفعہ فعل آن و از بنیاست که بعضی اهل نظر اهر حکم بوجوب آن کرده۔ رواه الترمذی و ابوداؤد  
**الفصل الثالث۔ عن مسروق قال سالت عائشہ اے ام ایمن کان احب الی رسول اللہ۔** گفت  
مسروق پرسیدم عائشہ را که ام ایمن بود و دو رکعت در پشت تریسوسه پیشم برادر۔ صلی اللہ علیہ وسلم قالت الدائم۔ گفت  
عائشہ محبوب ترین علما نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود که مواظبت کند و استمرار نماید عاقل بران و بعضی روایات  
آمده است که اگر چه آن عمل قلیل بود۔ فلینفذ فی جبین کان تقدم من الیل۔ گفتم پس در کدام هنگام برنجاست از شب۔  
قالت۔ گفت عائشہ۔ کان یقوم از صبح الصبح۔ و او آن حضرت است که برنجاست و قیام که شینه آواز کنند و را  
مرا منزع است که آواز میکنند و در آن وقت گفته اند که عزت بران است که آواز منزع بعد از نیم شب بماند یا نزدیکی

بآن این گریه باشتاد عادت در بلاد باشند و در بلاد مغالب فریاد و سوس و شلث اخیر بلکه سوس اخیر میباشد شفق علیه  
 وعین الش قال ما کننا نشار ان نری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اللیل مصلیا الا راہیاء - گفت انس بنودیم کہ  
 میجوایتیم کہ بر بنیم آن حضرت را در شب نماز گزارندہ مگر آنکہ می دیدیم اورا نماز گزارندہ - ولانشار ان نراہ ناما الا راہیاء  
 و بنودیم کہ میجوایتیم کہ بر بنیم آن حضرت را خواب کنندہ مگر آنکہ می دیدیم اورا خواب کنندہ یعنی در شب منام ہم میکرد و قیام ہم  
 بینود و تمام شب بیدار می بود و نہ تمام شب خواب میکرد پس ہم در خواب می دیدیم اورا ہم بیدار می دیدیم - رواہ النسائی  
 وعین حمید بن عمار - بن عبد الرحمن بن عوف - از کبار تابعین است - قال - گفت - ان رجلا من اصحاب ابنی صلی اللہ علیہ وسلم  
 قال قلت وانا فی السفر رسول اللہ - یک مردی از اصحاب آنحضرت گفت کہ گفتم با خود و قرار دادم و حال آنکہ بودم من  
 در سفری با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و اللہ لاربعین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للصلوة - بخدا سوگند ہم آئینہ نظر کنم و اعل نامیم و  
 نیکاد دارم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بر اسے نماز یعنی می خواهم کہ نماز آن حضرت را ببینم و اعل نامیم و محفوظ دارم حتی اگر  
 فراق نام بینم فعل اورا کہ چه طور می کند - فلما مصلی صلوٰۃ العشاء - پس بہر گاہ کہ گزارد آنحضرت نماز عشاء - و ہی العتمة مدان نماز  
 عشا کہ اورا ختمہ می خوانند اصرا از رت از نماز شام کہ اورا ہم عشا می گویند و در او ازل ارباب نماز سوزب اعشای گفتن و عشا  
 راعیتمہ یعنی تاریکی بعد از ان نمی ازان واقع شد و تحقیق این معنی سابقا در باب اوقات صلوة گذشتہ است - این جو با من لیل  
 پہلو نما و نجفت آن حضرت زمان در از از شب و ہومی بفتح با و کسر و او و تشدید با زبان طویل و لغش گفتہ اند کہ مخصوص است  
 لیل - ثم استیقظ - پستریید ار شد و نظر فی الافق - پس نگاہ کرد و در کرانہ آسمان بینی در آسمان و در اکثر دیابت فی السماء  
 و اشد و گویا و کرائق درین روایت بجهت آنست کہ ستارہا در افق و نزدیک بآن روشن تر و تابان تر میباشند - فقال پس  
 خواندین آیت را - ربنا ما خلقت هذا باطلا حتی یبلغ الی انک لا تخلق البیاد - تا این آیت و در روایات دیگر ابتدا از ان فی خلق  
 السموات و الارض تا آخر سورہ یا تا انک لا تخلق البیاد است - ثم اہوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی فراشہ فاضل منہ سواک پستری  
 کرد و تخت بوسی جامہ خواب خود پس بکشد از جامہ خواب سواک ازل کشدن چیزی چیزی چنانکہ شمشیر از نیام - ثم افغ غنہ  
 فخرج من اداوۃ عنده مار - پستریخت و رفتہ از میطہ کہ نزد و سے بود آب را - فاستق پس سواک کرد - ثم قام مصلی - پستری  
 ایستاد پس نماز بگزارد - حتی قلت قد صلی قدر ما نام - تا آنکہ گفتم من تحقیق نماز گزارد و مقدار آنچه خواب کرد - ثم اطلع - باز خستہ  
 حتی قلت قد نام قدر ما صلی - تا آنکہ گفتم تحقیق خواب کرد و مقدار آنچه نماز بگزارد - ثم استیقظ ففعل کما فعل اول مرۃ - پستری بیدار  
 شد پس کہ چنانکہ کرد اول بار - و قال مثل ما قال - و گفت مانند آنچه گفت اول بار از او بعد و اذکار فضل رسول اللہ پس کرد  
 پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ثلاث مرات قبل الفجر - سہ بار پیش از فجر - رواہ النسائی - وعن علی - بفتح تحتانیہ و سکون  
 مہمله فتح لام - بن ملک - بن جیم اوسے و سکون ثانیہ و فتح لام از طبقہ ثانیہ است از تابعین روایت میکند - انه سال ام  
 سلمۃ زوج النبی - کہ و سے پرسید ام سلمہ را کہ جفت پیغمبر است - صلی اللہ علیہ وسلم عن قراۃ النبی - از قرأت پیغمبر - صلی اللہ



علیه وسلم و صلوة - و از نماز دسه که بجه کیفیت می خواند قرآن را و بجه طریق میگرد و نماز را - فقالت - پس گفت ام سلمه - و مالک و صلوة - چه کار میکنی شما با نماز او و چه می پرسید از آنی و گنجائی تو ایند که مانند آن و بعضی شاعران گفته اند که مرا دام سلمه تحسرو تمام است از تذکر احوال آنحضرت بحربان ذکر وی صلی الله علیه وسلم پس شمسیت ذکر صلوة کرد و بیان آن نمود که هم در آن است پس گفت - کان یصلی ثم ینام قدر ماضی - بود آنحضرت که بر میخاست و نماز میکرد و پسترو خواب میکرد و اندازده آنچه نمازی کرد - ثم صلی قدر ما نام - پسترو بر میخاست و نماز میکرد و اندازده آنچه خواب کرد - ثم ینام قدر ماضی - پسترو خواب میکرد و اندازده آنچه نماز گزارد - حتی یصبح ناکله صبح میکرد - ثم تعطف قرآنه - پسترو وصف کرد ام سلمه قرائت آن حضرت را و بیان نمود کیفیت آنرا - فاذا هی تحت قراة مفسره حرفا حرفا - پس ناگاه ام سلمه نیت میکنند قرائت را که مفسر است یعنی بیان کرده شده حرفا بعد حرف جدا جدا - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی

### باب ما یقول اذا قام من اللیل

ذکر و دعاء حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دائم و مستمر بود در هیچ اوقات و احوال خصوصاً در قیام لیل که افضل اوقات و احوال و محل نزول رحمت ربانی مسطح انوار رحمانی و ظهور آثار قربت و اجابت و برز نور و حضور است

**الفصل الاول** - عن ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یخجد - گفت ابن عباس بود آن حضرت چون بر میخاست بعضی از شب که نماز میخود کند و سجود و تخیج در لغت بمعنی نوم و استیقاظ هر دو آید بعد از آن غالب آمد بر نماز بعد نوم و بعضی گویند تخیج بمعنی ترک سجود است چنانکه تا ثم یعنی ترک آنم میگوید که چون آنحضرت برای نماز میخود بر سر خاست بخواند این دعا را - اللهم لك الحمد انت ہی قیوم السموات و الارض - خداوندی است حمد تو کسی بر پادارنده آسمانها و زمین - و من یمین - و بر پادارنده کسانیکه در آسمان و زمین اندازد مایه که در آنسوی تویی قائم بحفظ خلق و مدبر امور ایشان و بر پادارنده ایشان علی الله و ام که اگر یکیم حصول این فیض انقطاع پذیر و همه عالم از پادارنده عینیت گزسد قافله بر قافله فیض تو بر همه قدر این سلسله و تفصیل قیومیت لعل که کلمه من مفید است جهت شرف و اهتمام بذکر قیومیت است مر ایشان را چه وجود و قتل موهم قیام بنفس و استبداد بر امور است و قیوم و قیوم و قیام هم صیغه مبالغه اند و روایت بهر سه لفظ آمده و مناسب است ذکر آن در مقام قیام لیل باز سه فرماید - ولک الحمد انت نور السموات و الارض و من یمین - و در تر است حمد تویی روشن کننده و موجود گرداننده آسمان و زمین و هر کسی که در آسمان و زمین است کنایت است از تمامه خلق و نور در مطلق قوم ظاهر بذات خود و ظاهر گرداننده غیر خود باشد و تحقیق این معنی از تفسیر کرمیه الله در السموات و الارض باید جست و کاتب حروف نیز تذکر آن در رساله مفیده توفیق یافته است و حق ذکر نور درین مقام روشن است - ولک الحمد انت ملک السموات و الارض و من یمین - و تویی پادشاه آسمان و زمین و هر که در آسمان و زمین است و ذکر ملک نیز در اینجا مناسب است که پادارنده از ملک نیم شب می دهد که پادشاه بادشاهان حکم توفیقی الملک من تشار بکدایان کوسه خود و عطای می ناید چنانکه سبکی از احوال هم او بیا گفته است بپیش از آنکه که با قلم خیمه

اولک نیم شب ہر صد ملک نیم روز یک جوینی خرم بد و ملک الحمد انت الحق۔ و مرتز است ستایش بر جہ کلمات و توفی موجود و ثابت و حق ہے تو ہم عدم و بطلان و ہر چہ غیر نیست و در صد ذات باطل و معدوم است و علیہ ثبوت و وجود و رعایت است بروے۔ و وعدہ الحق۔ و وعدہ تو کہ بندگان خاص بنصر و عون و بر و نبیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصاً دولت و دیدار کردہ حق است و نامرادان دل بہ ان بستہ نشا و مانند اگر نہ زحمت اغیار و محنت این واریہ جفا کہ بر جان این مسکینان نیکند بلینیت مرا امید وصال تو زنده مپدار و بد و گر نہ ہمد رہم از چہ ترست ہم ملاک۔ و لقا تو کہ حق۔ و برگشتن بدار آخرت و پیش آمدن بدہ گاہ عزت و کبر پاسے تو و دیدار تو حق است۔ و تو کہ حق۔ و کلام تو صادق و ہر چہ بدان خبر دادہ حق است این محل سنت و تفصیلش آن سنت کہ فرمود۔ و الحق حق و النار حق و البیون حق و محمد حق و الساعۃ حق اللہ ملک است۔ فلا یظلم مرتز انقیاد می نمایم و فروتنی مے کنم و احکام تشریف دار آدمی ترا امتثال و تسلیم می کنم۔ و بک منت۔ و بتو ایمان می آورم۔ علیک تو کلت۔ و بر تو ہمہ کار با باز مے گزارم۔ و الیک انبت۔ و بسوی تو در ظاہر و باطن باو گشتن میکنم و تو بہ و انابت ہر دو بخیر رجوع اند و مقام انابت اعلیٰ دارن است۔ و بک خاصیت۔ و بخت تو و قوت و نصرت تو پیکار میکنم باعدای دین و الیک حاکمت۔ و بسوی تو بر می دارم ادخو و را کہ مرتز است حکم نہ غیر ترا دمی گردانم ترا قاضی و حکم میان خود و میان کسیکہ مخالفت مے کند مرا و در بین و دنیا و محاکمہ رفع امر بسوی قاضی۔ و نا غفر لی ما قدست و ما اخذت۔ پس یا مرتز مرا گناہان کہ پیش فرستادہ ام و پس خواہم کرد۔ و ما اسررت و ما علنت۔ و چیزیکہ پنهان کردہ ام و چیزیکہ آشکارا کردہ ام از گناہان۔ و ما انت اعلم بمنی۔ و گناہان کہ تو دانائی بدان از من۔ انت المقدم و انت الموفق۔ توئی پیش کنندہ و پس انگندہ ہر کار خواہی۔ لا الہ الا انت۔ نیست هیچ معبودے بہ حق مگر تو۔ و لا الہ غیرک۔ و میت آہ جز تو این ناکید و قریح است یعنی الوہیت غیر بعد از علم بدان بحسب الوہیت دروے سبحانہ متفق علیہ۔ و عن عائشہ۔ رعنہ الصد عنہا۔ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوٰۃ فقال۔ گفت عائشہ بود آن حضرت چون بر میخواست شب شروع می کرد در نماز پس مے گفت۔ اللهم رب۔ ای خداے پروردگار۔ جبرئیل و میکائیل و اسرئیل فاطر السموات والارض۔ آ پیدا کنندہ و از عدم بوجود آورندہ آسمانها و زمین۔ عالم الغیب والشہادۃ۔ ای و انامی آنچه ناپید است بر خلق و آنچه پید است بر ایشان۔ انت تجلم بین عبادک فیما کانوا انیہ یخلفون۔ تو حکم مے کنی میان بندگان خود و بر چیزے کہ ہستند ایشان کہ اختلاف می کنند در ان۔ اہدنی لما اختلفت فیہ من الحق۔ راہ نام را بچیزے کہ اختلاف کردہ شدہ است دردی از حق و ثابت دار بران و زیادہ کن در ان چہ مقامات قرب و انوار تجلی بجد و بے نہایت است و لہذا امر کردہ شد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ گفتن رب زدنی علما۔ با ذلک۔ بدستوری تو و تیسر و توفیق تو۔ انک نندی من تشاء الی صراط مستقیم۔ بدستیکہ تو راہ می نمائی ہر کرامی خواہی بسوی راہ است۔ رواہ سلم۔ و عن عبادة یفہم عین و تخفیف موحده۔ بن الصامت۔ صحابہ مشہور است از تقبایے النصارا حاضر شد عقبہ اولی و ثانیہ سادہ حاضر شد بدر او ہمہ شاہد باو



وہ بار و ہلال صد عشر - میگفت لا الہ الا اللہ وہ بار - ثم قال - پستے گفت - اللہم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و ضیق یوم القیمۃ  
خداوندان پناہ می گویم بنواز تنگی دنیا و تنگی روز قیامت - عشر - وہ بار - ثم تفتح الصلوٰۃ - پستے آغاز می کرد نماز را و این  
ورودا عشرت بیج می گوید بطریق مبعثات عشر کہ نام در مشہور است آنجا وہ چیز سنت کہ ہر یک را نہفت بار بخواند این  
جام نہفت چیز است کہ ہر یک را وہ بار میگوید - رواہ ابو داؤد

**الفصل الثالث** عن ابی سعید قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول - بود  
آن حضرت وقتیکہ برے خاست از شب تکبیر میگفت پستے میگفت - سبحانک اللہم و بحمدک و بتبارک اسمک - و بزرگست نام تو  
و ثنائے جدک - و بلندست بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو - و لا الہ غیرک - و نیست خدا ہی جز تو - ثم یقول اللہ اکبر کبر اثم  
یقول اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم من ہزہ - از وسوسہ وی - و فتنہ - و کبر و سے کہ می اندازد آدمی را در آن  
و بر باد می سازد - و نقشہ - و ویدن و سے مراد بدان شعر مذکور است یا بحر - رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و زاد ابو داؤد  
بعد قولہ غیرک - و زیادہ کردہ است ابو داؤد و بعد از قول و لا الہ غیرک این را کہ - ثم یقول - پستے میگفت - لا الہ الا اللہ ثلثا  
سہ بار - و فی آخر الحدیث - و زیادہ کردہ است در آخر حدیث این کلمہ را - ثم یقرأ - پستے بخواند یعنی فاتحۃ الکتاب یا او شروع میکرد  
در قرات - و عن ریحیۃ بن کعب الاسلمی - روایت است از ریحیۃ اسلمی کہ از اصحاب صفہ بود و از قدما می صحابہ بود و ملازم  
آن حضرت بود و در سفر حضرت - قال کنت ابیت عند جرة النبی - گفت میتوت سے کہ دم من نزد جرة پستے - صلی اللہ علیہ وسلم  
فکنت اسمعہ اذا قام من اللیل - پس بودم من کہ سے شنیدم آن حضرت را چون قیام لیل سے کہ - یقول - میگفت - سبحان  
رب العالمین - پائی پروردگار جہانیاں - الہوی - می گفت این کلمہ را زمان طویل یعنی باو کسر داد و تشدید داد - ثم یقول -  
پستے میگفت - سبحان اللہ و بحمدہ الہوی - زمان طویل - رواہ النسائی و الترمذی و قال ابنہ حدیث من صحیح

### باب التحریض علی قیام اللیل

تحریض در لغت معنی تعلیم و تہذیب و ترغیب و ترہیب کردن و بیان  
کردن فضائل عمل بدان و نقصان ترک آن است و فضائل قیام لیل بسیار است و عمدہ آن نزول رحمت حق بر عباد و  
تقریب ایشان لفضل و کرم و اجابت دعا و عطای مسؤل و مغفرت ذنوب و تحقیق وعدہ کردہ است و یقول علاء العلیب خود  
سأرتجد را بخت و سے صلی اللہ علیہ وسلم در مقام محمود و لا یتا جان او را نیز یہ توی از این مقام نور انیت نصیب باشد و مشائخ  
گفتہ اند کہ درین دنیا کہ نمودہ لذات بہشت و لذتے و آسے است کہ در وقت سحر بخت تلک در مناجات حاصل می گردد  
شعر در رد و دل نشین کان و لبر خگا ہی و وقت سحری آید یا نیم شبی باشند

**الفصل الاول** عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقیع الشیطان علی قافۃ رأس  
احکم اذا ہو نام ثلاث عقد - می بندد شیطان بر قفای سر کی از شما و قتیکہ خواب می کند سر گرد چاکلہ را حران می بندد کسے را

کہ سخری کنند و گفته اند کہ ابن محمول بحقیقت است یا مجاز است و تصویر و تشبیل است زیرا کہ ہر کہ خواہد کہ کسی را حکم بندد  
بہ بندگی بندد و تانہ چند و نگریزد و مگر بعد از کشادن آن بندہ با مقصود و درست گردانیدن شیطان است خواب را نزد نام و  
آراستن دے آرام و راحت را بروے دینک گردانیدن بحال حرکت بروے۔ بیضرب علی کل عقدہ۔ نیز مذکور  
ہر گزہ یعنی مے اندازد و در دل نام۔ علیک بیل طویل۔ بر توشب و رازست۔ فارقد۔ پس خواب کن۔ فان استیقل  
فذكر الله اخلت عقدہ۔ پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید خدا را سے کشاید یک گزہ۔ فان توحنا اخلت عقدہ۔ پس اگر در  
کندے کشاید گزہ دیگر۔ فان صلی اخلت عقدہ۔ پس اگر نماز بگزارد و می کشاید گزہ دیگر و در بعض روایات عقدہ در بخا  
لفظ جمع است یعنی می کشاید ہر گزہ ہای وی۔ فاصح نشیطا طیب النفس۔ پس صبح میکند تا ومان پاک نفس۔ والا صبح  
خبریت نفس کسلان۔ و اگر نہ بیدار شود ذکر نکند و وضو نہ نکند صبح میکند پلید نفس کاہل متفق علیہ۔ وعن المغیرۃ  
قال قام النبی صلی اللہ علیہ وسلم حتی توردت قدامہ۔ روایت می کند مغیرہ بن شعبہ کہ صحابی مشہور است گفت ایستاد آنحضرت  
در نماز شب تا آنکہ آما سپید ہر دو قدم مبارک وی۔ فیصل لہ لم یضع ذرا و قد غفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخر۔ پس گفت  
خدا مرا بخشید را ہرچی چہ میکنی اینہمہ ریاضت وی کنی اینہمہ توب و عنا و حالانکہ آمرزیدہ شدہ است برای تو ہمہ گناہان تو  
اینچہ پیش رفتہ و اینچہ پس آمدہ۔ قال انما الکون عبد اشکورا۔ گفت اگر گناہان ہمہ بخشیدہ باشند آیا پس بنا شمن نہدہ مشک  
گویندہ بر نعمتہای حق خصوصاً این نعمت عظیم کہ مغفرت ذنوب است و تحقیق این معنی در موضع دیگر کردہ شدہ است متفق علیہ  
و عن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل۔ گفت ابن مسعود کہ ذکر کردہ شدہ نزد آن حضرت مردی فقیر  
ازال نامتختی صبح۔ پس گفتہ شدہ مستمر مانند آن مرد خواب کندہ تا آنکہ صبح کرد۔ ما قام الی الصلوة۔ نہ ایستاد برائے نماز  
شب۔ قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنہ۔ گفت آن حضرت آن مردے است کہ شافہ کرد شیطان در گوش او۔ و قال  
فی اذنیہ۔ شک راوی است کہ فی اذنہ گفت یا فی اذنیہ یعنی در ہر دو گوش وی یا در یک گوش وی۔ متفق علیہ۔ بدانکہ  
علم تحقیقت آن موکل است بعلوم شائع و ملکیست حل آن بر ظاہر زیرا کہ نسبت کردہ شدہ است اکل شربتی و فراط و مانند آن شیطان  
پس متفق نباشد نسبت بول نیز و گاہی تاویل سے کند بنا و بیات مناسبہ پس بعض میگویند کہ این شبلی است کہ زودہ است آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم برای غفلت آن مرد از نماز و ناشتیدن وی آواز مؤذن را و تشبیہ دادہ بحال کسیکہ افتادہ است بول  
در گوش او پس گران شدہ بسبب آن شنوائی او بتاہ گشتہ حس او و بعض گفتہ اند کہ مراد آنست کہ پر کردہ است شیطان  
گوش او را بکلام باطل و با حادیت نمود و حادث شدہ بسبب آن گرافی در سح دے از استماع دعوت حق و این دو وجہ  
ناظر در آن است کہ برائے نماز صبح نیز برنجاسہ و اذان آن نشیندہ و ظاہر آن است کہ مراد نماز شب باشد و اللہ اعلم پس این  
کنایت است از تخلفات و امانت زیرا کہ عادت است کہ ہر کہ اتخافت کند چیزے را بول کند بر دے و بعض گفتہ اند  
کہ کنایت است از ضرب نوم در وجود دے و تخصیص اذن بحبت بودن اوست علیہ انتباه و اللہ اعلم و عن ام سلمہ

قال رسول اللہ - گفت ام سلمہؓ بیدار شد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بیلہ قرعاً - یکشب ترسان - بقیول - در حال تکلم  
 می گوید بطریق تعجب از عظمت قدرت حق و کبر باری او - بجان اللہ ماذا انزل البلیلہ من الخیر ان - پاکی خدا را چه چیز با  
 فرو فرستاده باشد شب از خیر ان رحمت - وماذا انزل من الخیر - و چه چیز با فرو فرستاده شد از نعمت با و خدا بپایان حفظ  
 صاحب الحجرات - کہبت کہ بیدار کند زمان را کہ صاحب جود با اند - برید از داجہ - مراد بیدار دان حضرت بصواب جرات  
 از داج مطرہ خود را - لای الصلین - نانا ناز بگزارند - رب کا سپتہ فی الدنیا عاریتہ فی الآخرۃ - بہا زین بالنفس صاحب کسوت  
 پوشیده یا پوشانده انواع حل و حلل را بر بہرہ و ر آخرت کسوت پوشانیدن کسے را جامہ پس کا سیہ انجا بمنے لابسہ باشد  
 عبیئہ نسبت بترتیب عاریت یا محمول بر مخی خود بقصد مبالغہ یعنی در دنیا دیگران را می پوشانند و در آخرت خود بر بہرہ است  
 بر زاد الخجاری - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلۃ الی السحاب  
 الدنیا - فرو می آید پروردگار ما بینے رحمت خاص و فضل مخصوص او ہر شب با آسمانے کہ فرو فرود پائیان ترست از آسمانها  
 و فرو فرستادن منزل صفتے ست از صفات انہی مثل ید و استواء جزا آن از مشابہات کہ ایمان بدان باید آورد و از کیفیت  
 آن آیتنا و لینے بجلی میکند وی نوائے باین صفت در وقت سحر - حین یقیۃ ثلث اللیل الآخر - ہنگامیکہ باقی میماند سوم صمت  
 شب کہ آخرت یعنی وقت سحر - بقیول - می گوید وی بجانہ - من یدعونی فاجیب لہ - کہبت کہ دعا کند مرا تا قبول کنم  
 دعائے او را - من لیالنی فاعطیہ - کہبت کہ درخواست کند و بطلبہ از من تا بخشم آنچه می خواہد و می طلبد بدانکہ دعا  
 خواندن ست چنانچہ بندہ گوید یا رب و در برابر وے اجابت و قبول ست چنانکہ گوید پروردگار تعالی لبیک عبیدی و  
 سوال طلبیدن ست و در برابر آن اعطائے مطلوب ست چنانچہ در وصف ام ظم و اقصیہ است کہ چون دعا کردہ شود  
 بوسے اجابت کردہ شود و چون سوال کردہ شود و ادہ می شود و گاہے دعا و سوال بجائے یکدیگر نیز واقع می شود -  
 من یستغفر فی فاعفہ لہ - کہبت کہ آمرزش خواہد از من پس بنیامرزم او را - متفق علیہ و فی روایہ سلم - و در روایتی سلم را  
 این زیادت آمدہ است - ثم یبسط یدیه - پس فرخندے کند پروردگار تعالی ہر دو دست خود را - و بقیول من یقرض غیر  
 عدوم و لا ظلم - و می گوید وے تعالی کہبت کہ قرض دہد کسے را کہ نہ فقیر ست کہ مال ندارد و تا ازان قرض ادا کند نہ  
 ظلم کنندہ کہ با وجود غنا و مال ظلم کند حق کسے نہ دہد مانع از ادائے قرض ہمین و دیگر ست یا فقر یا ظلم و وے تعالی  
 از ہر دو منترہ است - حتی یفر الفجر - حتی نوائے اینہا را بزبان لطف و گرم بگوید تا میکشاید فجر رومی در آید وقت صبح - وعن  
 جابر قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان فی اللیل لساعۃ لا یوافقہا رجل مسلم کمال اللہ خیر من انہ الدنیا و الآخرۃ  
 الا اعطاه ابادہ - گفت جابر بن عبد اللہ شنیدم آن حضرت را کہ می گفت بدرستی کہ در شب ساعۃ و زمانے لطیف ست  
 کہ موافق نمیشود و در نیاید آن را مردے مسلمان در حالے کہ سوال سے کند ندارد اینکی از کار دنیا و آخرت مگر آنکہ میدہد وی  
 تعالی آخر در آن نیکی را - و ذلک کل لیلۃ - و این ساعت در ہر شب است نہ شب مخصوص مثل شب جمعہ



و ما نبتہ آن ماندا آنکہ آن ساعت متعین است یا بہم بعض نے گویند کہ بہم است مثل شب قدر و ساعت جمعہ و در بعض روایات آمدہ است کہ آن ساعت میانہ شب است۔ و رواہ مسلم۔ و عن عبد اللہ ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حب الصلوة الی اللہ تعالیٰ صلوۃ داؤد۔ و دوست داشته شدہ ترین نماز ہا بہ سوسے خدا نماز داؤد پیغمبر است علیہ السلام۔ و حب الصیام الی اللہ تعالیٰ صیام داؤد۔ و دوست داشته شدہ ترین روزہ ہا بہ سوسے خدا روزہ داؤد پیغمبر است۔ کان قیام نصف اللیل۔ بود داؤد کہ خواب بے کرد سہ دانگ شب۔ و یقوم ثلثہ۔ و برمی خاست و نماز میکرد و دو دانگ شب۔ و قیام سہ سہ۔ و باز خواب بے کرد یک دانگ تمام شب و علیہ السلام مقسوم بود باین قسمت کہ اول شب تا نیم شب خواب می کرد و ثلث شب نماز می کرد و سہس از نیم شب خواب می کرد پس دو حصہ شب خواب می کرد و یک حصہ نماز۔ و یقوم یوما۔ و روزہ میداشت داؤد و یک روزہ۔ و یفطر یوما۔ و روزہ می کشاد و روز دیگر۔ متفق علیہ۔ مشکل درینجا آنست کہ علی سید انبیاء صلی اللہ علیہ وسلم دائم نہ برین وجہ بود پس احب الی اللہ چون باشد و آنحضرت ترک احب چون کند جو آتش آنکہ احبیت فعل مذکور از بعض وجوہ است نہ بحجج و وجوہ از جہت بودن او اقرب باعتبار حفظ صحت مزاج و بحجت آنچہ در نوم سہس از نیم شب از دفع کلف و طلال و عدم تلویذ و ثمر عبادت از صفت لون و شگفتی آن داین در نماز است وجہ احبیت صوم داؤد و در باب صیام سیاید انشار اللہ تعالیٰ فعل سید انبیاء علیہ من الصلوۃ افضلہا و اکملہا بر مقتضیات اوقات و احوال بر اطوار مختلفہ بود و متعین حکم و مصالح لا یجد ولا یصحی کہ راجع بہ نفس کریم و می دامت مرحومہ وی بود از انہا و وضعفا فافہم و بالمد التوفیق۔

و عن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان گفت عائشہ بود۔ یعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قیام اول اللیل و یکی آخرہ۔ خواب میکرد آن حضرت اول شب و زندہ میداشت آخر شب را یعنی بیداری بود و روزی و از بیداری تفسیر زندگانی شب میکند زیرا کہ حیات زمان در عبادت کردن است در دے و زمانیکہ در دے عبادت واقع نشود گو یا مرده است یا مرد زندہ گردانیدن نفس است در شب بہ بیداری و عبادت چہ خواب و در حکم مرگ است چنانکہ گفته اند النوم ایخ الموت و ہر دو معنی در لفظ احیاء اللیل گفته آید معنی اول ظاہر نزہت و لفظ حدیث نیز ظاہر در انت فافہم ماندا آنکہ بیان نکرد کہ چہ مقدار از اول شب خواب می کرد و از آخر شب بیداری بود و ظاہر در مناقصہ است و گفته اند کہ نیم شب آنحضرت بخواب میگذاشت و نیم نماز اگر چہ خواب و بیداری تارہ قنارہ می بود و اللہ اعلم۔ ثم ان کانت لہ حاجۃ الی اہلہ قضی حاجۃ۔ پستہ اگر می بود مر آنحضرت را حاجتی بسوی زنان خود می پرداخت حاجت خود را۔ ثم قیام۔ پستہ خواب میکرد و بی آنکہ غسل کند لیکن وضو میکرد کہ آن طہارت نوم است۔ فان کان عندہ انہ لا اول جنباً۔ پس اگر میبود و نزدیک بانگ نخستین جنب بر تقدیر شغل بقضای حاجت۔ و تب فافاض علیہ اللہ۔ بے حسرت پس میرنجست بر بدن مبارک خود آب و مراد بہ ندای اول اذان است و اولیت یا نسبت قامت است یا بہ نسبت ایذا و اعلام کہ مؤذن بر در آنحضرت آمدہ ہم میکرد۔ وان لم یکن جنباً تو ضا للصلوۃ ثم صلی رکعتین۔ و اگر نمی بود جنب وضو می کرد بر اسے نماز پستہ گزار و در رکعت سنت فجر متفق علیہ

**الفصل الثانی - عن ابی امامہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بقیام اللیل - برشتا باو برخواستن شب برای نماز - خانه داب الصالحین تلکیم - پس بدرستی کہ قیام لیل عادت دکار نیکو کاران است کہ پیش از نماز بوده اند - وهو قریب لکم الی ربکم - و قیام لیل سبب نزدیکی است مرثا را بسوی پروردگار شما - و کفرۃ للسیئات - و سبب پوشیدن است مرید بیمار اکفرۃ بفتح میم و سکون کاف منفتح فاصبحی شرف کفارت گناہان کہ میگوید بندہ مابین سعی است - و منہات - لفتح میم و سکون نون - عن الامم - و باز دارندہ است از گناہان و حسنات ہمہ کفارت سیئات اند و صلوٰۃ مطلق ناهی است از فحشاء و منکر و صلوٰۃ لیل بخت زیادت فضلی کہ دارد اتم و اکمل است در ان - رواہ الترمذی - **وعن ابی سعید الخدری** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ یفتحک اللہ لہم - کہ کس اند کہ می خند و خدا بتعالی برای ایشان کنایت است از رضا و لطف و اقبال بروح و رحمت و اطلاقی ضحک و اسناد آن حضرت رب العزت در احادیث آمده است و از جملہ متشابہات است - **الرجل** اذا قام باللیل یصلی - یکے ازان کہ کس مرد چون برخیزد برای نماز شب - والقوم اذا صفوا فی الصلوٰۃ - و قوم چون صف میبندند در نماز و متوجہ شوند و روضہ آرند بجناب قرب و یتعالی - والقوم اذا صفوا فی قتال انہم و یوموم قوم چون صف میبندند و کشتن دشمنان دین و ہمت بندند بر شتر کردن روح بہ محبت مولے تعالی و اعلامی دین دی - رواہ فی شرح السنۃ - **وعن عمرو بن حبیبہ** - لفتحات - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یكون الرب من العبد فی جوت اللیل الآخر - نزدیک تر بودن پروردگار تواسے از بندہ در میان شب است در جانب آخر کہ بعد از نیم شب است و این قرب اتم و اکمل است از قربے کہ اشارت است بسوی قول دے صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یكون العبد من ربہ و ہو ساجد نزدیک تر بودن بندہ از پروردگار وقتی است کہ بندہ ساجد است آنجا بندہ تقرب میجوید بسجود و اینجا پروردگار تعالی و نقذس نزول سے کند بر حمت و قرب بسوے بندہ و صلوٰۃ لیل جامع قرین است - فان تطلعت استکون ممن یدکر اللہ فی ملک الساعۃ فکن - فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی کہ باشی تو ای عمر بن حبیبہ ازان کہ سانیکہ یادی کند خدای را در ان عت و شاہد اند حضور مولی و نزول قرب او را پس باش تو ازان کسان و عمرو بن حبیبہ از مقربان حضرت و محبوبان در گاہ است در مباد از ظہور نور نبوت کہ آنحضرت در مکہ بود و دوسے در وطن خود بود و در دل وی یکایک نور توحید و کراہت بت پرستی و شرک انداختند پس شنید کہ در مکہ مردے پیدا شدہ است کہ مردم را بتوحید بخواند و از عبادت اصنام منع میکند بکہ آمد خبر آن حضرت پر سید آن حضرت در ان وقت بحکم آنہی تنالی از نظر ہای اعدای دین مخفی بود و رسید کہ در میان شما کہ پیدا شدہ است کہ از راه و روش شما برآمدہ بدین دیگرے خواند گفتند بے دیوانہ است کہ طریقہ آباد اجداد گذار شدہ رے نو در میان آورده است شعر دیوانہ کنی ہر دو جہانش بخشی بد دیوانہ تو ہر دو جہان را چہ کنی گفت اورا کجا توان پست گفتند نیم شبی باشد کہ بر آید دگر و این خانہ بگردد عمرو بن حبیبہ نیم شبے برآمد و در ہتار کہ بہ پنهان شد ناگاہ مردی را دید کہ پیدا شد مردے و چہ مردے کہ ہمہ مردان خاک آستان او نیکد لا الہ الا اللہ لا الہ الا اللہ میگوید و در خانہ بے گردد

عمر بن عبسہ برآمد و سلام کرد و پرسید کہ چہ کسی تو دوین تو چہیت آن حضرت گفت کہ من رسول خدا ام و دوین من لا اله الا الله است و عمر بن عبسہ گفت من نیز این دین را دوست میدارم پس ایمان آورد و دوسے سوم با چهارم ست و دوین پس آن حضرت ابدا و اوع کرد و گفت کہ پروردگار من بامن وعده کرده است چون آن وعده را بسر بردم و نزد ما بیایم عمر بن عبسہ بدینہ آمد و صحبت داشت و کمال رسید و در این حدیث درین وقت ست - روادہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن صحیح زبیر بناد -

و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ علیہ قال من اللیل فصلی و اقیظ امرأۃ - رحمت کند خدای تعالی بندہ را کہ برخاست بنماز شب پس گزارد نماز را و بیدار کرد زن خود را - فصلت - پس نماز بگزارد آن زن نیز فان است یصح فی وجہا الماء - پس اگر کاہلی کند و سر باز زند زن از برخاستن یا نشید در روی وی آب - رحم اللہ امرأۃ قامت من اللیل فصلت و اقیظت زوجھا فصلی فان ابی الفحوت فی وجہہ الماء - رحمت کند خدای تعالی زن را کہ برخاست بنماز شب پس گزارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گزارد آن مرد نماز پس اگر آب آورد مرد و بپاشید آن زن در روی وی آب بینی مرد و زن باید کہ مرد و معاون یکدیگر باشند بطاعت و عبادت و همچنین ہر جا کہ یاران و رفیقان اند - روادہ ابو داؤد و الشیخ

و عن ابی امامۃ قال قیل - گفت گفته شد - یا رسول اللہ ای الدعا سمع - کدام دعا سمع ترست بمع اجابت و قبول - قال جوف اللیل الآخر - فرمود آن حضرت دعا می کہ درون شب کنزد جانب آخر یا تقدیر کلام آن ست کہ پرسیدہ شد کدام وقت مستجاب ست دعا در دوسے گفت وقت درون شب - و در العلومات المکتوبات - و پس نمازهای فرض شامل ست دعا را در آخر کشند و آخر نماز متصل یا بعد از ذکر و دعا می کہ ماثور ست و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوة گذشتہ است - روادہ الترمذی -

و عن ابی مالک الاشجری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی الجنۃ غفاری عطا ہر امان باطنہا و باطنہا من ظاہرہا - بدرستی کہ در بہشت غرقہ ہاست کہ دیدہ می شود آنچه بیرون آنهاست از درون آنها و دیدہ می شود آنچه درون آنهاست از بیرون آنها از غایت صفات لطافت و غفٹ بضم غین مجہ و فتح راجع غرقہ بضم غین و سکون را منزل رفیع و خانہ بالاسے خانہ - اعدا بالبدن الان الکلام - مہیا و آمادہ ساختہ است آنها را از خدای تعالی برای سیکہ نرم گو پیچن را در شئی ن کند و با مردم نجوی نیک زندگانی کند - و اطمع الطعام - و بخور اند طعام را و بخوری کند کہ سنگان و صاگان را - و تابع للصیام - و پیایے دارد و زہ ہار امر او کثرت صیام ست نہ دوام آن صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و الناس یلیام - و نماز بگزارد و شب و حال آنکہ مردم در خواب باشند کہ این وقت اقرب است بصدق عبودیت و خلاص حل اشارت ست باجماع اصفت تواضع وجود و عبادت بطیبت شرف بر وجود ست و کرامت بسجود ہر کہ این ہر روز را حدیث بہر وجود و زینا اللہ تعالی - روادہ الترمذی نے شعب الایمان و ردی الترمذی عن علی رضی اللہ عنہ نحوہ و سنہ

روایت ہر روز روایت ترمذی کہ لیل الان الکلام من اطاب الکلام - آمد و مراد از طیب کلام این کلام کی ست -

فصل الثالث - عن عبد اللہ بن عمر بن الخطاب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روزیت سنت

از عبد اللہ بن عمر و گفت گفت مرا آنحضرت - یا عبد اللہ! لیکن مثل فلان - مباحش باشد فلان نام شخصی را برودہ باشد شیخ و در  
مقدمہ فتح الباری نے گوید کہ واقف نشدم برنام آن فلان شخص کیسے از طرق ابن حدیث - کان یقوم من اللیل فیک  
قیام اللیل - بود کہ بر پنجاست آن فلان نماز شب پس بگذاشت بر خاستن شب را مقصود بتبذیر عبد اللہ بن عمر است بر شیخ  
و سے از کثرت قیام لیل و از اراط در آنکہ صورت مالیت و سامت گشتہ مخرج برک آن گرد و چنانچہ از قصہ و سے رضی اللہ عنہ  
معلوم شدہ است کہ تمام شب قیام مینمود و قطعا خواب نمیکرد و پدرش از آن منع میکرد پس پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آورد  
پس حضرت از راضی کرد و چنانکہ در احادیث آمدہ است فانہم متفق علیہ - و عن عثمان بن ابی النضر قال سمعت رسول  
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول کان لد اود علیہ السلام من اللیل ساعۃ یوقظونہا اہلہ گفت شنیدم آنحضرت را کہ میگفت بود مرد داؤد  
پنجمین از شب ساعتی کہ بیدار میکرد و در آن ساعت اہل و عیال خود را - ل یقول میگفت داؤد علیہ السلام - یا آل داؤد قوموا  
فصلوا - بر خیزید پس نماز کنید - فان ہذہ ساعۃ یستجیب اللہ عزوجل فیہا الدعاء - زیرا کہ ہر سیکہ این ساعتی است کہ قبول میکند  
خدا یتعالی در دعاء - الا ساحر او عشار - لکن ساحر را و عشر رسانندہ را از اموال من این عشر را آن مودی میباشند و  
باجع اموال و اشیای مردم را میر بایند و در حدیث شب تیرہ شعبان نیز ذائق شدہ است کہ ہمہ را درین شب می آمرزد الا عشار  
و درین خبر و حاق والدین و بیل انار را - رواہ احمد - و عن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول -  
گفت ابو ہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ می گفت - افضل الصلوٰۃ بعد المفروضۃ صلوٰۃ فی جوف اللیل - افزون ترین نماز و ثواب نماز  
است در درون شب این باعتبار زمان است و نماز در خانہ افضل است باعتبار مکان سید الطائفہ جنید بغدادی رضی اللہ عنہ را  
عباد زرقن دی از در فناد و خواب دیدند پرسیدند چہ کرد و پروردگار تعالی با تو گفت (تا بہت عبارات و نہایت الاشارات  
باقتضای الاریکات صلیتا فی جوف اللیل) سرگردان شد و رفت آن ہمہ عبارات و تمخھا کہ در حقائق و معارف می گفتم و قالی شد  
آن اشارت کہ میکردیم و سود نکرد ما از آن رکعت چند کہ میان شب می کردیم ترغیب کرد و مطالبان را با بہتمام و جد و جہاد  
در ریاضت و عدم اغترار و اعتبار بر طامات و ثبات صوفیہ بیت کارکن کار بگذر از گفتار بہ کا ندرین راہ کار و در کار  
رواہ احمد - و عنہ قال جابر رجل الی النبی - و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آمد مردی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال  
ان فلانا یصلی باللیل فاذا صبح سرق - پس گفت آن مرد کہ فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند دزدی میکند - فقال  
سنبہاہ بالقول - پس گفت آنحضرت بدر سیکہ زود باشد کہ باز دارد از دزدی آنچه میگوئی تو از نماز کردن وی در شب  
توفیق تو بہ و سرایت نورانیت و رکعت نماز دزدی چنانچہ در قرآن مجید میفرماید ان الصلوٰۃ تمنی عن الفشار و المنکر - رواہ  
احمد و البیہقی فی شعب الایمان - و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا یطأ الرجل  
اہل من اللیل فصلیا اولی کتین حبیا - ابو ہریرہ و ابو سعید ہر دو روایت می کنند کہ گفت آن حضرت چون بیدار گردانند  
مرد زن خود را پا رہ از شب پس بگذارند و در رکعت ہر دو و اولی شک را دی است کہ فصلیا گفت بلفظ تنبیہ یا فصلی کہ

ملفوظ افراد و مرد و هر دو حضرت کتبیانی الذاکرین و الذاکرات - نوشته میشوند هر دو ذکر گویندگان مرد و مردان و ذکر گویند  
 و زن در زمان ذکر گوینده که مداومت دارند و منالویند و ذکر گویند و حضرت خصوصیت قضیات قیام و ایستادن - روزه ابو و اوست  
 و این ماجه - و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اشرف امری حمله القرآن - بزرگ قدران  
 است من بزرگوارندگان قرآن اند یعنی حافظان آن و عمل کنندگان بدان و شب خوانندگان آن و نماز و غیر نمازچنانکه  
 فرموده اصحاب اللیل - و انما یکنه لما تم و مداوم اند بر بیداری شب و نماز کردن و قرآن خواندن و رومی - رفاہ الدینی  
 فی شعب الایمان - و عن ابن عمر ان باہ عمر بن الخطاب - رضی الله عنہما - کان یصلی من اللیل ما تبارک الله - روائیہ است  
 از این عمر که پدر و می عمر بن الخطاب میگزار و نماز شب آنچه خواسته بود خدا از مقدار شب و عدد رکعات - حتی اذاکان  
 من آخر اللیل یقظ اہل الصلوة - تا آنکه چون می شد آخر شب بیدار میکرد اہل خود را برای نماز شب - یقول اہل الصلوة  
 میگفت عمر اہل خود را وقت نماز شب بگزارید نماز را - ثم یلو نذیرہ الا یہ - پیر بخواند عمر این آیت را کہ و امرکم  
 بالصلوة و صلی علیہا - و امرن اہل خود را بنماز و مبالغہ کن در صبر کردن بر نماز - لا تأکل زرقا - طلب نکنیم ماکہ پیور و گارتا  
 از تو زرقی را برای خودت مالی شانه یا سوال نکنیم کہ و طلب رزق و وجہ معیشت سعی کنی و تعب نمائی چنانکہ باز و روز از نماز  
 سخن نروفت و التاقیہ للفقوی - ماہ و رے میرسانیم ترا و عاقبت کار خوبی آن مستقیان راست رواد مالک است

### باب القصد فی العمل

قصد و اقتصاد توسط میان طریقین افراط و تفریط و فی الصراح قصد و اقتصاد میانہ رفتن در ہر چیزے فلان قصد و  
 اقتصاد میکنند در اتفاق یعنی نہ اسراف می نمایند نہ تقصیر و قصد در عمل محمود است بچیت آنکہ موجب دوام اوست و اسلم است از  
 غرض مال کہ بقصدی تنہا گردد و داخل است در ادای حق نفس و اہل عیال چنانکہ در احادیث آمده است

القصص الاول عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یفطر من الشہر حتی لیطن انہ لا یصوم منہ شیئا بود  
 آن حضرت کہ گاہی افطاری کرد و روزه نمیداشت از ماہ تا آنکہ گمان برده می شد کہ وے روزه نخواهد داشت  
 از آن ماہ چیزے را از بس کہ افطاری کرد - و یصوم حتی لیطن انہ لا یفطر منہ شیئا - و گاہی روزه میداشت تا آنکہ گمان  
 برده می شد کہ وے افطار نخواهد کرد و از ماہ چیزے را از بسکہ روزه داشت یعنی نبود کہ ہمیشہ روزه دار باشد و افراط کند  
 و نہ آنکہ و اہم افطار کند تا تفریط لازم آید از ہر ماہ گاہی روزه میداشت و گاہی افطاری کرد و لیطن بضم ثناء تجانبہ و  
 فتح فاست چنانکہ ترجمہ کردیم و اور اکثر روایات بطح ثون و بضم طائیز روایت است یعنی گمان می بردیم ہا - و کان لا تشار  
 ان تراء من اللیل مصلیا الاربینہ - و بود آن حضرت باین حال کہ نمی خواستی تو ای مخاطب کہ بیتی تو او را از شب نماز گزارند  
 مگر آنکہ میدیدی نماز گزارند و لا یأکل الاربینہ - یعنی خواستی تو کہ بیتی او را خواب کنندہ مگر آنکہ میدیدی خواب کنندہ  
 یعنی در شب ہم نمازی کرد و خواب ہم می کرد و تمام شب نمازی گزارد و نہ تمام شب خواب میکرد و پس بود عمل حضرت قصد



نہ افراط و نہ تفریط چنانکہ در باب قیام اللیل گذشت۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشہؓ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احب الاعمال الی اللہ و ما و ان قل۔ فرمود دوست داشته شدہ ترین عملها بسوی خدای تعالی ہمیشہ ترین آنما بود اگر چه کم می بود و عمل قلیل کہ دائم باشد موثر تر و کارگر تر از عمل کثیر کہ گاہ گاہ بود بر مثال قطره قطره از آب کہ دائم حکم رخنہ کند بجای آب بسیار کہ گاہ گاہ بریزد۔ متفق علیہ۔ و عنہما قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خذ من الاعمال ما تطیقون۔ دہم از عائشہ رضی اللہ عنہا روایت است کہ گفت گفت آنحضرت بکسیہ از علما چیزی را کہ طاقت دارید و آن باشد بر شما تا دائم باشد و دائم گردود بدوام آن ثواب آن۔ فان اللہ لایکل حتی تملوا۔ زیرا کہ خدایتعالی ملول نمیکند و از ثواب و آن و قطع نمیکند ثواب را تا آنکہ شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را و مال انتقال شد و نفوس از وی بدار محبت میل بدان و بفارسی بستہ آمدن و کل بفتح تخفیف و نکلوا بفتح فوقیہ و میم در ہر دو مفتوح است۔ متفق علیہ۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصل حدکم نشاطہ۔ باید کہ نماز بگزارد یکی از شما تا مدت خوشداشتن آن و ذوق گرفتن بدان و نشاط بفتح نون شادمانی نمودن۔ و اذا فرغتم۔ فلیقعد۔ و چون است گردود مانده شود پس باید کہ بنشیند و ترک و نہ نماز آورد و اگر بگوید و نہ اضطجاع ایمانی است بآن کہ باید منتظر نشیند شاید کہ شوق و نشاط باز حادث گردود و باعث عمل پیدا آید و تمام فایز شدہ بخشد بد آنکہ در تنہی و ترقیہ نفس بعمل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقف شدہ و گران عمل بر نفس مزہ شب ترک عمل و گفتگان آن گردود و لیکن طالب را باید کہ کوشش کند و نفس را بر کثرت عمل متاد و داند و شہقت در حین خویہ و مانند ارباب کسل و استراحت نباشد کہ باند کثرت عمل فی الحال نده شوند و دیگرانند و بسیار باشد کہ باعتبار حد رکعت نماز و دہ جزو از قرآن و زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا اگر دو رکعت نماز و دہ رکعت گزاردن و یک جزو خواندن گران مینمود و ملالت می افزود و باللہ التوفیق۔ متفق علیہ۔ وعن عائشہؓ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نس احدکم و یصل لیلئ قد۔ چون خواب کند و یکی از شما در حالیکہ نماز میکند بچشم باید کہ بخواب رود یعنی سبک کند نماز و تمام نماز حتی بیدار بیدار عنہ النوم۔ تا آنکہ برود و از دے خواب و نفاس یعنی نون گران فی خواب و اول آن قآن را و سن بخوابد و سنبہ بکسر نیز گویند قولہ تعالی لا تاخذہ سنہ و لا نوم و آن باو لطیفی است کہ از جانب و نغم می آید و چشم را می پوشاند و بدل نمیزند و چون بدل رسید آن را نوم گویند و رتود و زفا و بضم یعنی نوم است و اگر برخیزد و کاری کند کہ و نغم خواب کند نیز میشود و اگر نوم غالب شد و نغم آن بدماغ زیان کند و موجب نفل بدن گردد و این باحوالات اوقات و احوال معلوم میگردد و بخوان احدکم فی صلی و ہوا عس پس بدرستی کہ کی از شما چون بگزارد نماز و حالانکہ دے نفاس کشند۔ لا بدری لعلہ لتستغفر فی سب تقیرہ و یکن یا بد کہ چه میکند و چه بگوید از انجبال و اتوال نماز شاید کہ دے استغفار و دعا کند پس غلط کند و غلط و شام کند نفس خود را و بجا (اللہم اغفر لی یا اللہم ارحمنی اللہم غفر لی و انی) مثلاً بر زبان آورد و متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الدین سیر بدرستی کہ دین مسلمانانی بنی بر آسانی است پس سخت نگیرد آن را بر نفس خود بر طریقیہ بسیار



دن پیشاد و بستم یا و تشدید دال - الدین احدی غلبه - وخت گیر و دین را پی کی و تشدید غلبه کند بروی کما انک صیرو کرد و دین  
 بروی و حاجز آید و می از عمل بدانی و ایضا حق آن چنانکه در حق را همان غیر و دوازده با حق را چنانکه و دوازده  
 چون دانستید که با دین مخالفت نمی توانید کرد و تمام حق آن نمی تواند بجای آورد و آن موجب فترت عمل است لازم گیر  
 طریق مستقیم را و اعتقاد در عمل و اعتدال را بی افراط و تفریط - و قار بوانه ناکیر رسد و است و مقاربت یعنی رسد و اعتقاد  
 آید می انصراف رسد و از نیت درستی و راستی کرد و در گذشتار و به تشدید توفیق رسد و ایضا حق گویند معنی آن است که اگر رسد  
 متوانید کرد و در حجب رسد و گویند قار بوانه یعنی طلب کنید قربت خدا را و قریب بشوید و است یعنی نزد یک  
 گردانید و دیگران را بدر گاه حق - و انبساط - و شاد شوید و مشر و گانی و به تشدید می خود را بخیر و خوبی - و استیعوب و انبساط و  
 و از دست - و یاری جویند در سیر و سلوک طریق حق سیر در اول روز و در آخر روز - و می من الله بجه و سیر و پاره از مایه  
 اگر چه اندک باشد و در روایت کرده شده است بستم و بستم یعنی با دو یا میان نماز یا نماز تا بر آمدن آفتاب و دعوات  
 نیز گویند بستم سیر در اول نماز و این روایت اخبر است در سنی و در و بستم سیر بعد از زوال و در و بستم دال بستم آن هم  
 است یا از اول بستم به دال یعنی سیر در آخر شب یا از اول بستم دال یعنی سیر در اول شب و عمل بر سنی اول مراتب  
 است تا اشارت بقیام لیل و نماز بجه کرد و این سه وقت خوشترین اوقات مسافران است و در آن وقت که بسیار مانده  
 و از اول بستم و عمل چنانچه هیچ اوقات را استیجاب نماید بلکه غنیمت شمارید اوقات نشاء و خوشی را که اول روز و آخر است  
 و بستم از شب و در میان اینها رفتی و نرمی کنید نفس تا منقطع نگردد و سیر و مانده نشوید و براحت و خوشی بقتصد رسد و مسافر  
 چون شب در در مثل راه و دمانه شود و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و عسایه دیگر از حکم مطلق بلکه عبادت  
 و طاعات را متوقف ساخت تا موجب ملال نگردد و هر ساعت بنده خود را بملی کار فرماید و در هر علی نورانی خاص و هر دینی  
 مخصوص کند که خداست روح سالک گردد و توانی شانه و دست لغت - ردا و البخاری - و عن عمر - رضى الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن حوزة أو عن شيء منه - یکسره خواب کند و غافل گردد از ذکر و شب خود و ترب کسرت  
 و سکون زان در اصل نوبت در و آب چنانکه در دین باین حتی آید امید شد بآن آنچه برفش خود گرفته است بنده از نماز  
 یا قراة یا ذکر که هر وقت بران می آید چنانچه برای خوردن آب بر حوض یا نهری میرسد و در حجب بستم طالع و حوائج آزاد میانی  
 نیز آید و مناسبت این معنی نیز ظاهر است غرض که شش مثلاً و ردی داشت که به شب بجای می آورد و وقت شده - قراة یا ذکر  
 صلوة انحر و صلوة الظهر پس بخواند آن در در اینی بجا آورد و در وقتیکه میان نماز باراد نماز نشین است یعنی پیش از زوال  
 و تنصیف بقرآن بجهت آن است که در و اکثر از قبل مقدست از قرآن یا دعا یا ذکر - کتب که با قراة من لیل - نوشته  
 میشود برای وی آن شب که در روز خواند که یا خوانده است آن را در شب و حکم در روز که فوت شود و در شب بخواند  
 نیز همین است در روز و شب خلیفه یکدیگر اند و تنصیف حزب شب بجز حکم غالب است و اشارت است بقیام لیل و نماز شب

که ازین جهت ابن حدیث را در ین باب آورده - رواه مسلم - و عن عمر بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
صل قائما - بگزار نماز ایستاده - فان لم تستطع تقاضا - پس اگر نمی توانی گزار و ایستاده بگزار نشسته - فان لم تستطع علی جنب -  
پس اگر نمی توانی گزار نشسته پس بگزار بر پهلو این را اگر بر نماز فرض محل گشته ظاهرست و اگر مراد نماز ناکله و از نماز میان فضل  
و اکمل است چنانکه در حدیث آئیده هاید و قول او علی جنب دلالت دارد بر قول مختار از فقها و قول دیگر استلزام است  
متوجه قبله - رواه البخاری - و عنه انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا - و هم از عمر بن حصین  
است که دس پرسید آن حضرت را از نماز گزاردن نشسته - قال ان صلی قائما فهو افضل - گفت اگر بگزار و ایستاده  
پس آن افزون تر است از روزه ثواب - و من صلی قاعدا فله نصف اجر القائم - و یکسکه بگزار و نماز نشسته پس مراد است  
نصف اجر ایستاده نماز گزارنده - و من صلی قائما فله نصف اجر القاعده - و یکسکه بگزار و نماز بر پهلو افتاده پس مراد است  
نصف اجر قاعدا بن حدیث محمول بر نماز فضل است زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بی عذر باشد درست نیست پس حکم  
کرده نشود بر او ایستاده که آن افضل است و اگر عذر باشد قیام ساقط است پس افضل باز نمودن بود و قاعده نصف  
اجر قائم نباشد و این حدیث دلالت دارد بر جواز صلوة افضل تا ما با قدرت بر قیام باز نمودن و قوسه از علما بآن مدوخته اند  
و امام حسن بصری رحمه الله علیه هم بالشیان است کذا نقل الطیبی - رواه البخاری -

**فصل الثانی - عن ابی امامة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اوی اسله فرائشه فلما هرا -** یکسکه  
پناه آورد و در شب باش کند بر سر جامه خواب خود در حالتی که پاک است و پا و وضو است و آدوسه بعد از وضو  
آمده است و بی دست و پا نشسته و فرارش بالکسر و فرش بساط انگذره - و ذکر الله - و یاد کند خدا را - حتی بیدر که الغاس -  
تا آنکه در بجا آورد خواب - ثم یقلب ساعته من اللیل - بزرگوار و از پهلو بر پهلو در پنج ساعتی از شب - لیال الله فیها خیرا  
من خیر الدنیا و الآخرة - در حالتیکه می خواهد از خدا در آن ساعت بکی از نیکی و نیا و آخرت - الا اعطاه ایاها مگر آنکه بد خدا نیکی  
انکس را آن نیکی - ذکره النووی فی کتاب الاذکار بروایت ابن السنی - و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من جلیس - عجب میبارد و پروردگار ما از دود و دین عظیم و کبیر اند آن دو مرد و زودی و بعض گفته  
اند مرغی و شبانه - رجل ثمار عن وطائه و لحافه - یک ازان دو مرد و دس که بخت و ثواب بر خاست از فرارش از خود  
که بر روی خفته است و از لحاف خود که خود را بدان پوشیده است و دطابکسر و لا و فتح آن و کاف بکسر لام است - من یمن به  
و امله - بر حبت از میان محبوب خود داهل خود - الی صلوة - بسوی نماز خود و حب بکسر حایمی محبوب - فیقول الله لعلما که -  
پس نیگو بد خدا بیتیست از شنگان خود را - انظر الی عبدی ثار من فرائشه و دطائه من یمن به و امله الی صلوة - نگاه کنید  
بسوی بند من که بر حبت از فرارش خود و دطابه خود از میان محبوب خود داهل خود بسوی نماز خود - رفعت قیما  
عندی و شفا ما عندی - از حبت میل و خوازش نمودن در چیز که نزد من است از ثواب و از حبت خوف و هراس

از چیزیکہ نزد من است از عقاب و شوق بختن خون - در جل غزائی سبیل اللہ - و دم از ان و دم در دست کہ جنگ کرد  
کاقران در راه خدا - فانه من مع اصحابہ - پس شکست خود دبا یاران خود کہ در جنگ باوے بودند - فاعلمنا علیہ فی الامتزام و  
مالہ فی الجمع - پس دانست آن مردانے و ضرری کہ بدست و شکست خوردن و گر بختن و فضلی و فتنے کہ مراد راست در باختر  
مشتن بچنگ - فزع حتی ہریتی دمہ - پس برگشت و جنگ کرد تا آنکہ ریختہ شد خون وی - فبقول اللہ لما لکما انظر الی  
عبدی رج رجہ فیما عندی و شفقاً ما عندی حتی ہریتی دمہ - پس میگردد خدا بفرشتگان خود نظر کند بسوی بندہ من کہ برگشت  
بجست و غبت در ثوابی کہ نزد من است و از بہت رسیدن از عقابی کہ نزد من است تا آنکہ ریختہ شد خون وی - رواہ فی شرح السنہ

**الفصل الثالث - عن عبد اللہ بن عمر** قال حدثت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال - روايت من از عبد اللہ  
این عمر بن العاص گفت حدیث کردہ شدہ من کہ آن حضرت گفت - صلوة الرجل قاعد الصف الصلوة - نماز و نشوے ثواب و  
نصف ثواب صلوة است یعنی کہ ایستادہ گزارد - قال فاتیقہ فوجدتہ لصلی جالساً - پس آں دم آنحضرت را پس یافتہ ام کہ می گزارد  
نشوے - فوضعت ید علی راسہ - پس نهادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفتہ اند کہ این بر عادت عرب است و رجائے کہ عثمان  
و از نذایا استنزاب و تحبب نمایند و نظیر آن است کہ بعض اعراب بجایہ شریف اورامی بوسیدند و در شرح خود میگوید با وجود آن خلاف  
ادب و نجاست و بعض گفتہ اند شاید کہ این فعل از عبد اللہ بن عمر و یکا یک بے قصد و اقصد از بہت تحبب استنزاب و گفتہ کہ ظاہر  
آست کہ این را بعد از نزاع آنحضرت از نماز کردہ باشد نہ در چین نماز و اللہ اعلم - فقال پس گفت آنحضرت و مالک - چہ شدہ است  
ترا و چہ میکنی تو - یا عبد اللہ ابن عمر - و گویا کہ آنحضرت را نیز غریب نمود این فعل و تحبب کرد - قال حدثت - گفت عبد اللہ بن عمر  
داودہ شدہ ام من - یا رسول اللہ آنکس قلت صلوة الرجل قاعد الصف الصلوة - کہ تو گفتہ نماز و نشوے واقع است بر نصف  
صلوة مرد - و انت لصلی قاعدا - و حال آنکہ تو میگذاری نشوے رک افضل اکمل از تو کہ افضل و اکمل فاضلان و کما ملانی جون و اقصد و  
محل تحبب است - قال - گفت آنحضرت - اجل - آری همچنین است نماز قاعد نصف نماز قائم است - و لکنی است کا حد شکم -  
ولیکن من میتم مانند یکے از ثوابی اینکہ گفتہ حکم غیر من است از است و من خارج ام ازین حکم قبول میکند پروردگار من نماز نشوے  
مثل نماز من ایستادہ از بہت فضل و لطف و کرم کہ من دارم و این مخصوص من است از بہت غایت توجہ و حضور و معرفت و قرب  
کہ من دارم برابر دیگران قیاس نکنید و دیگران را بر من - رواہ مسلم - و عن سالم بن ابی الجعد - یفتح جیم و سکون عین مہملہ از

مشاہیر تابعین و ثقات ایشان است در عبد اللہ بن عبد العزیز و ثقات یافست - قال قال رجل من خزاعہ یثینی صلیت  
فما سترحت - گفت سالم کہ مردے از اصحاب کہ از قبیلہ خزاعہ بود و گفت کاشکے نماز میکردم پس راحت می یافتم - فکانہم  
عابوا ذلک علیہ - پس گویا کہ مردم دیگر از اصحاب و غیر ہم کہ حاضر بودند عیب کردند این سخن را بران مرد کہ گویان آمد بر ہم  
ایشان - فقال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - پس گفت آن مرد و چہ عیب میگردد بر من یا این سخن زیرا کہ من  
شنیدہ ام آن حضرت را کہ میگفت - اقم الصلوة یا بلال یا بلال - ای بلال راحت دہ ما را نماز و تکبیر برآ تا نماز بگزاریم و

راحت یابیم۔ رواہ ابو داؤد۔ بدانکہ در معنی قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ارحنا یا ہلال و دو وجہ ذکر کرده اند یکی آنکہ اذان بگو  
ای ہلال تا نواز کنیم و بادای آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم آنکہ اشتغال آنحضرت نماز موجب است بود و بادای  
آن و مناجات حق از تعب اعمال و بنویہ و مباشرت خلق خلاصی می یافت و لهذا فرمود جلالت قرۃ معنی فی الصلوۃ و میان این  
و معنی نزق سنت با آنکہ راحت در اول یا برای ذمہ و وجود طاعت و امتثال مود خلاص از تعب شغل و تعلیق قلب باوست  
و در ثانی بوجود صلوۃ و ذوق مناجات و شہودے کہ حاصل میشود در آن و تنگ نیست کہ محل معنی ثانی آنست و البتہ است  
میتقام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و قول رجل خزاعی ناظر در معنی اول است و لهذا عجیب گرفتہ بردی و ممکن است کہ مراد سے  
ہمان معنی ثانی باشد یعنی کہ نواز کنیم و استراحت یابیم بوی از اشتغال با سوسے اللہ فہم جالہ التوفیق۔

### باب الوتر

احکام و در ترجمان علماء از دو وجہ است اول آنکہ سنت است با واجب اکثر آنکہ و ابو یوسف و محمد از اصحاب ما بر آنستند  
کہ سنت است و نزد امام ابو حنیفہ واجب است نہ بمعنی فرض و بردایتی از وی فرض و بردایتی سنت نیز آمده و صحیح قول  
اول است و گفته اند کہ با وجود سنیت وے تقضا واجب است و اختلاف ثانی آنکہ و ترکیب رکعت است یا سه رکعت و  
بیچ و بیست رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمہ یک رکعت است و نزد ماسہ رکعت و احادیث در ہر دو جانب دارد و آنہا  
کہ یک رکعت گویند و رکعت پیش از سے بگزاردند و سلام دهند و اگر نگزاردند مکررہ است از امام احمد پرسیدند کہ صورت  
چہ گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من ہم باین جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند گفت سلام و ہر  
در دو رکعت و اگر نہ و ہزریان ندارد و بعضی از شافعیہ مبالغہ کردہ اند و در مزیف قول بسہ رکعت و حق آنست کہ احادیث  
کثیرہ و آثار صحیحہ در سے آمدہ است و کلام در باب و تر بسیار است و دلائل و جوب آن و بدون ادیک رکعت یا سه  
رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادت تفصیل مذکور است

**فصل الاول** عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ اللیل منی منی۔ نماز شب دو گان  
دو گان است۔ فاذا خشی احدکم النجس۔ پس چون بترسد یکے از شما طلوع صبح را۔ صلی رکعتہ واحدة تو تر کہ ماقدم صلے۔  
بگزارد یک رکعت را کہ تو تر گردان این یک رکعت براسے وی چیزے را کہ تحقیق گزارده است از نماز شب و تر بمعنی  
طاقت مقابل سختی از عدد دو چون دو دو گزارده است ہمہ سخت قانع می شود و یک رکعت کہ با وی ضم کند و تر میکرد و در  
حدیث آمده است کہ ان اللہ و ترکیب الوتر سبب مشروعیت و تر این است و گاہ تمام نماز شب را نیز تر میگویند و ظاہر  
مفہوم این حدیث ہمین است و قول او فاذا خشی احدکم النجس گویا اشارت است بتطویل نماز شب تا نزدیک وقت صبح  
والا اداسے و تر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافہم۔ متفق علیہ۔ و حکم۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
الوتر رکعتہ من آخر اللیل۔ و ترکیب رکعت است از آخر شب بہمان طریق کہ دو رکعت پیش از وی بگزارد و سلام و ہر

وہجہ از دست یک رکعت بگذارد و این حدیث صحیحی بود و در دست یک رکعت و احادیث دیگر کہ دلالت بر سه رکعت دارد نیز میاید و قبول سے من آخر اللیل اشارت است بان کہ عزیمت باید کہ آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز میاید۔ رواہ مسلم۔  
 وعن عائشہ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعت۔ بود آن حضرت کہ سے گزارد از شب سیزده رکعت۔ پوترین دو رکعت پنجم۔ و ترمذی کرد از میان سیزده رکعت پنج رکعت متصل۔ لا یجلس فی شیء الا فی آخرها نمی نشست در پنج رکعتی بر سہ نشد امان پنج رکعت بگرد از آن پیشتی معلوم شدہ است کہ نماز آن حضرت در شب بدو جہ متتبعہ بودہ است یکے از آن وجہہ این است کہ بہشت رکعت می گزارد دو گان دو گان بچار سلام و پنج رکعت می گزارد متصل بہ نیت و بر یک نشد و یک سلام و این حدیث صحیح صریح است در عمل پنج رکعت یک جلوس و این مختلف فیہ است میان فقہاء و آنکہ قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعد سلام می کنند و می گویند مراد بجلوس اینجا سلام است یعنی سلام بخدا و دیگر در آخر و در بعض روایات آمده است لم یسلم الا فی آخرین و وصل اکثر از چار رکعت یک سلام جاز است باتفاق و نزد ما جائز است نماز شب رکعت یفتی علیہ۔ وعن محمد بن ہشام۔ انصار می تابعی جلیل القدر حسن البصری از دوسے روایت دارد حدیث می نزد اہل بصرہ است و بود مشہور میان ایشان بیرون آمدن بعد از نماز کردہ شہید شد بکراں و دوسے ابن عم النسب بن مالک است۔ قال انطلقت الی عائشہ فقلت۔ گفت رفتم بسوی عائشہ پس گفتم۔ یا ام المؤمنین انبئی عن خلق رسول اللہ۔ اھی ما در مومنان ہیاگا ہاں مرا از دوسے و سیرت پیغمبر خدا۔  
 صلی اللہ علیہ وسلم ثلاث است تقرأ القرآن۔ گفت عائشہ پس بدینکہ خلق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان القرآن۔ بود بخوانم قرآن را۔ قالت فان خلق بنی اللہ۔ گفت عائشہ پس بدینکہ خلق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان القرآن۔ بود قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمہ و صفات حمیدہ میں و مذکور است آن حضرت بدان مخلق و متصف بود و بعض گویند مراد آن است کہ خلق او مذکور است در قرآن و در قول دوسے بجانہ و انک لعلی خلق عظیم۔ قلت۔ گفتم یا ام المؤمنین انبئی عن و تر رسول اللہ۔ ہیاگا ہاں مرا از تریے نماز شب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و کیفیت آن و عدد آن۔  
 فقلت۔ پس گفت عائشہ۔ کن بعد لک سہ کہ و مہرہ۔ بودیم کہ اہل خانہ آن حضرت ایچم ہیا و تیار سے و انبئی برای دمی مسواک اورا د آب وضوی اورا و طور نشخ ملا است۔ فی بعضہ السلام اشاران بیستہ من اللیل۔ پس می برنجیت دیدار میکرد و امید آن حضرت را بخداست و سہ آن قدر کہ میخواست کہ بیدار کند اورا از شب۔ فیثوبک و فیثوبک و فیثوبک رکعات۔ پس مسواک میکرد و وضو میبخت و میگرد از دست رکعت را۔ لا یجلس فیہا الا فی الثانیۃ۔ نمی نشست درین نہ رکعت کہ در رکعت ششم۔ یعنی کہ الحمد و بحمد و بدعوہ۔ پس کہ میکرد و خدا را از حمد می گفت اورا و دعا می کرد اورا یعنی تشہد بخواند و در نشخ و ذکر و حمد و دعا است۔ ثم یسبح و لا یسلم۔ پس سبوح و سلام نمیداد و فی بعضی السامیہ پس میکرد و رکعت ہفتم را۔ ثم یسبح و لا یسلم۔ پس سبوح و سلام نمیداد و فی بعضی السامیہ

متحد آن حضرت و درین طریق متعین است که لایکس محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراونیت و الا حکم استنا لازم آید که در  
 نماز سلام می داد و به تحقیق تصریح کرده که در و سه می نشست و سلام بنید او - ثم یسلم تسلیما یسینا - پس سلام میداد سلام  
 دادنی که میشنو ایند را - ثم یصلی رکعتین بعد بایسلم و هو قاعد - پستتر از گزار و دو رکعت بعد از سلام دادن و حالانکه وی نشسته  
 است فلک احدی عشره رکعت یا نبی - پس آن یا زده رکعت است ای پسر کن - فلما ان - پس هرگاه که بزرگ سال  
 شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اخذ اللهم - و گرفت گوشت را و تن دار شد و ضعیف شد و آخر عمر شیخ ابن جرگفته که پیش  
 از رحلت یک سال - او ترسج - و ترک و بهفت رکعت - و صنع فی الرکعتین مثل معینه فی الاولی - و کرد و دو رکعت مانند  
 فعل او در صورت نخستین - فلک تسع یا نبی - پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسر من چنانکه در صورت اولی یا زده بود - و گاه  
 نبی الله صلی الله علیه و سلم از صلی صلوة حب ان بدادم علیها - و بود آنحضرت چون میگرد و نمازی را دوست میداشت که پیشگی  
 کند بران و اکثری گزار و آنرا از جهت محبتی که لفعل صلوة داشت و این منافات ندارد بآنکه گفته اند که فعل نوافل از ان  
 حضرت تارة فتارة بود و لازم نمی گرفت تا بر امت واجب نگرد - و گاه ان اذا غلبه نوم او حج عن قیام اللیل صلی من  
 النهار ثنتی عشره رکعت - و بود آن حضرت چون غلبه کرد او را خواب یا در و سه و بیماری و مانع می آمد از بر خاستن  
 بنماز شب میگرد و در پاره از و زده و از و سه رکعت و در و زبآن تفصیل بنود که گاه سه روز میگرد و گاه بی یا زده یا  
 یا هفت - و لا اعلم نبی الله صلی الله علیه و سلم قرأ القرآن کلمة فی لیلة - و نمی دانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در  
 یک شب - و لا صلی لیلة الی الصبح - و نمیدانم که نماز گزارده باشد شب تمام تا وقت صبح - و لا احیام شهر کما لا غیر رمضان  
 و نمیدانم که روزه داشته باشد ماه تمام جز رمضان حالشده صد لقیه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا و گفت نمیدانم و شاید که در غیر  
 نوبت او یا در بعض احیان مانند سفر و غیره میگردد باشد و الله اعلم - و راه مسلم تعلیمی بدانکه گزار و دو رکعت بعد از و سه  
 در احادیث بسیار آمده است و لیکن باین با حدیث اجلو آخر صلواتکم باللیل و تر الباطن معارضی اند و تحقیق مشکل شده  
 است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث و امام  
 احمد گفته من نمی گزارم این و دو رکعت را و منع نیز نمی کنم کسی را از ان و چاهای علما فاکل اند بدان از جهت ورود آن در  
 احادیث صحیح و میگویند که آنحضرت بهین جهت گزار و تا بدانند که تغل بعد از و تر جائز است پس حدیث اجلو آخر صلواتکم  
 و تر محمول بر استحباب بودن بر وجوب باز اختلاف است که آیا گزار و دو رکعت بعد از و تر اول لیل بود یا آخرین حدیث  
 ابوامامه مطلق و اتفق شده و بهین مقدار گفته که آن حضرت صلی الله علیه و سلم و دو رکعت بعد از و تر میگرد و دو رکعت که اول شب یا  
 آخر شب حدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر بر گزار و دو و ترست در اول لیل و این هر دو حدیث در آخر باب بیاید  
 و حدیث بخاری و مسلم و موطن دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود و هو الصبح و بعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر  
 و جاری و مجری سنت رابته و تر از خصوصاً بر قول کسیکه قائل است بوجوب آن و چنانکه در نهما که نماز منرب است



مشغوع است بدور رکعت و ترشوب نیز بدان مشغوع شد بعد از آن بد آنکه نیت کشف و ترشوب تقدیر این را اول لیل چنانکه بعضی مردم میکنند بگردانیدن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیز نیست و ناقص و مطلق ترست بضرورت با وجود و نبود جواز صلوٰۃ بعد الوتر و برین تقدیر اگر و تر اول شب بگذرانند بعد از آن بقیام لیل توئین یا بند و نماز و سجده بگذرانند حاجت با عادت و تر بنود و قول مختار همین سنت صریح به شیخ ابن الهمام و تحقیق وار و مشهور است لا وتران فی لیلة واحدة قد برهنه عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اجعلوا آخر صلوٰتکم باللیل و ترا بگذرانند آخر نماز خود را شب ترشوب چنانکه در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد - رواه مسلم - و گفته اند که بخاری نیز در باب و تر این روایت کرده است - و عنه النبی صلی الله علیه و سلم قال با و در اول الصبح با و تر - شبانی بکنند و در بایا صبح را مسبق بوتر یعنی بگذارند و تر از پیش از طلوع صبح و در حدیث ترمذی آمده است و تر بکنند پیش از آنکه صبح بکنند و در حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد و فجر رفت نماز شب پس بگذارند و تر پیش از فجر و در روایتی آمده است که نیست و تر بعد صلوٰۃ صبح و امر او ای آن خواهد بود و الا فضا جائز است در وقت صبح چنانکه در فضل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاورد و خود فضا جائز است و هر وقت که باشد با رعایت ترتیب رواه مسلم - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من خاف ان لا یقوم من آخر لیل فلیوتر اوله - یکسکه میسر که نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید که بگذارد و تر اولی شب بخیمد - و من طمع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل - و یکسکه میسر دارد که میتواند برخاست از آخر شب اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که و تر کند آخر شب - فان صلوٰۃ آخر اللیل مشهورة - زیرا که بدینیکه نماز آخر شب گوهری داده شده است بفضل و کرامت دمی و حاضر میشود در وی لما که رحمت و در روایتی مشهورة محصورة - و ذلک فضل - و و تر و تر آخر شب فاضل تر است از و تر اول شب ازین حیثیت که مذکور شد که مشهور است و تواند که چیزی حاضر گردد که در حق خصوص شخصی و تر اول شب ولی و احوط و این بحال باشد و در حدیث ابی داود از ابی قتاده آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت مرا ابو بکر صدیق را توجیه وقت و تر میکنی گفت اول شب گفت مرا عمار را تو کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مرا ابو بکر را اخذ کرد این بجز و گفت مرا عمار اگر گفت این بقوت و میفرمود آنحضرت مرا ابو هریره را که و تر اول شب بگذارد و بخیمد زیرا که اول شب بنیاد دمی بود و احادیث که از حضرت می شنید یاد میکرد - رواه مسلم - و عن عائشة

قالت من کل اللیل او تر رسول الله - گفت عائشة از همه شب و تر کرده است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم من اوله و اوسطه و آخره - اولی شب میان شب و آخر شب - و انتهی و تره الی آخر - و غنی گشت و ثابت و مقرر شد و زوے در آخر عمر تا وقت سحر و آخر شب متفق علیه - و عن ابی هريرة قال اوصانی خلیلی - گفت ابو هریره اندرز کرد مرا دوست جانی من که محبت دمی در درون دل من جای گرفته است - صلی الله علیه و سلم ثلاث - صیام ثلثة ایام من کل شهر - یک روز و داشتن سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد و در اکثر روایات از میان سه واقعه که آنرا ایام بعین خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاورد - و رکعتی لغنی - دوم دو رکعت بعد از برآمدن آفتاب و بلند شدن دسے و در باب صلوٰۃ الفجر بیاورد که

این اقل صلوة یعنی است و اکثرش تا دو رکعت گویند که این مخصوص بانی هر چه بود - و آن او تر قبل از انام - سیم آن که  
بگذاریم و در پیش از آنکه خواب کنیم و گفته اند که پیش از آنست که روی زمین انداخته مشغول می بود اول شب بخط احادیث رسول  
صلی الله علیه و سلم و مختصر محفوظات خود که بیشتر از صحابه بود و داشت و نیز در کثیر از کتب بر روی میگذشت که قیام آخر شب  
آن متعبر بود و همین است بسبب در اقتضای دو رکعت مخفی نیز زیاده و اندک یا معاد می شود که اشتغال بعلم دینی افضل است  
از عبادت حکایت یادوارم از بعض اساتید خود که می فرمود در پیش از روایات فقهیه آمده است که مستحب است هر  
طالب علم او دو رکعت بعد از ترک میگرد اول شب و ظاهر شد در این وقت وجه تخصیص این حکم بطلب علم و اکنون  
که برین حدیث اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بکار علم و حفظ آن چنانچه  
حال ابوهریره بود و این دو رکعت قایم مقام نماز شب میگرد و چنانچه در آخر فصل ثالث باید متیق علی

**الفصل الثانی - عن غصیف - یضم غین و فتح فاء و تحمیلین و فاء بن الحارث -** زمان آن حضرت را صلی الله  
علیه و سلم دریافته در صحبت دسبب اختلاف است و می گفته که بودم در عهد آن حضرت و سبب کردم با وی و مصاحبه کرد  
آن حضرت مرا و اوایت کرد و از عمره ای فرود عایشه - قال قلت لعائشة ارایت رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یغتسل  
من الجنابة فی اول اللیل ام فی آخره - ایا ویدی تو آن حضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از  
جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد و میخسید و چون براسه نماز تجدید میخواست غسل میکرد - قالت - گفت عایشه - رسا  
غسل فی اول اللیل و بر بافتل فی آخره - گفت عایشه بسا بودی که غسل میکرد از جنابت در اول شب بسا که غسل میکرد و در  
آخر شب - قلت - غصیف میگوید بگفتم من - الله اکبر - خدا بزرگ است از آنکه گران سازد باریندی را بر بندگان خود - الحمد لله  
جل فی الامر - سبب و ستایش مر خدا را که کرد ایند در کار دین کشا و وفراخی را - قلت کان یوتر اول اللیل ام فی  
آخره - گفتم و تر میکرد از جنابت اول شب یا آخر آن - قالت ربا او تر فی اول اللیل و ربا او تر فی آخره - گفت عایشه بسا  
بود که در میگرد و در اول شب و بسا که و تر میکرد و در آخر شب - قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر - قلت کان یوتر  
ام یحیی - گفتم بود از جنابت که بلند میخواند یا بسبب بخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق - قالت ربا هر چه در بافتل گفت  
عایشه بسا که بلند میخواند یا بسا که بسبب بخواند و سخت آر آمدن آواز و نهان گفتن را از - قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر  
تبیه کرد بر آن که سخت آمد در نماز بلیغ غلبه و رحمتی و اسع است که واجب است بر بندگان شکر آن گفتن و چنانکه فرمود خدا  
ای ربه و خلقات اکثر از تو و تنوع انحال تمیز آمده است صلی الله علیه و سلم و می شگفت بر امت و توسع امر را بر ایشان  
و از اختلاف مجتهدین در استنباط احکام و همه غیر نفس و موجب زیادت و کمال در دین و بسبب مزید انوار و تحقیق احکام  
و اخبار است - رواه ابو داود و ترمذی ابن ماجه **الفصل الاخر -** روایت کرد تمام این حدیث را ابو داود و روایت کرد این ماجه فضل  
ابو یزید اینچنین است بقرات - و عن عبد الله بن ابی قیس - نام ابو موسی اشعری است عایشه را به روی کینت تغال

سألت عائشة کما کان رسول اللہ گفت پرسیدم عائشہ را بچند رکعت بود غیر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم لوتر - وترے کرو - قالت  
گفت عائشہ - کان یوتر بارسع وثلث - بود آن حضرت وترے کرو بچهار و سه رکعت یعنی چہار رکعت می گزارد و بعد از وی  
سه رکعت و تر پس مجموع دسے نہت رکعت باشد - دست و ثلث - و وتر ہشش و سه کہ مجموع وی نہ باشد - و کان  
و ثلث - و بہشت و سه کہ باز دہ باشد - و عشر و ثلث - و بدہ و سه کہ سیزدہ - و لم یکن یوتر بالقص من سبع - و بنود کہ وتر کند  
بکثر از نہت کہ چہار و سه است - و لا اکثر من ثلث عشر - و می گزارد بیشتر از سیزدہ کہ وہ و سه است داین حدیث  
ظاهر و صریح است در وتر سہ رکعت و احادیث دیگر نیز درین باب آمدہ است کہ در شرح مذکور است - رواہ ابو داؤد  
و عن ابی ایوب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوتر حق علی کل مسلم - و تر ثابت و لازم است بر ہر مسلمان  
من احب ان یوتر بحس فیفعل - پس کسیکہ دوست دارد کہ وتر کند بیچ رکعت پس باید کہ بکند و باین رفتہ است  
سفیان ثورے و بعضی از ائمہ دیگر - و من احب ان یوتر بثلاث فلیفعل - و کسیکہ دوست دارد کہ وتر کند بسہ پس باید  
کہ بکند و این مذہب امام ابو حنیفہ و اصحاب ادرست - و من احب ان یوتر بواحدۃ فلیفعل - و کسیکہ دوست دارد  
کہ وتر کند بیک رکعت پس باید کہ بکند و این مذہب شافعی و دیگر ائمہ است - رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ  
و عن علی رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ و تر یحب الوتر - خدا و ترست دوست میدارد  
و تر را - فادتر یا اہل القرآن - پس و تر کنید یعنی بگردانید نماز خود را در شب و تر یعنی یک رکعت یا سہ رکعت بدان  
امی اہل قرآن یعنی ای کسانیکہ ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متولی حفظ و تلاوت او میشوید  
ہست بر ملازمیت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکہ امر فرمود حق سبحانہ و تعالی امر حبیب خود را بقول خود و تر  
القرآن تر تیل بدانکہ و تر یکسر و از فتح آن عدو فرود را گویند و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانہ یعنی فرد و ذوات خود کہ  
قبول نمیکند آن انتقام را در صفات بھنہ بمیش و مانند در افعال بمعنی آنکہ شر یک و مبین نذار پس و روی سبحانہ  
مستی و تر بیت است بمعنی فردانیت و باین مناسبت و دست میدارد و تر را و ثواب میدہد بر آن اگر از قبیل انصال  
باشد و آنحضرت رعایت میکرد آن را و این را اشلہ بسیار است و شرع کما لا یخفی علی المتبحر - رواہ الترمذی و ابو داؤد  
و النسائی - و عن خارجہ بنجای مجھے و حیم - بن خذائہ - صحابی قرشی عدوی است معد و دست در زفسان قریش  
و اورا با ہزار سوار بر ابرمی نہاد و نہ یکبار می عمرو بن عاص از امیر المؤمنین عمر سہ ہزار سوار کمک طلبید پس عمر سہ کس  
را فرستاد و خارجہ بن خذائہ و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود را - قال خرج علینا رسول اللہ - گفت بیرون آمد با پیغمبر  
خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قال - ان اللہ ادم بصلوۃ - بدرشتیکہ خدا انبیاء علی مدو کرده است شمارا بنمازی یعنی زیادہ  
کرده است بر نماز پنج گانہ نماز دیگر آنداد و بر پی فرستاد و کی را بر دیگر می برای تقویت و تاکید و در روایتی زاد کم آمدہ  
و در بعضی ارم - ہی غیر کم من حمر النعم - انجشین نمازیکہ بہتر است شمارا از چہار یا پہای سرخ مراد شتران سرخ است کہ

اعزو نفس سوال سنت نزد عرب یعنی بهتر است از مناع دنیا و زینت آنکه محبوب است نزد خدا و حرم بعضی ها و سکون میم حج احرار و بعضی  
 میم حج عمارت الوتر - آن نماز که امام است و تر است - جمله اید که نمازین صلوٰۃ العشاء الی ان یطلع الفجر - گردانیده و مشروطی است  
 است آن را خدا تعالی برای شما درستی که میان نماز عشاء است تا آنکه طلوع کند فجر یا این حدیث استدلال کرده  
 اند بر وجوب وتر - رواه الترمذی و ابو داود - وعن زید بن اسلم - اذا کا برتابین ست مولای عمر بن الخطاب  
 ثلثة عالم فقیه عابدی نشینند در مجلس و سه زیاده چهل از فقها امام مالک و سفیان ثوری و ابن عیینہ و ایوب سختانی  
 از سه روایت کرده اند و امام علی زین العابدین پیش او میرفت و حدیث می شنید گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین  
 مردم و فاضل ترین ایشان باشی و نزد زید بن اسلم که از مولی ست میروی فرمود علم باید طلبید هر جا که باشد - قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن وتر فلیصل اذا صحیح - کسیکه خواب کرد و غافل شد از وتر خود پس بایست که بیدار شود  
 و ترا و قضا کند آن را و فقیه صحیح کند - رواه الترمذی مرسل - وعن عبد الله بن جریج - بعضی جمعی اری و فتح را  
 و سکون یا - قال سالت عائشة بای شی کان یوتر رسول الله - گفت پرسیدیم عائشه را بکدام سوره بود که وتر می کرد  
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قال ست کان یقرأ فی الاولی - گفت عائشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین - لیج اسم  
 ربک الاصلی و فی الثانیة - و میخواند در رکعت دوم - بقل یا ایها الکافرون دنی الثانیة - و در رکعت سوم - بقل هو الله  
 احد المؤمنین - بکسر و او مشنه و نام قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است - رواه الترمذی و ابو داود  
 در وی النسائی عن عبد الرحمن بن ابری - ففتح همزة و سکون موحده و برای صحابی صغیر ست دوالی خراسان بود از جانب  
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه - و رواه احمد عن ابی بن کعب الداری عن ابن عباس لم یذکر المؤمنین - و ذکر کرده اند  
 احمد و دارمی مؤذنین را بلکه تنها قل هو الله احد و ترمذی گفته عمل اکثر علما از صحابه و من بعد هم برین ست که تنها قل هو  
 الله احد بخوانند و شیخ ابن الهیام گفته که اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی اما آنچه بعضی مردم از اهل دیار ما در رکعت  
 اولی سوره انا انزلنا میخوانند آنرا و اینی در اخبار و آثار یافته نشده است و میگویند در بعضی روایات نقل شده است  
 و عن الحسن بن علی - روایت ست از امام حسن بن علی رضی الله عنهما - قال - گفت حسن - علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا  
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کلمات اتو لن فی قنوت الوتر - دعای شکر چند کلمه که میگویم و میخوانم آنرا در قنوت و تراجم  
 دارد که تعلیم آنحضرت آن بود که آن را در قنوت و تراجم انداخته اند و احتمال دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وی رضی الله  
 عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهراً و عیناً معنی ست و لیکن میگویند که در بعضی روایات آمده است  
 که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اجملہ فی وترک و این روایت غریب ست و قنوت شافعی معنی ست و در ترجمه و نزد امام  
 انا نستعینک است و گفته اند افضل آن ست که هر دو بخواند و در باب قنوت تفصیل بیاید - اللهم اهدنی فیمن یدیت -  
 خدا یا راه راست نماز در میان آن کسانی که راه راست نموده - و عافنی فیمن عافیت - و عافیت ده مراد من آن

کسانیکه غایت داده ایشانرا و مراد بجا نیست سلامت است از جمیع آفات دنیا و آخرت - و تو لنی فین ذلک - و دوست  
 داد و مراد متوسل امرن باش و بر ذمه لطف و کرم خود گیر همه کارهای مرا - و بارک لی فیما علیت - و برکت و زیادت  
 ده مراد چیزیکه داده از نعمت - و منی شرف قضیت - و نگاهدار مرا از بدی آنچه نضا کرده است و تقدیر بنموده طلبت ثابت  
 ازین باعتبار ظاهر سباب و آلات است که در لایزال محو و اثبات در آن جاری است - فانک تقضی و لا یقضی علیک -  
 پس بدستیکه تو حکم میکنی هر چه میخواهی و حکم کرده نمیشود بر تو - انه لایذل من والیت - بدستیکه شان این است که نخواهند  
 کسیکه دوست داری تو او را - و لایغر من حاویت - و گرانی و غالب نمیشود کسیکه دشمن داری تو او را - تبارک ربنا  
 و فی الیت - بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی تو و شمتی این کلمات را نیز زیاده کرده و فلک الحمد علی ما قضیت نستغفرک اللهم  
 و متوب الیک رب غفر و ارحم دانت خیر الرحمن (و در روایات ختم می برد و نیز آمده است بصیغه و صلی الله علی النبی محمد و  
 آله وسلم - رده الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عن ابی بن کعب قال کان رسول الله  
 الله علیه وسلم اذا سلم فی الوتر قال - بود آنحضرت چون سلام میداد در وتر میگفت - سبحان الملک القدوس رده ابوداؤد  
 و النسائی و داؤد و زیاده کرده است نسائی ابن کعب را که - ثلاث مرات لیل - یعنی میگفت سبحان الملک القدوس را  
 سه بار و در حالیکه در از می کرد و بلند می کرد و از خود را یعنی در بار سوم چنانکه بیان میکنند آن را در روایت دیگر که میگوید -  
 و فی روایت النسائی عن عبد الرحمن بن ابی عن ابیه قال کان یقول اذا سلم سبحان الملک القدوس ثلاثا و یرفع صوته بالثانی  
 سه بار میگفت و بلند می کرد و از خود را و در مرات ثلاثه یا بکلمه ثلاثه و در نچیدش دلیل است بر مشربعت چهار بار و آن  
 ثابت است بی شبهه لیکن خفی افضل است و در غیر آنچه وارد است در سه جهر - و عن علی رضی الله عنه - ان النبی صلی  
 الله علیه وسلم کان یقول فی آخر وتره - روایت است از امیر المؤمنین علی که آنحضرت میگفت در آخر و تر خود یعنی در آخر  
 بعد از رکوع و امام احمد بن قائل است و بعض گفته اند مراد بعد از سلام است و بعض گفته اند پیش از سلام و در مشربعت  
 گفته اند در سجود - اللهم انی اعوذ برضاک من بخلک و بمعافاک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثنای علیک است  
 کما اثبت علی نفسك - ترجمه این در باب السجود و بوضوح پیوسته است - رده ابوداؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه  
**الفصل الثالث - عن ابن عباس قیل له -** گفته شد مرا بن عباس را - هل لک فی امیر المؤمنین مؤننه آیا هست  
 ترا بیل و رغبت و محبت و معاویه با وجود صدور این فعل نامشروع از وی که - ما اوتر الا بواحدة - و ترا که یک رکعت  
 ظاهر این قائل نمیدانست که در بیک رکعت مشروع است - قال - گفت ابن عباس - صحاب - صحاب کرده است  
 معاویه و درست رفته است - انه یقیه - بدستیکه وی یقیه و عالم است بشریعت - و فی روایت - و در روایتی تخمین آمده است  
 که - قال ابن ابی لیلیه - یضم بهم فتح لام و سکون تخانیه که تابعی گفته است - او تر مؤننه بعد از عشاء برکونه و ترا که معاویه  
 بعد از نماز عشاء بیک رکعت - و عنده مولی لابن عباس - و ترا معاویه مولی بود مرا بن عباس را - قائل ابن عباس پس

آمد آن مولای ابن عباس نزد ابن عباس - فاجره - پس خبر داد ابن عباس را آنچه دیده بود از معاویه اگر از او ندی و تربیک رکعت - فقال وعنه فانه قد صحب النبي - پس گفت ابن عباس بگذر معاویه را و تطهیر و اعتراف کن او را زیرا که و منی محبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاری - بدانکه این یک رکعت واحد بهائش بود و بی تقدیم شفع بر وی پس بیشک محل انکار است و اثر اثیر میگوید که منی عنه است با اتفاق یا با تقدیم شفع است چنانچه عاتقه امه بدان قائل اند و ظاهر احتمال ثانی است چنانکه از تصویب ابن عباس معاویه را بجهت محبت وی حضرت را صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت است همین است و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهت نقابت باطل در این ممکن است که رای او بآن رفته باشد و از موارد سنت آنرا استنباط کرده باشد ابن عباس تلمیذ امیر المؤمنین علی است و اخذ علم از وی کرده با وجود آن مراعات جانب معاویه مینمود و مدارات میکرد و بار بار بادی در وقت نزاع و سه با علی گفتیکه شتابی کن اگر از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و عدمی و اشارتی داری صبر کن و منتظر باش و اگر نزاع و جملات چه لائق است چنانچه بشارت داده اند ما را انجالات در اعتقاد و منتظر عده نشسته ایم تا وقت درسد و الله اعلم و از چند پیش مفهوم میشود که متعارف در آن زمان و مردم و ترسبه رکعت بود - و عن بریدة قال سمعت رسول الله - گفت بریده سلمی شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - الوتر حق فمن لم یوتر فلیس بمنذر حق است و ثابت پس کسیکه و ترک کند پس نیست آنکس از تابعان ما در بطریق ما - الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا - سه بار که فرمود با این و عبید و این دلیل است بر وجوب وی - رواه ابو داود - و عن ابی سعید قال قال رسول الله - گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت - صلی الله علیه وسلم من نام عن الوتر او نسیه - کسیکه خواب کرد از وتر یا فراموش کرد آنرا یا بیخیل اذ او کرد او را استیغاث - پس باید که بگذارد و قضا کن آنرا و غنیکه یا دارو آنرا یا بیدار گردد - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - این حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافی است در ثبوت وجوب یعنی مقابل فرض - و عن مالک بن انس بن حنبل قال بلغنا ان رجلا سأل ابن عمر عن الوتر اوجب هو - روایت است از امام مالک که رسیده است او را که مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر آیا واجب است آن - فقال غیب الله قد اذن رسول الله - پس گفت عبد الله بن عمر بن حنبل در کرده است پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم و اذن اسلامون - و ذکر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر محمد بن عبد الله بن عمر بن حنبل را و در این میان آن مرد که نکرار میکند این سوال را بر ابن عمر - و عبد الله یقول - و در این میان عبد الله که میگوید همین سخن را که - اذن رسول الله صلی الله علیه وسلم و اذن رسول الله رواه فی الموطا - روایت کرده است مالک این حدیث را در موطا و ظاهر این حدیث نیز در است میان وجوب و عدم وجوب یعنی آنچه ثابت شده است فعلی است و آن احتمال وجوب نیست هر دو وارد و احتمال دارد که اشارت باشد به بودن او فرض عملی که دلیل اذ قطع نیست و معنی وجوب در اینجا همین است و الله اعلم - و عن علی قال کان رسول الله





نیز آمده است بخدا او ترا حکم فلیکرم کنین پس چون ترک کنی از شناس باید که بگزارد و رکعت - فان قام من الليل والاکانت له - پس اگر بخاست یکی از شناسا بر شپس آن فضل اکل است و اگر بخاست میباشند این دو رکعت برادر باشند از نماز شب و حصول اصل ثواب آن - رواه الدارمی - وعن ابی امامیه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلیها بعد الوتر و هو جالس - روایت است از ابی امامیه که آنحضرت بیکزار و این دو رکعت را بعد از وتر حال آنکه وی نشسته است یقرا آنها - میخواند در بین دو رکعت - و اذا زلزلت و قل یا ایها الکفرون داه جهنم -

## باب القنوت

قنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوة آید و مراد اینجا دعای مخصوص است و از بعضی متسلخ و از امام محمد نیز روایت کرده اند که دعای در قنوت و سج و غیر آن تعیین نیست و گویند که تعیین دعا منزلت رقت قلب و مورش ساست است و اکثر بر توثیق تعیین اند و ابر زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس بود و نماز بعد از آن فاسد گردد و این خلاف در جای مقبول است که تعیین و توثیق و تشریع دارد نشده است نه در جای که دارد شده خواهد بطریق وجوب یا احتیاط و در تحیط و ذخیره از ان اللهم انما نستعینک اللهم اهدنا لهدیك و در تدریب حقیقه موقت در قنوت اللهم انما نستعینک است و گویند که صحابه اتفاق دارند بر آن و ادلی آنست که اللهم اهدنا فیهما هدیت نیز با وی بخواند و شنید از ابی الیهث اللهم اغفر لی سه بار نیز آورده و بعضی گفته ربا آتانی الیهما حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار نیز بخواند و گفته اند هر که دعای قنوت نداند اللهم اغفر لی و ربا آتانی بخواند کفای شرح ابن الهمام و نزد شافعی گفتا کنند اللهم اهدنا اللهم انما نستعینک را از قنوت شمارند و گویند که روایت آن در صحیحین و سنن مر و نه نیست و لیکن علامی با و ثابت کرده اند از طریق صحیح از طبرانی و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داود آورده که در شنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعاییک و بر مضر آمد و ابر جبرئیل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد خدا یتجالی ترا سبب لیسان نیافریده ترا جسته للعالمین فرستاده ترا در اینجا کاری نیست هر که یتجالی هست کرده دارد و او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد از آن تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انما نستعینک اللهم فی کل شیء جلالت لدین سبوطی از شافعیه در عمل الیوم و اللیلۃ این را آورده با اختلاف الفاظ فی الجملة که در روایات آمده است و اختلافاتی که علماء در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع و خواندن آن مخصوص است بوتر یا در نماز مجز و آن نیز آمده و خواندن قنوت در وتر و انعم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان یا دلائل آن و شرح کتاب شرح سفر السعاده مذکور است و در سبب شوق اول زین تریات است فتنه

فصل الاول - عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یروی علی احد او یدعیه عوا لاجد بود پیغمبر خدا که چون بخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند بر کسی را یعنی دعا کند بر کسی نفع کسی قنوت بعد الركوع - دعا میکند بعد از رکوع - فربا قال اذا قال - پس بسا بود که میگفت و دعا میکند و چون میگفت - سمع الله لمن حمده

ربح ملک الحمد - برای نجات بعضی اصحاب خود که گرفتار بند عذاب کمال کفار بودند و دعا میکرد برای هلاک لعن بعضی بتیان ایما  
 عرب - اللهم لك الوليد بن الوليد - خداوند نجات و خلاص ده و لید بن ولید قرشی مخزومی را که برادر خالد بن ولید بود  
 اسیر کرده بود و او را عبد المعبود بن جحش روز بدر کافر بود پس قدم آوردند و برادر وی خالد و هشام و قتیبه و داند چهار  
 هزار درم و چون فدیه دادند او را بکمر بستند اسلام آورد و گفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی و تو در میان مسلمانان  
 بودی تا ترا هم مال میبود و هم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که برای سبزی صبر نکرد و اسلام از بی صبری آورد پس برادرش  
 او را در مکّه حبس کردند و ایندو می نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا میکرد و او را در قنوت نجات و خلاص از دست آن ظالم  
 پس بگرخت و سی از دست ایشان ملحق شد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم - سلمه بن هشام - و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت  
 و میگفت که خداوند نجات ده سلمه بن هشام بن مغیره مخزومی را که برادر ابو جهل بود و قدیم الاسلام بود و از اخبار صحابه  
 و فضلاء ایشان بود او را کافران و مکّه حبس کرده بودند و عذاب میکردند و سی نیز از دست ایشان بگریخت و بر رسول  
 خدا ملحق شد و در زمان عمر رضی الله عنه در چهار درم شهید شد - و عیاش بن ابی ریحیة - و نجات ده خداوند عیاش بن ریحیة  
 مشدود و شلین مجیه بن ابی ریحیة را این نیز برادر ابو جهل بود و لیکن از مادر قدیم الاسلام بود پیش از دخول آنحضرت بدو  
 ارقم ایمن آورد و به هجرت کرده بود و بکشته پس از آن هجرت آورد و بعد بنیه در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس  
 ابو جهل که برادر وی میبود بعد بنیه آمد و گفت که مادر تو سوگند خورده است که در سایه نه نشیند تا ناله بنیه پس برادر همراه ایشان بکمر  
 آمد پس ابو جهل او را بر بست و بند کرد پس بگریخت و بعد بنیه آمد و در شک شهید شد این مثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای  
 مومنان دعا میکرد و در دعای بر کافران میفرمود - اللهم اشد وطأناک علی مفر - خداوند سخت گردان و پایمال گردان  
 و هلاک گردان تو بر مفرین نزار که نام قبیله ایست - و اجعلها سنین کمی یوسف - و دیگران و طأت را و ایامی را که ایشان  
 در وی کفر میکنند و عنادی و در زند محط مانند خط که هفت سال بر اهل مصر و زمان یوسف علیه السلام شده بود و سنین  
 جمع سه است در اهل مبنی سال و غالب آمد بخط سال و اهل مکّه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قهر الهی تعالی  
 هفت سال گرفتار عذاب خط بودند و در آن مدت آنخواند و مردار با شیخ و تند نمود و بالمد من غضب الله و غضب رسوله  
 میبهرند ملک - جهر میکرد و بلند میخواند آنحضرت این دعا را در قنوت - و کان یقول فی بعض صلوة - و بود آنحضرت که  
 میگفت بعض احیان در نماز خود - اللهم العن فلانا و فلانا - خداوند لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت  
 خود فلان فلان قبیله را - لاجبار من العرب - میگفت این را برای قبیله یا عرب که کافر و معاند حق بودند حتی  
 انزل الله تا آنکه فرستاد خدا این تعالی این آیت را که - ایس لیک من الامر شیء الایة - تا آخر آیه که او توب  
 علیهم اولینم فانه ظالمون میفرماید نسبت مرثی ای محمد قصر فی ذکر کارخانه خداوندی و اعتراضی بکار وی جل و علا  
 تصرف و اختیار همه بدست قدرت اوست و او است مالک ابر ایشان که هلاک گردانند طالع را از ایشان و گرفتار

مگر و اندر بقیه و غضب خود یا توبه کند برایشان رجوع کند بفعل رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگر هم بر خود  
ظلم خود بمانند منتی تو مگر بنده امور با نذار و جدا ترا آنچه مافرموده ایم و حکم کرده ایم بکن باقی هر چه ما داریم بکنیم و در  
روایت آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم این دعا را بخواند و گفت یکبار در جبرئیل مدد اشارت بسکوت کرد و گفت  
یا محمد ما تر اسباب و نماند نفر ستاده ایم ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر بر آنند که نزل  
این آیت روز احد بود و در هنگامیکه سر مبارک آنحضرت بخرم شد و منج منعم در رخساره شریف فرد رفت و گوشت  
از دندان شریف لبکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت (کیف یفلح قوم خصنوا و جبهه غیسم  
چگونه دستگاری یابند گردی که رنگ کردند روی مبارک پسر خود را بخون و گوشت بد حکم حصه از بشریت و طبیعت که  
برای حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ایداع نموده بودند غرضی از وی ظهور نمود پس نازل شد این آیت  
و این در حقیقت تاویب و تمذیب خلق شریف وی بود که پروردگار تعالی او را بوی میگذاشت و در جمیع اوقات  
مردی احوال و مذهب اخلاق او بود و صلی الله علیه و سلم و قول عائشه را که فرمود کان خلفه القرآن بانه یعنی آورده اند  
یعنی قرآن مذهب اخلاقی او بود و این معنی را در شرح فتوح الغیب بین ترا این شرح کرده شده است و الله اعلم بالصواب  
و عن عاصم الاحول قال سألت انس ابن مالک عن القنوت فی الصلوة - روایت است از عاصم الاحول که از  
ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز - کان قبل الركوع او بعده - بود پیش  
از رکوع یا بعد از رکوع و سر برداشتن اذان - قال - گفت انس - قبله - قنوت پیش از رکوع بود - اما قنوت رسول الله  
صلی الله علیه و سلم بعد از رکوع شهر - قنوت بخواند آنحضرت بعد از رکوع نیکو یک ماه - انه کان یبث انما سأل قال لهم القنوت  
بدین تکیه شان این است که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خوانده میشد و نام کرده میشد ایشان را آنرا یعنی خوانندگان قرآن که  
تلاوت قرآن بسیار میکردند و لعبادت مولی نهای مشغول می بودند متعاده در روایت خود آورده که روزی هم گشت  
میکردند و شب نماز میکردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که پسر می کشیدند و طعمای برای اهل  
خانه خود می خریدند و در شب مدرست قرآن میکردند رضی الله عنهم - سبعون رجلا - هفتاد تن بودند این قرا و برداری چهل  
تن و بر و ابی سی - فاصیبوا - پس رسیده شدند بدلا و گشته شدند و قصه گشته شدن ایشان از غرائب و احوال  
قصص است و در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است (الا تحسن الذین تمکون فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند  
ربهم یزبون فیهم الا میح ففقت رسول الله پس قنوت خواند پسر خدا - صلی الله علیه و سلم بعد از رکوع شهر - بعد از  
سر برداشتن از رکوع یک ماه - یدعو علیهم - در حالتیکه و جامیکه و برکشندگان قرا و در روایتی ششین صاحب یا اربعین صاحب اینجا  
سلام شد که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در حق تفسیر بود نقطه که دانی بود چنانکه شافعی میکنند تفسیر علی  
الفصل الثانی - عن ابن عباس قال قلت رسول الله گفت قنوت خواند پسر خدا - صلی الله علیه و سلم

شهر اقمنا لجا - یک ماه پی در پی یعنی هر روز - فی الظهور والعصر والمغرب والشام وصلوة الفجر - در هر پنج وقت - اول وقت  
وقتی که میگفت سبح الله من حمد من الركعة الاخيرة - از رکعت پسین و در بعض نسخ الاخرة - بدعو علی اخیار من بنی سلیم  
و عامیک و بر ضرر چند قبیل از بنی سلیم علی علی - بکسر را سکون عین - و ذکوان - نفع و آل معجر و سکون کاف - و عصیته  
بضم عین و فتح صا و تشدید با و اینها همه قبایل بنی سلیم اند که بر بنیام و عامیک و آنحضرت - و یومئذ من خلفه - و این میگفتند  
آن کسانیکه پس او بودند از مقتدیان - رواد ابو داود - و عن الحسن ابن ابی - روایت است از انس که پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم قنوت شهر ششم ترک کرد - قنوت خواند یکماه بعد از آن بگذشت قنوت را و خواند چنانکه گذشت و اکثر اهل  
علم بر آنند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز در نماز مالک و شافعی میگویند که قنوت کند در نماز صبح و اما در  
همه نمازها اگر واقع میشود واقع - رواد ابو داود و النسائی - و عن ابی مالک الأشجی قال قلت لابی یابث انک  
قد صلیت خلف رسول الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی - رضی الله عنهم گفت گفتم مرید خود را ای پدر من  
بدستیکه تو حقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس خلفای اربعه - هتیا بالکوفه - اینجا یعنی بکوفه این متعلق بعلی است رضی الله  
عنه زیرا که نماز بکوفه پس علی بودند خلفای شش - نحو اس خمس سنین - یعنی نزدیک پنج سال - اکابر القمقون - آیا بودند  
ایشان یعنی آنحضرت و خلفای اربعه که قنوت میخواند یعنی در نماز صبح و جز آن در نماز پنجگانه چنانکه حالا میخوانند بعضی مردم  
قال ای بنی محمد - گفت پدر من ای پسر من اینک میخواند و اولیبت بران میانید بدعت است تو پدر آمده در  
و خواندن آن حضرت نبود و چنانکه که در وقت صبح خواند بعد از آن ترک کرد چنانکه گذشت - رواد الترمذی النسائی و  
ابن ماجه - و این حدیث اول دلیل است بر نذیب حنفیه شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین امر  
با که آن کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علماء اند و بسیار اند و حسب مقتضای  
ایشان بر خبر کسانیکه نفی کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در راجع  
به نمازی ضعیف است همچنین آنچه روایت کرده شده است از ابن عباس که گفته بدعت است همچنین آنچه روایت کرده شده  
است از ام سلمه که آن حضرت بنی کرده از قنوت امین احادیث هم ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست السلام  
الفصل الثالث - عن الحسن بن عمر بن الخطاب جمیع الناس علی ابی ابن کعب - روایت است از  
حسن بصری که عمر زکاد و مردم را بر ابی بن کعب که یکی از آنها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان  
آن حضرت و اقرا صیاد بود و او را سید القراء میگفتند یعنی فرمود که در امام شود و مردم همه پس او اقتدا کنند و این وقایع  
رمضان بود - بخان بعلی بهم عشرون لیلة - پس بود ابی بن کعب که نماز میگزارد و برای مردم و امامت میکرد و ایشان را  
سبت شب - و لا یقوت هم الا فی النصف الباقی - و قنوت میخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان - فاذا  
كانت الشمس الا و انزل - پس هرگاه که شده شب اخیر یعنی عشره اخیر تحلف فصلی فی بدیة تحلف میبود ابی از آمدن مسجد و

نماز گزاردن بامروم و گزارد در خانه خود و تکلف پس آمدن از کسے - فكانوا يقولون ابي ابي پس بودند مردم میگفتند بطریق تعجب و شکی گریخت ابی - رواه ابو داود و سنن النس بن مالک عن القنوت - و پرسیده شد انس رضی الله عنه از خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع - نقال ثنث رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الركوع - پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع - و فی روایت قبل از رکوع و بعد - و در روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع رواه ابن ماجه - این هر دو حدیث احسن بصری دلیل است بر شافعیه را اما اول بر تخصیص نصف اخیر از رمضان و شش ماه دیگر که احادیث و قنوت و من مطلق آمده و بی تخصیص بر رمضان بسیار آمده و در خود دائمی است مخصوص بر رمضان نیست قنوت نیز دائم باشد چون احادیث بسیارست عمل به آن ولی اراج باشد و اما ثانی بر بودن قنوت بعد از رکوع و اما اینجا هم میگوئیم که احادیث و قنوت قبل از رکوع بسیارست عمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع و آنچه پیش از رکوع است مخصوص به یک شهرت نه دائم و الله اعلم

### باب قیام شهر رمضان

مراد بدان تراویح است و سبب تسمیه آن تراویح آن است که مردم که در اول جمیع میگردند میشتند بعد از هر دو سلام و راحت میگرفتند ازین جهت تراویح نام آن افتاد و کلام در تراویح بسیارست و جمله از آن در رساله کسے بنا ثبت من استن فی ایام السنه ذکر کرده ایم و از خثیث آن است که آنحضرت منوطت نموده بر آن شی چیزی گزارد و چون مردم بسیار اجتماع و از و خام نموند ترک کرد از جهت شغقت بر اوست که مباد فرض گردد و صحیح است که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزارد همان نماز تهجدی بود که باز در رکعت یا شش و این ابی شبیه از ابن عباس روایت آورده که آنچه آنحضرت گزارد و پیش از قنوت بود و نیز بعد از آن حضرت تا خلافت عمر رضی الله عنه حال هم بر آن منج بود که هر کسی برای خود در خانه یا مسجد میگردارد و چون صدری از خلافت عمر گذشت مردم راجع کرد چنانکه در احادیث بسیارست و اهل بدر بنموده بر پشت رکعت شش نموده رکعت دیگر میگردارد و پیش از آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویج طواف میگردارد و اهل بدر نیز چون ازین قضیلت و در افتادند و بدل آن چهار رکعت افزودند و الا آن نیز درین مقام شریف متعارف است و آن را سه عشره میگویند و در آخر شب بعد از گزاردن تراویح که در اول شب میگردارد از خانه های آیند و میگردارد

**الفصل الاول** - عن زید ابن ثابت ان البقی صلی الله علیه وسلم اتخذ حرقه فی المسجد من حصیر و روایت است از زید بن ثابت که از نقایص صحابه است و قائم بود بغیر الف و کاتب وحی بود که آن حضرت ساخت چره را در مسجد از شلخ خرما چنانکه حادث شریف بود برای اعتکاف و حج یعنی منع است و آن منع میکند و باز میآورد مردم را از دست آمدن و در روایتی چره نیز آمده برای و حج نیز بمنته باز داشتن است صلی فیها لیلای - پس نماز گزارد آنحضرت در آن چره چشمت حتی رجب خلیه ناسن بها آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار - ثم نقذوا صوته لیلای - بیشتر کم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت را شبی - و نطوا انه قد نام و گمان بردند که آنحضرت بختیق خواب کرد - فجل بعضهم من یخرج الیهم - پس گشتند



بعض که بگو آواز گردند بایرون آید بسوی ایشان - فقال ما زال کلم الذی رایت من صغیرکم - پس گفت آن حضرت همیشه بود  
 با شما آنچه دیدم از کار شما که شدت حرص شناسست بر تقامت نماز شب با جماعت - حتی خشیت ان یکتب علیکم - تا آنکه نوبت رسید  
 که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گو یا حق عزوجل وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر نوبت طلبت کردی بین نماز و  
 میگردانم آن را بر ایشان یا افتاد و در دل آن حضرت اتفاق افتاد که در بعض عبادت آنها یککه مداومت کرد آن حضرت صلی الله علیه  
 و سلم پس فرض کرده شد و بعض میگویند که عادت الله جاری بود بر آن که هر چه آنحضرت بر آن مداومت نماید فرض گردود  
 این مثل میشود که بسیاری از سنن روانب بود که آنحضرت بر آن مواظبت می نمود و فرض نشد - ولو کتب علیکم تا ختم به - و  
 اگر نوشته میشد بر شما یا نمیتوانستید کرد آنرا - فقلوا ایها الناس فی سبوتکم پس بگردانیدای مردمان در خانه های خود - فان فصل  
 صلوٰۃ امری بیتی الاصلوٰۃ المکتوبه - زیرا که فاضلترین نماز و نماز است در خانه اش بگردانیدن متفق علیه - وعن ابی هریره  
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یغضب فی قیام رمضان - بود آنحضرت که ترغیب بمنو و صحابه را در گردانیدن نماز شب در  
 رمضان - من غیر ان یأمرهم فی یومیه - بی آنکه امر کند ایشان را در قیام رمضان بحد و تاکید و ایجاب - فبقول من قیام رمضان  
 ایامنا و اجتنابا - پس میگفت کسیکه قیام کند رمضان را بجهت ایمان و قصد بدین جنواب و طلب اجر آخرت بسیار نفعه -  
 غفر له ما تقدم من ذنبه - امر زبده شود بر او را چیزی یک پیش رفته است از گناهان صغیره و سی - فتوفی رسول الله - پس  
 قبض کرده شده روح پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و الامر علی ذلک - و حال آنکه شان دکا در قیام رمضان بهترین بود  
 که هر کس بخواند طلب اجر و ثواب آنرا بطور خود و بگردانیدن و جماعت و روحی مهوود و مقرر نبود - ثم کان الامر علی فلک فی  
 خلافت ابی بکر - پیشتر بود امر بر همین روش و در زمان خلافت ابوبکر - و صد دامن خلافت بر علی ذلک - و بود امر در زمان  
 اول در خلافت عمر نیز بر آن اندازان اتهام کرد عمر رضی الله عنه ایشان آن را کرد و مردم را با تجماع و گردانیدن آن عبادت  
 چنانکه در حدیث بیاید - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قضی احدکم الصلوٰۃ فی محله  
 چون بگردانید یکی از شما نماز را در مسجد خود - فلیجعل لیتیم یصیبها من صلوٰۃ - پس باید که بگرداند در خانه خود را بهر از نماز خود و بگردانیدن  
 نماز فعل و در آن - فان الله جاعل فی بیتی من صلوٰۃ خیر - بدرستی که خدا شیعیانی گرداننده است در خانه و سه از نماز  
 و سی یکی آوردن آن حدیث درین باب گو یا اشارت است بآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گردانید - رواه مسلم -  
**الفصل الثانی - عن ابی هریرة قال سمنا مع رسول الله - گفت ابو هریره و ما با پیغمبر خدا - صلی الله**  
**علیه و سلم فلم یبق بنا شکیا من الشهر پس قیام نمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نماز و جماعت از نماز فعل چیزی جز**  
**نماز فرض - حتی یقی صبح - تا آنکه باقی ماند وقت شب - فقام بنا پس قیام نمود با ما - حتی ذهب ثلث الليل - تا آن که**  
**رفت سوم حصار از شب - فلما کانت السادسه - پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب - لم یبق بنا - قیام نمود با ما**  
**فلما کانت الخامسة - پس هرگاه که شد شب پنجم یعنی باقی ماند پنج شب - فقام بنا - قیام نمود با ما - حتی ذهب ثلث الليل - تا آنکه رفت**

نصف شب قلت - ابو ذر میگوید پس گفت من - یا رسول الله لو نقلنا قیام هذه الليلة - کاشکی زیاده میکردی باز قیام  
این شب را - فقال ان الرجل اذا صلى مع الامام - پس گفت آنحضرت بدرستی که مرد چون بکزار و نماز را با امام - حتی نصرت  
تا آنکه رگ و دوز نماز حسب له قیام ليلة - حساب کرده میشود مرد را بر خاستن شب تمام در ثواب - فلما كانت الاربعة  
لم یقیم بنا - پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما - حتی التي ثلث الليل تا آنکه باقی ماند سوم حصه شب - فلما كانت  
الثلثة جمع اليه ولساره والناس - پس هرگاه که شد شب سوم جمع کرد آنحضرت این میت خود را و زنان خود را و مردم  
را مقام بنامی خشیان بقوتنا افلح - پس قیام نمود با ما تا آنکه ترسیدیم ناکه فوت گردد ما را فلاح را وی با ابو ذر میگوید -  
قلت و ما افلح - گفت من بابتی در حقیقت را و افلح - قال السجور - گفت ابو ذر را و افلح طعام حسرت زیرا که وحی من است  
بر تمام صوم که سب فلاح است و در وی اقامت سنت است و تمام فلاح در آن است - ثم لم یقیم بنا بقية الشهر پس قیام  
نه نمود با ما باقی شهر - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجه بنحوه الا ان الترمذی لم يذكره لیکن این است  
که ترمذی ذکر کرده زن عبارت را که - ثم لم یقیم بنا بقية الشهر - وعن عائشة رضي الله عنها - قالت فقدت رسول الله  
صلی الله علیه و سلم ليلة - گفت عائشه کم کردم دنیا کنم نزد خود را و زوایت خود آنحضرت را و در شی - قال ابو بقیح - پس  
ناگاه دیدم که آنحضرت بقیح است که مقبره مدینه مطهره است - فقال كنت تخافين ان يحيف الله عليك و رسولك - پس گفت  
آنحضرت آبا بودی تو که می ترسیدی که جو رستم میکند خدا بتهاسله بر تو و پیغمبری و گمان بروی که نوبت را خیر ترا  
بدهم قلت - عائشه میگوید بدگفتم من - یا رسول الله انی ظننت انک ایئت بعض الناس - من گمان بردم که تو آمدی  
بعضی از زنان خود را این سخن را عائشه پیش از قول آنحضرت گفت تخافين انک گفته باشی یا آنحضرت بقرینه و حال زو  
ایمیده و شاید که بعد از این قول نیز گفت بجهت اعتذار و اظهار مافی الضمیر فقال پس گفت آنحضرت برای بیان جواب  
پیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه - ان الله انما یبذل لیلته ليعتق من شعبان الى الساعات الدنيا - بدرستی که خدا بتهاسله  
نزول میکند بفضل و رحمت در شب نصف از شعبان بسوی آسمانی که در تر از آسمانهاست - فیعقل اکثر من عدد غفر غفر  
کلب پس می آمد و بیشتر از شمار مویهای گوسفندان قبله کلب که بیشترین عرب بود از روی غم نبیند پس بخواستم که قیام  
این شب کنم و بر بقیع بروم و مرده ها را استغفار کنم و این محل است قطعه از تفصیل در شرح ذکر کرده شده است و ذکر  
این حدیث درین باب بناسبت قیام رمضان است - رواه الترمذی و ابن ماجه و ترازو زرین - و زیادت کرده است زرین  
که از اکابر محدثین است این لفظ را که - فمن استحق النار - یعنی می آمرزد مردم را از آلهای که مستحق نار و عذاب شده اند - وقال  
الترمذی سمعت حماد بن العنبر البخاری - گفت ترمذی شنیدم حماد بن بخاری را یضعف هذا الحديث - ضعیف میگفت این حدیث را  
و عن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة المرء فی بیته افضل من صلوة فی مسجدی هذا - نماز مرد در خانه  
خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برابر نماز است در غیر وی - الا المکتوبة -

مگر نماز فرض که وی در مسجد است این را در آنجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب و مسجد کرد و بعد ازان ترک کرد و بخندار  
 نبود پس فرمود که بروید در خانه های خود مشغول باشید و نماز کنید و مشکاک کرد و مالک و ابو یوسف و بعضی شافعی و غیر ایشان  
 که فضل در صلوٰۃ تراویح آنست که در خانه ها بگذرانند تنها و آنحضرت که در مسجد میگزارد برای بیان جواز بود و از جهت آنکه  
 منعکف بود و ابو حنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وی و بعضی مالکیه و غیر ایشان بر آنست که فضل صلوٰۃ است بجماعت و در مسجد یا کله  
 عمر بن الخطاب صحابه بعد از وی کردند و مکرر است بر آن عمل مسلمانان زیرا که وی ثمار دین است و مشابه نماز عید است و این  
 مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است و در بیت و مختار آنست که اگر مردی باشد  
 مقتدا که وجود وی سبب تکثیر جماعت گردد باید که در مسجد بگذارد و اگر آنچنین نیست روایت که در خانه بگذارد و کذا که کتب الفقه

رداه ابو داود و الترمذی

**الفصل الثالث** عن عبد الرحمن بن عبد القاری - نسبت بقاره است که نام قبیلہ ایست و این بیای  
 مشهوره است و قاری یعنی قرآن خوانی بهمه است و ولادت دے در زمان رسالت پناه است و لیکن او را ساعی در واد  
 نیست و واقفی او را در صحابه ذکر کرده و مشهور آنست که وی تابعی است حامل عمر بن الخطاب بود بر بیت المال  
 اقال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلۃ الی المسجد - گفتند بیرون آدم با عمر رضی اللہ عنہ کیست شبی یعنی از رمضان بسوسه  
 مسجد - فاذا الناس اذلج متفرقون - پس ناگاه مردم پریشان و جدا شدند نشسته اند یعنی الرجل لنفسه - نماز  
 میگزارد مردی برای نفس خود یعنی تنها - ویصلی الرجل بصلوٰۃ الرہط - و نماز میگزارد مرد دے و میگزارد با نماز وی نفسه  
 یعنی بجا خدمت و رتبه نام جماعت کم ازده - فقال عمر انی لو جمعت ہذا علی قاری واحد لکان افضل - پس چون دید  
 عمر این تفرق گفت بہر آنکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام ہر آنکہ باشد قاری اینجا ہمزہ است - ثم عزم  
 لیشر چون عمر این رای و این نیست دست و او قصد یک کرد و جمع علی ابی بن کعب - پس حج کرد مردم را بر ابی بن کعب  
 و او را امام قوم ساخت - قال - گفت عبد الرحمن بن عبد القاری - ثم خرجت مع لیلۃ اخرى - پس بیرون آدم با عمر مسجد  
 شب یک - و الناس یصلون بصلوٰۃ قراہم - و حالانکہ مردم نماز میگزارد و نہ با نماز امام خود که ابی بن کعب است - قال عمر  
 البدرۃ ہذہ - گفت عمر بن کعب یعنی است ابی بن کعب بدعتی گفتن آن را با علقہ بار حدیث این ہیئت و اجتماع است  
 و ما اصل جماعت و در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و آن حضرت چند بار بجماعت گزارده چنانکہ گذشت و حق  
 آنست کہ آنچه خلفای راشدین کنند سنت است و داخل است در عموم بن شہ حستہ الحدیث - والی تنامون عنہا  
 افضل من الی تقونون - برید آخر الیل - و آن صلواتی کہ خواب می کنید و غفلت می ورزید شما ازان فاضل ترست از آنچه  
 قیام میکنید منجوا ہر عمر آخر شب را یعنی گزاردن آن آخر شب فاضل ترست ازان نماز کہ قیام میکنید و در اول حطیل  
 اشارت با فضیلت قیام تبرایح و در آخر شب از جهت فضل وقت و زیادت مشقت کہ اقال الطبی و این معنی اظہر

او قتی هست بقول دمی که سید آخر اللیل اما قول طبری که تحقیق اخذ کرده اند بدان اهل مکہ زیرا که ایشان میگزارند نزاع را  
بعد از نوم این مگر عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الآن خود در اول شب میگردند و تمام شب زنده میگردند و در آخر  
شب برای تسخر بخانه میروند و بعضی گفته اند که معنی این عبارت این است که آن نمازی که فلان میخواند از آن خواب  
میکنند بعد از آن بهتر است از آنچه برخیزد برای آن بعد از خواب یعنی گزاردن در اول شب افضل است و آن باعتبار  
احتیاطا تا نوبت نکرود و برین معنی آخر اللیل متعلق به تقیومون خواهد بود و بعضی فرق کرده اند میان کسیکه وثوق دارد یا نه  
و استیقامت و کسیکه ندارد چنانکه در فضیلت ایثار اول لیل یا آخر آن گفته اند که اقال الکافی - و کان الناس یقومون

اولیو بود و ندر دم که قیام میکردند در اول شب - رواه البخاری - وعن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب و  
بیتما الداری ان یقوموا بالناس فی رمضان باحدی عشره رکعت - امر کرد عمر ابی بن کعب و بنیم داری را که دمی نیز از شما هر  
صحابه است و اول نفرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هر دو صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه  
آنحضرت نیز بیازده رکعت که عادت دمی در تخی بود قیام نمیداد و گفته اند که این روایت و هم است زیرا که صحبت رسیده  
است که قیام میکردند در خود عمر بیست رکعت و جواب داده اند که سندی نیست صحیح است و تواند که در بعضی اوقات گاهی  
بیست میکردند باشد و گاهی بیازده و بعضی گفته اند که تواند که در بعضی ایالی قصد تشبیه با آنحضرت صلعم میکردند باشد و بعد از آن  
قرار بر عشرين یا نه باشد چنانکه از آن حضرت هم روایتی هست و روایت بیست و سه که آمده است باعتبار سه رکعت و  
است - و کان القاری یقرأ بالمئین جمع مائده بود امام میخواند سوره نهار که هر یکی از آنها زیاده بر ضد آیت است -

حتی کنتم علی الصفا من طول القیام - تا آنکه بودیم ماکه تکیه میکردیم بر عصا از جهت ورازی ایستادن و استقامت و در نماز  
نفل درست است خصوصاً نزد وضعت و عدم طاققت - نماکنان صرف الان فی فروع الفجر پس نبودیم ماکه برمی گشتیم از نماز اگر  
در ادای فروع اعلای آن فروع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فروع شجر در حدیث آمده است که آن حضرت  
بر می داشت و سواران تا فروع او بنین یعنی اعلای گوشها - رواه مالک - وعن الاعرج قال ما ادرکنا الناس

الا و هم یلعنون الکفره فی رمضان - روایت است از عبد الرحمن اعرج که از شما هر نالین و ثقات ایشان است که گفت  
در بنایتم ما مردم را مگر آنکه ایشان لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنی در ثنوت و تروی از جهت تعظیم نکردن ایشان  
چیزی را که تعظیم کرده است آن را حق بگانه و عدم اهتدای بیکه فرستاده است در دس از قرآن - و کان القاری یقرأ

سوره البقره فی ثمان رکعات - و بود قاری که امام بود و بخواند سوره البقره را در ثمان رکعت - فاذا قام بهانی ثمنی عشره رکعت  
پس چون قیام میکرد بدان و بخواند آن را در دوازده رکعت - ای الناس انه قد خفف - اعتقاد میکردند مردم که دمی تخفیف

کرد در قرأت - رواه مالک - وعن عید العبد بن ابی بکر - از اکبر اولاد هدی است و قدیم الاسلام است - قال  
سمعت ابا یوسف یقول کنا نصرف فی رمضان من القیام - گفت شنیدم ابی بن کعب میگفت بودیم ماکه برمی گشتیم در رمضان

از قیام شب - فصلی بخدمت باطعام - پس شتابی می کردیم خادمان را بجا حاضر آوردن طعام - مخافته فوت السحور - از جهت ترس مگر شستن و قنق طعام سحر بجهت طلوع فجر - و فی اخری مخافته الفجر - و در روایت دیگر بجای مخافته فوت السحور این لفظ واقع شده است که مخافته الفجر از جهت ترس طلوع فجر و آن هر دو یکی است - رداه مالک - وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال - روایت است از عائشه که روایت کرد و آنحضرت گفت هر یک تدرین مانی نهده اللیله - آید و درمی یابی نوای عائشه که چه چیز است درین شب از برکات و غرائب امور - یعنی لیلته نصف من شعبان - بیان نهده اللیله است - فالت مانیها - گفت عائشه چه چیز است درین شب - یا رسول الله فقال فیها ان یکتب کل مولود من بنی آدم فی نهده استه - پس گفت آنحضرت درین شب یکی این است که نوشته میشود هر که زانیده میشود از اولاد آدم درین سال - و فیها ان یکتب کل بالک من بنی آدم فی نهده استه - و دیگر درین شب درین شب این است که نوشته میشود هر که هلاک کرده میشود و میرانیده میشود از اولاد آدم درین سال - و فیها ترفع اعمالهم - و دیگر درین شب این است که برداشته میشود و کردارهای و اولاد آدم طیبی گفت یعنی نوشته میشود اعمال بنی آدم که برداشته میشود در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود شد که خواهد و پس نوشتن درین شب است و برداشتن در ایام تمام سال و این معنی از عبارت و در است زیرا که گفت سرف کرده میشود و در وی اعمال نه نوشته میشود و نتواند که اعمال تمام سال که رند بروز برداشته و نوشته شده است و درین شب نیز یکبارگی تمام و سرف مکرده باشند از برای مقابله چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکبیر این شب و حکم الهی بدان و الله علم - و فیها تنزل رزاقهم - و درین شب فردز ستاده میشود و رزقهای بنی آدم مراد بازال از رزاق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث آمده است نوشته میشود و در وی اجلها و رزقها و نوشته میشود حاجبانی که درین سال حج خواهند کرد و توافق آن خواهند یافت و چون عائشه ذکر سرف اعمال صا که که موصول اند بجهت شنیدن که نوشته میشود و پیش از عمل که بنندگان آنرا میکنند فهمید که پس آمدن جنت بجهت برائی است و فضل وی نه تنها بل - فقال - پس گفت عائشه - یا رسول الله ما من احد یخل الخبئه الا برحمته الله تعالی - آیا هیچ یکی در نمی آید بهشت را مگر برحمت خدا تعالی - فقال - پس گفت آنحضرت - ما من احد یخل الخبئه الا برحمته الله تعالی نیست هیچ یکی که در آید بهشت را مگر برحمت خدا تعالی - فلما سئلت عائشة عنی گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سوال عائشه و جواب آنحضرت هر دوسه بار بود و در بعض نسخ لفظا ثلثا نیست - قلت و لا انت - عائشه میگوید که نفهم من و تو نیز که نمی خردی و محبوب ادنی یا رسول الله نیز در نمی آئی بهشت را مگر برحمت و تعالی - فوضع یدیه علی هامته پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود - فقال و لا هنا - پس گفت آنحضرت و نه من می در آیم - الا ان یخفی الله منه برحمته - مگر آنکه پوشد مرا خدا تعالی برحمت خود که صادر است از جناب فضل و لطف وی و خود وجود شریف وی سر اسرار رحمت است برای عالمیان چه جای خودش - یقول لما ثلث مرات - در حالیکه میگوید آنحضرت این کلمه را سه بار و معنی دست بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار است در پیش درگاه حق و علا اشارت بشمول رحمت و تعالی مراد از رزق تا قدم و تعظیم نعمت رحمت و مغفرت و توبه و تخفیف میم معنی سر - رداه البیہقی فی الدعوات البکیر - وعن ابی موسی الاشجری عن رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللیلۃ تنزل علی لیلۃ النصف من شعبان - فرمود بدرستی کہ خدا بیست و شب از شب نصف شعبان بر زمین نازل میشود  
یعنی بر احوال بندگان بصفت نفس و رحمت و برین معنی لیلۃ تنزل میرطا و کسر لام است و لیلۃ بسکون طاء فتح لام نیز در بیت  
است از طلوع و مراد بدان نزول است کہ در حدیث تجد واقع شدہ کہ نیرل ربا و در حدیث نیز در روایت بہیقی نیرل واقع  
شدہ کہ در حدیث تجد است یا زبادت آنکہ نزول درین شب از وقت غروب سبت چنانکہ در حدیث آئندہ ہیا بدو حال آنکہ  
تجلی بصفت رحمت و مغفرت است - فیقفر بکسر فاء - پس می آفرزد و مرثا خلق خود را - الا لشکرک دشمنان - مگر کافر او دشمن  
دارندہ را و کنبہ در زندہ مسلمان را بی جہت شرعی نہ برای خدا - رواہ ابن ماجہ در رواہ احمد بن عبد اللہ بن عمر بن النواص  
وفی روایت - و در روایت احمد بن حنبل و واقف شدہ - الا ثلثین مشاخص و قائل نفس می بخشد ہمہ را اگر دو کس را مشاخص را کشف  
نفس را و خون ریزندہ بناحق و در بعض احادیث زیادہ کردہ قاطع رحم را و در بعض سبل زائد و حاق و مدس خمر نیز زیادہ  
کردہ و در بعض عشار و ساحر و کاشن و عریف و تجابی و صاحب کوہ یا عرطبہ نیز آمدہ و کوہ بدر عرطبہ بمعنی ظہور است - و عن  
علی رضی اللہ عنہ انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان شب النصف من شعبان نفقوا الیہما وضووا الیہما -  
چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا و روزہ دارید و در آنرا - فان اللہ منزل فیہا لغزوبہ  
الشمس الی السائر الدنیا - زیرا کہ خدا بیست و شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان  
پایان - فیقول الاسر مستغفر فاعف - پس میگوید آیا نیست هیچ طلب آرزوش کشفہ پس بیامیزم او را - الا مستررق  
قاروقہ یا نیست طلب روزی کند پس روزی و ہم او را - الا تبلی فاعافیہ آیا نیست بلا رسیده پس برہانم او را از بلا  
الا کذا الا کذا - گنایت است از انواع ارباب حاجات و مطالب چنانچہ آیا نیست گناہکاری پس بیامیزم او را آیا نیست  
مخرونی کہ شاد کنم او را آیا نیست کذا کذا - حتی لطلح الفجر - میگوید حقیقتا ای ہمارا تا طلوع مے کند فجر - رواہ ابن ماجہ -

### باب صلوٰۃ الضحیٰ

صنوع و صحت بلند شدن روز و خطۃ البصر و قسور فوق آن بمنہ چاشت و بمنہ شعل آفتاب نیز آید چنانکہ قول دے سجائہ  
والشمس و صبحا و متعارف میان مردم در اول روز و نماز سبت بی پس از برآمدن آفتاب یک و دویزہ و آن را نماز شراق  
خوانند دوم ہنگام بر آمدن آفتاب تا ریح آسمان تا نزد یک نیم روز و آن را صلوٰۃ ضحیٰ گویند و در بسیاری از احادیث  
اسم صلوٰۃ ضحیٰ شامل نماز ہر دو وقت آمدہ و در بعض اطلاق صلوٰۃ اشراق نیز آمدہ چنانچہ سیوطی از حدیث طبرانی  
آوردہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا ام ہانی ہذہ صلوٰۃ الا شراق و حالانکہ نماز یکہ در سبت ام ہانی گوارد وقت  
چاشت بود و بقیادی در تفسیر قول حق سبحانہ بالضحیٰ و الا شراق گفتہ کہ وقت اشراق در وقتیکہ روشن گرد آفتاب  
و صاف گرد و شعاع وی و آن وقت ضحیٰ است و با کجولہ بر نماز اول روز اطلاق صلوٰۃ ضحیٰ آمدہ و بر نماز و وقت زہد  
نماز اطلاق اشراق آمدہ پس ہر دو را ہم نماز ضحیٰ امینان گفت و ہم نماز اشراق و متعارف است کہ گفتہ شد و حقیقت یک



وقت است و یک نماز اول وقت آن بر آمدن آفتاب است و آخر دمی تا نزد یک نیم روز و چون و بعض احیان در هر دو وقت گزارده شد گمان برده شد که اینجا دو وقت است و دو نماز و بعض ضحوت صغری و ضحوت کبری نیز میگویند و آحادیست و آثار در نماز چاشت بسیار آمده و اکثر علما بر استحباب و بزرگوارتر از نمازین قول است و مواهیب لدینه میگویند که شیخ موالی لکن بن العزانی گفته که احادیث صحیح مشهوره در باب صلوة صبحی بسیار آمده تا آنکه گفته است محمد بن جریر الطبری که اخبار ورین باب اصل بدرجه توانز معنوی است و رسیده است بحدیقین و قاضی ابو بکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوة سابقین است از انبیاء و مسلمین و سیوطی از دلیلی از حدیث ابی هریره آورده که صلوة صبحی اکثر صلوة و ادویه علیه السلام است و از ابن النجار از حدیث ثوبان آورده که صلوة صبحی صلواتی است که محافظت میکرد بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله علیهم اجمعین و در بعضی جاوش نفی آن نیز آمده و بعض صحابه بر آن طلاق بدعت کرده و جمعی از علما بکار است آن رفته و گفته که آن بدعتی است که بعد از زمان آن حضرت در زمان خلفای راشدین پیدا شده و مصواب آنست که اطلاق بدعت و کراهت بحدت مواظبت بر آن در مساجد است و آنحضرت آنرا گاه گاه گزارده و در خانه گزارده و سلف را نیز به سر عمل بود و این احتمالات در نمازی است که بعد از صلح بسیار بکار انداخته اند اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل قبله بنشینند و بعد از بلند شدن آفتاب بگزارند آنرا بعضی از مکررات گفته اند و الله اعلم در باب ورود رکعات صلوة صبحی از روز تا روز آورده آمده و مختارند و اکثر علما چهار رکعت زیرا که احادیث آن صحیح و اخبار و آثار در آن اکثر است

**الفصل الاول - عن ام هانی قال** ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل مبتیا یوم فتح مکة - روایت است از ام هانی بنت ابی طالب همیشه امیر المومنین علی رضی الله عنه و نام او فاخته بود و بعض گویند عاتکه گفته که آنحضرت در آن خانه ادوار و فتح مکة - فاغتسل و صلی ثانی رکعات - پس غسل کرد آن حضرت و بگزارد هشت رکعت - فقام ار صلوة فقام احد منها غیر انه یتیم الرکوع و سجود - پس ندیدم من هیچ نمازی را هرگز سبکتر از آن و هیچ یک از ارکان آن را بر وفق مذهب و معتاد نکرد جز آنکه وی تمام میکرد رکوع و سجود را - و قال فی روایة اخرى - و گفت ام هانی در روایت دیگر این بلفظ را که - و ذلك صبحی - و آن نماز در وقت چاشت بود و متفق علیه - بدانکه عمده و مشهور در باب صلوة صبحی حدیث ام هانی است امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثی که در صلوة صبحی آمده حدیث ام هانی است بعض گفته اند که این نماز از آن حضرت در خانه دمی بحدت شکرانه فتح بود و امر ابجد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نماز فتح میخواندند و بعد از فتح میگزارند بعض گویند که آن تقاضای حربی بود که اذن حضرت در آن شب بحدت اهتمام به بات فتح فوٹ شده بود و تحقیق آن است که بحدت وقت صبحی بود زیرا که ابو داؤد و مسلم آن را بلفظ یحکم الصبحی روایت کرده اند و اصناف بو فت و دلالت بر سهولیت آن دارد چنانکه صلوة الظهر و صلوة العصر در مواهیب لدینه از ابن عبد البر آورده که ام هانی گفت پرسیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این چه نماز بود فرمود که این نماز صبحی بود - و عن معاوية بن عمارة بن عبدیه بصری تابعیه است و ثقه از طبقه ثماله - قال قال مالك قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة الصبحی - گفت پرسیدم عائشه را که چند رکعت میگزارد

آن حضرت نماز چاشت را - فالت اربع رکعات و بزبد ماشاء الله - گفت عايشه ميگزارد چهار رکعت را و زياده ميگردد چيزي را که خواست بود خدا در ديات زياده برود و زده نيامده - رواه مسلم - و ابن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يصح على كل سلامي من اجرك صدقة شابت سيار و در هر پنج و استخوان اندام کسي از شما صدقه و سلامي بضم سين تخفيف لازم و فتح ميهم عضو و بعض گفته است هر استخوان که بند دارد و هر استخوان که تکيه کند بر آن آدمي نزد حرکت و مختار آن است که سلامي نام بند هر استخوان است چنانکه در حديث بریده آمده است که لازم است بر آدمي که نصدق کند بر هر فصل از وي صدقه يعني هر عضو و هر استخوان و بدن استخوان و سخت و سلامت آن و در آتوني سختي است که شکر آن بر دي لازم است و چون وجود شکر که تيققت آن صرف عبادت هر چيزي را که داده شده است بوي بسوي چيزي پيديد کرده شده است براي او و شوارست گردايند و مي بجا نه تعالي آنچه هم در رسته شود از بنده از ذکر خدا و شنامي و دے و جز آن از خيرات امر معروف و نهی منکر از جمله صدقات که واجب است بر دي در مقابل هر سلامي و فرمود نفل تسبيح صدقه و کل تحميدة صدقه و کل تلبيله صدقه و کل تکبيرة صدقه يعني کيد ارسجان الله گفتن و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله گفتن و الله اکبر گفتن هر کدام صدقه است که شکر آن نفل است مي گردد - و امر بالمعروف و صدقه - و امر کردن کسي را بکار مشروع صدقه است - و نفل عن المنکر صدقه - و باز در اشق کسي را از نام مشروع صدقه است - و يجر من ذلک رکعتان يکهما من الصلوة - و بسندگي ميکنند يا جزاي و هدايت شکرانه تمام سلامي و صدقه بران و در رکعت که بگذارد آن در رکعت را از نفل و نفل حقيقت نماز شکرانه گانه نه نماي ظاهر و باطن است زيرا که هر عضو و هر جزا و از آدمي ان بدن همه مشغول بذكر و خدمت مولی تعالي است و مخصوص گرداينده شد باين فضيلت صلوة نفل از جهت دفع آن و اول نماز که بعد از نماز است و يجر من تسبيح ثمانيه بهتره دفع آن بي نمره هر دو روايت است اول از اجز است بکسر نمره يعني کفايت و ثاني از اجز است پاداش رواه مسلم و حسن زبدين ارقم انه را مي قويا يعلون من النفل - روايت است از زبدين ارقم که از مشايير صحابه است و هفده غزوه با تحفرت حاضر شد و از خواص علي مرتضى بود و رضی الله عنه که وي و يدگر و هي را که ميگزارند نماز نفل - فقال - پس گفت - لقد علموا ان الصلوة في غير هذه الساعة افضل - هر آينه تحقيق دانسته اند ايشان باخبار و احاديث که نماز در جزاين ساعت زياده تر است از دي ثواب - ان رسول الله - بدر نيکه پيغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم قال - گفته است - صلوة الازدين حين ترفع الضلال - نماز آن جهانه که رجوع کنند گانند بتوبه و لوجه بدر گاه حق سبحانه در هنگامی است که گرم ميشوند و يوزن بچه هاي گاو و شتر گري آفتاب در من محک سخت افتادن آفتاب بزرگ و مانند آن کثرت گرم شدن روز و سوختن بامی از زمين گرم و فضيلت نماز در اين وقت بجهت آن است که اين وقت پهل کردن نفوس است بفرغ و استراحت پس نماز نميکنند در دمه و گنگي که رجوع دارد و بدر گاه حق سبحانه و انس ميگيرد و بدر گاه حل و عطا چنانکه در پايه شب رواه مسلم الفصل الثماني - عن ابي الدرداء و ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عبد بنارک و ثعلبة



تقد فی صلوة حین یخیر من صلوة الصبح - کسیکه به تنبیه یعنی تا بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی در جای که نماز کرده است چون برگردد و فایده شود از نماز بامداد - حتی مسح رکعتی استخفی - تا آنکه بگذارد و در رکعت ضعیفی را - لایقول الاخیر - نگوید که سخن نیک را و چیزی که در آن ثواب آخرت از ذکر و تلاوت و مانند آن و اگر سخن گوید که در آن نفع مسلمانی است نیز حکم آن دارد - غفر له خطایاه - آمرزیده شود و در آن گناهان او - و آن کانت اکثر من زبد البحر - و اگر چه باشد گناهان او مانند کف دریا و بسیاری - ردا و ابوداؤد - ایجاب و بصلوة ضعیفی نماز اشراف است و در احادیث دیگر احتمال اشراف و چاشت هر دو دارد و مانند آنکه ظاهر حدیث در آن است که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز است و اگر بر خیزد و در خلوت رود و مشغول گردد این ثواب بر آن مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمده است که هر که بعد از نماز در جای خود بنشیند بماند و ذکر کند و حامی بکند و از فرشتگان بر حمت و مغفرت و در وصایای مشایخ مذکور است که اگر ترس فقره و بریشانی باشد یا بار بار باید در خلوت خود برود و مشغول گردد و بعضی میگویند که ثواب ذکر و شنوی بحال خود است هر جا که بنشیند اما جزا بر سر محل نفس بر آن دیگر است و گفته اند که استقبال قبله درین وقت از دست ندهد و اگر خواب آید هم پس پا برود و دفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی گفته که علی که جزای هم آن در دنیا فی الحال بقدر نورانیت باطن میشود این عمل است کاتب حرمت گوید عفا الله عنه که همچنانکه آفتاب آفاق از ازل صبح طلوع کرده می آید و بسط زمین را روشن میگرداند همچنین آفتاب ذکر و حضور و انفس بلند شده میرسد و ساحت سینه را روشن میگرداند و این سخن نزد دریا است محسن شهر است

**الفصل الثالث - عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حافظ على شقطة لضعف -**  
 کسیکه محافظت کند بر دو رکعت ضعیفی - حضرت له و لوبه و احوال مثل زبد البحر - آمرزیده می شود و در آن گناهان او و اگر چه باشد مثل کف دریا شقطة بضم شین و فتح نیز آمده و هر دو روایت سنن از شفع یعنی زوج مقابل و تر - رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه - **وعن عائشة انها كانت تصلی الضحی ثمانی رکعات -** روایت است از عائشة که وی می گزارد نماز ضحی را هشت رکعت - ثم تقول - پس میگوید - لو نشری ابواي ما تركتها - اگر زننده گردانیده شوند برای من پدر و مادر من ترک نمیکنم من آنرا این تعقیب بحال عادی است بقصد مبالغه یعنی این لذت را بآن لذت از دست نمی دهم رواه مالک و عن ابی سعید قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلی الضحی حتی تقول لا یدعها و یدعها حتی تقول لا یصلیها - بود آن حضرت می گزارد و چند گاه نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ماکه هرگز ترک نخواهد کرد آن را و ترک می کرد گاهی تا آنکه می گفتیم ماکه هرگز نخواهد گزارد چنانکه آن را عادت شریف در نوانل بود که همیشه نمیکرد از جهت شفق است تا برایشان لازم نگردد و در مشققت نیستند و حکم بفریضت آن نازل نگردد و این حکم فاضل آنحضرت است و اگر امت الآن التزام نمایند مستحب است و بعضی علما میگویند که هنوز سنت در نماز چاشت گاه گاه گزاردن است - رواه الترمذی - **وعن موریق بضم میرو** فتح و او ذکر برای شده در آخرات - نجلی - بکسر عین و مسکون جیم منسوب لبطل بن اللجیم تابعی بصری ثقة عابد است - قال



باشد در خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخاره در دوسه باعتبار تعیین وقت خاص یا حالت مخصوص خواهد بود و غیر کتب  
 کتبین من غیر الفریضه - پس باید که بگذارد در رکعت از غیر فریضه یعنی در رکعت نماز فرض چنانکه نماز باشد و یا جز آن در غیر  
 کفایت نمیکند و اگر سنت را بته باشد کفایت است و اگر در رکعت علیحدہ بہ نیت استخاره بگذارد بهتر و در حدیث دیگر  
 آمده که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در بعض روایات تخصیص نقل یا یا یا الکافرون قیل هو الله احد نیز آمده و آثار و سلف  
 نیز همین است - ثم لیقل - بیشتر باید که بخواند این دعا را - اللهم انی استخرک لعلک یخداوند من طلب خیر میکنم از تو با شتاب  
 علم تو - و استقدرک بقدرتک - و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو - و سالک من  
 فضلك العظیم - و سوال میکنم از تو چیزے از فضل تو که بزرگ است و بحد و نهایت آن نتوان رسید - فانک تقدر و لا اقدر -  
 پس بدینیکه تو قادرى و من قدرت ندارم - و تعلم و لا اعلم - و تو میدانى و من نمیدانم - و انت علام الغیوب - و تو داننده  
 غیبیانی - اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر - خداوند اگر میدانی تو که میدانی که این کار من که قصد آن دارم - خیر لى فی و  
 معاشی و عاقبه امری - بهتر است مرا در این و یا بآن من در زندگی و ازیت من در پایان کار من - اذ قال - شک  
 راوی است یعنی یا گفت آنحضرت بجای تمامه این الفاظ یا بجای فی معاشی و عاقبه امری - فی عاجل امری و آجله - درین  
 جهان و در آن جهان - فآقره لی و یسرہ لی - پس تقدیر کن آن را برای من و آسان گردان آن را برای من و توفیق ده  
 مرا بدان کار - فآقره لی بعم و ال و کسر آن هر دو روایت است مشتق از قدر - ثم بارک لی فیہ - بیشتر رکعت ده و افزونی ده  
 مراد از آن کار - و ان كنت - و در بعض نسخ - اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر شر لی - و اگر میدانی تو که این کار بد است مرا -  
 فی دینی و معاشی و عاقبه امری اذ قال فی عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه - پس بگردان آن را از من و بگردان  
 مرا از وی - و اقدر لی الخیر حیث کان - و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد - ثم ارضنی به - بیشتر ارضی گردان مرا  
 بهر چه واقع شود و ارضنی - بفتح هزه و سکون را از ارضا و بفتح را از تشدید صا و بے هزه نیز روایت است - قال و یسی  
 حاجته - گفت آنحضرت یا راوی و نام بر دو حاجت خود را نزد قول دے هذا الامر و بظا بر آنست که ان هذا الامر که در حدیث  
 و آتشده است عنوان حاجت است بطریق عموم و در عبادت مستحضر خصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر و این  
 الاقامه و نحو ذلک و است که ان هذا الامر گوید و بیان کند آنرا که حاجت خود و الله اعلم و بعد از آن

**الفصل الثانی** عن علی رضی الله عنه - قال حدیثی ابو بکر رضی الله عنه و صدق ابو بکر - روایت است از علی که  
 گفت حدیث کرد مرا ابو بکر در است گفت ابو بکر - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم یقول  
 ما من رجل ینذ ب ذنبا - می گفت نیست هیچ مردی که بکند گناہ را - ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یتغفر الله - بیشتر بغیر و پس  
 طهارت کند بیشتر نماز بگذارد و بیشتر آمرزش خود را بخواند آن گناہ را - الا عفر الله له - مگر آنکه بیاورد خداے تعالی مراد را و  
 این را صلوٰۃ الاستغفار گویند - ثم قرأ - بیشتر خواند آن حضرت این آیت را - والذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم



ذکر اللہ فاستغفر والذنوب ہم رواہ الترمذی وابن ماجہ الا ان ابن اجہ لم یذکر الآیہ۔ ترمذی وابن ماجہ ہر دو روایت  
 کردہ اند این حدیث را دیکھن ابن ماجہ ذکر کرد خواندن آن حضرت این آیت را وعن جندب بن جندب قال کان النبی صلی اللہ  
 علیہ وسلم اذا حزبه امر صلی۔ گفت جندب بود آن حضرت چون میرسید او را مصیبتی و سختی شد و تنگ می گشت بروی کاری  
 نماز میکرد و استقامت میبست بدان در کشاد کار و خلاصی از غم و هم از جهت امثال امر وی بجانہ و استغینوا بالصبر الصلوة  
 رواہ ابو داود۔ و گفته اند کہ چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف می گردد بروی عالم ربوبیت و چون منکشف شد  
 عالم ربوبیت و بینا بکلیت خود حقیقہ منور پس آسان گشت بر دل فخر آن دو جهان آن پس متوجش نمیکرد و دنیا بآفت  
 آن و شادمانی شود و بیافت آن چنان کہ گفته اند اگر هست غم نیست و اگر نیست غم نیست و بعضی گفته اند کہ چون فردو آید  
 بر بندہ مصیبتی و مکر و ہی میگردد بسوسے طاعت گو یا میگوید پروردگار تعالی انجوب گردان بر من عبادت خود را و مرا و مرا  
 پدہ یا مدد و شاد و دریا و در محنت انداز و میتوان گفت بنور طاعت و مناجات و حضور و شہود مولی تعالی نوری در باطن پیدا  
 میگردد و کہ ظلمت غم دہم را می زداید و رنگی را می برد و سبب را میکشاید چنانکہ آمدہ است کہ اذا دخل النور الفتح القلب عون  
بریدۃ قال حج رسول اللہ صبح کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فدعا بلالاً۔ پس خواند بلال را۔ فقال یا ہاشمی الی الحجۃ۔  
 پس گفت بلال را بچہ چیز کہ ام عمل پیشی کردی تو مرا بسوی بہشت و پیشتر از من برنتی در آن موطن۔ ما دخلت الحجۃ  
 قط الا سمعت خشخاشک اما سمع۔ نہ در آمد من بہشت را اگر آن کہ شنیدم آواز تو یا آواز غلین را بقرینہ حدیث سابق  
 و خشخشا آواز سلاح و مانند آن۔ قل۔ گفت بلال۔ یا رسول اللہ ما اونت قط الا صلیت رکعتین۔ اذان گفتیم  
 من ہرگز مگر آن کہ گزاردم و در رکعت بعد از اذان۔ و ما اصابتہ حدیث لظا الا توضأت عنہ۔ و نہ رسید مرا  
 بیوضوئی ہرگز مگر آن کہ وضو ساختم نزد آن۔ درایت ان حدیث رکعتین۔ و دانستم و اعتقاد کردم کہ مر خدا راست برین  
 دو رکعت کنایت است انا لہم و اوست مواظبت دے بران۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہما پس  
 آن حضرت لازم گیرانید و رکعت ایامین در رکعت سبقت کردی تو و یا منی تو این در جہ را۔ رواہ الترمذی۔ و عن عبد اللہ  
 ابن ابی اوفی۔ صحابی است از زاد پدر را در صحبت است حاضر شد حدیبیہ را و خیر را و با بعد آن را از مشاہد بعد از آن  
 بکوفہ آمد و ہما بخارفت از عالم دوسے آخر کہے است کہ مرد بکوفہ از صحابہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من  
 کانت لہ حاجۃ الی اللہ ادالی احد من بنی آدم۔ کسیکہ باشد در ادرا حاجتی بسوسے خدا یا بسوی یکی از آدمیان فلیتوضأ  
 پس باید کہ وضو کند بطہیسن وضو پس باید کہ نیک کند وضو را و خوب سازد آن را۔ ثم یصل رکعتین۔ پستتر باید کہ  
 بگزارد دو رکعت یا۔ ثم لیثین علی اللہ۔ پستتر باید کہ ثنا گوید بر خدا سے تعالی۔ ویصل علی النبی۔ و باید کہ درود  
 بفرستد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم یصل۔ پستتر بگوید۔ لا اکھ الا اللہ اکبیم الکریم سبحان اللہ رب العرش العظیم والحمد  
 للہ رب العالمین اسالک موجبات رحمتک و سوال سے کنم ترا علما را کہ موجب رحمت و سبب نزول آن شوند۔

وَعَزَّائِمُ مَغْفِرَتِكَ - دِسْوَالِ مے کم تر اخلاصاں تارا کہ حاصل کرو دو متا کہ شود بآن آمرزش تو دو عزم قصد بر فعل و عقد قلب  
بر آن - وَالْغِنَمَةُ مِنْ كُلِّ بَرٍّ دِسْوَالِ مے کم تر حاصل از ہر نیکی و غنیمت در اصل ماں کہ از حرب کفار حاصل  
شود - وَالسَّلَامَةُ مِنْ كُلِّ اَثَمٍ - دِسْوَالِ مے کم تر بے گزندے از ہر بزد - لَا تَتَوَعَّلُ ذُنُوبًا اَلَا غَفَرْتَهُ - مگر از برائے من بچ  
گناہی را مگر آن کہ بیا مرے آن را - وَلَا يَهْمُكَ اِلَّا فَرْجَتُهُ - و مگر از پیچ آندو ہی را مگر آن کہ بکشتائی و برداری آن  
را - وَلَا حَاجَتُهُ هِيَ لَكَ رَضَى اَلْاِغْنِيَتْهَا - و مگر از پیچ حاجتے را کہ آن حاجت تر تر امر رضی است مگر آن کہ  
بہر داری آن حاجت را و بد ہی آن را - يَا اَرْحَمَ الرَّحِمِينَ - ای مہربان ترین از مہربانان و این نماز را  
صلوات الحاحیہ خوانند - رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَقَالَ ابْنُ تَرْتَمِذٍ هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ - و گفته اند کہ در استناد  
وے سخن است و انذا علم

صلوة الشيخ عن ابن عباس - ان النبي صلى الله عليه وسلم قال للعباس بن عبد المطلب - روایت سنت از ابن عباس ک آن حضرت گفت مر عباس را - یا عباس یا عماه الا اعطيت الا انحك الا خبرك - ای عباس ای عم من آیا ندیم ترا یا اعطا کنیم ترا یا خبر ندیم ترا - الا انفل باب عشر خصال - آیا نگویم بنود و خصلت یعنی چیزیست که مکروه خصلت است یعنی ایام و زم ترا چیزیست که کفارت ده نوع از ذنوب گرد که اوله و آخره الی آخره بیان آن میکند پس مراد بشتر خصال برین وجه انواع ذنوب باشد که بعد و داند و بعضی گفته اند که مراد بشتر خصال تسبیحات است و آن در غیر قیام ده بار است - اذا اتممت فقلت فلك غفر الله لك ذنوبك - و قیتکه تو بگویی آن را بنیای مراد از خدا تر گناهان ترا اوله و آخره - گناهای را که پیش ازین کرده و گناهای که پس ازین خواهی کرد و باجه گناهان که پیش و پس یکدیگر کرده - قدیمه و حدیثیه - گناهان که نه در غلطه و عهده - و گناهان که بے نقصد و ناوید و نادانسته کرده و گناهان که بفسد کرده و صغیره و کبیره گناهان خود و گناهان - سره و علانیه - گناهان پوشیده و آشکارا - ان تصلي اربع ركعات - و آن ازین حدیث که بگزارنی چهار رکعت را - تقرأ فی کل رکعة فاتحة الكتاب و سورة - میخوانی در هر رکعت فاتحه و سوره از قرآن را هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین سیوطی در علی البیوم و اللیل گفته که بخواند در سه الهمکم النکاح و العسر و الکافرون و الاخلاص - فاذا فرغت من التلاوة - پس اول رکعت و انت قائم قلت - پس چون فارغ شوی از قرائت در رکعت اولی و حال آنکه تو ایستاده می گویی - سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله الحمد اکبر حسن عشره مرة - پانزده بار و در روایتی لاحول و لا قوة الا بالله زیاده آمده ثم ترک - بیشتر رکوع می کنی - فتقول لما دانت رکع عشر - پس سه گویی این کلمات مذکوره را و حال آنکه تو رکوع کنده ده بار بعد از تسبیح رکوع - ثم ترنح رأسک من الركوع فتقول لما عشر - بیشتر بر میداری سر خود را از رکوع پس می گویی این کلمات را ده بار بعد از سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد - ثم یتوسع ساجدا - بیشتر یا بیان می آتی بر آیه سجده فتقول لما دانت ساجد عشر - پس می گویی این کلمات را در سجده ده بار بعد از تسبیح سجود - ثم ترنح رأسک من السجود فتقول لما

عشتر - پستبر میداری سرخورد از سجده پس میگوئی آن را ده بار - ثم تسجد فتقولما عشر - پستبر میداری پس میگوئی آنرا ده بار - ثم ترفع رأسک فتقولما عشر - پستبر میداری سرخورد پس میگوئی آن را ده بار بعد از هر دو سجده - فذلک تسبوعون فی کل رکعة - پس مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود و در هر رکعت - تفعل ذلک فی اربع رکعات - میکنی آن را در چهار رکعت و در تشهد این نماز بعد از تحیات پیش از سلام زین دعا آمده است - اللهم انی اسألك توفیق اهل الهدی و اهل البیت و مناصحة اهل التوبة و عزم اهل الصبر و جد اهل الخشعة و طالب اهل الرغبة و تعب اهل الورع و عرفان اهل العلم حتی اتقاک اللهم انی اسألك مخافة تجبرنی عن مواصیک حتی اهل بطاعتک علما اتحت برضاک و حقی انما حکم بالتوبة خوفا منک و حتی اخلص لک النصیحة جوار منک و حتی توکل علیک فی الامور حسن ظن بک بجان خالق النور - ان یقطعت ان تعصیانی فی کل یوم مرة فاضل - اگر میتوانی که بگزارای این نماز را در هر روز یکبار پس بکن آنرا - فان لم تفعل ففی کل جمعة مرة - پس اگر نکنی تو هر روز پس بکن در هر هفته یکبار - فان لم تفعل ففی کل شهر مرة - پس اگر نکنی تو در هر جمعه پس بکن در هر ماه یکبار - فان لم تفعل ففی کل سنة مرة - پس اگر نکنی تو در هر سال یکبار - فان لم تفعل ففی عمرک مرة - پس اگر نکنی تو در هر سال پس بکن و در هر دو یکبار رواه ابو داود و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر و روی الترمذی عن ابی رافع نحوه - بدانکه مشهور و معمول در صلوة تسبیح همین طریق است که مذکور شد و در روایت ترمذی از عبداللہ ابن المبارک یا زوده بار بعد از ثانی پیش از توفد و تسبیح ده بار بعد از قرأت تا آخر ارکان و بعد از سجده تسبیح نیست و مخیر نیست که یک سلام بگزارد و یا بدو سلام و موافق مذہب امام عظم یک سلام است بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در رد ابی نہایت در هر سال داشته و در تمام عمر یکبار ذکر کرده و مؤلف از حدیث ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حسن حصین بر مرز ابی داود و ابن ماجه و مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعضی محدثان را در بخیریت سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از مستحیلان است آن را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است و بسیاری از علمای محدثین آن را صحیح نموده اند و از زمان سلفه از تابعین و من بعد ہم الی یومنا ہذا معمول و مشہور شده و مشایخ طریقت بدان وصیت کرده اند مشیخ ابن حجر و نقوی و اشہات آن مبالغہ نموده و جمله از ان در شرح مذکور است اینجا بن مقدار کافی است و الله الموفق - و عن ابی ہریرة قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة من علمه ما تہ فرمود نخستین علمی که حساب کرده می شود بدان بنده روز قیامت از اعمال و نماز او است - فان صلحت فقد افرح و انجح پس اگر نیک بود نماز وی پس تحقیق رنگاروی سپید شد بنده و برآمد حاجت وی - و ان فسد فقد غاب و خسر - و اگر تباہ باشد نماز وی پس تحقیق نا امید و زیان زده شد آن بنده - فان انتقص من فریقتہ شیء - پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزی از سنن و اذاب - قال الرب تبارک و تعالی انقر و اهل لبیدی من طلوع - میگوید پروردگار تعالی نظر کنیدی آیا هست مرنبده مرا از نماز نفل بیکل بهما انتقص من الفرقة - پس تکمیل و تمیم کرده می شود بآن چیزی که کم شده است

از فرض - ثم لیکن سایر علماء کذاک - بیشتر بپایند باقی علمای آن بنده از رکوة وصیام و جز آن برین وجه که اگر چیزی  
از کمالات فرائض کم شده تمام کرده می شود بنواضل - و فی روایت - و در روایتی همچنین آمده که - ثم الزکوة مثل ذلک بیشتر  
زکوة مانند نماز است و تکمیل بنواضل - ثم توخذ الاعمال علی حسب ذلک - بیشتر گرفته میشوند تمامه علماء بر اندازده آن و درین  
روایت فکر زکوة بعد از صلاوة صریح آمده بعد از وی ذکر باقی اعمال علی العموم کرده - رواه ابو داود - روایت کرد این حدیث  
را از ابو هریره ابو داود - و رواه احمد بن رطل - و روایت کرد آن را امام احمد از مروی غیر معین از اصحاب و خصوص از ابی  
هریره نکرده - و عن ابی امامه قال قال رسول الله علیه وسلم ما اذن الله بعد فی شیء افضل من رکعتین یصلیهما - گوش  
نمی بند خدا تعالی و اقبال نمیکند بر حجت و رافت مر بنده را در عمل فاضل تر از دو رکعت که میگردد آنها را یعنی نماز فاضله را  
همه علماء است و لطف و عنایت و رحمت و تعالی به بنده در وی بیشتر از علمای دیگر است و ذکر اشاع و گوش نهادن صفا  
بجهت آن است که حمد و در نماز و فاضله ترین ارکان و اذکار و بی قرآن است اگر چه اعمال و اذکار دیگر هم دارد - و ان الله  
لیذر علی راس العباد امان فی صلاتهم - و بدینیکه نمی میرد حجت شاکر کرده میشود بر بنده ما دام که بنده در نماز خود است و بعضی از  
بیهوشی و بهال مملو خوانده اند از دو بخوبی بخشن آب و شیر و مانند آن اگر چه معنی دارد اما چون مخصوص با بیعت است یعنی چیزهای که  
سیلان میکنند مثل شایب مذکوره از مناسبت مقام و در است و گفته اند که آن تضعیف است و هیچ نبال محجه است - و ما تقرب  
العبد الی الله مثل ما خرج منه یعنی القرآن - و نزدیکی بخت بنده بسوی خدایانند چیزیکه بیرون آمده از دس بجانه که قرآن است  
و بیرون آمدن قرآن ابرق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ و تواند که مراد بیرون آمدن از بنده باشد که بزرگان وی میروند  
لقرأت و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارت است بوجوه فضیلت نماز از اعمال دیگر - رواه احمد و الترمذی

### باب صلوٰۃ السفر

بدانکه خاتم نیست مریچیکه از انکه و علماء است را در جز از قصر مسافر و لیکن نزد ما قصر واجب است و فرض وقت  
بر مسافر و در رکعت است و قصر غریب است اگر چه اطلاق خصت بر آن نمیکند مجازا اگر مسافر چهار رکعت بگذارد و در وقت  
نیت مگر آنکه در قعد اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعد اخیره است اگر چه آخرم گردد و تبرک سلام و ندب مالک  
چنانکه مفهوم میگردد از رساله ابن ابی زید که در ندب ایشان است موافق ندب است و از بعضی شروح مفهوم میشود که ندب بی وفی  
ندب شافعی و احمد است که قصر خصت نیست و صلی بخیر است میان قصر و تمام و اصل فرض اربع است و هرگز مردی نشده که آن قصر است  
صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گزارده باشد و نه خلفای اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از گذشتن چند سال از دو رکعت  
وی در منا چهار رکعت گزارد آن را تا و بیات و محال است و سخن درین باب دلائل طریقین طویل است و شرح آن را ذکر کردیم  
الفصل الاول - عن النسائی ان رسول الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم  
که آن حضرت گزارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت - و صلی العصر بزمی الخلیفه رکعتین - و گزارد نماز عصر در مدینه بزمی الخلیفه رکعت

وود و اخیلفه بضم حاء ممله فتح لام و سکون تخانیه و فاموضعی ست برنج و شش میل از مدینه داین در وقت قصد آنحضرت  
ست صلی الله علیه و سلم کج پس نماز ظهر بدین گزارد و برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شد و  
نماز عصر و رکعت گزارد و اصرام بست و بکلمه متوجه گشت - متفق علیه - و عن چهار نفره نجای ممله و ثانی مثلث بن و ب  
لفتح و او در سکون با الحزاعی بضم خای حجه و زبای بسا در عبد الله بن عمر از یک مادر مرد اصحبت ست روایت می کند  
از آنحضرت از حفصه ام المؤمنین - قال صلی بن رسول الله صلی الله علیه و سلم و نحن اکثر ما کنا قضا و آمنه بمناکعتین گفت  
گزارد و با ما آنحضرت و حال آنکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز با بن جماعت نبودیم و این نزدیکیم از فتنه و نسا و  
کافران بمنا و رکعت امنه بفتحات جمع امن بر وزن طلب جمع طالب نیز روایت است و این در حجه الوداع بود و جماعت صحابه  
و این از حد و جدا جدا خارج بود و این را برای این گفت که شریعت قصر موقوف بر خوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر آن  
دلائل دارد و بران نیست چنانکه در حدیث آمده بصریح و اقصیه است - متفق علیه - و عن لیلی بفتح ثناء و سکون عین بن  
امیه بضم همزه فتح میم و تشدید تخانیه صحابی ست اسلام آورد و در وقت و حاضر شده چنین را و طائف و بتوک و عامل عمر  
بن الخطاب بود بر بخران کشته شده شش بن همراه امیر المؤمنین علی - قال قلت لعمر بن الخطاب اما قال الله تعالی ان تقصروا  
من الصلوة - روایت ست از یحیی بن امیه گفت گفتیم عمر بن خطاب را که نیست جز این نیست که گفته است خدا تعالی گناه است  
نیست بشما و قصر کردن شما نماز را - ان ختمتم ان یقینکم الذین کفروا - قصر کنید اگر یقین پیدا شما که در فتنه و فساد می اندازد شما را  
آن کسانی که کافرانند - فقد امن الناس - پس تحقیق این اند مردم درین سفر که ما بکم پس چگونه قصر کنیم - قال عرضی الله عنه عجبت  
مما عجبت منه - گفت عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت از آنچه عجب کردم می تو - فسللت رسول الله پس پرسیدم پیغمبر  
خدا را صلی الله علیه و سلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنم - فقال صدقه تصدق الله بها علیکم - این قصر کردن حدقه و احسانی  
ست که تصدق کرده است خدا تعالی بآن بر شما - فاقبلوا صدقته - پس پذیرید شما صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار  
تعالی تخفیف و آسانی کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی ست که مناسب بمقام عبودیت  
نیست و این حدیث دلیل خفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی بجهان و تعالی روزه را در سفر استقفا نموده و با نطق  
تخفیف فرموده است آنجا چرا صوم را جائز می دارید و غریبت می شمارید و انظار را محض رخصت می انگارید و چنانکه  
آنجا چهار رکعت گزاردن جرأت و سخت گرفتن ست بخود و آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز  
مسافر در روزه و می جوایش آنکه چنانکه در انظار آسانی ست در روزه داشتن در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی  
و در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشواری افتد و اما در نماز آسانی در جانب قصر تعیین است  
فانهم و اما یقینیه در آیت بقول وی سبحانه ان ختمتم ان یقینکم الذین کفروا باعتبار عادت و غلبه است که غالب بر حال  
مسافران خوف است خصوصا در آن مان که کافران و رعد و ایند و اهلک مسلمانان بوده اند - رواه سلم - و عن النس قال خیر

مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة الى مكة - گفت انس بیرون آمدیم بابا آنحضرت از مدینه بکه داین در حجت  
 الوداع بود - فكان یصلی کعینین کعینین - پس بود آنحضرت که میگردید و دو رکعت و دو رکعت بجهت مسافرت - حتی رجعا الى مكة  
 تا آنکه باز گشتیم بمدینه - قبل له اتمم بکته شینا - گفته شد مرا انس را آیا اقامت کردید شما بکه چیزی یعنی مدتی - قال قلنا بها  
 عشر - گفت انس اقامت کردیم بکه ده روز زیرا که رسیدن بکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و در گشتن بمدینه در صبح چهارم پس  
 معلوم شد که باقامت ده روز مقیم میشوند و نماز چهارگانی نمیکارند - متفق علیه - وعن ابن عباس قال سأل النبي صلى  
 الله عليه وسلم سفر اقامت تسعة عشر يوما یصلی کعینین کعینین - گفت ابن عباس سفر کرد آن حضرت سفری پس اقامت کرد  
 نوزده روز میگزارد نماز دو رکعت و دو رکعت - قال ابن عباس نحن نصلی فی اینینا و بین مکة تسعة عشر کعینین کعینین - گفت ابن  
 عباس پس ما میگزاریم در مانند منزلی که میان ما و میان مکة است نوزده روز و دو رکعت و دو رکعت یعنی چون اقامت می کردیم  
 در منزلی که میان مکة و مدینه نوزده روز میگزارد و یکم دو رکعت و این در غزوه فتح بود و ما را دانست که چون سفری میکردیم در از  
 چنانکه میان ما و مکة است و ما را وقوع سفر در مکة و مدینه نیست - فاذا اتمنا اکثر من ذلك صلینا ازبعا - پس چون  
 اقامت میکردیم بیشتر از آن میگزارد و یکم چهار رکعت - رواه البخاری - بدانکه نه هب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند  
 پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال بایست قصر کند و این تقدیر مروی است  
 از ابن عباس ابن عمر و طحاوی آن را روایت کرده و امام محمد و کتاب الاثر آورده و از ابن عمر آمده است که در  
 آذربایجان شش ماه ایستاده که امروز و فردا بید مسافران میگزارد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبد الملک بن مروان  
 در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میکرد و نه هب شافعی آنست که اگر بی نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و  
 چهار رکعت میگزارد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امروز و فردا یا ده روز یا بیشتر تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر باری  
 را از عثمان رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر پانزده را بقیاس بدت طهر که بر پانزده است و نیز اقامت  
 آنحضرت در مکة ده روز با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت بی نیت بود زیرا که ایشان بر  
 حج آمده بودند و آن تا تاریخ پانزدهم میکنند و اعتبار نوزده روز منافی است با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن  
 عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر پانزده روز است گفته اند شاید که روز زول و حیل را راوی دخل و شش و تسعة عشر  
 گفته باشند و این بعد است و الله اعلم و در بعض روایات ثمانية عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است  
 و وجه تطبیق در شرح مذکور است و الله اعلم - وعن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از اجله تابعین و شش و  
 جمع علیه و کثیر الحدیث است - قال صحبت ابن عمر فی طریق مکة فصلی لنا الظل کعینین - گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه  
 مکة پس بگذارد بر اے ما ابن عمر نماز نظر از دو رکعت - ثم جاز رحله و جلس - پیوسته آمد ابن عمر خست و جای باش خود را در  
 فراخی تا ساقی ما - پس دیدم مردم را ایستاده - فقال ما یصلح هؤلاء - پس گفت ابن عمر چه میکنند ایشان - قلت لی چون گفت



نمازهای نفل میگزارد این احتمال سنن رواتب و جزآن هر دو دارد - قال لکن من سجا - گفت ابن عمر اگر می بودم من که نماز نفل تنگیدم - اتممت صلاتی - تمام میگزاردم نماز فرض را یعنی اگر نفل گذاردن نوافل میبود اتمام فرقیدهم و ادلی میبود پس بگو که فرائض قصر کرده شد ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض ادلی است از نفل صحبت رسول الله صحبت و اشیاء پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم مکان لازم بدینی السفر علی کسبتین - پس بود آنحضرت که زیادت نیکو و در سفر بود و کسبت یعنی نیکو از نوافل را - و ابابکر و عمر و عثمان که لکث - صحبت و اشیاء ابابکر و عمر و عثمان را همچنین یعنی زیاده نیکو و در سفر بود و کسبت متفق علیه بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار وضع ابن عمر نوافل را و در سفر و عدم منع و انکار نیز از وی منقول است چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید که وی رضی الله عنه پس خود را می دید که نفل میگزارد و انکار نمیکرد و جمهور صحابه و من بعد هم رضی الله عنهم بر جواز آن و بعض گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب است و آنرا که تجویز کرده اند نیاس کرده اند آنها را بر نوافل مطلقه و بعض فرق کرده اند در حالت سیر و نزول و بعض فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز و بعد از نماز باینکه آنچه پیش از نماز است منقول است از وی پس گمان برده نمیشود که آن از فرائض است پس گویند که خارج است از حکم رواتب بخلاف آنچه از نماز است متصل است بوسی صورته و معنی تحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گذارده و نماز چاشت را در فتح مکه گذارده و قطعی گفته که شاید آنحضرت میگزارد و رواتب را در جاهای رخت و جای باش خود و ابن عمر آن را نمیدید و شاید که در بعض احوال ترک هم میکرد از برای تعلیم جواز و الله اعلم پس گویند از بقول ابن عمر لازم بدینی السفر عدم زیادت و غالب احوال است و مروی از حنفیه در سنن سه قول است اتمام و قصر و ترک و مختار قول اول است - و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین صلوٰۃ الظهر والعصر اذا کان علی ظهره و یجمع بین المغرب والعشاء - گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر و تنگید میبود و بر پشت میخفتی در سفر یا در احوال سیر است در حالت نزول و جمع میکرد میان نماز مغرب و عشاء این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دو است جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشاء را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت عصر و نماز مغرب را در وقت عشاء بگذارد و چنانکه در احادیث آئینده بیاید - و الله اعلم

و عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به - بود آنحضرت که میگزارد و در سفر بر شتر خود بهر سو که رومی می آورد و شتر دیکر رومی می آورد و به قبله وقت تحریم چنانکه در حدیث الش آمده - بومی ایما - اشارت میکند آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع و سجود و اشارت سجود پست تر از رکوع میگوید - صلوٰۃ اللیل میگزارد و نماز شب را - الا الفرائض میگزارد و همه نمازها را اگر نمازهای فرض را - میبوی تر علی راحلته - و میگزارد و و نیز بر راحله خود متفق علی در نسیب و وحکم مذکور شد یکی آنکه جواز صلاوة بر دواب مخصوص نوافل است و مراد بدان شامل رواتب و تنجید است و در نسیب مخصوص بیکر صلوٰۃ اللیل واقع شده و در احادیث دیگر عام آمده و در ترجمه اشارتی تمهید کرده شد و مروی از امام ابو حنیفه آن است که مستحب است نزول برای سنت فجر و در وایتی واجب و لهذا جایز نیست گذاردن آن نشسته

میپذیرد تا اگر در آن فرصت بر دایه درست نیست مگر بعد از چنانکه در بادیه باشد که غالب در رمی خوف هلاک بر نفس یا مال از  
 وزو یا درنده یا در افتادن از قافله یا گم کردن راه یا دایه گشش باشد که میسر نگردد و بروی سواری بعد از فرو آمدن مصلی  
 پس وضعیف باشد که سوار نتواند شد و کسی را نیابد که بر دار و سواری دهد یا گلی ولای چنان باشد که نماز بر آن ممکن نباشد و  
 بعد از مظهر نیز جائز است و ضرورت مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شرح الهدایة و آورده است امام محمد و موطای خود آثار  
 کثیره از صحابه و تابعین که ایشان نزول میکردند برای و ترو مروی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز چنین است و شنبی گفته  
 که نماز جنازه و منذور و سجده تلاوت که بر زمین خوانده نیز جائز نیست حکم دیگر آنکه جو از صلوة بر دایه بشرط سفر است و جمهور  
 ائمہ برین اند و در وقتی از ابی حنیفه و ابی یوسف نیز چنین است صحیح از مذہب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر  
 مسافر باشد یا نه و مسافر اگر داخل مصر باشد جائز نیست مراد آنکه بر دایه نزول ابی حنیفه و نزد محمد جائز است اما مکرده و ابی یوسف  
 گفته لا باس به بعد از آن اختلاف کرده اند و بعد مسافت خارج مصر جائز باشد بعضی گفته اند و فرخ بعضی سنخ و نزد بعضی یکسبیل  
 پس است صحیح آن است که جائز است بعد از مسافت بیوت مصر چنانچه در جو از تصدیر

**الفصل الثانی عن عائشة قالت کل ذلک بفضل رسول الله - همه آن را کرده است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم قصر الصلوة دایم - قصر کرده است نماز او تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم  
 قصر و هم تمام صاحب سفر السعاده گفته است که این حدیث صحیح نرسیده است و از آن حضرت تمام بوجود نیامده است  
 و در ترمذی صحیح این حدیث را دو کار کرده است و حدیثی دیگر آورده است از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده و الله اعلم  
 رواه فی شرح السنه - وعن عمران بن حصین قال غزوت مع النبی - گفت غزا کردم با پیغمبر - صلی الله علیه و سلم  
 و شهدت معه الفتح - و حاضر شدم با آن حضرت فتح مکہ را - فاقام بکبة ثمانی عشرة لیلة - پس اقامت کرد در بکبة هفت شب  
 الاصلی الاکتین - نمیگزارد و مگر دو رکعت - یقول یا اهل البیت صلوا اربعاً - می گفت ای اهل مکہ بگزارید چهار رکعت - فأتانا  
 سنه - زیرا که ما سافریم و الاثت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت کند و دو رکعت کند و متابعت  
 ممکن بود اما مسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند و چهار رکعت بگزارد و سفری سین و سکون فاجمع مسافر مثل رکب و  
 رکب اصل سافرت و مسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر با یکدیگر می باشد - رواه ابو داود - و  
 ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه و سلم الظهر فی السفر کثین و بعد یار کثین - گفت ابن عمر که گزاردم با آن حضرت نماز  
 پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت - و فی رواة قال صلیت مع النبی - گفت نماز گزاردم با پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم فی السفر و السفر - و در سفر فصلیت معه فی السفر الظهر اربعاً و بعد یار کثین - پس گزاردم بادی و در سفر  
 ظهر اربعاً رکعت و پس وی دو رکعت - و صلیت معه فی السفر الظهر کثین و بعد یار کثین - و گزاردم بادی و در سفر ظهر را دو  
 رکعت و پس وی دو رکعت - و العصر کثین و لم یصل بعد هاتین - و گزاردم در سفر عصر را دو رکعت و گزاردم آنحضرت پس وی**

چیزی بیان عصر نمی کرد و گفت: و المغرب فی الحضر و السفر سوا ثلث رکعات - و گزار دوم نماز مغرب را در حضر و سفر برابر سه رکعت -  
و لا یقیص فی حضر و لا سفر - و کم نمی شود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر و لا یقیص یعنی مختص نیست و ضم قاف تصحیح کرده اند و بدین پس  
معلوم شد که قصر مخصوص رباعی است - و ہی و ترا النمار - و نماز مغرب و تر و ترست چنانکه نماز و تر و تر شب است پس در  
ثابت است در شب و روز یکم ان الصد و ترجب الوتر - و بعد از دو رکعتین - و گزار و بعد از مغرب دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرده  
و بر مقالیسه گذشت - رواه الترمذی - و ازین حدیث ابن عمر معلوم می شود که گزاردن سنن و استب و سفر آمده است و از  
حدیث حفص بن حاصم از ابن عمر که گذشت خلافت این معلوم شد ظاهر احوال آن بود که بنیگزار دو گاهی سه گزار دو  
ابن عمر از آن مردم جدی و اجتهادی در گزاردن و بدین انکار کرده و شرح سفر السعادت کلام سیرت ازین واقع شده است و الله اعلم  
و عن معاوی بن جبل قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک اذا غابت الشمس قبل ان یرحل حج بین الظهر و العصر  
بود آنحضرت در غزوة تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب و یکشت پیش از کوچ کردن حج میکرد و ظهر  
عصر و عصر او وقت ظهر میکرد و این حج تقدیم است - و ان یرحل قبل ان تغرب الشمس - و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب  
و بر پشت روی - اخر الظهر حتی ینزل العصر - تا خیر میکرد و ظهر را تا آنکه فرو می آمد برای عصر و هر دو وقت عصر میکرد و این حج  
تا خیر است - و فی المغرب مثل فلوک - و میکرد و در مغرب مانند آن یعنی - اذا غابت الشمس قبل ان یرحل حج بین المغرب و العشاء  
چون ناپدید می شد و غروب میکرد و آفتاب پیش از آنکه کوچ کند حج میکرد و میان مغرب و عشاء و عشاء را با مغرب میکرد و - و ان  
یرحل قبل ان تغرب الشمس اخر المغرب حتی ینزل العشاء ثم یحج بنیها - و اگر کوچ میکرد پیش از غایب شدن آفتاب تا خیر میکرد و در مغرب  
تا آنکه فرو می آمد برای عشاء پس حج میکرد و میان مغرب و عشاء آنکه وارد شده است احادیث صحیح و رجح بین الصلواتین در سفر بعض  
احادیث مطلق و بعض مقید بحالت سیر و بعض بحالت جدد و سیر و بعض بتجلیل سیر و از اینجا اختلاف کرده اند علما پس بعض قائل شده  
اند بجمع علی الاطلاق امام شافعی از ایشان است و بعض تخصیص کرده اند بحالت سیر نه زول و بعض مخصوص گردانیده اند بصورت عبد  
و سیر و میل و در آن و در فتح الباری گفته که مشهور از مذاهب مالک این است و صاحب سفر السعاده گفته که جمع در سفر عادت و نمی  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه چون میل میکرد و در سیر جمع میکرد و اما جمع در حالت زول و تر از اصل امر می نیست و تخصیص کرده  
اند بعض بحالت جدد و از مذاهب و نیز و بعض جائز است جمع تا خیر نه تقدیم و این مروی است از امام احمد و نیز زود می مقید  
است بحالت سیر و مشهور از مذاهب و سه جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنیفه جائز نیست مطلقا و میگویم مادر اثبات  
مذهب سی رضی الله عنه و بعدا توفیق که تعیین اوقات صلوٰۃ قطعی است و ثابت است بتواتر که شک و شبهه را بدان را نیست  
تا که شمرده اند تاخیر صلوٰۃ را از وقت از جمله کبار و امام محمد و ربوطای خود گفته است که تحقیق رسیده است بلکه عمر بن الخطاب  
بجانب حکام خود در آفاق می نوشت و نمی میکرد و ایشان را از حج بین الصلواتین و در وقت واحد و خبر میکرد و ایشان را که حج  
بین الصلواتین در وقت واحد کسیر است از کبار و چون تعیین اوقات صلوٰۃ قطعی و متواتر باشد معارض نکرده و بدان خبر

احادیث و اخبار و قصور و سفر که هر دو ثابت اند بنص قرآن و روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت  
نزدیم پیغمبر صلی الله علیه و سلم که گزاردده باشد نمازی را در غیر وقت خود مگر مغرب و عشاء را که صحیح کرد و بجز غلغله و تحقیق آمده است جمع  
میان ظهر و عصر و عرفات و آن از جهت مناسک صحیح بود نه بسبب سفرد جمع آنحضرت صلی الله علیه و سلم دائمی نبود بلکه آنچه روایت کرده  
اند از آن دو آتشده است تصحیح بدان در احادیث نیست جز در غزوه تبوک و ثابت نشد در آن غزوه نیز دوام تحقیق آنست که کل  
کان بر دوام و استمرار و ولایت ندارد چنانکه پوشیده نیست بر متدبر و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابن عمر آورده که  
گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز میان مغرب و عشاء هیچ سفری مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنهما جمع  
نکرد و یک شب هنگامیکه شنید خبر فوت زوجه خود صفیه بنت ابی عبید را پس بیرون آمد بسوی وی و جمع کرد و در روایتی جمع  
نکرد و یکبار یا دو بار از حدیث ترمذی آورده که پسریده شد سالم بن عبد الله بن عمر کباب جمع میکرد و عبد الله در یک شب دو نماز را در سفر  
گفت نمیکرد مگر غلغله و احادیث و جمع تقدیم قل قلیل است در صحاح و مختلف آمده روایات بخاری در آن و لهذا گفته اند بسیاری  
از امام بعد از جمع جواز جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر جمع تاخیر و بعضی احوال تا دلیل آن نزد ما آنست که مراد جمع بین الصلواتین آنست  
که تاخیر کرده شود صلوٰۃ اولی و او کرده شود در آخر وقتش تاخیر کرده شود صلوٰۃ ثانی و او کرده شود در اول وقت و تسمیه کرده اند بعضی  
این را جمع صوری این جمع و صورت و در ظاهر است نه در معنی حقیقت اطلاق جمع بر مثل اینصورت که محل کرده اند بر آن حقیقه  
جمع را و سفر آمده است در باب استحاضه و در حدیث حمزه بنت جحش چنانکه گذشت و لفظ حدیث اگر چه در بعضی روایات  
آنچنین آمده که جمع کرد و اگر در مظهر عصر را در وقت عصر بر تقدیر صحیح این روایت محمول است بهین معنی از جهت دلایل که ذکر کرده  
شده و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضی الله عنه میکرد و بعد از غروب  
شمس تا قریب غیبت شفق پس فرود می آمد و میگزارد و مغرب را بعد از آن طعام طلبید و بخورد و پس میگزارد و عشاء را کوچ میکرد و  
میگفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد و موطائی خود گفته که پسریده است ما از ابن عمر که می گزارد و مغرب را در  
آخر وقتش تا قبل غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفته است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داود  
از نافع و عبد الله بن و افاده آورده که گفت موزن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن و بر و تا نزدیک شد غروب شفق  
پس فرود آمد و گزارد و مغرب را پس منتظر نشست تا غاب شد شفق پس گزارد و عشاء را و گفت آنچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه  
و سلم هنگامیکه در شبانی می آورد وی را کاری چنانچه من کردم و در روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات  
سنت که ناظر است بسوی جمع بطریق که امام ابو حنیفه اعتبار کرده و ظاهر آنست که روایات و در عدم جمع و در وقت واحد و جمع یعنی  
تاخیر تا آخر وقت همه وارد شده و اختیار کرده امام عدم جمع را یا جمع یعنی اخیر را احتیاطاً بجهت محافظت بر وقت نه بجهت رد  
و انکار روایات احادیث جمع شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که نزد شافعی نیز ترکیب جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه  
است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر این بیان جواز بود و نیست که میسر شد ما از کلام دین مقام بتوفیق ملک علام دنیا و آخرت

یکی از شایعین را که حکم کرده باشند این قدری شیخ ابن الهمام و الله اعلم این کلام در جرح بین اهلوتین بود و مسافر را اجمع مقیم  
 را پس نزدی گفته که بعضی از تابعین صحیح بین اهلوتین مرخص را رفته اند و احمد و حق بدان قائل شده و بعضی صحیح از جهت مطنیز  
 رفته و باین قائل شده شافعی و احمد و حق و قائل نشده شافعی صحیح بجهت مرض ابن عباس گفت کسیکه جمع کند بین اهلوتین  
 بیغیر تحقیق در آید بانی از ابواب کبار اهل برین است و اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر یا بعرفه این عبارت  
 ترمذی است و نزد ما جائز نیست جمع هیچ وجه اگر چیزی از ان ثابت صحیح شود نادیش همان است که گفته شده و الله اعلم و حق  
 انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر و اراد ان یطیّع - بود آنحضرت چون مسافرت میکرد و میخواهست که نماز نفل بگذارد  
 استقبال القبلة یا قنیه فکبر روی می آورد و قبله را برشته مژده خود پس تکبیر میگفت - ثم صلی حیث وجهه کایه - پشتر نماز میکرد و بر سر که  
 مشوجه میکرد ایند او را مرکوب دی و رکاب بکسر را شتر - رواه ابو داود - و عن جابر قال لثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 فی حاجته - گفت جابر شتر او را آنحضرت در کاری نجحت و بهو صلی علی ارحامه نحو المشرق - پس آمد من و حالانکه آنحضرت  
 میگذارد نماز بر اطله خود بجانب مشرق - و یجعل السجود خفض من الرکع - و یگوید این سجده را پشت ترا از رکع - رواه ابو داود -  
**فصل الثالث -** عن ابن عمر قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنار کنتین - گفت ابن عمر گزار د آن حضرت  
 بمناد و رکعت را - و ابوبکر بعد و عمر بعد ابی بکر - و گزارد ابوبکر بعد از آن حضرت و گزارد عمر بعد از ابی بکر و رکعت یعنی در  
 و قتی که آن حضرت و ابوبکر و عمر کج آمدند و بمنار رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافران گزاردند - و عثمان بعد رامن خلافت  
 و گزارد عثمان نیز در او اهل خلافت خود تا شش یا هشت سال بمناد و رکعت - ثم ان عثمان صلی بعد اربعا - پشتر بدستی عثمان  
 بگزارد بعد از ان بمناد چهار رکعت - عثمان ابن عمر او صلی مع الامام صلی اربعا - پس بود این عمر چون میگذارد با امام یعنی با عثمان رضی  
 الله عنه میگذارد چهار رکعت - و او صلی و حده صلی کنتین - چون میگذارد و تنها یعنی نه همراه عثمان میگذارد و دو رکعت - متفق علیه و در  
 سبب گزاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت وجه بسیار گفته اند در کج آن را ذکر کرده ایم و اقرب وجه آن است که در  
 موسم حج مردم بسیار از اعراب اهل بدو و غیر هم که عالم بتفصیل احکام نبودند جمع میشدند پس باینها میبود که فرض صلاوة چهار است  
 و اگر دو میگذارد و شاید که همین دو رکعت شریعت خیال میکردند و نمی دانستند که آن بسبب سفر است و بعضی گفته اند که شاید عجب  
 عثمان آن بود که اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر بنجد بحال خوف است چنانکه ظاهر آنست یا آنکه عثمان آن خوفی  
 عایشه شد که قصر و تمام هر دو جائز است و قصر نعمت است و آنحضرت اختیار نعمت میکرد برای تنبیه امت - و عن  
 عائشة رضی الله عنها قالت فرضت الصلوة کنتین - گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان نبوت و دو رکعت در  
 سفر و حضرت ثم جابر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرضت اربعا - پشتر بجهت آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت - و ثبات  
 صلاوة السفر علی الفرقة الاصلی - و گذشته شد نماز سفر بر فرقه اولی که دو رکعت است و زیادت کرده شد در سفر و در وقت  
 مسلم آمده که وزید فی الحضر زیادت کرده شد دو رکعت دیگر در نماز حضرت و ازین حدیث معلوم میگردد که دو رکعت در سفر نعمت نیست

بعد از شصت چهار رکعت بلکه اصل مشروع در رکعت است پس حریمت باشد نه نخصت و این مؤید نهیست حتی است - قال الزهری  
تکملت لعمرو - گفت زهری گفتم مروده را - ما بال عائشه تم - حیث حال عائشه که تمام میکرد و چهار رکعت میکرد و در سفر فقال  
ما دولت کما تاول عثمان - گفت تادیل کرد عائشه چنانکه تادیل کرد عثمان در گردن و در تادیل عثمان بوجه متدوده  
است و صحیح و تادیل عائشه و عثمان آنست که ایشان قصه را تمام راه و دو بار داشتند چنانکه گفته شد متفق علیه و عن ابن  
عباس قال فرض من لای صلوة علی لسان نیکم علی الله علیه وسلم فی الحضر اربعاً - گفت ابن عباس فرض کرد خدا استیخالی نماز را بر زبان  
بنی شریک و حضرت چهار رکعت - و فی السفر کحین - و فرض گردانید در سفر دو رکعت - و فی الخوف رکعة - و در حالت خوف یک رکعت اخذ کرد  
اند نظایر این طائفة از سلفه حمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه چون با امام یک رکعت گزارده میشود همان را اعتبار کرد و فرمود فرض  
روی یک رکعت است و ثمره خلافت در اینجا ظاهر خواهد شد که اگر از یکی صلوة خوف فوت شد یک رکعت نقصان کند یا در ظاهر قول جمهورست زیرا که  
فرض اگر یک رکعت است چار رکعت دیگر میگرداند و دلیل این در باب صلوة خوف بیاید - رزاه سلم و عنه و عن ابن عمر روایت است  
از ابن عباس از ابن عمر قال - گفتند سن رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة السفر کحین - سنت کرد و شصت بیتها و آنحضرت نماز  
سفر را دو رکعت - و بها تمام غیر قصر - و آن دو رکعت تمام است بی قصر یعنی در ثواب یاراد آنست که مشروع در سفر همین دو رکعت  
است نه آنکه چهار بود و دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناظر است بدان اگر چه در قرآن لفظ قصر نظر هر دو از طلاق  
یافتند - و الاثر فی السفر سنت - و وتر در سفر سنت است یعنی طریقه مسلک در وین است ترک کرده نشود و در سفر چنانکه ترک کرده میشود  
نوافل الا وتر اگر واجب است سنت نیست و اگر سنت است در سفر حضرت سنت است تخصیص سفر نیست - رزاه ابن ماجه - و عن  
مالک بن یحیی ان ابن عباس کان یقیم الصلوة فی مثل ما یکون بین مکة والطائف - روایت کرد مالک که رسیده است از مالک بن یحیی  
عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتی که میان مکة و طائف است مراد طریق قریبی است که میر می کنند و روی ابل اما طریق دوس  
نزدان که راه کوه است قریب است - و فی مثل ما بین مکة و عسفان - و قصر میکرد و در مانند مسافتی که میان مکة و عسفان است و عسفان  
بعیم عین سکون بین مکة و عسفان است و در راه مکة مدینه قریب مکة - و فی مثل ما بین مکة و جده بعیم حیم و مشهور میان عوام که قصر شده  
است - قال لک ذلک رجبیه بر شصتین گفته است مالک آن مسافت چهار بر پیدست که شانزده فرسخ باشند و فرسخ سه میل و میل تا  
آنجا که نظر کار کند بعض گفته اند تا آنجا که در زمین هم از نظر شخصی انگند و در دنیا یک مرسدست یا زن و میر و دیامی آید و بعض شش هزار  
فرسخ گفته و بعض چهار هزار فرسخ یا سه هزار فرسخ و در این مسافت چهار انگشت برین بعض گفته اند و دوازده هزار قدم آدمی گذائی  
فج الباری می ظاهر بخدیث در است که این مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشد اما واقع آنست که مسافت میان مکة  
طائف در از مرتب از هر یک آنکه اشارت بانیه باشد که مسافت میان مکة و جده است - رزاه فی الموطا - بعد از آن بدانکه بعضی از  
عالم گفته اند که ثابت نشده در کتاب نه در سنت مسافت در حدیث بلکه آنچه ثابت شده است مطلق سفرست و مسافت  
و سفر تا یک و گفته شده است در وی تفاوت است بعض قریب بعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث وارده در باب صحابه



والبعض من بعدہم و تعیین آن اجتماع مانموده و استنباط کرده مختلف شده اند اما شافعی تعیین بیک روز و در روایتی بدو روز  
نموده چنانکہ در ہدایہ گفتہ است و در حادی کہ در مذہب ایشان است تعیین بشانزودہ فرسخ کردہ و مذہب امام مالک و امام  
احمد بن سبت نیز بیکہ در احادیث اربع برواقع شدہ و آن شانزودہ فرسخ است و لیکن در صحت این احادیث بحث  
و امام ابو حنیفہ بمسافت سہ شب و روز بسیر اہل وشی اقامت تعیین نمودہ و امام ابو یوسف و در روز و اکثر رسوم اعتبار کردہ  
نیز بیکہ اکثر حکم کل دارد و مذہب ایشان احوط است و اصحاب ظواہر مطلق سفر معتبر داشتہ دراز باشد یا کوتاہ و تشریح  
تحقیق آن کردہ شدہ و العدا علم - وعن البراء قال صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثمانیۃ عشر سفرا - ہر امرین  
عازب گفت صحبت داشتیم بآن حضرت در ہر سفر - فارا مینیہ ترک رکعتین اذ از اغتات الشمس قبل الظهر - پس ندیم من  
آن حضرت را کہ ترک کردہ باشد و رکعت را و قیامیکہ می گشت آفتاب پیش از ظہر ظاہر آن است کہ این دور کہ است  
پیش از ظہر باشد و انکار ابن عمر گزاردن روایت را مستحکم است از وجہ اختلاف روایات و اضطراب آن از وی  
و تواند کہ آن حضرت گاہی می گزارد و گاہی نی پس از برابر ابن عازب دیدن گزاردن اتفاق افتاد و از ابن عمر نا  
گزاردن و بعضی فرقی کردہ اند و قبلیت و بعدیت چنانکہ گذشت و بعضی گفتہ اند کہ این دور کہ است از مطلق نوافل بود نہ  
روایت و این قول بعید است و با بکہ روایات در گزاردن جز فرض و در سفر مختلف آمدہ و العدا علم - رواہ ابو داؤد و الترمذی  
و قال ہذا حدیث غریب - وعن نافع قال ان عبد اللہ بن عمر کان یرمی ابیہ عبید اللہ تنفیل فی السفر ولا ینکر علیہ گفت  
نافع کہ ابن عمر میدید پدر خود را کہ عبید اللہ نام داشت کہ نماز نفل میکرد و در سفر و انکار نمیکرد و بروئے سابقا گذشت کہ ابن  
عمر گروہی را دید کہ نفل می گزارد و در سفر پس انکار کرد و بر ایشان ظاہر از دو روی رضی اللہ عنہ ہر دو جائز بود و مقامی  
انکار مصلحت دید و در مقام تسلیم یا فرقی میکرد و در روایت و نوافل و العدا علم - رواہ مالک -

### باب لہ مجمعۃ

مشہور و در جمیع مذہبیم است و بسکون میم نیز آمدہ و آن قرأت اعش است و از ذرا و الفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمدہ و  
این روز را در زمان قدیم عرب و بنو اندلس فتح جین و تسمیہ بحجہ گفتہ اند بحجت آن است کہ اجتماع آفرینش عالم و تمامی  
او درین روز بود و ابتدای آن روز یکشنبہ بود و این وجہ ولالت دارد و تعیین ایام و اسامی آن پیش از پیدا کردن  
آسمان و توفیل این خالی از اشکالی نیست فافہم و بعضی گفتہ اند بحجت اجتماع خلق آدم و تمامی وی درین روز یا بحجت  
اجتماع امور عظام دروئے از پیدا شدن آدم و افتادن او بر زمین و قیام قیامت چنانکہ از احادیث معلوم خواہند  
و بعضی گفتہ اند کہ کعب ابن لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکرہ میکرد ایشان را و امر میکرد بتغذیم حرم خدا و خبر میداد بر  
آمدن بنی آخر الزمان از حرم و بعضی گفتہ اند کہ قضی جمع میکرد و بعضی گفتہ اند تسمیہ وی بحجہ از حجت اجتماع ناس است و روی  
برای نماز و این اسم اسلامی است و نام او در جاہلیت عرب بود و تحقیق آنست کہ عربہ اسم قدیمی جاہلی است و ہم در جاہلیت

تفسیر و ادو در جمعه نام نهادند چنانکه باقی نامهای هفتگی را دو نام ایام هفتگی در جاهلیت اول آهون خیار و بار مونس عربی و غیر  
 و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری بود و در اسلام بزیادت شرف و فضائل و خواص و کرامات مخصوص شد  
**الفصل الاول - عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نحن الآخرون -** باسپینانیم در دنیا باعتبار  
 زمان و حقیقت - السابقون یوم القیامة - پیشینانیم در آخرت در شرف و منزلت بسبقت در خیر و نشر و حساب و حکم  
 در آئین بهشت پاد و احراز فضیلت روز جمعه - بیدانیم او کوا الکتاب من قبلنا - جزانیکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شده اند  
 یعنی انبیای ایشان را کتاب پیش از ما - و او متناهی بعدیم - و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان و حقیقت این نیز  
 بموجب فصل ما است چه کتاب متناخر نماند متقدم است و باین ظاهر شد که قول ادنخن الآخرون نیز برای بیان فضل است  
 ثم یجوز توطیة ذکر قرین اوست و بدین فتح باد سادین یا یعنی غیر و میبایست نسی است در وی و نیکم نه الیومم الذی فرض علیهم - بهترین  
 روز بود و نصاری است که فرض کرده شد بر ایشان - یعنی یوم الجمعة - مراد باین روز روز جمعه است - فاختلّفوا فیها - پس اختلاف  
 کردند ایشان در وی بدانکه شرح اختلاف کردند در بیان مراد بلفظ گردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه را بر یهود و نصاری  
 و اختلاف کردند ایشان در آن بعضی گفته اند که در تبتالی فرض گردانید بر ایشان عبادت را در روز جمعه تعیین و امر گردانید ایشان  
 را با جمیع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس مخالفت کردند ایشان امرائی را و عمر و وزیرند و باین  
 چنانکه عبادت ایشان بود و عمر و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعطیل کردند بآنکه این روز انتهای آفرینش  
 عالم است و نصاری یوم الاحد را که روز ابتداء آفرینش است و اکثر بر آنند که مراد بلفظ گردانیدن امر کردن ایشان است  
 با استخراج آن روز با فکار خود تعیین و دریافت آن برای واجتها و گفته شد بر ایشان را که حق تعالی فرض گردانیده است  
 بر شما در علم خود روزی را که فایده شوی و روزی برای فکر و ذکر و عبادت و در بیا بید آن را با اجتهاد و خود و این ابتلا است  
 است از حق سبحانه و تعالی که حق را در می یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که این روزی است که پروردگار  
 تعالی فایده شد از شغل خلق قطع عمل کرد پس ما را نیز باید که فایده شویم برای عبادت از شواغل و صنائع و ترک کنیم اعمال  
 دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی  
 آفرینش را پس این روز مبدأ کمالات و نعم است و روزی که وی سبحانه و تعالی اقبال کرد بر خلق با فائز و انعام پس  
 وی احق است بتعظیم و عبادت و شکر گذاری نعمت و هر دو طائفه خطا کردند دنیا فتنه آنچه در علم الهی بود و آن روز جمعه است  
 و مگر اه شده در طریق اصابت - فهدانا الله - پس راه نمود و دانانید ما را الله تعالی مر آن روز را و نیز باین وجه بیان  
 کرده اند و اول ظاهر تر است که حق سبحانه و تعالی امر کرد این است را بعبادت در روز جمعه بقول خود یا ایها الذین آمنوا اذا  
 نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت گردانید ایشان را باقتضای مگر اه و گردانید با یاد و تمر و تعطیل چنانکه عبادت  
 آن خیر الامم است و بعضی گفته اند که حج گردانید اهل مدینه که شهرت اسلام شرف شده بود و پیش از قدم شریف حضرت مصطفی

صلی الله علیه وسلم پیش از نزول آیت جمعه مردم را گفتند که چون یهود و رومی است که جمیع پیشوایان در روزی برای عبادت و  
 همچنین نصاری را در روزی است مانیروزه تعیین کنیم که جمیع شیعیان در آن برای عبادت پس گرد آیند ندیوم عز و بهر پس  
 نازل شد بدان قرآن این مضمون حدیثی است که شیخ ابن حجر از ابن سیرین ذکر کرده و وجه تسمیه نیز ذکر کرده که حق تعالی  
 خلق کرد آدم را برای عبادت و خلق آدم روز جمعه بود پس عبادت در روزی اولی واسب باشد و از جهت آنکه پروردگار  
 پدید آورد سائر ایام چیز نادر که منتفع گردود بدان انسان و در روز جمعه ایجا کرد و ذوات انسان را و شکر بر نعمت وجود که اصل  
 نعمت است اهم و هر می است از شکر و نعم خارج از ذوات و الله اعلم - و الناس لنا فیہ شیخ - و مردم یعنی یهود و نصاری ما را  
 در روز جمعه تابعانند - الیہود و عندا و النصاری بعد غد - یهود و ذواتی جمعه که شنبه است و نصاری پس فردا که یکشنبه است و شنبه  
 آنجا باعتبار فضل و قبول طاعت است که محروم شدند از آن آن مردم بعضی گفته اند که اینجیست دلالت دارد بر آنکه جمعه اول  
 هفت باشد شرعاً و لیکن زبان زو عرف برخلاف آن شده است و دلالت میکند بر آنکه یکشنبه است و جمعه چنانکه بنیود نام می کنند  
 هفت را سبت و سیوطی گفته که اگر چه جمعه مسبوق بسبت واحد میباشد ولیکن تصحیح است اجتماع این سه روز بر یک توالمی مگر آنکه  
 جمعه سابق باشد فافهم متفق علیه فی روایت مسلم - و در روایتی مسلم را از ابی هریره اینچنین آمده که - قال نحن الاخرون الاولون  
 یوم القیامه - بجای السابقون الاولون ذکر کرده دیگر این زیادت است که - ونحن اول من یدخل الجنة - و ما اول کسانیم که  
 می در آیند بهشت را - بیدانیم - جز آنکه ایشان یعنی یهود و نصاری و ادو شده ایشان را کتاب پیش از ما - و ذکر نحوه الی آخره -  
 و ذکر در بین روایات مانند آنچه مذکور شد و در حدیث متفق علیه با اختلاف در بعضی الفاظ تا آخر آن - و فی آخری له عن عن حذیفه  
 و در روایتی دیگر مسلم را از ابی هریره و از حذیفه اینچنین آمده - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر الحدیث - گفت  
 آنحضرت در آخر حدیثی که مذکور شد - نحن الاخرون من اهل الدنیا و الاولون یوم القیامه یعنی تم قبل الخلائق آن کسانیم  
 که حکم کرده شده است آن کسان را بتقدیم حساب و دخول جنت پیش از خلقان دیگر درین و در روایت معنی سبقت در روز قیامت  
 سبقت شده - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه شمس یوم الجمعة - بهترین روزیکه  
 بر آمده بروی آفتاب یعنی ظاهر شده بنظر آفتاب یا طلوع کرده آفتاب بر اهل آن روز جمعه است و مقصود از ذکر این  
 صفت تعبیر است چه سبج روزی نیست که آفتاب بر آن نفاخته - فیہ خلق آدم علیه السلام - حین روز پدید آمده شده است آدم  
 یعنی تمام شد خلقت وی - و فیما دخل الجنة - و در روز جمعه در آورده شد آدم در بهشت - و فیما خرج منها - و در روز جمعه  
 بر آورده شد آدم از آن و در روایات آمده است که آدم صبح جمعه پیداشد و در وقت پیشین در بهشت و آورده شد  
 در وقت دیگر بر آورده شد از آن - و لما تقوم الساعة الانی یوم الجمعة - و بر پانمی شود قیامت مگر در روز جمعه را نشود  
 اولی است که برای صحن و هلاک است یا نشود ثانیه که بر آنست بعثت و نشورست و در روز جمعه اند چنانکه بیاید - و راه  
 مسلم پوشیده نماند که بیان فضیلت روز جمعه به پدید کردن آدم در روزی و در آورده وی در بهشت ظاهر است اما بیرون

آوردن وے از پشت از پشت بودن آن سبب وجود اینها و اولیاست نشستن وی حکمتها و برکت بارگاه از شمار سیرت  
و همچنین سیرت آدم و در در جمعه که سبب وصول بجوار رب العالمین است و لهذا ابراهیم خلیل مد علیہ السلام در مقام امتنان از نعم  
الهی سبحانه و تعالی فرموده - وَالَّذِي يَمْتَنِي خَمْسِينَ نَجْوِيْنِ نِيَامِ سَاعَةٍ سَبَبِ دُخُولِ جَنَّةٍ وَظُهُورِ عِبَادِي سِتِّ مَرْتَقِيَانِ رَابِعُ مَقْصُودِ  
بَيَانِ اُمُورِ عَظَامٍ است که واقع میشوند درین روز و درین حدیث دلیل است بر فضیلت جمعه از روز عرفه و بعض گویند عرفه افضل  
است و در فصل ثانی از حدیث اوس بن اوس بیاید که جمعه از جمله افضل ایام است و برین تقدیر احتمال دارد که روز عرفه افضل باشد  
از جمعه یا مساوی یا ادنی و الله اعلم - و حدیث قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان في الجمعة ساعة لا يوافقها عبد مسلم لیسال الله  
فيها خيرا - بدینیکه در روز جمعه ساعتی است که موافق نیغیر او را یعنی در نیاید او را بنده مسلمان در حالیکه سوال میکند خدا را در آن  
ساعت نیکی را و چیزی را که حرام و نامرضی نباشد - الا اعطاه اياه - مگر آنکه بپدر خدا می نماید آن بنده را آن نیکی را یعنی دعا  
در آن ساعت البته مستجاب است - متفق علیه و از او مسلم - و زیاده کرده است مسلم این عبارت را که - قال گفت آنحضرت - و می  
ساعتی بنفیس - و آن ساعت ساعتی است که گوناگون است در زمانیت - و می روایت کرده اند در روایتی از بخاری و مسلم آورده  
است - قال - گفت - ان في الجمعة ساعة لا يوافقها مسلم قائم يصلي - و جمعه ساعتی است که در نیاید او را مسلمان که ایستاده  
است میگوید و نماز میخواند و مواظبت مینماید بر دعای پس مراد ببلوأة نماز است یا دعا - لیسال الله خيرا -  
سوال میکند خدا را نیکی را - الا اعطاه اياه - مگر آنکه ببپدر خدا او را آن خیر را - و سخن ابی هر چه بفهم با سکون را برین ابی  
میگوید - قال حضرت ابی یقول سمعت رسول الله - گفت - ابو موسی شنیدم پیغمبر خدا را - صلى الله عليه وسلم يقول فی شان ساعتی الجمعة  
هی ما بین ان یجلس الامام الی ان یقفی الصلاة - میگفت آنحضرت در شان ساعتی الجمعة که آن ساعت میان نشستن امام است  
به بر سر تا اگر آوردن نماز طنبی از جلوس نشستن میان و در خطبه مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از آمدن بر سر مراد باشد و الله  
اعلم - و رواه مسلم - بدانکه اقوال در تعیین این ساعت بسیار است تا قریب بچهل میرسد در شرح سفر السعادت آنرا نقل کرده ایم  
و راجع ترقوی ترین اقوال دو قول است یکی میان نشستن خطیب تا اگر آوردن نماز دوم آخر ساعت از روز و رفع الباری  
گفته که هر قوبی که جز این دو قول است بارجح یکی ازین دو با ضعیف الا سناد است یا مستند با جهتا و قائل است بے  
سلاع و توفیق و اکثر علما بر ترجیح قول اخیر اند امام احمد گفت اکثر احادیث درین باب اند ابن عبد البر گفت ثابت برین  
احادیث درین باب حدیث عبد الله بن سلام است و ترجیح کرده اند او را اکثر ائمه و نقل کرده شده است بران و حدیث ابی  
موسی اگر چه در صحیح مسلم مذکور است ولیکن در اسناد وی سخن است و این از جمله آن ساعتی است که در بعض احادیث مسلم و ائمه است  
گفت بنده ضعیف عفا الله عنه تحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وے  
می گماشتند خادم خود را تا انتظار کند درگاه بانی نماید آخر ساعت از روز جمعه و خبر کند تا ذکر و دعا کند در وے و الله اعلم و بعض  
گفته اند که این ساعت در زمان حضرت ابو موسی و مسلم پس ازان برداشته شد یعنی بر طرف کرده شد خاصیت وی نقل



وہے نیز از علماء یہود و بود۔ تحدیث مجوسی مع کعب الاحبار۔ پس خبر دوم اور بجایے کہ مرابہ کعب الاحبار واقع شدہ بود  
و ما حدیث فی یوم الجمعة۔ و خبر دوم پچھنے کے کہ تحدیث کہ دم کعب الاحبار اور روز جمعہ۔ نقلت کہ قال کعب ذاکسفی  
کل سنتہ۔ پس گفتیم مر عبد اللہ بن سلام را کہ گفت کعب آن ساعت جمعہ در ہر سال است۔ قال عبد اللہ بن سلام کذب  
کعب۔ و رفع گفت کعب احبار و بن خبر کہ آن ساعت در ہر سال است۔ نقلت کہ ثم قرأ کعب التورۃ فقال بل ہی نے  
کل جمعہ پس گفتیم مر عبد اللہ کہ بشیر خواند کعب احبار توریت را پس گفت بلکہ آن ساعت در ہر جمعہ است۔ فقال عبد اللہ  
بن سلام صدق کعب۔ پس گفت عبد اللہ بن سلام راست گفت کعب۔ ثم قال عبد اللہ بن سلام قد علمت ایہ ساعتی۔  
بتحقیق دانستم ام من یساع از حضرت یا قرأت از توریت و ظاہر اول است کہ کدام ساعت است آن ساعت۔ قال ابوہریرہ نقلت  
اخر فی بہاد النسخ علی۔ پس گفتیم من بعد اند خبر وہ مرابان ساعت و نخل مکن بر من۔ فقال عبد اللہ بن سلام ہی آخر ساعت  
فی یوم الجمعة۔ آن ساعت آخر ساعتی است در روز جمعہ۔ قال ابوہریرہ نقلت کیف تکنون آخر ساعت فی یوم الجمعة وقد قال رسول  
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یصا و نہا عبد مسلم و یصلی فیہا۔ گفت ابوہریرہ پس گفتیم بعد عبد اللہ بن سلام چگونہ باشد آخر ساعت در روز  
جمعہ و حالانکہ تحقیق گفتہ است آنحضرت در نیابد اورا بندہ مسلمان و حالانکہ وہی نماز نیکند و روی نماز خود و در آخر روز  
نمی باشد زیرا کہ نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروہ است۔ فقال عبد اللہ بن سلام الم یقل رسول اللہ۔ آیا گفتیم است پیغمبر خدا  
صلی اللہ علیہ وسلم من جلس مجلسا یبصر الصلوۃ فہو فی صلوۃ حتی یصلی۔ کیسکہ بشنید نشستی یا در شش گاہ کہ انتظار سے برو  
نماز را پس آنکس در نماز است تا وقتیکہ گنجد نماز را کہ منتظر نشسته بود بر ای وہی۔ قال ابوہریرہ نقلت بلی گفت  
ابوہریرہ پس گفتیم من آریے گفتہ است این را آنحضرت۔ قال ابوہریرہ۔ گفت عبد اللہ بن سلام پس انچہ گفتہ است آن  
حضرت و ہو یصلی بہا آن معنی است کہ منتظر نماز نشسته است و این در آخر روز می باشد پس اگر درین وقت دعا کند سجا بہ  
بعض گفتہ اند کہ مراد بصلوۃ دعا است۔ رواہ مالک و ابو داود و الترمذی و النسائی و روی احمد ابی قولہ صدق کعب و روایت  
کر وہ است احمد تا قول وہے صدق کعب قول وہے ثم قال عبد اللہ بن سلام قد علمت تا آخر ذکر کردہ۔ وعن الش قال  
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التمسوا الساعۃ الی ترجی فی یوم الجمعة۔ طلب کنید ساعتی را کہ امید داشتہ می شود اجابت  
و عا دروی در روز جمعہ۔ بعد العصر الی غیبیۃ الشمس۔ بعد از نماز دیگر تا غائب شدن آفتاب و غروب وہی از ظاہر  
ایحدیث مفہوم میشود کہ نماز دیگر در آخر روز است نہ چنانکہ ائمہ دیگر میگویند بعد از بلوغ غل شل را کہ ربع ہزار باقی ماند  
در حدیث دیگر واقع شدہ است کہ دے آخر ساعت است از روز جمعہ فافہم۔ رواہ الترمذی۔ وعن اوس  
بنفح ہمزہ و سکون داو۔ بن اوس۔ صحابی است کہ در دمشق سکونت داشت و ہم در اینجا از عالم رفت۔ قال قال رسول  
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان من فضل ایاکم یوم الجمعة۔ بدرستی کہ فاضلترین روز ہای شمار روز جمعہ است۔ فیہ خلق آدم و فیہ  
دروے پیدا کردہ شد آدم و در دے قبض کردہ شد روح وہی۔ و فیہ النوحہ و فیہ الصوفیۃ۔ و درین روز است نوحہ و درین



روز است صفت و صفة معنی هلاک است و اشارت است بقول وی سبحانه (ونفخ فی الصور) من فی السموات ومن فی الارض پس مراد به نفخه که در مقام بلیه این مذکور است نفخه ثانیه باشد که برای احیاء و بیرون آمدن مرده هاست از قبور چنانکه فرمود و نفخ فی الصور فاعلموا انهم قیام یظرون و نفخه دیگر است که سبب نزع و انهال و ترس است چنانکه فرمود و یوم نفخ فی الصور فخرج من فی السموات ومن فی الارض و اینمقدمه نفخه صفت است پس و نفخه باشد بعضی قائل بسنه نفخه شده اند و این مشهور و نفخه است بلیه برای اهلک و دیگری برای احیاء فاکثر داعی من الصلوة فیه - و چون روز جمعه روزی فاضل و عظیم الشان است بسیار بگویند بر من از روز و درین روز - فان صلواتکم معروضة علی - زیرا که بدین در روز شماعرض کرده میشود بر من بزدست ملائکه سیاحین چنانکه در حدیث آمده است - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله کیف توصی صلواتنا علیک و قد است - و چگونه عرض کرده شود و روز ما بر توها لاکه تحقیق استخوان بوسیده شدی تو کنایت است از موت و زوال و ادراک - قال یقولون بلیت - این قول را وی است یعنی میگویند صحابه میخواهند بقول خود است بلیت نفخ با و کسر لام و نفخ تا یعنی گفته شدی و بوسیده شدی و تحقیق لفظ از مت و ضبط آن اختلاف بسیار است و آنچه در اکثر نسخ صحیح مشکوة ضبط کرده اند و وجه است یکی از مت نفخ نه و کسر را و اسکان میم و فتح تائی مخففه بلفظ معلوم دیگر از مت بضم نه و کسر را و فتح تا بلفظ مجهول یعنی بوسیده گردانیده شدی و تفسیر به بلیت موافق وجه اول است مگر آنکه بلیت بلفظ مجهول تا با کون ما خواهد شد - قال ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء - گفت آنحضرت بدرنیکه خدا حرام گردانیده است بر زمین نهان پیغمبران را کنایت است از حیات چنانکه صریح و فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء بر بیان حیات انبیا متفق علیه است هیچکس را از روی خلاف نیست حیات جسمانی و دنیوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی چنانکه شنیده است و در حدیث است که فرمود ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارت است بدان اگر چه درین باب که عرض صلوة و حصول علم و ادراک است حیات روحانی نیز کافی است لیکن مذہب همانست که گفته شد و تحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که سمس است بحسب الثواب لی و یار المحبوب ذکر کرده شده است از انجا باید حجت - رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و البیهقی

فی الدعوات الکبیر و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیامة و یوم المشهور و یوم عرفة و الشاهد یوم الجمعة و در قرآن مجید میفرماید و الیوم الموعود و شاهد مشهود و آنحضرت میفرماید که مراد بیوم موعود و روز قیامت است که حق سبحانه و تعالی خبر داده است به آمدن وی و وعده کرده است مومنان را بعد از آمدن وی و پیمتهای بهشت و مراد بیوم مشهود و عرفه است زیرا که مومنان حاضر می شوند و از آفاق و حاضری شوند ملائکه و مشهود و میبینند حضور است و در او شاهد روز جمعه است که حاضری شود بخلق وی آید و گویند که تمییز روز عرفة مشهود و تمییز روز جمعه بشاهد بخت آن است که خلایق میروند بسوی عرفة و حاضر میشوند در مکانی که نسبت بآن روز دارد و پس وی مشهود باشد و در روز جمعه ایشان بر جای خود اند و بیوم حاضری آید بر ایشان پس وی شاهد باشد و تفسیر آن شاهد را خلایق نیز تفسیر میکنند که حاضری آیند روز قیامت

و مشہور و راجح ہے کہ شاہد کردہ میشود در روزے از عجب آب امور یا مراد بشا بہ پیوست و بشہود است خصوصاً او عموماً یا شاہد این است  
 است و مشہود اہم دیگر یا خالق و خلق یا عکس زیرا کہ خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شاہد اند بر وجود وی  
 و صفات دے یا یوم عرفہ و حجاج یا روز جمعہ و اہل آن یا ہر مہوم و اہل دے کہ انی تفسیر البیضاوی و ظاہر آن است  
 کہ این تاویلات از محتملات لفظ اند کہ ممکن است حل آن بر آن و تفسیر بان است کہ مسند است بان حضرت صلی اللہ علیہ  
 وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن و الد علم و ما طلعت الشمس و لا غربت علی یوم فضل منہ۔ و طلوع نکرد آفتاب و نہ غروب کرد در روز  
 کہ فاضل تر از روز جمعہ باشد۔ فیہ ساعتہ لا یوافقہا عبد مؤمن بدعو اللہ بخیر الا استجاب اللہ لہ۔ درین روز ساعتہ  
 است کہ موافق نیفتد و درینا بد آن ساعت را بندہ کہ دعا کند یا مہر مگر آنکہ قبول کند خدای تعالیٰ دعا ی اورا۔ و لا  
 یستغنی من شئ الا اعافہ۔ و پناہ بخوبید از چیزے از شر مگر آنکہ پناہ دہد خدای تعالیٰ و نگاہ دارد اورا از ان شر۔  
 رواہ احمد و الترمذی و قال۔ گفت ترمذی۔ ہذا حدیث عریب لا یثبت الا من حدیث موسیٰ بن عبیدہ۔ شناختہ نمیشود  
 این حدیث مگر از حدیث موسیٰ بن عبیدہ بضم عین و فتح با۔ و بہو الضیف۔ و ابن موسیٰ بن عبیدہ ضعیف گردانیدہ میشود  
 و نسبت بضعف کردہ ے شود اورا و حدیث اورا اما تحقیق آن است کہ در دے اختلاف است نسائی و غیرہ گفتہ اند کہ وی  
 ضعیف است و ابن سعد گفتہ است کہ دے ثقہ است اما حدیث او حجت نیست بحت بعضے از رواۃ وی و حدیث اورا  
 ترمذی و ابن ماجہ روایت کردہ اند و قات وی تہ اشین و حسین و ماتہ و گفتہ اند کہ از قیر دے بوی مشکب و غیرہ فلاح  
 بود و در ربذہ کہ بلد وی بود در ان وقت اصلاً مشکب و غیرہ بود

**الفصل الثالث عشر** عن ابی لیاثہ بضم لام و تحقیف با ے موحده اولی نام اور قاضی بکسر را۔ بن عبد المنذر۔  
 صحابی مشہور است احوال او در آخر ذکر اہل بدر پارہ ذکر کنیم انشاء اللہ تعالیٰ۔ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یوم  
 الحجۃ سید الايام و اعظمها عند اللہ۔ بدستیکہ روز جمعہ بہتر روز ہا و بزرگ تر انہاست نزد خدا۔ و ہو عظم عند اللہ من یوم الاشی  
 و یوم الفطر و روز جمعہ بزرگ تر است نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان انچہ حدیث صریح است و فضیلت یوم الحجۃ بہا  
 ایام لیکن تصریح بیوم عرفہ نکرد گو یا ذکر یوم اضحیٰ مضمین ذکر اوست یا یوم اضحیٰ را افضل از عرفہ داریم و الد علم فیہ خمس  
 خلال۔ در روز جمعہ پنج خصلت است۔ خلق اللہ فیہ آدم و اہبط اللہ فیہ آدم الی الارض و فیہ توفی اللہ آدم۔ در روز جمعہ پیدا کرد  
 خدا آدم را و فرودانگند در وی آدم را و در وی بمیرانید خدا آدم را۔ و فیہ ساعتہ لا یسأل العبد فیہا شیئاً الا اعطاه۔ در روز  
 جمعہ ساعتی است کہ نطلبند بندہ در ان ساعت چیزے را مگر آنکہ بدہد اورا۔ ما لم یسأل حراماً۔ ما دام کہ نطلب چیزی را کہ حرام  
 است و نامرضی حق است۔ و فیہ تقوم الساعۃ۔ و در روز جمعہ برپائی شود قیامت۔ ما من ملک مقرب نیست هیچ فرشتہ  
 نزدیک کہ در اندہ شدہ بجانب حق۔ و لا سار ولا راض۔ و نیست هیچ آسمانی و نہ هیچ زمینی۔ و لا یریح ولا جبال ولا بحر۔ و نہ یا و ہا  
 و نہ کوہ یا و نہ۔ الا ہوشق من یوم الحجۃ۔ مگر آنکہ آن ترسندہ است از روز جمعہ یعنی از ناگمان برپا شدن قیامت درین

لا اله الا الله في علم الله

معلوم می شود که با وجود ریاد کوه و زمین و آسمان همه را علم بوجود و قیامت و آمدن وی در روز جمعه داده اند و هم  
از زمینیت خاک و آب و باد و آتش بنده اند و باطن و تومرود باطن زنده اند و راه این ماجر و روی احمد بن محمد  
دایت کرد و حدیث را از ابی بن ابی جهم در روایت کرده است احمد از سعد بن مسعود بن جهمین که - ان رجلا من  
بنی - که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقال اخبرنا عن يوم الجمعة ما ذاقه من الخير پس گفت آن مرد فرموده  
بعده که چه چیز است در وی از خیر و خوبی - قال فی خمس خلال و سابق الی آخر الحدیث - گفت آنحضرت در سه پنج  
ست در آن کلام را تا آخر حدیث که مذکور شد - وعن ابی هریره قال قال النبی صلی الله علیه و سلم لای شیء یوم الجمعة  
هر چه گفته شد مرا آنحضرت را که از پنج چیز و پنج جهت نامیده شد روز جمعه - قال لان فیها طبع طینة ادم - گفت  
آنحضرت از جهت این نامیده شد جمعه که در وی ساخته شد گل پدر تو که آدم است و برشت وی یعنی خلقت وی و گفته اند  
که مرا طبع طینت آدم است کردن وی را در گردانیدن وی بر صورت مخصوصه مبدعه و فیها الصلوة و البقیة - و در روز جمعه  
هلاک شدن و مردن جانور است و پنجمین ایشان بعد از مردن ازینجا معلوم میشود که مرا دفعه که در حدیث اوس با صفت مذکور  
شد طبع و احیاست - و فیها البطش و در روز جمعه است بطش و گفته اند که مراد بان روز قیامت است چنانکه فرمود زینب  
البطش (البطش الکبری) و ذکر این بعد از صفت و بقیه برای تاکید است و بطش بمعنی اخذ قوی شدید و اگر مراد بان اخذ و بطش آینه  
تعالی مریدگان را بعد از طبع و شمر مراد و در در نباشد و بعض گفته اند که مراد اخذ و بطش مشرکان مکه است روزی که آن نیز در روز  
جمعه بود - و فی آخر ثلث ساعات منها ساعة و در آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتی است که - من دعی الله فیها عجیب - کسیکه  
دعا کند خداوند تعالی را در آن ساعت قبول کرده می شود دعا برای او پس چون این امور عظام درین روز جمع شده از جمعه  
خوانند - رده احمد - وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثر الصلوة علی یوم الجمعة بسیار  
گویند در روز برین روز جمعه فانه مشهود و تشهد الملائکة - زیرا که بدستیکه روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر می شوند و را  
فرشتگان بر حمت و برکت - و ان احدا لم یصل علی الاعرضت علی صلوة - و بدستیکه پنج یک درود نمی فرستد برین مگر آنکه  
عرض کرده می شود و ظاهر گردانیده می شود برین درود آنکس همیشه پس درین روز جمعه که افضل و اشرف ایام است بطریق  
اولی و احتمال دارد که در روز جمعه عرض اجب لازم باشد و در وجه کمال بود و این مخصوص همین روز باشد و الله اعلم - سنی  
یفرغ منها - تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی تا آن زمان که درود میفرستد و چند آنکه میفرستد عرض میکنند ناخود ازان فارغ شود  
و ترک کند - قال - گفت ابوالدرداء - قلت و بعد الموت - گفت بطریق استفهام و استبعاد پس از موت عرض میکنند - قال گفت  
آنحضرت - ان الله تعالی جرم علی الارض ان تاكل اجساد الانبیاء - بدستیکه خداوند تعالی حرام گردانیده است بر زمین خوردن  
و می تواند پیغمبران را - یعنی اندر خنجر بر رقی - پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات و بناوی تا آنکه روزی داده می شود  
روزی حی این همه کلام آنحضرت یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات و

برای ترغیب صلوٰۃ بر آن حضرت و اکثر آن - رواہ احمد - وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 ما من مسلم يموت يوم الجمعة او ليلة الجمعة - شك راوی است یا برای تنویع است و این اظہر است میفرماید نیست هیچ مسلمان کی کہ  
 بمیرد در روز جمعہ یا شب جمعہ - الاوتاه اند فتنۃ القبر - مگر آنکہ نگاہ دارد و از اجزای نعمائے از عذاب قبر - رواہ احمد و الترمذی  
 و قال نہ احدث غریب و لیس سادہ متصل - و این استاد حدیث را بیسوطی در جمع الجوامع از احمد و بیہقی از شیرازے در  
 القاب از ابن عمر از ابی نعیم در حلیہ از جابر آورده باین لفظ کیسکہ بمیرد در ترجمہ خلاص کردہ می شود از عذاب قبر و باید در روز  
 قیامت و حال آنکہ بدست مہر شہیدان - وعن ابن عباس انه قرأ - روایت است از ابن عباس کہ دے خواند  
 این آیت را - ایوم اکملت لکم دینکم و لیس الا یہ - کہ در روز عرفہ در حجۃ الوداع نازل شد کہ امر در کامل گردانیدم و بن شمارا تمام  
 کردم بر شما نعمت خود را و واضحی شد برای شما دین اسلام را این آیت را ابن عباس خواند - و عند یہودی - و نزد ابن عباس  
 یہودی بود - فقال لو نزلت نہ الا یہ علینا لآخذناہ عیدا - پس گفت یہودی اگر فرود می آمد این آیت بر ما ہر آئینہ میگردانیدیم  
 نزول این آیت و آن روز را کہ فرود می آمد در روز عید از جهت غایت سرور و شکرانہ این نعمت یعنی عجب کہ شما عید نگرفتہ اید  
 آن را - فقال بن عباس فانما نزلت فی یوم عیدین - پس گفت ابن عباس گرفتہ ایم ما آن را عید زیرا کہ این آیت فرود  
 آمدہ است در روز و عید یعنی در روزیکہ فرود می دو عید است - فی یوم جمعہ و یوم عرفة - در روز جمعہ و در روز عرفہ زیرا کہ حجۃ  
 الوداع در روز جمعہ بود پس یک عید چہ باشد و عید گرفتہ ایم یا مراد آن است کہ بگرفتہ عید حاجت نمازیم بے آنکہ بگوییم در  
 روز عید بود کہ جمعہ و عرفہ ہست فافہم رواہ الترمذی و قال نہ احدث حسن غریب - وعن الش قال کان رسول اللہ صلی  
 اللہ علیہ وسلم اذا دخل رجب قال - بود آنحضرت چون می در آمدہ رجب می گفت - اللہم بارک لنا فی رجب و شعبان و بلنا و مضان  
 خدا و نماز و روزی و ما را و رخصت در ماہ رجب و شعبان و برسان ما را بر مضان - قال - گفت الش - و کان یقول  
 لیلة الجمعة لیلة اغفر لکم ذنوبکم یوم الہجر - و بود آنحضرت کہ میگفت شب جمعہ شبی است سفید و روزی است سفید و روز  
 روشن و از امام احمد منقول است کہ گفت شب جمعہ فاضل تر است از شب قدر کہ در روزے مخلوق آنحضرت در رحم آمدہ در آمدہ  
 و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت کہ از حدیث و خبر خارج است گشتہ - رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

### باب وجوبہا

جمعہ فریضہ حکمہ است بہ کتاب و سنت و اجماع کا فریضہ منکر و می و مراد بیکہ در قول حق سبحانہ فاسعوا الی ذکر اللہ صلوٰۃ جمعہ است  
 یا خطبہ وی و وجوب خطبہ مستلزم وجوب جمعہ است کہ اقاوالو اند کہ در تقابیر آنست کہ مراد خطبہ و صلوٰۃ ہر دو است چہ ذکر ہر دو را  
 شامل ست ہر دو صادق و جمعہ خلف نہ است و آنحضرت چون مصعب بن عمیر را بدینہ فرستاد حکم فرمود کہ اذما لست لکم فی فضل الاناس لجمعہ  
 الفصل الاول - عن ابن عمر و ابی ہریرۃ انہما قالایہما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی اعدائہ  
 روایت است از ابن عمر و ابی ہریرۃ کہ ایشان می گفتند شنیدیم ما آن حضرت را کہ می گفت بر چو بہائے منہر خود



نیشود بانگ نماز جمعه را یعنی سنی بسوی جمعه واجب است در وقت سماع ندا و احتمالات دارند که مراد بند اذان اول است یا اذان خطبه مختار اول است و بعض گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین اذان بود و فصل این کلام در باب خطبه و صلوة بیاید - رواه ابو داود - و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال الجمعة علی من اداها اللیل الی اهل جمعة فرض است بر کسیکه جائز و در راجع گرداند از شب بسوی ایلخانه و می یعنی جمعه واجب است بر کسیکه باشد میان وطن او و میان جایی که گزارده میشود و جمعه این قدر سافت که بعد از ادای جمعه بطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و می تواند باز آمد و شب در خانه خود کرد و این را مسافت عبودی میگویند برخلاف مسافت قصر که بوی مسافری گردد و طبی گفته که باید بن قائل است امام ابو حنیفه و اصحاب وی بشرط آنکه وطن وی داخل دیوان مصر می بود که گزارده می شود و در وی جمعه و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان آن مصر واجب نگردد آمدن - رواه الترمذی و قال هذا حدیث اسناد ضعیف - و گفته است ترمذی که این حدیثی است که اسناد وی ضعیف است - و عن طارق بن شهاب - احسب کونی است دریافت جا هلیت و دید آنحضرت را و شنید از وی صلی الله علیه و سلم که فرمود و غزا کرد و در خلافت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما می و سه یاسی و چهار غزوه و سه پیروایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما است ثمانین و ثمانین و قیل ثلث و ثمانین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الحجة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة - جمعه حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت نماز جمعه فرض است و جمعه بی جماعت درست نیست - الا علی الیته - مگر بر چهار کرده واجب نیست - بعد ملوک - یکی بنده که در ملک کسی است و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعه را از وی ساقط گردانیدند - او امرأة - دوم زن بخت حتی زوج و وجود نماز اگر چه زنان در زمان آن حضرت برای نماز جماعت می آمدند لیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط کردند از جهت کثرت از دحام مردم - اوصی - سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بروی - او ریح - چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و در سفر و بر مسافر و اعمی و اعرج نیز جمعه فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر واقعه است ظاهر اسقاط فرضیت از این طوائف بتدریج و ترتیب آنست که رواه ابو داود و توشیح الشرح لفظ الصلح عن رجل من بنی داکل - روایت کرد این حدیث را با لفظ مذکور و ابو داود و در شرح السنة بلفظی دیگر که در مصباح بیان لفظ مذکور است از مردی از بنی اهل که بنحو جن نام دارد ذکر کرده

**الفصل الثالث - عن ابن مسعود و ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لقوم یخلفون عن الجمعة - روایت است از عبد الله بن مسعود که آن حضرت گفت مگر دین را که پس بپایانند از نماز جمعه و حاضر نیشوند از - لقد سمعت ان امیر جمالی صلی بالناس - هر آنیکه تحقیق قصد کردم من که بفرمایم مروی را که بگزارد نماز جمعه را بمردم و امامت کند ایشانرا - ثم اخرج علی رجال یتخلفون عن الجمعة یوتهم - پیشتر من باین کار مشغول شوم که بسوزم بر سر مردانی که حاضر نیشوند جمعه را خانه های ایشانرا مثل این حدیث در شان متخلفین از نماز عشا نیز در بابش گذشت و اخرج بتدریج و تخفیف از تخریق و اوراق هر دو روایت است رواه مسلم - درین حدیث دلیل است بر آنکه امام را میرسد که اگر هم ضرورتی باشد یکی را خلیفه سازد و خود بآن مشغول**



گرد و چنانچه در حج و رسال اول نیت آن کردند - و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من ترک الجمعة من غیر ضرورة کتب من انفا - کیسه ترک کند نماز جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان و داشته شود در حکم ایشان - فی کتاب لایحی ولا یمیدل - نوشته میشود در کتابی که سوده نمیشود و تغییر داده نمی شود یعنی حکم بفاق دی همیشه ثابت و دائم است تا جزای آن دهم یا بیا مردودی بجا نه - و فی بعض الروایات ثلاثا و اربعه یعنی کیسه ترک کند جمعه را سه مرتبه - رواه الشافعی - و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کان یؤمن بالصلوة الیوم الاخر فلیجعه یوم الجمعة - کیسه ایمان دارد بخدا و روز آخر از روزهای دنیا که مراد بدان روز قیامت است پس فرض است بروی نماز جمعه در روز جمعه یا بروی باد که لازم گیرد در روز جمعه و ترک نکند آن را - الامر یض او مسافر او امرأة او صبی او مملوک من اتغنی بلبه او تجارة استغنی الله عنه - پس کیسه بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی بی باری کردن و بازگانی کردن بی نیاز میگردد و از وی خدای تعالی و غنائت نمیکند و میخواند اهدا و اذنا - و الله غنی حمید - و خدا ایتعالی بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان و باز نمی گردد بگو و سس سوده از ان و ثنا گوینده است و ایتعالی مر که راکه بنگی نه کند و شکری گوید او را - رواه لادار سقطنه

### باب التطهیر والتکبیر

نظافت پاکیزگی و تطهیر پاک کردن و مراد اینجا پاک کردن بدن است بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبیل و قلم اظفار یعنی چیدن ناخن و حلق عانة یعنی ستردن موی زهار و تنف البطن یعنی برکندن موی بطن و پاک کردن جامه ها و بکار بردن بوسه خوش و مانند آن که این همه بر روز جمعه سنت است و تفصیل آن در اول کتاب در بیان فطرت گذشت و تکیه بر تقدیم بابرکات در اصل یعنی وقت با مداد آمدن و یعنی ثباتن بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت و می هر وقت که باشد چه با مداد و چه جز آن نیز آید و مراد اینجا این معنی است که در اول وقت نماز جمعه برسد از سهل بن سعد رضی الله عنه منقول است که میگفت طعام چاشت نمیخوریم ما و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه گزاردن از جهت ترس فوت شدن تکیه بر جمعه و اول هر چیز را با کوره گویند چنانکه نوباده را با کوره گویند و در حدیث نسبت تکیه بر نماز مغرب و هر نماز آمده پس حقیقت تکیه بر جمعه باد و مسامحت است بحضور در اول وقت و این را مراتب متفاوت است چنانکه در حدیث بیاید و اگر در اول نماز بیاید اصل و افضل خواهد بود و چنانکه امام غزالی در احیاء از بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت با مداد می آمدند آن نه از جهت آن است که تکیه بر معنی با مداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت و مسامحت است و ایشان مبالغه در ان می نمودند و در وقت با مداد می آمدند فافهم و حادث و مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم الا ان آن است که می آیند و احراز نکنند شریف نمیکند و سبابة های گسترانند و میر و ند و نمی نشینند و بعض علماء درین فعل حکم کرده اند و گفته اند که این تنگ گردانیدن جای است بر مردم نعم اگر نمیشیند و به فکر مشغول شوند ثواب الا محرومان مکان که مستلزم تقصیر است بیکس است

الفصل الاول - عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغسل رجل یوم الجمعة - غسل نکرد

مروی در جمعه برای نماز جمعه و تظلم استقل من طهر - و مبالغة نکند در پاکي آنقدر که تواند از پاکي بی آنکه بر وجه و سواس و اسراف برسد - و پندارد - من دهنه - و دروغن ببالد از روغن خود یعنی از آنچه پیشتر کرده و در خانه بی تکلف و دهن بفتح و آل سکون با وادان پیشدیده و آل طلاق کردن و غن بر خود و درین اشارت است آنکه باید که خانه از روغن و طیب خالی نباشد بلکه آستین است استعمال آن برای جمعه و جز آن از مجالس مجامع خیر - او من من طیب بیدیه - و اگر روغن نیا بسیار از بوی خوش هر چه در خانه وی باشد یا کلمه او یعنی داورت یا شک راوی است و مراد بر روغن خوشبو داشته اند و نزد امام ابوحنیفه روغن کبند و اصل طیب است حتی که جائز نیست مس آن محرم را - ثم یخرج - بعد از آن بیرون آید بسوی مسجد - فلا یفرق بین این - و چون در بایه در مسجد پس جدائی نیکنند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جای باشد و ایضا یکشنبه یا مرد و فرقی یکجا زدن در گذشتن از اینجا و رفتن به بالاست بلکه هر جا که برسد و خالی بنشیند و اگر بی تفریق و تخطی بالارفتن و در جیف اول و نزدیک بان نشستن میسر گردد بهتر است و در حقیقت این اشارت است بیکدیگر آمدن در اول وقت تا تفریق واجب نیست - ثم یصلی ما کتب له - پیشتر نماز بگذارد آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از لوافل و بعضی این را بر سنت جمعه حمل کرده اند و علما را در سنت قبل از جمعه سخن است و قوسه آزماسکر شده اند و گفته که هر که آن را ثابت کرده است بقیاس بر نظر ثابت کرده است و سنت بقیاس ثابت میگردود و در باب این اشارتی بان گذشت و ما در شرح سفر السعادت از اینجاست کرده و اطلالت کلام در وی نموده ایم و عبارت اینجاست نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواست استعمال کنند چنانکه در حدیث بال و اول باب التطوع گذشت - ثم یصیت اذا حکم الامام - پیشتر خاموش نشیند و گوش دارد و قیاساً کلام کند امام یعنی خطبه خواند و رعیت یعنی یا از انصاف یعنی سکوت یا استماع و فتح یا نیز جائز است و انصاف در وقت خطبه واجب است نزد ما و اکثر علما و تفصیل آن در شرح حدیث و دیگر بایم - الا غفر له ما بینه و بین الجمعه الاخری - این کار را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود برادران آن که میان اوست و میان جمعه دیگر که گذشت چنانکه احادیث دیگر بر آن دلالت دارد - رواه البخاری - و من ابی هر سیرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من غتسل ثم اتی الجمعه فغسل ما قبله ثم انصت حتی ینزل خطبه ثم یصلی معه - هر که غسل کند پیشتر بیاید جمعه را پس بگذارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او پیشتر انصاف کند تا آنکه فارغ گردد و امام از خطبه خود پیشتر نماز جمعه بگذارد با امام - غفر له ما بینه و بین الجمعه الاخری - آمرزیده شود برای او چیزیکه میان او و میان جمعه دیگر است از گناهان - و فضل ثلثه ایام - یا زیادت سه روز دیگر و این زیادتی بحجت آنست که هر سه بدیه مانند اوست و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه و دیگر که می افزایند و می شود و فضل برفع و نصب هر دو روایت است - رواه مسلم - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء - کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را - ثم اتی الجمعه فاستمع وانصت - پیشتر بیاید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند - غفر له ما بینه و بین الجمعه و زیاده ثلثه ایام - آمرزیده شود آنچه گذشته میان او و میان جمعه و زیاده سه روز - و من سأل فی نقدی - و کسیکه مسأله کند و بسالید بنگرید را پس تحقیق نکند و لغو سخن لا یعنی و کلام باطل کردن و کلام در وقت خطبه منعی است پس صحیح

در حکم لغو داشت بجبت شغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاغل است از آن و مراد پس حصی باز می گردنت بدان  
بعثت یا بر او رجوع کردن آنهاست بر زمین بی ضرورت تا سجده کند بر آن و بعضی گفته اند مراد گردانیدن سنگینه یا شمار کردن  
تسبیح است بدان این تسبیح نبوی از تکلم و خطبه رواه مسلم - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا كان يوم الجمعة وقفت  
الملائكة علی باب المسجد يكتبون لاول فالاول - چون میباشند در جمعی ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعی نویسنند نام هر که پیشتری آید  
پیشتر است - و مثل المهر کمال لندی بیدری بدنه - و قصد و حال و مجهول حال کسی است که میفرستد شتری را بلکه برای قربانی که از همه قابل  
تر است مجربیم میفیم فتح یا و کسریم میشود آنکه نیر و زور گرما می سخت یعنی در اول وقت دی بر آئیده است و بدنه نفحات نام آنچه  
میفرستند بلکه رجوع دی بدان یقین - ثم کالذی بیدری بقرة - پیتر حال آنکس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستد گاوی  
را و بدنه نزد جاحه از علما و شافعی از ایشان است نام شتر است و این حدیث مؤید آنست که بقرة مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جاحه  
لغت و بعضی از فقهاء ابو حنیفه از ایشان است شامل است شتر را گا و را جوهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقرة ایست که زوج کرده  
میشود و بگوید بجبت آن می گویند که فسر می سازند و تن دارد میشود و مراد در حدیث شتر است بقرة مقابل بقرة - ثم کباش  
بعد از آن هر که پس از آن می آید حال آنچو کسی است که میفرستد حقه را یعنی شاة را و ذکر گشت بجبت آن باشد که وی افضل  
است از انعام شاة - ثم و جاحه - پیتر آنکه تصدق میکند ماکیان را و و جاحه یعنی و آن کسر آن و بعضی بقیر نیز گویند و فتح افصح است -  
ثم بقیر - پیتر آنکه تصدق میکند بقیر را - فاذا خرج الامام - پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طود و صغیر و یقون الذکر  
می چید فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه او در روایتی مسلم فاذا جلس الامام  
چون می نشیند امام بر منبر ناگاه ای طی نزد خروج است و انتهای او نزد جلوس و درین مقام سخن از روی سوال و جواب  
بسیار است در شرح ذکر کرده شده است متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة  
والامام یطلب نفقة لک و قتیله بکونی تو میار خود را که با تو نشسته است روز جمعه خاموش باش سخن کن حال آنکه امام خطبه میخواند  
پس تحقیق تو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه دین نیز که بدیگری امر کند و خود نکند شاعتی دارد که داخل لم تقولن ما لا تغفلن  
است و از اینجا معلوم میشود که حکم منوع است اگر چه بطریق امر و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است  
و حکم عبت است متفق علیه - و از اینجا معلوم میشود که انصات واجب است تفصیل کلام درین مقام آنست که انصات خوب  
است و اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشان است و نزد بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در مواهب لدیه گفته که رجوع  
را درین کلمه و قول است و چنین از امام احمد و قول آمده و ابن عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیله از تابعین و  
این قول غریب است انتهی و ترمذی گفته کرده پنداشته اند اهل علم کلمه در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در و سلام و تمیست  
خاطن بعضی مکر است اند و بعضی متر و اند و ران نمی و ندوب است آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صاوة و کلام  
هر دو جام است و اگر کسی نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع کند نماز را بر سر و رکعت و نزد صاحبیه باک نیست کلام بعد از خروج

امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه تکبیر احرام ببرد زیرا که کراهت از جهت منع استعمال بوده و نیست محل حرمت استعمال درین دو وقت در نزدی حدیثی آورده در تکبیر بعد از نزول امام بخلاف صلوٰۃ که او را امتداد است و شاید که میسر نگردد قطع و می تواند شروع در خطبه و امام ابو حنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو کلام نیز گاهی میسر نیگردد قطع و می بکام طبیعت و امام مالک در موطا روایت کرده است اذ اخرج الامام فخلصه و لا کلام و اتوال صحابه نیز برینست قول صحابی جرت است نزو ما و واجب است تقلید آن و گفته اند که مراد نماز نفل است و تقنای فائده مکروه نیست و اختلاف کرده اند در سبب و در نوشته است چنانکه خطبه پیشین و مختار و خوب سکوت است و بعض گفته اند احسن آنست که مشغول گردد بکرب و تسبیح و تملیل و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تثبیت عاقل و در سلام و در دست از ابی یوسف مکروه نبوده زیرا که اینها فرض اند و جواب میگویند که اینها فرض اند و هر وقت مگر نزو و صلح خطبه از جهت عدم آن در آنها و در دو نفس خود و غیرت تا شافل از صلح خطبه نگردد و هو الصواب و همچنین هر دو خطبه و در منکر با شارت چشم دوست مکروه نیست و هو الصبح و در نظر بکتاب و اصلاح آن بقلم روایتی آمده است از ابی یوسف که اذ قال الشیخ ابن الهمام و کلام ذکره المسجد و آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالی - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یمن احدکم ان یخاف ان یجمع ثم ینحی الف الی مقعد فیتعد فیه - باید که بر بنی خیز اندیک از شمار برادر خود در روز جمعه نیز تعد کند و بیاید بسوی پشتگاه و پس بنشیند و روئے - و لکن یقول امحو - و لیکن بگوید کشاده کند جانے را چنانچه در قرآن مجید امر بدان واقع است - رده ام

**الفصل الثانی - عن ابی سعید و ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل یوم جمعة کسکبه غسل کدر و جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و مراد بآن نزد اکثر آنست که غسل کند غسلی کامل و جمع جمیع ارکان و شراط و شستن و آداب چنانکه برای جنابت غسل میکند و بعض گفته اند که این اشارت است باستحباب جلع و رین روز از برای تخلیه باطن و تسکین نفس از خواطر و بیه و سد باب نظر حرام و مؤید اینست روایت غسل تبشیر در حدیث آینده - و لبس من احسن ثیاب - و پوشیدن از نیک ترین جامه های خود ظاهر آنست که مراغش تر و آراسته تر و دوست تر و زود می بعد از آنکه باشد و نباشد و بعض گویند در ادجامه سفید است که محبوب ترین جامه ها بود تر و رسول خدا صلی الله علیه وسلم - و من طیب النکان عذمه - و مساس کند از بوی خوش اگر باشد زود - ثم اتی الجمعة فلم یخط اعناق الناس - پس بریاید جمعه را پس بگذرد و اگر کسی مروت را و پایا ن کند آن را - ثم صله ما کتب الله له - پس نماز بگذارد آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدا یتعالی برای وی از نماز نفل و سنت - ثم انصت اذ اخرج الامام حتی یفرج من صلوٰۃ - پس تر خاموش شود و گوش دارد و تکیه بر دل کند امام دست برای خطبه تا آنکه فایح شود از نماز خود - کانت کفارة لما بینها و بین الجمعة التي قبلها - باشند این اعمال پوشیده مگر تا آنکه میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش ازین جمعه بود - رواد ابو داود - و عن اوس بن اوس صحابی ثقیفی است نزول کرد شام را و در روی روایت کرد از آنحضرت و فضل جمعه اغسال آن حدیثی - قال قال رسول الله**

صلی الله علیه وسلم من غسل یوم الجمعة بمشقة تخفيف هر دو روایت است و تشدید احتمال دارد و مبالغه را و احتمال دارد و قل لعبد  
 مرأة را بر غسل بجاع و تخفیف با وجود قول او - و غفلت - یا برای تاکید است یا بر انقباض شستن سرست خطبی و جز آن زیرا که عرب  
 را موعی بسیار است که شستن آن کلفتی است و با غسال شستن تمام بدن - و بگو - بمشقة - و انبک - و بنیاید نماز را در اول وقت  
 و او را که کند اول خطبه را یا بگوید است برای تاکید بعضی گفته اند بگو یعنی تصدیق کند پیش از بر آمدن بخیر می گویند و گفته اند بگو یعنی رفت  
 در ساعت اولی و انبک یعنی کردن قبل مسکران را از اشتغال بصلوة و ذکر و بعضی گفته اند بگو یعنی دیگری را احاطن باعث شد بر باد  
 ببردن آمدن - مثنی و لم یکب - و بپای رفت و سوار شد - و دو ناسن الامام - و نزدیک شد از امام بی خطبی رقاب - فاشح  
 پس شینه خطبه را - و لم یخ - و لغو نکرد سخن را یعنی گفت یعنی انصاف کرد - کان له بكل خطوة عمل ختمه - باشد او را هر گام ثواب  
 عبادت یکسال - اجر صیامها و قیامها - پا داشت روزی یکسال و نماز شب یکسال یعنی اینچنین عمل که صیام و هر قیام لیل است  
 و این خاصیت مخصوص نماز جماعت است باین شرایط که مذکور شد و در آمدن مسجد برای نماز چنانچه نیز در هر گام رفع درجه و کفایت  
 جنة و محو سیئه است اما در جمعه در هر گام اجر ثواب یکسال قیام لیل و صیام هفتاد و دو روز است و در کتاب سفر السعادت خاصیت های روز  
 جمعه جمع کرده است باز یاد می دهم دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه - و  
 عن عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما علی احدکم ان وجد ان یخذه ثوبین یوم الجمعة - نیست بر یکی از  
 شما باکی و نقضی اگر بپاید و میسر گردد که بگوید و لباس او دو جامه برای روز جمعه - سوی ثوبی منته - و برای دو جامه خدمت خود  
 و منتهی الفتح نیم و کسر آن و سکون تا بمثنی خدمت داشته باشد از او جامه هاست که میباشد بروی همیشه در خانه که بآن خدمت خانه  
 و کار و بار آن میکند و درین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی را ندید بر حاجت گیرد برای غرضی که راجع بکمال عینی گردد و منافی و مخل  
 بر دین او و او را نداند آنحضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص ای جمع پوشیدی - رواه ابو داود و ابن ماجه و رواه مالک عن یحیی بن  
 سعید - روایت کرد از احمد بن زمام مالک از یحیی بن سید الفصاری تابعی - و عن سمره بن جندب - الفتح تبیین و ضمیم و جندب  
 بنضم هم رسکون لون و ضم دال و فتح آن صحابی مشهور است و کثیر الحدیث است روایت میکند از وحی حق ابن سیرین مات بالبصرة  
 سنة تسع و عشرين و قبل سنة ستین و الی بود بر آن از جانب معاویه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احضروا الزکرة حاض  
 شودید ذکر را یعنی خطبه را - و و نواسن الامام - و نزدیک شوید از امام و بایستید در صف اول نزدیک بان - فان الرجل لا یزید  
 یتباعد حتی یوخرنی الجمعة و ان ظلمنا - زیرا که مرد همیشه دور پس می افتد از مواضع فضائل و موقوف خیرات تا آنکه لیرانگند  
 میشود و در پشت از احوالی و زیجات اگر چه می در آید پشت را - رواه ابو داود - و ورین ترغیب است بطلب عالی امور  
 و زجر است از سکون و آرام باونی آن اشیاء هست بلند و از که نزد خدا تعلق به باشد بقدر محبت او اعتبار توبه را از نگرد  
 غرض میزند منفرجه اندام است که درین هنگام چه افتاد است به و عن معاوی بن انس الجبلی عن ابیه - اینچنین و اتمشده است در نسخ  
 مشکوٰۃ و صواب است که گوید عن سهل بن معاوی بن انس الجبلی زیرا که معاوی صحابی است و پدر وی صحابی نیست پس معاوی بن ابیه در

میاخذ و اماصل بن معاویہ ثمالی است روایت از پدر خود دارد و گفته اند کہ سهل بن معاویہین الحدیث است و آنجا حدیث احسان  
 اند در فضائل و ریاضات - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذه جبرئیل جنتاً یسکینہ  
 ۱۰۰ میگردد و برگردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آنکس پل بسوی دوزخ و درین مجازات پیش است چنانکہ وی مردم گذرگاه  
 خود گرفت و او را نیز گذرگاه مردم ساختند و اتخذه بلفظ معلوم و مجہول ہر دو روایت است و معنی مجہول ظاہر تر است اگرچہ روایت  
 معلوم قوی تر است - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب - وعن معاویہ بن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی یوم الجمعة  
 یوم الجمعة والا امام خطیب - ہنی کرد آنحضرت از احتیاط و رجوع و حال آنکہ امام خطیب بخواند و احتیاط نوعی از جلوس است و ان حجج  
 کردن پشت و ساقہا است بسوی شہکم بدو دست یا یکامہ یعنی نشانکازدہ نشستن چنانکہ عادت عرب است و الان در اہل حرمین شمار  
 است وجہہ بفتح حاء ضم و کسر نیز آمده اسم است ازان و آنحضرت نیز باین جلسہ در حرم پیش کہ پیشتر است و لیکن در وقت  
 خطبہ ازان ہنی فرمودہ زیرا کہ خواب می آرد و از استماع خطبہ باز میبارد و یا نقص وضو میکند - رواہ الترمذی و ابو داؤد - و  
 عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جلس احدکم یوم الجمعة فلیقول من مجلسہ ذلک - چون نیکی زندگی از  
 شمار روز جمعہ پس باید کہ برگردد و بر نیز و از پشت نگاه خود کہ در آنجا نشسته است و بشنید کجائی دیگر ای نافع غلبہ خواب - رواہ  
 الفصل الثالث - عن نافع قال سمعت ابن عمر یقول - روایت است از نافع مولائی ابن عمر گفت شنیدم  
 ابن عمر کہ میگفت - ہنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعدہ و یکس فیہ - ہنی کرد آن حضرت از  
 چیز ایندن مردی مردی دیگر از جای نشست و می نشست و در جای وی - قبل لنافع فی الجمعة گفتہ شد نافع را  
 این ہنی در روز جمعہ است چنانکہ در احادیث دیگر آمده است - قال فی الجمعة وغیرہا - گفت نافع ہی کردہ است ازان در جمعہ  
 و غیر جموعہ موجب ہنی آید است تخصیص بجموعہ نہ آرد متفق علیہ - وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 یحضر الجمعة ثلثہ نفر - حاضر میشود جموعہ را سه مرد - و رجل حضر بالجموعہ - پس مردیست کہ حاضر میشود جموعہ را بلغو یعنی سخن لا یعنی و کلام  
 باطل و آنچه در حکم است - فذلک حلیہ منہا - پس ان لغو نصیب اوست از جموعہ و از ثواب جموعہ و از کمال ان محروم است - و رجل  
 حضر بایعار - و مردی دیگر است کہ حاضر میشود جموعہ را بدعا و سوال مطالب مقاصد از در گاہ حق - نہ و رجل دعا اللہ انشاء  
 اعطاه و انشاء منفعہ پس ان مردیست کہ دعا کردہ است خدا را بچنانہ اگر خدا بخواست ایجابی میدہد اورا مطلوب اورا اگر  
 نخواہد منع میکند و نمیدہد پس او متردد است در دو قبول - و رجل حضر بالنصا و سکوت - و مردیست حاضر شدہ جموعہ  
 را باستماع و خاموشی - و لم یخطب رتبہ مسلم - و لکد مال نکردہ است گردن مسلمانی را - و لم یؤذ احدہا - و ایذا نکردہ است  
 هیچ کی را تخطی و اقامت و جز آن - فی کفارتہ الی الجمعة التي تليها و زیادۃ تلیہا ایام - پس این جموعہ باین خصال کفارتہ است  
 ازین جموعہ تا جموعہ کہ متصل است اورا با زیادت سه روز چنانکہ در احادیث متعددہ گذشت کہ کفارتہ ازین جموعہ تا جموعہ گذشتہ است و  
 جموعہ گذشتہ متصل انجمہ گفتن درست است اگرچہ ظاہر مضمون تلیہا در تناظر است فانہم - و ذلک بان لایقول - و این کفارتہ تا جموعہ گذشتہ



باز یاد است که در سبب این است که خدا میگوید: من جبار با حسن خلقه عشر مثلاً - کسیکه بسیار و دو بکنندگی را پس مراد است  
 و مانند آن پوشیده نماند که لغو و عوارضات هر سه در وقت خطبه است و عوارضی یا بدل و باطن مراد از اندیشه زبان آن  
 خود کرده است یا حرام پس منع و روی غالب است پس مراد اول بدکار است جز با و دوم متردست و ریشی و بدی و در سوم  
 طالب ضای حق است و منقطع است از باسوی عدم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است یقیناً احتمال دارد که و عوارضی وقت  
 خطبه مراد از بد فایده - رواه ابو داود - و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تكلم يوم الجمعة والا امام خطيب  
 فهو كمثل الحمار يحمل اسفارا - کسیکه سخن کند و حال آنکه امام خطبه بخواند پس حال آن مرد همچو حال خرست که بریدار و کتابها را بر پشت  
 خود کنایت است از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود قسب و شقت در تحصیل آن - و اندکی یقول له انصت ليس له جنة - و آن کسیکه  
 میگوید مرا و انصت و امریکند بناموشی نیست مراد از ثواب جمیع از جنت و وجود لغو و از کتاب منعی عنه چنانکه در حدیث ابی هریره  
 گفته است - رواه احمد - و عن عبد بن السباق - فی فتح سین و تشدید با - رسلاً - روایت است از عبید بن سباق که از تابعین چهارم است  
 بطریق ارسال - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع - گفت آنحضرت در جمعه از جمعی - یا منشر المسیرین ان یذیروا  
 جملة ما عیدوا - ای کرده مسلمانان این روزی است که گردانیده است او را خدا تعالی روز حشر و اجتماع و سرور و خاندن و ایس  
 غسل بآید - و من كان عنده طيب فلا يفره ان يسمنه - کسیکه باشد نزد وی بوی خوش پس زیان ندارد او را که مساس کند  
 اذن و عبارت زیان ندارد و حجت آن گفت که کسی تو هم کند که طیب عاوت زنان است مردان شاید اشتغال آن کرد که نقیل - و  
 علیکم باسواک - و بر شما باد که مسواک کنید و این روز - رواه مالک و رواه ابن ماجه عنه و عن ابن عباس مثلاً - بدانست که این  
 حدیث را را که از عبید بن سباق مرسل و ابن ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این مرسل است  
 که متفق شد است بمسند و آن مقبول است قطعاً - و عن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مخاطباً علی بن ابی طالب ان  
 لقیتموا یوم الجمعة حتی وثابت است بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه - و لیس احمد هم من طیب اهل - و باید که مساس کند یکی از ایشان  
 از بوی خوش زوجه خود این را بخت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشارت است بآنکه اگر خود نداده از زن از طیب  
 آخر نفع این هم بوی راجع خواهد شد و تواند که تمام اهل بیت مراد باشند - فان لم یجد فالمال طیب - پس اگر نیابد طیب پس  
 آب برای و طیب است که سبب لطافت است و میر و بوی بد را - رواه احمد و الترمذی و قال هذا احمد یثاب حسن -

### باب الخطبة والصلوة

خطبه بضم مصدر است اطلاق کرده میشود و بر کلامیکه خطاب کرده میشود بدان و در عرف شریع عبارت است از کلام مثل بزرگو و تشهد و  
 صلوة و دعا و خطبه شرعاً است و نماز جمعه و فرض است و روی و او غنی مقدم از فرض نماز امام ابی حنیفه او فی چیزیکه مثل است بزرگو  
 خدا از تسبیح و تحمید از جوت قول حق تعالی (فاستعوا لی ذکر الله) که ذکر مطلق آورده و هیچ فرق نکرده میان طوبی که آن را  
 خطبه گویند و قصیر که آن را خطبه می نامند پس بشرط ذکر مطلق باشد لیکن ما ثور از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر مسعی خطبه است و مسواک

بران سنت پس آن یاد واجب باشد یا سنت نہ شرک کہ جزوی کفایت نکند و صاحبہ میگوید کہ لابد است از ذکر طویل کہ از خطبہ میگویند و در  
عزت تجسم و تحمید را خطبہ میگویند و شامی گفته کہ جائز نیست تا بخوانند و خطبہ و از امیر المؤمنین عثمان آورده اند کہ چون خطبہ ایستاد  
گفت الحمد للہ و دیگر بستم شد پس فرود آمد و نماز بگذاشت و بیکس بروے نماز نکرد پس اجماع شد بر جواز آن و قطعہ دی رضی اللہ  
عنه آن است کہ چون بادل خطبہ بعد از خلافت خود بر شاست و بمنبر برآمد گفت الحمد مد و بستم شد و گفت ابو بکر و عمر مر این مقام  
را مقامی مہیامی ساختند و شما با امام فعال محتاج ترید از امام توال و نزدیک است کہ بیاید شمار خطبہ یا بعد خطبہ یا دو بار فرود  
خدا می تاسے مراد شمار اوشخ ابن العمام گفته کہ قطعہ عثمان شناخته نشدہ است و در کتب حدیث و نہ در کتب فقہ و اللہ اعلم  
**الفصل الاول - عن الشیخ ابن النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی الجُمُعۃ جُنَّ ثَلَاثَ شَہَس -** بود و آن حضرت کہ می گزارد نماز  
جمعه را ہنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم آمدن اور و سر تقدیر آمدن او و حر ہترید  
میکرد و چنانکہ در حدیث دیگر از انس بیاید مقصود آن است کہ پیش از زوال نیگزارد و در روایتی از امام احمد آمدہ کہ وی  
تجوید کردہ است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکہ نماز عبید و مسیح کسے از علماء مناقبت نکرده است اورا و برین قول - رواہ  
البخاری - و عن سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتخدی الا بعد الجُمُعۃ - روایت است از سهل بن سعد باعدی انصاری  
کہ از مشاہیر صحابہ و آخر کسیکہ وفات یافتہ است از صحابہ بر قول مشہور در مدینہ اوست شتہ احدی و تسعین و در وقت خلعت  
آنحضرت پانزدہ سالہ بودہ گفت بنو دیم کہ قبیلہ میکردیم و نہ طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعه و لکن نصف نماز را گویند  
و قبیلہ خواب نصف نماز را گویند کہ فی القاموس در ہری گفته کہ قبیلہ و قلیل استراحت و نصف نماز خواب باشد یا نہ و مختصر  
و اقامت سنت نیز ہین است و این حدیث فی الجملہ تایید نہ ہبل امام احمد میکند و لکن مقصود بیان اہتمام بشان جمعه و تسکیر  
بدان سنت تا اول وقت بدان برسد متفق علیہ - و عن الشیخ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشد البرد و البر بالصلوۃ و اذا  
اشد الحر ابر و بالصلوۃ - بود و آنحضرت چون سخت میشد سردی یعنی چون سخت میبود گرمی شتابی میکرد برای نماز و در اول وقت  
میگذازد و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد و نماز پس از اول وقت میکرد یعنی الجُمُعۃ - بخوابد نماز جمعه تا گویا آئینہ شیت در  
نماز جمعه وارد شدہ است و الاحکم ظہر نیز ہین است چنانکہ در باب اوقات الصلوۃ گذشت - رواہ البخاری - و عن  
السائب بن یزید - صحابی صغیر حلیف بنی امیہ یا بنی عبد شمس حاضر شد حجۃ الوداع را ہمراہ پدرش و دومی ہفت سالہ  
بود و عاہت میکند از پدرش تلیل الحدیث است گردانید اورا عمر رضی اللہ عنہ عامل بر سوتی مدینہ مات شتہ ثمانین و قیل است  
و ثمانین و ہوا آخر من مات من الصحابۃ بالمذنبۃ علی قول - قال کان النہار یوم الحجۃ اولہ اذا جلس الامام علی المنبر علی عهد  
رسول اللہ و کثرت بود اذان روز جمعه اول و می و قتیکہ شتہ نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم دلی بر  
و عمر فلما کان عثمان و اکثر الناس - پس ہر گاہ کہ موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم - زاد النہار و النہار  
علی الزوراء - زیادہ کرد اذان سوم را پزد و روا کہ نام جاسے بلند است و در بازار مدینہ نزدیک مسجد شریف رواہ

بدانکه در زمان شریف بنو سنت آن بود که وقتی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم می آمد و بر سر منبر نشست اذان  
 می گفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذان می نمود و نخستین بود در زمان نخستین ای که بر سر منبر نشسته الله عزوجل  
 امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و بتأخر و تفرق و اشتغال ایشان بکار با ملاحظه نمود و در زمان آن حضرت همه  
 در مسجد در ملازمه شریف حاضر می بودند آنحضرت میفرمود که پیش از وقت خطبه نیز اذان می گفتند و تا مردم از دور شتابند  
 و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف است فقها را که معجز در وجوب سبی و حرمت بیح اذان و وقت خطبه است زیرا که  
 اوست اصل و شرع یا این اذان اول میخیزد اگر در وقتش گفته باشند اصح آن است که نهین معجز است زیرا که مقصود  
 که اعلام است بوی حاصل شده کذافی الهدایه بدانکه ندای اول عثمانی را در بعضی احادیث ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگر چه  
 اول است باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است زمانی اول در بعضی احادیث ثانی است  
 نیز گفته چنانکه در بخاری کتاب و آن باعتبار تسمیه اقامت است باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار  
 واقعه است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود و در بعضی روایات آمده است که اذان اول در زمان  
 امیر المؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته و لیکن در زمان عمر مجروح اعلام بود و عثمان امر کرد که به  
 لفظ اذان گویند و بر هر قدریر آنچه خلایق را شنیدین کرده باشند از بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بر آن آمده است چنانکه  
 سنت ابی بکر و عمر و عثمان و همچنین واقعه است و در کلام بعضی اطلاق بدعت بر آن واقعه باعتبار آنکه امری میخیزد است  
 که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تبیین و تمیز آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه تواند بود و گفته  
 قالوا لعل اذان بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که ذکر کرده شد اما اذان دیگر که از وی که  
 در وقت سنت میگویند در زمان بنو نبوت بود و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان و غل نیست بر آن در اکثر دیار اسلام  
 و معلوم نیست که از کی باز حادث شده و ذکر کرده پس بهتر است که سنت هم باذان اولی اذکن و اگر بقصد اعلام الصلوة  
 باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند کافی است - و عن جابر بن سمرة قال کان للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان مجلسین -  
 بود و آنحضرت را دو خطبه می نشست میان هر دو خطبه آن مقدار که قرار می یافت هر خطبه بجا می خود و بصحبت رسیده است و روی  
 دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این جمله سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه  
 خواند و نشست - لقرأ القرآن و بعد کر الناس - میخواند قرآن را و خطبه میخواند و مردم را و پادشاه را و آخرت را و احوال آن  
 جهان را از ثواب و عقاب - ثم کان صلوته فصد و خطبه قصد را پس بود نماز آنحضرت میان و بود خطبه او میان یعنی نه بسی در از  
 و نه کوتاه و این منافات ندارد و کوتاهی خطبه را نسبت به نماز چنانکه در حدیث آمده میاید رواه مسلم - و عن عمار بن رباح  
 است از عمار بن یاسر که اذاکا بر صحابه است و احوال و در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم یقول ان طول صلوته الرجل و قصر خطبه من فقهه می گفت آنحضرت که دازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی علامت و دلیل فقه

و فهم اوست و نامش است از آن بعضی تفسیر منطبقه کرده اند و تحقیق این در شرح کرده شده است - فاطموا الصلوة و اقموا الخطبة - پس در از گزارید نماز را دو کوتاه بخوانید خطبه را دو روجه بودن آن مظنه فقه و علم طبی گفته که نماز اصل است و خطبه فرع است بر آن و از جمله تقنایای منقسمه است که اصل ابر فرج اشیاء کنند و اتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بنده نمیتوانم بفهمم که شاید وجه در خطبه آنست که کفایت است در اتقان یک کلمه خصوصا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که منصف بر جوامع کلام و مظهر غرائب حکم بود و در خانه اگر کسی است یک حرف پس است بد و در امر بدان تنبیه است از حضرت دی مرمت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر طاعت و عبادت نمایند و منقول شوند بپند سبب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنه عجیب عدم موافقت قول بفعل است و محل آنکه گفته شود مردم تقوون بالافعالون پس از بشا و در وقت آن تولا و فعلها - فان - و در روایتی دان - من البیان بحرا - زیرا که بدرستی که از جمله بیان سحر است این قول مناسب است بمعنی که گفته گویا این دلیل است بر قهر خطبه یعنی خطبه باید که با الفاظ و جملات قلیله و کثیره بر معانی جزئیله باشد چنانکه میگویند خیر الکلام قلیل و ان زیاده اطاله کند شاید که موجب موافقتی لا طائل که مذموم است و در این قول هم متضمن مدح بیاض است و هم مفید ذم زیرا که بیان را تا شایع است و در ولما البصر و اما است بجا نبی چنانکه سحر تا شایع است پس اگر صرف بجا نبی چنانکه مذموم باشد و اگر بسوی باطل کنند مذموم بود و بیان سخن پیدا و کشاده گفتن و تفصیل کلام در روی و در باب بیان و شعر بر اید انشاء الله تعالی - رواه سلم - و عن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا خطبنا اجرت عنیاه و بود آنحضرت چون خطبه میخواند ما را اسیرخ میشد هر دو چشم وی - و علاصوته - و بلند میشد آواز وی - و او شند غشیه - و غشت میگشت - و چشم وی بسبب اینچنین تجلی میکرد و روی از بوارق انوار عظمت و جلال و لواحق اصدا می ابلغ و انداز - حتی گاه مندر چشم - و حالت آنحضرت در خطبه چنان میشد گویا که وی خبر و نهاده است از آمدن لشکر یقوی و ترساننده است ایشان را به نزول آن بر ایشان بقول صبح و مساکم میگوید آن مندر چشم مرا آن قوم را صبح کرد شمار او شام کرد شمار آن چشم یعنی نزدیک است که در وقت صبح و در وقت شام بر شما در آید و غارت کند و ما را از روزگار شمار آورد - و یقول - وی گفت آن حضرت بقصد آن انداز و بیان قرب قیام ساعت - بشت انما الساعة که ما تین - برانگیزته شده ام و فرستاده شده ام من باقیامت مجوین و و انگشت - و لیقرن بین صبیبه السبایه و الوسطه - و سه پیوست آن حضرت بر سه بیان تشبیه میان و و انگشت خود که انگشت شهادت است و انگشت بیانه یعنی سبابه در کتاب الصلوة در باب السجده و السجده شده است و اختلاف کرده اند و تاویل این بعضی گفته اند که مراد باقران سبابه است بوسیله از جهت اشارت باقران ساعت معیت و سه صلی الله علیه و سلم و بعضی میگویند که مراد آن است که دوری که میان اجف و ساعت است مقدار دوری است که میان سبابه و وسطه است یعنی وسطه از سبابه اند که بیشتر رفته است و سبابه عقب است و اندکی پیشتر بخین من بیشتر از قیامت آمده ام و قیامت از عقب من رسیده می آید و میگویند لفظ لیقرن ناظر بر معنی اول است زیرا که بعد میان سبابه و وسطه ثابت است پیوسته کنند یا نکنند تا ایش آنکه به پیوستن ظاهر میگردد وجود بعد و در کشاده داشتن ظاهر نیست فافهم - رواه سلم - و عن علی بن ابیته - بعضی هم از من فرج میم و نشد بدست انیه این منبیه

نیز سے گویند بضم میم و سکون نون فرسخ تختانیہ مخفف حلیف قریش صحابی ست اسلام آوردہ روز فتح و حاضر شد جنین طائف و بنوک را بود و دے رضی اللہ عنہ عامل عمر بر بخوان معد و دست در اہل حجاز۔ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقر علی المنبر ینخواند آن حضرت بر منبر ابن آیت را۔ و ناودایا مالک لقیض علینا ربک۔ و فریاد میکنند و بانگ میزنند و در بخوان ای مالک کہ نام خازن و خز ست گو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانیدن یعنی در خواہ از پروردگار خود کہ بمیراند ما را تا از عذاب خلاص شویم و در قرآن مے گوید کہ جواب میدہد مالک انکم ما کثون این آرزو مے شما باطل ست شما دنگ کنندگان پند و آتش و ہشیشہ خواہید بود و دے پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابن آیت را میخواند از برای انداز متفق علیہ۔

و عن ام ہشام بنت حارثہ بن النعمان ثالث ما اخذت فی القرآن المجید الا عن لسان رسول اللہ۔ روایت ست از ام ہشام کہ صحابہ انصاریہ است گفت یاد نکردم من سورہ ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقر اہل کلمتہ علی المنبر اذا خطب الناس۔ میخواند آن حضرت این سورہ را ہر جبہ بر منبر چون خطبہ میخواند برای مردم ظاہر آنست کہ مراد از خواندن در ہر جبہ چند گاہ خواهد بود کہ این امر آتہ حاضر شدہ و ثبت شدہ نہ آنکہ ہمیشہ در مدت عمر و خطبہ میخواند و گفتہ اند کہ مراد اول این سورہ است زیرا کہ تمام سورہ را در خطبہ میخواندہ است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام ہشام را نیز اول سورہ خواهد بود و اللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ و عن عمرو ابن حرث۔ بضم حای مہملہ فرخ را۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خطب علیہ عامتہ سودا و سداست است از عمرو بن حرث کہ صحابی قرشی ست کہ آن حضرت را در خودی دیدہ و از دے حدیث شنیدہ و آن حضرت دست مبارک خود را بر روی ما میدہ و دعا بہ برکت کردہ و در وقت وفات آن حضرت و دازدہ سالہ بود کہ آن حضرت خطبہ خواندہ و بر سر دے و ستار سیاہ بود۔ قدر خنی طرفیابین کتفیہ۔ در حالیکہ بہ تحقیق فرو ہستہ بود و ہر طرف عامہ را میان و شش خود و تحقیق این مسئلہ در باب اللباس بیاید انشاء اللہ تالی و کتفیہ بلفظا تشبیہ است و جمیع نسخ مسلم و مجتہب ست و رجح بین الصحیحین حمیدی و کتفہ بلفظا افراد نیز آمدہ است و اول اہل سنت روایت و درایت۔ یوم الجمعة۔ این حال در روز جمعہ بود۔ رواہ مسلم۔ و عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہوہ خطب۔ گفت جابر گفت آن حضرت دعا لاکہ دے خطبہ میخواند۔ اذا جاز احدکم یوم الجمعة والا امام خطیب۔ چون بیاید یکے از شما یعنی در مسجد روز جمعہ و حالانکہ امام خطبہ میخواند۔ فلیرکع رکعتین۔ پس باید کہ بگزارد دو رکعت۔ و لیجوز فیہما۔ و باید کہ تخفیف کند درین دو رکعت شافیہ این را حل کردہ اند بر تہیۃ المسجد کہ نزد ایشان واجب ست اگر چہ نزد خطبہ یا شافعیین نزد امام احمد و ابن حدیث استدلال مے کنند بر تاکد و جواب آن کہ در وقت خطبہ نیز بان امر فرمود و نزد حنفیہ ہر گاہ کہ تہیۃ المسجد در غیر وقت خطبہ واجب نیست در وقت خطبہ بطریق اولی واجب نخواہد بود و ہمین ست مذہب مالک و سفیان ثور مے و برین اندجہم صحابہ و تابعین کذا قال النودمی و ناویل این حدیث نزد ایشان آن ست کہ مراد خطبہ ارادہ خطبہ ست یعنی میخواند امام کہ خطبہ میخواند نہ آنکہ بالفعل میخواند بقرئۃ احاد و بیش صحیح کہ مال اندر حرمت صلوة در وقت خطبہ در صحیحین

انه حديث جابر بطريق متصدة آمده که در مسجد در آمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه بخواند پس گفت آن حضرت آیا نماز کرده یا فلان گفت نکرد و ام فرمود بگزار و رکعت و تخفیف کن در آنها و تاویل کرده اند این را که در و این و آن پیش از این صلوة در وقت خطبه بود یا این مخصوص بان مرد داخل بود و بعض گویند این قضیه پیش از آن بود که آن حضرت شروع در خطبه کند و گفته اند که این نیز در خطبه جمع بود و الله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته معارضه این حدیث احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید که آن حضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شده آن مرد از نماز و واقع بخین است چنانکه داری قطنی در سنن خود روایت کرده که گفت مراد از این خبر صلی الله علیه وسلم بگزار و رکعت پس آن حضرت اسباک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن در اینجا بسیار است جمله از آن در شرح ذکر کرده ایم و استیفای آن در فتح الباری است و تلخیص نیز در راه مسلم

و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادرك ركعة من الصلوة مع الامام فقد ادرك الصلوة - کسیکه دریافت یک رکعت از نماز با امام پس تحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع صلوة مخصوص جمیع نماز و ولیکن ایشان تفسیر کرده اند از آنچه بقرینه حدیث آورده در آخر باب - متفق علیه - و در پدایه گفته است کسیکه دریافت امام را در وجه بگزار و با وی آنچه دریافت است و بنا کند برومی جمع را بدلیل قول رسول الله علیه وسلم ما اورکم فصلوا و ما فاکم فافضوا هر چه در پدایه یعنی با امام بگزارید و آنچه فوت شد تقاضا کنید آن را و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود و بنا کند برومی جمع را از و ابی خیفه و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند برومی جمع را و اگر دریافت اقل از ثانیه بنا کند برومی ظهر را انتی و مراد با رک اکثر رکعت ثانیه او را رک است در رکوع نه بعد از برداشتن سر از آن شیخ ابن الهمام گفته که دلیل ترجیح را اطلاق حدیث مذکور است و آنچه روایت کرده شده است که کسیکه دریافت رکعت از جمعه را اضافه کند رکعت را و الا بگزار و چهار رکعت را ثابت نشده

**الفصل الثاني** - عن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطيب خطبتين كان مجلس اذان بعد المبرر حتى يفرغ - بود آن حضرت خطبه بخواند و خطبه و بود که می نشست چون بر می آمد مبرر را تا آنکه فارغ میشد از راه الموزن - این قول را وی ابن عمر است که گفت گمان میبرم که گفت ابن عمر حتی یفرغ الموزن و چون این لفظ با و ندارد و گفت از راه بعضی مبرر یعنی اظن - ثم یقوم لیستبر بر میخاست - فیخطب - پس خطبه بخواند - ثم یجلس - لیستبر می نشست - و لا ینکح - و یکلم نیکو نه به عاده غیر آن - ثم یقوم - لیستبر ایستاد فیخطب - پس خطبه بخواند خطبه دوم را - زاده ابو داود - و عن عبد الله بن مسعود قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر استقبلنا به بوجهنا - بود آن حضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما را بر روی ما می نمود پس سنت آن است که مردم متوجه بجانب امام میشدند و خطبه را استماع نمایند و از اینجا این نیز لازم می آید که خطبه پشت بقبله می خواند و اگر مقصود بیان این معنی در اند نیز درست است ولیکن آنچه ذکر کردیم نیز مطبوع صحیح است زاده الترمذی و قال هذا حديث لا نعرفه الا من حديث محمد بن الفضل - روایت کرد این حدیث را



ترمذی گفت این حدیثیست کہ نمی شناسیم آن را اگر از حدیث محمد بن فضال - و ہر ضعیف و اہم باب الحدیث - و در ضعیف  
ست روئے است حدیثی کہ نایب است از ہر حفظ و

**الفصل الثالث** عن جابر بن سمرة - و سے و پدر وی ہر دو صحابی اند وی خواہر زوہ سعد بن ابی وقاص

است و مادر و سے خالدہ بنت ابی وقاص روایت می کند از ان حضرت و از پدر خود و از عمر و علی رضی اللہ عنہم - قال کان

النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخطب قائما ثم یقوم فخطب قائما - بود آن حضرت کہ خطبہ میخواند ایستادہ بستر می نشست بستر

می ایستاد پس خطبہ میخواند ایستادہ - بمن ہناک انہ کان یخطب جالسا فکذب - پس یکسکہ خبر دہد ترا کہ و سے خطبہ

میخواند نشسته پس تحقیق و روئے گوید - فقد رواہ صلیت معہ اکثر من الفی مئوۃ - پس تحقیق بخدا سوگند گزاردہ ام با تحقیق

بیشتر از و ہزار نماز آنچه زود بفہم می آید آن است کہ مراد ہماز جمعہ باشد و این درست نیست زیرا کہ آن حضرت نگزاردہ

مگر نزد یک ہا ہفتاد جمعہ چہ اول جمعہ کہ گزاردہ بعد از قدم ہدیتہ بود و مدت اقامت ہدیتہ دہ سال است پس مراد نماز

پنجگاہ است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت است بآن حضرت - رواہ مسلم - و عن کعب بن عجرۃ - یضم عین و سکون

جیم از مشاہیر صحابہ جلیف الصداست و از اصحاب شجرہ است آوردہ اند کہ اورا بتی بود کہ در خانہ نگاہ میداشت وی ہر سبت

عبادہ بن الصامت یار او بود و روزے و رون خانہ او درآمد و بت را شکست وی بجنبہ در آمد نزد یک بود کہ ہشام

کنہ عبادہ را پس بفکر در رفت و با خود گفت کہ اگر این بت فائدہ و قدرتی داشت باز میداشت خود را از شکستن پس

بیزار گشت از بت پرستیدن و سلمان شد رضی اللہ عنہ - انہ دخل المسجد - روایت میکند کعب کہ و سے در آمد مسجد را - و عبد الرحمن

بن اہم الحکم - کہ از بنی امیہ و ابلع ایشان است یخطب قاعدا - خطبہ میخواند نشسته - فقال انظر الالی ہذا الخبیث - پس

گفت کعب ابن عجرۃ نگاہ کنید بسوے این پلیید یخطب قاعدا - خطبہ میخواند نشسته - وقد قال اللہ تعالیٰ - و حالانکہ

بہ تحقیق گفته است خدا می تعالیٰ - و اذ اراد ان تجارۃ اولہوا انفسہا الیہا و ترکوک قائما - چون می بیت ایشان بازگانی را

یا یا زے را میروند و گریزے کنند بسوے آن و میگذازند ترا ایستادہ قصہ آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

خطبہ میخواند ناگاہ قافلہ از شام آمد و ایام خطبہ بود پس صحابہ بی طاقت شدند و برای دیدن قافلہ بدر رفتند مگر نزد یک

بود و از و کس پس این آیت نازل شد پس از اینجا سلام میشود کہ آنحضرت ایستادہ خطبہ میخواند و قیام و خطبہ نزد ابی حنیفہ

و مالک احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب نزد باقی امہ قیام و خطبہ شرط است مگر کہ را کہ قدرت

ندارد و چنانکہ نماز را شیخ ابن حجر و فتح الباری گفته اول یکسکہ نشسته خطبہ خواند معاویہ بود ہنگامیکہ بسیار شد پیہ شکم وی

و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دابو بکر و عمر و عثمان ہمہ ایستادہ خطبہ میخواندند و عثمان چون شاق شد برومی ایستادہ میخواند چون

ماندہ می شد می نشست و خاموش میبود و باز بر میخاست و میخواند و معاویہ خطبہ اولی نشسته میخواند و خطبہ دوم ایستادہ و آن حکم

ضرورت بود پس جہت نباشد مگر کہ را کہ تجویز میکند نشسته خطبہ میخواندن کذا و کذا شیخ رواہ مسلم - و در حدیث دلیل است بر جواز

تعلیظ و تشدید بر کسیکه از تکباب میکند حرام را یا کرده رازی را که از تکباب خلاف چیزیکه عداوت کرده بر آن غیر خدا صلی الله علیه و سلم بی ضرورت مبنی از خشت باطن است - وعن عماره - لعنهم عین و تخفیف میم - بن روایت سلیم بن اوشیح و اسکون یا - انه را می بشنوی مروان علی المنبر را فایده - روایت است از عماره که از صحابه است که وی دید بشنوی مروان را بر منبر بردارنده هر دو دست را از خطبه خواندن چنانکه اب بعض جهله و عاظ و خطباست - فقال پس گفت عماره تج الله تلمین الیوم - زشت گردانند خدا را بتیالی این دو دست را - لقد راایت رسول الله - هر آنکس دیدم غیر خدا را صلی الله علیه و سلم یا زید علی ان یقول بیده کهندا - زیاده نمیکرد آنحضرت بر نیکی اشارت میکرد بدست خود و تخفیف - و اشارت باصبعه الیها - و اشارت کرد عماره با انگشت خود که سجده است برای نمودن صورت اشارت کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم مبنی آن حضرت یک اشارتی با انگشت شهادت خود میکرد و گویا که خطاب میکرد و مردم و تنبیه میکرد ایشان را بر اشتغال و تامل در آنچه ذکر میکرد - رواه مسلم - وعن جابر قال لما استوی رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم الجمعة علی المنبر قال اجلسوا - روایت است از جابر گفت هنگامیکه نشست آنحضرت روز جمعه بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا که مردم به برآمدن آنحضرت بایستادند فافهم - فمع ذلك ابن مسعود مجلس علی باب المسجد - پس شنید این امر حضرت را این مسعود که بر در مسجد ایستاده بود و بسیار نشست از جهت تباد و مساعت با تئثال مشایخ - فراه رسول الله - پس دید او را پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فقال تئال - پس گفت آنحضرت پیش آ می - یا عبده الله ابن مسعود - از غایت شفقت و رحمت بحجت مبادرت با تئثال و بحقیقت هر که تئثال امر کند محل کرم و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد و بهیئت هر که او در عشق صادق آمده است - بر سرش معشوق عاشق آمده است - رواه ابو داود - و درین حدیث دلیل است بر جواز تکلم بر منبر بر این قبل از شروع در خطبه بود یا آنحضرت اشارت کرد و رادی ازان تعبیر کرد بقول مؤرخ سراج ابن الهمام گفته که مکره است مخطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر آنکه امر معروف باشد چنانکه قصه عمر با عثمان رضی الله عنهما در وصف آمده است آن مشهور است و در باب الغسل مذکور شده است و در سفر السعاده گفته است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مسجد می و آمد سلام میداد بر قوم یا چون بر منبر نشست بار دیگر سلام میداد - وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ادرك من الحجته ركعة فليصل اليها اخرى - کسیکه دریافت با امام از جمعه یک رکعت را پس باید که فهم کند با وی رکعت دیگر را و جمعه را تمام کند - وین فائده اگر کنان فلیصل اربعا - و کسیکه فوت کرد و او را دو رکعت پس باید که بگذارد چهار رکعت - و ان قال الظهیر یا گفت بجای اربعا - فلیصل الظهیر یعنی چون جمعه نیافت نماز بگذارد چهار رکعت و فصل اول هم در حدیثی است هر چه کلام در منی گذشت - رواه الدارقطنی

### باب صلوة الخوف

صلوة خوف ثابت است بکتاب و سنت و بروایت ابی یوسف و حسن بن زباید از حنفیه و مزنی از شافعیه مخصوص بود بر زمان نبوت از جهت قصد احراز فضیلت صلوة بار رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد از آنکه مشرعی نیست و ظاهر

مفهوم آیه کریمه فاذا كنت فيهم فليظعن بهم است و مختار نزد جهو و جوامداست بعد از زمان نبوت نیز در گذاردن بعضی از صحابه مثل علی رضی الله عنهما ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم حجت ایشان و بعضی گفتند اندک صلوة خوف بر صفت مذکور بر تقدیری لازم است که نزاع کنند قوم در گذاردن خلف امام و اگر عزرا ح علیه السلام بگوید امام بیک طائفه تمام نماز را و بگذارد بطلائفه دیگر امام دیگر و نیز بعضی ائمه مثل امام مالک مخصوص است بحالت سفر و نیز و ما جائز است در سفر و حضر و صلوة خوف روایت کرده شده است بروجه متعدده بحسب احتمالات زمان و مکان بر آنچه مصححات بنید امام و حر است و پیر بنیه از عدد و هر یکی از ائمه وجهی را اختیار کرده و امام ابو حنیفه روایت ابن عمر را گرفته که ثنابت است در کتب متقدمه که گفته که صلوة خوف از آنحضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر میشود که در سفر بوده است پس تجویز نعمتا از اینجا در حضر بقیاس بوده باشد و الله اعلم

الفصل الاول - عن سالم بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر از فقهای مدینه است از سادات تابعین و علما و ثقات ایشان امام مالک گفت بنود و زمان سالم هیچ یک مشابه ترکبند شنگان و فضل و زهد و زندگی آن در شت سلیمان بن عبد الملک اور اور کعبه و دیگر گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانه خدا از غیر خدا و سالم بن عبد الله بر حجاج در شت گفت و مردم میگفتند رحمت بر او را که او را سالم نام کرد - قال ابن عمر غزوت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل نجه - گفت ابن عمر غزا کردم من با حضرت بجانب نجد فتح نون و سکون جیم نام شهر است اعلامی آن تمام شد و بمن و دخل تاعراق و شام و بخند و اصل معنی زمین بلند و راه روشن بلند آید و این بلاد نیز مرتفع اند و در ادای نجه عراق است نه نجه یمن - فوازینا الله و پس مقابل و مواجه شدیم با دشمنان را انحصافنا لهم - پس صفها بستیم با برای جنگ دشمنان - فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی لنا - پس ایستاد و آنحضرت در حالیکه نماز میکند برای ما یعنی امامت میکند ما را - فقامت طائفة معه و طائفة علی العدو - پس ایستادند گروهی با آن حضرت و افتد اگر و ندو بوسه و روی آوردند گروهی دیگر بر دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان - و رکع رسول الله - و بگزارد و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم بمن معه - با گروهی که با وی بودند - و سجد سجدتین - و سجده کرد آن حضرت و سجده یعنی گزارد یک رکعت - ثم انصر فوامکان الطائفة التي لم تقبل - پیوسته برگشتند و نیندین کرده که یک رکعت با آن حضرت گزاردند بجای آن گروه که گزاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو - فجاؤا - پس آمدند آن گروه - فزکع رسول الله صلی الله علیه و سلم بهم رکعة - پس رکوع کرد آن حضرت با ایشان یک رکوع - و سجد سجدتین و سجده کرد و دو سجده - ثم سلم - پیوسته سلام داد آن حضرت - فقام کل واحد منکم - پس ایستاد هر یکی از قوم - ثم رکع لنفسه رکعة و سجد سجدتین - پس رکوع کرد برای خود یک رکوع و سجده کرد و دو سجده پس دلالت کرد حدیث بر آنکه هر طائفة افتد اگر و ندو رسول خدا صلی الله علیه و سلم در یک رکعت و گزاردند برای خود رکعت دیگر تنها و این فریب ابی حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق است نص قرآن فتدبر بر پیشیده تا ند که سبیل نیست با آنکه هر دو طائفة یکبارگی بگزاردند رکعت باقیه را چه در

تفصیل امر حرب و تفویض مصلحت اوست و از حدیث معلوم نشد که کدام یک پیشتر بگزارد پس گفت اشهب که صاحب مال است  
 طائفه دوم پیشتر بگزارد که اسلم است از کثرت مخالفت و حدیث آئیده بر آن دلالت دارد و امام ابو حنیفه گفت طائفه  
 اولی پیشتر بگزارد و کذا فی بعض الشرح این روایت سالم است از ابن عمر و رومی نافع نحوه و روایت کرد نافع از  
 ابن عمر مانند آن - و زاد - و زیاده کرده است نافع این را که - فان کان خوف یوشم من ذلک - پس اگر یافتم شود  
 ترس از دشمنان که آن سخت تر است از آن خوف که با و نماز بجایست توان کرد بر وجه مذکور صلوات جلا لا تقیا ما علی  
 اقتدام بگزارند پیاده ایستاده بر پایها خود اگر توانند پیاده ایستاد - و بر کمانا - یا بگزارند سواره اگر نتوانند پیاده  
 شده مستقبل القبلة - رومی آورده بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال - و غیر مستقبلین - یا بگزارند مستقبل کنند قبله  
 اگر ممکن نباشد استقبال بر هر نقطه یا ممکن است نماز از دست نبرد بیست بدون انتم از خود به برگزینی - نه انتم بدون با تو  
 از برگزینی به لنگ و لوک و حقیقه شکل و بی ادب و سوسه اوی خیر و ادراعی طلب بد قال نافع لا اری ابن عمر و ذلک  
 الا عن رسول الله - گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را که ذکر کرده باشد این حقوق و این تفصیلات را مگر از پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم رواه البخاری - و عن یزید بن رومان - یقنم را و سکون داد که تابعی است و نقله کثیر الحدیث - عن صالح  
 این خواتم - یفتح خاسیة حمیه و تشدید و او و تاسیة فو قانیة نیز تابعی نقله است عزیز الحدیث و خواتم صحابی است جلیل  
 اول مشاهد او حدیث - عن صلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم فوات الرقاع صلوة الخوف صلح روایت  
 میکند از کسی که نماز گزارده است بآن حضرت در روز فوات الرقاع نماز خوف را و فوات الرقاع یکسره را نام غزوه است  
 که در بنه خامسه از هجرت بود که ملاقی شد آن حضرت کفار را و گزارد این نماز را و بی آنکه جنگی واقع شود برگشت و فوات الرقاع  
 از هجرت آن گویند که مسلمانان پاسه برهنه بوده و پایها سوده شده و ناخنان پانی افتاده پس جامه پاره بار بار پا پیچیده  
 بودند مشهور است وجه است و بعضی گویند که در اینجا کوهی بود که پاژه او سیخ بود و پاره او سفید و پاره او سیاه و پاره  
 او زرد بود رنگ بزرگ گویند باقیست بر هم دوخته بعد از آن بیان صلوة آنحضرت که در روز فوات الرقاع کرد و میکند بقول خود  
 ان طائفه صفت مع و طائفه وجاه العبد - گروهی صفت بستند با آنحضرت و گروهی صفت بستند و ایستاده شدند در مقابل و شمشیر  
 و جباه یقنم و او کسر آن و در روایتی تجاه العبد و بتا - فصلی بالتی مسر کتبه - پس گزارد آن حضرت با آن طائفه که با او بودند  
 یک رکعت - ثم ثبت قائما - پیشتر بجای خود مانند آن حضرت ایستاده - و اتموا لانفسهم - و تمام کردند ایشان نماز را برای  
 خود - ثم انصرفوا پیشتر نماز کرده برگشتند و بر رفتند نصفوا وجاه العبد - پس صفت بستند در مقابل و دشمنان - و جارات  
 الطائفه الاخری - و آمدند طائفه دیگر که تخیف در مقابل و دشمنان صفت بستند ایستاده بودند - فصلی بهم الركعة التي لقیته  
 من صلوة - پس گزارد آن حضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی - ثم ثبت جالسا - پیشتر بجای خود مانند آنحضرت  
 نشسته - و اتموا لانفسهم - و تمام کردند این طائفه نماز برائے خود - ثم سلم بهم - پیشتر سلام داد آنحضرت با ایشان متفق علیه

واجب الخجاری بطریق آخر عن القاسم - ویرود آورده در روایت کرده است بخاری با سواد و دیگر از قاسم بن محمد بن ابی  
 بکر صدیق - عن صالح بن خوات عن سئل - لفتح سین و سکون ها - بن ابی حمزة - لفتح حامی مملیه و سکون ثلثه صحابی صغیرت و  
 سال سوم از هجرت ولادت یافته و او مراد است در روایت یزید بن رومان که گفته عن صلی مع رسول صلی الله علیه وسلم  
 و بعضی گفته اند اینجا پدرش را مراد داشته که خوات است و صی صحابی است عن النبی صلی الله علیه وسلم - و این وجه دیگر  
 از وجه صلوة الخوف و درین وجه نیز هر یک طائفه یک رکعت یا تحضرت صلی الله علیه وسلم گزار و در کعتی دیگر تنها و لیکن در  
 وقت صلوة آنحضرت نه نقصانی آن بعد از اتمام صلوة و صلی الله علیه وسلم و این اخذ کرده اند مالک و شافعی و عوف  
 جابر قال اقبلنا مع رسول الله - پیش آمدیم با پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم حتی اذا كنا بذات الرقاع ثلثه بودیم ما  
 بذات الرقاع - قال کنا اذا اتینا علی شجرة غلیلة - گفت جابر بودیم ما چون می رسیدیم بروخت سایه دار که خوب میبود سایه  
 او - و ترکنا ما رسول الله - می گذاشتیم ما آن درخت سایه دار را برای پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - تا استراحت کند و آن تاب  
 بخورد - فجا ربنا من الشربکین سیف رسول الله پس آمد روی از مشرکان و حالانکه شمشیر پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم  
 بر شمشیر آن مرد شمشیر را از نیام - فقال رسول الله پس گفت مر پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم انخافنی - آیا میترسی از من  
 قال لا - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تم نمیره - قال من یمنک منی - گفت آن مرد پس که باز میدارد و تر از من - قال الله  
 یعنی منک - گفت آن حضرت خدا باز میدارد مرا از تو - قال - گفت جابر - نهاده اصحاب رسول الله پس ترسیدند  
 آن مرد و ابرار آن پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فغیر السیف و حلقه پس گردانید شمشیر را در نیام و او بخت او را بران درخت  
 چنانچه بود - قال فتودی بالصلوة - گفت جابر پس آواز داده شد و اذان گفته شد برای نماز - فصلی بطائفه رکعتین پس  
 گزار و بیک رکعت و در کعت - ثم تاخروا - پس ترس رفتند این طائفه و صلی بالطائفه الاخری رکعتین - و گزار و آن حضرت  
 بطائفه دیگر در کعت - قال فکانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم اربع رکعات - گفت جابر پس بود آنحضرت را چهار  
 رکعت - و القوم رکعتان - و مردم هر که ام را در کعت - متفق علیه - و اختلاف کرده اند در توجیه گزار و آنحضرت چهار رکعت  
 را پس بعضی گفته اند که قصه رخصت است چنانکه مذکور بعضی گفته است و در اینجا چهار رکعت گزار و لیکن این سخن مخالف است  
 با آنچه ذکر کرده اند بعضی محققین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در سفر چهار رکعت نگزارده و الله اعلم و بعضی گفته اند که این از  
 خصائص صلوة الخوف است تا هر طائفه پس آنحضرت تمام نماز گزارند و شاید که نزاع و اختلاف باشد درین وقت نه در  
 اوقات دیگر و بعضی گفته اند این از جهت نکرار صلوة است چنانکه شافعی به آن قائل اند و صحیح است اقتدای منقض  
 بمقتضی نزد ایشان و بعضی گفته اند که این صلوة در نجالت در حضر بود و انقصار قوم بدو رکعت از خصائص ضرورت  
 خوف بود و در روایتی مرابنه دارد - و لسانی را آمده است که آن حضرت در بعضی احوال با هر طائفه یک رکعت میگرد

و تقوم القنابر یک رکعت میگردند و قضا میگردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست  
و الله اعلم - و عنه قال صلى بنارسل الله صلى الله عليه وسلم صلوة الخوف نصفان خلفه صفین - و هم از جابر روایت  
ست گفت گزارد با ما آنحضرت نماز خوف را پس صف بسیم پس سه و وصف پس پیش - و العودینیا و بین القبلة - و  
و شمنان میان ما و میان قبله بودند فائدة این قید معلوم خواهد شد - فکبر النبی - پس تکبیر بر آورد و تکبیر - صلى الله عليه وسلم و کبرنا -  
و تکبیر بر آوردیم - جمیعاً - همه یعنی هر دو صف - ثم رکع در کنا جمیعاً - پستتر رکوع کرد آنحضرت و رکوع کردیم ما همه - ثم  
رفع راسه من الركوع و رفعنا جمیعاً - پستتر برداشت آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما نیز همه تا اینجا آنحضرت و ما همه موافق بودیم  
ثم خمد بالسجود و الصف الذي يليه - پستتر فرو رفت به نشیب آن حضرت برای سجده و صف پیشین که متصل بود ادا را - و تمام  
الصف المؤخر فی نحر العود - و ایستاده ماند صف پائین و در مقابل و شمنان و در برابر ایشان - فلما قضى النبی صلى الله عليه وسلم  
السجود و تمام الصف الذي يليه - پس هر گاه که تمام کرد آنحضرت سجده را و ایستاد صفی که متصل بود با آنحضرت یعنی بر داشتند سجد  
سجده - اتخذ الصف المؤخر بالسجود - پائین افتادند صف پسین برای سجده - ثم قاموا - پستتر برخاستند از سجده - ثم تقدم  
الصف المؤخر و تاخر المقدم - پستتر پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین - ثم رکع النبی صلى الله عليه وسلم در کنا جمیعاً  
پستتر رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه - ثم رفع راسه من الركوع و رفعنا جمیعاً - پستتر برداشت  
آنحضرت سر خود را از رکوع رکعت دوم و سر برداشتیم ما نیز همه - ثم اخمد بالسجود و الصف الذي يليه الذي كان مؤخر  
الركعة الاولى پستتر اخمد از رکعت دوم آنحضرت بر صف سجود و صفی که متصل بود آن حضرت را آن صفی که مؤخر بود در رکعت اول - و  
قام الصف المؤخر فی نحر العود - و ایستاده ماند صف پسین و در مقابل و شمنان - فلما قضى النبی صلى الله عليه وسلم بالسجود و الصف  
الذي يليه اخمد الصف المؤخر بالسجود و سجد و اثم سلم النبی صلى الله عليه وسلم و سلمنا جمیعاً - پستتر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم  
ما همه - رواه مسلم - این طریق دیگرست مبنی بر اختلاف زمان و صلح و ید حراست و نگاهداشت از عود و چون عدد اینجا  
در مقابل بود بجانب قبله همه یکجا در مقابل ایستادند و تا رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طائفه ایستاده  
ماند و دیگری سجده رفت چنانچه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله نبود احتیاج بفرستادن جماعه بآن طرف نشد  
الفصل الثاني - عن جابر ان النبی صلى الله عليه وسلم كان یصلی بالناس صلوة الظهر فی الخوف بطن نخل فصل  
بطائفه رکتین ثم سلم - گفت جابر بود آنحضرت که میگردارد نماز ظهر در حالت خوف بطن نخل که نام موضع است میان مکه  
و طائف پس بگزارد بطائفه دو رکعت پستتر سلام میداد - ثم جاز طائفه اخرى فصلی بهم رکتین ثم سلم پستتر آمد طائفه دیگر  
پس بگزارد با ایشان دو رکعت پستتر سلام داد - رواه فی شرح السنه - و یفید ورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا و در اینجا  
نیز آنحضرت را صلى الله عليه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکه در حدیث سابق از جابر گذشت لیکن اینجا  
ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آن حضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعادت میگوید که آنحضرت توقف کرد و نشاند



تا آنکه گزار و طائفه دوم پس سلام داد آن حضرت و قوم با اتفاق

**الفصل الثالث** - عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل بين ضحجان - بفتح ضا و جمع و يكون جیم و نوین نام موضعی یا کوچه است قریب مکة - و عسفان - بضم عین مهله و سکون سین نام جای مشهور است برو و من حله از مکة بشریفه - فقال البشرکون لهؤلاء صلوة هی احب الیهم من آبائهم و ابنائهم - پس گفتند مشرکان در ایشانرا یعنی آنحضرت و صحابۀ او را نمازی است که ذمی محبوب ترست بسوی ایشان از پدران ایشان و پسران ایشان و در روز اسیب من اینانیم و اموالهم - و بی العصر - و آن نماز که محبوب ترست نزد ایشان نماز عصر است - فاجمعوا - بفتح هاء و سکون جیم و کسر میم - امرکم - پس اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و غم جزم کنید و تمیلا و علیهم صلیة واحدة - پس حاکم کنید بر ایشان یک حکم کردن و یکبارگی بر ایشان بریزید و هلاک کنید مشرکان با خود این قرار دادند - و آن جبرئیل است النبی صلی الله علیه و سلم فامر ان یقسم الصحابة بشرین - و بدرستیکه جبرئیل آمد نزد آنحضرت پس برپا موخت تدبیر برای دفع شر مشرکان امر کرد آنحضرت را که قسمت کند یاران خود را و طائفه فیصلی بهم - پس نماز بگذارد و یک طائفه - و لقیوم طائفه - و آخری و باقی طائفه و یک لیل ایشان یا پیش ایشان جدا یعنی در مکانی مقابل دوشن دورا یعنی پس پیش هر دو آید - و بپا خیزد و احذر هم و استختم - و باید که بگیرند پیر خور یعنی چیزیکه بدان پیرمیزد و احذر از کینه و سلاطهای خود را خور بگیرد جای مهله و سکون زوال پیرمیزد و سلاح بگیرد سین ساز حرب - نمکون لهم رکعة - پس باشد مرقوم را یک رکعت - و رسول الله صلی الله علیه و سلم رکعتان - و مر آن حضرت را و در رکعت و مر او بیرون یک رکعت قوم را بیرون آن با امام در رکعت و دیگر را تنها خوانند که در بعضی بظاهر حمل کنند و آن را از خصائص صلوة خوف دارند چنانکه گذشت و الله اعلم - و الله اعلم فی السأ

### باب صلوة العیدین

گفته اند عید را بحجت آن عید خوانند که عود میکند هر سال و مکرری آید در اوقات خود و این معنی صادق است بر هر موسم که عود میکنند و مکرر میشوند پس زیاده کردن بعضی تشدید دیگر را گفتند عود میکند فرج و سرور و باعث فرح و سرور و عید فطر شکر نعمت تمامی صیام است و در آن ایامی نعمت حج بود قوت عرفات که عده ارکان حج است چنانکه واروده است الحج عرفه و جمعه عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته است پس وضع کردند شکر نعمت هر طاعت را عید می از جنس وی تا بسبب مزید آن گردد و حکم کن شکر نعمت لازیم نگم و اما زکوة هر گاه که ادای آنرا وقتی معین نبود و اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد و آنست شکر تمام آنرا عید است مناسب آن گذارند و بعضی گفته اند که از حجت آن عید گفتند که تقاضا شود برای عود او چنانکه قافله را در ابتدا می خرود آن قافله گفته که از قبول بمعنی رجوع است یعنی بازگرد و بپاید و صلوة عیدین فرست بر قول امام ابو حنیفه مثل جمعه و در روایتی واجب است تسبیح او نیست از حجت ثبوت او است سنت نه کتاب و نزد صاحبیه سنت است و نزد شافعی فصل سنت و گردانیده اند او را افضل از افضل و در قوی سنت مکرر است و مالک گفت است که

سنت واجب است شاید که وجوب یعنی تا کدست و احتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذہب ابو حنیفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد  
فرض عین است چنانکه مذہب ابو حنیفه است و صحیح نزد عی فی فرض کفای است مثل صلوة جنازه و جهاد و دایمی از ابو حنیفه میسر نمی آید و در این  
**الفصل الاول** عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر الاصلی الی المصلی یؤد  
انحصرت که بیرون می آمد و در عید فطر و در عید قربان بسوی مصلی که جای تهنوت در مدینه بیرون شهر که آنجا نماز عید  
میگزارند و الآن چهار دیواری گرد آن کشیده اند و میگویند مسافت از حجره شریف تا آنجا هزار قدم است و نماز عید در مسجد شریف  
میگزارند فاول شی سیدایه الصلوة پس نخست چیزیکه آغاز میگردانند حضرت بعد از رسیدن آنجا نماز بود یعنی نماز را بخطبه  
تقدیم میکرد - ثم یصیرت فیتقوم مقابل الناس پس بر میگشت از نماز پس می ایستاد و بروی مردم ایستاده بر منبر با دست دراز  
شریف منبر و مصلی نبود - والناس جلوس علی صفوفهم - و حال آنکه مردم نشسته بودند در صفهای خود و میخواندند و میگویند و یا عمر هم پس  
پیدا میکرد مردم را و انداز میکرد ایشانرا بخیر و امر میکرد ایشانرا این سه معانی نزدیک بهم اند بطریق تاکید و تقریر ذکر کرده شد  
طیبی گفته است تعظیم یعنی انداز میکرد و تحریف یعنی در حق غیر تامل و خیر خواه مردم باشد و یا عمر هم یعنی امر میکرد  
ایشانرا بحلال و نهی میکرد از حرام - و انکون یرید ان یقطع لغنا قطعه و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکر را جدا میکرد و میفرستاد  
آنها - و یا عمر همی امر به - یا اگر میخواست که بفرماید کاری را میفرمود و آنها را این تقسیم بحد تقصیر است شامل قطع بحث و غیر آن - ثم  
ینصرف - پس بر میگشت از دعا و توحید و جز آن بسوی خانه متفق علیه - و عن جابر بن سمره قال صلیت مع رسول  
الله صلی الله علیه وسلم العیدین غیر مره و لا مرتین بخیر اذان و لا اقامه - گفت جابر که از مردم با آنحضرت هر دو عید را یکبار  
دیده و دوبار بلکه بارها بسیار اذان و اقامت یعنی برای نماز عید اذان اقامت نبود و چنانکه برای نمازهای دیگر اذان و اقامت  
رواه مسلم - و زیاده کرده است در روایتی و لا الصلوة جماعه یعنی این هم نبوده که گویند الصلوة جماعه - و عن ابن عمر  
قال کان رسول الله یؤتی غیر خدای - صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر یصلون العیدین قبل الخطبه - میگردانید نماز هر دو عید  
پیش از خطبه و تخصیص ابوبکر و عمر از برای آن تاکید است بر آنکه آنحضرت فرموده است اقتدا با باندین بعد می ایستاد و عمر  
اقتدا و اتباع کنید بآن دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر و عمر هستند رضی الله عنهما و میگویند که عثمان رضی الله عنه از تفسیر او خطبه  
پیش از نماز خواند بحجت وجود کثرت مردم تا در بایند نماز را در باند بآن تمام کلام و برین بیاید متفق علیه - و عن ابن عباس  
اشهد مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العیدین فیرسیده شد ابن عباس را آیا حاضر شده تو با آنحضرت نماز عید را - قال نعم - گفت  
ابن عباس ای حاضر شده ام خراج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فصلی ثم خطب - پس بگذارد نماز عید  
را پس بر خطبه خواند - و لم ینکر اذانا و لا اقامه - و ذکر نکرد ابن عباس اذان را و نه اقامت را - ثم اتی النساء و عطفن و ذکر  
بعد از آن آمد آنحضرت زنان را که بحکم آنحضرت نماز عید را حاضر میشدند پس پند کرد ایشانرا و یاد داد ایشانرا احکام دین  
و احوال آخرت از ثواب عقاب - و امرهن بالصدقه و امر کرد زنان را بتصدق کردن - فرایشن بیزین الی اذانین

و جلوسن - پس دیدم زمانه که در آن میکردند و دستهای خود را بسوی گوشهای خود و گلوهای خود تا آنچه در گوش و گلو بود از زیر  
 بیضن الی بلال - می انداختند بسوی بلال و می سپردند بوسه بیوی بنضم یا و فتح آن هر دو روایت است - ثم ارفع  
 بهو و بلال الی عیبه - پسر رفت و شتابی کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بلال بسوی خانه آنحضرت فی الصراح رفع شتابی و بجا  
 کردن ستور در رفتن - متفق علیه - و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی یوم القطر کتبت - روایت  
 میکند ابن عباس که آنحضرت گذارد روزی در عید و رکعت - لم یصل قبلها و الا بعدها - نگذاشت آنحضرت پیش از آن دو رکعت  
 و نه بعد از آن - متفق علیه - اینجندیت و لالت و او که پیش از نماز عید و بعد از وی نمازی نیست ترمذی گفته است  
 که در بیانات حدیث از عبد الله بن عمرو و عبد الله بن عمرو و ابی سعید خدری آمده است حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است  
 و عمل برین حدیث نزد بعضی از اهل علم از صحاب کرام و غیرهم و تحقیق گفته اند بعضی از اهل علم نماز بعد از نماز عیدین  
 و پیش از آن دو رکعت اول صحتش در نهی گفته است که نشنیدم هیچ یکی را از علمای ماکه ذکر کرده باشد از سلفین است  
 که گذارده باشد پیش از نماز عید و نه بعد از وی و در هدایه گفته است که تمقل نکند در صلی پیش از صلوة عید زیرا که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم نگارده باکمال حرص بر نماز پس بعضی گفته اند که اگر است در صلی مست خاصه و بعضی گفته اند در صلی  
 و در غیر صلی از زیرا که آنحضرت نگارده است و بعضی شروح هدایه گفته که اگر بگذارد و اشراق وضی پیش از خروج بمصلی مکروه  
 نیست و در فتح الباری گفته که کوفیان میگویند که بگذارد بعد از آن دنه پیش از آن و بصریان میگویند بگذارد و پیش از آن  
 نه بعد از آن مدینان میگویند پیش و نه پس بادل فائل است و از اعمی و ثوری و حقیقه و ثباتی فائل است حسن بصری و جماعة  
 و ثبات و نهی و ابن حجر و احمد و شافعی جماعه از سلف گفته اند که اگر است نیست در نماز قبل و نه بعد از آن از خلا  
 کرده اند که چون فوت شود نماز عید فضا کرده شود یا نه و ظاهر مذاهب است که چون فوت گردد با امام قضا نکند زیرا که نماز بان  
 صفت ساخته نشده است بدون اوعبادت و تکریر الطمخضه که تمام نشود و آن شر الطمخضه و کذا فی المذاهب و در بعض  
 شروح مذکور است که اگر خواهد و رکعت بگذارد یا چهار رکعت صلوة وضی که در نماز ایام گوارده میشود و نقل کرده از محیط و قاضی  
 خان که هر که بمصلی بیاید و نماز با امام در نیابد وی فحیر است اگر خواهد باز گرد و بخانه بی آنکه بگذارد و نماز او اگر خواهد بگذارد و  
 بگذرد و فضل آنست که چهار رکعت بگذارد تا حاصل گردد و از نماز مخفی و همچنین است مذاهب احمد و عن ام عطیه قالت امرنا  
 ان نخرج الحیض یوم العیدین - ام عطیه که از کبار صحابیات و عالقات سارست و همراه آنحضرت غزائیکرد و در غزایاران را همراه  
 میکرد و مجروحان را مداوی میکرد و گفت مرده شدیم ما طائفه زنان که بیرون آریم زمان حالض او هر دو عید - و ذات الخدر  
 و بیرون آریم زنان پوده نشین - حیض بنضم حوافض پای نشین و ده جمیع حالض و خود و جمیع خدر بکسر خای مجسمه پوده که کشیده میشود  
 مرزن بگذارد و گوشه خانه که میشیند در وی مقصود آنکه اگر در آنحضرت که زنان همه در روز عید بایند - فیشندن جماعه  
 المسلمین و حاتم پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را و در ایام ایشان - و تفرغ الحیض عن مصلان - و گوشه گیرند و میکوشند

زنان حاضر زجای نماز خود - قالت امرأة - گفت زنی - یا رسول الله احدنا لیس لها جلباب - یکسری همگی از ما نیست  
 ما را و چادر که پوشیده بر آید - قال تلبيها صاحبها من جلبابها - گفت باید که پوشانند آن زن را که چادر ندارد و زنیکه  
 یار و مصاحب است از چادر خود یعنی زنیکه قدرت دارد و چادرهای متعدده دارد و چادر می برای زنیکه عاجز است بخاریت  
 دهد باید دانست که گوشه از چادر خود پوشانند و درون در یک چادر بنشینند و اگر عاجزه از قاوره استعارت نماید و سوال  
 کند نیز جائز است که عیله از محرمات متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت ان ابی بکر دخل علیها و عندها جاریتان  
 فی ایام منی - گفت عائشه که ابوبکر در آمد بروی و نزد وی دو دختر که بودند از دخترکان انصار در روزهای مناه که روز  
 عید منی و ایام تشریق اند - تدفغان و تضرعان - یعنی سر و میگردند و دوف میزدند و تضرعان گویا تا کید تدفغان است و بعضی گفته  
 اند که تضرعان یعنی تضرع میگردند از ضرب ارض بمنجه پی سپردن آن و دوف بضم و ال فتح نیز آمده و در  
 زون وی سه قول است بعضی بفتح و دارند مطلقا بعضی حرام علی الاطلاق و صحیح آنست که در عرائس و دلائم و آنچه در حکم آنست  
 مباح است بعضی فرق کرده اند و آنکه جلال دارد و آنکه ندارد و درین نیز خلاف است - و فی رواية تغنیان بانقا و لیت  
 الانصار یوم لیل - و در روایتی آمده است که سر و میگردند آن دو جاریه یا شمار یکیه گفت و گو کرده بودند میان یکدیگر گفتا  
 میگردند بدان از اشنا حرب و شجاعت انصار چنانکه عادت شجاعان است و در لیل یا ششم موصده و عین مملعه مخفیه که نام  
 منعی است تزیین بدین برسانست و در شب یا نام قلعه الیت که میان اوس و خزرج که نام دو قبیلکه انصار است در اینجا جنگ  
 بود و تا صد و شصت سال میان یکدیگر محادات و محاربت میگردند و بدور اسلام آن جنگ و منعی بر طرف شد و بدو منعی بدل گشت  
 و آیه که میگردید **ایها الذین امنوا اذکرو النعمه الله علیکم انکم کنتم اعداء فآلف بین قلوبکم** الاية اشارت بان میکنند  
 پس این زنان آن اشناخو اند و آن همه در وصف حرب شجاعت بودند و ذکر آن موت است در امر دین و در لیس است در دنیا  
 را بر جبار و قتال کفار و ذکر فواحش و منکرات که حرام است ذکر آنها و حاشا که در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم ذکر آن رود  
 و در روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفته اند و لیتا یعنی غنا میگردند و ذوات آنها متعنه بنود که غنا حریف آن با  
 باشد و غنا خوب توان گفت و مشهور و معروف بدان باشند و تشویق بفاحشه و تعریض بهوا کنند که داعی بفتنه و فساد  
 بود بلکه دخترکان بودند از اهل خانه چنانکه در خانه یا چیزی میگویند - والنبی صلی الله علیه و سلم متعشش بثوبه - و آنحضرت پوشیده  
 و پهنیده بود و خود را بجائمه خود و در روایتی از صحیح بخاری آمده که پیروز آنحضرت و یکداند رومی خود را - فانهتم بها ابوبکر  
 پس منع کرد و زجر نمود آن دو جاریه را ابوبکر رضی الله عنه از غنا کردن و دوف زون در حضرت رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم و در صحیح بخاری آمده که گفت ابوبکر یا منار شیطین میزند نزد پیغمبر و منار است که میزند آن را  
 اهل غنا مثل منی و رباب دوف و مانند آن و اضافت بشیطان بجبت آن کرد که وی شنول میگرداند و لها را  
 با هو و لعب و بازی میدارد و از یاد خدا - فکشف النبی صلی الله علیه و سلم عن وجهه - پس بکشا و آنحضرت پرده از روی برداشت

تقال و عبا یا ابابکر پس گفت همان و بگذارد ایشان را ای ابو بکر فاما ایام عید نه زیرا که این روزها روزهای مناسبت که  
ایام عید و اکل و شرب و ایام ضیافت است و فرج و سرور و در آن اگر چه به تدفیف و تقنی باشد با حرام است - و فی روایتی  
و در روایتی این چنین از مسلم آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم - یا ابابکر آن نخل تویم عید - ای ابابکر  
مهر تو بر عید است - و نه عید نا - و این روز عید است و در روایتی از مسلم آمده است که چون فاضل شد آن حضرت  
اشارات کرد عائشه آن دختر کان را و بدر رفتند متفق علیه - بدانکه این حدیث است که شک میکنند بدان اهل سماع و رجحت  
غنا و شنیدن آن بآله و آنچه ازین حدیث بنظر انصاف بی شوب تعصب و اعتناء بهتا و زیاده است که ابو بکر صدیق را  
کرد تقنی و تدفیف را و منع و زجر کرد از آن بجهت آنچه مقرر بود نزد و از حرمت و کراهت آن و گمان بر آن منع ناکردن  
آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آن از جهت عدم علم بود بدان بجهت نوم یا غفلت یا آنچه است که منع کند و فرصت آن نشد  
و نه آنست که آن حضرت آن را تقریر نموده و رواداشته است درین روز چیرے از آن را و لهذا فرمود فاما ایام عید  
و ابو بکر را باین فرق و تفصیل علم نبود پس ولایت کرد حدیث بر اباحت مقداری اذان در روز عید و غیر آن از موضعی  
که مباح است در بعضی فرج و بهر در شک نیست که این در ماده مخصوص بر وجه مخصوص است و ازین جا اباحت علی  
الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بر آن و آن جائز است مگر تقدیر عدم نص در فرع و آن محل نزاع است و انصاف  
آن است که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است تحقیق تصریح  
کرده اند بعضی از متأخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علماء گفته اند که یافته شده است دلیل  
قطعی بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در انبیا اباحت است و با وجود آن شک نیست که دوام اعتقاد بدان  
و است است آن برخلاف طریقه اجماع است و فقها درین باب تشدید تعصب بسیار است مگر مقصود انبیا آن جسم ماده  
و بعد از آن صحیح آن است که قول امام اعظم کراهت آن است و الله اعلم - و عن الش قال کان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم لا یبذل و یوم الفطر حتی یاکل تمرات - بود آن حضرت که نمیزشت بمصلی روز عید نظر تا آنکه میخورد چند خمرانه  
یا کلمن و تراب و میخورد تمرات را طاق - رواه البخاری - و در روایت حاکم از عتبه بن حبه آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر  
از آن یا زیاده بر آن در عایت و ترمجود است در همه امور آن الله و ترجیح کوثر و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در  
وقت حاضر بودند و بعضی گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود و حلاوت نافع است در تقویت بصر که  
صوم ضعیف است و حلاوت موافق مزاج ایمان است و گفته اند که هر که در خواب بیند که چیزی شیرین میخورد تا دلش  
آنست که حلاوت ایمان نصیب او شود و حلاوت نرم میگرداند دل را و لهذا انظار بشیرین افضل است - و عن جابر  
قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا کان یوم عید خالف الطریق - بود آن حضرت که چون میبود روز عید مخالفت میکرد در راه  
یعنی بیرون می آمد از راهی و بر میگشت از راه دیگر رواه البخاری - بدانکه احوال در بیان حکمت و صحت و این فعل از

{ ماده مخصوص  
 بوجه مخصوص }



آنحضرت بسیارست بعضی گفته اند که حکمت درین آن بود که تا گواهی ندهم در او را بقلع و نواحی شکفته نشمارند از هر روز راه ناکان  
آن ازین دانستن بعضی گفته اند حکمت اظهار شعائر اسلام بود و در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و اشاعت آن و در هر دو با وجود  
و غم انداختن و ترسیدن کافران باظهار شوکت اسلام و زینت اعلام دین و عزت و کثرت اهل آن یا نشان دادن  
مسلمانان را در دور راه را و تعلیم ایشان به برکت و دیدن جمال شریف و محی صلی الله علیه و سلم و قضای حاجت ایشان و استغناء  
تکامل و استراحت و صدقه و سلام بر ایشان و بعضی گفته اند میگردان این را از برای تحقیق مجموع و از و جام خلق و بعضی گفته اند که در وقت  
رفتن راه دور را اختیار میکرد و در برگشتن راه نزدیک را بقصد تکیه بر یکایک خطرات و زوایا و درین سخن نظر است  
زیرا که این خطرات و زوایا بیشتر در رجوع نیست چرا که در حج که تار سیدین بجا نه اجزای ثابت است و تصریح کرده اند بعضی علما بعد از آنکه  
آن پنج و مشهور در مردم آنست که آن از جهت حذر از کید اعدای دین بود تا در کین نباشند و پوشیده ماند که اگر قصد این  
میگردانند و آنرا زیرا که برین تقدیر مترصد میشوند و در طریق رجوع بر تقدیر علم ببادت شریف و در احتمالات طریق خروج  
و عود و حق آنست که این همه احتمالات است که هر کس بخواهد خود را استیاض نموده دی بجا نه و اناترست با سر و مصالح افعال  
رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان - و عن البراء قال خطبنا النبی صلی الله علیه و سلم

یوم النحر فقال ان اول ما یبذل فی یومنا ان یصلی ثم یخرج فتنحرف - و استیست از برای بن عازب که از مشایخ صحابه  
است گفت خطبه خواند ما را آنحضرت در روز نحر پس گفت بدرستی که اول چیزیکه آغاز کنیم بومی در روز مکه این روز است  
اینکه نماز کنیم پیش از گزیم پس بخونیم - فمن فعل ذلک فقد اصاب منتها - پس کسیکه کرد آنرا پس بتحقیق در یافت سنت  
ما را - و من فوج قبل ان یصلی فانما هو شاة لحم عجله لانه - و کسیکه فوج کرد پیش از آنکه نماز بگذاردیم باین نیست این مگر گویند  
گوشت که کتاب کرده است از برای اهل خانه خود - لیس من الفسک فی تنکس - نیست از عبادت و رنج و مشنگ  
بضم لون و سکون سین عبادت کردن ناسک عابد نیکه قربانی نسک بعضی جمع نسک بفتح سین و کثر آن جای زبان  
متفق علیه - و عن حماد بن عبد الله بن عجلی - بفتح باء موحده و حم صواب است و او را جذب بن سفیان

نیز می گویند نسبت بحد روایت کرده اند از دے حسن بصری و ابن سیرین - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
من فوج قبل الصلوة فلیندج مکانا اخری - کسیکه فوج کند پیش از نماز پس باید که فوج کند بجای دی شاة و دیگر را  
و من لم یندج حتی یصلی فلیندج علی اسم الله - و کسیکه فوج نکند تا آنکه نماز بگذاردیم باین گویند بر نام خدا یعنی  
درست است فوج دے و واقع است از عبادت - متفق علیه - و عن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
من فوج قبل الصلوة فانما یندج لنفسه - کسیکه فوج می کند پیش از نماز پس فوج نمیکند مگر بر اے نفس خود یعنی گوشتی است  
که برای خود حاصل کرد و بر اے خدا نیست و داخل عبادت نه - و من فوج بعد الصلوة - و کسیکه فوج کرد بعد از نماز -  
فقد تم نسکه و اصاب منه المسلمین - پس بتحقیق تمام شد عبادت دے و یافت سنت و طریق مسلمانان را متفق علیه



وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینبج وینحی بالمصلی - بود آنحضرت که فوج میکرد و منحی میکرد و در مصلی فوج درگاه و گوسفندست و صورت آن معلوم است و منحی مخصوص بیشتر است و صورت و س آنست که شتر را ایشاد میکنند و نیزه میان هر دو پای پیش او میزنند تا خون از دمی و دیر زمین می افتد و فوج در شتر نیز جایز است اما منحی نه است و در شتر و اطلاق فوج بر منحی نیز آمده است چنانکه در احادیث و اقوال آمده است - رواه البخاری

**الفصل الثانی** عن انس قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المذنبه ولهم یومان یلعبون فیها - قدم آورد آنحضرت مدینه را و هجرت کرد و بسوسه وی و حال آنکه مرا اهل مدینه را دور و زبود که بازی میکردند در آن دور و زبود علم شد که آن کلام دور و زبود بعض گفته اند که این دور و زبود و مهر جان بود و استبعاد کرده شده است این قول بآنکه نیزه و مهر جان از عادات فارس و خصائص ایشان است و الله اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت صلعم - ما هذا ان یومان - چه چیز است این دور و زبود که شما مقیداید با آنها و بازی میکنند در آن - قالوا اننا نمسب فیها نمسب الجاهلیه - گفتند چیزی نیست که ما را بحقیقت آن علم باشد و بدانیم که از کجاست و ما ساخته اینمقدار میدانیم که ما و پدران ما بازی میکردیم درین دور و زبود و زمان پیش که زمان جاهلیت است و درین عبارت هم بیان عذر خود میکنند و هم اشارت مینمایند که از امور جاهلیت است محل تعب و جد نیست اگر چه نیزه را فرماید ترک می کنیم چنانکه دیگر امور جاهلیت را ترک کردیم - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینبج وینحی - بعد از آنکه آمد به اکبر الله علیه وسلم قد ابدلکم الله بها خیر منها یوم الاضحی و یوم الفطر تحقیق بدل گردانیده است شما را خدای انبائی بآن دور و زبود شما داشتید و جاهلیت و زبود و دیگر بهتر از آن دور و زبود که بدل گردانیده کدام است روز عید قربان و روز عید فطر میفرماید که عید حقیقی و فرخ و سرور مومن را باید که در عبادت باشد پس در حدیثی است از ائمه و عبا اشارت خفی بخوار چیزی از آن دور و زبودین از آنچه در روزه فاحشه و خروج از طریق و شکار وین نباشد و نبی است از تعظیم انبیا و مشرکین و بعد اسم ایشان و سر و زبودان و مفسدین و زان تا آنکه بعضی از علما برای مبالغه رفته حکم بفر کرده اند بقصد زدن و تشدید و زد و زدن و اتفاقا از مظان کفر که انی فتح الباری فافهم - رواه ابو داود - و عن زبیده قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم - روایت است از زبیده السلمی که صحابی مشهور است و احوال او در مواضع متوجه ذکر کرده شده است گفت بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه بخورد و چیزی - و لایطعم یوم الاضحی اصحی ایضاً - و آنچه در روز عید اضحی نماز نیکو دارد و گفته اند که حکمت و راکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر عید از خوب صوم است و دست و شست آنحضرت تحمیل فطر بقصد سب و زدن باقتال امر بر دور و زبود و هر چه فرماید و حکم کند و اگر تعصیب و مثال امر بر دور و زبود و زبودها لایطعم لایطعم بخند خرابی کرد و بعض گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید بعد از نماز فطر بود که مخصوص است بهر یک و چون اخراج صدقه فطر پیش از هر آمدن نماز بود خورد و بر آورد و اخراج صدقه اضحی بعد از نماز بود و زبود است نماز گزار و فوج کرد و تصدیق بخورد و بخورد - رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - و عن شعیب بن عبد الله عن ابيه



به قسم و غلبه و مجاریه تکبیر کرده شود و در آن بلده بسطلاح و آنکه فتح کرده شد بی آن تکبیر کرده شود و در آن بعضی آنکه میگویند شافعی  
 بکبره ششم نیز یک فتح مکه نزد ایشان بجا برده است و نزد حنفیه بعضی از یک فتح آن نزد ایشان بصلح است و اما در مدینه مطهره اعتقاد  
 نیست بسطلاح باتفاق زیرا که فتح و کبره بجا برده نیست - و عن عطاء و مرسلان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا خطب لجمعه على  
 عشرة اعمدا - روایت است از عطاء که از کبار تابعین است بطریق ارسال که آنحضرت بود که چون خطبه بخواند تکبیر میکرد بر عشره و خود  
 تکبیر کردنی - و فخر فتح عین و نون و ذی می نیزه خود که مرا آنحضرت را بود که خادمان می برداشتند و بدان ستره میکرد چنانکه در  
 احادیث آمده است - رواه الشافعی - و عن جابر قال شهدت الصلوة مع النبی صلی الله علیه و سلم فی یوم عید فبدأ بالصلاة  
 قبل الخطبة بغير اذان ولا اقامة - گفت جابر حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس آغاز کرد بنامز پیش از خطبه بی اذان و اقامه  
 فلما قضی الصلوة قام مشکا علی بلال - پس هرگاه که تمام کرد نماز را ایستاد آن حضرت یعنی برای خطبه تکبیر زده بر بلال -  
 فحمد الله و اتلى علیه - پس حمد گفت خدا را و ستایش کرد بر دے تعالی و تقدس - و وعظ الناس - و پند کرد مردم را و وعظ  
 منع و زجر تجویف - و ذکر هم - و تذکیر کرد ایشان را و یاد و بایند ثواب و عقاب آخرت را - و حثهم علی طاعة - و برانگیخت  
 ایشان را بر فرمانبرداری و می سجانه - و مضی الی النساء و معه بلال - و گذشت و بر رفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته  
 بودند و حال آنکه بود بادی بلال - فامرهن بقوی الله و عظمین و ذکرهن - پس امر کرد زنان را بنحیث و پند گفت و تذکر  
 کرد - رواه النسائی - و عن ابی هريرة قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجعت فی غیره -  
 بود آنحضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز بر میگشت در راه دیگر چنانکه گذشت بیان اسرار حکم  
 در آن در فصل اول - رواه الترمذی و الدارمی - و عنه انه اصحابهم مطرفی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه و سلم صلوة  
 العید فی المسجد - و هم از ابی هریره روایت است که شأن این است که رسید مردم را بارانی در روز عید پس بگذارد آن  
 حضرت نماز عید را و مسجد ظاهر ازین عبارت آنست که نماز اعیاد در جهان افضل است از نماز مسجد مگر بگذرے و الا آن  
 جاری شده است عادت اهل مدینه طیبه و همچنین مکه منظمه نماز گزاردن در مسجد شریف و حرم منیف - رواه ابو داود و  
 ابن ماجه - و عن ابی الحویرث بضم ح و فتح و او و سکون تخماینه و کسر را در آخر نامی مثله - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 کتبالی عمرو بن حزم و هو بخران - ابو الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آنحضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم  
 بفتح حای مملک و سکون زامی که صحابی انصاری است اول مشابه و می خندق است و می در آن زمان پانزده ساله بود  
 و عامل گردانید او را آنحضرت در بخران بفتح نون و سکون جیم نام شهر است به بین و بود و دے در آن زمان هفده ساله و  
 کتابی نوشته بوی پسرد که در وی فرائض و سنن و دیات بود و نوشت عجل الی الحی شتابانی کن نماز عید اضحی را - و اخر اللفظ  
 و دیگر کن نماز عید فطر را - و ذکر الناس و تذکیر کن مردم را و گفته اند شاید که حکایت در تحیل اضحی و تاخیر فطر آنست که هرگاه  
 که ادا کرده شد صدقه فطر و خورده شد طعامی و باقی نماز هر چه می تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آن که صنفی نوشته

بصوم را می یافتم است که مانع می شود از اسراع و استیجال بخلاف آنجی که بعد از صلوة قصد تنه و اکل هست پس استیجال مناسب آن باشد بدیه الشافعی - وعن ابی عمیر بن عیین - ابن النضر عن عوفه عن من اصحاب النبی - روایت است از ابی عمیر بن النضر از اعمام که مراد را انداز اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن را که با جواد الی النبی صلی الله علیه وسلم شنیدند و انهم را در الهلال بالامس - بدینیکه سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالیکه گواهی می دهند آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید را و پرور - فارم هم ان لقیطر و - پس اگر مرد آن حضرت اصحاب را که افطار کنند و اذ اصبحان یقید و الی مصلایهم و امر کرد که چون صبح کنند بروند بشوی مصلای را که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و روایت این باب در دو طریق صحیح آمده است که قدم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث در دو طریق اینچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد برنا هلال شوال پس برخاستیم باروزه و این آمدند سواران در آخر روز پس گواهی دادند نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را و شب و روزی بعد از زوال آفتاب عید نزد ما همین است چنانچه در حدیث آمده است - رواه ابو داود و النسائی -

**فصل الثالث** عن ابن جریر - بضم جیم اولی و فتح زاء سکون تخانیة و زوایت جرج حکیم و حاکم منله - بفتح جیم و ضم جیم آن اصلا نیست و ابن جریر نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریر فقیه کنی قرظی مولای قریش و در اصل رومی است یکی از اعلام ائمه مشهور و معدود و روحی اول کسی است که تصنیف کرد و در اسلام در قوی و گفته اند که وی ثابث ترقوی ترست از امام مالک روایت کردند از وی و جرجی و گویند که متعه را مباح میدانست و میگوید که از قوی بلکه ششصد و پانزده پیش عبد العزیز تابعی مشهور است اما وی گفته و او ثقیل از پدر است - قال اخبرني عطاء بن ابن عباس و جابر بن عبد الله قال لم يكن يؤذن يوم الفطر ولا يوم الاضحي - گفت ابن جریر خبر داد مرا عطاء بن عباس و جابر گفتند این هر دو صحابی بنود که اذان گفته شود در عید فطر و نه روز عید اضحی - ثم سألته يعني عطاء بن عباس عن ذلك - جریر میگوید که بعد از آن سوال کردم او را یعنی عطاء را بعد از زمانی از آن مسئله مذکوره - فاجبرني - پس خبر داد مرا عطاء - قال يلقب عطاء - اخبرني جابر بن عبد الله ان لا اذان للصلوة يوم الفطر - خبر داد مرا جابر که نیست اذان نماز را در عید فطر و این با عطاء تضییع کرد و روایت از جابر بن عبد الله بن عیین نماز عید فطر را بیان کرد و چیزهای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت عیین تخرج الزام و لا بعد ما تخرج - هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز و نه بعد از بیرون آمدن برای خطبه - و لا اقامه و لا اذان و لا شئ - نه بود و اقامت و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة الصلوة و مانند آن و نه بود و چیزهای تاکید است برای کسی مطلق باز تاکید کرده میگوید - لا اذان يومئذ و لا اقامه - بنود آواز دادن همان روز و نه اقامت - و بعد مسلم - وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج يوم الاضحي و يوم الفطر - بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر - فبعد ابا الصلوة - پس آغاز میکرد و بناز - فاذا صلی صلوة - پس چون میگذاشت آن حضرت نماز خود را و

خارج میشد از آن - تمام قافل علی الناس و هم جلوس فی مضللاهم - علی ایشان روئی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم شسته بودند  
 در جای نماز خود - فان کانک لہ حاجۃ بہمت ذکرہ للناس پس اگر میبودم آنحضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجای ذکر میکرد و اگر  
 برای مردم بدان و میفرستاد - اگر کانک لہ حاجۃ البیہ ذلک امر ہم بہا - یا میبودم آنحضرت را حاجتی بکار می دیگر فرستادن  
 لشکر بجای امر میکرد مردم را بآن کار - و کان یقول - و بود آنحضرت که میگفت - تصدقوا تصدقوا تصدقوا - صدقه کنید صدقه  
 کنید صدقه کنید مکرر بار - و کان اکثر من تصدق النساء - و بود بیشترین کسیکه تصدق میکرد بفرموده آنحضرت و تا کیدوی صلی  
 اللہ علیہ وسلم زنان - ثم یصرف - پسر بر میگشت آنحضرت بمنزل خود فلم یزل کذلک - پس همیشه بود تقدیم صلوة بر خطبه در زمان  
 خلفای اربعه و بعد از ایشان - حتی کان مروان بن الحکم تا آنکه شد امارت مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویہ بن ابی  
 سفیان - فخرجت من حاکم مروان - میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدن مروان در دست گرفته مروان را و فخاصرت بجانب حیمہ  
 و ستامی یکدیگر گرفتن از حاضر و حتی تنگیگاه زیرا که در بخت دست یکی بر خاصره دیگری باشد - حتی اتینا المصلی - تا آنکه آمد  
 سن مروان هر دو مصلی را - فاذا اکثرین الصلۃ قد بنی منبر من طین و لبن - پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلی بنا  
 کرده از گل خشت خام و خانه دوم در آنجا بود و بنی لفتح لام و کسر بار وزن کف و لبن بر وزن ابل نیز آمده و این کثیر بن الصلت  
 در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متولد شده و آنحضرت اندک شرم کرده و بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابه  
 باین بیان ذکر کرده و فرمودی در کاشف گفته که قیل فی صحیحہ و بعض گفته اند وی تابعی سنت و کثیر نام وی عمر بن الخطاب بنماوه  
 و ظاہر این حدیث آنست که اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان بود و از مدوثر مالک نقل کرده اند که اول کسیکه خطبه در مصلی  
 بر منبر خواند عثمان بن عفان بود و رضی اللہ عنہ ابو سعید خدری میگوید - فاذا مروان نیاز منی یدہ - پس ناگاه مروان کشاکش  
 میکند مرا دست خود را بمنی میکشد مرا بدست خود - کانه یحیر فی نحو المنبر و انا اجزہ نحو الصلوة - گویا که دستم میکشد مرا بجانب منبر تا  
 خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گوارد و چنانکه سنت است - فلما رایت ذلک منہ قلت ایمن  
 الابدن او بالصلوة - پس هر گاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کجا شد ابتدا کردن نماز و اگر از آن پیش از  
 خطبه که فعل بنی صلی اللہ علیہ وسلم و خلفای او بود - فقال لایا ابو سعید - پس گفت مروان نزاع مکن در نیابت ای ابو سعید - قد  
 ترک ما لتکم تحقیق مانده شد و گذاشته شد چیزیکه تو میدانی از ابتدا بخطبه یعنی ترک کردم من آن را از جهت مصلحتی که دیدم و  
 آن آنست که اگر تقدیم صلوة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار نمیدادند - قلت کلا و الذی نفسی سیدہ لا تا تون بخیر ما  
 اعلم ابو سعید یکدیگر گفت من - چنین است تو کند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آید شما بهتر از آنچه  
 میدانم من - قلت مرا گفت این کلمه را سه بار - ثم انصرف - پسر برگشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیثی و کحل که  
 یعنی این باشد که برگشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و شنید  
 سخن ابی سعید را که نماز پیش از خطبه باید کرد و این از روی عبارت ظاہر ترست و ابی سعید را رواه مسلم - و بدانکه سنت در عیدین



گزاردن نماز است پیش از خواندن خطبه اتفاق کرده اند صاحب کتب سنت بر روایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزاردن نماز پیش از خطبه عمل کرد ابو بکر و عمر بعد از وی همچنین ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از صحابه و غیر هم و گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مردان بن الحکم بود و در فضیله امیر برین بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعضی گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود و بعد از مدتی از خلافت خود چون دید جماعت از مردم که نماز را بر سر بلند چنانچه ابن المنذر با اسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است و این علت غیر علمی است که مردان قصد کرده چه صلحت عثمان رضی الله عنه رسیدن مردم بود و جماعت و قصد مردان تلی خطبه بود و مردم ترک داده بودند در زمین مردان سماع خطبه از جهت سب و شتم وی کسانی را که سخت بنودند آن را و افراد در میان بعضی مردم و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه اجابا آن را بجهت مصلحت صحیح که وید کرده باشد که مردان بجهت غرض ناسد خود بران موافقت نموده و بعضی گفته اند که اول کسیکه تنبیه را و معاویه بود و مردان در مدینه و زیاده بصره که عامل او بودند متابعت و مطاوعت وی کردند و الله اعلم انتی کلام الشیخ و بر تقدیر شوش این روایت قول مردان که قدر ترک نه ترک محمول بر ظاهر خواهد بود و تمام

### باب الاضحية

اضحیه بضم هـ و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن و جمع و سه اضافی تشدید یا و تخفیف آن نام خیر است که فسخ کرده شود بر وجه تقرب از شتر و گاو و گوسفند در وقت مخصوص که از قربانی گویند و تضحیه بمعنی فسخ کردن و قربانی کردن و یوم نحر ایوم الاضحی از اینجا نام شده یا از تضحی بمعنی ارتفاع بنا بر بلکه اصل همین است و اضحیه هم از دست که اول وقت تضحیه است بدانکه تضحیه واجب است در مذهب امام ابو حنیفه و صاحب وی بر هر چه مسلم میقیم موسر و نزد شافعی در رد روایتی از ابی یوسف سنت ماکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد همین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی و سنت است بر فقیر و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته که وی سنت واجب است بر کسیکه استطاعت دارد آنرا یا مرد است و بر طبقه سلوک در دین است یا مرد و بوجوب تاکد است و معنی اول قریب تر است و دلیل وجوب حدیثی است که روایت کرده است از ابن ترمذی و ابو داود و دشانی که روایت کرده اند از محقق بضمیم و فتح حامی علیه تشدید یا بی موحده و قات در آخرین سلیم گفت بودیم ما بار رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعزات پیش شنیدیم که میگفت بر اهل بیت و این صیغه وجوب است و فرمود و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیا بدست و تضحیه نکنند باید که قریب بنگرد و مصلای پدر او مثل ابن عبد الواحی میگوید و دیگر ترک اجتنابی الله است

**الفصل الاول** - عن انس قال سمی رسول الله - روایت است از انس که گفت قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکشنبین - بدو کیش لفتح کات و سکون با گو سفند ز که سر در میزند بفارسی قفقار - انجین - املع آنکه سیاهی می تضحیه سبیدی باشد و بعضی گفته اند که بیاض و بیشتر از سواد او باشد و ملحه بضمیم و سکون لام از اولان بیاض مخلوط با سواد و قرین شاخه در بینه و در از شاخ و الا هر کیش شاخه درست یا مرد و سالم اکثرین است - و یکجا سبیده و فسخ کرد و تضحی است آن و کیش را



بدست مبارک خود - و می و کبر - و نام خدا بر دو تکبیر گفت و در وقت فرج کردن چنانکه شرط فرج است - قال رایتہ و انما  
قدمه علی صفحاها - گفت انس دیدم آن حضرت را ای مبارک خود را بر پهلوی وی یا بر زوی وی و صفحا کبر  
جمع صفح لفتح و سکون معنی پهلوی و جانب در روی و پهنای روی - و یقول - و می گفت - بسم الله و الله اکبر متفق علیه - و  
عن عائشة رضی الله عنہا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بکثرت الاقرن - روایت است از عائشة که آنحضرت فرمود و باوردن  
تختخار شاخدار - یطافنی سواد - که پی سپری کند زمین را در سیاهی یعنی پامپاسا و سیاه باشد - و میرک فی سواد و سواد  
در سیاه است یعنی سینه و شکم وی سیاه باشد و بروک خسیدن و سینه بر زمین نهادن و اصل و سه و شتر است -  
و یطافنی سواد - و نگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد که اقال الطیبه و بعضی گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود و فانی  
بعضی بر پس آورده شده بخین کیش را تا فرج کند و قربانی کند بدان - قال یا عائشة ہی المدینه - گفت آنحضرت ای  
عائشه یار و دهره را کار در او ندیده شایسته المیم است - ثم قال تخدیه با کج - پسر گفت بود آنحضرت کن کار و را بشکشی ششین و  
مهمه و ذال سحبه نیز کردن کار و مانند آن الشیخسان - فقلت - عائشه میگوید پس نیز کردم - ثم اخذنا - پسر گفت آنحضرت  
کار در - و اخذ الکبش فأنجمه ثم فجبه - و گرفت آنحضرت کبش را و بر پهلوی او باند آزار پسر فرج کرد آنرا یعنی خواست که فرج  
کند - ثم قال - پسر گفت - بسم الله اللهم قبل من محمد و آل محمد - خداوند ایزد یار محمد و آل محمد - و من الله محمد و آل محمد  
محمد زین جالب فضل استلال کرده اند که قربانی بر فقر نیز میباشد چه آنحضرت از جانب تمام است قربانی کردن فقر او انشیا و این سخن  
ضعیف است زیرا که مراد شتر اک در ثواب است و این فضل و کرم آنحضرت است با است که شریک میگردد اند ایشان را در ثواب  
عبادت خود جزاه الله عنا افضل از جزی بنیای است - ثم فحلی به - پسر طعام چاشت خورد این بدان مبروم را الصغیر چنانکه گفته  
فرج کرد است معنی خوراندن طعام در وقت ضحی نیز آمده ابن جابنمی است - و عن جابر قال قال رسول  
الله صلی الله علیه وسلم لا تأخذوا الا منته - بعض مسم و کسرین و نون شده فرمود فرج نکنید مگر منته را - الا ان یسیر علیکم فتدبحوا  
جذعه من الضان - مگر آنکه و شوار شود بهم رسانیدن منته بر شاپس فرج کنید جذعه را از پیش لفتح جیم و ذال سواد مسلم  
شرح این حدیث تفصیلی دارد آنرا موافق مذهب خفی بیان کنیم و در شرح موافق مذهب اربعه کرده شده است بدانکه اصغیر  
جائز نیست مگر از ابل و بق و غنم و روایت کرده نشده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه از اصحابی رضی الله عنهم  
جز اصناف ثلثه از ذبائح و غنم و وحش است معرکه آنرا بگویند و ضان که آنرا پیش خوانند و جاموس پسین مملکه که مریب گاومیش  
است نوعی از بقر است و جائز است از هیچ این تسام شنی ثنای مثلثه همین مراد است بمنه که در بخیریت مذکور است و آن از ابل  
انچه تمام کرده چنبال کامل را و پانزده و ششم در خلاصه گفته انچه تمام شده بر وی چهار سال و از بقرا انچه استکمال کرده و در  
را و از غنم خواه ضان باشد یا مغرکیا که کذا فی الهدایه و مذهب امام احمد نیز موافق مذهب است و وجه تسمیه بمنه آنست  
که وی می اندازد و دندان پیش را که آنرا شایا گویند درین عمر منته از سن است یعنی دندان یا بمنه سال پس در

بتجیع این اقسام شی شرط است مگر از خنان که جذعه صم درست است و در پدایه گفته است که جنح از خنان در زهر بپختن  
 آنچه تمام شده باشد بروی گش ماه و زعفرانی گفته هفت ماه و این بر تقدیری که عظیم الجسم باشد چنانکه اگر خلط شود بانی شنبه  
 گردد و بر نظر از دور و اگر صغیر و حقیر باشد باز نیست مگر آنکه تمام شده سته او درست نیست جذعه از مغز - و عن عقبه  
 بن عامر ان النبی صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا - روایت است از عقبه بن عامر که از مشایخ صحابه است  
 که آنحضرت داد او را گو سپندان که قسمت کند آنها بر صحابه آن حضرت بطریق قربانی پس شست کرد - یعنی عتود پس باقی ماند  
 بعد از قسمت عتود بقیعین بعد از ذی تازی ثنائة یکساله از او داد مغز بعض گفته اند آنچه گذشته بروی اکثر حول و خلاصه  
 گفته عتود از مغز مثل جذع از خنان آنچه گذشته بروی اکثر سال - تذکره رسول الله پس ذکر کرد عقبه آن عتود را که  
 باقی مانده بود و در سینه خدای صلی الله علیه وسلم را و گفت غنم همه شست یا ذی عتودی باقی مانده است چه حکمی شود  
 فقال - پس گفت آنحضرت صبح به انت - تضحیه کن بدان عتود تو - و فی روایتی - و در روایتی این چنین آمده است که -  
 قلت گفتم - یا رسول الله اصابنی جنح - رسید مرا جذع یعنی از مغز - قال صبح به - گفت آنحضرت تضحیه کن تو بدان اگر عتود  
 نام بر یکساله است خود درست است نزد ما مطلق تا اگر کمتر از آن است میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبه بن عامر است چنانکه  
 در حدیث ابی بکره در جنح مراده است که فوج کن تو آزاد کفایت نمیکند از هیچ یکی مگر از تو و آنحضرت را میرسد که تخصیص کند  
 بعض احکام را بعض احکام و احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح متفق علیه - و تخمین این عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم  
 ینبج و ینحر بالصلی - بود آنحضرت که فوج میکرد و خرمیکرد و مصلی از جهت اول وقت و سابقا معلوم شد که نحر مخصوص است  
 بابل و فوج عام و خرا بل افضل است از فوج وی - رواه البخاری - و این حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل  
 اول گذشت از ابن عمر بر روایت بخاری و ظاهر این است که همین جا ذکر میکردند آنجا - و عن جابر ان النبی صلی الله علیه  
 وسلم قال البقرة عن سبعة - گا و واقع میشود در قربانی از هفت کس که شریک میشوند در آن - و الحجور عن سبعة - و شتر  
 نیز واقع میشود از هفت کس - رواه مسلم و ابوداؤد و اللفظه - و این لفظ حدیث مرابی داؤد است این حدیث  
 است بر صاحب مصابح که چون لفظ حدیث مرابی داؤد است میبایست که آن را در فصل ثانی ذکر کرده و  
 عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر و اربعکم ان یضحی - چون در آید و سه ماه  
 ذی الحجه و خواهد بعضی از شما که قربانی کند - فلا یس من شعره و بشرة شیئا - پس باید که مساس نکند و نگیرد و آن کس از مو نه خود  
 و روے پوست خود چیزی را - و فی رواجه فلا یأخذ من شعره و لا یقلین ظفرا - پس باید که نگیرد و موے را و پنجد ناض ۱۱  
 و یقلین تبشیر و تخفیف هر دو روایت است از تعلیم و قلم هر دو یک معنی است - و فی روایتی من را می بلال ذی الحجه  
 و اراد ان یضحی فلا یأخذ من شعره و لا من اظفاره - کسیکه به بنید بلال ذی الحجه را خواهد که تضحیه کند پس باید که نگیرد و از  
 موی خود و نه از ناخن خود - رواه مسلم - اگر گویی که گرفتن موی ناخن معقول و متصور است لیکن گرفتن از بشره که به

معنی پوست است که زیر موی نباشد چه معنی دارد و جواش آنکه مقصود است که کسی قتل جلد خویشی از اسباب یا بغیر آن کند پس نمی  
می کند که نباید که شمشیر در شرح می گوید که تضرع کرده اند آمده یعنی و میگوید که شارح مطلع گشت برین معنی پس گفت که مراد به  
بشره اینجا طغرس است بقرینه روایت دیگر و گفته اند که حکمت در نمی از گرفتن موی و ناخن یا تشبه است بکجا جایت است الله اعلم  
اند در رنگ تعریف که نزد بعضی سب است یا بجیت آنکه تا نفعیه از هر جزو سب موی و ناخن و آتش شود و اندازد بچ قبل خلق است  
در روز خرمینا و مؤید این معنی است که اگر مقصود تشبه بکجا بود می شامل و عام بود می تمامه خطورات احرام را مثل لبس  
مخیط و مس طیب و غیر آن و این نمی براسه تحريم است نزد قومی و براسه تنزیه است نزد جماعت و در جامع الاصول  
از حدیث مسلم از عمر بن مسلم بن عمار ثقیفی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزد یک پیغمبر صلی الله علیه و آله پس نوره کرد و جمعی از اهل حمام  
و بعضی گفتند که منع میکنند علما از این باز چون ملاقات کردیم سعید بن السیب را ذکر کردیم این را نرو و می گفت یا این نمی  
این حدیثی است که فراموش کرده اند مردم ترک کرده اند از حدیث کرده است ام سلمه زوجة نبی - قالت قال رسول

الله صلی الله علیه و سلم اذ ایتهم بال ذی الحجة الحدیث - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
یا من ایام التمل الصالح فیمن احب الی الله تملی من هذه الايام العشر - نیست هیچ روز با که کار نیک در می دوست داشته  
تر باشد نزد خدا از این ده روز که در ذی الحجة است - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله و لا اله الا الله -  
و نه کارزار کردن و راه خدا با کافران که در غیر این ایام و آتش شود - قال - گفت آنحضرت - و لا اله الا الله  
و نه کارزار کردن در راه خدا آن نیز بزرگوار می و دیگر نیست که درین روز با کنند اگر چه علمای قلیل و آسان باشند -  
الا رجل خرج بنفسه و ماله فلم یج من ذلک بشئ - مگر جاهد از مردی که بیرون آید بنفس خود پس باز نگشت از نفس و نه  
از مال خود بچیزی اگر باین سرحد که برسد آن چیزی دیگر است و این فضل شهادت است - رواه البخاری

**الفصل الثانی** - عن جابر قال فرج النبی صلی الله علیه و سلم یوم الذی کبشین الطمین اقرنین - و فرج کرد آنحضرت  
روز فرج یعنی روز خرد و کبش اصم اقرن یعنی این دو لفظ معلوم شد - موجوین - کوفه شده و گاه می خستین آنها  
یعنی خصی اگر چه خصا در لغت بیرون کشیدن خستین است اما مراد این جا همین است اگر گفته شود که خصا نقصانست بکمی  
بعض اجزا و هرگاه گوش و شلخ شکسته درست نباشد بجهت نقصان خصی چون درست باشد جواش آنکه خصا در  
جوان نقصان است در صورت لیکن کمال است در مینه که لحم خصی الطیب و الذست و قیمت وی و اعلی و غلی است -  
فما وجهها قال - پس هرگاه که وی قبله گردانید آن دو کبش را براسه فرج گفت - انی وجهت وجهی للذی فطر السموات  
والارض علی ملة ابراهیم حنیفا - بدرستی که من متوجه گردانیدم روی خود را بسوی آن کسیکه فطرانته و از عدم بوجود آورد  
آسمانها و زمین را و رحالتی که برکش ابراهیم باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراهیم کبش است -  
و ما انما من المشرکین - و نیست من از مشرکان که در عبادت و در فرج کردن غیر خدا را شریک گردانند و بنام بتان فرج کنند

ان صلوٰتی و تسبیحی - بدرستی کہ نماز من و ہمہ عبادات من و بیشتر اطلاق شک برین عبادت مخصوص آید کہ قربانی  
کردن است - و مجاہد و ممانی - و زیستن من و مردن من - و در رب العالمین - مرخدا می راست کہ پروردگار جہانیا  
لا شریک لہ نیست بیچ انباز مرا و را - و بذلک امرت - و بہین یعنی بتوجید و ترک شرک امر کرده شدہ ام من - و انا  
من المسلمین - و من از جملہ اسلام آندگان ام و تسلیم کنندہ تھا و قدر اویم و گاہی میگفت و انا اول المسلمین و من  
اول مسلمانان این است ام چہ ہر پیغمبر اول مسلمانان است نسبت بامت خود بلکہ اول تمامہ مسلمانان علی الاطلاق  
بحسب ذات و ربہ و این وعدہ کتاب الصلوٰۃ در باب ما یقول بعد التکبیر گذشتہ است - اللہم شک - خداوند این قربانی  
از عطای تو و فضل تست - و لک - و مر تر است و برای ثواب تو و رضای تویی کنم - عن محمد و امتہ - قبول کن از محمد و امت  
وے در اینجا ذکر آل نکر و زیراکہ آل نیز داخل است اند و گفت - بسم اللہ و اللہ اکبر ثم فوج - بہتر فوج کہ ہمین و و کلمہ فوج  
کافیت باقی فضیلت است - رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی و فی روایتہ احمد و ابی داؤد و الترمذی و فوج  
بیدہ - آمد بزیادت لفظ بیدہ و این نیز آردہ کہ - و قال - و گفت آن حضرت - بسم اللہ و اللہ اکبر اللہم ہدانی و عن لم  
یضح من امتی - خداوند این قربانی از من است و اگر یکہ قربانی نکرده از میان است من - و عن حشش بجای ہملہ و لون  
مستوحشین و شین معجمہ کو فی تابعی است روایت میکند از امیر المؤمنین علی و در احادیث دے سخن است و ابو داؤد  
می گوید ثقہ است - قال راہت علیا یضحی بکبشین - گفت و دیدم علی را رضی اللہ عنہ کہ قربانی می کرد بد و کبش - نقلت لہ  
ما ہذا - پس گفتم مراد را چیست انیکہ بد و کبش قربانی میکنی و تنہا یک کبش کفایت است - فقال - پس گفت علی رضی اللہ  
عنہ - ان رسول اللہ - بدرستی کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اوصانی ان اضحی عنہ - وصیت کرد مرا کہ تضحیہ کنم از جانب  
وے - فانا اضحی عنہ - پس من تضحیہ کنم از جانب وی صلی اللہ علیہ وسلم اما وصیت کہ آن حضرت فرمودہ بود کہ یکبار  
از من تضحیہ کن پس علی رضی اللہ عنہ تضحیہ کرد و وصیت آن حضرت را بجای آورد و وصیت کردہ بود کہ ہمیشہ از جانب  
من تضحیہ می کردہ باشی پس دے رضی اللہ عنہ دائم از جانب ایشان تضحیہ می کرد و ظاہر لفظ حدیث ناظر برین معنی  
است و اللہ اعلم و ازین جا معلوم ے شود کہ تضحیہ از وصیت جائز است و بعضی علما جائز نمی دارند تضحیہ از وصیت و  
از ابن المبارک نقل می کنند کہ گفت محبوب تر نزد من آن است کہ تصدق کند بتضحیہ و اگر تضحیہ کند خود از دے  
چیزے نخورد و ہمہ تصدق کند - رواہ ابو داؤد و در دے الترمذی نحوہ - و عن علی رضی اللہ عنہ قال امرنا  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نستشر العین و الاذن - امر کرد مرا آن حضرت کہ تامل کنیم و نیک و زنگیم از تضحیہ  
چشم را و گوش را کہ در ان نقصانے نباشد کہ بدان تضحیہ نتوان کرد - و ان لا تضحی بمقابلہ - و امر کرد مرا با آن کہ  
تضحیہ نکنیم بمقابلہ بفتح با آن کہ بریدہ شدہ است از بالائے گوش وے و لا مدبرۃ - و نہ تضحیہ کنیم بدابرہ نیز فوج  
با آنکہ بریدہ شدہ است از پایان گوش و می - و لا شرقاء - بفتح شین و سکون را بر وزن حمرا آنکہ شکاف دارد گوش را

وراه - ولا خفا - انه انما تشكك في داره - رواه الترمذي وابو داود والنسائي والدارمي وابن ماجه و  
 انتهت روايته منتهى شده است روايت ابن ماجه - الى قوله والاذن - ما قول ذي والاذن - وان لا شيء - ما آخره  
 ومي نيت - وعنه قال - وهم از علي دست رضی الله عنه كه گفت - بنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان محی باعضب  
 المقرب والاذن - بنی كرد آنحضرت كه تفسیه كنیم به تشكك شده شلخ و تشكك شده گوش و غضب بعین جمله وضا و محبة معصية تشكك  
 شدن شلخ و غضبها گوش تشكك و تشكك استمال غضب و شلخ حست و گاهی در گوش نیز احتمال یا بد چنانكه درین  
 حدیث آمده است و مراد بان قطع اذن است - رواه ابن ماجه - وعن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم مثل ما ذاقني من الضحایا - پرسیده شد آنحضرت كه چه چیز است كه پرهنز کرده شود از ضحایا یعنی كه همراه است كه بان تفسیه  
 نتوان كرد - فاشا رسیده فقال اربعا - پس شارت كرد بانگشتان دست پس گفت پرهنز كنید چهار را - العجاة البینة ظلمها  
 لك كه پدید است لنگی او - والعجراة البینة عورها - و یک چشم كور كه میدارست كوری او كل یا اكثر - والمریضة البینة مرضها - و بیمار  
 كه پدید است بیاری او چنانكه امید حجت او نماند - والجفارة التي لا تنقی - و لا نكره موز در آنخوان ندارد تنقی لبضم تا دسكون نونی كسر  
 تمام - رواه مالك احمد الترمذي وابو داود والنسائي وابن ماجه والدارمي - وعن ابی سعید قال كان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم یكشی اذن یحل - گفت ابو سعید خدری بود آنحضرت كه ترسانی می كرد بچهار شاخه دار قوی یك یك گذارد  
 فیحل بر وزن كرم این جا باینمی ست و اصل معنی می تراست قوی بر جنده بر ماده و گفته اند كه اولی ترك نرمی  
 كه بسیار می جند بر ماده و مراد اینجا قوی و بزرگ است - نیظر فی سواد - سیاه چشم - و یاكل فی سواد - سیاه دها و دمیشی فی  
 سواد - سیاه پای - رواه الترمذي وابو داود والنسائي وابن ماجه - وعن مجاشع لبضم میم و جیم و شین مجزیه مكسورة بین  
 بنی سلیم لبضم سین و فتح لام - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم كان یقول ان الجن یونی بیا یونی منه الشی - روایت است از ابی  
 كه صحابی است و از قبیل بنی سلیم است از مهاجرین است كه بود آنحضرت میگفت كه جنیع لفتح جیم و ذال تمام میكند حق را از چیزی كه  
 تمام میكند از آن چیزی و مراد از جنیع ضان است چنانكه در اول باب گذشت و اگر جنیع را تفسیر كنند بانچه تمام شده مراد ايكسال  
 جنیع از مؤنث و درست باشد چه شنی از مؤنث كساله را گویند و یونی تشدید است از توفیه - رواه ابو داود والنسائي وابن ماجه  
 و عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نعمت الائمة الجنیع من الضان - میگفت آنحضرت نیکه تفسیه  
 است جنیع از ضان یعنی جائز است برخلاف جنیع از منكر - رواه الترمذي - وعن ابن عباس قال كان مع رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم فی سفر فحضر الانبی - گفت ابن عباس بودیم با آنحضرت و در سفری پس حاضر شد روز بعد انبی - فاشتركتانی البقرة سبعة  
 و فی البقر عشرة - پس شریك شدیم مادر گاؤ هفت كس در شتر و كس اشتراك و كس در شتر عمل بعضه از علماست و جمهور بر آنند كه این  
 منسوخ است و گاؤ شریك حكم دارند - رواه الترمذي والنسائي وابن ماجه و قال الترمذي هذا حدیث حسن غریب - و در كفاست  
 یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است و حكم او نزد جمهور نیز همین است كه گفته شد - وعن عائشة قالت قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل يوم النحر احب الي الله من احراق الدم - نكروا دمي فنجح كارسه بذكر نحر ودرست ودرشته  
 شده نزار نحر ودرست خون نونی قضیه و اگر چه من اضحیه تصدق کند ثواب دوی باضحیه نرسد اما درین روز قضیه افضل از تصدق است چنانچه  
 گوشت آنرا تصدق نکند اگر چه تصدق ثلث است و این پنجگان که آفاقی را در مکة طواف افضل است از نماز - و از آنکه گاهی  
 یوم القيمة بقر و نهاد و شمار با و اطلاقها - و بدینکه آن جانور خون ریخته شده میاید بشناختنای نشان و موبای نشان و سهام  
 نشان و طاعت هم بشناختنای گوشت چون هم گاؤ و گوسفند امثال آن یعنی می آید در زمین ان اعمال و گران میگردد اند میزان - و ان اللحم  
 یقع من سد التالی بکمال ان یقع بالارض - و بدینکه خون هر انسانی که نذر خود را در برشته قبول پیش از آنکه افتد بر زمین فطیرا بها  
 نفسا - پس خوشحال گردانید ان نفس را با خوش شوید بدان از روی نفس طیب و انشدید و تخفیف از تطیب و طیب هر دو در روایت است معنی  
 اول هر دو جلد اول ثانی بر ثانی - رده الهی نذر می این باجه - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ایام احب  
 الی الله ان یجعله فیها من عشر ذی الحجة منیستحج روزی که دوست داشته تر باشد زمو خدا عبادت کردن مضار و در ان روزها  
 و نه ذی الحجة یعنی عبادت کردن درین دو روز محبوب تر است از عبادت در روزهای دیگر عمل کند باشد خصوصاً تضحیه که فاضل است و  
 محبوب است از عملهای دیگر است - بعدل صیام کل یوم فیما الصیام نسته - برابر است نوزده هر روز در ان روزها هر نوزده یکسال سو قیام کل  
 لیلة منها البقیام لیلة القدر - و برابر است بر خاستن و گزاردن نماز هر شب از شبهای آن روزها نماز شب قدر و نماز اختلاف است در  
 فضیلت عشر ذی الحجة و عشر رمضان مختار است که روزهای عشر ذی الحجة افضل است از جهت وجود روزه و روزه و در ذی و شبهای شریف  
 و رمضان افضل است بسبب جو شب قدر و آن قدر - رده الهی نذر می این باجه و قال النضر بن ابی حنیفة و گفته است ندی سنان بنی فطیر  
**الفصل الثالث** - عن جندب بن عبد الله صحابی کبلی است کینت وی ابو عبد الله و گاهی جندب بن سفيان نیز گردید  
 نسبت بجد و او را کبلی و سلمی گویند نخست در کوفه بودند پس به بصره رفت و از آنجا تیر آمد و در قبه ابن الزبیر بعد از چهار سال  
 از ان از عالم رفت روایت میکنند از وی حسن بصری محمد بن سیرین و غیرها - قال شهر بن الاضحی یوم النحر مع رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم - گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز نحری که روز خراست با آنحضرت - فلم یجد ان صلی و فرغ من صلوته و سلم  
 پس تجاوز نکرد و یا باز نخواست آنحضرت از نماز گزاردن فارغ شدن از ان و سلام دادن - فاذا هو یری لحم اصنامی قد ذبحت  
 قبل ان یفرغ من صلوته - پس ناگاه آنحضرت می بینید گوشت قربانها را که تحقیق فوج کرده شده اند پیش از آنکه فایح گردد از نماز خود  
 فقال من کان من قبل ان یصلی فیصلی - پس گفت آنحضرت کسیکه فوج کرده است پیش از آنکه نماز کرده شود یا پیش از آنکه  
 نماز بگذارد آنحضرت یا پیش از آنکه نماز بگذارد یا پس از آنکه نماز بگذارد یا پس از آنکه نماز بگذارد یا پس از آنکه نماز بگذارد یا پس از آنکه نماز بگذارد  
 اجری - پس باید که فوج کند بجای دمی اضحیه دیگر را - و فی روایتی - و در روایتی همچنین آمده است - قال گفت جندب - صلی  
 النبي صلى الله عليه وسلم یوم النحر ثم خطب ثم فوج - نماز گزارد و آنحضرت نماز بخواند پس فوج کرد - و قال - و گفت -  
 من کان من قبل ان یصلی فیصلی منکما انما اخری و من لم یفج فلیفج باسم الله - و کسیکه فوج کرده است پیش از نماز پس باید



که فرج کند بنام خدا یعنی در سبت فرج می که بگذرد متفق علیه - و عن نافع ان ابن عمر قال الاصلی یوم ان بعد یوم الاحد  
 قربانینا و روز سبت بعد از روز عید اضحی جمع اضحیة است که گفت سبت در اضحیه پس تقصیه جائز است در سه روز و روز عید  
 و روز و نزدیک بعد از وی یا زده و دوازده این مذہب است و مذہب مالک و احمد و زوشانی سه روز سبت بعد از روز  
 عید و در ہذا گفته است کہ دلیل سبت ما را آنچه روایت کرده شده است از عمر علی و ابن عباس رضی اللہ عنہم کہ ایشان گفته اند یا  
 سبت سبت افضل آن روز نخستین سبت و بیشیک آنرا از حضرت شنیده گفته اند زیرا کہ رای و اجتہاد و در مقامی و خلی نیست و  
 اگر در اخبار تقاضی و مخالفی باشد با احتیاط اقل کردیم از جهت احتیاط - رواه مالک و قال یحیی عن علی ابن ابی طالب  
 رضی اللہ عنہ مثله - و عن ابن عمر قال اقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالمدينة عشرین لیلۃ - اقامت کرد و آنحضرت بیست  
 و دو سال تقصیه میکرد و ظاهر ازین عبارت آن سبت کہ تقصیه در مدت ده سال بود اما ارباب سیر و ذکر کرده اند کہ شریعت اصلی  
 در سبت ثانیہ است فتدبر - رواه ابن نمیر - و عن زید بن ارقم - قال قال اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت  
 زید بن ارقم کہ از مشاہیر صحابہ است کہ گفتند اصحاب آنحضرت - یا رسول اللہ ما نذہ الاضاحی - چیست این قربانینا و چیست  
 اهل آن - قال گفت آنحضرت - سبتہ ایکم ابرائیم - این اضاحی سنت پدر ما است کہ ابرائیم است علیہ السلام قالوا انما نذہ  
 گفتند صحابہ پس چیست ما و در آن از ابو ذؤاب - یا رسول اللہ قال کل شجرة حنظلہ گفت در مقابل ہر موی نیکی است و این و موی  
 بقر است کہ موی دارند - قالوا انا الصوف گفت پس ثواب در آنچه بشیر دارد چنانکہ ضامن دابل چیست - یا رسول اللہ قال کل شجرة من  
 الصوف حنظلہ - گفت در مقابل ہر موی از بشیر حنظلہ است از اینجا معلوم میشود کہ شعور و صوف نیز استعمال نمی کنند - رواه احمد و ابن

### باب الاعتیزة

اعتیزہ عین و عتیزہ بروزن فرجی گویند قربانی جاہلیت است کہ در ماه رجب بر اسے بتان فرج کردند و در ابتدای  
 اسلام نیز میکردند بعد از آن منسوخ شد و تشریتی گفته کہ بسیاری از علماء عتیزہ را مکروه پنداشته اند و فی مشرعیات آن  
 می کنند از جهت حدیث ابی ہریرہ کہ باید و بعضی مباح میدانند و بود این سیرین کہ فرج میکرد و عتیزہ در ماه رجب و انما  
 کہ تجویز میکنند میگویند کہ نمی مخصوص سبت جاہلیت کہ برای بتان می کردند اما مسلمان کہ برای خدا فرج می کنند تنگ  
 نیست کار بروی و دلالت میکنند بر حدیث بنیثہ کہ روایت کرده است آن را ابو ذؤاد کہ گفت مروی یا رسول اللہ ما  
 عتیزہ می کردیم و جاہلیت در ماه رجب اکنون چه می فرمائی ما را فرمود فرج کنید برای خدا و ہر ماہ کہ باشد انتی  
 الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا فرع بنیت فرع نیت فرع نیت فرع  
 در اول الاعتیزہ - و نیت عتیزہ - قال - گفت راوی - و الفرع اول بتاج کان بتج لهم - فرع اول ولدی کہ ترا می شنید  
 از نافہ یا غنم برای ایشان - کانوا یندجونه لطلوع غنیم - بودند ایشان کہ فرج میکردند ایشان از برای بتان خود -  
 و العتیزہ فی رجب - و عتیزہ آنچه فرج میکنند در رجب متفق علیه - انحدیث دلیل نفی و حرمت عتیزہ است

**الفصل الثاني - عن مخنف بكسر ميم وسكون خاى تحميه بنون وفار بن هيلم -** بعظم بين فتح لام صحابي ست والى كراسته

بود اورا امير المؤمنين على رضى الله عنه برصفهان روايت كرده است از اين حضرت حديث در اخيه وعيتره فقال كذا وقولنا

رسول الله صلى الله عليه وسلم بعزته فسمعه يقول رگفت بوديم ما قوف كنده يا آنحضرت در روز عرفه پس شنيدم من آنحضرت

كه ميگويد يا ايها الناس ان على كل اهل البيت في كل عام حجة وعيتره - اى مردمان بدرستى كه هر سال اخيه وعيتره

هل تدرن ما لعيرة - آيامي در يابيد كه چيست عيتره - هي التي تسمى بها الرجبية - عيتره آنست كه مينامند شما آنرا بر جنبه كجاست

او در ماه رجب - رواه الترمذي وابوداؤد والنسائي وابن ماجه وقال الترمذي هذا حديث غريب ضعيف الاسناد قال

ابوداؤد والنسائي منسوخه - وگفته است ابوداؤد كه عيتره منسوخ ست و توشقى درج وى سخن كرده است كه خطبة آنحضرت بعزته

در حجة الوداع بود و آن پيش از فوت آنحضرت بدرسه ماه بود كه ثابت كرونى را بعد از ان داد الله اعلم

**الفصل الثالث - عن عبيد الله بن عمرو -** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت بيوم الاضحى عيد اجمعه

لهذه الامة - گفست آنحضرت امر كرده شده ام بر روز اضحى در حالى كه آن عيدى ست كه گداينه است آن را خداى تعالى براى

اين امت - قال له رجل - گفست مرا آنحضرت را مروى - يا رسول الله اريت ان لم اجد الاضحية انى - خبرده مرا كه اگر نيابتم من

مگر نيچه كه انى ست - افاضحى ايها - آيا پس قربانى كنم بوسه و نيچه كجاي ممله بر وزن كرميه انسخ است يعنى عطاى عرب را عادت بود كه

ناقه شير و اريا غنم شير و ار باجنا جان مبداد نه كه بشير و سبله بپشم وى و ولد وى مدنى كه احتياج باشد بشفع شوند و بعد از وقت

حاجت باز گداينه بدنند و از تقبيد بانى معلوم ميشود كه ذكر رانيز نيچه ميگويند و تاى اشل تاى حمامه خواهد بود كه بر وزن اطلاق

ميكند يا اين قيد اتفاقى ست براى تا كيد آورده كينى كه انفعاع حدود بيشتر ست پس گفست اگر نيچه نداشتيم تاى ايا و ارام

تقصيه كنم - قال لا - فرمود آن حضرت مكن - ولكن خذ من شره و انظارك - وليكن بلكه از موى خود و ناخان خود - و نقص شره

دمى برى و كوناه ميكنى بر دهنماى خود را - و تخلق عانتك - وى سترى موى ز بار خود را - فذلك تمام حديثك عند الله تعالى

پس آن تمام افعال قربانى ست و در حكم قربانى ست در اجر و ثواب نزد يك خداى تعالى - رواه ابوداؤد و النسائي

باب صلوة الخوف

مشهور در لغت استعمال خوف در ترس و سكوت و ترس است و رواه احاديث بعض يكاف روايت كرده اند در هر دو و بعض يكجا

در هر دو و جماعه بخادر و ترك و بكاف در شرح احاديث كه مذكور ست در باب بجز ست از فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم منه در

سكوت شمس ست خبر حديث ثمانى كه نقل ست و شيخ در شرح خود آنرا بر خوف قمر حمل كرده و بجز امري كه در حديث ابن عباس و اقتضاه

كه ان شمس و القمر آيتان من آيات الله فاذا رايتهم فاذكروا الله و در حديث عائشه فاذا رايتهم فاذكروا الله و اهلوا و تصدقوا انما فعل آنحضرت

درين و حديث معلوم نشد شيخ ابن الهمام از داؤد قطنى از حديث ابن عباس آورده كه آنحضرت در سكوت شمس قمر ميگذاشت ركعات و در

چهار ركعات و از حديث عائشه نيز آورده كه آنحضرت ميگذاشت در سكوت شمس قمر چهار ركعات و چهار ركعات و چهار ركعات و چهار ركعات

چهار ركعات و از حديث عائشه نيز آورده كه آنحضرت ميگذاشت در سكوت شمس قمر چهار ركعات و چهار ركعات و چهار ركعات و چهار ركعات

بمقال است و الله اعلم و بدانکه زود ما صلوة کسوف شمس و در رکعت است بجا است و صورت افضل در هر رکعت یک رکعت چنانکه متواتر است  
 و در نمازی خطبه و در خسوف کفر جماعت نیست هر یک بنفس خود تنها میگردند و در شامی برای هر دو جماعت خطبه و در رکوع در هر رکعت  
 بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس و یحیی بن زید امام احمد و شمس و از مذہب می و جائز است نزد اکثر اصحابی تنہا نیز در رکوع و احد و  
 بی خطبه و بل برای ما حدیث ابن عمر است کہ ناظر است بآنچه مذہب ماست و حال کثیف است در رجال ہا کہ وصف پیش ایشان  
 اند از سادہ بیان کہ موقوف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان را حج تر باشد کذا فی الہدایہ شیخ ابن الہمام احادیث آورد  
 بر ادیان صحیحہ و حسنہ کہ مشیت مذہب خفیفہ اند و تکلم کرده اند بر احادیث خود در رکوع کہ در ماہما اضطراب کرده اند و اذ آن بعض در رکوع  
 روایت کرده اند بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس واجب شد کہ گزارده شود بر وجهی کہ محمود است و موافق است در روایت اطلاق  
 مثل قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاذا کان ذلک فصلوا و بجبت ہمین اضطراب کثیر گفته اند بعضی از مثل ما کہ سبب آن اشتباہ است  
 کہ بجبت کثرت از دحام اہل صفوت پسین را افتادہ و ظاہر آنست کہ کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشدہ و عکس تعدد  
 وقوع آن را روایت نکرده و وقوع آن متعدد و در مدت دہ سال بعید و خلاف عادت است لیکن قول صاحب ہدایہ کہ حال کثیف  
 است در رجال را بر تفسیری تمام است کہ غیر عائشہ از رجال کہ موافق وی روایت نکرده باشد و الله اعلم بحقیقہ الحال

**الفصل الاول - عن عائشہ رضی اللہ عنہا -** قال قلت ان الشمس خسفت علی عبد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 گفت عائشہ کہ آفتاب گرفت در زمان آن حضرت یعنی بعد از ہجرت در مدینہ - فبعت منا دیا - پس بر ایستادند و گفتند  
 و آواز دہندہ را کہ فریاد کرد - الصلوة جاسئة - پس جمع شدند مردم - فقدم - پس پیش رفت آن حضرت بر اسے  
 امامت - فصلی اربع رکعات فی رکعتین - پس بگذارد آن حضرت چار رکوع در دو رکعت در ہر رکعت دو رکوع چنانکہ  
 صورت آن بیاید برخلاف معمولہ کہ در ہر رکعت یک رکوع می باشد - و اربع سجرات - چنانکہ معمولہ است - قالت -  
 عائشہ ما رکعت رکوعا قط و لا سجدت سجودا قط کان اطول منہ - گفت عائشہ رکوع نکرده ام من هیچ رکوعی را ہرگز و سجده  
 نکردم هیچ سجده را ہرگز کہ درازتر باشد ازین رکوع و سجود کہ در نماز خسوف کردم کہ این از ہمہ درازتر بود متفق علیہ  
 و عنہا - قالت جہرا لنبی صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوة الخسوف بقراۃ - گفت عائشہ بلند خواند آن حضرت در نماز  
 خسوف قرات خود را یعنی خسوف تمرکز اقبال نشینے شرحہ و گویا کہ ثابت شدہ است روایت آن والا استعمال  
 خسوف در شمس نیز آید است چنانکہ معلوم شد و الله اعلم - متفق علیہ - و عن عبد اللہ بن عباس قال کثفت  
 الشمس علی عبد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والناس مہمہ - گفت ابن عباس کہ کثفت  
 آفتاب در زمان آنحضرت یحیی بن زید است در روایت بخاری و در روایت مسلم انکسفت و در شرح السنہ خففت پس نماز گزارد  
 آنحضرت و نماز گزار و مردم بارے یعنی آن حضرت امامت کرد و ایشان اقتدا کردند باوے - فقام قیاما طویلا و  
 من قراۃ سورۃ البقرہ پس قیام کرد آن حضرت قیام دراز نزدیک از قراۃ سورۃ بقرہ یعنی آن مقدار از زمان کہ ورد

سوره بقره بخوانند از پنجایه یقین معلوم نمی شود که سوره بقره خوانده باشد و الله اعلم - ثم رکع رکوعاً طویلاً - پس رکع رکوعی دراز در  
 بعضی مایات آمده که مانند ای از قیام - ثم رفع - پس بر داشت سر از رکوع - فقام قیاماً طویلاً و هو دون القیام الاول پس ایستاد  
 ایستادلی دراز و این ایستادن فرود قیام اول بود و دون یعنی قریب نیز می آید از بخندیت معلوم شد که در قیام دوم قرأت کرد یا هیچ  
 خواند ظاهر ثانی است و الله اعلم - ثم رکع رکوعاً طویلاً - بعد از آن باز رکوع کرد بار دوم رکوعی دراز - و هو دون الركوع الاول - یعنی  
 رکوع دوم فرود یا قریب رکع نخستین بود - ثم رفع راسه - پس بر داشت سر از رکوع دوم - ثم سجد سجدۀ کریمه و سجده چنانکه معروف است  
 دو سجده و جلسا پنجایه بیان طویل نکرد - ثم قام قیاماً طویلاً و هو دون القیام الاول - پس قیام کرد قیامی طویل برای رکعت دوم و  
 این قیام فرود یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود - ثم رکع رکوعاً طویلاً و هو دون الركوع الاول - پس رکع رکوعی کرد  
 رکعت سوم رکوع دراز و این رکوع دون رکوع اولی بود که در رکعت اولی کرده بود - ثم رفع فقام قیاماً طویلاً و هو دون القیام  
 الاول - پس ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن دن ایستادنی اول بود که درین رکعت ثانیۀ کرده بود - ثم رکع رکوعاً طویلاً و هو دون  
 الركوع الاول - پس رکع رکوعی کرد رکوع طویل و این دون رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود - ثم رفع ثم سجد - پس بر داشت  
 پس بر دو سجده کرد - ثم انصرف - پس برگشت از نمازی یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکرد درین راز جهت ظهور - و قد تجلت المس  
 و حالاً لانه تحقیق آشکارا در روشن شد آفتاب - فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لیس گفتم آنحضرت که آفتاب  
 و ماه دو نشان اند از نشانه های که دلالت می کنند بوجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی  
 و موجب حیرت اند سراسر اهل دانش را که در یک ساعت بآن نورانیت و اهبت نظم و کسوف شد بچنین قیاد است و قیام  
 و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کشف کند و تاریک گرداند - لا یخشان لموت احد ولا حیوة - هیچکس ندانند از جهت حیات  
 کسی و نه از جهت ممات کسی این وضع است مرعقا و اهل جاهلیت را که خسوف و کسوف بسبب حادثه عظیم مانند موت  
 شخصی بزرگ و ضرر عام میباشد و در آن روز موت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اتفاق افتاده و میگفت  
 مردم که مگر سبب آن باشد از اینجا معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت در موت عظیم و ضرر عام بود پس ذکر حیات با وی بجهت  
 استیلا و استنظار او موت باشد و الله اعلم - فاذا را یتیم فلک فاذا را الله - پس چون به بیدید شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را  
 قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله را اینک متداولت شیانی مقامک هذا - ویدیم ترا که رفتی تو خبر می ریا قصد گرفتن آن  
 گرد می رجا می ایستادن تو که این است یعنی در اینجا که نماز می گذارد می یاد در اینجا که چند نصیحت می کرد می را زیر که آنحضرت بعد از نماز  
 خطبه نیز خواند چنانکه در احادیث آمده است - ثم را ینک تلک - پس ویدیم که باز ایستاد می پس می - فقال انی ریت  
 البیت ففعلت منها عقوداً - پس گفتم آنحضرت بر سینه ویدیم بهشت را پس گفتم از بهشت خوشه را در صراح گفتم عقود خوشه انگور  
 و ظاهراً دانست که قصد گرفتن آن کردم بقرینه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم - و لو اخذتم لاکلکم منه بالقیث الدنیا - و اگر می گرفتیم  
 آنرا هر آنکه بخورد و دنیا از وی ماند بقای دنیا یا مردانست که گرفتیم برای خود و اگر می گرفتیم برای شما ویدیدم شما را بخورد و دنیا از شما ماند

همیشه باین طور که هر دانه که ازان میخورد و بداند که دیگر بجای آن پیدا میشد چنانکه خاصیت سیوهای بهشت است و مانند زیارت  
 طعام و شمر و دروغن و سجده آنحضرت صلی الله علیه و سلم - درایت النار فلم ارکا یوم منظر اقطا انظر - و دیدم آتش را پس ندیدم هیچ منظر را  
 مثل منظر کلبه امروز دیدم هرگز شنیع تر و رسواتر - درایت اکثر اهلها النساء - و دیدم بیشترین اهل آتش زنان را - فقا لوالهم - پس  
 گفتند صحابه بسبب چه چیز زنان بیشترین اهل آتش اند - یا رسول الله قال بکفرهن - گفت آنحضرت بسبب کفر ایشان - قيل یکفرن بالله -  
 گفته شده آیا بسبب آنکه کفر می درزند بخدا - قال - گفت - بکفرن الله - کفران نعمت میکنند زوج را - و یکفرن لاحسان - و کفران میکنند  
 نیکی را از هر که باشد - لو احسنت الی احد من الدهر - اگر نیکی کنی تو بومی یکی از زنان تمام روزگار - ثم رأت منک شیئا - پستتر بنید  
 یکی از ایشان از تو اندک چیزی را از بدی - ثم آلت ما رایت منک غیر اقطا میگویند دیدم از تو هیچ نیکی هرگز متفق علیه - و عن عائشه  
 نحو حدیث ابن عباس - روایت است از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس - و قالت - و گفته است عائشه - ثم سجد بستر  
 سجده کرد آنحضرت و زیادت کرده است عائشه بران این عبارت را که - فاطال السجود - پس دراز کرد سجود را و نیز زیادت کرده است  
 خطبه و دعا و تکبیر و صلوة و تصدیق و زیادت دیگر را که بیاید - ثم انصرف وقد اجلست الشمس - پستتر بگشت آنحضرت از نماز و حال  
 تحقیق آشکارا شد آفتاب غروب الناس - پس خطبه کرد آنحضرت مردم را - فحمد الله و انشی علیه پس پارس گفت خدا را و ستایش  
 کرد بروی - ثم قال - پستتر گفت - ان الشمس والفقر آیتان من آیات الله لا یخفان لموت احد ولا حیوة و اذا  
 را تیمم ذلک فادعوا الله و کبروا - پس چون به بنید آن را پس دعا کنید خدا را و بزرگی یاد کنید - و صلوا و تصدقوا  
 و نماز بگزارید و تصدق کنید ثم قال پستتر گفت - یا الله محمد و الله یا احد غیر من الدان زینی عبده اوزنی امته - ای است محمد جدا سوگند  
 نیست هیچ یکی غیرت ناک ترا خدا و رین که زنا کند غلام دی یا زنا کند راه دی معنی غیرت که است شخص است اشتراک نیروی را در  
 چیزیکه حق است خدا و غیرت خدا که است مخالفت از دینی و بی غیرت میقالی در همه عاصی است و ذکر زنا باطنی متشکل است و تخصیص  
 خود که می بخت زیادت غیرت است در وی - یا الله محمد و الله و لعلکم من اعلم الضحی که یبکیا و لکنتم کثیرا - ای امت محمد جدا سوگند اگر میدانستید  
 شما آنچه میدانم از احوال آخرت احوال قیامت و صفات جلاله حق احکام قهریه و یتقالی و تقدس هر یکند کمیند بد و بسیار  
 میگردد بسینید - متفق علیه و عن ابی موسی قال خففت الشمس فقام النبی صلی الله علیه و سلم فزعا - گفت ابو موسی آنحضری  
 گرفت آفتاب پس برخاست آنحضرت ترسان گشتی ان تكون الساعة و حالیکه میسر شد از پیدا شدن قیامت یعنی چنان ترسید که  
 گویا که قیامت بر پا خواهد شد و این از تخمیل راویست و تمثیل است الا آنحضرت عالم است بآنکه تا وی در میان مردم است قیامت  
 قائم شدنی نیست و هنوز آن مواعد که حقیقتا بادی کرده تمام کرده نشده - فاتی المسجد - پس آمد آنحضرت در مسجد فصلی باطلول  
 قیام و رکوع و سجود را ائمه و ائمه و ائمه پس نماز کرد و در ازترین قیام و رکوع و سجود که ندیدم من آنحضرت را هرگز که میکرد آنرا - و قال انهم  
 الآیات التي برسل الله لكون لموت احد ولا حیوة و لکن یخف الله بها عباده - و گفت این نشانهها که میفرستد الله تعالی نمیشد از  
 جهت موت هیچ یکی و نه از جهت حیات وی لیکن میترساند خدا میقالی بدان بندگان خود را بقدرت بر تنبیه حالت و سلب غفلت

و حلول نعمت و نزول بلیت عاذا بالله چنانچه سابقا تقریر کردیم - فاذا را تیمم شایسته آنست که فافزعوا الی ذکره و دعائه و استغفاره - پس چون ببینید شایسته چیزی را از ان پس بترسید از خدا و پناه جوئید بسوی ذکر و دعاء و استغفار و می و فی الصلوة فسرع بالتحریک ترس پناه جستن - یشتقی علیه - و عن جابر قال مکثت اثنی عشر فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت جابر گفتم آفتاب در زمان آنحضرت روز موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم که از انامیه قطیقه که در مدینه سه ثمان من بود در سه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم می گفتند که رفتن آفتاب بسبب موت اوست فصلی بالناس است رکعات پس گزارد بر دهم شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع - باربع سجدهات - چهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه سه و ده است رواه سلم - و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا دهم ربیع الاول بود و درین روزت مرقون چنین با که میگویند رفتن آفتاب نیباشد مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است این برخلاف عادت بود و اگر گویند در غیرین سه روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر - و عن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت اثنی عشر ثمان رکعات - گزارد آنحضرت هنگام رفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع - فی باربع سجدهات - در چهار سجده - و عن علی مثل ذلك - و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز مانند این روایت یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت چنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که همچنین گزاردند - رواه سلم - و عن عبد الرحمن بن سمره - از اولاد عبد شمس بن عبد مناف است و کمینت می ابو سید عیسی گویند نسبت به شمس و نام اصلی وی عبد الکعبه بود آنحضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد و در فتح و بود از طالق افرنج کرد و بستان و کابل را برای عثمان رضی الله عنه - قال گفت اثنی عشر باسهم لی بالمذنبه فی حید رسول الله - گفت بودم من که سیزده نوازی میکردم چه سیزدهای که بودم از مدینه در حیات پیغمبر صلی الله علیه و سلم انا گفت اثنی عشر - نگاه گرفت آفتاب فنبهت بها - پس انداختم تیر بار از دست - فقلت و الله لا نظرن الی ما حدث رسول الله - پس گفتم خدا سو کند هر آینه نظر کنم و به پیغمبر حایکه نوید باشد و پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم فی کوفت اثنی عشر - در رفتن آفتاب یعنی به پیغمبر که آنحضرت چه حال دارد و چگونه است درین وقت - قال گفت عبد الرحمن بن سمره فاتیته بهی قائم فی الصلوة - پس مردم آنحضرت را دیدم و حالانکه می ایستاده است در نماز - رفیع یدیه - بر دارنده است هر دو دست خود را بحمل تسبیح و تهلل و تکبیر و سجده و یدعو - پس شروع کرد در تسبیح و تهلل و تکبیر و تحمید و دعا - حتی حصر عنهما - تا آنکه دور کرده شد و بر داشته شد از آفتاب کسوف - فلما حصر عنهما - پس هنگامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف - فرائد کسوف - خواند آن حضرت دو سوره را - و صلی کعبته - و گزارد و در رکعت دهم کرد آنرا صورتش چنانکه طبعی ذکر کرده است که در آمد آنحضرت در صلوة و ایستاد در قیام اول و تطویل کرد در تسبیح و تهلل و تکبیر و تحمید و دعاء تا آنکه رفت خورشید بعد از آن خواند قرآن رکوع و سجود و سوره باریتاد در رکعت ثانیه و خواند در سه قرآن رکوع و سجود کرد و بشد خواند و سلام داد و فافزع - رواه مسلم فی صحیحین عبد الرحمن بن سمره و کنه فی شرح السنه عنه و نسخ الصحاح عن جابر بن سمره - اگر چه صاحب صحیح و کرم صحابی عبادت ندارد اما اینجا ذکر جابر



بن سمره کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمره آورده و تأیید کرده آن را بر روایت مسلم و شرح السنه که آن نیز از جهاب  
مصاحب است و هم از جهت تأکید و تأیید خود رواه مسلم فی صحیح گفت و اگر نه ذکر فی صحیح حاجت نیست که لا یخفی - وعن اسماء  
بنت ابی بکر - رضی الله عنها - قالت لقد امر البنی صلی الله علیه وسلم بالثلاثه فی کسوف الشمس بتحقیق امر کرد آنحضرت بآنرا کردن  
بنده در گرفتن آفتاب عتقات بفتح عین معنی عتاق است - رواه البخاری

**الفصل الثانی - عن سمره بن جندب** قال صلی بن رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس له صوتا - گفت  
سمره بن جندب نماز گزار و با ما آنحضرت در گرفتن آفتاب و رجایکه نمی شنویم امر آنحضرت را آواز یعنی قرات پست  
خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذہب شافعیہ احتیاط قرات است و در صلوة کسوف الشمس از جهت بودن وی نماز پست  
و ازین جهت حمل کر شیخ و حدیث عائشه که حدیث دوم باب است خوف را بر گرفتن مگر که گفت جبر و پیغمبر صلی الله علیه  
وسلم در صلوة خوف قرات را در همین است قول ابی حنیفه و نزد صاحبیه هرست و بر روایتی قول محمد بن قول ابی حنیفه است  
زیرا که آنرا بر سبب نوافل میگذازند چنانکه گذشت - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه - وعن حکمرته قال  
قیل لابن عباس ماتت فلانة لبعض ازواج البنی صلی الله علیه وسلم - حکمره که مولای ابن عباس است یکی از فتنهای مکه و مدینه  
است و قسری گفت هیچ یکی ندیدیم که اعلم بود بکتاب الله از حکمره اصل او از بربرست گفت که گفته شد مرا بن عباس را که مرد  
فلان زن که بعضی از ازواج آنحضرت است و مراد باین فلانہ صغیه است رضی الله عنها - فخر ساجد پس بر روی افتاد  
بن عباس سجده کنان فقیل له تسجد فی هذه الساعة - پس گفته شد مرا بن عباس ای آبا سجد میکنی درین ساعت یعنی بی وجوب و موجب  
سجده و سجده بی موجب منع است کذا فی شرح الشيخ و تواند که وقت کراهت نماز باشد و قیاس کرده باشند سجده را بر نماز و تواند که مراد به  
سجده نماز باشد چنانکه بعضی علماء در سجده شک بدان تأویل کرده اند فافهم - فقال - پس گفت این عباس - قال رسول  
الله - گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ ایتیم آیت فاسجدوا - و قتیکه به بینید نشانهای از نشانههای نزول بلا یا چون  
که میسرساند خدا می تواند بنندگان را بدان پس سجده کنید از برای تضرع و استغفار و استغفار رسوای آیت اعظم من ذهاب  
ازواج البنی - و کدام آیت است بزرگ تر و شدید تر و ترساننده تر از گرفتن ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم - از عالم زیر که  
ایشان را افضل صحبت است با فضل خواص و حیث و اختلاط و ارتباط که یکس از صحابه را آن نیست پس در رفتن ایشان  
فما ب برکت و خیر کثیر باشد یا آنکه بر رفتن ایشان رفتن علی است که متفر و بود و ایشان بدان از علم باحوال در دلی آن حضرت  
صلی الله علیه وسلم - رواه ابو داود و الترمذی

**الفصل الثالث - عن ابی بن کعب** قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بهم فقرأ  
سورة من الطول - گزشت آفتاب و زمان آنحضرت پس خواند سوره را از سوره های دراز طول بضم طاء و فتح واد مخفیه  
جمع طوے ابروزن طوبی مونس طول کذا فی القاموس و در بعض نسخ بکسر طاء نوشته و وجه آن ظاهر نیست - و در کتب خمس

رکعات - و رکوع گردن رکوع درین رکعت - و سجده چنانکه معهود است - ثم قام الی الثانیة - پستتر  
 ایستاد بسوی رکعت ثانیة - فقرأ - پس خواند - سورة من الطول ثم رکع خمس رکعات - پستتر رکوع گردن رکوع درین رکعت نیز  
 و سجده چنانکه - ثم جلس كما هو مستقبل القبلة يدعو - پستتر نشسته ماند بعد از نماز چنانکه بود قبله و حالیکه دعا  
 میکند - حتی انجلی کوفها - تا آنکه آشکارا شد روشن شد و راس گشت گرفتن آفتاب - رواه ابو داود - وعن نعمان  
 بن بشیر قال کسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل صلی الله علیه وسلم یسبح الله و یرکع و یرکع  
 رکعت احتمال دارد که دو رکعت گزارد و چون بجای نشد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد - و یسأل عنها - و سوال میکند از آن  
 و کسوف می از مردم یا دعا و سوال میکند از پروردگار تعالی - حتی انجلی الشمس - تا آنکه روشن شد آفتاب - رواه ابو داود  
 و فی رواية النائی ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی صبح انکسفت الشمس مثل صلوة نماز یک سجده - انخفضت گزارد هنگامی  
 که گرفت آفتاب مانند نماز که رکوع می کند و سجود می کند یعنی به تکرار رکوع و این حدیث دلیل خفیه است و امثال  
 این حدیث بسیار است که شیخ ابن الہمام ذکر کرده است - و فی اخری ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج یوماً مستجلاً الی المسجد وقد  
 انکسفت الشمس - و فرسانی را در روایت دیگر اینست که آنحضرت بیرون آمد یعنی از خانه شتابان بسوی مسجد و حال آنکه تحقیق  
 گرفته بود آفتاب فیصلی حتی انجلی - پس بگزارد نماز تا آنکه بکشد و روشن شد آفتاب درین حدیث مطلق صلوة و قشود  
 بی خصوصیات دیگر از طول رکوع و تکرار آن - ثم قال ان اهل الجاہلیة كانوا یقولون ان الشمس والقمر لا یخفان ولولت عظیم من  
 عظام اهل الارض - پستتر گفت آنحضرت بودند اهل جاہلیت که میگفتند که آفتاب و ماه نمیکشند و الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان  
 اهل زمین - و ان الشمس والقمر لا یخفان لموت احد ولا حیوة - و چنین نیست که اهل جاہلیت میگویند - لکنما خلیقتان من خلقة -  
 بلکه آفتاب و ماه هر دو مخلوق اند از پیدایش حق تعالی - یحدث الله فی خلقه ما یشاء - نوید میدی آرزو خدای تعالی در  
 مخلوقات خود هر چه میخواند - فایحما انکست فاضلوا - پس هر کدام که از آفتاب و ماه که بکشد و پس نماز بگزارید - حتی بجای  
 او یحدث الله امر - تا آنکه روشن گرد و هر کدام یا نویدید آرزو خدا بیتیالی امری را یعنی غذای ایا قیامت را

### باب فی سجود الشکر

و هذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث - اختلاف کرده اند علما در سجده تنها بیرون نماز که آیا جائز و مسنون و واجب  
 تقرب بدرگاه الهی است یا نه بعض گفته اند که آن بدعت است و حرام و در شریع آنرا اصلی نیست و برین بنا میکنند حرمت سجدتین  
 بعد الوتر را و نزو و شریع باکر است تفصیل کلام آنست که سجده خارج صلوة چند قسم است یکی سجده سهو و آن در حکم  
 سجده صلوة است و دوم سجده تلاوت و در اینجا خلائی نیست سوم سجده مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است  
 چهارم سجده شکر بر حصول نعمت و دفع بلیت و در اینجا اختلاف است نزد امام شافعی و امام احمد سنت است و قول محمد بن یحیی است  
 و در روایات و آثار در وی بسیار است و نزد امام ابی حنیفه و مالک کرده است و ایشان میگویند که نعم الهی تعالی لا تعد و لا تحصى

است بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنت واجب است و احتیاج باشد و دومی تکلیف مالا یطاق است لیکن آنها که قائلند میگویند که مراد نعمتهای متجدده حادثه اند که احیاناً واقع میشوند و یا کما یأتی مثل وجود و تولد و لوازم آن و از آنحضرت مروی است که نزد و وصول خبر قتل ابی جمل بنین سجد کرد و ابو بکر صدیق رضی الله عنه بقتل سیله کتف آب و علی مرتضی کرم الله وجهه بقتل فومی الشذیه خارجی و کعب بن مالک بشارت قبول توبه او از خلعت غزوه بتوک و قسمه دمی از اهل حسن قمیص است و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده ایم و اینجا قسمی دیگر است از سجده که آنرا بجهت تحیت گویند و سختی در آن بعضی روایات قویه است و الله اعلم

**الفصل الثاني - عن ابی بکره ابو بکره بناد در آخر که صحابی مشهور است و احوال و سعه و وجهه تسبیح دمی باین اسم در مواضع نوشته شده است - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاءه امر سروراً - گفت بود آنحضرت چون سعه آمد و در امور که موجب سرور و نشاط می است - اولیسیر به - شکر را دمی است که بجای سرور السیر به بلفظ مجول گفته یعنی امریکه خوشحال و نشاط گردانیده میشد آنحضرت بآن لهر - خراساجدا شکر الله تعالی - بر دمی ملی قناده سجده کنان بجهت شکر کردن مر خدا تعالی را - رواه ابو داود و الترمذی و قال بنی حدیث حسن غریب - و عن ابی جعفر ان ابی صلی الله علیه وسلم رای رجلاً من الغاشیین - آنحضرت دید مردی را از غاشیان - خراساجدا - پس بر دمی افتاد سجده کنان و غاش و غاشی بضم نون تخفیف غین عجمه مرد بنیایت کوتاه قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یاست یا وزن جمع است و اگر بیاست یا مخدوف شده و در بعض نسخ غاشیین تبشید غین و تشدید یای اولی نوشته و آنچه از قاموس مفهوم میشود تخفیف غین بی یا و تشدید و از سنت است که چون مبتلائی را به بنید از خدا عافیت خواهد گوید یا الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به لیکن اگر مبتلا بسبب ظاهر را به بنید بمرض و زشت روی آهسته بگوید چنانکه نشود و تا اید انکشت و شکسته دل نگردد و اگر فاسق را به بنید اشکارا گوید تا بشود و توبه کند و باز آید - رواه الدارقطنی مرسل و فی شرح السنه لفظ المصانع - و در شرح السنه لفظ مصانع است یعنی این حدیث بلفظی که در مصانع مذکور است روایت کرده است و مغایرت لفظی که مذکور شد دارد - و عن سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من مکة فترید المذنبه - گفت سعد بن ابی وقاص که از عسره مشهور است بیدون آدمیم بابا آن حضرت از که در حالیکه می خواهم مدینه را و میریم بسوی آن - فلما کن قریباً من عذرا نزل ثم رفع یدیه فدعا الله ساعة - پس هرگاه که بودیم نزدیک بعزرا بس فتح عین ممله و سکون زای اولی فرغ داد و زاسه ثابته ممدوده یا مقصوره نام موضعی است میان مکة و مدینه فرو آمد آن حضرت یعنی از ناته پشرد داشت هر دو دست خود را پس دعا کرد و خدا را ساعتی - ثم خراساجدا نکلث طویلاً - پشرد بر روی افتاد سجده کنان پس وزنگ کرد و در سجده در از ثم قام پشرد برخواست - فرغ یدیه ساعة - پس برداشت هر دو دست خود را ساعتی - ثم خراساجدا - پشرد بر روی افتاد و سجده کنان - نکلث طویلاً ثم قام فرغ یدیه ساعة ثم خراساجدا - سه بار سجده کرد و برخواست دستار او دعا کرد ظاهر اصحابه پرسیده باشند که این چه بود یا پیش از پرسیدن ایشان - قال انی سالت بنی و شفعت لاهتی - گفت بزرگوار**

من سوال کردم پروردگار خود را و در خواستم آمرزیدن است خود را - قاعطانی ثلث استی - پس داد مرا سه یک است مراد  
 بخشید مرا ایشان را بمن فخرت ساجد الربی شکر - پس بروی افتادم سجده کنان پروردگار خود را بجهت شکرگزاری این نعمت  
 ثم رفعت راسی فسألت ربی لا تمنی قاعطانی ثلث استی - پسر برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را از برای  
 آمرزیدن است من پس داد مرا سه یک دیگر از است من - فخرت ساجد الربی شکر انتم رفعت راسی فسألت ربی لا تمنی  
 قاعطانی الثلث الآخر - پس داد مرا سه یک دیگر را یا ثلث اخیراً الآخر فیفتح خدا کسر آن هر دو خوانده اند - فخرت ساجد الربی  
 شکر - این بود سر سه بار دست دعا برداشتن و سجده رفتن شعر چه غم دیوار است را که باشد چون دوشتبان به چه پاک  
 از صبح بجهت آن را که باشد نوح کشتبان به اینجا انکالی می آرند که خدین آیات و احادیث در وعید کباب زردار و شده است  
 که فردا احصیان را عذاب می خواهد بود و وقوع خواهد آمد و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت اعطای اسلخت و فتح درها  
 آنست از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب آخرت و بعض گویند که مراد امن از خلود عذاب است  
 . و وصول اثر شفاعت آنحضرت با ایشان و خروج از نار - رواه احمد و ابوداود -

### باب الاستقار

استقار در لغت است خواستن و در شرع نماز یا دعا و سوال باران نزول یا سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوٰه  
 در استقار سنت است نزد امام ابو حنیفه استقار دعا و استقار و سوال و تضرع است از جناب کریم رزاق و بابت استقار  
 بحکم نص قرآن سبب او را امطار است و ایشان می گویند که آنچه واقع شده است از وجوه استقار و اکثر احادیث  
 صلوٰه در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز به جمیع خصوصیات به صحت رسیده است و آنچه مذکور است همین دعا  
 و تحقیق بصحت رسیده که امیر المومنین علیه السلام در حق استقار دعا و استقار و تضرع و نماز و اگر نماز  
 مستنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بآن با عموم بلوئی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است هر فایده بعد و ترک و می  
 با وجود علم بدان بعید است با وجود آن که این در حضور صحابه بود و تنبیه تا کردن ایشان بر آن گنجایش ندارد و گفته اند  
 که مراد بقول امام ابو حنیفه لا صلوٰه فی الاستقار آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط نه  
 و اگر هر کسی نماز نفل بکن و دعا و تضرع و سوال نماید و استقار کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استقار خالی از اضطراب  
 نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات در آن مذکور است خالی از ضعف نیستند پس امام ابو حنیفه خلاصه و مقصود  
 اصلی آن اخذ کرده اخذ بالیقین و ابو یوسف و محمد نیز موافق آنکه دیگر اند درین باب بعض گویند که محمد یا ابی حنیفه است  
 فتوٰی الآن نزد حقیقه بر مذہب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عدم دلیل اختصاص آن بخدمت صلی الله  
 الفصل الاول عن عبد الله بن زيد قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس الى المصلى يستقرون  
 روايت سنن عبد الله بن زيد النخعي عن عبد الله بن زيد النخعي عن عبد الله بن زيد النخعي عن عبد الله بن زيد النخعي

گفت بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی منی در حالی که قصد استئصال دارد و فصلی بهم رکعتین جهر فیها بالقراءة پس بگذارد  
 بالایشان و در رکعت جهر کرد و در آن دو رکعت بقرأت - و استقبال القبلة ی دعوا - و رومی آورد و به قبله در حالی که دعا بکنند  
 و رفع یدیه - و بر داشت هر دو دست خود را به منبالتی چنانکه در حدیث آئینده بیاید - و حول ردا و حسین استقبال القبلة  
 و گردانید روی خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آن که بگردد اندر طرف راست و از جانب چپ و طرف چپ  
 بر جانب راست و بگردد اندر اهراباطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن انیست که بگیرد بدست راست خود گوشه پایان ردا را  
 از جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست و بگردد اندر دو دست خود را پس پشت خود تا آنکه باشد در  
 که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب یکن و باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ بر کتف اعلا از  
 جانب بسیار و گفته اند که این تحویل و تغلیب از برای تقاوی و تبدل حال مساکین و طارقی بفرانجی است و بعضی گفته اند که  
 این مثال بر پروردگار است که اگر در آنحضرت را که بگردد تا مبدل گردد حال یا آنحضرت با جهتا خود و بقصد جمل حال نه چرخ و فاعل  
 زیرا که تقاوی بقصد و اختیار نباشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج چنانکه قصد پس تقاوی گرفته میشود و بدان وظایر است  
 که مراد قائل تقاوی نیجانه معنی است که آنحضرت این فعل کرد تا دلالت کند بظاهر بر تئیه حال و علامت باشد بر آن یا آنکه در  
 تقاوی البته بی اختیار غیر مسلم است و الله اعلم - متفق علیه - وعن النضر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یرفع یدیه فی  
 شی من فانه الانی الاستقاء - گفت اش بود آنحضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود مگر در استقاء  
 یعنی بر داشتن بلع بالا از مقابل سینه و در سه - فانه بر رفع حتی یرسی بیاض الطیه - پس بر شیکه بر میشت یعنی در استقاء تا آنکه  
 دیده میشد سپیدی هر دو بغل آنحضرت یا بجهت آنکه در خیال جامه در بدن شریف نبود و یا روالی میدوید و غیر سائر آن موضع  
 یا مراد ویت موضع بیاض الطیه است اگر پیرایشی بر بدن شریف میدوید و الباطن کسره و سکون با و کسره بانیز آمده باطن  
 و و شما گفته اند که دانه هر چند صعب تر و مطلب قوی تر بر داشتن و متمایلند بر و بالا تر - متفق علیه - وعن النبی صلی الله  
 علیه و سلم استقی فاشاظر لظفر کفیه الی السار - و هم از آنست که آنحضرت استقاء کرد پس اشارت کرد به پشت هر دو کتف دست  
 خود بسوی آسمان عکس آنچه متعارف است در دعا که بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب مال  
 چیزی از جنس نجا بود و شنب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه که برای رفع وضع فتنه و بلا باشد شتهای دست  
 بجانب آسمان کند از برای اطفای نائره فتنه و بلا و دست کرون قوت حادثه و غلبه آن طبعی گفته اند این نیز برای تقاوی  
 است بقلب و تبدل حال شل صنع و سه در تحویل ردا و اشارت است بمطلوب که بطون بجانب بجانب زمین گردد و بریزد و بچه  
 و درست از امطار و الله اعلم - ردا و سلم - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا  
 راحی المطر قال - گفت عائشه بود آن حضرت چون می دید باران را پنبه بعد از استقاء میگفت - اللهم صیبا ناعما - خداوند ا  
 نفست باران ریزان بسیار سودمند و صیب بر فتح صا و نشد یبای تخمین و بعضی صبا موحده مشدود روایت کرده اند یعنی

نخبتن - رواه النجاشی - وعن انس قال اصابتنا ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم مطر فقلت اني سيد ما راو حالنا نحن ما بان حضرت بودیم بارانی - قال گفت انس نحن رسول الله پس بکشا و پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم توبه - جائنه خود را از بدن مبارک و حضرت فتح و سکون بین ملتین و در کردن و برداشتن جامه از بعض بدن - حتی اصابع من المطر - تا آنکه رسید او را چیزی از باران - فقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله صلعت هذا - برای چه کردی این را مگر در برداشتن جامه در ساندن باران پیدا کنست - قال لانه حديث عمربنه - فرمود زیرا که باران نورسیده است از زردی و روغن خود و آمده است از عالم ملک و طهارت و آلوده نشده است با جزای این عالم کثیف بیت ای نفس خرم باد صبا باد از برای آید مرغ باد و حکمت و دوست داشتن آن حضرت و خوش کردن نو باده با نیز همین بود که قریب آمدت از درگاه عزت جل جلاله رواه مسلم

**الفصل الثاني - عن عبد الله بن زيد قال** خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اهل مكة فاستقى - بیز آن مرد آن حضرت به سوی مکه ایستقا کرد - و حول ردا و حین استقبل القبلة - و گردا و ایند ردا ایستقا کرد و در هنگام استقبال قبله - فجعل عطائه اليمين على عاتقه اليسر - پس راست گردا و ایند جانب است ردا ای خود را بر دوش چپ خود - و جعل عطائه اليسر على عاتقه اليمين - و گردا و ایند جانب چپ ردا ای خود را بر کتف راست خود و عطاف بکسر یعنی ردا و این جا جانب ردا و امر او است - ثم دعا الله - بعد از آن دعا کرد خدای تعالی را - رواه ابو داود - و عن النبي قال استغنى رسول الله صلى الله عليه وسلم و عليه خمسة له سودا - استغنا کرد آن حضرت و بروی خمسة بود و او را سیاه خمسة فتح غای بمعجمه و کسر بریم کسی مریح از صوف یا غیر آن که مراد او علم است از دوطرف و بعض گفته اند جامه از خز یا صوف - فاراد یا خز یا غلما یا غلما - پس خواست آن حضرت که بگوید یا یان او را پس بگرداند آن را بالای آن چنانکه معهود بود و در تحویل ردا - فلما اقلت قبلها على عاتقه - پس هرگاه که گران شد خمسة یعنی دشوار شد گردا و ایند آن اعلای آن بگردا آن را بر دوشهای خود و قبلها تخفيف لام و تشدید آن هر دو روایت است - رواه احمد و ابو داود - و عن عمير مولى أبي اللحم آبه اللحم مروي عن است از قدما صحابه که حاضر شدند بر او و شهید شدند و زحمتین و از خوردن گوشت ابا کریمی بابي اللحم گوشت و بعض گفته اند که در جاهلیت از خوردن لحم آنچه فح میگردند بر اضمنا ابا کریم و عمیر بن مویم مولا ای بود و به نبی صحابی است و هر دو در فتح خیر حاضر بودند پس این عمیر مولا ای آبی اللحم روایت میکند - انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يستقي عندا حجار الزيت - که دے دید آن حضرت را که استقفا میکرد و نزد مضعی که نام او حجار الزیت است آن موضع را با حجار الزیت بخت آن نام کردند که در اینجا سنگهاست سیاه گویا که زیت که روغن زیتون است طلا کرده اند و قریبها من الزود و از نزدیک از زود و انفتح زای و سکون و او که آن نیز نام مضعی است در میان بازار مدینه و ذکر این مواضع در اذان جمعه گذشت - قالنا يدعوا يستقي - ایستاده و دعای کرد و در حال که استقفا می نمود - را فنادیه قبل وجهه - بر خواننده هر دو دست خود را مقابل ردی خود - لا یجوز بهما راسه - و نمی گذرانند دستها را از سر مبارک خود چنانکه متعارف است و در



و دعا و گاهی در بر داشت و ستمها بانه میکرد و از بالای سر میگذاشتند چنانکه گذشت و اگر مردان باشند که تا سر برداشت  
بالاتر از سر برداشت هنوز ضمن نوعی از مبالغه می باشد چه متجاوز در دعای برداشت و ستمهاست تا سینه و دوش - رواه

ابوداؤد و الترمذی و النسائی نحوه - و عن ابن عباس قال حج رسول الله - بیرون آمد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم  
یعنی فی الاستسقاء چون خرج و در حدیث مطلق بود تفسیر کرد روی که مراد خرج از برای استسقاءست - پس بذا - ترک کننده  
زینت را در جامه و ثیاب بنده بکنس میگویند چنانکه جامه بار که سائر ایام در خدمت خانه می پوشند زینت و کار نمی کنند  
و آن را ثوب منقطع میگویند و کسر آن نیز میگویند چنانکه در باب جمعه گذشت و این تبتدل بقصد توضع و اظهار غریب و مسکنت  
بود چنانکه گفت متوضعا - فروتنی را در روی کننده متخشعا - فروتنی کننده و چشم فرو خواباننده و تواضع و خشوع قریب اند و منی اهل  
را بر ظاهر حل باید کرد و ثانی را بر باطن - متضرعا - زاری کننده - رواه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه - و عن عمرو

بن شعیب عن ابيه عن جده قال قال النبي صلی الله علیه و سلم اذا استسقی قال - بود آن حضرت و قتیکه استسقای کرد می گفت  
اللهم انت عبادک - خداوند آب ده بندگان خود را - بهیچیک - و چار پا بهیچ خود را - و التضرع - و پرانده کن  
رحمت خود را بر دانه ساختن بنائات و رو به نشیدن کشت زار و پیدا کردن زرق جالور این - و احمی بیک المیت  
و زنده گردان زمین مرده خود را بیک معنی شهر و زمین آید - رواه مالک ابوداؤد - و عن جابر قال رايت رسول الله

صلی الله علیه و سلم یأکی - بهمه یعنی بر میداشت و ستمها را و درازی کرد و خود دست از تو کابر عصا - فقال اللهم استننا غیثنا  
پس گفت خدایا آب ده ما را و بنوشان ما را با زبان سیر گرداننده و رباهی دهنده از شدت و خشیت و حقیقت باری  
تعالی ست و باران سبب است - مرئیا - بفتح میم و کسر رای مدود و گوار یعنی زیان نمکنده مرئیا - نیز بفتح میم حاصل مرئیا  
پیدا کننده و فراخی سال پیدا آورنده ثامنا غیر ضار - سودمند زیان نمکنده - عاجلا غیر آجل - زود آئیده دیر نمکنده - قال -

گفت راوی - فاطبقت علیکم السماء پس عام شد و در گرفت ایشان را باران و طبق بحر یک باران عام را گویند و در  
بها سباب است و اطبقت بلفظ مجول - رواه ابوداؤد

الفصل الثالث - عن عائشة رضی الله عنها - قالت ثمکا الناس الی رسول الله صلی الله علیه و سلم تحوط

المطر - گفت عائشه که کردند مردم بسوئے آن حضرت باز ایستادن باران را - فاحم بنبر فوضع له فی المصلی پس مرکبان  
حضرت بنهادن بنبر بناوه شد بنبر برای وی در مصلی که بیرون مدینه است - و وعا الناس یوما یخرجون نیمه - و نوبه داو  
مردم را بر روی یک بیرون آید و در آن روز - قالت عائشه فخرج رسول الله - گفت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر خدا - صلی الله

علیه و سلم صین بداحجب الشمس - و قتیکه ظاهر شد یا آغاز کرد بر آمدن را که آفتاب و بداحجب و بهمه هر دو روایت است  
و اول ظاهر تر است ففقد علی المنبر - پس نشست آنحضرت بر منبر فکبر و حمد الله پس تکبیر را آورد و ستایش کرد خدا را - ثم قال یحشر  
اگفت - انکم شکوتم حرج ديارکم - بدرستی که شما گله کردید و خطا شنود و یار خود را و یار جمع دارست یعنی سرای - و استیخار المطر

ایاں زمانه منکم و گله کرد پس ماندن باران از وقت معین و معهود که برای اوست از نماز ایاں بکسر سزده و تشدید موصوفه یعنی  
 وقت معین و معهود و هر چیزی را و قد امرکم العدا ان تدعوه تحقیق فرموده است خدا تعالی شمارا که بخوانید و در پیشگاه  
 از وی - و قد علم ان تجیب لکم - و توید داده است شمارا که قبول کند دعا و سوال برای شما - ثم قال - پس گفت آنحضرت - الحمد  
 لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين - جمع سپاس و ستایش ثابت است مرخدا می را که پروردگار جهانیان است و همراهی  
 در دنیا و آخرت مالک همه چیز در روز جزا - لا اله الا الله تعالی بایرید نیست معبود بر حق مگر خدا می کند آنچه میخواهد - اللهم انت الله لا اله الا انت - خداوند اتوئی معبود بر حق نیست که بر حق مگر تو - انت لثنی توئی بی نیاز - و نحن الفقراء - و ما ینا از میزانییم و محتاجیم انزل  
 علینا الغيث - فرود فرست بر ما باران را - و اجل ما انزلت لنا قوة و بلاغا الی حین - و بگردان چیزی را که فرود فرستاده برای  
 ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی بریم مطالب خود و کمال و تمام شود انتفاع ما بونی و ببلغ نفع با چیزی که  
 بومی بمطلوب برسد - ثم رفع یدیه - پشتر برداشت آنحضرت هر دو دست خود را سفلیم تیرک الرفع حتی ابد ابيض الطلیه - پس نماز  
 و نگذاشت برداشتن را و برداشته میبرد هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سپیدی هر دو قبل آنحضرت - ثم حول الی الناس فله -  
 پشتر برگردانید بجانب مردم پشت خود را - و قلب او حول روده - و گردانید ردای خود را و قول او حول شک را و دست در  
 لفظ که قلب گفت یا حول و معنی هر دو یکی است - و بعد از رفع یدیه - در حالیکه آنحضرت بر دارنده بود هر دو دست خود را - ثم انزل  
 علی الناس نزل - پشتر روی آورد بر مردم و فرود آمد فیصلی کریمین پس بگردان و دور گشت - فانشار الله حجابیه - پس میگردان و  
 تعالی پاک ابری را - فرغدت - پس غریب آن ابر - و برقت - و درخشید نفع را و کسر آن هر دو دست - ثم امطرت باذن الله پشتر  
 بسیارید آن ابر بدستوری خدا و امر وی - فلم یات سحبه حتی سالت السیول - پس نیاید آنحضرت از مصلی مسجد و راتا آنکه در آن  
 شد سیلها و سیل رفتن آب و خون و جز آن - فلما رآه بر عظم الی لکن - پس هر گاه که دید آنحضرت شتاب رفتن مردم را بسوی  
 خانه ما و بنا باضحک حتی بدت لواء جده - خندید آنحضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون و دهن و کن بکسرات  
 و تشدید لون پوشش زیر جامه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از اسینه و ساکن و لواء جمع ناجیه و دندانهای سپین و  
 آن نام چهار دندان است که نتهای دندان است که آنرا اضراس العقل و اضراس الحکم گویند که در زمان بلوغ و کمال عقل میرویند و در  
 این دندانها درخته بنایت بعید است و لهذا این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعضی محل بطلاق انسان کرده اند و گویند که لواء جده  
 برانیاب نیز اطلاق میکنند و الله اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت چون مشاهده نمودن اثر این دعا کرد و بطریق منجزه - اشهد  
 ان الله علی کل شیء قدیر و انی عبد الله و رسوله - گوای میگویم که خدا پر هر چیز قادر است و گوای میگویم که من بنده خدا و فرستاده  
 اویم - رده ابو داود - و عن النس ان عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - کان اذا خطب استقی بالعباس بن عبد المطلب  
 بود عمر بن الخطاب چون خطا کرده میشدند مردم و امتیاک باران میشد استغفایم کرد و بوسیله عباس عم رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم - فقال - پس گفت عمر - اللهم انما کننا نوسل الیک بنینا فتعجبنا - خداوند ما را بودیم که و سیل میکردیم بپوی تو به پشتر بر سر

میدادی تو ما را و تسبیحنا بفرم تا و فتح آن هر دو روايت است و معنی یکی است و معنی دیگری هر دو لغت است - و اما تامل  
 الیکم بعلم بیننا فاستقنا - و بدینکه اکنون وسیله سے جو ہم بعلم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم پس آب وہ مارا - قال - گفت  
 انس شیعون - پس آب دودہ می شدند مردم و آورده اند کہ چون عمر رضی اللہ عنہ و صحابہ کہ با دی بودند دست مشک  
 و توسل بعباس میزدند عباس میگفت خداوند این قوم نسبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بمن توسل کرده اند خداوند ازین  
 پیغمبر مراد و مراد از روی ایشان شمرند مکن پس باران می آید - رواہ بخاری - و عن ابی ہریرۃ قال  
 سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت ابو ہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت - خرج نبی من الانبیاء بالناس  
 سستی بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران با مردم بقصد آنکہ استحقاقند و گفته اند کہ مراد سلیمان پیغمبر علیہ السلام - فاذا  
 ہو بملئہ رافعة بعض قوائمها الی السارین ناگاہ آن پیغمبر گذشت بمردی کہ برداشته است پایهای خود را بسوی آسمان  
 و ظاہر مراد بہ بعض قوائم تو ائم پیش باشد کہ بمنزلہ دستا است - فقال ارجو انقلد الخشب لکم - پس گفت آن پیغمبر مردم  
 باز گردید پس تحقیق قبول کرده شد و عابری شما - من اجل ہذہ النملہ از بہرین مودعہ - رواہ الدارقطنی

### باب

انچنین واقف شدہ است در بعض نسخ مطابق بے تعلیق بہ ترجمہ بر عادت مؤلف کہ عقد می کند بانی را در لواحق و تمتات  
 باب سابق و در بعض باب یک بہمت باب و در بیان با و یکہ بوز و در بعض باب فی الیاح باب بریان با و در بعض باب ابرہا  
 الفصل الاول - عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نصرت بالصبا - باری دودہ شدہ ام  
 من بہا و صبا - و اہلک عا و بالہ بور - و ہلاک کردہ شدہ نذہاز کہ نام تو م ہودست بدو بفتح و ال صبا یا و یکہ باید از جانب  
 پشت تو چون روئے آری بقبلہ و در مقابل آن و عبارت و دیگر چون شخص دی مطلع آفتاب باشد یا و یکہ از مقابل  
 روئے آید صباست و انچہ از پس پشت آید و بور است و انچہ از جانب دست راست آید جنوب انچہ از جانب دست چپ  
 آید شمال مشور این است و در قاموس گفته است کہ صبا - بچی کہ مہرب دی مطلع ثریا یا بیانات نقش است و در مقابل صبا  
 و فرق است میان ہر دو تفسیر زیرا کہ تفسیر اول شامل مشرق و مغرب است تمام و ثانی در ناحیہ الیت از وی و نصرت آنحضرت  
 بصبا و در روز خندق بود کہ آنرا غزوہ احزاب گویند چنانکہ در کتب سیر مذکور است و تراجمید بدان ناظر است و قضہ ہلاک  
 عا و بروج صر مشور است و مقصود بترج و تفصیل صباست بر و بور یا بیان آنکہ بروج امور امر الی است گاہی برای نصرت  
 تو می است و گاہی برای اہلاک گردیست - متفق علیہ - و عن عائشہ - رضی اللہ عنہا - قالت ما رایت رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم ضاحکا حتی اری منہ لمواتہ - گفت عائشہ ندیدم من آن حضرت را خندان تا آنکہ بنیم من لموات  
 اور بفتح لام و جامع لہا نام گوشت را اندکہ در سقفت نہایت نرم است و بعض گفته اند کہ انچہ باسن آخج زبان تا آخر  
 خلق از اعلا می نم بعض گفته اند قروان و در سراج گفته لہا نام کام - اما کان یقیم - بنود آنحضرت مگر آنکہ بشم میگرد و در قاموس

گفته که تسم اقل شک و مشهور آن است که تسم دندان سفید کردن در اصل گفته دندان شیرین کردن - همان اذکار است غیرها  
 اوریک اعرف ذلک فی وجهه - پس بود چون میدید آنحضرت ابریا باور اندوگمین میشد و نشناخته میشد اثر آن در روی مبارک  
 وی جیت خوت آنکه مباد از ان بلای وزیانی ب مردم برسد مقصود آنست که آنحضرت در شود و جلال حق و نام خالص و ناموگمین  
 بود و هرگز ب غم و فغان نبود چون باد و باران میدید اندوگمین تر و گمین ترمی شد یعنی علیه - و عجبها - قال است کان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم اذا عصف الريح قال - بود آنحضرت چون بخت و تند می وزید باو میگفت - اللهم انی اسالک - خیر ما خیر ما فیها -  
 خداوند امن سوال میکنم ترا یکی این باد که در ذات اوست و یکی آنچه در دست از آثار و منافع - و خیر ما ارسلت به - و یکی چیزها  
 فرستاده شده است این باد برای آن چیز - احوذ پاک من شر ما و شر ما فیها و شر ما ارسلت به - و پناه بخیر و بدی این باد  
 و چیزیکه در دست و بدی چیزیکه فرستاده شده است این باد برای آن چیز و ارسلت به یعنی محمول غائب است و بلفظ استعلاوم  
 مخاطب نیز روایت است - و اذا تحلیات السماء تغیر لونه - و چون ظاهر میشد در آسمان ابر و آلوده میشد برای باران متغیر میشد رنگ  
 آنحضرت و تحلیه ابر باران دار را گویند زیرا که محل تحلی و مطنه است - فخرج و دخل و قبل و ادبر - و بیرون می آمد آنحضرت و درون  
 می رفت پیش می آمد و پس می رفت - فاذا مطرت سری عنه - پس چون میبارید و بخیر میگذاشت کشاده کرده میشد از وی خوف و دوری  
 میشد از وی خوف و دسری بلفظ محمول تخفیف تشدید هر دو روایت است و تشدید برای مبالغه است - فرغت ذلک عاقله  
 پس شناخت آنحالت را عاقله و دانست که بدیدن بار و باران تغیری در آن حضرت پیدای آید و چون بخیر میگذاشت و خوشحال میگردد  
 فسالته - پس پرسید عاقله آنحضرت را از علت آن - فقال لعلمه یا عاقله که اتقال قوم عاقله - پس گفت آنحضرت شاید که این ابر و  
 بادای عاقله مثل آن باشد که گفته است جائه عاقله و در آنچه حکایت کرده است پروردگار تعالی از حال ایشان - فلما را اوفه عاقله  
 او و تیم قال لانه اراض مطنه پس هرگاه که دیدند ایشان یعنی قوم هود که عاقله نام ایشانست ابری را که ظاهر شد در کناره آسمان گشتند  
 که این ابری است که باران آورده است برای ما و آخر آیت این است که بل هو ما استجلبتم به ریح فیها عذاب الیم که این ابر باران نیست  
 بلکه این عذابی است که شبانی میکرد و شما و طلبان بادی است که در وی عذاب و درناک است - فنی روایت - و در روایتی بجای  
 فاذا مطرت سری عنه بخین آمده است که - و یقول اذ ارأی المطر حتمه - و عادت شریف آن بود که میگفت آنحضرت و فیکم  
 میدید باران را خداوند بگردان او بار رحمت و برین وجه رحمت بصب است یا معنی آنست که چون ابر میدید میترسید و چون  
 بعد از وی باران می آمد میگفت این رحمت است از خدا تعالی و برین وجه رحمت مرفوع است یعنی عاقله - و عمل بن عمر  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مغالجه الغیب خمس - خزائن غیب پنج علم است که نمیدانند از اجز خدا و گفته اند که مغالجه  
 جمع مفتح است یعنی مخزن و مغالجه نیز روایت است جمع مفتاح یعنی کلیدی علمی که رسیدگی شود بان بسوی  
 منیبات و طلبی گفته که مغالجه و مفتاح هر دو جمع مفتح و مفتاح می آید - ثم قرر - پس خواند آنحضرت برای بیان آن پنج علم  
 این آیت را - ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث الاية - رواد البخاری - و عن ابی هريرة قال قال رسول

الصلوات علی الداعیه وسلم لیست السنه بان لا تظنوا انیست قحطاً بانیکه باران داده نشود شما - و لیکن السنه انی قحط و اولاً تمیز اللفظ  
 شنبیا - و لیکن قحط باین است که باران داده نشود یعنی بسیار و در میان زمین چیزی را یعنی گمان نبرید که بزرگ برکت و شرف  
 از بارانست بلکه از جناب حق است و بقدرت اوست تعالی و تواند که باران بسیار و چیزی نمیدهد قحط بگوید آید شمر ببار و هواتا  
 نامی ببارد زمین نادر و ناکوئی بیارند و سنه مخفی سال است غالب مدد و قحط سال و مراد و حدیث این است - رواه مسلم  
 الفصل الثانی - عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الرجح من روح الله - گفت آن حضرت  
 باور از رحمت الهی است یعنی غالب است که رحمت است و عذاب کافر نیز رحمت است بر مومنان یا مراد آن است که  
 رحمت است نسبت به یک قومی و عذاب است نسبت قوم دیگر و در کلام حذف اختصار است ای من روح الله و من  
 عذاب چنانکه گفتیم - ثانی بالرحمة و بالعذاب می آرند گاهی رحمت را و گاهی عذاب را چون آمدن باد و بقدرت  
 و اراده است - فلا تسبوا - پس شتم نکنید آن را - و سلوا الله من غیر ما و عوذوا به من شره - و سوال کنید خدا را  
 از نیکی باد و پناه جوید بخدا از بدی و معنی بنده باید که اضی باشد تقبلاً و قدر آبی اگر چه نسبت بوی بد باشد و لیکن از  
 خدا نیکی خواهد بآتی از حاکم است هر چه بخواند میکند و میدهد - رواه الشافعی و ابوداود و ابن ماجه و الترمذی فی الدعوات البکیر  
 و عن ابن عباس ان رجلاً من الریح عند النبی صلی الله علیه وسلم - مروی است و نفیرین کرد و بگفت و دشنام داد  
 باد را و اظهار کرد است کرد از وی - فقال لا تغفوا الریح - پس گفت آن حضرت لعنت بباد را - فانها مأمورة - زیرا که بگوید  
 باد امر کرده شده است و تحقیق لعن نیست - و انه من لعن شنبیا لیس له باهل رجعت اللعنة علیه - و بدین معنی که لعنت کن چیزی را که  
 نیست آن چیز لعنت را بر او باز بر میگردد و لعنت بر آن کس - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب - و عن ابی  
 بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الریح - و دشنام نکنید باد را - فاذا را تم ما تکرهون فقولوا - پس  
 چون میبینید بادی را که ناخوش میدارد شما پس بگوید اللهم انا نسألك من خیر ذره الریح - خداوند ما سوال میکنیم از نیکی  
 این باد - و غیر اینها - و نیکی چیز است که در دست - و غیر ما امرت به - و نیکی چیز است که امر کرده شده است این باد و این چیز نمیدهد  
 من شر ذره الریح و شر فیه و شر ناس امرت به رواه الترمذی - و عن ابن عباس قال ما هی ریح قط الا جأ النبی صلی  
 الله علیه وسلم علی رکبته - گفت ابن عباس نوزید بادی هرگز مگر آنکه نشست آن حضرت بر دوش آن نبی خود - و قال - و گفت  
 اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذاباً - خداوند بگردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را عذاب - اللهم اجعلها  
 ریحاً و لا تجعلها ریحاً - خداوند بگردان او را ریح و مگردان او را ریح - قال ابن عباس فی کتاب الله تعالی - گفت ابن  
 عباس که در کتاب خدا واقع شده است - انا ارسلنا علیهم ریحاً صرراً - بدرستی که ما فرستادیم بر عادی ریح صرصر یعنی باد سخت - و ارسلنا  
 علیهم الریح العقیق - و فرستادیم بر ایشان باد نازانیده که بارور نمی گرداند و رخا ناز - و ارسلنا الریح لولح - و فرستادیم بادهای استی  
 که درختان بومی بارور میشوند - و ان یرسل الریح بقرات - و از آیات الهی است که میفرستد بادها را بشارت ده باران

برود الشافعی و البیهقی فی الدعوات الکبیر بذاکله شود آنست که ریح بلغم مفرد و در عذاب استمال دنیا بر چنانکه در روایت نخستین ریاح بلغم جمیع  
در رحمت و دعای مذکور که در روایت ابن عباس مدینه بنی بر آنست و قول ابن عباس آنکه مذکور شد نیز مزیید آن ساخته اند و خطاب بی تمییز  
آن کرده که ریاح چون متکثر گردد و سیاه بار ببار آید و امطار بسیار آید و زرع و نهال پیدا گردد و چون کیباری و در عقیق میباشند و چنین است  
اعتقاد عرب و ابو جعفر طحادی این را منکر شده و استظهار آورده بقول حجتیانه (در جرین هم ریح طیبه) ریاحیه در بعض احادیث آمده از  
استمال مفرد و ریخ در چنانکه در احادیث ابی هریره گذشت الیخ من ریح السد ثانی بالرحمة و الذیاب قول آنحضرت ان انسا الک من  
خیر نه الیخ و غیره و فیما حدیث عائشه که مذکور شد و گفته اند که انجدریث که از ابن عباس مذکور شد ضعیف است و مقاومت بآن حدیث  
صحیح نتواند کرد و طیبی گفته غالباً ریخ و ریاح چون مطلق و اقشود این حکم دارد و جنانات آنکه مقید بوصف گردد و درین جا سخن بسیار است  
در شرح مذکور شده است - و عن عائشه قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا بصیرنا شای من السماء - بود آنحضرت چون میدید  
ابر می را که پدید آید از آسمان - یعنی اسحاب میخوابد از ناشی ابر را ناشی از ان گویند که پدید میگردد از میان زمین و آسمان  
و در صرح گفته ناشی نخست آنچه پدید آید و از ابر - ترک عله میگذاشت آنحضرت کاری را که میکرد و بجهت عوض خوف خشیت -  
و متقبله - در وی نمی آورد و آن ابر - و قال - و میگفت - اللهم انی اعوذ بک من شر مافیہ - خداوند من پناه میجویم بتو از شر چیزی که  
درین ابر است - فان کشفه الله حمد الله پس اگر کشاد خداست ای آلی آن ابر احمد میگفت خدا را - و ان مطرت - و اگر میبارید - قال  
اللهم سقیانا فیما - گفت خداوند ما را بده آب سرد و بنده را درستی بفتح سین و سکون قات بتوین یعنی آب نوشاندن و بغم سین بی  
توین نیز روایت است و آن اسم است از استقیا یعنی آب نوشیدنی - رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الشافعی و اللفظ له -  
و عن ابن عمر النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا سمع صوت الرعد و الصواعق قال - بود آنحضرت چون میشنید آواز غریدن  
ابر و آواز آتش که از آسمان بار میگفت - اللهم لا تقبلنا انضباک و لا تملکنا بعدا بک و عاننا قبل ذلک - خداوند ما را  
بخشم خود و هلاک مکن ما را بعد از خود و عافیت سلامت بخش ما را پیش از آن - رواه احمد الترمذی قال نهاده نیز

**الفصل الثالث** - عن عبد اللہ ابن الزبیر - انه کان اذا سمع الرعد ترک الحدیث - از عبد اللہ ابن الزبیر  
آمده است که بود وی چون میشنید رعد را میبند سخن را و خاموش میشد از جهت ترس و هبیت - و قال - و میگفت - سبحان  
الذی یبع الرعد بجمده و الملائکة من خیفته - پاکي آن خدا می را که بپاکی یاد میکند رعد و خفای وی درشتگان از ترس وی  
و رعد اگر بمینی آواز است اسناد تسبیح بوی بجاز است زیرا که چون بسبب وی تسبیح کرده میشود گو یادی تسبیح می کند و اگر نام  
فرشته است بحقیقت است و الله اعلم - رولہ مالک

### کتاب الجنائز

جمع جنازه بفتح و کسر تخت که مرده را بروی بر و اندازد و آنچه مرده بر دوش نباشد آن را نعش و سر بر خوانند که انی الصراح و در نهایت  
گفته جنازه بکسر فتح میت بر سر بر و بعض گویند بکسر سر بر و بفتح میت قبل بالعکس و مشتق است از جثه یعنی سر



## باب عیادة المریض وثواب المرض

عیادت و عیاد بکسر عین بیمار پر سی کردن و عیاده بضم نیز آمده مشتق از عود و سنت بمعنی رجوع چه عاید رجوع میکند بسوی بیمار گاه گاه و عود نیز بمعنی عیادت آمده است

**الفصل الاول** - عن ابی موسی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اطعموا الجائع - طعام و سید کہ سنہ را و طعام دادن کہ سنہ را سنت است اگر بجا خاطر از رسیدہ است و فرض است اگر باضطرار کشیدہ فرض کفایہ اگر متعین نگردد یکی و فرض عین اگر متعین گردد - و عود و المریض - و عیادت کنید بیمار را این نیز سنت است اگر کسی باشد کہ شہید بیمار گردد و واجب است اگر متعذر نبود و عود و البضم عین و سکون داد - و فکوا العانی - و خلاص کنید ایسر اگر بناحق بند کردہ باشند یا حکم کردہ باشند امیر بقدر یعنی سرہای او و فکوا البضم فادلتشید کات و فک جدا کردن دو چیز با ہم در شدہ از یکدیگر - سداه البخاری - و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حق المسلم حق المسلم خمس حق مسلمان بر مسلمان پنج است - را السلام - جواب سلام دادن و اسلام دادن نیز از حقوق اسلام است چنانکہ در احادیث آردہ و تخصیص رو بہ ذکر کجبت اہتمام است کہ فرض است بدو کہ کفایت - و عیادۃ المریض - و بیمار پر سی کردن از آنجا معلوم میشود کہ عیادت حق اسلام است نہ حق صحبت و از بعض کتب مفہوم میگردد کہ حق صحبت است و لکن در جامع الاصول باب العیادۃ در حقوق صحبت آورده و امام حجت الاسلام آن را از حقوق اسلام ایراد کردہ و اول مسامحہ است بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا کہ مسلمانان ہمہ در عہد نبوت اصحاب یکدیگر بودند - و اتباع البخاری - پس سر کردن جنازہ با دو بنال جنازہ رفتن و نماز جنازہ کردن نیز داخل این است و فرض کفایت است و ذکر اتباع کجبت اہتمام است و اشارت بآنکہ می باید کہ توقف کند بعد از نماز و پس روی کند ہر قدرے کہ تواند و توقف تا دفن افضل است - و اجابۃ الدعویۃ و قبول کردن خواندن طعام اگر بدعتی از ملاہی و مناہی در آن جانا باشد و امام غزالی گفتہ طعام کہ کجبت مفاخرت و مباہا پیزند و برای نام و آوازہ بسازند نیز مانع از اجابت دعوت است و سلف مکرده می پنداشتند آنرا - و تشییت لحاطس - پیچیم از حق مسلم بر مسلم و عا کردن عطسہ زنندہ را بر سر حاکم اللہ بشرط آنکہ بگوید وی الحمد للہ تشییت بشین مجہ و مہلہ و اول فصیح ترست و مشتق است از آنچه مشتق است شوامت بمعنی توأم و ابہ و گویا دعاست و لحاطس را بہ ثبات قدم بر خیر و صحت یا از ثبات بمعنی شاد شدن ببلای دشمن گویا دعاست باز کہ ثبات اعدا از لحاطس و ثانی از سمت بمعنی ہدی و سیرت و نیک تشییت سنت عین است بر واحد و سنت کفایت است بر جمع و کلام بروے در باب عطاس و ثواب از کتاب الادب بیاید انشاء اللہ تعالیٰ و متفق علیہ - و عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حق المسلم حق المسلم ست حق مسلمان بر مسلمان شش است - قبل ماہن - گفتہ شد چه چیز است و کدام است آن شش - یا رسول اللہ قال اذا تعقیبہ فسیام علیہ - گفت چون پیش آئی مسلمانرا پس سلام کن بروی و در سلام لازم است دو حدیث اول در سلام گفت و اکفا کرد بوی از ذکر سلام - و اذا دعاک فاجبہ - و چون بخواند تر الطعام اجابت کن اورا - و اذا انتقم فاصبح لہ - و چون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مرا و ترا نصیحت

در رفت خلوص است غسل یعنی خالص از شوب موم و مراد اینجا خیر خواہی و حق گزاری مسلمانانست و این سنت است  
و نزد استصحاب واجب - و از ائمتسن محمد کاندہ فہمہ - و چون عسلطہ نزد مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشبیت کن مراد او حکم  
العبد کو - و از امراض فعدہ - و چون بیاید شود پس عبادت کن ادا - و از آیات فایمہ - و چون بمیرد پس وی کن جنازہ ادا  
بعد از نماز گردان بر وی نصیحت درین حدیث زیادہ کرد و مراد حضرت نبوت و حقوق مسلمانی بسیارست در ہر مقام چیزے  
از ان بیان کرد و تواند کہ نزول وحی بر ان بتدریج باشد - روایہ مسلم - و عن البراء بن عازب قال امرنا البئی صلی اللہ  
علیہ وسلم یسبح و ینہاناعن سبع - امر کرد ما را از حضرت پیغمبر چیز دینی کرد ما را از ہفت چیز - امرنا بالعبادة الریح و اتباع الجنائز و غیر  
العاطس و رد السلام و اجابة الدعای - معانی این پنج لفظ معلوم شد - و از ابراہیم القسّم - و امر کرد ما را بر بہت گردانیدن ہوگند  
خوردہ را و قسم بضمیمہ و سکون قاف و کسر بین مخففہ و ابراہیم القسّم فتح قاف و بین معنی ہوگند نیز و ایتہ است یعنی شخصی ہوگند  
خوردہ و فعلی ہوگند کہ این کار را ایتہ خواہی کرد پس باید کہ کنی تو آن را تا ہوگند و می راست گرد و حاشا نشود و باید کہ خوردہ  
فعلی خود کہ ایتہ این کار بکنم پس باید کہ سعی کنی در تفسیر و تفہیم این کار و ہم رسانیدن اسباب آن و بعض گفتہ اند کہ معنی  
آن آن است کہ اگر کسی دیگرے را سوگند دہد و یگوید سوگند بر تو کہ این کار کنی تجب است بروی کہ بکند بخت تعظیم اسم  
پروردگار تعالی اگر چه لازم نیست و در دو صورت سابق بخت بر آوردن مسلمانان است از مصیبت کہ حشمت است - و لقمہ  
المنظوم - و امر کرد ما را آن حضرت بسیار می داد و کسی کہ بروی تہی رفتہ است مسلمان باشد یا کافر و می دانست و نہانا  
عن خاتم الذہب - و منی کرد ما را از انگشتری طلا - و عن الحریر - و از پوشیدن جامہ بریشے - و الا بشرق والد بیاج بکسر  
و ال و از پوشیدن استبرق و دیباج و در صراح گفتہ استبرق و دیباجی سطر و دیباج فارسی سحر و دیباج و این ہمہ اقسام  
حریر است - و المئثرۃ الحریر - و منی کرد ما را از مئثرۃ سرخ و مشیرہ بکسر میم و سکون یا و فتح مثلاً فزاش صغیر ہوگند شدہ بہ پنبہ  
کہ بر زمین نہند و بروی بنشینند و آن را بنزد زمین گویند و این از عادات عجم است کہ برسم تکبر و رعوت از حریر و دیباج و زلف  
بپاشند و قدیم بحیر انماظر و ان است کہ اگر سرخ نباشد حرام نیست و اگر بے قصد رعوت بخت صفت و آسودگی بود نیز حرام  
نیست - و القسی - و منی کرد از قسی لفتح قاف و تشدید سین مہملہ نام جامہ مشوب بقس کہ قریہ است از صبر از کتان چلو  
بکسر می و بعض گفتہ اند کہ معنی قزی بزاس نسبت بقز معنی از ریشم و زای را بسین بدل میکنند و ذکر این ثیاب و احکام آن  
در کتاب اللباس تفصیل بیاید - و آئینہ الفضیہ - و منی کرد از آوندہای نقرہ - و منی روایت عن الشرب فی الفضیہ - و در روایت  
آمدہ کہ منی کرد از نوشیدن و آوندہ نقرہ و خوردن نیز بہن حکم دارد - فائہ من شرب بہنامی الدنیا لم یشرب بہنامی  
الآخرة - پس بدینیکہ شان این است کہ کسی کہ بنوشد و آوندہ نقرہ و دنیائش نوشد در ان در آخرت و این محروم گردانیدہ شود  
از ان ہمیشہ یا مدت طویل بہت محاقبت بدین خطیہ و آئینہ ذہب نیز بہن حکم دارد و تخصیص لفظ نہت بخت جریان عادت  
بشرب در ان یا این چون ادنی است حرمت ذہب بطریق اولی خواہد بود و این نہیات مذکورہ مخصوص بمردان

الا آئینه فتنه که حرام است بر مردان و بر زنان تحقق علیه - وعن ابی بکر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المسلم اذا عاده اخاه المسلم لم يزل فی خرفة الجنة حتى یرجع - بدرستیکه مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه میباشند در چیدن میوه بهشت تا آن وقت که باز میگردد از عیادت و خرفه یعنی خاکسودن بدانچه چیده شود از میوه و خرفه و خرفه بسم که سر او فتح آن بستان و گاهی از خرفه نیز بستان اراده نمایند و گاهی بمیوه کوچکی میان و در شش نخیل آید طبعی گفته که مناسب اینجا محل برین معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته من فحارت الجنة یعنی در بستان بهشت است و در طبعی که موصل است بدان فافهم - رواه مسلم - وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول لیوم القیمه یا ابن آدم حضرت فلنم تعذبی - بدرستیکه پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیا رنندم من پس باز پرس نکردی مرا - قال یا رب کیف اعدوک انت رب العالمین - گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت کنم ترا تو پروردگار جهانیانی و منبری از بیامی - قال اما علمت ان عبدي فلان من فلان فتم تعذره - گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو ای آدمی که بنده خاص من فلانی بیا رنشد پس نپرسیدی او را - اما علمت انک لو عدت لوجدتني عنده - آیا ندانستی تو اگر تعیادت میکردی آن بنده را مییافتی مرا نزد من یعنی رحمت و رضای پروردگاری - یا ابن آدم استظفک فلم تعظمی میگوید پروردگار روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا - قال یا رب کیف ظفک انت رب العالمین - گوید آدمی پروردگار من چگونه طعام بهم ترا تو پروردگار عالمیانی و پاک و منبری از کسب و از خوردن - قال اما علمت انک استظفک عبدي فلان فلم تعظمه - گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو که طعام طلبید از تو بنده من فلان پس طعام ندادی تو او را - اما علمت انک لو اطمعته لوجدت ذلک عندي - آیا ندانستی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را مییافتی تو ثواب و جزای آن طعام را نزد من - قال یا ابن آدم استظفک فلم تعظمی - میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو را - قال یا رب کیف اظفک انت رب العالمین - گوید آدمی چگونه آب بهم ترا تو رب عالمینی و منبری و مبرائی از تشنگی و احتیاج آب - قال استظفک عبدي فلان فلم تسق - گوید ویتعالی آب طلبید از تو بنده من فلان پس آب ندادی تو او را - اما علمت انک لو سقیته وجدت ذلک عندي - آیا ندانستی که اگر آب میدادی تو او را مییافتی جزای آنرا نزد من و در بعض نسخ اما علمت انک چنانکه در قرآن و دیگر است و بر تقدیر عدم علمیت اما خرف بنیه است پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی مییافتی مرا نزد من و در طعام و شراب گفت مییافتی جزای آنرا نزد من و در تفنن این عبارت مبالغه است در فضیلت عیادت از طعام و تفنن کمالی و همین خبر را عاتق روی انظم کرده گفته است بنوی آمد از حق نزد موسی این عقیب که کامی طلوع نور تو کرده زجیب به مشرق کردم بنور از روی به من حقم رنجور گشتم نماندی گفت سبحاناک یاکی از زبان به این چه رنست این بکن یارب عیان به باز فرمودش که من رنجوریم به چون بپر تو از روی که به گفت یارب نیست نقصانی ترا عقل گم شد این که به بار کشاد گفت ما را بنده خاص گزین به گشت بجور آدم نمیکویم به هست رنجوریش بخوری من به هست معذرتش معذوری من به هر که خواهم بشنوی یا خدا به گشتید در حضور او لبیا به رواه مسلم

وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل على اعرابي يعوده - وروایت است از ابن عباس که آنحضرت در آمد بر اعرابی  
در حالیکه عیادت میکند او را - و کان اذا دخل علی مریض یعوده - و بود عیادت شریف آنحضرت که چون می در آمد بر مریض که عیادت  
میکرد او را - قال له سبکفت آنحضرت مر آن مریض را - لا باس بطور ان شاور الله - نیست باک یعنی غم مخور و اندوختن مباح است تا بحدی میانی  
از درد و سختی بیماری زیرا که این پاک کننده است گناه را و در کننده است آثمار را بلکه تنقیه و اصلاح کننده است بدن را نیز از اخطا  
رویه و اجزای کثیفه - فقال له لا باس بطور ان شاور الله - پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را همین کلمه - قال - گفت  
اعرابی - کلام نه اینچنین است - بل حمی تفور - بلکه تبی است که میجوشد چنانکه دیگر میجوشد فور و فور آن جوشیدن دیگر علی شریح  
بر پیر بزرگ سال - مزیره القیور - زیارت میکند این تب آن پیر را گور بار - فقال النبي - پس گفت بنی - صلی الله علیه وسلم  
فتم اذن - پس آری همچنین باشد اکنون که تو میجویی غضب کرد آنحضرت بکوی که با وجود ارشاد بر طریق صبر و شکر قبول  
آن ابا آورد و سلوک نکرد طریق اذ ب را و بیرون رفت از حد اعتدال و براه کفران نعمت رفت و احتمال دارد که آن بجا  
کافر بود اما گفته اند که ظاهر آنست که از جهاته اعراب و اجلاط ایشان بود که از شدت شبح آن بیگانه گردی تابی نمود و با وجود  
آن تکلف کرد و در سبب که مقام آن بود و در غضب آمد آنحضرت و الزام کرد او را بقال بد و دشوم که برفض خود کرد - و رواه البخاری  
و عن عائشة رضی الله عنها - قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتكى منّا انسان سحبه عینیه - بود آن حضرت  
که چون بیماری شد از آدمی سح می کرد آن حضرت آن آدمی را بدست راست خود و میسود او را بدست مبارک خود و شکایت  
منه مرض و در می آید و شکای میگویند و در ذاک را که در وقت بسیار باشد و صل معنی راجع بشکایت است بمعنی گله کردن - غم  
قال - پس میگفت آنحضرت و می خواند این دعا را - اذهب لباسی بلباسی بلباسی و در درای پروردگار آدمیان با من وصل  
بعضه عذاب سختی و حرب سخت شدن آید - و نف انت الشانی - و تدرستی ده توئی تدرستی و نهاده - لا شفاء الا شفاؤک -  
نیت شفا مگر شفا می تو - شفا را لا ینا در شفا یک میگردد و هیچ بیماری را تو تم فحش و بضم و سکون هر دو لغت است شل خزن  
و حزن و روایت اکثر فحش است متفق علیه - و عنها قالت کان اذا اشتكى الانسان الشی منه - بود و قشنگ شکایت میکرد  
چیزی را یا عضو و جزوی را از خود - او کانت به قرحة اوجرح - یا می بود با و می ریش یا خستگی کذا فی الصرح و گفته اند  
که در اول قرح بفتح قاف و سکون را چیزی است که بیرون می آید از اعضا همچو دل و مانند آن و بجرح آنچه می رسد از زخم شمشیر مانند آن  
و قرحة بضم قاف و فتح ه و آید - قال النبي صلی الله علیه وسلم باصبعه - میگفت آنحضرت در حالیکه میگردد این انگشت را بر جاع  
درد و گفته است لودمی که میگرفت آنحضرت آب دهن مبارک خود را بر ابرص خود و می نهاد و آنرا بر خاک بعد از آن می نهاد و گفت  
خاک آن دوده را بر جای در و مسح میکرد و آنرا بدان می گفت - بسم الله - بسم الله - بترتبه از قضا بر لقیه بعضنا خاک من ما  
امینحه باب دهن بعضی از ما لیستی یقینا - کردیم ما این فعل را تا تدرستی داده شود و بیمار را - باذن ربنا - بدستوری پروردگار و او را  
و می این سری است از سر و در علاج قروح و جرح آنچه می رسد در دنیا یا از آنرا عقول و انعام دور قیه با و انسون با آثار عجیب است که ظاهر

مخفی کرد و اسرار آن در افعال آنحضرت را اسرار غامضه است که کویکول بعلم اوست و افهام و عقول قاصده مار ابرر کان راه نیست  
و گرفتاران تنگنای طبیعت و فلسف خواهنند که طلب حقایق آن کنند دوست و یار برنند و بدان راه نیابند و از آنچه در حقیق مقام گفته اند  
یکی آنست که قاضی بقیانوی که یکی از گرفتاران این نیست گفته که تحقیق گواهی داده است مباحث طبیع که آب و دهن را تأثیر است  
در فیض و تبدیل مزاج و متراپطن را نیز تاثیر می است در حفظ مزاج صلی حتی که گفته اند مسافر با یک خاک از جای وطن خود با خود برد  
و یار از آن در ظرف آب بنیزد و از آن آب بنیخورد و باشد تا این شود از تغییر مزاج و توشی گفته که آنچه بقت میکند فهم تراویل  
ابجد نیست آنست که تربت ارض شارب است لفظ است آدم در لفظ بعضنا نطقه که پیدا سیکرد و بوی آوی پس گویا تضرع در بر می میکند  
بجهان حال قال که پروردگار تویی که ابداع کردی اصل را از خاک و بعد از آن پیدا کردی اولاد او را از آب خیره خورشید است  
بر تو شفا داد و آن کیسه شان وی این است استی و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بارض ارض مدینه است که ثابت شده است  
مرآن را خاصیت در شفای مریض و مراد بعضی ذات کریم اوست صلعم و این وجه اخیر توجیهی دارد و نزدیک است و حقیقت حال است  
که گفته شد و الله اعلم متفق علیه - و عنهما قاله کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا أتته نكتة فغسل علی نفسه بالمعوذات مسح عینیه - عائشة  
گفت بود آنحضرت و تنیکه بیا میشد میسیر بر بدن مبارک خود و معوذات بر کسر و امشده که مراد بدان معوذتین است و سوره آخره  
یا یا سوره قل هو الله احد قل یا ایها الکافرون یا یا آیات قرآنی است که متضمن معنی توذ و تفویض اند و در سیکرد از بدن علت  
را بدست خود یعنی دست ابر تمام بدن تا آنجا که برسد میگرداند و میسود - فلما أتته نکتة فغسل علی نفسه بالمعوذات و سوره آخره  
بآن دردی که وفات یافت و در آن - نکت الف علی بالمعوذات التي کان یغسل - بود من که میدیدم بروی معوذات که  
میدیدم بر خود - مسح بید النبی - مسح میکرد و می مالیدم بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم باین طور که میخواند و دستهای آنحضرت  
را میگردانم و در وی میدیدم و بجز دست وی بدن او را مسح میکردم - متفق علیه و فی ردایه سلم قالت کان اذا مرض احد من  
اهل بیته فغسل علی بالمعوذات - گفته عائشه بود آنحضرت چون بیا میشد یکی از مردمان خانه وی میدیدم بروی معوذات را -  
و عن عثمان بن ابی العاص صحابی است عامل گردانید او را آنحضرت بر طائف روایت کرده از وی حسن بصری ابن السبیب  
و جز ایشان - انه أتته الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وجا یجده فی جسده - روایت است از عثمان که شکایت کرد و آنحضرت در وی  
را که نمی یافت آن را در تن خود - فقال له رسول الله - پس گفت مرا و را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فتح یدک علی الذی  
یا اذ لم من جسدک - نه دست خود را بر آنجایی که در وی کند از تن تو - و قل - و بگو - بسم الله ثلاثه سه بار - و قل سبع مرات  
و بگو هفت بار - اعوذ بفرقة الله و قدرته من شر ما اجده و احاذر - پناه می جویم بقلب و بزرگی خدا - تعالی و توانائی وی  
از بدی چیزی که می یابم از درد در حال دمی ترسم از زیادت و سرایت آن در مال - قال - گفت عثمان - فقلت  
فاذهب الله ما کان بی - پس کردم آنچه فرموده بود آنحضرت پس بر خود این تعالی آنچه بود و دهن از درد - رواه سلم - و عن ابی  
سعيد الخدري ان جبرئیل أتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد شکایت - روایت است از ابی سعید خدری که جبرئیل آنحضرت

را پس گفت بطریق پیش یا محمد یار شدی - فقال - پس گفت آنحضرت - نعم - آری یار شدم - قال گفت جبرئیل و خواند  
این دعا را برای علاج آنحضرت - بسم الله اریک - بنام خدا افسون میکنم ترا من کل شی یؤذیک - از هر چیز که یخ و دوا آزار  
کند ترا من شر کل نفس از بدی هر ذات - اوحین حاسد - و از شر هر حشم حاسد و کلمه اوحینی و او است و احتمال دارد که بر  
شک را دمی باشد - الشفیک - خداوند رستی و دهر ترا - بسم الله اریک - بنام خدا افسون میکنم ترا - رواه مسلم - و عن ابن عباس  
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یؤذ الحسین و حسین - بود آنحضرت که در پناه خدا میکرد حسین و حسین را رضی الله عنهما عن سائر اهل بیت  
النبوة باین حال که عید کما بکلمات الله تائمه - در پناه میگیم شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان را بنیل عذوجل بناراه نیست  
و مراد بکلمات یا معلومات الهی است تالی یا اسمای دی غراسه یا کتب منسره - من کل شیطان - از هر شیطان و شیطان نام هر فرد  
و هر سرکش که از حد گذرنده است از جن و انس و دواب - و بامته - و از هر نامه پیشد میمیم هر جانور را در گذشته چنانچه بار و آنچه  
نکشد آنرا سامه گویند مانند کثرم در بنور و گاهی دواب را که میچند بر زمین و قصد آدمیان کنند مثل حشرات نیز هوام گویند  
و من کل عین لامته - و از هر چشم خداوند کنم که خرد و آید بر آدمی و بر سدا و مثل دیوانگی و فساد قومی و اعضا و جود و حدود  
جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند - و یقول ان ابا کما کان یؤذ بها امیل و اسحق - و میگفت آنحضرت خطاب با ما این که  
که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل است تؤذ میگوید باین کلمات اسماعیل و اسحق را - رواه البخاری - و در وی کان یؤذ به است  
بضمیر مفرد - و فی اکثر نسخ المصباح بها علی لفظ التثنیه - و در اکثر نسخ مصباح یؤذ بها است بضمیر تشبیه راجع بدو کلمه  
که دخول من اند یا بدو جمله مستقار و مستقار منه و این تکلف صحت و لهذا گفته اند که ظاهر آن است که این سه و قلم است  
و الله اعلم - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله یرد فی غیر الصیبه منه - کسیکه بخوابد  
خدای تعالی بآن کسی نیکی را گرفته می شود یا میگیرد حق تعالی از وی یعنی از نفس مال و اولاد و دین تا موجب اجر و ثواب  
و کفارت ذنوب و رفع درجات گردد یعنی مصیبت همیشه از قرینیت گاهی متضمن لطف نیز میباشد اگر صبر در زور و راضی  
گردد و داخل لطف است و اگر خرج و فزع و سخط کند علامت قهر است و مصیبت امر مکرده ناخوش بر طبیعت آدمی که برسد  
و بگیرد و او را تصیب بضم یا فزع صاد و کسر آن بر صیغه مجبول و معلوم هر دو درایت است چنانچه در ترجمه اشارت بدو کرده اند  
رواه البخاری - و عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الصیبه المسلم من نعمه - نمیرسد مسلمان را از هیچ رنج  
و تعب و مشقت و در ماندگی - و لا یرد و نمیرسد درد و رنجوری و بعضی گویند درد و بیماری و الهم - و نه اندوه و  
گد اخشن بیماری تن را - و لا حزن - و نه غم و اندوه خلاف سرور - و لا اذى - و نه آزار در بخشش - و لا غم - و نه اندوه و اندوه  
شدن و اکثر این معنی نزدیک یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آنست که هم در استقبال میباشد  
چنانکه کار و غمختی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد و غم و راضی بود و مکر و بی و ناخوشی بر دل سیده است  
که بجهت آن تیرگی و بی ذوقی بر دل نشسته است که پوشیده است دل را و با بجمه هر چه بر مسلمانان از غم و محنت و آزار میرسد



حتی الشوکة يشاكها - ثم ان كان خاري كخلا يديه في شدة آلامه في آن را - الا كذا بعد بها من خطاياه - مگر آن کہ می پوشد و می بخشد  
 خدای تبارک و تعالی باین مذکورات از مصائب چیزی از گناہان مسلمانان کہ صغائر باشند گذشتہ و قالوا - متفق علیہ و عن عبد اللہ  
 بن مسعود - قال دخلت علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و هو یوحک - گفت ابن مسعود در آمدم بر آن حضرت و حالانکہ وی  
 تب زده شدہ بود و وحک حرارت تب و تیزی وی - مستہ بیدی - پس بسو دم آن حضرت را بہت خود نقات پس گفتم  
 یا رسول اللہ انک لتوحک و عکا شدیدا - بدرستیکہ تو ہر آنکہ تب زده میشوی تب زده شدن سخت - فقال النبی - پس  
 گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اجل انی اوحک کما یوحک رجال منکم - آری من تب زده میشوم چنانکہ تب زده میشوید و مردان  
 شما - قال فقلت ذلک لانک اجریں - ابن مسعود میگوید پس گفتم من آن یعنی تب زده شدن تو مثل تب زده شدن دود  
 بسبب اشت کہ تراد و اجرت بر عمل و مضاعفت است اجرو ثواب تو - فقال اجل - پس گفت آنحضرت آری بسبب این  
 شتم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه - پس گفت آنحضرت نیست هیچ مسلمان کہ برسد اورا آزاری از بیماری  
 پس چیزی کہ جز بیماریست - الا حطابہ بہ سیاتہ کما حط الشجرة و رتھا - مگر آنکہ فردمی آنگند خدای تعالی بدیہای او را چنانکہ  
 فردمی آنگند و رخت برگہای خود را متفق علیہ - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا - قالت ما رأیت احدا یوجع علیہ اشد من  
 رسول اللہ - ندیدم من هیچ کی را کہ در و بر وی سخت تر بود از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - از بہت صفائی جوہر و قوت جوہر  
 وی و درین رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتہای دیگر است کہ جز علام الغیوب آنرا ندانم متفق علیہ - و عن عائشہ  
 مات النبی صلی اللہ علیہ وسلم بین حائقی و ذواتی - گفت عائشہ رحلت کرد آنحضرت سر بر پستہ من و حائقی مناک ربان  
 چیز گردن و گفت و ذائقہ طرف حلقوم کہ زیر دهن است یعنی تکیہ کردہ بود بر من و مطلع بودم شدت موت وی را - فلا اکرہ  
 شدۃ الموت لاحد ابدا بعد النبی - پس مکرہ نمیدانم سختی مرگ را برای هیچ کی ہرگز بعد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - پوشیدہ نماند  
 کہ شدت موت کہ نسبت بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود مناسب بجلو مقام اوست و متبادر و روان چنان مے در آید  
 کہ آنحضرت را اصلا کففتی در موت نمی بود و غایت شدت آن بود کہ حرارتی بود و آب بر روی مبارک می پاشید و میخورد  
 ان للموت سكرات حیالہ و فصل ثانی بیاید - رواہ البخاری - و عن کعب بن مالک قال قال رسول اللہ صلی  
 اللہ علیہ وسلم مثل المؤمن کمثل الخاتمة من الزرع تغیرها الريح - قصہ حال مسلمان بچو قصہ و حال شاخ تر و نرم از شدت  
 کہ نائل در آید می گردانند آن را باد و باد خام بجای عجمہ و تخفیف میگردانند و تر و تفتی بضم ت و فتح فاد کسر بای مشدودہ و ہمزہ  
 نصر ہما مرقۃ لہما مرقۃ اخری - نمی انگند و می اندازند باد را آنرا یکبار می و راست و برابر میگردانند بار دیگر بچو بن مسلمان  
 گاہی می اندازد و بار دیگر ہفت و بیماری دگاہے راست و درست میگردانند و تند رفتی حتی یابۃ اجلہ - تا آنکہ مے  
 آید و در وقت موت تمام میگرد و مدت حیات او - مثل المنافع کمثل الارزۃ المجذیۃ - و حال منافعی بچو حال و رخت صوبہ است  
 کہ حکم ثابت و بر پاست - النبی لا یصیبه شئ - آن درختی کہ نمیرسد آن را چیزی از باد و آفتا از رخت نفع نہزد و سکون را

بزرگترین است روایت و ابو عبیده گفت که دس آرزو هست بعد و کسر را بفتح آن نیز آمده یعنی درخت ثابت بخ و می در زمین و غیره  
 بشمیم و متکون جیم و کسر ذال مجمه و جذیه بکسر فح و رخت را گویند حتی لیکن اینجا نامرة واحدة - تا آنکه می باشد افتاد آن درخت  
 بر زمین کیبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست است بضعف و بیماری ناگاه کیبارگی می افتد و می میرد یعنی علیه و  
 ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن مثل الزرع لا تزال الرح تمیله - حال مؤمن همچو حال گشت  
 است که همیشه باد و امل می گرداند و می جنباند آن را - و لا يزال المؤمن یصیبه البلاء - و همیشه است مؤمن که می رسد آوارا و  
 مثل لمنافع کمثل شجرة الارز لا تنترجی لتخمد - و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه در و ده نشود و  
 بریده نگردد - یعنی علیه - و عن جابر قال دخل رسول الله - گفت جابر در آن مجلس میر خدا - صلی الله علیه وسلم علم  
 السائب - برام سائب که صحابه است و آنحضرت بدین دس و رخسانه آدمی در آمد - فقال بالکذب تر فریقین -  
 پس گفت آنحضرت بام السائب که شب روزه داشت چه شده است زیرا که منی از می تر فریقین ما خود است از وقت الظهار  
 و قتیکه فراخ نمیکند هر دو باز و می خود را و میبایند برای در اهر دو آمده است - قالت الحمی لا بارک الله فیها - گفت  
 ام السائب سبب از بدین من نشی است برکت نه کند خدای در وی و جمعی بضم حاء تشدیدیم حرارت عارضه در بدن انتقال  
 پس گفت آنحضرت - لایسی الحمی فانه تذهب خطایانی آدم - دشنام کن شب روزه را که بدینیکه میسر و گناهان فرزندان  
 آدم را - گماید سبب الکبر جنت الحمید - چنانکه میسر و دمه آهنگری چرک و پلیدی آهین را - رواه سلم - و عن ابی موسی  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مرض العبد و سافر کتب له کمثل ما کان یعمل یمیما صحا - و قتیکه بیمار میشود بنده یا سفر میکند  
 و چیزی از عبادات و اوراد که در حالت صحت و اقامت داشت فوت میگردد و نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد  
 و در حالیکه مقیم و تندرست بود - رواه البخاری - و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون شهادة  
 کل مسلم طاعون سبب شهادت هر مسلمان است یعنی هر که در طاعون میبیرد و بگریزد و بمیرد و شهید مرده باشد در حق اجر و ثواب  
 متفق علیه خلیل گفته است که طاعون و باست و این اثر گفته طاعون مرض عام و دپاکه فاسد میگردد بوی هوا پس فاسد  
 میگردد بوی مزاجها و بدینا و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفالی روح میکند تمییه گردند بطاعون از  
 سرعت تکل و می در قلموس طاعون و باز میگوید بکسر تفسیر کرده و اطباء تفسیر کرده اند طاعون را بدم مؤلم سیاه سوزنده زهر دار و باخ  
 می بر آید در بعضی اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاه میگردد اندر خود و او گاهی بنزد میاید  
 و فاسد میگردد اندر عضو را اما آنچه در آحاد و یت مذکور شده برگزینتن از آن و بیرون رفتن از شهری که واقعه باشد و آن نمی کرده  
 و عبیده نموده و تشبیه بفرار از زحف داده و بر صبر بران بشهادت حکم کرده مراد و با موت عام و مرضی عام است از  
 مخصوص با آنچه اطباء تعیین نموده اند نیست و لهذا در آحاد و یت بالنظر و با موت عام مذکور شده و اگر چه بلفظ طاعون نیز  
 واقعه آمده و معنی و باست و فاعلا کرده هر که طاعون را بر مصلح اطباء عمل کرده و در غیر آن فرار صلح داشته و اگر فضا بر همین معنی

مجموع باشد فردی از دباخواهد بود مخصوص بان و این قائل آن احادیث را که در سلف و با و موت عام واقعه  
 چرخا هر گفت نسأل الله العالیة - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهدا خمسة شهیدان  
 پنج قسم اند - المطعون - یکی آن که بعلت طاعون مرده و بر صبر بر آن جان سپرده - والمبطون - دوم آنکه بعلت اسهال  
 استسقا و استفراخ بطن جان داده و بعضی مطلق بعلت بطن را از در و حله و غیر آن مراد داشته و بعضی گفته اند که مراد ببطون  
 کسیست که نکا بداشته بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی گرفته باشد که  
 بعلت گرنگی بر تیغ فقر و مجاهده جان داده و الله اعلم - والفرقی - سوم آنکه در آب غرق شده بشکستن کشتی و جز آن بعد از آن  
 که عذاب بطن بقای نفس در محله نکرده - و صاحب الهمم - چهارم آنکه در زیر دیواری دنیائی که افتاده مرده بشرط مذکور  
 و هدم بسکون ال ویران کردن دانه ختن بنا و فتح وال بنای افتاده و هدم بکسر وال میت بهدم - و الشهید فی سبیل الله بهدم  
 کشته شده در راه خدا در جنگا اعدای دین و آنکه بظلم کشته شده بی جنگا داخل دست و شهید حقیقی کامل همین است و تمام  
 دیگر و حکم او بنده و شرکاء اند و ابر و ثواب دهند اطلاق اسم شهید بر وی کرد و گفت شهید فی سبیل الله تسبیح مانند آن  
 یعنی دیگر آن قسم که مشهور و متعارف است باسم شهید فانه من متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت سألت رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم عن الطاعون - گفت عائشة پرسیدم من از ان حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن - تا خبر فی ان عذاب بیسته الله  
 علی من شیار - پس خبر داد آنحضرت مرا که طاعون غذا بیست که میفرستد آن را بر در و کار تعالی بر هر که بخورد از اثم سابقه و آفته  
 فان الله جله رحمة لکم منین - و خبر داد که خدا می تواند گردانیده است طاعون را بر بانی مسلمانان را که صبر کنند و نگذارند  
 و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود - لیس من احدث وقع الطاعون فمیکث فی بلده صابرا محتسبا - نیست هیچ یکی که  
 در قع شود طاعون پس درنگ کند در شهر خود و نه برآید در حالیکه صبر کننده و چشم دارنده است برابر و ثواب - لیعلم انه  
 لا یصیبه الا کتب الله له - در حالیکه میداند و یقین میدارد که نمی رسد او را از مصیبت مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است  
 خدا می تعالی برای او - الا کان له مثل اجر شهید - مگر آنکه باشد مراد او مانند پاداش شهید - رواه البخاری - وعن  
 اسامة بن زید - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل - طاعون  
 عذابی است که فرستاده شده است برگردی از بنی اسرائیل رجز بکسر او سکون جیم در آخر ای عذاب و گاهی زای زایش  
 بدل کنند - او علی من کان قبلکم - یا بر کسانیکه بودند پیش از شما شک داشت که علی طائفة من بنی اسرائیل فرمود و یا علی من  
 کان قبلکم - فاما انتم بارض فلما اتقوا الله - پس چون بشنودید شما خبر طاعون را در زمینی و شهر بی جز شهر که شما در آنجا اید  
 پس قدم نیارید در آن زمین و زوید در آن و تقدیر موافق شما سکون یافت و فتح وال از قدم و در بعضی روایات  
 فلا تقدیر فیم اذ کسر ال بمنی اقدام نیارید و پیش نیاید آن زمین را تا القای نفس در محله لازم نیاید - و اذ وقع بمنی  
 و انتم بها فلا تخرجوا فرار منه - و چون بنفید و فرو آید طاعون بر زمینی و حال آنکه شما در آن زمین باشید پس بیرون نیایید

بجست گریختن از طاعون میفتق علیه - ضابطه در دین است که در اینجا که هست نباید رفت و از اینجا که باشد نباید گریخت و اگر چه گریختن در بعضی مواضع مثل خانه که در وسع زلزله شده یا آتش گرفته یا شستن در زیر دیوار است که خمشه و نزد غلبه طین بملاک آمده است اما در باب طاعون جز صبر نبوده و گریختن تجویز نیافت و قیاس این بر آن موافق است که آن را از تبسیل اسباب عادی و این از اسباب دینی و بر هر تقدیر گریختن از اینجا جائز نیست و هیچ جا وارد نشده و هرگز بگریز و جاهی و مرکب کبیره و مرد و دست نسال الله العافی - وعن النس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - گفت انس شنیدم آن حضرت را می گفت - قال الله سبحانه وتعالى اذ انزلت علی عبدی یحییة ثم خیر فی کوی حدی بجانہ چون بتا که اگر دادم بنده خود را بدو مجوی به و می بینی بدو چشم می بینی بستانم چنان که او را سارزم او را پیر صبر کند آن بنده درین ابتلا و در ظاهر و باطن ناسزا شنید میشد گوید و بداند که ابتلائی از روی عطف و غضب الهی نیست بلکه از برای دفع مکر و بیست که بصورتی می شود و از برای تکفیر ذنوب و نزع درجات است و شیخ ناکه در آخر عمر اعمی شد ندی فرمودند که خلوتی که در تمام عمر می خوانم اکنون حاصل شده - عوضتہ منہا الجنة - عوض دهم آن بنده را از آن جنتین بهشت را - یرید عینیہ - می خواهد از چشمین بنده و چشم بنده اگر این کلام آن حضرت صلی الله علیه وسلم ضمیر برید عین بخت غریب است جل جلاله و اگر کلام راوی است ضمیر حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم است - رواه البخاری -

**الفصل الثانی - عن علی رضی الله عنه** - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یامن مسلم یجو و یسما غداوة - گفت علی مرتضی رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را که می گفت نیست هیچ مسلمان که بیمار پرستد که بمسلمانی را در وقت بامداد و یا پیش از زوال است و غداوة یعنی بامداد و شج سیر کردن و رفق در وقت بامداد - الاصلی علیه جون الف ملک جنتی - مگر آنکه صلوٰۃ نفرستد و عبادت کند بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند - و آن عاده عشی الاصلی علیه جون الف ملک جنتی صبح - و عبادت کند او را شبانگاه که مراد بدان بعد از زوال است مگر آنکه صلوٰۃ نفرستد بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند - و کان له خلیف فی الجنة - و باشد مراد ابستانی و ربشت یا خلیف یعنی خدایت است یعنی آنچه چیده شود از میوه های بهشت - رواه الترمذی و ابوداود - وعن زید بن ارقم قال اجماعی النبی صلی الله علیه وسلم من حج کان یعنی زید بن ارقم انصاری که از مشاهیر صحابه است و در نهفده غزوه حاضر شد و از خواص علی ابن ابیطالب بود و در تصدیق و نازل شده و در سورہ منافقون ان المنافقین لکان ذیون یکوید که عیادت کرد مراد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جهت درو یک بود و چشم من و در ردایه یعنی بلفظ افراد - رواه احمد و ابوداود و ابن جابر و می شود که عیادت در چشم است و قول آن کیکه گوید که در عیادت نیست مرد و دست و اسناد این حدیث صحیح است و آنچه بیهقی و طبرانی روایت کرده اند که چیز آنکه در آنها عیادت نیست دل و عین و ضمیر و صحیح آن است که موقوف است بر این کثیر چنانچه بیهقی صحیح کرده است و الله اعلم وعن النس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اوصا فاحسن الوضوء و عاواخاه المسلم محتسبا لیکه وضوء

پس نیک کند وضو را و عبادت کند برادر و برادران را بقصد ثواب و اقامت سنت - بوعده من جنم مسقرین خلیفان - و در گردانیدن  
شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال و خریف سال را گویند و از آن تفسیر خریف بسال در نفس حدیث آمده است که پندیده  
شده با ابا حمزه خریف کدام است گفت سال و چوبش آن است که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف اعتبار کنند که اول  
بریدن خرما و انگور و بریدن غلات ایشان در خریف است - رواه ابو داود - و عن ابن عباس قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یجود مسلماً فیقول سبع مراتب ینیت هیچ مسلمانی که عبادت کند مسلمانی را پس بگوید نهت کرت  
اکثر عدد تکریر دعائنامه است و در بعض ادعیه نهت نیز آمده است و تواند که تحقیص این عدد درین مقام از برای  
وضع بلا از سبع اعصا باشد و الله اعلم - اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک - سوال میکنم خدای بزرگ را که  
پروردگار عرش بزرگ است که تدرستی و هدایت را - الا شفی - مگر آنکه تدرستی داده شود آن مسلمان - الا ان یکون فی حضر  
اجله - مگر آنکه باشد که تحقیق حاضر شده و وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آن را اعلامی نیست - رواه ابو داود  
و البرزندی - و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یلیهم من احمی و من لا و جعل کلما ان یقولوا - و هم از ابن عباس است  
که آنحضرت بود که تعلیم میکرد و صحابه را از جهنت ببلکه از جهنت همه در دها نیکه بگویند - بسم الله الکبیر - بنام خدای بزرگ -  
اعوذ بالله العظیم - پناه بچویم بخدای بزرگ - من شریک عرق لغار و من شر النار - از بدی هرگز بر شیده از خون یاریزنده  
خون و از بدی گرمی آتش - رواه البرزندی و قال بها حدیث غریب لایعرف الا من حدیث ابراهیم بن اسماعیل و هو الضعیف  
فی الحدیث - روایت کرد از این حدیث را برزندی و گفت این حدیث غریب است شناخته نمیشود مگر از حدیث ابراهیم بن اسماعیل  
و وی ضعیف کرده میشود در حدیث - و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من اشیء منکم  
شئاً یمنعوه و تخشعوا لیکل شکایت کند از شما چیزی را از درد و بیماری - او آشتیگاه آن که - یا شکایت کند برادر وی را و رایع  
مسلمانی فلیقبل - پس باید که بگوید و بنحواند این دعا را برای خود یا برادر خود - ربنا الله الذی فی السماء - پروردگار ما خداست  
که در آسمان است مقصود بتبریست از خدا بایان زمین که بتان اند و لهذا حکم کرد آنحضرت بایمان زنی که پزیده شد از وی  
خدا کجاست گفت در آسمان و تاویل این همان است که در تاویل قول حق سبحانه و هو الله فی السموات و فی الارض و قول  
و می و هو الذی فی السماء و فی الارض الله گفته اند تقدیس اسمک - پاک است نام تو ای پروردگار از نهت نقصان عیم  
تأثیر امرک فی السماء و الارض - امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرمود و  
ارحی فی کل سماء امر ما و فرمود و تنزل الامر بینین - کما رحمتک فی السماء - چنانکه رحمت تو در آسمان است و عام شامل است  
اهل آنرا که همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل و سب که رحمت خاص مخصوص است به بعض و در بعض که مؤمنان باشند کافران  
اگر چه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آن است شامل است همه بالقوله تعالی و رحمتی و رحمت کل شیء شامل رحمت  
فی الارض - پس بگردان رحمت خاص خود را نیز در زمین - اغفر لنا و بنا - یا مریز را این دعا را و جواب بضمم جاد و فتح آن

انتم ست و بعض گفته اند کس نعت اہل حجاز ست و نعم نعت نبی منیم و معنی خرن و رحمت و جود و رح و ہلاک و بلا نیز آید  
 و پوشیدہ نما ند کہ ہمہ این معانی صالح ارادہ نمود و واجب حوب و اسباب الن ست و خطایانا و بیارزگانان ما و خطایا  
 گنا انیکہ بطریق خطاب وجود آیند و گاہی بر مطلق گناہان نیز اطلاق یابد۔ انت رب الطمین۔ تو پروردگار پاکانی بر علت  
 طلب مغفرت گناہان ست یعنی بیارزمار انا از گناہان پاک شویم و قال تربیت و رحمت خاص تو شویم سائل رحمہ من جنک  
 فرد و زست رحمۃ خاص عظیم را از جنس رحمتہای تو۔ و شفا من شفاکم۔ و بفرست شفا فی از شفاہای تو۔ علی ہذا الوجہ  
 برین در و مندی و بخوری۔ غیر او۔ پس بر شود و در گرد این وجہ۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن عبد اللہ بن عمر  
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاء الرجل لیومر فیضا فلیقل۔ چون بیا یزد و در حالیکہ پرسش میکند بیا را پس باید کہ  
 بگوید۔ اللہم شفا عبدک۔ خداوند شفا دہ بندہ خود را۔ نیز کالک عدوا۔ تاجراحت کند و قتل کند برای تو و تقویت دین  
 و سلامی کلمہ تو دشمنان دین را و نکایت بمعنی جراحت کردن ست و قتل بسیار کردن و بمنہ ایلام و باجلی غیر آید است و غیر  
 دین ہمزہ ہر دو آید و ہمزہ پوست باز کردن از زینش و جراحت و جراحت بر جراحت کردن نیز آید۔ اویشی لک الی جنازہ  
 یا بر پامی برود بر اسے رضای تو و ادای حق دین تو بسوی جنازہ و تخصیص نکایت عدو دشمنی جانہ بندہ را زمین سائر  
 افعال بمناسبت آنست کہ چون مریض بود بر شرف موت بود و بعد از ان ذکر کرد و آنچه متعلق بموت ست از امانت اعدا  
 و جاد و مومت و طیبی گفتہ کہ جمع میان نکایت و تسبیح جنازہ بحجت آنست کہ در اول انزال عقاب ست بر دشمنان خدا  
 و در ثلثہ ایصال رحمت ست بر دوستان دے۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن علی بن زید۔ روایت ست از علی بن زید  
 بن عبد الرحمن بن جلعان قرنی نبی بصری کہ از تابعین بصرہ ست۔ عن لیمہ۔ بعنم ہمزہ فتح میم و تشدید تخیانیہ تا بحجت  
 روایت دارد از عائشہ۔ انما سالت عائشہ عن قول اللہ عزوجل۔ کہ امید پرسید از عائشہ از حقیقت معنی قول حق جل و  
 علا کہ این آیت ست۔ ان تجدوا فی انفسکم او تحفوه بحاسکم بہ اللہ۔ اگر پیدا کنید چیزے را کہ در فوہاتہای شماست یا پنهان  
 دارید از حساب می کند شمار آبان خدا یتجانی۔ و عن قولہ سو پرسید از قول و یتجالی۔ سن لیل سوئہ خبر بہ۔ ہر کہ  
 بکند بی را با و اش داده می شود بوسے باعث بر پرسیدن معنی این و روایت آن ست کہ آیت نخستین دلالت دارد کہ  
 بندگان حساب کردہ می شوند بر آنچه مضمر دارند در انفس خود از خطرات ذنوب و اندیشہای بد و آیت دوم حکم میکند کہ  
 آدمیان جزا داده میشوند بر عمل بد قلیل یا کثیر پس مشکل شد بر ایشان و تخریج شد کہ چکار کنند زیرا کہ ممکن نیست اجتناب  
 از ان۔ فقالت عائشہ ما لک منی عنما احد منذ سالت رسول اللہ۔ پس گفت عائشہ سوال نکردم از این محاسبہ و مجازات  
 هیچ یکی از ان گاہ کہ پرسیدم من پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از تفسیر این و روایت۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ہندہ من  
 اللہ العبد۔ این محاسبہ و جزا کہ مذکور ست درین دو آیت عتاب کردن خداست بندہ را۔ بالاضبیہ من الحجی۔ با آنچه برسد  
 بندہ را از عیب و بیماری۔ و انکبت لفتح نون عتاب و خشم گرفتن و علامت کردن و پیدا کردن و دست بردن و دست خشم



از جهت بے ادبی کہ از وی بوجود آمده با وجود محبت ولی و لطف بر وی در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و تنبیہ پیدا کردن و نکبت آنچه برسد آدمی را از حوادث و برنجها - حتی البضاعة لیضعها فی یذیعہ - تا این مصیبت کہ بارہ مال را می بندد آن را در دست پیر این خود کہ عبارت از آستین است و عادت است بر بنادان بارہ مال در آن نفیفت تا پس کم میکند وی آن بضاعت را نفیض فرج لہما - پس متیر سرد و متغیر میکرد و فریاد میکند و میطلبد آن بضاعت گم شدہ را یعنی این محاسبہ و جزا مواخذہ و خشم و عتاب است در دنیا نہ مواخذہ جذاب و عقاب است در آخرت پس باید کہ بندہ دل بداند و آنگو نگردد و بلکہ خوشحال گردد و مسرور باشد کہ سبب تکفیر ذنوب و رفع درجات است لظہم من تراکمین و گریان زان کنم تا نکبت از چشم بر آن بنیان کنم چنانچہ زان بخوشانم کہ مکر و مہمی بہ بلکہ تا گمیری تو زوق چاشنی چنانچہ زان حدیث تلخ میگویم ترا چنانکہ تلخ نماز تو یوم تراہ تو ز تلخی چون بہ بخون شوی چنانکہ تلخما بہم بیرون شوی بہ حتی ان العبد یخرج من ذلومہ کما یخرج التبر الاحمر من الکیر - تا آنکہ بندہ ہر آئینہ بیرون می آید از گناہان خود چنانکہ بیرون می آید ز سرخ از بوترہ در قاموس گفته تیر بکسر ز و نقرہ و یا آنچه از کان می آید پیش از زنگتن در کابلہ و برنج البحار گفته کہ تیر ذہب خالص و نقرہ پیش از ان کہ سکہ زوہ شود و چون سکہ زدن نام و سہ عین است - رواہ الترمذی - و عن ابی موسیٰ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یصیب عبد انکبہ - نہ سیر سہ ہج بندہ را بہ مصیبتی در بخی قلیل و حقیر غافوتا او در دنیا - پس آنچه بالای اوست با فرواد است احتمال دارد فوق و در عظم و دون در حقارت یا عکس و اول ظاہر تر است - الا نذب - بلکہ بسبب گناہی کہ کردہ است و خطای کہ از وی رفتہ است در دینی را بنعلین موشی بریزد می نالید میگفت آہ چہ گناہ کردہ ام کہ جزای آن این یافتہ ام - و ما یعفو لعمد عنہ اکثر - و آنچه عفو میگویند و در میگرداند خدا تعالی از وی بشیر تر است سوؤا - و خواند آن حضرت موافق اینحال این آیت را کہ - و ما اصحابکم من مصیبتہ فما کسبت ایدکم و یعفو عن کثیر - و ہر چہ میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چہ است کہ کردہ است آن را و ستہای شما لینے و استہای شما و عفو ہے کند خدای تعالی از بسیاری از ان - رواہ الترمذی - و عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد اذا کان علی طریقہ حسنة من العبادۃ ثم مرض - یا در سیکہ بندہ چون بیمار شد بر حالت نیک از عبادت بہتر بیمار شود قیل للملک المولک بہ - گفته می شود در مرز شستہ را کہ گاشتہ شدہ است بر وی - اکتب لہ مثل علمہ اذا کان علی قیاق - بنویس برای منی مانند عمل وی در وقتیکہ بود در باغیر مقید باین بیماری یعنی علمہ کہ در حالت صحت میکرد - حتی اطلتہ - تا آنکہ رہا کنم او را و متذرت گردانم او را - او گفته الی - یا ظم کم او را و گرد آرم او را بسوی خود یعنی میرانم - و عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا ابتلی المسلم ببلای فی حبسہ قیل للملک - چون مبتلا گردانیدہ میشود مسلمان و آزمودہ میشود ببلای در تن او گفته میشود مرز شستہ را - اکتب لہ صالح علمہ الذی کان یعمل - بنویس برای منی عمل نیک وی را کہ میکردش از ابتلا - فان شفاہ عملہ و بطرہ - پس اگر شفا می دہی شود او را خدای تعالی بمبالتہ و پاک میگرداند او را - و ان قبضہ عنقریب و چہ و اگر قبض می کند او را سہ میراند می آرد و مراد او را در صحت میکند او را - رواہ ہار - رواہ است کہ وہ است این ہر دو حدیث را -

فی شرح التمهید - وعن جابر بن عبد الله - بر وزن کریم النضاری معاوی است منسوب است بمعاذیه که یکی از اجداد او بود و حاضر شد بدر او مشاهدی را که بعد از دست و در تقریب گفته صحابی جلیل است و خلفان کرد و شد و در شود و در  
 بدر را - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهادة سبع سوی القتل فی سبیل الله - شهادت هفت قسم است جز شهادت اولی  
 در راه خدا که فرد کامل متعارف است ازان - المطعون شهید - آنکه مرد بطاعون شهید است - و التقرن شهید و صاحب  
 ذات الحجب شهید - و خداوند ذات الحجب که بیماری مشهور است و آن قروح است که حادث می گردد و در داخل پستان  
 نزدیک بدل و سینه و نشان از تنگی نفس و تب است و اورا اقسام و احکام و اسباب و علامات است که در کتب  
 طب مذکور است و در شرح سفر السعادة محلی ازان ذکر کرده شده است - و البطون شهید - معنی بطون معلوم شده - و  
 صاحب الحریق شهید - و خداوند آتش افتد و بسوزد - و الذی بیوت تحت الهمم شهید - و آنکه میزیر  
 بنای افتاده که بقیه یومی و سالبی فرق میان هم بسکون دال و فتح آن معلوم شد و اینجا بفتح مناسب تر است -  
 و المرأة متوت بجمع شهید - وزن که بمیز و بجمع بضم جیم و بعضی بکسر جیم گفته اند و سکون میم یعنی مجموع یعنی آنکه به میز و نزد  
 و بیرون نیاید و دوسه و آنکه عقب ولادت بمیز و نیز همین حکم دارد و بعضی تفسیر کرده اند بکسر زیرا که بکارت مجموع است  
 در دوسه مثل ولد و در حدیث دیگر آمده است و هزنی که بجمع مرد و برده نشد و ختری اونی در آید و در هشت - و دانه لک  
 و ابو داود و النسائی - و عن سعد قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از سعد بن ابی وقاص  
 که پرسیده شد آن حضرت - ای الناس بشد بلاه - کدام از آدمیان سخت تر است از دوسه بلا و آزمائش - قال لا نبیاء  
 الا لئلا قال - گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند بکسر هر که فاضلتر مرتبه بمرتبه چنانکه اولیا و علما و صلحا بر تفاوت  
 مراتب و درجات - یستلج الرجل علی حسب دینه - مثلاً گردانیده میشود و بر اندازه دین وی - فالحاکم فی دینه صاحب  
 پس اگر باشد مرد دین خود سخت و در شرف - اشد بلاه - سخت میشود بلاه و دس زیرا که دس صاحب یقین است  
 پس صبر میکند بر آن و میداند که مبلی حق است و اینجا الطاف خفیه است پس کامل میگردد ایمان وی و قوی میگردد محبت  
 وی و بکفر میگردد سیئات و دس و بلند میگردد درجات و دس - و الحاکم فی دینه رفته سوار باشد در دین وی نرمی و نگی  
 هون علیه - آسان و سبک کرده می شود و دس تا به بصری نکند و بیرون نیاید از ربه و دین از جهت عدم قوت ایمان  
 و یقین پس تا لایق غالب وی میکند بهمت و قول وی - فاما لک کذلک - پس همیشه است مرفوعین و هم بر تن حال - حتی  
 یستی علی الارض ماله و ثمن - تا آنکه میزد و در زمین و حال آنکه نیست مراد گناهی بیان حال مردی است که صلب است  
 در دین - رواه الترمذی ز ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - و عن عائشة قالت ما اخطأ احد  
 بهون موصف لهد الذی یوت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت عائشة رشک میبرد هیچ یکی را باسانی و  
 بسکی مردن بعد از آنچه دیدم از سختی مردن آنقدر یعنی پیش ازین رشک میبردم بر هر که باسانی می مرد و بعد از آنکه دیدم از سختی موت

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دیگر رنگ بر کسی باسانی موت بخردم و اعتقاد کردم که خیریت و شرفی موت است نه آسانی -  
 رواه الترمذی و البیہقی در حدیث آئینه بیاید - و عنہما ثالث رایت النبی صلی الله علیه وسلم و هو بالموت  
 و عنده قبح فیہ مار - گفت عائشہ دیدم آن حضرت را در حال آنکه آن حضرت در حالت موت بود و نزد وی قدحی بود که  
 روی آب است - و هنوز خل یدہ فی القدح - و آن حضرت می درآورد دست خود را در قدح - ثم یسبح و جہ بہتر میگوید  
 در روی مبارک خود را در از قدح می برآورد و دست ترا بر روی از جنت حرارتی کہ مییافت - ثم یقول - پیغمبر می گفت اللهم  
 اعنی علی منکرات الموت - خداوند ایاری و ہر ابر حالتہای سخت مرگ - ا و علی سکرات الموت - یا گفت یاری دہ بر سکرات  
 موت شک است و سکرات پنج سکرۃ بسکون کاف این نیز یعنی سختی و سخت و بی ہوشی است و تسکیر یعنی خفتہ کردن آید -  
 رواه الترمذی و ابن ماجہ - و شیخ ما اجل اکرم ا و محمد البکر بن المصری رحمۃ الله علیہ در سبب سکرات موت را آن حضرت  
 را صلی الله علیه وسلم و جہ متعدده ابراز نموده کی آنکہ مزاج شریف بنوی اعدل امر جہ بود پس احسان تالم اکثر و  
 دریافت اثر آن کبر بود چنانکہ فرمودانی لا و عک کما یو عک جلال منکم چنانکہ گذشت دیگر آنکہ تعلق روح بمجد لطیف و  
 تشق دمی بوی قوی و ادنی بود پس تالم وی بمفارقت دمی بیشتر و قوی تر باشد دیگر آنکہ در اینجا تسلیہ است است کہ چون  
 بمیند کہ نقل روح پاک وی بایضورت است آسان گردد و برہر یکی حال نفس می دیگر آنکہ حقیقت شریف وی جامع جمیع  
 اکوان بود پس فراق روح وی از جسد شریف گویا فراق تمام ارواح است از تمام اجزا و دیگر آنکہ آنحضرت متولی امور ملکات  
 الہیہ و گماشتہ در گاہ عزت بود کہ تمامہ امور و احکام کون و مکان بوسہ مفوض بود و کہ ام دائرہ ملکات و اسع تر از ملکات و  
 سلطنت دنی بود و عادت متمررہ گماشتگان است کہ چون جوع بدر گاہ سلطان نمایند بخت استعدا و سوال و حساب ہی  
 و ہر سی بحال شان راہ یا بدکہ جہ طور بر آید و شیخ ما شیخ عبداللہ باب متقی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمۃ الله علیہ نقل میکرد کہ در  
 وقت وفات میفرمودند اگر شدت سکرات از ما بشا ہدہ کنید اندک مین نشوید کہ آن لازم مقام و منصب قطبیت است دیگر آنکہ  
 نازل گردانیدہ شد بروی در آن وقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت اسرار انوار عزت ربوبیت کہ در زمان نبی نازل  
 میشد و این آخر آن اوقات را تم و کمل آن حالات بود و این سکرات مشاہدات و اناضات بود کہ سبب ضیق لطاق جہات  
 از تحمل آن در صورت سکرات و مجاہدات مینمود و این وجہ او جہ وجہ است و ادنی بمقام و حال شریف است و الله اعلم  
 و دیگر آنکہ در آن احساس بلقایی خاص سبب نیرود وی بود از خوف و خشیت و ہیبت و اجال و معرفت جناب حق و استکمال  
 و عبودیت و در حضرت قرب چنانچہ فرمودہ اعرفکم بالاسد ا و فکم منہ ہر کہ عارف تر ترسان تر ازین جہت ظاہر شد بروی آنچه  
 ظاہر شد و دیگر استنظارت شوق بان لقای روحی طبیعت عامل بر دبر اسراع و اضطراب گویا میخواست روح شریف وی  
 کہ نزد برآید و بہرہ سرعت و در نہن قرب خاص مندرج گرد و پس ناشی میشد بقدر عالم طبیعت و غنوط حسیض مزاج بیشتر  
 حالتیکہ قوی بیشتر بوی انفصال ظاہر میشد بوی سلطان ان حال دیگر تعلق اہل این عالم بذات شریف وی صلی الله

علیه وسلم از آنها که علامه مجتبه حضرت علیه وی دارند و مثل حضور این تعلقات در مرتبه جوهری که سبط ترجمه است و از همه  
مراد است پس ظاهر شد از اینجا قاضی و التفاتی پس حاصل شد آنچه حاصل شد و دیگر آنکه پروردگار جل و علا جاری گردانید و باقی  
داشت رسول خود را صلی الله علیه وسلم بر اوصاف عبودیت که اشرف اوصاف و اهل محامد انصاف است و این کمالات  
است خاص بر آن حضرت را و مقتضای مزاج مقام عبودیت منازل که مکاره و معانات و مقامات شدائد است و این گفت نزدیک  
و لذت شریف وی بر اسلام لعین تند و القاب یحیون و انا علی فراک نحر و لون یا ابراهیم نهی این است آنچه گفته اند و امثال  
این نیز می توان گفت درک حقیقت حال شریف وی اهل و اعلی و ارفع است از آنکه عقول و افهام و علوم و معارف عقلا و علما  
و عرفا حاضر مضابط و دعای آن توانند بر وع او برتر از آنست که آید بخيال و هر چه گویند حکم تاویل و تشابهات و اورد و ما یعلم تاویل  
الا الله و الله اعلم - و عن النس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله لعبده الخیر عمل له العتوبه فی الدنیا چون خواهد  
خداستغالی بدیده خود یکی را شتاب دهد در او را سزای گناهان او را در دنیا زیاده عذاب دنیا سهل است و درت دنیا تسهیل است  
که باشد میگذرد - و اذا اراد الله لعبده الاشرک عینه بدیده - و چون خواهد خدا بدیده خود بدی نگاه میدارد و از وی عقوبت را  
د میگذارد و او را بگناه وی - حتی یوافیه به یوم القیمه - تا آنکه تمام میدهد و استغالی بدیده را آنچه سختی است آخر از عذاب بسبب  
آن گناه رذقیاست عرب می گوید او فی فلانا حقه یعنی وادحق و سر تمام و دانی - رواه الترمذی - و عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء - بدینیکه بزرگی پاداش بزرگی بلاست هر چند بلا مشیه و سخت و  
جزا تمام تر و در و در و عظم بعظم عین و سکون ظاهر است از تعظیم - و ان الله - و بدینیکه خدای عز و جل - او را احب تو را بپای  
چون دوست میدارد و گویا را بپای میگرداند و از مالش میکند الیتا ترا تخمین چون دشمن میدارد و گویا را بپای میگرداند  
الیتان را و این شق را ذکر کرده از جهت فهم وی از میان گفت گفت فمن رضی فله الرضی - پس کیسکه خوشنود و بود از خداوند  
تعالی در بلا پس مراد است خوشنودی از وی تعالی - و من خطا فله الخط - و کیسکه خشم گیر و در راضی نگردد پس او را خشم  
دینی رضائی است پس ضا و خطا بدیده سبب علامت رضا و خطا پروردگار و محبت و عداوت است متضاد رضی الله عنهم از  
یکدیگر سوال میگرداند که بچه معلوم گردد رضا و خطا آئی از بدیده جواب میدادند اگر بدیده از خدا رضی است خدا نیز از بدیده راضی  
ست و اگر ساخت است مخط - رواه الترمذی و ابن ماجه - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا يزال  
البلاء بالؤمن او المؤمنه - همیشه میبارد بلا بر مؤمنان یا بر زن مسلمان - فی نفسه - و در ذات هر یکی بآلام و امراض و اقباله - و  
ماله خود مال هر یکی بپای و نقصان - و ولد - و در او و لا بد مرض و موت و اینها همه سبب کفارت ذل و ذل و محو خطایای است  
میشوند - حتی یغنی الله ما علیه من خلیه - تا آنکه پیش می آید وی خدا را و در روز جزا و حالا که نیست بروی هیچ گناه  
رواه الترمذی و در وی مالک نحوه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن محمد بن خالد السلی بنی مین تخفیف لام  
مفترقه عن ابی عن جده - از پدرش از جدش و جد او صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن اذا سبقته لمن الله منزله



شم غفی۔ و بدستیکہ منافق چون بیمار شود و پسر عافیت داده شود۔ کان کالبعیر عقله ابلہ ثم ارسلوہ۔ بیا آمد مانند شتر کہ بتند اور  
کسان او پسر را کردند و در اندام پدر علم عقاده و علم ارسلوہ۔ پس در نیابت آن شتر حرکت عدم تنبیه کرد بتند و در چاکشاندند و همچنین  
منافق نجات مؤمن کہ می دریا بد کہ بیمار کردن وی برای تادیب تنذیب وی بود و عافیت برای پسند پذیر شدن و تشکر  
گزاردن و قدر نعمت شناختن است۔ فقال رجل۔ پس گفت مردی۔ یا رسول اللہ و ما الاسقام۔ چه چیز است بیمار یا و کد است  
من بخنی شناسم آن را۔ و اللہ اعرف قطبچند سوگند بیا نشدہ ام من ہرگز۔ فقال ثم عنایس گفت آنحضرت برنجیز و در شوار  
پیش ما۔ فاست منایس یعنی تو از اطاہر است کہ آن مرد منافق بود کذا فی شرح الشیخ و الا باین شدت و درستی نمی فرمود۔ رواہ  
ابوداؤد۔ و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخلتم علی المریض فقلوا فی اجلہ۔ چون در آید شما  
بر بیمار برای پرسش وی پس کشاد و بیدار و او بر سر بزم اورا در درازی مدت حیات او چنانکہ گویند غم بخور با کہ نیست شفا  
خواہی یافت و از خواہد بود و غیر توفی الصلح تنقیس آسایش دادن و در ہائش دادن از غم۔ فان ذلک لا یرد شیئا و طبیب یفسد  
زیرا کہ بدستیکہ تنقیس با نہ میگرداند چیزی را کہ بقدر است و خوش میگردد نفس می و طبیب تخفیف است و باز آئدہ است و در بعضی  
نسخ طبیب نفسہ تشدید بدون بالینی خوش میگردد و اندفع اورا۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔  
و عن سلیمان بن صرد۔ بعضہم صادق و فتح اصحابی ست خیر فاضل عابد شریف عمر در از یافتہ و از کشندگان امام شہیدین بن علی  
رضی اللہ عنہما کہینہ کشتی کرده و شہید گشتہ و عمر وی نو و و سر بودہ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قتلہ بطنہ۔  
کسیکہ کشت اورا شکم وی معنی وی در تفسیر بطون و فیصل اول معلوم شد۔ لم یغیب فی قبرہ۔ عذاب کرده نہ شود اورا و در گوش  
رواہ احمد و الترمذی و قال ہذا حدیث غریب

رواہ احمد و الترمذی و قال ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن انس قال کان غلام یہودی یخیم النبی۔ بود پس کے از قوم یہود کہ خدمت میکرد  
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ شیخ ابن حجر گفته کہ واقف نہ شدم بر اسم او و بعض گفته اند کہ نام او عبد القدوس بود۔ فرض  
قاتاہ النبی۔ پس بیمار شد آن غلام پس آمد اورا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بچودہ۔ و رجالتیکہ عیادت میکند آنحضرت اورا  
تقع عند رائسہ۔ پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام۔ فقال لہ سلم۔ پس گفت مرا ورا مسلمان شود۔ فقط الی ایسہ و ہو عنہ  
پس نگاہ کرد آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزوی بود۔ فقال۔ پس گفت پدر۔ اطح ابا القاسم۔ فرمان بردارے  
کن ابو القاسم را ابو القاسم کہینہ شریف آنحضرت است و یہود بیشتر آنحضرت را باین کہینہ ذکر میکردند و بواسطہ مبارک کہ محمد است  
کثر یاد میکردند تا لازم نشوند بزرگ این اسم شریف در تورات۔ فاسلم۔ پس مسلمان شد آن غلام خجج النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
و ہو یقول الحمد للہ الذی القذہ من النار۔ پس بیرون آمد آنحضرت و حالانکہ وی میگویی شکر مر خدای را کہ بر ما نیاورد اورا از  
آتش و وزخ۔ رواہ البخاری۔ و درین حدیث جواز استخدام کافر است و جواز عیادت وی با میداری اسلام و می گفت  
اند کہ اگر خویشی یا ہمسایگی داشتہ باشہ نیز می توان کرد۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم



من عاد مر یضانا دمی منا ومن السار - کیسکه عیادت میکند بپایه را آواز میدهد آواز دهنده از آسان یعنی زرشته طبت  
و طاب مشکاک - خوشی با و ترا در دنیا خوش باد بر پایه رفیق تو یا جاسه شی ثور آخوت یا هر دو در دنیا یا هر دو در  
آخرت و در اینجا اشارت است با فضیلت عیادت پیاده - و نبوات من الجنة منزلا - و گیسری تو از بهشت منزل را و طمانند  
که این هر سه جمله خبر باشد از جانب پروردگار تعالی از حال عیادت کننده - رواد ابن ماجه - و عن ابن عباس  
ان علیا - رضی الله عنه - خرج من عند النبی صلی الله علیه وسلم فی وجعه الذی لو فی فیہ - روایت است از ابن عباس که علی  
برآمد از نزد آن حضرت در روز و بیماری وی که وفات یافت آنحضرت در آن درو - فقال الناس پس گفتند دروم - یا  
ابا الحسن کیف اصبح رسول الله - چگونه صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال صبح مجد الله با و را - گفت صبح کرد بشکر خدا به  
شونده از بیماری یعنی الحمد لله که بهتر است امروز دواب آن است که چون از حال بیمار پرسند جواب بدهی و خوبی گویند -  
رواه البخاری - و عن عطاء بن ابی ریح - بفتح را و تخفیف با تا بمی یکے از اعلام علما و احبابه فقها اما ابو حنیفه گفت  
فندیم من اراهم که دیدم فاضل تر از من و بود اسود او را مثل اعوج بعد از آن غمی اش در روز یکدیگر است که او را  
گفت مات ارضی اهل الارض - قال قال لی ابن عباس - گفت عطا گفت مرا ابن عباس - الا اری کیا مرا ارضی اهل  
الجنة - آری انما یم ترانی از این بهشت - قلت بلی - گفتم بلی بها - قال هذه المرأة السوداء - گفت این زن سیاه در نام وی  
اختلاف است بعضی سحر گفته بضم سین و فتح عین و بعضی سقیر و دیگر و بقا و کات بدل عین بعضی با شط و بعضی خدجه  
و الله اعلم - انت النبی آید این زن پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقالت - پس گفت - یا رسول الله انی اصرع - بدرستی که من صرع  
زده میشوم نام بیماری مشهور - و انی اکتشف - بنامی فو قانیة و بدرستی که من برهنه میشوم یا برهنه شوم و ملاحظه میکنم از کشف عورت  
پس گفت بمعنی اجتناب از کشف باشد چنانکه تا نم بمعنی اجتناب و خوف از انهم - فادع العذلی - پس دعا کن خدا را برای  
من که عافیت دهد - فقال ان شئت صبرت و لک الجنة - پس گفت آنحضرت اگر میخواهی صبر کنی و باشی در بهشت - و ان  
شئت دعوت ایدان لیایک - و اگر میخواهی دعا کنم خدا را که عافیت دهد ترا - فقالت اصبر - پس گفت آن زن صبر  
میکنم و بهشت میخواهم فقالت انی اکتشف فادع ایدان لا اکتشف - پس گفت من برهنه میشوم و برهنه شوم از برنگی پس دعا کن خدا  
را که برهنه نشوم - فدعها لها - پس دعا کرد و مر آن زن را شفقت علیه - و در بخیریت دلیل است بر جو از ترک تداوی بامیه -  
فواب آخرت و بر علل امراض بدعا و التجا حق - و عن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت فی زمن رسول الله  
صلی الله علیه وسلم - روایت است از یحیی بن سعید انصاری که از تابعین است روایت میکنند از اش و غیر وی از صحابه  
و قد ما که گفت که مروی آمد و مر آن حضرت - فقال رجل ینبیا له مات و لم یقبل بحرض - گوآرا با و مر و را  
که مر و مبتلا گردانیده نشد به بیماری - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و یک - و ای  
تو عجب از تو - ما یدریک - چه دانایند ترا - لوان الله اهلوا و بمر من کفر عنه من سیئاته - اگر میبود این که خدا تعالی میسراند

ومی آزماید و او را به بیماری پس کفایت میکرد و از وی از بدیهائی وی بهتر میبود و مراد را - رواه مالک مسلسل - و عن شاذان  
 بن اوس صحابی است در ویدروی - والصلحی - بنعم صا و نسبت است بصناع بن زاهر نام او عبد الله است اختلاف است  
 که صحابی است یا تابعی روایت است ازین دو کس - انما - که ایشان - و خلا علی رجل مریض یجوانه - در آمدن بر وی  
 در حالیکه عیادت می کنند آن مرد را - فقال له - پس گفتند و آن مرد - کیف أصبحت - چگونه صبح کردی و چه حال داری -  
 قال صحت بنعمه - گفت آن مرد صبح کرده ام متلبس و محبوب بنعمت و حال خوش دارم - قال شاذان البشیر بکفارات اسبیات  
 خوش خبر خوش حال باش بخصلمتای که پوشیده بدیهاست - و حال الخطایا - و بفرود انگندن گناهان - فانی صحت  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الصدق رجل یقول - زیرا که من شنیده ام آن حضرت را که میگفت که خدایتعالی  
 میگوید - اذا انا ابتلیت عبد من عبادی مؤمنا - و اینکه من مبتلا گردانم یعنی به بیماری بنده از بندگان خود را که مؤمن است  
 محمدنی علی ما ابتلیت - پس بنا کند آن بنده را بر مبتلا گردانیدن من او را - فانه یقوم من ضججه ذلک - پس بدینکه آن  
 بنده بر میخیزد از آن خوابگاه خود که در آنجا بیمار افتاده است - کیوم ولدته امه من الخطایا همچو روز زائیدن مادر او را در پیش  
 پاک منزه از گناهان - و یقول الرب - و میگوید پروردگار - تبارک الله تعالی - ببلای که که کاتب اعمال ند - انما قید عبدی  
 و ابتلیت - من بند کردم بنده خود را به بند بیماری و مبتلا گردانیدم و آزمایش کردم او را - فاجروا له ما کنتم تجرون له و هو  
 صحیح - پس اجرا کنید و بنویسید و ثابت گردانید بمای دمی از اعمال چیز بکمی بودید که می نوشتید و اجرای گردید  
 بمای دمی در حالیکه وی مندرست بود اجرا و بفتح نمره و سکون جیم مرست از اجرا بمعنی راندن و مجری داوون طغیفه  
 و مهم - رواه احمد - و عن عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا كثرت ذنوب العبد ولم یکن له ما یکفرها  
 من العمل - چون بسیار میکرد و گناهان بنده و نمی باشد در او اعمالهای نیک که پوشد آن گناهان را و بر وجه آنها -  
 ابتلاه الله بالخرن لیکفر عنه - مبتلا میکرد الله آن بنده را خدایتعالی باندوه تا تکفیر کند آنها را از آن بنده - رواه  
 احمد - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مر یغنی لم یزل یخوض الرحمة - کسیکه هر روز بیمار  
 را پیش می در آید و شفا میکند در مای رحمت را و غرق میگردد در آن خوض باب در آمدن - حتی یجلیس - تا آنکه می نشیند  
 فاذا جلس الخمس فیها - پس چون می نشیند فرو میرود در ریاسه رحمت و غرق میگردد در آن - رواه مالک و احمد -  
 و عن ثوبان مولای آنحضرت است و همیشه در خدمت می بود و در سفر و حضر - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا  
 اصاب احدکم الحمی - روایت میکند که آن حضرت گفت و قتی که برسد یکی از شما را تب - فان الحمی قطعه من النار - پس  
 بدینیکه تب پاره است از آتش فلیطفها عنه بالما - پس باید که بمیراند آن آتش را از خود بآب گفته اند که این مخصوص است  
 به بعضی نواع تب که حادث است از حرارت چنانکه متداول جاز است و چون بیان آنحضرت علاج جسمانی را به تب و طفلی است  
 و مقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی است استقصا کرد و در تئیم انواع اراضی اقتصار نمود بر بیان علاج آنچه

اکثر واغلب است وقوع آن در آن بلاد و ادعا علم و تحقیق این در کتاب طب و ترجمہ بیاید و شرح قول آن حضرت الحی  
من فی جہنم الحدیث و مناسب آن بود کہ مصنف این حدیث را ہم در آن کتاب ذکر میکرد زیرا کہ درین حدیث ذکر  
عیادت مریض و ثواب مرض نیست بعد از آن بیان اطفای نارحی فرمود بقول خود فلیستنتفع فی نہر جہنم  
باید کہ بفیتد و رجوع روان - لیستقبل جریته - و باید کہ پیش آید روان شین جوے را یعنی همان جانب بفتد کہ  
آب میبرد و جریہ نفع جسم و کسر آن - فیقول - پس میگوید - بسم اللہ - بنام خدا افتادم و برین جوی - اللهم شف عبدک -  
خداوند اشفاب بنده خود را - و صدق رسولک - درست گوگردان پیغمبر خود را کہ این علاج فرموده است و خبر داده است  
کہ ہر کہ این علاج کن رشامی باید - بعد صلوٰۃ الصبح قبل طلوع الشمس - بکند این فعل را بعد از نماز باید او پیش از برآمدن  
آفتاب - و نیتش نیۃ ثلاث غسالت ثلاثۃ ایام - و باید کہ غوطہ زند و روی سہ غوطہ سہ روز این بیان فلیستنتفع و الیصلح است  
و این عبارت احتمال دارد کہ سہ غوطہ در سہ روز باشد ہر روز یک غوطہ و احتمال دارد کہ ہر روز سہ غوطہ باشد - فان لم  
یبرانی ثلاث نیتس - پس اگر نہ نشود در سہ روز پس پنج روز سہ علاج آن - فان لم یبرانی خمس مبیح - پس اگر نہ نشود در پنج  
روز پس ہفت روز - فان لم یبرانی سبع مبیح - پس اگر نہ نشود در ہفت روز پس نہ روز - فانما لا شکا و تجاوز تسع  
بافن اللہ پس بدرستی کہ آن حی نزدیک نیست کہ بگذرد نہ روز را بدستوری خدای عزوجل - رواہ الترمذی قال  
ہذا حدیث غریب - و عن ابی ہریرۃ قال ذکر التلمی عند رسول اللہ - گفت ابو ہریرہ ذکر کردہ شد تپ رازہ و تفسیر  
خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بہارجل - پس دشنام کرد آن را مروی - فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تسبوا فانما تنفی الذنوب  
و دشنام کن تپ رازہ کہ وی دور می کند گناہان را - کما تنفی النانیث الحدید - چنانکہ دور میکنند آتش چرک  
آہن را بکند آفتن و مقتضای این شکر گزاری است بر آن و لذا مشلخ گفته اند کہ وظیفہ در بلا شکر است چنانکہ در  
نعمت از جہت نقصان او الطاف خفیه را لیکن چون بندہ ضعیف است و ناتوان صبر بابل شکر ساختند - رواہ ابن ماجہ  
و عنہ قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عاومر یضیا فقال البشر فان اللہ یقول - و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت  
کہ آنحضرت عیادت کرد بیماری را کہ تپ داشت پس گفت خوش باش زیرا کہ بدرستی کہ خدا یتجالی میگوید - ہی نارے  
اسلما علی عبدی لومن فی الدنیا - تپ آتش نیست می گارم آنرا بر بندہ من کہ مومن است و رویا - لیکن در خطبہ من  
النار یوم القیمۃ تا باشد تپ بخش آن بندہ از آتش و درخ روز قیامت عوض آن - رواہ احمد و ابن ماجہ و البیہقی فی  
شعب الایمان - و عن النس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الرب سبحانه و تعالی یقول - روایت است از  
انش کہ آنحضرت گفت کہ پیر و کار تعالی میگوید - و عزتی و جلالی - ہو کند بزرگ ذات من و جلال صفات من - لا  
اخرج احد من الدنیا بیرون نمی آرم هیچ کی را از دنیا - اریدا غفرلہ - کہ میخواہم بیا فرم مراد را - حتی استونی کل خطیہ فی  
عقۃ تا آنکہ تمام میگیرم جزای ہر گناہی را کہ در گردن اوست بچشم فی ہندہ و اقتارنی زرقہ - بسبب بیماری در تنی

وتمکلی و رزق و می و ستم بضم سین و یحشین و آفتاب بکسر هاء و سکون قاف یعنی گناہان کہ از وی بوجود آمدہ جزای آنرا ہم در دنیا بہ بیماری و فقر میدہم پس مغفور میگردد و از عذاب آخرت نجات می یابد و آنکہ فقر و بیماری و بلا مکتوف و نوب اند۔  
 رواہ رزین۔ وعن شقیق قال مرض عبد اللہ بعد نوافہ شقیق کہ از کہار ثقات تالیعین و از علمای عاملین بہت زبان شریف آن حضرت را در یافتہ اما بشریف رویت مشرف نشدہ و از یاران مخصوص ابن مسعود است گفت بیمار شد عبد اللہ بن مسعود پس عیادت کردیم اورا بمحل یکی۔ پس گریستن گرفت ابن مسعود و شروع کرد در آن۔ فو تب۔ پس بلامت کردہ شد و خشم گرفتند بر دے حاضران بگمان آنکہ از اہم بیماری و محبت حیات و نیامی گریہ۔ فقال انی لا اکی الا لیل المرض۔ پس گفت ابن مسعود منی گریم از بصر بیماری۔ لانی۔ زیرا کہ من و در بعض شیخ انی بے لایب رستیکہ من بہت رسول اللہ شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بقول۔ می گفت۔ المرض کفارتہ۔ بیماری کفارت است گناہان را و انما اکی انہ اصابنی علی حال فترۃ۔ و منی گریم مگر از جہت آن کہ رسید بیماری مرا بر حال فتور و ضعف کہ حال پیری فترت بفتح فاء سکون تاسی۔ و لم یصنہی فی حال اجتہاد۔ و رسید مرض در حال قوت و کوشش کہ وقت جوانی بود لانه یکتب للعبد من الاجرا و امرض۔ زیرا کہ نوشته می شود و مر بنده را از مزد و قضا کہ بیماری شود۔ ما کان یکتب لک قبل ان یمرض چیزے کہ بود کہ نوشته می شد مزد او را پیش از آنکہ بیمار گردد و نوشتہ شد المرض۔ پس باز داشت بنده را از ان عمل بیماری پس چون در وقت جوانی و قوت در حال صحت عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار می نوشتند و در وقت پیری و ضعف کم است کہ مینویسند کاشکہ در جوانی بیمار می شدم کہ عمل بسیار می نوشتند اینجا می گویند کہ چون در مرض همان عمل نوشتہ کہ در صحت میکرد پس فضیلت و برتری مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوایش آنکہ منی میکند کہ بت عمل و اثبات اقرباے تعب و مشقت در عمل پس اگر مرض در زمان کثرت عمل می بود نوشته میشد عمل کثیر فی تعب و عمل یا از جہت آنکہ علی کہ در مرض نوشته می شود و خالی است از ثواب و ریاضت و عجب فافهم۔ رواہ رزین۔ وعن الش قال کان النبی روایت است از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لایجو و مر یفینا الالبی و کثرت۔ عیادت میکرد بیماری را مگر پس از سہ شب۔ رواہ ابن ماجہ و ابیہتی فی شعب الایمان۔ بدانکہ بعضی از محدثان گفته اند انجدیش مفعول است و سنت نزد ایشان عیادت است و اول مرض تہ بعد از گذشتن سہ روز گذانی شرح اشبح و جہود علماء بر آنند کہ عیادت مقید بہ ثانی نیست زیرا کہ امر بے مطلق است ہر وقت کہ کن خواہ اول خواہ آخر و گفته اند کہ انجدیش ضعیف است چہ کہ راوی او کہ مسلمہ بن علی است متروک است و ابو حاتم گفته کہ این حدیث باطل است و در احیاء العلوم گفته کہ عیادت کردہ نہ شود مریض مگر بعد از سہ روز باین حدیث و گفته کہ در استیال ثنات است و فیہ مافیہ۔ وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخلت علی مریض فمرہ بیدعوا لک۔ چون در آئی بر بیماری پس بفرما و ادا کہ دعا کند ترا۔ فان دعا وہ کہ عار الملائکہ۔ زیرا کہ بدرستی دعای بیمار مانند دعاے فرشتگان است و شاید کہ این جہت است

که بنده در مرض قریب است از درگاه حق و میراست از احکام بشریت از اکل و شرب و حصول صفای طهارت بآن  
 بریاضت نفس و توجه بعالم غیب و الله اعلم - رواه ابن ماجه - وعن ابن عباس قال من السنة تخفيف الجلبوس  
 وقلة الصخب فی العیادة عند المریض - گفت ابن عباس از سنت است بکی کردن در شستن و کم کردن بانگ فریاد و در  
 عیادت نزد بیمار صخب بسیار و خامی مجسمه و حین سختی آواز و در نسخ تجرک و تسکین هر دو ضبط کرده اند و بسین و  
 صادر هر دو سنت است یعنی فریاد کردن و اضطراب اصوات - قال - گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب  
 و قال رسول الله - و گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم لما کثر لعظم و اختلافتهم - هرگاه که بسیار شد آواز صحابه اختلاف  
 ایشان - قوموا عنی - بر خیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد که آواز و فریاد و زیاده و زیاده است لفظ فتح لام و  
 حین مجسمه و خامی مهله صوت یا اصوات همه که مفهوم نکرده منحنی آن تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه  
 وسلم بیاید انشاء الله تعالی - رواه زرین - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العیادة نواق ناقصه -  
 بیاید بری مقدار زمانی است که میان دو دو شدن شتر داده است و مراد بدو دو شدن آنست که چون یکبار دو و شتر داده  
 صبر می کنند چنانکه پستانهای ناقه را سباسب میکنند و بدست میزنند یا کچه و را بکمانند تا شیر فرود آید نواق بضم فاء فتح  
 نیز درست - و فی الروایة سعید بن السیب مرسل - و در روایت سعید بن السیب که از کبار تابعین است بطریق ارسال آمده  
 است - انقلیل العیادة سرعة القیام - فاضل ترین عیادت شتاب برخاستن است و سبب در وی خوف ملائک است  
 بسیار است و اگر یکی دوست دوست و او را خوش می آید شستن و کاین کردن آن دیگر است این داخل عیادت نیست  
 صحیحی است که با وی میدارد حق عیادت علی العموم همان قدر است فافهم - رواه البیهقی فی شعب الایمان - وعن  
 ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم عا در جلا فقال له ما شئتی - روایت است از ابن عباس که آنحضرت عیادت کرد  
 مروی را پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهد دل تو از جنس طعام - قال آتی خبر بر - گفت میخواهم  
 نان گندم را - قال النبی - گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عنده خبر فلیبعث الی اخیه - کسیکه باشد نزد وی نان گندم  
 پس باید که بفرستد بسوی برادر خود - ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا آتیته مریض احدکم شیئا فلیطعمه - و نیت که بخوابد و  
 میل کند ببار یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را مراد از شتر است صداق است و آن نشان صحت است نیز گاه است  
 زیان نمیکند بعضی بیمار را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت او صحت می آرد و لیکن چیزی  
 که ضرر او غالب نباشد و با جمله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است و طبیعتی گفته که این بنی است بر توکل یا تو میدی  
 از حیات و در حدیث آمده است که بزرگوارند بپایان خود و طعام و شراب زیرا که خدای تعالی میخواند و مینوشاند  
 ایشان را - رواه ابن ماجه - وعن عبد الله بن عمر قال توفی رجل بالمدینة من ولد بها - گفت مرد مروی  
 بمدینه از آن کسانی که زاینده شده بودند بمدینه یعنی در مدینه زائیده و هم در مدینه مرد - و صلی الله علیه وسلم - پس نماز گزارد و

بر روی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت - یا لیته مات بغیر مولده - ای کاش می مرد این مرد در غیر  
جایی زاییدن خود یعنی در غربت می مرد تا اولادم فلک گفتند صحابه و چراست این حکم و این آرزو - یا رسول الله  
گفت - ان الرجل اذا مات بغیر مولده فیس له من مولده الی منقطع اثره - بدرستی که مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازه  
گرفته میشود و مرد را از مولد و س تا بریده شدن نشان پاسبی یعنی تا آنجا که منقطع شده است سفر وی در مرد است  
و طبی گفته که مراد با ثروت حیات است یعنی تمام وضع قطع اجل و س و منعی اول که ما گفتیم ظاهر ترست و مال این منعی هم  
بدان است - فی الجنة - اندازه کرده می شود و این مسافت در بهشت ظاهر نفهم این می دانید که بقدر این مسافت او را  
در بهشت جای میدهند اما این مراد نخواهد بود و چه این مقدار از مکان و در حقیقت حجت اعتبار ندارد اگر چه در حدیث  
آمده است که جای یک تا زیاده در بهشت بهتر از دنیا است اما مراد اینجا مسافت در ثواب است مگر آنکه گفته شود مراد ثواب علمی است  
که کرده میشود و مقدار این مسافت مخصوص نیست یعنی که در مولد کرده و طبی گفته که مراد آنست که کشاده شود در قبر او مقدار این  
قبر وی و مولد وی و کشاده می شود و در وی به سوهیست فافهم - رواه النسائی و ابن ماجه - و عن ابن عباس قال  
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غریبه شهادة - مردن در غربت حکم شهادت دارد و فی الصراح غربت دوری از  
جای خود اهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم است غربت جسم و غربت بدل که مشار الیه است بقول دی صلی الله علیه وسلم  
در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب ادعابرئیل و عدلفنک من اصحاب القیور و این حاصل میگردد و تحصیل موت  
ارادی و ترک تعلقی با سوسی الله توفیصل و می چنانکه در رساله حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در فصل غربت و غریزه  
مذکور است - رواه ابن ماجه - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات علی ما مات سید  
انجین و آتشده در نسخ و تغیر داده اند آنرا بعض من مات غریبا بعض گفته اند که الصواب مرابطا نوشته اند که درین  
ابن ماجه انجینیت در باب ماجار فین من مات مرابطا آوده و مرابطا آنکه در سرحد اسلام بغزای کا فزان نشسته و صل  
آن از مرابطا انجیل است یعنی اسپان بستن و مستعد جنگ کا فزان نشستن - و وقتی فتنه القبر و نگاه داشته می شود و از فتنه  
تبر و عذاب وی دور بعض نسخ او و قی و کله او باینکه او است یا برای شک یا تنویر است - و غدی و رج علیه برقه  
من الجنة - و داده شود در بار او و شبانگاه یعنی شب و روز رزق و س از بهشت و مراد و اوست یا کنایه از تنعم است  
چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است وَ لَكُمْ زُرْتُمْ فِهَا یَوْمَئِذٍ وَ غَشِیًا - رواه ابن ماجه و لیسیتی فی شعب لا یامان  
و عن العرابض بکسرین و بای موحده و ضا و حجه - بن ساریه - بسین ممل و ادنیای تحانیه از اصحاب حضرت  
اذان کسانی که نازل شده است در شان ایشان وَ لَا عَلَى الَّذِینَ اِذَا مَا اَوْکَلْتُمْ لِحْمُ الْاَیَةِ - ان رسول الله - مدیت میکند  
که پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قال - گفته است - یختم الشهداء و المتوفون علی فرشم - پیکار می کنند شهیدان و آنها  
که میرانیده شده اند بر کنند بینا و بساط طمعه خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند و شهید نشده - الی ربنا نصوص میکنند



بسی پروردگار را عزوجل فی الذین یطوعون من الطاعون - در کسانی که میسرانیده شده اند از طاعون میگوید الله تعالی  
 من اخواننا - پس میگوید بنده شریفان که این طاعون مردگان از جمله برادران ما اند و از ما اند و قتل و کشتن ما کشته شده اند  
 چنانکه کشته شده ایم ما بجزاحت که از دست چرخ خورده اند و میگویند که اهل طاعون گاهی می دریا بندگی ایشان را نیز زده  
 است و اند از طاعون نام کرده اند از طعن یعنی نیزه زدن اینجمله طاعون یعنی شتارت میان طبا سبب ترنید فافهم  
 و یقول المتوفون اخواننا - و میگویند میرانیده شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند ما تو اعلیٰ فرستم کما تننا - مردند  
 بر فرشهای خود و چنانکه مردیم ما - میقول ربنا - پس میگوید پروردگار ما تبارک و تعالی - انظر الی جراحهم نگاه کنید بر ریشهای  
 مرده شدگان بطاعون - فان اشتهت جراحهم جرح المقتولین - پس اگر مانند دست ریشهای ایشان ریشهای کشته  
 شدگان را - فانهم منهم و هم - پس ایشان از کشته شدگان اند و با ایشان اند در مرتبه - فاذا جرحهم قد اشتهت جراحهم  
 پس ناگاه جراحتهای طاعون مردگان تحقیق مانند دست جراحتهای کشته شدگان را از اینجا معلوم میشود که هر که بطاعون  
 مرد از شهیدان و با شهیدان است - رواه احمد و النسائی - و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الفار  
 من الطاعون کالفار من الذئب - روایت است از جابر که آن حضرت فرمود که فرزند از طاعون همچو فرزند از تنگ  
 کافران است و زحف در اصل یعنی غیریدن کدک است و نام لشکر رنده سوی دشمن بجنگ گویا ایشان نیز بجست  
 از دحام و هجوم غیر زنده میروند - و الصابریه که اجر شهید - و صبر کننده در طاعون و نگر زنده ازان مر او را اجر شهید است  
 از نیکدیش معلوم میشود که گر چنین از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرار از زحف و اگر اعتقاد کند که اگر نگر زنده البسته می رود  
 اگر نگر زنده سلامت می ماند آن خود کفرست و ظاهر حدیث در آنست که صابر در طاعون را اجر شهید است اگر چه غیر در راه احمد

### باب ثمنی الموت و ذکره

باب و بر بیان آرزوی مرگ و یاد کردن آن بدانکه آرزوی مرگ بجست ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکره است  
 زیرا که آن علامت بی صبریست بمتوه آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از انت اما از جت محبت شوق بقای الهی تعالی  
 و خلاص از تنگنای این سرای و محنت آن و وصول ببلای آخرت و نهم آن نشان بیان کمال دوست داشتن مرگ نیست از  
 جت خوف ضرر دینی و ذکر موت کنایت است از خوف و خشیت حق و عمل بمقتضای آن توبه استغفار و تقدیم و ترجیح دفع در  
 آخرت و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه آنرا که سبب مساوت قلب گردد و چنانکه ذکر حبس است تعالی ثبات سال ابدان  
 الفصل الاول - عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یتمی احدکم الموت - آرزو نکنید یکی از شما  
 مرگ را - اما محسن - یا آنکه میباید آن کی نیکو کار فلعل آن نیز او خیر پس شاید که زیاده کنی زیادت حیات - و یا  
 مسیئا - یا آنکه میباید بکار فلعل آن استعجب - پس شاید که وی طلب کند رضای خدا تعالی توبه و تلافی این حاصل منته  
 عبارت است تحقیق الفاظ آن و شرح کرده شده است - رواه البخاری - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یتمی احدکم الموت

ولایدرع بہ من قبل ان یاتہ - آرزو نکند یکی از شاموت ہا و دو عالم بچوت پیش از آنکہ بیاید موت اورا - انہ اذا مات قطع  
 اللہ - بدرستی کہ وی وقتیکہ می میرد بریدہ میشود امید طبع وی از ثواب و در بعض روایات علمہ داین ظاہر ترست کہ مال ہر دو  
 سیکہ ست زیرا کہ مراد بابل اینجا طبع ثواب عمل ست و اہل مذموم است کہ باعث رفتور و قصور در عمل صالح گردو - و انہ لا  
 یزید المؤمن عمرہ الا خیر - و بدرستی کہ شان این ست کہ زیادت یعنی کند مسلمان از عمر وی گزینی را - رواہ سلم - وعن النبی  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان من احکم الموت من خضر صابہ - باید کہ آرزو نکند یکی از شمار گرا از گزند دنیا وی کہ  
 برسد اورا - فان کان لا ہذا فاعلم ان یقل - پس اگر بہت البتہ آرزو کند موت را پس باید کہ بگوید - اللہم اجنی ما کان من الحیوۃ  
 خیر الی - خداوند از زندہ دار را ما و امید کہ باشد زندگی بہتر را - و توفی اذا کانت الوفاۃ خیر الی - و ہمیر ان مراد وقتیکہ باشد  
 مردن بہتر استحق علیہ - وعن عبادۃ بن الصامت - یفہم عین و فتح موحدة صحابی مشہور است از القصار و احوال  
 او مکرر نوشتہ شدہ است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب لقاء اللہ احب لقاءہ - کسی کہ دوست  
 دارد لقاء خدا دوست دارد خدا استیالی لقاءے اورا - و من کرہ لقاء اللہ کرہ لقاءہ - کسی کہ ناخوش دارد و لقاء  
 خدا استیالی را ناخوش دارد و خدا استیالی لقاءے اورا مشہور آن ست کہ مراد بقاء فی خدا موت ست و تحقیق آنست  
 کہ مراد بقاء فی خدا بارگشت بہ آخرت و طلبہ پنجہ نزد دوست تالی و عدم رکون بدینا و رفتنما بحیاء و دنیا و اطمینان بدان  
 موت اگرچہ قول عائشہ رضی اللہ عنہا و انما لک الموت موسم آنست پس محبت لقاء فی خدا یا تالی مستلزم محبت موت باشد کہ  
 وسیلہ اوست - فقالت عائشہ - پس گفت عائشہ - او بعضی زداجہ - یا گفت بعضی از زوج سلطہ آنحضرت شکہ اوی ست -  
 انما لک الموت - بدرستی کہ ماہر آنکہ کردہ و ناخوش میداریم موت را بکام طبیعت - قال لیس ذلک - بگفت آنحضرت نیست  
 مراد آنچہ تو نمیدری کہ مراد بقاء اللہ موت ست و بکام طبیعت محبوب باشد و بافضل متبی وی باید کرد بلکہ ہم کہ طالب حق  
 حق و مشتاق لقاء اوست تالی شأنہ محبت موت ہمیشہ بکام طبع و اسل و وساطت محبت ارادی اختیار بی بدان و  
 و اثر آن در آخرت حکم طبیعت نیز پیدا میگردد و چنانکہ فرمود لکن المؤمن اذا حضر الموت بشر برضوان اللہ و کرامتہ  
 و لیکن مسلمان وقتیکہ نزدیک شود او را موت بشارت داده میشود و او را بر اضی برون خدا از وی و گرمی و کثرت در ثواب  
 اورا چنانکہ کریمہ ان الذین قالوا ربنا اللہم استعنا مو استعزل عنکم اللہ لکنہ اللہیم ناظر و آنست فیلس شایع  
 الیہ ما امامہ پس نیست هیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزی کہ پیش اوست یعنی موت و رفتن بآن عالم - فاحب لقاء  
 اللہ و احب لقاءہ - پس دوست میدارد و دوست میدارد و خدا استیالی لقاء فی خدا و پس محبت  
 محبوبی را ضعیفی از عالم میبرد و وان الکافر اذا حضر - بلفظ مجہول و بدرستی کہ کافر وقتیکہ حضور کردہ میشود یعنی حاضر  
 میشود و او را موت - بشیر لہ ابلہ و عقوبتہ - خبر داده میشود بوندانہ خدا و سزا دادن دینیالی مراد فیلس علیہ شکی اگرہ  
 الیہ ما امامہ پس نیست هیچ چیزی مذکورہ تر بسوی وی از چیزی کہ پیش اوست - فکفر لقاء اللہ کرہ لقاءہ پس ناخوش میدارد

کافر لقای خدای تعالی را و ناخوش میدار و خدای تعالی لقای او را پس مکرره و موقوف و مضروب و مغضوب بآن  
جهان میرود و متفق علیه دینی روایتها عاقله - رضی الله عنهما - و الموت قبل لقاء الله - و موت پیش از لقای خداست  
و وسیله و مقدمه است و ازین کلام معلوم میشود که موت غیر لقاء الله است چنانکه گفتیم - **عن ابی قتاده**  
**النصاری** است از فضیله صحابه و از اهل بدر است آورده اند که چشم او روز بدر با احد از زخم جلا شد و در دست او افتاد  
پس آنحضرت با دیکر ایشان نشاند و بهتر از آن شد که بود - **و کان یحدث ان رسول الله -** روایت است از ابی قتاده که  
وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرگیده بجایزه - **گذرانیده شد بروی جایزه مرگیده** - فقال **ستریح او** ستریح  
من پس گفت آنحضرت این میت یا راحت یا بنده است یا راحت یا فتنه شده است از وی - فقال **او** پس گفت صحابه  
یا رسول الله **الستریح** و **المستریح** مع - **چند معنی ستریح و مستریح** منتهی که ام اند اینها - فقال **پس** گفت آنحضرت  
**عبد المؤمن** ستریح من **نصب الدنيا و اهلها** الى رحمة الله - بنده مؤمن صلح راحت میدهد برگ از کتب و شیخ دنیا  
و آثار دنیا و اهل آن و میرود و میرسد بسوی رحمت خدا - **و العبد الفاجر** ستریح من **العباد و البلاء و الشجر و الداء**  
و بنیره فاسق راحت می یابند از وسع بندگانی و شهر با و درختان و بر زمین جنبه گان و خلاص میشوند از شر وی  
استراحت بسیار و خواهر است که با ایشان از وسع آزار میرسد و اما ستراحت **بلاء و الشجر و الداء** و آب بخت است  
که بوجود و شجر و ظلم حاصل میگردد و فساد در عالم و اخلاص در ارکان اجزای آن و فاجر مغضوب میدارد و الله تعالی ابراهیم  
پس اندامیکند و وجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین است و نیز باز داشته میشود و بشوی گنایان وی باران را چون  
می میرد بار و زنده میگردد زمین و هر که و هر چه در زمین است متفق علیه - **و عن عبد الله بن عمر** قال **ان خذ رسول**  
**الله صلی الله علیه و سلم** شبکی سفید این عمر گرفت آنحضرت و دوش مرا و دوشش **نسخ نمک**ی قیئید بلفظ نشین یعنی گرفت  
هر دو دوش مرا - فقال **پس** گفت کن فی الدنيا کأنک غریب - باش در دنیا گویا که تو غریبی و از جای خود دور  
افتاده - **او** عاقلیدیل - بلکه راه گدازی و سبالتمه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غربت و مقیم  
میگردد در آن - **و کان ابن عمر** یقول - و بود ابن عمر میگفت - **اذا سمیت فلما تنظر الصباح** - چون شام کنی پس انتظار  
مهر صبح را که تا وقت صبح زنده خواهیم بود - **و اذا أصبحت فلما تنظر المساء** - و چون صبح کنی پس مظهر شب را که  
تا وقت شام زنده خواهیم ماند **بیست غنیمتی** شرای شمع و حمل پروانه و که این معادله تا بحدی نخواهد ماند و خدن و خنک  
و خشک - و بگیر از تندرستی تو تو شد برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت و آن ایام تندرستی را عمل کردن و در آن  
بلیمت غنیمت و آن جو آناد و لذت حسن و جوانی را بداند پنداری که ایام جوانی جا و جوان باشد - **و من حیو تکمل** یک  
و بگیر از زندگانی خود تو شد برای مرگ خود - **رواه البخاری** - **و عن جابر** قال **سحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم**  
معه ثلثه ایام یقول **گفت** جابر بن عبد الله آنحضرت را پیش از موت وی بسمه روز میگفت - **لا یؤمن احدکم الا و یؤمن بالناس** با احد

میاید که نمیرد یکی از شما که آنکه نیک دارد گمان خود را بخدا میدارد و کرم و منفعت او را و اعتماد کند بر وعده کرم وی - رسول الله  
گفته اند که نشان سعادت آن است که در مدت حیات خوف غالب بود چون مرگ در رسد نشان امید پیدا آید و گفته اند  
که مراد به نیک داشتن گمان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کنی اعمال خود و در حیات تا نیک گردی گمان شما بخدا نزد  
چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت بدر گردد گمان او نزد موت و نیز گفته اند که حقیقت رجا آن است که عمل کند و امید دارد  
و خدمت مولی کند و نظر بر عطا می او در داما امید در فرع که باز دارد و صاحبش را از عین باعث گردد و بر گناهان آن امید  
نیست بلکه آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارد گمان خود بر پروردگار خود و در فرع میگوید  
اگر نیک میباشتم گمان خود را بر پروردگار نیک میکردم و عمل را دعوی من منظور بعضی از برادران خود نوشتند که تو در ازواری  
انی خود را بدرازی عمر خود و آرزو با داری بیدی فعل خود آن سر میگوید کار نیک کن امید را باش

**الفصل الثاني** عن معاوية بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئتم انباكم ما اول ما يقول الله  
للمؤمنين يوم القيمة - اگرخواهید شما خبر دهیم شما را که چیست نخستین چیزی که میگوید خدا یتحالی مومنان را روز قیامت - و ما  
اول ما يقولون له - و چیست نخستین چیزی که میگوید مومنان مر خدا یتحالی را - قلنا نعم - گفتیم آری میخواهیم که خبر دهی ما را -  
یا رسول الله قال - گفت آنحضرت - ان الله يقول للمؤمنين - بدرستی که خدا یتحالی میگوید مومنان را اول ما  
لقائى - آید و دست میدهد شما را لقای مراد پیش آمدن شما را - فيقولون نعم يا ربنا - پس میگویند مومنان آری پیش  
میداریم لقای ترا ای پروردگار را - فيقول لم - پس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز و دست میدارید لقای مرا و  
ويصحب الشيخ مصابح لم انتم يعني میگوید پروردگار تعالی چون دست داشتید لقای مرا پس چرا نگاه کردید - فيقولون  
ربنا عفوكم مغفرة تك - پس میگویند مومنان امید داشتیم در گذشتن ترا از گناهان ما و پوشیدن ثوبه های ما را - فيقول قد  
وجبت لكم مغفرة - پس میگوید پروردگار تعالی تحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت من چون حاصل منی  
عفو و مغفرت یکی بود و التقاضی کرد و فافهم - رواه في شرح السنة و ابو نعیم فی الحلیة - و عن ابي هريرة قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئتم انباكم ما اول ما يقول الله للمؤمنين - بسیار کنید یا ویران کردن و انداختن و شکستن بنای خانه چنانکه  
مفهوم از کلام طبری است که با و م از هم است بدل هکله یعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنای خانه چنانکه  
مشهور است بر زبان مردم و لیکن اسنوی در معانی گفته که با و م بذال مجز است معنی قاطع چنانکه جوهری گفته و حق تعالی  
کرده است سیلی که روایت بذال مجز است و زعفرانی گفته که جائز است بذال مجز کذا فی حاشیة الکتاب - نگاه از نزدی  
والنسائی و ابن ماجه - و عن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم لاصحابه روایت است از ابن  
مسعود که آنحضرت گفت روزی بیاران خود - انجوا من الله حق الحیاو - شرم دارید از خدا چنانکه واجب شرف است که  
شرم باید داشت - قالوا انما نحن من الله - گفتند صحابه بدرستی که ما شرم میداریم از خدا - یا نبی الله یعنی که سجایای را و در نوای

فی الجملہ۔ والحمد لله۔ و سپاس و ستایش ست مرخامی را بر توفیق و اذن و سے مارا بدان و چیست حق استحقاق کہ طلب میکنی  
از ما و میکنی مارا بدان۔ قال یس ذلک۔ گفت آنحضرت نیست حق استحقاق این کہ شما گمان می برید و میکنید بلکہ مقام آن  
اعلی و ارفع است و آن این است کہ تمامہ اعضا و حواس ظاہر و باطن را از نافرمودہ نگاہ دارید و بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
این را بکلام مختصر جامع و فرمود۔ ولكن من استحي من المدح الحيا فليحفظ الراس وما دعي۔ ولیکن کسی کہ شرم دارد از خدا حق شرم  
داشتن پس باید کہ نگاہ دارد سر را از خضوع و تواضع کردن مر غیر حق را و تکبر و سر کشی کردن بر دے و بر خلق و سے تعالے و نگاہ دارد  
چیزے را کہ حفظ کردہ و جمع کردہ است مر آن را سر از حد اس آلات مانند سمیع و بصیر و لسان و اندیشہ و فکر و غیر آن را و یحفظ الراس  
و ما دعی۔ و باید کہ نگاہ دارد و شکم را از اکل حرام و شبہہ و نگاہ دارد چیزے را کہ گرد آورده و جمع کردہ است شکم آن را  
کہ دل ست بنگاہ داشت و سے از جہل بد انچه گنجایش ندارد و جہل بدان از معرفت حق و احکام دین و از دیار گرفتن با سوا  
حق و بعض گفته اند انچه جمع کردہ اورا بطن و متصل ست بدان فرج ست و دست و پا ہمہ را از نافرمودہ نگاہ دارد۔ و لیذکر الموت  
و باید کہ یاد آورد مرگ را۔ و البلی۔ و یاد دارد و بوسیدہ شدن استخوان و خاک شدن آن را و بلی یکسر کہ نہ شدن و ہر کہ بداند  
کہ دنیا فانیست و نہ کند و رے و ترک و بدلذات و شہوات آن را چنانکہ فرمود۔ من اراد الآخرة ترك زينة الدنيا۔  
و کسی کہ خواہد ثواب آخرت و لغیم آن را ترک و بد آرایش دنیا را من نعل ذلک فقدا استحي من المدح الحيا۔ پس کسی کہ  
بمندان این تذکور را پس بتحقیق شرم داشت خدا را حق شرم داشتن و حاصل و سے مضمون قول حق سبحانہ است و اتقوا الله حق  
تقائی۔ رواہ احمد و الترمذی و قال ہذا حدیث غریب شیخ امام عالم ربانی علی التقی رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ تبیین الطرق  
میفرماید کہ قرب سالک بحق تعالے بعد اوست از غیر و سے سبحانہ و صل و سے قطع و سے از غیر حق سبحانہ و غیر مختصر ست  
و مخطور و مباح و مراد بظہور اینجا جمیع اقسام منہیات ست از حرام و مکروہ و شبہہ و مراد بباح اشتغال بخلوقات از آسمان  
و زمین و کوہ و درخت و اسباب معیشت و جز آن پس بعد سالک از مخطورات بے و ہول باز مباحات قرب ناقص ست  
و با و ہول از مباحات قرب تام و ہر مقدار کہ بعدیست سالک از غیر قریب است بخدا و ہر مقدار کہ منقطع ست از غیر و صل ست  
بوسے فافہم بالمد التوفیق۔ وعن عبد المد بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحفة المؤمن الموت  
تحفة مسلمان موت ست و در صراح گفته تحفہ ہدیہ و در قاموس گفته تحفہ بسکون حاد فتح آن بر و لطیف و طرفہ دہم و در قاموس  
گفتہ طرفہ یعنی مال نود غریب از غر و غیرہ و در صراح گفته طرفہ شگفت و مراد آن ست کہ موت لطیف ست از خدا بمومن و نیکی  
و نعمت نود و شگفت و گوار ست از دے تعالے بوسے کہ موصل بجنّت و قرب اوست و رہانندہ است ادا از مشقت دنیا  
و شدت و سختی آن۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن بریق قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المؤمن  
یموت بعرق الجبین۔ مسلمان می میرد بخوے پیشانی بعض گفته اند کہ این کتابیت ست از شدت سکر ات موت کہ موجب  
تکفیر و تخیض ذنوب و دفع درجات ست و بعض میگنید کنایت از کد و مشقت اوست و طلب جلال و ریاضت و عبادت

تا وقت موت و بعض گفته اند که عرف جبین علامتیست که ظاهر میشود و از مومن نزد موت نقل کرده اند این را از محمد بن سیرین نقل  
گفته اند که مراد آنست که مشتق شده است نیست بر مومن از موت مگر عرف جبین و المراد علم رواد الترمذی و النسائی و ابن بابویه  
و عن عبد الله بن خالد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت الفجأة اخذة الالاسف - مرگ ناگهانی  
گرفتن خشمست مجازة بضم فاء و قصر و بفتح فاء بقصر بمعنى بغتة یعنی ناگهانی و اخذة بفتح هاء و سکون خاء یعنی یکباره  
گرفتن و الالاسف بفتح هاء و سین مهباء یعنی غضب و کسر سین بمعنی غضبان و مراد آنست که مرگ ناگهانی از آثار غضب  
آتیست قتالے شأنه بر بنده زیرا که نگذاشت و اما استعدا و آخرت کند توبه و عمل صالح و گفته اند که این مرکز است  
و کسی را که بر طایفه محمود و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که یکا یک مردن نیکنان را نیک است  
و بدان را به - رواد ابو داود و ذوالبیقی فی شعب الایمان و زرین فی کتابه - روایت ابی داود و حسن انقدر است که  
نزد کور شد و زیاده کرده است بهیچ در شعب الایمان و زرین در کتاب خود این را که - اخذة الالاسف للکافر و حجة للمومن  
گرفتن غضبست مرکز از او مهربانی حق تعالی مومن را ذکر فاسق نکرو ظاهر فرحول او و مومن است اما مدیسی که گفته اند  
تا اواخر جانب خلاف آنست و المراد علم بالصواب - و عن انس قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی شباب و هو  
فی الموت - در آمد آنحضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود - فقال - پس گفت آن حضرت بآن جوان  
کیف تجدک - چگونه بینی یا بنی و منیانی خود را - فقال ارجو الله - پس گفت آن جوان امیدوارم خدا را - یا رسول الله فی اخات  
ذو بنی - برستی که من می ترسم گناهان خود را - فقال رسول الله - پس گفت آنحضرت - صلی الله علیه وسلم لا یکتبعان فی قلب  
عبد فی مثل هذا الموضع جمع تشوید خوف و رجاء و دل بهج بنده و برائش از انجام - الا اعطاه الله ما یرجو و آمنه ما یخاف - مگر آنکه  
بعد از آن بنده را خدا اے تعالی چیزی که امید دارد و که فضل و کرم او است و امین گرداند از آنچه می ترسد از مواخذه و عقاب  
برگناهان و به خصوصاً که از تعلیق رجاء و تعلیق خوف بذل و غلبه و قوت رجاء مفهوم میشود و یا آنکه آن را از جهت رعایت  
ادب کرد فافهم - رواد الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث - عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تموتوا الموت فان هول المطلع شدید  
آرزو و کشید مرگ را زیرا که بدرستی که ترس مطیع سخت است و مطلع بضم میم و تشدید طاء و فتح لام جائے اطلاع  
از مکان عالی و مطلع جبل میگوید موضع را که از آنجا بر جبل برآیند و مراد اینجا چیزیست که مطلع خواهد شد بنده  
از احوال آخرت و در مواقت قیامت یا امورے که مطلع گردد و بران از احوال برزخ یعنی قائده و آرزوے موت نیست  
مگر آرزوے شداید و آلام و از نشان عاقل آنست که تمنی نکند چیزی را که واقع شود به سبب آن در شدت و بلا که البته  
واقع شدنیست و طبیعی گفته که مراد و هول مطلع چیزیست که مشرت میگرد و بنده بران از سرکات موت یعنی تمنی موت  
که میکند بنده از جهت قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون متمنا سے و واقع شود و اندوه و دل تنگی بیشتر خواهد شد



و مستحق مرید مخطوط و غضب خواہ گشت و از اینجا معلوم میشود کہ نبی از ثمنی موت بطریق بے ضری و تنگدلی است و آنکہ بہت شوق  
لحقاے حق و محبت آن عالم باشد دیگر است۔ و ان من السعادة ان یطول عمر العبد و یرتد احدہ عز وجل الا نایبہ۔ و بدترنی از بیک بختی  
کہ دراز شود عمر بندہ و در زری گرداند او را خداے تعالیٰ رجوع و توبہ بخواب خود این علت دیگر است از برائے نبی از ثمنی موت  
یعنی موت خود آمدنی است چند وزے در دنیا بودن و کار کردن و توشہ راہ آخرت بدست آوردن غنیمت است کہ الدنیا  
فرزعة الآخرة۔ رواہ احمد۔ و عن ابی امامة قال جلسنا الی رسول اللہؐ گفت ابو امامہ باہلی شستیم روے آرندہ  
بسوے پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فذکرنا۔ پس تذکرہ کرد آن حضرت ما را و یاد دہانید احوال آخرت و احوال قیامت را و قیامت  
و نرم و تنگ گردانید دلہاے ما را۔ فبکی۔ پس گریہ کرد سعد بن ابی وقاص۔ فاکثر البکاء۔ پس بسیار کرد گریہ را۔ فقال  
یا لیتنی مت۔ پس گفت ای کاش شکے بمیرم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم۔ فقال النبیؐ پس گفت پیغمبر صلی اللہ  
علیہ وسلم یا سعدا عندی ثمنی الموت۔ یا سعد آیا نزد من حضور من آرزو میکنی موت را۔ فرد و دلک ثلث مرات۔ پس باز گردانید  
و تکرار کرد آن حضرت ابن سخن را سه بار یعنی ثمنی موت منی عندہ نامرضی حق است پس در حضور من آن را چون میکی یا مراد آنست کہ  
در حضرت من و حیات من آرزوے موت میکنی و حال آنکہ مشاہدہ جمال من و شرف صحبت من بہتر است از ہر نعمتی کہ تصور توان کرد  
اگر چه حاصل گرد و تر البعد از موت نعیم و درجات کہ آن ہمہ با نظر بروجہ کریم برابر نتواند شد۔ کہ این در دنیا بہشت نقد است در دینی را  
پرسیدند کہ مومن را حیات بہتر است یا مات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وے مات بہتر است۔ ثم قال یترک گفت  
آنحضرت۔ یا سعد ان كنت خلقت الجنة۔ اگر منی تو کہ پیدا کردہ شدہ براسے بہشت۔ فما طال عمرک و حسن من عملک فہو خیر لک  
پس نخچہ دراز شود عمر تو و نیک باشد عمل تو پس آن بہتر است مراد کہ استعداد و استحقاق مراتب و درجات آن جهان حاصل میکنی  
اگر گفتہ شود کہ کلمہ آن در دعوت کلام عرب از برای شک و تردوت و سعد بن ابی وقاص از عشرہ مبشرہ است پس وجہ قول ان  
كنت خلقت الجنة چه باشد جالبش آنکہ شاید کہ صد در این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمہ ترو و اشارت بعظم  
شان این امر باشد کہ جزم بدان نتوان کرد۔ رواہ احمد۔ و عن حارثہ بن مضرب یضرم میم و فتح صا و معجمہ و کسر راے  
مشدودہ تابع مشہور است۔ قال۔ میگوید۔ و خلعت علی جناب۔ و آیدم بر جناب بفتح خاے معجمہ و تشدید موحده اولے  
کہ صحابی قدیم الاسلام و مہاجر و بدری است نزول کرد بکوفہ و وفات یافت در وے سنہ سبع و ثلثین و نماز گزار و بروی  
علی بن ابی طالب۔ و قد اکتوی سبعا۔ و حال آنکہ داغ سوخته بود و جناب را بر ہفت جلے از بدن خود۔ فقال پس گفت  
جناب۔ لولا انی سمعت رسول اللہؐ اگر منی بود کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ لا تمین  
احدکم الموت۔ باید کہ آرزو نکنید یکے از شما مرگ را۔ لیتمنیہ نہر آئینہ آرزو نمیکردم آن را ماناکہ وے رضی اللہ عنہ مضطر گشت از  
موت نہ از سبب ضرر و دنیاوی کہ رسیدہ بود بلکہ از جہت شدت این مرض کہ داغ بسبب آن کرد در شریعت و کراہت آن اخلاقی  
چنانکہ تحقیق آن در باب لطلب بیاید یا از جہت تو انگری و مال داری کہ ترسید از سوء عاقبت آن و لہذا گفت۔ و لقد را تینی مع رسول اللہؐ

و تحقیق و ایم و انتم من خود را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الملک در ہما کہ الملک نبودم یک در صم را۔ وان سے  
جانب بقی آلہ الاربعین الت در صم۔ و بذریعہ در گوشہ خانہ من اکنون چہل ہزار در صم است۔ قال گفت حارث کہ راوی  
این حدیث است۔ ثم انی کہنے بعد از ان آوردہ شد نزد جناب کفن اورا کہ قماش نفیس بود۔ فلما راہ بکی وقال پس ہر گاہ کہ دید  
کفن را بگریست و گفت اگر چہ جائز است در شریع۔ لیکن حمزہ بن عبد المطلب کہ سید الشہداء و عم  
رسول خدا بود و صلعم و رضی اللہ عنہ یافتہ شد برائے او کفن۔ الا بروق لمجاہ۔ مگر چادر زبون کہ دروے خطماے سیاہ  
و سپید بود و ان صم کفن تمام و درست نبود بلکہ۔ اذا جعلت علی راسہ فاصت عن قدیمہ و اذ جعلت علی قدیمہ فاصت عن راسہ  
چون اگر دانیدہ شد ان برودہ کہ برائے کفن حمزہ پیدا شد بر سر وے کوتاہ می آمد از پایاے وے و چون گردانیدہ می شد  
بر پایاے او کوتاہ می آمد از سر وے۔ حتی مدت علی راسہ و جعل علی قدیمہ الا وخر۔ تا آنکہ کشیدہ شد ان برودہ بر سر حمزہ  
و گردانیدہ شد بر پایاے او وخر کہ بر سر حمزہ و سکون ذال معجزہ و کسر خاے معجزہ گیاہ مشہور است کہ بوسے سقف خانہ  
پس از اندود قبر با بکار بر برد۔ رواہ احمد و الترمذی الا انہ لم یذکر ثم انی کہنے۔ روایت کردند این حدیث را احمد و ترمذی لیکن  
ترمذی ذکر نکرد این قول را کہ ثم انی کہنے تا آخر حدیث۔ و البیہقی فی شعب الایمان

### باب ما یقال عند من حضر الموت

باب در بیان چیزے کہ گفتہ میشود نزد کسے کہ حاضر شدہ اورا موت و نزدیک رسیدہ چنانکہ حکم عادت یقین گردد کہ  
می ہمسر و گفتہ اند علامت احتضار آن است کہ بست شدن پایاے است کہ اگر ایستادہ کنند پایاے را تا بست و کج  
گشتن بینی و زور رفتن صدغما یعنی میان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خستین بسبب منقبض شدن خستین  
و مراد بایقال عام تر است از تلقین لا الہ الا اللہ و استرجاع بانا بعد و انا الیہ راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن کس  
و انچه میگویند ملائکہ برائے مومن و کافر و وقت انزہاق روح و امثال آن چنانکہ در احادیث باید

الفصل الاول۔ عن ابی سعید و ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتا کم لا الہ الا اللہ تلقین  
کنیدہ مردہ ہاے خود را یعنی آنہا کہ نزدیک بدون رسیدہ اند کلمہ طیبہ را و تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت ثم  
و تلقین فہمانیدن و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلمہ است در حضور کسے کہ حاضر شدہ است اورا موت بی آنکہ تکلیف کنند  
اورا بخواندن آن رواہ مسلم۔ وعن ام سلمۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حضرتم المریض۔ وقتیکہ حاضر شوید  
شما بیمار را۔ اولیت۔ یا میت را یعنی آنکہ نزدیک بموت رسیدہ و کلمہ او برائے شک راوی است اگر او بمریض محتضر دارند اگر  
مطلق مراد دارند برائے تنویع بود۔ فقولوا خیر۔ پس بگوئید خیر را یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برائے مریض و میت بشفا و مغفرت  
قال الملک یؤمنون علی ما تقولون۔ زیرا کہ فرشتگان آمین میگویند براخیہ میگویند شما دعا میکنید۔ رواہ مسلم۔ و عنہا قالت  
قال رسول اللہ۔ و ہم از ام سلمہ است کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم تصیبتہ نبیست هیچ مسلمانی کہ برسد

اور انصیب و مصیبت سختی و اندوہ رسدہ یکسے۔ فیقول ما امرہ اللہ۔ پس بگوید چہ چیز را کہ امر کرده است خدای تعالی گفتن  
آن نزد سید مصیبت و بیان فضیلت آن کرده و آن کہ امر است۔ ان الله وانا اليه راجعون۔ بدرستی کہ وجود اموال و اطفال و  
و تمامہ احوال ما برائے خدای است و ما بسوے خدا و سوال و حساب و ثواب و عقاب و سہ بازگردند گانیم۔ اللهم اجرني  
این کلمہ را و نوع روایت کرده اند بسکون ہمزہ و ضم جیم و بفتح ہمزہ بعد کسر جیم و منے ہر و یکے است یعنی اجر دہ امر فی فضیلت  
در مصیبت من۔ و اخلافت لی خیر منها۔ و خلیفہ و بدل گردان برائے من بہتر ازین مصیبت یعنی از انچہ رفتہ از من درین  
مصیبت و اخلافت بفتح ہمزہ و سکون خا و کسر لام از اخلافت بمعنی گردانیدن چہ کہ بجای چہ کہ رفتہ و فوت شدہ و مراد ثواب است  
یا بدل از جنس انچہ فوت شدہ چنانکہ ظاہر سیاق حدیث است میفرماید نگویید این را ہیچ مسلمانے و مصیبت۔ الا خلف اللہ خیر  
منہا۔ مگر آنکہ خلیفہ و بدل سگداند خداے تعالی برائے و سہ بہتر از انچہ فوت شدہ۔ فلما مات ابی سلمہ قلت اے ابی سلمہ بن  
ابی سلمہ۔ ام سلمہ میگوید کہ من این حدیث از آنحضرت شنیدہ بودم و چون ابی سلمہ کہ زوج من بود پیش از حضرت مر و بقصد امثال  
امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم کہ کد ام یکے از مسلمانان بہتر است از ابی سلمہ کہ خدای تعالی بدل و  
بس خواہد رسانید بعد از ان و فضیلت ابی سلمہ میگوید۔ اول بیت باجرالی رسول اللہ۔ اول صاحب خانہ و اول کسی کہ ہجرت  
کر دہ بود بسوے پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و گفتہ اند کہ مراد ہجرت ابی سلمہ است از حبشہ بدنیہ زیرا کہ دے رضی اللہ عنہ ہجرت کرد  
از مدینہ بحبشہ پس از ان از حبشہ بدنیہ و ام سلمہ باو سہ بود درین ہر دو ہجرت و ابی سلمہ پس عمرہ آن حضرت بود بقرۃ بنت  
عبدالمطلب و برادر رضاعی آنحضرت بود۔ ثم انی قلتہا۔ پس بدرستی کہ من باوجود این استبعاد و این خلیان گفتم این کلمہ اللہ  
اجر فی الی آخرہ۔ فاخلافت اللہ رسول اللہ پس خلیفہ و بدل گردانید خداے تعالی برامی من از ابی سلمہ پیغمبر خدا را صلی اللہ  
علیہ وسلم کہ در نکاح و سہ درآمد و داخل از واج مطہرہ و سہ گشتم۔ رواہ مسلم۔ وعنہما۔ قالت دخل رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم علی ابی سلمہ و قد شق بصرہ۔ درآمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بر ابی سلمہ و حال آنکہ تحقیق بازماندہ بود چشم ابی سلمہ  
بہم نمی آید یعنی چنانکہ در حالت احتضار میباشد و شق بفتح شین رفع بصرہ و ضم شین غیر مختار است۔ فاعلمضہ پس فرمود بانید  
آنحضرت بصرہ را۔ ثم قال ان الروح اذا قبض اتعب البصر۔ پس گفت آنحضرت کہ جان چون قبض کردہ میشود پس رو میکند و را  
و نگاہ میکند بجانب دے و باین جہت باز میماند و چون این سخن از حضرت شنیدند فہمیدند کہ دے فوت کرد و فیض ناس من الیہ  
پس بانگ۔ و فریاد کردند مردمان از اہل خانہ ابی سلمہ۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ سلا تدعوا علی النفسکم الا بخیر۔ دعا نکنید بخواہتا  
خود مگر بہ نیکی و نگوئید و ادیلا و مانند آن۔ فان الملائکۃ تومنون علی ما تقولون۔ زیرا کہ فرشتگان آمین میگویند بر چہیزے کہ میگویند شما  
و دعا میکنید۔ ثم قال۔ پس گفت آنحضرت۔ اللهم اغفر لابی سلمہ۔ خداوند ایامر مرا بی سلمہ را۔ و ارفع درجۃ فی المہدین و  
گردان پانہ او را و ان کسانے کہ راہ راست نمودہ شدہ اند۔ و اخلفہ فی عقبہ فی الغابرین۔ و خلیفہ شود در رعایت امور و حفظ  
مصلح و ربانی ماندگان از اولاد و دسی و اولاد و اولاد و سہ و برین تقدیر فی الغابرین بیان فی عقبہ است یا در باقی ماندگان از مردم

یعنی اولاد او کہ کائن و باقی اند و مردم باقی مانده و برین معنی فی الغابرین صفت عقباست و آخلفه بوصول ہنوز و ضم لام و عقبہ کبیر  
ثابت و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر و لد و لد و لد و لغفر لنا و لد یارب العالمین۔ و بیامرز ما را و مرا و را اسے پروردگار جانان  
و انسخ له فی قبرہ۔ و فراخی کن مراد را و قبر او۔ و نور له فیہ۔ و روشن گردان مراد را و قبرش۔ رواہ مسلم و عن عائشہ رضی اللہ عنہا  
قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حین توسع فی قبرہ و جی بہر وجہ۔ گفت عائشہ کہ آن حضرت وقتیکہ وفات یافت پوشیدہ شد  
بجامہ جبرہ بکسر جاد فتح موحہ ہر دو یا فی مخططہ متفق علیہ۔

**الفصل الثانی عن ما فہن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان آخر کلامہ۔** کہے کہ باشد  
آخر سخن وے۔ لا الہ الا اللہ دخل النجۃ۔ در نے آید بہشت درین حدیث زمرے بہ تلقین میت نیز هست کہ انرا آن است  
فانہم۔ رواہ ابو داؤد و عن معقل بن یسوع و سکون عین و کسر قاف۔ بن یسار۔ بخمانیہ و سین مہملہ صحابیہ است  
از اہل بیعت شجرہ سکونت کرد بصرہ را و نہر معقل کہ در بصرہ است منسوب باوست روایت میکند از وے حسن بصرہ  
و غیر وے باقی ماندا تا آخر دولت معاویہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرؤ اسورۃ کیس علی موتاکم بخانید سورہ یس  
ہر مردہ ہا سے خود ظاہر آن است کہ مراد مختصر باشد و عمل نیز قسم برین است و احتمال دارد کہ مراد بعد از موت و در خنائہ  
یا بر سر قبر و نہر و تخصیص این سورہ موکل بعلم نبوت است و احتمال بر اصول دین و طبیعی گفتہ مشترک است میان وے  
و سورہ دیگر و ظاہر آن است و اللہ اعلم کہ آن سرگتوم و رفاخہ این سورہ است کہ متضمن تصدیق رسالت است با و کہ وجہ  
و خاتمہ وے کہ مشتمل است بر رجوع بدرگاہ صمدیت عن کہ مناسب این وقت و حال است کہ فرمود و رفحان الذی ابیدہ ملکوت  
کل شیء و الیہ ترجعون ابن عباس گفت رضی اللہ عنہ کہ من نمیدانستم کہ انیمہ فضل این سورہ کہ واروشدہ بحسبت آخر دینا فتم کہ  
بحسب این آیت است۔ رواہ احمد ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت ان رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم قبل عثمان بن مظعون و ہو میت۔ گفت عائشہ کہ رسول خدا بوسہ داو عثمان بن مظعون را بطائے مجرمہ و حال آنکہ وے  
مردہ بود۔ و ہو بیکی۔ و آنحضرت گریہ میکرد۔ حتی سال و موع النبی۔ تا آنکہ روان شد اشکهای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علی وجہ عثمان  
بر روی عثمان و عثمان بن مظعون اول کسی است کہ از مهاجران ہدنیہ فوت کردہ و اول کسی کہ در بقیع دفن کردہ شد و بقیع بعد  
از وے مقبرہ شد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سنگے بنفس شریف خود برداشتہ بر قبر وی نهاد تا طاعت باشد بران آوردہ  
کہ مردان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشتہ بر قبر عثمان بن عفان نهاد و درین حدیث دلیل است بر طہارت میت غلاف  
للبحض و وے این را از خصائص میاند و کلام درین در غسل میت بیاید۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و عنہا  
قالت ان ابابکر قبل النبی۔ و ہم از عائشہ است کہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بوسہ داو پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو میت  
و حال آنکہ آن حضرت رحلت کردہ بود۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ۔ و عن حصین بن یسوع جہنم جاد فتح صا و مہملتین۔ بن و جوح یضم  
و ادین و بعض بفتح ہر دو گفتہ و ابن اشہر و اصوب است و سکون حاء مہملہ اوے صحابی انصارے است و معدود اہل مدینہ

اور ابھین یک حدیث است۔ ان طلحہ بن البراء مرض۔ روایت میکند کہ طلحہ بن البراء صحابی انصاری ست معدود و در اہل حجاز بسیار شد۔ فاناہ النبی۔ پس آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعودہ۔ در حالے کہ عیادت میکند اورا۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت اتی لا اری طلحہ الا قد حدث بہ الموت۔ بدرستی کہ من گمان نمی برم طلحہ را مگر آنکہ تحقیق کہ پیدا شدہ است بوی مرگ و اری بضم ہمزہ بمعنی اظن می آید۔ فاذا فونی بہ پس بدانانید و خبر کنید مرا بموت وے تا حاضر شوم و نماز کنم بروے۔ و عجبا۔ و شتابی کنید در تجہیز و تکفین و دفن وے۔ فانا لا ینبغی بحقیقۃ مسلم ان تجلس بین ظہرائی الہ۔ پس بدرستی کہ شان انست کہ نمی باید و مزار او از مرده مسلمان را کہ بازداشته شود میان اہل خانہ وے از جہت ترس آنکہ مبادا گندیدہ شود و مکر وہ و پلید شمارند اورا مردم و مومن عزیز و مکرم است نزد خدا و لهذا تعبیر بخیمہ کرد کہ بمعنی مردار است یعنی تواند کہ جیفہ گرد و گندہ شود و جیفہ بنہ نیست را گوئید بہین ملاحظہ و تلفظ ظہرائی مقمست و تحقیق این در شرح کردہ شدہ است و طلحہ بن البراء انصاری از کبار صحابہ است و چون مرد وے گفت آن حضرت اللہم انی طلحہ و انت تضحک۔ الیہ خداوند ملاقات کن طلحہ را در حالے کہ خندہ میکند تو لبخوے آن روایتی زیادہ کردہ و ہر ضحک المیک و او خندہ میکند لبسوے تو۔ رواہ ابو داؤد

الفصل الثالث عشر عبد اللہ بن جعفر۔ عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب قرشے ہاشمی صحابی ست جو او ظریف حلیم غفیف بود و اورا بجز الجود میگفتند و گفتہ اند کہ در اسلام از وے سخی تر نبودہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتاکم۔ تلقین کنند و بفہمائید مردہ ہاے شمارا این کلمہ۔ لا الہ الا اللہ الحلیم الکریم۔ توصیف باین دو وصف بشارت بعفو و کریم آتی ست تا امیدوار جان و ہر۔ سبحان اللہ رب العرش العظیم۔ اشارت بعظمت و کبریاے حق ست تا بشوق حضور در گاہ منعت عمت و عظمت بروہ۔ والحمد للہ رب العالمین۔ برفق ازین محنت آباد شاکر و راضی باشند تا بقصور و حضور معنی ربوبیت مستعد فیض و فضل حق گرد۔ قالوا۔ گفتہ صحابہ۔ یا رسول اللہ کیف للا حیار چگونہ است این افکار مرزندگان را اگر بیا موزانیم و تلقین کنیم۔ قال اجد و اجد۔ گفت بہتر و نیکوتر کہ ذکر حق سبحانہ زندہ و مردہ را شفا فی قلب و جلاے روح اوست و احضار این صفات و معانی مورث ذوق و حیات جاودانی ست ع مردہ و زندہ من و در قدست خواہد بود و رواہ ابن ماجہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المیت تخصرہ الملائکۃ۔ شخصے کہ می رود حاضر میشوند اورا در وقت مردن فرشتگان۔ فاذا کان الرجل صالحا قالوا۔ پس چون بباشد مرد میزندہ نیکو کار میگنید فرشتگان خطاب بروح میت کردہ۔ اخرجی ایتہا النفس الطیبۃ کانت فی الجسد الطیب۔ بیرون آے ای جان پاک کہ بودہ است در تن پاک۔ اخرجی حمیدۃ۔ بیرون آے ستودہ نزد خدا و خلق۔ و البشری بروج در بیان ادب غیر غضبان۔ و خوش شو بخیر راحت و رزق پاک در بہشت یاد بر رخ نیز و پروردگار خشم نکنندہ۔ فلما تزل یقال لہا ذلک حتی تخرج۔ پس ہمیشہ است آن نفس کہ گفتہ میشود مردار آن سخن مذکور از مدح و بشارت تا آنکہ بیرون می آید۔ ثم یخرج بہا الی پستورداشته می شود و اورا بسوسے آسمان فیفتح لہا۔ پس کشادہ میشود برآے وے در آسمان۔ فیقال من ہذا۔ پس گفتہ میشود

یعنی میگویند در بانان آسمان کیست این - فیقولون - پس میگویند فرشتگان که برده اند او را - فلان - ابن طلانی است یعنی ذکر میکنند نام نشان او چنانکه می شناسد او را - فیقال مرحبا بالنفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب - فراخی جای بجان پاک که بود در تن پاک  
 او را در حسیه و بشری بروج در میان و رب غیر غضبان - در آسے ستوده و خوش باش بر احوال و رزق و پروردگار خشنم کننده  
 فلما تنزل یقال لها اولک - پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مراد از آن کلام و برده می شود از آسمانی بآسمان دیگر حتی تنهی الی السما  
 التي فیها الله تا آنکه میرسد بآسمانی که در دے خداست یعنی قدرت و رحمت خاص دے - فاذا کان الرجل المسلم پس  
 چون میباشند مرد بد - قال - میگویند یکے از فرشتگان حاضر اخروی ابیها النفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث - بیرون آسے  
 ای جان پلید که بود در تن پلید - اخروی ذمیمه - بیرون آسے نکو هید - و البشری بحجم و غساق - و خوش شود آب گرم و در داب  
 که میچکد از تن و در خیال و روان میگرد و غساق تشدید و تخفیف هر دو آمده است و در صراح گفته غساق آب سر و گنده - و آخر  
 من شکله از داج - و بعد از آب دیگر مشابیه عذاب مذکور چند جنس بعد از این مذوات و دیگر از جنس غساق چیست جنس - فلما تنزل  
 یقال لها اولک حتی تخرج ثم یخرج بها الی السما فتفتح لها فیقال من هذا فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث حتی  
 ذمیمه بر گردد و مجید نکو هیده - فانها لا تفتح لک البواب السما - زیرا که گشاده نمیشود بر آسے تو در آسے آسمان - فترسل من السما  
 پس فرستاده میشود و انداخته میشود از آسمان بر زمین - ثم تصیر الی القبر یستر به میگردد بسوسے قبر - رواه ابن ماجه - و عنده  
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا خرجت روح المؤمن تلقاها مکان یصعدانها - چون بیرون می آید جان مسلمان پیش پند  
 او را و فرشته که بالای بر ندان را - قال - گفت - حماد - که راوی حدیث است از ابی هریره - فذكر من طیب ریحها و  
 ذکر المسک - پس ذکر کرد ابو هریره یا آن حضرت از خوشبوے آن روح و ذکر کرد مشک را یعنی گفت که می آید از دے بوے  
 مشک و این عبارت بر آسے آن است که راوی مخصوص لفظی که شنیده یا و ندارد - قال - گفت ابو هریره یا آن حضرت  
 ویقول اهل السما - و میگویند آسمانیان - روح طیبة - جاسے پاک است - جارت من قبل الارض - که آمد است از جانب  
 زمین بعد از آن بروج خطاب کرده میگویند - صلی الله علیه و علی جسد کنت تعمر نیه - و در دفرستد خداے لغاے بر تو و بر  
 تنه که آبادان و در نزع میداشتی تو آن تن را - فینطلق به الی ربه - پس برده میشود او را بسوی پروردگار دے - ثم یقول  
 انطلقوا به الی آخر الاجل - بستر میگوید برید او را بسوسے آخرت که مراد بآن قیامت است یعنی مدتی که روز قیامت برای او  
 نهاده شده است و مراد بدان بر نزع است یعنی برید او را بکائے که آماده کرده شده است بر آسے او تا روز حشر و از اینجا  
 معلوم میشود که هر کس را در او اجل است اول و آخر اول اجل موت و آخر اجل قیامت و در میده ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنه مختل  
 هر دو است - قال - گفت آن حضرت - و ان الکافر اذا خرجت روحه - و بدستیکه چون کافر بیرون می آید بروج او - قال  
 حماد و ذکر من نتمها - و ذکر کرد ابو هریره یا آنحضرت از بوے ناخوش آن روح - و ذکر لغا - و ذکر کرد لغت را - ویقول اهل السما  
 روح خبیثه جارت من قبل الارض فیقال انطلقوا به الی آخر الاجل قال ابو هریره فرد رسول الله - گفت ابو هریره پس باز گفت



وہنا دیکھتے ہیں خدا صلی اللہ علیہ وسلم ربطہ کا ثبوت علیہ علی الفہم چادر سے را کہ بود پروے برہمنی خود تے الصراح ربط الفہم چادر یک تختہ کر زنان بر سر انگشت ہذا پنجین اشارت سے بقلے کہ ابھر ہریرہ کو چادر خود برہمنی نہاد برائے نمودن صورت نہاد ان آن حضرت ربطہ را بر الفہم رواہ مسلم وعنیہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حضر المؤمن وقتے کہ حضور کردہ میشود مومن یعنی حاضر میشود اور اموت اتہ ملائکہ الرحمة بحرۃ بیضارہ سے آنید فرشتگان رحمت بافرشتم بارہ سپیدہ فیقولون اخرجی راضیۃ مرضیۃ عنک الی روح اللہ پس میگونیذ فرشتگان بروح میت بیرون آسے خوشنود از خدا خوشنودی کردہ شدہ از تو بسوسے راحت کہ از جانب خداست۔ وریحان۔ و بسوسے رزق روحانی از رحمت و عنایت و تواند کہ خراج عاقبت کار باشد کہ نعمتہاے بہشت است۔ و رب غیر غضبان۔ و پروردگار خشم نگندہ۔ فخرج کا طیب ریح المسک۔ پس بیرون می آید روح میت همچو بہترین بوے مشک یعنی می برآید روح باین بوے خوش حتی انہ لیسند الی بعضہم بعضا۔ تا آنکہ آئینہ میدہند آن روح را بعضے از فرشتگان بعض را یعنی دست بدست مے برند۔ حتی یا تو ابواب السموات تا آنکہ می آرند اور از نزدیک آسمان۔ فیقولون پس میگونیذ فرشتگان۔ یا طیب نذہ الیج الی جارتکم من الارض۔ چہ عجیب خوش است این بوے کہ آدہ است شمار از زمین۔ فیاتون بہ ارواح المؤمنین پس می آرند اور از نزدیک آسمان۔ فلہم شد فرجاہ۔ پس ہر آئینہ ارواح مومنان سخت تر اندازدے شد دمانی و خوشحالی بآدن این روح۔ من احدکم بغائبہ یقدم علیہ۔ از یکے از شما کہ خوشحال میشود بغائب خود کہ باز مے آید از سفر بروے۔ فیسألونہ ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان پس می پرسند اورا چہ کرد فلان چہ کرد فلان یعنی چہ حال دارو و چگونہ است فلان و فلان نامہاے آشنا یان کہ در دنیا گذشتہ رفتہ اند انہا را نام می برند و احوال ایشان می پرسند۔ فیقولون دعوہ فائہ کان فی غم الدنیا۔ پس میگونیذ بگذاردید اورا پیہ سید و در تعب جواب نیندازید زیرا کہ دے بود و غم دنیا و از آنجا غمزدہ می آید تا راحت یابد و بحال خود بیاید انکاہ پرسیدہ فیقول قدمات اما شکم پس میگونیذ بعد از آنکہ بحال خود می آید تحقیق مردہ است ان نامہ کہ شما از احوال دے می پرسید آیا نیامدہ است پیش شما۔ فیقولون۔ پس چون خبر میدہد کہ دے مردہ است و در میان خود اورا نمی بیند۔ میگونیذ ارواح مومنان بیکدیگر۔ قد ذہب بہ الی امہ الماوتیہ۔ تحقیق بردہ شد اورا بسوسے مادر دے کہ آتش دوزخ است و آتش دوزخ را در قرآن نسبت بدوزخی ام خواندہ است کہ فرمود امہ ہادیہ باعتبار اخلاط و افعال قرب و اتصال۔ وان الکافرا اذا حضر۔ و بدستی کا فروختے کہ احتضار کردہ میشود و حاضر میشود اورا اموت۔ اتہ ملائکہ العذاب مسج۔ می آنید اورا فرشتگان عذاب پسلاس درشت چنانکہ برائے مومن حریر پدیدے آرند تسبیح کسبہ میم و سکون سین لباس فیقولون اخرجی ساخطہ مسخوطا علیک الی عذاب اللہ پس میگونیذ فرشتگان بروح کا فریوان آسے ناخشنود و ناخشنود کردہ شدہ بر تو بسوسے عذاب خدا سے عزوجل فخرج کا متن ریج حقیقہ۔ پس بیرون می آید روح بہوے ناخوش همچو گندہ ترین بوے مردار بوی گرفتہ۔ حتی یا تون بہ الی ہاب الارض۔ تا آنکہ می آرند اورا از نزدیک در زمین یعنی در آسمان زمین

چنانکہ ولادت کرو بران حدیث سابق و احتمال دارد کہ از آسمان بر زمین با سفل سافلیں می آورده باشند کہ قال الطیبی فیقولون  
ما اثنین ہذہ السرج پس میگویند چه عجب گندہ است این بوجہ حتی یا قوتن یہ ارواح الکفار تا آنکہ می آرند اورانند و ارواح  
کافران را رواہ احمد و النسائی۔ وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ رجل من الانصاف  
گفت بیرون آمدیم با آن حضرت در جنازہ مردی از انصار۔ فاتمہینا اسما القبر ولما یلحد پس آخر رسدیم بہ قبر  
و ہنوز در لحد کردہ نشدہ یعنی دفن کردہ نشدہ۔ فجلس رسول اللہ پس نشست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جلسنا حولہ و شمسیم  
ما گردان حضرت۔ کان علی رؤسنا الطیر باین ہیئت و ادب و وقار سر فرود افکندہ و ساکن کہ گویا کہ بر سر اسے نازندہ ہائستہ اند  
کہ اگر سر بجنبانیم و بچپ و راست بنگریم آن پرندہ ہامی پرندہ و این ہیئت در شستن صحابہ و حضرت رسول صلعم و را حدیث  
بسیار آمدہ و مذکورست۔ و فی یدہ عود نیکت بہ فی الارض۔ و در دست آن حضرت چوبے بود کہ میکا وید و خط میکشید  
بآن چوب در زمین چنانکہ عادت متفکر و غلگین میباشد۔ فرقع را۔ پس برداشت سر مبارک خود را۔ فقال استغنیوا  
بالمد من عذاب القبر پس گفت آنحضرت پناہ جوید بخدا از عذاب قبر۔ مرتین۔ و دوبار گفت این سخن را۔ او ثلثا یا تسہارا  
ثم قال۔ پس تر گفت آنحضرت صلعم۔ ان العبد المؤمن اذا کان فی القطار من الدنيا و اقبال من الآخرة۔ بدرستی کہ ہندہ مسلمان  
وقتے کہ میباشد و بریدگی از دنیا و میباشد در روے آوردن با آخرت۔ نزل الیہ ملائکہ من السماء بعض الوجہ۔ فرودی آمدند  
بسوے و سے فرشتگان از آسمان کہ روے ہائے ایشان سپیدست۔ کان وجہہم اشمس۔ گویا کہ رویہای ایشان  
آفتاب است۔ معتم کفن من الکفان الجنت۔ بالایشان کفنست از کفنہاے بہشت۔ و حنوط من حنوط الجنة۔ و حنوط است از حنوط  
بہشت و حنوط بفتح حا طیب است کہ کفن و تن او را بدان خلط کنند۔ حتی یحلسوا منہ البصر تا آنکہ می نشینند این فرشتگان از  
دور ناہ رازی البصر۔ ثم یجی ملک الموت علیہ پستری آید فرشتہ موت کہ عزرائیل است بران میت۔ حتی یجلس عند راسہ  
تا آنکہ می نشیند نزد سر میت۔ فیقول ایتھا انفس الطیبہ اخرجی الی مغفرۃ من اللہ و تنوان پس میگوید ملک الموت اسی بان پاک  
بیرون آے بسوے آموزش از خدا و رضاے عظیم از روے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فتخرج تیسل کما تیسل القطرة من السفار  
پس بیرون می آید روح در حالے کہ روان میشود چنانکہ روان میگردد آب از مشک سقا بکسرین مشک۔ فیاخذہا پس میگردد  
ملک الموت آن را۔ فاذا اخذہا لم یدعها فی یدہ طرفہ عین۔ پس چون بگیرد ملک الموت آن را نمیکند از آن فرشتگان آن روح را  
در دست ملک الموت یک پلک زدن یعنی چون ملک الموت روح بندہ را قبض کرد با عوان خود کہ در دست ایشان کفن بود  
بسیار و حتی یاخذہا فیجعلہا فے ذلک الکفن و فی ذلک الحنوط پس میگردد فرشتگان روح را در آن کفن و در آن حنوط و بچ  
منہا کا طیب نفحہ مسک و جدت علی وجہ الارض۔ و بیرون می آید از آن روح را بچہ بخیر و خوبترین و میدن بوسے مشک کہ  
یافتہ شدہ است بر روے زمین۔ قال گفت آن حضرت۔ فیصعدون بہا۔ پس بالامی برآمد فرشتگان آن را۔ فلا بیرون  
یعنی بہا علی ملا من الملائکہ پس نمیکند زدن فرشتگان یعنی بآن روح بچہ و جماعتی از فرشتگان۔ الا قالوا ما ند الی روح

الطیب۔ مگر آنکہ میگویند کہ حیست این روح پاک و کیست صاحباً فیقولون فلان بن فلان۔ پس میگویند فلان بن فلان است  
 با حسن اسماء الحق کا تو اسمو نہ بہائی الدنیا۔ میخوانند اوراہہ نیگو ترین نامہاے دے کہ میخوانند اورا بدان نامہا درونیا چنانکہ  
 بقہما کہ دلالت بر مدح وار و حتی میخواند بہا الی السمار الدنیا۔ تا آنکہ میرسند باوے تا آسمان کہ فروترین آسمانہا است۔  
 فیستفتحون لہ۔ پس طلب در کشادہ میکنند فرشتگان براسے دے فیفتح لہم۔ پس کشادہ میشود و براسے ایشان فیشتیع  
 من کل سماء مقربوا۔ پس مشایعت میکنند اورا و در پے او میر و نماز ہر آسمان مقربان در گاہ حتی کہ دران آسمان اند۔ الی السمار  
 الہی تلبیہا۔ تا آسمانے کہ متصل است آن آسمان را حتی منتهی بہ الی السمار السابغۃ۔ تا آنکہ باخر رسیدہ میشود بآن روح  
 تا آسمان ہفتم۔ فیقول الحمد۔ پس میگوید خداے۔ عز وجل اکتبوا کتاب عبدی فی علیین۔ بنویسید نامہ بندے مرا و علیین کہ  
 نام موضعے است و آسمان ہفتم۔ و اعیدوہ الی الارض۔ و باز گردانید اورا بسوے زمین یعنی بسوے بدن دے کہ  
 مدفون است در زمین۔ فانی منها خلقتہم۔ زیرا کہ من از زمین پیدا کردہ ام آسمان را۔ و فیہا اعیدہم۔ و در زمین باز میگردانم  
 ایشان را۔ و منها اخرجہم تارۃ اخری۔ و از زمین بیرون می آرم ایشان را بار دیگر چنانکہ نخستین بار بر آوردہ بودم از ان  
 قال۔ گفت آن حضرت۔ فتعاور و صنی جسدہ۔ پس باز گردانیدہ می شود و روح دے در تن دے۔ فیاتیمہ لکان۔  
 پس می آید میت را و دفرشتہ۔ فیجلسانہ فیقولان لہ۔ پس سے نشانند اورا پس میگویند۔ مرا و را من ربک۔  
 کیست پروردگار تو۔ فیقول ربی الحمد۔ پس میگوید دے پروردگار من خداست۔ فیقولان لہ ما و نیک۔  
 پس میگویند مرا و را چیست دین تو۔ فیقول و بنی الاسلام۔ پس میگوید دین من اسلام است۔ فیقولان  
 لہ ماذا الوجل الذی بعث فیک۔ پس میگویند چیست حال این مرد کہ برانگیزہ شدہ است و رشتا و فرستادہ شدہ است  
 بسوے شما کنایت از ذات شریف آن حضرت است صلی اللہ علیہ وسلم۔ فیقول ہو رسول اللہ۔ پس میگوید  
 میت دے پیغمبر خداست و فرستادہ اوست بحق۔ فیقولان لہ و ما علمک۔ پس میگویند آن دفرشتہ مرا و را  
 چیست دلیل دانستن تو رسالت دے را و از کجا میگوئی و بچہ محبت میگوئی۔ فیقول قرأت کتاب اللہ۔ پس میگوید بخوانم  
 کتاب خدا را کہ قرآن است و معجز است۔ فامنت بہ و صدقت۔ پس ایمان آوردم بوسے راست گودانستم اورا بنجا و در آن  
 یکے اثبات نبوت بمعجزہ و اثبات قرآنیت قرآن بقول دی صلی اللہ علیہ وسلم دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بقول  
 و تقریر حدیث ناظر و در وجہ ثانی است۔ فینادی منا و من السمار۔ پس آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان۔ ان صدق عبد  
 کہ راست گفت بندہ من۔ فافزوشو من الجنتہ۔ پس فرشتہ گردانید بندہ مرا و بندہ ازید براسے دے فرشتے از بہشت و از شما  
 بفتح ہمزہ و قطع اوست و فرشتہ انگذنی۔ و البسوه من الجنتہ۔ و بپوشانید اورا لباسے از بہشت این بزر بفتح ہمزہ و قطع اوست  
 و انجوا لہ بابا الی الجنتہ۔ و یکشاید براسے دے درے بسوے بہشت۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فیاتیمہ من رہا و طمہا۔  
 پس می آید اورا از راحت بہشت و خوشبوی دے۔ فیفسح لہ فی قبرہ مدبصرہ۔ پس کشادہ کردہ میشود و براسے دے در گوروی

اور اسی بنیائی سے یعنی تا آنجا کہ نظر کار میکند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ ویا تیرہ رجل حسن الوجه۔ وہی آید اور ہمارے نیکیوں کی  
حسن الثیاب۔ نیکو جامہ ہا۔ طیب الريح۔ خوشبو ہے۔ فیقول البشر الذی یشکرک۔ پس میگویاں مر وفزہ باد تر با نچ شادمان  
گردان تر و ابتشار یعنی مر و داون و معنی شاد شدن نیز آمد۔ ہذا لولک الذی کنیت توعد۔ این روزیست کہ وعدہ کردہ  
می شدی تو۔ فیقول کہ۔ پس میگوید میت مر اور از من انت۔ کیستی تو۔ فوجہاک الوجہ۔ پس زدے تو روے کامل حسن  
و جمال و کمال است۔ یحییٰ بالخیر می آید روے تو نیکی را و بشارت میدہد بدان دے سزد این چنین روے را کہ  
بیار و نیکی را و بشارت دہد بدان۔ فیقول۔ پس میگویاں مر۔ از اعمالک الصالح۔ من عمل نیک تو ام کہ مثل کردہ ام ہا من  
صورت۔ فیقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة۔ پس میگوید میت پروردگار بر پا کن قیامت را۔ حتی ارجع الی اہلی دالی۔  
تا آنکہ باز برگردم بسوے اہل خانہ خود و بسوے مال خود یعنی زندہ گردان مرا تا باز گردم بسوے دنیا و زیادہ کنم عملی صالح را  
تا زیادہ کنند ثواب و در جہ را لیکن چون دانست کہ احیاء از موت نیست مگر بہشت روز قیامت طلب کرد قیامت ساعت را  
کثایت از احیاء کا قیام و احتمال دارد کہ قول او حتی ارجع الی اہلی دالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و اگر نزد دے دی  
رجوع بسوے ایشان تا خبر دہ ایشان را بدان چنانکہ میگوید معنی میکند مسافری کہ حاصل شدہ است و در انجیل و بلا و غیرہ  
فانہم قال۔ گفت آن حضرت۔ وان العبد الکافر اذا کان فی النقطاع من الدنیا و اقبال من الآخرة۔ و بدستی کہ بندہ کافر و  
کفری باشد در بریدگی از دنیا و در روے آوردن با آخرت۔ نزلی الیہ من السماء ملائکہ سو و الوجہ۔ نزد می آید بسوے او  
فرشتگان سیاہ روے۔ معہ المسوح۔ با ایشان پلاسہاست۔ فیجلسون منہ بد البصر۔ پس می نشینند از میست تا آنجا کہ  
نظر کار میکند غم نمی ملک الموت حتی یجلس عندا سہ فیقول۔ پستری آید فرشتہ مرگ تا آنکہ می نشیند نزد سر و روے  
پس میگوید۔ ایہا النفس الخبیثۃ اخرجی الی سخط من العبد۔ اے جان پلید بیرون آے بسوے خشم و ناخوشنوی  
از خدا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فرق فی جسدہ۔ پس پریشان میشود و روح در تن کافر و پرگندہ میگردد و در اعناق آن ناخوش  
سید اید بر آمدن را و بخوابد کہ بر آید از جسد ترس انجیمی بیندازد قہر و خلائات روح نمون کہ بخوابد زود بر آید بہشت و سرور و خوش  
بمشاہدہ النوار و آثار لطیف و گرم فیتہر عہا۔ پس میکشد ملک الموت آن روح را۔ کما نزع السفوف من الصوف المتبول  
چنانکہ کشیدہ می شود و سیخ گرم از شیم تر کہ نزد کشیدن چیزے از آن شیم بوے میچسب و همچنین روح کافر چون کشیدہ میشود  
از آنہی عروق بشرت و قوت چنانکہ بیرون می آید با وی چیزے از آن عروق چنانکہ در روایت آئندہ بیاید و درین غایت  
ایلام و از عیاج سست و سفوف بفتح سین مہلہ و تشدید فابروزن تند را ہنمی کہ کباب کردہ میشود بوے گوشت دہانی می ماند با و  
بقیہ اگر گوشت سوخته و چون از او شیم تر شدہ کشند لا بد چیزے از آن خواهد چسبید۔ فیاخذہا۔ پس میگردد ملک الموت روح کافر  
فاذا خذہا لم یدر عہا فی یدہ طرفہ عین حتی یجعلہا فی ملک المسوح و تخرج منها کائنات من ریح جیفہ و جدت علی وجہ الارض فیضخون بہا  
فلا یرون بہا علی ملا من الملائکہ الا قالوا ما ہذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقی اسماہ الی کان سبی بہا فی الدنیا حتی متی

بہ الی السمار الدنیا فیستفتح لہ فلما یفتح لہ ترجمہ این عبارت انا بچہ گشت ظاہر شدہ است مجملہ انکہ حال کا فسر برعکس حال مومن  
 مگر آنجا فیعلو ہانی ذلک الکفن بود و اینجاستے یجلو ہانی تلک المسوح یعنی میگردانند آن را در آن پلاسہ آنجا کا طیب نفیہ مسک  
 بود اینجا کا متن ریح جفیفہ آنجا ما ہذا الروح الطیب بود و اینجا ما ہذا الروح الخبیثہ آنجا با حسن اسماء بود و اینجا با قبح اسماء۔ ثم قرء رسول اللہ  
 پیتر خواہد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ این آیت را۔ لا تفتح لہم الابواب السماویۃ لایدخلون الخبیثہ کشادہ نہیں شود مرکب از آن را در  
 آسمان و در نمی آید بہشت را۔ حتی یلج الجمل فی سم الخیاط۔ تا آنکہ در آید شتر آن ضخامت در سوراخ سوزن بآن تنگی فیقول اللہ  
 پس میگوید خداے۔ عز وجل اکتبوا کتابہ فی سبعین فی الارض السفلی۔ بنویسد نامہ او را در سبعین کہ نام جاےست و تحت زمین فتم  
 کہ پایان ترین زمین ہاست بر خلقات علیین کہ بر آسمان ہفتم است۔ فقطرح روحہ طرحا۔ پس انداختہ میشود روح وی انداختہ شد  
 ثم قرء پیتر خواہد آن حضرت این آیت را۔ ومن یشکر بالحد۔ و کیکہ شرک آر و بخدا۔ نکا نما خرمین السمار۔ پس گویا برو  
 افتاد از آسمان یعنی از جاے بلند در غایت بلندی کہ از اوج ایمان و توحید و رضیض کفر و شرک افتاد۔ فتظنہ الطیر پس  
 می ربایند او را پرندگان و ہلک میگردانند تمثیل است اہو اسے مرویہ را کہ پریشان میگردانند افکار را و ہلک میگردانند و روا کہ  
 خذلان۔ او تھوی بہ الریح۔ یا می اندازد او را باد۔ فی مکان صحیح۔ در جاے دورا فثارت ست بائدا ختن شیطان اورا در ضلالت  
 و دورا فثارت من الارقام قرب و وصل و تمثیل اول محض فنا و ہلک است و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم انداظ اللہ  
 کہ اصلا خلاص و نجات و رحمت ایشان متوقع نیست و جامعہ دیگر آنا نند کہ ممکن است خلاص ایشان ہو بہر لیکن بعد است کہ قابل  
 البیضا وی۔ فتعاور و در فی جسدہ و یا تہیہ مکان فیجلسا نہ فیقولان لہ من ربک فیقول ہاہاہ لا اور سے فیقولان لہ ما ونیک  
 فیقول ہاہاہ لا اور می فیقولان لہ ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول ہاہاہ لا اور می فینادے منا ومن السمار ان کذب  
 نافر شوہ من النار و اتھا بہا بالی النار فیا تہیہ من حرما و سموہا و یضیق علیہ قبرہ حتی تخلف فیہ اضلاعہ و یا تہیہ رجل قبیح الوجہ  
 فبیح الثیاب منتن الریح فیقول البشر الذی لیسوک ہذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجہک الوجہ بچی بالشر فیقول انما  
 عملک الخبیثہ فیقول رب لا تقم الساعة۔ ترجمہ این عبارت ہر دوہ مقابلہ از عبارات سابقہ کہ در بیان حال مومن مذکور شد  
 ظاہر میگردود ہاہ کلمہ تحسہ و تحیر است و در حال مومن ان صدق عبدی بود و اینجا ان کذب بی ذکر عبدی و آنجا من رجلا و طیبہا  
 بود و اینجا من حرما و سموہا و سموہم بفتح سین با و گرم و اضلاع استخوانہاے پہلو تنگ گردانیدہ میشود و ہر کافر گور و سے تاکہ  
 در ہم شکند اضلاع او را و توعد اینجا از عید باشد چنانکہ آنجا از وعد بود و تواند کہ اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استہزاء و تمک  
 چنانکہ البشر و فی روایت بخوہ۔ و در روایتی دیگر مانند آنچه مذکور شدہ چنانکہ معنی یکے بہت و لفظ دیگر۔ و را و فیہ۔ و زیادہ  
 کردہ است و روے در مومن این را کہ۔ اذا خسیج روحہ صلی علیہ کل ملک بین السماء و الارض و کل ملک فی السمار  
 چون بیرون می آید روح مومن در دومی فرستہ بروے ہر فرشتہ کہ میان آسمان و زمین است و ہر فرشتہ کہ در آسمان است  
 و تحت ابواب السمار و کشادہ میشود و در بعض نسخ لہ یعنی کشادہ میشود و ہر اسے و سے در ہاسے آسمان پس من اہل باب

الاول سمیع عن المدان العرج بروحه من قبلہم فیستنجی بجمع ماء اذ اہل بیح ورسہ از درہائے آسمان مگر آنکہ ایشان میخواہند خدا را  
 و دعای میکنند کہ ہر دوا شستہ شود و روح وے از جانب ایشان - و متنزع نفسه یعنی الکافر مع العروق - و کشیدہ میشود جان و  
 یعنی جان کافر بارگاہے وے چنانکہ در روایت سابق مذکور شد - فیلغیہ - پس لغت میکند اورا - کل ملک بن السمار و الارض  
 و کل ملک فی السمار و تعلق البواب السمار - و بستہ میشود درہائے آسمان - لیس من اہل باب الاول سمیع عن المدان العرج بروحه  
 من قبلہم روایہ احمد و عن عبد الرحمن بن کعب - روایت ست از عبد الرحمن بن کعب کہ از کبار تابعین ست  
 و در زمان آن حضرت ولادت یافتہ - عن امیہ از پدرش کہ کعب بن مالک ست از مشاہیر صحابہ و شعرا سے اسلام و قصہ توبہ او  
 در تحلف از غزوہ تبوک مشہور و در نص قرآن مذکور است - قال گفت عبد الرحمن - لما حضرت کعبا الوفا ت - ہنگامے  
 حاضر شد کعب را و فوات - اتمہ - آمد اورا - ام بشر بنت البرار بن معرور فقالت - پس گفت ام بشر دختر برادر بن معرور بفتح  
 میم و سکون عین و بضم راے اولی کہ از انصار است اول کہے کہ بیعت کردہ در لیلۃ العقبہ و پیش از قدم آن حضرت شدہ  
 فوت کردہ و در صحبت ام بشر خلافت ست - یا اباعبد الرحمن - کنیت کعب بن مالک ست - ان ثقیف فلاما فاقا  
 علیہ منی السلام - اگر ملاقات کنی فلان را در ان عالم نام کیے از دوستان خود را برد پس بخوان بروے از من سلام  
 فقال - پس گفت کعب بن مالک - غفر اللہ لک یا ام بشر بیامرز و ترا خداے تقاے اے ام بشر این عبارت را در غای  
 میگویند کہ قائل چیزے گفتہ کہ نمی باید گفت یعنی این چه سخن ست کہ تو میگوئی - نحن اشغل من ذلک - ما مشغول ترمیم زمین  
 آن جا کہے را بشناسیم و سلام و پیام کہے برسانیم یعنی ما را کار با و شغل ما از عجز و در ماندگی و گرفتاری بحال خود پیش خواہد آمد  
 کہ خبر از خود نخواہیم داشت چه جائے دیگران و این شامل حال آن کسانی کہ بایشان سلام برسانند نیز ست یعنی اینجا  
 کجا کسی را از خود خبر ست کہ سلام بوسے برساند و بازومی جواب سلام وی بگویدہ - فقالت - پس گفت ام بشر - یا اباعبد الرحمن  
 اما سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - آیا نشنیدہ تو آنحضرت را کہ میگفت - ان ارواح المؤمنین فی طیر طیر تعلق بشجر الخبیثہ -  
 بدستیکہ روحہاے مسلمانان نہا و میشود و در درون پرندگان بنبرکہ می چرند و درختان بہشت را و تعلق با ثقات چریدن  
 شتر سبزہ ہا را و تعلق بضم لام ست - قال بلی - گفت کعب بن مالک آرسہ شنیہ ام از پیغمبر خدا این را - قالت گفت  
 ام بشر - نمودن ذلک - پس این آن فضل و کرامتے ست کہ امید داشتہ میشود و ترا و تو از کمل مؤمنانے کہ در غایت سرور و جود  
 خواہی بود و مشغول و مخدول - رواہ ابن ماجہ و البیہقی فی کتاب البعث و النشور - و عنہ عن امیہ - و ہم از عبد الرحمن  
 ابن کعب از پدرش - انہ کان یحدث ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انما سمع المؤمن طیر تعلق فی شجر الخبیثہ  
 روح المؤمن کطیر یعنی در جوف طیر کہ می چرند و درختان بہشت و سمع نقجات انسان گاہے اطلاق کردہ میشود و جسد  
 و گاہے بر روح و انجرام او روح ست - حتی بر جہہ اللہ فی جسدہ - تا آنکہ باز میگردد و اند خداے عز و جل اورا در تن دی  
 پیشہ - روزے کہ برانگیزد اورا از خاک - رواہ مالک و النسائی و البیہقی فی کتاب البعث و النشور - بلکہ روایات دین



مختلف آمده و در رواستے فی طیر آمده و در رواستے فی حواصل طیر و در رواستے فی جوف طیر و در رواستے فی کبیر و در رواستے فی صورة طیر و در رواستے طیر و این محمول بر یکے ازین تقدیر است خواهد بود و در اکثر روایات اخضر یا خضر سنست و در رواستے طیر ایض آمده و بر هر تقدیر فهم این از قیاس عقل بعید است و قدرت حق شامل همه چیز را و تعلق روح بطیر بطریق تعلق روح است بدن بر تدبیر و تصرف در آن تا قلب حقیقت لازم آید و تنزل مرتبه ایشان که از حقیقت انسانی بصفات حیوانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی براس تعلق و تصرف روح انسانی در آن بلکه ابداع جوهر روح است در آن مثل وضع جوهر در صنادیق و نگا داشت آن در آن نوع تکریم و تنسیم است و ایشان را و نیز بدانکه بعض این را تخصیص بشهدا کنند بعض عام دارند تمام مؤمنان را و ظاهر احادیث همین است و درین احادیث دلیل است بر بقای ارواح و تغیم و تغیب آن و الله اعلم و عن محمد بن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبد الله و هو يموت - محمد بن المنکدر بضم میم و سکون نون و کسر وال که از تابعین است گفت در آمدم بر جابر که از شاهیر صحابه است درحالیکه دس می میرد و فقلت اقر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم السلام - پس گفت من بخوان بر آن حضرت یعنی از جانب من سلام - رواه ابن ماجه

### باب غسل الميت و تکفینہ

باب در بیان غسل میت و در کفن و آوردن و سبب آنکه غسل میت فرض است باجماع و نیز اجماع است بر آنکه ایجاب غسل بجهت ادای حق میت است و ازین جهت فرض کفایه شد که در ادای حق و سبب فعل بعض کافی است و اختلاف کرده اند در سبب و جواب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست است که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث است زیرا که موت سبب استرکاف مفاصل و زوال عقل است زیرا که انسان نجس نیگردد و از جهت کرامت و سبب و لیکن در حقیقت اقتضای کرده شد بر اعضا سبب از جهت حرج که سبب حدث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت حرج نبود عاود شستن که شستن تمام بدن سبب بعض گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان و موی است پس منجنس گردد بموت چنانکه سایر حیوانات و لهذا اگر کسی میت را بخود بردارد و پیش از غسل صحیح نیست نماز و سبب و اگر از جهت حدث بود و سبب بودی همچو برداشتن محدث غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزدال نجاست مرتبه موتیه بغسل به جهت تکریم بخلاف کافر که پاک نیگردد بغسل و صحیح نیگردد و نماز جا مل و سبب بعد از غسل و در رواستے از ابی هریره آمده است که ان المؤمن لا نجس حیاد لا میتا اگر این زیادت و زین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجمه قبول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است و اختلاف است در غسل میت که نیت شست یا نه ظاهر آنست که شرط است که اقال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق و غسل میت نیست نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و کفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل صوت رستن و کفن بفقین جامه مرده

الفصل الاول عن ام عطیة قالت دخل علينا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نغسل الميت فقلت ما هذا فقال يا ام عطية انما هذا انما عظماء النصارى انهم اذا لم يهاجوا بيات است و بان حضرت غزایم کرد و مجروحان را اندامی میکرد و بپار آن را تمریض میکرد

گفت و را آمد بر ما آنحضرت و ما غسل میدادیم و خست و اورا که زینب باشد زوجه ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجه عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و شهرت. فقال غسلها ثلثا او خمساً او اکثر من ذلك پس گفت آن حضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است. ان را تین و یک. اگر مصلحت می بینید شما دیگر و ایندو احتیاج باشد بدان و بر سر آن نکشید. چهار و سه در بشوئید بآب و برگهای درخت کنار که در آب بجوشانید که آن اوخل است در تطهیر و تکفیف. و اجلس فی الآخرة کافورا. دیگر و انید در فرقة اخری کافورا. او شکیامن کافور یا چیزه از کافور مشک را ویست در لفظ که کافور گفته یا شکیامن کافور گفته شیخ گفته که مرا و گردانیدن کافور است در آب جمهور باین تا کل اندو کونیاں میگویند که کافور در حوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بآند و گفته اند که اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و در نزدی حدیثه نیز درین باب روایت کرده که آن حضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز است استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین است نزد بعضی از اهل علم این قول احمد و اصح است و بعضی از اهل علم کرده و اشعه اند مشک را برآید. فاذا فرغتم فاذنوا. پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نائید. فلما فرغنا آذونا. پس هرگاه که فارغ شدید ما اعلام کردیم آنحضرت را. فالتقی الیها فوآه پس انداخت آن حضرت بسوسه ماته بند خود را و حقوبفتح ماسه ممله و کسر نیز آمده و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی بزار هر دو آمده و مراد اینجا ازار است. وقال اشعرها اياه. گفت آنحضرت شعار گردانید برآید و سه این ازار را یعنی زیر کفن او بکشد تا برکت آن بوسه برسد و شعار جامه که در درون جامه یا بپوشند از جهت اتصال وی بشعر یعنی سوسه و در اینجا استحباب تبرک است بلباس صاحبین و آثار ایشان بعد از موت و قبر چنانکه قبل از موت نیز بخچین بوده. و فی روایه و در روایتی این چنین آمده که غسلها و تراثلها او خمساً او سبعا بشوئید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکشند مکره است و اسراف. و بعد آن بپوشانند. و آغاز کنند غسل اعضا از پانهاجی راست و مواضع الوضوء منها. و ابتدا کنند بپاها و وضو یعنی اعضای آن از روی. و قالت فضفرنا شعرنا ثلثة قرون. و گفت ام عطیه پس یا فیمام موسی او را سه گیسو. فالتقینا خلفها پس انداختیم آن گیسو را پس پشت وی شاید که این نیز بام آنحضرت یا اذن دے بوده باشد صلی الله علیه و سلم یا معلوم بود فعل وی در شرع و الله اعلم متفق علیه. وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کفن فی ثلثة اقواب. گفت عائشه که آنحضرت کفن کرده شد و سه جامه که از او در او افتاد است. یمانیه تخفیف یا منسوب بمن. بیض. جامه بای سپید جمع ابیض. سحویه. لفتح سین منسوب بسحل که نام قریه است ازین بعض سحل قصار را گویند و سحل معنی شصتن است یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامه یا و پنجم سین نیز گفته اند جمع سحلی که جامه مفید پاک است از پنجه اما نسبت بجمع شاذ است و بعضی گفته که پنجم نیز نام قریه است. من کرسف. از پنجه بودند آن جامه را کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی پنبه. پس فیها تمیض لاعلامه. و بود در آن سه جامه پراهن نه و ستر ظاهرین

عبارت درین است کہ قمیص و عمامہ در کفن آن حضرت نبود و بعض تاویل می کنند بآنکہ مراد آنست کہ قمیص و عمامہ در آن سہ جامہ نبود بلکه خارج ازان سہ جامہ بودند پس مجموع اکفان آن حضرت پنج باشد و اول اصح است زیرا کہ تحقیق ثابت شدہ است کہ نبود کفن آن حضرت مگر سہ جامہ و باین اخذ کردہ شافعی و نزویہ نیز سنن کفن سہ جامہ است لیکن ذکر کردہ است ازان در باب قمیص نہ عمامہ و استحسان کردہ اند آن را بعض متأخرین براسے اشعار و گفته اند کہ دم عمامہ بجانب رومی اندازند نہ پشت چنانکہ در حالت حیات و مراد ثلثه لفافه است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب فقہ است متفق علیہ و عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه چون تکفین کنند یکے از شما را در خود را پس باید کہ نیک کنند کفن او را و در تحسین کفن آن است کہ تمام باشد و لطیف و سفید و بے اسرمان و بتذیر و نود و شستہ در آن برابر است اما آنچه مسرمان کنند بر او تکبیر حسام و مکروه است اشد حرمت در آن است رواہ مسلم و عن عبد المومن عباس قال ان رجلا کان مع النبی گفت ابن عباس کہ مرده بود با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فو قصته ناقصه و هو محرم پس انداخت او را ناقصه و شکست گردن او را و حال آنکہ وہی محرم بود فمات پس مراد آن مرده فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم غلوه بار و در بشوئید او را بآب و برگ کنار و کفنه فی ثوبیہ و تکفین کنند او را در دو جامہ و کہ در احرام پوشیدہ بود و لا تمسوه بطیب و نسائید او را بپوشے خوش و لا تحمروا راسہ و بپوشید سر او را چنانکہ حکم محرم است فانه بیعت یوم القیمۃ بلبای پس بدستیکہ دسے برانگیختہ می شود از قبر و یک گویان متفق علیہ و ازین حدیث معلوم می شود کہ محسوم را ہم بر حال احرام تکفین کنند و ابام احمد و شافعی ہم برین اندوزند امام ابو حنیفہ و مالک حکم محرم مثل حکم سائر مرده است و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ آن محرم را در دو جامہ تکفین کرد بجهت ضرورت بود کہ جز آن جامہ نداشت و امام دم مس طیب تخمیر راس مخصوص و بود و آن را در کلی بطریق تشیع نکرد و اللہ اعلم و مستند حدیث جناب و باشد کہ ذکر کنیم حدیث جناب بخاے معجمه و تشدید موصوفہ کہ در آن حدیث این است کہ قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب کہ در آخر کتاب و در مناقب صحابہ مذکور است ان شاء اللہ تعالیٰ

**الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم البسوا من ثیابکم البیاض بپوشید از جامہ ہاے خود و سپید را فانهما من خیر ثیابکم زیرا کہ جامہ ہاے سفید از جملہ بہترین جامہ ہاے شما اند و کفنه فیہما موتاکم و تکفین کنند در آن مرده ہاے خود را و من خیر کما لکم الا ثوبہ و از بہترین سرمہ ہاے شما ثوبہ است بکسر ہمزہ و میم سنگ سرمہ فانه یثبت الشعر زیرا کہ دسے میر و یا ند مہے مرغان را و بچکبوا البصر و روشن میکند بینائی را رواہ ابو داؤد و العزیمی و ردی ابن ماجہ الی موتاکم و در روایت کردہ است ابن ماجہ بالفظ موتاکم و ذکر کمال داشتہ نکرده است و عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقالوا بفتح تا و لام فی الکفن اگر آن بہا نکنید در کفن فانه یسلب سلبا سرعیا پس بدرستی کہ کفن ربودہ میشود یعنی کہ میرود در گور ربودنی شتاب**

یعنی زود کند و خراب میشود پس اگر حاجت نداشت و گزافی بهاست مقصود نمایی از بتذیرو اسرار و کفن است۔ رواه ابو داود  
 و از ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ آورده اند کہ وصیت کرد و تکفین و س و در دو جامه کہ پوشیده بود و گفت کہ بشوئید اینها را و تکفین کنید  
 مراد از آن نیز آنکه نه محتاج تربیت بجامه بود و گفت اینها برائے ریم و زرد آب و تراب اند۔ وعن ابی سعید  
 الخدری انہ لما حضرہ الموت دعا بثیاب جدد و قلبسہا۔ و از ابی سعید خدری آمده است کہ ہنگامیکہ حاضر شد  
 اور اموت طلبید جامہ ہائے نو را پس پوشید۔ آنہا را۔ ثم قال سمعت رسول اللہ ﷺ یقول یغفر لمن یتوضأ بماء یغفر منہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت۔ ایست ببعث فی ثیاب التی یموت فیہا۔ مردہ بر آنکسختہ میشود و در جامہ ہائے  
 و س کہ می میرد و س۔ رواه ابو داود۔ و ظاہر این حدیث آنست کہ ابو سعید کہ جامہ ہائے نو پوشید بجهت  
 امتثال امر این حدیث پوشید و مراد باین حدیث ظاہر اوست کہ بعث در جامہ میباشد و این مشکل است زیرا کہ در حدیث  
 صحیح وارد شدہ است کہ حشر کردہ میشوند مردم بر ہمنہ تن و بر ہمنہ پا و کلام درین باب بسیارست و جملہ ازان در شرح  
 مذکورست و غایت آنچہ درین مقام توان گفت آنست کہ گفتہ اند کہ مراد بثیاب در حدیث اعمال است کہ می میرد نیست  
 بران اعمال و عرب کنایت میکند از اعمال بہ ثیاب از حیث ملا بست مرد باعمال چنانکہ بہ ثیاب و در تاویل قول چنانکہ  
 و ثیاب یک نظر گفتہ اند از اعمال ک فاضل و ابو سعید رضی اللہ عنہ جامہ ہائے نو کہ پوشید از برائے نظافت و طہارت پوشید  
 و درین میان ناگمان این حدیث اورا خطور کرد کہ ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ بود و تاویل حدیث ہمانست  
 کہ کردہ اند کہ ثیاب کنایہ از اعمال است نہ آنکہ بجهت استنشا و لبس ثیاب جدید آورد و مقصود ابی سعید اینہام حل بظاہر نیز  
 می تواند بود بجهت کمال حس بر امتثال ظوہر اگرچہ حقیقتہ مراد دیگرست فافہم و ما بعد اعلم۔ وعن عبادة بن الصامت  
 عن رسول اللہ ﷺ لم یخیر الکفن الخلة۔ بہترین کفن خلہ است کہ عبارت از روافا و از راست اند بر زمین و ظاہر مراد  
 آنست کہ نمی باید بر ثوب واحد اقتصار کرد و دو جامہ بہتر اند و اگر ستم جامہ کنند آن سنت است و مرتبہ کمال تمامست  
 و خیر الاخیۃ الکبش الاقرن۔ و بہترین قربانی کبش شاخدار کہ آن را چقار گویند زیرا کہ جثہ و س عظیم میباشد  
 و در اغلب فرہ میباشد و در روایات آمدہ است کہ قدائے ولد ابراہیم علیہما السلام بآن بود و ظاہر اسناد در محاش در  
 کفن و اخیۃ تقریب افتادہ باشد ازین جهت جواب ہر دو گفت و حاجت نیست کہ احداث مناسبتی درین دفعہ  
 کنند چنانچہ تکلف کردہ اند و ما بعد اعلم۔ رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجہ عن ابی امامۃ۔ وعن ابن عباس قال امر  
 رسول اللہ ﷺ گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقتل اعدان نیزع عنہم الحدید و الجلود و کبشکان مغزودہ  
 احد کہ کشیدہ شود از ایشان آہن و پوششہا کہ از جنس پوست باشند و ان یدفنوا بدناہم و ثیابہم۔ و امر کرد دفن  
 کردہ شوند بچونہا اے ایشان و جامہ ہائے ایشان۔ رواه ابو داود و ابن ماجہ۔

الفصل الثالث عن سعد بن ابراہیم عن ابیہ ان عبد الرحمن بن عوف اتی بطلع عام و کان صائمًا۔

روایت است از سعد بن ابراہیم از پدرش ابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف کہ عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی  
 بود و در آن روزہ دارند فقال - پس گفت عبد الرحمن - قتل مصعب ابن عمیر و یوخرشمنہ - کشته شد مصعب بن عمیر و یوخرشمنہ احد  
 و حال آنکہ وی بہتر بود از من - کفن فی برة - تکفین کردہ شد و یکین چادرے کہ تا ہے کہ - ان عطی را بہت بدست رجلاہ  
 اگر پوشیدہ میشد بروے پیدا میشد ہر دو پاسے دے - و ان عطی رجلاہ ہذا را سہ - و اگر پوشیدہ میشد ہر دو پاسے ویے  
 پیدا میشد ہر دوے - و راہ قال - و گپان می برم اورا یعنی عبد الرحمن بن عوف را کہ گفت این را نیز - قتل حمزہ و یوخرشمنہ  
 و کشته شد حمزہ بن عبد المطلب و حال آنکہ وی بہتر بود از من و کفن و سے نیز باین حالت بود تا آنکہ بہتہ شد بر پای ہا  
 او کاہ و پوشیدہ شد ہاں چنانکہ در فصل ثالث از باب تمنی الموت از حدیث جابر بن مصعب گذشت - ثم بسطنا من الدنيا  
 بستر فراخ کردہ شد ما را از دنیا آن قدر کہ فراخ کردہ شد چنانکہ از حال عبد الرحمن بن عوف مشہور است - او قال اعطینا  
 من الدنيا ما اعطينا - یا گفت دادہ شد ما را از دنیا آنچه دادہ شد شک را وی بہت در عبارت - و لقد خشینا ان تكون  
 حیاتی عجلت لنا - و تحقیق تر سیدیم ما کہ باشد تو اب نیکو ہاے ما کہ شکیاب دادہ شدہ است درین جهان و دران جهان  
 ما را چیرے نباشد - ثم جعل یبکی - پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف کہ میگید - حتی ترک الطعام - تا بماند طعام را و یوخرشمنہ  
 روزہ دار بود - و رواہ البخاری - و درین حدیث دلیل است بر آنکہ نزد ضرورت ہر چہ از کفن میسر گرد و سنت یہاں بہت مصعب  
 ابن عمیر رضی اللہ عنہ از جلاہ صحابہ فضیلاے ایشان بود و از اہل بدر بود و از شہدائے احد است و در جاہلیت از منعم  
 ترین مردم بود و در طعام و لباس و چون مسلمان شد بغایت زہر و زہید و فقیر اختیار کرد و روایت است کہ یکبارے نزد  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد پوست گو سپند و یک بستہ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با صحابہ نظر کنید باین  
 مرد کہ روشن گردانیدہ است خداے تعالی دل او را با ایمان و دیدم او را ہلکہ کہ مادر و پدر وے او را از خوشترین طعام  
 میخورانیدند و بروے حلہ میدادیم کہ بدو نیست و رہم می از زین محبت خدا و رسول خدا و ابابین مال گردانیدہ و حمزہ  
 بن عبد المطلب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رضی اللہ عنہ کہ او را سید الشہداء خوانند نیز از اہل بدر و شہدائے  
 احد است پس عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ ہر دورا بہتر از خود خواند و گفت کہ آنها باین حال از دنیا رفتند و ما این  
 چنین منعم نمیکنیم و این یا اثر حمست بر حال ایشان یا حضرت است بر حال خود و فاقم و در اینجا بحث میکنم کہ عبد الرحمن  
 بن عوف از عشرہ مبشرہ است کہ افضل صحابہ اند پس چون مصعب بن عمیر را بہتر از خود خواند جو آب میسگویند کہ این  
 تواضع است از عبد الرحمن بن عوف نسبت با ایشان یا خیر بہت عام تر از فضیلت است چنانکہ بعض گفته اند شیخ ابن حجر  
 در شرح خود گفته کہ احتمال دارد کہ این ترادوا کہ عشرہ مبشرہ افضل اند نسبت بکسے باشد کہ شہید نشدہ و در زمان آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم و بعد از علم و عن جابر قال اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عبد اللہ بن ابی بکر و او غسل حضرت  
 روایت است از جابر گفت آمد آن حضرت عبد اللہ بن ابی را کہ ظاہر النفاق و رئیس منافقین بود بعد از آنکہ آورده شد

این منافق در گرسے کہ براسے و سے کتده بودند عبارت از قبرست و قبر نگفت از برای اہانت و سے - فامر بہ - پس اگر در آن حضرت بہر آوردن او از حفرة - فاجحج - پس بیرون آورده شد - فوضعه علی رکبتہ - پس نہاد آن حضرت او را بر دوزانو سے خود - ففتفتہ فیہ من رقبہ - پس و مید آن حضرت در کفن و سے و انداخت در سے از آب بن خود و کتہ شد و پوشانید او را بر پیراہن خود - قال دکان کسا عباسا قمیصا - و بود کہ عبد اللہ بن ابی پوستانیدہ بود عباس را کہ عمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود بر پیراہنی را از خود دور و رفتہ کہ عباس را روز بدر بند کردہ آوردند بر ہنہ بود و پیراہن ہیکس کتہ راست بخ آند بخت طول قامتی کہ داشت و عبد اللہ ابن ابی نیز طول القامت بود پس عباس را بر پیراہن خود پوشانید پس آنحضرت پیراہن خود را بوسے پوشانید از براسے مکافات تا منافق را نزد و سے نعتیہ نامد مکافات ناکردہ متفق علیہ و درین حدیث نیز اشکال می آرند کہ چون آنحضرت بر سر گور آن منافق آمد و مید در کفن او و حال آنکہ در قرآن مجید است (ولا تقیل علی احدی منہم مات ابلوا لا تقم علی قبرہ) دعا کن بر ہیچ یکے از ایشان کہ مرده است و ما بستی بر قبر و سے جواب میگویند کہ شاید کہ این واقعہ پیش از نزول این آیت بودہ و بعض میگویند کہ پیش از اعلام حق بقاسے بود بکفر وی و فیانیہ و بعض گفتہ اند کہ این را از براسے تا بیعت قلب پس و سے و اکرام و سے کرد کہ از مومنان مخلص بود پس گویا کہ آنحضرت فرمود کہ تا کویم آنچه در و سوع نابود و لیکن حکم خدا نافذ و ماضی است و بعض گفتہ اند کہ پس و سے التماس کرد از ان حضرت پس آنحضرت بالتماس و سے بر سر قبر پدر وی آند پس عمر رضی اللہ عنہ دست آن حضرت را کشید و گفت آیا حسد را نمی نکرده است ترا از ان پس آن حضرت گفت مرا بخیر ساختہ اند و از ان کہ استغفر لہم و لا تستغفر لہم پس نازل شد قول حق تعالی و لا تقیل علی احدی منہم مات ابلوا الایۃ و گویا کہ عمر ہمیدہ بود و منی از جای دیگر گذافی بعض الشرح و در کتب سیر آمدہ است کہ چون آن حضرت این را کرد ایمان آوردند از اقوام ابی سزار کس و اللہ اعلم

### باب المشی بالجنائزۃ والصلوۃ علیہا

بدانکہ پیادہ رفتن و سوارہ رفتن ہمراہ جنازہ ہر دو جائز است و مشی افضل است و سوارہ را باید کہ در پس جنازہ رود و پیادہ را پیش و پس رفتن ہر دو رواست و پس رفتن افضل است و نماز جنازہ فرض کفایت است زیرا کہ غرض از نماز کہ اداسے حق میت است حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طہارت اوست و نہادن جنازہ پیش مصلی پس باین قید جائز نیست بر غائب و نہ بر حاضر محمول برداہ و نہ موضوع بر خلف مصلی و چون دفن کردہ شد بے غسل و مکن نیست بیرون آوردن و سے بے قبر کنن ساقط میگردد شرط طہارت و نماز گذاردہ نشود بر قبر بے غسل و اگر ہر آوردن بآن مکن است بر آزد غسل منہ نماز کنند و اگر نادانستہ بے غسل نماز کردند و بے قبر کنن بر آوردہ غسل دادند نماز کنند نماز را و نماز بر غائب جائز است نزد شافعی و کلام در ان بیاید در نماز گذاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخاستی

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عجا بالجنائزۃ - شتان لی کنید



الجنازة یعنی یہ برداشتن اور بسوسے قبر و این ستردم پویر رفتن نیست و بعضی گفته اند مراد شتابی تجہیز و تکفین است و سیاق حدیث ناظر و اول است چنانکہ فرمودہ فان تک صالحہ فخر تقدس مونا الیہ پس اگر باشد جنازہ یعنی میت نیکو کار پس شتابی کردن و زود بقرآن نیدن آن را نیکی است کہ پیش میفرستید جنازہ را بسوسے آن نیکی۔ و ان تک سوسے ذلک فخر تضرع و عن ابی سعید و اگر است جنازہ غیر صالح پس زود بردن سبب دفع شرے است کہ مے نہید آن را از گردن خود متفق علیہ۔ و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقکم وقتیکہ نہادہ میشود جنازہ یعنی میت بر پشت پس چید از اندام مردان برگردنہاے خود۔ فان کانت صالحہ قالت قد مونی پس اگر باشد میت نیکو کار میگویی پیش رفتید مرا ثواب عمل صالح کہ من کردہ ام و اسناد قول بجنازہ کہ جہت میت است مجازست و قائل روح است و تواند کہ روح را در آن حال بچہ میفرستادہ باشند و اللہ اعلم۔ و ان کانت غیر صالحہ قالت لا لہا یا و لہا این تہمید ہوا۔ و اگر باشد بدکار میگویی جنازہ مرا کسان خود را یعنی آنہا کہ بر میدارند و راست و اسے کجای برید و او را ظاہر آن بود کہ گوید یا و لہی کجای برید و اما لیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گوید یا کہ غیر اوست و تواند کہ این از لغت راوی باشد بجهت کہ اہل ثنبت دلیل بخود دلیل بمعنی دای و سختی و نام فداوی در جنم آید۔ یسبح صوتہا کل شیء الا الانسان۔ میشود و آواز او را ہر چیز سزاوار حیوانات بلکہ نباتات و جمادات نیز بگراہمی کہ بقضیہ تطہیف ستر و کتمان آن از وسے مطلوب است تا ایمان نفیب باشد و غیر میفرماید کہ۔ و لوسمع الا انسان لصوت۔ اگر میشنید آدمی ہر آئینہ ہلاک میشد بجهت فصاحت و دہشت۔ رواہ النجاشی و عمنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا را تیمم الجنازة۔ چون بہ بینید جنازہ را کہ بردن سے آرد از درون و احتمال دار کہ مراد و بیت جنازہ باشد و در وقتے کہ نشستہ باشید و جنازہ در نظر افتد و ظاہر سیاق این حدیث در اولت فافتم۔ فقوموا۔ پس بایستید از برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان و سے یا بجهت ہول و دہشت شان وی چنانکہ در حدیث آئینہ مفہوم میگردد۔ فمن تبعنا فلا یقعہ حتی توضع۔ پس کسے کہ پیروی میکند جنازہ را و ہمراہ سے میرود پس باید کہ نہ نشیند تا آنکہ نہادہ شود و جنازہ یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفن است با حاد و یث۔ متفق علیہ۔ و عن جابر۔ قال مرث جنازة فقام لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و قنما مہ۔ گفت جابر بن عبد اللہ گذشت جنازہ پس ایستاد بر آسے او آن حضرت و ایستادیم ما نیز بآن حضرت۔ نقلنا۔ پس گفتیم ما۔ یا رسول اللہ انہا یہودیہ۔ بدستختی کہ این جنازہ زن یہودیہ است نہ مسلمان کہ برای تکریم و تعظیم ایمان و سے بایستید۔ فقال ان الموت فح۔ بفتح زائے پس گفت آن حضرت کہ مرگ جاتے ترس و دہشت است۔ فاذا را تیمم الجنازة فقوموا۔ پس چون بہ بینید جنازہ را پس بایستید اگر چہ جنازہ کا فر باشد۔ متفق علیہ۔ و عن علی۔ رضى اللہ عنہ۔ قال را نیار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قام فقمنا و قعد فقمنا یعنی فی الجنازة۔ گفت امیر المؤمنین علی رضى اللہ عنہ و دیدیم ما آن حضرت را کہ ایستاد یعنی در جنازہ پس ایستادیم ما نیز بمتابعت و سے و دیدیم و سے را کہ نشست پس نشستیم ما نیز را و دہشت است سیکہ آگاہ

الیتاد آن حضرت بدین جنازه پیش الیتادیم و چون گذشت و دور رفت از نظر نشست مانیز شستیم دوم آنکه آنحضرت  
چند گاہ بایستاد و بعد از آن نشست و نے الیتاد پس الیتادون اجرت واجب نبود یا واجب بود معلوم شده است  
که منسوخ گشت بفعل اخیر رواہ مسلم و فی ردایہ مالک و ابی داؤد و قاسم فی الجنازه ثم قعد بعد الیتاد آن حضرت بخت  
دین جنازه بعد از آن بنشست این روایت نیز مختل معنی است و ظاهر در ثانی است - وعن اسبج ہریرۃ قال  
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتبع - بشدید و در بعض من تبع - جنازۃ مسلم ایمانا و احتسابا - کسی کہ  
پسروی کند جنازہ مسلمانی را بخت ایمان آوردن بفرمودہ شریع و طلب کردن ثواب - کان معہ حتی یصلی علیہا - و باشد  
بلوہے تا آنکہ بگذارد نماز بروے و بفتح لام یصلی نیز روایت است یعنی تا آنکہ گزارده شود نماز بروے و اول قوی و اظہر است  
و یفرغ من دفنہا - و تا آنکہ فارغ گردید فارغ کردہ شود از دفن وے - فانه یرجع من الاجر بقیر الطین پس بدرستی کہ دی  
باز میگردد بدو قیراط از اجر یعنی اجر و مضاعفت است و قیراط دو از دہم حصہ از دنیا را بین حساب نصف و اثنی باشد  
کہ نام ششم حصہ از دنیا را است و بعضی بیست و چہارم حصہ از دنیا را گفتہ اند پس ربع و اثنی باشد - کل قیراط مثل احد  
ہر قیراط آن جهان مانند کویہ احد است این تصویر و تمثیل است برای عظمت فضل و ثواب آن - من صلی علیہا ثم یرجع  
قبل ان تدفن فانه یرجع بقیراط - و کسی کہ نماز گزارد و پسر برگردد پیش از آنکہ دفن کردہ شود پس بدرستی کہ وے بر میگردد  
بیک قیراط از اجر یعنی اجر وے نصف اجر اول است متفق علیہ - وعنہ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الناس النجاشی  
الیوم الذی مات فیہ - و ہم ازانی ہریرہ است کہ آن حضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشی کہ با دشاہ حبشہ بود و بدین اعداد  
پس ایمان آوردہ حضرت و ہجرت کردند صحابہ نزد وی و خدمتہا کرد و ایشان را نجاشی لقب با دشاہ حبشہ بہت و نام این نجاشی  
اصحہ بود و مشہور در نجاشی فتح لون و تخفیف جیم و تخفیف یاست پس چون در حبشہ مرد آنحضرت بمردم خبر داد از مردون وے  
ہمان روزے کہ مرد نجاشی در آن روز - و خرج ہم الی المصلی - و بیرون آمد آن حضرت با مردم بمسوی مصلای عید  
نصف ہم پس نصف بست بمردم - و کبار ریح تکبیرات - و تکبیر بر آورد چہار تکبیر متفق علیہ - و این حدیث متمسک شافعی است  
در جواز صلوة جنازہ بر غائب و آنست کہ نجاشی نسبت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غائب نبود بلکہ برداشتہ شد سر بر وے  
و آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کردہ شد و برداشتہ شد پرده از وے و رویت امام کافیت و از آنحضرت و غیر نجاشی  
مثل معاویہ مزی کہ در مدنیہ مرد و آن حضرت بہ تبوک بود و بر زید بن حارثہ و جعفر بن ابی طالب کہ در غزوہ موتہ شہید شدند نیز نماز  
غائبانہ روایت کردہ اند و در اسناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم  
و آنان در حریم شریفین زاد ہا اللہ تشریفاً و تعظیماً متعارف است و بعضی حنفیہ نیز میکنند - وعن عبد الرحمن  
ابن ابی لیلی - از کبار تابعین است صد و بیست از صحابہ را در یافتہ روایت میکند از علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان  
و غیر ایشان دوسے از تابعین کہ فرمودہ است و بے نظیر وقت بود - قال - گفت - کان زید بن ارقم یکبر علی جنازتنا اربعاً

بود زید بن ارقم کہ از شاہیر صحابہ است تکبیر میگفت بر جنازہ اسے با چہار تکبیر۔ و آنکہ کبر علی جنازہ خمساً۔ و بدستیکہ وی تکبیر گفت  
 بر یک جنازہ پنج تکبیر قسائناہ۔ پس پرسیدیم اور کہ تو ہمیشہ چہار تکبیر میگفتی امروز چرا پنج تکبیر گفتی۔ فقال کان رسول اللہ  
 پس گفت زید بن ارقم بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کبر با میگفت پنج تکبیر یعنی احیاناً پنج ہم میگفت و اللہ اربعہ اتفاق دانہ  
 بر چہار تکبیر و از حضرت رسول اللہ صلعم و اصحاب دے زیادہ الزان مروی و ناظر است و گفته اند کہ انچہ ثابت شدہ است  
 از آنحضرت آخر الامر چہار است و بر ہمین است قرار و در شرح زیادہ ازین کلام کردہ شدہ است۔ رواہ مسلم۔ وعن طلحہ بن  
 ابن عبد اللہ بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازہ فقرأ فاتحۃ الكتاب۔ روایت است از طلحہ بن عبد اللہ  
 بن عوف کہ از شاہیر تابعین است و برادر زادہ عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز گزار و ہم پس ابن عباس بر جنازہ چہار  
 خواند ابن عباس فاتحۃ الكتاب را۔ فقال۔ پس گفت ابن عباس۔ لتعلموا انہا سنۃ۔ یعنی خواندم فاتحہ را و بر نماز جنازہ  
 تا بدانید کہ آن سنت است۔ رواہ البخاری۔ بدانکہ علمای حنفیہ رحمہم اللہ تعالیٰ گفته اند کہ در صلوۃ جنازہ قرأت فاتحہ نیست  
 مگر آنکہ بہ نیت ثنا و دعا بخواند و میگویند کہ ثابت نشدہ است از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خواندن آن و این مذہب بانی حدیث  
 و مالک نوثرے است و عمل صحابہ در آن مختلف آمد و طحاوی گفته شاید کہ خواندن بعض صحابہ فاتحہ را در صلوۃ جنازہ  
 بطریق ثنا و دعا بود نہ بر وجہ قرأت و نزد شافعی بخواند فاتحہ را و از کلام فتح الباری ظاہر میشود کہ مراد دے باین مشروعیت  
 قرأت است نہ وجوب آن و کرمانی گفته است کہ واجب است و مراد سبب در کلام ابن عباس طریقہ مسلم کہ در دین است  
 و طبعی نیز یحییٰ بن کفہ دالید اعلم۔ وعن عوف بن مالک قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی جنازہ۔ گفت عوف بن  
 مالک اشجعی کہ صحابی است و اول بشا ہدا و خیر است نماز گزار و آن حضرت بر جنازہ۔ فحفظت من دعایہ۔ پس یاد گرفتہ  
 من چیزے از دعایے آن حضرت۔ و یقول۔ و آنحضرت میگفت و بخواند این دعا را۔ اللهم اغفر لہ و ارحمہ۔ خداوند ایاہم را  
 اوراد رحمت کن اوراد۔ و عافہ و اعف عمنہ۔ و عافیت وہ و سلامت بخش اوراد و عفو کن از دے۔ و اکرم نزلہ۔ و گرامی دار و مافی  
 اوراد و نزول بضم نون و سکون زاسے و بضم زاسے نیز آمدہ انچہ پیش فہمان فرود آمد و بہشت از طعام۔ و وسع مدخلہ۔ و فراخ  
 گردان جایے در آمدن اوراد کہ قبر است۔ و اغسلہ بالماء و التلیج و البرد۔ و لبثوے اوراد آب و برت و ترالہ۔ یعنی بانواع  
 مطہرات کنایت است از کمال مغفرت و تمام آن۔ و نقہ من الخطایا کما تقیت الثوب الابيض من الدنس۔ و پاکیزہ گردان  
 اوراد از گناہان چنانکہ پاکیزہ گردانیدہ جامہ سپید را از چرک و ریناکی۔ و ابدلہ و ادا خیر اسن دارہ۔ و بدل کن اوراد سرائی  
 و لان عالم بہتر از سراسے او درین جان۔ و اہل الخیر اسن اہل۔ و اہل خانہ بہتر از اہل خانہ دے فی الصراح اہل کسان  
 و کسان سرائی و جائے۔ و زود جا خیر اسن زود جہ۔ و جفتے بہتر از جفت دے و زوج بر موزن ہر دو اخلاق کنند۔ و او غلہ  
 الخبتہ و اعذہ من عذاب القبر۔ و در آرد در بہشت و پناہ دہ اوراد از عذاب قبر۔ و اسن عذاب النار۔ و برای شکست  
 یا بمعنی داو۔ و فی روایت دیگر فتنۃ القبر و عذاب النار۔ و بہرہنہ ان اوراد از فتنہ و ابتلائی قبر و از عذاب آتش این روایت

ولالت دار بران کہ کلمہ آور در روایت سابقین معنی داوست۔ قال حتی التیث ان الون اما ذلک الیث۔ راوی حدیث کہ عوف بن مالک است بیگوید کہ چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بروم بروے تا آنکہ آرزو کردم کہ کا شکم من بی آن میت کہ آن حضرت این دعا در حق من میگوید رواہ سلم۔ وعن ابی سلمۃ بن عبد الرحمن ان عائشہ۔ رضی اللہ عنہا لما توفی سعد بن ابی وقاص قالت او خلوا به السجۃ حتی اهل علیہ روایت سنت از ابی سلمۃ بن عبد الرحمن بن عوف کہ ہر گاہ کہ در مسجد ابن ابی وقاص نماز دعا عائشہ رضی اللہ عنہا برای نماز آور و گفت عائشہ در آید اور در مسجد تا آنکہ نماز گزارم من بروی چون سجد نزدیک بچہ دوسے رضی اللہ عنہا بود گفت عائشہ در مسجد در آید تا من نماز تمام بروے نماز گزار و تا آنکہ نماز گزارم پس انکار کردہ شد این سخن بر عائشہ کہ گفت نماز جنازہ در مسجد میگذارم۔ فقالت یس گفت عائشہ در رد الکار ایشان۔ والہم فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی بصرہ فی السجۃ بخدا سو گندہ آئینہ تحقیق گزار و آن حضرت برو پس زنی کہ نامش بصرہ است در مسجد سہیل و اخیر۔ آن دو سہیل کہ نام اند سہیل و برادر وی کہ اسمش سہل است ہر دو صحابی اند مشہور بہ نسبت ماور شدہ اند و نام پدر ایشان و سہیل بن ربیعہ است و در روایتی آید کہ گفت عائشہ عجب است زود فراوانی مردم عمل آن حضرت را صلعم۔ رواہ سلم۔ بد آنکہ علما را اختلاف است در گزاردن صلوٰۃ جنازہ در مسجد پس نزد ما مکروہ است خواہست و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشند و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشند و میت و باشند قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق و کراہت بنا بر آن است کہ مسجد یعنی برائے نماز فرض و توابع او است از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعضی گفته اند مکروہ نیست و قتیکہ میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آن است کہ کراہت از جهت خوف تلوث مسجد است و اول موافق ترست اطلاق حدیث را بازا اختلاف کردہ اند کہ کراہت تخریمی است یا تخریمی و اول ظاہر ترست و نزد شافعی جائز ترست بے کراہت و مذہب مالک موافق نااست و از امام احمد نفی نیافتیم و ظاہر آن است کہ باشد نفی است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و تمسک ابی حنیفہ و مالک بحدیث ابی ہریرہ است کہ ہر کہ نماز گزارد بر میت در مسجد اجر نیست حرا و اما حدیث عائشہ روایت واقعہ مخصوص است نہ عام و آنچه ثابت میشود ہیں مقدار است کہ اختلاف این را یکباری کرد و تواند کہ از جهت ضرورتی باشد کہ باعث بران شدہ باشند و در روایتی آید کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم متکلف بود از نجاست و مسجد گزار و نیز در روایتی آید کہ جنازہ خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیہ و نیز گفته اند کہ مصلای مسجد مکانی متضل مسجد بود پس حمال دارد کہ روایت صلوٰۃ در مسجد یا اعتبار قرب وے از مسجد بود و آنچه در روایت مسلم آید کہ نہادہ شد جنازہ سعد بن ابی وقاص نزد حجرہ ہائے ازواج مطہرات فیما بین بر آنست و ظاہر میشود کہ این سنت میناسے آنچه روایت کردہ شدہ است از ابی یوسف کہ اگر مسجدی باشد معد برائے آن جائز است در وے بے کراہت و نیز انکار صحابہ و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بران کہ امر قرار یافتہ بود بعد از ان بزرگ شیخ و ازینجا معلوم شد کہ نسبت عائشہ مردم را بنیان محل سخن است بلکہ وی رضی اللہ عنہا فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قبل و اللہ اعلم

و در شیخ در اینجا سخن بسیار است فلینظرتم۔ وعن سمرة بن جندب قال صلیت وراہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسہا۔ گفت سمرہ بن جندب نماز کردار دم پس آن حضرت بر جنازہ زنہ کہ مرد در حالت زچگی۔  
 اقام وسطا۔ پس ایستاد آنحضرت در وسط آن روایت مشہورہ تجریک سین سنت و بسکون نیز روایت سنت و وسط تجریک یعنی میانہ و بسکون میان چنانکہ بعض ظہر فاکتہ اندکہ متحرک ساکن است یعنی یکے سنت کہ نمی جنبید و از جانی بجانے نمیرود و ساکن متحرک است کہ می جنبید و مواضع متعدد است و این متمسک شافعی است کہ میگوید کہ مستحب است و قوی است امام نزد عجزہ امرأة و مذہب نزد ما آن است کہ بایستہ مقابل سینہ خواہ مرد باشد یا زن شیخ ابن اہمام گفتہ کہ این حدیث مثانی صدر نیست زیرا کہ صدر در وسط است باعتبار توسط اعضا زیرا کہ فوق آن دست و سر است و تحت دے بطن و اندام و کفیل کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم محاذی صدر ایستادہ باشد مائل بعجزہ و راوی گمان برد کہ مقابل بعجزہ ایستادہ از بہت تقارب ہر دو محل و شمنی گفتہ کہ روایت است از ابی حنیفہ و ابی یوسف کہ بایستہ امام از ترن مقابل عجزہ چنانکہ مذہب جماعت است متفق علیہ۔ وعن ابن عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بقبر دفن لیلہ۔ روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت گذشت بقبرے کہ دفن کردہ شدہ بود مردہ دروسے در شب۔ فقال متی دفن ہذا۔ پس پرسید و گفت آن حضرت کئے دفن کردہ شد این مردہ۔ قالوا البارحۃ۔ گفتند دفن کردہ شدوی شب۔ قال افلا اذتمونی۔ گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بمردن و سے تا نماز میکردم بر جنازہ و سے۔ قالوا دفناہ فی ظلمۃ اللیل۔ گفتند دفن کردیم در او در تاریکی شب۔ فکر ہنا ان لو ظنک۔ پس ناخوش داشتیم کہ بیدار کنیم ترا۔ فقال۔ پس ایستاد آن حضرت۔ فصفنا خلفہ۔ پس صف بستیم ہا پس آن حضرت۔ فصلی علیہ۔ پس نماز بگزارد و قبر بسید از آن کہ مردم بر جنازہ او گزاردہ بودند متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ ان امرأة سوداء کانت تقم المسجی۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ زنی سیاہ بود کہ جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آن حضرت را تقم بفتح تا و ضم قات و تشدید میم و مقمہ کہ سیرہ میم بکنسہ یعنی جاروب و قماہ کہ سہ یعنی خاک رویہ۔ او شاب۔ شک راوی است کہ زنہ بود و جاروب میداد و فقدا۔ و بعض نسخ او فقدا۔ رسول اللہ پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی ہما ضرندید و رخصت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فسأل عنہا و عنہا پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان کہ چہ شد و کجا رفت۔ فقہا امات۔ پس گفتند مردہ قال افلا کنتم اذتمونی۔ گفت آیا پس چرا خبر نکردید مرا۔ قال فلانہم صغروا امرہا و امرہ۔ این قول راوی از ابی ہریرہ است یعنی گفت ابو ہریرہ گویا کہ صحابہ خود پنداشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند کہ لایق است کہ تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم فقال ولونی علی قبرہ۔ پس گفت آنحضرت راہ نمائید مرا و ہریدہ بر قبر آن میت یا آن شخص۔ خبر کردہ۔ پس راہ نمودند آنحضرت را بر قبر وی۔ فصل علیہا پس نماز گزارد بر قبر و سے۔ ثم قال ان ہذا القبر مملوءة طمۃ علی ہما۔ پیغمبر گفتہ کہ این

قبر پر کردہ شدہ اندبار کی برائے خود کردہ ہا اندہ وان المدینہ نورہا لہم یصلو فی علیہم۔ و بدرستی کہ حق تعالیٰ روشن میگرداند آن قبور  
 بسبب نماز گزاردن من بر ایشان متفق علیہ ولفظہ کسلم۔ بدانکہ اختلاف است در نماز گزاردن بر قبر چہ مور علما بر آنند کہ شریعت  
 خواہ گزارده باشند پیش از آن یا نہ و آبراہیم نخعی و ابو حنیفہ و مالک بر آنند کہ اگر پیش ازین نگزارده اند و درست است و در رد آن  
 از احمد نیز مجتہدین آمده است و در روایتی از مالک آمده است کہ آن کس کہ گزارده است یکبار نماز گزارده و آنہا کہ نگزارده اند اگر  
 بگزارند رواست و نیز امام ابو حنیفہ گفتہ کہ درست است بر تقدیر سے کہ ریزیدہ نشدہ است میت در قبر و تقدیر کردہ آنرا  
 بعضی بپشتہ روزه و در سوال آنحضرت کہ فرمودستی دفن اشارتے باین معنی میتوان یافت و امام ابو حنیفہ و ابو یوسف میگویند  
 کہ آنچہ وارد شدہ است در اجادیش بر وجہ صلوة نیست بلکہ بر وجہ دعا و استغفار است و لهذا ذکر کردہ نشدہ است بعضی  
 آن روایات تکبیرات و آن روایت کہ ذکر کردہ شدہ است در آن تکبیرات صحیح نیست و چنانکہ روایت کردہ شدہ است  
 از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر شہداءے احد بعد از ہشت سال و آن بطریق توویج بود نہ نماز یا آن از خصائص آنحضرت  
 بود صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ بعضی از علما بر آن رفتہ اند کہ نماز بر قبر مطلقاً از خصائص حضرت نبوت است صلی اللہ علیہ وسلم  
 از حدیث وان المدینہ نورہا لہم یصلو فی علیہم مفہوم میگردد۔ وعن کریم مولیٰ ابن عباس عن عبد الممد بن عباس  
 انہما بیت لہ ابن البقیہ و البقیہان۔ روایت است از کریم بصرہ کاف و فتح را و سکون تھانیہ کہ مولیٰ ابن عباس و ابن البقیہ  
 از عبد الممد بن عباس کہ مردی بر سر ابن عباس را البقیہ یضہم قاف و فتح دال مہملہ و سکون یا نام موضعے است یا مدینہ یضہم  
 عین و سکون سین فہما و یضہم نیز نام موضعے است و یہ تراز کہ نسبت بقیدہ فقال یا کریم انظر اجماعہن لہن الناس پس گفت  
 ابن عباس است کہ یہ نگاہ کن آنچہ فراہم آمدہ اند مردم برای نماز و ہے۔ قال بشرحت فانما الناس قد اجمعتوا لہ گفت کہ یہ  
 پس بیرون آدم من پس ناگاہ مردمان تحقیق جمع شدہ اند از بیت پس ابن عباس کہ مردہ بود۔ فآخرتہ پس خبر آدم من ابن عباس  
 کہ مردم جمع آمدہ اند فقال نقول لہم اربعون۔ پس گفت ابن عباس میگوئی ذکر ایشان چہل اند۔ قال گفت کہ یہ ظاہر آن بود  
 کہ گوید۔ فلنک نعہم۔ اربعہ چہل کس باشند۔ قال اخرجہ۔ گفت ابن عباس بیرون آرید جنازہ آن سپہ را۔ قال فانی سمعت  
 رسول اللہ گفت ابن عباس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من رجل مسلم یقوم علی جنازۃ  
 اربعون رجلاً۔ نیست ہیچ مردی مسلمان کہ بمیرد پس بایستند بر جنازہ و ہے چہل مرد و درین اشارت است کہ مجروحان و استادن  
 مسلمانان بر جنازہ و دعای ایشان موثر است و اگر مردان قیام نماز باشند احتیاج باین قید نیست کہ فرمود۔ لا یشترکون ہا  
 شئاً۔ کہ شریک ننگردانند آن چہل مرد و بخدا چیزے را۔ الا شفعمہم اللہ فیہ۔ مگر آنکہ قبول کند شفاعت ایشان را خداے تعالیٰ  
 و بر حق و ہے۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من میت تصلى علیہ امۃ من المسلمین یبلغون مائۃ  
 نیست ہیچ میتی کہ نماز بگزارند بر وے گرد ہے از مسلمانان کہ بر سجدہ و صد را و در حدیث سابق اربعون فرمود گو یا چہل  
 اقل عدد وے است کہ امید شفاعت شان توان داشت و صد اکثر و تو بشرتی گفتہ ظاہر آن است کہ عدد اقل متأخر باشد



و در روز جزا فضل و کرامت حق بر بندگان خود کلمہ یقینون کہ ہمہ ایشان شفاعت کنند و دعا کنند مراد را بمغفرت  
 الاشفعوا فیہ۔ مگر آنکہ مقبول الشفاعۃ گردانیدہ شوند و حق دے۔ رواہ مسلم۔ وعن انس۔ قال مراد بخاۃ فائزوا  
 علیہا خیر۔ گفت انس گذشتند جماعہ از مردم بخاۃ پس ثنا کردند بروے نیکی را۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ  
 علیہ وسلم وجبت۔ واجب شد۔ ثم مراد باخری فائزوا علیہا شر۔ پیغمبر گذشتند بخاۃ دیگر پس ذکر کردند بروے بدی را  
 فقال وجبت۔ پس گفت آن حضرت واجب شد۔ فقال عمر۔ پس گفت عمر۔ ما وجبت۔ چه چیز واجب شد  
 فقال ہذا اشقیتم علیہ خیرا فوجبت لہ الجنۃ۔ پس گفت آنحضرت این میت کہ یاد کردید اورا بہ نیکی پس واجب شد  
 براے دے بہشت۔ و ہذا اشدینتم علیہ شر۔ و این میت دیگر کہ یاد کردید اورا بہ بدی۔ فوجبت لہ النار۔ پس  
 واجب شد مراد را آتش۔ انتم شہداء الارض۔ شاگو امان خدائید در زمین براے ہر کہ گواہی دہید  
 بہ بہشت بہشتی است و براے ہر کہ گواہی دہید بد و زنج و زنجی است۔ متفق علیہ و نے روایتہ المؤمنون شہداء  
 فی الارض۔ مسلمانان گواہ خدائید در زمین و بایہ دانست کہ مراد شناسے اہل خیر و صلاح و صدق و تقوی  
 بے بدخلیت غرض نفسانی است کہ آن علامت بودن مراد است از اہل جنت والا اگر بعضی از فساق و فجار بغرضی  
 از اغراض یکے از اہل فسق را بستانند یا یکے حسا کے را نکویش کنند قطع بدان نتوان کرد و آن حضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم کہ حکم بوجوب جنت و نار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشند اللہ اعلم۔ وعن عمر۔ رضی اللہ عنہ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایما مسلم شہد لہ اربعۃ بخیر ادخلہ اللہ الجنۃ۔ ہر مسلمانے کہ گواہی دہند  
 مراد را چہاں مرودہ نیکی و مسلمانے نمی درآرد اورا خداے تعالیٰ بہشت را۔ قلنا وثلثۃ۔ گفتیم ما و اگر کس ہم  
 گواہی دہند۔ قال وثلثۃ۔ گفت آن حضرت و اگر کس ہم گواہی دہند بخیرے درآرد اورا خداے تعالیٰ  
 در بہشت۔ قلنا واثنتان۔ گفتیم ما و اگر دو کس ہم گواہی دہند۔ قال واثنتان۔ فرمود و اگر دو کس ہم گواہی دہند  
 ثم لکما لہ عن الواحد۔ پیغمبر سیدیم ما آن حضرت را از یک کس و شاید کہ بگرا از یک کس ہمے پرسیدند  
 میفرمود و اگر یک کس ہم گواہی دہد و این خبر و بشارت است از آن حضرت کہ مال و ست رحمت حق و جواد  
 فضل و کرامت دے تعالیٰ بر بندگان و توقع بندگان از درگاہ رحمت و امانا کہ در وقتے کہ ایشان التماس  
 سے و و کردند آن حضرت توجه و التماس بجناب حق کرد و وحی آمد کہ چنین باشد کہ تو میگوئی اسے حبیب من  
 و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را صبی و مرضی جناب عزت و محب و محبوب آن درگاہ است و کریمہ و لیسون بعلیہا کہ  
 ربک فترضہم طغراے این نشان است۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تسبوا الاموات۔ و شنام کنید و بد بگوئید مردہ ہارا۔ فانہم قد افضوا الے ما قدموا  
 زیرا کہ ایشان تحقیق رسیدند بسوے چیزے کہ پیش فرستادند یعنی یافتند جزاے علی کہ کردند از خبرت بہ بجا کردن

نشدید و اگر شریعت شاید کہ بخشد و اگر نه بخشد ذکر کردن شما آن را وقوع در مال یعنی است۔ رواہ البخاری۔ وعن جابر  
 ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی قوب واحد۔ روایت است از جابر رضی اللہ عنہ  
 کہ آنحضرت بود کہ جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوہ احد در یک جامہ و بعضی گفته اند کہ مراد شیوب واحد  
 واحد است زیرا کہ جائز نیست بر ہنہ کردن آنها چنانکہ ملاقی گرد و بشرہ ہر دو خطائی گفته جائز است بحکم ضرورت جمع کردن  
 در یک جامہ چنانکہ در یک قبر۔ ثم یقول۔ بعد ازان میگفت می پرسید آن حضرت۔ ایہا اکثر اخذ القرآن۔ کدام یک  
 ازین دو بیشتر است از روئے گرفتن مرقآن را و یادداشتن مرقآن را۔ فاذا اشیر لہ الی احد ہما قد مہ فی اللحد پس چون  
 اشارت کردہ میشود مرقآن حضرت را بسوئے یکے ازان دو کہ بیشتر است اخذ سے مرقآن را پیش میکرد و اوراد و دعا یعنی  
 در جانب قبلہ گوید و آنست امام است از جنت بودن افاقہ۔ وقال انما شہید علی ہولاء یوم القیامۃ۔ و فرمود من گواہم  
 بر نیہار روز قیامت کہ در راہ خدا کشتہ شدہ اند۔ و امر بدفنہم بدنائم۔ و امر کرد آن حضرت بدفن کردن ایشان با نحو ہما  
 ایشان۔ و لم یصل علیہم۔ و نماز گزار و بر ایشان۔ و لم یغسلوا۔ و غسل دادہ نشدند۔ رواہ البخاری۔ و ازین  
 حدیث معلوم میشود کہ شہید را غسل نیست و بروئے نماز نیست اما عدم غسل نہیں متفق علیہ است و در ترک صلوٰۃ اختلاف است  
 و نزد ما بر شہید نماز میگرداند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شہید نیست و از امام احمد و قول است و مشہور و مختار  
 در مذہب و سنے عدم صلوٰۃ است و بقولے مخیر است در گزاردن و نا گزاردن از جنت لغرض اولہ و در خواہب لدنیہ  
 میگوید کہ اختلاف است میان شافعیہ کہ منع صلوٰۃ بر شہید نزد شافعی بعضی حرمت است یا بمعنی عدم و وجوب و از  
 کلام امام احمد ظاہر می شود کہ مستحب است نہ واجب و تمسک آن ائمہ درین باب بابین حدیث است کہ در کتاب مذکور است  
 و دلیل امام ابو حنیفہ احادیث کثیرہ است کہ در باب صلوٰۃ بر شہید آمدہ است خصوصاً در قصہ احد و میگوید کہ آن احادیث  
 مثبت آمد و حدیث شافعی بر نافی و مثبت مقدم است بر نافی گویند کہ جابر در آن روز مشغول بود با آنکہ پدر و خال و سنے  
 کشته شدہ بودند و پدر نیہ امن بود تا نہ میرے کند و ایشان را بدنیہ برداشتہ آورد و آنہا کہ در حضرت رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم بودند و فعل آن حضرت را مشاہدہ کردہ اند اثبات آوردند و شافعی گوید کہ حاکم از جابر آوردہ و حکم بصحت کردہ کہ  
 چون آن حضرت بر سر حمزہ آمد و حال اورا از آنچہ اعداے دین بوسے کردہ بودند دید و فریاد و زود و بگریست و مردے  
 از انصار کہ حاضر بود جامہ خود را بروئے انداخت و نماز گزار و شیخ ابن التمام زیادہ کردہ کہ بیشتر نماز گزار و بر شہداء و نہادہ میشدند  
 ایشان در جانب حمزہ و نماز گزار دہ میشد بر ایشان بیشتر برداشتہ میشدند و بجائے خود گذاشتہ شد حمزہ تا بگذارد نماز  
 شہیدان و گفت کہ حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر و دے صحیح الاستاد است و بالجلہ روایات در جانب صلوٰۃ  
 بر شہید راجح تر و غالب تر است و اللہ اعلم۔ وعن جابر بن سمرۃ قتال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بفرس معرور  
 گفت جابر بن سمرۃ کہ از مشاہیر صحابہ است کہ آوردہ شد نزد آن حضرت آنسپ بے زین۔ فر کہ حین انصراف من جنازہ

ابن الرضاح - پس سوار شد آن حضرت آن اسب را هنگام برگشتن از جنازه ثابت بن الرضاح که از صحابہ بہت و ادا و قوت رفتن بہرہ جنازہ سوار شد و فرمود کہ ملائکہ پیادہ میروند سوار شدن مناسب نیست و جابر بن سمرہ روایت میکند کہ وقت برگشتن سوار شد و سخن نمشی حوالہ - و حال آنکہ ما پیادہ میزنیم گرد آن حضرت - رواہ مسلم

الفصل الثاني - عن المغيرة بن شعبه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الراكب يسير خلف الجنائز والماسي يمشي خلفها واماها وعن يمينها وعن يسارها قريبا منها - كسے کہ سوار است میزد پس جنازہ و آنکہ پیادہ است میزد پس جنازہ و پیش جنازہ و میزد بجانب راست و سے و جانب چپ و سے نزدیک از و سے - و المستطلي يصلي عليه - و بچہ ناتمام کہ از شکم افتادہ باشد نماز گزاردہ میشود بر و سے سقوط افتادن و افتادن بچہ ناتمام از شکم و سقوط بکسر سیدین و بضم و فتح نیز آید - ویدی لوالدیه بالمغفرة والرحمة - و دعا کردہ میشود در نماز بر اسے مادر و پدر و سے بآمرزش و رحمت و نماز بر سقط نزد مادر و نزد شافعی بر تقدیر سے است کہ آواز کند و ظاہر نماز گزار و سے چیزے کہ دلالت کند بر حیات مانند جنبش یا آواز چنانچہ در آخر باب از حدیث جابر بر بیاید و نزد امام احمد بے استہلال و ظہور علامات حیات نیز گزاردہ شود از جهت این حدیث کہ مطلق است از قید حیات و از جهت حدیث ابن عمر کہ درین معنی آمده است و گفته است کہ چون چارہ بگذرد در شکم اگر چه در وقت خروج زندہ نہ بر آید نماز کردہ شود بر و سے زیرا کہ درین مدت روح در و سے دمیدہ میشود و غایت آنکہ و سے مردہ برآمد نماز جنازہ بر مردہ می باشد و ایمنہ دیگر میگوید کہ ذکر عرف مردہ آن را میگویند کہ زندہ از شکم بر آید بعد از آن بمیرد - رواہ ابو داؤد و ترمذی و النسائی و ابن ماجہ - لفظ حدیث این چنین واقع شدہ -

قال الراكب خلف الجنائز والماسي حيث شاء منها والطفل يصلي عليه - سوار میزد پس جنازہ و پیادہ ہر سو کہ خواہد پس یا پیش چپ یا راست و طفل نماز گزاردہ شود بر و سے و درین روایت بجائے سقط طفل واقع شدہ ظاہرا مراد وہان سقط است و الاور نماز گزاردن بر طفل چہ سخن است و تو آنکہ طفل محمول بر حقیقت باشد و ذکر او بر اسے آن باشد کہ کسے تو ہم نگویند کہ چون و سے مرحوم و مغفور است نماز گزاردن بر و سے حاجت نباشد و الحمد اعلم - و فی المصابيح عن المغيرة بن زياد - و در مصابيح روایت کردہ این حدیث را از مغیرہ بن زیاد و گفته اند کہ ابن عمر وقت دور یافتہ نمی شود کہ از کجا واقع شدہ زیرا کہ شناختہ نمی شود مغیرہ بن زیاد و اصلانہ در صحابہ و نہ در تابعین و ابن حدیث مروی است از مغیرہ بن شعبہ و در سنن ابی داؤد و از زیاد بن جبیر عن ابیہ عن المغيرة ابن شعبه واقع شدہ و گویا بعض نسخ در آن خط کردہ و بعد از آن اقتدا کردہ ہونے کسی کہ اعتنا نہ بست مراد را بعلم حدیث کہ ان قال

التوربشتي والحمد اعلم - وعن الزهري عن سالم عن ابيه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم دابا بكرة عمر يشون امام الجنائز - روایت است از زہری عن سالم از پدرش کہ ابن عمر است گفت و دیدم آن حضرت را دابا بکرہ عمر را کہ پیادہ میزد پیش جنازہ - رواہ احمد ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و قال الترمذی و ابن الحدیث کانہم یؤمرون

گفت ترمذی و محمد بنان گویا که میدانند این حدیث را مریل که راوی آن زهری است یا سالم که از تابعین اند اما در واقع این حدیث مرفوع است که از ابن عمر است که صحابی است - وعن عبد الرحمن بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجنازة بتوتة - جنازه پس روئے کرده شده است که مردم در پس و سے روند و لا تتبع - جنازه پس روئے شیکت این تاکید است در رفتن پس جنازه باز تاکید دیگر میکند و میفرماید - ليس معها من تقدمها - نیست همراه جنازه و نمی یابد ثواب همراهی آن کسی که پیش رود جنازه را - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه قال الترمذی و ابو ماجه المراد سے رجل مجهول - ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو ماجه که راوے اوست مردے مجهول است که کسی او را نمی شناسد و مجهول دو قسم است مجهول العين و مجهول الحال و در مقدمه معنی آن معلوم شده است و نسائی گفته است که سے منکر الحدیث است و بخاری گفته که سے ضعیف است و حدیث سے در مشی مع الجنازه است بدانکه علما اختلاف کرده اند در مشی مع الجنازه و امام ابو حنیفه و ازاعی بر آنند که مشی پس جنازه واجب است و ثوری و طائفة دیگر میگویند که پس و پیش هر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله میگویند که پیش رفتن افضل است که از اقال الشافعی و دلیل پس رفتن احادیثی است که درین باب متعدد و اندوخته و نیز پس رفتن اظهر و ارجح است و اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب است بمعاذ و نت نزد احتیاج بدان و روایت کرده است ابن ابی شیبہ از عبد الرحمن بن ابی بزی گفت بودیم در جنازه و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه می رفتند و علی پس جنازه می رفت پس گفت من به علی تو پس جنازه میرو سے و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلف جنازه بر مشی امام سے صحیح فضل صلوة جماعت است بر صلوة منفرد و لیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند راه بر مردم انهمی و دلیل اینه نائنه حدیث زهری از سالم است که مذکور شد و نیز میگویند که قوم شفا اند و شفیع در عرف و عادت پیش میروند و شفیع را پس خود انداخته می برد و آنها که پس و پیش هر دو برابر میدانند میگویند که دلائل متعارض اند پس هر دو جائز باشند حدیث مغیره بن شعبه نیز حکم به تسویه سے کند و رحن مائنه و مروی از قول انس رضی الله عنه نیز همین است و در کتب فقه از ابی حنیفه رضی الله عنه مذکور است که گفت باک نیست بر رفتن پیش از جنازه و چپ و راست سے - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تبع جنازة و حلها ثلث مزارکے که پس روی کند جنازه را و بردارد او را سیم بار - فقہ قضی ما علیه من جهات پس تحقیق بر و احوال چیزی را اگر برداشت از حق جنازه - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قدر روی فی شرح السنه ان النبی - و تحقیق روایت کرده شده است و در شرح السنه که بغیر صلی الله علیه و سلم حمل جنازه سعد بن معاذ بن عمرو بن الجعدی - برداشت جنازه سعد بن معاذ را پس آن دو عمو که عبارت اند از دو چپ پیش و نیست در حمل جنازه نزد شافعی این است که بردارد این دو چپ را بر دو دوش خود و چپ را که عریض است برگردن و بردارد نو خرفش را و دو کس سیکه از جانب راست و دیگرے از جانب چپ و درین جانب توسط خشتین ممکن نیست که موضع قدین مری میگرد و در نظر بر راه نمی افتد پس سیکه حمل جنازه میگرد

و گفته اند که اگر مستقل نباشد بشق مجمل و کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه محمول بر پنج کس میگردد و همچنین گفته است  
 در عادی و شرح دے که در مذہب شافعی است و در ہایہ گفته است کہ قول شافعی آنست کہ برمی دارند جنازه را  
 و کس می نهند آن را سابق بر اصل عنق خود و ثانی بر اعلا سے سینه زیرا کہ جنازه سعد بن معاذ و همچنین برداشته شد این  
 مکر قول دیگر است این شافعی و در بعضی شجر ہایہ گفته است کہ این نیز برداشتن جنازه است از زمین بعد از آن بانی نیست  
 اگر معاونت کند ہر کہ خواہد و سنت نزد ما آنست کہ بردارند آنرا چار کس زیرا کہ روایت کرده شدہ است از ابن مسعود کہ گفت  
 از سنت است حمل جنازه از چار جانب روایت کرده است این را امام محمد و آثار از ابی حنیفہ پسندید و تا ابن مسعود و همچنین  
 روایت کرده است ابو داؤد و طحاہی و ابن ابی شیبہ و عبد الرزاق از شعبہ از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الہمام در حمل  
 بین العمودین آثار از صحابہ و حدیثی مرفوع کہ تصنیف کرده آن را و در حمل بجواب اربع آثار و احادیث مرفوعہ صحیحہ و گفته آن  
 آثار و قائل احوال مخصوصہ است احتمال دارد کہ از جهت سنت باشد و احتمال دارد کہ از جهت عارضہ باشد کہ تقاضا کرده  
 در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین و الہ اعلم و عن ثوبان قال خرجنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 فی جنازہ - روایت است از ثوبان کہ مولا ہے آن حضرت بود و در سفر و حضر و خدمت می بود گفت بیرون آمدیم با آنحضرت  
 بجهت مشایعت جنازه - فرای نا سار کہانہ پس دید آنحضرت بعض مردم را سوارہ فقال لا تستحیون ان ملائکۃ اللہ علی  
 اقدامہم پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارید کہ فرشتگان خدا بر پایہاے خود میروند - و انتم علی ظهور الدواب - و شما بر پشت  
 چار پایہ یا میروید و در حواشی نوشته اند کہ سواران را نزد یک جنازه دید یعنی اگر سواران دور تر از جنازه روند با کے نیست  
 و در روایات فقہیہ نوشته اند کہ اگر ضرورت باشد سوارہ رفتن جائز است بے کراهت - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و در سہ  
 ابو داؤد و نحوه قال الترمذی و قد روی عن ثوبان موقوفہ - گفته است ترمذی و تحقیق روایت کرده شدہ است این حدیث  
 از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان است و بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرفوع نشدہ و لیکن معنی مرفوع است  
 چہ بر متن ملائکہ پیادہ نداشتند از حضرت نبوت خبر نتوان داد - و عن ابن عباس ان النبی - روایت است از ابن عباس  
 کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قرأ علی الجنائز بقائتہ الکتاب - ظاہر آنست کہ مراد قرات فاتحہ و نماز جنازه باشد چنانکہ  
 از حدیث ابن عباس و در فصل اول گذشت و احتمال دارد کہ بر جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک خواندہ باشد  
 چنانکہ الآن متعارف است و الہ اعلم - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ - و ترمذی گفته است کہ اسناد این حدیث  
 قوی نیست و ابراہیم بن عثمان کہ راوی این حدیث است منکر الحدیث است و آنچه ثابت شدہ است قول ابن عباس  
 کہ قرات فاتحہ سنت است و گفته اند کہ این قول صریح نیست و در رفع و در فصل اول گذشت - و عن ابی ہریرۃ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلیتم المیت فاطلبوا الہ العار چون نماز گزارید بر میت پس خالص کنید برای  
 دعا و اخلاص بے آمیخ کردن و سبے ریاد و سمعہ آوردن طاعت خدا را - رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ - و عنہ

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی علی الجنائز قال - وہم ازابی ہریرۃ است گفت بود آن حضرت چون میگذارد نماز بر جنازہ میگفت - اللہم اغفر لحیننا و متیننا و شامنا و غایبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انشائنا اللہم من احدثتہ منا فاحیہ علی الاسلام و من توفیتہ منا فتوفہ علی الایمان - خداوند اے کسے که زندہ واری اور از ما پس زینہ دار اور ابراہیم سلام و کسے که بمیرائی اور از ما پس بمیران اور ابراہیمان در حیات اسلام ذکر و در مات ایمان زیرا کہ اسلام نام اعمال ظاہرہ است و آن در حالت حیات است و در حالت موت جز تعدیل قلبی ہمراہ نیست - اللہم لا تحزننا اجرہ - خداوند اے محسوم مگردان ما را اجر اور المعنی اجر سے کہ بہ نصیبیت دے بار سیدہ و تحزننا الفتح تا دضم آن ہر دو روایت مستحرم و احرام نومید کردن از چیز و لا تقننا البعدہ - و در فتنہ بینداز ما را پس از دے - رواہ احمد و ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ النسائی عن ابی ابراہیم الاشعری عن ابیہ - ابو ابراہیم الاشعری انصار صی را مسلم در کتاب کئی ذکر کردہ و ترمذی گفت پرسیدم بخارسے را از پدر ابو ابراہیم پس نشناخت اورا و ابو جاتم گفت او پدر دے ہر دو مجہول اند - و انتہت روا تہ عن قولہ - و تمام شدہ است روایت نسائی نزو قول او - و انشائنا و اللہم من احدثتہ منا الی آخرہ - در روایت دے نیست - و فی روایت ابی داؤد فاحیہ علی الایمان و توفہ علی الاسلام یعنی در حیات ایمان ذکر کردہ و در مات اسلام یعنی بر عکس انجہ در روایت او لے ذکر کردہ و وجہ بناسبت در انجا معلوم شد چون اسلام و ایمان در حقیقت و مال یکے است ہر دو درست است - و فی آخرہ - و در آخر حدیث ابی داؤد - و لا تقننا البعدہ - و گمراہ مگردان ما را بعد دے - و عن واثمہ - بکسر شامہ - بن الاسقع - یفتح ہمز و سکون سین و مل و فتح قات - قال صلی بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی رجل من المسلمین گفت نماز گزار و با ما آن حضرت بر مرکب از مسلمانان - سمعتہ یقول - پس شنیدم من آن حضرت را کہ می گفت - اللہم ان فلان بن فلان - خداوند فلان ابن فلان نام اورا و نام پدر او را گرفت - فی ذمتک - در عند دمان و زہار تست - و جبل جوارک - و در عند ہمساکلی تست جبل و اصل بمعنی رسن و مراد انجا عند و پیوندست - فقہ من فتنۃ القبر - پس نگاہدار اورا از ابتلاے گور - و عذاب النار - و از عذاب آتش و زنج - و انت اہل الوفاء و الحق - و تو خداوند وفائی کہ ہر عند و وعدہ کہ بہ بندگان خود کردہ و وفا میکنی بآن و وفا بسر بردن دوستی و عند و سخن و تو خداوند حقی کہ ہر چہ میگوئی و میکنی حق است - اللہم اغفر لہ و ارحمہ - خداوند اے بسیار مہربان کن اورا و مہربانی کن اورا و بخشنایے بروے - انک انت الغفور الرحیم - بدرستی کہ تو بسیار آمرزندہ و بسیار مہربانی - رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ - و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انکروا محاسن موتکم - یاد کنید و بگوئید نیکہائے مردہ ہائے خود را - و کفوا عن مساویم - و باز ایستید از ذکر کردن بدیہای ایشان و بن مخصوص است بمسلمانان و صالحان و آنکہ آشکارا فسق نکنند و ظلم نکنند - رواہ ابو داؤد و الترمذی - و عن نافع ابی غالب در روایت است از نافع کہ اورا ابو غالب گویند و از تابعین است نہ نافع کہ مولاے ابن عمر است - قال صلیت مع انس بن مالک علی جنازہ محل فقام جہال را سہ - گفت نافع نماز گزار و دم باش بن مالک بر جنازہ مروے پس بایستاد انس



مقابل سران مردہ تم جاؤ الجنائزۃ المرأة من قریش۔ لیکن اگر وہ جنازہ زن کے را از قریش۔ فقالوا۔ پس گفتند۔ یا ابا حمزة۔  
 کفیت انس ست۔ صل علیہا۔ نماز گزار بر جنازہ این زن۔ فقام حیاں وسط السریر۔ پس بایستاد انس مقابل میانہ سر  
 فقال له العلاء بن زیاد۔ پس گفت مرا انس را علار بن زیاد کہ از تابعین ست۔ کہنا را ایست رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 قام علی الجنائزۃ۔ آیا آنچنین ویدہ تو آن حضرت را کہ ایستاد بر جنازہ۔ بمقامک منها۔ در جائے ایستادن تو از ان زن۔  
 ومن الرجل مقامک منہ۔ وایستاد از مرد جائے ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہم دیدہ کہ بایستاد  
 بر جنازہ مقابل سر مرد و مقابل وسط سر زن۔ قال نعم۔ گفت انس آری آنچنین ایستاد آن حضرت ہم۔ رواہ الترمذی  
 وابن ماجہ و فی روایتہ ابی داؤد و ترمذی مع زیادہ۔ و در روایت ابی داؤد و ترمذی است باز یادت۔ و فیہ و در حدیث ابی داؤد  
 زیادت کردہ شدہ است بعد از قول وے فقام حیاں وسط السریر این قول را کہ۔ فقام عند عجزہ المرأة۔ پس ایستاد انس  
 نزد سر زن و عجزہ مخصوص بزین ست و عجز یعنی عین و جم جم آخر عیز و سخن درین فصل اہل در حدیث سکر بن جندب نیز گذشت  
 الفصل الثالث۔ عن عبد الرحمن ابن ابی لیلی۔ از کبار تابعین ست و از طبقہ اولی از تابعین کوفہ است  
 و محکم و سہیل ست نزد ایشان رواست کہ کندی از پدر خود از علی و عثمان و ابوالیوب انصاری و غیر ایشان گفت  
 صد و بیست و از صحابہ را و ریافتہ کہ ہمہ از انصار بودہ اند عبد اللہ بن حارث گفت گمان ندارم کہ زنان مثل می را رسیدہ باشند  
 ولادت وے در زمان عمر ست کہ شش سال از خلافت او مانع بود و در سماع او از عمر خلافت ست و صحیح عیم سماع ست  
 قال کان سہیل بن جلیف یضم حاسہ مہملہ۔ و قیس ابن سہم قاعدین بالقاء و سیتہ۔ بودند این دو صحابی نشسته بقا و  
 بقا و تشدید یاد کہ نام موضع ست بر پانزدہ میل از کوفہ۔ فمر علیہا الجنائزۃ۔ پس گذشتہ شد بر ایشان جنازہ۔ فقام۔  
 پس بایستاد و ندیدین جنازہ۔ فقیل لہما انہما من اہل الارض۔ پس گفتہ شد مرا ایشان را کہ این جنازہ از مدینہ اراک  
 ای من اہل الارض یعنی مراد از اہل الارض اہل ذمہ اند ایشان را اہل الارض بجهت سفالت و ذلالت ایشان گذشتہ  
 کہ مائل در اغلب بزرگن گشتہ یا از جہت آنکہ مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بزمین و خراج۔ فقالا لان رسول اللہ  
 پس گفتند آن دو صحابی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مرث بہ جنازہ تمام گذشت بود جنازہ پس بایستاد۔  
 فقیل لہ انہما جنازہ یہودی۔ پس گفتہ شد مر آن حضرت را کہ این جنازہ یہودی ست۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت  
 ایست نفسا۔ آیا نیست جاندار کہ یہود وے میتوان تر سید و غیرہ گرفت۔ متفق علیہ۔ و عن عبد اللہ  
 بن الصامت۔ قال کان رسول اللہ۔ بودند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از اتبع جنازہ لم یقعہ حتی توضع فی اللحد۔  
 کہ چون میرفت در سپہ جنازہ نمی نشست تا آنکہ نہادہ میشد و رکعہ۔ فمر عن کہ جبر من الیہود۔ پس پیش آمد مر آن حضرت  
 را و نشاندہ از یہود۔ فقال لہ۔ پس گفت آن جبر من آن حضرت را۔ انا ہذا نضع۔ بدستی کہ آنچنین میکنیم۔ یا محمد۔  
 یعنی ایستادہ می باشیم و نمی نشینیم تا نہادن میت در لحد۔ قال۔ گفت را وے۔ مجلس رسول اللہ پس ست

پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی بعد از این دنہ ایستاد تا بخد کردن - وقال الخلفیہم - وگفت مخالفت کنید یہود و انطاہر وحی آمد کہ نشینند والا آن حضرت دوست میداشت موافقت اہل کتاب را در انچه وحی کردہ نشدہ است بسوسے و سے فانہم پس این ناسخ گشت حکم سابق را - رواہ الترمذی ابو داؤد و ابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب و بشیر - بکسر باء بن رافع الراوی نہیں بالقوی گوشت ترمذی این حدیث غریب ست و بشیر بن رافع کہ راوی این حدیث ست نیست قوی - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا بالقیام فی الجنائزہ - بود آن حضرت کہ امرے کرو مارا بایستادن در وقت دیدن جنازہ - ثم جلس بعد ذلک و امرنا بالجلوس - پست نشست بعد از ان و امر کرد مارا بنشینستن رواہ احمد - وعن محمد بن سیرین - قال ان جنازہ مرت بالحسن بن علی و ابن عباس - روایت ست از محمد بن سیرین کہ از مشاہیر تابعین ست گفت جنازہ گذشت با امام حسن بن علی و ابن عباس رضی اللہ عنہم - فقام الحسن و لم یقیم ابن عباس پس ایستاد امام حسن و نہ ایستاد ابن عباس - فقال الحسن الییس قد قام رسول اللہ پس گفت حسن بطبرین اعتراض بر ابن عباس آیا نیست کہ تحقیق ایستاد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - جنازہ را با وجود آنکہ جنازہ یہودی بود - قال نعم ثم جلس - گفت ابن عباس آرسے می ایستاد پست نشست یعنی نخست آن چنان بود کہ آن حضرت بدیدن جنازہ بر میخواست بعد از ان نشستہ می ماند و بر بنی خاست پس حکم سابق منسوخ شد و این نسخ جنازہ یہود باشد یا مطلق و اللہ اعلم و ظاہر ثانی ست - رواہ النسائی - وعن جعفر بن محمد عن ابیہ - روایت ست از امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر - ان الحسن بن علی کان جالسا فمر علیہ بجنازہ - کہ امام حسن بن علی بود نشستہ پس گذشتہ شد بروسے بجنازہ - فقام الناس حتی جاؤت الجنازہ - پس بایستادند مردم تا در گذشت جنازہ از پیش ایشان فقال الحسن انما وجنازہ یہودی پس گفت امام حسن گذشتہ نشدہ مگر جنازہ یہودی یعنی پس بر نخیزید - وکان رسول اللہ و بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - علی طریقہما جالسا - بر راہ جنازہ نشستہ - وکہ ان تعلوا رأسہ جنازہ یہودی فقام - و ناخوش داشت کہ بلند شود و سر مبارک آن حضرت را جنازہ یہودی پس بایستاد آنحضرت یعنی آنحضرت کہ بدیدن جنازہ یہودی بایستاد بجهت آن بود کہ نخواست کہ سر شریف او را جنازہ یہودی بلند گردد و این بعد از علم امام حسن بود بعد قیام بر جنازہ و نسخ حکم بقیام با ذکر توجیہ براسے قیام کہ از آنحضرت صادر شد و این حدیث منقطع ست زیرا کہ امام محمد در نیافتہ است امام حسن را رضی اللہ عنہم اجمعین - رواہ النسائی - وعن ابی موسی - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا مرت بک جنازہ یہودی او نصرانی او مسلم - گفت آنحضرت چون بگذرد و بتو جنازہ ہر کہ باشد یہودی یا نصرانی یا مسلمان و بعض مرت کم چون بگذرد و شما و این انسب ست بقول و سے فقہوا لہا - پس بالیستید براسے آن جنازہ - فلستم لہا تقومون پس بنشینید شما کہ می ایستید بحقیقت براسے جنازہ - انما تقومون لمن معہا من الملائکہ یعنی ایستید شما مگر برای کسانی کہ ہمراہ جنازہ اند از فرشتگان یا فرشتگان رحمت اگر جنازہ مسلمان ست یا فرشتگان عذاب اگر جنازہ کافر ست پس سباب قیام مختلف آمد

گاہ بہت فزع و عبرت جنازہ برخاستہ و گاہ بہت کرامت ملا کہ کہ بادے اندوگاہ ہے بسبب کرامت ارتفاع جنازہ بر سر مبارک دے صلی اللہ علیہ وسلم و گاہ ہے اعت باز کرد و پیچ کیے راجحت اختلاف مقامات و حالات و اگر ثابت گردد کہ آخر امر عدم قیام بود ہر چہ سابق بود منسوخ باشد و الحمد اعلم۔ رواہ احمد۔ وعن مالک بن ہبیرہ۔ بصنم ہا و فتح باد سکون یا صحابی ست و امیر معاویہ بود بر لشکر اسے دے و در زمان مروان از عالم رفت۔ قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ ما من مسلم یموت فیصل علیہ ثلثہ صفون من المسلمین نیست هیچ مسلمانے کہ بمیرد پس نماز بگزارد و بروے نشہ صفت از مسلمانان۔ الا واجب۔ مگر آنکہ واجب گرداند یعنی خدای تعالیٰ باین فعل بر اسے دے بہشت و مغفرت را۔ نکان مالک اذا استقل اہل الجنائزہ۔ پس بود مالک بن ہبیرہ وقتی کہ کم می دید اہل جنازہ را یعنی مردم را کہ حاضر آمدہ بودند۔ جز اہم ثلثہ صفون بخش می کرد و قسمت میکرد ایشان را و می ساخت سہ صفت۔ لہذا الحدیث۔ از بر اسے عمل کردن باین حدیث۔ رواہ ابو داؤد و ترمذی قال۔ گفت راوی۔ کان مالک ابن ہبیرہ اذا صلی علی جنازہ فتقال الناس علیہا۔ بود مالک ابن ہبیرہ چون میگذاشت جنازہ بر جنازہ پس کم می پنداشت مردم را بر جنازہ۔ جز اہم ثلثہ اجزاء۔ می ساخت مردم را سہ پارہ یعنی سہ صفت۔ ثم قال پیغمبر میگفت۔ قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علیہ ثلثہ صفون واجب کسی کہ نماز گزارد بروی سہ صفت واجب میگردد بہشت را۔ و روے ابن ماجہ نحوه۔ وعن ابی ہریرہ۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الصلوۃ علی الجنائزہ۔ روایت میکند ابو ہریرہ از ان حضرت و رگزاردن نماز ان حضرت بر جنازہ کہ میخواند این دعا را۔ اللهم انت ربہا۔ خداوند اتوئی پروردگار او۔ وانت خلقتها۔ و تو پیدا کردی او را۔ وانت بدتہا الی الاسلام۔ و تو راہ نمودی او را بدین اسلام۔ وانت قبضت روحہا۔ و تو قبض کردی روح او و قبض در آل گرفتن پنجہ۔ وانت اعلم بسر ما و علمائہا۔ و تو داناتری بہرہا۔ و انت شفاعنا فاعف عنہ۔ آمین ایم ما خواہش گر بر اسے آمرزیدن گناہ دے پس بیامرز او را۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن سعید بن المسیب۔ قال صلیت و را ابی ہریرہ علی صبی لم یعل خطیئہ قط۔ گفت نماز گزاردم در پس ابی ہریرہ بر کودکی کہ نکر وہ بود گناہ ہے را ہرگز چون صبی بود غیر مکلف۔ فسمعتہ یقول۔ پس شنیدم ابو ہریرہ را کہ میگفت و ردعا۔ اللهم اعذہ من عذاب قبر خداوند اپناہ وہ مرا و از عذاب گور را ز ظاہر این حدیث معلوم می گردد کہ کوکان را در گور سوائے ست و عذابے و علمای اختلاف ست در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعدہ شرع ست و تو جہات این در باب علمایان بالقرن گذشت فتذکر۔ رواہ مالک و عن البخاری تعلیقاً۔ و روایت ست از بخاری بطریق تعلیق کہ در ترجمہ بلے گفته است۔ قال یقرا الحسن علی الطفل فانتحہ الکتاب۔ میخواند حسن بصری بر طفل در نماز جنازہ سورۃ فاتحہ را۔ و یقول و میگفت۔ اللهم اجعلہ لنا۔ خداوند بگردان او را بر اسے ما۔ سلفا و ظاہرا و خرا و اجرا۔ سلفا بخرک آنکہ پیش گذشتہ

در موت و فرط نیز تخریک آنکه پیش رو تا اسپان را آب خورد و دلو در سن و پاک کردن چاه و بسن آن راست کنند  
و فرط بنم ذوال و سکون خاصے مجتہین مانے کہ ذخیرہ کنند و لگا ہمارند تا وقت حاجت بکار آید و اجر مزد و وعن جابر  
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال المظفل لا یصلی علیہ یعنی سقط نماز جنازہ گزارده نشود بروے۔ ولایرت۔ و دلاش  
نشود از غیر۔ ولایورث۔ و دلاش گردا سیدہ نشود دیگرے ازوے۔ حتی یستہل۔ تا آنکہ آواز کند وقت ولادت یعنی  
تا ظاہر نشود ازوے نشان زندگی چنانکہ گذشت۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ الا انہ لم یدکر ولایورث۔ لیکن  
ترمذی ذکر کرده است لفظ ولایورث را۔ وعن ابی مسعود الانصاری۔ صحابی مشہور است و بعض  
اور از اہل بدر شمرده اند و تحقیق آن است کہ نسبت او بہ بدر بجهت سکونت دوست در آنجا نہ بجهت حضور غزوہ  
آن و اللہ اعلم۔ قال نبی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفہ یعنی اسفل منہ نمی گرد  
آن حضرت از آنکہ بایستد امام یعنی تنہا بالاسے چیزے و بایستد مردم پس او یعنی پایان ترازوے این حکم در ہمہ نماز است  
خصوصیت بنماز جنازہ ندارد و لفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما حل بروے کردہ درین باب اورده اند گویا کہ در وقت  
دروے بود شاید کہ مردم را عادت بر آن بود کہ در نماز جنازہ این چنین میکردند پس نمی کردہ شدہ از ان و اللہ اعلم  
رواہ الدارقطنی فی المجتبی فی کتاب الجنائز

### باب دفن الميت

دفن بمعنی سترست غالب آمدہ و ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن است غالب آمدہ در موضع دفن و قبر مخصوص  
بدفن الشہان است و مقبرہ موضع قبر مفتوح المیم و مثلث الباء و کسر میم بافتح بانیز آمد و نخست کسی کہ دفن  
کرده شد در زمین باہل است از جهت بودن وے اول کسی کہ مرد و قبر و نوع است بلی و شوق ہر دو مشروع است  
ولیکن لحد افضل است و اوفق نسبت چنانکہ بیان آن در شرح احادیث باید

الفصل الاول۔ عن عامر بن سعد بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص قال فی المرض النبی ہلک فیہ  
روایت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص کہ از مشاہیر تابعین است کہ پڑوے سعد بن ابی وقاص است گفت  
در بیماری کہ مرد در آن بیماری۔ الحمد والی لحد۔ بسا زید براسے دفن من لحد ساختنی و لحد بفتح لام و ضم نیز داده میشود  
و سکون ہا در لغت بمعنی میل و در شیعہ شگافے کہ کندہ میشود در قبر و بجانب قبلہ و الی و کسر ہمزہ و فتح ہا و فتح ہمزہ  
و کسر ہا ہر دو روایت است۔ و انصبوا علی اللبث انصبا۔ و ایستادہ کنید بر من خشتہاے خام ایستادہ کردہ۔  
اما صنع بر رسول اللہ۔ چنانچہ ساخته شد و کردہ شد بہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و من بفتح لام و کسر ہا بر وزن  
و واحد وے لبتہ بر وزن کلمہ و من بکسر تین نیز آید۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن عباس۔ قال جعل فی قبر  
رسول اللہ۔ گردا سیدہ شد و نہادہ شد در قبر پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم قطیفہ حمراء قطیفہ سرخ و قطیفہ کناسی گردا

ریشہ و پرزہ باشند و آن را خمیده نگیرند و تحمل هم باین معنی است و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شتران بعضی  
 شین و سکون قاف که مولا س آن حضرت بود بے امر صحابه و رضای ایشان آن را انداخت تا کسی بعد آن حضرت نباشد  
 و علما جامه و رتبه مرده انداختن را مکروه میدانند زیرا که تصدیق و اسرار است و بعضی میگویند که آن از خواص نبوت است  
 زیرا که و س صلی الله علیه و سلم نزع است و در قبر و الله اعلم و عن سفیان التمار یفتح فواقیه و تشدیدیم از کبار علمای  
 که زمان صحابه را در یافته اند روایت از ایشان ندارد و اندر ای قبر النبی - روایت میکنند که وی و دید قبر بغیر را - صلی الله  
 علیه و سلم مسنم بر شکل کوه بان شتر - رواه البخاری - و در مصنف ابن ابی شیبہ می آر که گفت سفیان تمار در آمد  
 در خانه که در و س قبر بغیر صلی الله علیه و سلم و قبر ابو بکر و عمر بود رضی الله عنهما و دیدیم قبور ایشان را مسنم و دست و تشدیدیم  
 و اخبار و آثار صحیح در و س آمده و افضل آن است که بلندی قبر مقدار شتر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین  
 مقدار است و در قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی است و درین دیار ما اگر چه ترجیح میکنند اما بهر حال س آن مسنم صغیر  
 میسازند از جهت رعایت سنت و نزو و شافعی مسطح ساخته میشود و در حدادی که در مذہب ایشان است گفته که تسطیح اولی است  
 از تشدید و در شرح و س گفته زیر که آن حضرت مسطح گردانید قبر پس خود را که ابراهیم است و از قاسم بن محمد آرد که و س آن  
 قبور متبر که را مسطح دید شیخ ابن الهمام از جماعه از تابعین و صحابه آورده که مسنم اند و هو الصحیح و الله اعلم و عن ابی المیاج  
 یفتح با تشدید تحتانی و آخر جمیم - الاسدی - از قبیلہ بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث است - قال قال لی علی گفت گفت  
 مرا انیر المؤمنین علی رضی الله عنه - الا البعثک علی ما یقتضی علیه رسول الله - آیا بر نه انگیزم و نفرستم ترا بر کار س که بر انگشت  
 و بفرستاد مرا بغیر خدا - صلی الله علیه و سلم ان لا تتع تمثال الا طمسته - و آن کار این است که نگذار س هیچ صورت را مگر  
 آنکه محو و ناپدید کنی آن را در صراح گفته تمثال بکسر بیکر نگاشته - و لا قبر مشرق الا سوتیه - و نگذاری گور بلند اما آنکه بر زمین  
 برابر و هموار کنی یعنی پست کنی چنانکه نزدیک بر زمین باشد آنقدر که پیدا و نمایان بود مقدار یک شتر چنانکه سنت است  
 رواه مسلم - و عن جابر قال نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یخصص القبر نبی کرد آن حضرت از گچ کردن گور  
 و گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود درست است - و ان یبشی علیه - و نبی کرد آنکه بنا کرده شود بر گور بعضی گفته اند  
 که مراد بنا کردن است بنگ و مانند آن و بعضی گفته که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آنست که آن نیز مکروه و منہی عنه است  
 و ان یقعد علیه - و نبی کرد آن که تشسته شود بر قبر که آن منافی عبرت و اکرام مؤمن است و بعضی گفته اند که مراد تشستن بر  
 قضای حاجت است و از بعضی بعلت خواب کردن بر قبر منقول است و الله اعلم - رواه مسلم - و عن ابی مرثد یفتح  
 میم و سکون را و فتح ثابته - الغنوی - یفتح عین معجمه و نون از کبار صحابه است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لا تجالسوا علی القبور - نه نشینید بر گورها - و لا تصلوا الیها - و نماز نگذارید بجانب آن کلام درین بتفضیل در باب المساجد  
 و مواضع الصلوة گذشته است - رواه مسلم - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان کلین هم کلین

ہر آئینہ انیکہ بنشیند کنیے از شمار با خمر سوزان - تخت حق ثیابہ - پس بسوزاند جمرہ جامہ های او را - تخلص اسے جلدہ  
پس برسد آن جمرہ دایرہ سوختن و سے تا پوست و سے و خلوص پر بستن بچیزے و تخلص بضم لام است - غیر این آن مجلس عالی قبر  
بہتر است مراد را از نشستن و سے بر قبر - رواہ مسلم

**الفصل الثانی عن عروۃ بن الزیر قال کان بالمدینۃ رجلان احدهما یحی - یروند و در مدینہ دوم و در حفر بنکاو  
کے ازان دوم و دی میگرد و قبر و آن ابو طلحہ الفزاری بود - والاخر لا یحی - و دیگرے لحد بنیکو دیکہ شق میگرد و در میانہ  
قبر و آن ابو عبیدہ بن الجراح بود و ہر دو صحابی مشہور اند و این دلالت میکند بر مشر و عیبت شق و اگر نام شروع میبود  
ابو عبیدہ بن الجراح چون میگرد فقالوا - پس گفتند صحابہ بعد از انکہ اختلاف کردند کہ آنحضرت را لحد باید کرد یا شق  
ایما جارا و لا اعلی علیہ - ہر کدام ازین دو کہ بیا یہ نخست کار کنند کار خود را - بخوار الذی یلحد - پس بدان کسی کہ لحد و فلحد رسول اللہ  
پس لحد کرد بر اسے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رواہ فی شرح السنۃ - و عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
اللحد لنا و الشق لغيرنا لحد یسکون حار اسے است و شق یفتح شین بر اسے غیر است و اگر مراد بلنا مسلمانان اند و غیر ماہود  
و انصاری مثلاً پس شک نیست کہ این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق بلکہ بر لحد است شق و اگر مراد غیر ماہود و انصاری  
نیز و زوی اشعاری با فضلیت است و بر تقدیر لحد واجب نیست شق منہی عنہ ہے و اگر منہی عنہ بودی ابو عبیدہ آن را نکرد  
و ظاہر آنست کہ آن یا مر آنحضرت یا تقریری صلی اللہ علیہ وسلم بود و ایضا اتفاق دارند بر آنکہ ہر کہ اول بیا یہ عمل خود کند  
و لا یت بر جواز ہر دو عمل دارد پس انچه فرمودند اللہ لنا از چلہ اختیارات است نہستن یعنی مالحد را اختیار کردیم و دیگران شق  
کہ اقبل و بعض گفتہ اند کہ مراد غیر ماہود و انصاری مدینہ اند زیرا کہ زمین مدینہ سخت و محکم است و قابل لحد است بخلاف بلاد دیگر و طبعی  
گفتہ کہ این حدیث اخبار از کائن و واقع است کہ تجمین خواهد شد پس از معجزات است - رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی**

و ابن یاجتہ و رواہ احمد بن حنبل و ابن عبد البر و عن ہشام بن عمار ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یوم احد -  
روایت است از ہشام بن عامر کہ مراد او و پدر او را صحبت است و حدیث او در بصرہ میں است روایت میکند از و سے  
حسن بصری و غیر و سے کہ آن حضرت گفت روز غزوہ احد کہ جامعہ از صحابہ شہید شدند - احفوا و او استواء بکنیہ ہزار  
و فراخ کنید - و اعمقوا - و خاک کنید و ازینجا معلوم میشود کہ اعماق در قبرست است زیرا کہ در و سے صیانت میت است  
از ضیاع و مرو سے از امام محمد آنست کہ مقدار اعماق تا سینہ مرد میانہ بالاست و ہر چه زیادہ بران کنند افضل است  
و اگر مقدار قاست آدمی کنند احسن است کہ فی مطالبہ لمومنین نقلنا عن الحیط - و احسنوا - و نیک کنید عمل در ہوا  
کردن قبر و تنظیم از خاک و حسن و خاشاک و مانند آن و بعض گفتہ اند کہ احسان کنید بسوی میت بمیانہ در رفتن در  
شبست و شو سے و سے و تجیز و تکفین و برداشتن و سرد و آوردن در قبر کذا فی شرح الشیخ - و او فنوا لاشنین  
و التثانی فی قبر واحد - و دفن کنید دو کس و سے کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت است و بی ضرورت درست نیست



وقد مو اکثرهم قرأنا - وتقدیم کنید در قبر بجانب قبلہ کسے را کہ بیشترست قرآن وے - رواہ احمد والترمذی والبوداد والنسائی  
 وروی ابن ماجہ الی قولہ - وروایت کرد ابن ماجہ تا قول وے - واحسنوا - وعن جابر قال لما کان یوم احد جات  
 عمتی بابی لتدفنہ فی مقابرنا - گفت جابر بہر گاہ کہ بود روز جنگ احد کشتہ شدند در وے بعض مسلمانان و پدر من ہم  
 در میان کشتگان بود آورد و عمہ من مردہ پدر مرا تا گور کند در گورستان ما کہ در بقیع بود - فتادی منا وے رسول اللہ  
 پس آورد او را و زد ہندہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رووا القتل الی مصنا جمعہم - باز گردانید کشتگان را بجانب گاہ  
 ایشان یعنی بجای کہ در آنجا کشتہ شدہ اند و رہا بخا دفن کنید - رواہ احمد والترمذی والبوداد والنسائی والدارمی  
 ولفظہ للترمذی - ودرین حدیث دلیل است بر آنکہ مردہ را از آنجا کہ مردہ است بجای دیگر نقل نکنند و از خصوص قصہ جابر  
 و پدرش معلوم میشود کہ اگر نقل کردہ باشند باز بہمان موضع برگردانند مگر آنکہ مراد با آوردن عمہ جابر پدرش را ارادہ آوردن باشد  
 ولیکن بصحت رسیدہ کہ جابر بعد از شش ماہ ازین واقعہ پدر خود را بہ بقیع آورد و دفن کرد و طبیعی گفتہ ظاہر آنست کہ  
 اگر ضرورتی باشد جائزست و بے ضرورت روانہ شود و در کتب فقہ تفصیلست مزان را شیخ ابن الہمام گفتہ کہ اگر ارادہ کنند  
 نقل اورا پیش از دفن و تسویہ لہن باکے نیست تا یک دو میل زیرا کہ مسافت در مقابر باین مقدار میرسد بآنست  
 کہ دفن کردہ شود و در مقبرہ ہر بلدی کہ مردہ است و وے و عائشہ رضی اللہ عنہا در وقتیکہ زیارت کردہ برادرش را  
 عبد الرحمن بن ابی بکر رضی اللہ عنہ و مردہ بود وے در یک مرحلہ از مکہ پس نقل کردہ بش - بکہ گفتہ اگر می بودم من حاضر  
 و در وقت موت تو نقل میکردم ترا و دفن می کردم و رہا بخا کہ مردہ بودی و بعد از دفن و ریختن خاک و رست نیست  
 بنش و در مدت قصیرہ نہ طویلہ مگر بعد از عذر آنست کہ ظاہر شود کہ ارض مقصوب بود یا بگیرد او را شفیع و چندین اوصیاء  
 و زمین حرب دفن کردہ شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواہد کہ زمین را ہموار کند و زراعت کند میرسد او را  
 زیرا کہ حق مردہ در باطن است نہ در ظاہر و از جملہ اعذارست کہ در محال کسے یا جائہ کسے افتادہ باشد و گفتہ شیخ ابن الہمام  
 کہ متفقست کلمہ مشائخ در زنی کہ دفن کردہ شد پس وے در غیر بلد خود وے غائب بود پس بے صبرے می کند  
 و میخوابد کہ نقل کند گنجایش ندارد کہ نقل کند پس تجویز بعض متأخرین آن را اعتبار ندارد و اگر بے غسل دفن کردہ شد  
 یا بے نماز بر آوردہ نشود یا اتفاق و دفن کردہ نشود در خانہ کہ میبود و ران زیرا کہ آن خاصۃ انبیاست سواست اللہ  
 و سلامہ علیہم اجمعین بلکہ نقل کردہ شود بمقابر مسالین و دفن کردہ نشوند و کس در یک قبر بضرورت انتہی و عن ابن  
 عباس قال سل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قبل رأسہ - کشیدہ شد آن حضرت یعنی در وقت نہادن دقبر  
 از جانب سوسل در نعت کشیدن چیزے و بیرون آوردن آن بزمی چنانچہ کشیدن شمیر و کار و و جز آن از نیام کشیدن نیست  
 از جانب سر چنان بود کہ نہادہ شود جنازہ در پایان قبر پستریز و آن آوردہ شود از جانب سر و در آوردہ شود در قبر و نہادہ  
 شافعی اینست و سنت نزد ما آنست کہ نہادہ شود جنازہ بجانب قبلہ از قبر چنانکہ باشد پایان جنازہ بجانب پایان قبر

اور سوسے بجانب سر قبر برداشته شود میت و ندا ده شود و در قبر و بچنین می در آورده آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مرده را در قبر بنا کند و حدیث آئینہ بیاید و در حجره آن حضرت آن قدر دست نبود که از جانب قبلہ در آورده شود زیرا کہ قبر شریف بلستیکار رواہ الشافعی۔ و عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل قبر الیلا۔ و ہم از ابن عباس است کہ آن حضرت در آمد قبری را و شب گویند کہ آن قبر عبد اللہ و ابی طالب است کہ از اصحاب صفہ است و اسلام اورا قصہ غریب است کہ از قوم خود گمہ خیمہ آمد دایان آورد۔ فاصبح لہ البسرج۔ پس افروخته شد بر اسے آن حضرت چراغے۔ فاخذ من قبل القبلة۔ پس گرفت آن حضرت میت را از جانب قبلہ۔ وقال۔ وگفت۔ رحمک اللہ۔ رحمت کند ترا خداے نقائے۔ ان کنت لا اذاکم ائلا للقرآن۔ تحقیق بودی تو آواہ بسیار خوانندہ قرآن را و آواہ یعنی متفرج کثیر البکاکثیر الدعامہ ریان نرم دل اند و گمین در دستند رواہ الترمذی وقال فی شرح السنۃ اسنادہ ضعیف۔ و ترمذی گفته است کہ درین باب حدیث از جابر دینریدین ثابت کہ برادر زیدین ثابت است آئینہ و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و ازین حدیث معلوم میشود کہ دفن در شب درست است و بعضی مکره پیدا شده اند و عن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا دخل المیت القبر بود آن حضرت چون در آورده میشد میت یا چون می در آورده میت را و در قبر داخل بصیغہ مجهول و معلوم ہر دو روایت است قال۔ میگفت این کلمات را۔ بسم اللہ و باللہ و علی لہ رسول اللہ و فی روایۃ و علی سنۃ رسول اللہ۔ تذکر سنت بجا کلت برواہ احمد الترمذی و ابن ماجہ۔ روایت کرده اند این جماعۃ این حدیث را باین و در روایت۔ و روسے ابو داؤد و الثانیۃ۔ و روایت کرد ابو داؤد و روایت ثانیہ را۔ و عن جعفر بن محمد عن ابیہ مرسلان النبی صلی اللہ علیہ وسلم حتی علی المیت ثلاث حثیات۔ روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال کہ آن حضرت خاک انداخت بر میت سه انداختن۔ بیدیدہ جمیعاً۔ بہر دو دست و حقو خاک زدن بر روسے کسے و حتی بروزن رخی آنچه یکبار بدست بردارند و اندر رش علی قبر ابراہیم۔ و روایت کرد کہ دے صلی اللہ علیہ وسلم آب پاشید بر گور پسر خود کہ ابراہیم بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است۔ و وضع علیہ حصباء۔ و نهاد بر قبر ابراہیم سنگ ریزہ ہائے خرد را رواہ فی شرح السنۃ و رومی الشافعی من قولہ۔ و روایت کرده است شافعی از قول دے۔ رش۔ یعنی ابتدا اسے حدیث شافعی از رش علی قبر ابنہ است تا آخر و اول حدیث کہ حتی علی المیت است تا آخر و روایت شافعی نیست۔ و ابن ماجہ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجصص القبور۔ نہی کرد آن حضرت از آنکہ گچ کردہ شوند قبر از جهت آنچه درست از تکلف و تشوین در داداشہ حسن بصری گل کردن را و شافعی گفته مستحب است گل کردن و در خانہ گفته کہ تطہین قبور با لباس بہ خللات مرکخی را لکذانی مطالب المؤمنین۔ و ان یکتب علیہا۔ و نہی کرد از آنکہ نوشته شود بر قبر یعنی نام خداے تعالی یا قرآن و نام رسول تا خود را پایمال نگردد و پول نکند بر دے حیدان و نیز گفته اند کہ مکره است بر پا کردن الواح مکتوبہ کہ ہنفا مکره است مگر آنکہ در آن عرض صحیح باشد۔ و ان توھا۔ و نہی کرد از آنکہ پایمال کردہ شود قبر

و نیز مستحب است که در قبور برهنه پاد آید کذا فی شریعة الاسلام - رواه الترمذی - وعنه - قال رش قبر النبی صلی الله علیه وسلم  
و هم از جا برست گفت بآب پاشیده شد قبر آن حضرت - و کان الذی رش الماعلی قبره بلال بن رباح - و بود آنکس که پاشید  
آب قبر آن حضرت بلال ابن رباح بفتح را بر قبر - پاشیده آب بشک - بدامن قبل رأسه حتی انتهی الی رجليه  
شروع کرد از جانب سر آنحضرت تا آنکه رسید بسوے هر دو پاے او - رواه البیهقی فی دلائل النبوة - وعن المطلب  
بن ابی وداعة - بفتح و او صحابی است اسلام آورده در روز فتح مکہ و این حدیث را از صحابی دیگر روایت میکند از جهت عدم  
حضور او در آن وقت - قال لمات عثمان بن مظعون و اخرج بجنائزته فدفن - هر گاه که مرد عثمان بن مظعون بطلا  
معجمه و دسے اول کسے است که مرد از مهاجرین بدنیه و بیرون آورده شد جنازه او پس دفن کرده شد - امر النبی صلی الله  
علیه وسلم بجلالان یا تیر کج - امر کرد آن حضرت مردے را که بیار و او را سنگے را - فلم یقطع حلما - پس نتوانست آن مرد  
برداشتن آن حجاره را - فقام الیها رسول الله صلی الله علیه وسلم - پس برخاست آن حضرت و رفت بجانب آن سنگ  
و سرخین و راعیه - و برداشت آستینهاے خود را از هر دو ذراع خود و بیرون آورد دستها را از آستین حیرت و سیدین  
مهاجرین برهنه کردن - قال المطلب - گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعة که - قال الذی یخبرنی عن رسول الله  
گفت آن کسے که خبر میدهم از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کافی نظر الی بیاض ذراعی رسول الله - گوید که من الآن نظر  
میکم بسوے سفیدی هر دو ذراع پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم حین حیرت - هنگامے که کشاد و دستها را از آستین  
ثم حلما فوضعها عند راسه - پست برداشت آن حجاره را پس نهاد آن را نزد سر عثمان ابن مظعون - و قال اعلم باقراتی  
و گفت آن حضرت میدانم و نشان میکنم باین سنگ قبر را و خود را یعنی عثمان بن مظعون و گوید که بعد از آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم مردان بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد - و او دفن الیسن  
مات من الی - و دفن میکنم بجانب وے کسے را که بمیرد از اهل و عیال من و بعد از وے اول کسے که دفن کرده شد با برهم  
بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و چون زینب بنت رسول الله صلعم فوت کرد آن حضرت فرمود لاحق شو بسلف  
خیرا عثمان بن مظعون - رواه ابو داود - و عن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة - رضى الله عنها فقلت  
یا امه الکشی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم و صاحبیه - روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که  
از اکابر تابعین و افاضل عصر و از فقهای سبعة مدینه است گفت در آمدم بر عائشة پس گفتم اسے مادر من در  
یکشاد پروه بردار بر اسے من از قبر آن حضرت و هر دو یار وے که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما این قبور و حجره عائشة  
بودند و آن وقت بدان راه بود و پروه برد فرودشته بودند چون میخواستند که بزیاارت مشرف شوند پروه بر میداشتند  
و می درآمدند فکشفتم لی عن ثابته قبور لا مشرقه دلا لاطته - پس پروه برداشت عائشة بر اسے من از سه قبر  
نه بلند و نه متصل بر زمین و گفته اند که بنده ای آنها یک شبر بود و مبطله بطحا الترحمة الحجر و سنگ ریزه مجید و شدید و می

بنسب ریزہ ہاے سب سے غصہ و طغیاری و فرخ کہ دروے سنگ ریزہ ہاے خرد بود و مراد اینجا نفس سنگ ریزہ ہست و حصہ  
 در اصل صحن ہرے و اطلاق کرده میشود بر ہر موضع فراخ بعد از ان غالب آمدہ بر جائے مخصوص کہ در حوالی مدینہ مطہرہ است  
 رواہ ابوداؤد۔ وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ رجل من الانصار گفت  
 برابر بن عازب کہ بیرون آمدم با آن حضرت در جنازہ مردے از انصار۔ فانتمینا الی القبر پس رسیدیم بآقا قبر۔ ولما لحق  
 البعد و دفن کردہ نشدہ بود آن مرد ہنوز در کھنہا نہ نشدہ۔ فجلس النبیؐ۔ پس نشست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مستقبل  
 القبۃ وجلسنا معہ۔ و نشستیم با او۔ رواہ ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجہ و ترمذی آخرہ۔ و زیادہ کردہ است  
 ابن ماجہ و آخر این حدیث این لفظ را۔ کان علی رؤسنا الطیر۔ گویا کہ بر سر ہاے ما پرندگان شدہ ان غایت خضوع و سکون  
 و این حدیث در فصل ثالث و باب ما یقال عند من حضرہ الموت ہم از برابر ابن عازب گذشتہ است باز یاد ہماے  
 دیگر کہ در اینجا مذکور است و ازین حدیث معلوم میشود کہ متابعت جنازہ تا قبر و انتظار جلوس تا دفن ہست۔ وعن عائشہ  
 رضی اللہ عنہا۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کسر عظم الميت کسرہ حیۃ شکستن استخوان مردہ ہچچ شکستن  
 استخوان اوست و بہ حالت حیات ابن عبد البر گفتہ است کہ از اینجا استفادہ می گردد کہ میت متالم میگردد و ہچچ و پنچہ متالم میگردد  
 بالانحی و لازم این ست کہ متلذذ گردد و تمام انچہ متلذذ میشود بدان زندہ نہتی۔ رواہ مالک و ابوداؤد و ابن ماجہ۔

### الفصل الثالث۔ عن النفس قال شہدنا بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تدفن و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

علیہ وسلم جالس علی القبر گفت النفس حاضر شدیم ما و خزان حضرت را در حالے کہ دفن کردہ میشود و آن ام کلثوم  
 بود کہ زوجہ عثمان بود و حال آنکہ آن حضرت تشییعہ بود نزد قبر فرات عینیہ تدفین پس دیدم من ہر دو چشم  
 آن حضرت را کہ اشک میریزید۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ہل فیکم من احدکم لیقارۃ اللیلۃ۔ آیا ہست در میان  
 شما ہچ کس کہ گناہت نمکرہ است یا جماع نمکرہ است یا زن انشب اقتراف و مقارفت بتقدیم قاتل بر فابہر و معنی  
 آمین است و بر ہر دو معنی حمل کردہ اند و گفتہ اند کہ او سے و ارجح معنی ثانی است و گفتہ اند کہ عثمان درین شب یکے از  
 کنیزکان خود را پیش خود طلبیدہ بود و جماع کردہ پس آن حضرت تعریض بوسے کرد و منع کردن و سے از نزول و ناخوش  
 داشتن آن فعل را از عثمان و گفتہ اند کہ عند عثمان دران فعل آن بود کہ بیماری ام کلثوم دراز کشیدہ بود و گمان نہ داشت  
 عثمان کہ انشب فوت خواہد کرد و بیگناہت شدہ کرد و چون آن حضرت این سخن گفت۔ فقال ابو طلحہ انا۔ پس گفت  
 ابو طلحہ انصاری کہ زوج مادر انس بود من جماع نمکرہ ام انشب۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فانزل فی قبرہا پس فرود آے تو  
 در قبر و سے۔ فنزل فی قبرہا۔ پس فرود آمد ابو طلحہ در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفتہ کہ مشکل نشود این حدیث با نچہ  
 گفتہ اند کہ زوج و محارم او سے اند از حلالان بیکانہ از جهت احتمال آنکہ آن حضرت را و عثمان را عذر سے بود و در فرود  
 آمدن در قبر ہچچین گفتہ است لہذا و گفتہ کہ ازین حدیث این ماخوذ میشود کہ اگر یکے بعدی بعد از جماع بود و سے اولی است

فلیفهم۔ رواہ البخاری۔ وعن عمرو بن العاص قال لابنہ وبنو سبیاق الموت۔ روایت است از عمرو بن العاص  
 کہ صحابی مشہور است گفت مرسل خود را و حال آنکہ عمر و در شروع موت و نزع روح بود۔ اذ انما است فلا تصحبی ناخجہ و لا ناز  
 وقتے کہ من ہمیرم پس باید کہ ہمراہ نشود و مرا زنی نوحہ گروند آتش عاوت اہل جاہلیت بود کہ آتش ہمراہ میت میفرستادند  
 تا بر اسے بخور و جز آن کار آید۔ فاذا وفتنتم فی فتنہ اسے التراب شنای پس چون دفن کنسید مرا پس بزمی بود ہولست  
 بیند ازید پس خاک را یعنی اندک اندک اندازید و این اشارت است بانکہ میت احساس مے کند و در دناک میشود  
 باخجہ و در دناک میشود ہاں زندہ و شنوا بنفس شین و تشدید یزون و شن بشین معجیہ و تشدید یزون در اصل پاشیدن  
 آب و پراگندہ کردن و اینجا در تراب استعمال کردہ۔ ثم اقیمو احوال قبری قدر ما یخیر جزوہ۔ پس بترابستید و گوئید من اندازہ  
 باخجہ فوج کردہ شود شترے جزوہ رفیع جیم شتر کشتنی۔ و یقسم لکم ہما۔ و بخش کردہ شود گوشت آن۔ حتی استالس بکم۔ تا آنکہ  
 آرام گیرم بشما فی الصراح الشس بے پرمائی و آرام یافتن۔ و اعلم ما ذرا جمع بہ رسل ربی۔ و بدانم کہ بچہ چیز باز میگردد و انم  
 و جواب میگویم فرستادہ ہاے پروردگار خود را یعنی فرشتہاے کہ در گور می آیند و می پرسند۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد الصمد  
 بن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تجسوه۔ میگفت آن حضرات چون ہمیر و سیکے  
 از شما پس در بند نکند و نگاہ ندارد و اورا در خانہ۔ و اسر عواہ الی قبرہ۔ و شتاب بہر یاد و راہسوسے قبر و سوسے۔  
 ولیقرا عند رأسہ فاتحۃ البقرۃ۔ و باید کہ خواندہ شود نزد سوسے یعنی بعد از دفن اول سورۃ بقرہ کہ از اتم تا ہم الفلحان است۔  
 و عند رجليہ بحسانۃ البقرۃ۔ و نزد پای ہاے وی خطائہ بقرہ کہ از امن الرسول تا آخر سورہ است۔ و در آخر قرائت فاتحۃ الکتاب  
 و معوذتین و قل ہو اللہ احد و گردانیدن ثواب بر اسے اہل مقابر آید است و خطرات کردہ اند و گردانیدن ثواب قرآن  
 بر اسے میت و وصول ثواب آن بدو و صحیح و حصول است شیخ عبد اللہ یافعی در روض الریاضین آورده کہ شیخ غزالدین  
 عبد السلام را در خواب دیدند کہ گفت کہ ما در دنیا حکم کردہ بودیم کہ ثواب قرآن بہ میت نمیرسد درین عالم بر خطرات  
 آن ظاہر شد و در یافتیم کہ میرسد و مکر وہ نیست۔ قرائت قرآن بر قبر و ہوا فصیح ذکرہ الشیخ ابن الہمام۔ رواہ البیہقی۔  
 شعب الایان۔ روایت کرد این حدیث را بہیقی بطریق رفع و شعب الایان۔ وقال الصبیح اندہ موقوف علیہ۔  
 صحیح آن است کہ موقوف است بر عبد اللہ بن عمر و قول اوست۔ وعن ابن ابی ملیکہ۔ بعنم میم و فتح لام و سکون  
 محتانیہ از مشاہیر تابعین است و قاضی کہ بود در عند عبد اللہ بن الزبیر۔ قال۔ گفت۔ لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر  
 بالجشی و ہو موضع۔ ہر گاہ کہ وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق کہ از صحابہ است و جشی بعنم ما و سکون و جشی  
 و شیرین ہجہ دیاسے مشدودہ موضعے است و اسفل مکہ تزیب ہوسے و بعض گفتہ اند بیکند برید۔ محل الی مکہ پس برداشتم  
 و آورده شد بسوی مکہ۔ دفن ہا۔ پس دفن کردہ شدہ بکہ در مسلام۔ فلما اقدمت عائشہ است قبر عبد اللہ بن ابی بکر پس  
 ہر گاہ کہ قدم آورد عائشہ بکہ برای بخ آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و دوسے برادر عائشہ بود و در ایشان ام ہومان بود





کہ روح وی ناخوش میسر و راضی نیست بکلیه کردن بر قبر و سبب از جهت تعفن و بی امانت و اختفات را بوسه و امه اعلم رواه احمد

### باب سبب البکاء علی المیت

گرمیستن بر مرده بوسه و بلبند کردن آواز را باس به است و مکرده است مذکور و دستمالش کردن میت را با قراط  
تشبیه بحال چنانکه عبادت جا نیست است اما اصل شنا و ذکر محاسن و بر وجه مذکور نیست و مکرده است تحذیر  
مصائب زیادہ بر سره روز و بر سره مقابر و سبب است تغزیت پیش از دفن و بعد از وے تا سه روز و معنی تغزیت  
صبر و تشکیبائی فرمودن معنیست زده را و غرض معنی صبر است و مکرده است شستن بر در و روز و بعضی مشایخ مکرده است  
و شستن بر سبب تا تم سحر روز است و زیادہ بر آن مکرده است و بعضی تا هفت روز گفته اند و از عطا سے خراسانی  
که از تابعین است منقول است کہ گفت چون آدم علیہ السلام مرد تمامہ خلافت تا هفت روز بر وے گرمیستن و بسیار  
از متاخرین گفته اند کہ مکرده است اجتماع بر صاحب میت و مکرده است کہ بنشینند بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تغزیت  
نمایند بیکہ ہر گاہ از دفن فارغ شوند و بزرگروند متفرق شوند و صاحب میت باید کہ بکار خود مشغول گردد و مردم نیز بکارهای  
خود مشغول شوند و تغزیت زیادہ بر یکبار نباید کرد و بعضی مشایخ بنا را گفته اند تغزیت حاضر سہ روز است و تغزیت غالب یک روز  
و بعضی گفته اند کہ باک نیست بہ شستن تا سہ روز در خانه یا در مسجد کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر  
بن ابی طالب و زید بن حارثہ و عبد اللہ بن زواہ در مسجد نشست و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از تکلفات کنند عہدیت  
و شیعہ و نا مشرور است و اگر مغربی گوید بزرگ مصیبتہ یا سخت مصیبتہ تر از سید بعضی گفته اند کہ کفر است و بعضی گویند کہ  
افیر نیست و لیکن خطائے عظیم است و بعضی فتوے بجا از آن داده اند و اگر گوید ہر چہ از جان او بکاست در جان تو  
زیادہ بادیم کفر است و اگر گوید عمر تو زیادہ باد این نیز خطا و جہل است ذکر ہذا کلمہ فی مطالب المؤمنین

الفصل الاول بحسن النس قال دخلنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی سیف القین - گفت انس  
در آمدیم با ہمراہ آن حضرت بر ابی سیف آہنگر - و کان طرا لبراہیم - و بود و بوسے دایہ یعنی شوہر و ایہ ابراہیم بن رسول اللہ  
و مضعہ وے و نام وے براہین اعوش بود و نام زوجہ او خولہ بنت المنذر و معنی طرا در لغت مہربانی کنندہ بفرزند دیگری  
فاخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابراہیم لقبہ و شتمہ - پس گرفت آنحضرت ابراہیم را پس بوسہ داد و او را بوی کرد و را -  
ثم دخلنا علیہ بعد ذلک - پس در آمدیم باہر وے بعد از آن یعنی ہمراہ آن حضرت - و ابراہیم بچہ و بنفسہ - و حال آنکہ  
ابراہیم جو و سخاوت می کرد بجان خود یعنی نزدیک بودہ بجان دادن و بود ابراہیم رضی اللہ عنہ دو سالہ و بعضی گفته اند  
شا نزودہ ماہہ و ہشت روزہ و در رواستہ یک سالہ و دہ ماہہ و شش روزہ و بالجملہ در مدت رصناع بود کہ از  
عالم رفت - فجمعت غینا رسول اللہ - پس در ایستادیم و چشم پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - را ندان کہ در آن شد  
اشکباران زرت ببال معجہ و را و یا تعفن اشک از چشمہ فقال لہ - پس گفت مرا آنحضرت با عبد الرحمن بن عت

وانت۔ و تو گریہ میکنی و اشک سیریزی باین معرفت و جلالت شان۔ یا رسول اللہ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ باین نحو  
 انما رحمتہ۔ اے پس عرف این اشکها اثر رحمت و رقت است برقبو بعض بشاوع مال وی کہ مبتلے است بشدت  
 باین ضعف جنیت نہ از رحمت جزیع و بے صبر سے و ناشکیبائی است چنانچہ تو خیال کردہ۔ ثم اتبہا باخر سے۔  
 پس سیر و گردانید آن اشکها را با اشکها سے دیگر یا این کلمہ را با کلمہ دیگر۔ فقال۔ پس گفت۔ ان العین تدمع  
 و القلب یحزن۔ بدرستہ کہ چشم اشک سیریزد و دل اندوگین میگردد۔ و لا نقول الا ما یرضی ربنا۔ و منیکویم مگر آنچه  
 خوشنوداست پروردگار را۔ و اما بقرائنک یا ابرہیم کخزن و نون۔ و بدرستی کہ ما بجا می توانی اے ابرہیم ہمہ آئینہ اندوگین ایم  
 متفق علیہ۔ و تحقیق درین باب آن است کہ کمال آن حضرت کمال بشری است علی الاطلاق کہ شامل تمام لطائف  
 و قوای ظاہرہ و باطنہ است چنانچہ لائق بحال بشر است کہ جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف  
 حال ملائکہ و بود آن حضرت کہ حی و داور چیز احی و دے و ظاہر میشد از دے آثار تمامہ حواس و قوی پس آنچه  
 مقدور بود و صادر میشد بقدرت و اختیار و آنچه غیر مقدور بود و صادر میشد بکام طبیعت و اضطرار اگر نہ این چنین باشد  
 نقصان لازم آید و ہمہ موافق حق و حکمت است داین دلیل سلامت حواس و قوی است پس مرآن حضرت را در ہر  
 مرتبہ تمام و کمال است داین یکے از وجوہ وجود سکرات موت است و حق وی صلی اللہ علیہ وسلم محققین صوفیہ گفتہ اند  
 کہ تمامہ لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سرور ارباب تکلیف جدا جدا بے مزج و تداخل میان این لطائف  
 در عمل و کار خود اند و آثار و نتائج ہر یکے برآن مترتب و صادر سر بذات حق تعالی و تقدس متفصل و روح و رحمت  
 وے تعالی مستغرق و قلب بذکر وے مشغول و نفس بخدمت وے عامل و طبیعت بخطوئے کہ سبب قوام بدن است  
 آخذ و ہمہ مطیع و متقاد حق اند و آنچه پیدا شدہ اند بر اے آن دالہ اعلم۔ و عن اسامہ بن زید قال ارسلت ابنہ  
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم الیہ۔ گفت اسامہ بن زید کہ فرستاد و ختر آن حضرت کہ زینب زوجہ ابی العاص بن الربیع  
 بود کہے را بسوے آن حضرت۔ ان ابائی قبض۔ کہ سیر سے است مرا کہ در حالت نزع است و نزدیک است کہ قبض روح  
 وے کردہ شود۔ فانتما۔ پس بیا مارا و پرستش حال ما کن و بفریاد ما رس و نبین کہ چه حال داریم۔ فاسئل فی حق اسلام  
 و لیقول۔ پس فرستاد آن حضرت کہے را بسوے وے در حالتی کہ میخواند سلام را و میگوییہ آن حضرت ان لہ  
 ما اخذ لہ ما اعطی۔ بدرستی کہ مر خدا را است چیزے کہ گرفت و مراد را است چیزے کہ داد۔ و کل عندہ باجل سسی۔ و ہمہ نزد  
 او ہر ت معین است و حیات آن پسترا این مدت مقدور بود۔ فلما تم تخریب پس باید کہ صبر کند و طالب ثواب  
 وے گردد۔ فارسلت الیہ تقسم علیہ لیا تینہا۔ پس باز فرستاد و زینب کہے را بسوے آن حضرت در حالتی کہ سوگند میخورد و رب  
 کہ البتہ بیا بد آن حضرت ادرار۔ فقام معه پس برخاست آن حضرت و حال آنکہ با وی بود۔ سعد بن عبادہ و حاذ بن جیل  
 دابی بن کعب و زید بن ثابت و در حال۔ و مردان دیگر از صحابہ۔ فرفع الی رسول اللہ پس برداشته آوردہ شد بسوے

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الصبی - آن کو دک کہ جان میداؤ۔ ولفسہ متحقق۔ و حال آنکہ جان و جسم حرکت میکرد  
و می لرزید و بقیعہ حکایت آواز سلاح و آواز دندان از جهت سخت واقع شدن در اکل و جنبانیدن چیز می خشک باواز  
کذا فی القاموس و در صراح گفته آواز سلاح و رفتن و زینین۔ فیضا صفت عیناہ پس اشک بسیار میریزخت هر دو چشم  
آن حضرت۔ فقال سعد۔ پس گفت سعد بن ابی وقاص۔ یا رسول اللہ! ہذا بیست این گریستن از تو و اشک  
ریختن کہ تو بآن قوت و کمال حال میکردی۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ہر دو بوجہ چہا ہا اہل بیت قلوبہا ہاؤ۔ این اثر  
مہربانی و نریست کہ گواہیدہ و نہادہ است آن را خدا سے تقاضا و در دہا سے بندگان خود۔ فاما ہر رحم اللہ من  
عبادہ الرحاء۔ پس رحمت و مہربانی سے کہ اللہ تقاضا سے از بندگان خود و گرجست کنندگان و مہربانان را متفق علیہ و علی  
عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما قال اشک سعد بن عبادۃ شکوی لہ کہ گفت ابن عمر بپارشد سعد بن عبادہ بیمار سے  
کہ مر اور ابو دشخص نیست نزدی کہ بیماری بود۔ فانا واللہ۔ پس آواز را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم عبادہ۔ و حالیکہ  
حیات میکند آن حضرت اور اسع عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبداللہ بن مسعود و فلما و تل  
علیہ۔ پس ہر گاہ کہ درآمد آن حضرت بر سعد بن عبادہ۔ و ہدو فی غاشیہ۔ یا فتی اور در حادثہ کہ پوشیدہ و اہل  
کردہ بود اور انکسایت از شدت مرض داندوہ و در دست و غاشیہ کار سخت و دشوار کہ احاطہ کند و در گیر و دور از زمین  
و غیرہ و ازین جہت قیامت را غاشیہ گفته اند و در صراح گفته غاشیہ قیامت و در و بیماری شک و بعضی گفته اند کہ در آنجا  
در حدیث جامعہ ایست کہ احاطہ کردہ بودند اورا و گرد سے نشسته۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت بمشادہ سختی حال و  
یا بطریق استفہام۔ قاضی بتحقیق میرساندہ شد و پیرداختہ شد کار حیات و می و لفظ معلوم نیز روایت کردہ شدہ است  
چنانکہ در کربہ و قضی غلبہ است یعنی تمام کردہ شد حیات خور۔ قالوا کہ گفتند لا۔ نمرده است۔ یا رسول اللہ۔ موت سعد بن  
عبادہ بعد از ان حضرت است و خلافت عمر و در خلافت ابی بکر رضی اللہ عنہما۔ فبکی النبی پس بگریست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلما  
رای القوم بکا النبی۔ پس ہر گاہ کہ دیدند آن گروہ گریہ پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم بکا۔ بگریستند ایشان نیز فقال۔ پس  
گفت آنحضرت۔ الا اسمعون ان اللہ لا یغضب بدمع العین۔ آیا نمی شنوید یعنی نشنودید از احکام شرعی کہ خدای تعالی  
عذاب نمیکند با شک چشم۔ ولا یغضب بدمع القلب۔ و نہ باندوہ دل۔ و لکن یغضب بہذا۔ و لیکن عذاب میکند بفعول این۔  
و اشارت مالی لسانہ۔ و اشارت کرد بلفظ نہا بسوسے زبان خود۔ او برجم۔ یا رحم میکند باین یعنی عذاب الہی و رحمت  
وی ہمہ مترتب بر فعل زبان میگردد اگر نوحہ کرد درین باب یا سخنی ناشائسہ گفت مستحق عذاب گردد اگر خدا گفت و مرجع کرد  
مستوجب رحمت و ثواب شود۔ و ان المیت لیغضب بکا اہل علیہ۔ و ہر کسی کہ مردہ عذاب کردہ میشود و بگریستن کسان و سے  
بردی تحقیق این در شرح حدیث عائشہ باید متفق علیہ و عن عبداللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
لیس منّا من ضرب الخد و دشن الجیوب و دعی بدعوی الجاہلیۃ نیست از اہل طریقہ ماکسہ کہ بزنند خسارہ ہا را و پاہرہ کنند



از انس گفت گذشت آن حضرت بزرگ گریه میکرد و نزد گوری - فقال پس گفت آنحضرت بآن زن - اتقی الصدق و اصبری  
 پر سیز کن ای زن از نافرموده خدا و شکیبائی کن - قالت گفت آن زن با آنحضرت - ای یک عینه فانک لم تصب  
 بمصیبتی - کیستو شوازمین زیرا که تو مصیبت زده نشدی بمصیبت من - ولم تعرفه و تشناخت آن زن آن حضرت را  
 فقیل لها انه النبی - پس گفته شد قرآن زن را که این سخن که گفت پیغمبر بود - صلی الله علیه و سلم فانت باب النبی پس  
 آمد آن زن بر در پیغمبر - صلی الله علیه و سلم فلم تجد عنده لبواہین - پس نیافت آن زن نزد آن حضرت در بانان را چنانکه  
 بر در ملوک و امرائی باشند و مانع نیافت از در آمدن گوید و نفس خود خوشت و پیست یافته بود و گمان برده بود که رسول خدا  
 صلی الله علیه و سلم مثل ملوک و سلاطین خواهد بود و او را مجال در آمدن بر او نخواهد بود تا در آید و اعتماد نماید  
 فقال لم اعرفک - پس گفت آن زن و عذرخواهی نمود که من نشناختم ترا که تو پیغمبر خدای ما اتشال امر تو میگردم  
 و سبب ادبی نمی نمودم - فقال پس گفت آن حضرت - انما الصبر عند الصدمة الاولى - معتر و محو نیست صبر تری که  
 گوشت نخستین که اول زمان مصیبت رسیدن و گوشت اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود بصورت صبر  
 میکند و صدم چیز سخت را بر چیز سخت زدن چنانکه اینجا زدن مصیبت که سخت است بردل که و سبب نیز  
 سخت است و در تحمل شداید و بلا یا پس میزند بر او و سبب شکست آن را و صدم یعنی رسیدن امری نیز آید چنانکه  
 رسیدن بلا دین معنی اظهر است - و لیکن معنی اول ابلغ است - متفق علیه - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم لا يموت المسلم ثلثة من الولد فلیج النار - نمی میرد و مسلمانی را که کس از فرزندان پس در آید آتش  
 و دوزخ را - الا ثلثة القسم - مگر بر سه حلال گردانیدن و کشادن سوگند که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید در ورود  
 بندگان آتش را یاد کرده و فرموده که (وان منکم الا وادوا) و هیچ یک از شما نیست مگر آنکه در آید و دوزخ را اگر چه در آن باشد  
 مثل برق جبهه و باد پرین و عرب سیکوید که مردم این کار بجهت تحلیه القسم یعنی همان قدر کردم که پس از  
 عهده سوگند برآیم و در سوگند او فعل که یکبار در آن لطیف کنند کفایت دارد و پس هر که سه فرزند از سوگند  
 در دوزخ نمی در آید مگر همان قدر که سوگند راست گردد - متفق علیه و عنه قال متال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لنسوة من الانصار و هم از ابی هریره است که گفت گفت آن حضرت مرجعیت زنان را از قبیلہ انصار  
 لا يموت لاحد من ثلثة من الولد فتشبه به نمی میرد و هر یک از شما را سه کس از اولاد پس صبر کند و طلب خواب دارد -  
 الا دخلت الجنة - مگر آنکه در آید بهشت را - فقالت امرأة منهم او اثنان پس گفت زن از میان این زنان یا دو  
 کس هم بمیرند - یا رسول الله یعنی بفرما که کس بمیرند یا دو کس مخصوص بمسکس مدار - قال - گفت آن حضرت  
 او اثنان - یا دو کس بمیرند و این احتمال دارد که همین ساعت وحی فرود آمده باشد بتوجه آن حضرت بدرگاه صمدیت  
 حق یا آن حضرت دعا کرده باشند و بوقت اجابت رسیده - رواه مسلم و سنن رواه ابی هریره - و در روایتی مرغاری

و مسلم را این چنین آمد کہ تبتہ لم یبلغوا الخشت۔ بمیرند کہ کسی کہ نرسیدہ اند برزہ و گناہ را یعنی باغ نشدہ اند کہ فعل آنہا  
گناہ باشد و بران برزہ مترتب گردد و صغیر بمیرند زیرا کہ زنان با اطفال مہر و شفقت زائد دارند و الم ایشان منقطع  
و اطفال تابع و ملحق و متبعین اند با ایشان بجلالت کبار۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہم  
از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی۔ یقول اللہ العبدی المؤمن عندی جزاء  
میکند بخدا ہے تعالیٰ نیست مرید مسلمان را نزد من پاداش۔ و ان قبضت صفیہ من اہل الدنیا۔ چون  
قبض کنم و بمیرانم دوست خالص او را کہ بے شائبہ تکلیف از او دوست میدارد و چنانکہ پس از آن از اہل دنیا  
چہ جائے آنکہ از اہل آخرت باشد۔ ثم احتسبہ۔ پس شکر خبر کند و نظر بر ثواب آحسنیت دارد۔ و الا الخیر  
مگر بہشت۔ رواہ البخاری۔

**الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ کہ غنم یخیر فی غنم**  
صلی اللہ علیہ وسلم الناکحۃ۔ زن نوحہ کنندہ را۔ و المستعمۃ۔ و گوش دارند بنوحہ و شوقندہ آن را بوجہ رضا  
و لفظ تانیت را بجهت آن آورد کہ نوحہ اکثر کار زنان است یا مرد و جامعہ ناکحہ و نفس ناکحہ است تا مردان را  
نیز شامل باشد و جہ اول ظاہر ترست۔ رواہ ابو داؤد و عس سعید بن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم عجیب المؤمن ان اصحابہ خیر حمد اللہ و شکر۔ کار سے شکر است مسلمان را اگر پسند او را یکی  
از نعمت و مال و منال و عافیت ستایش میکند خدا را و سپاس میگوید از او۔ و ان اصحابہ مصیبتہ حمد اللہ و صبر و اگر  
برسد او را سختی و اندوہ شنا میگوید و شکوایی می ورزد و بشنود صفات جمال و بلال و لطیف و قہر زیرا کہ مقصود وی  
سجائہ از ایراد و نازل و حوادث بر بندہ تعزت است و چون معرفت حاصل شد حد لازم آن است۔ فالکون یوجہ فی  
کل امرہ۔ پس مسلمان مزدادہ میشود و رہمہ کار و در ہمہ حال و بے چہ نعمت و چہ مصیبت و چہ شکر و چہ صبر  
حتی فی اللقمۃ یرفعها الی فی امراتہ۔ تا آنکہ در لقمہ کہ بر سیدار دومی اند آن را در دہن زن خود بجهت نمود و حرمت  
پاداشے لقمہ واجبہ اگر چہ بظاہر از قسم شہوت و حظ نفس است و لیکن در حقیقت اداسے حق است و لہذا فرمود ان  
لزوجک علیک حق قول مشایخ شافکیہ است المقصود من رفقۃ الحق لا مخالفتہ النفس و درین اشارت بتاکید و تائید  
ثبوت اجراء است در جمیع احوال چہ حقوق و عبادات و چہ حظوظ و عادات باعتبار تضمن و بے نیت را چہ مباحات  
اگر چہ در ظاہر از قبیل شہوات باشند لیکن باعتبار اشتغال آن بر نیت تعزیت حکم سجدات بگیرند عبادات عبادات  
میگردند۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مؤمن  
الا وله بابان۔ نیست هیچ مسلمانی مگر آنکہ او را درواست۔ باب یصعد منہ عملہ۔ در سے است کہ بالا میرود  
از راه آن عمل او در محل کتابت او را آسمان بعد از نوشتن آن در زمین۔ و باب ینزل منہ رزقہ۔ و در سے است



کہ فرمودی آید از ان در رزق در روزے سے و میرسد بستمق از رزاق از زمین۔ فان اذ مات بکلیا علیہ۔ پس چون سے میرود  
 مرد مسلمان میگردد آن هر دو در بر دست بچقیقت یا مراد گریه اہل آنهاست از ملائکہ و ظاہر آیت وحدیث در معنی اول است  
 والہ اعلم اما بکایے باب صیغہ و از بہت آنکہ مشرقت میشد بدان و گریه در رزق بسبب آنکہ رزق عون بود بر عل صالح  
 پس هر دو میگردد بچست حرمان از زمین سعادت و فقره ان این نعمت فذلک قوله لقائے پس این گریه در صغہ و در رزق  
 بر مومن مراد است بقول حق تعالی کہ از کافران نفی کرده است و فرمودہ۔ فما بکت علیہم السموات والارض پس گریست  
 بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافران است و در مقابل آن وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان مغموم میگردد اگر  
 گفته شود کہ در صغہ و در رزق هر دو در آسمان اند پس گریه زمین از چیست و از کجاست پیش آنکہ رزق آسمان بر زمین  
 میرسد پس آن مقام کہ محل وصول از رزاق است می گزید چنانکہ در ترجمہ اشارت بدان کردیم۔ رواہ الترمذی۔  
 وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان له فرطان من اثمی او حمله اللہ بہما الخجۃ۔  
 کہنے کہ باشد او را دو فرط از اثم من سے و در آرد او را خداے لقائے بسبب آن دو فرط و جزاے مصیبت  
 و بشفاعت ایشان در بہشت فرط بختن پیش رونده بآب خوراز براسے اصلاح حوض و دلو باو پیش رونده از  
 قافلہ تا تیار سازد آب را و منزل را و آنچه محتاج اند بدان در منزل و دلو اینجا فرزند کہے کہ بمیرد و گویا پیشتر میرود و کار  
 او را در آن جهان در بہشت آماہ میگردد اند۔ فقالت۔ پس گفت۔ عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ فمن کان له فرط من اثمک۔  
 پس کہے کہ باشد او را یک فرط از اثم تو یعنی یک فرزند از عالم رفتہ باشد پس او را چه حال است و شما این بشارت را  
 بر دو فرط دادید۔ قال فمن کان له فرط۔ گفت آن حضرت پس کہے کہ باشد او را یک فرط نیز می در آرد او را در بہشت  
 باو و گفتیم زیرا کہ اول حکم بچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد کیے را نیز حکم شد۔ یا موفقہ۔ ای توفیق دادند  
 بخیرات و حرص بر تعلیم شرائع و احکام و سوال از ان نداست بعائشہ و تشریف است او را باین لقب جامع فضائل و کمالات  
 و عائشہ را در حضرت می صلی اللہ علیہ وسلم راہ سوال و علمے و شرائع بود کہ هیچ کی از اذواج مطہرہ را نبود و چون آنحضرت  
 او را برین صفت حاج کرد و برین فعل ترغیب نمود زیرا کہ در سوال با ظہار تحسہ و تاسف بر فوت این نعمت کہ وجود ذات  
 ازوے رضی اللہ عنہا۔ فقالت۔ پس گفت عائشہ۔ فمن لم یکن له فرط من اثمک۔ پس کہے کہ نباشد برای او فرط  
 از اثم تو چہ کار کند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فانما فرط اثمی۔ پس من فرط اثم خودم کہ پیشتر میروم و کار سازی ایشان  
 و را بچنان میکنم و این جزا و ثواب ایشان را کہ بمردن فرزند است بچست در دو مصیبت است کہ بایشان میرسد پس ایضا بوا  
 بشلی۔ ہرگز مصیبت زدہ نیستند ایشان باین مصیبت سوت من زیرا کہ من محبوب ترم نزد ایشان از پاران پسران  
 و از ہر چہ تعلق دارند بدان۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و عن ابی موسیٰ الاشعری قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم اذ مات ولد العبد قال اللہ تعالیٰ لملكائکة جبرئیل میرو فرزند بندہ میگوییہد خدای تعالیٰ فرشتگان خود را

دمی پرسد از ایشان - قبضتم دل عبدی - قبض کردید شما روح فرزند بندہ مرا - فبقولون نعم - پس میگویند فرشتگان آرسے  
 قبض کردیم پس مہربانی میکند و بے تقاے بر بندہ خود - فبقول - پس میگوید وے تقاے قبضتم ثمرۃ ثوادہ - قبض کردید  
 میوہ دل اور او حاصل عمر و زندگانی اور - فبقولون نعم - پس میگویند آرسے کر دیم - فبقول - پس میگوید - اللہ تقاے  
 ماذا قال عبدی - چه چیز گفت بندہ من در وقت قبض روح فرزند وے - فبقولون - پس میگویند فرشتگان حمد  
 و استرجع - حمد گفت و استرجاع کرد یعنی گفتہ انالہ وانا الیہ راجعون فبقول اللہ - پس میگوید خداے تقاے  
 ابنو العبدی بتیانے الجنة - بر آید ہر اسے بندہ من خانہ و بہشت کہ چون درین جان پذیردی بحسبیت و محنت علیین  
 شدہ است در ان جهان بہ شغم بہشت و حور و غلمان آن شاید گردد و چون بمردن فرزند خانہ جمعیت و سرور دی ویران  
 شدہ است خانہ بہتر ازین در بہشت بنا کنند اینہمہ ظہور صفت جلال و جمال اوست تعالی و تقدس و شیر ماند و میسیر اند  
 و میگرداند می خندان بدیت گئے میزند تا شود در و پاک ۴ گئے میکنند آتش از دیدہ پاک ۵ گئے بلطفم نے نواز دگہ نیازم  
 می کشند زندہ می سازد و مرا آن شوخ باز نمی کشند و سموہ بیت الحمد - می فرماید وی سبحانہ تقاے بفرشتگان کہ برای  
 آن بندہ خانہ بنا کنند و نام نہید آن خانہ را خانہ حمد کہ این جزاے حمد و رضا و تسلیم اوست کہ در مصیبت کردہ - رواہ احمد  
 و الترمذی - وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من عزی مصابا با فله مثل اجرہ -  
 کسی کہ عزیت کند و صبر فرماید و تسلی و ہر مصیبت زدہ را پس مراد راست مانند اجردی بمصیبت و صبر بر آن - رواہ الترمذی  
 و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب لا نفرہ مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی - و گفت ترمذی این حدیث  
 غریب ست ہئی شناسیم آن را بطریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم کہ راوی این حدیث ست و در کاشف گفتہ کہ اورا  
 تصنیف کردہ اند انما - و قال و رواہ بعضہم عن محمد بن سوقة ہذا الاسناد موثوقا - گفت ترمذی و روایت کردہ اند  
 آن را بعضی محدثین از محمد بن سوقة بعضہم سین مہملہ و سکون و او و یقات بہین اسناد موثوق بہ عبد اللہ بن مسعود  
 گفتہ اند کہ محمد بن سوقة ثقہ و مرضی ست - وعن ابی ہریرۃ - روایت ست از ابی ہریرۃ بفتح موحده و سکون را و ہذا  
 اسلمی کہ از صحابہ است و ہمیشہ ہمراہ آن حضرت در غرہ بود - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 من عزی تکلی کسی بردانی الجنة - کسی کہ عزیت کند و صبر فرماید تکلی را پو شاہیندہ شود مراد را جامد و بہشت و تکلی بفتح مشائہ  
 و سکون کاف زب نے کہ فرزندش مردہ در قافوس گفتہ کہ تکلی یعنی موت و ہلاک و فقہ حبیب یا ولد و مرد و نا کل و تکلیان  
 گویند وزن را تکلی و تکلیانہ و تکلیانہ قلیل است و ہر بدیض ثوب مختلط و آن معروف است - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث  
 غریب و عن عبد اللہ بن جعفر قال لما جانی جعفر روایت ست از عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب گفت ہر گاہ آمد  
 خبر موت جعفر کہ در غرہ موتہ شہید شدہ و تقی بفتح نون و سکون عین خبر موت و تقی بفتح نون و کسر عین و تشدید یا  
 نیز روایت ست بمعنی خبر موت رسانندہ و اول ظاہر تر است - قال النبی - گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صنعوا الی جعفر طعاما

بسیار زیاده براسے اولاد جعفر طعاسے را۔ فقد اتاهم بالمشقام۔ پس تحقیق آمده است ایشان را چیزی که باز میارود ایشان را از طعام بختن که خبر موت او باشد۔ رواه الترمذی والبوداد و ابن ماجه۔ و درین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است نحو ایشان و همسایگان و دوستان را تهیہ طعام مراہل میت را و بعض گفتہ اند کہ فرستادن طعام برای اہل مصیبت رد طول غیر کرده است از جهت شغل و تجویز میت و در روز و دم مکره است اگر زمان نوحہ گز جمع شوند زیرا کہ این اعانت است با غم و عدوان و اختلاف کرده اند در اہل غیر اہل مصیبت آن طعام را و ابوالقاسم گفتہ کہ باک نیست مرگے را کہ مشغول است بجاہز میت گذارنے مطالب المؤمنین

**الفصل الثالث۔ عن المغيرة ابن شعبه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من نزع عليه فانه يعذب بما نزع عليه يوم القيمة۔** گفت مغیرہ شنیدم آن حضرت را کہ می گفت کسی کہ نوحہ کرده شود بروے پس بدرستی کہ آنکس عذاب کرده میشود بچیزے کہ نوحہ کرده میشود بروے روز قیامت و مرا و بچیزے کہ نوحہ کردہ می شود بروے آن سخنے است کہ میگوید آن را ناگہ براسے میت و گفتہ میشود بروے بطریق استہزاء و سخریت چنانکہ در حدیث نعمان بن بشیر بیاید کہ گویا کہ وے ظاہر میکرد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بآن پس محل زجر و توبیخ باشد متفق علیہ و عن عمرہ الفتح عین مملکہ و سکون میم بخت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة رضی اللہ عنہا۔ روایت است از عمرہ بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارہ کہ صحابیہ است و در کنار عائشہ ام المؤمنین پرورده شدہ روایت میکند احادیث عائشہ را بسیار کہ وے گفت شنیدم عائشہ را۔ و ذکر لیا ان عبد اللہ بن عمر یقول ان المیت لیعذب بیکاء الحی علیہ۔ و حال آنکہ ذکر کرده شد عائشہ کہ عبد اللہ بن عمر میگوید کہ میت عذاب کردہ میشود بگریستن زندہ بروے۔ نقول۔ میگفت عائشہ۔ لیفر اللہ لابی عبد الرحمن۔ بیامزد خداے تعالیٰ مرا بی عبد الرحمن را کہ نیست ابن عمر است و این کلمہ در جاسے میگویند کہ کسی سخنے گفتہ و خطا کرده میگویند کہ خدا او را رحمت کند و بیامزد باز عائشہ میگوید۔ اما ان لم یذب۔ آگاہ باشید بدرستی کہ وے یعنی ابن عمر عداوت نکفتہ است و چون گوید و شان وے اعلیٰ و ارفع است از ان۔ و لکنہ نسی۔ ولیکن وے فراموش کرده است آنچه از حضرت شنیدہ۔ او خطا۔ یا خطا کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از ان بیان خطاے ابن عمر میکند بقول خود۔ انما مر رسول اللہ ابن است و جز این نیست کہ گذشت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم علی یہودیتی یکی علیہا۔ بر زن یہودیہ کہ مرده بود و گریستہ میشد بروے۔ فقال انهم لیبکون علیہا۔ پس گفت آنحضرت بدرستی کہ ایشان میگریزند بروی۔ و انہا تعذب فی قبرہا۔ و حال آنکہ تحقیق در ہر آئینہ عذاب کردہ میشود در قبرش پس آنحضرت در خصوص یہودیہ این را گفت و کفار و دیگر در حکم وے خواهند بود و در خصوص وی ہم نگفت کہ وی بسبب بکای ایشان معذب است بلکہ وی در عذاب است چنانکہ شان کافران است و ایشان میگریزند و او را غریزہ میدارند و مرحوم میدانند وی خوار و ملعون است ازینجا ابن عمر فهمید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق

کلیہ فرمود کہ میت بسبب گریہ زندگان ہر روز در قبر عذاب میگرد و شرح این کلام تمام در حدیث آئینہ بیاید متفق علیہ  
 و علی بن عبد اللہ بن ابی ملیکہ بن نفعم میم و فتح لام و سکون یا کہ از مشاہیر تابعین است۔ قال گفت۔ توفیت بنت العثمان بن  
 عفان رضی اللہ عنہ بکے۔ مرد و ختری مرثیان بن عفان را بکہہ فحشا نشہد با۔ پس آدمیم ما با حاضر شویم جنازہ اورا۔ و حاضر  
 و حاضر شد اورا۔ ابن عمر و ابن عباس فانی الجالس بنہما۔ پس بدرستی کہ من ہر آنکہ شستہ ام میان ابن عمر و ابن عباس  
 در بعضی نسخ دانی ابو و در صحیح بخاری نیز یحییٰ بن است و ابن اظہر است و معنی۔ فقال عبد اللہ بن عمر عمر بن عثمان و ہر دو  
 پس گفت ابن عمر ہر عمر عثمان را کہ نام او عمروست و حال آنکہ وی روبروی و سے بود۔ الاثنی عن البکاء۔ آیا باز نمی داری  
 یعنی زنان را از گریستن۔ فان رسول اللہ زرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ ان المیت یعذب ببکاء  
 اہلہ علیہ۔ بدرستی کہ مردہ ہر آنکہ عذاب کردہ میشود بگریستن کسان وی بروی۔ فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض  
 پس گفت ابن عباس تحقیق بود عمر رضی اللہ عنہ میگفت بعض این سخن را کہ ابن عمر میگوید بعض بچہ آن گفت کہ شاید  
 عبارت کم و بیش واقع شدہ باشد با عمر این چنین میگفت کہ بعض بکاء اہلہ چنانکہ ابن عباس خواہد گفت ثم حدیث پسر  
 حدیث کرد ابن عباس۔ فقال صد رستم عمر من کہ۔ باز گشتہ بودم با عمر در زمان خلافت و سے از بکہہ بسوسے مدنیہ  
 و این دوران سال بست کہ عمر رضی اللہ عنہ در مدنیہ کشتہ خواہد شد۔ حتی اذا کنا بالبیداء۔ تا آنکہ بودیم ما بہر سیدای و بروزن  
 صحرا بفتح موحده و سکون تختانیہ نام موضعے است میان مکہ و مدنیہ۔ فاذا ہو بر کعب تحت ظل سمرقہ۔ پس ناگاہ عمر ما پس  
 و ملاقی است بسواران در زیر سایہ درختے کہ نام و سے سمرقہ است بفتح سین و ضم میم۔ فقال اذهب فانظرن ہولاء الرکب  
 پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو پس بہین کیستند این سواران۔ فنظرت فاذا ہو صہیب۔ پس نگاہ کردم  
 من پس ناگاہ آن صہیب رومی است و سواران دیگر نیز ہمراہ او بند۔ قال فاخبرته۔ گفت ابن عباس پس  
 خبر کردم عمر را کہ صہیب است۔ فقال او عہ۔ پس گفت عمر بخوان اورا و بطلب۔ فرجعت اے صہیب پس باز آدم بسو  
 صہیب۔ فقالت ارحل فاحج امیر المومنین۔ پس گفتم کوچ کن از اینجا پس برس دوریاب امیر المومنین را یعنی عمر را  
 رضی اللہ عنہ۔ فلما ان اصیب عمر دخل صہیب بکلی۔ پس ہر گاہ بدنیہ رسیدند و رسید عمر را صہیب قتل در آمد صہیب  
 در حالے کہ میگوید بر صہیب عمر یقول۔ میگوید و افاہ و اصحابہ۔ و اسے برادر و اسے یار۔ فقال عمر یا صہیب ابکی علی  
 پس منع کرد عمر اورا از گریستن و گفت اے صہیب آیا گریہ میکنی بر من۔ و قد قال رسول اللہ و حال آنکہ تحقیق گفته است  
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان المیت لیعذب ببعض البکاء اہلہ علیہ۔ و کہ بعض بکاء ہر اسے آن خواہد بود کہ منع گریہ است  
 کہ باندہ دفع و خیر بود یا مراد آن است کہ بکا منظمہ تعذیب است اگر خواہد خدای تعالی عذاب میکند بران فہم  
 فقال ابن عباس فلما مات عمر ذرت ذلک لعائشہ۔ پس گفت ابن عباس ہر گاہ کہ مرد عمر ذکر کردم آن را یعنی گفت و گوی  
 عمر صہیب را و قول عمر را کہ زان المیت لیعذب الی آخرہ) مرعائشہ را۔ فقالت یرحم اللہ عمر۔ پس گفت عائشہ رحمتم کن

خدا سے تعالیٰ عمر چنانکہ بابت عمر گنتہ بود، بفرمود ایضا ذکر مغفرت کرد که منبی از سبق گناه است بخلافت رحمت که مورد و سے عام است۔ لا اله الا الله۔ نه این چنین است بخدا سو گند۔ ما حدث رسول الله حدیث نکرد پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببکاء اوله علیه۔ یعنی بران و جبے کہ عمر فمیدہ زیرا کہ حدیث صحیح است بے شبهہ و اختلاف و رقیعین مراد است عمر دین عمر میگویند کہ عذاب بسبب بکا است مؤمن را و کافر از عا نشه میگویند بیکلین در ماده کافرست و او در عذاب است گریه کنند یا نکنند و بر تقدیر گریه عذاب مقارن گریه است پس عذاب با گریه است نه از گریه و این مضمون را اگر بزبان علم ادا کنند واضح ترمی گردد که کلمه با تزدادین عمر بر اس سببیت است و نزد عا نشه بر اسے ملا بست است و اگر فرضاً مسلمانی را در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گریه خواهد بود اما عا نشه میگوید که ورود این حدیث در کافرست و این سست معنی قول عا نشه که گفت۔ ولكن ان الله تعالى یزید الکافر عذاباً بکاء اوله علیه۔ و لیکن بدرستیکه خدا سے تعالیٰ افزون میکند کافر عذاب با بکاء اهل دے بر دے و این عبارت و لالت میکند که در ماده کافر گریه نیز سبب افزونی عذاب میگردد و این بسبب آن خواهد بود که کافر رضی است بگریه بلکه بعض وصییت میگردند بگریه و نوحه و نامشروعات دیگر سببیت گریه مر عذاب را بحجت این است و بعض بهین توجیه میکنند که عذاب بسبب گریه در اینجا است که میست و صییت کرده باشد بدان در رضی شده چنانکه رسم جا هیست بود فتا مل بعد از ان عا نشه رضی الله عنهما استمد لال میکنند بر عدم سببیت گریه اهل میت مر عذاب او را چنانکه میفرماید۔ و قال الله عا نشه رضی الله عنهما جبکم القرآن۔ پس است شمارا قرآن که میفرماید۔ ولا تزر وازرة وزر اخرے۔ و بر نمیدار و بچ نفس باز بر دارند بار نفس دیگر را یعنی گناه یکے بر دیگر سے نمی نویسند و چون گریه و نوحه گناه اهل میت است بر میت بر لے چه نویسند و سے چه گناه کرده است که او را بدان عذاب کنند۔ قال ابن عباس عند ذلک۔ گفت ابن عباس نزو این سخن مضمون آیت قرآنی را که۔ و الله اصحاب و ابکی۔ و خدا سے خندانند و میگردد و این تقریر سے است برای نفی مذہب ابن عمر که میت عذاب کرده میشود و بکاء اهل دے بر دے زیرا که بکاء آدمی و ضحاک دے و اندوه و نشادی و سے از خداست که پیدا میکند و ظاهراً میگردد و در دے آن را پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیر سے خواهد بود که ضحاک و بکاء بے اختیاری باشد و تکلف و اختیار را در ان و اسباب آن مدخل نباشد فافهم والله اعلم۔ قال ابن ابی ملیکه فما قال ابن عمر شیئاً۔ پس نگفت این عمر در برابر این سخن چیز سے را و ملزم گشت و قبول کرد و متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد اسیر دلیل است و او را میرسد که بدلیل خود تخطئه مجتهد و بیکلین اگر چه بزرگ نزد عالی شان و عالم تر از و سے باشد چنانکه عمر نسبت بهما عا نشه رضی الله عنهما و چون حق ظاهر گردد قبول کند و ساکت گردد و تا نزاع و جدال زیادہ نگردد۔ و عن عا نشه رضی الله عنهما قالت لما جاز النبی صلی الله علیه وسلم قتل ابن حسانه و جعفر بن رباحه۔ گفت عا نشه هر گاه که رسیدید آنحضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله

ابن واحد در غزوہ موتہ چنانکہ قصہ آن در احادیث و کتب سید نگور و مسطور است مجلس نشست آن حضرت یعنی  
 در مسجد برای عزای ایشان۔ یعنی فی الحزن۔ شناختہ میشود در آن حضرت غم و اندوه۔ وانا انظر من صائر البیاب۔  
 و من نگاہ میکردم از شگافت در چنانکہ تفسیر کرده است اورا را وی۔ یقول یعنی شق الباب۔ میخواہد عاٹشہ نصائر باب  
 شگافت باب را ظاہر از آنحضرت در آن وقت کسے بیگاہ نہیود۔ فاما ہر رجل۔ پس آمد آنحضرت را مردے فقال  
 پس گفت آن مرد۔ ان ہنا جعفر۔ بدرستیکہ زنان جعفر۔ و ذکر یکا ہن۔ و ذکر کرد آن مرد کہ یہ زنان جعفر را کہ  
 بسیار میکنند۔ فامروہ ان ینہا ہن۔ پس امر کرد آن حضرت آن مرد را کہ باز دار و زنان را از گریہ۔ فذہب پس نیست  
 آن مرد پیش زنان تا منع کند۔ ثم اناہ الثانیۃ۔ پست آمد آن مرد نزد آن حضرت بار دوم۔ لم طیعہ۔ اطاعت نکردند  
 زنان آن مرد را و باز نہادند از گریہ بگفتہ او۔ فقال اہن۔ پس باز گفت بآن مرد کہ برو باز دار ایشان را از گریہ۔  
 فاما الثالثۃ۔ پس آمد آن مرد نزد آن حضرت سوم بار۔ قال۔ گفت۔ ولسہ غلبناہ بخا سوگند غالب آمدند زنان  
 ما را۔ یا رسول اللہ فرغت۔ پس گمان برد عاٹشہ و در بعض نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کردہ اند پس این قول عاٹشہ است  
 کہ گفت پس دانستم۔ انہ قال۔ کہ آن حضرت گفت بآن مرد۔ فاحث فی افواہ ہن التراب۔ پس بنید از در ہن را  
 ایشان خاک را ببالند است در منع ایشان از یکا و زور آوردن بران عاٹشہ میگودیدہ نقلت۔ پس گفت بادل خود خطاب  
 بآن مرد۔ ارغم اللہ انفاک۔ بر خاک بالہ خدا سے لغالے بینی ترا کتایت است از خواری و امانت۔ لم تفعل ما امرک  
 رسول اللہ نکردی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ باز داشتی زنان بہت از گریہ۔ و لم ترک رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم من العناء۔ و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر منع مکر کہ ہر بار آمدی و  
 گفتی کہ آنہا باز نمی آیند تا بار دیگر امر کرد آن حضرت و لقب کشیدہ متفق علیہ و عن ام سلمۃ قالت لما مات  
 ابو سلمۃ قلت گفت ام سلمہ کہ چون مرد ابو سلمہ کہ زوج اول و سے بود پیش از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت من۔  
 غریب و فی ارض غریہ غریب است ابو سلمہ و در زمین غریب است زیرا کہ از مکہ بجبشہ ہجرت کردہ بود و از جبشہ بد نہیہ آمدہ  
 و غریب بود و باہیچکس گفت و گوی نہ داشت۔ لا یکنیہ یکا و تجرث عنہ۔ البتہ مگر ہم اورا گریہ کہ حکایت کردہ شود از ان  
 در مردم کہ این چنین گریہ کرد کہ ہیچکس نکرده است۔ فلنست قد تمیات لبیک علیہ۔ پس بود من کہ تحقیق آمادہ شد ہر  
 گریہ کردن بر ابو سلمہ و خود را بران آوردم۔ اذ قبلت امرأۃ ترید ان تسعدنہ ناگاہ پیش آمد زنی میخواہد آن زن کہ  
 یاری دہد و موافقت کند با من در گریہ کردن۔ فاستقباہا رسول اللہ۔ پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ اتریدین ان تدخلی الشیطان۔ ایامی خواہی تو ای زن کہ در آری  
 شیطان را۔ بتیا اخریہ اللہ منہ مرتین۔ در خانہ کہ بیرون آورده است اورا بخدا سے لغالے از ان خانہ دو بار  
 یکبار بدر آمدن در اسلام و بار دیگر ہجرت یا یکبار ہجرت از مکہ بجبشہ و بار دیگر از جبشہ بد نہیہ یا در روز آمدن در اسلام



ووزیر دوله برون رفتن از دنیا و توانم که مرتضی شافعی به قال باشد و گفتت عن البکاء فلم یکن البکاء ام حمله میگوید و چون  
 آمدن حضرت این کلمه فرمود باز آمدن از گریه میگوید که مردم بخار از این رواه مسلم و عن النعمان بن بشیر صحابی است  
 که در وقت صبح حالت آن حضرت بهشت عالم بود و قال اعلمی علی عبد الله بن رواحه گفتت نعمان بنیوشی انداخته  
 بر خند آمد بن رواحه در وقتیکه بیمار بود و بکایت بر آن رسید که اگر چه نیست رضی الله عنه در بیمارستان نهاده است  
 بلکه شهید شد در غرضه و نوبت نجابت اخته عرق تنگی پس در ایستاد و خواند که عمره نام داشت که میگفت و می گفت  
 و اجلباه که آنکس کوه و دال و ادا که آنکس چشمتان است چشمتان بعد و علییه و در حالت که بشمار و برون است اوصاف  
 و می شنای این کلمی است تا بعد از زمان نهاده را در لوطه و تقوی و فقال زبیر گفت عبد الله بن رواحه گفتت نعمان بنیوشی افان  
 و مشکا که بنوشی آنکس ما قبلت شکیما الا قبل انی کذا لک الکفشی و بهیچ چه شنیده است از ان اوصاف را اگر آنکس گفته است  
 را بطریق سخن است و اندام چنان که گفتی که زلفی روایت در زیاده کرده است و در رواست این عبارت را که فلان مات بکایت  
 پس چون مرد ابن رواحه مکر نیست عمر و برون و بکایت با آنکه چشمتان است فرقول عمر ابن عمر را که در حدیث است  
 ان الیوم لیغدر بنی کاد الی علییه که گفته اند رواه البخاری و حسن ابی موسی که قال سمعت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله یقول ما من میت بموت گفتت ابو موسی شایم ان حضرت را که میگفتت نیست هیچ مرده که می نهد و میقوم با هم  
 پس می ایستد که نه کند قوم و فیقول ان پس شکیوید آن که چه گفته - و اجلباه و اسمیه او خود کات یا مانند آن  
 اتفاق دیگر که در نه تفع میگویند الا و کل ان سبب بلکین که اگر آنکس میگوید خداست لغات برون و وزیر شده را  
 و می بسیار و کار او را ایشان - میتران که می جدا باشد و وقع می کنند آن میست را و لزم نیست بر سینه زدن ارباب  
 فتح یفتح و یقولان و میگویند بطریق انیه که آنکس ایام یا چشمتان بود و تو این غیر تو است عذاب است  
 رواه الترمذی و قال نه احدث غریب حسن و عن ابی بصیر سیرة قال مات میت من آل رسول الله  
 و وزیر مرده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا جمع النساء تبکین علییه پس جمع شد در زمان و در حاشی که گریه  
 میکنند بر آن میت - فقام عمر بن زبیر بن ابی است و عمر رضی الله عنه - نهما من و بطرون - در حاشی که باز میدان و ابن  
 زمان را می راند ایشان را فقال رسول الله پس گفتت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عن ابن عباس  
 یا عمر فان العین و المنة لایرا که چشم اشک در نهاده است و قال ابی مصلاب و دل مصیبت زده و اندام و میست  
 و العهد غریب و زمان مصیبت فرود یک و تازه است و اما که گریه آن زنان سبب لوطه و شب تفع بوده است  
 خیا که شیان حدیث و الاست و از و بران و عمر رضی الله عنه گریه را مطلقا کرده نیست داشت و این زمان بروز  
 و علییه که میگوید و نه رواه احمد و النسائی و عن ابن عباس قال ماتت زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 و حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در وجه ابی القاسم بن ربیع الموشی بود و فکات انفسا پس گریه

زمان - فجعل عمر یستر بہن بسوطہ پس در ایستاد عمر کہ میرزا ایشان را بتناز بیا نہ خود - فاخرہ رسول اللہ پس انکند و دور  
 او عمر را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بیدہ - بدست خود - وقال - وگفت آن حضرت - فہلما تہمسہ شوبہ یا عمر تم قال  
 پیتر گفت آن حضرت مرغان را - ایکن و نفیق الشیطان - دور دارد خود را ای مرغان از آواز شیطان کہ نوحہ دندہ  
 است و نفیق در اصل بانگ کردن زانغ و شبان مرگو سپیدان را - ثم قال پیتر گفت آن حضرت - انہ مہما کان  
 من العین ومن القلب فمن اللہ - بدرستی کہ نشان این ست کہ ہر چہ باشد از چشم کہ گرہ است از دل کہ غم داند و است  
 پس از خود است عزوجل یعنی راضی ست از ان خدا - ومن الرحمة - و از مہربانی ست - و اما کان من المید ومن اللسان  
 و چیزے کہ باشد از دست و از زبان - فمن الشیطان - پس از شیطان ست و خوش میشود شیطان بدان کہ در نصیبت  
 می افتد آدمی از ان - رواہ احمد و عن النجاری تعلیقاً قال لما مات الحسن بن الحسن بن علی - بخاری در صحیح  
 خود بطریق تعلیق آورده است کہ چون مروان بن امام حسن کہ او را حسن مثنی گویند یعنی تعلیق در مقدمہ معلوم شد است  
 حضرت امراۃ القبتہ علی قبر منتہ - نزد زن حسن خیمہ بر قبر وے یک سال کہ در ان یک سال بر سر گور وے نشست  
 در دو مصیبت داند و وفات وے ہر روز تازہ میداشت - ثم رفعت - بعد از یک سال چون در روز نشست  
 بر داشت خیمہ را - سمعت صاحباً یقول - پس شنید آواز کنندہ را کہ یگوید - الابل و جدد و اما فقدوا - و اما و آگاہ باشید  
 آیا یافتند چنینے را کہ گروند - فاجابہ آخر پس جواب داد این آواز کنندہ را آواز کنندہ دیگر - بل یسودف انقلبوا - بلکہ  
 نو میدند پس برگشتند شعر و عوصت اجراہن فقید فلا کنن بفقیدک لایاتی و اجرک فواہبہ و عن عمران بن  
 حصین و ابی بزرہ - بتقدیم را بر زبے - قال - روایت است ازین دو صحابی کہ گفتند - خیر جناب رسول اللہ بیرون آئیم  
 ما با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازہ - در مشایعت جنازہ - فرائی تو ما قدر حوا ورتیم - پس دید آن حضرت  
 گروے را از اہل میت کہ تحقیق انداختہ اند و اماے خود را - میثون فی تمص - میزدند در سیرانہا بے رواد این ہم  
 جاہلیت بود کہ چون پس جنازہ میرفتند رومی پوشیدند اشارت بر پریشانی بال و بے سرو سامانی حال - فقال  
 رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ایفعل الجاہلیۃ تاخذون - آیا بگردار اہل جاہلیت عمل میکنید - و یصنع  
 الجاہلیۃ تشہون - یا بکار و پیشہ جاہلیت مانند می شود یا مانند میکنید خود را و کلمہ او یا برائے شک را وی ست یا برائے  
 تنويع تشہون بفتح تا و تشدید موحده و یضم تا و کسر موحده نیز روایت است - لقد ہمت ان ادعو علیکم بحقیق تصد کہم  
 و عاے بکنم بر شما - و عوۃ ترجمون فی غیر صور کم - این چنین دعاے کہ برگردید شما یعنی مصور شوید و غیر صور تہائے  
 خود یعنی مسخ شوید و خنازیر و قرود شوید یا برگردید بسوسے خانہ ہاے خود دعاے کہ در غیر صورت خود اید یعنی چون  
 وضع و لباس خود را نہ بچست حق تغییر دادید صور تہاے شما کہ لباس ارواح شما ست نیز برگردو - قال فاخذوا  
 اروتیم و لم یعودوا الذلک - گفت راوی پس گرفتند رو باے خود را و باز برگشتند بآن فعل در رسم جاہلیت و

ابن ماجہ و عن ابن عمر قال سمی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الم تمتع جنازة معا رانته۔ گفت ابن عمر نے کہ رو  
 آن حضرت ازان کہ پس روی کرده شود جنازه کہ بادے نو صگری باشد یعنی رفتن با جنازه سنت است و لیکن ترک  
 داده میشود و بوجود رانہ چنانکہ اجابت و عزت سنت است و لیکن ترک داده میشود و بوجود رانہ ہی و مکررات۔ رواہ احمد و ابن ماجہ  
 و عن ابی ہریرۃ ان رجلا قال لہ مات ابن لی فوجدت عایہ۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ مردی گفت  
 مراد برادر پسری کہ مراد بود پس اندوگین شدم بر مردی دے۔ ہل سمعت من خلیمک۔ آیا شنیدہ تو از دوست  
 جانی خود یعنی محمد رسول اللہ صلوٰات اللہ و سلام علیہ۔ درود ہاے خدا و سلام بروے باو و شعیبا الطیب با نفسنا عن  
 ہوتا نا۔ چیزے کہ خوش سازد نفس ہاے مارا از جانب مردہ ہاے ما کہ از جنس اولاد اند کہ انہا بعد از مردن نفع میکنند  
 مارا۔ قال انعم سمعت صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت ابو ہریرہ کہ آری شنیدہ ام آن حضرت را کہ گفته است۔ صفات ہم  
 دو عالمیص الخبتہ۔ خردان مسلمانان کہ می میرند و عالمیص بہشت اند و عالمیص جمع و عموم است بقسم وال آن کرگی  
 کہ غولہ میرند و از آب و می بر آید و نیز بمعنی شخصے کہ وفات است در امور و پیش آئندہ است ملوک و امرا را نیز می آید یعنی این  
 خردان سبک و نند و بہشت می و آئندہ ہر جا کہ میخواہند و نخل میکنند و ہر کار کہ باشد چنانکہ حال صبیان است و دنیا  
 باقی احد ہم آباہ۔ پیش می آید کیے ازین خردان پیر خود را۔ نیاخذ نہ حاجتہ توبہ فلا یفارقہ۔ پس میگردد و کنارہ جائدہ پیر را  
 پس جدا نمیشود و از دے۔ حتی یدخل الخبتہ۔ تا آنکہ دے در آرد و در بہشت و تخصیص بہ پیر بزرگواران جنت است کہ دے  
 اصل و مبتوع است و ما در تابع و فرع است یا از جنت آنکہ صبر از مردان بہشتی آید کہ از زنان و در بعض احادیث ما در مذکور شدہ  
 و در بعض ما در پیر ہر دو ظاہر بہشت اختلاف مقام و وجود تقریب کلام است و اللہ اعلم۔ رواہ مسلم و احمد و اللفظ  
 و عن ابی سعید قال جارت امراۃ الی رسول اللہ۔ اندر نے بسوی پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقالت۔ پس گفت  
 آن زن۔ یا رسول اللہ ذہب الرجال یحدثیک۔ بروند مردان حدیث ترک کہ خبر میدہی تو ایشان را بدان و گرفتار نیستی  
 تمام از مواعظ و نصائح تو۔ فاجعل لنا من نفسک یومانا تاک فیہ پس بگردان برائے ما از ذات شریف خود نصیب  
 در روزی کہ بیایم ما ترا دران روز۔ قلنا ما علمک اللہ۔ تا بیا موزانی مارا ازان چیزے کہ آموزا یندہ است ترا  
 خداے تعالی۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ اجتمعن فی یوم کذا و کذا۔ فراہم آید از جماعت زنان در روز چنین چنین  
 فی مکان کذا و کذا۔ ورجاے چنین و چنین۔ فاجتمعن فاتا ہن رسول اللہ پس فراہم آمدند پس آمد زنان را پیغمبر خدا۔  
 صلی اللہ علیہ وسلم فلکمن ماعلمہ۔ پس تعلیم کرد ایشان را از انچہ تعلیم کردہ است او را خدای تعالی۔ ثم قال لی حضرت  
 آن حضرت۔ ما سنک امراۃ تقدم ہن یدینا من ولد ہائنتہ۔ نیست از شمار نے کہ بفرست پیش خود از فرزندان خود کہ  
 الاکان لما حاجا بک من الزنار۔ مگر آنکہ باشد این پیش فرستادن برائے آن زن پردہ دامن از در آمدن در آتش و ذوق فحالت  
 امراۃ منہن۔ پس گفت۔ ازین زنان۔ یا رسول اللہ او انہن۔ یا دو فرزند فرستد۔ فاعاد ہما مرتین۔ پس

ہا کہ روایت کی کہ گفت آن زن این کلمہ را دو بار - ثم قال - پس گفت آن حضرت - واثنین واثنین واثنین - وکر  
سنہ بار - رواہ البخاری وعین معارفین حبیب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلمین توفی لهما  
ثمنۃ - فیسئل ہما و المسلمان یعنی والدین کہ بمیر و برائے ایشان سہ کس از فرزندان - الا اولہا المہاجرۃ بفضیل  
رحمۃ - مگر آنکہ در آخر آن دو مسلمان را خدا سے تقاضے و بہشت بفرزنی مہربانی خود و بعض نسخ بفضلہ و رحمۃ  
ایا ہما - آن ہر دو را تا کیچہا است - فقہا - پس گفت مرد - یا رسول اللہ او اثنان - یا دو کس بمیرند - قال او اثنان گفت  
آن حضرت یا دو کس - قالوا او واحد قال او واحد ثم قال - پس گفت آن حضرت - والذی نفسی بیدہ - سوگند آن خدا  
کہ بقایہ فوات من و دوست قدرت اوست - ان السبق لیرحمہ بمرزہ الی الحجۃ - بدرستی کہ بچہ را تا تمام افتادہ از شکم  
چہ بجائے مولود تمام ہر آنکہ نمی کشد با ذر خود را بسر خود و بسوسے بہشت - اذا احتسبتہ - چون صبر کند بروستے و نگویہ  
و نظر بر تو را لب و لہ و دوسرے بختیں انچہ بر میرے شود از زنا کہ کو ذک اشارت است بظلم کہ میان او و دوست گویا مثل  
برسمانے میشود کہ میکشد بدان اورا بہ بہشت - رواہ احمد و روی ابن ماجہ من قولہ و روایت کردہ اسحاق ابن حدیث  
ابن ماجہ از قول و سنے والذی نفسی بیدہ تا آخر و اول حدیث را کہ ما من مسلمین الخ ذکر کردہ - وعن عبد اللہ  
بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قدم ثمنۃ من الولد لم یلبغوا الخشت - کسی کہ پیش بفرستد سہ کس را  
از اولاد کہ خرسیدہ اند خد بلوغ را - کالوالہ حصنا حصینا من النار - باشند این سہ ولد برای آن کس پناہ استوار از آتش  
و درخ - فقال پس گفت ابو ذر - قدمت اثنین پیش فرستادہ ام من دو کس را - قال گفت آن حضرت - سو اثنین - اگر کس را  
ہم پیش فرستد می باشند پناہ از آتش و درخ - قال ابی ابن کعب ابو منذر سید القراء - گفت ابی کہ گنیت وی ابو انشد است  
و غیرہ نشان و سنے سید القراء واقع شدہ است یعنی مہتر قرآن خوانندگان و آن حضرت اورا سید الانبیاء و غیرہ الخ  
سید المسلمین خوانندہ - قدمت واحدا پیش فرستادہ ام من یکے را - قال و واحد - گفت آن حضرت - کیے را ہم اگر پیش  
فرستد تو حینہ این ساقا گدشتہ است کہ یا بتوحید آن حضرت ہمین ساعت وحی نازل شد یا آنحضرت دعا کرد و قبول افتادہ  
رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن قرۃ بضم قاف و تشدید الازنی - بضم مہم فتح  
برائے دیون از صحابہ است - ان رجلا کان یاتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و معہ ابن لہ بود فردی کہ می آمد نزد آنحضرت  
و حال آنکہ ہاوست پیرے بود مرد اورا - فقال لہ النبی پس گفت قرآن مرد را پیرے صلی اللہ علیہ وسلم تحلیہ - آیا دوست  
میداری تو این پیرے را - فقال - پس گفت آن فرد - یا رسول اللہ احبب اللہ کما احببت و دوست دار و ترا خدا می تقاضا  
آن چنانکہ دوست میدارم من اورا یعنی سخت دوست میدارم من اورا - فقہدہ النبی پس کہ کروندید آن پیرے را پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم فقال ما فعل ابن فلان - پس گفت آنحضرت چہ کرو پیرے فلانی یعنی چہ شد و کجا رفت و چہ حال دارد و قالوا  
گفتند - یا رسول اللہ مات - مرد آن پیرے گویا کہ آن مرد ہم و مجلس حاضر بود بلیل خطاب کہ با وی کرد و لیکن اورا پیرے را چہ

شعبہ مصیبت و در بشارت باو سے خطاب کرو۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم انا محبت  
 ان لا تاتنی با یامن البواب الخبۃ الا و جدتہ منی فطرک۔ آیا دوست منیداری تو کہ نیایی تو پیچ در سے از در ہائے بہشت را  
 مگر آنکہ بانی تو او را کہ انتظار میبرد ترا و می در آرد ترا در بہشت۔ فقال رجل۔ پس گفت مردی۔ یا رسول اللہ خاصۃ  
 ام کلئنا۔ مراد است این بشارت یا ہمہ ما راست۔ قال بل لکلکم۔ گفت آن حضرت بلکہ مرہمہ شمار است۔ رواہ احمد  
 و عن علی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان السقط لیرا غم ربہ۔ بدرستی کہ بچہ افگندہ ہر آنکہ حجت  
 میکند و جدل میکند پروردگار خود را و اصل مرا غمت در خشم آوردن کسی را و مراد اینجا مجاہدہ و مجاہدہ است۔ اذا و خل  
 البویۃ النار۔ و وقتہ کہ می در آرد پروردگار تعالی پدر و مادر او را و آتش۔ فیقال ایہا السقط المر اغم ربہ پس گفتہ شود  
 ای سقط مرا غمت کنندہ پروردگار خود را۔ او خل البویۃ الخبۃ۔ در آرد پروردگار خود را در بہشت۔ فیہم ہما بسرہ۔ پس میگذرد  
 آن سقط پدر و مادر خود را بسر خود۔ فیدخلہما الخبۃ۔ پس می در آرد ایشان را در بہشت۔ رواہ ابن ماجہ۔ و عن ابی امامۃ  
 عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یقول اللہ گفت آن حضرت میگوید خداے تبارک و تعالی۔ ابن آدم ان صبرت و اصاب  
 عند الصدۃ الاولی۔ ای فرزند آدم اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول گوئی مصیبت سلم ارض ملک تو با و دن الخبۃ  
 راضی نشیوم من مر ترا از روستے ثواب غیر بہشت یعنی بہشت را۔ رواہ ابن ماجہ۔ و عن النخعیین  
 بن علی رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ہا من مسلم ولا مسلمۃ لیصاب بمصیبۃ نیست هیچ مرد مسلمان و زن  
 مسلمان کہ رسیدہ میشود بہ مصیبت۔ فیکرہا۔ پس یاد میکند آن مصیبت را۔ وان طال عہدہا۔ و اگر چہ دراز بود زمان آن  
 فیحدث لہا لک استرجاعا۔ پس نزدیک میکند مرآن واقع را از مصیبت استرجاع یعنی قول اللہ وانا الیہ راجعون۔ و البیہد  
 تبارک و تعالی لہ عند ذلک۔ مگر آنکہ نزدیک خداے تعالی ثواب را نزد احوال استرجاع۔ فاعلم ما مثل اجر یوم  
 اصیب بہا۔ پس میدہد خداے تعالی او را مانند اجر و دست در روزیکہ رسیدہ شدہ است آن مسلمان یا آن مصیبت  
 رواہ احمد و البیہقی فی شعب الایمان۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اقطع  
 شمس اہدکم فلیستہج۔ و وقتہ کہ بگسلد و ذال نعل یکے از شما پس باید کہ استرجاع کند شمس بکشتن حجہ و ساکن محلہ  
 و ذال نعلین۔ فاند من المصائب۔ زیرا کہ گستن و ذال نیز از مصیبتہا است۔ و عن ام الدرداء قالت  
 سمعت ابا الدرداء یقول سمعت ابا القاسم صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ تبارک و تعالی قال گفت ام الدرداء  
 کہ زوجہ ابوالدرداء است شنیدم ابوالدرداء را کہ میگفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کہ خدای تعالی عیسی گفت۔  
 یا عیسی انی باعث من بعدک امہ اذا صابہم یا یحبون محمد اللہ۔ ای عیسی بدرستی کہ من برانگیزندہ ام پس از تو  
 کہ وہی را کہ چون برسد ایشان را چیز سے کہ دوست میدارند آن را از لغت شکر میگویند خدا را۔ وان اصابہم یا یحبون  
 احتسبوا و صبروا۔ و چون برسد ایشان را چیز سے کہ ناخوش میدارند آن را از بلیت امید ثواب میدارند و صبر میکنند

ولا حلم ولا عقل۔ و حال آنکہ نیست ایشان را بر داری و آہستگی و عقل و تدبیر این تاکید مفهوم احتساب و صبر و است  
 زیرا کہ معنی احتساب آن است کہ باعث بر عمل اخلاص و طلب رضای حق تعالی باشند نہ حلم و عقل و در اینجا متوجہ میشود  
 کہ چگونه صبر و احتساب کند کسی کہ در احاطہ عقل نیست چنانکہ فرمود۔ فقال۔ پس گفت عیسی۔ یا رب کیست کیون ہذا ہم  
 ولا حلم ولا عقل۔ اے پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب مرا ایشان را و حال آنکہ نیست حلم و عقل۔ فقال  
 پس گفت پروردگار تعالی۔ ما عظیم من حلمی و عقلی۔ میدہم من مرا ایشان را از حلم خود و عقل خود کہ ذاقیل و مکن است  
 کہ گفته شود کہ معنی لا حلم ولا عقل آن است کہ مدہوش شد و دورفت عقل ایشان از جهت صدرہ مصیبت و با وجود  
 آن صبر میکنند و احتساب مینمایند و این عبارت را معنی دیگر خیال کردہ شدہ است کہ در شرح مذکورست فلنظیر ثم  
 والحمد لعلم۔ رواہما روایت کرد این ہر دو حدیث را۔ البہیقی فی شعب الایمان

### باب زیارة القبور

زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا کہ سبب رقت قلب و تذکر موت و بوسیدگی استخوان و فناے دنیا است  
 و جز آن از فوائد و عمدہ در آن و عام اموات را و استغفار برائے ایشان است و باین وارد شدہ است سنت  
 و بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بہ یقین میرفت و سلام میداد بر اہل آن و استغفار میکرد برائے ایشان و اما  
 استمداد بر اہل قبور در غیر نبی صلی اللہ علیہ وسلم یا غیر انبیاء علیہم السلام منکر شدہ اند آن را بسیار سے از فقہاء و میگویند نیست  
 زیارت مگر برائے دعائے موتی و استغفار برائے ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن  
 و اثبات کردہ اند آن را مشایخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم و بعض فقہاء رحمۃ اللہ علیہم دین امری محقق و مقرر است نزد اہل  
 و کمال از ایشان تا آنکہ بسیار سے را فیوض و فتوح از ارواح رسیدہ و آیین طائفہ اورا اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام  
 شافعی گفته است قبر موسی کاظم تریاق مجرب است و اجابت دعا و راجۃ الاسلام امام محمد غزالی گفته ہر کہ استمداد کردہ شود بوی  
 و حیات استمداد کردہ میشود بوسے بعد از وفات و یکے از مشایخ عظام گفته است دیدم چہار کس را از مشایخ کہ تصریح میکنند قبر  
 خود مانند تصریفماے ایشان و حیات خود یا بشیر و شیخ معروف کرخی شیخ عبدالقادر جیلانی و و کس دیگر را از ادلیا مشوہ  
 مقصود و حصر نیست آنچه خود دیدہ و یافتہ است گفته و سیدی احمد بن عزروق کہ از اعاظم فقہاء و علما و مشایخ دینا و غربت  
 گفت کہ روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید کہ امداحی اقوی است یا مدحیت من گفتم قوی میگویند کہ امداحی قوی  
 است و من میگویم کہ امدحیت قوی تر است پس شیخ گفت نغم زیرا کہ دے در بساط حق است و در حضرت است و نقل  
 درین معنی ازین طائفہ بیشتر از آن است کہ حصر و احصا کردہ شود و یافتہ نمیشود و کتاب و سنت و اقوال سلف صالح کہ انما  
 و محالفت این باشد و در کنند این را و تحقیق ثابت شدہ است بآیات و احادیث کہ روح باقی است و اورا علم و شعور  
 بزرگتر از احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قریب و مکانت و جناب حق ثابت است چنانکہ در حیات بود



یا بیشتر از آن و اولیای اکر امارات و تصرف در احوال حاصل است و آن نیست مگر ارجح ایشان را و ارواح باقی است  
و تصرف حقیقی نیست مگر خدا عز و شانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند و در جلال حق و رحیات و بعد از مائت پس  
اگر داده شود و مراد سے را چیز سے بوساطت یکے از دوستان حق و مکاشفے که نزد خدا و او روز نباشد چنانکه در حیات  
حیات بود نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته  
نشده است و دلیل بر آن در شرح شیخ ابن حجر ششمی مکی و شرح حدیث لعن اللہ الیہم و اللہ انصارے اتخذوا قبور انبیائهم مساجد  
گفته است که این بزرگوار پرست است که نماز گزار در بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است با اتفاق و اما اتحاد مسجد و زیارت  
یا صاحب کعبه و نماز گزار در آن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و نه بجهت بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد و از وسع تا کامل شود و ثواب  
عبادت ببرکت قبر و مجاورت مرآت روح پاک را حرجی نیست و در آن و در آخر باب چیزی سے بیاید متعلق باین سخن و تمام  
گردان بحث انشاء اللہ تعالی و در کتاب جهاد و در قضیه قتلا سے بند و اللہ اعلم و از جمله آداب زیارت است که روی بجانب  
قبر و پشت بجانب قبله مقابل روی نیست بایستد و سلام دهد و مسح کند و قبر را بدست و بوسه نهد و آن را و منحنی نشود و روی  
بجاک نماید که این عادت نصاری سے است و قرأت قرآن نزد قبر کرده است نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکره نیست و بعد از تشهد  
که یکے از مشایخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده و فتوے ہم برین است شیخ امام محمد بن الفضل گفته که مکره و قرأت  
قرآن بجهت راست و اما مخالفت لا باس به است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره تبارک المملک  
بلند یا نیست و فرستے نیست در میان جهار مخالفت و نظام هر روایت از جهت ورود و اثر بدان و نقل کرده شده است از  
شیخ ابی بکر بن سعد که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص هفت بار و به بخشند ثواب آن را براسے  
میت و اصح آن است که میرسد بپشت و در بعض روایات آمده که بخواند ایستاده یا زده یا بقل هو اللہ احد بعد از آن بنشیند  
و زیارت روز جمعه فاضل ترست از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف و در حرمین شریفین  
نزد و اما اللہ تعالی و تشریف ابیرون می آیند در اول روز جمعه بمجلد و تسبیح براسے زیارت و در روایات آمده است که داوود مشهور  
براسے میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داوود میشود و در روزهای دیگر تا آنیکه می شناسد از اثر بیشتر از روزهای  
و دیگر آنچه مشهور شده است و در دیار ما و در عامه ناس از منع زیارت روز جمعه و اثر سے که بدان نقل میکنند اصح صحیح ندارد  
و مکره است پی سپردن قبور بے ضرورت و مستحب است که قصدی کرده شود از میت بعد از رفتن او از عالم  
تا هفت روز و تصدق از میت نفع میکند و او را بے خلاف میان اهل علم و او رو شده است در آن احادیث صحیح  
خصوصاً آب و بعضی از علما گفته اند که نبی رسد به میت مگر صدقه و دعا و در بعض روایات آمده است که روح میت می آید  
خانه خود را شب جمعه پس نظر میکند که تقدیر میکند از وی یا نه و اللہ اعلم

الفصل الاول عن بریدة بضم با و فتح را که از مشایخ صحابه است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم ہیئتکم عن زیارۃ القبور یعنی کسی کردہ بودم من شمارا یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبور۔ ضرور دوا۔ پس زیارت  
 بکنید الآن و آن حکم اول را منسوخ و انشید گفته اند کہ سبب بخی قرب عمد بجا ہیست بود و خوف آنکہ بگویند و بکنند آنچه در  
 جا ہیست میگفتند و میگردانند الآن پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند و نسا و بعضی گفته اند  
 کہ رخصت مردان راست و زنان باقی اند بر بخی مگر در زیارت رسول المصلی المد علیہ وسلم و بعضی گفته اند کہ رخصت  
 شامل نیست رجال را و نسا را همه و در حدیث آمده است کہ لعنت کنا و خداے تعالیٰ زمان زیارت کنندہ قبور را و آنها  
 کہ قائلند بباحث میگوند کہ در دین حدیث پیش از رخصت است و المد اعلم۔ و نہایتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث  
 و نہی کرده بودم شمار از نگاه داشتن گوشتها سے قربانیا بالاسے سه روز۔ فاسکوا ما بذاکم۔ پس نگاهدارید الآن تا وقتیکہ  
 ظاهر شود شمار را یعنی تا آنکہ خوش آید شمارا و قرار گیرد اسے شماران و سبب بخی از نگاه داشتن لحوم اضاحی زیادہ بر سه روز  
 احتیاج مردم فقیر بود کہ قدرت بر تضحیہ نداشتند پس باید تصدق کرد و نگاه نداشت بعد از ان چون فراخ گردانید خدای تعالیٰ  
 بر مردم و احتیاج نماند رخصت کرد و نگاہدارند تا آن وقت کہ خوش آید۔ و نہایتکم عن النبیذ لانی سقار۔ و نہی کرده بودم  
 شمارا از انداختن بنیدگر و مشک۔ فاشربوا فی الاستقیۃ کلہا۔ پس بنوشید الآن در ہمہ ظرفها چه مشک و چه غیر آن پس در او بنشینید  
 ظروف است و سبب و بخی کردن بنیدگر و مشک آن بود کہ مشک سرو میدارد آب را پس گرم نمیشود و تیز و تند نمیشود  
 بنید در آن و در ظروف دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد پس شاید کہ خمر گردد و حرام شود و بود و مردم قریب العمدہ از تحریم خمر  
 و هنوز لذات خمر و ہوسے آن از سر ایشان نرفته شاید کہ در آن افتند و بعد از ان کہ امر تحریم خمر مقرر شد و احترام و اجتناب  
 از ان لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در ہمہ ظروف کہ بکنند مختار اند اگر تیز و تند نیست و مسکون نشدہ خواہند خورد  
 و الا اجتناب خواہند نمود از ان چنانکہ فرمود۔ ولا تشربوا مسکرا۔ و ننوشید هیچ مستی آرندہ را و نیز در ابتدای کار ظرفت خمراتی  
 بود پس بخی کرده شد از ان و جائز و اشتبہ نشد مگر و مشکها و در آخر تجویز کرده شد در ہمہ ظروف دین نزد امام مالک و احمد است  
 و نزد دیگران هنوز در ان ظروف حرام است چنانکہ در کتاب الایمان مذکور شد و معنی بنید آن است کہ خرمایا انگور اگر کوفتہ  
 در آب انداختہ نگاہدارند تا اندک تیزی دروے پیدا گردد و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت و مسکون  
 شود حرام است و در کتاب الاشریہ بتفصیل تر ازین معلوم خواہد شد۔ رواہ مسلم و عن ابی ہریرۃ قال  
 اراد رسول المد صلی المد علیہ وسلم قبر امہ فبکی و ابکی من حولہ۔ زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریہ کرد  
 بگریہ کند کسی را کہ گرد آن حضرت ایستادہ بودند یعنی چندان گریہ کرد کہ در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریہ او در گریہ درآمدند  
 فقال استاذنت ربی فی ان استغفر لہا۔ پس گفت طلب اذن کردم پروردگار خود را در آنکہ طلب آمرزیدن کنم  
 براسے مادر خود فلیم یوفن لی پس اذن کرده شد مرا۔ فاستاذنتہ فی ان ازو قبر بیا۔ پس طلب اذن کردم پروردگار  
 را در ان کہ زیارت کنم قبر مادر را۔ فاذن لی۔ پس اذن دادہ شد مرا و ضرور و القبور۔ پس زیارت کنید

قبر را۔ فانما تذکر الموت۔ نیز کہ قبر را یا وسیع دهند موت را۔ رواه مسلم۔ بدانکہ آنچه ذکر کرده شد درین حدیث و مثال  
و سے طریقہ متقدمین است و بعضی از ایشان بیگویند کہ درین باب نازل شدہ است قول و سے سبحانہ تعالیٰ  
و کا کان للنبی والذین آمنوا ان یتستغفروا للشیئین ولو کانوا اوستے قریلی و قول و سے سبحانہ تعالیٰ و لا تسال عن  
اصحاب الجحیم برقرات معلوم و اما متاخرین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکہ تمامہ آباء و امهات آنحضرت  
را صلی اللہ علیہ وسلم تا آدم و نوح و الیشان را در اثبات آن سہ طریقہ است یا ایشان بر دین ابراہیم بودہ اند یا  
آنکہ ایشان را دعوت نرسیدہ و مردہ کہ در زمان فترت بودہ و مرونہ پیش از زمان نبوت یا آنکہ زندہ گردانیدہ  
شدہ است تعالیٰ ایشان را بر دست آن حضرت و بدعا سے و سے پس ایمان آوردند و حدیث احیائے والدین  
اگرچہ در عذوات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کرده اند آن را بحد و طرق و این علم گویا مستور بود از متقدمین  
پس کشف کرد آن را حق تعالیٰ بر متاخرین و اللہ شخیص بر جنت من فیشار باشار من فضله و شیخ ہلال الدین سیوطی  
رحمۃ اللہ علیہ رسائل تصنیف کردہ اند و آن را بدلائل اثبات نمودہ و از شبہ مخالفان جواب دادہ و اگر آن را  
نقل کنیم سخن دراز گردد و مسم در اینجا باید نگریست و اللہ اعلم۔ وعن بریدۃ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
یعلیہم اذا خرجوا الی المقابر۔ بود آن حضرت کہ تعلیم میکرد و صحابہ را چون بیرون می آمدند بسوی مقبرہ ہا این کلمات  
اسلام علیکم اہل الدیار من المؤمنین و المسلمین۔ سلام بر شما اہل اہل سرایا از مؤمنین و مسلمین و گفتہ اند کہ السلام اینجا  
بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و یا جمع دار است و دار نام بنائے کہ آن را عرصہ و فضا فی باشد و استعمال و تکرار  
احیائید و در اموات نیز اطلاق کردند۔ و انا ان شاء اللہ کم للاحقون۔ و ما اگر خود ہمسدہ است خدا بشمارندگان  
و پیوستہ گانیم و استعمال افشار اللہ یا بخت تبرک و رغبت است چنانکہ بیمار را بگویند انشاء اللہ صحت خواہی یافت  
یا بخت شک یا در وفات بر ایمان یا با عتبار قرب وقت میت گزینہ قضا بود کہ باہم رویم یا میرد آن وقت کہ باہم رویم  
نسال اللہ لنا و لکم العافیۃ۔ می طلبیم از خدا برائے خود و برائے شما عافیت و سلامت از عذاب بنیاد و آخرت رواہ مسلم  
**الفصل الثانی عن ابن عباس** قال مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بقبر باب المدینۃ۔ گذشت آن حضرت  
بقبر را کہ در مدینہ بود۔ فاقبل علیہم بوجہ۔ پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود۔ فقال پس گفت۔ السلام  
یا اہل القبر بغیر اللہ لنا و لکم بیا مروز خدا سے تعالیٰ ما را و شمارا۔ انتم سلفنا و نحن بالاشتر شامیش گذشتگان ایستد ما  
در سہ شامیریم۔ رواہ الترمذی و قال فی حدیث حسن غریب

**الفصل الثالث عن عائشہ رضی اللہ عنہا**۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کما کان  
لیلتہا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت عائشہ بود آنحضرت ہر گاہ کہ می بود شب نوبت عایشہ از آنحضرت بیخرج  
من آخر الليل الی البقیع۔ بیرون می آمد آنحضرت در بابا ان شب بستر بقیع بقیع بوحده و قات نام مقبرہ مدینہ است فیقول۔ پس

میں گفت السلام علیکم دار قوم مومنین سلام باد بر شما ای اہل سراسر مومنان۔ واما کم ما تودعون عندکم جلون۔ واما شمارا چیزی کہ وعدہ کردہ شد بدین شمار واسے قیامت مدتی متین مہلت دادہ شدہ اید شما۔ وانا انشاء اللہ بکم لاحقون۔ واما اگر خدا خدا بشمار رسد گانیم۔ اللهم اغفر لاہل بقیع الغرقہ۔ خدایا بیا من زمر اہل بقیع غرقہ را و بقیع الغرقہ بخت آن گویند کہ بقیع نام زینی کہ در وسے درختان باشند و غرقہ بقیع معجزہ و قاف نام نوع درختے است کہ درین زمین کہ مقبرہ شدہ است در زمان پیشین بسیار بود رواہ مسلم۔ و عنہا قالت کیف اقول۔ وہم از عایشہ است کہ گفت در پیر سید از آنحضرت چگونہ گویم وچہ گویم وچہ خوانم یا رسول اللہ تعنی فی زیارة القبور۔ میخواہد عائشہ ازین پرسیدن کہ چہ گویم در زیارت قبور و این ولایت دار و بر جو از زیارت مرثیہ را و بر آنکہ حدیث لعن پیش از رخصت بود۔ قال قولی۔ گفت آنحضرت بگو۔ السلام علی اہل الدیار من المومنین و المسلمین و یرحم اللہ المتقدین منا و المتأخرین۔ و رحمت کند خداے تو اے پیش رونندگان را از ما و پس ماندگان را۔ وانا انشاء اللہ بکم لاحقون رواہ مسلم و عن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی۔ روایت است از محمد بن النعمان کہ از ثقات تابعین است در حالتی کہ میرساند حدیث را بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت آنحضرت۔ من زار قبر البوہ او احدہما فی کل جمعة۔ کسے کہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکے ازین دو۔ یا ہر ہفتہ غفرلہ و کتب بر۔ آفریندہ شود و مرا نکس را و نوشتہ شود در دیوان اعمال نیکی کنندہ بہ پدر و مادر و بر کسہر با نیکی کردن بہ پدر و مادر ضد عقوبت و بر کفنج و چھنبن بار نیکی کنندہ با انشاء ضد عان و در بعض روایات فقہیہ بوسہ دادن بر قبر پدر و مادر را نیز آردہ است۔ رواہ البہقی فی شعب الایمان مرسل۔ و عن ابن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کنست غصبتکم عن زیارة القبور فزروا فانہا تنزیہ فی الدنیا و تذکرۃ الاخرۃ پس بدستی کہ قبور دیدن آہنا بے رغبت میگرددند و دنیا و آخرت می بخشد از ان کہ چون عاقبت کار این است این ہمہ تعلی بنیہ چیست و یاد میدہد آخرت را کہ جز این عالم عالمے دیگر نیست کہ آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود کہ در قبور بصفت عبرت و حیرت باید بود و غافل و ذاہل نباید بود و رباعی بر زمینے کہ ہی میگذری ساکن رو بہ کہ عیونست و خطوط است و قد و است و خود و بد این ہمہ چشمہ خورشید جهان افروز است بکہ ہمے تافت بر آراگہ عادی و نمودہ رواہ ابن ماجہ و عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لعن اللذورات القبور۔ روایت است از ابو ہریرہ کہ آن حضرت گفت لعنت کند خداے تو اے زنان زیارت کنندہ را کہ در زیارت جترع و فترع و نوحہ و کجا و ندہ بسیار میکنند۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح و قال قدرای بعض اہل العلم ان نہا کان قبل ان یخص النبی و گفت ترمذی کہ این حدیث بو پیش از ان کہ رخصت کند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی زیارة القبور۔ در زیارت قبور۔ فلما یخص و دخل فی رخصتہ الرجال والنساء۔ پس ہر گاہ کہ رخصت کرد آنحضرت در آمدند در رخصت او مردان و زنان و قال بعضهم انما کرہ زیارة القبور النساء۔ و گفتہ اند بعضے از اہل علم کہ آنحضرت مکروہ پنداشت زیارت قبور مردان را و انقلہ صبر ہن و کفرۃ جبر عین۔ از رخصت کی صبر زنان و بسیاری سبب ضعیفی ایشان پس رخصت نزد این بعض مخصوص

بروان خواہ بود ہم کلامہ تمام شد کلام ترمذی و تا اینجا ہمہ کلام او بود۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کنت  
 ادخل بیت الذی فیہ رسول اللہ کفیت عائشۃ بودم من کہ سے درآمد خانہ خود را کہ در سے مدفون بود پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم۔ و ابو بکر نیز مدفون شدہ بود در سے۔ وانی واضع ثوبی۔ و حال آنکہ من نہندہ و افگندہ بودم  
 جامہ خود را یعنی روار از بدن۔ و اقول انما ہوزوجی و ابے۔ و یغتم بدل خود آیا اگر سے پر سیاہ نازان کسی نیست  
 مدفون مگر شوہر من کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است و پدر من کہ ابو بکر است رضی اللہ عنہ۔ فلما دفن عمر۔ پس ہر گاہ کہ  
 دفن کردہ شد عمر رضی اللہ عنہ۔ فواللہ ما دخلتہ الا وانا مشدودۃ علی ثیابی۔ پس بخدا سوگند نہ درآمد آن خانہ را مگر آنکہ  
 من بستر شدہ است بر من جامہ ہاسے من۔ حیار من عمر۔ از جهت شرم و اشتن از عمر کہ بیگانہ بود۔ رواہ احمد۔  
 و درین حدیث دلیلے واضح است بر حیات میت و علم سے و آنکہ واجب است احترام میت نزد زیارت وی خصوصاً  
 صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان بود زیرا کہ صالحان را مدد بلیغ است  
 مر زیارت کنندگان خود را بر اندازہ ادب ایشان گذافی شرح اشخ

### خاتمة الطبع

بجس توفیق خدای برتر کتاب برکت خطاب جلد اول ترجمہ فارسی مشکوٰۃ شریف مسمی بہ اشعة المعات کہ شالست  
 برا حدیث نبوی از کتاب الایمان تا کتاب الجنائز ترجمہ فاضل بنزیل عالم نبیل شدہ بیخ عبدالحق محدث دہلوی  
 طاب ثراہ حسب خواہش طالبان دین بار چہارم ببحث تام و فکر فائز بمقام لکھنؤ در مطبع نامی منشئی نول کشور  
 سی۔ آئی۔ ای پاء اپریل ۱۳۸۷ مطابق ماہ شوال المکرم ۱۴۰۸ ہجری لباس پوش الطباع شدہ خدا سے تقاسم  
 مرغوب دلہامی اہل عالم کند بہتہ درلہ

۳۹۵۰

تفسیر بے لفظ فیضی - سے ہوا طبع الالہام - علم کے سرکناج لیجیے جو کتاب خزانہ کبریٰ شہنشاہ اکبر میں گوہر نایاب مفتی تھی اپنے خزانہ کی منزلت کیجیے عجب صنعت ہر اہل بے لفظ اسپر عجیب بلاغت و سلاست پھر متباد و خبر اور شرط و جزا کی اصطلاح بے لفظ - روایات کا ترجمہ بے لفظ شہنشاہ ہند کا عزت کرنا واقعی بجا تھا اور مفتی مصنف کا محرز بیادیا ہی پایا جیسا سنا تھا مطبع کی تمام کوشش سے نہایت نفیس نشہ ملا جسکو جو ہر رقم خوشنویس نے لکھا بہت عمدہ چھپا۔

تفسیر ہلالین فی شرح الجلالین - تفسیر ہلالین پارہ ۴ تم پر شرح مولانا ترازب علی مرحوم - ورنہ نظم - خواص و تاثیرات آیات و سورتاں قرآنی مولانا قاضی ابوالحسن العسری -

توریت - زبان عربی ترجمہ بطور اصل کے اسکے نیچے فارسی ترجمہ موجود تھا اور اردو ترجمہ بصورت زرخیز مطبع ہذا کی طرف سے اضافہ ہوا - تاکہ اردو خوان بھی اس سے مستفیض ہوں۔

### فقہ فارسی

ہدایہ - پیشانی پر اصل عربی اور تحت میں ترجمہ فارسی مع شرح از علماء کے کلکتہ جو مدت سے متداول ہر دو مجلد کامل۔

شرح سفر السعادت - از مولانا عبدالحق دہلوی مروف -

تجلیج - سے اب غایۃ المشور از ملا محمد قزوینی

تذکرۃ الجبلہ - احکام حمید از مولوی عبدالسلام

تبیان - در حکم نبی اکرم و حق از ملا حسین الدین -  
عید الفیض - مسائل فقہ فطری از ملا ناظم علی -  
عام حق - مشہور و سی از شیخ شرف الدین بخاری -  
ماکتہ مسائل - مسائل از مولانا احمد رضا رحمہ اللہ -

شرح وقایہ فارسی - مع حاشیہ مفتی ابوالخیر شاہ عبدالحق محدث دہلوی -

مسائل المتیقن - مرغوب علماء کے ولایت از مولوی اکبر یار خان -  
فتاویٰ برہنہ - جامع البواب فقہ از مفتی نصیر الدین -

قدوری - ترجمہ مولانا ابوالقاسم جدید الطبع -

شرح فارسی مختصر وقایہ - از عبدالحق حسن جامی -

کفر فارسی - از مفتی نصیر الدین کرمانی مختص فرہنگ -

مالا بدینہ - از قاضی ثناء اللہ رحمہ اللہ مع وصیت نامہ -

شرح مختصر وقایہ کوریمیری - از مولانا جلال الدین سرخندی -

رسالہ تنبیہ الانسان - در حلت و حرمت جالوزان -

رسالہ قاضی قطب - ذکر ایمان و ارکان -

### فقہ اردو

غایۃ الاوطار - ترجمہ اردو و مختار ترجمہ مولوی خرم علی و مولوی محمد حسن کامل چار جلد میں -

راہ پنہاست - ضروری مسائل نماز و روزہ وغیرہ -

مفتاح الجمعہ - از مولوی کرامت علی جوہر پوری -

حقیقۃ الصلوۃ - مع رسالہ بے نمانان -

ترجمہ فتاویٰ عالمگیری - کامل ہر چار جلد میں مقدمہ جلد اول

ترجمہ مولانا احتشام الدین و الباقی ہر نہ جلد میں مقدمہ

ترجمہ مولانا امیر علی - پر ترجمہ نہایت فصیح و بلیغ ہوا ہے -

کشف الحاجات - ترجمہ اردو و مالا بدینہ از مولوی محمد نواز الدین



پہلے سیکھ شامل مفت رسالہ (۱) ہزار مسئلہ (۲) مسائل (۳)  
 (۳) صدوی مسئلہ (۴) مناجات بدگام بارشیا  
 (۵) حلیہ شریف (۶) نور نامہ (۷) چہل مسائل مولفہ  
 مولوی عبد اللہ بن عبد السلام  
 شریع محمدی منظم مسائل فقہ از محمد خان قندھاری  
 تنبیہ الغافلین - مسائل دینیہ  
 حیرت الفکر - مسائل شافعیہ از مولوی ابراہیم حسین بکھوری  
 جواب السائلین - بطور استفادہ  
 کفر الدقائق - سبھی بختہ العجم - اردو ترجمہ از مولوی محمد سلطان  
 چہل مسائل فقہ از مولوی ابراہیم حسین بکھوری  
 اشرف المسائل - از مولوی اشرف علی خان  
 رسالہ تجزیہ و تفسیر بیت - از محمد عمر

فقہ عسکری

ابو المکارم - شرح مختصر وقایہ از عبد اللہ بن محمد معروف  
 بر جندی - شرح مختصر وقایہ از مولانا عبد العلی بر جندی معبر شرح  
 جامع الرموز - شرح مختصر وقایہ از ملا شمس محمد قسٹانی متداول  
 فتح الفقہ بر مشن خط نسخ بن اور شرح خداستعلیق من کل بدر چاکر  
 از امام کمال الدین بن الہمام نہایت مستند و با عظمت  
 شرح مشہور و معروف اور آخرین مکملہ زین الدین ہندی  
 شرح الیاس - شرح مختصر وقایہ - از شیخ محمود بن الیاس  
 عینی - یعنی بنایہ شرح ہدایہ از قاضی المصطفیٰ بدر الدین  
 عینتابی معروف یعنی نہایت مستند کامل شرح چہر جلدات ضخیم  
 ہدایہ - حاشیہ جدید ہدایہ - عمدہ و زائد فوائد بخشی مولوی  
 محمد حسن سنبلی مرزا - کامل دو جلدات میں  
 (جلد اول) مولانا - عادات

(جلد دوم) دو جلدین جلدین آخرین معاملات  
 در المختار شرح تنویر الابصار - مختصر شرح از علامہ علامہ  
 حصکفی معروف متداول ہر جہاز جلدات کامل  
 فتاواے عالمگیری - ہر جہاز جلد کامل و نہ جلد  
 ہدایہ مع الکفایہ - از سید جلال کر لانی نہایت مستند  
 شرح مشہور معروف حامل اللین  
 اسکے جلدات از بیہ بین سے جلد اول و دوم تاکتات الکلیح  
 و جلد سوم و چہارم تا آخر کتاب  
 فتاویٰ قاضی خان مع سراجیہ - از امام قاضی حسن بن منصور  
 قاضی خان مستند معروف متداول دو جلد کامل  
 شرح وقایہ - از امام صدر الشریعہ جلی قلم مع کمال شایان  
 ذخیرۃ العقبیٰ ابن حنیہ جلی داخل درس قطع کلاں  
 شرح وقایہ خرد - مع دارہ ہندیہ متوسط قلم  
 ذخیرۃ العقبیہ - حاشیہ شرح وقایہ از یوسف بن حنیہ  
 جلی متداول معروف  
 اشتباہ والنسائیر - مع شرح حموی معروف مستند متداول  
 مامیٹھ - از میرزا تاجاویا بہ بخشی جدید  
 کثر الدقائق - بخشی متداول درسی کتاب  
 استحصال الحقائق - شرح کثر الدقائق مشہور متداول  
 یعنی شرح کثر الدقائق نسخے مستند معروف و متداول و مکملہ  
 میں یعنی جلدین الدین عبادات میں و جلدین آخرین معاملات میں  
 مختصر وقایہ بخشی - از امام صدر الشریعہ درسی متداول  
 عمدۃ البصائر - فی مسائل الرضاۃ از مولوی زاب علی مرحوم  
 قدوری بخشی - از امام ابوالمحسن درسی متداول